PREFACE

In presenting to the public the third Edition of Ain i Akbari we have much pleasure in announcing that the present Edition is a decided improvement on its predecessors inasmuch as it has been published with additions and after a careful comparison of the subject matter with the Text Edition of Ain i Akbari published under the auspices of the Asiatic Society of Bengal Every fact and every article has been ascertained and no pains have been spared in order to make the work complete in every respect Its finish beauty and completeness speak for themselves We need hardly mention that the subject matter of the book is one worthy of careful study and in what high estimation it has been held since the time of its publication but in the present edition we have given the book that which will throw double lustre on the work

We have consulted many authorities on the subject and to all of them we owe a good deal in making the book what it ought to be We give below the names of some of the principal works from which we have received considerable assistance —

1 A Manuscript belonging to the late Col G W Hamilton

2 A large folio parchment manuscript the property of the Asiatic Society of Bengal

3 A large quarto manuscript belonging to H H Nawab Ziauddin of Loharu Delhi

4 The Delhi Lithographed Edition by Dr Sir Syed Ahmad Khan Bahadur *K C S I L L D*

5 A manuscript belonging to Raja Siva Prasad C S I,

and

6 The valuable translation of the work by Mr Gladwin

We are particularly indebted to H Blochmann Esquire M A Principal, Calcutta Madrasah, for his valuable and accurate notes on his text edition of the book

LUCKNOW
The 1st November 1893

NAWUL KISHORE PRESS

اطلاع

۹۲۴۳

سدرصحت کامل ستگرفته جهانداری

یعنے هر سه حصه شامل پنج دفتر

آئین اکبری

منقول ازان نسخهٔ مصححهٔ ارباب سوسیٹی کلکته که باتفاق آرای جم غفیر از ده نسخه کتاب قلمی صحیح شده و حروف مرموزه اختلاف نسخ بروی اصل منقول عنه است مزید بران بقای حواشی بموجب مطبوعهٔ سالفه این مطبع بحال E.P.k

مرکز بار حرف اسا — تفصیل حروف رموز اختلاف نسخ بروی منقول عنه — ب ب

۱ ك اشاره ور مرسه کتاب قلمی کرنیل ہمیلٹن صاحب که نسخه کهنه بود و بنای اعتبار اصل از وست ✤

۲ ف اشاره به کتاب قلمی سید فخر الدین لاهوری ✤

۳ ا اشاره به کتاب قلمی کاغذ چرمی ملکیت ایشیاٹک سوسیٹی بنگال ✤

۴ ص اشاره به کتاب قلمی از کتب خانه نواب ضیاء الدین خان لوهارو (دهلی) ✤

۵ و اشاره به کتاب مطبوعهٔ سنگ ڈاکٹر سر سید احمد خان بهادر کے سی ایس آئی ✤

۶ د اشاره به کتاب قلمی ملکیت حافظ احمد حسین سهارنپوری ✤

۷ م اشاره به کتاب قلمی ملکیت ورث ولیم کالج صاحب ✤

۸ (۱)(۲)(۳) اشاره به سه کتاب ملکیت ایشیاٹک سوسیٹی منجمله آنها یک کتاب محض ناقص و دو کتاب غیر مکمل بود پس برای

همون دو کتاب هندسه (۲) و (۳) بقلم آمده ✤

۹ گ اشاره به ترجمهٔ آئین مسٹر گلاڈون صاحب که بعید جابجا ازان اقتباس رفته ✤

ش اشاره به قلمی کتاب راجه شیوپرساد صاحب سی ایس آئی انسپکٹر اسکول ممالک مغربی و شمالی که محرر ۱۱۰۰ هجری

که دران مطبع منقول عنه دستیاب شده و سایر مراد اهتمام صحت سوای نسخه مستنده بالا بیرا رحید دیگر

نسخ مسالمه در صحت بجائی رسانیده که ناظرین عند الملاحظه قدردانی خواهند فرمود ✤

فہرست آئین اکبری جلد اول

فہرست آئین اکبری جلد دوم

فہرست آئین اکبری جلد سوم

فہرست اسمای جغرافیہ واقع در آئین اکبری بترتیب حروف تہجی بابت جلد اول

فہرست اسمای جغرافیہ واقع در آئین اکبری بترتیب حروف تہجی بابت جلد دوم

الف

ب

پ

ج

ح

ز

س

صفر

	صفحہ
محمد پور-	154-1 -96-91-30
محمد وٹ-	193-38
محمود آباد-	121-115-55-5
محمود پور-	95
محمود شاہی-	56
مدارن-	62-51
مداریا-	131 22
مناوتی-	54
مدن سارس-	73 3
مدی-	166
مدہریا-	57
مدہوریا-	56
مدہول-	114
مدیانون-	83-8
مدورین-	63 61 55 54
مرات-	30
مرالی-	16
مراولی-	133
مردان پور-	101
مرداج-	176
مرغس-	130
مرحدرہ-	122
مرگا-	71
مرداول-	177 142
مروت-	162
مروسور-	12
مسعد (اندرجالی-	58
مسعد پور-	69
مسجد حسین شاہی-	85
مسدی-	69
مسڈہنا-	59
مسعد پور-	55
مسعود آباد-	139 131-121-27-22
سوالی الوس-	189

	صفحہ
سورجا-	68
میسنگس-	145-26
مستنگ-	109
مصطفے آباد-	145-29
مظفرآباد-	143 117-28
مظفرپور-	62
مظفرشاہی-	61
معروف تیہ-	56
معزالدین پور-	54
معظم پور-	6
مقبول پور-	141
مقبول آباد-	122
مکت دہ کھیر	113
مکران-	168-197-165-16
مکرائیہ-	8 - 44
مکراین-	54
مکورکانون-	55
مکھیا-	56
مکھیر	69
مکت پور-	58
مکورا-	62
مکھر [مناکھر]	81-8
ملاجور-	14
ملارنہ-	32-22
ملاوہ-	83-8
ملایر-	58
ملتان-	151-150-149 - 42
	162(دوبار)161-16
ملحہ-	166
ملکاپور-	124-112
ملکامد-	17
ملک پور-	88-57
ملک شاہ	156
ملکوسہ-	88-13

	صفحہ
ملوارہ-	14
ملوت - (ملوٹ)	120-155
ملوٹ رای کیداری-	159-38
ملہی-	1-
ملہی پور-	143
ملیح آباد-	83-8
مناورو-	11-43
مناولی-	126
منہ-	111
منجولہ-	141-29
منجور [یعنی آب منجور]	115
مداور-	12 (دوبار)29
	192 141-86
مدوارہ-	1 -92 12
مدنی-	166
مدو-	11 -10 - 94-43
مدومی-	124 یعنی مڈوی
مدو-	121-71
مندحالی-	163
مڈاور-	92
منڈل-	115
مڈلا-	97 یعنی منڈلہ
منڈلایر-	9
منڈل گھاٹ-	92
مڈلہ-	7- 8 یعنی مڈلا
مڈوہ-	80-7
مڈومی	154 111
مڈھل-	69
منڈھوتہ-	155
منڈیابو-	75-3
منروا-	68
من سالی-	59
منصورپور-	145-29
منصورہ-	16

فهرست اسمای جغرافیه واقع در آئین اکبری بترتیب حروف تهجی بابت جلد سوم

الف

چ

ح

خ

ش

ن

و

فہرست اصطلاحات ہندی واقع در آئین اکبری کہ فقط در جلد سوم مذکور است

الف

ت

ش

ق

ک

ہ

بعون بخشندۂ اکبر که شهنشاهی نوال فراز ارتقای جلال جهانگیر کشورستانی

از کتاب

آئین اکبری

جلد اول

مع تقسیمات که تصنیف ... ابوالفضل العلامی ...

در مطبع فیض منبع منشی نولکشور بطبع آراستگی لباس نقش قبول پوشانیده

بسم الله الرحمن الرحیم

الله اکبر

ای همه در پرده نهان راز تو — بیسر انجام ز آغاز تو
پای سخن لنگ زبان سنگلاخ — بال قدم تنگ و بیابان فراخ
در تو هم آغاز و هم انجام گم — هر دو شهر قدمت نام گم
حیرت اندیشه سپاس تو بس — نحو ندیم ز ری ثنای تو بس

سزاوار ستایش آنکه از ستایش گفتار بستایش کردار گراید و بنگارش کلک شکرگزاری جهان آفرین جاودانی سعادت اندوزد و از روزنهٔ دل بشکاف قلم برابر دارد — تو که فروغ دولت شاهنشاهی بر تابد و بدین روشن هوشی هم قطره از دریا و خاک ذره از بیابان برگرفته جاودان فرخی گرد آورد و ویرانکدهٔ گفت[1] و کرد را آباد سازد ۞

ابوالفضل مبارک را (که سپاس ایزدی بعنوان ستایش پادشاهی سپارید و شاهوار گوهر نارسته تاب گذارش در می آورد) نه آن در سر که جلائل مفاخر و شرائف شمائل آن رنگ آمیز نگارین ابداع چهره آرای گوهرین اختراع در دار پیدائی بر دستاخر نیست که در نمایش آشکارا سگالش کند و خویشتن را طرب گاه شناسندگان گرداند — جوهر آگهی خویش را بکار سوی روزگاری آورد[2] و خودستائی و دل را بدین تگاپو دارد — هیهات (اندیشه ۱۲) چنین دور دستی (که آسمانیان را دیر فراچنگ آید) نیست بهاد همت گرایدن که خویشتن ستود نسبت دل نارسائی و کوتاه بینی دانمودن[3] — سگالش آنست که در یابندگان جهته زمان راستی دانش و فراخی حوصله و گزیدگی کردار آن رموز شناس گوتی دانایی هشیار حرام عرصهٔ آگهی دلیستین ساز و نوربهای شبستان سرای پیدائی را همین ارمغانی سامان دهد — زندگانی سپاس گذاری پیرایه گیرد و زاد و اپسین سفر سرانجام پذیرد — تو که درین آرستان حویانی (که طبیعت گوناگون خواستها ماتم رد انصاف ناپدید را هر سر پیدا) بدین دست آویز ستاسائی کاری برساند و در صحرای (دنیا ۱۲) بی سردی شناخت و کردار از سراسیمگی رهائی یابد بدین آباد اندیشه لختی آئینهای خدیو جهان می نویسد و دور و نزدیک را دستور نامهٔ آگهی بر میگذارد — چون همگی بسیج آنست که آئین جهانبانی برنگارد (همت ۱۲) ناگریز لختی بلندپایگی آن برگزیده حال بادران این نهمین پایه بر می طرازد ۞

اختلاف (۱) [ب، ا] گفت و گور، [ص د] گسار و کردار آباد (۲) [ب] می آورد (۳) [د] موران بود (۴) [ص ب] خواستهاست — [د] که طبیعت گوناگون خواستهای ماتم رد و انصاف ناپدیدار را هر سر پیدا بدین دست آویز (۵) [ص د] میگوید ۞

برد و داد از همال مرتبهٔ والاتر از پادشاهی باشد و بهرهٔ کارآگهان دانشور اقبال او سیراب. چارهٔ سرتابی گروه انبوه مردم
و فرمان پذیر آتش جهانیان تر و خشک گیتی را خموش گرداند و گزارش لفظ پادشاه سر با درجه پا دو معنی پاییدگی و دارندگی و شاه
اصل و خداوند. کار کیا اصل و خداوند پاییدگی و دارندگی است[2]. اگر شکوه فرمان روائی نبود شورش دگرگونگی فرو نشیند و خود آرائی
جهان برخیزد. مردم باد در بر بار جستم و آتش هوس در سر نهند و جهان سوی دیار رونق را فروگذاشته آبادی خراب گردد. نظر و ساع
دادگری پادشاه گروهی یکسان و پیمانی و بیماره روی راه فرمان پذیری برگیرند و طائفه از بیم سیاست دست ستم باز کشیده کام و
ناکام هنجار شناسند. و سزد شاه را آنکه گویند که از انسان بهتر باشد چنانچه شاه سوار و شاهراه. و برد اماد هم گزارش یابد. عروس
جهان را بدو پیوند سوگانی و این دلاور مادر پرستار او +
سکیم و لاان[3] کو پادشاه فرمان فرمان حقیقی را از پیش[4] خوی خود کام جدا نتواند کرد. و هنگامه بازشناسد که آبادگنجینه فراوان
لشکر شایسته خدمت گزاران فرمان پذیری مردم فراوانی دانش بسیار انبوهی هنرمندان فزونی اسباب نشاط هر دو را فراهم.
لیکن برراست بینان ژرف نگاه پیدا. سمره اراولس و رنقاودوم بر دو زوال. نخستین را اول بدان بارستة
شود. همگی سگالش سردن نقش ستم و بروی کار آوردن استعداد. آمن عافیت عفت عدالت لطف وفا حقیقت
فزونی اخلاص و حرآن منحرآن. و لیکن در گروصوری کام روائی خودبینی آرائی و پرستاری مردم و تن آسانی خوش
بیمانی دلی آرامی وآویزش و ستمگاری و دیوانی دوری را زور بازار شود +
پادشاهی فروغیست از دادار بی همتا و پرتوی از آفتاب عالم فروز فهرست جرائد کمال را هم گادستا لسکیها. زبان روزگار
فرّ ایزدی خوانند و باستانی زبان[6] کیان خوره. بی میانجی دست امکان در قدسی سکر برگزار مندواران[7] همگنان مستانی ساایت
برزمین پرستاری نهند. و فراوان گرامی جواهر و جهره برکتابد. مدنی مردم زاد. گوناگون آدمی از مهربانی او
آرامش گزینند و از دگرگونگی کمتر گرد دوئی برخیزد. و الا دریافت مزاج روزگار برشناسد و باندازهٔ آن کار بندد. فراخی
حوصله. مهر باملائم ارجای برد و شورش بی تمیزی لی گرفتگی نیارد. دلاوری باور آورد. از دلیری جدا او سررشته
باد افراه و دو تابی گیرد و بزرگی که سدار سرانجام آن باز ندارد. گشادگی[8] دست کرده که دل برگیرد و آزرده سگبا ی انتظار
نشینید. توکل روز افزون. کار بار حقیقی از دمهال را دادند دگرگونگی اسباب پراگندگی نیارد. از بی سالش. کامیابی
نسودگی شود و ناکامی در دو بره گری گالسوه نسازد. سررشتهٔ زمام خواهش بدست خرد گزارد و در جای خواهشگری لی بسر آرامی
بیاید و درست دخوی با مالیست گرامی التماس نگزارد و فرمان جستم را فرمان بدرگهی دا و غضب را میانه دستی برکرد و سکسری
کارارامار و نگذارند بر قرار مدارا جای گیرد. کج روشنان را دست با بازگشت باشد و بردو بی آزرمی دریده نگردد. داور
داوری جهان دانماند که خود فرمان پذیرست و داد خواه کار فرما. آرزومندان به راه انتظار نشینید و رسای آفرید در
فرمان پذیری آفریده طلبد و خوشنودی خلق در مخالفت[10] عقل نجوید. همواره جویای حق گویان باشد و از سخنان تلخ سیاسی
نشیر بار نجستم دلشود. مراتب سخن و مدارج گذارنده بازشناسد. بسوداں قناعت نفرماید که خود هم تکدیل[11] تلو و سیاه پی برد +
همیشه اندیشه نگاه داشت صحت شخص زمانه و معالجه گوناگون بیماری دامنه باشد چه اعتدال مزاج از تکافوی عناصر

اختلاف (۱) [ه] بهره (۲) ان لفظ [ف اص د] مست (۳) [ب] شاه لوحان [ا] سلم شاه لوحان
(۴) [ف اص د] ا ان پیش خوی (۵) [ص] وا ایسی (۶) [ص] زبان (۷) [ه] گمان [ه] گمان خداوند خوره [ا]
خداوند خوره [ص د] گمان خداوند (۸) [ه] داران (۹) [ ] گشادگی (۱۰) [ه] مخالف (۱۱) [ص د]
علم بردی [ص ا] علم برداد +

پدید آید طبیعتِ عالمیان تعدیلِ مراتب روی در تسویت نهد- و از برتو یکتادلی و یکجهتی فراوان مردم یک تنه گردند-
جهانیان از چهار گروه بیرون نباشند مبارزان در تجنسِ عالم بسانِ آتش باشند- از شعلهٔ عقل تیز آمیز این گزین گروه خاشاکِ فتنه ساری شورش نهادان شورش افروز سوخته گردد و در آشوبگاهِ دنیا چراغ آسایش برافروزد و شیره وران بازرگانان بمنزلهٔ باد اند- از کارپردازی و جهان نوردی این طائفه فیض ایزدی پایهٔ شمول گیرد و نسیم خوشدلی گلبن زندگی را بالاند- اهل قلم چون حکیم و طبیب و محاسب و مهندس و اخترشناس نسبت آب دارند- بوسیلهٔ جوئبار قلم و دانش این گروه آگاهی لب خشک سالِ گیتی بدید آید و سرابستانِ آفرینش از آبیاری شان طراوتی خاص پذیرد برزهگران و کشاورزان بمثابهٔ خاک مدست آویزِ ایشان سرمایهٔ زندگی سرانجام یابد دار کارکردِ ایشان توسدی و شادمانی فراهم آید- ناگزیر فرمان روا آنکه هر یک را در پایهٔ وابستهٔ جهان آبادی پیش گیرد و کار آگهی را با قدردانی همدوش دارد و هر آئینه بر اگندگیهای زمانه روی در پیتی نهد و ترکیبِ روزگار باعتدال گراید ❊

و همچنانکه تحصِ جهان بچهار صنفِ مردم را جسِ تعدیل یابد قدسی پیکر سلطنت بطبقاتِ چهارگانه عارهٔ انتظام پررفت- **نوئینان دولت** - اعتبار جوی دلیر دیده بر آمدِ کار بجا آورند- و آوردگاه را بلوامعِ ناموسِ دوستی روشن گردانید، بکلفت[2] از جان سپاری رنگین نهند- و این بخت‌مندان بارگاهِ سطوت بجای آتش اند هم دل افروز و هم دشمن سوز- صدرنشین آن گروه وکیل- ارزانش بیرونی بچهار مرتبهٔ اخلاص رسیده نایبِ ملکی و مالی باشد- صعود تگدهٔ کنکشها نور شناسائی او فروغ گیرد و جلائلِ امورِ فرمان روائی را بترنگاهی انتظام بخشد- ترقی و تنزلِ نصب و عزل بصوابدید او بارگرد- دیده وری باید صاحب فکر بلند همت نیک محضر تونگر دل فراخ حوصله صاحبِ صلحِ کل کشاده پیشانی با خویش و بیگانه بجهت دوست و دشمن یکسان سنجیده سخن کارگشای راست گفتار متودب مؤقر مستشار مؤتمن حزم آرای دوراندیش آداب شناس خلافت رازدانِ سلطنت کار بسته ندارد و از امور هیچ دلتنگی نکشد- در برآوردنِ آرزو رستی ترجود نهد و بگوبیائی پایه‌شناسی کارسازی را اساس دهد- و پیوند دلها عزیزِ وابستهٔ زیردستان را گرامی دارد- و از نابایسته واگوید و بکاهیده کردار خویشتن را باز آرد- اگرچه جداگانه دفتر بیست کار کارفرمایان دفاتر بدو بازگشت نماید و از دور اندیشی فهرستِ مقاصد با خود برگیرد- میر مال[1] مهردار میر بخشی بار بیگی قور بیگی میر توزک میر بحر میر بر میر منزل خوانسالار منشی قوش بیگی اخته بیگی درین گروه انتظام دارند- باید که هر کدام از دانش کردار قرین او بهره ربای[4] باشد و لیای نصرت فراهم آمدگان و نگهبانان سر رشتهٔ داد و ستد در بکلی سرانِ روائی شان باد هم نسیم دلنواز و هم سمومِ جانگداز- بزرگِ ایشان وزیر- از و مدیوان تعبیر رود- نائبِ مالی او در بیگ نشینِ اقبالست و پاسبانیِ خزانه‌کشای و گره‌کشائی محاسبات مدوست- صیرفیِ نقدِ عمل آباد سازِ خزانهٔ جهان اورا شمرند- آگهی سنده‌ایست هندسی کردار سیر چشم بیدار مغز گرم خون[5] پرهیزگار کارساز خوش عبارت منقح نویس راست گوی یاست گزین نیک منظر حد کار[6]- او نویسندهٔ صاحبِ دفتر است- هر گرهی که مستوفی را در معامله افتد بدوربینی او کشوده آید- و آنچه نتواند از پیشِ وکیل گشایش یابد- مستوفی صاحبِ توجیه آوارجه نویس میر سامان ناظرِ بیوتات دیوانِ بیوتات مشرفِ گنجور واقعه نویس عاملِ خالصه پیروانِ او- کارکرد این مردم به نیروی دانش اوست- برخی فرمان دهان وزارت را بیرخردی از وکالت شمرده خوهای سترگِ این دو ستونِ میثاقِ دولت را دران یکتائی بزم نیکوکاری طلبکار باشند- و گاه از نایابی وکیل یکی را (که چاشنی از صفاتِ او داشته باشد) مشرفِ دیوان سازند- رتبهٔ او والا تر از

اختلاف (۱) [ب ا] برزگران [ص د] مدرگران (۲) [ک] گردامده ا جان سپاری (۳) [ص و] مشرفی (۴) [ص ا] بهره‌ور [ب] بهره‌ربائی (۵) [د] گرم خو (۶) [ص د] سد کار او لیسنده صاحب دفتر است ؛

دیوان و فرمانروا و وکیل بود - اصحاب صحبت بفروغ دانائی و برتو زرف نگاهی و پیری و فر شناسی و طراحی اقبال (دانائی)
و ستواری آئین خلافت را آئین شدند و بحسن عقیدت و خیراندیشی در جارسوی دولت هزاران بار نیکوئی برگشایند - برای روشن
و اندیشهٔ درست و رعربده و رایزنی آبروهای سرتاسر شرارهٔ جنگیسی شارش حکمت فرونشانند - و این گروه سعادت آمود را در پیکر
کارکیائی[1] رتبهٔ آب داده اند - چون صفائی مزاج گردد بغبار کدورت از رهگذر پر خاطر گرداید همین را بحمل بارگی و سادالی
گرایند - و اگر از اعتدال برآید عالمی را غرقهٔ طوفان بلا گردانند و جهانی از موج خیز حوادث نسل جادر اند - سر آمد اینها حکیم
هشیاری دانش و کردار تهذیب اخلاق بوده کمر همت در اصلاح عالم بندد[2] - صدر - میر عدل - قاضی -
طبیب - منجم - شاعر - رمال و مانند آن ازین گروه - ارباب خدمت در پیشگاه سلطنت پرستاری حضور را ملزم
باشند - و این جماعت در ترکیب جهان آرائی خاکی مایه - افتادگان شاهراه بندگی و خاکساران خطرگاه تربیت اند - اگر از علم و عمل
بهره باشند اکسیر وجود اند در عیار جوهرهٔ مقصود - خواص - قورچی - شربت دار - آبدار - توشکچی - کرکراق[3] و مانند آن
در سلک این طبقه انتظام دارند - گاه از بخردی و جوهر سعادت یکتائی بدید آید که گلدستهٔ چار چمن اقبال باشد - مسند آرای اقبال
جامعه تحسن جهان را مرتبه آرائی شایسته نظامی بخشد سکه سلطنت را سر با صلاح این چهار گروه حسن انتظام دهد -
طائفه خردمند و بهان ماسانی چهار رکن سلطنت چنین نگاشته اند نخست عامل درست کردار نگاهبان کشاورز و پاسبان
رعیت آباد ساز ولایت مایه افزای خزینه - دوم تیمار دار سپاه کار ساز است - سوم میر داد - از آزمندی و غرض
بدور رستگاری پایه بلند از ژرف نگهی و درست بینی رسیده و مدار بر گواه و قسم نهاده بگوناگون پرسش پی بمقصد برد چهارم
جاسوس که سوانح روزگاری کاشتگی از دیگر رساند و سر رشته راستی و دوربانی از دست ندهد +
و سرکار کیای دادگر را اگرچه آنکه برادر یک شاسائی رسیده و هیچ گونه مردم را (که عالم انبوه ازان در نگذرد) برشناسند و
دانش افروغ کردار گشتند - گزیده ترین فروهیده مردی که تا بشکیبهای ناگزر رفت از شناسائی نکار کر آورده و چشم شاد
نیکوئی و درکوی او فرو رفته کسب و کار دیگران سرسر گردانند - و چنین هدی ملک هر مالی و دولت آرائی خدیو جهان را سزاوار[5]
گسستن[6] این سعادت پژوهی که روزبار جوب کرداری از رزل او در نگذرد و آسیب روزگاری نگردد - اگرچه عاطفت و احترام را
در خور لیکن والا پایه اعتبار را شایان نباشد - و پایان تر ساده لوحی که طراز یکی بر آتش کردار ندارد و لغا زیدی و مکرداری
سرآلوده دامن عیب - هرچند گرامی داشتن را نسزد و سایه پسین عافیت را سزاوار بود - از فروتر غنوده بختی که جز جست
تباه کاری در نگاه ندارد لیکن جهانیان از گزند او ایمن - فرمانفرمای زمان - ناشکاه ناکامی داشته همین اندر راه دحانکاه نکو
و گرس ناسپارهگرای نیکوئی گرداند - فرست ترین همه بدگوهری ست که بی کاری او سرگی افزای دیگران باشد دار ناسودگی
او جهانی پیچ اندر - اگر دارو بی سس سار سود مند نیاید در پایهٔ بیروش داشته از آمیزش بهرستانیان بازدارد - و اگر بدین
سیلی دگر اسن ازان گران خواب سه الی بیدار نگردد در شکنجهٔ غم کشیده یکار دیار نگاه نگدارند - و اگر این علاج سر در ساه مزاج
او سود ندهد از فراخنای کشور رانده آوارهٔ صحرای ناکامی گردانند - و اگر این هم در سرشت حسد آگنده[7] او هیچ نجهد افسر[8]
شورش را بور سائی و سردی دست و پا برگیرند - و در کشش بار و بود هستی دلیری ننمایند - خردمندان آگاه دل هیکل آدمی را
بنای ایزدی دانسته رخصت خرابی نداده اند +
پس ناگزیر ادرنگ[1] شناسان دادگر آنکه بفروغ دید و دوری و ژرف نگاهی پایهٔ مردم شناخته چهره آرای کردار گردند - د

اختلاف (۱) در نسخهٔ آرس بارس نوشته (۲) [من] کارکیائی (۳) [من د] بندد (۴) [۰] کرکران (۵) [من د] سزاوار است
(۶) [ب] گرسب اس (۷) [ح] آگنده او آگهی بجهد (۸) [۰] افراز [من د] افزار (۹) [د] اور نگ شناس +

ازینجاست آنچه دانش اندوزان استانی گزارده‌اند که والا شکوهان پاسبانی سوار هر کشوری امور کلی و جزئی را بر گیرند و هر برنای این پیشه را شایان دیدار هر روزه ندارند - و هر که ازین مرتبت اختصاص یافته‌اند تا بپایه بساط تقرب راه یابد و راز اسرار اندر گذرد - و هر سر برده این مرتبت دبستان سرای شگفتگی او نیامده و هر شایسته چنان پایگاه در محفل همایون نشست را نرسید - و هر که بپرتو خردمندی روشنی نگیرد در انجمن راز لوی نگذارند - و به سعادت اندوزی این رزم آگهی بجاوتگ و سکالش ملکی سازی[1] بیامد المنة لله که جهانخدیو زمان ما بدین گرامی خوبیها چنان آراسته است که اگر سر دفتر ایشان خوانند مبالغه نکرده باشند - از فروغ خرد یابهای مردم شناخته چراغ کردار افروزد و بگشاده روئی بی سیاهی دشوار گیری دریافت خود را بحسن عمل آراید - پیشوائی جهان معنی و کاربرداری از اداران و اخنای تقدس نگه بیای گوپائی که توانا اندازه گرفت - اگر بشانی موده آید در مزی جند لسر ار گشت برآرد دستوائی رانیز از کجا آوردد یا سدگی را توانائی از که برجوید - همان بهتر که از ان بسیج خود را بازگیرد و رخ شکرگذاری عالم صورت برطرازد - و آئین بهروزی منزل و برومندی سپاه و آبادی ملک (که کارگاه فرمانروائی ازین سه در نگذرد) بسیرائی گزارش رود - و از سخنانی پژوهندگان کار آگاه آماده گردانند که هرکدام ازان دشوارهای آسان بل آسان نمای دشوارست ؛

معاملهٔ شناسان دیده ور روزگار ان باستان درین انلیشه که بیشتر فرمان دهان لی این روشهای آگهی چگونه کار سلطنت را استحکام بخشیده اند و سرانسان دولت بی آیاری این چشمه سار شناسائی چسان شاداب و سیراب بوده - ازین روان دفتر بدان سه گونه آئین آرایش یافت و بحق سپاس گزاری نعمت رسیدگی بجای آمد -

وچون قدری هندی الفاظ برای شناسائی آورده شد در تعیین حروف کوشش رفت و اعراب آن را برنگاشت تا نثر و هندگان دشواری نکشد و شورش تحریف گرد فتوری انگیرد - الف و لام و مانند آن را برنگاشتن نام برنگ اشتباه برده و - وجیدسی را بمنقوطه روشن گردانید - مثانه آنهارا ای[1] قید گزارش نمود - حرفی که در زبان فرس نبود نقید فارسی برده از روی برگرفت چون بای پدید و جیم چین و کاف نگار و رای مژده - وگاه با رایش سه[2] نقطه بسند آید - آنچه در پارسی گفتار هم یا نه لتد آن را انندی گفته از حیرت بار آورد - و یای روی ریای دست را به تحتانی و دو قانی جدا گرداند و یای ادب را اطلاق روشنگر آید - و از نون و واو و یای تحتانی و ها آنچه صریح برزبان آید مطلق گذاشت و آنچه بعنوان استتام دریابد چون نون جان آن را بخفی و یهان یای مد ساخت - و برخی حروف از ان گونه باشد که نویسد نخوانند چون هاے فرخنده و آن را بمکتوب گزارش رفت - وضم و کسره که برشتی ننداشتند قید مجهول آورد - وچون ماقبل الف ناگزیر زبر دارد مخفی برساک بود تحیرے تقید لساخت -

آئین منزل آبادی

فطرت بلند و همت عالی آنست که ذات آفرینش را آئی گزیدگی فلان بهان جلوه گاه نیرنگی ایزدی قدرت داند و با مدارهٔ آن جالش درونی و بیرونی نماید واز روی شناسائی با خویش و بیگانه هنگامه قدردانی گرم دارد - و اگر بدین پایه نرسد ناگزیر از آویزش بپرهیزد و بهنجار آشتی پیش گیرد - اگر تجرد گزین ست بگرامی خوبها خویشتن را آراسته گرداند و اگر از وابستگان[4] عاشقانه دل در انتظام آن بند و آزاد خاطر زید -

بزرگی صوری و معنوی از سرانجام تقیر و تطهیر باز نداند و گزیده بندگی دادار جهان آفرین شمارد - اگر خود بیدار درسید ترزف نگاهی بحث و کاروانی درست یک دو فرو همیده مرد خرد تیره و بی تعصب حد کار شناسا دل را بدست آورد و مدعیان ایشان[5] فراگذارد - فرمان روایی که جز به بزرگ کارها نپردازد کار آگهان از وستاری برگزیند اگرچه شناسند کان انصاف گرای

دفتر اول

اختلاف (۱) [ص د] ملکی را و بیاید (۲) [س د] شانه (۳) [س د] دو نقطه بسند آمد (۴) [۱] از وابستگان است (۵) [ف ص د] اسان وا گذارند

آن فسون ورزگان دیار الهی معنی ورزاد بدخه بیشتر خوش آمد گویان بعد و ست از کجا یاری ورادر نکوان در آرند تا تعاقب مراتب دریس نظر آرایید بزرگان صورت را بجواب اندا بدوشگی اندیشه آنکه جو دکان آ است داد و بسیار گردند و خانه خو را آباد گردانند- فرمان دهان تخت آورجز ر(۱) از کل بار بستانند و سر بی تایید الهی بار و دو عالم ردوش آن برکشند و آزاد خاطر و سکه وش باشید چنانچه حال کیهان خدیو زمان ماست- بدین پیدو ری در آبادی کار جانهای گرش مایه جهانبانی است و ناشنایان از تعظیم(۲) کثیر ر داختی) بس قسی وار سد و آییهای ساخته در هر جا رسد و آزاد و ستادید گرد آوری رضامندی داد از بیمال بر شمارد +

و آبادی این شگرف کارزو ر حراست ار دین حق و آگاهی ا کلام جهان آرا است و تلده خاطر بارگاه بسدای آورد و بخدکرییان راستی منش سپرده باس آن داده‌اند تا آنکه بسر کارکرداران مواهب در جرگه ساه جاوه باشد نیج آن سال سی و نهم الهی سی کرور و نود و یک لک و هشتاد و پنج هزار و هشتصد و نود و نج دام بود(۳) محاج این ولت چون مداخل آن روز افزون- اندخانه مخاورده ریکی نیاز سپهری مانی- بدوام آگهی خداوند گرین سامان دار و درمان مال در کیمیا افزایش گیرد- وار تحمیدی درویش بارگی برخیا دولت افزاید بهمواری و تیمارداری افزون گردد +

برخی(۳) ز رای ارمغانی آیندگان حقیقت ترده می نویسد و جراغ بینش و کردار برمی افروز و حمدی که بار و تمول رزد دارد و بهره آبادی را سرمایه درسرل آبادی گزارش یافت -

آئین جریه آبادی

آگاه دل ژرف نگاه دریابد که گرین ایزدی نیایش و بهین الهی پرستش انتظام دادن پراکندگی روزگار و سرانجام آوردن برنیائی جهانیانست- و آن بار بسته آبادی زمین و تی ی سرل و سامان مخابذان دولت بیک کرداری سپاه- آن در گرو اندیشه درست و تیمارداری مردم و اندوختن کرده مال و خرج لطر بالیش خرد- تا لیست سهری صحرائی بد و صورت گیرد و شایستگی هر دو گروه بدان سرانجام یابد- داد گران دیده ور را اندیشه این ناگزران و کرد ی آن ناگزیر- و همان طرز کدارشتگان تحرو بیشه را فراهم آوردن خواسته(۵) و بر هش افزودن ترار ناگزیر نکو بهیده سازند بر حسب تعلقات تهر بد نقص آن نقش لزوم دارد- این نسخ سرائی ظاهر نگهان کوتاه بین است و رحقیقت هر دو ساگران وسب در لگالو- هید ستا پا سیر دل ارجورش و کوشش آن مایه برگیرید که سروی تر و هش آگهی بخشد دگرمی و سرد ن را ساه بتود- و کفالت دیگران گمحسه آنائی و فراهم آوردن اسباب سطوت و دیگر امور +

و بدین سگالش دران هنگام که گیتی خداوند نقاب بر داشته در انتظام مهمات برخی توجه فرمود اعتماد خان خواجه سرا را شایسته خطاب دانسته را از دل بروی نهاد و بد شمایه کاروانی او لحی بدبی ضمیر بارگاه کردار آمد و بیش مرتبه افزایش گرفت و گرین سامانی چهره برافروخت- در حلج هرگونه لوم تروهش رفت و شناسائی کاردیدگان آنی مش حسن انجام گرفت +

در سایی که آستانو سگانه گشتا(۶)سد سیراو از جالصه و جاگیر جدا شد و بیک کرور بدیاب منسکان خدگرین سپرده سکی سیر جشم همراه گردانید- و برای هر یکی گنجوری سعادت منش مقرر شد- و بسا ساولی و کشاورز پروری در مالش ریب کاربرده کران زر جالص تر رهش بر دو دو آنکه بر گیرید نوسته مهر سازند- و بدین بسر بدیده منظر زنگ بیدالتی زدوده بد رعیت ازگوناگون ستم رهائی یافت و خواسته فراوانی گرفت و بخش جهانبانی بنالید تحول سرچشمه مال صاعد برفت سر حبیبی جد گرین کوتاه دست بکمر سرداری

اختلاف (۱) [ف او] بر ورا (۲) [ص د] بار ساسند (۳) [ص د] تعظیم (۴) [ق] برخی برای آسدگان [ص د] برخی را ارسانی برای آیندگان (۵) [ص] دن بس برای ظاهر نگهان (۶) [ص د] لسا سند +

کل برگزیده و داروغه و نویسنده برافزودند - خرم آرائی کار رفت و کارآموزی را آئین شگرف نهادند - چون دولت[(۱)]
دوام پرورد گنجور پرور فراهم شود نوالادرگاه آورده بدو سپارند و چگونگی خواسته را با نامه همراه ماشد - و برای گردآوری پیشکش گنجینه دار
جداگانه گزیدند و مالی خدا او مدرا گنجوری قرار گرفت و آنچه بیدر آوردند بپاسبانی کارآگهی مارگذ آنقدر زرهای ورق خیرات را
بسعادت سگالی سپردند - و گوناگون خرج را گزین آئینها نهاده آمد و نگاهبانان راستی کار و داروغگان شائسته و تحویلیان
درست قلم جدا استدند - خرج سالیانه از خزینه دار جمع تحویل خرج سپرده شود و بدرست نوشتها کاربند گردد - آواره نویسی[(۱)] برفتر از
آسانی برآمد و جمیع بارفرمان روائی شادابی پذیرفت - گمتر زمانی گنجینها[(۲)] آسوده شد و لشکرها آرایش گرفت و سرتا مالِ
کج گرای راه فرمان پذیری سپردند ✢

در ایران و توران خزانچی یکی باشد از این رو در محاسبه رنجی در آرند - و از انبوهی مال و فزونی کار دوازده خزانچی
به تیاقداری امید و جتها مقرر شده برای گوناگون نقود و سه جواهر و طلا و مرصع آمد و زرمد - اندازهٔ خزائن ازان برون است
که بتفصیلے گزارش درآید - در هر چند[(۳)] بعیارشناسی و پاداش کردار نوازش و نکوهش رود و هنگامهٔ تعلق رونق پذیرد ✢
و هر کارخانه گنجوری جداگانه نامزد شد - و شماره آنها از یک بصد رسد - دیده وران هوشمند روز بروز و ماه بماه بتفصیل
تفصیل سال بسال سررشتهٔ داد و ستد را از فزار پیدائی آرند و چهار شوهی دی گرمی افزاید ✢
و نیز بحکم والا یکی از آستان سعادت آمود زرهای سرخ و سفید همواره در بارگاه عام[(۴)] آماده دارد - نیازمندان
خواهشگری رنج انتظار کامیاب عشرت گردند و نیز یک کرور دام در فضای دولتخانه آماده باشد - هر هزار دام در پلاس
کیسه اندازند و آنرا سهسه[(۵)] خوانند (بفتح سین و سکون ها و فتح سین و های مکتوب) و توده آنرا گنج - و نیز والاحضرت گنجینه پرداز
گرامند مبلغی حوالهٔ خاصان فرماید که گاه و بیگاه مهیا باشد و برخے در بهله کرده بر سر دست دارند - از پس روزبانان روزگار
خرج بهله گویند - همه نیرنگی عاطفت گیتی خداوند است و گوناگون تیمارداری مردم - هزار سال بپاماد ✢

آئین خزینهٔ جواهر

اگر بچندی و چونی آن پردازد درازروزگاری باید - لختی ازان نگاشته هنگامه آگهی فراهم می آورد و از هر خرمنی خوشهٔ
برمیدارد - گیتی خداوند گنجوری شناسا دل سپرحشم درست کارنامزد فرمود - تیکچی کاردان براستی منش همراه گردانید و حد کار
سعادت آمود مدار دعلی برنشاندند و دیده درجوهریان باهم انباز را راه داد - و بدین چهار آنش بنای اساس این والا
کارگاه نهاده آمد - و هر جنس را پایه قرار داده رنگ زدائے اشتباه گشتند ✢

لعل - هر چه از زرش آن از هزار مهر کم نباشد در اولین پایه گذارند - و از هزار یک کم تا پانصد مهر دوم - از
پانصد یک کم تا سه صد سوم - از سه صد یک کم تا دویست چهارم - از دویست یک کم تا صد پنجم - از صد یک کم
تا شصت ششم - از پنجاه و نه تا چهل هفتم - از سی و نه تا سی هشتم - از بیست و نه تا ده نهم - از ده[(۷)] یک کم تا پنج دهم - از پنج یک کم تا یک
مهر - یازدهم - از مهر یک کم تا ربع روپیه[(۸)] دوازدهم - و زیاده ازین مرتبه ننهاده اند -

الماس و زمرد و یاقوت سرخ و کبود نیز بدین آئین انتظام گیرند - نخست سی مهر و زیاده - دوم از سی یک کم تا
پانزده - سوم پانزده یک کم تا دوازده - چهارم دوازده یک کم تا ده - پنجم ده یک کم تا هفت - ششم هفت یک کم تا پنج - هفتم
پنج یک کم تا سه - هشتم سه یک کم تا دو - نهم دو یک کم تا مهر - دهم یک مهر یازده روپیه کم تا پنج روپیه - یازدهم پنج یک کم تا دو روپیه -

اختلاف (۱) [س] آداره (۲) [ص د] گنجها (۳) [ص] هر چند (۴) [ص د] عالم (۵) [ا ب د] سه
(۶) [ب ا ص د] ها دون حی (۷) [د س] یاد (۸) [ص د] آمد ✢

دوازدهم دو روپیه یا کم تا ربع روپیه +

مروارید این گرامی گوهر شماره (۱) گونه رشته (۲) تاب اختیار دریابد. شانزده مهری وا ولین را بیست
ریسمانی در آورده بیست سلک کشیدند. و از سی یا کم تا یازده مهر دوم. از یازده ربع کم تا دوازده سوم. از دوازده
ربع کم یا ده چهارم. از ده یا کم تا هشت پنجم. از هشت ربع کم تا پنج ششم. از پنج ربع کم تا سه هفتم. از سه ربع کم
تا دو هشتم. از دو ربع کم تا یک مهر نهم. از مهر قدری کم تا پنج روپیه دهم. از پنج کم تا دو روپیه یازدهم. از دو کم تا
یک روپیه یا و بالا دوازدهم. از آن کم تا سی دام سیزدهم. از سی کم تا بیست دام چهاردهم. از بیست کم تا ده دام
پانزدهم. از ده کم تا پنج دام شانزدهم. هر کدام را بشمار و رشته ها در کشیدند چنانچه آخرین در شماره بیست دانه آورده اند
بر سر هر رشته مهر خاص شاهنشاهی سود تا اگر بند دیگرگونگی برکرانه باشد. و هر مروارید را از روی سالی نقش
استاده برده آید +

و بعضی عیار از روپیه و پاره تا بیست قسم رود. هر که دانه بیستین را سلسله عقد گرداند یک زر
دوم اشت. سوم دو ثلث. چهارم شش دام. پنجم شش کی. ششم یک دام. هفتم دام ربع کم. هشتم نیم دام.
نهم ربع دام. دهم خمس. یازدهم سدس. دوازدهم سبع. سیزدهم ثمن. چهاردهم تسع. پانزدهم عشر. شانزدهم
پانزده دانه را یک دام کم. بیرنگی ایچ این گرامایه جواهر از روی ترازوست که نگاشت. لیکن آنچه امروز در گنجینه آمای الهی
جداگانه نوشته می آید بتفصیل. لعل یازده ٹانک و بیست سرخ. الماس پنج و نیم ٹانک چهار سرخ. از روی هر کدام یک
لک روپیه. زمرد هفده ٹانک سه ربع و سه سرخ قیمت پنجاه و دو هزار روپیه. **یاقوت** چهار ٹانک و هفت سرخ
ربع کم. **مروارید** پنج ٹانک. از روی هر یک پنجاه هزار روپیه +

آیین دار الضرب

از آنجا که آبادی سکه چاره ساز آرایش باشد و روایی هر کار و رونق بدید آید، از آن در نگذارد و چون راز گفتار را
سیراب میسازد. شهری و صحرائی را کار از خواسته برآید و هر کسی بمدار خواهش برساند. آزاده دستمایه راه گرداند و دل بسته
آنرا سر منزل مراد انگارد. مگر برهمه ایزدان سرو کار. خردمند آنرا سرچشمه برآمد آرزو های دینی و دنیاوی برشمارد و
مردم را در پاینداری هستی از خورش و پوشش ناگزیر. و آن بساخت جز بیش بیچ فراهم آید کاشتن و درودن
و ورزیدن و پاک ساختن و برشتن و پختن و رسیدن و پیمودن و بافتن و جز آن. و سامان این کارستان بی فراوان
یاور صورت نگیرد و یک تن بیرون شد نیاید. کارسازی روزمره دشوار بل ناممکن. ملکاهی ناگزیر که چند روزه فراهم
دارد و آنرا اگرچه خیمه یا گوشه باشد منزل باشد. پیدائی و پایندگی مردم ایچ پدر و مادر فرزند خادم **قوت**
نشیمن کار بر دار همه. چون بسیری کالا بیشی گراید و پایدار نماند هر آینه زر احتیاج باشد. ساز استواری جوهر
سخت پیوندی در نماند و اندک کار بسیار آید و سفر را رود به در. اشتی عدای چند روزه دشوار چه جا
فراوان ماه و سال +

ایزدی عنایت یاور آمد و گرامی گوهری بر ساحل بنائی افتاد و دلی بیچ کشتی سرمایه زندگی آماده شد. و از
جهت پیتائی همت عیار آلود باشایست بباید درستی الهی برگزیده آیین سهل پیش گیرد. سالیش او از اندرون از

اختلاف (۱) [ص] شماره (۲) [ص] رشته اما (۳) [ا] نام (۴) [ب] آمد (۵) [ب] [ا] ساله [ا] سا (۶) این لعل کم در [ص] [د] سه
(۷) [ص د] برا (۸) اعطا ادکه صد دل گسسته آسب صرف د [۸] سوخوو دست سه در شمهاسے دیگرا دلوسے (۹) [ص د] سروکار احد
(۱) [ص د] ناگر ان آمد +

بیانست بر اندام نیک مرد جوهر شو - ترکیب عنصری او قریب باعتدال - و نشانِ بهرهٔ او از عناصر چهارگانه از چهرهٔ او پیدا - رنگ از آتش و صفا از هوا و نرمی از آب و گرانی از خاک از آنجا که فروغ هستی بخش فراوان دارد - هیچ کدام از همتایان گزند نتواند رسانید با آتش نسوزد و هوا در و تأثیر نماید و آب در روزگاران دگرگون نکند و خاک نفرساید سلطانِ دیگر فلزات - ازین رو در حکمت ماههای باستانی عقل را که تدبیر هر کار از و انتظام یابد ناموس اکبر خوانند و زر را که اسبابِ روزی بآن بازبسته ناموس اصغر گویند - از گرامی القابِ او حافظِ عدالت و مقوّمِ کُلّی - تقویم اشیا بآن رود و اساسِ معدلت بر آن - ایزدِ بیهمال برای حدنگاری او نقره و مس را روائی(1) داد و سرمایهٔ روزبهی مردم را دستگاه گردانید - و بدین دوربینی فرمانروایانِ دادگر و جهانبانانِ بیداربخت در رواجِ این نقود همت گماشته اند و دارالضرب را برای عیارافزائی این کار آباد ساخته - و معموری در آنست که کارپردازانِ این شناسایی جدگزین راستی منش نامزد گردند و بدوامِ آگهی و دیده‌بانی ایشان پایهٔ عمارتِ عالم انتظام یابد +

آئینِ دستیاران

نخست داروغه - فرخنده مردی شناسا آبادی خرد و فراخی حوصله بارِ ناملائم همنشینان بر دوش سبکروحی نهد - و هر یک را در کار و بارِ خویش سرگرم دارد و با جدکاری و راستی حسن انجام بخشد +

دوم صیرفی - سرانجامِ این سترگ دولتخانه بعیارشناسیِ او وابسته و سررشتهٔ دریافتِ مدارجِ نقود بدستِ حق‌گزارِ او - از فراخی زمانه صرافانِ کارآگاه درین دولت فراهم آمدند و بتوجه گیتی خداوند زر و سیم بوالاپایگی رسید - در عجم آزاده دهی مانند و عیارِ زر از ده پایه افزون نداند - و بهندی زبان بارهٔ بانی (به با و الف و فتح را و سکونِ ها و با و الف و کسر نون و سکونِ یای تحتانی) عیار را دوازده گونه بیدارند بیشتر(2) طلای کهنهٔ هون را (بضم ها و سکونِ نون زری‌ست در دکن(3) رواج دارد) گزیده دانستی و عیار آن از ده برتر ندیدی - و بنیک شناسی گیتی خداوند ده و هشت و نیم قرار گرفت - و طلای دینار گردخورد(4) علائی را پایهٔ ده دوازده می انگاشتند - امروز بده و نیم بر آمد - کاردانانِ این فن از آن تاریخ ماهها بر سر آرند و ماهها بار گدازند و زرِ کیمیا پیدا آرند - میگفتند طلای کانی بدین پایه نرسد - بقدسی توجه بدان عیار رسید و کاردیدگان شگفت درشدند - همانا دیگر کمی نپذیرد و مرتبه(5) نیفزاید - سخن‌گزارانِ راستی منش و جهان‌نوردانِ درست گفتار ازین پایه نشانی نگذارند لیکن چون بگدازند برابر یک ریزه جدا شود و بخاکستر آمیزد مادام غش کاهی اندیشند و شناسا از خاک برگیرد - اگرچه کانی جلکش(6) پذیرد برای تکلیس گرد و خاکستر شود لیکن طلا العملِ خاص بحالِ اصلی باز گردد و دیگر لختی کمی گراید - از فروغِ بینشِ گیهان خدیو حقیقتِ آن کاهش پیدائی گرفت و حیات پیشگان را عیار گرفته آمد +

آئینِ بنواری

مخففِ بانواری (به با و الف و سکونِ نون و واو و الف و کسرِ را و سکونِ یای تحتانی) - اگرچه درین سرزمین صیرفیان دیده ور از آزمونکاری(7) برنگ و صفا پایهٔ عیار برشناسند لیکن برای دلنشینی دیگران این شگرف قانون درمیان آمد - قلمی چند ست از مس و مانندِ آن بر سرِ هر یک اندک طلا پیوسته اند و عیارِ هر کدام نگاشته - چون نوآمده(8) را عیار برگیرند خطی چند از و و از آن قلمها فرازِ سنگِ محک برکشند - هر که نزدیک باشد از آن قسم شمرند - لیکن در زر در

اختلاف (1) [س] روائی داد و سرمایه (2) [د] بیشتر (3) [د] دکهن (4) [ف ا] دینار گرد حورد و علائی را [گ] دینار گرد حسرو علا (5) لفظ مرتبه در [س د] نیست (6) [ف ا] کانی جلکش پذیرد برای تکلیس (7) این لفظ در [ف ا] نیست [د] دیده ور از آزمونکار (8) این لفظ در [ف ا] نیست +

و آئین کشیدگی یکسان نسبتی رود و گردتر و برگیرد +

اساس این برساخت طلاست گوناگون عیار - یک ماشه نقرهٔ خالص و همین قدر مس مبید رایکجا گداخته برمدند و آمیخته را با شش ماشه طلای خالص که عیار آن ده و نیم باشد نگداز برند - پارهٔ زر مغشوش فراهم آمد یک ماشه ازو شتاره و بخشش(۱) گردانند هر یکی نیم سرخ - هرگاه هشت و نیم سرخ طلای خالص را با یک حصه سیاه مهره ده بان و ربع عیار آن شود - واگر هفت سرخ طلای خالص را با دو حصه ازان آمیزش بخشند طلای ده بانی بروی کار آید - واگر شش و نیم سرخ طلای خالص را با سه حصه نگداز برند عیار ربع کم ده بان قرار یابد - واگر شش سرخ طلای خالص را با چهار حصه درهم سازند نه و نیم بان قرار گیرد - واگر پنج و نیم سرخ طلای خالص را با پنج حصه آمیزش دهند نه بان و ربع صورت گیرد - واگر پنج سرخ طلای خالص را با شش حصه پیوند بخشند نه بان گردد - و چون چهار و نیم سرخ طلای خالص را با هفت حصه سیاه مهره نه بان ربع کم ظاهر شود - واگر چهار سرخ طلای خالص را با هشت حصه یکجا سازند هشت و نیم بان رسد - و چون سه و نیم سرخ طلای خالص را با نه حصه سیاه مهره هشت بان و ربع پدید آید - و چون سه سرخ طلای خالص را با ده حصه یکجا(۲) سازند هشت بان شود - و اگر دو و نیم سرخ طلای خالص را با یازده حصه آمیخته گردانند هشت بان ربع کم گردد - واگر دو سرخ طلای خالص را با دوازده حصه سیاه مهره هفت و نیم بان گردد - واگر یک و نیم سرخ طلای خالص را با سیزده حصه یکجا کنند هفت بان و ربع شود - و چون یک سرخ طلای خالص را با چهارده حصه سیاه مهره هفت بان عیار ماند - چون نیم سرخ طلای خالص را با پانزده حصه آمیزش دهند هفت بان ربع کم عیار گیرد(۳) - خلاصهٔ عمل آنکه هر نیم سرخ آمیخته تنقیص ربع بان در جوهر کامل پدید آرد و عیار آن طلای مغشوش که در ترکیب دوم صورت گرفته شش و نیم بان باشد - چون خواهند که از شش و نیم بان نیز کم کنند نیم سرخ نخستین مرکب را که از نقره و مس بود با هفت و نیم سرخ مرکب دوم آمیزش دهند شش بان و ربع رسد - و چون یک سرخ ازان مرکب اول با هفت سرخ مرکب دوم سیاه مهره شش بان ماند - واگر ازین نیز خواهند که کم کنند نصف نصف سرخ ازان افزایند - در بانواری تا شش بان اعتبار کنند و کمتر ازان را از پایهٔ حساب اندازند - این کار بپیش صاحب عیار قرار گیرد و رونق افزاید - سوم امین - از بی غرضی و کم آزاری دوست و دشمن ازو ایمن بود و در هنگام گفت و گو دستیاری دارد و دیگر مردم گردد - حق بار نماید و گرد آوری فرونشاند +

چهارم مشرف (کامد حساب ۱۲) آواره نویسی و معامله فهمی و دیانت مندی سررشته خرج و دخل استوار دارد و در روزنامچه خرد پسند سرانجام دهد +

پنجم سوداگر - طلا و نقره و مس آورده داد و ستد نماید - سود خویش برگیرد و رونق افزای کارگاه آید و باج گزاری سوده در آبادی خزینه کوشد - و فراوانی و بازکشائی(۴) این گروه بر روز بازار معدلت باشد و از کم آزاری کارفرمایان صورت گیرد +

ششم گنجور - سرمایهٔ سود را پاسبانی کند و در داد و ستد راستی را دستیار آزرم دارد - و علوفهٔ چهارتن و دشمنین تفاوت باشد - فروترانیان بپایهٔ احدی رسیده کامیاب روزگار گردد +

هفتم ترازو کش - مسکوکات برکشند - اگر طلای صد مهر جلالی کشد دو دام چهار یک کم مزد ستاند - واگر نقره(۵)

اختلاف (۱) [ص د] حصه (۲) [ص د] یکی (۳) [ص] گرد (۴) [ب ا] بازکسائی (۵) [ب ا] نقود ۱۲

هزار روپیه باشد شش دام و نوزده حصه از بست و پنج بخش دام - و در مس هزار[1] دام یازده حصه - و برهمین نسبت سررشته کم و بیش نگاهدارند[2] +

هشتم گداز گر خام - در گلین تخته جویهای خورد و بزرگ برسازد و بروغن برآلاید و در ریم گداخته دران گوها بریزد - شوشها بسته شود - و در مس بجای چرب ساختن افشاندن خاکستر بسند بود - و دست مزد در مقدار طلای مذکور دو دام و یازده حصه و در نقره مذکور پنج دام و سیزده حصه در ربع و در مس مذکور چهار دام و بیست و یک و نیم حصه +

نهم ورق کش - زر آمیخته را بوزن شش یا هفت ماشه ورق سازد و بدرازا و پهنای شش انگشت - و آنرا پیش صاحب عیار آورد و او ورقهایی که از مس ساخته است اندازه بگیرد و موافق زرالسکهٔ عدل النقش کند تا زرگر گوگی راه نیابد و از عمل آگهی بدیرد - اجرت[4] او در مقدار طلای مذکور چهل و دو دام و ثلث +

آئین صاف کردن طلای غش آمیز

چون اوراق بسکهٔ عدل رسد حد او ندرر بکار فرمائی صاحب عیار از آغشتگی برآرد بدین روش - در مقدار طلای مذکور چهار سیر شوره نمک و چهار سیر سوده خشت خام بکار برند - نخست تنها لصافی آب بر شویند سپس بدان دارو بیندایند - ریک بگرد استه بیا چیک دستی درو گیرند (بزبان هندی اُپله[5] بضم همزه و سکون بای فارسی و فتح لام و های مکتوب خشک سرگین صحرائی گاو) و پس آتش افروزند آهسته آهسته روشن شود و خاکستر گردد - و چون سیر خاکستر از اطراف برگرفته نگاه دارند و آنرا بزبان فارسی خاک خلاص[6] گویند و بزبان هندی سلونی نامند - از نقره برآرند و عمل آن جدا نگاشته آید - و تنها با خاکستر زیر بجال گدارند و دوباره دیگر آتش افروزند و آئین پیشین بجای آرند - و چون سه بار آتش مید آرا ستائی نامند - بار دیگر بآب صافی بشویند و همان دارو آمیخته سه بار آتش دهند و خاکستر ها بار گیرند - و همچنان شش بار دارو آمیزند و تیره آتش بر افروزند - سپس شست و شو دهند و یکی را صاحب عیار بشکند - اگر صدا نرم و ملائم بر خیزد نشان رسیدگی داند و اگر درشت یک دارو دسه آتش دیگر افزایند - واز هر تنگه یک ماشه بریده تنگه برسازند و بسنگ محک عیار گیرند - اگر خالص نشده باشد یک دو آتش دیگر افروزند - و لیا باشد که مقصود از سه چهار آتش بحصول انجامد +

و باین رنگ عیار نیز گیرند - دو تولچه طلای خالص بردارند و دو تولچه از طلای آتش داده برگیرند - و بست تنگهٔ همسنگ از هر دو قسم برسازند و دارو برابر مالیده آتش افروزند و سپس شسته بترازوی عدل برکشند - اگر هر دو برابر آید علامت عیار رسیدگی بود +

دهم گداز گر پخته - طلای اوراق خالص ساخته بگدار برد - و بپیشین طرز شوشه برسازد - دست رنج او سه دام در مقدار طلای مذکور +

یازدهم ضرّاب - به نیروی سنبش از شوشهای طلا و نقره و مس باندازه مسکوکات مطلسات بردازد - مزدوری در طلای مذکور بست و یک دام و یک حصه در ربع - و در مقدار نقره مذکور پنجاه و سه دام و نه حصه ربع کم اگر روپیه را مطلس سازند - و در مطلسات ریزگی نقره که از ربع برسازند بست و هشت دام افزایند ده[7] هزار دام بست دام مزد گیرد - و برای نصفی در ربعی دام بست و پنجدام و برای هشتم حصه که دمڑی گویند شصت و سه دام

اختلاف (۱) [ص د] هزار دام (۲) [ص د] نگاهدارند (۳) [د] ازای (۴) [ص د] اجرت (۵) [ا ص د] اوپله (۶) [ا و گ] خلاص [ا] خلاصی [ص د] خالص (۷) [ا] ده هزار

و ایران و توران بدین قدر استطاعت نیست[1] الله عدل بتواسد و کاروانیان هندی و آنجایان کار بر آن
که سر موی تفاوت نرود - و این بس شگرف باشد ٭

دوازدهم مهرکن - نقش مسکوک بر فولاد و ناسدآن نگارش کند و بدان نقود نقش پذیر گردد - امروز[3]
مولانا علی احمد دهلویست - در هیچ اقلیمی بر وی یکتا و بسان نمیدهد - و اقسام خطوط بر فولاد چنان بر نگارد که قطعهای
استادان پیش آمد برابری کند - او در سلک یوزباشیانست - و بیاد آرد و در او الشرف باشد - هر دو را ستعد
دام ماهیانه بود ٭

سیزدهم سبکچی - مطلس را میان دو سکه بر نهد و بر سر وی چکش[4] دو رویه نقش پذیرد - اجره در طلای مذکور
یک دام و ۶ حصه و در نقره هیچ دام و ۲ دیم حصه و تحت[5] ریزگی در هزار روپیه یک دام و سه حصه فرود آمد
و هزار دام سه دام مزد او - در دو هزار نصفی دام چهار هزار ربعی آن سه دام و لور ده حصه ربع کم - در هشت هزار
ثمنی ده دیم دام سبکچی از دست مزدور سبکچی تس یک دیم و جداگانه چیرے معین باشد ٭

چهاردهم سباک - سیم باک ساخته را قرص بر نهد - و بهابت ریخاه و چهار دام ستاند ٭

پالایش نقره - آمیختگی او با سرب و جست[2] و مس باشد - در ایران و توران کامل عیار آن را اسرده[1] دهی
گویند - هندی صیرفیان لبت لسوه بر خوانند - بانداره آمیزه ازان پایه فرود آید از هیچ در نگذرد و
کم از ده در بستگاه توجه نیاورند - از مولکاران دمده و از رنگ آمیخته بر فزاوانی حرو آگهی مدیرند - ولسوبان
بالسوراخ کردن ستماسای وره گردند - دیرتا آتش افروخته در آب افسرده گردانند و عیار بر شناسند - در سیاهی
سرب و سرخی مس و خاکستری مائل بسپیدی[1] رخ توتیا در سپیدی تیره اندرون باشد ٭

آیین خالص ساختن نقره

گوی بر کنند و قدرے خاکستر بر کین وسی ریزند و پس ازان بخاکستر چوب ببیلان بر آمیزند و نمی داده
ریگینی وار سازند و آمیخته را در وی بگذارند و باندازه آن سرب بگذارند - و نخستین چار یک از آن بالا نهاده
انگشت آمود گردانند - بروبانه[9] دمیده بگدازند - و بشیر این عمل بچهار دفعه کنند - و نشانه صافی شدن آنست
که گداخته براق ماند - و سر از اطراف آغاز بستن کند و چون بمیانه رسد از آب قطره چند بر افشانند - از درش
او ملدی گیرد بسان تماجهای قوس[1]خ - قرص[2] بر شده و بکمال عیار رسد - و اگر باز این قرص بگدازند و در توله
یک سرخ لسوره دار رصا توله شش ماشه و دو سرخ کاهد - آن خاکستر آمیزش سرب و نقره چون مرداسنگ گردد
و آن را بهندی کهرل نامند (بفتح کاف و های خفی و فتح را و لام) و بفارسی کهنه[2] گویند - عمل آن
جداگانه گزارش یابد - مسترا از که صراف مطلس بازار از صد توله چه عیار رسیده هیچ ماشه و هیچ سرخ بخالصه
روا دارند - و بس قرصهای صاف را صاحب عیار سکه عدل بنامند گرداند باد گرگونگی راه نیابد - در
باستانی زمان لعیار روائی نقره بیرنا نواری میساختند - اکنون از این طرز آگهی افزاسے بدان سر دارند - اگر
از صد توله نقره ساهی که در عراق و خراسان روائی دارد و لاری و متقالی که در توران رائج سه توله

اختلاف (۱) [د] بی سران [ب] سران (۲) [ص د] بس سباک که بر فولاد الخ (۳) [ص د] و امروز (۴) دمی لفظ در [۶] لی لفظ نوشته است [ ] بکچی [ ] سکچی [ص] سکچی [ب ا] سکچی (۵) اکبر کا مال سی برای تحتہ نوشته و تمی لاف تحت (۶) [ب ا] حسب (۷) و [ب اص] ازین مطاعت (۸) [ه] بل لسبید (۹) [ب ا] بروبانه - در حاشیه نوشته که و لوبه لفظ اول ا نوشته شد ... آتش در مدبا دستکاران و ... [۲] بر کمان [ص] در ... (۱۰) [۱] توتیا (۱۱) [ب د] برسد (۱۲) [۲] کنه [ب] کنه باکه [د] کنه [۱] بخاکستر [ص د] کنه [گ ۴] کنه ٭

ودیگر سرخ رو دوار. **نارجیل فرنگی** ورومی وار **محمودی ومظفری** گجرات ومالوه ازهمان مقدار سیزده توله وشش ونیم ماشه کم گردد[1] و بعیار نقرهٔ شاهنشاهی پیوندد ـ

پانزدهم **قرص کوب** ـ نقرهٔ صاف را تاب داده چندان چکش کاری کند که بوی سرب نماند ـ ودستمزد آنقدر نقره چهار ونیم دام ✣

شانزدهم **چاشنی گیر** ـ طلا ونقرهٔ خالص کرده بیازماید و قرار پاکی دهد ـ ده توله طلا برگیرد وهشت ورق برسازد و تا آئین پیش دارد اندوده با آتش بسپارد ـ واز باد نگاهدارد و پس شست وشو داده بگدازد ـ اگر کاهش نیافته باشد شناسای پایه او شود ـ خداوند عیار بمحک برکشید و دستین جو دو دیگران نماید ـ دران مقدار یک دام و ده حصه مزد ستاند ـ ودر نقره یک توله را بهمان قدر سرب در بوته آتخوانی بگدازد ـ وچندان آتش دهد که سرب همگی سوخته شود ـ وآنرا آب زده چندان کوبد تا بوی سرب از دررود ـ ودر بوته نوگداخته سنجد ـ اگر سه برنج کم آید[2] نقره بسیار رسیدگی بود و گرنه بار بگدازد تا بآن پایه رسد ـ دران مقدار سه دام و چهار ونیم حصه دستمزد باشد ـ

هفدهم **نیاریه** (بکسر نون و یای تحتانی و الف و کسر را و فتح یای تحتانی و های مکتوب) ـ خاک[3] خلاص دراهم آورده دو دو سیر برشوید[4] ـ طلا ار گرانی بمرگزاید[5] ـ شسته خاک را بهندی زبان کگره گویند (بضم کاف اول وسکون کاف دوم و فتح را و های مکتوب) آن نیز طلاآمیز باشد و بدیگر عمل که گفته آید کارش بانجام رسد ـ وآغشته ته نشین را سیماب آمیخته مالش دهند ـ ودر هر سیری شش ماشه سیاب بکار رود ـ او بجذب محبت طلا را بخود کشد وآنرا در بیته انداخته طلا با آتش جدا سازند ـ ودر خاک آن مقدار طلا الست دام و دو حصه باز ستانند ✣

عمل کگره ـ باندازهٔ آن **پنهر** آمیزند (بضم بای فارسی وسکون نون و فتح ها وسکون را) ورسی را بسرگین گاو بر آمیزند (بفتح را و کسر سین وسکون یای تحتانی) ونخستین آمیخته را سوده بدین آمیزش دهد وار و خلولهای دوسیری ساخته بر پارچه خشک سازد ✣

عمل پنهر ـ کوے را بخاکستر مغیلان برآمایند چاچه در یک من سرب شش انگشت بلندی خاکستر باشد ـ ودر زیر آن هموار ساخته سرب اندازند ـ تا انگشت فروگرفته بگداز برند ـ پس انگشت را دور کرده دو گلین تخته خار بسته[7] باز گزارند ـ طرف دمه بسته جانب دیگر را گشوده دارند و تختی پوشند چندانکه خاکستر سرب را بخود درکشد ـ وآن حشت را زمان زمان برداشته از حال سرب آگهی پذیرند ـ ودر انقدر سرب چهار ماشه نقره بخاکستر آمیزد[8] ـ خاکستر را با آب سرد کنند وآنرا پنهر خوانند ـ دران مقدار سرب دو سیر بسوزد و چهار سیر از خاکستر افزاید ـ ودر آن یک من و دو سیر باشد ✣

رسی تیزآبیست از اشجار[11] و شوره خاک برسازند ✣

وچون حال پنهر و رسی گزارش یافت[12] بر سر سخن میرود و عمل کگره بانجام میرساند ✣

کورهٔ تنور وار انتظام یابد هر دو دهن تنگ و شکم گشاده به بلندی یک ونیم گز ـ وسوراخی در ته او و دسته گوی دیگر سرانجام دهند ـ وآن کوره را چنان بانگشت پر سازند که چهار انگشت خالی باشد و بدو[9] دمه (بر دو دمه) آتش برافروزند ـ وچون افروخته گردد یگان یگان ازان غلولها شکسته دران تابشگاه ریزند و بگدازش برند ـ طلا ونقره

اختلاف (۱) [س د] اگر گرددو بعیار (۲) [س ی] شش (۳) [س د] خاک خالص (۴) [ب] بشوید (۵) [ب] آید (۶) [ب ا س د] تا آتش دهند (۷) [د] خار بسته (۸) [س د] آمیسد (۹) [ب] وبدو دور [ب] وبدو دور دامه (۱) بدو دو دمه [س د] وبدو دوری دامه ـ

مس و سرب از آن سوراخ بدان کو درآید — و زر و آنچه از درون بدارند و نرم کرده بشویند سرب جدا گیرند — و آنچه
خاک یکجا فراهم آورند و از آن سیر بکار کردی سود بردارند — کالی را از گو برگرفته بروش بهر بگدازند — سرب که با
آغشته گردد — شش سیر سرب برآید و ده سیر بسوزد و طلا و نقره و مس اندک سرب بحال خود ماند و آنرا بگراوٹی گویند
(بضم با و سکون کاف فارسی و را و الف و فتح واو و کسر تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی) — و برخی بتقدیم
کاف برخوانند +

عمل بگراوٹی — گوی برسازند و در صد توله نیم سیر خاکستر مغیلان اندازند و آن خاک را رکیبی نامند ساخته
بدرآمایند و یک توله مس و بیست و پنج توله سرب اندازند و با انگشت پر کرده بخشت برگیرند — چون آمیخته آب
گردد انگشت و خشت برداشته همه مغیلان برافروزند چندانکه مس و سرب بخاکستر آمیزد و طلا و نقره آغشته
جدا شود — و آن خاکستر را کهرل گویند و از و سرب و مس برآید و عمل او گفته شود +

آیین جدا کردن نقره از طلا

آمیخته شش بار بگدازند(1) — سه بار با مس و همان قدر با گوگرد چهاچهیا (بفتح جیم فارسی و های حطی
و الف و کسر جیم فارسی و های حطی و یای تحتانی و الف) — و در برابر هر توله از آن(2) ماشه از مس برگیرند و از آن(3) دیگر
دو ماشه و دو سرخ — اول با مس بگدازند سپس با گوگرد — اگر بیک صد توله باشد صد ماشه از مس بکار رود
نخستین بنصف مذکور با هم آمیخته گدازش دهند و دیگر نیمه را دو بار(4) بیامیزند و همچنان گوگرد را دران مراتب تا آتش
سپارند — و آن آمیخته را ریزه ریزه ساخته به بوته درآرند و بجای ماشه مس بیامیزند و بگدازند — در دیگ آن طرفی
پر از آب سرد بارگذارند و بر فراز آن جاروبی از خس بگسترند و گداخته را بران اندازند و بجنبش چوبی فراهم شدن بگدازند
سپس آن ریزه ها را با نصف داروی دیگر بیامیزند و در بوته گداخته تا آتش دردهند — و چون بگدازد برگرفته در سایه گذارند
تا بیفسرد — و در برابر هر توله آمیخته دو ماشه و دو سرخ از دارو بکار رود چنانچه در صد توله یک و نیم ربع سیر
و سه دفعه بدان دستور کار بندند و بر فراز آن خاکستر سفیدی گرای نمودار گردد — آن نقره است که بدین طرز
برآمده — آنرا گرفته جدا نگاه دارند و انجام عمل او گفته آید — و چون سه سه بار بهر دو دارو بعیار آتش رسد آن بسته
طلا باشد — بزبان بنگاله کیل باشد (بفتح کاف و سکون یای تحتانی و لام) و در دیار دهلی پنجر خوانند (بکسر بای
فارسی و سکون نون و فتح جیم و را) — و اگر طلای آمیخته بسیار باشد درین هنگام هشت و نیم عیار برآید لیکن بسیاری
عیاریچ مل چهار پدید گردد +

و برای عیار افزایی او یکی از دو کار باگزیر(5) — در چهار صد توله طلای افزون عیار بیست توله مس را
برآمیزند و بعمل سلونی بکمال رسانند یا آنکه — الونی چاره برسازند (بفتح همزه و ضم مجهول لام و سکون واو و
کسر نون و سکون یای تحتانی) — و آن دو بخش سرگل و سی و یک حصه شوره نمک بود — بخمیر را شسته تنها
ساخته ورق ورق برسازند — هر ورقی از یک و نیم توله کم باشد — و همین ترازاچه در سلونی میکردند — آنرا
بکمی دین روغن طلا آموده دارو آلایند — و در هر آلایش دو بار(6) آتش نرم نرم دهند — و بدین طریق سه چهار بار
بیامیزند و بیفروزند — و اگر به مایه والاتر ازین خواهند باری چند بدان کار بردارند تا بعیار نه بالا رسد — و
خاک آنرا برگیرند و آن بسان کهرل باشد +

اختلاف (۱) [ب] برند [ا] بگدازند (۲) [ب ا] ان ماسه (۳) و [ب ا] سب (۴) [ب] دو بار (۵) [ب ا] ناگزیر بود (۶) [ب] دوباره +

آئین برآوردنِ نقره از آنِ[1] خاکستر

انچه بیش از کار کرد الونی و پس آن اندوخته باشد دو برابر سربِ خالص آمیخته در بوته اندازند و یک پهر با آتش انگشت افروزند[2] - و چون افسرده گردد بآئین سباکی پاک سازند - و خاکستر آن نیز کهرل باشد - و در دو تهای دیگر و در سلونی بکار رود که بر دانا پوشیده[3] نبود +

هیژدهم پنی وار (بفتح بای فارسی و کسر نون و سکون یای تحتانی و واو و الف و را) - کهرل گداخته نقره ازمس جدا کند - و دست رنج از یک تولچه نقره یک و نیم دام - و سپاس گزاری گرفتن سود هر ماهی سه صد دام بدیوان جواب گوید - کهرل را ریزه ریزه سازد و در یک من یک و نیم سیر سهاگه[4] و سه سیر اسجار کوفته خمیر گرداند و در کوره مذکور یگان یگان سیر اندازد و بگدازد - سرب نقره آمیخته در ان گو فراهم آید و بعمل سباکی پاک شود - از سرب[5] که ازین جدا شده بخاک آمیزد نیز بار گردد +

نوزدهم پیکار (بفتح بای فارسی و سکون یای تحتانی و کاف و الف و را) - سلونی و کهرل از زرگران تهی خرید نماید و در دار الضرب بگدازش برد - از طلا و نقره سود برگیرد و در هر یک من سلونی هفده دام و در یک من کهرل چهارده دام بخالصه جواب گوید +

بستم نچوئی واله (بکسر نون و ضم مجهول جیم فارسی و سکون واو و کسر یای تحتانی اول و سکون ثانی و واو و الف و فتح لام و های مکتوب) - کهن سکوکات سیمین نقره آمیز بگدازش برد - و از صد تولچه نقره سه و نیم روپیه بدیوان سپارد و نقره را چون بسکه رساند مقرری مارجواست[6] آن جداگانه بود +

بست و یکم خاک شوی[7] - چون خداوندان مال بگوناگون روش که لختی گذارش یافت سیم و زر برگیرند دار الضرب روفته خاکها بنگاه برد و آنرا استه سودی بردارد و بسیاری را بدین پیشه روزگار آبادی پذیرد - و در ماهی دوازده و نیم روپیه بشکرانه سودمندی گذارد +

و همگی پیشه وران دار الضرب در هر صد[8] دام ماه بماه سه دام بسرکار والا رسانند +

آئین نقود جاوید دولت

چنانچه بقدسی توجه زر و سیم عیارِ دیگر گرفت بفراوان پیکر نیز چهره برافروخت - گنجینه آرایش یافت و جهانیان را نشاط در گرفت - لختی از ان بار سنگ زر و سنگری کردار می نویسد +

سهنسه (بفتح سین و های خفی و نون پنهان و فتح سین و های مکتوب) گرد نقدیست بوزن صد و یک تولچه و نه ماشه و هفت سرخ ارز صد لعل جلالی - یکروی در میانه قدسی نام نگاشته اند و در محراب پنجگانه اطراف السلطان الاعظم الخاقان المعظم[9] خلد الله ملکه و سلطانه ضرب دار الخلافة آگره - و دیگر سو وسط کلمه طیبه و آیه[10] الله یرزق من یشاء بغیر حساب و گرداگرد اسامی چهار یار رضی الله عنهم - نخست مولانا مقصود مهرکن کاربرداری کرد - و پس ملا علی احمد سنگرف کاری نمود - در یک روی افضل دینار ینفقه الرجل دینار ینفقه علی اصحابه فی سبیل الله افزود و در روی دیگر السلطان العالی الخلیفة المتعالی خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و ابد عدله و احسانه بر نوشت - و پس همه را استرده و دو رباعی ملک الشعرا تذکرة الحکما شیخ فیضی برنگاشت یکطرف -

اختلاف (۱) بعد آن صرف در [د] سو جودست (۲) [ب ا] برافروزد (۳) [ب ا] پوشیده نماند (۴) [ب ا] و نیم سیر سوا گه سنگار (۵) [ب ا] و از سرب (۶) [ب ا] مار جو است (۷) [ج] خاک شوئی (۸) العادل الخاقان المعظم در [د] بست (۹) [ص د] و آیهٔ ان الله

رباعی خورشید که هفت بحر ازو گوهر یافت * سنگ سیه از پرتو آن جوهر یافت * کان از نظر تربیت او زر یافت * وان زر شرف از سکهٔ شاه اکبر یافت * والله اکبر جل جلاله درمیان - و جانب دیگر *

رباعی این سکه که پیرایهٔ(1) امید بود * با نقش دوام و نام جاوید بود * سیمای سعادتش همین بس که مدام * یک ذره نظر کردهٔ خورشید بود * و الٰهی سال و ماه درمیان نقش جاوید گرفت *

و بدین نام و سکه زریست بوزن یک تولچه و سه ماشه از(2) صد مهر گرد یازده ماشگی بیش نقش بران *

رهس (بفتح را و ها و سین) بیمهٔ هر دو و گاه این چهار گوشه نیز شود - یک طرف همان نگار صد مهری و جانب دیگر این رباعی ملک الشعرا -

رباعی این نقد روان گنج شاهنشاهی * با کوکب اقبال کند همراهی * خورشید به پرورش(3) ازان رو که مدام * یابد شرف از سکهٔ اکبر شاهی *

آتمه (بهمزه و الف و تای فوقانی و فتح میم و های مکتوب) چهارم بخش سهنسه - گرد و چهار گوشه - یک طرف همان منقوش صد مهری و از دو جهت یکطرف این رباعی ملک الشعرا -

رباعی

این سکه که دست بخت را زیور باد * پیرایهٔ سپهر و هفت اختر باد * زرین نقدیست کار ازو چون زر باد * در دهر روان بنام شاه اکبر باد * و دیگر سو همین رباعی *

بنست (بکسر با و سکون نون و فتح سین و سکون تای فوقانی) بدان دو سکه - هیچ یک از این بر سازند - و همچنان تسم و دهم و تسم و بست و یکم بخش سهنسه صورت گیرد *

چگل (بضم(4) جیم و کاف فارسی و سکون لام) چهار گوشه(5) پنجاهم حصهٔ سهنسه - قیمت(6) دو مهر *

لعل جلالی گرد - بوزن و ارز دو مهر گرد - یکطرف الله اکبر و دیگر جانب یا معین *

آفتابی - گرد بوزن یک تولچه و دو ماشه و پنج سرخ ربع کم بها دوازده روپیه - یک طرف الله اکبر جل جلاله و جانب دیگر ماه و سال الٰهی و سکه گاه *

الٰهی - گرد دوازده ماشه و دو سرخ ربع کم آفتابی(7) منقوش ارج ده(8) روپیه *

لعل جلالی چهار گوشه - بدان وزن و ارج - یک طرف الله اکبر و جانب دیگر جل جلاله *

عدل گتکه (بفتح عین و سکون دال و لام و ضم کاف فارسی و سکون تای فوقانی هندی و فتح کاف و های مکتوب) - گرد یازده ماشگی قیمت نه روپیه - یک طرف الله اکبر و جانب دیگر یا معین *

مهر گرد - در وزن و بها از عدل گتکه لیکن منقوش دگرگون *

محرابی - در وزن و ارج و نقش با مهر گرد یکتا *

معینی - چهار گوشه و مدور - بوزن و قیمت لعل جلالی و مهر گرد - منقوش یا معین *

چهار گوشه - نقش و وزن آن چون آفتابی *

گرد سیمهٔ الٰهی نقش همان *

اختلاف (1) [ک] سرمایهٔ (2) [ب ا] از (3) [ب ک] پرورش (4) [د] ضم فارسی (5) [ب ا د] چهارگوشه سه ... ربع سی و پنج کر دو تولچه و ماشه ایج سه مهر گرد یازده ماشگی بیش ... بنجاهم حصه (6) [د] قیمت دو مهر لعل جلالی (7) [د] منقوش و آفتابی ... (8) [ک] دوازده *

دھن (بفتح دال وہای مخفی و سکونِ نون) نیمہ[1] لعل جلالی +

سلیمی - نیمۂ عدل گٹکہ +

ربی[2] - چہار یک آفتابی +

من[3] (بفتح میم و سکونِ نون) چہار یک آلہی و جلالی +

نصفی سلیمی - چہار یکِ عدل گٹکہ +

پنج (بفتح بای فارسی و نونِ خفی و جیم فارسی) پنجم حصۂ آلہی +

پانڈو (ببای فارسی و الف و نون خفی و فتح دال ہندی و سکونِ واو) پنج یکِ لعلِ جلالی - یکطرف لالہ و جانبِ دیگر نسرین نقش کردہ اند +

ثمنی - اشٹ سدھ نیز گویند (بفتح ہمزہ و سکونِ شینِ مثقوطہ و تای فوقانی ہندی و کسرِ سین و تشدید دال وہای خفی) ہشت یکِ مہرِ آلہی یک رو اللہ اکبر و دیگر سو جل جلالہ +

کلا (بفتح کاف ولام و الف) شانزدہم بخشِ آلہی - ہر دو طرف گل نسرین +

ذرہ - سی[4] و دوم بخشِ آلہی و در نقش ماکلا یکتا +

آئین چنانست کہ در سراضرب[5] حضور ارطلا یک ماہ لعلِ جلالی و دہن و من نقش پذیر گردد - و دیگر نقود بی تارہ حکم سکہ نپذیرد +

روپیہ - سیمین نقدیست گردیار دہ[6] و نیم ماشگی - در زمانِ شیر خان پدید آمد - درین دولتِ ابد اعتصام بکمال رسید و نقش تازگی یافت - یک رو اللہ اکبر جل جلالہ و دیگر سو تاریخ - از چہل دام اگرچہ نرخ افزون و کم شود لیکن در مواجب این قیمت اعتبار رود +

جلالہ چہار گوشہ درین جاوید دولت بدین پیکر شد - در ورن[7] و نقش چون نخستین +

درب (بفتح دال و سکونِ را و با) نیمۂ جلالہ +

چرن (بفتح جیم فارسی و سکونِ را و نون) چہار یکِ جلالہ +

پانڈو - پنجم حصۂ جلالہ +

اشٹ (بفتح ہمزہ و سکونِ شین مثقوطہ و تای فوقانی ہندی) - ہشتم بخشِ جلالہ +

دسا (بفتح دال و سین و الف) دہ یکِ جلالہ +

کلا (بفتح کاف و لام و الف) - شانزدہم حصۂ جلالہ -

سوکی بیستم حصۂ جلالہ +

و این ریزہ زرہا از روپیہ نیز بر سازند - دگرگونگی در پیکر بود +

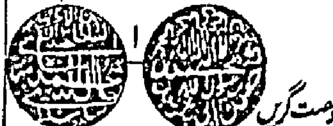
دام - مسین نقدیست وزن پنج ٹانک کہ یک تولچہ و ہشت ماشہ و ہفت سرخ باشد - چہلم بخش روپیہ نخست آنرا پیسہ گفتی (بفتح بای فارسی و سکون یای تحتانی و فتح سین وہای مکتوب) و بہلولی نیز خواندی - امروز بدین نام استہار دارد - یک سو ضرب فلان[8] جای و دیگر جانب سال و مہ - و اہل حساب ہر دام را لست و پنج حصہ تخیل نمودہ

[illegible]

اختلاف (۱) [ف ا] نیمۂ چہار یک آلہی و لعل جلالی (۲) [ف ا] ربعی (۳) [ص د] چہار یک آلہی جلالی نصفی سلیمی الخ (۴) [ص د] سی و بخش (۵) [ف] سراخر حضور (۶) [ک] یار دہ و ربع (۷) [ص د] وورن (۸) [ص] فلان جائی +

تعلقه صفحه نمبر ۹ جلد اول آئین اکبری

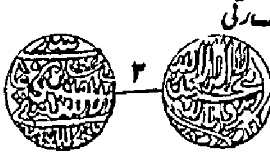
سکوی مد العبد الضعیف المفتقر الی الله الصمد سید احمد که پور مبارک نخست از نقود جاوید دولت نگارآور دیگر سده ارری گا
ربدا شت و تشبه سکه را چهره گشا نستد از گفت او توان دانست که باعث بر تغییر و تبدیل صورت و نقش چه شد
دار سخن بعضی لب بسوزن خموشی دوخت بس به تکمیل این مراتب مسردارم و هرچه هست بس افتاد و شستیه و نقش
دورن آن برمی نگارم و از اسباب تغییر و تبدیل هرچه بر پرده کشود گمت رهبولی بالبدال می نویسم هرجا که
کمی وزن صورت نباشد بر فرسودگی آن قیاس توان کرد ـ



۱

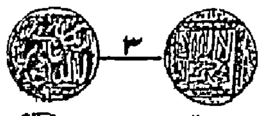
(مهر گرد قدیم)

۱ مهر زرین نقد لیست لورن دو ماشه و هفت رتی که بموزن یکصد و شصت گرین
انگریزی و یک تمن آن باشد نور مبارک آرایا رود ماشه می نویسد همانا یک رتی
لفرسودگی رفته باشد ـ



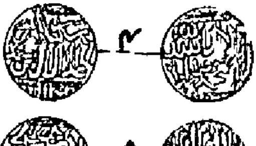
۲

نقش روی اول لا اله الا الله محمد رسول الله
نقش حاشیه آن بصدق ابی بکر بعدل عمر بحیای عثمان بعلم علی
نقش روی دوم السلطان الاعظم جلال الدین محمد اکبر بادشاه



۳

غازی خلد الله ملکه و سلطانه ۹۶۶



۴

۲ و ۳ و ۴ و ۵ مهر همه نقدهای زرین اند بوزن یازده ماشه که بموزن یکصد
و شصت و پنج گرین وزن انگریزی باشد ـ



۵

نقش روی اول همه را نقش لا اله الا الله محمد رسول الله آراسته اند
نقش حاشیه آن همه بصدق ابی بکر بعدل عمر بحیای عثمان بعلم علی
نقش روی دوم آن همه جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه
ضرب دار الخلافه آگره ۹۸۰ دوم سوم ۹۸۲ دور چهارم دار الضرب احمدآباد دور پنجم ۹۸۶



۶

(محرابی قدیم)

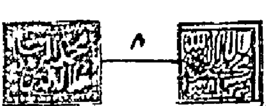
۶ نمبر زرین نقد لیست یازده ماشگی بموزن یکصد و شصت و پنج
گرین انگریزی نقش روی اول لا اله الا الله محمد رسول الله ابی بکر عمر عثمان علی ۹۸۱
نقش روی دوم جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه ضرب بلده آگره



۷

(محرابی جدید)

۷ نمبر زرین نقد لیست بوزن یازده ماشه و دو رتی بموزن یکصد و
شصت و هشت گرین وزن انگریزی و سه ربع آن
نقش روی اول الله اکبر جل جلاله
نقش روی دوم امرداد الٰهی ضرب آگره ۴۹



۸

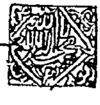
(چهارگوشه)

۸ نمبر زرین نقد لیست بوزن یازده ماشگی بموزن یکصد و شصت و پنج گرین وزن انگریزی

نقش روی اول لا آلہ الا اللہ محمد رسول اللہ
نقش روی دوم جلال الدین محمد اکبر بادشاہ غازی ۹۸۷
تنبیہ اکبر از جملہ ادیان یکسو گشتہ کیشی نو اختیار نمودہ بود و معتقدان آن مذہب را چہار درجہ اخلاص نہادہ -
اول ترک جان دوم ترک مال سوم ترک ناموس چہارم ترک دین آین درجات را کہ در اصل درکات توان گفت
در ۹۹۰ ہجری مطابق ۱۵۸۲ عیسوی اساس نہاد چنانکہ عبدالقادر بداؤنی می سراید پس ہمان سال وہمان مناسبت
صورت سکہ را چہار گوشہ ساختند تا کنایہ بر درکات آن کیش باشد (دیگر) وآن مذہب را الٰہی کیش نام نہادہ بودند -

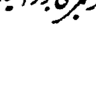

9


۹ نمبر زرین نقد لیست بوزن دہ ماشہ وہفت رتی ہموزن یکصد
وشصت وسہ گرین ویک ثمن آن -
نقش روی اول لا آلہ الا اللہ محمد رسول اللہ
نقش حاشیہ آن بصدق ابی بکر بعدل عمر بحیای عثمان بعلم علی
نقش روی دوم جلال الدین محمد اکبر بادشاہ غازی جلد اللہ تعالی
ملکہ ضرب اردو ظفر قرین الف
(دیگر)
۱۰ نمبر زرین نقد لیست بوزن دوازدہ ماشہ ودو رتی ہموزن یکصد
وہشتاد وسہ گرین وسہ ربع آن
نقش روی اول لا آلہ الا اللہ محمد رسول اللہ


10


نقش حاشیہ آن بصدق ابی بکر بعدل عمر بحیای عثمان بعلم علی
نقش روی دوم جلال الدین محمد اکبر بادشاہ غازی جلد اللہ تعالی ملکہ
ضرب اردو ظفر قرین الف
تنبیہ دریں ہر دو سکہ کہ لفظ الف نقش کردہ اند ازان سہ یکہزار مرادیست ہر کہ آنچنان فہمید خطا کرد ملکہ این سکہ را در
۹۹۱ ہجری مطابق ۱۵۸۳ع در ۲۸ بست وہشت جلوسی زدہ اند چہ اینہا اعتقاد داشتند کہ احکام دین محمدی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم از روز بعثت تا ہزار سال بود وآن مدت منقضی گشتہ الحال زمان رواج اکبری کیش است صاحب بداؤنی ہمچنان
می سراید قولہ وقائع سال بست ونہم جلوس چون در زعم خویش مقرر ساختند کہ ہزار سال از زمان بعثت پیغمبر صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم کہ مدت بقای این دین بود تمام شد وہیچ مانعی برای اظہار دواعی خفیہ کہ در دل داشتند نماند وبساط از
مشایخ وعلما کہ صلابت ومہابت داشتند و ملاحظہ تمام از اینہا بایستی نمود خالی ماند بفراغ خاطر در صدد ابطال احکام
وارکان اسلام ودر بست قواعد نو مہمل ومختل وترویج بازار افساد اعتقاد در آمدہ اول حکمی کہ فرمودند این بود کہ تاریخ
الف نویسند ودر تنگہ ہا ومہر تاریخ الف نوشتند باین اعتبار کہ مشعر باشد بر انقراض دین متین محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کہ پیش از ہزار سال نخواہد بود الی آخر میگویم کہ این کمترین رتبۂ الحاد وارتداد عہد اکبری بود آیندہ خواہی دانست کہ از ہمہ
دینہا در گذشتہ ہندوی کیش در ربیدہ بود نعوذ باللہ منہا +

(الٰہی گرد جدید)

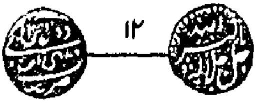

11


۱۱ نمبر زرین نقد لیست دوازدہ ماشہ سہ رتی ہموزن یکصد وہشتاد
وپنج گرین وپنج ثمن آن -

نقش روی اول الله اکبر
نقش روی دوم جل جلاله ۵۳ الٰهی

(مهر گرد جدید)

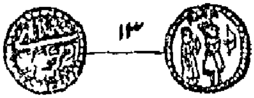
۱۲ نمبر زرین نقدیست یازده ماشگی هموزن یکصد وشصت و
پنج گرین وزن انگریزی

۱۲


نقش روی اول الله اکبر جل جلاله
نقش روی دوم ضرب آگره فروردین الٰهی ۴۹

(دیگر)

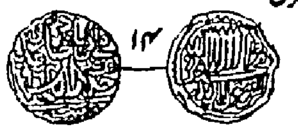
۱۳ نمبر زرین نقدیست یازده ماشگی هموزن یکصد وشصت پنج گرین
وزن انگریزی-

۱۳


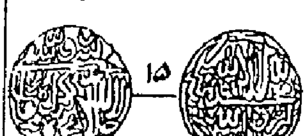
نقش روی اول تصویر رام چندر وسیتا ودر حروف ناگری لفظ رام
نقش روی دوم فروردین الٰهی ۵۰

(گرد قدیم اکبرشاهی)

۱۴ نمبر سیمین نقدیست یازده ماشگی هموزن یکصد وهفتاد ودو گرین
وزن انگریزی ونصف آن

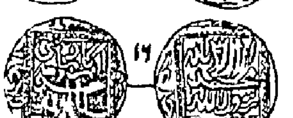
۱۴


نقش روی اول لا اله الا الله محمد رسول الله
نقش حاشیه آن بصدق ابی بکر بعدل عمر بحیای عثمان بعلم علی
نقش روی دوم جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی ضرب ۹۶۴

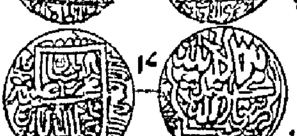
۱۵


(دیگر)

۱۵ و ۱۶ و ۱۷ نمبر سیمین نقدیست یازده ماشگی هموزن یکصد وهفتاد
ودو گرین ونصف آن

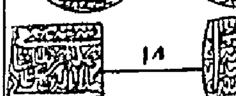
۱۶


نقش روی اول لا اله الا الله محمد رسول الله
نقش روی دوم ناصر الدنیا والدین جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی ۹۷۹
ودر شمار دوم ۹۸۳ دار الضرب احمدآباد ودر سوم ۹۸۶

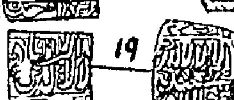
۱۷


(چهار گوشه)

۱۸ و ۱۹ نمبر سیمین نقدیست یازده ماشگی هموزن یکصد وهفتاد ودو
گرین ونصف آن

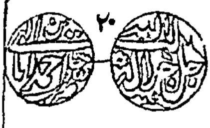
۱۸


نقش روی اول لا اله الا الله محمد رسول الله
نقش حاشیه آن بصدق ابی بکر بعدل عمر بحیای عثمان بعلم علی

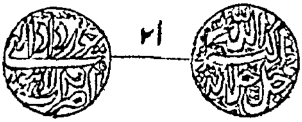
۱۹


نقش روی دوم جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه ضرب دار السرور
محمود ۹۸۹ ودر نور دوم ۹۹۲ وحاشیه هر دو سوده شده

(روپیه)

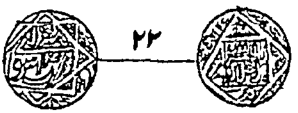

۲۰

۲۰ و ۲۱ و ۲۲ نمبر سیمین نقدیست یا روپیه نیم ماشگی بوزن یکصد و هفتاد و دو گرین و نصف آن
نقش روی اول الله اکبر جل جلاله

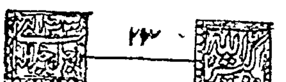

۲۱

نقش روی دوم نمبر ۲۰ ضرب احمد آباد بهمن الهی ۳
نمبر ۲۱ ضرب لاهور خرداد الهی ۴۱
نمبر ۲۲ ضرب لاهور تیر الهی ۴۸

(جلاله)


۲۲

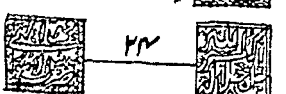
۲۳ نمبر سیمین نقدیست بهمان وزن
نقش روی اول الله اکبر


۲۳

نقش روی دوم جل جلاله ۳۳ الهی

(دیگر)

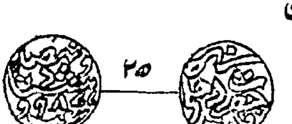
۲۴ نمبر سیمین نقدیست بهمان وزن


۲۴

نقش روی اول الله اکبر جل جلاله - نقش روی دوم ضرب لاهور مهر الهی ۳۶

(پیسه)

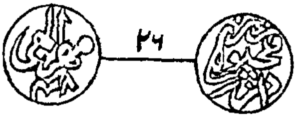
۲۵ نمبر مسی نقدیست بوزن یک توله و هشت ماشه و هفت سرخ بوزن سه صد و سیزده گرین و یک ثمن آن


۲۵

نقش روی اول فلوس ضرب حضرت دهلی
نقش روی دوم نهصد و هشتاد و هفت ۹۸۷

(دام)

۲۶ نمبر مسی نقدیست بهمان وزن


۲۶

نقش روی اول دارالضرب فتحپور
نقش روی دوم مهر الهی ۴۸

نام	سکه	تولہ	ماشہ	رتی	سرخ	اونس		گرین		قیمت	نام	سکه									نام	سکه								
لعد ماده دولت راکه پوپارک دریں گنجینه آورده بدل میسارم کا وزن دارایں مال اران توان دریافت											آفتابی گرد	+	ا	۲	۳	۲	+	۸	۲۳	مرحمه	سی دابست سهد	سهد ابلی کرا حصه الهی	+	ا	۴	۲	+	+	۲۲	۱۵۱ مهر
											الهی گرد	+	ا	+	ا	+	+	<	۱۳ ر	عه	کلا	شاهرخ دوم حصه الهی گرد	-	+	۲	ک	+	+	ﷲ	ار
نام	سکه	وزن سندی				وزن انگریزی				قیمت	نعل جلالی جهانسوقه	+	ا	+	ا	۹	+	<	۱۷ ر	عه	دره	نیکی دوم حصه الهی گرد	+	-	۴	—	+	+	۵ ی	۵ ر
سهه	+	ا	ا	۹	<	+	۲۶	۱۹	ﷲ	الـ	عدل گتکه	+	+	۱۱	+	+	→	۲	۲۱	لمه	روپیه	+	+	۱۱	۴	+	+	<	۴	۱۲ ار
سهه	+	۹۱	۸	+	+	۳۰	۱۵	+		حمار	مهر گرد	نقل جل جلال گتکه	ا	+	ا	۲	-	<	۲۱	لمه	جلاله	اصل روپیه	+	۱۱	۴	+	+	<	۱۷	۲ مهر
رہس	نصف سکه اول	۵	ا	۱	۴	۴۹	۱	۳		حا	مهرانی	اصل مهر گرد	+	۱۱	+	+	+	۴	۲۱	لمه	درب	ده جلاله	+	۵	۲	+	+	۳	۱۲	۳ مهر
رہس	نصف سکه دوم	۲۵	ا	+	+	۱۶	۲	۱		۱ماهه	سے چارگرد	اصل نقل جلالی چهارگوشه	ا	۲	+	۲	+	۶	۱۳	عه	چرن	چهارم جلاله	+	۲	۶	+	+	۱	۱۶	۳ مهر
آدمه	ربع سکه اول	۲۵	۵	۳	۲	۹	۱	۱	۱ ر	ماهه	سیمنے گرد	اصل مهر گرد	+	۱۱	۳	+	+	۹	۲۱	لمه	پادرو	پنجم حصه جلاله	۲	۲	۲	۳	+	۱	۱	[illegible]
ست	پنجم حصه سکه اول	۲	۲	۱	۳	۲	۱۲	ﷲ		۴	چار گرسه	نقل جلالی گرد	ا	۲	۳	۹	+	۸	۲۳ ر	رسه	سیت	ششم حصه جلاله	+	ا	۳	۴	+	+	۱	۲ ار
ست	ششم حصه سکه اول	۱۶	۲	۲	+	۲	۹	۱		ذره پای	پیرالهی	نصف الهی گرد	+	۲	+	<	+	۳	۱۸	صه	وسا	دهم حصه جلاله	+	۱	۱	۱	+	۲	۱۷ ر	[illegible]
ست	دوم حصه سکه اول	۱	۲	۲	۱	۳	۱۶	۵ ر		۱	دص	سیوم حصه جلالی	+	۲	+	<	+	۳	۱۸	ه	کلا	ساده هم حصه جلاله	+	+	۵	۲	+	+	۱۵ ر	۱/۲
ست	سوم حصه سکه اول	۵	۱	+	۴	۱	۱۰	۳		حه	سیلی	بو عدل گتکه	+	۵	۴	+	+	۳	۱	بیه	سوکی	سوم حصه جلاله	+	۲	۳	ک	+	+	<	۹ پائی
ست	بیست حصه سکه اول	۴	+	۴	ـه	۱	۱	ﷲ		ده	ربی	چهارم اسالی گرد	+	۳	۴	<	+	۲	۴	ــ	پیسه	+	۱	۸	<	+	۱	۲	۵	[illegible]
جتل	سی ام حصه سکه دوم	۳	۴	۵	۲	۱	۵	۵ ر		سه	من	چهارم الهی گرد	+	۳	+	<	+	۲	۴	[illegible]	دام	اصل سکه	۱		<	+	۱	۴	۵	۲۵
گرد	مهر گرد	۲	۱۱	-	+	۱	۱	۲	۱	مریمه	طلائی	چهارم عدل گتکه	+	+	۲	+	+	۲	۱۱۵	۲ گیه	ادهیله	نصف دام	+	۱	۲	۴	+	۸	۳	۱۲
گرد	پنجم حصه سکه اول	+	+	۱	<	+	۱۲	۱		عمه	تیج	پنجم حصه الهی گرد	+	۳	۳	۴	+	۱	ﷲ ر	ک	پاوله	چهارم دام	+	۵	۱	۴	+	۲	۱۷ ر	۱/۲
لعل جلالی	ده حصه مهر گرد	۲	ا	+	+	+	۳		۱۰	سریمه	پادره	دهم حصه نقل جلالی چهارگوشه	+	۲	۳	۲	+	۱	۱۱ ر	ک-	دمڑی	هشتم حصه دام	+	۲	۲	+	+	۵	۲	۳

هرچه را جیتل نامند (بکسر جیم و سکون یای تحتانی و فتح تای فوقانی و سکون لام) و در حساب بکار آید ✦

ادهیله (بفتح همزه و کسر مجهول دال و های حطی و سکون یای تحتانی و فتح لام و های مکتوب) — نیمه دام ✦

پاوله (بیای فارسی و الف و ضم همزه و فتح لام و های مکتوب) چهار یک[1] دام ✦

دمری (بفتح دال و سکون میم و کسر را و سکون یای تحتانی) هشتم حصه دام ✦

سرآغاز سلطنت همایون فرادان جا طلا سیم والا طلسه مانکی پیرایش یافت - امروز در چهار جا زر گدازد معسکر اقبال بنگاله احمدآباد[2] کابل - نقره و مس دران چهار جای و در ده شهر دیگر عالی رتبگی یابد الله‌آباس[3] آگره اجین سورت دهلی پتنه کشمیر لاهور ملتان تانده - و مس بیست و هشت معموره نقش پذیرد اجمیر اوده اتک الور بداون[4] بنارس بهکر بهیره پتن جونپور جالندهر[5] هردوار حصار فیروزه کالپی گوالیار گورکهپور کلانور لکهنو مندو[6] ناگور سرهند سیالکوت سرونج سهارنپور سارنگپور سنبهل قنوج رنتهنبور[7] — مستعد وقوف درستی این آباد بوم مهرگرد و روپیه و دام باشد - مالش وجه آزادانه پیشکاران حیات گرای دستمایهٔ تباه کاری سازند و گوناگون زیان رندگی بمردم رسد - گیهان خدیو همواره با مدارهٔ دانش کارپردازان دستماسائی مزاج زمانه تازه آئین برنهد و آن شورش را چاره گزاید ✦

نخستین روز کار که سررشتهٔ احکام سلطنت در بیدوری راجه تودرمل[8] منتظم بود گیتی خدیو مهر[1] را چهار گونه روائی بخشید - اول لعل جلالی و آن گرامی نام روشناس در یک توله و یک سرخ و سه ربع در عیار کامل قیمت چهار صد دام - دوم مهری که عنوان این دولت جاوید طراز بسکهٔ شاهنشاهی بلند پایگی یافت در یازده ماشه و آن بر سه قسم بود - تمام وزن کامل عیار را از سه صد و شصت دام - دیگر پرورگاران ناسره سوده گشته از همین قسم برشمرده تفاوت نهادی - دانچه از چهار سرخ تا شش[9] سودن کمی پذیرفتی آنرا بعد دوم[10] اندوختندی از بیست و سه صد و پنجاه و پنج دام - دیگر از شش تا نه کاستی تا سوم گرفتی بها سه صد و پنجاه دام - دافسردن تر ازین کاستی را الماس زر نامسکوک دانستی - در روپیه سه گونه روائی داشت - اول چهار گوشهٔ پاک سیم بوزن یازده و نیم ماشه جلالی نام از بیست چهل دام - کم و قدیم اکبرشاهی تمام وزن تا یک سرخ کم از سی و نه دام - و تا دو سرخ کم از سی و هشت دام - و افزون ازین مراتب بحساب نقره وگرفتی ✦

دوم بار تیرد هم مهر ماه بیست و سه الهی خسته الدوله امیر فتح الله شیرازی امین مهمات شد - دران هنگام[11] تفاوت یافت در مهر تا سه سرخ و در روپیه تا شش تفاوت مالیدگی را از اعتبار انداخته درست وزن شمارند - لیکن کاسهٔ همان قدر ماریافت بود - آنکه تا سه سرخ یکسان شمرند - بازآن بهای مهر یک سرخ کم سه صد و پنجاه و پنج دام و کسرے شد و سرخ یک سرخ طلای مسکوک که چهار دام و چیزی باشد کم اعتبار کردند - در گزین قانون کاهش یک سرخ پنج دام میگرفتند و در زیاده از سه سرخ کمی اگرچه نیم سرخ باشد همان پنج دام حساب میکردند - یک و نیم سرخ کاسته را ده دام کم داده وستدند - و انچه باین پایه رسیده بود بیر همان میکاستند - و دین باره آئین شش دام و چیزی کم شد و بها سه صد و پنجاه و سه دام و کسرے - و آنکه روپیهٔ گرد را از چهار گوشه بادستی وزن و عیار یک دام کم ازین بود سے برانداخته آمد و گردیهای را تا یک سرخ کم چهل دام دریافت و دو سرخ کم را

اختلاف (1) [ص و] چار یکدام (۲) [ف] احمدآباد گجرات (۳) [ع] الداباس [ص ن] الهاباس [س] الداباس (۴) [ف] بداون (۵) [ص د] جالندهر (۶) [ف] مندو [ن] منڈو (۷) [ع] سرهند (۸) [ع] رسمور [ف] رسنبهور [ص ن] رسنپور [ا] سمپور (۹) [د] تودرمل (۱) [ص د] مهر را از چهار گونه (۱۱) [ف ا] آنرا بعد دوم (۱۲) [ف ا] دام (۱۳) [ع د] ششار [ا] دیگر هنگام تفاوت ✦

بیشتر دو دام کم برشمردی اکنون بهای آن یک دام دکسری کمی پذیرد - چون عضدالدوله بنجابدیس رخصت یافت
راجه مهرهای حلاله ازر را باگرو قرار داد و کمی مهر و روپیه را از تعصب مستی و حق پرستی بر بهان نخستین طرز مقرر داشت
و چون نوبت پاسبانی احکام خلافت بقلیچ[1] خان رسید آخرین قرارداد راجه برگرفت لیکن در کمی مهر که راجه پنج دام
بازیافت نمودی[2] و مده دام کم رائج بازار داد و ستد گردانید و در آنچه ده دام کاستی دو چندان قرارداد و مهری که بیش از
یک و نیم سرخ کم بود بشماره ناسکوک برگرفت - و روپیه را که بیشتر از یک سرخ کم بود بار ده سکه انگاشت +

گیهان خدیو اعتماد بر پاسبانان احکام نمودی از افزونی مشاغل کمتر پرداختی - در بنولا چون برخی از بی سرانجامی
این کارگاه بعرض همایون رسید شایسته آئینی انتظام یافت - و در روز نزدیک کامیاب شادمانی گشت و جهانی از
زیان زدگی برآسود - نسبت و ششم بهمن ماه سال سی و ششم الهی دستور دوم برگزیدند لیکن مهر سه برنج کم و روپیه شش برنج
کاسته را که تمام وزن برشمردی پذیرائی نیافت - و این[3] دستگاه فرومایگان خیانت سگال برانداخته آمد - اگر کارپردازان
دارالضرب این قدر کم سکه نمایند یا خزانه داران[4] زرهای تمام وزن را بدین مقدار کم سازند علاج پذیر نباشد - هنگامه
راستی آرایش گرفت و بهای بستادی گرائید - و بیرون دلبستگان آزرم برنجهای سک رحیده مهر سه برنج کم را تا شش برنج کاسته
گردانیدی دست برنج کم را سه برنج کم برشمردی - و همچنین کاهش[5] را فرودی و در رهای سترگ ازمیان بردی و در ریاکاری
جاوید افتادے - بفرمایش شاهنشاهی از یاقوری برنجها برساختند و سنجیدگی بدان قرار یافت - و نیز در آن[6] سال
ماه کوشش فراوان رفت که گنجوران و عمل پردازان از رعیت زر مخصوص طلب ندارند و آنچه از وزن و عیار کمی پذیرد[7]
صرف آنرا به نرخ حال بی کم و کاست بازیافت نمایند - حکم مقدس ناراستان را از پا درانداخت و آزمندان را خرسندی
آموخت و همگی رعیت[8] را از شورش ستم پیشگان رهائی بخشید +

آئین درم و دینار

چون بلختی نیرنگی سکه شاهنشاهی نگاشته آمد برخی از این دو نقد برسگوید پایه باستانی نقود در فراز پیدائی می آورد +
درهم (و درهام نیز منقول) سیمین نقدی بود بر تمثال[9] هسته خرما - در خلافت فاروق گرد گردانیدند و در زمان زبیر
بکلمه[10] الله و برکت منقوش شد - و حجاج بسوره اخلاص نگارین ساخت و برخی گویند نام خود را در آورده[11] - و طائفه
گزارند نخست کسی که سکه بر درهم زد فاروق[12] بود - بعضے[13] برانند که در زمان عبدالملک مروان دینارهاے رومی
و دراهم کسروی و حمیری معمول بود - بفرموده او حجاج یوسف سکه بر درهم زد - و طائفه چنان[14] سرایند که حجاج دراهم
مغشوشه را خالص گردانید و سکه الله احد و الله الصمد[15] زدند[16] - و نام آن دراهم مکروهه شد برای آنکه احترام نام
قدسی بیشتر یا مردم از تعبیر بدین نام خواندی - و بعد از حجاج عمر بن هبیره[17] در زمان حکومت یزید بن عبدالملک
در دارائی عراق دراهم را بهتر از حجاج ساخت - و سپس خالد بن عبدالله قسری[18] والی عراق پاکیزه[19] گردانید -
و بعد از و یوسف عمر جودت را بکمال رسانید - و گویند اول کسیکه درهم زد مصعب[2] بن زبیر بود و او را یکگون وزن
نشان دهند ده یا نه یا شش یا پنج باندازه پنج مثقال - و گویند نسبت قیراطی دو دوازده قیراطی و ده قیراطی بود -
فاروق از هر نوع درهمی برگرفت و چهارده قیراطی که سه یک آن باشد مسکوک گردانید - و طائفه چنین گزارند در زمان

اختلاف (۱) [د ف] قلیج [ص] قلج [د] قلیچ (۲) [ص د] نمود (۳) [ب] و آئین (۴) [ف ا] خزینه (۵) [ص د] کاهش را (۶) [ف ا] در آن سال و ماه [ص د] در آن سال (۷) [د ف ا] خود مسند (۸) [ف ا] جمهور رعیت (۹) [ص د] بر تمثال (۱۰) [ص د] بکلمه الله برکت (۱۱) [د] آورد [ف ا ص د] آورد (۱۲) [ب] فاروق رضی الله عنه (۱۳) [د] در بعضے (۱۴) [ص د] چنان گویند (۱۵) [د] صمد (۱۶) [ف ا] زد (۱۷) [ا ص د] عمر بن هبیره در [ب ا] صاف نیست (۱۸) [د] قشیری [ب] قشیری [ا] قسری [ص د] قسری (۱۹) [ف ا] پاکیزه برگردانید (۲) [ص د] مصعب +

عمر حید گوبه درہم روائی داشت ہشت دانگی کہ او را لعلی گستدری (بفتح تا و سکون غین معقوط و کسر لام و سکون یای تحتانی) منسوب براس لعل — او صاحب عیار بود — بفرمود عمر خطاب سکہ بر درہم زد — و بعضے گفتہ اند (بفتح عین معقوط و تشدید لام) منتسب بہ لعل کہ نام وہی است[1] — چہار دانگی کہ او را طبری[2] نامیدی سہ دانگی او را مغربی خواندی یک دانگی[3] یمنی نام مجموع[4] را برگرفتہ ہمہ را یک درہ گردند — فاضل حمدی گوید درہم در پیش روزگار دو گونہ بود تام ہشت دانگی و ششش[5] دانگی (ہر دانگی از آں دو قیراط و قیراطی دو طسوج و طسوجی دو حبہ) ناقص چہار دانگ و کسری — دیگر گفتار فراوان است +

دینار — زرین نقدیست بوزن[6] مثقال بقدر درہم و سہ سبع — گویند مثقال شش دانگ است ہر دانگے چہار طسوج و طسوجی دو حبہ و حبہ دو جو و جوی شش خردل و خردلی دوازدہ فلس و فلسی شش فتیل و فتیلی شش نقیر و نقیری شش قطمیر و قطمیری دوازدہ ذرہ — پس زرین بقدر ہر مثقال بود و شش جو باشد — و آں سکے[7] ہست کہ زر را بدان آزمایند و بیرزریست مسکوک — و از رحی کہ شاثات[8] باستانی جہان آگہی شود کہ مثقال یونانی بیر ممسوک است و کمتر است و قیراط و بیر درہم یونانی مخالف دراہم دیگر است بکاسکی سدس یا ربع مثقال +

آئین سود بازرگان در طلا و نقرہ و جز آن

بہای یک تولچہ دہ بانی یک مہر گردیازدہ ماشگی — و اگر ربع بان کم باشد بیک مہر یک تولچہ و دو سرخ برگیرند — و اگر نیمہ کم شود یک تولچہ و چہار سرخ — و اگر سہ ربع کم شود یک تولچہ و شش سرخ — و اگر طلای نہ بانی باشد بیک مہر یک تولچہ و یک ماشہ بار ستانند — و ہمچناں در خصوص کمی ہر بانی ماشہ افزوں برگیرند +

سوداگر بصد لعل جلالی صد و سی تولچہ و دو ماشہ و نیم سرخ و تمی از طلاے[9] کہ ہشت و ربع بان عیار دارد بار خرد — و بست و دو تولچہ و دہ ماشہ و نیم سرخ کم در آتش بسوز و خاک خلاص آمیزد و صد و ہفت تولچہ و چہار ماشہ و یک سرخ و تمی طلای خالص باقی ماند — چوں بو الاسکہ بلند نامی گیر و صد و نہ جلد تمام یابد و برو یک[10] نیم تولچہ طلا[11] سرخ چہار روپیہ — و از خاک خلاص دو تولچہ و یازدہ ماشہ و چہار سرخ طلا و یازدہ تولچہ و یازدہ و نیم ماشہ و نیم سرخ نقرہ بدست افتد — از ہر دو سی و نہ روپیہ و دوازدہ و نیم تنکہ — ہگی حاصل طلای مذکور صد و نہ مہر و سی و نہ روپیہ و بست و نہ دام — ازیں جملہ دو روپیہ و سیزدہ و نیم دام تنکہ کاران کارگران دست مزد خود ستانند و بستے کہ گزارش یافت — نہ روپیہ و ہشت دام و ہشت جیتل را اصلاح بکار رود — برای ناک ساختن طلاے اصل یک روپیہ و چہار دام و یک و نیم جیتل خرج شود (بست و شش دام و سیزدہ و نیم جیتل باجیک دستی — چہار دام و بست جیتل سلونی — یک دام و دہ جیتل آب — یازدہ دام و نہ جیتل سیاب) و برای کار کرد خاک خلاص چہار روپیہ و چہار دام و شش جیتل و ربع (بست و یک دام و ہفت جیتل و ربع انگشت — سہ روپیہ و بست و دو دام و بست و چہار جیتل سرب) و شش روپیہ و سی و ہفت و نیم دام را صاحب مال بنام عنوان ستاند کہ طلا را ازاں مانہ دہ دام کرد بود و اگر سرمایہ خالصہ باشد ایں وجہ بدیواں بار گردد — و صد مہر لعل جلالی در بدل طلا بر دارد — و دوازدہ روپیہ و سی و ہفت دام و سہ جیتل و نیم سود گویاں بستاند — و نہ مہر و دوازدہ روپیہ و سہ و نیم دام در خالصہ

اختلاف (۱) [ص و] نام وہی است (۲) [ب] طبری ناطری [ص] اطری [ب ا] بطری [و] طبری (۳) [ب] کم یک دانگی [ص و] یک دانگ + در [ب ا] ایں لفظ نیست [ص و] ایں جملہ ایں است [ب ا ص و] مجموع را برگرفتہ ہمہ را یک درہم گردانیدند (۵) [ص و] نام (۶) [ب ا] بوزن مثقال آں بقدر (۷) [ب] کاسنگ [ب ا] محاسبات [ص و] کماشاثات در حاشیہ [د] سنگ کرد ازاں [ب ا] کمساب (۸) [ب] تولچہ (۹) [ص و] در (۱۰) [ب] برو یک (۱۱) [ب] در [ب] نیست +

جدول تطبیق ورل…		
…دامکری	تعداد وزن	نرخ…
یک سر	دہ تولہ …	…
…کری	… ماشہ	…

جدول تطبیق دا…	
تعداد دام	طلس…
۴ دام	…
۲	…
۱	…
۵	…
۲	…
۱	…

فراهم آید - و بهمین (۱) شماره سود بازرگانان ٭

اگرچه هند طلا آورند لیکن در شمالی کوهسار این مرز فراوان بود و در تبت بیز بیدائی گیرد - و از ریگ دریای گنگ و سند بآئینی که درکار کرد سلونی گرارش یافت فراهم آید - ریگ بیشتر دریاهای این بوم با طلا آمیخته است لیکن بواسطهٔ افزونی رنج و بسیاری خرج بهرساحلی این کار سرانجام نیابد ٭

سیم پاک را بیک روپیه یک تولچه و دو سرخ خرید نماید و به نهصد و پنجاه روپیه نهصد و شصت و نه تولچه و نه (۲) ماشه ستاند - در شوسته کردن پنج تولچه و پنج سرخ ربع کم بسوزد - و هزار و شش روپیه انتظام یابد و سیم بست و هفت و نیم دام برافزاید - دو روپیه و بست و دو دو دام و دوازده جیتل دست مزد کارگران (ترازوکش سه دام و هشت جیتل ربع کم - چاشنی گیر سه دام و چهار جیتل و ربع گداز گرشش و نیم دام ضراب دو روپیه و یک دام سکچی (۳) شش و نیم دام) و ده دام و یازده جیتل را مصالح (ده دام برای انگشت و یازده جیتل را آب) و پنجاه روپیه و سیزده دام بدیوان جواب گوید - باقی نهصد و پنجاه روپیه عوض نقره برگیرد و سه روپیه و بست و یک دام و دو و نیم حصه سود اندوزد - چون بازرگان سیم ناسره برگرفته بخانهٔ خود پاک سازد فراوان سود برگیرد - و درین هنگام که بسر (۱۳) سکه رسد چندان فائده برندارد ٭

نقرهٔ لاری و شاهی و دیگر آمیخته را بیک روپیه یک تولچه و چهار سرخ خرید شود چنانچه به نهصد و پنجاه روپیه نهصد و نود تولچه پنج ماشه کم برگیرند - چهارده تولچه و ده ماشه و یک سرخ در سالی بسوزد و در صد تولچه یک و نیم تولچه کاسته گردد - و چهار تولچه و یازده ماشه و سه سرخ هنگام شوشه ساختن درکار کرد گداز گر (۴) آتش رود - و یک هزار و دوازده روپیه سرانجام یابد - و از خاک کهرل سه و نیم روپیه برآید - چهار روپیه و بست و هشت دام ربع جیتل کم مزدوری بود (ترازوکش پنج دام و هشت جیتل ربع کم سباک دو روپیه و نوزده جیتل قرص کوب چهار دام و نوزده جیتل چاشنی گیر سه دام و چهار جیتل گداز گرشش و نیم دام ضراب دو روپیه و یک دام سکچی (۵) شش و نیم دام) پنج روپیه و بست و چهار دام و یازده جیتل در ماگز ران (۶) آن بکار برند (پنج روپیه و چهارده دام سرب - ده دام انگشت - یازده جیتل آب) پنجاه روپیه و بست و چهار دام بارگاه سلطنت سپارند (۷) - و نهصد و پنجاه روپیه بدل نقره - چهار روپیه و بست و نه دام فائده اندوزد - و بسا هنگام نقره (۸) را از زران برخرد فراوان سود بردارد ٭

یکمن مس هزار و چهل و چهار دام بدست آنند سیری به بست و شش دام و دو و نیم جیتل - یک سیر در آتش بگدازد - و از سیری سی دام فراهم آید همگی یکهزار و یکصد و هفتاد دام نقش پذیر گردد - از آن میان سرمایه بازرگان برگیرد و نهرده دام و نوزده و نیم جیتل را فائده گویان بردارد - و سی و سه دام و ده (۹) جیتل مزدوری رود و پانزده دام و هشت جیتل بخرج ناگزیر (سیزده دام و هشت جیتل انگشت - یک دام آب - یکدام ربراے گل) - و پنجاه و هشت و نیم دام دیوان اعلی بازستاند ٭

آئین پیدایش فلزات

ایزد جهان آفرین چهار آخشیج را برافروخت و شگرف پیکرها برافراخت - آتش گرم خشک (۱) سبک علی الاطلاق هوا گرم تر سبک مضاف آب سرد تر گران مضاف خاک سرد خشک گران مطلق - حرارت سبکی آرد و برودت گرانی - رطوبت بآسانی اجزا را از هم جدا سازد و یبوست از جدائی باز دارد - بدین نیرنگ سازی

اختلاف (۱) [ف] و بهمین شماره درود آزرگانان اگرچه الخ (۲) [ف ا] و سه و نیم (۳) [ص د] تنکی (۴) [ص] گدازرش (۵) [ص] سکی [د] بیکی (۶) [سا] درگدازان (۷) [ف ا] رسانند (۸) [ص د] نقره را از زران ترخرد (۹) [ص د] جیتل مزدوری رود (۱) [ت] آتش گرم و سبک

چهار گوهر مرکب هستی یافت آثار علوی معادن نبات حیوان - از تابش آفتاب در آن اجزای آبی
سکستر شده با هوای برآمیزد و بالا گراید - آن آمیخته را بخار گویند - و اجزای خاکی پست آن با هوا آمیزش یافته
بالا روی نماید - آن را دخان نامند - و گاه اجزای هوائی بیرون برآمیزد - و برخی حکما بخار را بیرون گرایش گفته
لیکن آنکه از اجزای آبی شد اشبه تر است به بخار تر و بخار آبی گویند و آنکه از اجزای خاکی پدید آید بخار خشک و بخار
دخانی - ازین دو در زمین ابر و باد و باران و برف و جز آن سرانجام گیرد - و در درون (۱) زلزله و چشمه و کان
بخار را اسرا که جسم و دخان را مایه روح پندارند - و از هر کدام باختلاف چگونگی و چندی مایه فراوان انواع جلوه گاه
هستی در آید چنانکه دانش پژوهان را گویند +

کانی از هیچ بیرون نباشد آنکه نگدازد (۲) و از سختی چون یاقوت و از تری چون سیماب و آنچه بگدازد و دیگر یا چکش
پذیرد و نه آتش افروز مانند زاک یا پذیرش چکش کند و آتش بسوزد چون گوگرد یا بدر آید چکش پذیر باشد و
نا آتش افروز مانند زر - گداخته جسم روانی اجزای آن از جهت تلازم چسبندگی در - و چکش پذیری دو
رفتن جسم بوجهی که فراخی تدریج در درازا و پهنا پدید آید آنکه چیزی از آن جدا شود یا پدید شود +

چون بخار با دخان برآمیزد بروجهی که به سختی در قدر زیاده باشد پس از آمیزش و پختگی تمام افروزش آفتاب
و از برشد و سیماب پدیدار گردد - و چون هیچ جزوی از دخان خالی بود چسبندگی در محسوس شود و با دست (۳) بیامیزد
و نگیرد - و از آنکه بستگی این بحرارت است گرمی او را گداخته شد

و اگر در یک باعتدال آمیزش باشد رطوبت لزج چربی پدید آید (۵) و هنگام خمیر شدن اجزای هوائی در شود و برودت
بسته گردد - آن مشتعل باشد - اگر دخان و چربی قدری زیاده است **کبریت** بوجود آید و آن سرخ است
زرد و کبود و سفید - و اگر دخان بیش و چربی اندک زرنیخ گردد و آن سرخ و زرد باشد - و اگر بخار بیش بود پس از
بستگی جوهر نفط شود سیاه و سفید - و چون سبب بسته شدن برودت است بحرارت بگدازد - و از فزونی دهنیت
و رطوبت لزج آتش درگیرد و از افزایش رطوبت چکش نپذیرد +

تا آنکه سرمایه هستی اجساد سبعه سیماب و گوگرد بود پدید آمدن انواع از اختلاف در صفا و تفاوت در آمیزش
و دگرگونگی (۷) تاثیر یکدیگر یافت - چون هر دو را با اجزای ارضی آمیزه شود و صافی گوهر باشد و باهم طبخ تمام یابد اگر کبریت سفید
و اجزای سیماب افزون نقره پدیدار - و اگر هر (۸) دو برابر اند و گوگرد سرخ و نیروی رنگین ساختن در وی زر چهره
افروزد - و در همین صورت اگر بعد آمیزش و پیش از طبخ تمام سردی رسد خارچینی صورت گیرد - و او را
آهن چینی نیز خوانند و در معنی طلای خام بود - برخی نقره مس انگارند - و اگر تنها گوگرد صاف باشد و
در آن افزونی سیماب بود و قوت سوزش (۹) هم آغوش مس بهم رسد - و اگر یکدیگر آمیزش نشایسته شود و سیماب
افزون قلعی شود - سرب که گوید سرانجام یافتن صفائی هر دو - و اگر هر دو ردی (۱۰) باشند و سخت مختلط و در سیماب
تخلخل ارضی و در کبریت نیروی سوختن آهن پدید آید - و اگر درین صورت آمیختگی بر کمال نبود و سیماب افزون
سرب چهره افروزد - این هفت گوهر را اجساد نامند و سیماب را ام الاجساد و کبریت را ابو الاجساد و نیز زیبق
روح و زرنیخ و کبریت را اشباه (۱۱) نفس پندارند +

اختلاف (۱) [نسخه د] در درون آن [نسخه ب] زلزله (۲) [نسخه ا] دخان را (۳) [نسخه ا] نگدازد (۴) [نسخه ا] باد و دست با سرد (۵) [نسخه ا] آرد
(۶) [نسخه ا] دگرگونگی (۷) [نسخه ب اصل] پدید آمد (۸) [نسخه ا] اگر هر دو برابر اند و گوگرد سرخ سردی [نسخه ب] اگر هر دو برابر اند گوگرد سرخ که سردی
[نسخه د] اگر هر دو برابر اند گوگرد سرخ و نیروی (۹) [نسخه ا] سوزش [نسخه ب اصل] جوش (۱۰) [نسخه ب] ردی و در گرفتار ردی (۱۱) [نسخه ب] اشباه +

وجستِ[1] که بر درجی روحِ توتیاست و زر و یک لب سرب باشد و حکمت نامها دیده نشد در هندوستان بحد و دِحا لواز مضافات صوبهٔ اجمیر کانِ اوست - واهل صنعت[2] برانند رصاص سیمیت حدام گرفتار د زیبق نقره ایست مفلوج وسرب رزیست مجذوم سوخته ونحاس زریست خام - اکسیری بر تنک آسا، قابله یا مائله جائزه نماید +

دو انستوران کردار و دست ازین اجساد مرکبات صناعی برسازند وازان[3] زیور و ظروف و جز آن صورت گیرد - ازانجمله

سفید رو - اهل هند آنرا کانسی گویند چهار سیر مس و یک سیر قلعی[4] بگداز برده سر انجام دهند +

روهی - و آن چهار سیر مس و یک و نیم سیر سرب باشد - واهل هند بهنگار نامند (بفتح با و ها و نون خفی و کاف فارسی و الف و را)

برنج - هندی[5] زاده پیتل خوانند (بکسر بای فارسی و سکون یای تحتانی بفتح تای فوقانی و لام) آنرا از سه نوع سازند اول آنکه سرد چکش خوره اجزای او دو و نیم سیر مس و یک سیر روحِ توتیا - دوم گرم چکش پذیر دارد دو سیر مس و یک و نیم سیر روحِ[6] توتیا صورت گیرد - سوم چکش نخورد[7] و در ریخته گری بکار رود - از دو سیر مس و یک سیر روحِ توتیا بسر انجام آید +

سیم سوخته از سرب و نقره و نحاس ترکیب یابد - رنگ آن سیاه روشن[9] و در نقاشی بکار آید +

هفت جوش - چون خارچینی[10] پدید نیست - از شش فلز ترکیب یابد - بعضی این را طالیقون گویند و برخی طالیقون را این معمول انگارند +

اشٹ دهات (بفتح همزه و سکون شین و تای فوقانی هندی و فتح دال و های خفی و الف و سکون تای فوقانی مرکب از هشت چیز شش جوهر مذکور و روح توتیا و کانسی - و بهانا هشت مار گردد +

کول پتر (بضم کاف و سکون واو و لام و فتح بای فارسی و سکون تای فوقانی و را) از دو سیر سفید رو و یک سیر مس لب رنگین و خوشنما صورت گیرد - وار قدسی اختراعات شاهنشاهی ست +

آئین گرانی و سبکی هر کدام

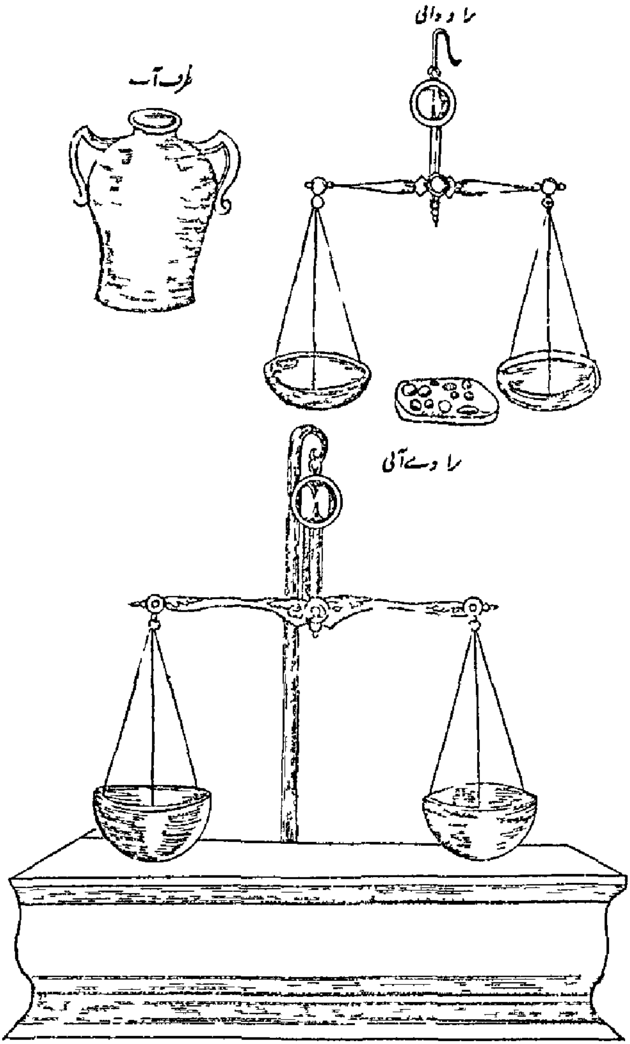
نگارش یافت که مرکبات از آمیزهٔ بخار و دخان وجود گیرد و آن هر دو از آمیزش سبک و گران - و نیز بخار تر و خشک گاه چنان باشد که قبل از امتزاج و بعد ازان نضج یابند و گاه دریکی[11] ازین دو حالت - بنابرین مرکبی که جزو آتشی و بادی او غالب بود بر جزو آبی و خاکی سبکتر باشد از معدنی که جزو آبی و خاکی او زیاده است - و همچنین هر معدنی[12] که بخار او زیادتی کند بر دخان سبکتر باشد از آنچه دخان او زیاده بود از بخار - و همچنین هر کانیی که نضج بخار و دخان و رسوب بیشتر گران تر باشد از آنچه بدان پایه[13] نبود چه تخلخل در اجزا و در آمدن هوا پیکر را کلان نماید و سبک سازد - وازین شناسائی دست آویز دریافت ثقل وخفت هر چیز بدست آید - و یکی از گذشتگان تفاوت گرانی برخی در نظم در آورده قطعه[14] زر ذی خشه هفتاد و یک درم سیماب + چهل و شش ست در از زرسی و هشت شمار + ذهب صدا[15] سرب پنجه رصاص چهل[16] + برنج و مس چهل و پنج نقره پنجه و چهار +

در رصاص پنجه[17] ابدارد بکرو قلعه مرگزارد +

حاشیه (۱) [ف؛ ا] ... که بر درجی الخ (۲) وجست بر درجی [ص و] وجست سیر برجی (۲) [ف ا] واهل هند وصنعت (۳) [ص و] ودران زیور (۴) [ه] ... را (۵) [ص و] هندوی (۶) [ف ا] روح توتیا را هم آید (۷) [ف و] چکش نخورد (۸) [ف ا] روح توتیا صورت گیرد (۹) [ف ص] سیاه ودرشتی (۱۰) [ه] پدید نیست (۱۱) [ص و] دگاه یکی ازین (۱۲) [د] معدن (۱۳) [ص د] مایه (۱۴) در [د] رر روی خشه هفتاد و یک درم سیماب - چهل و شش ست صفر از زرسی و هشت شمار - و در حاشیهٔ او نوشته است که صفر یعنی کانسی باشد (۱۵) [ف] صد (۱۶) [ه] ... (۱۷) ... [ف] این ابداد ... [ه] ابداد و بکرو رگزارد و در این سطر +

متعلقہ صفحہ ۲۴ - آئین اکبری جلد اول سرا

تصاویر آئین گرانی و سنگی طراب



قطعه ۵ یار مستوی الحجم را چون برکشی + اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه + زر کش نیق آنگه ابریشم پس ازرز حل + بعد از آهن یکی مس پس شبه روی آه + چون از این فلزات قطعه چند در دار می و همانی وزن برابر کند در برکشیدن دگرگون برآمد - برخی دانسته اند و ازان اختلاف مذکور را از دگرگونگی صور نوعیه انگارند و سبکی و گرانی در آمدن بر آب و فرو شدن از و مختلف شدن او از آن در تراز وی هوائی و آبی بران اندیشید +

ولعقه تیر میان زرف نگاه بیمه را اندازه از آب گیرند - طریق خاص برشمارند و آنرا آب آمود گردانند - و صد صد مثقال از انها اندازند - هر قدر آب که مدرآورد بیرون شود از ان تفاوت حجم و ثقل ساخته آید - هرچه آنش بسیار باشد حجم او زیاده و گرانی کمتر و انچه آب او کم بود برخلاف آن - چنانچه آب نقره در مقدار مذکور ده مثقال ثلث کم است و آب طلا پنج مثقال و ربع - و چون قدر آب هر کدام از وزن هوائی او انداخته شود باقیمانده وزن آبی باشد - ترازوی هوائی آنست که هر دو پله در هوا بود و در آبی هر دو در آب - چه گران را نیروی غرق در آن بود هر آئینه نقصوت مرکز متغیر سازند - و اگر یکی از دو در سطح آب بود و دیگری در هوا هر آئینه هوائی اگرچه سبکتر باشد فروتر شود چه هوا لطیف است به نسبت آب آن پایه مزاحمت رساند - و اگر آن آب بیرون شده کمتر از وزن جسم در آورده بود آن جسم در آب فرو رود - و اگر بیشتر باشد بر فراز آب ایستد و اگر برابر باشد آن جسم چندان در شود که اعلای او با سطح آب برابر شود - و ابوریحان بیرونی جدولی برنهاده برای مریافت رده شده +

نام اجسام (۵)	عدد آنچه که بیرون شود هنگام نهادن صد مثقال از فلزات و جواهر: مثاقیل	دوانق	طسوجات	ان فلزات و جواهر در آب و هیکله در هوا صد مثقال باشند: مثاقیل	دوانق	طسوجات	وزن فلزات در ماسکه حجم صد مثقال طلا باشد و چگونگی جواهر در حجم صد مثقال ملی یاقوت: مثاقیل	دوانق	طسوجات
طلا	ه ه	ـ ا	ـ ب	= صه	ـ و	ـ ب	ـ ق	+ ا	+ ا
سیماب	ٮ ر	ـ ب	ـ ا	= صب	٠ ح	ـ ح	= طا	ـ ا	ـ ا
سرب	ح	ه ه	ح	= صا	ـ ا	ح	= لط	ـ ب	ـ ب
نقره	ـ ط	ـ و	ـ ا	ـ ص	ـ ا	٠ ح	= مد	٠ ح	٠ ح
صفر	= ا	ـ ب	٠ ح	فج	ـ و	٠ ح	= مو	ـ ب	٠ ح
نحاس	= یا	ـ ح	٠ ح	٠ فح	ـ ح	٠ ح	= مه	ـ ح	٠ ح
نحاس زرد	= ما	ـ و	٠ ح	= فح	ـ ب	٠ ح	= مه	٠ ح	ه ه
آهن	= س	ه ه	ـ ب	= فو	٠ ح	ـ ب	ـ م	ـ ح	ـ ح
ملح	= یح	ـ و	٠ ح	= فو	ـ ب	٠ ح	= نح	ـ ب	ـ ب
یاقوت آسمانی	ه کو	ـ ا	ـ ب	= عد	ـ و	ـ ب	= صد	٠ ح	ح
یاقوت سرخ	= کو	٠ ح	٠ ح	= عد	٠ ح	٠ ح	= صد	٠ ح	ـ ح
لعل	= کر	ه ه	ـ ب	= عب	٠ ح	ـ ب	ـ ص	ـ ب	ـ ح
زمرد	= لو	ـ ب	٠ ح	= سح	ـ و	٠ ح	= سط	ـ ح	٠ ح
مروارید	= لر	ـ ا	٠ ح	= سب	ه ه	٠ ح	= سر	ه ه	ـ ب
لاژورد	= لح	ـ ح	٠ ح	= سا	ـ ح	٠ ح	= سه	ـ ح	ـ ب
عقیق	= لط	٠ ح	٠ ح	= سا	٠ ح	٠ ح	= سد	ـ و	ـ ب
کهربا	= لط	ـ ح	٠ ح	ـ س	ـ ح	٠ ح	= سد	ـ ح	ـ ا
بلور	ـ م	٠ ح	٠ ح	ـ س	٠ ح	٠ ح	= سح	٠ ح	٠ ح

اختلاف (۱) [ه] صهوصه (۲) [ب] ا سی [ه] برالاذ [ص] [د] ار لعطمت (۳) [ص] [د] دو مثقال (۴) [ب] [ا] لفصوص مرکز (۵) [ب]
اعلا او (۶) گرانس ای جدول از مقدمه مذکور است

آئین شبستان[1] اقبال

اورنگ نشین گیهان سرای را اندیشهٔ[2] آبادی خواهش طراز آرزو گیر دو کارکرد شایستگی گراید - پیکرستان حقیقت را گردد نظاره چهرهٔ معنی برگشاید - ازین رو فرزانگی پژوهان (که بزرگ دانشان را لطلمت کدهٔ طبیعت بی گیتی خدیو را فروغ[3] بینش افزود و از نشیب تعلق فراز[4] وارستگی برآورد - و بگزین روشی منزل آبادی پیرایش و خاندانها نظام گرفت - از بزرگان هندوستان و دیگر کشور[5] ها خواستگاری فرمود[6] و بدین پیوند یکجهتی آشوبگاه دنیا آرایش یافت و همچنان که از فروغ دیده وری شایستگان بیرونی خدمت را از رحاکستان خمول برداشته بلند پایگی بخشید پرستاران درونی را از بیش منی ماندارد و هر یک پایه را فراز آرد - کوتاه بین چنان پندارد که طلای خاک آلود[7] را گوهر[8] افزا گردد در زرف نگاه داند که اکسیر سازی و کیمیا طرازی است - هرگاه رستنی جمادی را دگرگون سازد و مس و آهن زر گردد و قلعی و سرب نقره شود اگر گرامی آدمی هیچ کسان را مردم گرداند چه شگفت **بیت** چه نیکو زد[9] اند این مثل هوشمندان + که اکسیر بخت است چشم بلندان +

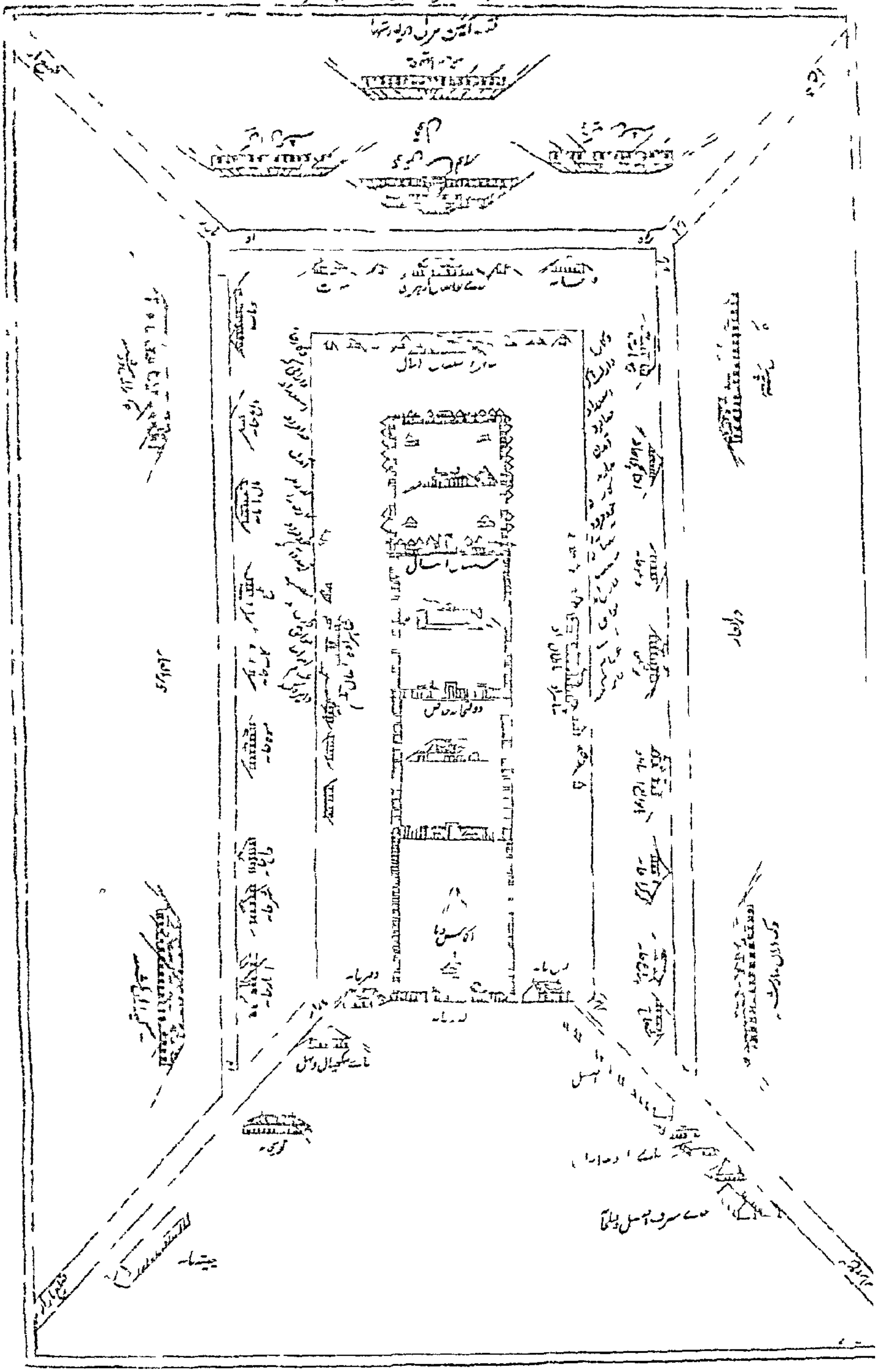
همگی سرمایهٔ انتظام خرد تیره هی زرف نگهی پایه شناسی قدردانی کارروشی بردباری - ذرخستناکی سهار شتابدو بهمزاقی اندازه گیر[10] وشنوده را بدوربینی بر سجده ارخیال پرستی کناره گرینه یا لیس گری مردم را دستر گی نعمت شناسد و داد و دنیا گردی بگوهر خرد رساند +

و بزرگ حصاری پرساز دو دران منازل[11] دلکشا آسایش فرماید - و هر یکی از برگزیدگان را که از پنجهزار افزونند جداگانه منزلی نامزد گرداند - و جوق جوق پرستاران برساخته نگزین خدمتها سرگرم دارد - پرستاران پارسا گوهر بداروغگی و دیده بانی هر گروهی بار گزارد - و یکی از ایشان را که عفت سرشت را اشراف بر دهد - بسان بیرون کارخانها آباد گردد وروزی هر یک درخور فراخ گرداند - اگرچه اندازه بخشش بخامه در نگنجد لیکن ماهوارهٔ هر کدام همین بالا ازیک هزار[12] شصد ده روپیه تا الست و هفت - وبرخی پرستاران حضور را از پنجاه دیک تا الست وچیدی را از چهل تا دو[13] - و بر در بار خاص ستر مردی درست قلم مدیشگزار مقرر فرماید - داد و ستد درونی را سررشته نگاهدارد و نقد و جنس نگارد - آنچه این گروه را خواهش[14] رود باندازهٔ ماهیانه از تحویلداران درونی بار خواهند - یادداشت بمشرف آستانه رسد و از دید آن گنجور بیرونی بسیار دو درین باز خواست برات نگذرد - و برآورد سالیانه بوده با جمال تعیین نویسد و بمهرا ولیای دولت نشانمند گردد - و سپس بسکهٔ خاص شاهنشاهی (که برای همین کار جدا ساخته اند) روائی گیرد - بدین سند خزانچی کل زر حواله تحویلدار کل روئی نماید - او بکاستهٔ آن تنکچی بحواله داران حرم روئی رد هد - از اسجا خدمت پذیران درونی اختصاص یا بد و مار روقت[15] در علوفه شماره رود --

گرد اگرد شبستانِ اقبال از درون سوی پارسا زنانِ آگاه پاسبانی نمایند - خاصه بر درگاه عفت منشانِ شیوا زبان روزیاب حاضر باشند - و بیرون در خواجه سرایانِ سعادت سگال انتظارِ خدمت برند - و بمسافتی مناسب راجپوتان اخلاص گزین بدیدبانی نشینند - و پس از ان پرده داران جدگرین راستی طراز یتاق داری بجا آرند - و از بیرون سو بر چهار طرف امرا و احدیان و دیگر سپاه بمرتبه کشک دارند +

هرگاه بیگمان و زنان امرا و دیگر عفائف خواهند که بسعادت کورنش شرفِ اختصاص یابند نخست بخدمت پذیران

اختلاف نسخ (۱) در [ف ا] آئین شبستان اقبال و آئین حرم در نور سه او آئین حرم آمدن ادود آئین چراغ افروزی پس از آئین حرم اخاص نوشته اند (۲) [ح] اندیشه [۵] اندیشه خواهش (۳) [ف ا] فروغ بینش افزود (۴) [س د] فراز (۵) [۱] و دیگر کشور (۶) [ف ا] فرمودی [۷] [س ت] خاک آلوده را (۸) [ح] گوهر افزود گرود - صحیح سلطان [ف ا] گوهر افروزد [س ع] گوهر افسر زر گردد (۹) [ف ح] زده است (۱۰) [۵ س د] اندازه گیر دال [ف ا] حرم (۱۲) [س] شصد ده [د] شصد و دو روپیه تا هشت و هفت (۱۳) [د] تا دو (۱۴) [س د] خواهش رود به (۱۵) [س د] و ماروقت حساب در علوفه..



نقشہ آئین منزل در یورشہا
دولتخانہ خاص
آکاس دیا

درون آگهی سود و شناسنگی پاسخ گیرند و نوشته خود به شکاران دربار فرستند - هر قدر پرستار که دران باشند بدرون نشناسند - و برخی خاصان تا یک ماه رخصت یابند +

و خدیو عالم با وجود سامان راستی منش ژرف نگهی خویش باز مدارد و که کاری بجا آورد +

آیین منزل در یورشها

همگی آن دشوار گزاری که در شکارها بکار رود و در سفرهای نزدیک انتظام یابد میتوان دید و نمونهٔ بر می نگارد - نخست **گلال بار** (بضم کاف فارسی و لام و الف و لام و با و الف و را) شگرف حصاریست گیتی خداوند بر روی کار آورده و در و درشد آن[1] بس استوار و بقفل و کلید بست و گشاد پذیرد - از صد گز در صد[2] کم باشد - در شرقی کنار آن بارگاهی دو سرغنه بچاه و چهار اسه دار بدرازا بیست و چهار گز و پهنا چهارده گز[3] برپا کنند و درون چوبین راوتی بزرگ ایستاده شود و پیرامون آن دیگر سراپرده برافرازند - پیوست آن چوبین کاخی دو آشیانه اساس یابد و آن پرستش کدهٔ گیهان خدیو باشد - و فراز این برشده صبحگاه کورنش دهند - پرستاران درونی بی دستوری بدان در نشوند - بیرون[4] آن بگزین آیینی بیست و پنج چوبین راوتی بدرازا ده گز و پهنا شش گز[5] برافراشته آید - هر یکی قناتها جدا گردد - گزیدگان مشکوی دولت دران عشرت گزینند - و بیرون چند خرگاه و خیمه برپا شود و بخاصان خاص باشد - سایبانهای زردوزی و زربفت و مخمل زینت برافزاید - و پیوست آن بطول و عرض شصت گز **گلیمی سراپرده** ایستاده کنند - و خیمهٔ چند دران ترتیب یابد - اردو بیگیان و دیگر زنان بسیار آرامش جا باشند -

و بیرون آن با دولتخانهٔ خاص صد و پنجاه گز طول و صد گز عرض صحنی دلکشا برآراید و **مهتابی** نامند و از سر دو طرف[6] آن پشتیبن بطنابها سراپرده شکوه افزاید و در هر دو گز چوب شصت گزی که یک گز زمین باشد و در سر آن قبهٔ برنجی آرا بند و طناب بیرون و درون استوار گرداند - و دیدبانان بنمط گزارش پاسبانی نمایند - میانهٔ این بساط گاه[7] صفهٔ[8] برسازند و بران شکرهٔ چهار چوبه سایبانی گنبد[9] ساینگاه کشور خدا العشرت نشیند بجز خاصان بار نیابند - پیوست گلال بار دوازده و شصت و سی گزی دایره شکل[10] و دران بیست فضا کشایند و دران چوبین راوتی ده گزی و زمین دور خیمه بر سازند - و دوازده **شامیانه** دوازده گزی بران سایه افگنند - قناتهای جدا جدا سازند - این خلوتگاه[11] را آنکجی خانه نامند - و در هر پسین گاه صحبتخانه گزین روش آماده سازند - کمی جدا و طهارت خانه را بدین نام خوانند - و پیوست آن[12] صد و پنجاه گز طول و عرض گلیمی زرد سراپرده نشانده شصت و سی گزی مربع برپا سازند و ستونهای چوب و قبه زینت افزایند - و در میانه جا بارگاه بزرگ هزار فراش ایستاده کنند - هفتاد و دو حجره دارد و یازده گز سرخ اوست - بران **قلندری** برافرازند بسان خیمه از موم جامه و بر آن شکر سازند در بالا گیرند - در بارش و بالش سودمند آید - و گرداگرد آن پنجاه شامیانه دوازده گزی سایه اندازد - و این دولتخانهٔ خاص بار عام در دربار باشد - امرای[13] بزرگ و اعیان شاه ره احسان حکم گرفته گزارند و در سرآغاز هر ماه و دستوری[14] باریابی یابند - و درون و بیرون ره نگارین و تنها یارایند و گلزار شگرف نمودار گردد - و بیرون این سه صد و پنجاه گز را طناب کشیده شود و در هر سه گز چوبی استوار کنند - گرداگرد آن مردم بدیدبانی ایستند[15] - این دیوانخانهٔ عام باشند - از

اختلاف (۱) [ت ا] و شدن آن [ص] و درشد آن (۲) [ص ب] صد گز (۳) این لفظ [ت ا] نیست (۴) [ت] بیرونی آن (۵) این لفظ [ت ا] نیست (۶) [ت ا] بزرگ آمده و طناب الخ (۷) [ا] کنند [ص ب] کنند [ت ا] نامند (۸) صفهٔ بر سازند (۹) [ص ب] ... (۱۰) [ص ب] شده (۱۱) [ص ب] خلوت خانه (۱۲) [ا] آنکچی [ت ا] آنکی [ص ب] آنکی [ت] آنکی تا آنکی (۱۳) [ت] آن [ت ا] آن (۱۴) [ت] امرا (۱۵) [ت] دستوری بار ایام [ت ا] سرماه و دستوری بار (۱۶) [ص ب] باشند +

به سوکتک[1] داران پیشین دستور آگهی ورزند - و از منتهای این قناطگاه چوبدری دوازده طناب نشست گری نقارخانه جای گیرد و درسایهٔ[2] این فسا آکاس دیه برافروزند ❊

چند نگارش یافته همراه گیرند و فراشان جابکدست یکی را در سرزمینی که منزل گزیده باشد ایستاده کنند و آن دیگر را پیش[3] ترد و بر آرایند و آستانهٔ گرامی مقدم برند - هر کدام را صد فیل و پانصد شتر و چهار صد ارابه[4] و صد کهار بردارند و پانصد شتر[5] از منصبداران و احدی و حران و هزار فراش ایرانی و تورانی و هندی و پانصد بیلدار و صد سقا و پنجاه درودگر و خیمه دوز و مشعلچی و سی چرم دوز و صد و پنجاه جاروب پیوسته خدمت گزینند - ما هوارهٔ پیاده از دو دست و چهل دام تا صد و سی.

آئین فرود آمدن اردو

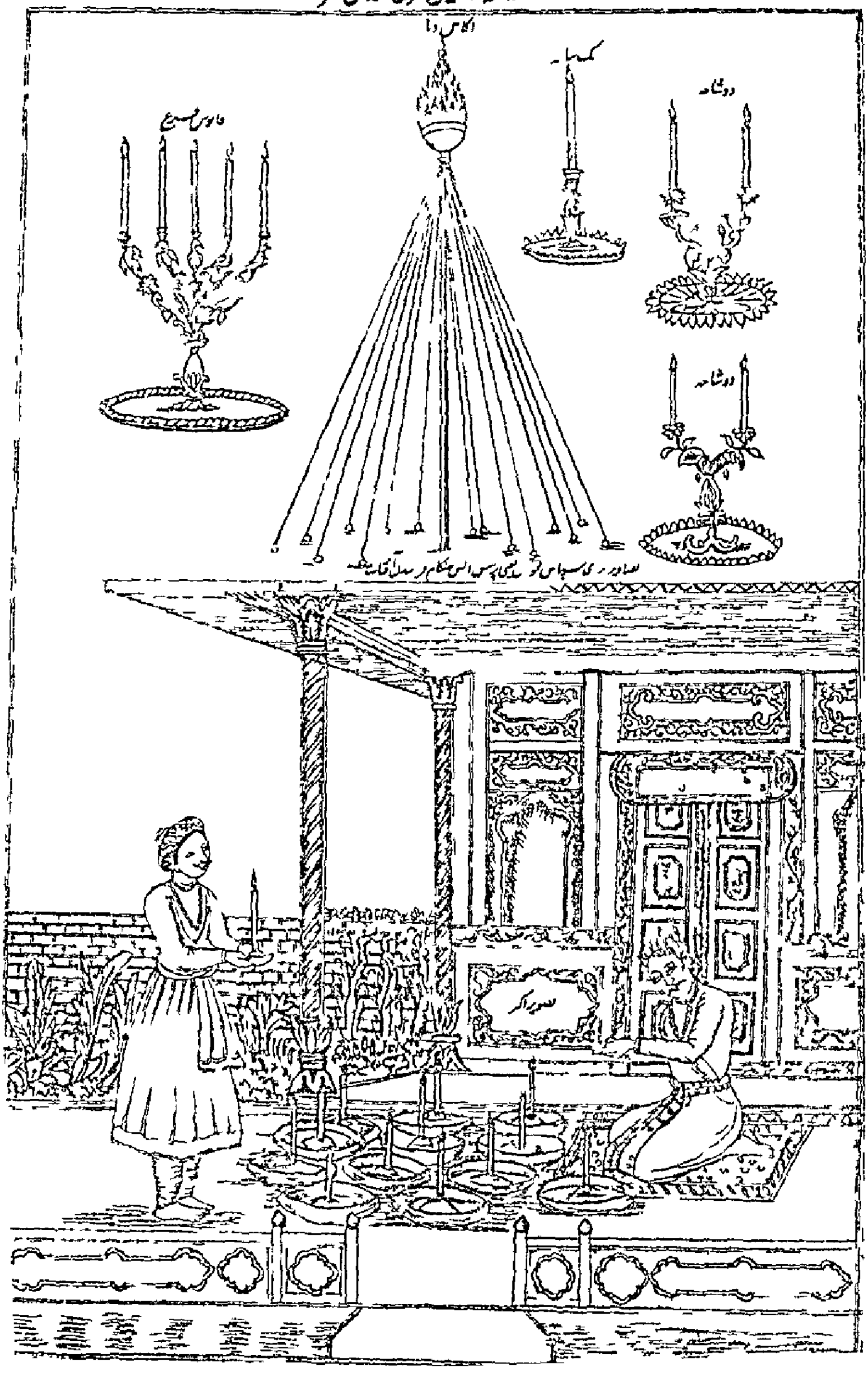
خدیو عالم هر چند فراهم آوردن لشکر بالکتر و پاید مشتری فیروزی خود هر صوب که یورش بدان[6] سو شود در رکاب نصرت اعتصام باشد بل بسیاری از هر جهت نگارها بار داشته دستوری همرهی یابد - از هجوم مردم و انبوهی سپاه روز با سرآمدی که لشکری جانهٔ دیگر نیابتی تا به شبگاه چه رسد - گیتی خداوند از فروغ بینش گزین طرزی پدید آورد[7] دو گروه گروه مردم برآسوده - سرچی زمین دلگشا که درازی آن هزار و پانصد - سی گز باشد چنانچه نگاشته آمد شبستان اقبال و دولتخانه و نقارخانه استقامت یابد - و سپس راست و چپ و عقب سه صد گز کشاده نگهدارند - خرگشک داران آنجا نیارد گذشت - و درین میان بدوری صد گز جانب قول مریم مکانی و گلبدن بیگم و دیگر پارسا گوهران و شاهزاده دانیال جا گیرند و راست شاهزاده سلطان سلیم فرود آید و چپا شاهزاده شاه مراد - و سپس باندک دوری بیوتات قرار یابد - و لختی[8] از آن سی گز گذاشته بهر گوشه گزین چهار سوی هنگامه آراید - و هر طرفی باندازهٔ پایه یورت امرا قرار گیرد و چوکی داران شنبه و جمعه و پنجشنبه در قلبگاه و داریکشنبه و دوشنبه دست راست و از سه شنبه و چهارشنبه بدست چپ[9] پایه پایه عشرت اندوزند -

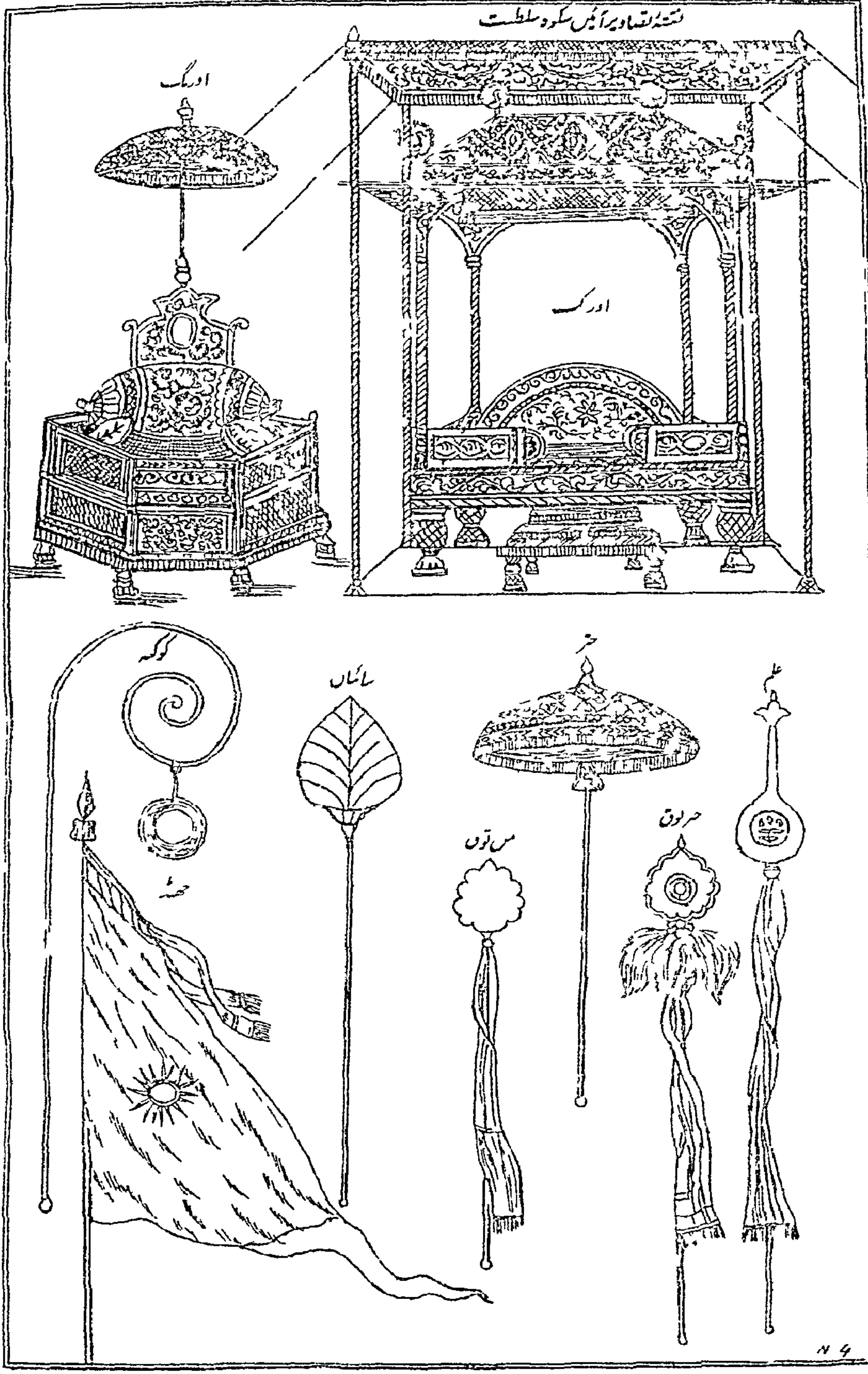
آئین چراغ افروزی

گیهان فروز[10] روشندل نوردوستی را ایزد پرستی شمارد و ستایش آلهی اندیشد - نادان تیره خاطر داد ار فرامشی و آذر پرستی خیال کند - خرد تیره دیده ژرف بین نیکو داند - هرگاه نیایش صوری برگزیدگان طراز شایستگی دارد و نکردن[11] را نکوهیده بر شمارند - بزرگ داشت این والاعنصر که سرمایهٔ هستی و پایندگی مردم را دلبود چگونه سزاوار نباشد و چرا بدان تباه خیال در شود - و شیخ شرف الدین منیری چه خوش میگوید بیت اگر آفتاب فرو شود اگر با چراغ نسازد چه کند - شعله ازان سرچشمهٔ آلهی نور است و نشان آن گوهر قدسی - اگر خورد آدر سود مندا و دوا از کجا صورت بستی و چشم بینا چه بکار آمدی - آتش این شمع اقبال آسمانی ست ❊

در شرف آفتاب نیمه روز[12] که فروغ جهان را درگیرد سنگین مهرهٔ سفید تابناک سدی سورج کرانت گویند (بضم سین و سکون واو و فتح را و سکون جیم و کاف و را و الف و نون حی و تای فوقانی)[13] بر آفتاب گذارند و لختی پنبه نزدیک دارند - از تابش آتش پدید گیرد - آن آسمانی آذر نگار آگهان بسپارند - چراغچیان و مشعلچیان و بلیجیان ازان روشنی کار خویش طلبند - چون سال بفرخندگی سپری گردد تازگی باز ستانند - و آوندی که در و نگاهدارند اگن گرناسد (بفتح[14] همزه و کسر کاف فارسی و سکون نون و کاف[15] فارسی سکون را) یعنی آتشدان ❊

اختلاف (۱) [ن] کرسکر (۲) [د] میان (۳) [ن] چشن برده [ب اص ج] میش پردہ (۴) [ص ج] عرابه (۵) اس نعلدور [ص ج] میستد (۶) [ب ا] مرال صوب (۷) [ص ج] آوردہ (۸) در [ص ج] بیت (۹) [ص ج] چپ باید طرب (۱۰) [ب ا] پیروز (۱۱) نعلدران [د] بیت (۱۲) [ب ا] سرکرور (۱۳) [ص ج] وکسر کاف (۱۴) [ب ا] نسخ همزه وکاف (۱۵) [ب ا] وکسر کاف فارسی ❊


اکاس دیا
فانوس شمع
دو شاخہ
دو شاخہ


نقشۂ تصاویر آئین شکوہ سلطنت
اورنگ
اورنگ
کوکبہ
سائبان
چتر
علم
چترتوق
تمن توق
جھنڈا
N 4

سرشتیده گون سنگی[1] رخشاید[2] بیاید چندرکرانت خوانند (بفتح جیم فارسی و سکون نون و دال و را) و از مهتاب[3]
تابه دارند - آب تراوش کند ٭

چون از روز یک گهری باقی ماند گیتی خدیو عالم اگر سوار باشد فرود آید و اگر غنوده بیدار گردد و از برنهادت[4] جهان
جهان آرا انگ سوخته و ظاهر را همرنگ باطن گرداند - و چون روشنی بخش جهان نور خویش برگیرد خدمتگاران سعادت گرای
در دوازده لگن های زرین و سیمین کافوری شمعها افروخته در پیشگاه حضور آورند - و یکی از سرایندگان شیوا زبان شمع
در دست ازدی ساس گزارد و بگوناگون نشاط سرایند و سپس دعا بقای دولت روز افزون برخوانند و انجام سخن
بدان کند - گیتی خدیو نیایش دیار را پایه برتر نهد و تازه فروغی در لوره کند ٭

و چگونگی شمعدانها و فانوسها ارستایش سرفرست و کارنامهای هنرمندان از نیروی قلم افزون برخی ده منی
و زیاده برسازند و بخدمتی سکر آرایند یک شاخه دو و شاخه و چراغ فروغ افروز دیده وران گردد - و از مخترعات
فدسی فانوسیست بلندی یک گز و نیم - بربالای آن پنج دیگر - برسر هر کدام صورت جانوری - یکی کافوری شمعها بلندی
سه گز و زیاده و زیر تر بریه گل گیرند - و برای فروغ[5] افزائی بیرون و درون شمعها بر افروزند - شب اول و دوم و
سوم ماه قمری که روشنی کمتر باشد هشت فتیله بر افروزند[6] و از چهارم تا دهم یک یک کم گردد چنانکه در دهم که روشنی
افزونی گیرد یکی بسنده نماید و تا پانزدهم دهم آسا و از شانزدهم تا نوزدهم یک یک افزوده آید و بستم برمنوال نوزدهم و در
بست و یکم و بست و دوم یک یک افزاید و بست و سوم بسان بست و دوم و از بست و چهارم تا سلخ هشت
هست[7] - در هر فتیله یک سیر روغن و نیم سیر تیله[8] کار رود - و در چهارم سوز افروزند[9] و بدل روغن چربی[10] لسوزد -
باندازه بزرگی و خردی فتیله افزونی و کمی گیرد - و بیرکسی خلد بدرازای چوبی خوسدگان درگاه چراغی برافروخت
ستی در بارستونی که جهل گزی و بیش برافرازند و بسا رده طناب استوار گردد - برافراز آن بزرگ فانوسی برافروزند
و آنرا آکاس دیه گویند (بهمزه والف و کاف والف و سین و کسر دال و فتح یای تحتانی و های مکسور) -
از دور روشنی دهد و رهیدگان از وسیله بدر بار رسند و تا سرای جای خویش آیند - بیشتر مردم درین سها حیرت
اندوخته و مقصد راه یافتی ٭

و درین کارخانه بسیاری منصب داران واحدیان و دیگر سپاه خدمت گزینند - و علاوه پیاده از دو هزار
و چهار صد و اند زیاده و از هشتاد دام کم نیست ٭

آئین شکوه سلطنت

شهنشه خارطاق فرمان روائی فرّهٔ ایزدیست که بی میانجی گوشه های امکانی دست نهاد ایزدی
قدرتست و رنگ هستیان فرهنگ و الصورت آرائی دل سهدوآرا جهره کسامی ازدی فروغ سدارند - بحق
ازان برسولید و آئین روزگار خویش برنگارد ٭

اورنگ بگوناگون پیکر بسازند مرصع و زرین و سیمین و جز آن جهر[11] برافرازند ٭

چتر بکران مایه جواهر آرایش یابد و کم از هفت نبود ٭

سایبان بیضی شکل نیست به بلندی یک گز و دسته او بسان چتر برلفت و پاسدان آن درگیرند - و لوا گهرها

اختلاف (۱) [ب] سنه گون [ص] سنه گون (۲) [ه] رشتا [ب اص] رخشان (۳) ان لفظ [ه] ست (۴) [د] از برنهات
(۵) [ب] فروغ آرای (۶) [ب ا] افروزند (۷) [ب] افروزن گرد (۸) ان لفظ [ب اص] هست (۹) [ا] پیه سوز (۱۰)
و بسامان دل چربی روغن اگر [ک] و بدرگاه دل خواه (۱۱) [ب] چتر ٭

برآراید - حدیث گریان جایک دست آماده دارند و در تابش خورشید برابر گیرند و آنرا آفتاب گیر نیز گویند +

کوکبه چندی در پیشگاه محفل آویزند +

و این هر چهار خبر جدیور(1) مان(2) فر آشکوه بیفزاید +

علم بهنگام(1) سواری همراه تورکم از پنج نبود و همواره در غلاف سقرلاط دارند - و در جشن(2) و رزم برکشایند +

چتر توق از عالم علم است و کوتاه تر از دو قطاسی چند برافزاید +

تمن توق بسان چتر توق لیکن از او درازتر - در علمها این دو را پایه برتر نهند و آخرین به بزرگ نشانان حضرت عطا شود

جهنڈه (بفتح جیم و های حطی و نون پنهان و فتح دال هندی و های مکتوب) هندی(3) علمی ست +

و یک یک ازینها ناگزیر تور و در برگ هنگامها داوان برسازند +

و آنچه در نقارخانه بکار برند کورگه زبان عرف دمامه گویند و هژده جفت کما بیش بلند آوازه گردد +

نقاره بیست(5) جفت و کم و زیاد(6) در نوازش دارند +

دهل چهار ازان به نوا در آید +

کرنا(7) از زر و سیم و برنج و جز آن برسازند و کم از چهار سوار ند +

سرنا(8) عجمی و هندی نه تا بسرایند +

نفیر عجمی و فرنگی و هندی بود و از هر کدام چندی بنوازند +

سینگ (بکسر سین و نون خفی و کاف فارسی)(9) از مس بسان شاخ گاو استظام یابد و دو تا را بکار برند +

سنج سه جفت ازان نواخته شود +

پیشتر هرگاه چهار گهڑی(10) از شب و همان قدر از روز ماندی نواخته شدی - اکنون نخست در نیم شبان که نور افراسے جهان رو بفراز نهد و دیگر هنگام پیدائی آن گیتی فروز - پیشتر ازان بیک گهڑی چاو و نفسان سحر بیدار بنواختن سرنا ره آگهی در دهند و غنودگان را بیدار گردانند - و پس از یک گهڑی جا شنی کنند - کورگه اندکی تا دار در آورند و کرنا و نفیر و دیگر اسباب شکوه را جز نقاره بکار برند و پس از اندک زمانی باز بسرنا پرداز ند و به نفیر ها نشاط بخش اصول نگاه دارند - و چون یک گهڑی دیگر سپری شود در نقاره نوازی کوشش رود - و همه هنرمندان کاربرداز صیت اقبال را بلند گردانند - و بهت چیز عشرت افزا نخستین مرسلی(11) آغاز مرسلی نماید و آن اصولی است خاص سپس به برداشت پردازد و آن نیز اصولی چندست - درین هنگام تمگی(12) هنر پردازان نواختن در آید - پس ازان زیر نمایند و از بلندی به پستی گرایند - دوم سرائیدن چهار اصول اخلاطی(13) ابتدائی شیرازی قلندری نگر(14) قطره و آنرا نخود(15) قطره هم گویند - یک گهڑی بدین نمط نشاط افزایند سوم نواختن خوارزمیها باستانی و تازه - خدیو عالم افزون از دو بیست اختراع فرمود - که دمه بدان نشاط اندوزند خاصه جلال شاهی و مهامیر(16) کرکت و نوروزی - چهارم بجوش داشتن شادیانه - پنجم پرداختن میان دور - ششم توجه با صول(17) اذفر که راه بالا نامند و سپس زیر کنند هفتم مرسل(18) خوارزمی نواخته بمرسلی گراید و سپس فرو گذاشت نموده مدعای جاوید دولت بانجام رسانند و بار همه زیر نمایند - و عبارات دلنشین و اشعار جانفزا برخوانند و کار به پایان برند - و این روش هر یک گهڑی(19)

اختلاف (1) [ب] بهنگام (2) [ه] و در جشن و در رزم (3) این لفظ در [ص د] نیست (4) [ص د] هنگامه (5) [ب] بیست و هشت کم و زیاده (6) [ب ا ص د] زیاده (7) [ب] کرنای (8) [ب] سرنای (9) [ز] سینگ بکسر سین و سکون یای تحتانی الخ (10) [ه] گری (11) [ص د] سرد است 12 [ص د] کلی (13) [ب ا] اخلاطی (14) [د] نگر (15) [ب] نخود یا نخود [ا] نخود (16) [ب ا] و مهاجری کرکت [ص د] مهاسر کرکت [ه] مهامیر کرکت (17) [ه ب ا] با صول اذفر [ص د] اذفر (18) [ه] مرسل سه [ا سیر] زیر خوارزمی [ب] هفتم مرسل نے ریسا [ا] مرسل ل ریزا الخ [ص د] مرسل خوارزمی (19) [ب ا] گهڑی عشرت اندوزیها +


نقارہ
کرنا
کرنا
کرنا
سنگ
سنج

سرشت او در دل ما گردد. و پس از آن سر پایان تحریرداری نماید و یک گهری دیگر باین نهجست سری گردد و مولکس روشتۀ احکام یابد +

خدیو جهان چنانچه در علم موسیقی آن پایه دارد که صاحبان این فن را مو تعلیم جهان رمز اسرار عمل این مشکل آسان نمایش و بخت دارد بخاصه نقاره نوازی ؛

درین کارخانه منصب داران و احدیان و دیگر سپاه خدمت گرای اند ماهیانه پیادگان از سه صد و چهل دام زیاده و از سیصد و چهار کم نبود +

آئین نگین شاهنشاهی

ستودگی آرای هر سه رکن سلطنت مهرداری گیرد حل هر گروه را در معامله ناگزیر. عنوان اورنگ نشینی مولانا مقصود مهرکن کار سرداری کرد. در گرد سطح مولادی نام[1] گرامی نیاکان والا تا صاحبقران به خط رقاع نگاشت و پیش ما قسی ام بخط نستعلیق چهره افروز گردانید. و نگارنده و خواهی محراب آسا انتظام یافت و دگر [ا]قدس این نقش مدورت هیئت راستی موجب رضای خداست + کس مدیم که کم سد اوره راست + و تمکین مهر دوم از نو سرخاست پس از آن مولانا علی احمد دهلوی در نگارش آن دو تحریر[2] داری نمود. گرد خود و اورنگ تغیر دو فرمان نمی پردا اعتبار گیرد. و در رنگ و در نام والای نیاکان سر رونشت. و سلاطین آن قرار گرفت و امور مهر دگان رونق افزا. و برای دیگر احکام چهارگوشه مهری ماند. الله اکبر جل جلاله نقش مدیر گشت. و بجهت ششتائی کارها مهری خاص نام شد. و برای نام[6] وامس مهرے خداگاه ر ساخت و صورتی چند نگارش یافت +

مولانا مقصود هروی از ستاران جست آشنائی بود. رقاع و نستعلیق نیکو می نگاشت. اسطرلاب و کره و مسطرے چند چنان ساخت که کاردیدگان را شگفت درآورد. و از توجه شاهنشاهی شگرف دستی یافت و طراز یکتائی گرفت ؛

تمکین کابلی در پیشگاه خود نستو نمایافت و این صنعت بجائی رساند که نخستین در نگینهای رشک در شد و نستعلیق را از و در گذرانید +

میر دوست کابلی عقیق از رقاع و نستعلیق سرانسته. اگرچه بدانسان رسد لیکن رقاع او خوش آمده تر از نستعلیق بود. و در عیار شناسی درست بینی داشت +

مولانا ابراهیم در عقیق نگاری شاگرد برادر خود شرف یزدیست لیکن کار از باستانی اوستادان درگذرانید در رقاع و نستعلیق او از نگارنامه خوشنویسان خدا توان ساخت. لعلهای گران ارج شاهنشاهی نقش لعل جلالی آرایش داده اوست +

مولانا علی احمد دهلوی نولا دراکسے برابر او بیار است. خطشناسان او را درین صنعت سرآمد همتای روزگاران دانند. و از نگارش او اوستادی رسانند. غیر از تعلیق خطوط را او بالایگی رساند لیکن نستعلیق را بس دلفریب آراید. این پیشه را از پدر خود شیخ حسین برگرفت دار و شید کارکرد[12] مولانا مقصود کتابیش یافت و از همه در گذرانید ؛

اختلاف (۱) [ا و ج] نام گرامی نیاکان (۲) [ب] دو مس (۳) اس لفظ [ب ا] ست (۴) [ب] گرد خود را و اورنگ (۵) [ب ا] سده (۶) [ص و ج] اسام (۷) الفاظ و کره مسطرے در [۴] ست (۸) [ب] درگذرانید (۹) [ص و ج] سے سسی (۱۰) [ص و ج] گد (۱۱) [ ] درساری [ج] نگارش از سایی (۱۲) [۲] کار مولانا +

آئین فراش خانه

جهان آرای صورت و معنی این کارگاه را گزیده پیکر ساخته. گرمی و سردی و گزند باران و پیرایهٔ سلطنت انگارد - و آرایش آن[1] از شکوه فرماندهی داند و ایزدی پرستش برشمرد - از کارآگهی در چگونگی و چندی افزایش[2] یابد و سود برها چهرهٔ نشاط برافروخت - لختی از ان میگوید و پژوهندگان را نمونه میگزارد +

بارگاه و در بزرگ آن ده هزار کس افزون سایه نشین گردند - هزار فراش چابکدست یک هفته به نیروی آلات برافراشته کنند - منبر و دو سرغه باشد و هر یک چندین آهن جامه پیوند یابد - و در ساده‌تر آن که زربفت و مخمل و طلا بکار نبرند ده هزار روپیه و افزون بخرج رود - و آرایش[4] کار بگفت در نگنجد - و برهمین قیاس حال دیگر اقسام +

چوبین راوتی (برا و الف و فتح واو و کسر تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی) بر ده ستون افراخته آید از هر یک اندکی بزمین فرو برند - و همه در بلندی برابر بگردد که تیر بر آن افتد قدری افزون - و مداسه بالا[5] و زیر استواری افزاید و چند ترک بر تیر و داسه گذارند - همه را آهن جامه بطرز نر و مادگی پیوند دهد - دیوار و سقف از بافته نی اساس یابد - و دروازه یکی یا دو برگشایند و با مداره و داسهٔ زیرین صفه بر بندند - درون بزربفت و مخمل آرایند و بیرون بسقرلاط و برتیمی نوارهای کمربند گرد آیند +

دو آشیانه منزل بهژده ستون برافرازند - ستونهای شش گزی برپا کنند و تخته پوش گردانند و بر فراز آن بطرز نر و ماده ستونهای چهار درعی پیوند دهند - و بالاخانه آماده گردد - و درون و بیرون بدانسان آرایش یابد و در یورشها شبستان اقبال انتظام گیرد - این قدسی منزل بفرو شکوه مرد انفسی و آفاقی باشد یک روی جلوتگاه تقدس و دیگر به[7] نگارین سرای کثرت - ایزدی پرستش درین بزرگ[8] نشیمن[9] شود و نیایش خورشید و الا ازینجا سرآغاز باشد سپس پرورگیان تکوی[?] والا کامیاب دیدار آیند و پس از آن پیر و جوانان بکورنش سعادت اندوزند - و در سفر آمیختادن و دیدن بیشتر درین منزل بجا آید و جهروکه خوانند (بفتح جیم و های خفی و ضم مجهول را و سکون واو و فتح کاف و های خفی) +

زمین دوز گوناگون طرز برسازند و یک سرغه و دو سرغه باشد و پردها در میان آویخته مرتبه مرتبه گرداند +

عجایبی[10] شامیانه بچهار ستون برافرازند چهار گوشه و چهار مخروطی و یک تخت نیز برسازند و یک سرغه برپا شود +

منڈل (بفتح میم و نون خفی و فتح دال هندی و سکون لام) پنج شامیانه پیوسته باشد بچهار ستون برافراشته آید - گاه چهار را فرود هلند خلوتکده[11] سرانجام یابد و گاه هر چهار را بالا کشند و گاه ضلعی بر کشایند و عشرت اندوزند +

آٹھ کھنبہ (بفتح همزه و سکون تای فوقانی هندی و های خفی و فتح کاف و های خفی و نون پنهان و فتح با و های خفی) هفده شامیانه جدا و پیوسته انتظام یابد و بهشت[12] ستون برافراخته آید +

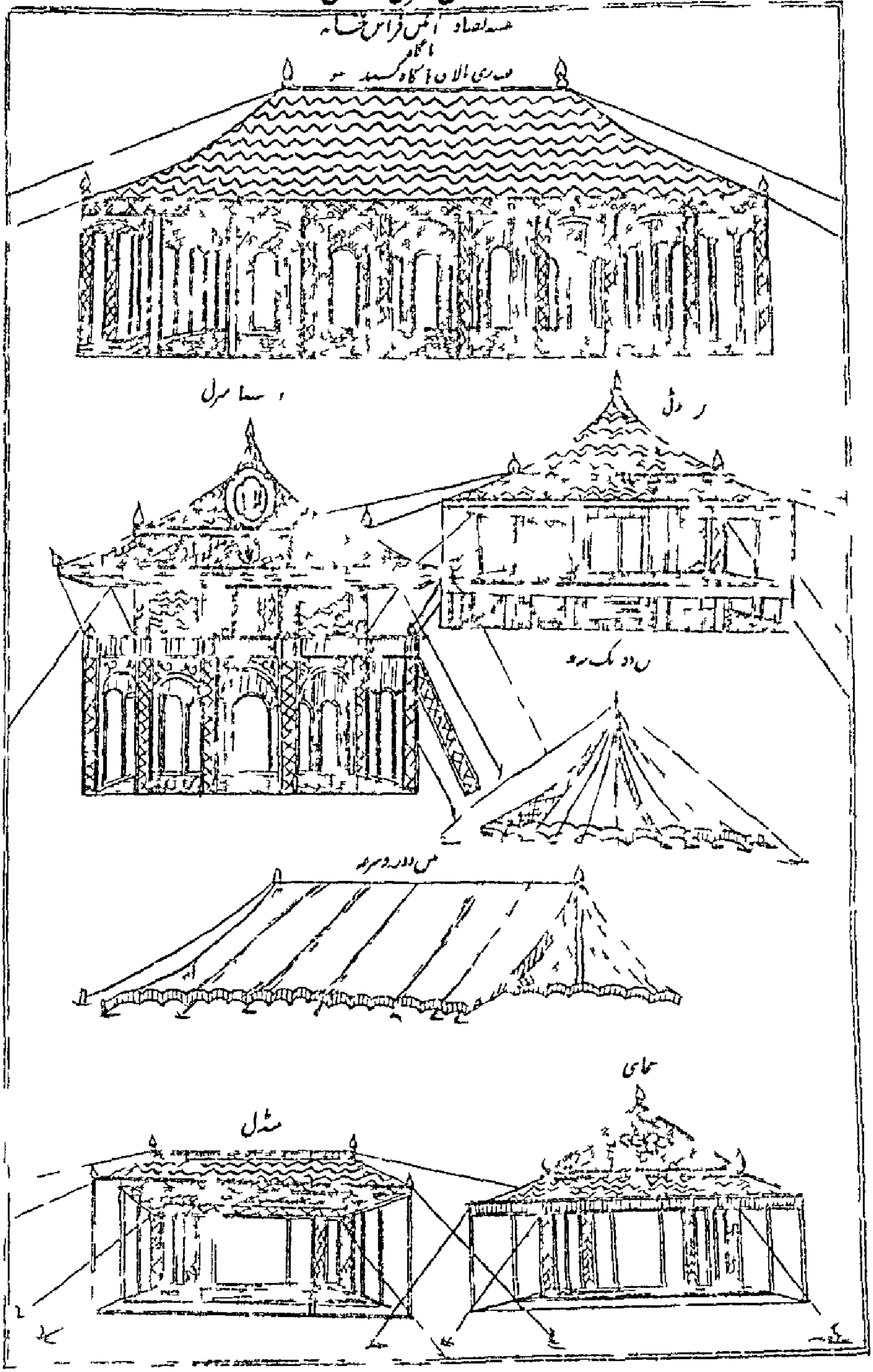
خرگاه برو شها برسازند - یک دری و دو دری شود +

شامیانه گوناگون باشد و از دوازده گزی درنگذرد +

قلندری حال آن برگذارده آمد +

سراپرده در پیشین روزگار از آلغه[13] برساختی - گیتی خدیو گلیمی بروی کار آورد[14] - شکوه برافروزد[15] و سودمندتر آید[16] +

اختلاف (۱) در [ب] [ص د] میبت (۲) [ه ب ا] ادراس یاب افزوده اند سو طر را (۳) [ه] در بزرگاه آن (۴) [ه] از زرکار [ب] [ص] از زرکار (۵) [ب] بالا و زیر استواری (۶) [ب ا] استمیں (۷) [ص د] محلوتخانه (۸) [ه] دو دیگر (ب ا) و دیگرے [ص د] دو دیگر سو (۹) [ص د] ترتیب گاه (۱۰) [ب ا] عماتی (۱۱) [ص د] خلوتخانه (۱۲) [ب] و هشت ستون (۱۳) [ه] آلغه [ب ا] از آب آلغت [د] از زربفت [ن] از زربفته (۱۴) [د] آورده (۱۵) [ص د] برافروزد (۱۶) [ب] سودمندتر آید [ه] سودمندتر آمد +


آئین فراش خانہ
بارگاہ
منڈل

گلال بار چوبین سراپرده ایست بسان (۱) دیوار خرگاه بچوبین تسمه استوار. بیان هنگام برنشستن آن را پارچه درگیرند دیوار نگاه شد.

گلیم گیهان خدیو شگرف طرحها برطرازید و گره های دلکشا بکار بسته و استادان آزمونکار بر گماشته و کار بجا بر ساخته آمد. گلیم ایرانی و توارانی از یاد مردم رفت. اگرچه همه سال از کوه پنجال و کرمان و جوشقان سوداگران آن (۲) بارنگهای آورند. هر گروهی قالی باف جابجا برساخته آمد و فراوان سود اندوخته. و در هر شهر خاصه آگره و فتحپور ولاهور گزیده ترشد. و در کارخانهٔ خاص یکتا گلیم بدراز (۳) بست گز و هفت طسوج و پهنای شش گز یازده و نیم طسوج (۴) آمد و هزار و ششصد و دو روپیه بخرج رفت. و کارآگهان دو هزار و هشتصد و ماره و روپیه باج برنهادند.

تکیه نمد از ولایت آورند و درین مرز و بوم بیرداران برسازند. جاجم و شطرنجی و بلوچی (۵) و شگرف حصیرها که (۶) بالیتی بافته آمده نویسد که داستانی ست بس دراز.

آیین آبدارخانه

گیتی خداوند این سرچشمهٔ زندگی را آب حیات خواند و پاسبانی آن را اندر دست کاران سیراب نمی‌گذارد از بسا بر بهر و سر رشتهٔ آگهی نگاه دارد. و در سفر و حضر آب گنگ برآشامد (۹). چندی از راستان سعادت گرای بر ساحل آن باشند باحتیاط برگیرند و کوزه ها سر مهر آید. در آن هنگام که مرکب اقبال در دار الخلافه آگره و فتحپور بود از قصبهٔ سورون می‌آوردند. امروز که عرصهٔ پنجاب بقدوم شاهنشاهی آرامگاه (۱۰) است از هردوار می‌آرند. و در خورش (۱۱) پختن آب جمنه و چناب و آب باران بخرج رود و لختی از آب گنگ برآمیزند. و از مهرگری در سفر و شکار برف نگهبان دیده ور نامزد گردانند. رمی عیار آنها گرفته آید.

خدیو جهان (۱۲) بفروغ خرد و دوراندیشی شوره را که در دارویی بندوق آن شورش مایهٔ سر مایه سرش آمد گرو آن و که رهمه را اشادمانی درگرفت.

آن شورین خاکی ست (۱۳) آب در روزنه وارند و بر آلایه دلچی آب برو افشانند و چکیده در اخو سا سند آن را از خاک جدا (۱۴) گردانیده بر سند.

یک سیر آب بکوزه روح توسا بالفره و ماسد آن در امداز بدو سر رشته (۱۵) از بر سند. و در آوند دیگر دو نیم سیر شوره و پنج سیر آب برآمیزند و کوزه سر بسته را ایم گهری (۱۶) در آن آمیخته بگردش دارند. و آوان سردی آب روپیه را یک من بیع کم تا چهار من باشد.

دحون را پات ۱۲هالوں سال سی الهی سحاب قرار گرفت برف و یخ روی یافت. از سمالی کوه بردیکی قصبه (۱۸) سهان خیل و پنج گروهی لاهور از راه دریا و خشکی بڈاک چوکی (۱۹) پهل و کهار آورند و بازرگانان سود اندوختند و که همه را عشرت در گرفت. روپیه را دو سیر و سه سیر ارج برنهادند. سود مند تر و تنها کشتی آوردن (۲۰) بس پهل بس کهار کوه لشتیان بدانسته آورد و دولت بسته بفروشند. و هر کدام از سی سیر زیاده وار بست و پنج کم سود. سخدام برگیرند و هر گاه دور ترگرد و بست و چهار دام و پنجاه جیتل و چون از روی دکمی در هم آید یار ده دام اسد. واز ده کشتی

اختلاف (۱) لفظ دیوار در [ص ب] نیست (۲) [ص] بازرگانان (۳) این لفظ در [ق] نیست (۴) [ص] ارجی (۵) [ا] آمد (۶) [ف ص ب] بلوجی [ا ا] بلوجی (۷) [ا] اسمی (۸) الفاظ گرد اسالی نیست [ص ر ا] در [ف ا] نیست (۹) [ف ا] منصرف (۱۰) [ص ب] ا آرامگاه (۱۱) [ص ب] و خورش پختن (۱۲) [ص ب] خدیو جهان بفروغ خرد و دوراندیشی (۱۳) [ص] روزنه (۱۴) [ف ا] جدا گرد (۱۵) [ا] بگیری (۱۶) [ف ا] بکردش رر آرند (۱۷) [ف ا] سهان (۱۸) [ف ا] پهل کهاران (۱۹) [ف] بازرگانان (۲۰) [ف] پس پهل و کهار

هر روز یکی بدار السلطنت[1] برسد هر کشتی را چهار ملاح - و هر بسته دوازده تا شش سیر برآید و از گرمی و سردی تفاوت رود - هر هیلی و پشتواره بردار دو چهار ده چوکی باشد و یکی فیل - هر روز دوازده تخت برسد و هر یکی دو سیر[2] تا چهار - و سیری از و در زمستان سه دام و بست و یک جیتل و هنگام بارش چهارده دام و بست جیتل و در میانه نه دام و بست و یک جیتل و نیم باشد و سراسری به پنجدام و پانزده جیتل و نیم باز گردد - و اگر یکبار آورند در چهارده چوکی بست و هشت باید هر یک پشتواره آید چهار پارچه در و باشد - در اوایل یک سیر به پنجدام و نوزده و نیم جیتل و در میانه سیزده دام و دو جیتل ثمن و در اواخر نوزده دام و پانزده[4] و نیم جیتل ثمن افتد - سراسری بهشت دام و سه ربع و ثمن قرار[5] یابد - عموم مردم در هنگام تابستان آورند و بزرگان همه سال بدو عشرت اندوزند

آیین مطبخ

گیتی خداوند درین کار نیز و در اندیشها[6] کار بر دو طرز های دانا پسند برگذاشت - چگونه توجه نرود که اعتدال مزاج و توانائی تن و پذیرائی فیض صوری و معنوی و پیوستن بسعادت دینی و دنیاوی وابسته باین آبادی اندیشه[7] درست و نفس مناسب - آدمی که در خورش[8] با چارپا هم ترازوست بدین روش[9] جدائی گیرد و طراز شایستگی یابد - اگر نه[10] حوصلهٔ فراخ و عقل سترگ و عطوفت عام چهره افروز بودی راه تجرد گزیدی و خواب و خور را یاد نیامدی - امروز که قافله سالاری هر دو گروه دارد و هر گز بر زبانِ گوهر بار نمیرود که چه خورش آماده سازند[11] و بسیاری خبر یکبار به آن پردازد و بیش از سیری دست باز کشند - و آنرا وقت معین نبود و کارپردازان چنان آماده دارند که پس از فرمایش صدقات بیک ساعت سرانجام[12] یابد - و آنچه به پرستاران شبستان رتبه[13] باشد از صبحگاه آغاز کنند و بیشتر تا شبانگاه کشد -

دیانت منشان کارآگاه بدین[14] شغل بار گذارد - و متصدیان بارگاه دولت را که طراز شایستگی دارند آن سگالش که برگرفته به نیکو خدمتی روائی پذیرد - و بزرگ[15] این گروه را یادوری ناظم کل - کشور خدا اسعل ساخت بدین فرو هیده و مرد بارگذار و حاصل این کار سترگ - و با این همه[16] دیدبانی خود باز ندارد و نخست جدگزین اخلاص گرای - امیر بکاول سارو که بدیده وری و درستی این کارخانه را آباد دارد - و بسیاری پارساگوهر همراهی او نامزد گرداند - و بکاولی جز بدیهای پارسا گردد و نیز سعادت شناس را گنجوری نقد و جنس بگمارد - و خورش گران خیر سگال مقرر فرماید و یکی از تنکچیان درست قلم با شراف[17] برگزیند ؛

و همواره بزمدگان هر کشور گوناگون خوردنی سرانجام دهند - و از هر گونه حبوب و ترکاری[18] و گوشت و روغن و شیرینی و هیچ[19] رنگارنگ آماده گردد ؛

سیلان هر روزه چنان برسازند که بزرگان را اشتها کمتر فرادست دهد - و از بیجا خاصگی را اندازه و توان برگرفت - سر آغاز نوروز یک ساله برآورد و نمود و بگنجور خبر سپارند - سرکیسه در خانه بمهر میر بکاول و مشرف نشانمند گردد - و هر ماه آوارجه[20] درست شده و از روی آن قبض بهر آن دو کس آماده گردد و پس بخرج رود - آغاز هر فصل دیوان بیوتات و میر بکاول بر رفت نگهی بایست را فراهم آورند - و بیشتر برنج سکهداس از بهرایچ و دیوزیره از گوالیار و جنجن از راجوری و نیله[21] و زرد و روغن[22] از حصار[23] و قاز و مرغابی و برخی ترکاری از کشمیر - و نمونه جداگانه نگاه دارند - و گوسفند و بز و بربری

احتلاف (۱) [ق] مدار السلطنة (۲) [ب ا] سر ر ر (۳) [ب امس د] تا چهارده - سیری الخ (۴) الفاظ و پانزده ده [ب امس د] نیست (۵) [ب ا] قرار گیرد ر (۶) [ک امس] اندیشها (۷) [ق ب] اندیشه و عداسے ر (۸) [ب امس د] خورش با چارپا و هم (۹) [د] روش (۱۰) [ب ا] اگر حوصله (۱۱) [مس د] نه زبان ر (۱۲) [مس د] سازد ر (۱۳) [ب ا] کشند ر (۱۴) [مس د] و آنچه پرستاران شبستان اتال رز را رتبه (۱۵) [ب ا] مدین سعادت شغل (۱۶) [ب] و بزرگی (۱۷) [ب امس] و با این همه (۱۸) [ب ا] دو میی (۱۹) لفظ اشراف در [مس د] نیست (۲۰) [ق] تره کاری (۲۱) [د ب] هویج [مس د] بریج (۲۲) [ک مس د] اوارجه [ا] اوارجه [ب] آوارجه (۲۳) [د مس د] نیله [ب ا] سله (۲۴) [د] زرد و روغن (۲۵) [مس د] از حصار سرورد -

و مرغ و بقا و جز آن شایستگی پرواری کند - مرغ را کم از یک ماه نگاه داشت نکنند - و تسلیم بیرون شهر و آرد و شود و رود و کوراب را ملتزم باشند - پس آب کشیده بمکیسها در آورند و بمهر شایستگی بخوانین گاه رسد - و بار دیگر شست و شو داده بدیگ اندازند - و آب کشان از مشک بکوزه ها در آورند و سر آن پارچه بار بندند و بمهر کار آگهان استواری یابد - دیگ و تبسیده نگاه دارند - و در شتگاه ترکاری را فرق سازند و تازه بتازه خرج شود - میر بکاول و مشرف از هر خوردنی اندازه برگیرند و آزاد دستور گرداند و بر روز نامچه در آورند و قبض تحویل ماهیانه پیشکاران مهر کنند و سررشته نگاه دارند - سه کار بهره آسا و ناورگرد و باشانش را راه ندهد و لی صاحب نگاه دارند و ناسازی کسی در نیابد +

خاصگی در دیگچهٔ طلا و نقره و سنگین و گلین آماده گردد و جدی را یکی از بکاولان در سازند و کارآگهی او بانجام رسد - و هنگام پختن و کشیدن سرپوش بالا گیرند و دار و ندادن و آن پاسبانی رود - در بدگان آستین و دامن و را آمیخته و دب و میی رسد و پیش از کشیدن باورچی و بکاول چاشنی گیرند و پس میر بکاول بخشد و طبقها در آورند - و در پیش و پس طروف را در سرخ بارچه بربندند - و چینی پیش را در سعید و میر بکاول سکه بر نهد و نام خوردنی بر آن نویسند و مشرف طبق خانه تمامی طروف را برورق نگاشته بمهر میر بکاول درون فرستد تا دگرگونگی راه نیابد و آن را بکاولان و باورچیان و دیگر عمل گزاران بردارند - یساولان از پیش و پس مردم را آمد شد نگذارند و چون درون فرستند رکاب داران آسام بان بستهای جغرات و جو پهنا که نخستین پایه آچار در تحصیل تر و نمود گوناگون بسر ره آلوده باشد بر سر طبقها کرده بمهر بکاول روانه سازند - کاربرداران درونی از سر چاشنی گرفته بسفره بچینند و چون زمانی بسر آید گیتی خدیو بخورش پردازد و سفره چیان در برابر بخدمتگری بر نشینند - نخست بخش درویشان جدا گرد - و آغاز خورش از شیر یا جغرات شود و چون بانجام رسد بخود بپالیش بکار آید +

میر بکاول آماده پاسخ باشد - و طروف را موافق نوشته باز ستانند و از رو در تهیهٔ خوردنی صد نیم بخت کهنه احتیاط نگاه دارند +

مسین طروف ماهی دو بار قلعی کنند و ارشاهزادگان و جز آن یک بار - و شکسته بمسگران حواله شود و نو بر سازند +

آئین مصالح

خورشها فراوان و گزارش دشوار - برخی بگزارد دوری مینماید هر خوردنی که بی‌آتش انجام یا بدان سه بیرون باشد

بی گوشت که زبان عرف صوفیانه گویند گوشت با برنج و در آن گوشت و ابازیر - از هر قسم دو بر نوشته +

نخست زرد برنج ده سیر برنج پنج سیر قند سه و نیم سیر زرد روغن نیم نیم سیر کشمش و بادام و پسته و نیم سیر نمک و نیم تر دیک سیر زنجبیل تر و یک و نیم دام زعفران دو و نیم مثقال دارچینی چهار دانگ بسر انجام یابد - و بیشتر ازین انبار در آن پیر صورت بندد و گوشتین و نمکین هم برسازند +

خشکه در آن ده سیر برنج نیم سیر نمک انداخته و حد گوید شود - و در تاب ساز آید - از یک من شالی دیو زیره ده سیر برنج برگزیده از آن بعده سیر دیگ زر بر آید - و جیحون نیست و دو سیر +

کهچری (بکسر کاف و های حطی و سکون جیم فارسی و کسر را و سکون یای تحتانی) پنج پنج سیر برنج و شکسته مونگ

اختلاف (۱) [ص د] بکنند (۲) [ح ص] شهروا و وخود [ف ا] شهروا وسود [د] شهروا ودر شو د (۳) [ف ا] بکیسها (۴) [ف] وسرایها [ا] دسر آنها (۵) [ف ا] رنگ (۶) [ص د] باده گو (۷) [ف ا ص د] و ناسپاس (۸) [ف ا] گردد (۹) [ص د] وهنگام (۱۰) [ص د] ا ودل (۱۱) [ص د] وا جمند (۱۲) [ ] نویسند (۱۳) [ف ا] تمام (۱۴) [ف د] آمد و شد (۱۵) نعط کرد در [ف ا] حسب (۱۶) [ح ص] آچار [ف د] آچار (۱۷) [ص] بکاول (۱۸) [ف ا] میر بکاول (۱۹) [ف ا] خدمت گرای (۲۰) [ف ا] سرپال و جراب (۲۱) [ص د] باز ستانند (۲۲) الفاظ از رو در می در [ح] مسه (۲۳) [ف ا] خوردنی سم کهنه (۲۴) [ف] مسین طروف ماهی (۲۵) [د] عرف (۲۶) [ف ا] و نیم دیک سیر زنجبیل [ص د] و نیم دام زنجبیل (۲۷) نمکین در [ص] در دیگر ابنها گوشتی (۲۸) [د] دیگ را اتمام ۲۹ [ح] نخستین +

درر ور وغن و سه یک سیر نمک هفت قاب منتظم گردد ÷

شیر برنج در ده سیر شیر یک سیر برنج و یک سیر قند و یک دام نمک پنج قاب لبریز گردد ÷

تهولی (بضم تای فوقانی و های خفی و سکون واو و کسر لام و سکون یای تحتانی) در ده سیر گندم شکسته که سوم حصه از و بر طرف شود روغن نیمه آن بکار رود و ده مثقال فلفل[1] و چهار مثقال دارچینی و سه و نیم مثقال قرنفل و قاقله و سه یک سیر نمک و برخی تیز و شیرینی نیز آمیزند چهار قاب سرانجام یابد ÷

چکهی (بکسر جیم فارسی و کاف و های خفی و سکون یای تحتانی) ده سیر گندمین[2] آرد خمیر آورده بر شویید و دو گر خالص برگیرند و متوزیح[3] آمیخته بگوناگون روشهای گوشت برآرایند - یکایک سیر روغن زرد و پیاز و نیم نیم دام زعفران و قاقله و قرنفل و یک یک دام دارچینی و فلفل گرد و کشنیز و سه سه دام زنجبیل تر و نمک دو قاب صورت یابد در آب لیمو نیز[4] داخل کنند ÷

بادنجان[5] در قدر مذکور یک و نیم سیر روغن زرد و سه ربع کم پیاز و چهار و یک سیر زنجبیل و آب لیمو و پنج مثقال فلفل و کشنیز و نیم نیم قرنفل و قاقله و انگوزه شش قاب شود ÷

پهت (بفتح بای فارسی و کسر ها و سکون تای فوقانی) از مونگ و ماش و نخود و عدس مقشر و جز آن سرانجام یابد در آن مقدار دو نیم سیر روغن زرد و نیم نیم نمک و زنجبیل تر و دو دو مثقال زیره[6] و یک و نیم مثقال انگوزه پانزده قاب آماده گردد و بیشتر با خشکه خورند ÷

ساگ (بسین و الف و کاف فارسی) از اسفناج[7] و دیگر سبزی[8] برسازند و از مطبوخ خوردنیها بود - در مقدار مذکور اسفناج و شبت و جز آن یک و نیم سیر روغن زرد و یک سیر پیاز و نیم سیر زنجبیل تر و پنج و نیم مثقال فلفل و نیم نیم قاقله و قرنفل شش قاب بهم آید ÷

حلوا از ده سیر میده و قند و روغن برابر پانزده قاب شود و بچندین[9] روش عشرت افزاید ÷

و همچنان گوناگون مربیات و اشربه از اندازه گفت بیرون ÷

دوم - قبولی ده سیر برنج هفت سیر گوشت سه و نیم سیر روغن[10] زرد و یک سیر نخود مقشر و دو سیر پیاز و نیم سیر نمک چهار یک سیر زنجبیل تر یک دام دارچینی و گرد فلفل و زیره و نیم نیم دام قاقله و قرنفل و برخی با دام و کشمش نیز افزایند پنج قاب آماده گردد ÷

وزدبریان[11] دران قدر برنج و روغن ده سیر گوشت نیم سیر نمک[12] پنج قاب صورت گیرد ÷

قیمه پلاو[13] برنج و گوشت همانقدر چهار سیر روغن زرد و یک سیر نخود مقشر دو سیر پیاز نیم سیر نمک ربع سیر زنجبیل تر[14] و فلفل و زیره و قاقله و قرنفل[15] دام دام پنج قاب شود ÷

شله[16] ده سیر گوشت سه و نیم سیر برنج[17] دو سیر روغن زرد و یک سیر نخود و دو سیر پیاز نیم سیر نمک ربع سیر زنجبیل تر و دو دو دام سیر و فلفل گرد و با یک دارچینی و قاقله و قرنفل شش قاب صورت[18] گیرد ÷

بغرا ده سیر گوشت سه سیر میده و یک و نیم سیر روغن زرد و یک سیر نخود و یک و نیم سیر سرکه یک سیر قند چهار یک

اختلاف (۱) بعد برد ر [ع] بیست (۲) [ف ا] گندمین ارد خمیر (۳) [ص و] ربع (۴) [ف ا] سیر پنج مثقال داخل کنند دو قاب صورت یابد و [ص ع] بعد اره داخل کنند نوشته (۵) [ف ا] پنج مثقال (۶) [ص و] زیره و نیم مثقال (۷) [ع] اسفناج و در دیگر نسخها اسفاناج یا اسفاناج نوشته است (۸) [ف] سبزی (۹) [ص و] [ص و] وچندین (۱۰) [ع] روغن زرد یک سیر [ف] روغن زرد و یک سیر [ا] روغن زرد نخود (۱۱) [ع] دروبریان [ف ا] وزدبریان [ص و] زیربریان (۱۲) [ص و] نیم سیر نمک ربع سیر زنجبیل تر و فلفل و زیره و قاقله و قرنفل دام دام پنج قاب شود (۱۳) [ص و] قیمه پلاو (۱۴) ایں لفظ در [ع] نیست (۱۵) دام [ص و] نیست (۱۶) [ع] شوله ف ا شله و شلد (۱۷) [ع] سارنج یا ساربج یا سایرنج (۱۸) [ص و] انتظام یابد ÷

سیر هر کدام از پیاز و زردک و چغندر[1] و شلغم و اسفاناج و شبت و زنجبیل و نمک یک دام زعفران و قرنفل و قاقله و زیره دو دام دارچینی هشت مثقال فلفل[2] گرد و دوازده قاب همرسد +

قیمه[3] شوربا و بران مقدار گوشت یکیک سیر برنج و روغن زرد و نیم سیر نخود و دیگر بسان شله[4] دو قاب برگردد +

هریسه در ده سیر گوشت پنج سیر گندم کوفته دو سیر روغن زرد نیم سیر نمک دو دام دارچینی پنج قاب انجام گیرد +

کشکک[5] در همان قدر گوشت و گندم کوفته سه سیر روغن[6] یک سیر نخود چهار یک سیر نمک[7] یک نیم سیر پیاز نیم سیر زنجبیل یکدام دارچینی دو دو مثقال زعفران و قرنفل و قاقله و زیره پنج قاب بر آید +

حلیم گوشت و گندم و نخود و برنج در عصران کشک[9] آسا یک سیر روغن زرد و ربع سیر هر کدام از شلغم و زردک و اسفاناج و شبت دو قاب بدید آید +

قطاب[10] اهل هند سنبوسه گویند (بفتح سین و نون خفی و ضم مهمل با و سکون واو و فتح سین و های مکتوب) بانواع برسازند ده سیر گوشت چهار سیر میده دو سیر روغن زرد یک سیر پیاز ربع سیر زنجبیل نیم سیر نمک دو دو دام فلفل و گشنیز یک دام قاقله و زیره و قرنفل و ربع سیر سماق بیست تا سی و چهار قاب برگردد +

سوم- بریان درست گوسفند و آتمندی دو سیر نمک یک سیر روغن دو مثقال زعفران و قرنفل و فلفل[11] زیره بکار رود و در دستها برسازند +

یخنی[12] ده سیر گوشت یک سیر پیاز نیم سیر نمک +

یولمه[13] گوسفندی را آب جوشان حمام برسازند که همگی پشم سترده آید و یخنی آسا و جز آن بانجام رسانند و از تره و حلوای گزیده بر آید -

کباب فراوان نوع باشد در ده سیر گوشت نیم سیر روغن زرد چهار یک سیر هر کدام از نمک و زنجبیل و پیاز دانک و نیم دام هر یک از زیره و گشنیز و فلفل و قاقله و قرنفل +

مسمن از راه گردن همگی استخوان برآورند و مرغ تندرست ماند. نیم سیر گوشت کوفته در روغن و پنج تخم مرغ چهار یک سیر پیاز ده مثقال گشنیز و زنجبیل تر و پنج مثقال نمک و سه مثقال فلفل گرد و نیم مثقال زعفران تا بانجام رسد

دوپیازه در ده سیر گوشت میانه فربه دو سیر روغن زرد دو سیر پیاز ربع[14] سیر نمک ثمن سیر زنجبیل تر و یک دام زیره و گشنیز و قاقله[15] و قرنفل دو دام فلفل پنج قاب شود +

مطنجن[16] گوسفند در ده سیر گوشت میانه فربه دو سیر روغن زرد و نیم سیر نخود و ربع سیر زنجبیل و یک دام زیره و دو دو دام فلفل گرد و قرنفل و قاقله و گشنیز هفت قاب بر آید واز مرغ و ماهی نیز برسازند +

دم پخت[17] در ده سیر گوشت دو سیر روغن زرد یک سیر پیاز یازده مثقال زنجبیل تر ده مثقال فلفل دو دو دام قرنفل و قاقله سرانجام یابد +

قلیه در ده سیر گوشت دو سیر روغن یک سیر پیاز دو دام فلفل یک یک دام قرنفل و قاقله ثمن سیر نمک هفت قاب صورت گیرد - و درین خوردنی بخلاف[18] مطنجن گوشت ریزه[19] تر میباشد و دستور مالقوام تره دهند و فراوان نوع برسازند +

اختلاف (۱) [ب] ... [illegible]

[illegible]

ملغوبه ورده سیر گوشت ده سیر خبرات یکیک سیر روغن و پیاز ربع سیر زنجبیل ترنج دام قرنفل ده قاب ترتیب یابد ✤

آئین نان

از خوردنیها بیرون نباشد لیکن از پایه شناسی جداگاه بر گوشت (۱) در رکابخانه آماده گردد - بزرگ تنوری از ده سیر میده پنج سیر شیر گاو یک و نیم سیر روغن زرد ربع سیر نمک استطام یابد - خورد تر از ین نیز بسازند - تنک (۳) تابگی از یک سیر پایه برده دا فزون سر انجام یابد و چند گونه بسازند دیگ تسم او راگه چپاتی گویند برخی از خشکه سازند گرم گرم بر سفره آورد بدلذت افزاید - در حاصلی از یک من گندم نیم میده و برگیرند و ده سیر (۴) خشکه (۵) و دیگر سبوس و اگر دال پایه بخواهند افزون تر ستانند ✤

آئین صوفیانه

گیتی خداو مدار کار آگهی کمتر میل به گوشت فرماید و بیشتر سے بر زبان گوهر آمود (۶) رود - با آنکه گوناگون خورش برای آدمی آماده است از بید انسی و گرگ خوئی با زارِ جانداران دل برنهد و ارکشتن و خوردن دست بازگیرد هیچ (۷) دیده برین کم آزاری نگشاید و خویشتن را دخمهٔ جانوران گرداند - اگر به بار تعلق بر دوش نبودی یکبارگی دست ازان باز کشیده (۸) و هیچ آنست که پایه پایه گذاشته آید - و اندکے مزاج (۹) زمانیان جالش رود - چندی آدینه میل بدان نبودی و پس یکشنبه و اکنون روز تحویل هر شمسی ماه روز مهر (۱۰) روز خسوف و کسوف روز میانه (۱۱) دو صوفیانه دوشنبه رجب جشن (۱۲) پر بادِ آگهی همگی ماه فروردین و ماه ولادت مقدس که آبان ماه است افزوده اند - و چون قرار یافت که ایام صوفیانه آبان ماه بشمارهٔ سال عمر گرامی برسد چندے از آذر ماه نیز صوفیانه شدی - درین هنگام تمامی صوفیانه شد - و از فزونی حق پژوهی در هر سال افزایش گیرد و کمتر از پنج روز نباشد - چون تداخل در صوفیانه را دیا بکی را ادل برگیرند و بر شهور قسمت رود - و چون بزرگ صوفیانها سپری گردد نخست گوشتین خوردنی از خانهٔ مریم مکانی آماده شود - پس دیگر بیگمان و شاهزادگان و برخے نزدیکان ✤

درین کارخانه امرا واحدیان و دیگر سواران شرف خدمت اندوزند - علوفهٔ پیاده از صد دام تا چهار صد ✤

آئین نرخ اجناس

اگرچه در پرورش (۱۳) و بارش و جز آن فراوان تفاوت رود لیکن لختی میانه ارج را الحمد دل در آورده جویندگان را دستمایهٔ آگهی بر گذاشت ✤

جدول نرخ اجناس ربیعی

نام	اعراض			قیمت	تطبیق با قیمت حال	نام	اعراض			قیمت	تطبیق با قیمت حال
گندم	+	:	+	دوازده دام	۴۸ر۱ پائی قدری کم	عدس	-	+	+	دوازده دام	۴۸ر۱ پائی ک
نخود کابلی	+	+	+	شانزده	قدری ۵ پائی کم	جو	+	+	+	هشت	۳ر۳ پائی ک
نخود سیاه	+	+	+	هشت	۳ر۳ پائی ک	ارزن	-	+	+	شش	۲ر۵ پائی ک

اختلاف (۱) [ب ا] ملغوبه (۲) [ص د] شهزاده گاو (۳) [ه ص] تنک تاگی [د] تنک تاکی [ا] تنک باگی [ب] تنک بائی [ا] (۴) [ه] برگیرند و ده سیر سکه و دیگر سبوس (۵) [د] ده سیر خرشکه [ه ص] ده سیر خرلس (۶) [ب] گوهر آمود درود و با آنکه [ص] آمود رود و درا آنکه [ا] آمود رود و با آنکه (۷) [ب ا] دیده برین کم آزاری (۸) [ب ا] گذاشته آمد (۹) [ه] مزاج زمانیان خالش [ب ا] زمانیان جالش [ص د] مزاج زمانیان جالش (۱۰) [ص د] روز مهر روز (۱۱) [ص د] روز میانه و صوفیانه (۱۲) [ص ا] جشن بیراه (۱۳) [ص] و بارش و جز آن پس جادر [ه] کرم خورده است -

تتمهٔ جدول نرخ اجناس ربیعی			ملحقه
نام	اعراب	قیمت	تطبیق با میزان حال
کتان		سی دودام	۴ر
تخم معصفر		هشت	۳ر ۱ پائی ک
سلیت بهدی مهی کوسد	بکسر مجهول سین وسکون یای تحتانی و کسر تای فوقانی و های حطی سکون یای تحتانی-	ده	۴ر
سنگت (۱)	بضم سین و نون خفی وسکون کاف فارسی-	سی	۱ر ۵ پائی ک
سرشف سرسوں ۱۲		دوازده	۴ر ۱ پائی ک
کیود	بکسر مجهول کاف وسکون یای تحتانی ضم واو وسکون واو دیگر	هشت	۷ر ۱ پائی ک
خریفی			
سالی کهس		(۲) سی یکصد و ده دام	۲۶ عکر ۱۲
سالی ساده		صد	عکر
برنج سکهداس	بضم سین وسکون کاف و های حطی و دال و الف وسکون سین-	(۳) صد	عیکر

تتمهٔ جدول نرخ اجناس خریفی			ملحقه
نام	اعراب	قیمت	تطبیق با حال
برنج دوده رساد	بضم دال وسکون واو و فتح نون های مکتوب و فتح بای فارسی وسکون را و سین و الف و دال-	سی و دودام	۴ر
برنج سام زیره	بسین و الف وسکون میم وکسر زای معجمه وسکون یای تحتانی فتح را و های مکتوب-	نود	عکر ۴ر
برنج سکهچلی	بفتح سین وکاف وسکون را وکسر جیم فارسی وسکون یای تحتانی وکسر نون وسکون یای تحتانی-	دو	عکر ۴ر
ماش		سارده	۶ر ۵ پائی ک
موٹھ	بضم میم مجهول وسکون واو و تای فوقانی هندی و های حطی-	دوازده	۴ر ۱ پائی ک
کنجد سفید		بیست	۸ر
کنجد سیاه		نوزده	۸ر ۷ پائی ب
لوبیا		دوازده	۴ر ۱ پائی ک
جواری	بضم جیم و واو و الف وکسر را وسکون یای تحتانی-	ده	۴ر
برنج دیوزیره	بکسر مجهول دال وسکون یای تحتانی و واو وکسر زای معجمه وسکون یای تحتانی و فتح را و های مکتوب	نود	عکر ۴ر

اختلاف (۱) [ه و ب] سنگ ، دمان ، سای کاسی [۲] (۲) ممت سالی د [ب] سوسه است (۳) [ع] سد [ش] نود

نام	اعراب	قیمت	ملحقه
تتمہ جدول نرخ اجناس خریفی			ملحقه
نام	اعراب	قیمت	[illegible]
برنج جنجی (۱)	بکسر جیم وسکون نون وکسر جیم و سکون نون	هشتاد	عکا؍
برنج دکه (۲)		سیجاه (۳)	عہ؍ ۱۳؍
برنج زرهی	بکسر رای منقوط وسکون را وکسر ها وسکون یاے تحتانی	چهل	عہ؍
برنج ساٹھی	بسین والف وکسر تای فوقانی هندی وهای مخفی وسکون یای تحتانی	بیست (۴)	۸؍
مونگ	بضم میم وسکون واو ونون خفی وسکون کاف فارسی	هژده	۲ پائی ک
لهڈره	بفتح لام وسکون ها وفتح دال هندی و را و هاے مکتوب	هفت	۳ پائی ک
کودرم	بضم مجهول کاف وسکون واو و دال وفتح را وسکون میم	هفت	۲ ۱۰ پائی ک
کوری	بضم کاف وسکون واو وکسر را وسکون یاے تحتانی	هفت	۱ پائی ک
تساح و هندی سانونک گویند	بسین والف ونون خفی وفتح واو ونون خفی وسکون کاف	شش	۲ ۵ پائی ک
گال و هندی کنگنی گویند	بفتح کاف ونون خفی وضم کاف فارسی وکسر نون وسکون یاے تحتانی	هشت	۲ ۳ پائی ک

نام	اعراب	قیمت	ملحقه
تتمہ جدول نرخ اجناس خریفی			ملحقه
نام	اعراب	قیمت	[illegible]
اررن وهندی چینه گویند	بکسر جیم فارسی وسکون یاے تحتانی وفتح نون وهای مکتوب	هشت	۳ ۳ پائی ک

سبزی (۵)

نام	اعراب	موسم	قیمت	[illegible]
سوده یعنی شبت	بضم سین وسکون واو وفتح واو ودیگر های مکتوب	زمستان	سی ده دام	۲۶ ؍؍ ۱۳؍
پالک یعنی اسپناخ	بپای فارسی والف ولام وسکون کاف	زمستان	شانزده	۱ ۵ پائی ک
پودینه		همیشه	چهل	عہ؍
پیاز		تابستان	شش	۲ ۵ پائی ک
سیر یعنی لهسن		تابستان	چهل	عہ؍
گل سیر		بهار	یک (۶)	۵ پائی ک
اُلهاک در کشمیر میروید	بضم همزه وفتح های فارسی و سکون لام وها والف و سکون کاف		یک	۵ پائی ک

اختلاف (۱) [ب م] جهجس (۲) [ح و ف ا س] برنج دکه [د گ] برنج دیگر (بکسر دال هندی ویای مجهول وفتح کاف وسکون را) [و] برنج دکسه (۳) [ب م] چهل وهشت (۴) [س د گ] هشت (۵) در [د] درین جدول خانه درمیان موسم این سر بهار یاد و هست یعنی سوده پالک ترب حقائق ادرک در زمستان وآلو زینو گل سیر بوئی در بهار پیاز سیر کرم صبتو حوکا تهوه چولائی در تابستان وپودینه در هر موسم روید وتوتمهای ککمهو وا لیهاک در کشمیر روید برنگاشته است (۶) [س د] سه یک

تتمہ سبزی

نام	اعراب	موسم	قیمت	ملحقہ: تطبیق بابت حال
جیتو (۱)	بکسر جیم معروف وضم تا وسکون واو	تابستان	سہ	۳ پائی ک
ادرک	بفتح ہمزہ وسکون دال وفتح را وسکون کاف	زمستان	سیرے دو ونیم	۱
پوئی	بضم مجہول بای پارسی وسکون واو وکسر یای تحتانی وسکون دوم	بہار	یک	۵ پائی ک
ترب (پیے مولی)		زمستان	بست و نیم	دو پائی
کرم (یے کرم کلہ)		تابستان	سیرے یکدام	قدری کم دپائی ک
[illegible]	بفتح کاف ونون جی وفتح کاف جیم پارسی بای حی وسکون واو	+	سیرے چہار	۱ پائی
ڈونڈسو (یے گل جور)	بضم دال ونون خفی وسکون واو وکسر مجہول را وسکون تای تحتانی وضم تای فوقانی وسکون واو	بہار	دو	۱ پائی ک
سفاتل		زمستان	سہ	۳ پائی ک
سنگھاڑا (بہاری)	بفتح کاف وسکون جیم پارسی ونون والف وسکون را	بہار	نیم	۲ پائی ک
چوکا	بضم جیم پارسی وسکون واو وکاف والف	تابستان	نیم	۲ پائی ک
بتھوہ	بفتح با وسکون تای فوقانی وفتح واو وہای سکوت	تابستان	ربع	۱ پائی
رتکا	بفتح را وسکون تای فوقانی وفتح سین وکاف والف	+	یک	۵ پائی ک
چولائی	بفتح جیم پارسی وسکون واو ولام والف وکسر یای تحتانی وسکون دوم	تابستان	ربع	۱ پائی

اقسام دال

نام	قیمت	تطبیق قیمت حال
دال مونگ	سی تہر دو دام	۲۶ ٫٫ کار ۴ ر
دال نخود	ستاردہ ونیم	۶ ر یائی ک
دال عدس	ستاردہ (۳)	۶ رہ پائی ک
دال موٹھ	دوازدہ	۴ ر ۱ پائی ک

انواع آرد

نام	قیمت	تطبیق قیمت حال
میدہ	سی بست و دو دام	۲۶ ٫٫٫ ر ۱ پائی
خشکہ	یازدہ	۶ ر
نخود	بست و دو	۸ ر ۱ پائی ک
جو	ہاردہ	ر ۵ پائی ک

جانداروگوشت (۴)

نام	قیمت	تطبیق قیمت حال
گوسفند و آسندی	شش و نیم روپیہ	[illegible]
گوسفند اعلی اول	دو	[illegible]
اعلی دوم	یک ونیم	[illegible]

اختلاف (۱) [ح] جو (۲) [د] یک درربع (۳) [تگ] دوازدہ (۴) [ط] حیوانات جاندار وگوشت

تتمۂ جدول جاندار و گوشت

نام	قیمت	انگلش قیمت حال
افغانی سوم	یک ربع	مہ ر
کتیری	یک و نیم	عہ ر
ہندی	یک و نیم	عہ ر
بربری اول	یک	عہ ر
بربری دوم	ربع کم یک	۱۲ ر
گوشت گوسفند	منی شصت و پنجاہ دام	۲۶ رررثار عہ ر ا ر
گوشت بز	پنجاہ و چہار	عہ ر ، پائی ک
قاز	یک بیست دام	یک ، ر
لط	یک روپیہ	عہ ر
تیدری	بیست دام	، ر
کلنگ	بیست	، ر
چرز	ہژدہ	۹ ر پائی ب
دراج	سہ	ار ۳ پائی ک
کبک	بیست (۱)	، ر
تودنہ (۲)	یک	۵ پائی ک
لوہ	یک	۵ پائی ک
فاختہ	چہار	ار پائی ب

تتمۂ جدول جاندار و گوشت

نام	قیمت	انگلش قیمت حال
کروانک	بیست	، ر
روغن وجز آن		
روغن زرد	منے صد و پنجاہ دام	۲۶ رررثار عہ ار
روغن تیل	ہشتاد	۷
ستیر	بست و پنج	۱۰ ر
جغرات	ہژدہ	، ر ۲ پائی ب
شیرینی		
نبات	سیرے شش دام	۲ ر ۵ پائی ک
قند سفید	پنج و نیم	۲ ر ۲ پائی ب
شکر سفید	منی صد و بست و شصت	۲۶ رررثار ۲ ر ۳ پائی ک
شکر سرخ	پنجاہ و شش	، ر ۵ پائی
ابازیر		
زعفران	سیرے چہار صد دام	، ر ک
قرنفل	شصت	عہ ر
قاقلہ	پنجاہ و دو	عہ ر ۴ ر ۱۰ پائی ک
فلفل گرد	ہفدہ	۱۰ پائی ک
فلفل دراز	شانزدہ	۵ پائی ک

تتمۂ جدول ابازیر

نام	قیمت	انگلش قیمت حال
زنجبیل خشک یعنی سونٹھ	چہار	، پائی ک
زنجبیل تر یعنی ادرک	دو نیم	ا ر ب
زیرہ	دو	ا پائی ک
اجوائن	دو	۱۰ پائی ک
زرد چوبہ (۲)	دہ	۴ ر
کشنیز	سہ	ا ر ۳ پائی ک
سیاہ دانہ (۴)	یک و نیم	، پائی ک
انگرہ (کہ ہینگ باشد)	دو	ا پائی ک
بادیان	یک	۵ پائی ک
دارچینی	چہل	عہ ر
نمک	منے شانزدہ	۲۶ رررثار ۱ ر پائی ک
ترشی		
لیموی ترشی (۵)	سیرے شش دام	، ر ثار ک ۲ ر ۵ پائی ک
آب لیمو	پنج	۲ ر
سرکۂ انگوری	پنج	۲ ر
سرکۂ شکر	یک	۵ پائی ک
آچار اشترغار (۶)	ہشت	۳ ر ۳ پائی ک

اختلاف (۱) [س م] ہشت (۲) [س د] تودہ (۳) [س د] زردچوب (۴) [س] سیاہ دانہ یعنی کلونجی (۵) [س ا] ترشی لیمو ۶ در چند نسخہ لفظ آچار سے مدرستہ است موافق لہجۂ ہند [الخ] [س] اشترغار ہو

تتمۂ جدول ترشی				تتمۂ جدول ترشی				تتمۂ جدول ترشی		
نام	قیمت	تطبیق قیمت حال		نام	قیمت	تطبیق قیمت حال		نام	قیمت	تطبیق قیمت حال
آچار اسه در تیل	دو	۱ پائی ک		آچار بانس	چهار	۱ر پائی ک		آچار گل کریل	نیم	۲ پائی ک
اسه در سرکه	دو	۱ پائی ک		آچار سیب	هشت	۳ ۳ پائی ک		آچار نار کریل	نیم	۲ پائی ک
لیمو در تیل	دو	۱ پائی ک		آچار بهی	نه دام	۳ر پائی ک		آچار سورن	یک(۱)	۵ پائی ک
لیمو در سرکه	دو	۱ پائی ک		آچار سیر	یک	۵ پائی ک		آچار سرع	ربع(۲)	۱ پائی ک
لیمو در آب نمک	یک دم	، پائی ک		آچار بیار	نیم	۲ پائی ک		آچار نوری	نیم(۳)	۲ پائی ک
لیمو در آب لیمو	سه	ار پائی ک		آچار بادنجان	یک	۵ پائی ک		آچار خیار	نیم	۲ پائی ک
آچار ادرک	دو دم	ار		آچار شتن وسی	هشت	۳ر۳ پائی ک		آچار بادرنگ	نیم	۲ پائی کم
ادرک تاج	دو دم	ار		آچار کمار	دو	۱ پائی ک		آچار کچالو	نیم	۲ پائی ک
شلغم در سرکه	یک	۵ پائی ک		آچار شفتالو	یک	۵ پائی ک		آچار زر	نیم	۲ پائی ک
آچار زردک	نیم	۲ پائی ک		آچار سهنه	یک	۵ پائی ک				

آئین میوه خانه

گیتی خداوند میوه را گرامی نعمت داند و از نهال نشاندن فراوان توجه برگمارد. از بن رو کاردانان ایران و توران خانه(۵) دار آمدند و کشت و کار آبادان بازار شد. خربزه و انگور فراوانی پذیرفت و گزیدگی یافت و همچنان تربوز و شفتالو و بادام و پسته و انار و جز آن شیدائی گرفت. از آن باز که کابل و قندهار و کشمیر بقلمرو فرو(۶) دو آمد بار در بار آمد همه سال در بازار خواسته داران بود و در بار ار با جز بس جز بس +

فروردین ماه الٰهی خربزۂ هندوستان آغاز کند و در ار دی بهشت(۷) فراوان شود شیرین و نازک و شکفته و عطر او را خاصه باشتیاق و ناشیبی و بلی شیری دانگه(۸) و برگ لی و دو و خراج و جز آن. تا دو ماه دیگر کشند. و در عنفوان شهریور از کشمیر عشرت آورد و سپور بانجام برسد و کابلی فراوانی گیرد. و آذر ماه از بدخشان کاروانها آید و تا دی ماه سلسله بگسلد. و در زمستان رسد در کشور پنجاب(۹) سر گرد و شود. و در بهکر و آن نواحی غیر از خانه مستان فراوان باشد. از خرداد(۱۰) تا امرداد گوناگون انگور بساط آورد و شهریور(۱۱) کشمیری مدد آید و بازار ها آسوده گرود. در کشمیر هشت سیر یکدام برگیرند و مثنے را دو روپیه بکرایه رود. و کشمیریان مخروطی سد ها از پست(؟) واسته چالش نمایند و شکرف ماسی دهد. دار ...

اختلاف (۱) [ص ج] آچار نا گل (۲) [ص] نیم (۳) [ص د] [ص د] یک (۴) [ص د] ربع (۵) [ج] حا دار (۶) [ب ا] بادو دار (۷) [د] ار دی بهشت (۸) [ب ا] انگه — [ج] انگه (۹) [د ص] سور [ب ا] سوسے [ا د] کسور (۱۰) [ص ج] خرداد (۱۱) [ج] و شهریور +

تا کردی بهشت از کابل آید و کیلاس که خدیو عالم بشاه آلو نامور ساخته و انار بیدانه و سیب و ناشپاتی و بهی و امرود و شفتالو وزرد آلو و گرد آلو و آلوچه و جز آن فراوان آید. و بسیاری در هند نیز پیدائی گیرد. از سمرقند نیز خربزه و ناشپاتی و سیب آورند ✚

گیتی خداوند هر گاه دیباله در کشد یا افیون و کوکنار سیل فرماید (و بیین را سبرس نامد) میوه دران خوانچه‌ها برآموده به پیشگاه حضور آورند. اندکے برخورد و بیشتری تالُوشش رود. و در هر کدام نشانها بر نهند و اران پایه برشناسند. در خربزه اول روی کاسه را بیک خط دو پاره کنند و با دارهٔ پایه بیکیک افزوده آید ✚

و درین کارخانه منصب داران و احدیان و دیگر سپاه خدمت گزینند و ماهوارهٔ پیادگان صد و چهل دام تا صد ✚ ارباب و موسم و طعم دار[1] گوناگون میوه‌ها را انجمن دل آور[2]. و از روزگار جود آگهی[3] بخشید ✚

میوه‌های تورانی و جز آن			تتمهٔ میوه تورانی و جز آن			تتمهٔ میوه تورانی و جز آن		
نام	قیمت	تطبیق قیمت محققه	نام	قیمت	تطبیق قیمت محققه	نام	قیمت	تطبیق قیمت محققه
خربزه[4] اول ازابلک	یکی دو نیم روپیه	یک تنکه	خرما	سیری دو دام	ر ر تا رک ۴ ر	پسته	نه	۲ر۹ پائی ک
دوم و سوم	یک تا دو[5] نیم	عہ ر تا عاہر	کشمش	سیری نه دام	۷ پائی ب	چلغوزه	هشت	۲ر۳ پائی ک
کابلی اول	یک تا یک و نیم	عہ ر تا عہر	آلحوش	نه	۰ پائی ک	سنجد	شش و نیم	۲ر پائی ک
دوم	سه پا تا یک	۱۲ر تا عہر	آلوی بخارا	هشت	۲ پائی ک	پسته مغز	شش[7]	۲ر۶ پائی ک
سوم	نیم روپیه تا سه پا	۸ر تا ۱۲ر	خوبانی	هشت	۳ پائی ک	جوز مغز	چهار و نیم	۱ر۱۰ پائی ک
سیب سمرقندی	روپیه به هفت تا پانزده	۷ تا ۱۵ عہر	مویز قندهاری	هفت	۱ پائی ک	فندق	سه	۱ر۳ پائی ک
بهی	ده تا سی	۱ تا ۲۰ عہر	انجیر	هفت	۱ پائی ک	گردگان	دو و نیم	۱ر ب
امرود	ده تا صد	۱ تا ۱ عہر	منقی	ربع کم هفت	۶ پائی ک	ـ	ـ	ـ
انار	سی تنس و نیم روپیه تا پارده	۲۶ ر ر تا ر عہر تا ۵	عناب	سه و نیم	۵ پائی ک	✚	✚	✚
سیب کابلی و فرنگی	روپیه رایج تا ۱۰	۵ تا ۱ عہر	مغز بادام	بیست و هشت	۳ پائی ک	ـ	ـ	ـ
انگور کشمیری	سه من[6] دو بیست دام	۳۴ ر ر تا ر ۳ پائی ک	بادام	یازده	۵ پائی ک	✚	ـ	✚

اختلاف (۱) [ب ا] ارج (۲) [ص ی] آورده اند (۳) لفظ خود صرف در [ی] موجود است (۴) [ب ا] ارمگ [ی] ارمک (۵) [ص و] یک تا دو (۶) [ب ا] صد و بست (۷) [ی] شش و نیم ✚

میوهٔ شیرین هندی

نام	اعراب	موسم	قیمت	تحقیق تطبیق قیمت
انب	بهمزه والف ونون حی وسکون با	بارش	صد تا (۱) یکصد دام	۱ عدد عسر
اناس	بفتح همزه و دو نون والف و سکون سین	زمستانی	یکے چهار دام	یک ک پائی
کسولا	بفتح کاف ونون حی وسکون واو و لام والف	زمستانی	دو (۲) سکدام	دو ۵ پائی ک
اوکهه (میکر)	بضم همزه وسکون واو وفتح کاف وهای حی	زمستانی	دو سکدام	دو ۵ پائی ک
کتهل	بفتح کاف وهای هوائی هندی وهای حی وسکون لام	تابستانی	دو (۲) سکدام	دو ۵ پائی ک
کیلا	بکسر مجهول کاف وسکون یای تحتانی ولام والف	بارش	دو سکدام	دو ۵ پائی ک
بیر	بکسر مجهول با وسکون یای تحتانی ورا	زمستانی	سیرے مدو دام	ر ک تار ۱ پائی ک
اوسرا	بضم همزه وسکون دال وکسر سین وسکون یای تحتانی ورا والف	زمستانی	+	+
کهجور (۳)	بفتح کاف وهای حی وضم جیم وسکون واو ورا	بارش	سیرے چهار دام	ر ک ار پائی ک
انگوہل	بفتح همزه ونون خفی وضم کاف فارسی وسکون واو وفتح ها وسکون لام	+	+	+

تتمهٔ میوهٔ شیرین هندی

نام	اعراب	موسم	قیمت	تحقیق تطبیق قیمت
ڈہلا	بکسر مجهول دال هندی وسکون یای تحتانی ولام والف	بارش	سیری یک دام	ر ک ۵ پائی ک
گولا	بضم کاف فارسی وسکون واو وفتح لام وهای مکتوب	بارش	+	+
کهوکسر	بضم مجهول با وهای حی وسکون واو ولام وکسر سین ورا وسکون یای تحتانی	زمستانی	سیری چهار دام	ر ک ار پائی ک
ترکل (سوخت بارہا)	بفتح تای فوقانی وسکون را وضم کاف وسکون لام	تابستانی	(۴) دو سکدام	۲ عدد ۵ پائی ک
انار		بارش	(۵) سی ساده دام تا صد	۲۶ تا تنکه
امرت پهل	بفتح همزه ونون حی وسکون با وکسر را وسکون تای فوقانی وفتح بای فارسی وهای حی وسکون لام	بارش	دو سکدام	۲ عدد ۵ پائی ک
کهیر		تابستانی	سیری سکدام	ر ک ۱ پائی ک
لوب		بهاری	سیرے دو دام	ر ک ۱ پائی ک
سدا پهل	بفتح سین ودال والف وفتح بای فارسی وهای حی وسکون لام	همیشگی	یکے سکدام	یک ۵ پائی ک
خربزه		تابستانی	سی جلدام	۲۶ ر تا عدد

اختلاف (۱) [د] صدتاحل دام (۲) در [ه] مست (۳) [ح] سکهور (۴) [ص د] دوتا
(۵) حسس در [م] — اس د] دو تانک دام +

تتمهٔ میوهٔ شیرین هندی

نام	اعراب	موسم	قیمت	قیمت تطبیق ملحقه
تمر		آخر بارش	یک دو دام (۱) تا ده	یک ایالی یک تا چهار
پیاله	فتح پای پارسی وسکون نون و یای تحتانی والف وفتح لام و های مکتوب	بارش	سیرے دو دام	۰ر رک ایالی ک ر
لسوڑه	فتح لام وهای حطی وفتح سین وسکون واو وفتح را و های مکتوب	تابستانے	سیرے یک دام	۰ر رک دیالی ک
گبهی	ضم کاف پارسی وسکون نون وکسر با و های حطی وسکون یای تحتانی	زمستانے	(۲) سیرے چهار دام	۰ر رک ایالی ک
کرهری	فتح کاف و را وسکون ها وکسر رای دوم وسکون یای تحتانی	تابستانے	سیرے چهار دام	۰ر رک ایالی ک
تری	فتح تای فوقانی وسکون را وکسر رای ثانی وسکون یای تحتانی	+	+	+
سنگه	فتح با ونون حطی وفتح کاف پارسی وهای مکتوب	(۳) بارش	(۴) دو تا یکدام	۲ عدد ۵ ایالی ک
گولر	ضم کاف پارسی وسکون واو وفتح لام وسکون را	(۵) بهاری	سیرے دو دام	۰ر رک ایالی ک
کهرنی	کسر کاف وهای خفی وسکون را وکسر نون وسکون یای تحتانی	بارش	سیرے چهار دام	۰ر رک ایالی ک
مهوا	فتح میم وهای حطی وتشدید واو والف	تابستانے	سیرے یکدام	۰ر رک ایالی ک

تتمهٔ میوهٔ شیرین هندی

نام	اعراب	موسم	قیمت	قیمت تطبیق ملحقه
ڈیهیل	کسر مجهول دال هندی وسکون یای تحتانی وفتح بای پارسی وهای حطی وسکون لام	زمستانے	سیرے (۶) چهار دام	۰ر رک ایالی ک
تیندو	کسر مجهول تای فوقانی وسکون یاو نون حطی وضم دال وسکون واو	تابستانے	سیرے دو دام	۰ر رک ایالی ک
پیلو	کسر بای پارسی وسکون یای تحتانی وضم لام وسکون واو	تابستانے	سیرے دو دام	۰ر رک ایالی ک
بروته	فتح با و را وسکون واو وفتح تای فوقانی وهای مکتوب	(۷) تابستانے	+	+
پیا	کسر بای پارسی ویای تحتانی والف وسکون را	بارش	سیرے چهار دام	۰ر رک ایالی ک

میوه که در خشکی هم باشد

نام	اعراب	موسم	قیمت	قیمت تطبیق ملحقه
ناریل	سکون والف وکسر را وفتح یای تحتانی وسکون لام	زمستانے	یکے بچهار دام	یک ایالی ک
پندکهجور	کسر بای پارسی ونون حطی وفتح دال هندی	تابستانے	سیرے شش دام	۰ر رک ایالی ک
(۸) مکهانا	فتح میم وکاف وهای حطی والف ونون والف ونون حطی	زمستانے	سیرے چهار دام	۰ر رک ایالی ک
سوپاری	ضم سین وسکون واو وکسر بای پارسی ویای تحتانی والف وکسر را وسکون یای تحتانی	زمستانے	سیرے هشت دام	۰ر رک ایالی ک

اختلاف (۱) الفاظ تا ده در [س ل د] نیست (۲) در [ه] ست (۳) [د] بهاری (۴) [د] سیرے ۰ر رک ۱۱ دام ایالی ک ۱۱ (۵) [ ] تابستانی (۶) در [ ] نیست (۷) [د] تابستانی (۸) سیری چهار دام ۰ر رک ۱۱ ایالی ک ۱۱ همین در هر نسخه

تتمه میوه که در خشکی هم باشد

نام	اعراب	موسم	قیمت	نطق تا ثمر حال
اخروٹ سے جہ معر	بفتح همزه وسکون خای معجمه وضم راء و سکون واو و تای هندی	تابستانی	سیرے (۱) پنج دام	ررک سه سه سال ک
چرمی	بضم جیم فارسی وفتح راء وسکون واو و نون خفی وکسر جیم وسکون یای تحتانی	تابستانی	سیرے چهار دام	ررک ا ماه گ
کول گٹه	بفتح کاف وسکون واو ولام وفتح کاف فارسی وتای هندی مشدد ... هندی وهای مکتوب	تابستانی	سیرے د دام	ررک امال ک

میوه که بیش (۲) از طبخ میخورند

نام	اعراب	موسم	قیمت	نطق تا ثمر حال
پاول	بفتح پای فارسی وسکون لام وفتح واو وسکون ام	بارش	سیرے دو دام	ررک امال ک
کدو		بارش	تا مرد دام	یک امالی ک
تاکہال		همه ساله	سیرے یک نیم دام	ررک ی مالی ک
ترئی	بضم تای هندی وفتح راء وکسر یای تحتانی وسکون یای تحتانی دیگر	بارش	سیرے یک و نیم دام	ررک ی مالی ک
کچالو	بفتح کاف وجیم فارسی و الف وضم لام وسکون واو	بارش	سیرے دو دام	ررک امالی ک
چچینڈا	بفتح جیم فارسی اول وکسر جیم ثانی وسکون یای تحتانی و نون خفی و دال ... والف	بارش	سیرے دو دام	ررک امالی ک

تتمه جدول میوه آنکه پیش از طبخ میخورند

نام	اعراب	موسم	قیمت	نطق تا ثمر حال
سورن	بضم سین وسکون واو وفتح راء وسکون نون	السالی	سیر ... ام	س ک ی ئ
زردک (گزر)	بکاف فارسی والف وفتح جیم وسکون را	زمستان	سیرے یکدام	ررک دمال ک
کندوری	بفتح کاف ونون خفی وضم دال وسکون واو وکسر راء وسکون یای تحتانی	بارش (۳)	(۳) سیرے یک و نیم دام	ررک ی مالی
سیب	بکسر مجهول سین وسکون یای تحتانی ونون خفی وسکون بای موحده	بارش	سیرے یک و نیم دام	ررک ی مالی ک
پیٹھه	بکسر مجهول تای فارسی وسکون یای تحتانی وفتح تای وهای هندی وهای مکتوب	بارش	(۴) یکے بیست دام	مکعد و ۲ ر ۳ سالی ک
کریله	بفتح کاف وکسر راء وسکون یای تحتانی وفتح لام وهای مکتوب	بارش	(۵) سیرے یک و نیم دام	ررک ی مالی ک
ککور	بفتح کاف اول وضم دوم و سکون واو وفتح راء وهای مکتوب	بارش	سیرے یک و نیم دام	ررک ی مالی ک
سنگهاڑه	بکسر سین ونون خفی وکاف فارسی وهای ... والف وفتح راء وهای مکتوب	بارش	سیرے سه دام	ررک دو سالی ک
سالک	بفتح سین والف وفتح لام وسکون کاف	زمستانی	سیرے ... دام	ررک ۱۲ مالی ک
پنڈالو	بکسر تای فارسی ونون خفی ودال هندی والف وضم لام وسکون واو	زمستان	سیرے دو دام	ررک امالی ک

اختلاف (۱) [نسخ ب] سیرے ... دام (۲) [ص] آنکه پیش از طبخ (۳) در [ب] ... (۴) [ت ب] سیرے یک و نیم دام (۵) [ب] [ب] یکے بیست دام +

تتمه جدول میوه آنکه بیس از طبخ میخورند

نام	اعراب	موسم	قیمت	تحقیق قیمت
سیالی	بکسر مجہول سین و یای تحتانی و الف بکسر لام و سکون یای تحتانی	تابستانے		
کسیرو	بفتح کاف بکسر مجہول سین و سکون یای تحتانی و ضم را و سکون واو	زمستانے	سیری سه دام	ر ر ک ۱۳ پائی ک

میوه ترش هندی (۲)

نام	اعراب	موسم	قیمت	تحقیق قیمت
لیمو	بکسر مجہول لام و سکون یای تحتانی و ضم میم و سکون واو	تابستانے	چهارتا یکدام	۴ عدد ۵ پائی ک
امل بیت	بفتح همزه و میم و سکون لام و کسر مجهول با و سکون یای تحتانی و تاے فوقانی	بارش	چهارتا (۳) یکدام	۴ عدد ۵ پائی ک
گلگل	بفتح کاف فارسی و سکون لام و فتح کاف فارسی و سکون لام	بارش	دوتا یکدام	۲ عدد ۵ پائی ک
گهیپ	بفتح کاف فارسی و هاے حطی و سکون یای تحتانی و باے فارسی	بارش	+	+
بجورا	بکسر با و فتح جیم و سکون واو و را و الف	بارش	یکے بهشت دام	یک ۳ر۳ پائی ک
آنوله	بهمزه و الف و نون خفی و سکون واو و فتح لام و هاى مکتوب	تابستانے	(۴) سیرے دو دام	ر ر ک ۱۰ پائی ک

میخوش (۲)

نام	اعراب	موسم	قیمت	تحقیق قیمت
املی	بفتح همزه و نون خفی و کسر با و لام و سکون یاے تحتانی	تابستانے	سیری دو دام	ر ر ک ۱ پائی ک

تتمه میخوش

نام	اعراب	موسم	قیمت	تحقیق قیمت
بدهل	بفتح با و سکون دال هندی و فتح با و سکون لام	تابستانے	یکے یکدام	یک ۵ پائی ک
کمرک	بفتح کاف و سکون میم و فتح را و سکون کاف	زمستانے	چهارتا یکدام	۴ عدد ۵ پائی ک
نارنگی	بنون و الف و فتح را و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون یاے تحتانی	زمستانے	دوتا یکدام	۲ عدد ۵ پائی ک
کیت	بفتح کاف و سکون یاے تحتانی و فتح تاے فوقانی	بارش	چهارتا یکدام	۴ عدد ۵ پائی ک
کانکو	بکاف و الف و نون خفی و ضم کاف و سکون واو	+	+	+
پاکر (پیاکل ۱۲)	بباى فارسى و الف و فتح کاف و سکون را	بارش	دو سیر یکدام	۲ر۲ تارک ۵ پائی ک
کرنا	بفتح کاف و سکون را و نون و الف	بارش	سیرے یکدام	یک عدد ۵ پائی ک
انگور کوهی	بیشتر در دامن کوهها و شمال شود	تابستانے	+	+
جامن	بجیم و الف و فتح میم و سکون نون	بارش	سیرے یکدام	ر ر ک ۵ پائی ک
پهالسه	بباى فارسى و هاى حطى و الف و سکون لام و فتح سین و هاے مکتوب	تابستانے	سیرے یک و نیم دام	ر ر ک ۱۰ پائی ک
کروندا	بفتح کاف و را و سکون واو و نون خفی و دال و الف	بارش	سیرے یکدام	ر ر ک ۵ پائی ک

اختلاف (۱) در [د] نیست (۲) این جدول در [ف۱] نیست (۳) [ع] یک ر دو سیر (۴) در [ه] نیست

نام	اعراب	موسم	قیمت	ملحقهٔ تطبیق بیت	نام	اعراب	موسم	قیمت	ملحقهٔ تطبیق بیت
تتمهٔ میوهٔ خشک					تتمهٔ میوهٔ تر +				
لهسیرا	بفتح لام و ها و های حطی وسکون یاے تحتانی و را و الف	تابستان			گرنه	بفتح کاف فارسی وسکون را و فتح نون و های مکتوب			عه
مهسری	بفتح میم ولون حطی وکسر یا و های حطی وسکون یای تحتانی وکسر را وسکون یاے تحتانی	مارس	یح ا یکدام	۵ عدد ۵ دام					

میوهٔ هندوستان

شیرین[1] میوه‌ها[2] ترش[3] باشد و هر کدام فراوان گونه - برخی از آن خشک نیز لذت بر دهد - لختی آنکس پیشه کار[1] برد چنانچه مدعی را زشمرد[2][3] - و برخی را اندک تفصیل بر می نگارد +

انبه بفارسی نغزک گویند چنانچه میر خسرو می سراید[4] - در رنگ و بو و طعم کم همتا - برخی مسکل بسدان توران و ایران از خربزه و انگور پایهٔ او برتر نهد - در شکر زرد آلو و ناشپاتی و خربزه ماند - گاه یک سیری را افزون شود - سبز زرد سرخ مختلف رنگ شیرین میوه‌ها باشد - زیاد برخی سست خاصه گورس - بالیده تر از چهار سیر و برگ پیدا سازد لیکن بس برازان - بس از ریزش خزانی برگهای سبز در دو ماه دتسمالو آتشی تازه تازه پدید آید و در سر آغاز بهار شگفد و گل انگور ماند - و سے خوش بر دهد شگرف نمایش کند - و چون میوه پدید بس از یک ماه تر تبی پدید از دو ماه و مرحلے دو چهار بر سازد - و در قلیه بلذت افزاید تا خستهٔ اوسختی نگراید - اگر بر درخت گردی رسد خوشتر گردد دارا کوپال س نامند (بضم مهمول کاف وسکون واو وکسر پای تحتانی ولام الف وسکون سین) بیشترے خام فرود آورند ولطف خاص نگاه دارند و بدین روش رسد و خوشتر باشد - بسیاری در تابستان پختگی در آید و هنگام بارش رسد و برخی سرآغاز باران پختگی پذیرد[7] و اوائل زمستان انجام پذیرد و آنرا بهدیه گویند (بفتح با و های حطی وکسر دال و فتح یاے تحتانی مشدد و های مکتوب) و گیری همه سال گل کند و بار دهد - و لختی در جامی کار پختگی کند و دو ثمر و آورد و اگر چه سے گذار دارد بس سیری گرم افتد - همه جای هندوستان شود لیکن در بنگاله و گجرات و مالوه و خاندیس و دکن فراوان باشد و در پنجاب کمتر - چون گیتی خداوند لاهور را تختگاه برساخت سختے فراوانی برگرفت - نهال او پنج سالگی باور گردد و شیر و سیره نیز پرورش دهند و شیرین افزاید - یک سال فراوان بار دهد و دیگر کمتر و بعضے یکسال بارور نگردد - چون بسیار خورده[10] شود شیر با سرخستهٔ او بر آسامند سرمایهٔ گوارائی سازد[11][12] - و ثمر کهن خستهٔ او خوش طعم و سنوش لو و دو سه سال بر پائی کند - اگر بیخ آنرا از دو انگشت از شاخ برگیرند و سر شاخ را بموم گرم در گرفته بر بیخ گل یا عسل انداز ند تا دو سه ماه طعم دیگر گونگی پذیرد و یک سال رنگ بر نگردد +

انناس آنرا کتهل سفری نامند - شگفت آنکه نهال او در آوند افشانده در یکسال همراه دارند و بار دهد - در رنگ

اختلاف (۱) [ص] نکار (۲) [ف] حدس (۳) [ص د] زشمر (۴) بعض روان السعد ی شسته مست نغزک خوش نغزک بوستان + نغز رنیف سه وسال (۵) بحمن در سر بسه (۶) [ف] سی پذیرد (۷) [ف] ردی ومط (۸) [ف] دو گس (۹) [ف] آرد بسه ان شیر + لعد سرد [ص د] سب (۱۰) [ز] خو بشیر با سر (۱۱) ان طار اساسد [ف] ست (۱۲)

دیگر بجولانی ترنج مانند و مزه و بوی نیز نزدیک. و بوته مدوّری یک گز و برگ باندازهٔ دست آره(۱) دار میوه بر فراز بوته باشد و بران برگے چند بروید. چون از درخت بر گیرند آن برگها که درجه اجدا برنشاید و ناآرد مر یکبار برند. و افزون از یکتا باشد ۞

کنولا زعفرانی رنگ بهی آسا و از گزیده میوهاے هند. درخت او بسان لیمو و گلش لختی لوی خوش دهد ۞
اوکهه بفارسی زبان **مینکر** گوید. فراوان گونه باشد و قسمی چیان سیراب و نازک که منقار ردن گنجشک شیره تراوش کند و اگر از دست بر زمین افتد خورد در شکند. و از دو بیرون نباشد **نرم و سخت**. تند سیاه و شکر و قند سفید و نبات از ین بر سازند و سرمایهٔ گوناگون شیرینی ها گردد ۞

آئین کشت و کار آنکه درست نیشکرها در جایی بارگدارند و هر روز آب افشانند. هنگام دلو یا حوت و افزون لخت لخت در زمین نرم ساخته بخوابانند و خاکپوش گردانند. و هر چه سخت تر او را افزونتر گذارند و پیوسته آبیاری(۳) کنند. و پس از هفت(۴) هشت ماه برسد. اگرچه از شیره(۵) نیشکر می بر سازند لیکن از سیه قند گزین شراب شود ۞

و کشیدن آنرا بسطها نهاده اند یکے آنکه در یک من آن دو سیر پوست ببول ریزه ریزه ساخته بر آمیزند و سه برابر آب اندازند. و خمها بر آموده در زیر زمین برگدارند. و در گرد آن خشک سرگین اسپ بازدارند. هفت روز(۶) تا ده بر جوشند. نشان رسیدگی آنکه شیرینی بتلخی گراید. اگر تند تر خواهند بار لختی تند سیاه اندازند و برخی ادویه(۷) و جوشتوا از عسر و کانور و جز آن بر آمیزند. و گوشت نیز بگدازش برند. چندے همان جوشیده را از عش پالوده بکار برند و سپتیر عرق برکشند. و آن بر وبها باشد. نخست آنکه آمیخته را در سین دیگ اندازند و جامی در میان بازدارند که چیکش کمند آب در نشود. و آن گول سرپوش برابر(۸) بهند و بخمیر استوار گردانند و آب سرد در آن سرپوش اندازند و آتش افروزند. چون گرمی پذیرد جامی او دیگر آب سرد اندازند. بخار چون بد انجا رسد از خنکی(۹) بعرق گراید و در جام فرو ریزد ۞

و دیگر آنکه(۱۰) را بسفالینه پوشند و بهمان طرز استوار سازند و سر زدنی(۱۱) را بدان پیوند دهند. و دیگر طرف(۱۲) را اندر کوزه که در آب سرد گذاشته اند استوار کنند. بخار بدو رسد و از سردی عرق گردد. و دیگر گلین آوندی از آن آمیخته برآماییده قاشقی ماده دار بگذارند و سر دسته را ابه نی در آرند و او را آکور وپیوند. و در سرپوش آب سرد تازه تازه ریزند. عرق از قاشق بکوزه در آید. و برخی عرق را بار دیگر چکانند و آن را دو آتشه گویند. پس تند و تیز شود. دست آلوده بآتش دار درگیرد و بر گبها شعله افروزد و آسیبی نرسد. و شگفت آنکه چون در دن آوند عرق(۱۳) آتش درگیرد هیچ چیز نیفسرد و چون سر پوشند فرو نشیند ۞

کتهل کیائیشکلے ست سبزگون بدرازای(۱۴) یک گز و پهنا نیم. خورد او تر نیز آسا و پوست خاردار بود. از شاخ و تنه و بیخ بروید. شیرین تر زیر زمینی. دوپاره کنند و گرد خوشها بدر آید. لزوجتی با او باشد. و هنگام(۱۷) خوردن انگشتان بهم چسپد. درخت بسان چار مغز لیکن قدری بالیده تر و برگ بزرگتر. گل او میوه مانند بوئے خوش دارد. خام نیز بر گیرند و بجوشانند و خران برسانند ۞

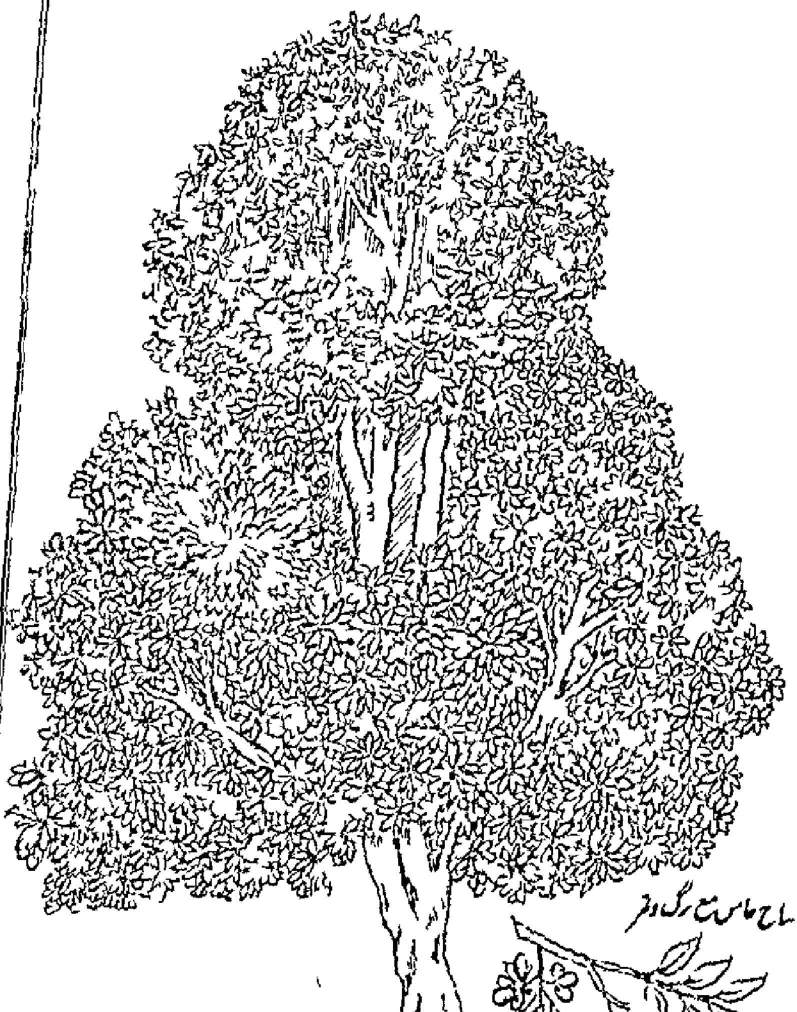
کیلا. درخت او نیزه(۱۸) دار باشد و برگ از تنه سطبر(۱۹) پس نرم برآید و بنا دوخته آستینی ماند و توکشید(۲۰) و لیکن درازتر

اختلاف (۱) [ز] ارّه دار [ف ا] ارّه دارد [ص د] آره دار (۲) [ف ا] رمسک جوی (۳) [ا] آب یاری (۴) این لفظ در [ف] نیست (۵) [ف ا] نیشکری (۶) [ص د] در زمین (۷) [ص د] ادویه جوشتوا (۸) [ف ا] برابر برسد (۹) [ص د] خنکی [ز] خنکے [ف] خشکی [ا] خنکی (۱۰) [ف ا] و سر دیگ را (۱۱) [ف ا] سر در دلی را (۱۲) [ف ا] اطراف (۱۳) [ص د] در (۱۴) [ص د] نیست (۱۵) [ص د] مدّاری (۱۶) [د] شیرین تر آن زیر زمین لخت (۱۶) [ص د] چون دو پاره کنند گرد الخ (۱۷) [ص د] در هنگام (۱۸) [ا] نیزه دار (۱۹) [ص د] باشد در برگ و برگ الخ (۲۰) [× ص] ار کوکشیده [ف ا] دو کشیده [د] دتوکشیده [د] توکشیده +

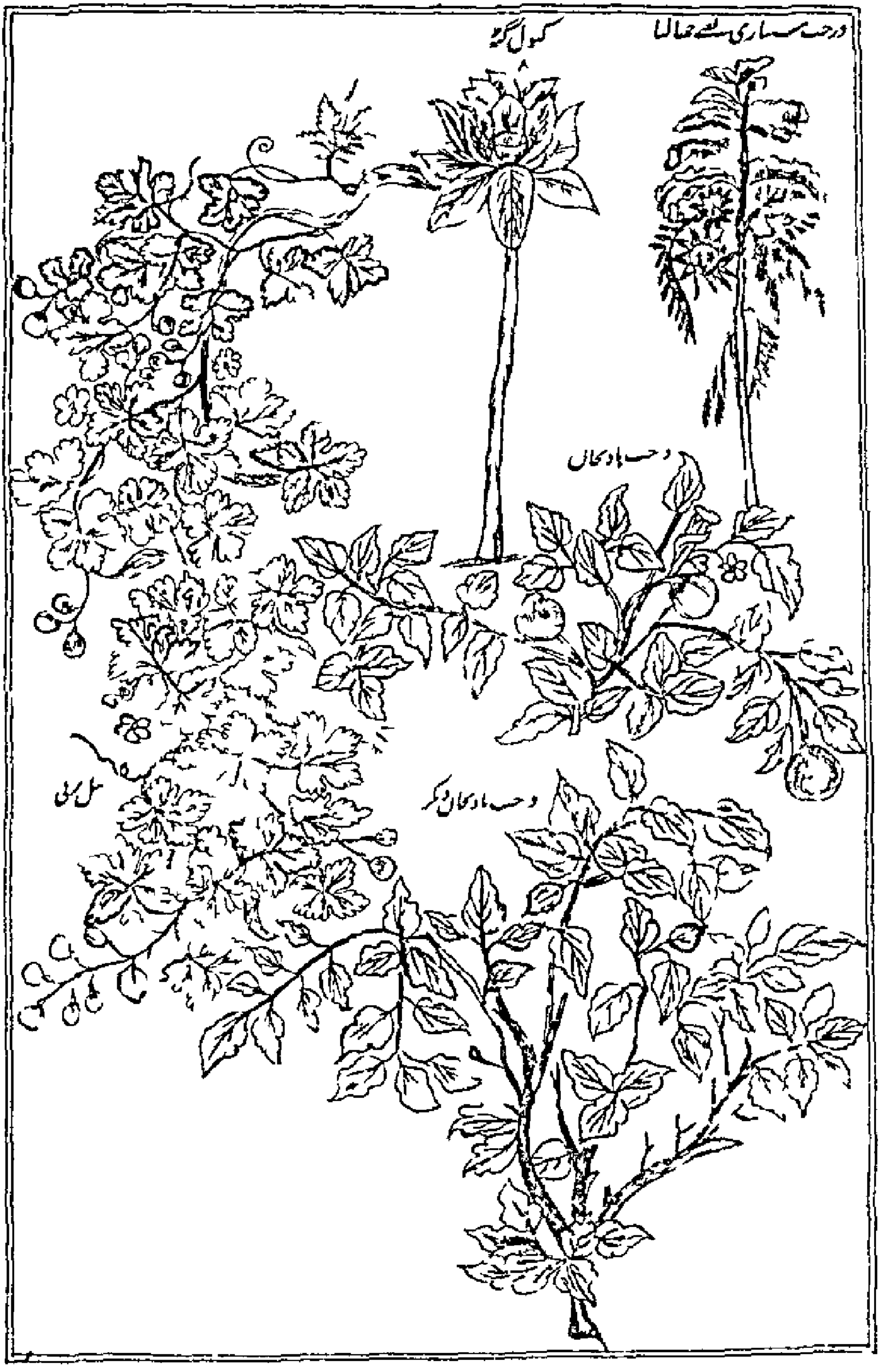
متعلقہ صفحہ ۵ آئین اکبری جلد اول نقشہ



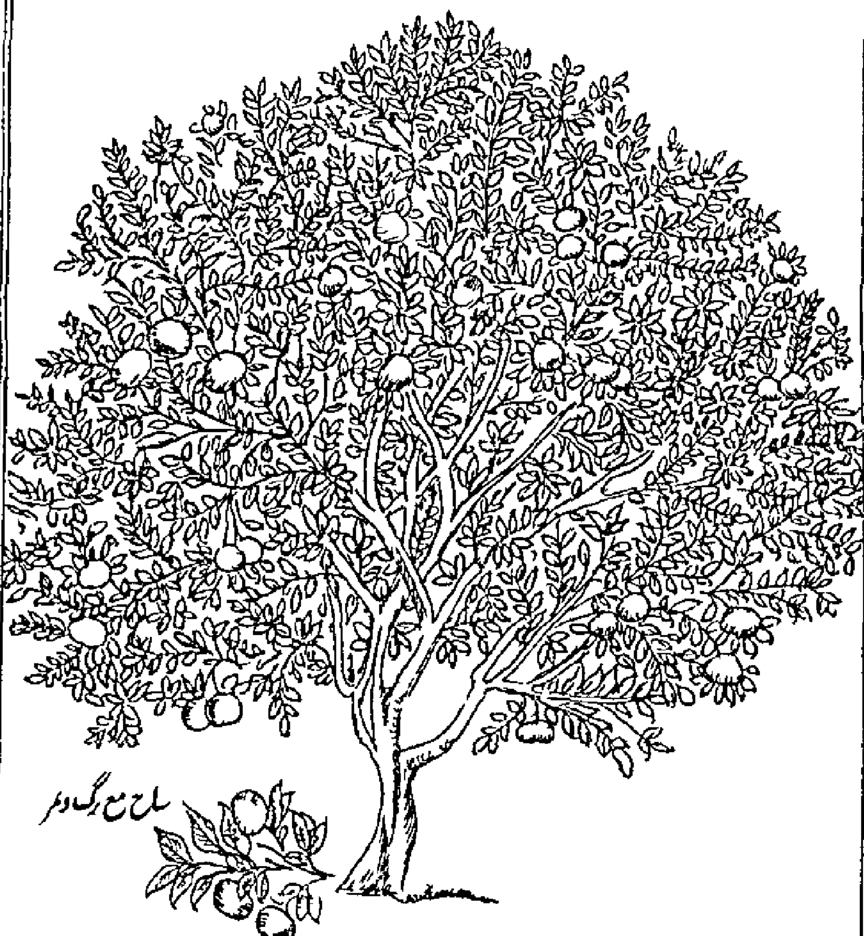
درخت ماس



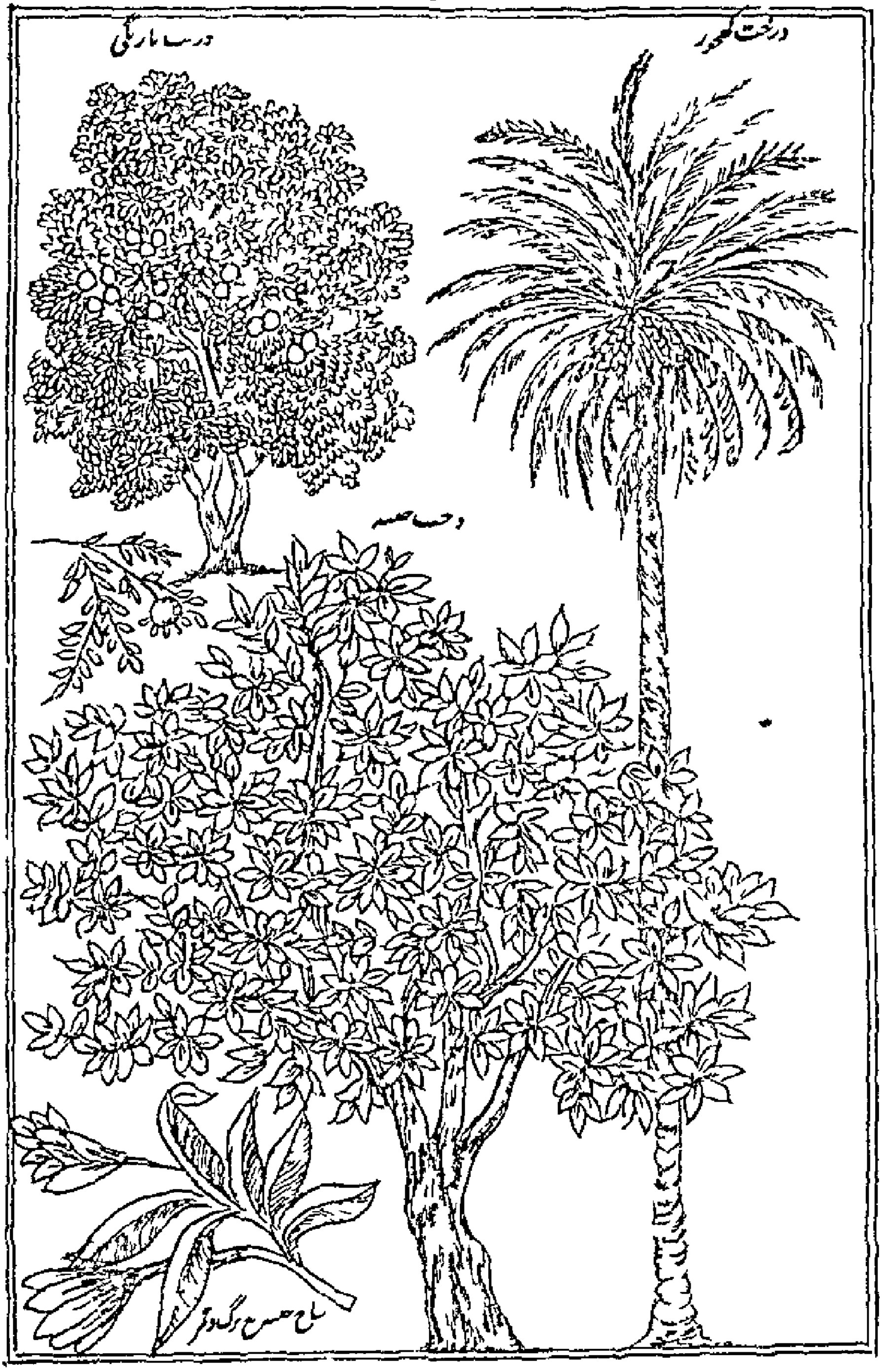
متعلقہ صفحہ ۵- آئین اکبری جلد اول

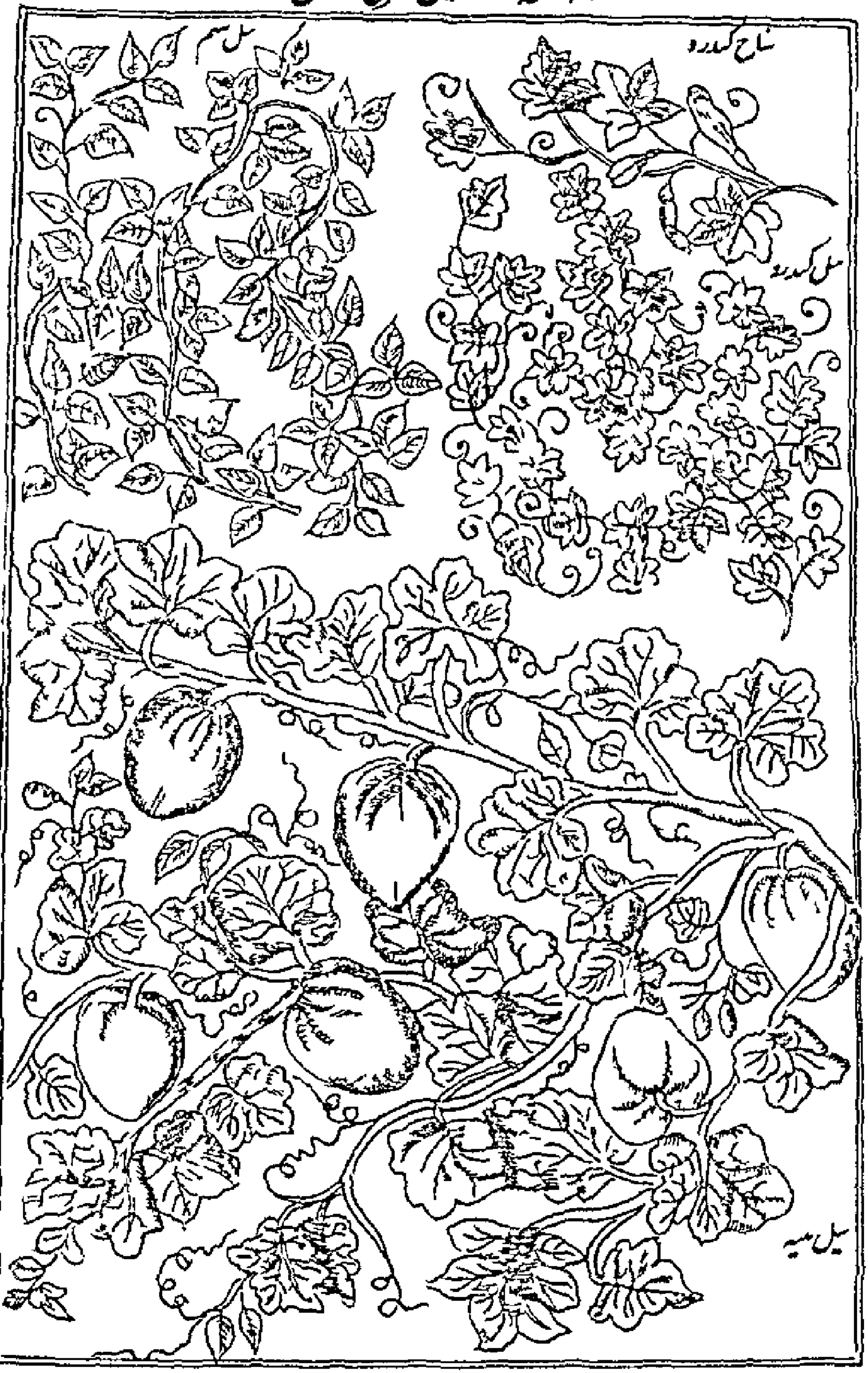


درخت کمولا سے رنگترہ

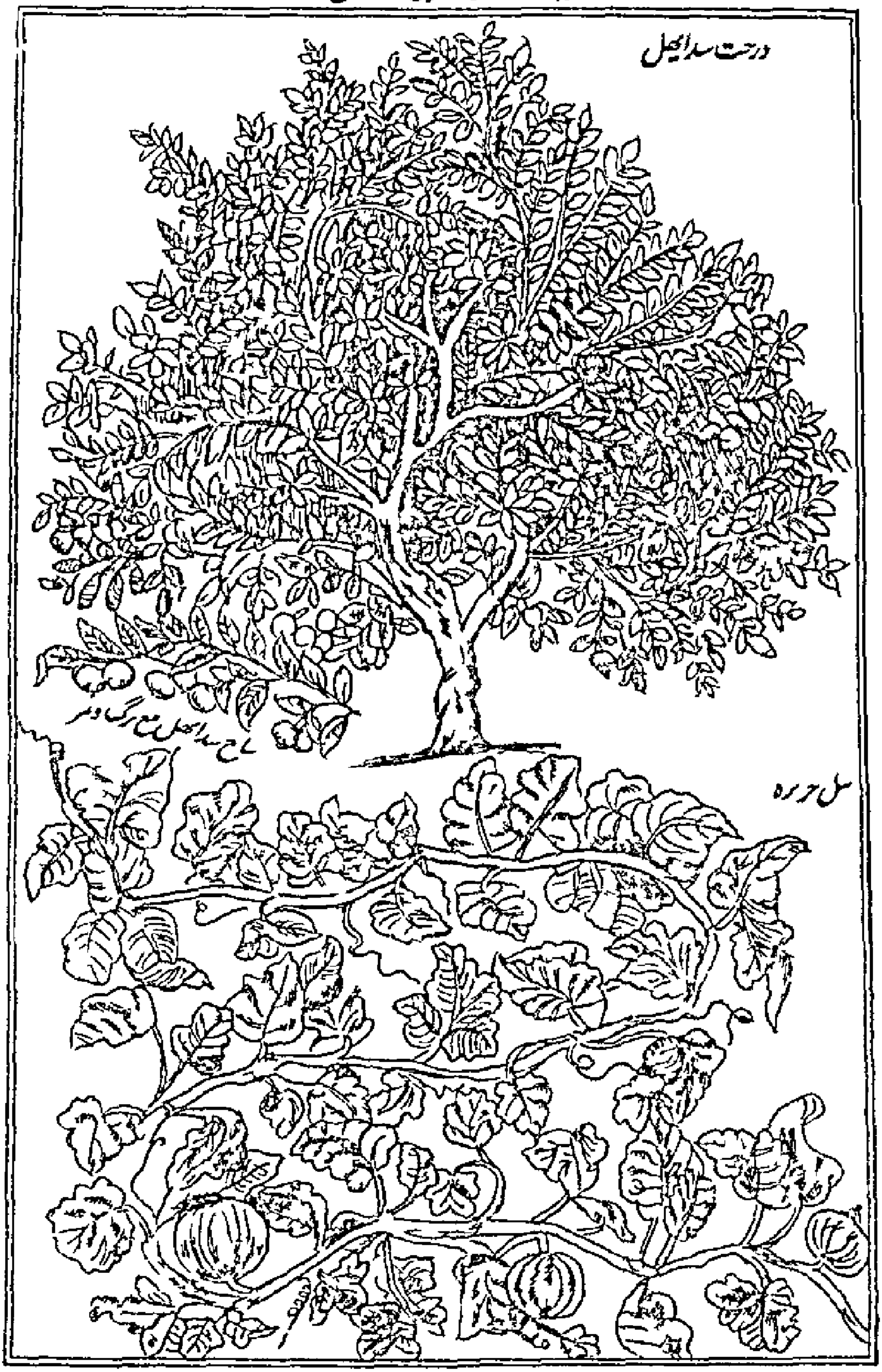


متعلقہ صفحہ ۵۰ سائنس اکبری جلد اول نمبر ۱۲




سل سم
ساج کدرو
سل کدرو
سیل میہ

متعلقۂ صفحہ ۵ - آئین اکبری جلد اول ص ۱۴



متعلقہ صفحہ ۵ - آئین اکبری جلد اول مسلہ



درخت مہوا




درخت کسو یعنی ڈھاک
برگ ڈھاک


درخت انار
شاخ انار مع برگ و ثمر
درخت سیب
شاخ سیب مع برگ و ثمر

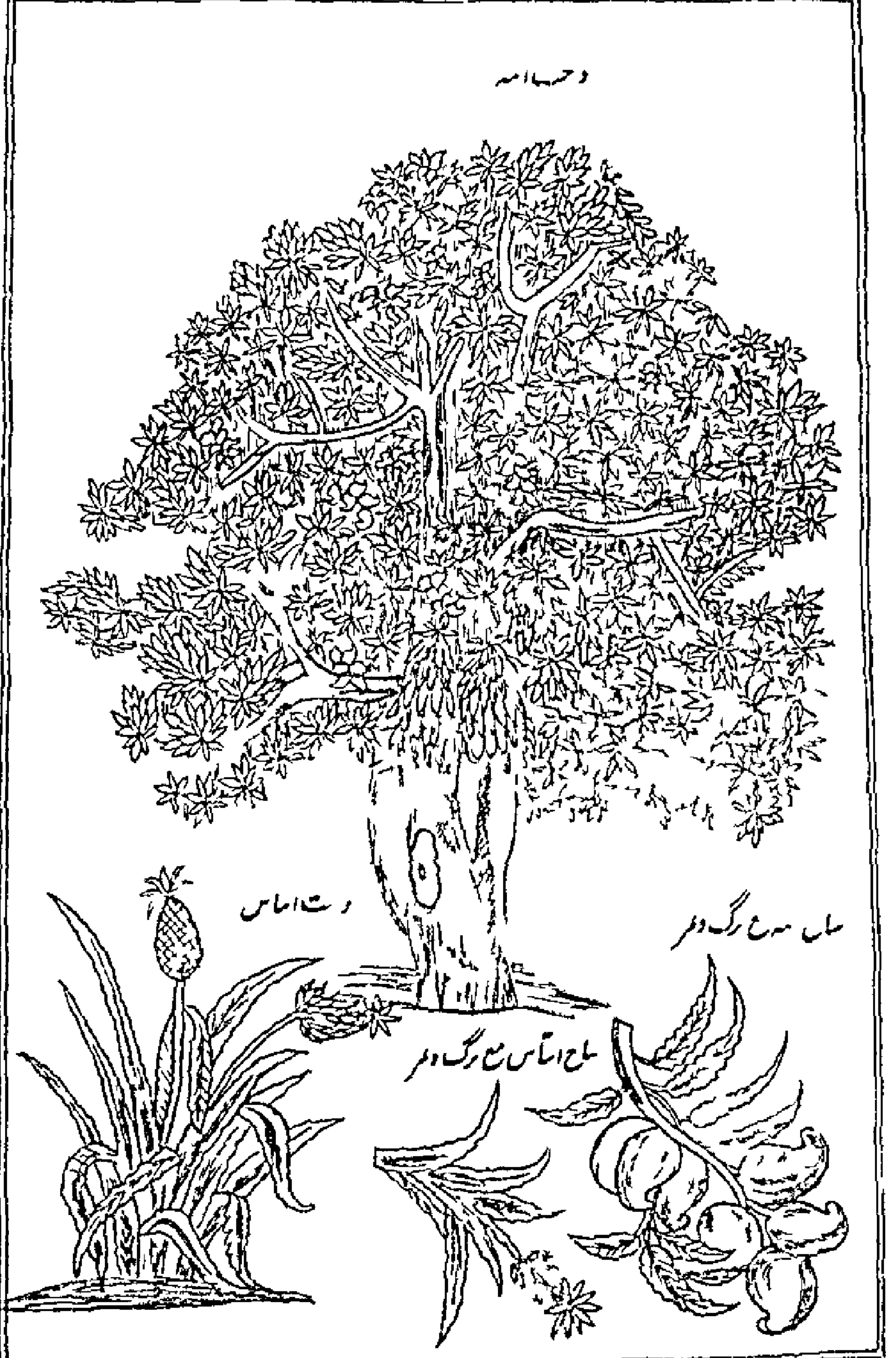
درخت ارتمل یعنی سرلعہ

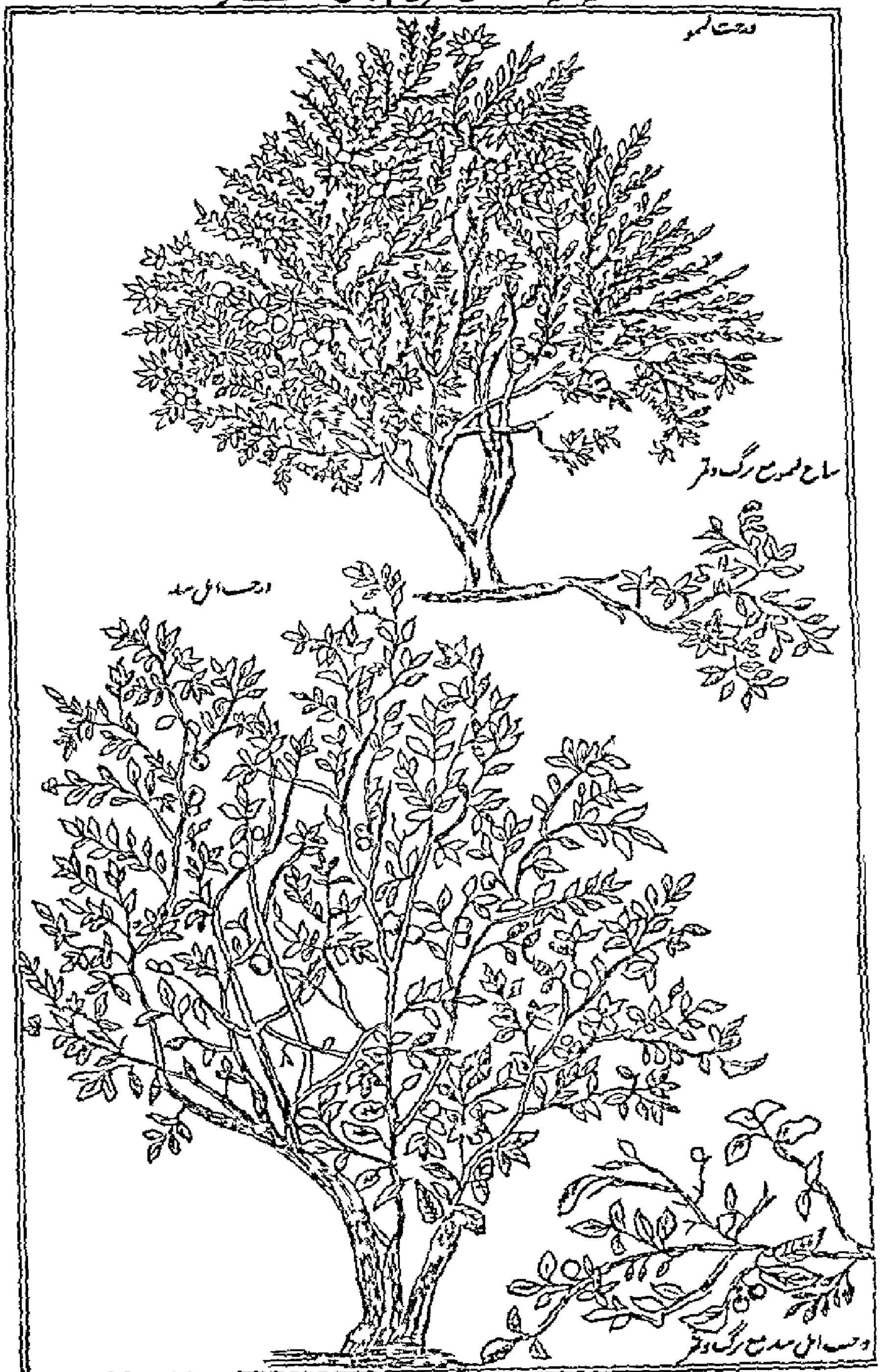


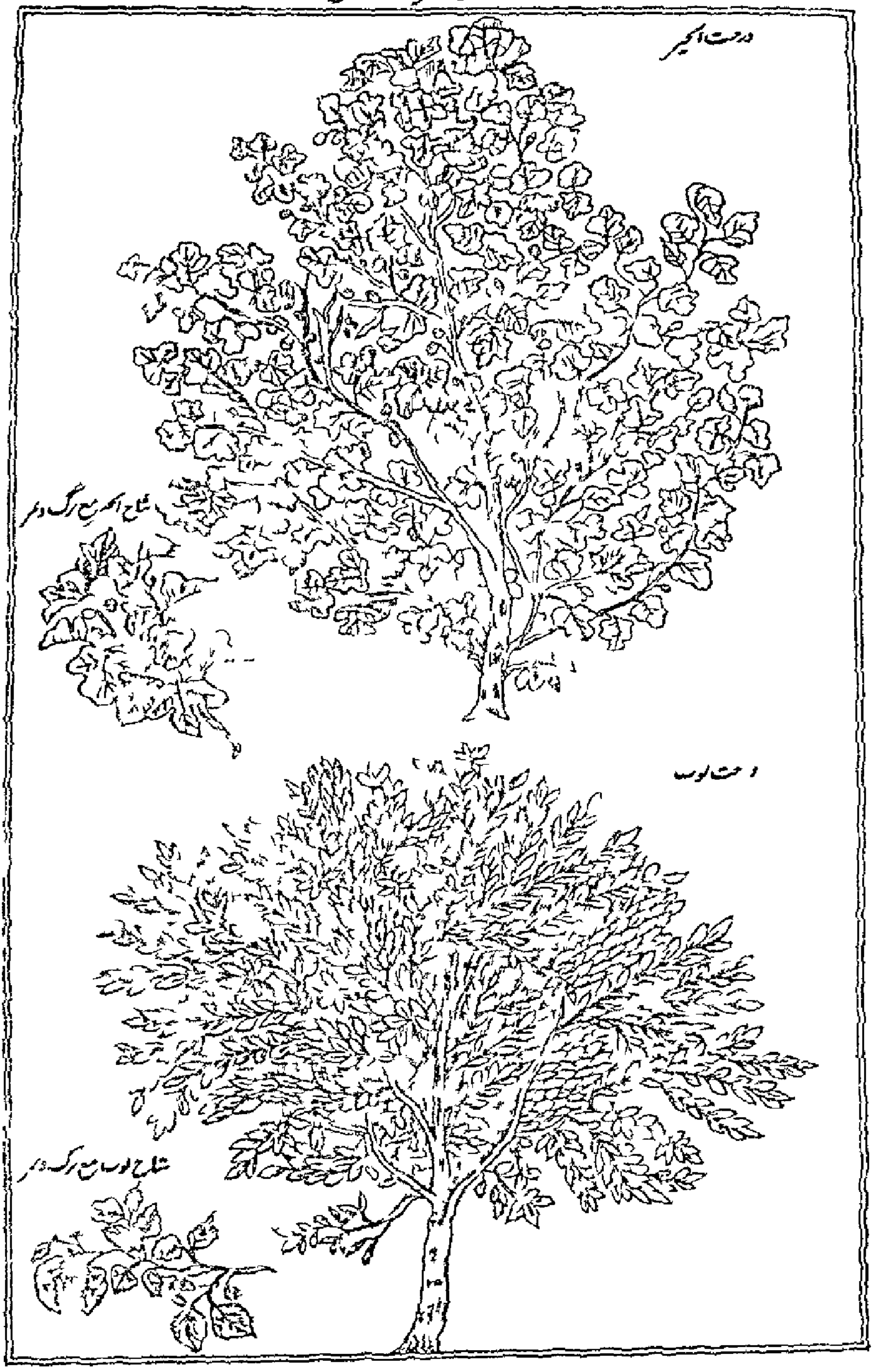
شاخ ترالہ مع برگ و ثمر

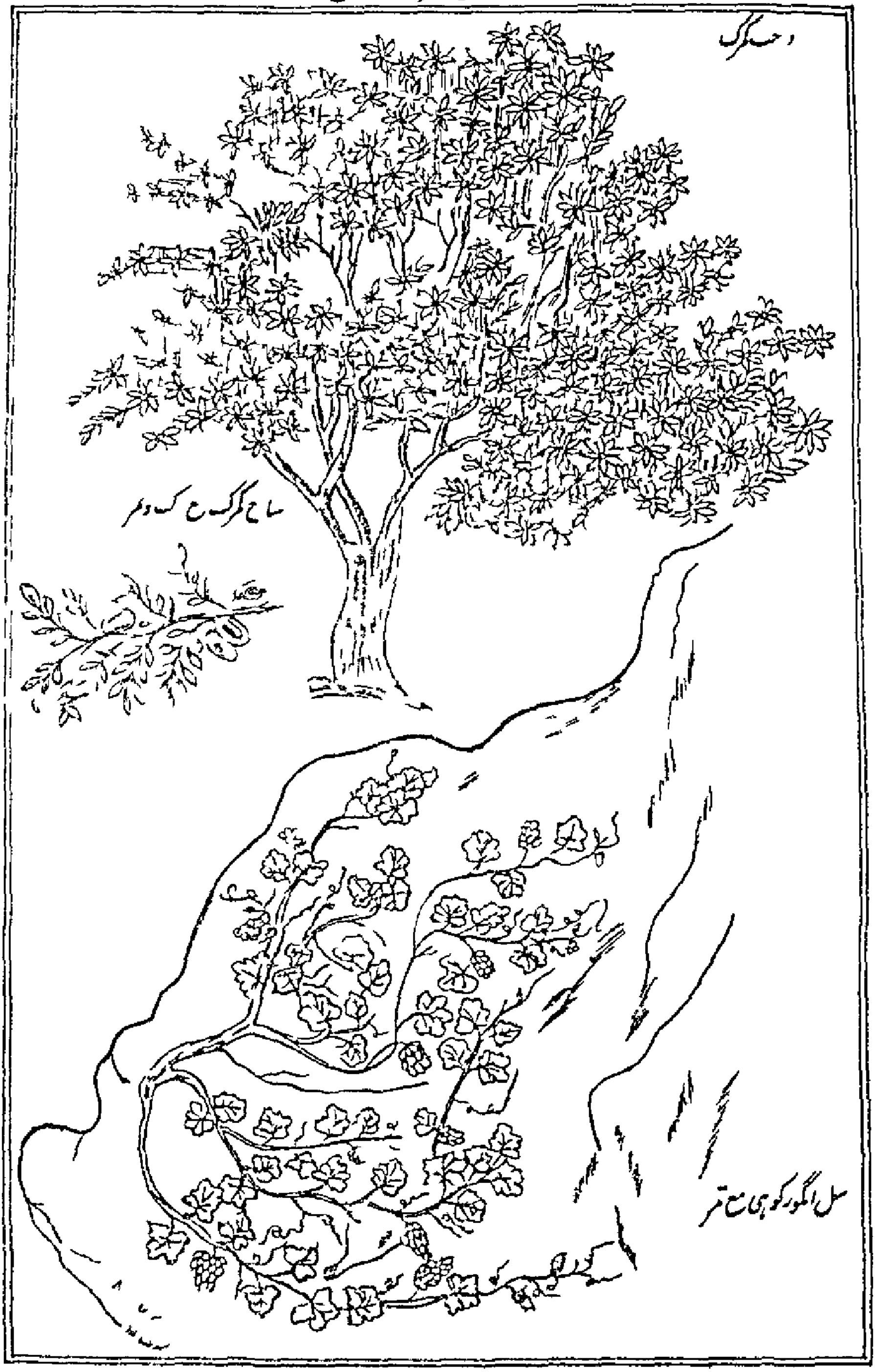
متعلقہ صفحہ ۵۰ آئین اکبری جلد اول نمبر ۱۵




درخت انبه
درخت اناس
شاخ انبه مع برگ وثمر
شاخ اناس مع برگ وثمر

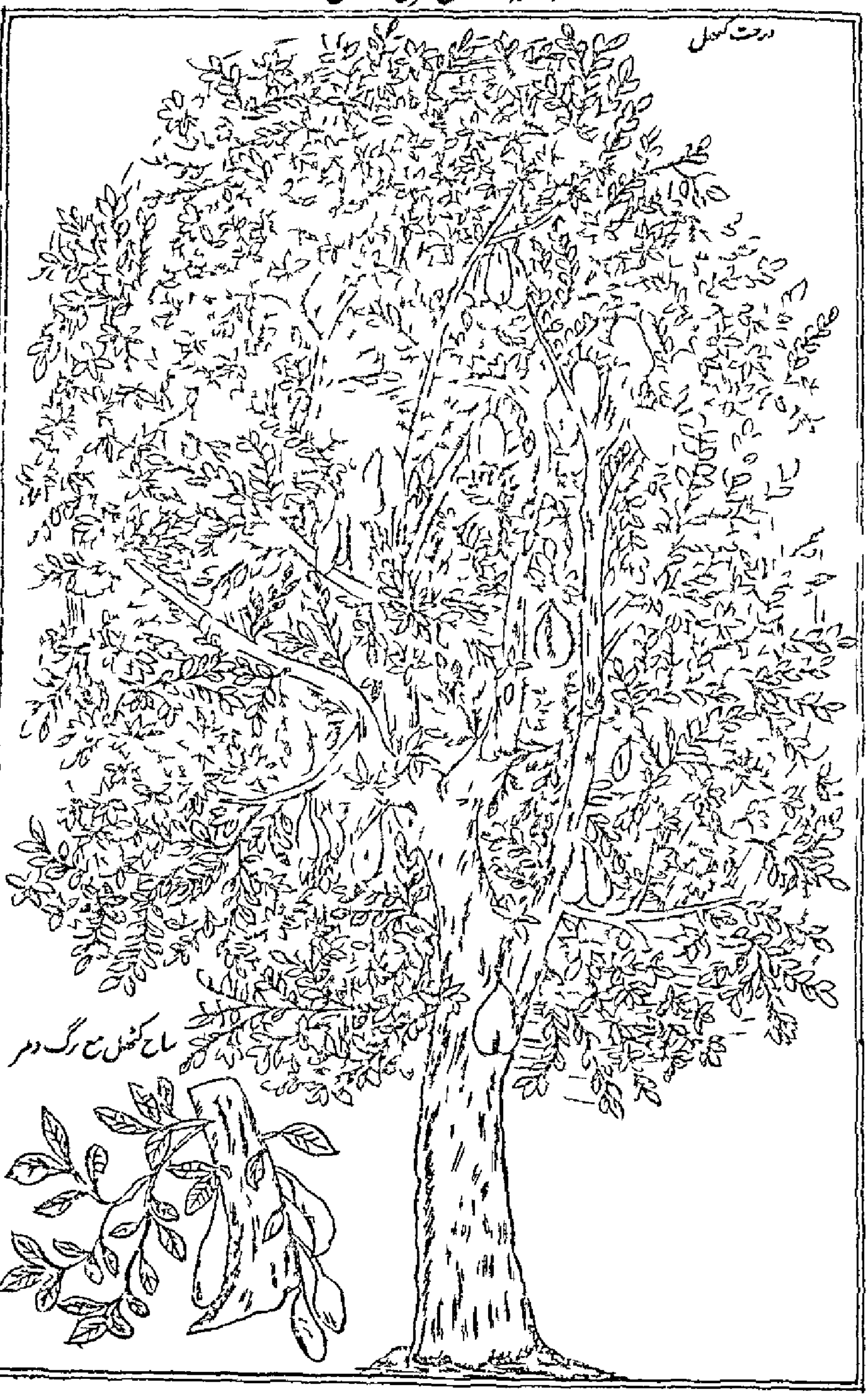

درخت لیمو
شاخ لیمو مع برگ و ثمر
درخت ال سد
درخت ال سد مع برگ و ثمر


درخت انجیر
شاخ انجیر مع برگ و بر
درخت توت
شاخ توت مع برگ و بر

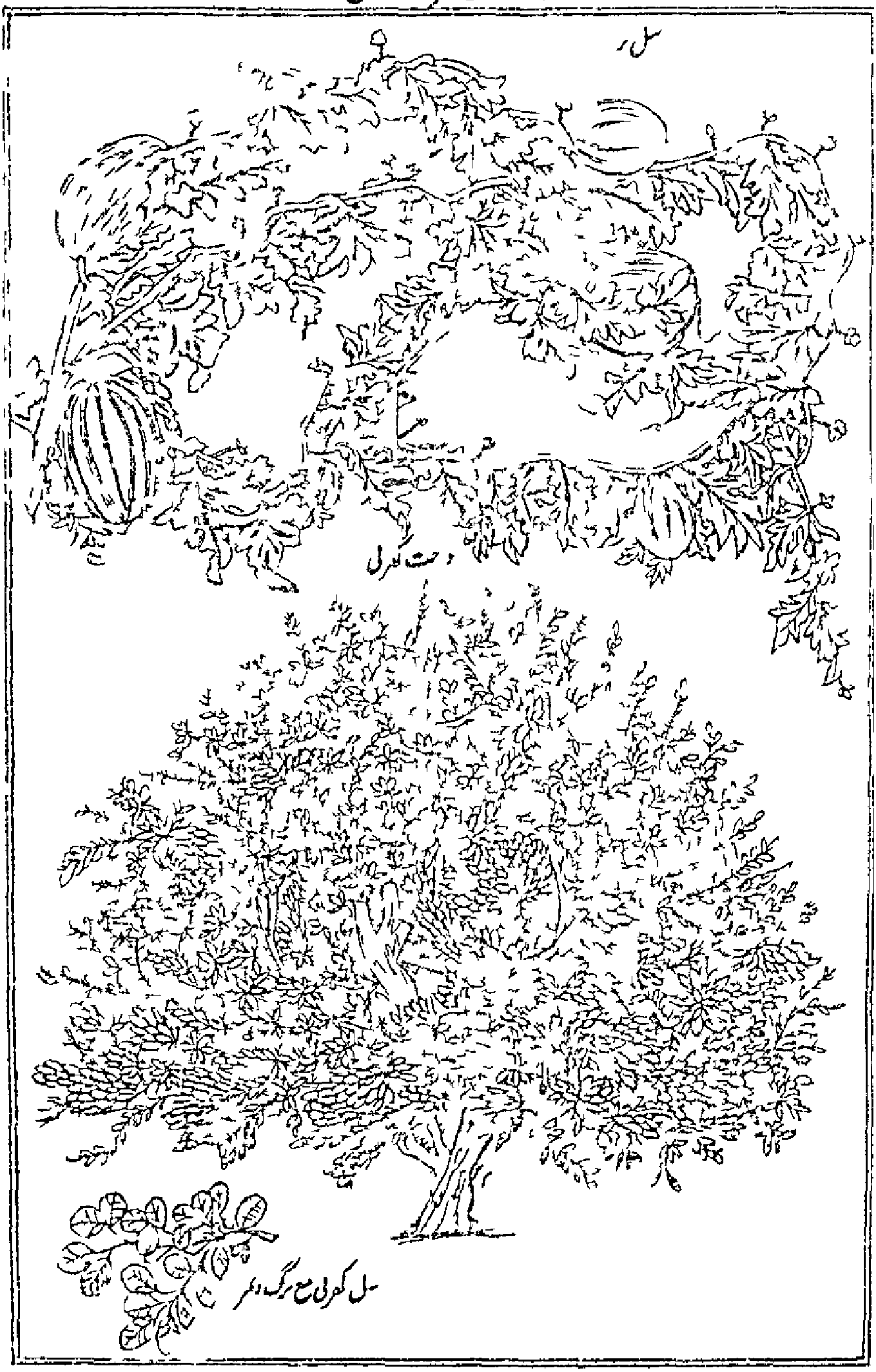

درخت گرگ
شاخ گرگ مع گل و ثمر
بیل انگور کوہی مع ثمر

متعلقہ صفحہ ۵ - آئین اکبری جلد اول صفحہ ۲۵




درخت کٹھل
شاخ کٹھل مع برگ و ثمر


بیل کریلہ مع برگ و گل
درخت کالہ
بیل کا کدرہ
برگ کا کدرہ


شکل ۲
درخت کھرنی
شکل کھرنی مع برگ و ثمر

فراخ تر - واریان صنوبری بشکل سوسنی برنگ برآید و آن غنچه باشد - و بہر جو تہ ہشتاد و ہشتاد کیلہ بود - در سکر...
خورد و بزرگ پوست تا سالی کرده شود ارکرانی بسیار نتوان خورد و خیدگو - و بہر سالی دست واری ارتہ گدا سہ
قلم کنند و گره بار دهد - و عامه ندارند که کا بور از این درخت بدید آید - درست آنکه درخت دیگر است و این نام حالا گفته اند
و بیر کرکوبید مروارید و سدائی گیرد - ہمانا فروغ راستی ندارد +

جهوا - درخت او به اسه ماند - خوب او و عمارت بکار رود - و از گل او عرق کشند و میوه را اگوند و بیر باشد +
کھولسری - بزرگ درخت و گل و میوه بر گدارند - درخت او بزرگ و خوش آید - و بود میوه مارچی نام عناب آسا
برگل در میوه درخت بارگیل ماند - چون دست دار شاخ لی برگ برآید آن را بر دهد و اداسے بر سد
ازان بتشیره شود - در دوری روسه بار برآید - آن را تاڑی گویند - تازه او شیرین و اگر لختے ماند بجوش گرد و نشاء کند +
پنیاله - برد آلو ماند - درخت بدرخت لیمو - و برگ بید آسا - و رنگ سرخ باشد و در پختگی سرخ +
گنبھی - ده او ساده دار باشد و برگ و میوه باشد کوکی از آرتہ بیخ برآرند +
توری - بیخ برسد و متغیر در کبار شود - و در بیاره یکساله بکمی کا شتن آسیا آساساله و در دوساله
دوسی - دار دون بود هیں دستار - برگهاش برگ تر برماند +
بیار - چون ریزه انگور شود حکری نام شیرین طعم - معرحسته او و عی ست و بخورش برود و آن را چرونجی گویند
(بکسر جیم فارسی و فتح را و سکون واو و نون هندی و کسر جیم و سکون یای تحتانی) درخت آن یک گری هم شود +
ناریل - آن را جوز هندی نامند - درخت خرما ماند بلند تر باشد - و چوب او خوشتر باشد - برگش بزرگتر - تمام
سال بارگیرد و در سه ماه پخته گردد - خام را که سرگون باشد فرود آورند و چیدی نگاه دارند و او یک ساله شیر آسا ... را
لذت بخشد و متغیر باشد - آمیخته در نالسان برآید - چون پخته شود بخودی رنگ باشد و شیره رسد - و چون ترش
آمد آب سیه نام شود - شیرین و چرب بود - برگ تنبول خورند - رسان را ارمی و بار کی بخشد - واز پوست او قاشق و پیاله
و کاسه عجائب بسازند - چهار حبسی و سه حبسی و دو حبسی و یک حبسی باشد - هر کدام را خواص برگاشته اند و لیس را ایس
گزیده و تر دارند - و قسمی از تریاق زهر باشد - تا دواره سیری و افرون ستال دهد - و از پوست درخت او ریسمان
بر تاسد و طناب برگ جهار بار و شود +

پیڈ کھجور - خرما را گویند - خورد و تہ برمین پیوسته باشد و چهار صد و پانصد بار آرد +
سوپیاری - بفارسی فوفل گویند - بریار درختی ست بس بلند بسان سرو - ارتبد او سرا و بر زمین آید و بار
رحیرو - فراوان گو - بود - دمره خام او به بادام بر دیک - در پختگی لسمی گراید - با برگ تنبول بکار رود +
سنگهاره - سه گوشه دار باشد بیاره او در کولاها سود و بر روی آب آید خام و بریان بخورش رود +
سالاک - در کولاها بر زمین شود و آب در شده بیرون آورند +
پیڈالو - بیاره او را کوپی برود باشد و با دو گر سر دارد - و برگ تنبول ماند و بیخ کنده برآرند +

اختلاف (۱) [ب] فراخ ... (۲) ... (۳) [ب] ... (۴) [ب] ... (۵) ... (۶) ... (۷) ... (۸) ... (۹) ... (۱۰) ... (۱۱) ... (۱۲) ... (۱۳) ... (۱۴) ... (۱۵) ... (۱۶) ... (۱۷) ... (۱۸) ... (۱۹) ... (۲۰) ... (۲۱) ... (۲۲) ... (۲۳) ... (۲۴) ... +

کسیرو درکولا بها پیدایش گیرد - و چون آب بخشکی گراید از زمین برون آرند - خام و با آتش جوشیده نیز خورند +
سیالی دراز مخروطی در پنج پاره بندد +
لیمو تخم مرغ ماند - قسمی را کاغذی برگویند - میانهٔ پوست و مغز آن تنک پردهٔ سفید بود - سیراب و خوش ماند و قسمی همه سال بار دهد +
امل بیت نارنج آسا لیکن[1] ترش - اگر فولادی سوزن فرو برند در کمتر زمانی آب گردد و سفید مهره در شیره او گداخته شود +
کرنا بسیب ماند و غورهٔ او پس از سه سال رسد - در آغاز سبز و ترش و تلخی آمیز و پس بزردی گراید و تلخی رود - و در پختگی سرخ و شیرین - چون دیر ماند بسبزی باز گردد - درخت آن بسان لیمو و برگش لختی بهن تر و غنچهٔ او چون پیکان خاکی - و گل او چهار برگهٔ[2] سفید بود - بازرین خورده بس خوشبو و عبیر مایه از و رسا رسد - گزارش این داستان از نیروی من ناشناسا بیرون - بدین مایه گفتار بسند نمود +
برگ تنبول از سبزیهاست لیکن کار آگهان گزین میوه برشمرند چنانچه میر خسرو دهلوی میسراید +
بیت نادره برگی چو گل بوستان + خوبترین میوهٔ هندوستان + بخور[3] داو دهن خوشبو گردد و بزم عطر آگین - بن دندان استوار شود و گرسنه سیر و سیر گرسنه - فراوان گونه بود و چندی برشمگزارد - **تلهری** (بکسر با و فتح لام و سکون ها و کسر را و سکون یای تحتانی) سفید و درخشان[4] باشد - زبان را درشت و سخت نگرداند و در مزه از همه خوشتر - چون از بیاره جدا کنند بپرورش یکماه سفید گردد و اگر کوشش رود به بیست روز **کاکیر** (بکاف والف و کسر مجهول کاف و سکون یاے تحتانی و را) سفید خالدار و تیز بود و سخت رگها در و - در بسیار خوردن زبان سختی پذیرد - **جلیوار** (بفتح جیم و سکون یای تحتانی و فتح سین واو و الف و سکون را) سفید نگردد و برای سودمندی آمیخته بفروشند - **کپوری** (بفتح کاف و ضم بای فارسی و سکون واو و کسر را و سکون یای تحتانی) زرد گون و سخت و رگ دار شود لیکن خوش مزه و بویا - **کپور کانت** (بفتح کاف و ضم بای فارسی و سکون واو و را و کاف و الف و نون خفی و تای فوقانی) سبز رنگ و زردی گرای بود و بسان گرد فلفل تیز - بوی او بکافور ماند و ده برگ بیش نتوان خورد - بجز بنارس کمتر نشان دهند و در انجا نیز بهر زمین نشود - **بنگله** (بفتح با و نون خفی و فتح کاف فارسی و لام و هاے خفی) پهن[5] و بی سخت و برز دارد و گرم و تیز باشد +
و کشت و کار بدین آیین - ماه چیت سر آغاز نوروز برگ کرهنج را با چهار پنج انگشت بیاره جدا کنند و در زمین آماده نهان سازند - چنانچه[6] برگ و سر گره پیدا باشد از پانزده تا بیست روز از ان گره سر آغاز رستن بیارهٔ دیگر شود و چون گرهٔ دیگر پدید آید از و برگ روید - تا هفت ماه بیاره و برگ پیدائی گیرد و سپس از رستن باز ماند - و در هر بیاره افزون از سی برگ نشود - هر چند بالش کند به نی تکیه داده بر او ازند و اطراف و بالا[7] از چوب و خس بپوشند و در سایه پرورش نمایند - و همواره آبیاری کنند مگر هنگام بارش - و گاه گاه شیر و روغن کنجد و کنجارهٔ آن نیز بر ستبنگاه اندازند - برگ از هفت گونه بیرون نباشد و نه نام گیرد - پایه[8] پایه برسند[9] و جدا ساخته پرورش نمایند و بکار برند - **نخستین کرهنج** (بفتح کاف و سکون را و فتح ها و نون خفی و جیم) برای تخم جدا سازند و پیڈی نام گیرد (بکسر مجهول بای فارسی و

اختلاف (۱) لیکن بس ور [ص د] بیست (۲) [ص د] چهار برگی (۳) [ص د] بخوردن (۴) [ف ا] درخشان (۵) [ف ا ص] برز دار (۶) پرزدار [د] برزور (۶) [ف ا] چنانکه (۷) [ص د] و بالا از چوب (۸) [ص د] چون پایه پایه برسد جدا الخ (۹) [ف ا] برسد و +

سکون یای تحتانی وکسر دال هندی سکون یای تحتانی) - دنو برگ را گڈوته گوید (بفتح کاف فارسی و دال هندی و سکون واو و فتح تای فوقانی و های مختوب) - و دومین را لونی (بفتح نون و سکون واو و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی) - سومین را بهتی (بفتح با و ضم ها و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی) چهارمین چهیو (بکسر جیم فارسی و های حطی و سکون یای تحتانی و سکون واو) پنجمین ادهیڈا (بفتح همزه و کسر دال و های حطی و نون پنهان و سکون یای تحتانی دال هندی و الف) - ششمین الگهیه (بفتح همزه و کاف فارسی و سکون ها و کسر نون و فتح یای تحتانی و های مختوب) و آن را لیوار نیز گوید (بکسر مجهول لام و سکون یای تحتانی و واو و الف و سکون را) هفتمین کرنج - و هر گڈوته هر یکی بعدد یک ماه وار بیاره جدا ساخته پرورند - و اخرین قسم را از سه برای خوردن جدا کرده باشند و طائفهٔ نا سازه نگه دارند تا هم بکار آید - و بهتر و گزیده و سمر بلکی برهی کارآگاهان بیڈی را بهتر دانند و از آن گران تر شمرند - بیشتر بسته یا ده هزار برگ را لهاسه میگفتند (بفتح لام و ها و الف و فتح سین و های مکتوب) و امروز چهار ده هزار را - و بسته دویست را ڈهولی نامند (بضم مجهول دال هندی و های حطی و سکون واو و کسر لام و سکون یای تحتانی) - و لهاسه ازین فراهم آید - در زمستان پس از(۱) چهار پنج روز برگها گرد آرند و دست چین سازند و تابستان هر روز - و از پنج پاست و پنج برگ و برخی از دو(۲) ن را از یکدیگر نهاده بگوناگون روش برآرایند - و لختی سوپاری و کته(۳) در برگی و چونه در دیگری پیچیده و در آن گذارند - و برخی کافور و مشک نیز همراه سازند و بتار سیم و حریر آن بربندند و آن را بیڑه نامند (بکسر مجهول با و سکون یای تحتانی و فتح را و های مکتوب) - و گاه پراگنده برگها رکابیها چیند و بکار(۴) برند و از مطبوخ نیز برسازند ❊

آئین بیداستن طعم

بو نجسته از خورش(۵) گزارش یافت از دگرگونی مزه میوسد - گرمی لطیف را تیزی تحد و کثیف را تلخی و معتدل را شوری - سردی کثیف را ترش گرداند و میں را ... گیر سوی را رافت[۱] - در بعض طاهر را مال گرفته شود و در عفونت[۲] باطن نیز - و آمیا کیفیت اولین را چرب و میانی را تیزی و پسین را امیره سازد - و بساط طعوم از(۶)ین برگذرد - و برخی گوید اصل حر چهار شود شیرینی تلخی ترشی نمکینی(۷) - و آنچه آمیزه مزید آید از شماره بیرون برّه را نام برگذارند چنانکه لشاعت[۳] تلخی رشتی آمیز را گوید و در عوقه فراهم آمده از نمکینی و تلخی ❊

آئین خوشبو خانه

بزم آرای سلطنت بوی خوش را دوست دارد و آفراد ستمایۀ[۴] ایزدی پرستش داند - همواره از عنبر و عود و شنگرف آمیزشهای باستان و فراهم آورده گیتی خداوند قدسی محفل عطر آگین باشد و در زرین و سیمین مجمرها که بگوناگون پیکر برسازند بخور کنند - گلهای نو یا خرمن خرمن برآمایند - از گل روغن برسازند و دل و موی سر ندو برامدایند ❊

ولیاد(۸)ل گزین آمیختها فراهم شده نگذارش چندی ازین رارنگ و لو داده آمد(۹) ❊

سنتوک(۱۰) (بفتح سین و نون حی و ضم تای فوقانی و سکون واو و کاف(۱۱)) یک و نیم توله زباد و یک تولیه چوده(۱۲) و دو ماشه روغن چنبلی و دو(۱۳) شیشه گلاب بکار رود - و نامدار ایستن بهت اورامد ❊

اختلاف (۱) [ب ا] چار و پنج روز (۲) در[ج] (۳) [ب ا] کهه (۴) [ب ا] برندوار مطبوع سرانجم (۵) [د ا] خوش طعام گرد ... (۶) [ب ا] از ... برگذرد (۷) [ب ا] نمکی (۸) و سرشته رعوته ... است (۹) [ب ا] آمد (۱۰) [ص د] سنتوکه (۱۱) [ص د] کاف و های حطی (۱۲) [ب ا] چوه - (۱۳) [ب] شیشه ❊

ارگجه (بفتح همزه وسکون را وفتح کاف فارسی وجیم وهای ملفوظ[1]) یک سیر ربع کم صندل و دو تولچه اکسیر سه سیر وسه تولچه چوده و یکیک تولچه بیخ بنفشه و گیحله (بکسر مجهول کاف فارسی وسکون یای تحتانی وها وفتح لام وهای مکتوب تخم گیاهی ست) و نیم ماشه کافور و یازده[2] ماشه گلاب بکار رود. و در تابستان بدن را بدان اندایند ❊

کلکامه (بضم کاف فارسی وسکون لام وکاف والف وفتح میم وهای مکتوب) یک تولچه عنبر اشهب و لادن و دو گرین مشک و چهار گرید وعود و هشت[3] اکسیر عبیر[4] سیده کرده در چینی طبقها گذارند. یک سیر گلسرخ را نیز در گرفته[5] در آن آمیزند و در تابش آفتاب خشک گردانند و تا شامگاه با گلاب و عرق بهار تر کرده بر سنگ سماق بهار تر بسایند. چون دو روز برین نمط بگذرد و تشیره بهار نارنج آمیخته خشک سازند. و چند بار درین دست[6] روز لختی تشیره ریحان سیاه که آنرا نازبوی سیاه گویند آمیزش دهند. و لختی از آن در ارگجه بکار آید ❊

روح افزا پنج سیر عود و یک سیر و چهار یک صندل و همین اندازه لادن سه و نیم تولچه هر کدام از اکسیر و لوبان و دهوپ (بیخی ست از کشمیر آورند) و نسبت تولچه بیخ بنفشه[7] و ده[8] تولچه اشنه (بهندی زبان چهریله گویند بفتح جیم فارسی وهای حطی وکسر را وسکون یای تحتانی وفتح لام وهای مکتوب) لختی همه نبات را القوام آورده بر آمیزند و چهار شیشه گلاب بخرج رود. و قرصها بر سازند و مجمرها برافروزند. بس گزین باشد ❊

اوپتنه (بضم مجهول همزه وسکون واو و بای فارسی وفتح تای فوقانی و نون وهای مکتوب) دست شوئی است عطرافزا سه سیر یا کم لادن و یک و نیم سیر و نیم دام عود و همین قدر بهار نارنج یک و نیم سیر پوست آن و یک سیر و ده دام صندل و یک سیر و نیم دام سنبل الطیب که اهل هند چهر[10] گویند (بفتح جیم فارسی و های حطی و سکون رای هندی) و همین قدر اشنه و سی و هشت و نیم تولچه مشک و نیم سیر و چهار تولچه برگ باچه[11] و سی و شش تولچه سیب و یازده تولچه سعد که بهندی موته[12] گویند (بضم مجهول میم وسکون واو وتای فوقانی وهای حطی) و نیم دام بنفشه و یک تولچه و دو ماشه دهوپ و یک و نیم تولچه اکلکی (بکسر همزه وفتح کاف وسکون لام وکسر کاف وسکون یای تحتانی گیاهی است خاص) همین قدر زرباد که کچور خوانند و یک تولچه و دو ماشه لوبان[13] (صد و شش[14]) شیشه گلاب و پنج شیشه عرق بهار بکار رود. و همه را کوفته و بیخته با آتش نرم در گلاب بپزند. و چون تری کم گردد فرود آورده خشک سازند ❊

عبیر مایه عود چهار دام صندل دو بیخ بنفشه یک سنبل الطیب سه و نیم دو دام اکسیر مشک. ختائی چهار تولچه لادن دو و نیم دام بهار نارنج هفت و نیم کوفته و بیخته در دو[15] شیشه گلاب با آتش نرم بپزند در سایه خشک گردانند ❊

کشته بست و چهار تولچه عود و شصت و شش لادن و لوبان و صندل چهار چهار اکسیر و دهوپ و دو از بیخ بنفشه و مشک یک اشنه[16] در بیجاه تولچه نبات رود شیشه گلاب با آتش نرم بپزند قرص ریزند. و در سوختن عطرافزاید و روح افزوزد ❊

بخور یکیک سیر عود و صندل و چهار یک سیر لادن و دو تولچه مشک و پنج اکسیر در دو سیر نبات و یک شیشه گلاب با آتش نرم آمیزش دهند ❊

اختلاف (۱) [ص د] اگر (۲) [ب] یازده (۳) [د] و هشت اکر و عبر و میده کرده در چینی الخ (۴) [ب ا] عبر (۵) لفظ در در [ص د] نیست (۶) [ب] ساده (۷) در [ب] نیست (۸) [ب] دهوپ (۹) [ص د] دو د (۱۰) الفاظ هشت در [ب] نیست (۱۱) [ج ب ا] باچه [ص د] باچه (۱۲) [ب ا] موتهو (۱۳) [ج] رساد (۱۴) در [ص د] نیست (۱۵) [د] در شیشه گلاب (۱۶) [ج ب ا] اشنه

فتیله نیم سیر عود و هفتاد و دو توله صندل و بست و پنج هرکدام از اکسیر و لادن و بست و پنج سعته و ده لوبان و سه ماشه راسته با دو شیشه گلاب فتیله سازند +

مارجات یکسیر عود و پنج توله لادن و دو دو مشک و صندل و یک لوبان و نیم کافور چوده آسا بحکا سد +

عبیر اکسیر یک سیر ربع کم صندل و بست و شش توله اکسیر و دو توله و هشت ماشه مشک سائیده در سایه خشک سازند و بکار(۱) دارند +

غسول سی و پنج توله صندل(۲) و هفده کتول(۳) و یکیک از مشک و چوده و دو ماشه از کافور دمیده با دو شیشه گلاب آمیخته بر سازند +

خوشبوها

نام	قیمت	ملحقه قیمت
عنبر اشهب	توله از یک مهر تا سه	[illegible]
زباد	از سم(۴) روپیه تا یک مهر	[illegible]
مشک	از یک روپیه تا چهار و نیم روپیه	[illegible]
عود هندی اگر	سیری(۵) از دو روپیه تا پنج مهر	[illegible]
چوده	توله(۶) از نیم تا روپیه تا یک روپیه	[illegible]
گوره	توله از سه و سه تا پنج روپیه	[illegible]
کافور بهیم سینی	از سه روپیه تا دو مهر	[illegible]
میده	از یک تا سه روپیه	[illegible]
زعفران(۷)	سیری از دوازده روپیه تا شانزده	[illegible]

تتمهٔ خوشبوها

نام	قیمت	ملحقه قیمت
زعفران کهدی(۸)	از یک مهر تا سه	[illegible]
زعفران کشمیری	از هشت تا دوازده روپیه	[illegible]
صندل	من از سی و دو روپیه تا پنجاه و پنج	[illegible]
نافهٔ مشک	سیری از سه مهر تا دوازده	[illegible]
کلنبک(۹)	من از دو تا چهل روپیه	[illegible]
سلارس	سیری از سه تا پنج روپیه	[illegible]
عنبر لادن	از یک و نیم روپیه تا چهار	[illegible]
کافور چینی(۱)	از یک روپیه تا دو	[illegible]
عرق فتنه	شیشه از یک تا سه روپیه	[illegible]

اختلاف (۱) [ص د] بکار برند (۲) این لفظ مرفوع [د] سوموده (۳) [ف ا] کول [ص ود] کول (۴) [د] از یک سم (۵) [د] سیری از ده روپیه (۶) [د] از سم روپیه (۷) [ع] زعفران دراسانی [ب] دراسانی (۱) دراسانی [د] راسانی [ص د] زعفران [گ] زعفران ارانی (۸) [ف د] کهدی [ا] کهیدی تاکهدی [گ] کهی ... [ص د] ... (۹) [ف ا] کلنبک [د] کلنبک [گ] کلنک ... [ا] کافور حینی +

تتمہ خوشبوہا

نام	قیمت	ملحقہ تطبیق قیمت
عرق مشک بید	شیشہ از یک تا چہار روپیہ	عہ/ تا للعہ/
گلاب	از نیم تا یک روپیہ	٭/ تا عہ/
عرق بہار	از یک تا پنج روپیہ	عہ/ تا صہ/
عرق چنبیلی	از من روپیہ تا ربع	۲/ تا ۴/
بیخ نبغتہ	سیرے از نیم روپیہ تا یک	۱/ ک ٭/ تا عہ/
اطعار الطیب	از یک ونیم روپیہ تا دو	عہہ/ تا ۶
برگ (۱) تاج کہ از گجرات می آرند	از نیم روپیہ تا یک	٭/ تا عہ/
سگندہ (۲) کوکلا	از دہ تا سیزدہ روپیہ	عہ تا عہ

تتمہ خوشبوہا

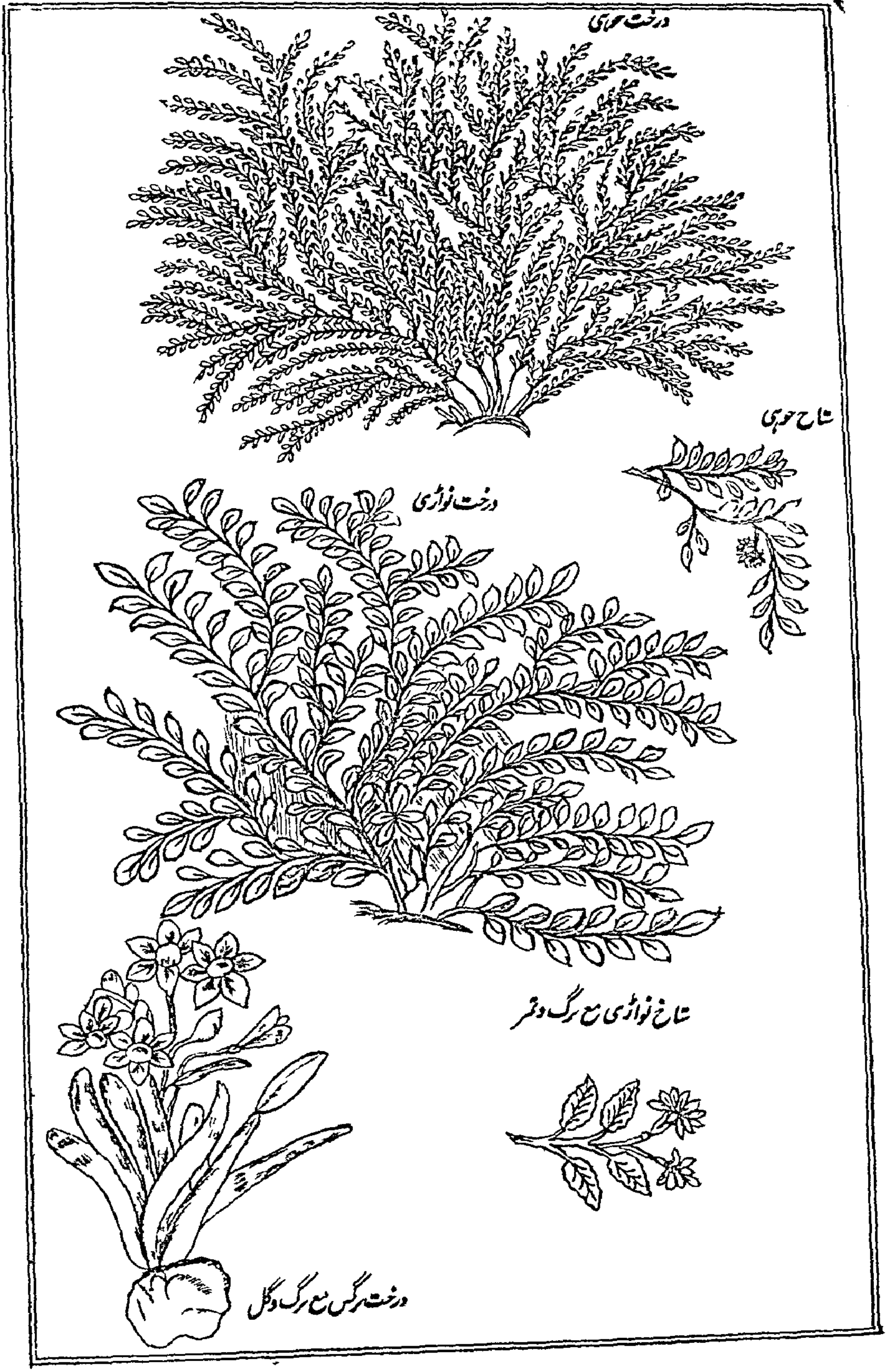
نام	قیمت	ملحقہ تطبیق قیمت
لوبان از سر گرد	تولہ از ثلث روپیہ تا سہ	۵/ تا سے/
لوبان دیگر	سیرے از یک روپیہ تا دو	ا/ ک عہ/ تا عا/
الک (۳) سدی چھتر	از ربع تا نیم روپیہ	۴/ تا ٭/
دو الک کہ سیدی چھتریلہ گویند	از سہ دام تا چہار	از ۳ پائی ب تا از ۴ پائی ب
گیھلہ (۴)	.	
شعد (۵)		
اِکنکی		
زرنباد	.	

جدول گلہاے خوشبو

نام	اعراب	رنگ	موسم
سیوتی	بکسر مجہول سین وسکون یاے تحتانی وواو وکسر تاے فوقانی وسکون یاے تحتانی	ساتی	اوایل زمستان تا اواخر بہار
بھولسری	بضم مجہول باو ہاے حطی وسکون واو ولام وفتح سین وکسر را وسکون یاے تحتانی	(۶) سبائی	بارش
چنبیلی	بفتح جیم فارسی ونون حطی وکسر مجہول باو سکون یاے تحتانی وکسر لام وسکون یاے تحتانی	سفید وزرد وکبود	بارش ودر سرمے زمستاں

نام	اعراب	رنگ	موسم
رای بیل	برا و الف وکسر یاے تحتانی وکسر مجہول با وسکون یای تحتانی ولام	(۷) سفید قرمزی	اواخر تابستان واوایل بارش
مونگرا	بضم مجہول میم وسکون واو ونون حطی وفتح کاف فارسی ورا و الف	(۸) زرد	تابستان
چنبہ	بفتح جیم فارسی ونون حطی وفتح بای فارسی وہاے مکتوب	زرد	تمام سال شگفتہ در حوت وحمل فراواں

اختلافات (۱) [ہ و ف ا] باج [ص د] تاج [گ] باج (۲) [گ] سگندہ (۳) ممیں در نسخہ در زباں لاحقہ ایک نوشتہ است (۴) [ص] گستہ [د] اشتہ (۵) [ص د] سعد سدی ناگرموتھہ (۶) [د] رنگہا زرد سپید۔ تا لسال (۷) [ہ] سفید (۸) [ہ] زرد [ف ا ص د] سفید۔


درخت جوہی
شاخ جوہی
درخت نواڑی
شاخ نواڑی مع برگ و ثمر
درخت نرگس مع برگ و گل

تتمۂ جدول گلہای خوشبو

نام	اعراب	رنگ	موسم
کیکی	بکسر مجہول کاف وسکون یای تحتانی وضم یای فوقانی وکسر کاف وسکون یای تحتانی	(۱) مرگہای بالا سبز وپایان سفید مایل بزردی	تابستان
کورہ	بضم کاف وسکون واو وفتح رای مسقوط وہای مکتوب	(۲) سفید	تابستان
(۳) پاڈل	بای فارسی والف وفتح دال ہندی وسکون لام	(۴) سوسنی	بہار
جوہی	بضم جیم وسکون واو وکسر ہا وسکون یای تحتانی	(۵) سفید وزرد بانکی ما	بارش
نواری	بکسر نون وواو والف وکسر را وسکون یای تحتانی	(۶) سماقی	بہار
نرگس		(۷) سفید	بہار
کیوڑہ	بکسر مجہول کاف وسکون یای تحتانی وضم واو ورا وہای مکتوب	(۸)	از اسد تا آخر میزان
چلتہ	بضم جیم فارسی وسکون لام وفتح تای فوقانی وہای مکتوب	(۹)	—
گلال	بضم کاف فارسی ولام والف وسکون لام	(۱۰)	بہار
تسبیح گلال	بفتح تای فوقانی وسکون سین وکسر با وسکون یای تحتانی وحا وضم کاف فارسی ولام والف وسکون لام	(۱۱) سفید	زمستان
سنگاربار	بکسر سین ونون خفی وکاف فارسی والف وسکون را وبا والف وسکون را	(۱۲) برگہای زرد وسفید دارد	تابستان

تتمۂ جدول گلہاے خوشبو

نام	اعراب	رنگ	موسم
(۱۳) گل سبسہ		سفس	تابستان
گل کرنہ	بفتح کاف وسکون را وفتح نون وہای مکتوب	سفید	بہار
کوزیل	بفتح کاف وضم یای فارسی وسکون واو ورا وکسر مجہول را وسکون یای تحتانی ولام	(۱۴)	
گل زعفران		سفس	خریف

جدول خوشرنگ

نام	اعراب	رنگ	موسم
(۱۵) گل آفتاب		زرد	(۱۶)
گل کنول	بفتح کاف ونون خفی وفتح واو وسکون لام	سفید کبود ہم شود	بارش
جعفری		زرد وزرس ونارنجی وکاہی	بہار
گڈہل	بضم کاف فارسی وسکون دال ہندی وفتح ہا وسکون لام	[illegible]	بارش
رس منجی	بفتح را وہای فوقانی وسکون نون وضم میم ونون خفی وفتح جیم وکسر نون وسکون یای تحتانی	[illegible]	ہمیشگی

اختلاف (۱) [ ] سعد مایل بزردی (۲) [د] سوسنی تنہا (۳) در [ ] بیست (۴) [د] سفید وساسن مادہ آتش (۵) [د] سال + تنہا (۶) [ ] سعد (۷) [د] سعد ورد (۸) [ص] ہمچاں [ص سعد مایل بزردی] (۹) [د] سعد زمستان (۱۰) [د] سعد (۱۱) [ ] سال + تابستان (۱۲) [د] سعد وسرخ زرد (۱۳) [د] گل سکودر (۱۴) [ص] سعد فری آدر ماسن (۱۵) [د] گل آفتاب کہ سوزع لمی اسد (۱۶) [ف د] ماس (۱۷) [د] د نارنگی الخ (۱۸) اضافہ از سعد ور [د] مست +

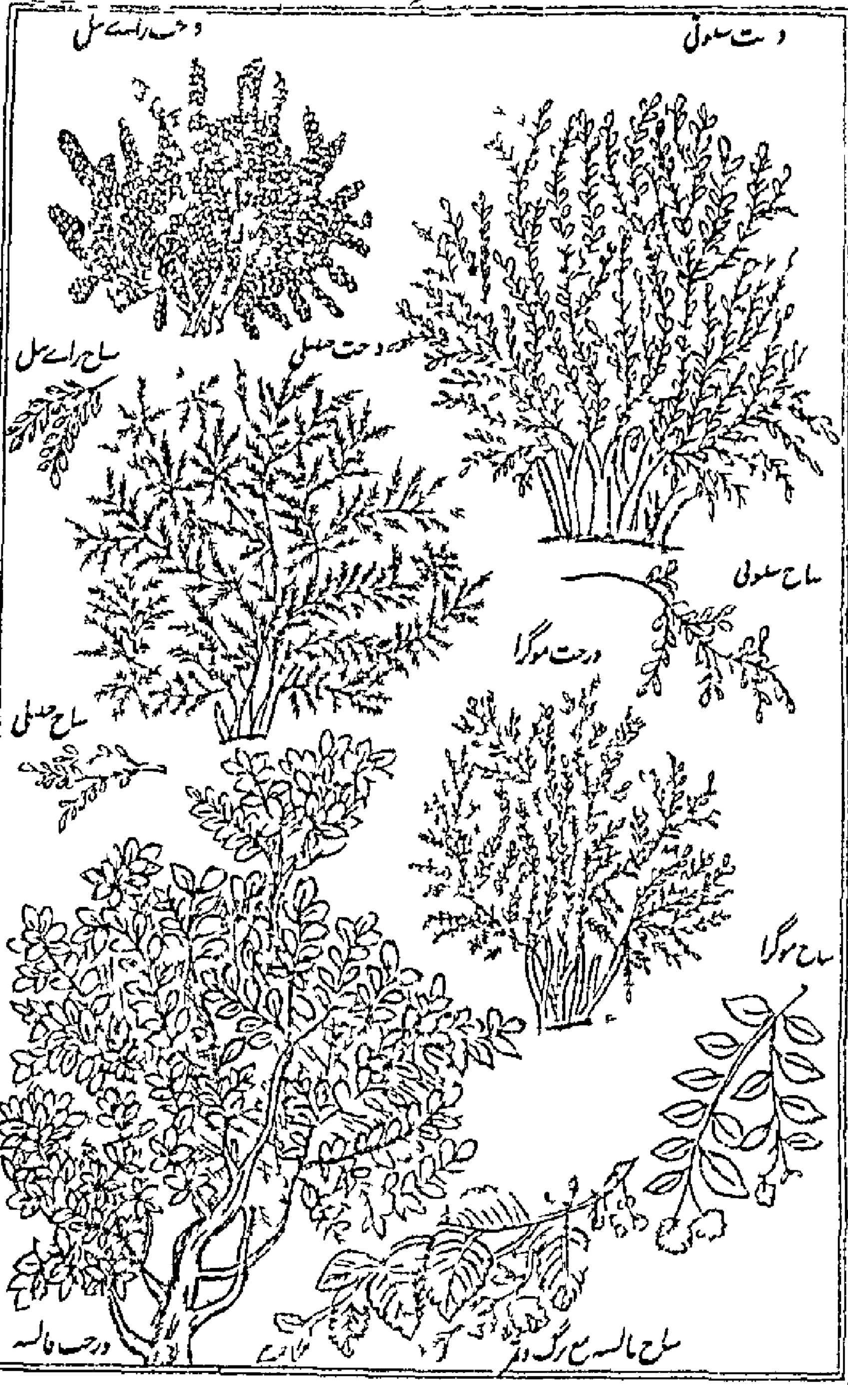
تتمۂ جدول خوش رنگ

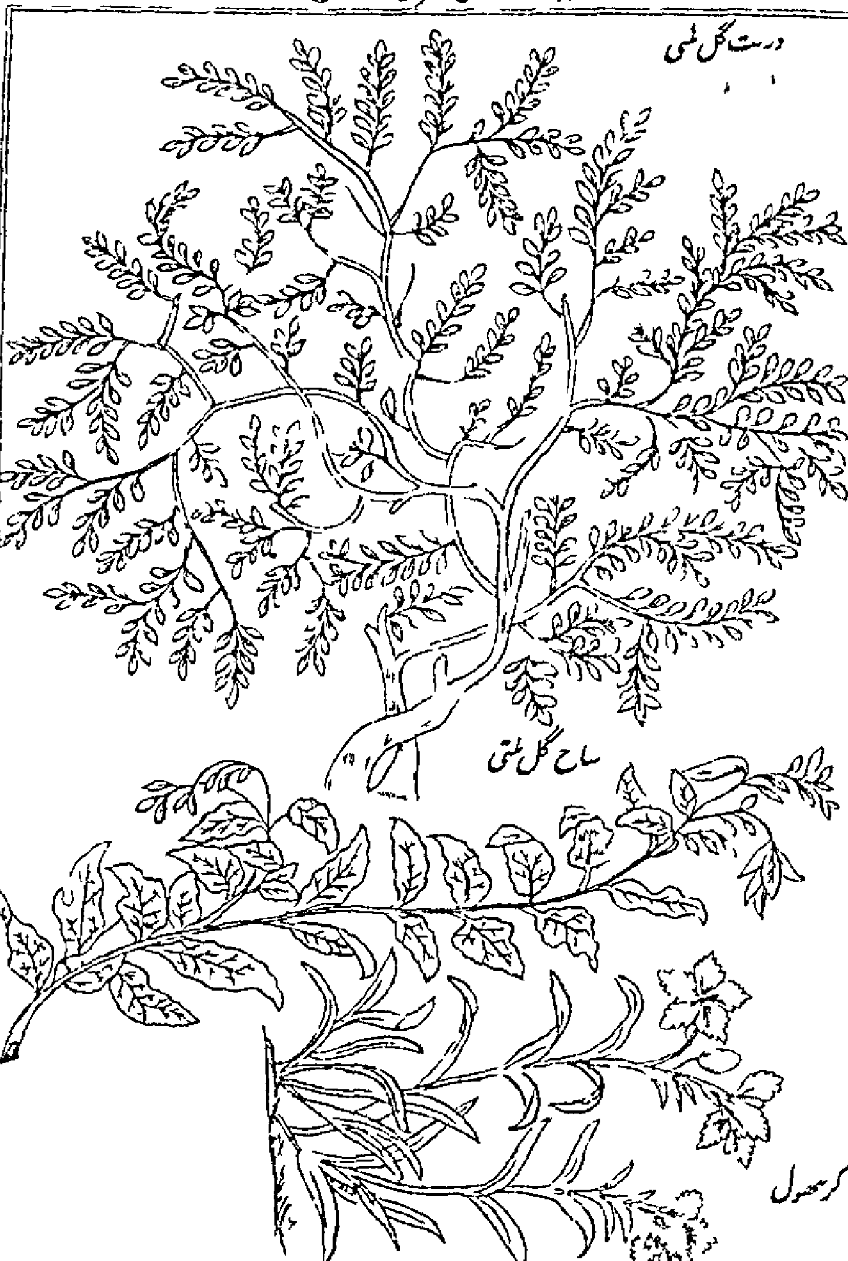
نام	اعراب	رنگ	موسم
کیسو	بکسر مجہول کاف وسکون یائے تحتانی وضم سین وسکون واو	(۱)	تابستان
سینل	بکسر مجہول سین وسکون یای تحتانی ونون حی وفتح یا وسکون لام	سرخ تیرہ	بہار
رتن مالا	بفتح را وتائے فوقانی وسکون نون ومیم والف ولام والف	زرد	بہار
سون زرد	بضم سین وسکون واو ونون وفتح زای سقوط وسکون را ودال	زرد	بہار
گل مالتی	میم والف وسکون لام وکسر تائے فوقانی وسکون یائے تحتانی	+	(۲)
کرن پھول	بفتح کاف وسکون را وضم بائے فارسی ہای حی وسکون واو ولام	زرد زریں	(۳)
کریل	بضم کاف وکسر را وسکون یائے تحتانی ولام	(۴)	بہار
کنیر	بفتح کاف وکسر مجہول نون وسکون یائے تحتانی ورا	سرخ و سفید	(۵)
کدم	بفتح کاف ودال وسکون میم	بیرون سرخ و دنیا زرد و رنگہای [illegible] اندرون سفید	بہار
ناگ کیسر	نون والف وسکون کاف فارسی وکسر مجہول کاف وسکون یای تحتانی وفتح سین وسکون را	(۷)	بہار
شرین	بضم سین وسکون را وفتح ہای فارسی وسکون نون	سفید و سیاہ جھانے سرخ و زرد	مارچ

تتمۂ جدول خوش رنگ

نام	اعراب	رنگ	موسم
[illegible]	بکسر سین و را وسکون یای تحتانی وفتح کاف وہای بیان ، نون حی وکسر دال ہندی وسکون یای تحتانی	[illegible]	بہار
جیت	بفتح جیم وسکون یائے تحتانی وتائے فوقانی	درون زرد و بیرون [illegible] مائل سیاہ	مارچ
چنبلہ	بفتح جیم فارسی ونون حی وفتح بای فارسی ولام وہائے مکتوب	(۹) سفید نگل لیمو مانند	بہار
لاہی	بلام والف وکسر ہا وسکون یای تحتانی	(۱)	زرد حت لنگ
گل گروندہ	بفتح کاف و را وسکون واو ونون حنی وفتح دال وہائے مکتوب	(۹) سفید خوردتر از چنبیلی	مارچ
دھستر	بفتح دال وہای حی . فتح نون ونون حی وفتح تائے فوقانی وسکون را	گل نیلو فرمانند	(۱۱) اپریل
گل حنا		(۱۲)	(۱۳)
دوپہریا	بضم دال وسکون واو وفتح بای فارسی وسکون ہا وکسر را ویای تحتانی والف	سرخ آتشیں وسفید	[illegible]
بھوں چمپا	بضم با وہای حنی وسکون واو ونون وفتح جیم فارسی ونون حنی وبای فارسی والف	سستالو	(۱۴)
سدرس	بضم سین وفتح دال وسکون را وفتح سین وسکون نون	زرد و نیلہ [illegible] زرد و زرتر	مارچ
کنگھان	بفتح کاف ونون حی وکاف فارسی ولام والف وکسر یای تحتانی وسکون یای تحتانی	دو قسم سرخ و زرد	(۱۰)

اختلاف (۱) [ہ] سرخ آتشیں (۲) [د] مارچ (۳) [د] بہار (۴) [د] سرخ و سفید
(۵) [د] بہار (۶) [ ] سیاہ سفید و زرد مدرس (۷) [د] سفید سبز آمیختہ (۸) [د] [illegible]
(۹) [د] سفید خط (۱) [د] [illegible] (۱۱) [ ] آخر برس (۱۲) [د] سفید بیا زرد (۱۳) [ ] مارچ (۱۴) [ ] برسات
(۱۵) [د] زرد خط (۱۶) [س] متالی اول برسات (۱۰) [د] مارچ


درخت راے سل
درخت سلوی
ساخ راے سل
درخت حسلی
ساخ سلوی
درخت موگرا
ساخ حسلی
ساخ موگرا
درخت فالسہ
ساخ فالسہ مع برگ و گل


درست گل لمی
ساح گل لتی
کرھول

متعلقہ صفحہ ۵۹ - آئین اکبری جلد اول نمبر ۳۲



تتمۀ جدول خوشرنگ				تتمۀ جدول خوشرنگ			
نام	اعراب	رنگ	موسم	نام	اعراب	رنگ	موسم
سرس	بکسر سین و سکون واو سین	[illegible]	بهار	سس	بفتح سین و سکون نون	زرد	مارس

آئین پیدایش خوشبوها[2]

عنبر برخی برآنند که بقعر دریا روید و جانداران آبی برخورند و از سیری برگردانند. بسیاری برآنکه ماهی خورد و بمیرد و از شکم او برآرند. چندی سرگین دریائی گاو را که آن را اشاب گویند و خوی کف دریا پندارند. و جمعی را رای[3] آنکه از کهسار جزائر تراوش کند. و گروهی شمع دریائی درخت برگزارند. و لختی موم انگارند و نگارنده سنگ[4] ماننده را طبل بر ریک. گویند در برخی کوهها فراوان انگبین بود آید چندانکه روانه گردد و بدریا پیوندد و موم بار قرار آید و سالش خشکی بیرد. و از اینجا که خورش زنبوران ریشهای خوشبوست عطر فراید. و برخی زنبور در یافته اند. و گویند بوی نسیم آنست که چشمه در قعر دریا بجوشد. عنبر از آن تراود و موج خیز بساحل اندازد. تازگی نرم باشد و ایدون تابش آفتاب خشک گردد[6]. و گوناگون رنگ پذیرد. و از کمتر سپید و از بیشتر سیاه و میانه از شبگی و زرد. نیکوترین آن است که در پیش آید و خوشبوتر باشد چون بشکنند سپید زردی آمیز پدید آید. هر چند سپید و سبک و سست گزیده تر. سپس فستقی پس ... آن زرد که آن را خشخاشی گویند. زبون ترین سیه فامی که از پس اندوهگی بسوزد. نابرگامان آرمند موم و صندل[7] ولادن و جز آن برآمیزند و بهر کس مدان لی سرد +

و مندل عنبریست که از شکم ماهی مرده برگیرند. کم بو و زردی[9] است +

و لادن را بیز عنبر گویند و پیدایش آن از درختی است در چند و قبرس و قنسوس[10] یا قسوس[11] نام. برگهای او رطوبتی می لیسید. چون بز صحرا خارش باید موی[12] زان ویم اوبدان برآلاید و خشک گردد. موی آلوده استرا انگارند بسری برد. بک بود و بوی خوش بردهد. وسم آلود ازلول برهد. و برخی ریسمانها را بدرخت رسانند و اختر دو آمیزه فراهم آرند و تابش دادة صاف کنند و قرصها برسند +

کافور بزرگ درختیست در کوهستان دریای هند و چین که صد سوار در سایه اش توانند. در تنه و شاخ آن پدید آید. گویند تابستان فراوان مار بجهت سردی[13] بدو پیچد[14] و از بن برساخته بر تیر نشانه گرد آیند. و دستان کام دل برگیرند. و برخی چنان برگزارند که مگر آن نوز بالا باشد و از وحشی کمتر بدان گردند. و از درون چوب نمک ریزه مانند برآید و از بیرون صمغ آسا. و گاه از درخت روانه گردد و پس از چندگاه برسد. و در ساله که رعد و برق و آسمانی خروش افزون باشد بیشتر پدید آید. گوناگون شود. بهترین آن ریاحی[15] و قیصوری.

اختلاف (۱) این لفظ در [م] نیست (۲) این عنوان در [ق ب] موجود نیست (۳) [ص د] رای (۴) [ف ا] سرمایه (۵) [ف ا] بارکی بزرگ است (۶) [ص د] بکرود و نی مدر (۷) [ق] کرده (۸) [ب] سرخ (۹) [ب] کم بو ی [ق] [ص] کم بو و ردی [د] کم بو و ردی (۱۰) [ب] قبرس و قنوس (۱۱) آخا و ا قنسوس نام [ص] قسب (۱۲) [ق ب ص] موی دار (۱۳) موی از [ ] رموی زان (۱۴) [ص] سردی [ ] در (۱۴) [ق ا] دریچب (۱۵) [ ] رباحی [ق ا] باشد [ص] باشد

همانا یکی ست که دو نام گرفته - گویند نخست فرمانروائی رباح نام در موضع قیصور نزد جزیرهٔ سراندیپ یافت - برخی
ناجهاچیان برگویند که سفید برف آساست - ونگارندهٔ سنگرف[(2)] نامه بدست خویش ازچوب برآورد و بدنمیان بود -
لیکن این سطار گوید سرخ تا پاک است تصعید سفید گردد - همانا که نسبے چنین باشد - داو درهمه اقسام سره تر[(3)]
سفید تر و شکتر و صافتر و درزرگ تر بود - ازان پس قرقوی[(4)] و آن علیظ تیره گون ست - و پس ازو کوکب[(5)]
گندم گون - و فرودترین همه **بالوس** بچوب ریزه آمیخته باشد - هرگونه تصعید صفا پذیرد و سفید گردد - و در برخی
ناجهاچیان نگاشته اند که انچه از درخت برگیرند **جودانه** و **بهیم سینی** گویند - و چو یا گرد فلفل یا سرخ دانه مادام
دارند تا کمی نپذیرد - یونانی او را سرد در سوم پایه انگارند و هندی گرم دانند - وانچه از زرنباد بآمیزش دیگر چیزها
برسازند **چینی** و کافور ست[(6)] سیند - زرنباد و سفید چوب سائیده ببرش دوغ گاو یا گاومیش برآمیزند و چهارم روز بتازه
دوغ آمیزش دهند و چیدان دست برزنند که کف برفراز آید - آن را برستانند - و لختی کافور در اندازند و لختے اندک
یک چندی در انبار غله نگهدارند - و گاه سنگ سفید را نیک بسایند و در ده درم دو درم موم و نیم درم روغن بنفشه
یا سرخ گل بکار رود - نخست موم را با روغن بجوشانند و بدان سوده خمیر گردانند و در دو سنگ فرا داشته نمک برساید[(7)]
چون سفید و بکافور ماند - ریزه ریزه بدو برآمیزند و سود خود را در زیان دیگران انگارند +

مرباد شاخ نیز گویند - تراوش مستی جانوریست گربه آسا لختی بزرگتر و دم و پوزاو درازتر - چون از بندر
ساماترای از مضافات آچین[(9)] آورند ساماترائی گویند و او گزیده تر بود - آن تراویده سفید زردی آمیز است - در
زیر دم نافه دارد و ماده را خور خردیچ سش سوراخ در رود - از هفت روز تا پانزده یک بار ازان ماده برگیرند -
سیم توجیه یا هشت ماشه باشد - برخی رام[(10)] شود و تن در دهد و بسیاری را دم از میان قفس بیرون کشند و بصدفے
ازان بآهستگی بردارند یا همان مانده لختی نشایستگی سفیدتر بود - و آن جانور را سه صد روپیه تا پانصد روپیه برخرند و رماده
بهتر باشد ازانکه شایسته گاه ماده برافزار نامه بود - کار آگهان شست و شو داده بکار برند و سپس بهترین خوشبوها
گردد - ربوسے او دیرها از جامه و بدن رود - بروشهار شویند - دگزیده آنست اگر اندک باشد در پیاله ورنه در
آوندی بزرگ سی[(11)] بار بآب سرد و سه بار بگرم بشویند - از گرمی لختی بتنکی گراید[(12)] و آلایش جدا گردد - و باز سه مرتبه بآب سرد
شست و شو دهند تا لستگی پدید آید - سپس بآب لیمو سه بار بشویند - نکو هیده بو دور گردد - پس سه مرتبه بآب سرد
شسته و انه پارچه گذرانده[(13)] چینی پیاله اندر بدو سه بار بگلاب بشست و شو دهند و درون پیاله را بدو اندایند -
تنها بگل چنبلی یا رای بیل یا سرخ گل یا گل کره و آنگونه گدار مدور و ز نا سفید پارچه بر دبسته در فروغ آفتاب[(14)] دارند
و تری کمی پذیرد - اندکے ازان برگیرند و بگلاب آمیخته بکار برند +

گوره (بفتح کاف فارسی و سکون واو و فتح را و هاے مکتوب) سفید سیاهی گراے در نوپائی[(15)] بدان فرسد
و تراوش مستی بدانسان جانور است لیکن لختے بزرگ و آن راهم از نواحی آچین آورند و ازنراد صد روپیه تا
دو بیست +

میدآل بط[(16)] است لیکن زبون تر - بچیزی آمیخته لو افزایند - جانور را وا از فراوان لوم برخیر و داج آن بنجم شش دام برسد

اختلاف (۱) [د] در (۲) [ف یا] سترنامه [ص ن] سنگرنامه کرده است الخ (۳) [ف ا ص] سرتر (۴) [ب] رقوی [ا] رقوی (۵) [ء] کوکب گندم گون (۶) [ب] ست و در [ا] سیت [ن] کاورست - زرنباد الخ (۷) [ن] بیچد (۸) [ص ن] فرا داشته نیک برساید (۹) این نام در نسخهٔ آچی یا آمین نوشته است (۱) در [ب] سیت (۱۱) [د] سی (۱۲) [ب] کرخشکی [ء] تنکی (۱۳) [ف ا] گذرانیده (۱۴) [ص ن] دانگون (۱۵) [ص] نوپائی (۱۶) [ء] آن بط [ف ا] مدان بط [ص ن] مران بط +

ورقی برآید که خشک ناشدهای جنس جانور گونه تاب جوشانند - روغنی بر فراز آید آن را دهن پام خوانند +

عود هندی زبان اگر گوید (بفتح همزه و کاف فارسی و را) نام درختیست برکنده و زیر زمین کنند - برخی[1]
سوختند و باقی عود خالص - و برخی چنان برگذارند که همگی آن درخت بیابان کار برد - و آنکه در کس با آنها گذاشته آید
کار بیابه جای هندوستان آورند دیوا اسامه الیست که خود در خیال هستی ندارد - و گونا گون بود - بهترین مندلی است
سمی حلی که هندی سیر گوید - از بوی او مشک سیدائی گیرد و ازین رو گرین تر از نخستین برشمرند - برخی پر دود را
برابر انگارند - و از بهترین بو عطا سمند[2] در لیست پس قماری پس قاقلی[3] در تی قطعی و جلی[4] که قسوری هم گویند ترو
شیرین است - و فروتر از آن حالال و مایطانی[5] و لواقی[6] و رنطالی[7] - و همه[8] قسم سندلی شالیکی[9] دارد - وار سمند دری
کوود پستر سخت سیراب که در وسان سعیدی باشد و بر آتش دیر ماند - و برخی سیاه را گزیده تر انگارند -
وار قماری کوودلی[11] سعیدی لر و سیراب و بر آتش دیر - بهتر از همه سیاه سخت گران وزن - در آب نشیند
در یته وار سود و تا سالی کوفته شود - و انچه بر روی[12] آب ایستد زبون[13] تر شمرند - بیش مرزبانان بهال او را اگر آت
آورند[14] و امر در جا[15] با سیر بدا - از آجین[1] و دهاسری آورد - و از آن شهرستان که باستانی ناهار گوید امروز
ستانی مدینست - در تر کهار آمیزند و خورش آن لشاط آورد - بیشتر[1] محکور عنبرت اند و ربد درخی گرمی
آرا سایند و بدن و جامه اندایند +

چوو و چکنده آن باشد - که دمه بکار برد - و آئین چنانست که گرین گلی را به پیمانه یا سبوسی ستانی
آسته بکوبند - و چون پیک در آمیزد خرد سینه را به ترین انگشت بدان اندایند و خشک سازند و دیره زیره
عود را که یک هفته ترشده باشد دروا اندا بد و لختی تهی گذارند - و آوندی سازه سوراخ برسه پایه بند و شیشه وار گونه ساخته
سر آن را بر گذارند و درته تر آب کاسه بار گذارند چانکه دهن شیشه بر گزوی[1] آب رسد - و بر فراز آن از پاچک دستی برم نرم
آتش افروزند - و اگر شعله برزند بآب فرو نشانند - عود شیرا وس در آید و چکیده بر فراز آب ایستد - برگرفته جدا سازند
و گلاب بر سوهان دوده گردو - و هر چند بیش[1] بر شوید دگر سود جوشتر گردد - سیه فام بود - و برخی
کار آگهان لصنعت سعید گرداند درسیری از دو تولد تا یازده بر آید - و برخی آن را در صندل و بادام و جز آن بر آمیزند
و ریاب دیگران اندیشند +

صندل هندی چندن گوید (بفتح جیم فارسی و نون[2] جی و فتح دال و نون) - درختیست درچین
دین دولت جاوید آورد و بد و سر سبز شد - بر سه قسم باشد سعید زرد و سرخ - گروهی سرخ را سرو تر از سعید دانند
و جوشی سعید را - و جنگلی[21] سعید بیشترست از سرخ و سرخ جنگ[22] تر است از زرد - بهترین آن در و جرب و آرا
مقاصری گوید - سایند و بدن اندایند و عنبرت اندور بدو دیگر به تنهایی بکار برد +

سلارس تاری زبان میعه گوید - صمغ درختیست رومی - بر جوشانند - صافی را میعه سائله گویند و
جز آن را میعه یابسه - و گزیده تر آنکه بی صنعت روانه بود و از زور رنگ[23] باشد +

اختلاف (۱) [ب ا] بردی سوخند [د] ری سوخند (۲) لفظا صرف در [ی] سو عود است (۳) [د] سهیدری
(۴) [ص] دیری (۵) [ب ا] صبی (۶) [ب ا] ناقطانی [۱۱ لطانی] [ص] ناقطانی
(۷) [ب] [illegible] [ا] لوالی (۸) [ص] رنطانی [د] نطالی (۹) [د] همه (۱) [ص د]
نسا سالیکی (۱۱) [ب ا] کو ی سعیدی [۱۲] [ب ا] بروی (۱۳) [ب] زبون برشمرند (۱۴) [د]
[illegible] (۱۵) [ب ا] جا ما سر (۱۶) [ب ا] ازجین و جیاں سری (۱۷) [ب] حسن (۱) [ب] بیشتر سو بند
(۱۹) [ص د] لوله (۲) [ص] د (۲۱) [ص] ست (۲۲) [ص د] حنگی (۲۳) [ص د] حسنگ
(۲۳) در [ی] ست +

کلنبک(1) درختی ست گران وزن جوهردار از زیر(2) باد آورند و برخی عود خام پندارند - سائیدهٔ او سفید تیره بود - در خوشبوها برآمیزند و از وی سبحه نیز برسازند +

ملاگیر نیز درختی ست مانند او لیکن بدان گرانی نباشد و جوهردار نبود و سائیدهٔ او سفید سرخی آمیز +

لبان صمغی ست خوشبو از بندر جاوه آورند - برخی آنرا میعهٔ یابسه دانند - و در تابش آتش لبان کافور بپرد - و لبانی که در فارسی کندر دریائی گویند صمغی ست از یمن برخیزد و خوشبو باشد +

اظفار الطیب بهندی زبان نکهه گویند (بفتح نون و سکون کاف و هاے حطی) و بفارسی ناخن بویا صدف آسا از دو لخت خانهٔ جانوری فراهم آید و از خورش سنبل بوی خوش برگیرد - و در بزرگ دریاے هند پدید آید - و دریای بصره و بحرین نیز باشد و آن بهترین دانند - و در قلزم پیدایش گیرد و برخی قلزمی را گزیده تر انگارند - بردغن زرد گرم سازند - و طائفه ای آن(4) تابش آتش دارند و سائیده بخوشبوها آمیزند +

سکنده کوکلا بوته ایست در هندوستان بسیار شود و در خوشبوها بکار آید +

چون لختی ازین داستان برگزارد برخی بیرنگی گلها بر نویسد(5) +

سیوتی در پیکر گل سرخ ماند لیکن خردتر و میانهٔ آن زرین خرده - برگ او از چهار تا شش - در گجرات و دکهن فراوان +

چنبیلی(6) دو گونه باشد - راے چنبیلی پنج شش برگی بود و از بیرون سرخی گرای - و چنبیلی زرد تر و بر بالا سرخ خطی - بوته او(7) یک و نیم گزی و دو گزی - بر روے زمین افتاده باشد و فراوان(8) شاخهای(9) دراز و پهن شود - و یک ساله گل کند +

راے بیل یاسمن آسا گونا گون یک توئی و افزون شود و پنج توئی بسیار باشد چنانچه هر تو را گلی جدا گان توان برساخت - و بوته آن تا یک گز بالد - و برگ لیمو آسا قدرے خردتر و نرم تر +

مونگرا به راے بیل ماند لیکن بزرگ تر و برگها از صد افزون - و در بو مدان پایه نرسد - و نهال او درخت شود +

چنپه مخروطی پیکر بیست بدرازای انگشت - ده برگی و افزون شود تو بر تو و خرده(11) دار - درختی خوش اندام بود - و برگ و تنهٔ او لبان جارسعر و هفت ساله گل دهد +

کیتکی صنوبری پیکر به بلندی چهار یک گز و برگها دوازده و افزون بود(12) - و بویش ملائم و خوش آینده و نهال او شش و هفت ساله گل دهد +

کیوره(14) بدو ماند لیکن دو برابر آن و افزون شود و برگها خار(13) دار - چون رستنگاه یکجا نیست همه برابر نبود - و میانه شاخچه ایست ریشه دار عسلی(15) رنگ و بی بوی نباشد و گل پس از خشکی نیز بویا(16) باشد - در لباسها(17) مار گذارد و بوی او دیر پا - تنه درخت آن چهار گزی و بلندتر و برگها جواری آسا لختی درازتر سه پهلو و در هر سه خار - و چهار ساله گل دهد - هر سال در بیخ آن نو نو خاک ریزند - در دکن و گجرات و مالوه و بهار بسیار باشد +

اختلاف (1) [د] کلنبک (2) [د] از عربه بار آورند الخ (3) [ف ا] کهه (4) [ص د] لی آن (5) [ت ا] داستانها (6) [ف ا ص ز] وچنبیلی برگ زرد و تر الخ (7) [ز] بوته یک الخ (8) [ص د] فرود آن شاخهای (9) نیمس در [ز] موشمه است [ص] در از ار دیس [ف] دراز او بس [ا] دراز در بس (10) در [ص د] نیست (11) [ف ا] خرد ده دار بود (12) در [ص یا] نیست (13) [ص د] خار دار (14) ایمس در [ص د] [ف ا] برابر شود (15) [ف] حسیلی [ا] جیلی (16) در [ا] بست (17) [ص] در همه لباسها -

چلته — برگ لاله ماند — هر دو برگی شش برگ بالا سر و شش دیگر لختی سر و رحی سرخ و چندے
تُند[1] شش دیگر سفید — و در میان چون گل همیشه بهار آ و دویست برگ ریزه زرد لوو در آن سرخ نکته — دلش از
جدا کردن هیچ نسس زود تر و تازه[2] ماند — و در بوی سعتـه برو یک — و چون پژمرده شود آن را سر بند دکو رند در تصحیح
مثل درخت انار — برگش به برگ لیمو ماند — هفت ساله گل دهد ✢
تسبیح گلال در آوان بوی خوش دهد و برگ آن حجر آسا — بوته او دو گزی و چهار ساله گل دهد —
از و سبحه سازند و یکبهته ساوات باشد ✢
بهولسری ریزه تر از یاسمین و برگ او کنگره دار — در خشکی بو یاتر — درخت بسان چار مغز —
دو ساله گل دهد ✢
سنگار هار قرنفل شکر پانچ گون ساق — خرده او چون دانه خشخاش — درخت چون انار و برگ
شفتالو آسا — و پنج ساله گل دهد ✢
کوزه در شکل گل سرخ آسا — و بوته بزرگتر و برگ مدانسان — پنج برگی و صد برگی شود و میانه زرین خرده —
عبیر مایه از و برسازند و گلاب برکشند ✢
پاڈل پنج شش برگ دراز دارد — آب را بیک مرده خوشبو گرداند — بسیاری با گل آمیخته نگاه دارند
و هنگام بایافت در آب اندازند — برگ و درخت چار مغز آسا و دوازده ساله گل دهد ✢
جوهی برگهاریزه دارد و بیاره او مدرخت در پیچد و سه ساله گل دهد ✢
نواری بسان رائے بیل یک تو — بوته و برگ او بزرگ تر از و — چندان لشکعد که برگ و شاخ را فرو پوشد
یک ساله گل دهد ✢
کیوره سیل پنج برگه و لنگل زعفران ماند — درین دولت جاوید طراز از فرنگ آورده‌اند ✢
گل زعفران اوائل اردی بهشت ماه تخم در زمین خاص شدکار کرده نرم ساخته بر خاک کشیده تا
باران نرسد پاید — بیاری هست و در رنگ بیار سپر[3] — او اسط آبان ماه گل کند — ساق آن مقدار ربع گز باشد — و مدور گوی
پیروی زمین گاه دو حصه آن بیرون شود و در عکس — بر سر آن گل نقش بند د — و آن شش برگ و شش ریشه بود —
تحت سه برگ سفن در عایت شادابی سه برگ ماند آرا گرد گرفته و در میان این شش[4] برگ سه رشته زرد و آنها
سه رشته سرخ را فرو گرفته — زعفران عبارت ازین آخرین رشتهاست — ازین رشتها را لحیله در آمیزند — و در زمان پیشین برو
مردم برو در آوردی[5] و زعفران را از برگ در لسته جدا ساختی و دست ریخ نمک دادی و هر که دو تل پاک میساخت
دو پل نمک میگرفت — و از زمان عاری جان حک رسم آن سد که یا ز دو ترک گل به پاک ساز ان سروی یک ترک از
دست مزد پاک ساختن اعتبار کرده از دو ترک باقی دو سیر اکبرشاهی زعفران خالص خشک کرده گرفتی — خلاصه آنکه
از ده من اکبرشاهی گل زعفران دو سیر زعفران خالص شدی — و گیتی خداوند با رسوم که بکشمیر رفت این را ادور
ساخت فراوان آسایش پدید آمد — یک بار تخم در زمین[6] تا سد و شش سال گل دهد — لیکن زمین را هر سال
نرم سازند — در سال اول و دوم اندک اندک دهد و در سوم سال بکمال رسد — و چون شش نگذرد اگر آن

اختلاف (۱) [د] سله (۲) در [ه] ست [ف ا] باره باسد (۳) [ص] چار سیر ماه [د] سار آ سیر (۴) در
[ص و] ست (۵) [ه ف ا] برود را آوری در زعفران را الخ [ص د] برود آوردی زعفران را الخ (۶) [ف ا] زمین ✢

بیار را از زمین بر آرند گند شود- تا گر بر آورده جای دیگر کشت و کار نمایند و پنج سال دیگر این زمین را باز گذارند
و بیشتر در موضع بینور[1] از توابع مراج[2] شود- دوازده کروه تهمیار ستنگاه او- لختی در پرگنه پرس پور نزدیک امدر کول
ار حاسب کمراج مقدار یک کروه کشت و کار کنند +

آفتابی گرد و پهن و بزرگ و تیز برگ و همواره بخورشید نگرد- بوته او تا سه گز بالد +

کنول دو گونه بود یکی هنگام تابش خورشید والا بشکفد و بهر سو که خرامش کند رو بدان صوب آرد و بشام
غنچه گردد و لشقایق ماند لیکن سرخی او بسفیدی مائل- و برگهای او کمتر از شش نباشد- و درونه او زرد ریشها و در میان
آن بر آمدگی ست مخروطی شکل که قاعده آن بالا باشد و دران تخمها که میوه او ست پدید آید- و دیگری چهار برگه
سفید در فروغ ماه بدانسان بکشاید دبگرد و لیکن نه بر بدو +

جعفری گرد خوش نماست بالیده تر از صد برگ- پنج برگی و صد برگی شود- صد برگ او تا دو ماه تر و تازه
و درختش برابر قامت آدمی- و برگها بسان برگ[4] بید لیکن کنگره دارد- دوماهه گل دهد +

گڑھل[5] چون لاله خوغا سو و تیز برگ و بوته دو گزی و افزون و برگش توت آسا- دوساله گل دهد +

رتن منجنی چهار برگی- خرد تر از یاسمین- درخت و برگ رای بیل آسا- دوساله گل دهد +

کیسو پنج برگی هر یک ناخن شیر ماند- زبانه زردی در میان- درخت او بس بزرگ باشد و صحرا صحرا
شگفد و جهان را جای آتش در گیرد +

کنیر دیر با شگفته ماند و خوش[6] دیدار لیکن زهر گیا- هر که بر سر دارد با آویزه در افتد- بیشتر پنج برگه شود
شاخهای گل- و دو گز و افزون[7] ببالد- یک ساله گل دهد +

کدم تماعه ماند- برگ و درخت بسان چار مغز +

ناگ کیسر چون گل سرخ پنج برگ و زرد دار- برگ و درخت چار مغز آسا- هفت ساله گل دهد +

سرین شگل کنند[9] ماند و در میانه زرد خرده- بوته او بجا ماند و برگش به بید +

سری گھنڈی چنبلی آسا خرد تر- دوساله گل دهد +

حنا چهار برگی بشکل نافرمان- در هر بوته رنگارنگ بشگفد +

دوپهریا گرد خرد نزدیک بهیته بهار در نیم روز بشگفد- بوته او دو گزی +

بھون چنپا نیلوفر آسا خدا اوند پنج برگ- ساق بدست[10] دار- در زمینی که سیل فرو[11] نشیند بر آید- بر دار
آن خزیک بود +

سدرسن باندازه رای بیل و درون زرد ریشها و بوته آن چون سوسن +

سنبل پنج برگی- درازای هر یک ده انگشت و پهناسه +

رتن مالا گرد خرد- آب آنرا جوشانده باراک معصفر آمیزند و پارچه را بدان رنگین سازند سرخ پایدار
شود- در روغن گاو دکمه بیخ او جوش دهند وار غوانی گردد[12] و رنگین سازند +

اختلاف (۱) [ص] بیوبر [ف] س پور [ا] پسور [ه] بیبور [د] بیوبر (۲) [ف ا] مراح (۳) در [ص د] بیست (۴)
[ه] برگ سیاه لیکن الخ (۵) همیں در [ه] [ف ل] لاله خوغا شود دیر الخ [ص] لاله خور عاشود الخ [د] لاله خوشا شود الخ (۶) [ص د]
خوش دیدار و دیگری مانند یکی گل سرخ و دیگرے سفید لیکن زهر گیاه (۷) [ص د] بالد (۸) در [ف ا] بیان سرین و سری گھنڈی نوشته
و بیان سرین گھنڈی در سرین (۹) [ف ا] مانند در میان (۱۰) [ف ا ص د] بدست دارد (۱۱) [ه] فرو نشیند بر دار [ص د]
فرو نشیند بر آید بر دار (۱۲) [ه] گردد و رنگین [ص د] ارغوانی گرده رنگین +

سون زرد یاسمین آسا لختی بزرگتر پنج شش برگه - بوته بسان چنبلی - دو ساله گل دهد +
مالتی چنبلی آسا لختی خردتر - درون برگهای حنائی باشد - دو ساله کمابیش گل دهد +
کریل سه برگی خرد فراوان بشگفد و بستن را انساط درگیرد - خوشامزه بر خوردن آچار سرساز بد -
جیت نهال او بلند درختی شود و برگ بسان تمرهندی +
چیله گلدسته وار بیست - برگ درخت او بسان چنار مهر - دو ساله گل کند - چون پوست درخت تاب
خوشامد سرخ شود - و بیشتر بکهسار بود و چوب او چون شمع برافروزد +
لاهی بوته یک و نیم گزی از شاخهای آن بیش از گل گردون مال خورش برساز بد - و بیشتر از خوردن[1] دل
بر دست گردد - گرونده بسان خوشی باشد +
و شگفت نیلوفر آسا لیکن خوشبو و پاره دار +
سرس چون ریشمی پنج رشته دارد و دو تا غنچه باشد - از دور بوی خوش بر دهد - اگرچه درخت مثل وڈھ
یالتیگری نماید لیکن درخت او را با او سیاه درختان گویند - بس بزرگ شود و بعمارت کار رود - از درون
تنه او سیاه چوبی بر آید و تیشه[2] بدو کار نکند +
کنگلائی پنج برگه هر یکی بدرازای چهار انگشت زیبا چهره[3] باشد - و بر هر شاخ حبی بشگفد +
سن گلدسته وار بشگفد - برگ نهال آن بسان خار دار پوست نهال او ریسمان بر تابند و بس استوار
بود - و نوعی چون گل بیه شود و آرایت سن گویند و ریسمان او بس نرم شود +
گزارش گلهای این مرز آنگاه از بس ناشناسایی دشوار نمی رای آگهی بر نوشت - و گلهای
ایرانی و تورانی از گل سرخ و بنفشه و یاسمین کبود و سوسن و ریحان و رعنا و زیبا و شقائق و تاج خروس و قلعه و
نافرمان و خطمی و جز آن بسیار شود - و باغبانان دل را بالا چهره افروز نیش - بیشتر درستانها[4] درهم می کشتند
از آن باز که قدوم فردوس نشانی بهندوستان را فروغ افزود خیابانها بندی و طرح آرائی پدید آمد و عمارتهای دلکشا
و آبشارهای سامعه افروز دیده ور[5] آن آفاق را شگفت آورد +
و گزارش درختان این دیار که از گل و میوه و شکوفه و برگ و پنج و جز آن جدا جدا ارز بر شماره بیرون
بندی باغبانان شگسته اند اگر از هر گونه رنگی برگیرند تیره بار و انبوه آید - پنج سرخ یک ماشه باشد و شانزده ماشه
یک کرک (بفتح کاف و سکون راء و فتح کاف فارسی) و چهار کرک را یک پل (بفتح بای فارسی و لام) و صد پل یک تانا[6]
(بضم تای فوقانی و لام و الف) و بیست تلا یک بار شود - و چون بسیار روزگار سپرد بود و بیش بر آید - و
بیشتر گزارند باید که درخت از دو گزی کم و از دوازده سال افزون بود - و بلندی از هزار چوب و چیزی
در نگذرد - گویند چون زندگانی درخت سپری شود نفس بکی از ده جسم پیوند گیرد **آتش آب هوا زمین**
نبات جانوران دو حاسه سه حاسه چهار حاسه پنج حاسه

آئین کرکراق خانه و توشکخانه

از توجه گیتی خداوند گوناگون قماش چهره بر افروخت و ایرانی و فرنگی و خطائی فراوان شد - و استادان

اختلافات (۱) [د] خوردن او (۲) [س] کند (۳) [س د] رسله چهره (۴) [د] درستانها (۵) [س د] دیده ور (۶) [د] طلا +

کارپردازان و هنرمندان نادره آئین آمده هنگامهٔ آموزش گرم ساختند - در پیشگاه حضور و شهر لاهور و آگره و فتحپور و احمدآباد و گجرات کارنامها پدید آمد - گوناگون تصویر و نقش و گره و شگرف طرحها روائی گرفت و عالم نوردان کالاشناس شگفت افتادند - در اندک زمانی شهریار دانش پژوه بر همگی پایهای علمی و عملی آن شناسائی اندوخت دارد[1] قدردانی نادره کاران زودیاب این مرز و بوم آموختند - اقسام شعربافی و ابریشم طرازی پایهٔ والا رسید[2] - آنچه در سرِ دیار بانجام رسد در کارخانهای حضور یافته شود[3] - گروها گروه مردم را زینت دوستی در گرفت و آرایش جسها را اندازه برگذشت هرچه برجهد و ساده یا پیشکش آید بشایستگی پاسانی رود - آنچه در آمدن پیشی دارد در دیدن[4] و بریدن و دوختن و پوشیدن و بخشیدن بیشتر دارند - و یکجا آمده را نگاه براج اند - شناسندگان درست کار همواره هنگامهٔ نرخ گرم دارند و در گذشته و حال چشم بینش برگشایند در کمتر زمانی پایه دانی انبوهی آورده دارد را فرود آمد چنانچه دست باف عیاث نقشبند که صد مهر میشد خریدی به پنجاه رسید و در فراوان جنس از ده سی و دو چهل برگذشت - و از فراخی حوصلهٔ شهریار هر گروهی تا ئین خویش پوشش بیاراید و گزنت دگیر رود +

گزارش آن بس دراز - ناگزیر لختی آنچه گیتی خداوند پوشد می نگارد +

تکوچیه (بفتح تای فوقانی هندی و کاف و سکون واو و کسر جیم فارسی و فتح یای تحتانی و های مکتوب)

یک تهی جامه ایست هندی طرز - در پیشین زمان چاک دامن و جیب سه بود - گیتی خداوند گرد دامن ساخت و راستا آورد[5] - بهفت[6] گز کمتر و هشت گره سرانجام یابد پنج[7] گره ازان سه شود - دمزد ساده دوخت سه تا بیک روپیه و آنکه بگوناگون نقش آرایند از یک روپیه تا پنج و یا کم - یک مثقال ابریشم بخرج دارند +

پیشواز بدان سان بود لیکن سه فراپیش باشد - و برخی بندنیز برسازند +

دوتاهی لبشش گز و چهار گره ازه و چهار گره کم آستر بچهار گره سه و نه گره سجاف[9] اتمام پذیرد - دست[10] مزد تا یک روپیه - و یک مثقال ابریشم بکار رود +

شاه آجیده[11] در یک گره شصت نگنده بکار برند آنرا شصت خطه نیز گویند - بیشتر دو آستر باشد و برخی نیمه اندازند - و یک گز کمتر را دو روپیه مزد باشد +

سوزنی یا سیر پنبه دو دام ابریشم - دست رنج بخیه دو در هشت روپیه و آجیده چهار -

قلمی یک دنیم یا بخیه[12] و یک دام ابریشم - مزد دو روپیه +

قبا نزبانِ روزگار جامهٔ پنبه دار را گویند - یک سیر پنبه[13] و دو مثقال ابریشم بکار رود - دست رنج یک روپیه تا چهار یک +

گدر (بفتح کاف فارسی و دال و سکون را) جامه ایست از قبا فراخ و درازو افزون پنبه - و در هندوستان کار پوستین کند - هفت گز و ازه و شش گز آستر چهار گره بند و نه سجاف و دونیم سیر پنبه و سه مثقال ابریشم بکار رود - دست مزد یک و نیم روپیه تا نیم +

فرجی بے بند و کشاده پیش باشد و برخی تکمه افزایند - بیشتر بر فراز جامه پوشد - ابره پنج گز و دوازده گره - آستر پنج گز و پنج گره - سجاف چهار و ده گره - یک سیر پنبه و یک مثقال ابریشم - مزدوری[14] روپیه تا چهار یک +

اختلافات (۱) [ج] ساسی (۲) [ف ص د] رسیده (۳) [ف] یافته (۴) [ف] برگرفت (۵) [ف] در دریدن (۶) [ص د] براست (۷) [ص د] بهفت (۸) [ص د] ج د یا دکم گرم (۹) [ف ص د] سجاف [موافق محاوره هند] (۱۰) در نسخهٔ [۵] هر جا درین آئین مزد وسه (۱۱) [۵ ا] اجیده (۱۲) [د] نکیم بخته [ص] یکیم بخیه (۱۳) [د] پنبه (۱۴) [۵] مزدور +

فرگل (بفتح فا و سکون را و ضم کاف فارسی و سکون لام) بر دیگر بیانچی است لیکن جوش آسوده ترسد و از فریک برخاسته و امروز که دامنه در پوشند و شاوه افزاید. و از گوناگون پارچه بر سازند. ازاره گردش نیم گز و آستر یا ابریشم شش مثقال ابریشم و یک سیر پنبه. یک تهی و دو تاهی[2] نیز بر سازند. پارچه[3] از دو روپیه تا نیم مهر.
چکمن از سقرلاط و صوف و موم جامه بر دوزند. و گیتی خدیو ارزانی موم جامه برساخت بس سبک و خوشنما. بارش از و برنگذرد و بسش گز ترتیب یابد. پنج گره سد شود و دو مثقال ابریشم بکار رود. دست مزد سقرلاطی دو روپیه صوف یک نیم موم جامه نیم ✣
شلوار از گوناگون پارچه بر دوزند یک تهی و دو تاهی و پخته‌دار[4]. سه گز و یازده گره. بیست گره آستر گز و پنج گره یک مثقال و ربع ابریشم نیم سیر پخته. مزد از نیم روپیه تا چهار یک ✣
و هر کدام از این پوشیدنها گوناگون باشد. و داستان چیره و فوطه و دوپتّه نگفتار در نیاید. گزارش گرانمایه جامها که بکتهها در پوشند و بزرگان پرورد گار را ایستش آن ملیدبانگی شود نقال گفت در نگنجد. برای جامه هر فصل هزار دست سر و پا از هر قسم بر سازند. و صد و بیست را در دوار دو تخته[5] آماده دارند. داد و دارش گلیشیه را بسیار دوست دارد و کار سد خاصه شال. و شگرفی اعمال آنکه جامه نو تختش بر قامت هر دراز و کوتاه در خور د مناسب آید که دانا را حیرت در گیرد ✣
گیتی خدیو نو تمامی دیگر نهاد و گوش را تاره بر رعی تو رآگین ساخت. جامه[6] **سرب گاتی** (بفتح سین و سکون او واو کاف فارسی و الف و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی) یعنی پوشنده همه بدن. داراز یا زیر[7] اهن. نیم تنه **تن زیب**. فوطه **بیت گت** (بفتح بای فارسی و سکون تای فوقانی و فتح کاف فارسی و سکون تای فوقانی) برقع **چیتر گپیت** (بکسر جیم فارسی و سکون تای فوقانی و فتح را و ضم کاف فارسی و کسر پای فارسی و فتح تای فوقانی) کلاه **سیس سوبها** (بکسر سین و سکون یای تحتانی و سین و ضم سین و سکون واو و بای حطی و الف) موی باف **کیس گهن** (بکسر کاف و سکون یای تحتانی و سین و فتح کاف فارسی و فتح ها و سکون نون) **تنکاکت زیب** (بفتح کاف و سکون تای فوقانی و کسر رای مفتوحه و سکون یای تحتانی و بای) شال **پرم نرم** (بفتح بای فارسی و سکون را و میم و فتح نون و سکون را و میم) فرد[8] که قسمی است از لیتمیه پرم گرم (بفتح کاف فارسی و سکون را و میم). و کپور دهور را که در تنت مانند و گزیده باشد کپور نور. پاپوش را **چرن دهرن**. و همچنین بسیاری را گرین ر دستها ما مور گردانید ✣

آئین شال

شهریار کارآگاه چارگونه برساخت. **طوس** از پشم جانوری است بدین نام. اصلی[1] رنگ او از سیاهی و سپیدی و سرخی بار گونه لیکن سیاه افزون. برخی سپید خالص نیز شود. در سبکی و گرمی و نرمی کم همتا[10]. مردم برای مالیش دیگرگونگی برند و گیهان خدیو برنگها آراست و شگفت آنکه سرخی نپذیرد. سپید الچه که آن را طرح دار نیز گویند رنگین داتی. رنگ لیتم سپید یا سیاه. و برسه گونه مانند سپید و سیاه[11] و آمیخته. و نخستین در باستانی زمان از سه چهار رنگ زیاده نشدی. گیتی خدیو گوناگون ساخت[12]. و سیر زر دوزی و کلابتون و کشیده و قلعه

و بانند حسون و جمیعت و الچه و پرزر و دارا (۱) فروغ خاطر والا ست - و نیز از کوتاهی و درازی برد و جامه پس گردانیده و باعتبار روز و ماه و سال و قیمت و رنگ و وزن پایها قرار گرفت - آن سر رشته را بزبان وقت مسل گویند - مشرفان پاس آنرا داشته رتبه هر کدام را به پارچه نوشته بگوشهٔ او پیوند دهند - هر چه از یک جنس در روز اورمزد (۲) فروردین ماه الهی در کارخانه در آید و قیمت بیش برتر از همه برگذارند و اگر از برابر (۳) بیشی و کمی بروز باشد - و اگر در روز همتا سبکتر بالا - و در هم سنگ برنگ برتری گیرد بدین روش طوس سفید آلچه لعل زرین نارنجی برنجی (۴) قرمزی کاهی (۵) گل بینه صندلی بادامی (۶) ارغوانی عنابی طوطی عسلی سوسنی منجنی (۷) گل کاشنی سیکی علفی فستقی (۸) پیر گل (۹) کلنار برن (۱۰) بھوج پیر گلابی (۱۱) آسمانی قاقی (۱۲) آبی زیتونی جگری زمردی چینی بنفش (۱۳) چهره آنبوه مشکین فاخته - و از حال یک روز اندازه سال توان بر گرفت ✤

بیشتر شال را از کشمیر گاه و گاه آوردی - و خواسته داران یکی را چهار ته ساخته روزگاران پوشیدی - و امروز که دو پهلی ته بر دوش گیرند - و از مخترعات گیتی خداوند آنکه دو تا را که در نمایش زینت افزاید پیوسته می شد - و از توجه شاهنشاهی در کشمیر هنگامهٔ شال بافی گرمی پذیرفت - و در لاهور از هزار کارخانه زیاده شد - و از ابریشمی تار و پشمین پود شال آسا بافند و مایان گویند - و از بیرون جیره و فوطه و جز آن آماده گردد ✤

لختی از بین کارخانه را بجدول آورده آگهی افزود ✤

زرین (۱۳)

نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت	نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت
مخمل زربفت یزدی	•	طاقی از یک مهر تا یکصد مهر	ماده تا الساسه	لاهوری	•	ده مهر تا چهل	لعه تا ساسه
فرنگی		دو مهر تا هفتاد	لعه تا ساسه	زربفت (۱۵) سه	•	سه مهر تا هفتاد	موعه تا ساسه
گجراتی	•	دو مهر تا پنجاه	لعه تا اماسه	مطبّق	•	دو مهر تا هفتاد	مهعه تا ساسه
کاشی	•	ده مهر تا چهل	لعه تا ساسه	میلک	•	سه مهر تا هفتاد	موعه تا ساسه
هروی (۱۴)	•	•		زربفت گجراتی	•	چهار مهر تا شصت (۱۶)	سه تا حالله

اختلاف (۱) لطافت [د] پست (۲) [ف ا و] آذرمرد [د] آورد مهر و فروردین (۳) اورمزد (۴) [من و] تا ترنجی [د] ترکی (۵) [ف ا] چمپئی [چمپئی] [دمن] سکی (۶) [ع] پتی [ف ا] پستی [من] پستقی (۷) [من] دحل (۸) [ع] گلنار + گلی برن [ف ا] گل نارنجی + پرن [من و] گلنار پرن (۹) [ف ا] بھوج + پیرگلابی (۱۰) [ع] گلابی (۱۱) [ف ا] فاقی (۱۲) [من و] کمیتی (۱۳) [ع] زربفت [ف ا] زربفت [من دو م] زرین (۱۴) [ا] مردی (۱۵) [من و] زربفت (۱۶) [د] شش ✤

بقیۂ زرین

نام	اعراب	قیمت	تحقیق قیمت
طاس گجراتی		یک مہرتا سی و پنج	لعہ رتا ساعہ
دارائی باف		دو مہرتا چار	سعہ تا اباصہ
تقیش		یک مہرتا شست	لعہ رتا مالہ
تسراتی		سی مہرتا چہل دو	لوصہ تا ماصہ
مستحسر فرنگی		از سے مہر تا چہار	لعہ رتا بیعہ
دیبائی گجی		یکمہرتا چہار	لعہ ربا بیعہ
دیبائے یزدی		یک مہرتا یک و نیم	لعہ ربا بیعہ
خارا		از نیم روپیہ تا دو مہر	صہ رتا مہعہ
اطلس[1] حطائی	سہ		
توارحطائی			
حر			
نصیلہ کہ از مکہ می آمد		از بار دو روپیہ تا شست	صعہ تا عہ
کرہ دار[3] گجراتی		یکمہرتا شست	لعہ رتا مالہ

بقیۂ زرین

نام	اعراب	قیمت	تحقیق قیمت
سدیل		یک مہرتا چہار دہ	لعہ رتا ماعیہ
حیرہ		سیم مہرتا ہشت	للعہ رتا ریعہ
دوشتہ		از سی روپیہ تا بیست	سے رتا سعہ ر
دوطہ		از نیم مہرتا دوازدہ	للعہ تا ماعہ ر
لنگ لوش		یک مہرتا شست	لعہ رتا مالہ

ابریشمی

نام	اعراب	قیمت	تحقیق قیمت
مخمل دو رنگی		گرمی از یک مہرتا چہار	لعہ تا بیعہ
اطلس[2] ہروی		طائی از یک روپیہ تا دو مہر	صہ تا سعہ
کاتی		طائی از دو مہرتا ہفت	مہعہ تا مہعہ
یزدی		دو مہرتا چہار	سعہ تا بیعہ
مشہدی		دو مہرتا چہار	سعہ تا بیعہ
ہروی[5]		یک و نیم مہر تا سہ	بعہ تا موعہ
حاتی		دو مہرتا چہار	سعہ تا بیعہ

اختلاف (۱) [ج] ساتی [ص د] ساتی (۲) [ص د] لعصلہ (۳) [ج] کروا [ف ا] کر ا [د ص ۲] کو دار (۴) [د] ردی [م] ہمدوی (۵) [ا] مری و تر [ج] ہمہ ہروی رحاتی وسسہ ہہ حاتی درہروی ۔

بقیۂ ابریشمی

نام	اعراب	قیمت	لختہ تطبیق قیمت
لاہوری	•	دو مہر تا چہار	مدعہ تا بیسہ
گجراتی		گری از یک روپیہ تا دو و نیم	عہ رتا عسار
قطیفہ[1] پوربی		از یک تا یک و نیم روپیہ	سہ رتا عہر
تاجہ باف		طاقی از دو مہر تا سی	مدعہ تا ۸/معہ
حارا		گری از یک تا سہ روپیہ	عہ رتا سے ر
سہ رنگ		طاقی از یک مہر تا سہ	لعہ رتا موعہ
قطنی		از یک و نیم روپیہ تا دو مہر	عہر تا سدعہ
کتان فرنگی		گری از نیم روپیہ تا یک	ہ رتا سہر
تافتہ		گری از یار روپیہ تا دو روپیہ	سہ رتا عسار
ابری	بفتح ہمزہ و نون خفی و فتح با و کسر را و سکون یاے تحتانی۔	گری از چہار دام تا نیم روپیہ	از یہ پائی تا ک تا مہ ر
دارائی		گری از سہ روپیہ تا دو روپیہ	۳ ر پائی تا عسار
ستی بوری[2]	[illegible]	طاقی از سہ روپیہ تا دو مہر	سے رتا سدعہ
قابند		از شش روپیہ تا دو مہر	سے تا سدعہ

بقیۂ ابریشمی

نام	اعراب	قیمت	لختہ تطبیق قیمت
دارائی باف	•	دو مہر تا سی	مدعہ تا ۸/معہ
مُنطّق	•	یکمہر تا سی	لعہ رتا ۸/معہ
تیروانی		یک و نیم مہر تا دو	بیعہ تا تعہ
میلک		یکمہر تا ہفت	لعہ رتا سہ
کمخاب ولایتی		یک مہر تا پنج	لعہ رتا ملعہ
تواز[4]		از دو روپیہ[5] تا دو مہر	عسار تا سدعہ
خوری[6]		از چہار تا دو روپیہ	للعہ رتا عہ
مستحر فرنگی		گری از دو روپیہ تا یک مہر	عسار تا لعہر
مستحر یزدی		طاقی یک مہر تا دو	لعہ رتا سدعہ
اطلسِ فرنگی		گری دو روپیہ تا یک مہر	عسار تا لعہر
تات سدبوری[7]	بتای فوقانی بعدہٗ الف و سکون تای فوقانی بعدہٗ سین و فتح دال و سکون نون و واو	از دو روپیہ تا یک مہر	عسار تا بیعہر
لاہ	بلام و الف و ہا	گری از ثلث روپیہ تا سع	۵ ر ۲ پائی ک تا ہر ۲ پائی
مصری	•	طاقی از نیم مہر تا یک	لعہ تا لعہر

اختلاف (۱) [ج] قطیفہ پوربی [ب ا] قطیفہ پوری [د] قطیفہ پوری [م] پوری (۲) [ج] ستی پوربی (۳) [ج] دادوراوک ماوکول الخ (۴) [د] بور (۵) [د] از یک ر سہ (۶) [ف ا] حوری [س دم] خوری (۷) [ج] سدپوربی + قطیفہ پوری در [س د] بیست +

بقیهٔ ابریشمی

نام	اعراب	قیمت	تحقیق قیمت
سار	بسین والف وسکون را	گزی از عشر روپیه تا نیم	از ۲ دام تا ۳ دام
شنه (۱)	بفتح تای فوقانی هندی و فتح نون وسکون را	عددی از نیم روپیه تا دو	۵ دام تا ۳۰ دام
اطلس ساده کرهٔ وار (۲)		گزی از نیم روپیه تا یک	۵ دام تا ۴۰
کپور نور کپور نور مینونی کفته	بفتح کاف وضم بای فارسی وسکون واو و را وضم نون وسکون واو	گزی از نیم روپیه تا یک	۵ دام تا ۴۰
الچه (۳)		گزی از نیم روپیه تا دو	۲ دام تا ۸۰
تعسیله (۴)		[illegible]	۸ دام تا ۲۰

ریسمانی

نام	اعراب	قیمت	تحقیق قیمت
خاصه		از سه روپیه تا یازده مهر	۸ دام تا ۱۵
چوتار	بفتح جیم فارسی وسکون واو و تای فوقانی و الف وسکون را	دو روپیه تا سه مهر	۸۰ دام تا ۱۲۰
ململ	بفتح میم وسکون لام و فتح میم وسکون لام	چهار روپیه (۵)	۱۶۰ دام
تنسکه (۶)	بفتح تای فوقانی وسکون نون وضم سین وسکون کاف (۷) و های خفی	چهار روپیه تا پنج مهر	۱۶۰ دام تا ۲۰۰
سری صاف	بکسر سین و را وسکون یای تحتانی و صاد و الف و فا	دو روپیه تا پنج مهر	۸۰ تا ۲۰۰
گنگاجل	[illegible]	چهار روپیه تا پنج مهر	۱۶۰ تا ۲۰۰

بقیهٔ ریسمانی

نام	اعراب	قیمت	تحقیق قیمت
بهیرون	[illegible]	چهار روپیه تا چهار مهر	۱۶۰ تا ۱۶۰
سالو	بسین والف وضم لام وسکون واو	سه روپیه تا دو مهر	۱۲۰ تا ۸۰
ڈوریه	بضم مجهول دال وسکون واو و کسر را وفتح یای تحتانی و های مکتوب	شش روپیه تا دو مهر	۲۴۰ تا ۸۰
ساده سپاهی		شش روپیه تا دو مهر	۲۴۰ تا ۸۰
گرهسوتی	[illegible]	یک و نیم مهر تا دو	۶۰ تا ۸۰
شیله وکی (۸)	بکسر مجهول شین منقوطه وسکون یای تحتانی و فتح لام و های مکتوب	نیم مهر تا دو	۲۰ تا ۸۰
مهرکل	بکسر میم وسکون ها و را وضم کاف وسکون لام	دو روپیه تا سه	۸۰ تا ۱۲۰
سدیل		نیم مهر تا دو	۲۰ تا ۸۰
سهن	بفتح سین و ها وسکون نون	یک مهر تا سه (۹)	۴۰ تا ۱۲۰
جهونه	بضم مجهول جیم و های خفی وسکون واو و فتح نون و های مکتوب	یک روپیه تا یک مهر	۴۰ تا ۴۰
اتان	بفتح همزه و تای فوقانی هندی و الف وسکون نون	دو و نیم روپیه تا یک مهر	۱۰۰ تا ۴۰
اساولی (۱)	بفتح همزه و سین و الف و فتح واو و کسر لام وسکون یای تحتانی	یک مهر تا پنج	۴۰ تا ۲۰۰
باقته	با و الف وسکون فا و فتح تای فوقانی و های مکتوب	از یک و نیم روپیه تا پنج مهر	۶۰ تا ۲۰۰

اختلاف (۱) [ح ل] نسخه لفظ هندی درین دو نسخه هست (۲) [ب ا س] کر ار (۳) [ب] آلچه [د] الچه (۴) [ض] تسیله (۵) [ ] چهار روپیه تا پنج مهر (۶) [ق] تنسکه + الفاظ و های خفی در [ ] هست (۷) [ض] سیله وکی + مجهول سین سکون الخ (۸) اعراب مهرکل در [ض] موجود هست (۹) [ق] تا مهر (۱) [ق] حاشیه اساوری +

بقیۂ ریسمانی

نام	اعراب	قیمت	تحقیق قیمت
محمودی	•	نیم مہر تا سہ	للعہ ر تا ثمہ
یمجولیہ (۱)	[illegible]	یکمہر تا سہ	لعہ ر تا موعہ
جھولہ	بضم مجہول جیم و ہای حطی و سکون (۲) واو و فتح لام و ہاے مکتوب	نیم مہر تا دو و نیم	للعہ ر تا ثمہ
سرشد		نیم مہر تا دو	للعہ ر تا سہ
دوپٹہ	(۳)	یک روپیہ تا یک مہر	سعہ ر تا لعہ ر
کساچہ		یک روپیہ تا یک مہر	عہ ر تا لعہ ر
نوطہ		نیم روپیہ تا ہشت	ہ ر تا سے ر
گوش پیچ		یک تا دو روپیہ	عہ ر تا عا ر
جیسٹ	[illegible]	گزی از دو دام تا یکروپیہ	ایائی ک تا عہ ر
گریہ		از نیم تا یک و نیم روپیہ	ہ ر تا عہ ر
سلاہٹی	بسین و لام و الف و فتح ہا و کسر تای فوقانی ہندی و سکون یای تحتانی	گزی از دو دام تا چہار دام	ایائی ک تا ر ایائی ک
	پشمینہ		
سقلاط (۴) رومی و فرنگی و پرتگالی	•	گزی از دو نیم روپیہ تا چہار مہر	عہار تا سے

بقیۂ پشمینہ

نام	اعراب	قیمت	تحقیق قیمت
ناگوری و لاہوری	•	عددی از دو روپیہ تا یک مہر	عا ر تا لعہ ر
صوف مربع		طاقی از چہار مہر تا یازدہ	سے تا مادسہ
صوف محر (۵)	•	طاقی از سہ روپیہ تا یک و نیم (۶) مہر	سے ر تا سہ ہ ر
یرم نرم		از دو روپیہ تا شست (۷) مہر	عا ر تا مالے
حیرۂ یرم نرم		از دو روپیہ تا شست و پنج مہر	عا ر تا مادعسہ
نوطہ		نیم مہر تا سہ	للعہ ر تا موعہ
جامہ وار (۸) یرم نرم		نیم مہر تا چہار	للعہ ر تا سے
گوش پیچ		از یک و نیم روپیہ تا یک و نیم مہر	عہ ر تا سہ ہ ر
کھوک	بضم ہای فارسی و ہای حطی و سکون واو و کاف۔	از دو نیم تا یازدہ روپیہ	عا ر تا دعہ
درمہ	بضم دال و سکون را و فتح میم و ہاے مکتوب۔	از دو روپیہ تا چہار مہر	عا تا سے
پٹو	بفتح ہای فارسی و ضم تای فوقانی ہندی و سکون واو	از یک تا دہ روپیہ	عہ ر تا ع
ریوکار	بکسر مجہول را و سکون یای تحتانی و واو و کاف و الف و سکون را	از دو روپیہ تا یک مہر	عا ر تا لعہ ر
مصری	،	از پنج تا پنجاہ روپیہ	صہ ر تا صہ

اختلافات (۱) [د در حاشیہ] بیتولیہ (۲) [د] حطی ردہ و سکون (۳) در [د] این اعراب نوشتہ است [بضم دال و سکون واو و فتح ہاے فارسی و تشدید تای ہندی و ہای مکتوب] (۴) [ب اص د] سقرلات (۵) [ج] محر [ب] مہر [ا] نر [ص د] مشجر [ع] مہر [ک] کتا کیتر (۶) [ص د] تا پنج مہر (۷) [د] تا ہشت مہر (۸) [ب ا] جامہ دار ۔

پشمینه				بقیهٔ پشمینه			
نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت	نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت
زردیانی	-	ارچہار سی دیگر وسہ	... تا ...	نم گرم		سہ روپیہ تا دو نیم مہر	... تا ...
مائی مد (۱)		دو روپیہ تا یک مہر	... تا ...	کتاس	بفتح کاف و تای دو بالی و الف و سکون سین	از دو دم روپیہ تا دو مہر	... تا ...
کسک مد (۲)		دو روپیہ تا یک مہر	... تا ...	تکیہ مد ہندی		یک ونیم تا چہار روپیہ	... تا ...
یکہ مد ولایتی	-	(۳)		لوئی	بضم مجہول لام و سکون واو و کسر تمائی و سکون یاے تمائی	چار دہ دام تا چہار روپیہ	... تا ...
سرپیچ		از نیم مہر تا چہار	... تا ...	کمل	بفتح کاف و دلون حی و فتح ماو سکون لام	۱ دہ دام تا دو روپیہ	... تا ...
اعری		ز ہشت روپیہ تا دو نیم مہر	... تا ...	کلاہ کسمری		از دہ دام تا یک روپیہ	... تا ...

آئین پیدایش رنگہا

از الوان بیاض و سواد را اصل پندارند و دو طرف برشمارند و باقی از این دو (۴) لصیقہ باشد - فراوان سفید چون با تاینہ سیاه فراہم گردد زرد پدید آید و از بیاض و سواد یکسان سرخ چہرہ کشاید - از بیاض و سواد بسیار سبز - و دیگر الوان از ترکیب یکدیگر چیرند - و بیر سردی جسم تر را سپید برسازد و خشک را سیاه و گرمی رطب را سیاه گرداند و خشک را سپید - و این اسباب از جانب قابل و اقتضای کواکب کہ فاعل است بر جای خود دگرگونگی بخشد -

آئین تصویرخانه

صورت برجا او بچو رہبونی کند و او معنی جائیجہ بیکر حیطی بحرف و (۵) لفظ رساند - از اجمالی معصوم برده آید - اگرچہ در عرفی تصویر آشباح گوئی (۶) بر نگار بد کار برداران در رنگ لبا سہائی حاتی شگرف صور تہا برگدارند و ظاہر نگہبان را جمعیت در ار برند لیکن از خط تجارب پیشینیان بدست آید و (۷) سرمایہ بالش خرد گردد +

ازین رو بحست از کتاب خانہ برگذارد کہ گزین قسمی ست از و - گیتی خداوند فراوان توجہ بر گمارد و در صورت و معنی زرف نگہی فرماید - و الحق در نظر حق دوستان جلوہ گاہ نور مقید و در (۸) دیدہ دور بینان جام گیتی نمای مطلق - طلسم خط روحانی ہندسہ الیست از قلم ابداع و آسمانی کتابہ الیست از دست تقدیر - نہار و از سحر (۹) زبان دست - سخن حاضران را ابیروی دل بخشد - یہ خط دور و نزدیک را آگہی رساند - اگر خط نبودی سخن (۱۰) زندگانی نہ داشتی و دل را از گذشتگان ارمغانے نرسیدی - صورت بینان پیکر دوده انگارند معنی پرستاران

اختلاف (۱) [و ف ا] مائی مد [ص د] مائی [م] مائچی (۲) [د م] کسک ماکہیک [ف ا] کنک [ص ق] کسک (۳) [ص د] دو روپیہ تا یک مہر (۴) [د] بعضہ (۵) [ـــ] و لفظی (۶) [ص ق] برنگارند و کار برداران الخ (دراں سراسر) (۷) [ـــ] سرمایہ بالش (۸) [ف ا] دیدہ (۹) [د] سحر زبان دست سخن حاضران الخ (۱۰) [ف] سخن زندگانی نہ داشتی دل را الخ +

چراغ شناسائی - ظلمتی ست با هزاران فروغ نی نی نوریست با حال چشم نارسیدگی - نقش نگار آگهی - سواد شهرستان معنی - تارشی ست خورشید[1] را - سیه ابریست دانش بار - برگنجینهٔ مینائی شگرف طلسمی ست خموش گویا - و با جاماندگی روائی دارد و با افتادگی بلند پروازی ✤

از علم راز ایزدی پرتوی بر نفس ناطقه افتد - دل او را اشهرستان خیال که برزخی ست در مجرد و ماده رساند تا تجرد به تعلق آمیزد و اطلاقی تقید آموده پدید آید - و از انجا گام بر بام زبان نهاده به دستیاری هوا بدریچهٔ گوش در آید - و سپس پایه پایه بار تعلق از دوش رانگنده بجای خویش باز شتابد - و گاه آن مسافر آسمانی بر پا مردگاری بنان[2] خیالش دهد و از انجا از ذبحر قلم و مداد در نوردیده به سرهت[3] آباد صنائع بار کشاید و از شاهراه دیده باز گردد ✤

چون خط گزارش حرف نماید تا کزیر سخن سرائی آنکه لختی از آن برنویسد و چراغ آگهی برافروزد - **حرف** کیفیتی ست خاص وابستهٔ چگونگی هوا - هرگاه سختی دو صُلب[4] برهم خورد آنرا **قرع** گویند و اگر بشدت جدا شود آنرا **قلع** خوانند - هر آئینه هوای میانه لبسان آب موج خیز در آید و از آن کیفیتی پیدائی گیرد آنرا آواز نامند - برخی سبب بعید[5] گزارش نماید گویند صوت تموج هواست - و بعضی سبب قریب[6] و صوت را قرع یا قلع سپف برگزارند - و صوت را کیفیات دیگر عارض گردد چون زیری و بمی و غنگی و بحوحت[7] که از گرانی گلو روی دهد - و از روی مخارج و تقطیع اجزای هوائی کیفیتی دیگر عارض صوت شود که در زیر و بم و غنه و بحوحت از هم جدا شوند - آنرا **حرف** نامند - این رای پور سیناست - وحیدی دانش اندوزان معروض کیفیت خاص را حرف شمرند - و طائفه دو در میان مجموع عارض و معروض را حرف برخوانند - و بها این رای نزدیک تحقیق -

و حرف هندی زبان پنجاه و دو مبانی[8] فلانی و در فارسی بیست و چهار و - و در عربی بیست و هشت و به بیست[9] و هشت صورت گراید و در آمیزه بیاورده اگر همزه را از الف جدا نگرداند - و آنکه[10] در آخر مفردات لام و الف یکجا نویسند از آن است که ساکن را ناگزیر بیک حرف پیوند بایستی - و اختصاص لام از آن روست که او دل الف است و الف دل او - در باستان اعراب نبود - حیدی سقاط غیر رنگ مکتوب نشانه کرد و ابید بعد زیر اشتله سرخ در زیر حرف گذاشته و بجهت[11] پیش در پیش و زیر را در زیر نهادی - و خلیل بن احمد عروضی هر حرکتی را صورتی معین گردانید چنانچه امروز در میان[12] - و بر هشیار دل پوشیده نبود که حسن خط چون دیگر مراتب آن مدگو گی بسیده تفاوت کند و هر گروهی بروشی دل بسته عشرت گرینا[13] چون خط هندی سریانی یونانی عبری قبطی معقلی کوفی کشمیری حبشی ریحانی عربی پارسی رومی حمیری بربری اندلسی روحانی و غیر آن که باستانی نامها باز گوید - و در برخی[14] اشعار عبری را آدم هفت هزاری بست و هشد و طائفه با درپس - وحیدی گوید او معقلی را سرانجام داد - و برخی برگذارند که خط کوفی را امیر المومنین علی از معقلی بر گرفت - و اختلاف[15] در خطوط بسطح و دور باز گردد چنانچه خط کوفی یک دانگ دور است و باقی سطح - و معقلی همگی سطح - و کتابه کهن عمارات بیشتر بدین خط نشان دهند و بهتر آنست که سیاهی و سپیدی بگرین روشی جدا گردد و در خواندن استناهی بیفتد ✤

اختلاف (۱) جیس ر [د] درسپهر خورشید را بر(۲) [ب ا] بیان (۳) [د] سرهت آباد (۴) [ب ا] در صلب لسمی الخ (۵) [ص] قریب (۶) [ص د] بعید (۷) [ب ا] بحوحت [ص د] بحوحت در [x] نقطه بیست (۸) در [ب ا] بیست (۹) [ب ا ص م] فلان (۱۰) [ب ا ص د] و آنکه در آخر مفردات (۱۱) [x] کهنه (۱۲) [ص د] در میان است (۱۳) [ب ا] گزیدند (۱۴) [د] که در (۱۵) [ص د] اشعار (۱۶) [ص] و اختلاف بخطوط [د] و اختلاف خطوط ✤

امروز در ایران و توران و روم و هند هشت گونه خط روائی دارد- هر گروهی یکی در گرو دست ایشان را
ارزان ابن مقله در سال سه صد و دو هلالی از خط معقلی و کوفی برآورد و ثلث توقیع محقق نسخ ریحان[2]
رقاع- و گروهے عبارت را از او دانند و هفت خط از و وابسته و برخی نسخ را از یاقوت مستعصمی[3]- ثلث و نسخ را
دو دو دانگ و سطح چهار- خفی را نام حسین باشد و جلی را اسم نسین- و توقیع و رقاع چهار و نیم دانگ دور
و باقی سطح- همان دستور خفی و جلی آن دو نام گیرند- و محقق و ریحان چهار و نیم دانگ سطح[4]- بدان بسط
آن دو نام یابند- و علی بن هلال که ابن بواب مشهور است هر شش خوب نوشت یاقوت کمال رسانیده
و شش شاگرد او بلند نامی گرفتند شیخ احمد که شیخ زاده سهروردی زبان زد آفاق است ارغون[5] کاملی مولانا
یوسف شاه مشهدی مولانا مبارک شاه زرین قلم حیدر گنده نویس میر یحیی[6]- صوفی نصر الله که صدر عراقی سر
گویند ارقون عبد الله خواجه عبد الله صیرفی حاجی محمد مولانا عبد الله آشپز مولانا محیی شیرازی معین الدین تنوری[7]
شمس الدین خطائی عبد الرحیم خلولی[8] عبد الحی[9] مولانا جعفر تبریزی مولانا شاه مشهدی[10] مولانا معروف[11] بغدادی
مولانا شمس الدین بایسنغری معین الدین فراهی عبد الحی سبزواری مولانا نعمت الله بواب[12] خواجگی مومن مروارید
که اصناف عبارت رنگ آمیزی کاغذ از دست سلطان ابراهیم نور میرزا شاهرخ مولانا محمد حکیم حافظ مولانا محمود سیاوش
مولانا جمال الدین حسین مولانا پیر محمد میر فضل الحق قزوینی سر در هر شش قلم دست شگرف داشتند- خط هفتم تعلیق
است از رقاع و توقیع برکشیده اند- سطح بس کم دارد- خواجه تاج سلمانی[13] که دران بس خط دست کوتاه داشت
بشائستگی رسانید و بعضی برانند که مخترع اوست- از متاخران[14] مولانا عبد الحی و عتیقی ابو سعید میرزا این خط را بس خوب
دانست- و مولانا درویش امیر منصور مولانا ابراهیم استرآبادی خواجه اختیار منشی جمال الدین محمد قزوینی مولانا
ادریس خواجه محمد حسین منشی سر سر آمد شدند- و اشرف خان میر منشی گیتی خداوند پایه والا رسانید- خط هشتم
نستعلیق و آن تمام دور است- در زمان صاحب قران[15] خواجه میر علی تبریزی از نسخ و تعلیق برگرفت- و
این نوزنسود خرد که نستعلیق نامها سطر و رآمد که مشق از زمان حضرت صاحبقران نگاشته بودند- دو کس از شاگردان او
نگارستین بردند مولانا جعفر تبریزی و مولانا اظهر- از خوشنویسان این خط مولانا محمد[1] اوبهی ست که در فن مشق کم همتا بود و
مولانا باری هروی و سر آمد همه مولانا سلطان علی مشهدی- اگرچه از مولانا اظهر شاموخته لیکن از نوشتهای او فراوان آگهی
اندوخت- و شش کس از شاگردان او نام برآوردند سلطان محمد خندان سلطان محمد نور[1] مولانا علاء الدین هروی مولانا زین الدین
مولانا عبدی نیشاپوری محمد قاسم شادی شاه- هر کدام نظر وسے خاص بر نوشت- و دلربای گردهی آمد- مولانا
سلطان علی قاینی[19] و مولانا سلطان علی مشهدی و مولانا هجرانی پیر دیرین نگارستن دستے برآوردند- شش سر دفتر
خوشنویسان مولانا میر علی هرویست- اگرچه بظاهر شاگردی مولانا زین الدین کرد لیکن از نگاشتهای مولانا سلطان علی
استاد شد- وار فروغ هم عالی تعبیر[20] روش بوده بپایان گلبنها یادگار گذاشت- یکی بر سید و باشد که میان خط شما
و مولانا چه تفاوت- پاسخ چنان گذارد من هم پایه کمال رسانیده ام لیکن خط او را نمک دیگر است- شاه محمود
نیشاپوری و محمود اسحاق و شمس الدین کرمانی و مولانا جمشید معمائی و سلطان حسین خجندی و مولانا عیشی[21] و غیاث الدین[22]

اختلاف (۱) [ح] (۲) [ب] ـــــ (۳) [ح] ریحانی (۴) [ح] مستعصمی و جمعه نسخها مستعصمی نوشته (۵) [د] سطح باقی دور (۵) [د] ارغون (۶) لفظ یحیی و [ح] ـــــ (۷) [ب] سوری (۸) [ح] [س] خلولی [ب ا] حلوی [د] حلوی (۹) [ب ا] عبد الحق (۱۰) [ح ب ا] ـــــ (۱۱) [ح] معرف (۱۲) [ب ا] نواب (۱۳) [ب ا] سلمانی (۱۴) [ب ا] متاخرین (۱۵) در نسخها لفظ صاحبقران سرا نوشته (۱۶) در [ح] ـــــ (۱۷) [ب ا] احمد (۱۸) [ب] محمد نور مولانا الم (۱۹) [ب ا] طاهی [س] قانی [د] تائی (۲) [ح] روش (۲۱) [د] محمد (۲۲) [ب] عیسی +

مذهب و مولانا عبد الصمد و مولانا مالک و مولانا عبد الکریم و مولانا عبد الرحیم خوارزمی و مولانا شیخ محمد و مولانا شاه محمود زرین قلم و مولانا محمد حسین تبریزی و مولانا حسن علی مشهدی و میر معصوم کاشی و میرزا ابراهیم اصفهانی و برخی دیگر درین تصویر عمر گرامی صرف نمودند ٭

از قدردانی و ارزشناسی گیتی خداوند گوناگون خطها پایهٔ والا گرفت و بهره‌وران نادره کار روز بازار شد - خاصه نستعلیق روائی دیگر یافت و چابک رقمی که در ظل سریر خلافت صاحب این نقش دلپذیر توان گفت محمد حسین کشمیری است و بخطاب زرین قلمی روشناس آفاق - شاگرد مولانا عبد العزیز از استاد گذرانیده - مدات و دوائر او تناسب هم اند - و کارآگهان او را پایهٔ ملا میر علی برگیرند - و مولانا باقر پسر ملا میر علی مشهور و محمد امین مشهدی میر حسین کلنگی مولانا عبد الحی مولانا[1] دوری مولانا عبد الرحیم میر عبد الله نظامی قزوینی علی چپ کشمیری نور الله قاسم ارسلان بیدار فروغ این دولت جاوید طراز نامور گشتند ٭

و گیتی خداوند از نور آگهی کتاب خانه را بر چند گونه فرموده - برخی درون مشکوی مقدس باشد[2] و لختی بیرون و هر کدام را چند لخت گردانید - همواره علم علم نامه نامه را موافق ارزش پایه قرار داده - و از دگرگونگی نظم و نثر و هندی و فارسی و یونانی و کشمیری و عربی ترتیبها یافت - بدان نمط سطر در آوردند[3] - روز روز کار دانان آگاه دل آنرا بموقف عرض همایون رسانند - و هر کتابی را از آغاز تا انجام شنوند - و هر روز که بدان جا رسد بشمارهٔ آن هندسه بقلم گوهربار نقش کنند و بعد اوراق خوانده[4] را نقدا از زر سرخ و سفید بخشش شود - کم کتابی مشهور بود که نه در محفل همایون نگذرد و کدام داستانهای باستانی و غرائب علوم و نوادر حکم که بیاد آن پیشوای دانش منشان انصاف گرای نباشد - از مکرر شنودن ملال نگیرد و بفراوان خواهش بنوشند - همواره از اخلاق ناصری کیمیای سعادت قابوس نامه مکتوبات شرف منیری گلستان حدیقه مثنوی معنوی جام جم بوستان شاهنامه خمسهٔ شیخ نظامی[5] کلیات خسرو و مولانا جامی دیوان خاقانی و انوری و دیگر تاریخ نامها در پیشگاه حضور برخوانند پیوسته نکارفرمائی زبان دانان کتب هندی و یونانی و عربی و فارسی بدیگر زبانها گزارش یابد چنانچه لختی زیج جدید میرزائی را[6] بدیده وری امیر فتح الله شیرازی و ترجمانی راقم اقبالنامه کشن جوشی گنگادهر مهیس مهانند[7] از هندی بفارسی آوردند - و کتاب مهابهارت[8] از کتب قدیم هندوستان باهتمام نقیب خان و مولانا عبد القادر بداؤنی و شیخ سلطان تهانیسری[9] از هندی بفارسی آمد - قریب یک لک بیت است - آنحضرت نام این داستان باستانی رزم نامه نهادند[10] - و همچنین گروه کتاب راماین را که از تالیفات قدیم هندست و احوال رامچندر بتفصیل دران و بسی از نوادر حکمت و دران مندرج[11] بفارسی آوردند - و کتاب اتهربن را که بزعم این طائفه یکی از کتب چهارگانهٔ آلهی ست حاجی ابراهیم سرهندی بفارسی نمود - و لیلاوتی که در حساب گزیده اثریست از حکمای هندوستان مهین برادران شیخ ابو الفیض فیضی از هندی نقاب برآورده طیلسان فارسی بر دوشش گذاشت - و کتاب تاجک[12] در علم نجوم نسخه ایست معتبر باشارت عالی مکمل خان گجراتی فارسی ساخت - و واقعات حضرت گیتی ستانی که دستور العمل کارآگهی ست میرزا خان خانان از ترکی بفارسی آورد - و تاریخ کشمیر که احوال چهار هزار سالهٔ آن دیارست مولانا شاه محمد شاه آبادی از لغت کشمیر بزبان فارسی برگذارد - و معجم البلدان که در احوال

اختلاف (۱) [ب] [ا] از دور آگهی (۲) [ن] باشند (۳) [ب] [ص] [د] در آوردند (۴) [ص] [د] خوانده را از نقد سرخ الخ (۵) در [ن] نیست (۶) در [ص] [د] نیست (۷) در همه نسخها از فارسی بهندی [۸] د ب ا مهابارتهه (۹) [ن] تانیسری [ب] تاسری (۱۰) [ص] [د] نهادند (۱۱) [ب] [ص] [د] مندرج است (۱۲) [د] تاجک ٭

ملا و دو هزار کمان ست شگرف حمی از زبان دانان چون ملا احمد تته[1] و قاسم بیگ و شیخ منور و چندے دیگر از لغت تازی
بفارسی بردند - و هربنس را که متضمن احوال کشن ست مولانا شیری بفارسی نوشت - و کتاب کلیله[2] و دمنه که
در حکمت عملی کارنامه ایست عزائب[3] نحست تا آنکه نصر الله مستوفی و مولانا حسین واعظ بفارسی نقل کرده بودند
چون استعارات عرب و لغات دشوار داشت بفرمان جهان آرائے اقبال راقم شگرف نامه ملقب تازه و[4] فارسی
پوشانید و به عیار دانش آشکار گرفت - و قصهٔ عشق نل و دمن[5] که بزبان هندی جگر گداز ارباب ذوق بود
شیخ فیضی فیاضی در بحر لیلی مجنون بسلک نظم درکشید و به نل دمن شهرهٔ آفاق شد - چون خاطر مقدس شاهنشاهی
بمرا نقل آگهی یافت احوال هزار سال[6] چنانکه در اقالیم سبعه روی داده حسب شناسان[7] تاریخ دانان را اشارت
عالی شد که در یکجا واهم آرند[8] - نخست نقیب خان و چندی دیگر آغاز نهادند - و مولانا احمد تتوی بسیارے[9] در حیطهٔ تحریر
آورد و جعفر بیگ آصف خان باتمام رسانید و خطبه آرا نگارندهٔ اقبالنامه برنوشت - و تاریخ الفی نام
برنهادند ÷

ستایشگری بحرف تصویر گویند - از آنجا که خدیو عالم از آغاز آگهی بدین
کار دل نهاد و رواج و رونق آن را طلبگار شد - از آن[10] روی این جادو[11] کاری شگرف آرایش گرفت - گروهی انبوه
نامور گشتند[12] - هر هفته داروغگان و بتکچیان کار هر کس بنظر آورند و بانداز خوبی بخشش شود و ماهواره افزاید -
سختی ترف در مصالح رفت وارزِ برقرار پیدائی گشت - رنگ آمیزی حسن دیگر پذیرفت و صفایا[13] را آبرو
تازه پدید شد - هنرمندان شیرین کار چهره[14] برافروختند چنانچه نادره کاری بهزاد و سحر پردازی اهل فرنگ را که[15] در
درگرفته بود گرین انبار سیدآتا - نازکی کار و صفائی نقوش و ثبات دست و دیگر برگزیده صفات در چه یکتائے
گرفتند و اشیاء جمادی طرار جانوری یافتند - ازصد کس متجاوز رتبهٔ پیشوائی رسیده[16] و آوازهٔ بلند نامی یافتند - و
طایفه که برو یک منزل رسیده اند و طبقه که نیمه راه شتافته بس فراوان - هندراچه[17] گویم که تصویر این معنی[18] از صفحهٔ خیال
کمتر بود[19] - بهانا از اقالیم جهان کمتر نشان دهند ÷
رفیق روان این شاهراه آگهی میر سید علی از تبریز[20] است - سبق بدرخود لختے آموخته بود - چون سعادت
آستانبوس یافت در پرتو عاطفت روشنی برگرفته در پیشهٔ خویش نامور شد و کامیاب بحمدی آمد - خواجه عبدالصمد
شیرین قلم از شیراز است - اگرچه این فن را پیشتر از زمان ملازمت میدانست اما باکسیر نگاه شاهنشاهی رتبهٔ والا
یافت و صورت او بروے معنی آورد - و شاگردان اُستاد از آموزش او بدید آمدند - دسونته کهار[21] پسرے
درخدمت این کارخانه بسر بردی و بهوس بردیوار صورتکے نوشتی و نقشی نگاشتی - روزی نظر دوربین شاهنشاهی
بران افتاد - از ژرف نگاهی بمعنی استادی دریافته بخواجه سپردند - درآندک وقتی یگانهٔ زمانه[22] شد و سرآمد روزگار گشت
ظلمت سودا فروغ خرد او را[23] بپوشید - زخم خویش سفر عدم گرید - واز و کار هائے شگرف یادگار ماند[24] - بساون در
طراحی و چهره کشائی و رنگ آمیزی و مانند نگاری و دیگر کارهائے این فن یگانه[25] نامه شد[26] - و بسیار دیده وران ساساده[27]
بر دسونته ترجیح دهند - کیسو و لعل و مکند و مسکین[28] و فرخ قلماق و مادهو و جگن و مهیش و کهیمکرن

اختلاف (۱) [ ] ته (۲) [ب ا] کلیله و دمنه را (۳) [س ج] عزائب (۴) [س ج] نل دمن و زبان (۵) [س] شوق (۶) [ج] هزار
(۷) [ج س] حسب شناسان (۸) [ب ا] کردند (۹) [س ج] بسیاری از دستگاه الف (۱۰) [س ج] از روی جادو و الخ (۱۱) [ب ا] جادو طرازی
(۱۲) [س] نامور (۱۳) [س ج] صفا (۱۴) [ج] چهره (۱۵) [س ج] را که (۱۶) [ج] بپیشوائی (۱۷) [س ج] گشته آمد (۱۸) [ب ا] بیکوئی
(۱۹) [ب ا] معنی را (۲۰) [س ج] بود (۲۱) [ب ا س ج] از تبریز (۲۲) [ب ج] کهار (۲۳) [س] زمان (۲۴) [ب ا] پوشید و
(۲۵) [ج] ... (۲۶) [ب ا] کارهائے شگرف (۲۷) [ب ا س ج] مسکین (۲۸) [ب ا س] فرخ قلماق ÷

دتمارادسانوله وهرنبس ورام سرآمد ماموراند - اگرکار هریک برداردسخن درازگردد - ازهرچیره گی می جسته
وازهر خرمے خوشه +

شگفت آنکه از آبادی اندیشه[1] صورت بینی وتمثال آرائی که دستمایهٔ نشاه خواب غفلت است جامدارد آگهی
دودارے ورد بیدرمان ناشناسائی آمد - وتقلید بینگان تصویر دشمن راچشم حقیقت بین[2] کشاده شد - روزی
درانجمن رازگوئی که محمدان سعادت حضور داشتند برقدسی زبان رفت آنکه برخی نکوهش این پیشه نمایند دل
برنتابد وبخاطر چنان[3] رسد که مصور درخدا شناسی افزون تر از بسیارے بود چه هرگاه جانور نگارد وعضو عضو کشد
واز پیکر روحانی پیوند نیارد داد - بیرنگی جان آفرین گراید وشناسائی اندوزد - وهمچنان که این حرفه پایهٔ والا گرفت
کارهای شگرف آماده گشت - فارسی نامهاے نظم ونثر را پیرایه بستند ومجلسهاے ونکتها تصویر شد - قصهٔ حمزه[4] را
دوازده دفتر ساخته رنگ آمیز کردند واستادان سحرپرداز یک هزار وچهارصد موضع را حیرت افزاے دیده وران
گردانیدند - چنگیزنامه[5] وظفرنامه واین اقبالنامه ورزم نامه ورامائن ونلدمن وکلیله ودمنه وعیار دانش وجز آن
به پیکرنگاری برآراستند - وجای تصویر را خود نشانه مند گردانیدند ما شارت والا پیکر همگی ملازمان دولت جاوید طراز[6]
را تصویر نمودند وکتابے سترگ برآراستند[7] - گذشتگان حیاتی تازه وحاضران جاوید زندگی یافتند - همچنانکه
مصوران را بلند پایگی شد نقاشان ومذهبان وجدول آرایان وصحافان را نیز بازارگرمی پدیرفت +

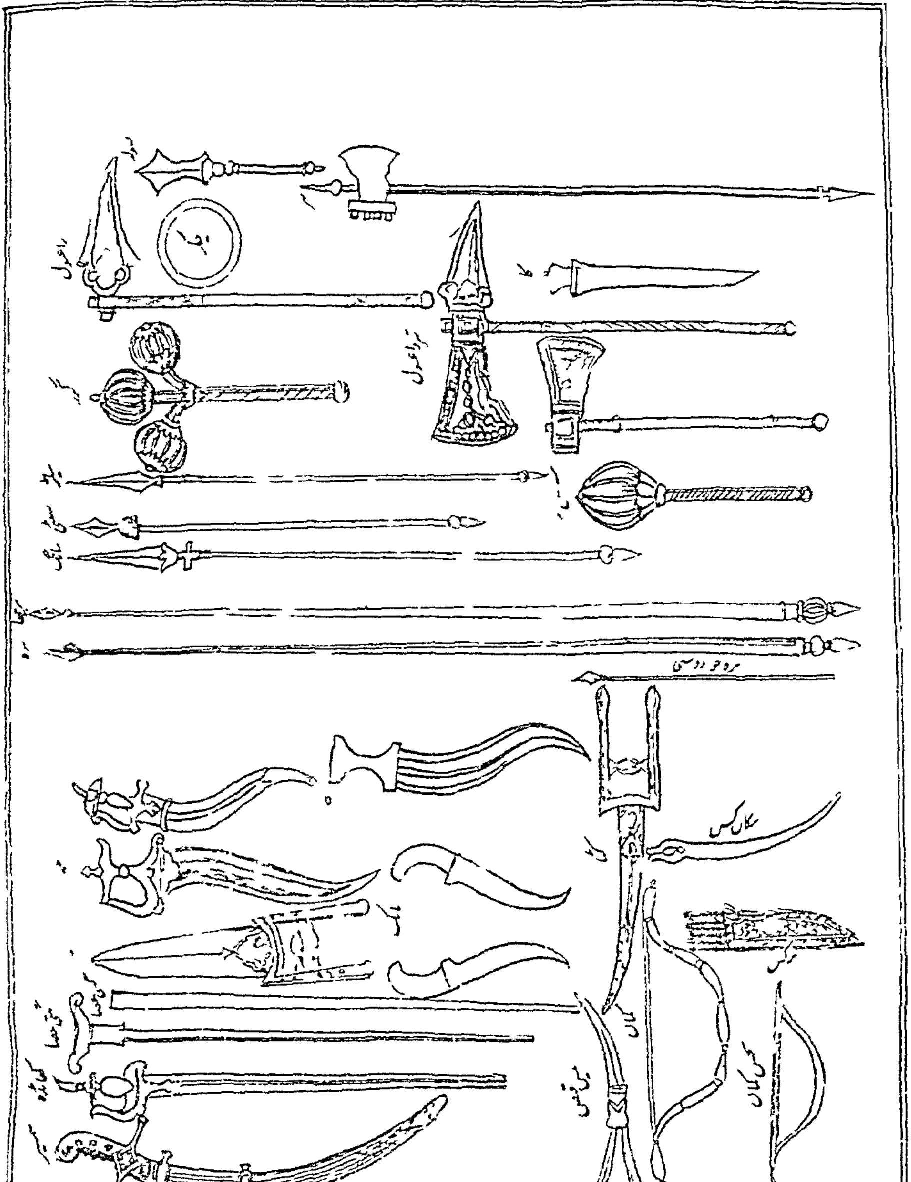
وارخدمت گزینی این کارخانه بسیارے[8] منصبداران واحدیان وسائر سوار شرف امتیاز گرفتند وعلوفهٔ
پیاده ازیکهزار ودویست دام زیاده وار[9] شصت دام کم نبود +

آئین قورخانه

خانه آبادی اردمایه[10] برگیری وسپه آرائی بد سرانجام یابد ومعموری جهان بادبار گردد - ازین روجهاندار
پایه شناس فراوان دل نهد ودر آرایش آن ژرف نگهی بکار برد - تازه طرحها چهره برا فروخت وجوهر کارافزایش
گرفت - جوشے در پیشگاه حضور آماج سدوق گردانیدند وبستان فرزانگی پیدائی نگرفت - همواره چندان آماده
وارند که ملتکر با[11] نسند آید - وما زرگانی را به بنیش افسر خدیو ارج قرارگیرد[12] - خاصگی را نام وپایه[13] برنهند - سی شمشیر
خاصه شود وبهرماهی یکی بشستان دولت سپارند وپیشین را بیرون فرستند وپرستاران بیرونی نوبت بردارند - و
چهل دیگر آماده دارند وآنرا کوتل نامند - چون ازخاصگی نخرج رود - ودوازده ماندازین برآید - دوازده یک
بندی - پس از هفته[15] نوبت یکی رسد - جمدهر وکهپوه چهل چهل وهفته هفته یکی پس ازدیگری آورند وازهریکی سی کوتل -
ولبسان بیتیس ار ویز سازند - وهشت کارد وبست بیزه وبرچه هرماهے یکی را بکار دارند - وهشتاد وشش
کمان مشهد وهند این[17] وجزآن بیست وچهار بماه[18] وباز گردد هرماهی دو دوسی بهفته وهرهفته یکی وسی وددو بروز نامی تمیس ماه -
وهمچنین هریکے را پایه قرار داده اند +

هنگام سواری وبار عام امیرزادگان ودیگر منصبداران واحدیان قور بردست ودوش بازگذارند -
چهار چهار ترکش کمان شمشیر سپر چهار چهار کس برگیرند - نیزه برچه تبرزاغنول یا ازی گپتی[19] کمان گروهه کتک صندلے

اختلاف (۱) د [ب ا] د (۲) [س د] دو مال ورد ے درمان (۳) [ب اس د] بیرسد (۴) [ق ب ا] حمزه (۵) [س] چنگیزنامه (۶)
در [۲] بیست (۷) [ف ب ا] برآراست (۸) [س د] بسیارے ارمنصبداران (۹) [ب ا] وارشصت دام (۱۰) [ب اس د] نا - (۱۱)
[ب اس د] بسند (۱۲) [س د] گرفت (۱۳) [د] نام بپایه برنهد (۱۴) [ب ا] ودوازده آیک بندی (۱۵) [۲] هفت (۱۶) [س د] ار ار
(۱۷) [س د] مشهدی ونهدائی (۱۸) [س د] برماه (۱۹) [ب ا] گپتی [۲] کمس یا گپتیس [س] گپتس
[۲] گپتیس +



شایسته آئین روا دارند — چندی قطار ستر و استر بار گوناگون سلاح آماده باشد چندین گردون دکهنی و جز آن دربارها بردارند — در بارگاه اقبال افزون بگیر بر هم برابر تو دلیسا و منتظر خدمت باشد و در سواری از پی حالش روند و گروهی خدمتگیان — و آراسته فیلان و شتران و استرها و اسپان و ارابها و بلها و کوتل ها و دیگر شکوه دولت با قور باشد و بیساولان جاگیر اهتمام نمایند و سرکشیان بیرا آورند — در شکارگاه چندی از پیادگان تیر و کمان و دیگر یراق همراه بردارند برای اختصار بر خی گیتی سال را در جدول برشمارد و چندی نیکو نگاری در شناس گرداند +

جدول آئین قورخانه

نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت
شمشیر		از نیم روپیه تا مبلغ دو مهر	۸ ر تا [illegible]
کهانڈه	بفتح کاف و های خفی و الف و نون خفی و فتح دال هندی و های مکسور	یک روپیه تا ده	[illegible] تا [illegible]
کپی عصا دستکار کوسه	بفتح گاف فارسی و سکون پای فارسی و کسر یای تحتانی و سکون یای تحتانی	دو روپیه تا [illegible]	[illegible] تا [illegible]
جمدهر	بفتح جیم و سکون میم و فتح دال و های خفی و سکون را	یک روپیه تا دو نیم مهر	۴ ر تا [illegible]
[illegible]		نیم روپیه تا [illegible]	۸ ر تا [illegible]
کهپوه	بفتح کاف و های خفی و سکون پای فارسی و فتح واو و های مکسور	نیم روپیه تا یک و نیم مهر	۸ ر تا [illegible]
جمکهاک	بفتح جیم و سکون میم و کاف و های خفی و الف و سکون کاف	نیم روپیه تا یک و نیم مهر	۸ ر تا [illegible]
بانک	با و الف و نون خفی و سکون کاف	نیم روپیه تا یک و نیم مهر	۸ ر تا [illegible]
جسوه	بفتح جیم و نون خفی و سکون سین و فتح واو و های مکتوب	نیم روپیه تا یک مهر	۸ ر تا [illegible]

تتمه جدول آئین قورخانه

نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت
کٹاره	بفتح کاف و تای هندی و الف و فتح را و های مکتوب	نیم روپیه تا یک مهر	۸ ر تا [illegible]
نرسنگه موٹهه	بفتح نون و سکون را و کسر سین و نون خفی و سکون کاف و ضم میم و سکون واو و های هندی با های خفی	نیم روپیه تا دو مهر	۸ ر تا [illegible]
کمان		یک روپیه تا سه مهر	۴ ر تا [illegible]
نخش کمان		یک روپیه تا چهار	[illegible] تا [illegible]
ناوک		نیم روپیه تا یک مهر	[illegible] تا [illegible]
تیر		دسته نیم روپیه تا سی	۸ ر تا [illegible]
ترکش		یک روپیه تا دو مهر	۴ ر تا [illegible]
ڈوڈی	بفتح دال هندی و کسر دال هندی و سکون یای تحتانی	یک روپیه تا [illegible]	۴ ر تا [illegible]
تیر بردار	—	یکدام تا دو نیم دام	۵ دام تا [illegible]

اختلاف (۱) [ص د] چندی (۲) [د] دیگر (۳) [ق] کاف فارسی (۴) و [ص د] شست [ب ا] کپی سپر با عصا گوسه (۵) بیس و بر سمه درست فصم (۶) [ق] دسم (۷) [ب] نام مهر (۸) [د] تا چهار (۹) [د] دسته سه نیم +

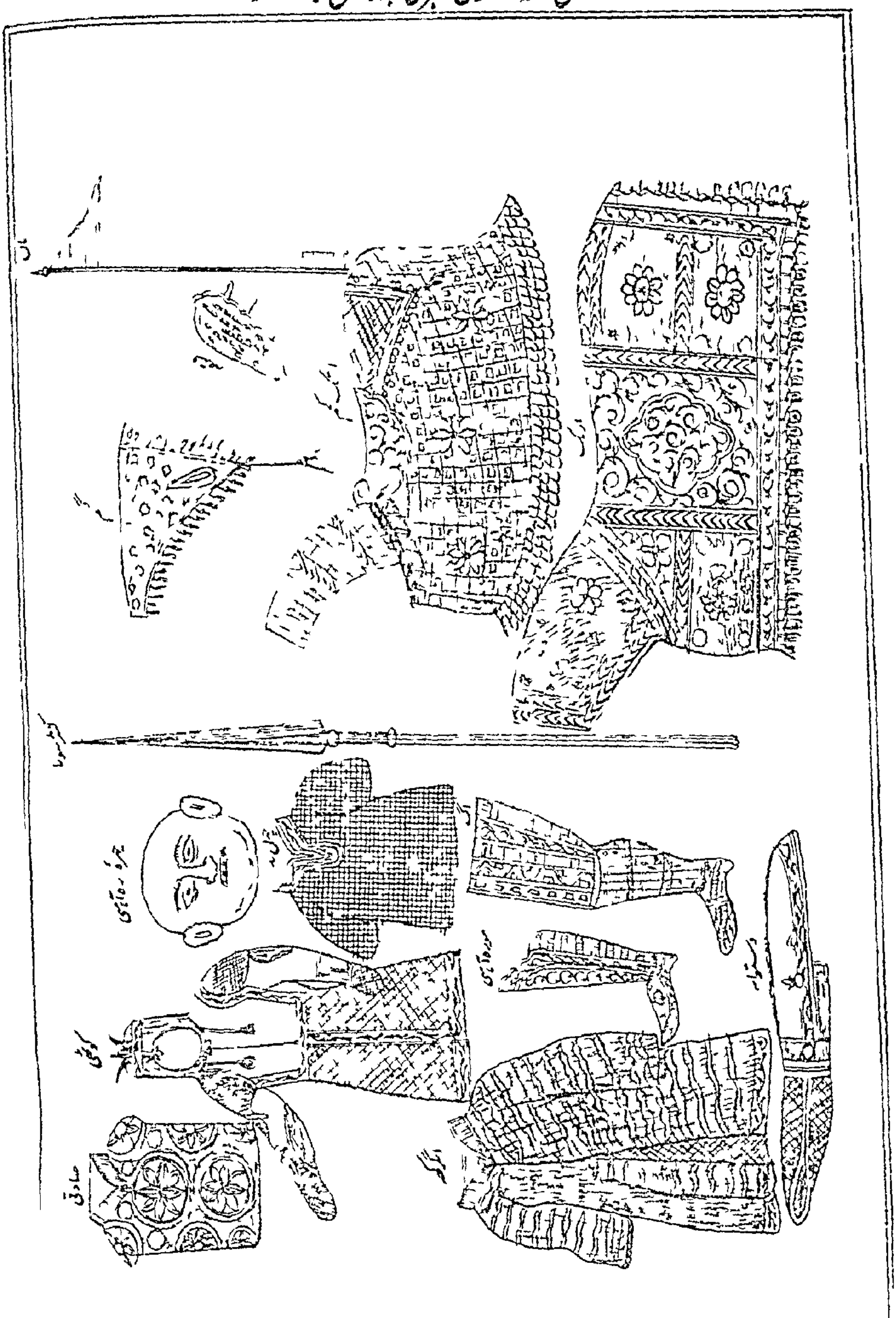
تتمۂ جدول آئین قورخانہ

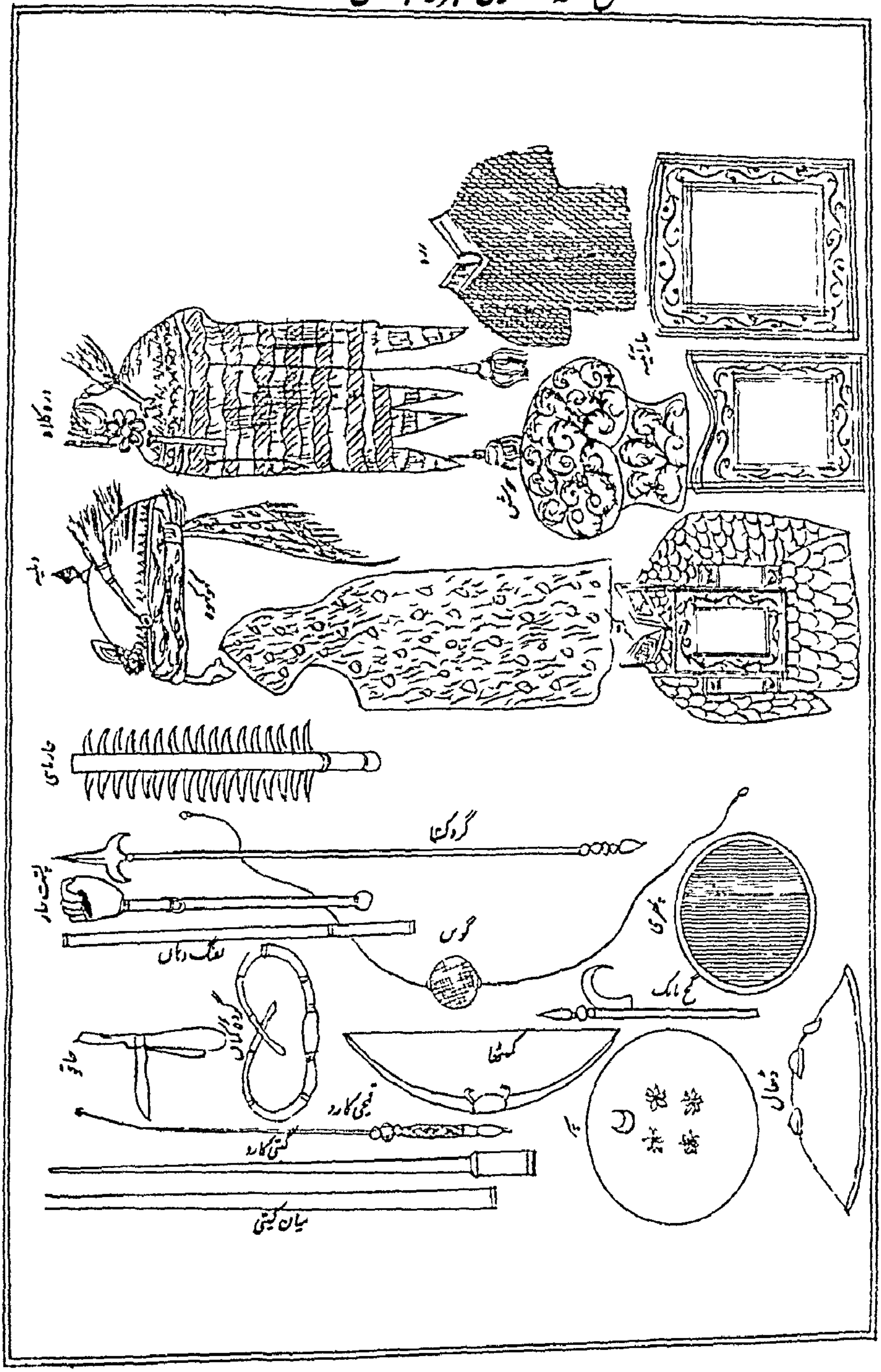
نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت ملحقہ
پیکان کش		یار روپیہ تا سہ	۴ر تا ۳ر
نیزہ		یا کم (۱) ۰۰ سہ تا شش مہر	عہر تا سو ۱۲
برچہ (۲)	بفتح با و سکون را و فتح جیم فارسی و ہاے خفی	ار سہ یاز (۳) تا دو مہر	۳ر تا ۱۲
سانگ	بسین و الف و نون خفی و سکون کاف فارسی	یار روپیہ تا یک و نیم	۴ر تا ۶ر
سیلھتی	بفتح سین و سکون یاے تحتانی و نون خفی و کسر تاے فوقانی و ہاے خفی و سکون یاے تحتانی	یار روپیہ تا یک	۴ر تا ۱ر
سیلرہ	بکسر مجہول سین و سکون یاے تحتانی و فتح لام و را و ہاے مکتوب۔	دو دام تا سہ یار روپیہ	۴ر تا ۱۲ر
گرز		یار روپیہ تا پنج	۴ر تا ۵ر
شش پر	.	نیم روپیہ تا سہ مہر	۸ر تا ۴۰
کیستن (۴)	.	یک روپیہ تا سہ	عہر تا ۳ر
تبر	.	یار روپیہ تا دو مہر	۴ر تا ۳۰
پیازی		نیم روپیہ تا پنج	۸ر تا ۵ر
راعنول		نیم روپیہ تا یک مہر	۸ر تا ۱۵ر

تتمۂ جدول آئین قورخانہ

نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت ملحقہ
چکر بسولہ	بفتح جیم فارسی و کاف و سکون را و فتح با و ضم مجہول سین و سکون (۵) واو و فتح لام و ہاے مکتوب	یک روپیہ تا شش	عہر تا ۶ر
تبر زاغنول	.	یک روپیہ تا چہار	عہر تا ۴ر
ترنگالہ	بفتح تاے فوقانی و را و نون خفی و کاف فارسی (۶) و الف و فتح لام و ہاے مکتوب	یار روپیہ تا دو	۴ر تا ۲ر
کارد		دو دام تا یک (۷) مہر	ایائی ک تا ۱۵ر
گپتی کارد	بفتح کاف فارسی و سکون تاے فارسی و کسر تاے فوقانی و سکون یاے تحتانی	سہ روپیہ تا یک و نیم مہر	۳ر تا ۲۲ر
جمدھر کارد		یک روپیہ تا سہ و نیم	عہر تا ۳ر
چاقو	.	دو دام تا یار روپیہ	ایائی ک تا ۴ر
کمان (۸) گروہہ		دو دام تا یک روپیہ	ایائی ک تا عہر
کمٹھہ (۹)	بفتح کاف و سکون میم و فتح تاے (۱۰) فوقانی ہندی و ہاے خفی۔	یکدام تا سہ روپیہ	۲ر تا ۳ر
تفنگ دہان (۱۱)	.	دو دام تا دو روپیہ	۴ر تا ۲ر
پشت خار		دو دام تا نیم روپیہ	۱۰ ایائی ک تا ۸ر
شصت آویز	.	دو دام تا یک روپیہ	۱۰ ایائی ک تا عہر

اختلاف (۱) [د] یک روپیہ تا شش مہر (۲) [ب ا د] برچھہ (۳) [د] ار سہ روپیہ یک یا دو تا الخ (۴) [ح] کیستن یا کھستن [ب] کستن [س] کیستن [د] کھیتن [د] کیس [م] کستن (۵) در [ص د] نیست (۶) [د] در (۷) اعراب در [د ص] نیست (۸) نیمیں در [ب] در دیگر نسخہا گروہہ کمان (۹) [ص د] کمٹھہ (۱۰) [ص د] و نون خفی و تاے (۱۱) [ب ا د] تفنگ +





تتمہ جدول آئین قورخانہ

نام	اعراب	قیمت	ملحقہ تطبیق قیمت
گرہ کسا		یکدام تا چار روپیہ	دام کے تا ۴ر
مارہی		یکروپیہ تا ۲	عہ تا عہ
گوپس (ملاحی گویند)	بضم مجهول کاف فارسی وسکون واو وفتح بای فارسی وہای حطی وسکون نون	یک نیم دام تا چار روپیہ	۲ دام کے تا ۴ر
گماگ	بفتح کاف فارسی وسکون میم و واو الف وسکون کاف فارسی۔	یکروپیہ تا ۲	عہ تا عہ
سپر		یکروپیہ تا ۲۰۰	عہ تا عہ
ڈھال	بفتح دال ہندی وہای[1] حطی والف وسکون لام	نیم روپیہ تا چار مہر	۸ تا عہ
کہیرہ	بکسر مجهول کاف وہای حطی وسکون بای تحتانی وفتح را وہاے مکتوب	یکروپیہ تا چار مہر	عہ تا عہ
پھری	بفتح باے فارسی وہای حطی وکسر را وسکون یاے تحتانی۔	یکروپیہ تا یک مہر	عہ تا عہ
آڈانہ	بضم[2] ہمزہ و دال ہندی و الف وفتح نون وہاے مکتوب۔	نیم روپیہ تا ۲	۸ تا عہ
ڈنکہ		نیم روپیہ تا یک نیم مہر	۸ تا عہ
گھوگھی[3]	بضم مجهول کاف وہای حطی وسکون واو وکسر کاف فارسی وہاے حطی وسکون یاے تحتانی۔	یکروپیہ تا چار	عہ تا عہ
زرہ کلاہ		یکروپیہ تا ۲	عہ تا عہ

تتمہ جدول آئین قورخانہ

نام	اعراب	قیمت	ملحقہ تطبیق قیمت
گھوگھوہ	بضم کاف فارسی وہای حطی وسکون واو وضم کاف فارسی وہای حطی وضم واو وہاے مکتوب	یکروپیہ تا دو مہر	عہ تا عہ
جگمہ[4]		بیست روپیہ تا سی مہر	عہ تا عہ
زرہ		نیم[5] دو روپیہ تا صد مہر	تا عہ
بکتر		چهار روپیہ تا دوازدہ مہر	عہ تا عہ
جوشن		چهار روپیہ تا نہ مہر	عہ تا عہ
چار آئینہ		دو روپیہ تا ہفت مہر	تا عہ
کوٹھی	بضم مجهول کاف وسکون واو وکسر تای ہندی وہای حطی وسکون یاے تحتانی	پنج روپیہ تا ہشت مہر	عہ تا عہ
صادقی		سہ روپیہ تا ہشت مہر	عہ تا عہ
انگرکہ[6]	بفتح ہمزہ ونون وکسر کاف فارسی وسکون را وفتح کاف وہاے حطی۔	یک نیم روپیہ تا پنج مہر	عہ تا عہ
بھنجو	بفتح با وہاے حطی ونون پنہان و ضم جیم وسکون واو۔	سہ روپیہ تا دو مہر	عہ تا عہ
چہرہ زرہ آہنی[7]		یک نیم روپیہ تا یک مہر	عہ تا عہ
سلح قبائی[8]		پنج روپیہ تا ہشت مہر	عہ تا عہ

اختلافات (۱) [ج] واوالف (۲) [ن] فتح (۳) [ب] گوکھی و اعراب موافق آن (۴) [م] جسہ [د] جسہ [ن] جسہ [ج] جبہ (۵) [ن] دہ (۶) [ن د] انگرکہ (۷) [د] کسہ (۸) در [د] جبہ (۹) [ ] سہ روپیہ تا دو مہر (۱۰) [د] سلح ما (۱۱) [د] یک نیم روپیہ تا یک مہر +

تتمهٔ جدول آئین قورخانه

نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت ملحقه
چهل قد	.	یکروپیه تا بست وپنج	عہ تا وعسہ
دستوانہ		یک ونیم روپیه تا دو مہر	عہ تا عسہ
راک	برا و الف وسکونِ کاف (۱)	یکروپیه تا دو مہر	عہ تا لعہ
کٹھ سوبھا	بفتح کاف ونون (۲) حفی وسکون تای فوقانی ہندی وتای حفی وضم مہمل سین وسکون واو وبای حفی والف	یکروپیه تا ده	عہ تا عہ
سوره آہے		نیم روپیه تا ده	۸ تا عسہ
کحیم (۳)		پنجاه روپیه تا سه صد (۴)	صہ تا سار

تتمهٔ جدول آئین قورخانه

نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت ملحقه
ارتنک کحیم (۳)		چهار روپیه تا هشت مہر	للعہ تا مسہ
قشقه	.	یکروپیه تا دونیم مہر	عہ تا عسہ
گردنی		یک روپیه تا یک مہر	عہ تا لعہ
شدوق		نیم روپیه تا یک مہر	۸ تا لعہ
بان (۵)	بباو الف وسکونِ نون (۵)	دونیم روپیه تا چهار (۵)	عہ تا للعہ

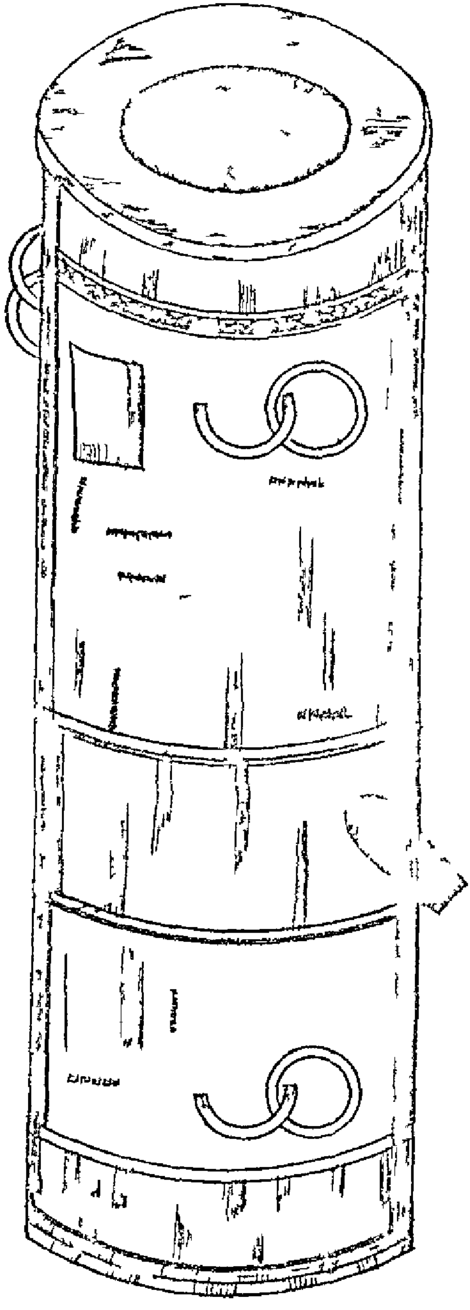
آئین توپ

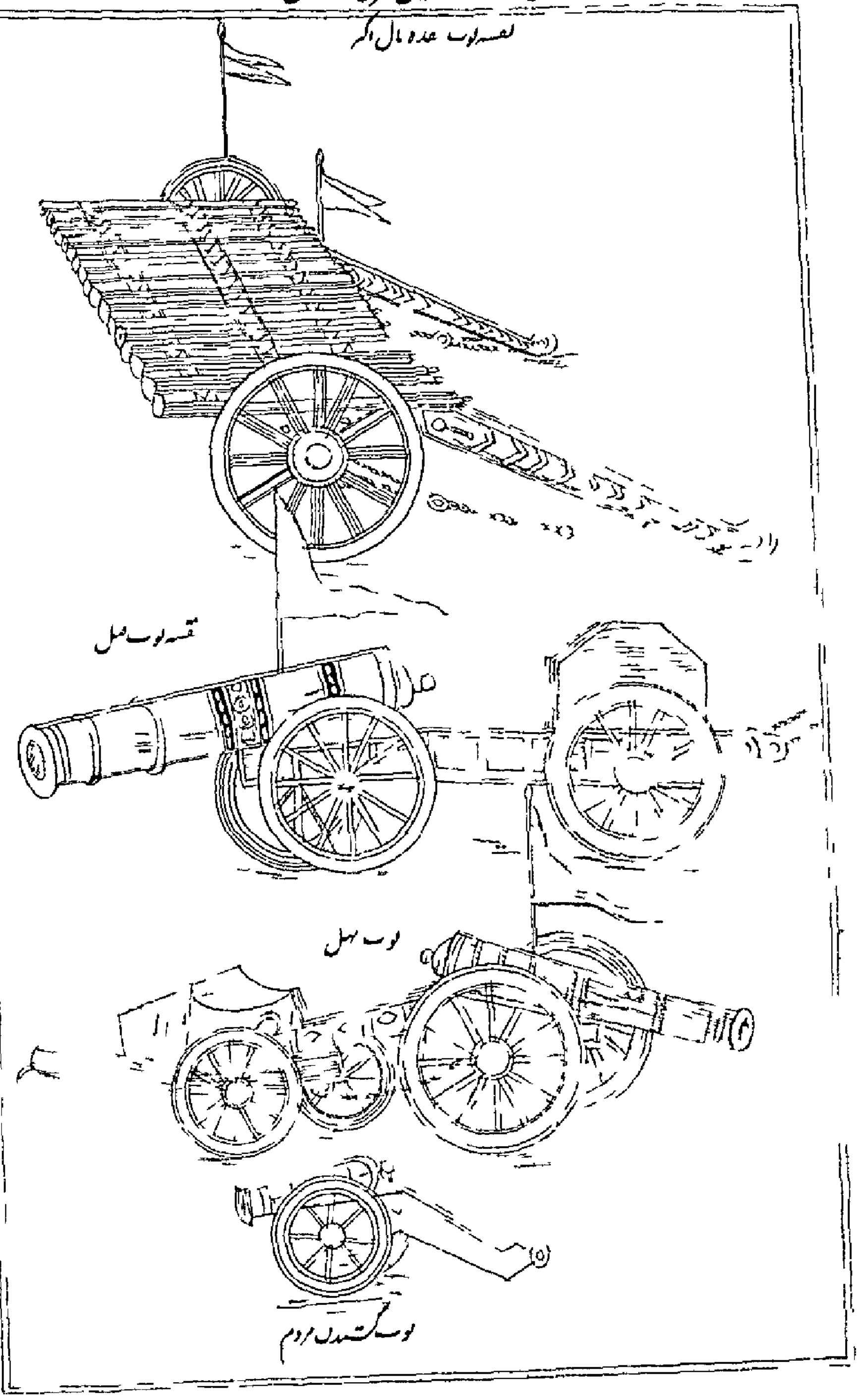
اقبال سرای جهانبانی را قفلی ست شگرف و دروازهٔ کشورستانی را کلیدی (۶) دلکشا - این دستمایهٔ کارگیائی بدین فرونی که درین جاوید دولت است مگر رومستان (۷) نشان دهد - لختی کلانها چنان بزرگ که تیر (؟) وارده منی باشد و چندین فیل و نر ایان گاو (۸) بجالش (۹) درآرد - جهاندار گیتی ستان روائی این کار را معنوی مقاصد انگارد و فراوان توجه برگمارد و داروغگان جدگزین و نویسندگان ژرف نگاه نامزد گرداند و رشتهٔ کارآگهی را دوتائی بخشد ۔

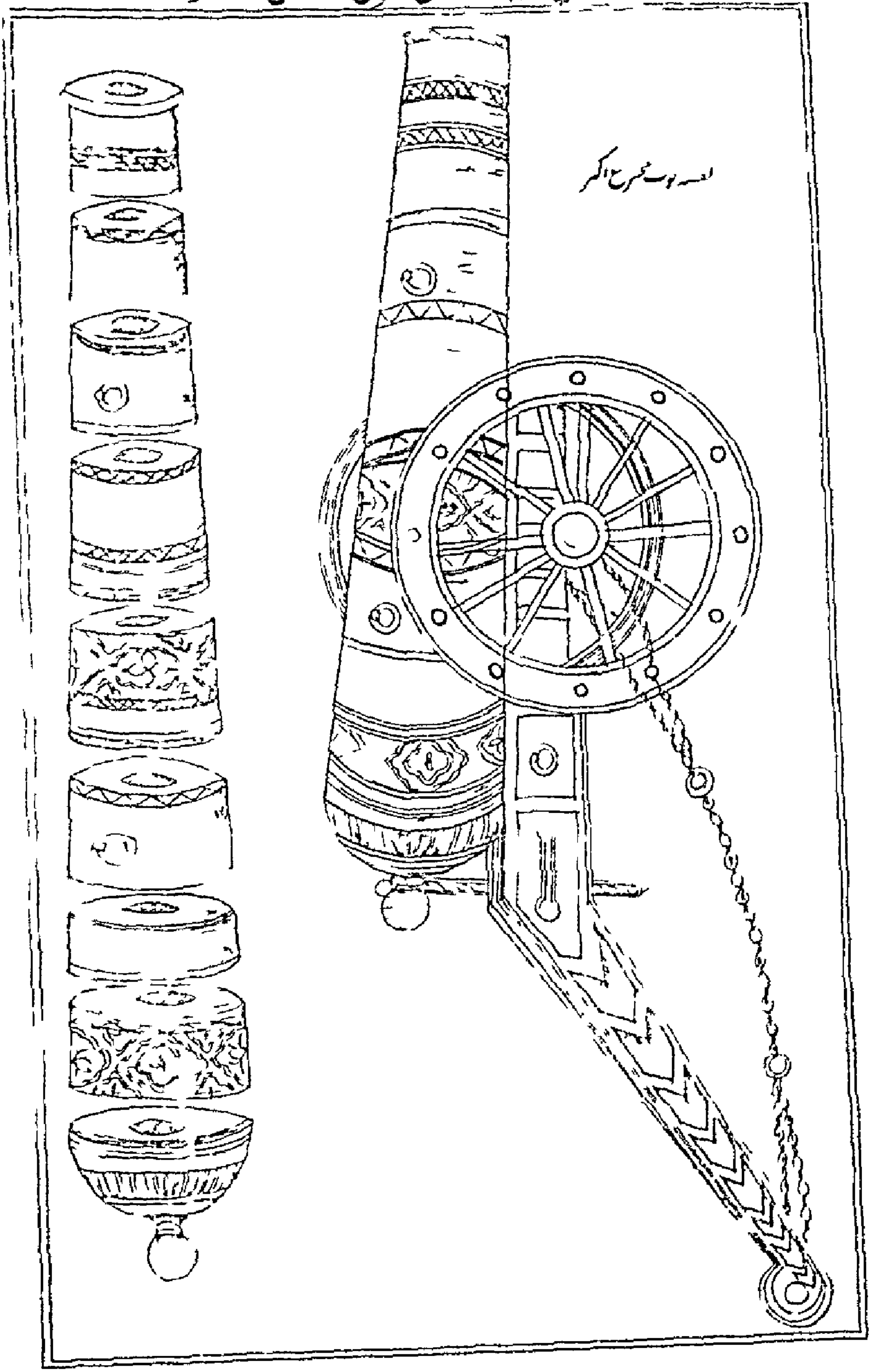
گوناگون اختراع فرمود و جهانی شگفت زار افتاد - ویکی بر وی کار آورد (۱۰) و در یورشها از هم جدا کرده و بآسانی برند و هنگام افروزش شایسته پیوند یابد - و نیز هفده را خیال یکتائی داد که یک فتیله همه را گشاده دهد - و نیز چنان رساخت که یک فیل بآسانی کشد و آنرا گجنال نامند (بفتح کاف فارسی وسکون جیم ونون والف ولام) - برخی را یک تنه آدم برداشته چالش (۱۱) نماید و آنرا نرنال گویند (بفتح نون وسکونِ را) شایستگی در قلم و بخشش فرمود و در خور دهر صوبه بدانجا بارگذاشت (۱۲) - و برای پیکار قلعه و آویزهٔ کشتی (۱۳) جدا گردانید و سنراوار (؟) پیرزی رکاب همراه شمار (۱۴) نه هرکدام به تنگنای گفتار درنگنجد - همواره هنرمندان نادره کار نونو (۱۵) رسازند خاصه گجنال و نرنال - امرا و احدیان

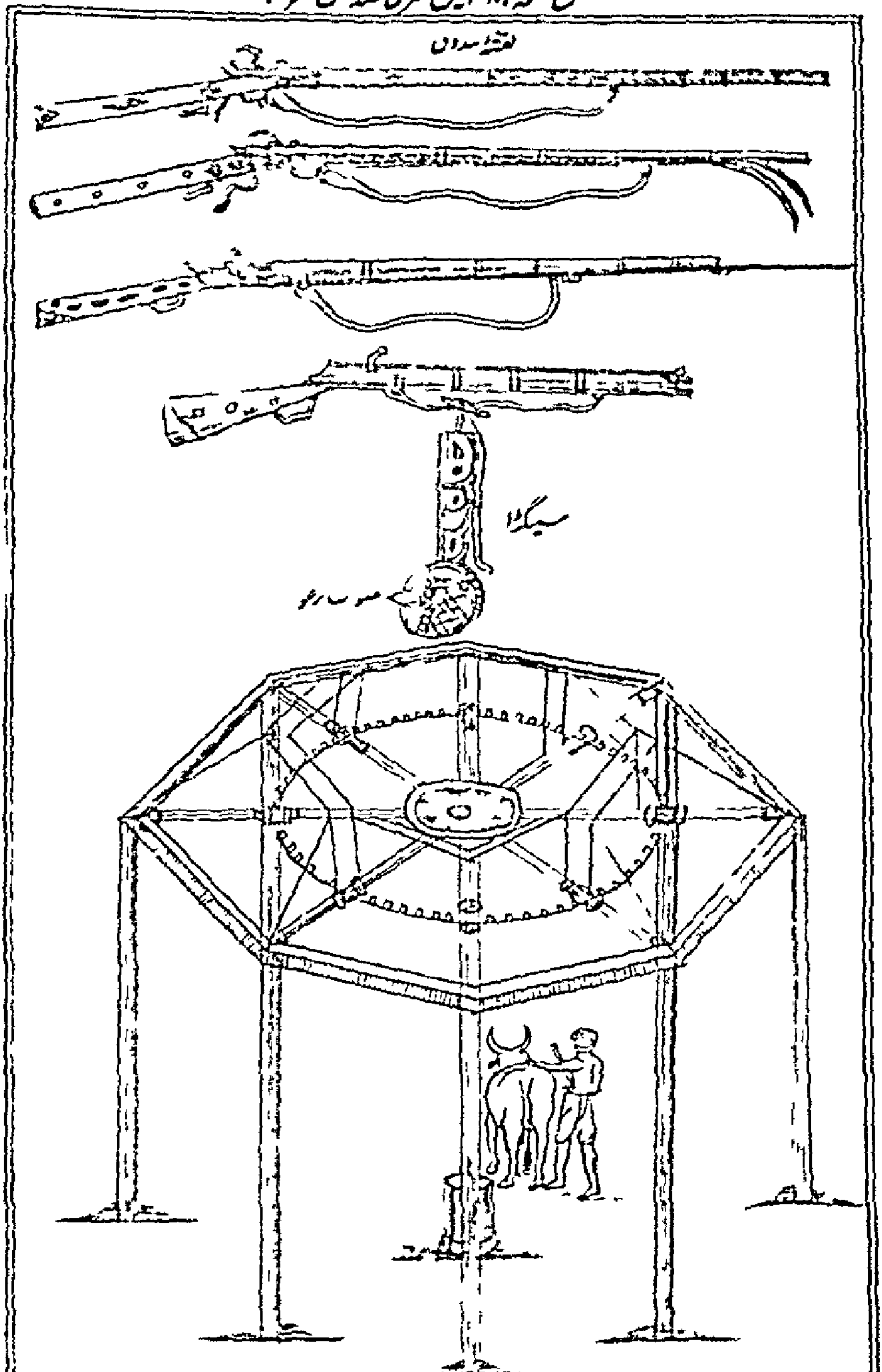
اختلاف (۱) [س وم] کاف فارسی (۲) [س د] وسکون نون وتای فوقانی (۳) [ق] کیم (موافق لغهٔ ترکی) [س د] کم (۴) [د] سه صد (۵) [د] بیست (۶) [س د] کلید بیست (۷) [ق] کمر (۸) [ق] گاوادران بحالش (۹) [س د] درآرند (۱۰) [س د] آورده و در [ق] آورده و در امع (۱۱) [د] نماید (۱۲) [ق] دبوده (۱۳) [ق س د] در خورد (۱۴) [س د] کسی وسراوار پیروزی رکاب که همراه باشد جدا گردانید (۱۵) [ق] نو برنو سازند

تصاویر آئین توپ نسبتہ توپ قلعہ اکبر آباد




نقشہ توپ عدہ مال اکبر
نقشہ توپ فیل
توپ فیل
توپ گستہدل اردوم




نقشۂ سدوان
سیگڑا
صورت رتھو

درین کار شگرف ناهموار برگیرند - و علوفه پیاده از چهار صد دام زیاده و از صد کم نیست

آئین بندوق

شهریار را دل بدان میل بود - در ساخت و گشاد آن از یکتایان روزگار - چنان برسازند که مدار دنبال
ساخته آتش هند و ایران هم نرسد - بیشتر از چهار یک بشرودی و بیره تیک(۱) و سدان آهن بهین ساختی هر دو سوی
پهنا را لب لب نبوستی - و برخی از دوری یک طرف برگ راندی گرید ناسیدی خاصه در نخستین - گیتی خداوند گزین
روشی در میان آورد - آهن بهین ساخته را طومار آسا از یک(۲) در پیچیده چنان که در هر پیچ درازتر گردد - و لب لب
مدار دل از یکدیگر نگذارند و پاره پاره به آتش پخته سازند - و بیشتر آهن پاره چهار اگیته پیچیده درکشند و سوراخ سوده
از سه لخت(۳) یا چهار فراهم آید - و خردی در هشتیر - دراز بر یک مدو گز باشد - و خردی یک گز و چهار یک و
او را دمانک گویند (بفتح دال و میم و الف و فتح نون و سکون کاف) تنداق(۴) او را شتی دیگر سازند - و بیشتر
از کار آگهی گستور خدیو چنان برسازند که بی فتیله(۵) آتش بادک جنبش ناسه ارورش(۶) مدیه دو تیر کشاد یابد - و بسا
تیر را چنان سازند که کار تمت بیرکند - در آغاز سیش شاهی فراوان استاد چهره برافروخت خاصه استاد کبیر و
حسین - آهن درشتگی همه کاسته گردد - چون درازی تفنگ انجام پذیرد - پیش از آنکه ته(۷) بسته شود قدر هر دو را نقش
کنند و مرتبه شماره او را به سه برکنند - درین هنگام ڈول نامند (بفتح دال هندی و سکون واو و لام) —
انگاره(۹) و سطر همایون آورند و ترتیب(۱۰) و شبستان اقبال سازند و همان سرلت برای ترپان(۱۱) برآرند - و درین
زمان درون تیر قرار یابد و اندازه آن گشادگی تنگاف صورت گیرد - و دور دراز از بیست و پنج ٹانک سیر(۱۲) آید و دو جز
از یازده(۱۳) - و بدین سنگینی هر گیتی خداوند کم کسی دلیری نماید - و چون برغو(۱۴) انجام گیرد بار دوم بشکوی اقبال فرستند
و ترتیب بار دار ندو همان طریق برآورند و بحکم والا ته او را برسد و کمه قنداق در آورند و سوم حصه بر ساخته آتش
در دهند - اگر تیر او ستی بکند خوب برآید به پیشگاه حضور برند و بحکم سر(۱۵) راست ساختن شود - کاردانان همان طور قنداق
درکشند و عیار برگیرند - اگر در رفتار تیر کجی باشد گرم کنند و چوبی در آورده راست سازند و در حضور بسر نگر سایند - او بیرون را
لطر جهانگیر فرمایش رود و بیارایند و پس در پیشگاه برده(۱۶) چوب در روش قنداق قرار گیرد - و درین هنگام چند حرف نقش پذیرد وزن
و دام که بسیر نگاشته رود و دوست جای آهن کارگر جای ساخت سال مه هندسه - دیگر گاه از انگار نائی
یکی را برگزینند و فرمایش انجام شود - پس بار دیگر بیایند و پیش(۱۹) آورده راست کردن نائی و گرو برگرو حرآن جواب گیرند - چون
دو سه طرار کرد ار یابد در ان عیار گرفتن دیگر بار شود و چون درست برآید او را در پیش برده(۲۱) بار سوم به حرم سرا سپارند
درین هنگام ساده باشد سه تیر و همراه رود - گیتی خداوند چهار بار آنچه که قرار یافته انداز د و بایک تیر برون
فرستند(۲۲) - و درین زمان رنگ بندوق و قنداق قرار گیرد و از سه مایه رنگ یکی در قنداق قرار یابد و از فرونی طلا و لاجورد
فراوان تفاوت برخیزد - و بندوق را ارنگ بها باشد و درین مرتبه رنگین نامند - همان دستور پنج تیر بار چهارم
بدرون بیرون آید و گستور خداوند چهار بار انداز و نایپ تیر بیرون فرستند - و چون ده رنگین انجام گیرد بحکم عالی نهاد یابد

اختلاف (۱) [ب] وسرنگ [د] وسرتیک [ک] وسرتیک (۲) [ب ج] و ہمہ (۳) [ب ا] لخت یا چهار اہم (۴) [و] مساوی (۵)
[د] بے فلہ اسی (۶) [د] مسی ا (۷) [س] حسن اسکر (۸) [ب س] سوہ [ ] (۹)
[ب] نگاہ (۱۰) [س] ربت ستسان اقبال سا مد و ہمالو (۱۱) [د م] ترپاں [ب] زمان از ماں [س]
طرداں [ا] مرداں (۱۲) [ب] سنگرند (۱۳) [س د] نار گدرد (۱۴) [س] رغو (۱۵) [ ] سر (۱۶)
حمیس ر [ ] گر ستہار (۱۷) [ب] ساسے سگرجای ساحب (۱۸) [ب ا] آن کارہا [س د] اسار
(۱۹) [ب] سنہ (۲۰) ا [ب ا س د] سب (۲۱) [د] برده (۲۲) [ب] در سسند (۲۳) [ب ا]
بیرون +

که آغاز و انجام بندوق را طلا آمود سازند و ساخته تا آئین پیش شبستان[1] قدسی سپارند و چون دهٔ خیر منتظم گردد بچیلها حواله شود

آئین برغو[2] ساختن

بیشتر آدمی سخت بازو به آهنین آلات فراوان رنج بردی تا لختی صفا پذیرفتی - جهان آرا ادیده وری چرخی اختراع فرمود که بگردش یک گاو شانزده بندوق در کمتر زمانی صافی درون گردد - برای آگهی این صورت را بر نوشت

پایهای بندوق

در کارخانهٔ خاصه ساخته باشد یا خریده یا پیشکشی - و هر کدام دراز و کوتاه و هر یک ساده و رنگین و کوفت کار - گیتی خداوند از میان هزاران صد و پنج را خاصه گرداند[3] - دوازده بنام ماهها - پس از یازده ماه نوبت به یکی رسد - و سی بهفته - پس از هشت روز یکی رود و دیگری آید - و سی و دو بشمسی روزها و هر روز یکی - و سی و یک کوتل - و چندی بیست و هشت بود - هرگاه از پنجگانه بطرح رود از این چارهٔ یکی بر سازند - بیتی و پسی بدین گونه ماه و هفته ایام کوتل ساده رنگین کوفت کار که حوالهٔ چیله نشده باشد کوفت کار چیله سپرده و درازِ چیدهٔ پیشکش یا خریده و مانکِ چیدهٔ پیشکش یا خریده چیدهٔ چیده[4] از هر دو - و همگی خاصگیان[5] را هفت بخش ساخته یازده یازده را کشک باشد و چیلها آماده دارند - یکشنبه دوازاول چهار از دوم پنج از سوم چهار از چهارم - دوشنبه سه شنبه چهارشنبه برین نمط - پنجشنبه اول و دوم موافق از سوم چهار از چهارم پنج - جمعه از اول یک از دوم پنج از سوم چهار از چهارم پنج - شنبه آئین او - و همواره بهت بر ساختن خاصگیان که بطرح رفته پنج پایهٔ دیگر نهاده اندیم کوتل چهار ده یا دو کوتل[6] (چهار یک) هفت نیم یا (یعنی هشت یک) چهار تتق ٹانک (نصف هشت یک) دو سه ٹانک (ربع[7] هشت یک) یک - هرگاه از کوتل بطرح رود از نیم کوتل رسد - و همچنین یکی پس از دیگری بجای نشیند و پسین را چاره از گزیدهای خریده

همواره صد و یک بندوق در مشکوی دولت نگاه دارند بدین نمط - غرهٔ ماه الٰهی یازده بندوق بخدمت پذیران شبستان اقبال سپارند یکیک از بندوقهای ماه هفته ایام کوتل ساده رنگین کوفت کار که بچیله نسپرده اند کوفت کار چیلگان درازِ چیده و مانک چیده[8] چیدهٔ چیده - روز دیگر هر بندوق ماه بهمان ترتیب حواله کنند - و در ده روز بدان شماره آن خلوتگاه انس روانه سازند - گیهان خدیو تیراندازی فرماید - چون یکیک بار باین سعادت رسند باز از سر گیرد و هر کدام را چون چهار بار شود بیرون فرستند و بترتیب از هر قسم عوض دران گذارند - و چون آغاز ماه شود بندوق ماه و نیز که سر بود آخرین همه قرار گیرد و بندوق ماه حال صدرنشین آید - آئین چنانست که تکلچیان شکار[9] خاصه را که به بندوق جز آن باشد رقم پذیر گردانند - چنانچه به بندوق سنگرام که سرآمد خاصگیان است و بعبور وین ماه الٰهی مخصوص یکهزار و نوزده جاندار شکار فرموده اند

آئین ماهوارهٔ بندوقچی

شهریار دانادل علوفهٔ میرده را چارگونه ساخته سه صد دام دوسیت و هشتاد و دوسیت و هفتاد دو سیت و شصت و دیگران را پنجگونه و هر یک را سه - اول اول دوسیت و پنجاه دام - دوم اول دوسیت و چهل - سوم اول دوسیت و سی - اول دوم دوسیت و بیست - اوسط دوسیت و ده - ادنی دوسیت - اول سوم صد و نود - دوم [illegible]

اختلاف (۱) [د] شبستان (۲) [ص د] برغو (۳) [ص د] گردانیده (۴) در [ب ا] نیست (۵) [ب ا] خاصگیها (۶) [ص ج] کوتل یعنی چار یک (۷) [د س ج] ربع هشت یکیک (۸) [ص د] ومانک چیدهٔ چیده (۹) [ب ا] سرکار

صد و شصت و هشتاد - سوم صد و هفتاد - اوّل چهارم صد و شصت - میانه صد و پنجاه - فروتر صد و چهل - اوّل پنجم صد و سی - اوسط صد و بیست - از کمی صد و دو +

آئین فیل خانه

این شگرف جانور در تنومندی و استواری کوه آسا و در دلیری و جان شکری شیر کردار - و نیکوی و فراوانی کشور کشائی سترگ پیروزی و آبادی شاه و ملک والا دست آویز - شناسندگان هندی نوم گزیده را برابر پانصد سوار برشمارند و بهسانی دلیران تیرانداز یک سه کار هزاران کند - در تنومندی و سبکساری چون تازی بارگی و در رمیدن یه پری در پوزه - بسان بزرگ مردم - در شورش مستی در آشتی کمی ورزی از مردم[1] مسیر - ماده گرمی رساند تا آنکه دستمایه گرفتاری نر گردد - و نر فیلان در بیاوید و در خور مالش برآمد - و از حق شناسی پیمان دار خود را پیدارد - همواره خاکساری کند و در سواری آسان بار باید -

فیلی در شورش مستی و جنگجوئی[2] همسر خود آورده داشت - خرد سال مستی ماده او در رسید - از مهربانی خرطوم برگرد یکسو رها و جنگ از سر گرفت +

و در مستی چون از بند رهائی یابد و هنگامه خودسری آرا دهد هیچ یک را زهره آن بود که پیرامون گردد - و کاردانان شردل بر ماده فیل سوار شده برو یک رو و آرام یا بند گردانند - بسا ماده و رسن گلواری[3] از نزدیک آستام بار یابد و در پیشم فرو شود - گوناگون آموزش پذیرد و اصول را که در موسیقی شناسان بدان را بیابد فرا یادگیرد و اعضا را بدان سان در شمار آید - و کمان کشیدن و سرانداختن و اماده را از گرید سلسان و دادن جوکند - رسم آنست که دانه کاه و نیشکر و شیرینی ناسازگار ناسان نگوئید هیچ نگاه دارد و در تنهائی بر آورده سازد - بسان و را دن گاه و بسان آدمی و طوطی آسا گویا سازد - و جایه تنهائی[4] - آب از در دون خرطوم کشد و بر خود افشاند و لوسے با خوش دهد - گاه خورد در آرد و دیگر سیرون آورد دگرگون شود - و از را و یک لک روبه باشد و بجهارای بسیار سیدائی گیرد وه برابری پیسه یافته شود +

چهار گونه بود - یکے بهدر (بفتح با و ہاے حی و فتح دال[5] شده و را) مناسب اعضا و اراحة سر کشاده سینه بزرگ گوش دراز و دم دلیر و کش باشد - و از میانی او چهره چون بزرگ مرد و ارمد بر آورد و هندی زبان گج[6] مانک گوسد (بفتح کاف فارسی و سکون جیم و میم والف و کسر نون و سکون کاف) و خاصیتها برگذارند - مند (بفتح میم و نون و دال) شاه نام زرد جسم برابر سگاه در ارآلت بس نرح دا هجار باشد - مرگ (بکسر میم و سکون را و کاف فارسی) سفید اندام خالدار - چشم[7] او آمیزه سرخی و زردی و سیاهی و سفیدی - میر (بکسر میم) سکان را خرد سر تا سالی بمیان مدیرد - دارآوای[8] تند هراسان - و آمیزه نکند بگر با جهار گیرند و خاصیتها پدید آید - و نام او از سه بر گمده و نسد بتیا و آمیخته اس دور نگ - و نکاحته ست رنج تم که شرح آن گرارده آمد سرسته تم برسارند - فراوان ست بس همتار تناسب اعضا یک سطر با مداره خورد و دریان پدید و ماده کمتر آمد و درازی بدگی باشد - دمیش زرع سر نظر هیت از اولا و رسرح کردار سدر و بسیار خور - افزون تم خود سر شاه کار داوان جواب و ورش میتر در هر و ماده فری برآمد - تا به تا مایه نرو ماده تا امیر و بسان سیاست دهشتی بود - تا تم آرامش گیرد

اختلاف (۱) همس د [م] در گر بیها مردمی (۲) در [ص] مست (۳) [ص] سوا می (۴) [ ] سدی مدا د (۵) [ص] مصدر (۶) [ص] دال سدی (۷) [ص و] رنگ و دی و اعراب موافق آن [۸] (د) جسم (۹) همس [ج] در که گر بیها و سب مدا د +

و لختے بقوام آید۔ تا هفتم نیک بر بندد۔ تا نهم بالش[1] افزاید۔ تا یازدهم پیکر برگیرد و دوازدهم رگ و استخوان و ناخن و موی پدید آید۔ سیزدهم نرمی و سادگی چهره افروزد۔ تا پانزدهم جان درآید۔ اگر باروری را پیرو افزاید از پیروی بار گوید و ناتوانی از ماده۔ در شانزدهم بکمال رسد و بهوش گراید و هفدهم آهنگ بیرون شدن افتد۔ هژدهم از شکمِ مادر برآید۔ و برخی گویند در نخستین ماه پیکر رسد۔ دوم چشم و گوش و بینی و دهن و زبان هستی پذیرد۔ سوم دیگر اعضا پدید آید۔ چهارم در بزرگی و استواری برآغازد۔ پنجم جانور گردد۔ ششم شناسائی برافروزد۔ هفتم تمیز افزاید۔ هشتم احتمال افتادن باشد۔ در نهم و دهم و یازدهم ببالد۔ دوازدهم بیرون آید۔ از بر و ماده هرگاه که ماده افزون آن شود۔ در برابر حبشی۔ نر در پهلوی راست[2] بود و ماده در چپ و خنثی در میان۔ بیشتر سرخی که پیش آن آبستن شود دوازده روز باشد و دران هنگام شگفتگی نماید آب و خاک باری کند و گوش و دُم بردارد و از نر کمتر جدا شود و خود را مد نماید و بدان او سر و رو نهاده بایستد و پیشاب و سرگین او بو کند و بر داده و یگر باده را دیدن نیارد۔ و پس از آمیزه نر بستوه آمده تن در دهد و نر در کار بد آید۔ دیگر ماده ها با وا[3] آی او در رسیده رهائی بخشد۔ پیشینیان ارج خانگی متاع برنگرفتے و نا فرح انگاشتے۔ بفرمان گیتی خدیو گزین تر او برگرفتند و آن خدک[4] از دلها برخاست۔ بیشتر یکتا[5] برآید و دو نیز آورد۔ تا پنج سال بشیر درسازد۔ سپس رستنی بردارد۔ دران هنگام او را بال گویند (ساد و الف و لام) و ده ساله را پوت (بضم بای پارسی و سکون واو و تای فوقانی) و بیست ساله را بک (بکسر با و فتح کاف مشدد) و سی ساله را کلبه (بفتح کاف و سکون لام و فتح با و های مکتوب)۔ و در هر سنی[6] حالتے پدید آید و نامی برگیرد۔ و در شصت سالگی بکمال رسد۔ سر پستان و ده همه گوی باشد گوش پیشان علم افشان۔ و چشم اگر سفیدی و زردی و سیاهی و سرخی آمیخته بود نشان شایستگی باشد۔ پیشانی هموار و باید بے برآمدگی و چین۔ خرطوم بینی اوست لیکن لب در ازیا آنچه نرمین[7] رسد۔ و خورش بدو گرفته بدهن برد۔ و آب را بدان در کشیده بدرون اندازد و دو دندان اوترده۔ شمار ده درون[8] دهن نیمه بالا و نیمه پایین و دو بیرون۔ بیشتر یک گزی و افزون نیز بود۔ گرد آبدار و بس سطبر شود و سفید رنگ باشد و سرخ نیز بر گدارند و راست اند کے بلندی گرائے۔ برخی را در جهار پیر نشان دهد۔ در رای فزونی کار و زیبائی لختی سر زنند و باز ببالد۔ و برخی را هر سال و پس[9] از دو و سه پیرایند۔ ده[10] ساله و هشتاد ساله را بدین نه پسندند۔ و درختان گزیدگی آنکه هشت دست بلندی او بود و نه درازا و ده دور شکم و پشت۔ ازین بزرگ تر را بس نیکو پندارند۔ و نه عضو اگر بر زمین رسد بس شایسته انگارند[11] دست و پا خرطوم و دندان و قضیب و دم۔ بر پیشانی سفید خالها بس فرخ و سطبری گردن حسن افزا۔ و درازی مو بر گوش و پیرامن آن ارجمند۔ بر نخے در زمستان و چیدی در تابستان و گروهی هنگام بارش خوش مستی زند و شگرف کارها پدید آید۔ خانه بر اندازد و سنگین دیوار براندازد سوار را با اسپ بخرطوم در کشد۔ ندارد تندی و دلیری فراوان تفاوت رود۔ و از میان دو شقیقه با یکے سیاه آب تیر بو تراود و شامه تاب بویائی ندارد و سفید رنگ سرخی آمیز نیز بود۔ و در هر دو شقیقه تا دوازده سوراخ بر گذارند و از ان نیز تراوش کند۔ آنکه زود هشیار بود فراوان بر تراود و دار دیر هوش قطره قطره فرو چکد۔ پیش از تراویدن شورش پدید آید و پس خوشتر بود۔ آنرا تنفتی نامند (بفتح تای فوقانی و سکون فا و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی) و سرهری نیز گویند

اختلاف (۱) [د] نالش (۲) [د] نوده (۳) [ل س د] ماده (۴) [ص د] خودک (۵) [ص د] برآید (۶) [ف] هرسے (۷) [ص د] زرمین (۸) [ف] دردهن (۹) [ص د] ولیس از دو ساله و هشتاد ساله را بدین رسیده (۱۰) [د] دد (۱۱) [ص د] پندارند

(بفتح سین وسکون را وفتح ہا وکسر را وسکون یای تحتانی) - واگر در اثنای تگ از شیفته سردن آید سیکا ڈھال
خوانند (بکسر سین وسکون یای تحتانی ونون مخفی وکاف فارسی والف وفتح دال ہندی وہای مخفی والف ولام) وچون
از ہر سه جا روانه گردد فیل را تل جور نامند (بفتح تای فوقانی وسکون لام وضم مجہول جیم وسکون واو ورا) - ودرین
ہنگام برخے سه جا در خاص بارش [بارش] نماید چون آدمی واسپ وخر آن وچندی نامچه جانور - در ہندی آنہا
برگزارده اند ؛

بچه زور در میزان وعقرب مست در بهار مرگ در قوس وجدی (۱) فرود هر موسم مست شود - وفیلبان بیدار و در مستی
آوردن دو ارین روکار فیل کرد باید - برخی گرد فیل از آزادی آورش مستی گراید وبسا هنگام از شگفتی مست شود چنانکه
فیل یکم (۲) که جا شکی بشنیدن آوای طبل شاهی بحری در آید وبراوش مستی کند - بیشتر در سی سالگی از جوش برزند وگاه در بیست و
پنج سالگی - ومستی بسالها برکشد چنانکه برخی جاشکیان پنج سال در یک منطقه نشان (۳) نا شد وبیشتر بر جوشند وجاک اسالی
جوانی یاد جسیر کند ودر لای وگل بودن وخویش را زمان اندرون روست دارد - ودر میان (۴) حال مستی خشناک بوده جانیاز (۵)
بسیار کند وخواب کم کند - وآخر ها دانه بخورد دارند تا آرزو شود وآزادگی خواهد وهمواره بر جوشد -

عمر طبیعی (۶) او آدم آسا صد وبیست سال - وفیلان نام وار دخول هستی وگنج وسل وماهی وخر آن - وار تیمار
کارشناسان بس خوبرا اند وبسا ارزد صد روپیه وکمتر زمانه بده هزار رسد ؛

دانش گزاران ہندی را در سرآنکه هر کدام از هشت جهت عالم یکے از مرسی لوس در سکر فیل پاسبانی نماید وشگرف
داستانها برگزارند - مدین نامها در جاور ایراوت (بفتح ہمزه وسکون یای تحتانی ورا والف وفتح واو وتای فوقانی)
میان او وحوت پندریک (بضم بای فارسی ونون مخفی وفتح دال ہندی وکسر را وسکون یای تحتانی وفتح کاف)
حوت بامن (بنا والف وفتح میم ونون) - میان او ومغرب کمد (بضم کاف ومیم وفتح دال) - در باختر
انجن (بفتح ہمزه ونون خفی وفتح جیم ونون) - میان او وشمال پھپیدنت (بضم بای فارسی وسکون ہا
وفتح بای فارسی ودال ونون خفی وفتح تای فوقانی) - شمال سار به بھوم (بسین والف وسکون را وفتح با وہای
مکتوب وضم با وہای خفی وسکون واو وفتح میم) - میان او ومشرق سپرتیک (بضم سین وسکون بای فارسی وفتح را وکسر تای
فوقانی وسکون یای تحتانی وفتح کاف) - ودر برآمد کارہا ہر یکے افسونہا بر خوانند وپاسبانی نماید - وچنان برگذارند
ہر فیلے که در عالم است از نژاد یکی ازینہاست - چنانکه سفید پوست وموار کستین برشمارند - واگر برگ سر ودرازموی
خشناک ومردانه باشد ومژگان چشم کشاده نگاه کند از دوم شماره کنند - واگر خوش کسج وخوب دیدار وسیاه فام ومیان پست
بلند از سوم اندیشند - واگر بلند قامت سرچ چشم سیاه سرخی آمیز بود وشوخ وآگاه وکوتاه موار چهارم انگارند - واگر سیاه
درخشنده بود ویک دندان دراز تر وسینه وشکم سفید ودست دراز ولس سطبر از پنجم شناسند واگر مهیب ورگها بر آمده بود ودر سرشت (۷)
دگرگونیها جرد وخرطوم دراز از ششم شمارند - واگر باریک دل وسرخ چشم ودراز خرطوم از هفتم برگویند - واگر ازین هشت گونه
صفات بهره (۸) داشته باشد از هشتم خیال کنند - وتیر هشت گونه شمرند - اگر پوست او چین زده بود وسمار نستوه وقار مند
ودر سرد باره نگراند ونکوست نگراند ولسالسته خورشها خوشوقت گردد آنرا دیو مزاج گویند - واگر شتاب خاصیت (۹)
فیل پدیدار گردد وفراوان آگهی ورد وسے وسرگوش وخرطوم ودست ویا ودم (۱۰) را عکس در آورد دولی اشارت

اختلاف (۱) [ب] فربه (۲) [۱] [۲] نکه [ب] نکه [۱] گرکهه [ص د] کمک (۳) [ب] نشان [ص ج] سیاه (۴) [ص] میان (۵) [ص] ساده
[ص] جهانیاز (۶) [ ] عمر طبیعی (۷) [۲] سی [ب] سی یاکی [۱] کی [ص و] سی [۲] کی (۸) [۲] سرسست
[ص] سرو لپب (۹) [ب] [۲] بهره مداشته (۱۰) در [۲] سب

یاراند آسا گند حرب مزاج خوانند - و اگر خشمناک باشد و با شتها خورد و در آب بودن دوست دارد آن را برهمن مزاج دانند - و هر که فراوان نوشد و خوشحال و آویزش دوست و شوخی او را مزاج کهتری برگوید - و اگر پست قد و فراموش کار و شوخ در کار[1] خود و کاهل منش بکار خداوند و بر بوی خورش گراییده و بهر فیلی جنگجو شود مزاج بیس شناسند - و اگر در رام شدن دیر کار و جان شکر و بیراهه رو[2] مزاج سودر خوانند - و اگر کج رود و کم آگاه[3] بود و خویشتن را راست وانماید پیشاچه[4] مزاج برشمرند - و اگر زور آور[5] و تیز رو و آدم آزاری و شب گردی را دوست[6] دارد راچهس مزاج انگارند - در گزارش این داستان بزرگ نامها نگاشته اند و گوناگون بیماری و اسباب و چاره سازی آن برگذارده ٭

صوبهٔ دار الخلافت آگره در جنگل بیاوان[7] و نرور تا برار و صوبهٔ الهاباس[8] در حدود پنه[9] و گهوراگهات[10] و رتن پور و نندن پور و سرگجه و بستر[11] و در صوبهٔ مالوه هندیه و اچهود و چندیری و سنتواس و بیجاگده و رایسین و هوشنگاباد و گده[12] و هریاگده و در صوبهٔ بهار در نواحی رهتاس و جهارکهند[13] و صوبهٔ بنگاله در اودیسه و ساتگانو فراوان - و بهترین فیل پنه[14] است ٭

و گله فیل را بزبان هندی سهن گویند (بفتح سین و سکون ها و نون) و آن تفاوت باشد هزار هم گشت - و در صحرا نهایت هوشمندی بکار برند - زمستان و تابستان جائی درخور برگزینند و درخت[15] را از ریک جا نگاه نشکنند برای نشاط و چرا در آب راه دراز درنوردند - و در رفتن یکی بآئین قراولی پیش پیش دیدبانی نماید و بیشتر ماده سالار بود - و چون بخواب روند هر چار سو چار چار ماده فیل برگذارند و نوبت نوبت پاسبانی کنند ٭

و چون زاید تا سه چار روز[16] نر او را از بر طوم بر داشته بر پشت گیرد و گاه زیر دندان - و زاینده[17] دیگر را از رستنیها و ابر سازند و برگرد او فراهم آیند - و چون دستگیر گردد مادهٔ فیلان دام بگسلد و فیلان را فرود آورند - چون فیل بچه در دام افتد کمین گاه جوید و جائی که بار داشته باشد شبانگاه رسیده خلاص سازند - آن مردم را پایمال گردانند - و گاه مادر آن یک ته تا هشتگی آید و بیرون برد - افسر خدیو میفرمود در راه فیل بچهٔ صحرائی بچاه افتاده بود - چون شب در آمد برآوردن[18] نپرداختم - بامدادان چون بر سر آن رفته شد روشن گشت که دشتی فیلان چاه را انباشته و او را برآورده اند - و نیز مادهٔ فیلی حیله آرای شد و چنان فرانمود که رمقی بیش نمانده است - آن را گذاشته پیشتر شتافتیم و هنگام بازگشتن که شب در آمده بود نشانی از آن نیافتیم - ابار[19] نام که از خاصگیان بود با فیلبانان دشمنی داشت و همواره در کمین بود - شبی او را در خواب یافت - و دار چوبی بدست آورده دستار از سر گرفت و موی سر پیچیده در کشید و از هم گذرانید - آگهی داستان فیل فراوان است و شگفت درگنجد و شنونده را باور کم افتد ٭

اورنگ نشینان دل بدو سپارند - و در فراهم آوردن آن فراوان جست و جو رود - تیمارداران[20] اعتبار یابند و شناسندگان را پایگاهی پدید آید - فرومایگان بدگوهر را دستمایهٔ خیره روئی بدست افتد و تبه کاران بدکنش[21] بر فراز ستمگری برآیند - چاره گری آن فرمان روایان باستانی[22] پیراسته اند و به دل از خواهش برگرفته - کشورخدای

اختلاف (۱) [س د] خود بیس و کاهل منش (۲) [ی] کج رود (۳) [س د] وگراه (۴) [ا] پیساچه [ب] پیتاچه [س د] شاح (۵) س د ... زورآور (۶) [ی] دوستدار (۷) [ی] بیاوان [س ع د] بیاوان [ب م] بیاداوان (۸) [ب ا] الهاباس (۹) [ی] پٹه [ع] پنه [ب] [س د] پته (۱۰) [ی ع] گهوراوهی لور (۱۱) [ی] [ب ع] بستر [ا] بستر [س د] بسره [ی] بسیر (۱۲) [س د] گنده (۱۳) بهیس ور [س و ع] [ب] جهارکهند [ی] جهارکهنڈ (۱۴) [ی] پٹه [ی] پنه [ب] پته (۱۵) [س ع] لفظ نیست [ب ا] درخت را ازر دیک [س د] درخت را از ریک (۱۶) [ی] ... (۱۷) [ب ا] زاینده (۱۸) [س د] برآوردن آن (۱۹) [ب س د] ایار (۲۰) [ب] تیمارداران را اسار (۲۱) [ی] بدکیش (۲۲) [س د] آسانی پیراسته ٭

از بیرنگی ایزدی تائید شاهنشاهی فروغ عمل دانسته این گونه پیکران مادره کار گوت اندوزان فرد شاه را دستگاه سعادت ترقی دارد و نشاط آنها گرد آورده آرایش بخشید. بیست تخت تخت رسا ده دار و تخفان اقسامش بسر و برخی را که مانده منسوب[1] گردانید.

مراتب فیل

خدیو عالم از فروغ دید دوری هفت گونه بر ساخت **مست** **شیرگیر** **ساده** **منجهوله** (بفتح میم و سکون نون جیم و ضم مجهول جیم و های حطی و سکون واو و فتح لام و های مکتوب) **کرهه** (بفتح کاف و سکون راء و فتح های مکتوب) **پهندرکیه** (بفتح پای فارسی و های حطی و سکون نون و ضم دال هندی و راء و کسر کاف و فتح یای تحتانی و های مکتوب) **موکل** (بضم مجهول میم و سکون واو و فتح کاف و لام) — چون مادهٔ حوال درکشد[2] و شمار خاص در سلسله دستگرف بیرون فرماید نخستین نام برگیرد — دوم نورسی است از آوازه رسید گی یک دو مار نشانی بر دهد و پیوسته شوخی نماید — سوم کار بردار بست بزدیک بدان باشد — چهارم فرود ترارد — پنجم خرد ترارد — ششم لختی از آن کوچک — هفتم خرد سالی که سواری بر تابد — و هر یکی را سه گونه بر ساخت **بزرگ** **میانه** **خرد** و پس ده نوع — و هر کدام را خوراکی[3] در خور قرار گرفت ٭

آئین خوراک

از دربار اندازهٔ پایه شناسی در میان بود و در خورش فراوان خواسته شاهنشاهی سیرت — چون از رنگ بیم اعمال لختی بر ده بر داشته آسودگی ماهیان بر راحت ترک نگهی بکار رفت و شگرف آنها چهره برافروخت — **مست** بزرگ دو من و بست و چهار سیر — میانه دو من و لو (؟) ده سیر — خرد دو من و چهارده سیر — **شیرگیر** بزرگ دو من و ده سیر — میانه دو من و چهار سیر — خرد یک من و سی و ده سیر — **ساده** بزرگ یک من و سی و چهار سیر — میانه یک من و بیست و ده سیر — خرد یک من و بست و چهار سیر — **منجهوله** بزرگ یک من و بیست و دو سیر — میانه یک من و بیست سیر — خرد یک من و هژده سیر — **کرهه** بزرگ یک من و چهارده سیر — میانه یک من و ده سیر — خرد یک من و چهار سیر **پهندرکیه** بزرگ یک من — میانه سی و شش سیر — خرد سی و دو سیر — **موکل** بزرگ بیست و شش سیر — میانه بیست و چهار سیر — سوم بیست و دو — چهارم بیست — پنجم هژده — ششم شانزده — هفتم چهارده — هشتم دوازده — نهم ده — دهم هشت —

و ماده فیل را چهار قسم گردانید **کلان** **میانه** **خرد** **موکل** — و هر یک از دو نخستین را سه گونه و سوم را چهار و چهارم را ده — **کلان** کلان یک من و بیست و دو سیر — میانه یک من و هژده سیر — خرد یک من و چهارده سیر — میانه کلان یک من و ده سیر — میانه یک من و شش سیر — خرد یک من و دو سیر — **خرد** کلان سی و هفت سیر — میانه سی و دو سیر — خرد بیست و هفت سیر — خرد خرد[4] بیست و دو سیر — **موکل** — اول بیست و دو سیر دوم بیست — سوم هژده — چهارم شانزده — پنجم چهارده — ششم دوازده — هفتم ده — هشتم هشت — نهم شش ٭

آئین خدمت گزاران

مست — پنج و نیم نفر — مهاوت (بفتح میم و ها و الف و فتح واو و سکون تای فوقانی) بر گردن نشیند و این شگرف جانور را بکار دارد[5] — مدد یک او رسانید و در ماده کاری یاور افتد — ماهواره دو بیست دام — و اگر کهر باشد

اختلاف (۱) [من د] منسوب (۲) [من د] درکشد (۳) [من ا] قرار گرفت (۴) د [ه من] مست (۵) [من د] در آرد ٭

جدول تطبیق اوزان

وزن اکبری: من	وزن اکبری: سیر	وزن حال: من	وزن حال: سیر
	۲۴	۱	۵۲
۲	۱۹	۱	۲۲ ۱۱
۲	۴	۱	[illegible]
۲	۹	۱	۱
	۴	۱	[illegible]
۱	۲۹	۱	۵
۱	۲۴	۱	[illegible]
۱	۳۴	۱	
۱	۲		۲۹ ۱
۱		+	[illegible]
۱	۱۴	[illegible]	[illegible]
۱	۱	+	۲۲ ۱۱
۱	۹		۳۱
۱		+	۲
۱	۴	+	۱۱ ۱۱
۱		+	[illegible]
۱	+	+	۲۹ ۱
+	۳	+	[illegible]
+	۳۴	+	۲۳ ۱
+	۳۲	+	۲۱
+	۲	+	۱۱
+	۲۴	+	۱۶ ۱۱
+	۲۴	+	[illegible]
+	۲	+	[illegible]
+	۲	+	۴ ۱
+		+	۱
+	۳	+	۱۹
+	۱۴	+	۱۹
+	۱۲	+	۱۶
+	۱	+	۲
+		+	—
+	۲	+	[illegible]

(بضم کاف و های خفی وفتح تای فوقانی هندی وفتح را وسکون را) یعنی بکردار درفرو دآرندهٔ فیلبانان هوادار دوبیست وبیست وچهار- بهوئی (بضم مجهول با وهای خفی وسکون واو وکسر همزه وسکون یای تحتانی) بسرین گاه بر نشسته دورآویزه و نیرووی وهشیاری کند وساکارخستین بیر برسازد- صد ودو دام یابد- میٹه (بکسر مجهول میم وسکون یای تحتانی وفتح تای فوقانی هندی وهای خفی) کاه آورد ودر بست وگشاد وچران یاوری کند- سه ونیم مقرر ودر خرد سه- وهر یک را در هر قسم در رکاب چهار دام روزینه ودر غیر آن سه ونیم- **شیرگیر** نیچ[1]- ماهیانهٔ مهاوت صد وهشتاد دام- بهوئی صد وسه- میٹه نخستین دستور- **ساده**- چهار ونیم- مهاوت صد وشصت- بهوئی نود- ودو ونیم میٹه **منجهوله**- چهار- مهاوت صد وچهل- بهوئی هشتاد- ودو میٹه- **کرهه** سه ونیم- مهاوت صد وبیست- بهوئی هفتاد- ویک ونیم میٹه- **پهندرکیه**- دو- مهاوت صد- ویک میٹه **موکل**- دو- مهاوت پنجاه- ویک میٹه- وماده **فیل**- **کلان**- چهار- مهاوت صد- بهوئی شصت- ودو میٹه- **میانه**- سه ونیم- مهاوت هشتاد- بهوئی پنجاه- یک ونیم میٹه **خرد**- دو- مهاوت شصت- یک میٹه- **موکل**- دو- مهاوت پنجاه- یک میٹه ÷

فوجدار- شهریار جهان آرا ده ودو بیست بلبیست سی سی یکی از کاردانان بسپارد- فیلان را حلقه گویند وا و را **فوجدار**- در فربهی وهنرآموزی ودلیری ویا برجائی هنگام آتش افروزی وتوپ اندازی نگاهبانی نماید ونیک وبد را از دیار پرسند- هر کرا صدی یا زیاد کمتر بیست وپنج تا سی نامزد او شود- وفوجداران دیگر از بیستی وده باشی را پیرو[2] او سازند- واین سلسله از ده باشی تا هزاری باشد- علوفهٔ زیاده از صدی به تفاوت بود- به پایهٔ امارت بیر رسیده اند- وصدی دو اسپ داغ نماید[3]- **بیستی** اول سی روپیه- دوم بیست وپنج- سوم بیست- **ده باشی** اول بیست- دوم شانزده- سوم دوازده- لیکن بیستی وده باشی یک اسپ داغ نموده در جرگهٔ احدیان باشد- فوجدارانی که خاصهٔ ایشان سی یا بیست وپنج باشد ماهیانه مهاوت وبهوئی یک فیل را که برای سواری گزیده[4] باشد خود سرانجام نماید[4]- وگروهی که بیست یا ده دارند علوفهٔ مهاوت آن خود بدهد- خدیو آگهی از کاردانی بدین خدمت گزینان بسند نکرد- بهر یکی از امرا حلقها سپرد ودیدبانی فرمود- وخورش از سرکار والا تنخواه شود[6]- شایسته نویسندهٔ درست قلم جدا کار باشراف این کارخانه نامزد شد که سررشتهٔ خرج ودخل وآیینهای مقدس را پاس دارد وچیا مچه گزارش یابد بنظر درآورد-

آیین زنجیر

وصرنه (بفتح دال وهای خفی وسکون را وفتح نون وهای مکتوب)- سترگ زنجیری ست آهنین واز زر وسیم نیز بسازند- شصت حلقهٔ طولانی که هر یک سه سیری بود سرانجام یابد وباندازهٔ نیروی فیل در درازا وسطبری تفاوت رود- یک سر آن برمین فرو برند یا بستونی استوار کنند- بدیگر سو پای چپ را ربندند- بیشتر بدست می آمد ور روری بسینه میرسید- خدیو عالم آرا برانداخت- آندو (بهمزه والف ونون خفی وضم دال وسکون واو) سلسله ایست هر دو دست را از دو بند نهند- از آن روکه فیل را بیازارد گیتی خداوند بدان نگراید- **بیری** (بکسر مجهول با وسکون یای تحتانی وکسر را وسکون یای تحتانی) سلسله ایست دو پای فیل بدو بند بندند- **بلند** (بفتح با ولام ونون خفی و

اختلاف نسخه (۱) [س و] پیچ نمبر (۲) [د] سرداو (۳) [س د] نماید (۴) صیغهٔ مفرد در هر نسخه نوشته است
(۵) [د] مدین مدت لیسه لبی نمر (۶) [س د] مود -

دال) پای بندی ست مخترع شاهنشاهی - بدو آمد و شد شاید لیکن دویدن نیارد - گده بیری (بفتح کاف
فارسی و دال ساکن و سکون ها) آمد نامه - به پای میلان بر آورند و در رفتار برافزاید لوه لنگر (بضم
مجهول لام و سکون واو و ها و فتح لام و نون حطی و فتح کاف فارسی و سکون را) درازی زنجیری ست در دو میل
یک سر بدست راست بند بند و دیگر بکنده یک گری استوار سازند - و آن را ملیان بر خود دارد - هنگام پیری و
بدخوئی کار فرمان پذیری بیرون رود و آن را فرو اندازد - زنجیر در بند و کنده بیازارد تا گرم بازایستد - گیتی خداوند
بروی کار آورد - چهار آسوده کاج دو دیوار را باستانی ت چرخی می ست سیاه سوراخ بدرازای نیم گز
دو طسوج - پی درگرفته در میان گلیں برده و بهره و سوار دست آسوده بهره - جانب مثلگه دارد و لگاخته
درپیچید - چون ازان سوراخ صلیب وار برگذراند آن دست آویز باشد - چون آتش درگیرد بگردش درآید و آواز
سهناک دهد - دلیر پیاده بدست گرفته فرا پیش دارد و دواریا رش بهر و چرخ آن ماربانند - منتشر و جدا گردن میلان جنگی آتش افروخته
و سرادان پنج روی و کمتر سود بسند آمدی - گیتی خداوند اختراع فرمود و جهانی آسایش در شد - اندهیاری (بفتح همزه و نون
حطی و کسر دال و ها حطی و یای تحتانی والف و کسر را و سکون یای تحتانی) تاریکی - گیتی خداوند آجیالی نام نهاد -
(بضم همزه و سکون جیم و یای تحتانی والف و کسر لام و سکون یای تحتانی) روشنی - کرباسی ست چهار گوشه یک و نیم گز
دامن - دارای زلفت و محمل و جز آن بیرون سازند - دو سر آن بکلاوه بسته هنگام تندخوئی فرو هلند و از دیدن باز ماند و
بسیاری زانی یابد - و بسا در شورش چشمها که از پیش روی گشوده شد - خداوند عالم - رنگوله در پایان آن آویخت و نقش تمامی برد
کلاوه (بکسر کاف و لام الف و فتح واو و های مکتوب) تافته - ریسمانی ست چند - بی مانگی فراهم آرند - بهای هشت
و درازای یک و نیم گز - هر سو حلقه درآورده بگلو بندند - میلان دو پای خویش بدو آویخته بر نشیند - ارسیمی و جرمین
نیز شود - در بیست آهن (۲) بهمانی (۳) سر تیر در آویزند و بدو کردار پیل از جنبش سر میلان را استوار نمود آورد - ونکهی (بضم
دال و سکون لام و کسر های فوقانی هندی و های حطی و سکون یای تحتانی) گری طلایی ست نگه داری عصا - فراز کلاوه
بوند و استواری افزاید کنار (بفتح کاف و نون والف و را) سمه ایست سر تیر نیم گری - بکلاوه آویزند و گوش را
خراشیده تیزی و شورش را فرو نشاند - ڈور (بضم مجهول دال هندی و سکون واو و را) کنده رسن سه اند و م
تا گلو - شایسته آمیں برسند و بریب افزاید و در جنبش با همه آور دست آویز گردد - بسا پیرایه بدو درآویزند - گدیله
(بفتح کاف فارسی و کسر مجهول دال و سکون یای تحتانی و فتح لام و های مکتوب) تکیه ایست در ازلشت - درمیان طناب
دارند - پشت از ریش نگاه دارد و آسودگی آورد - گدوئی (بضم کاف فارسی و فتح دال و سکون واو و کسر تای فوقانی
هندی و سکون یای تحتانی) زنجیری ست - بر دیگ دم آویزند و آن را از آسیب طناب نگاه دارد و زیب افزاید -
پیچوه (بکسر بای فارسی و سکون جیم فارسی و فتح واو و های مکتوب) ریسمانی بندی ست - بر سرین آویزند - گھوئی
بدو تکیه کند و در استواری یاد آید - چوراسی (۴) (بفتح جیم فارسی و سکون واو و را والف و کسر سین و سکون یای تحتانی)
چند رنگوله را در نوار نگیر بدو بر بسته در کشیده بیش و پس میل بر بندند - شکوه افزاید و زیب افروزد - پیٹ لگچه (بکسر
بای فارسی و سکون تای فوقانی هندی و فتح کاف و جیم فارسی و های حطی) دو زنجیرست بر میان بر بندند - و زنگی بدو
بسته در زیر شکم آویزند - چون شکوه افزوده گردد - بزرگ زنگهاش در بهر و پهلو و به کلاوه آویزند - این گیتی خداوند
برافروزد - قطاس سیاه گاو کوهی - بدان دم سیاه گاو و گردن آویزند - سپید و سیاه دوا ملی - شکوه و زیب افزاید

اختلاف (۱) [ن ا] سس (۲) [ن ا] دو بیست (۳) [ن] بهمانی (۴) [ص د] بضم ۔

تیار (بفتح تاے فوقانی هندی و یای تحتانی ستد و الف) پنج تنگه آهنین را که درازای هر کدام یک[1] بدست و پهنا چهار انگشت بحلقها پیوند بخشند - و هر دو طرف دو دو زنجیر بدرازای یک گز - یکی از فراز گوش و دیگری از پایان گذرانده بکلاوه استوار گردانند - و میان جای سر زنجیری[2] برآویزند - و او را سر گذرانده بکلاوه رسد و بر طرف عرض فوقانی چهار میل آهنین خم گرفته برگذارند و آهنین حصار بر سر آن - و قطاسها دران جا گیرد - و جانب تحتانی سه زنجیر بد انسان انجام گیرد - و سیس چهار زنجیر دیگر بحلقه[3] آویزند - و تار انسان نخستین حلقه سه گرد اسد و دو دیگر بدان استوار سازند - و بایں حلقه سه زنجیر دیگر آویزد که سد و در زنجیر را اگر و خرطوم ربندند و میانه را او گذارند و دران حلقه قطاسها و دستها[3] جا گیرد و این برفراز ناصیه - حسن افزود و در رسیدگی هیونان آورد - **پاکهر** (بای فارسی والف و فتح کاف و هاے حطی و سکون را) برگستوان آسا - از فولاد بسازند - و براے سر و خرطوم سلاحے جداگانه باشد - **گج جهنپ** (بفتح کاف فارسی و سکون جیم و فتح جیم و هاے حطی و نون نهان و باے فارسی) پوستینی سست برفراز پاکهر آرایند - شکوه زیاده سازد - از آنلغته[4] سه تا یکجا کرده بر روز بد برفراز آن سدهاے پهادر آویزند - **میگهڈنبر** (بکسر مجهول میم و سکون یاے تحتانی و کاف[5] فارسی و هاے حطی و فتح دال هندی و نون حطی و فتح تا[7] و سکون را) تنامیانه ایست مخترع گیتی خداے - شکوه افزاید و فیلبان بسایه آسایش گیرد - **رن پیل** (بفتح را و سکون نون و کسر باے فارسی و فتح یای تحتانی و لام) ناصیه پیدی ست از زربفت و خز آن - و بدامن او گزین بوطها و قطاسها آویخته فروهلند - **گیتلی** (بفتح کاف فارسی و کسر تاے فوقانی و سکون یاے تحتانی و کسر لام و سکون یای تحتانی) چهار[8] حلقه پیوندند و سه بر فراز آن دارند و دو دیگر بالاے[9] آن بپا آویزند - و آواے آن شکوه افزاید - **پاے رنجن** زنگوله چند است بدانسان - **آنکس** (بهمزه و الف و نون خفی و ضم کاف و سکون سین) چنگ[10] گیتی خدیوگج باگهه نام نهاد (بفتح کاف فارسی و سکون جیم و با و الف و فتح کاف فارسی و هاے خفی) نگاهداشتن و عنان کشیدن بدو باشد - **گدّ**[11] (بفتح کاف فارسی و سکون دال هندی[12]) پیره ایست که بجای سین[13] دو دانه آهنین باشد - بهونی بر گیرد و بدو[14] فیل را از ناهنجاری باز دارد - **بنگری** (بفتح با و نون حطی و سکون کاف فارسی و کسر را و سکون یای تحتانی) از برنج و آهن حلقه چند بر سازند و بدندان درکشند - زینت و استواری افزاید **جگاوٹ** (بفتح جیم و کاف فارسی و الف و فتح واو و سکون تای فوقانی هندی) گذ[11] آسا برابر یک دست - بهونی[11] آن فیل را در کوشش آورد و تیزتر گرداند - **جهنبڈه** (بفتح جیم و هاے حطی و نون نهان و فتح دال[15] هندی و هاے مکتوب) تو نوع آسا قطاسها بربندند و در کمر فیل باز گذارند ؛

داستان آرایش او بگفتار درنگنجد - هر سال براے بست و شیر گیر و ساده هفت بانته سن - و از هر یکے هشت و نیم دام - و چار گنده پشمینه که بهندی زبان **کنبل** گویند هر[14] یکے ده دام - و هشت جرم گاو هر یکے هشت دام - و جهت مجهوله و کرهه چهار اول و سه دوم و بیست سوم - و براے بهندرکیه و موکل و ماده فیل سه نخستین و دو دوین و چهار سوین - و دارابره و آستر و فراوز ساخته جل بر دور بد و هر یک نیم سیر ریسمان سن براے دو[1] حتن مقرر - و برابر یک من وانه ده سیر آهن براے زنجیر و جز آن شماره کرده بخشد او بد حلقه بسازند - سیرے بدو دام - و برابر هر کوب یک سیر روغن کهد منی[17] لشتت دام - و پنج سیر ریسمان پخته برای کلاوه یک فیل که مقدار سوار شود - سیرے هشت دام

اختلاف (۱) [د] یک کب دست (۲) [د] حلقها (۳) [ب د] دو دستها (۴) [ه] الفته [ف] آلفت [ص د] الفه (۵) [ب] رحاشیه سه (۶) [ص] وفتح کاف (۷) [ص د] تای تسدد (۸) [ص د] ع (۹) [ص] بالای آن سازید بد (۱۰) [ص د] چنگ (۱۱) [ه ف ا] گذ [ص د] گنذ (۱۲) [ف ا ص د] وسکون جیم و دال هندی (۱۳) [ص د] سان (۱۴) در [ص د] بیست (۱۵) در [ه] بیست (۱۶) [ص د] دو دخت ؛

و دیگر فیلان را از نیم و چرائی خود سیر سازند — و در هر سال عوض مندرس دوازده دام وضع شود +

آئین خاصه فیلان

همواره برای سواری خاصگی صد و یک فیل برگزینند — و به درجه‌گی موافق فیلخانه ولیکن در چگونگی دگرگون — هشتیرے راج سیر شکر و چهار سیر روغن زرد و نیم من برنج دهند — مرچ و قلفل دارد و چرائی سیر آمیزند. ورجے را سیر یک و نیم من برد — افزوده آید — و هنگام نیشکر هر یک را از روی سه صد کمابیش تا دو ماه افزایند — بهاوت گیهان جدید بود — و هنگام مستی سه بهوئی و در هشیاری دو — ناهوار و از چهار صد دام افزون و از صد و بیست کم بود و بحضور قرار یابد — هرکدام را چهار میته — و بیشتر در حلقها همراهی بزرگ فیلان ماده کمتر نامزد گردد — و در خاصگی برای هرکدام سه مقرر و برخی را افزون — و ماده فیل اول کلان دو و نیم لغر میته — دوم دو — سوم یک و نیم — و در دیگر اقسام موافق حلقها — و همانکه هر حلقه بدینسان یکے از امرا بارگردد همان طور هر فیل خاصه را بنگاه‌داری امیری نامزد و بیشتر بر هر دو فیل خاصگی یکے از کارشناسان بازگذارند و **دهائی دار** باشند — اول دوازده رده سه دوم ده و دوم هشت ماهواره گیرد — و بیشتر بر هر ده یکی از حدمت گزیدان تیردست زبان آور نامزد — و آنرا **نقیب** گویند — از کم خوردن و کم دادن و بیماری و آنچه خلاف عادت پدید آید روز بروز بعرض رساند — یک اسپ داغ نماید و دوازده صد ماهیانه برگیرد — و هر ده فیل یکے از پرستاران بر یک حمردار در هر هفته یک روز خود در پیشگاه اگهی اندوزد +

آئین خاصه سواری

شهسوار عرصهٔ اقبال از حستین تاسیس ترتیب رفتار آن آسمانی پیکر چرابست نماید — و آن دلوکوار را درمان بدر دارد — و بسا هنگام مستی بدمدان ماهاده به سود و شاسدگان را شگفت درماند — و بیشتر دلگشا عاریها و از فیلان جوش رفتار برگشته و خوانگاهی روان سرانجام یابد — همواره یکی در بارگاه آماده دارند — و هرگاه سوار شوند یک ماهه بهوئیان بخشش شود — و چون هر دو فیل بسواری رسد آن برد یکی که در هفته چهار[3] داری روز وہ اختصاص گیرد — بخشش صد روپیه — دهائی داری ویک — نقیب یا بر ده — مشرف هفت و نیم — و آنانکه در هنگام سکوکاری و جدسگاری بخشها و الا کامیاب گردند بکالبد گفت درنگنجد +

و بیشتر هر یک را هم سردی نامزد و هر روز در بارگاه دولت آبادهٔ بیکار راست شده و هنگام فرمایش آویزش درآیند — و چون آورد بسر آمد دو بیست و پنجاه دام بهوئیان خاصگی بخش یابند و دو بیست بهوئیان دیگر — و سر در فیل خاصه دهائی دار بر سر هر یک روپیه ازعاوهٔ بهوئی و میته یک دام بستانند و مشرف نیم و نقیب چهار یک — و در حلقها صدی وال یک دام از روپیه برگیرد و ده مانتی و بیسی برگیرند — و مشرف و نقیب بدستور پیش +

آئین غرامت

بچاره‌گری تن آسانی و آموزش پرستاری فیلان دیگر کارها بجا حرمانه مقرر فرموده اند — هرگاه که زیاده خاصگی بمیسی گراید سه ماهه بهوئیان بازیافت شود — و اگر رجب قبل ملکی میرد ده ماه روزه از بهوئی و میته برستانند و در حل برابر — و اگر ماده ملاغری و کم بیاری فرود شود بهای آن از بهوئی برگیرند — و اگر فیلبان برای مستی دارو ها بخورش دهد و گزند حالی رسد کشش و دست بریدن و فروختن او داستش بود — و اگر خاصگی باشد از بهوئی سه ماهه بازیافت شود و یک حال از نوکری برآورند — و در هر ماه دو کارداران رسه اندازهٔ فرهی و لاغری

اختلاف (۱) در [س ر] بست (۲) [س د] موج (۳) [د] عادواری (۴) [س د] خمس +

خاصه فیلان برگیرند. و از امرا بازیافت شود و موافق آن ماهیانه بخوبی نیز کم سازند چنانچه در یاگوشت چهار یک کاسته آید. و در حلقها[(1)] هر چهار ماه احدیان رفته ژرف بینی نمایند و بعرض مقدس رسانند اگر فیلی نالودگرد[(2)] سه ماهه مهاوت و بهوئی وضع شود و اگر دندان بشکند و آزار به کلی رسد (بفتح کاف و کسر لام و سکون یای تحتانی و آن جائیست بر دو یک دندان - چون گرید باید خیرک کند) کاواک شود وار کار ماند هشتم حصه بهای فیل دو بهوی ازدارونه دیگی از وجدا وضع شود - و اگر آسیب به دو رسد تا ربع هم حصه بدستور پیش وضع کنند - واکنون صد یک قرار گرفته و در فیلان خاصه یادداشت این گونه بزبان مقدس گذرد ÷

آئین اصطبل

تگاور که در هر سه آبادی گزین پایه دارد و در کشور کشائی و عمر روائی همین دست آویز افسر خدیو را فراوان میل بدو - ازین رو بازرگانان از عراق[(3)] عرب و عجم و روم و ترکستان و بدخشان و شروان و قرغز و تبت و کشمیر و دیگر مرز و بوم گزیده اسپان بدرگاه همایون آورند و پیوسته از توران و ایران کاروان در کاروان رسد - امروز در طویله گیتی خداوند دوازده هزار موجود - و همچنان که هر روز حوقی در آید به بخشش و خرآن لختی بیرون شوند - کارشناسان دیده ور در نتاج این پوش بیرآدمی خود دل بستند - در اندک فرصتی هندوستان باج ستان عرب آمد و بسیارے از عربی و عراقی جدا نتوانند کرد - اگرچه در همه جا نتاج برگیرند و خوب شود لیکن در سرزمین کچه تازی آسا - چنان برگذارند[(4)] که در پیشین زمان جهازے از ترعرب تباهی بآن سرزمین افتاد - هفت اسپ گزین داشت و اسپ آن جا را از نژاد آن برشمرند - و در پنجاب نیز عراقی مانند پدید آید خاصه میان دریای سند و بهت و آنرا سنوجی[(5)] نامند و در زمین تتی هیست[(6)] پور و بجواره و تهاره در صوبه دار الخلافت و میوات و در صوبه اجمیر و آنرا[(7)] پچواریه گویند (بفتح بای فارسی و سکون جیم فارسی و واو و الف و کسر را و فتح یای تحتانی و هاے ملفوظ) - و در شمالی کهسار هندوستان ریزه اسپان زور مند پیدا شوند و آنرا گوٹ گویند (بضم کاف فارسی و سکون واو و تاے فوقانی هندی) - و در پایان بنگاله بر دکوچ اسپے پیدا شود میانه ترکی و گوٹ تانگهن نامند (بتای فوقانی هندی و الف و نون خفی و فتح کاف فارسی و های خفی و نون) توانا و نیرومند بود ÷

گیهان خدیو از فروغ دوربینی و آگاه دلی و دانای تقدیر و قطمیر گسته مرتبه آراید و حال گوناگون کالا فروغ شناسائی روشن گرداند و رشته بایست وقت را دوتائی داده درخور آن سگالش نماید - ازین رو در کار اسپ که مایه فرمان دهی و اکسیر بزرگی از و فراهم آید افزون توجه بگمارد ÷

نخست جائی جداگانه قرار داد تا بازرگانان بے رنج انتظار آرامش گزینند و از گزند روزگار رهائی یابند و از زفتی[(8)] و آزمندی که امروز سوداگر را فروگرفته در ستوران پراگندگی راه نیابد و از شایستگان نیک سگال بدیگری نرسد - و هر که راست کاری او روشن پایه پیمان گزیده مردمی استوار هر جا که خواهد نگاه دارد و هنگام قرار داد باز آورد - دوم نامزد فرمودن فرد هیده مرد سے امینی کاردان سراپا از فروغ کارآگهی و شناسائی او سوداگر راه بیفرمائی نسپرد و بد گوهران سخن ساز زبان هرزه لا بسته آید - سوم بارگداشتن بتکچی درست قلم تا سرزنه آمدن و نظر گذشتن دوتائی گیرد و آئینهاے پادشاهی دست فرسود فراموشی نگردد - چهارم نامزد نمودن

اختلاف (1) [ص د] و در هر حلقه (2) [ص د] سوم (3) [ب ص ا د] عراق و عرب و عجم (4) [ب ا] گذارند که در (5) [ب ا] سنرجی (6) در [ص د] هیست (7) [ص د] وار روی آرسدی (8) [ص د] فرا گرفته ÷

ازین شناسایان زر آشتی گذار. ستوران را بپایه برشناسد و بترتیب آمدن قیمت قرار دهد. گیتی خدیو از مهر فزونی بیش از قراردادیان ده بیست و زیاده بر دهد و سبب انتظار کامیاب خواهش آید ✢

آیین مراتب

بر دو گونه بود خاصگی و جز آن. نخستین شش طویله چهل اسپی برگزیده عرب و عجم. دیگر طوایل شاهزادگان و طویله راهوار ترکی نژاد. و طویله خاصه رادان. و هر کدام نامی جهره افسر و از تن برگذرد و چند تو بهان بر هر شش سواری در باید. و شش بر سه گونه باشد سی اسپی بیست اسپی ده اسپی. هر کدام را که بها ماده بر باشد در طوائل ده مهری جای گیرد و از یازده تا بیست در بیست مهری و همچنین. و دیگر بالای آن امرا و دیگر منصبداران و بزرگ احدیان بارگذاشته اند. علیق و تقسیم از سرکار اعلی برگیرند. و چون فرمان شاهی که یک اسپ را بیابد از طویله سواری ممهود ناشد و داغ کاه و گرانی از گود و بیشتر انجام نماید ✢

آیین خوراک

در خاصگی برای هر یک دانه هشت سیر در آن هنگام که سیر نوزده بیست و هشت دام بود. چون در این سی دام قرار گرفت هفت و نیم. در زمستان موتهه یا ماش پخته در تابستان نخود. از آن دو سیر آرد دانه و یک و نیم سیر شکر و روغن در دو نیم سیر در زمستان بیش از خوید. و دو دام برای کاه و هنگام خوید کاه نیابد. سه سکه کمابیش اسپی بخورد. و بدل شکر قند سیاه بخورش دهند و روغن باز دارند. آغاز خوراندن خوید سه روز دانه ندهند و پس شش سیر دانه و دو سیر قند سیاه و پیرو روزانه باشد. و در دیگر طوائل عراقی و ترکی هفت و نیم سیر دانه. در شش ماه که هوا سردی دارد پخته دهند. برای خس یک من یک دام مقرر. در هفته یکبار چهار یک سیر نمک دهند. و در ایام روغن و خوید هر اسپی که قیمت آن از سی و یک مهر افزون یک سیر شکر قرار گیرد و آنکه از سی مهر کم و از بیست و یک زیاده باشد نیم سیر. دیگران را شکر ندهند. و پیش از خوید هر اسپی که بهای او از بیست و یک مهر تا صد مهر و زیاده باشد یک من و دو سیر روغن بخورد دهند و از یازده مهر تا بیست مهر سی سیر و ده مهری را روغن و قند و خوید ندهند. در سر هر اسپی نمک سیاه هم نخش دام مقرر کرده اند. هر چند گاهی یکجا گرده بخوراند. عراقی و ترکی که در جلو و رکاب باشند کاه دو دام مقرر و آنچه در برگیات برند یک و نیم. در زمستان عوض کاه هر اسپی یک سکه خوید. بهای آن در رکاب دو بیست و چهل دام و در قصبات دو بیست. و در وقت خوید بر سر هر اسپی دو من قند سیاه دهند و آن قدر ارزانی که شایسته آید. کارپردازان سوتات همه را از راه رسید و برآورد نمایند و شایسته آیین بجا آورند. چون بخورد گرد و تصدیق بیطار آنچه خرج رود باز دهند. و هر اسپی که در گله مادیان قرار گیرد خوراک او نسبان خاصه. و اسپیان گوت را پنج و نیم سیر دانه و نمک دستور و بحث کاه یک و نیم دام در رکاب و در برگیات یک دام و سه حصه از بیست و پنج نخش دام. و روغن و قند و خوید نیابند. و قنراق را در فیروزی رکاب چهار و نیم سیر دانه و نمک دستور و کاه یک دام و در برگیات سه دام دستور مگر در کاه که یک دام چهار یک کم باشد. و دانه مادیان گله سه سیر ربع کم. و کاه و نمک و همیه مقرر نبود. و چون برآید تا سه ماه شیر مادر بخورد و سه ماه تا سیر. دو گا و سیس تا شش تا و سه سیر ربع کم دانه. و پس از آن هر شش ماه سیرے بر افزاید و سه سال چون بانجام رسد تا آیین بیش خوراک یابد ✢

اختلاف (۱) [بن د] راستی گرا (۲) [بن د] دا مست و یک ماسی بیسی اسپی ده اسپان (۳) [بن د] موتهه ماش (۴) [ب ا] بخورد دن [بن د] بخورش (۵) [ب ا] خود و شکر (۶) [ب ا بن د] و بر سر اسپی سرد و نمک (۷) [ب] و آن قدر ارزانی کاسته (۸) [بن د] قنراق ✢

آئین رخت

مدانچه خاصگی را هنگام سواری و جز آن بیاراید و گوناگون جواهر و قماش بکار رود گزارش آن بس درازو دشوار[1] - برای هر ساده یوستمش دویست و هفتاد و هفت و نیم دام برد هند ارتنگ[2] جیت پسه آمود چهل و هفت دام - یال پوش سی و دو دام - پشمین روپاک دو دام - هر شش ماه تازه دهند و بدل کهنه ارتنگ نیمه بهای اصل وضع نمایند - و آنچه یال پوش شش یک - جل از موئین بافته و آستر بدین - چهل و دو دام - تخته بند[3] و پای بند ریسمانی[4] چهل دام - پشت تنگ هشت دام - مگس ران سه دام - تخته[5] و قیزه چهار و دو دام - خرخره یک و نیم دام - توبره هشت دام - سبد (بجهت خورانیدن دانه) یک دام - سالی یکبار دهند و بدل کهنه پانزده دام و دو جنس باز یافت شود ٭

و در غیر خاصگی تا بیست و یک مهری سالی صد و نود و شش و نیم دام بدان بها - و بدل کهنه بیست و پنج و نیم دام - و در بیست مهری تا یازده سالی صد و پنجاه و پنج دام در ربع - ارتنگ چهل دام ربع کم - یال پوش بیست و هفت دام و ربع - جل نمدی سی دام - پشت تنگ شش دام - تخته و قیزه ده دام - تخته بند و پای بند سی و دو دام - مگس ران دو دام - دست مال یک و نیم - خرخره یک دام و ربع - سبد یک دام - توبره چهار و نیم دام - و بدل کهنه بیست دام وضع شود و در ده مهری و شتران و گوت صد و هفده دام و ربع - ارتنگ سی و هشت - یال پوش بیست و چهار و نیم - جل بیست و چهار - تخته بند و پای بند هشت - تخته و قیزه هشت - پشت تنگ پنج - مگس ران و دستمال هرکدام یک و نیم - خرخره یک دام و ربع - سبد یک دام - توبره چهار و نیم دام - و باز یافت به پیشین دستور ٭

کراه آهنین آوندی ست بجهت بخش دانه برای ده اسپ - یک من آهن بار صد و چهل دام لیکن دست مزد آهنگر و دو مستین سطل با آب خوراندن - در ده خاصگی یکی - از صد و چهل دام - و در دیگر اسپان طویله سی اسپ و جز آن یک - کمند با آهنین میخها پیوسته اسپان را بدو بربندند - طویله چهل اسپ سه و بسی اسپی دو و در دیگران یک - بهر کدام نیم سیر - از صد و چهل دام و شانزده دست رنج تا رفتن - آهنین میخ بهر کمندی دو - هرکدام پنج سیری - بها یازده دام - تبر تخماق پنج سیری بجهت کوفتن میخهای آهنین - در هر طویله یکی - در مندرس مسین و آهنین در خاصگی چند انکه شکست اندر است توان کرد داروغگان نمایند و چون ازان بگذرد نرخ حال وضع نموده تتمه تنخواه شود - و در غیر آن پس از سه سال نیمه[6] باز یافت نماید - نعل سالی دو بار بربندند و برای هر چهار دست و پا هشت دام بیدا دند و امروزه - کوندلان دو رایکی - از رس هشتاد روپیه و سه پا ٭

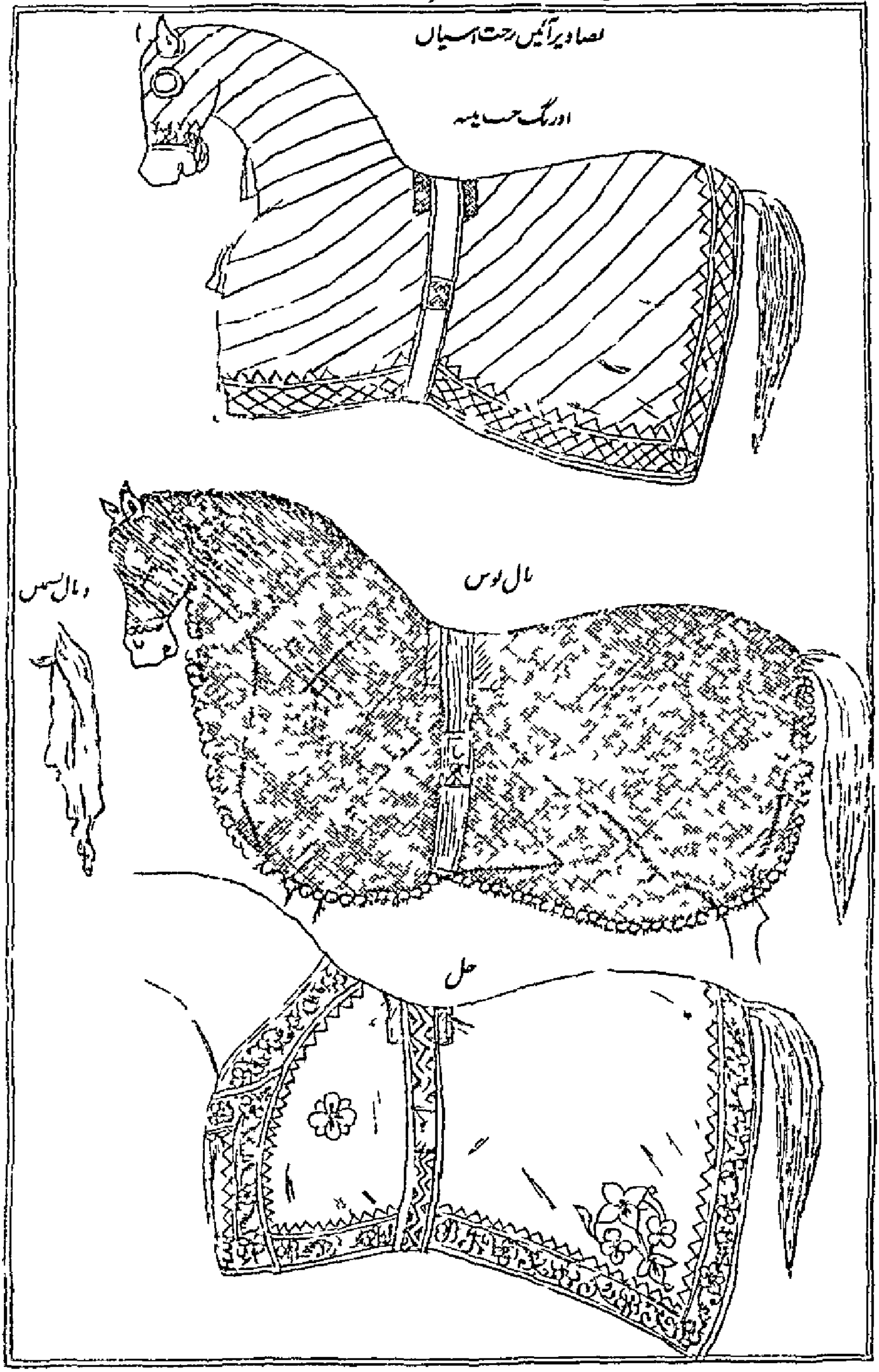
خدمت گران

آخته[7] بیگی بر همگی تگاور آگهی اندوزد و گوناگون تیمار دار را رهنمونی کند - منصبی ست والا با مرای بزرگ بازگردد - امروز خان خانان بدین خدمت سربلند - داروغه بهر طویله یکی از بندگان سعادت سرشت نامزد

اختلاف (۱) در [ص د] بیست (۲) [ص] اورتنگ جیت (۳) [ف ا] تخته سد [ص د] تخته سد (۴) [ف ا ص د] ریسمان (۵) [ف ا ص د] تخته (۶) [ص د] تمه (۷) [ص د] آخته بیگی ٭

تصاویر آئین رخت اسپان




تصاویر آئین رخت اسپاں
اورنگ حسب یمہ
یال پوس
ومال پس
جل

از چهارهزاری تا امیر بزرگ احدی بدین خدمت سزاوار. مشرف شمارهٔ اسپان و سررشتهٔ داد و ستد و تندرستی آنها نگاه دارد و برآوردِ این کارخانه او کند. و در هر گونه امر آماده باشد. و پدید و پیش از نظر گذشتن چندین تر روش نامه و مابه و حال را تقرار دهند. و دریافتهٔ اسپان سرف بنویسند. مشرف و سپهداران و احدیان بار گردد. ایچی دیدبان رخت نماید و اسپ را بیارایند. بسیاری ور احدیان ماهوار گیرند. چابک سوار سواری کند و تندی و راه را اندازه گیرد و مشرف آن را برنویسد. علوفه ای یابد. ناڈا (به نا و الف و ذال هندی و الف) گروهی را خوانند. اسپان را گوناگون اصول یاد دهند. و چندی در احدیان ماهیانه برسانند. میر دهه یکی از سائسان که سالار و سرگروه ده کس باشد. ماهوار در احدیان باشد. و در دیگر ماهیگان صد و پنجاه دام و در خاصه ده صد و شصت و در دیگر طوائل سی اسی صد و چهل و در بیست اسی صد و ده اسپی. و او هم تیمارداری دو اسپ نماید. بیطار در احدیان ماهوار برگیرد. نقیب چندی تیر دستان هسار معرکه داری مادگدارند. حال هر طویله دار و به و مشرف رساند. حاضر داشتن ستوران بدو بار گردد. و دو سردار در احدیان وسی کس دیگر همراه. هر یک را از صد تا صد و بیست دام. سائس در دو اسپ یکی خدمتگزار لیکن در چهل اسی صد و پنجاه دام ماهوار و در طویلهٔ شاهزادهٔ بزرگ صد و سی و هشت و در طوائل دیگر شاهزادگان در هوار صد و سی و شش و در خاصه از صد و بست و شش و در دیگر طوائل سی اسی صد و شش و در بیست اسی صد و ده و در ده اسی صد. جلودار و پیک ماهوار از هزار و دویست دام زیاده و از صد و بیست کمتر نیست. در جوتیر بائی و خدمتگزاری و گرگونگی یاد و نیاسپه کرده تا چند و بر دند. نعلبند رخی احدیان ساده. صد و شصت دام برگیرد. زین دار سالان او. در خاصه چهل گامی هر دو اسپ را یک زین مقرر. اول و بیست دیگر. دوم بیست و دوم دیگر سالان. و اگر اسپ اول بر آید زین بجا ماند. و دوم اول شود و زین دوم بسوم باز گردد تا بانجام. و اگر میانی بیرون شود زین ازو بیش نامزد گردد. آب کش در چهل اسی سه کس و در سی اسی دو و در دیگر یکی. ماهواره صد دام. فراش در هر طویلهٔ خاصگی یکی. ماهیانه صد و سی دام. سپند سوز آن هر طویلهٔ چهل اسپی یکی باشد. ماهیانه صد دام. خاکروب در سپهدگاس را حلال خور نامند. گیتی خدیو بدین نام روشناس گردانید. در چهل اسپی دو کس و در سی و بیست یکی. ماهواره شصت و یک دام. و هنگام کوچ داروغگان که به ساده یافته اند چندی برای کشیدن ستور نگاه دارند. و در سی اسپی نا رده و همچنان هر که یافته باشد از درگاه نامزد گرداند. هر یک را از درسی دو دام ✢

آئین بارگیر

جهان خداوند بایه شناسی رخصت را سزاوار سواری داند لیکن نگاهبانی اسپ را در خور بود. طویله جدا جدا کرده داروغگان سرمند و جدا آگاه ستری برگذاشتند. و هنگام خدمت بوستهٔ تنگی و دل اندیشهٔ تمارداری آسودگی بدیر بدانسان را بارگیر سوار نامند ✢

آئین داغ

برای آنکه دگرگونگی راه نیابد و نقش جداگونه رود و در آید چندگاه بدرت نقطه و جایی بلفظ داغ و رقمی سمت هندسی شناسند گشتی. و بهر چه بسرکار والا گرفتی آن نقش برتنه راست سدی و آنچه برگستی برجیب ... بسان هندسه از بر عراقی و مجنس برتنه راست نهادی و در ترکی و تازی برجیب. و امروز اسپان سر طویله

(margin note) [illegible]

بهد سه ارج نامور — و ده مهری نشان ده گیرد و بیست مهری بیست دهیان — چون در نظر گذشتن بلیتی رسی
گیرد میتیس نقش سترده نگردد ✤

آیین پُر کردن

پیشتر هرگاه از چهل اسپی و خانه‌زاد ده اسپ و از رهوار پنج بخرج رفتی بجای آن دیگر آوردی نخستین را
از گزیده اسپان شاهزادگان برآمودی و دوم را از خانه‌زاد و باقی را از دیگر طوائل — و اگر از طویلهٔ شاهزادهٔ بزرگ
یا رده کم شدی از گزین تگاوران گرامی برادران درآمدے — و از شاهزادهٔ میانی چون بیست کاستی از طویلهٔ
برادر خرد و دیگر طوائل پُر ساختے — و از طویلهٔ شاهزادهٔ خرد چون بیست و پنج کم شدی از گزین طوائل برگرفتی — در
سی و هفتم آلهی فرمان شد که ازین پس هر سال یکیک برافزاید — چنانچه درین هنگام چون یازده از طویلهٔ خاصه
کاسته آمد آغار پر کردن نمود مدد کمی دیگر طوائل در نظر گذشتن چاره پذیرد ✤

آیین تاوان

چون خاصگی به نیستی گراید از بخشیس از برار هر مهر یک روپیه از داروغه باز ستاند و ده دام از میر دهه و
چهارم بخش ما هوارهٔ سائس[1] — و در دُزدیده[2] و عیب‌ناک شد و یک رنگ نبود — بعرض همایون رسد تا چه فرمایش
رود — و در دیگر طوائل در یکی یک یک روپیه و در دو دو دهیان از داروغه برگرفتی و از میر دهه و سائس بدستور — و
امروز از یک اسپ تا سه بهر مهر یکیک روپیه برگیرند و در چهار دو و در پنج سه دهیان — اگر دم و دیده شود سر مهرے
ده دام از میر دهه جرمانه بگیرند او از دیگر سائسان ✤

آیین آماده داشتن

از خاصه دو دو مگر از رهوار سه و از طوائل هشتاد مهری تا ده مهری و کوت یکیک حاضر دارند — و چهار چهار جدا
سازند و هر یکی را مثل نامند — اول از چهل اسپی و شاهزادهٔ بزرگ و میانی و طویلهٔ خاصه رهوار — دوم از شاهزادهٔ
خرد و خانه‌زاد و چهل اسپی در رهوار — سوم از طویلهٔ شاهزادگان و خانه‌زاد یکیک — چهارم از چهل مهری و سی مهری
و بیست مهری و ده مهری — و ازین چهار آخرین خود کمتر سواری فرمایند — و چون شاهزادهٔ شاه مراد رخصت شد
اسپان بجای چهل مهری نیز بسواری خاصه آوردند — اول از چهل اسپی و شاهزادهٔ بزرگ و خرد در رهوار —
سوم از خانه‌زاد و افزون از هفتاد مهری و خاصهٔ چهل مهری در رهوار — سوم از شاهزادگان و خانه‌زاد و هشتاد مهری
یکیک — چهارم از شصت مهری و پنجاه مهری و چهل مهری و سی مهری — و از بیست مهری و ده مهری و کوت
نیز چندے آماده دارند ✤

آیین بخشش

چون گیتی خداوند بر یکی از آن شش طویلهٔ خاصه خرامش فرماید برای گرمی هنگامه خدمت آموزی آیین
ستاد چیزے بدهند — چندی چنان بود اگر اسپ خاصه سواری یافتی یک روپیه دادی یکدام آن بیگی و دو جلودار
و ستور ده و نیم سائس و همین قدر مشرف و نقیب و آختجی درین وار در یکدیگر قسمت کردی — و در طویلهٔ شاهزادهٔ بزرگ
سی دام عنایت میشد و هر کدام درین تقسیم چهار یک کم گرفتی — و در طویلهٔ شاهزادهٔ میانی بیست دام و برهمان شمار
کاسته بر شدے — در طویلهٔ شاهزادهٔ خرد در رهوار و خانه‌زاد ده دام بهمان دستور — و اکنون در چهل گانے

اختلاف (۱) [د] سائیس (موافق نسخهٔ ما) (۲) [ص د] در دیده و شد

دستور و در طویلهٔ شاهزاده بزرگ بیست دام و در طویلهٔ شاهزادهٔ خرد ده و دو و در راهوار پنج و در جانوران دیگر طوائل دو +

آئین جلوانه

اسپی که بخشش رود ده بیست پنج ازو ده از هر مهره دام بازستانند و چیدام آت بیگی و ده دم جلوبیگی یک دام و در ربع مشرف دیوان[1] اربعه و پنج بخش نقیبان ربع ساقیان یا برده تحویلدار و در دیوانی[2] رواجی را باز ستانند +

عمر طبیعی درین آباد بوم سی سال و از بالنده شهر تا دوروسه +

آئین شترخانه

گیتی خدیو از شگرف آگهی بدین جانور شگرف پیکر دل بر گماشت. و چون دستیار هر سه آبادیست و باربرداری و کم خورشی او دلنشین آمد توجه افزایش یافت. و درین آباد بوم گزیدگی شترگ چهره برافروخت و از تورانی و ایرانی پیشی گرفت. هموار برای نبرد آرائی جوش و بساط آرائی دیگران آورده این جانور سرهنگامه آراد و سوسته خدیو گردیده آماده این کار باشند. سرآمد جایگاهها شاه پسند نام جانور او و دو ساله است که بر همسران چیره دستی نماید و بارکشی گیری [illegible] و چیره مدد آرد. و در اجمیر و جودهپور و ناگور و بیکانیر و جیسلمیر و بهتنیر بسیار باشد و در صوبه گجرات نزدیک کچه والاوان[3] شتر بدید آمد. و در سند از همه جا بیشتر. و بسا کس ده هزار و افزون را اد [illegible] کند. برای تیز رفتاری سر اجمیر، برای بسیار باربرداری از سه نام دار. و مایهٔ این کار نگاه[4] او راست یعنی ماده شتر. هر بوم در زمستان جوش مستی زند و بار برتابد. و اگر بر دو کوهانی باشد آنرا بغر[5] باشد نر آورا بغر مایه گویند. گیهان خدیو در العدی و ماده را جمازه[6] و نام برنهاد. برای باربرداشتن و جنگ کردن از همه هندی تنومندتر و بجهت تیز رفتاری جمازه. و هندی که آنرا لوک گویند و از وا به درتر رفتاری نزدیک بایین ورسے افزون. اگر بغر جمازه سود بزاد بزرا گهرو گویند (بضم کاف فارسی و ها و سکون را و دال) و ماده را مایه گهرو. و اگر بر جمازه هندی یا لوک برجهد همین دو نام گیرد. و اگر بر ماده جمازه بر[7] آورا نام بر خوانند و ماده را نام ماده. ولوک از گهرو و مایه گهرو اصیل تر باشند. و شتر را در بار کردن و وقت سیر قطار بر سازند هر یکی پنج. اول را پیشنگ[8] دوم را پیش دره سوم را میانه قطار چهارم را دم پنجم را دم دار خوانند +

آئین خوراک

بچه بار کند در هندی دو و نیم ساله و سه ساله که از گله برآورند دو سیر دانه و از سه و نیم ساله تا چهار ساله پنج و از انجا تا هفت ساله به دهشت ساله ده و بعد زان بیان. و همین جمازه و گهرو و مایه گهرو و لوک تا چهار ساله و از انجا تا هفت ساله هفت سیر و هشت ساله هفت و نیم سیر شگا میکه سیر بیست و هشت دام بود. و اکنون که بسی دانی تفاوت کاسته گردد. و هنگام مستی هندی دانه کمتر خورد و از آئین باد گوشت همان ده سیر تن یابد. دارو[9] و نهالی را ابهکام هتیاری بخورش دهند. اگر در روز با میه قید کرده باشند در باده بخوراندن آرا و در باد گوشت بچرا درند و همین اگر از رهگذر دیگر در باریافت باد گوشتی شماره کنند. در حضر هشت باد کاه از درگاه تن یابد و شتری که درون شهر مکتک باز دارند روزی دو دام بدین جهت یابد و انجه بیرون شهر یک و نیم. و در چار ماه بارش و سفر و چرا آن ندهند. ساربان بچراگاه برده انجام نماید +

اختلاف (۱) [ص د م] دیوس [illegible] [که] دیوس (۲) در [د] مست (۳) [ص ر] شتر (۴) [د] نظر (۵) [ف ص د] تعزیچان و نام فصل (۶) [ص] ناده (۷) [ص ج] بر را (۸) [و د] پیشنگ (۹) [ص د] دارو و نگاه +

آئین رخت

خانهگی - افسار دم افسار مهار کاٹهی (بکاف والف وکسر تای فوقانی هندی وهای خفی وسکون یای تحتانی) زین ماند لیکن لحمی دراز تر - گیتی حدیو پدید آورد - کوچی (بضم کاف وسکون واو وکسر جیم فارسی و سکون یای تحتانی) کار ادرمه سازد - قطارچه شترنجی تنگ سرتنگ شیب بند جاجل گردن بند سه چادر از سقرلاط و آلبته رنگین وموم جامه - وانچه در آرایش این رخت از جواهر ومرصع وقماش وابریشم بکار رود وارج آن بگفت درنگنجد - وپنج قطار آراسته آماده سواری بازدارند دو از برای محفه کشیدن - وآن چوبین کاخی ست دلنشین دوستونی - هنگام سواری آنرا بدوشتر آویزند - رنگه ساده - ودر ده قطار سه را رنگه دهند - ودر بغدی دویست وبیست وشش دام چار یک کم - افسار مهر دوزی بیست ونیم دام - حلقه زری یک ونیم دام - رشته آهنین چهار ونیم دام - تحت کلگی پنج دام - وبراسے پشت پوزی هشت دام - برای دم افسار یک ونیم دام - ودر تنگاتو وسرنجی پنج سیر نمد بکار رود بیست دام - جل شصت وهشت دام - چهار گج کاری (کار کاٹهی میکند) چهل دام - تنگ وشیب بند وگلوبند بیست وچهار دام - طناب بارکش (ر ساربانان آنرا طاقه طناب وخروار گویند) سی وهشت دام - بالاپوش پانزده دام - ودر حمازه دو چیز افزود - گردن بند دو دام - سینه بند شانزده دام - ودر هفت قطار دیگر ساده ودر بغدی وحمازه صد وشصت وهشت ونیم دام - افسار مهره دوزی ده دام - دم افسار نیم دام - جهاز شانزده ونیم دام - جل پنجاه ودو ونیم دام - تنگ وشیب بند وگلوبند بیست وچهار دام - طاقه وطناب سی وهفت ونیم دام - بالاپوش بیست وهشت دام - ودر لوک صد وچهل وسه - افسار وجهاز وحردار بدستور - جل سی وهفت ونیم دام - تنگ وشیب بند وگلوبند چهارده ونیم دام - بالاپوش بیست وهشت دام - ودر رنگین وساده را در سه سال یکبار دهند جز آهن جامه وحطب - وبدل کهن رنگین دریک قطار شانزده دام واز ساده چهارده وضع نمایند - چون سه سال سپری شود برآورد نموده چهار یک کم سازند - پس از آن وهم بخش باقی را کاسته تنخواه دهند - علفی در هر سال یکبار نو برسازند - درجانه را ودولوک پنجاه ودو دام ونیم - افسار پنج دام - جل سی وشش ونیم دام - سر دوز نیم دام - تنگ وشیب بند یازده دام ربع کم - افسار وتنگ وشیب بند بدستور - جل چهل وشش دام ربع کم - سر دوز یک دام ربع کم - ودر هر سال چهارم بخش برآورد کم ساخته تن دهند - شلیته ٹاٹ برآے دانه خوراندن در هر قطاری یکی مقرر - در بغدی وحمازه سی ویک دام ربع کم ودر لوک بیست وچهار ونیم دام - همواره بدین ارز زر برآورد ستدی وناچاره ستربانان مقرر - در چهل ودو الهی چون بعرض همایون رسید که لختی این گروه زیان میشوند آنرا برانداخته پنج روز قرار گرفت وآن تبعاوت باشد آغاز نوروز ساربان باشیان پشم چیدن وتیل مالیدن وچکانیدن ورخت علفی گرفتن را دستوری گیرند ٭

آئین روغن مالیدن ودربینی چکانیدن

بزبان قلم تللیه وتجریع گویند - مناسب چنان بود که تطلیه وتسقیق گفتندے چه چکانیدن دربینی را تنشیق گویند - برهر بغدی وحمازه درسالے چار سیر ربع کم کنجدی روغن مقرر - سه سیر بکهت مالیدن ویک سیر ربع کم

اختلاف (۱) در [ص د] بیست (۲) [د ع] سرنجی [ص ق] سرنجی [ب ا] سرنجی (۳) [د] البته (۴) [ب ا ص د] رنگه (۵) گر رسش حساب رخت در مقدمه گذشت (۶) [ص د] گشت سد (۷) [ب ا] اور ارزآورد (۸) [ع] الهی (۹) [ع] دستور ٭

در ممی انداختن - و سه پاو گوگرد و شش دم سیر است - و در دیگر اقسام دو دم پاو گوگرد و شش دم سیر است - و آنچه در ممی حکاسد یک سیر ربع کم روغن - و سه بار در سالی دهند و اکنون یک بار.

پایهٔ شتران و خدمتگاران

گیتی خداوند پنج شتر قطار گردانید و هر قطاره یک ساربانی گذاشت - و ماهواره بر چهار گونه بود اول چهار صد دام - دوم سی صد و چهل - سوم دویست و هشتاد - چهارم دویست و بیست - قطارها سه گونه فراهم آورده اول پنج قطار یک کاروان سرود آراسته و یکی نام نهاد - ماهیانهٔ او سه صد و بیست دام و یک پاو سر مداخ رساند و با او چهار ساربان همراه - دوم دو چندان - آن را یکی سرود او را بهاسی بر گفت - برتک است - در بهاسی ششصد و شصت دام بر گیرد - ساربان با او - سوم صد قطار را کارروانی باشان گردانید و آن را بالعدی گویند - دو قطار با ما حامه او - و حرمک قطار همه را ساربان از درگاه مرحمت شود - و نگاهبان و بست و بهان داخل او - ماهیانهٔ این دگرگون باشد - و امروز بسیاری پورباتیان باین خدمت سربلند - و بر یک یک شتر را القراتان سپرد - و یکی درست قلم نامزد گردانید - و از کارروانی[10] تا بالعدی به سیری بارگذاشت خدمی نهادگان جاگیر بستا برگماشت - رمال رمان آگاهی آورند و ازین رو بار دانی راه بیاید - سالی دو بار حسن سواران اندازهٔ فربهی و لاغری بر گیرند آغاز بارش و هنگام نظر گذشتن - چون کم شود ساربان از او تاوان دهند - نگاهی و بالعدی سر باوری کنند - و اگر کور یا لنگ شود چهارم بخش از آن - ریباری (بفتح را و سکون بای تحتانی و بای والف و کسر را و سکون یای تحتانی) برخی هندی نژاد ساساسی این جانور باشد و لوک سندی راحان به نوروی در آموزند که راه پس در از کوته زمانی بسپرد و امسال بدین نام رو شناس - و بهر خدا این تحت با ماهان ظفر داز بر شتر نام گذاشته اند و در هیچ گردی پادگان سر رو بر بسامره از دوری خدی ازین سر سواران بر درگاه والا آیا دیا شد - هر بنگاه از وانه را یکی از زمان سپارند و تحت تاج یک لعر و دو لوک همراه سپارند - دانه این بر دو بد بستور لنگی بهای گاه به نهد - و آن بنگاه و جه دانه بر باشند - و در هر سال یکبار تحت لطیه و بستق لعر و بعدی و خمار بر سری چهار سیر روغن بخورانند پاو گوگرد و سی دیم سیر است مقرر - از آن سه پا روغن برای سپس - و لوک دار دانه و گهر دو دانه گهر در دانه سر دیم حصه از هشت بخش سر روغن - و آن گسر تحت مستق - شش و دم سیر است و پنج بخش از هشت حصه سر گوگرد - و نوته[د] دو ساله را دو دم سیر روغن - از آن هم برای متقی و دم سیر گوگرد و چهار سیر و ربع است - و هر دو شتر نگاه اندک لنگی حبس را اندکی بار هم کند - و در هر هفته هر یکی از کلان سالان گلهٔ نیم سیر شوره و نمک و نیم را چهار یک - ماهیانهٔ کلانان دویست دام و در هر بنگاه سر هیچ کس تحت جرا اسدل یاد دهند - هر یکی ماره ورهی دو دو دام - و خداوند دو گله نگاهی سه از دانه در سالی مسکن باید و گر نه در ماهواره او شماره کنند - و بستر نیم لعدی و چماره بار ربع گرفته بودند - بر هر سری چهار سیر بسته بود - گیتی خداوند آن را تحقیق فرمود و نیچاسی آن دم افسار و اسکلک و باشد آن بار خواند - از بعدی از هیچ مهار دوازده[11] حمایه از سه باده لعراد حمار بابهت - تا به لعراد سه تا پنج - گهر دار سه تا هشت - باپه گهر دو لوک از سه تا هفت - لوک دو حله از هشت تا نه - و لوک هند و تستانی و بلوچی از سه تا هشت وار و دانه از دو تا چهار - گیهان خدیو لعدی گزیده را باده بس بار نام

اختلاف (۱) [ص د] بر گرفت (۲) [د] و بر یک است در بهای اهم (۳) [ص د] برگر (۴) [د] بر باصدی امیر (۵) [ق ا ص د] بس سواران (۶) [ص د] از بهار (۷) [ق ا ص د] نام (۸) [د] هیچ با (۹) [ص د] سر سر (۱۰) [ص د] دو دو ساله با (۱۱) [ص د] از خواند (۱۲) [ک] تور +

و دو دام را هشت و سیر[1] حمار و دو لک و جز آن را هشت من و دو دام را شش - و درین مرا فرون از بیست و چهار سال نزید ٭

آئین گاوخانه

در آباد بوم هندوستان این جانور را ارج دارند و فراوان بزرگ داشت نمایند. کشت و کار به نیروی او شود - و مایهٔ زندگانی از و لباماں - و لشیر و ماست و روغن مائده آراید - و در بار برداری و گردون کشی تنومند - و در هر سه آبادی گزین یاور - اگر چه در همه جا پدید آید و نکو ماگون رنگها چهره برافروزد لیکن در صوبهٔ گجرات گزیده تر - یک جفت او بصد مهر خرند و شمار روزه هشتاد کروه در نوردد و از اسپان خوش رفتار پیشی جوید و در راه سرگین نکند - و بیست مهری و ده مهری فراوان - و در بنگاله و دکن نیز سره پدید آید - به هنگام بار کردن بنشیند - و تا نیم من شیر برده‌د - و در ملک دهلی بیشتر از ده روپیه نیرزد - گیتی خداوند جفت گاوی بده و لک دام برخرید - و نزد تبت و کشمیر گاو قطاس پدید آید و شگرف نمودی دهد - و عمر طبیعی این جانور بیست و پنج سال - شهریار قدردان از دید شگرف کار بهای آن فراوان تیمارداری فرماید و جوق جوق ساخته بسا سامان مهربان دل سپارد - صد را گزیده خاصگی گرداید و آنرا کوتل نام نهاد و همواره آماده خدمت باشند و در شکارها جل ببر همراه چنانچه گفته آید - و پنجاه دیگر را که بدان پایه رسند نیم کوتل برشمرد - و همین قدر را پاو کوتل - کاشتی بحتیں از دو همین و میانی از سومین سرانجام گیرد - و این هر گاوخانه خاصه باشد - و همچنین از پنجاه تا صد لخت لخت برساخته تیمارداران راستی منش حواله فرماید - و به هنگام دیدن پایهٔ هر کدام قرار یابد و در همسران جای گیرد و همچنین طایفه طایفه را برای گردون کشی و بهل آرائی و آب آوری نامزد گرداند - و نیز قسمی ازین جانور باشد گوت آسا و آنرا گینی خوانند (بفتح کاف فارسی و سکون یای تحتانی و کسر نون و سکون یای تحتانی) بس خوب دیدار - و همچنان ماده گاو و گاومیش را لخت لخت ساخته شایستگان خدمت گزار حواله داشت ٭

آئین خوراک

شش سیر و ربع دانه و یک و نیم دام کاه و یک من و نوزده سیر قند سیاه روزی بدین کارخانه مقرر - دار وغه فراخور خدمت و حال بخورش دهد - و در دیگر خاصگیان شش سیر دانه و کاه بدستور - قند سیاه ندهند - و در گاوخانهای دیگر اول را شش سیر دانه و یک و نیم دام برای کاه در رکاب ورنه یک دام - و دوم را پنج سیر و کاه بدستور - و گاوان بهل را شش سیر و کاه بدستور - و گینی اول را سه سیر دانه و یک دام برای کاه در حضور ورنه ربع کم - و دوم را دو نیم سیر و کاه سه پاو در حضور و گرنه نیم دام - گاومیش نر که آنرا ارنه گویند (بفتح همزه و سکون را و فتح نون و های مکتوب) هشت سیر آرد گندم بخته و دو سیر روغن و نیم سیر قند سیاه و یک و نیم سیر دانه و کاه دو دام - در حوالی شگرف آویزه نماید و شیر لشکرد - و چون آن تنومندی نماند مرتبهٔ دوم گیرد و لبنگالی رود - هشت سیر دانه و دو دام برای کاه - و بگاومیشهای آب کشی شش سیر دانه و دو دام کاه - و گزیده گاوان عرابه چیته شش سیر و ربع و جز آن پنج سیر و کاه بدان سان - و گاوان عرابه بارکشی را بیشتر پنج سیر دانه و یک و نیم دام بحت کاه مقرر بود - اکنون ربع سیر کم و کاه بدستور - و گاو و گاومیش دوشا اگر در رکاب باشد دانه موافق درون شیر - گله گاو و گاومیش را تهاٹ گویند (بتای فوقانی هندی و های خفی و الف و تای فوقانی هندی) - هر گاو روزی از یک سیر تا پانزده سیر شیر دهد و گاومیش از دو تا سی - و گاومیش پنجاب گزیده تر شود بحت قدر

اختلاف (۱) [ص] سر [د] بیر (۲) [ص د] کارخانهای ٭

شیر از سرکار شخص گرداند - و از سیری دو دام روغن طلب دارند +

آئین خدمتگاران

در گاوخانهای خاصه برای هر چهار یک تن چارداری نامزد - از آن تبرده کس در گاوخانهٔ اول روزی شش دام مقرر و دیگران را چهار دام - و در دیگر گاوخانهاسی علوفه لیکن هر کسی شش گاو نگاه دارد - و بسیاری از احدیان ماهواره برگیرند - و چندی راسی صد و شصت دام - و دیگران را از دویست و پنجاه و بیست بازده و واحد و دوازده دام کم بیست - و بهل برد گوناسد حری دار که برقرار آن چهار جوب و ریاده آرایند و جز آن - و سیاه تو مند بیر گردش دارند و آنرا گُگّر بهل گویند (بضم کاف فارسی و های خفی و سکون را و فتح با و سکون با و لام) - در ده عرابه بیست عراچی و یک در دیگر نامزد شود - میر وجه و بیجار شش دام روزی یابند و دیگر از چهار و نیمی یا برده کس معین شد و در دیگر سر طرف گردانند - عراچی از خود سر انجام نماید و در هر سال برای مرمت دو هزار و دویست دام بر دهند - اگر ساخ شکند یا کور شود جای یک از ران داروغه برساند و نیمداره نقصان کم و زیاده بیر گردد - بیشتر داروغگان وجه مرمت را خود ساماں بودی لیکن در گردش برسد سر عرابه تحت اونگ بیم دام گرفتی (بضم همزه و سکون واو و نون خفی و کاف فارسی بس راست وغن ریزد چوب ساخته بمیل عرابه کر بهتانه محور بست در بچید تا از سائیدن و شکستن ایمن ماند) - و چون داروغگی بعرابچیان قرار گرفت این وجه بیر خود ساماں نماید - رسم آن بود که در زمان کوچ برخی اسباب کارخانها بر داشتی - در داروغگی عرابچیان ایچه بیمه تحیج رود و خدمت عمارت بیرمهاں گروه افزودند - و بیش دویست عرابه تحت عمارت جدا کردند و بیش صد دیگر یک لک و پنجاه برابر همه در ده ماه بطلع رسانند - و اگر عرابها را کار سرداران سلطنت بکار دیگر دارند آن را در لسمار در آید و خدمت بار[4] کشانیدن خود - و از عهدهٔ نا و گوشت بیر بر آید - و بر گاه گاوی بیستی گراید از خود بدل آورند - و چون بمسامع همایون رسید که اجاره سرمایهٔ آزار این جاندار کارگر خاموش است دو گروه بار بر جی خدمت گرسان سعادت اندوز سر بوند - و دانه گاوان عرابه چهار سیر شد و سخت کاه یک و نیم دام و جز آن نیز آن - و چهار ماه ارتی و جو کاه کاسته شد - و در هر ده[5] عرابه دوازده کس معین گر یکی از ساں در دیگری میدانسته باشد - و گاو نابود را از سرکار والابدل نماید - و برای اونگ و مرمت برای درگاه نامزد گشت - و دیر گاوانی که در خدمت اند در سال یک بار دیده و زان درست کردار اندازهٔ فربهی و لاغری برگیرند و کاران را در سر شش ماه - و بعوض همه و جز آن که گفته شد هر جا از بارگاه اعلی خدمت حواله شود بجا آرند +

آئین اشترخانه

سروی است و نکسب جزیا وسب - اگر چه بریدگی آن بر سد گو دلی ان سراز و ماند و راه رفته گم نکند - و از بن رو کاروان نبهرس دوست دارد[6] و بر دروش فرماید - در بارکشی و گربوه نوردی و نرم روی کم همتا - که و مه جهان گوید جز بعراق بر آمیز و لیکن بر عکس هم شود چنانچه باستانی نامها سر آمد - و جادو بیشتر اند - گیتی خداوند که خرد برفزاں کسند و گرس اشتر بد آمد - و در پا کسور کار آگهان داد گرین جانور

خرامش نمودی و ستم رسیدگان آسایش دریدل بارکشی در رونده را آسایش افزودی - و آن در هندی دبار حرد در کمتر
و آن مواتی نشود - و بگوان این بوم شتاره خچر آوردی و از سواری آن ننگ داشتی - تقدسی توجه آن مایه لوت
ماند - و از عراق (۱) عرب و عجم خچران آورند - و گرمه (۲) او هزار روپیه برخرند - قطار ۲ و بیرلسان شتر ابیح برسازند
جان نامها برگذارند - آنکه دوم را بر دست گویند - و عمر طبیعی او پنجاه سال ●

آئین خوراک

آنکه هندی ساخته شش سیر دانه و دو دام کاه در رکاب و گرنه یک و نیم - و هندوستانی چهار سیر
و یک و نیم دام بهای کاه در حضور و یک دام در جز آن - و هر هفته سه و نیم تحت دام بهای نمک و آن را فراهم آورده
بجورستش دهند ●

آئین رخت

چرمین تخته بیست دام و چاریک - آهنین زنجیر دو سیری ده دام - رانکی (۳) چرمین چهار دام
پالان صد و دو دام - شال تنگ و پلاس تنگ سی و شش دام و ربع - طاقه طناب پشست و سه
دام - قترلاق (۴) شش دام - درقطاری یک زنگ دو دام - موئین جل چهل دام - کلاوه چرمین
سیزده دام - پرده ریسمانی سه دام - نمد چهار دام و ربع - سردوز چهار دام - خرجین بارده دام
توبره چهار دام - مگس ران چرمین یک دام - خرخره و تهتی (۵) چهار دام - همگی سی صد و چهل و شش دام
ربع کم - و هندی صد و پنجاه و یک دام و ربع - تخته چرمین چهار دام - پالان پنجاه و یک دام - دوازده جیغه ربع
کم - و هر دو تنگ شانزده و نیم دام - طاقه طناب و سردوز چهل دام - زنگ پنج دام - توبره سه دام
رانکی سه دام - جل بیست و چهار دام - خرخره و تهتی (۵) چهار دام - و در هر سه سال یراق را تازه کنند
و از کهنه آهنین و چوبین نیمه بها وضع شود - چهل دام جهت مرمت یراق پس از یک سال تنخواه یابند
و در یورتهاتازه و ساختن بر کهنگی بود - و در شش ماه نعل بربندند - سربار هشت دام بدهند - و قطاری
یک کس نگاه دارد - و تورانی و ایرانی و هندی تیمار داری نامزد - ماهیانه دوی نخستین از یک هزار و نهصد
و بیست دام زیاده و از چهار صد کم نه - سوم را از دویست و پنجاه و شش دام زیاده و از دویست و چهل کم نه
و هر کرا ماهواره دو روپیه و افزون کاه و دانه (۶) جتینگ از خود سرانجام نماید - در سالی دو بار دیده دران اندازه
فربهی و لاغری برگیرند - و یک بار بسطرا قدس در آرند - هرگاه کور شود یا لنگ چاریک از اسرابان برگیرند -
و اگر کم کند ده بیست - و برای بار برداری و آبکشی حریر نگاه دارند - سه سیر دانه و یک دام جهت کاه و یابد
و رخت از بسان هندی استر لیکن جل ندهند - و سالی بیست و سه دام جهت مرمت بسپارند - و نگاه دار
او از صد و بیست دام افزون نیابد ●

آئین شیارروزی افسرخدیو

هر سه آبادی از مایه ور شود و که و مه کام روا (۷) گردد - و به بالی دل و پاس داشت خاطر از آهستگی
نشان جاوید دارد - و برادران شغل باهم از آن غباری و رشته تکاپو ضمیر بر انگیزد و بر آوازه نویسی پیری نقش

اختلاف (۱) [ب ا س ی] عراق در سه (۲) [ص و] آورده‌اند (۳) [ب ص ی د] رانکی (۴) [ا ف ب] قترلاق (۵) [و ب] تهتی (۶) [ی] پنبک (۷) [ص] [illegible]

ودوام آگهی گرد سراگندگی بشکیبد. و دانائی رضامندی ایزدی زبان زبان ارزاند و در ژرف نگهی و دوراندیشی نفس سالک
ناداناولی و سترگ شناسائی شردهش دیده وران و دریاب نابید و درجس رو دراموزون هوش کمر نظر افگند. سرخود و سترگ
گوهر دارد. تو کردل آویزسخن ناگزیده کرداری صلاح دانائی سرانجام دوربااکه دور باسری شد و سالها سرآمد شکوه مردی
درست بیساد. وزینه باماں انصاف گرامی ارزند حال و ارنگ لبس اقتالی و مرساسائی شد. کار ارسرگرفتند.
آن فراخ حوصله بهان سختش سرگرمی کام طلب فرسانند و باندیشه دریافت صحبت آن طائفه هوش دقت باشد و باورآن
شکوه ظاهری و فراوان افسانه خواب خواهش وجسم زار فرمان مدبری سلطان خردمردی سردل سدن باشد تا لکا
کرده رسید. و فسانه سرائی کرجهانیان سرمایه عهد دگی برساند و سرائیه سداری گرداند. دار و در حد اعلی وحق مردی
ریاضت صوری و معنوی در پرستش حان رنج سحا آورد. سیالشتها که رسمان رورگار زبان سدمعاشره باسد سر
لسمی سر دارد. لیکن هیچ درجست و هی کرده هو با نگذرد که خردمندان سدار دل درجش آن یکسان دارند و کیسی رندی
رسان طرز برسکسانند. واین وقت داشته بیان داری گرامی الفاس بماند و ناگزیر زبان اروست مند. از به نوجه سخی
عادتها نامه سعادت گرفت و عبادتها ارسروی گراس برگذشت. زبانی ارمحاشه روحانی و نیایش گری داد ارسهال
فایع ساسه خاتمه سحرگاه که دساخته بهروری دعنوان نوریاتی است دیده وری که فروغ آفتاب عالمتاب جهان را دگیرد
و سره. نشاط گوناگون مردم آمدوشامگاه که مایه ده روشنها ار حسم خاکیان سهان شود و نور دوستان رانسرد سگی درگیرد
وهم سال که آن روسی ارزانی انجمن هستی رو بلفراز سد و عمرو دگان بیره شب را تو بد خوش دلی رساند. سه نیرنگی برگ
داشت ایزدی و پرستش خداوند جهان آفرین. اگر تیره طبعان نادان لسترایس برسند تا دانان برکه باستند
زبان زدگی کرا بود. و هرکس خدماندکه سعرمایاس گزاری و نیایش گری ناگزیر بود. شکر فیض گستری نور الانوار بکدام سیر
سرگزارد و کجا التهابی اندازد سرد. خاصه سلاطین والاشکوه که مردمکی دالنوران آن سلطان سرمایه آسمانی نظری خاص
در سرست این طائفه دارد. و گفتی خدیورا در تعظیم آتش و سرزک داشت چراغ همین نظر رود. بزرگی اعمال او مرتوليد بايتو
مدیریی ارار سیراعظم برگوید. تاریخ گرائی بیدانسان سکامه تقلید برطرازد و اندیشه آفتاب معبودی و آتش پرستی
ایشان برگزارده لسر پرجسد هگردد ●
و باطن مهرآمود بهان آرائی و دل شکری رضامند و همواره جان سختی و دل نوازی فرماید. و از خدا سے
گوشت پرسرآورد. و نا بهالسرآید که دست ربیا لاید وجس معشوق ولها زا در صفائی باطن قدری باشد. معطرت والا
درصوری مسلمانان لبس سے لوحه. ستار دری عنبر ازیک مار نکورش سه بردارد و در روزگار رساگر بیه وقت و بالیست کالآباد
گرود. امدکی سالکاو دمحی بر رعودگی که رسیداری خرند آرامش و بهدوشب زیاده واری سسوده خوسے شهریار
سدار دل. عنبر در جلوکدۀ خاص حکمت تر دهان شیوا زبان وصوفیان صافی دل انجمن آرایند وهر یکے درجای
خود لشسه ولادیر گفتار درمیان سهد. و خدیو آگهی فرار سیده عیار شناسائی برگیرد و آنچه انهای باشائی آشکارا گردد. و دلربائی
معنی چهره افروزی کند. برناماں سعادت سگال نیایش و ستائش برسارند و لطرحی وحرحی کام دل برگسر بد د
کهس سالان انصاف گرامی مدارنای عمر افشد و راه و رسم آموزش ارسرآغاز مد. ودیر دران صعود کار بیان مرگزارا

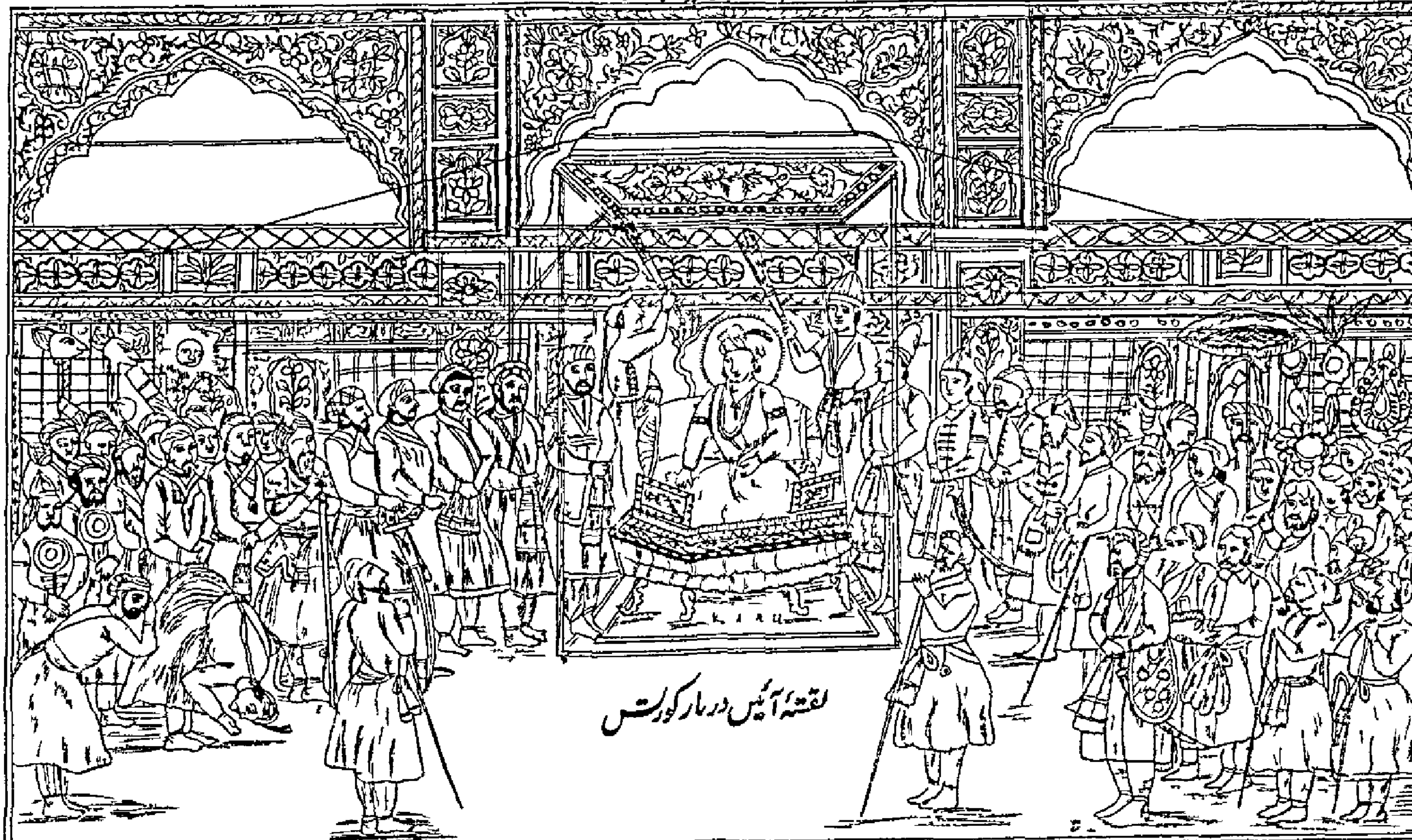
اختلاف (۱) [ب ا] ا [و من] ، [ ] نا (۲) [۲] نا او [ب ا] نا انکه [م] نا آکر در [من د] سب (۳) [۲] اسال ورد مر [ب] اسال سا سا سے
سند کار [ا] اسال ساسا سی شنه کار [۲] مال حود سر (۴) [من د] درجس ان (۵) [و ب] زبان (۶) [ب امن د] اسردی سب (۷) [ب ا]
سر طعان (۸) [و من ا] ور یاں دگی (۹) [و من] تاریخ (۱۰) [و من] معشوق (۱۱) [ب امن] سے ترجه بود (۱۲) صوبی (۱۳) [ب ا] انتهای

۱ هشیار مغز که چهرهٔ سخن بکاهش و افزایش نخراشند فراهم آیند و پیشین داستانهای هوش افزا برخوانند. شاهنشاه بزرگ دانش شگرف کمتابهر گیرد و گزیده مهمابر گوید. و بسا هنگام عرائض ملکی و مالی گزارش یابد و بایست هر کار را اندازه برنهد. و چون پاسی از شب ماند خنیاگران هر بوم فراهم آیند و ساز و آواز و نیایش گری و هوش افزائی برآرایند. و چون چهار گهری ماند خموشی گزیده در و حدتکدهٔ آنش ظاهر را هم رنگ باطن گرداند و در دریابار حقیقت شناوری رود. شایستگان هفت کشور از سپاهی و بازرگان و کشاورز و پیشه ور و گوناگون تجردی پایان شب آمده چشم براه گرامی دیدار دارند. چون لختی روز گذرد کامیاب کورنش گردد چنانچه گزارده آید. پس از آن منتظران[1] شبستان دولت را مسرت آمود سازند[2]. و بسا کارهای دین و دنیا ساخته شود. و سپس زمانی بخلوتکدهٔ خاص آرامش گزینند. گزیده خوهای گیتی خداوند افزون تر از آنست که در کالبد گفتار گنجد یا قلم شگفته زبان را نیرو گزارش باشد. فرهنگ نامها هم تراز و نتواند شد.

آئین بار

طرزی است جهان آرا بهر آبادی را ضمان حوادث روزگار را پناه. و بدین آبیاری گلشن سرای سلطنت سرسبز و شاداب و کشت و کار آمال برومند. اورنگ افروز اقبال شبانروزی بیشتر دو بار بر فراز پیدائی نشیند و گروها گروه مردم فروغ دیده و دل برگیرند. نخست چون نیایش سحری بجا آورد منتظران تعلق گاه و آرزومندان تجرد را از بیرون شادروان والا کامیاب دیدار گرداند و که دمهٔ بی دور باش چاوشان بدین دولت رسد. و این را زبان روزگار درشن[3] خوانند (بفتح دال و سکون را و فتح شین[4] و سکون نون) و گاه دیگر کارها نیز انتظام یابد. دوم بدولتخانهٔ اقبال قدوم همایون سایهٔ شکوه اندازد. بسیاری گذشت پهری ازروز شود. و گاه پایان روز در شبانگاه صلای کامیابی در دهد. و گاه فراز منظرے که بدانسو گشاید بکام روائی نشیند و گشاده پیشانی و شگفته روی بر مسند داد دهی جلوه فرماید و بی میانجی خواهشهای طبیعت و آمیزهٔ آلایش از رضامندی ایزدی عدالت و تفصیل[5] را عیار گرفته آید. پیوسته کارپردازان خلافت گوناگون مطالب در نگار رنگ خواهش بموقف عرض مقدس رسانند و هر یک ببایسته پاسخی رهنمون گردد. و از فردلی و دادپرستی و شناسائی مزاج روزگار برخلاف فرمانروایان پیشین هستی ذرات[6] را آئینهٔ کل نما دانسته دست از آنچه ظاهر بینان خرد انگارند و کمتر شمرند باز ندارد و آسودگی جهانیان را آسایش خویشتن شمرده ملالی بخود راه ندهد. سرآغاز دیدار نقاره بلند آوازه گردد. سپاس الهی نواد آید طبقات مردم آگهی پذیرند. فرزندان والا گوهر و نوادهای[7] مرح نژاد و امیران بزرگ و دیگر مردم که دستورے دارند بدولت کورنش سربلندی یابند و هر یک بجای خویش ایستاده شوند. و دانش اندوزان عالی تبار و پیشه وران نادره پرداز نیایش گری نمایند و داروغگان دیده ور دبتکچیان ژرف نگاه خواهش خود گزارش دهند و پاسبانان داد نیز سوانح بازگویند. گیتی خدیو بژرف نگهی گرین پاسخها فرماید و استسام هر کار بشایستگی سرانجام یابد. شمشیربازان چابکدست و پهلوانان هر سرزمین در انتظار فرمایش پای خدمت افشرند و خنیاگران هر دو زن آمادهٔ فرمان پذیری باشند. شعبده بازان شگفت آور و بازیگران نشاط افزا دستوری نمایش جویند. و کشور خداوند درست ودلی آزاد و خاطری نیازمند و همتی شگرف و فطرتی والا و در دی شگفته و پیشانی گشاده گوناگون بار یافتگان فراهم

اختلاف (۱) در [ص د] جست (۲) [د] سازد (۳) [ف ا] درشش (۴) [ف ا] شین (۵) [ف ا] وتفصیل را (۶) [ص د] دات (۷) [ص د] دیوره‌اے ۰



نقشہ آئین دربار کورنش

بیگانه خرد سایر دو تقدس سرای آسمان شوند فراوان بنا و آثار آسمانی و سکونی استحکام یابد. آسودگاه و مأ آسایش جاگزیده و سایهٔ وسعت آسودگی گراید. دولت بالد و سعادت افزاید.

آئین کورنش و تسلیم

اگرچه ظاهرشناسان درست نا دریافت روانان دادگر را از گزاف فراهم آوردن بیگانه گیهانی جهان صورت انگارند فلکی سرو شرف گمان برند ضمیر سرانجام داران آگاه معنی این گروه ایزدی فر صورت بند و دستور نقش خودبینی و آرایش مشتاقان نیازمندی درین بارگاه قدسی بدست آمد. و ازین رو ادب رنگ بسیار فرهنگ آرا با ادا رسائی نیایش گری سا آیین برنهاده آمد. برخی سر فرود آوردن و جز آن برساخته. گیتی خداوند روی دست بر فراز پیشانی نهاده سر فرود آوردن قرار فرمود. و آن را زبان وقت کورنش گویند یعنی سر را که رندگانی محسوس و معقول بدوست) بدست نیازگزینی بار محفل مقدس گردانید و خویشتن را فرمان پذیری آماده ساخت. و آئین تسلیم بندگان چنان نهند که پشت دست راست بر زمین نهاده به آرامیدگی بردارند و راست ایستاده روی دست را بر تارک سر نهند و بدین دل گزین روش شکر جود را گزارش نمایند. و آن را تسلیم برگویند. می فرمودند روزی جهانبانی جنت آشیانی تاج خاص را عنایت کردند. آن را بر سر نهادم. چون افسر فرمانروائی فراخ بود دست استوار کرده سر فرود آوردم و بدین گرانی ناخته نیایش نمودم. شهریار آن طراز خوش آمد و از الطاف گرائی کورنش و تسلیم بدین نمط قرار یافت. هنگام رخصت و ملازمت و منصب و جاگیر و تشریف و بخشش فیل و اسپ سه تسلیم را بجا گاه نیایش گردانید و در سایر مراتب داد و دهش و گوناگون عنایت یکان بجا آید. و بلوک آقاهی خود جنس بندگانی کنند و آراستهٔ دولت افزائی برشمرند. بندگان ابادسا گرامی سجده ستایش افزایند. و آنرا سجدهٔ ایزدی برشمارند. قدرت دادار بهال را خود حق است والا قابات و خو را برای بینی ست جهان افروز دار دید این معنی فراوان مردم بدین روش گرایند و سعادت بر سعادت افزودند. و از آنجا که گرانان بیرون مردم پرستش اندیشند شهریار کارشناس پرنکته دان نکوهش عامه را بار دارد و بدبار عام نایس خدسال حضور صادر رو و در انجمن خاص چون برخی بیدار بختان روش ستاره را فرمان نخستش شود تا بر پیشانی خود از سجده سپاس گزاری جا بخشند و چهرهٔ بختمندی برافروزند. ازین فرمایش واژگان نارداست خاص و عام بانگامت گرداند و شایستگی گروها گروه مردم را کار آگهی آموزد.

آئین ایستاد و نشست

چنانچه معنوی خلافت به میراسین درون و شمار دانش آن رحشم بارگرد صوری سلطنت آراستگی بیرون رامسانی پایه وافزونی داد و دهش انتظام گیرد. و چون اندیشه آباد ناسید صوری و معنوی یکتائی بدیده گوناگون کارها ایزدی پرستش گراید. هر کراین گفتار را در کردار جوید بلعبی از جمل بارشاهنشاهی بر خواند و شرف گلمی فرحی آنچه شناسند که تاکنون منش اندرو و گذار شکر را نیایش کند. گیتی خداوند چون بر اورنگ برنشیند بندگان بیدار بخت بکورنش گرایند و هر دو دست بر پیش داشته باندازهٔ مرتب بر پای ایستند. و در فروغ گرامی دیدار چشم و سیر زندگی برگیرند و در انتظار فرمان پذیری فرخندگی جاوید بدست افتند. شاهزاده

اختلاف (۱) [اص] ما دادیع [د] در نسخه ما داشته است (۲) صحیح [د] در نسخه فرامد نامه است (۳) [صا اص] گسه (۴) اهبیس در [د] در دیگر نسخها گرداسند (۵) [صا] آسما (۶) [صا اص د] آهنگ سدائی

بزرگ از یک کرور دیگر دار چهار دو رتبه ایستند و در نشستن از دو تا هشت - و میانی از یک و نیم تا شش و در نشستن از سه تا دوازده - و سومین همان نسبت نزدیکی و دوری نگاهداشت کند - و گاه نزدیکتر از میانی بار خدمت یابد و برخی زمان یکجا بوده پرستاری نمایند - و چندی چند سالان از مهر فزونی نزدیکتر عشرت اندوزند - ارادت گزینان نخستین پایه که برهنمائی بندگان سرادار باشند از سه تا پانزده و در نشستن از پنج تا بیست - دومین مرتبه از امیران بزرگ سه و نیم پایان تر و سائر آمرا ده[1] و دوازده و نیم دورتر - و دیگر گروها گروه مردم در تسبیل[2] جای گیرند - و یک دو ئی خاصگان از همه نزدیک تر در پرستاری باشند ❁

آئین دیدن مردم

اگرچه کارهای هر روزه از شمار بیرون است لیکن چندی که تحلف دران سرودگزارش می یابد - در انجمن داد و دهش گوناگون آدمی در پیشگاه حضور آورند - عیار گوهرها گرفته آید و لقدشناسائی سترگی[3] پدید - برخی برای ارادت خواهش را بار کشایند و طائفه دوای رنجوری برجویند - جمعی در پرسش[4] و دشواریهای دین نیایش نمایند و گروهی مشکلات دنیا را چاره گری کنند - این داستان انجام نپذیرد - همان بهتر که دست ازین بازداشته ناگزیر هر روزه بازگزارد - گروها گروه مردم تورانی و ایرانی رومی و فرنگی هندی و کشمیری را بآئینی که گفته آید کارپردازان در ماهواره قرار دهند - و بختیان نظر همایون درآورند - لختی با اسپ و یراق[5] آئین بود - و امروز جز اسپ احدی بحضور نیاید - و از قرارداد کم و زیاده شود - بیشتر پایه[6] افزونی گیرد و تفصیل[7] گرم بازاری نماید - و باندازه فزونی وکمی هر روز جیدی نگذرند - روز دوشنبه هر قدر سوار که از هفته مانده باشد به بینند - بکارافزائی و خدمت آموزی گذرانیده بشماره سوار را دو و دوام بخشش یابد - و تنکهیان خاص احدی را نیز بهمین دستور بگذرانند و درین گروه ناگزیر از سرآورد افزایند و چون آئین چنان است که او اسپ از خود بخرد[8] و ماهواره دستور رفتگان را بر در پیش آورند و اسپ در ماهواره و انعام داده تیمار او کنند - و نوئینان بزرگ و دیگر امرا ارحی ملازمان خود را استدعای منصب نماید - بحضور اقدس باندازه حالت پایه قرار گیرد و کمتر از پنجاه روپیگی را این خواهش نرود - و پرستاران هر کارخانه را ماهیانه درین بارگاه نمود و بندگان سعادت گرای را درین هنگامه خدمت بازگرد ❁

آئین رهنمونی

ایزد خردبخش جهان آرا چون خواهد گوهر مردم زاد بظهور آید و پایه فراخی و تنگی حوصله سرگنان پیدائی گیرد غبار دورنگی برانگیزد و دین و دنیا برطرازد - هر نشأه[9] را کارکیائی جداگانه پدید آید و درنکوهش یکدیگر آویزش رود - ناتوان بینی و بیدانشی را عیار گرفته - قدردانی[10] و مهراندوزی گران انداز گردد - وگرنه کدام دین و چه دنیا - یک حسن دلاویز در چندین هزار پرده تابش میدهد - گلیمی پهناورگسترده اند و گوناگون رنگ چهره می افروزد ❁ قطعه ❁ درحقیقت نسب عاشق و معشوق یکیست ❁ بوالفضولان صنم و برهمی[11] ساخته اند ❁ یک چراغست درین خانه و از پرتو آن ❁ هر کجا می نگرم انجمنی ساخته اند ❁ یکی بکوهش نفس فرامش نهد و دیگری نگاهبانی جاهیان پاسبانی خود اندیشد - و همچنان گروها گروه مردم بسگالشی اعتقاد آرایند و بجواب و خیال نشاط باری کنند - چون از خوی و عادت برگذرند و دریافت بالش[12]

اختلافات (۱) [ف ا] ده و دوازده (۲) [ف ا] در تبیل [د] در نشیل [ص] دربین لسک (۳) [ص] سترگی (۴) [ص] پرسش اندر گرسه پرسش (۵) [ف ا] حالی تیر دهی (۶) [ف ا ص د] پایه (۷) [ف ا] تفصیل (۸) [د] از خود بخرد ماهواره دستوری یا تنگان مایبر (۹) [ف ا] نشاه [ص د] نسامد (۱۰) [د] قدردانی مهراندوزی [ص د] قدردانی و مهراندوزی (۱۱) [د] صنم برهمی (۱۲) [د] تالش ❁

یابد سپرده تقلید را تار و پود گسلد و چهرهٔ یکرنگی سودا گردد. مربی دانائی سرچشمه سفر ورزد و بر دل مهر پرستی سیاحت باشد
و اگر یکی بابت ناسازی در رسد از بیم جان گرامان آدمی روحموشی برگزیند و اگر پیر دلی[1] فراز گفت آید سعادت سگالان
ساده لوح نام برد و آگهی پیر و ساده از مایهٔ اعتبار برانداز نمود و گوهران نابرجا کفر و الحاد و سند انگاشته دشمنی بار افگنند گاه
ارجمندی مردم بار هنگام تحمل حق پرستی رسد گیتی خداوند را از سایهٔ والا پایه برآمد و شیوائی جهان معنی سپرده بارگود
ال بیابانی امکان پرتو آگهی فرا گیرد و نقش دوئی از پیشگاه خاطر برخیزد. یکتی وحدت را در جلوه زار کثرت بیند در باسمی
برخلاف آن عشرت امروز و حد انگه برادر رنگ تمکین برآید و یکسان نشستی از خشم و شادی بیرون رید خاصه حال
کشورخدای زمان بارش بارگوید و شگرف نامهٔ برحق از آن برخواند. سواد خوانان نامهٔ روزگار از سر آغاز
این والا گوهر ستایش سند و با بار دادن رمز شناسائی دانشمند. و شهریار دوربین روزگار آمد سگالان
پردهٔ آراستی و خود را آشنای این کار ساختی لیکن هر آنچه خدا و اهد گرائیده که ازان برکنار بوده. تحقیق حال اهل
عادتیان روزگار از شگفت کاری رشوه ناخواسته بر ترازوی خداگهی خواهش دل از آلایش گرفت و بر فراز
پیدائی برآمد. ناگزیر رهنمونی را رضامندی ایزدی بر شمرده بدین بنیاد برگشود و ترسه دلان نعیده دست مایه
ناسپاس گردانید. از پیروی آگهی گاه دربار داشتن از مراد در بائی در کامیابی رهنمای شهرستان سعادت شد
بسری اخلاص کیشگان ره سپرده بالفروغ بیش و قدسی التماس آن چاره شود که دیگر روحانی ترسنگان تنهائی تواند
دگرباگون ارباب تجرد و شناسی دهوگی و سپوتره و قلندر و حکیم و صوفی و گروها گروه ملک تعلق سپاهی و بازرگان
و پیشه‌ور و کشاورز بر روی روزن چشم آگهی کشوده گردد. و گوهر شناسی فروغ افزاید. ترک و تاجیک خرد و بزرگ
آشنا و بیگانه از دور و نزدیک مدر[1] گیهان خدیو را گره گشای سنگینها انگارند و در هنگام کامروائی حضور همایون آورده
ستایش‌گری نمایند. و بسا مردم از دوری راه و هجوم قدسی آستان غائبانه نثار کرده سپاس گزاری کنند. و چون تا طعام
ولایت و تسخیر ملک و نشاط شکار سعت والا شود و کم دهی و قصبهٔ و شهرے باشد که گروه گروه مرد و زن نیاز مند سپ
و نیایش برزبان زدی[2] نیاورند و حسن اخلاص سوده کارسازی مدر[3] برگوید و دامنهای دستگیری برخواند. فراوان
مردم سعادت خاوند و اندیشهٔ آبادگردار گزیده و خود مندی صورت و نورافروزی چشم و بمان فرزند و توشش دوستان
و درازی زندگی را افزونی خواهند و بسیاری جاه و دیگر آرزوها ازان چشمهٔ سار ایزدی خواهش نمایند. و آن شناساے
حقیقت سرکی را شتابنده پاسخی برگوید و سراسیمگی درون چاره گزیند. و روزی بسر نیاید که چندین کس آب در کاسه
کرده بر پیشگاه حضور نیاز مند و نفس دمیدگی را چاره باشوند. خواباهای حروف آسمانی سرنوشت لوح تقدیر برخواند و لویدا مید
سوده آب را بدست نیاز مندی برگیرد و در پرتو آفتاب جهان تاب بداده ملتمس را فروغ قبول بخشد. بسا رنجور گسسته امید
که ترسنگان مسیحا نفس گرداب انگیسی بدین آگهی طلسم شدرسی یافتند. و شگفت تر آنکه یکی از ساده لوحان تجرد زبان برده
خود از آستان والا افگند که اگر در پس سعادتی دست نیاز ایزدی ست نیاس بدین ست درست گردد. روزی بسر نیامد
که کام روائی آرزو گشت ✤

هر که لحمی از ایمه و سیاسی و داد از پرسی گیهان خدیو شناسد شگرف عادت باز رسی. بهدل هر که مهر امر دری
و مسالت درستی قدری درماند از روید از اینها شگفت یعند. شهریار مزاج حوصله حمال جهان آرای خویش راکتر
سند. و هر که خواهش ارادت آورد و رسد بر پیش لبس درنگ نرود. و بارها بر زبان گوهر بار گذرد با راجیگو برسند

اختلاف (۱) [ب ا] سردی (۲) [ج م] نظر (۳) [د] روزی مدرگو ساز رد (۴) [م و] مدر ه

پیش از رسیدگی دم رہنمائی سپردن - و چون نشانِ راستی از پیشانی یکی[1] پدید باشد و بیش[2] جویائی روز افزون پذیرد بعض ایام روز یکشنبه در فروغ آفتاب عالمتاب بکام دل رسد و با این تنگ گیریہا و دشوار پسندیہا ہزاران ہزار آدم از ہر طائفہ طیلسان عقیدت بر دوش گرفته سلسلۂ ارادت را کمندِ سر سعادت می شمرند - و در زمانِ این ایدی سعادت جویاے آگہی دستار بر کف سر قدسی پای می نہند و شہان حال چنان سراید که بیاوری بخت بیدار و رہنمونی ستاره خود آمال و خویشتن گرینی که سکالشِ گوناگون گرند بود از سر افگنده روے دل به نیایش گری آورده ام و در تردہش جان دار روے جاوید زندگی سر نهاده ام - آن بزرگِ ایزدی تایید دستِ نوازش بر کشاده افتاده را بر گیرد و سر بدار اسجاگزار رو و شہان بے زبانی[3] چنان فرماید والا ہمت بدستگیری رہاست و از نیستی ہست نماہستی حقیقی گرایه[4] و شست خاصه که بر وی اسم اعظم و طلسم اقدس اللہ اکبر نقش کرده اند بدو سپارند - و این معنی تلعین یا بد **مصرع** شستِ پاک و نظر پاک خطائی نکند[4] بندگان حقیقت تیره از دید سگرف حالی گیتی چند از نمایست وقت رہنمون گردند و بگوناگون اندرزہاے ہوش افزا از زبان خاموشی پدید آیند و از آبشخور الٰہی فیض سیراب دل گردند - چشم بینش وکار کردار و شناسائی دیگر برافروزد - و برخی را باندازۂ برداشت بدلاویز گفتار گران بار دانش گردانند - و داستان آگہی پذیرفتن مردم و پزشکی سترگ بیماریہا و مداواے سخت رنجوریہا بلطیفے گزارش در نگنجد - اگر زمانه فرصت دہد و زندگی را شماری دیگر بود جداگانه دفتری از نزہت کدۂ در دل بپارگاهِ ظہور آورد *

آئین[5] ارادت گزینان

ہنگام دید اہم آنکه یکی[6] الله اکبر گوید و دیگرے جل جلاله سراید - ہمگی قدسی بسیج آنست از سر چشمۂ ہستی فرا یاد نیارند و بیاد کرد الٰہی سیراب دل و تر زبان و شیرین کام باشند - و نیز بفرمایشِ آن پیشوای آگاه دلان ہشیار خرام آشی که مردم پس از فرو شدن بکار برند در زندگی سرانجام دہند - و توشۂ واپسین سفر پیش روان شود - ہر سال روز ولادت انجمنی بر سازند و خوان گوناگون نعمت بر کشند - دست نوال بر کشایند و زاد راه در ار آماده گردد - و نیز پائیں مقدس در نا خوردن گوشت ہمت گمارند و برخی در ہمان ہنگام که ہمگنان را بار دارند دست مدد نیا لایند لیکن در ماه ولادت خود نزد آن نشوند - و نیز پیرامون کشتۂ خود نگردند و ہمخوردن نشانند - و با قصاب و ماہی شکار و کمتک گر ہم کاسگی نکنند - و آبستن و کہن سال و نارای و نارس ریو ندہند *

آئین دیدن فیل

سر آغاز معتاد این شگرف جانور شود - و ہر روز نخست خاصگی پیلی لسار و پیرایه در پیشگاهِ حضور آورند - و نخستین روزِ ماهِ الٰہی ده سیس بران شماره فیل حلقها نگرد - و روز دوشنبه ده بیستا - و شکچی چند چیز در نمودن خاصگیان بعرض ہمایون رساند (نام افزون از پنج ہزار است و ہر کدام اسمی جداگانه دارد و گیہان خیلوے بنیاد از کدام دہائی ست - ده ده فیل گزیده را آن نام نهاد و به یکی از کار دانان سپرد -) چگونگی ہم رسیدن و انداز خورش شمارۂ سال زادگاه[7] زمان مستی و شمارۂ آن مدتِ مدہوشی ہر بار مراتب جنگ چند بار

اختلاف (۱) این فقره در [ه] مرقوم است (۲) [ب ا] پیش جویائی [ص د] بیش جویائی (۳) [ب ا] گرایه (۴) [ه د] نرسد (۵) الفاظ آئین ارادت گزینان در [ص د] بطور عنوان علحده نوشته است و در دیگر نسخه ہا مرقوم نیست (۶) [ه] ہم اینکه یکی [ب ا و] ہم آنکه یکی [ص د] ہم یکے (۷) [ب ا] زادگاں *

بهای سواری آورده اند چند مرتبه شهریار سرفراز آن برآمده سال بر جا شکی سدن گردش در حلقه‌ها رسان و میدان[۲] در بیش
هنگام مشق و بدن حال تیار داران نام امیر[۱] فیلبان - و در دیگر فیلان هشت جیر تا گریبان عرض تمام شتر دل کرایان از
جنگجوئی آمدن شایستهٔ سواری ست یا بار کدام نامه وار و ساده است یا جیر آن موج دارد و کدام پایه داشته تا میں چیالست
که آن در میان همگی میان خود را دوم و سوم و چهارم گرداند - گر بدهتر درون تر را جدا اساند بحال کنانستش نامه گیری شتر دل
و بهر روز پیچ میل بخو[۳]یانی سختم ساسانی رسد - روش آنست که چون نوبسر کار درآید سجاه سجاه صد صد برای شناخت فرا
نگارندگان سپارند آنرا برمال دست بدان نام خوانند - و چون بدیده وری کیهان خدیو رسد مایه فرا گیرد و در همسران رود
و در روز شنبه یک میل برای نخستین در پیشگاه نظرداران دیگی ارسایسته شدگان بدان اختصاص یابد - و برای این کار حلقه
جدا جدا ساخته اند - و در فیلان خاصه آنکه بسر بدن سعادت رسیده فرایش نرسی - اکنون شمارهٔ سواری گیتی خدیو
تعدیم باخبر رود - و در حلقه‌ها مشتی و سی را سر خرولی رکی از رسد - و چون دوره با نجام رسد از سر فیلان خاصه نگذرند
سر دوره ده بیست از شاهزادگان - و میبر خود سواره نگذرانند - و پس از آن حلقه‌ها نگذرد - و چون باندازهٔ ارزش
جوهار ساخته اند و سرپرستی که کمی وافزونی گیر داران گروه برآمده در همسران جا یابد - و این روش موج داران
در جوامش تبرساخس باشد - و هنگام گذشتن میل جداهدگان بر بطار اسند - کمی جداکانه برکراجا بسپارد - اگر فیلان
کی بی گمی کدر خدمتی دیگر باهتمام ادا فرامند رخست آن گروه را شمار امرسارند[۵] - ولاغر آمده را در تبرساخس برگی
آورده فرامش دارند - و هرکه فیلان بامردنام باد - مسرف دستوری جای لگا بدست برگیرد - و فیل امرا اگرچه در چل
سعادت مست کم روزی باشد که خدمتی را بحضور نادرند و بانه فرار باشد داغ خاص نقش سعادت نه پذیرد - و همچنین فیلان
بارگیرگان به پیشگاه خلافت درآید و بداغ واندازهٔ ارزش سیدائی گیرد

آیین دیدن اسپ

آغاز از چهل گانی شود و پس از شاهزادگان والا گوهر و پس از اسوار خاصه و خانه زاد و دیگر طوائف - و چون ده مرکب
را به سرنگ در کوت و تسران دستوران جنبه و بارگیر - و باندازه ارزش مشی و پس رود و در یکسان بها نظر آیند
دارند - و پس از نظر گذشتن شناسندگان دیده وری نگار سر بدو هیچ سادگی بر سد و اول و دوم و سوم قرار یابد - اگر افزود
یا کاسته کرد و در همسران رود - و از سوم جداگانه طویله سپارند و علوفه را از آن نخستین شود - نگاهبانی که طویله بان کاستی آورد
یا کمی ارزد نگذرد هیچ افزوده بهان سپارند - و در روز بدو بدن طویلهای کاسته ترشود - و اگر سود بدینها نی جداگانه
و الا شود بهر دو میت بیست نگذرد - یکشنبه که آغاز دیدن این جانور شود در چندان - و همواره چند بارگی در پیشگاه والا
آماده دارند از سعت بهری تا چهل یک یک وارسی بهری تا ده یک یک برافزایند - در بخشش داهواره داده آمد -
و در بارگیرگانی ترتیب آمدن این بار ستاره حسی ولی ساخته گذرانند و باندازه فزونی و کمی هر روز دست باشد نگذرد
و پس از آنکه سطر جابون آورد کار داران بحر اندر هیچ بر سد و هنگام دیدن افزوده گردد - و افزون از سی سوار در
پیشگاه حضور امروز فراپاید - و جز به داری در بارگاه عام بد نقد آماده دارند و بارگیرگان هیچ اسطار جواست نکشند -
پس از خوردن داغ خاص پدیدار دگرگونی رهائی یابد

و بطر آگهی و دراوان سود بازرگانان از عراق[۶] و مقس و بارس که از ولایت آید سه روپیه ستانند و از ترکی و
تازی که براه قندهار آید دو و نیم و از راه کابل و پارسی هندوستان دو

اختلاف (۱) [...] امیر ... (۲) ... (۳) ... (۴) ... (۵) ... (۶) ...

آئین دیدن شتر

آغاز از خانه زاد شود - هر روز پنج قطار به پیشگاه نظر درآورند نخست از پانصد بان هر کو دیرین تر پیشتر گذراند - و بزرگ داروغه را آن دستوری که یک قطار گزیده بغدی یا جمّاره[1] بحضور آورد - سپس بغدی فراپیش دارند و پس جماره و گهر و بوک و دیگر شتران - روز آدینه آغاز ازین جانور شود و دو چندان بگذرد - و بیشی و کمی بیارزش باشد ❊

آئین دیدن گاو

باندازه ارج ده جفت فروغ بینش یابند و روز چهار شنبه آغاز و دیدن ازین داشیه روزگار شود و دو برابر بگذرد - در روز دیوالی که از دیرین جشنهای این مرز است و گروها گروه هندی بوم دران روز بدو نیایش نمایند و بزرگ داشت آن را سعادت اندیشند بسر مایش شاهنشاهی لختی آراسته سطر همایون درآرند و صید دلها شود ❊

آئین دیدن استر

پنجشنبه آغاز ازین جاندار بارکش شود و شش قطار بترتیب قیمت بگذرد - و در هر سال بیش از یکبار نگذرانند[2] ❊
نخستین روزگار بدان روش که نگاشته آمد نگاه بیش میفرمودند - واکنون روز یکشنبه اسپ[3] دوشنبه شتر و جمره گاو سه شنبه سپاه چهار شنبه دیوان وزارت پنجشنبه دادخواه آدینه شبستان شنبه فیل ❊

آئین پاد گوشت

گیتی خدیو کار آموزی را بتازگی بر سنجید و گزیده قانونی برنهاد تیمار دار جانور نگهبان جو هسته آموزگار درستی چهره کشای گوهر چه افزای کاهل - روزگار دیدگان را بیش از درود تیره دهندگان سوزیان بکامیابی نشستند - گیهان شناس اندازه هر جانور را برگرفت و سرمایه تنومندی او را بدست آورد - از ترف نگهی و آموزگاری ناراستی را پایه برنهادند - و این را پداش نام خوانند - هر چند گاه بکارشناسی آرامگاه این مشتی بی زبان روا فرماید - ادیده وری بکار برد و فربهی و لاغری بر سنجد - و نیز هنگام نظر گذشتن بحست شناسندگان پایه آن برگیرند و عرضه دارند - بد و رمنی گیتی خداوند کم و زیاد شود و کمی را باز بافت ناید - و اگر دانه و کاه کم قرار یافته[4] باشد شماره کنند - نزاری[5] فیل را سیر و پایه نهاده اند سه و نیم[6] یا از هشت بخش هشت را از میان برده اند سه پاشش حصه دو و نیم یا پنج نیم یا دو نیم گوشت چهار و نیم نیم گوشت چهار نیم یا کم نیم گوشت[7] سه و نیم و نیم یک و نیم یا سه سوا یا دو و نیم یا گوشت دو دیوں یا یک و نیم نیم سه ٹانک ربع تس

و در غیر فیل شش مرتبه را پرورش نامید - دوم سوم پنجم هفتم نهم و دهم - و چون آئین آنست که فوجدار هنگام گذشتن حلقه یکی را بدید[8] خویش از همه گزیده نام برد و بیچان زبون تری را جدا سازند نمایندگان پایه لاغری و فربهی آنچه در نخستین فیل قرار دهند ده بیست آن بازیافت شود و در پسین نیمه برگیرند - اگر فوجدار یا داروغه انباز باشد درین نایجه هر دو مهر کنند چهارم بخش خواسته را او و باقی را داروغه جواب گوید - و نزاری فیل[9] روزگار شده را از حال حلقه برخوانند و در اصطبل چهارم حصه از علوفه سائس و سقا و خاک روب تیز ستانند - و در شترخانه حصه دانه[1] از داروغه باز گیرند و قسط[2] کاه و ساربان جواب گوید - و در بهلخانه حصه کاه و دانه داروغه دهد و از عراچی مارخواستی نبود و علاها

اختلاف (۱) [ه ف و] جامادہ (۲) [ه و ص] نگذرانند (۳) [ص د] اسپ (۴) [د - ص د] بیست (۵) [ف اص د] نزاری (۶) این حصه دو ... در [ف ا] سه و نیم یا از هشت بخش هشت را از میان برده اند سه پاشش حصه دو و نیم یا پنج نیم یا دو نیم گوشت چهار و نیم نیم یا کم نیم گوشت سه و نیم کم (در نسخه [ما] و کم) نیم یا سه سوا یا دو و نیم یا گوشت دو دیوں یا یک نیم نیم یا یک یا دو یا نیم سه ٹانک ربع تس [ص د] سه و نیم یا از هشت بخش هشت را از میان برده اند سه پاشش حصه دو و نیم یا پنج نیم یا ... چهار و نیم یا کم نیم گوشت سه و نیم یک نیم یا سوا یا دو و نیم یا گوشت دو دیوں یک و نیم نیم یا یک یاد و یا نیم سه ٹانک ربع تس (۷) [م] گوشت چهار و نیم یا کم نیم گوشت سه و نیم کم و نیم سه سوا یا دو و نیم یا گوشت دو دیوں ٹانک یاد و یا نیم سه ٹانک ربع تس (۸) ند [ع] بیست (۹) [ص د] فیل روزگار شده (۱۰) [ف ا] حاصه

بارکسی هم بخشش یابد.

آئین آویزهٔ جانوران و برد و بای[1]

خدیو جهان را سگالش آنست که گوناگون مردم در هر هنگام بکمی شگرف اندوزند و هرم دوستی و یکتا دلی سرمایهٔ گردد و کارها را شایستگی فراهم و رشتهٔ انتظام روانی گیرد. چون همه را چندی حقیقت گزین باشد و در اسمان آگهی هرگوش[2] برشامد هنگامهٔ نشاط بازی برافروخت و فراوان مردم را بدان کار در آورد. و تا بادی اندیشه جواهنگاه طلعت جلوه را معنی شد و خویش می رهد آرائی سرمایهٔ پرستش دادار بی همال آمد. صورت گرایان ظاهر بین را دستمایهٔ سرگرمی و دلبستگی بدست افتاد و ازین آمیزه بر رو سعادت گشتند.

جنگ آهو

رنگ و روش او دل گزین آمد و آب و خیرادستادبانی بخش[3] وارین روفراوان توجه برگمارد[4] و بسیار بان رسید و جوراآلس بدبرگردانند. ازین جانور صد و یک خاصه باشد و هر کدام را نامی و صفتی بر شناس. بر سر وه را بدنبال ساربان وار سکوه برزان بود. بسیار پرورده و دستی مک در آویزه و رام شده بر سر شتر و بالصرای گرم[5] ترمرجانس کند. و بیکار بسال بیرسه طور باشد. نخست آنکه نگردد بسط. اول با دوم سوم با چهارم و پنجم بدست سه قرار شد. و چون بار دوم آغاز شود اول با سوم دوم با چهارم و پنجم. و هر کدام درین مراتب اگر بیرد آخرین گردد. چون سه بار گریخت شود از خاصگی برآید. و باسه و سه و در هو سکاکان است. از هیچ دام بر نگردد. دوم با آهوان شاهزادگان هیچ جفت خاصه با یکدیگر در آویزند از پس دو جفت خاصگی از سکار خاصه و پس هیچ جفت دیگر از خاصه با رجنگ آرایند. آنگاه دو جفت از آهو خانهٔ شکار خاصه آویزه کنند و بعد از پنج آهوی خاصه به هیچ آهوی شاهزاده برنگ عشرت آویزش نماید. پس چهارده جفت خاصه کارزار کنند و پس از آن همان قدر با آهوان شاهزاده یگان رایند چند آنکه جنگ آهوان شاهزاده بانجام رسد. و از آن پس آهوان شاهزادگان با یکدیگر در آویزند. و بار آهوان خاصه بجنگ در آید. و درین باب و هر دو از اول از یک بر بود. سوم با آهوان دیگر مردم گیتی خداوند جل و دوکس از نزدیکان جولس گزیده هر دو را خلف های ویره و گرداید. و بیست و یک مل سرانجام گرفت بخشش را سی آهو مرحمت شد و سیس تک یک کم چنانچه آخرین را یازده یا رده[6] بود. و در سر مثلی بل[7] گاو میش گاو و تجتار نرچدرس سپارند. جنگ گاو و برد در باستانی کم نشان دهد. پیشتر از آنکه با یکدیگر هنگامهٔ پیکار آرایند دو آهوی خاصه را آراسته آورند و به دو آهوی شل[8] داران آویزه زند. نخست با مشق منصب داران پس آغاز با یکدیگر در دستگاه حضور شود. چندانکه بار عام باشد این عشرت بجا آید اگر زیاده از هزاری است. و جنگ با آهوی خاصه هشت مهر گرد و بود و با مل دار در انکل هیچ دو درانین چار. چون آهوان در مو مدد و در آوری و پیکار آرائی یکسان باشد آئین در میان جنگ جانست که یک بار هر کدام از آهوان جولس برگزیده بعرصه در آورد. و آنرا اخین نامند (بفتح همزه و کسر نون وسکون یای تحتانی ونون خفی). و دیگری انداز برگزیده آهوی با ویره آورد. آنرا انکل خوانند (بفتح همزه وسکون نای فوقانی هندی وفتح کاف وسکون لام). در بل هیچ مهر دو درگا و میش و چون جار و در گا و تیحاره در رود. و جبارای با خاصه شش مهر و با اسار جولس در انکل

اختلاف (۱) [ص د] ریه مرتای وجاسه [ق ا] بهر دو ای سید بازمان حسب وار خواسه (۲) [ص و] برگوس ط (۳) [و] بحد [ص] کشد (۴) [ق ا ص د] بدگماسد (۵) [ق ا د] کسر (۶) [ق ا د] ط اهو (۷) [و] ل (۸) [ق ا ص د] باس منصب داران پس.

ربع کم چهار و در این سه و در ل و گا و بیش و جز دس نیز همین شماره - و در گا دقیقار و تحر دو - نهصدی با خاصه
پنجاه روپیه و با شریک خود در انکل سی و یک ربع و در این بیست و پنج در ل سه مهر و هشت یک درگا و بیش و جز دس
سه و ربع و در دیگر جانداران یک و نیم - هشت صدی با خاصه چهل و هشت روپیه و با همسر در انکل سی و در این بیست و چهار
در ل سه مهر و هشت یک درگا و بیش و جز دس دو و نیم مهر و در دیگر بدستور - هفت صدی با خاصه چهل و چهار روپیه و با هم آویز
در انکل بیست و هفت و نیم در آئین بیست و دو در ل سه مهر و در دیگران بآئین پیش - ششصدی با خاصه
چهل روپیه و با یار در انکل بیست و پنج و در این بیست و باقی بدستور - پانصدی در خاصه چهار مهر و با همساز
در انکل دو و نیم در این دو و در باقی چون ششصدی - چهار صدی در خاصه سی و چهار روپیه و با قرین در انکل
بیست و یک ربع در این هفده در ل سه مهر ربع کم و گا و بیش و جز دس و دو گا و تقار و تحریکسد - سی صدی
در خاصه سی روپیه و در هم آهنگ در انکل نوزده ربع کم در آئین پانزده و در ل دو و نیم مهر و باقی چون چهار صدی -
دوصدی در خاصه بیست و چهار روپیه و با دستیار خود در انکل پانزده و در آئین دوازده و دیگر بدستور پیش -
صدی در خاصه دو مهر و با همدست خود در انکل یک و نیم مهر و در این یک و باقی چون گذشته - چهار بیستی با خاصه
شانزده روپیه و با هم تراز در انکل ده و در آئین هشت و در ل هفده درگا و بیش و جز دس یک و نیم مهر باقی بدستور
پیش - سه بیستی با خاصه چهارده روپیه و با همرنگ در انکل نه ربع کم و در این هفت باقی چون پیش - دو بیستی در خاصه
دوازده روپیه و با دمساز در انکل هفت و نیم در این شش باقی بدستور - بیستی با خاصه ده روپیه و در همگروه
در انکل شش و ربع و در آئین پنج باقی همچنان - ده باشی در خاصه هشت روپیه و در هم چشم در انکل پنج در این
چهار باقی بدانسان - و غیر منصب دار با خاصه چهار روپیه و با هم جنگ در انکل دو و نیم در این دو در ل پانزده
و دیگران بهمان طرز - و اگر شریک در منصب کم باشد اندازه گرد از این اورگیرند - و همه جا در آخرین
جفت پای و سرور آهو بود - و آنچه در آویزه ل از کید گیر سر زند چهار یک فیر در مندستانند - و خسروانه
بخشش را اندازه نبود.

آئین چنانست که شب چهار و نیم هر کدام ازین رزم آرایان آهوی به پیکار آورد - و شکچی این هنگامه نیمه را
آئین و همه را انکل بر سازد و نامهای انکل در کاغذین پارها بنویسد و در هم پیچیده بحضور آورد - اورنگ نشین
عشرت دوست یکی ازان بر دارد و داد بجنگ انیس بر دارد - آن شب بیشتر از روی ظاهر بدین نشاط گذرد - دیگر
دو گونه آهو باشد کوتل و نیم کوتل - هر کدام را شماره معین - هرگاه در آهوان خاصه کمی راه یابد از بختیین
بر گرفته پر سازند - و اگر در کوتل نقصانی رود از لیسن بر آورده درست گردانند - و همواره یک جفت ازین
تیز به پیکار آید و چهار جو هر گرفته شود - پیوسته صیادان آهوان صحرائی آورند و در پیشگاه حضور پایه ارزش
قرار گیرد - خوب فربه دو مهر - خوب لاغر از مهر تا پانزده روپیه - میانه فربه دوازده روپیه لاغر هشت - سوم فربه هشت
روپیه لاغر پنج - چهارم فربه چهار لاغر دو و نیم تا دو - خورش و پاسبانی این جانور بدین نمط - خاصگیان آدم حضور
دانه دو سیر آرد پخته نیم سیر روغن نیم و نیم دام برای کاه - و در شکاریان خاصه و کوتل و جنگیان شل دانه
دو سیر ربع کم آرد و روغن بدستور - کاه بهوسناک ازحد سر انجام نماید - و در خاصگی و خانه زاد و شکاری خاصه

اختلاف (۱) این جمله در [ص د] بیست (۲) [ت ا د] در ربع (۳) در [ص د] بیست (۴) [د] هشتای (۵) [ع] بگر (۶) [د] نیم ،

گوتل سرآهوی یک گهسان معرب - ودر جنگل شتلها دو جانور یکی سپارند وکمتا ماده را باز داری جداگانه بود - لیکن علف‌ها
ساند - وآهوانی که سابق سوسند ساخس مردم سیر مرداند دو سیر ربع کم هم دام بحث کاه - ودر سر چاریک ماسان واگر
شاهان خاصگی بود شهر (۱) دوئی - ودرحی راکه پسر با گشتن (۲) کنند یک ونیم سیر داده وهرکدام ناملک دیدمان - توگر به را ماهیت دام
خورشی نامر نگردد واران پس تا ما سرده روز هم سیر داده ببرد هند - پس یک سر دحول یک ونیم ماه پسر آمد یک ونیم سیر
در آهوخانه منصب دار واحدی ودیگر سپاهی جداگانه می باید - علوفه ساوگان از چهار صد دام افزون وار هشتاد
کمتر نباشد - ودوازده هزار گرده آهو فراهم آمد دگر گوبه پرساخته تو آئینهای دلپسند بر نهادند - وبهچان از ماده آهوان
کلها استظام مانند ومار طرز ماعتبر سا آورد - سرگ ماده یک ونیم سرگاه هم دام - نو زاد ماده تا دو ماه سیر چاره نرود
مدان شمار و ربع سر بسند آید - وهمچنین در هر دو ماه ربع ربع افزایند تا آنکه در آغاز دو سالگی خورش نسان نر یک ماده
آمد - ونهای کاه از هفتم ماه تا دهم چاریک دام دهند - ونرادیه پس از دو ماه شیر خوارگی نقدر آن هر یک دم تا ماند
ودر هر دو ماه همان قدر افزایند چنانچه در آغاز سال دوم دو سیر ویک ماخورش باشد - واز هفتم ماه تا نهم چاریک دام
برای کاه دهند - پس نیم دام قرار گرفته

لختی از انجمن بازعام گزارش یافت وامدکی از بسیار ورکالبد گفت ریخته گری بود - ادرنگ نشین جهان آرا رور را
بدین طرز حقیقت گرای فروغ تحسد وهرگاه سالسی افزون بر این پیش آید هنگامه آرائی تماشاگاه افتد - وگر به سادگرد
آلی وآواره نویسی ریسی بدین دارا اندیشه آمادی گرم بازار سرد لساخته هنگامی که همگنان آسایش طلبند گیتی خداوند
تیار داری را از آسودگی بسند و ترتیب سه در هیچ کشتی مرتن آسانی گزیند ❊

آئین عمارت

کاخ ارو مرا فراخته آید وسپاه بدو عشرت اندرون ملک را آمروار ودید ار شود - اهل (۲) رسم تعلق شهر ره
وبه آن روئی بدیرد - از این روگیتی خدیو بسه عالی بنا طرح فرماید و در لباس آب وگل کار جان ودل بجای
آرد - خلاج والاکه آرام بخش ضعف دلان وهم افزای سربازان وعشرت افزود در مان مدبران ست ناستحکام رسد - نشیمن ها
دل فریب وسطرهای ناروح افزا آماده گردد - گرمی وسردی وباران (۴) را گزین ساهی مردی کار آمد ومردگیان پستان اقبال
را آرامش جای رود هر - بلند مایگی که آسیش (۵) دولت خانه صورت باشد چهره برافروزد و سرایکه سرمایه آسودگی جهان بود
آسایش جای غریبان کم مایه است جا بجا ساخته گردد - ودرازای آنکس وجا به که جان دار وسے ر مدگان
وآمد وآسر دی رسانها ست پر وے کار آید ود انسکدها در راصت جا بجا اساس یابد وپشتاق آگهی گمرین طرز و
آرامش گیرد - شهریار دانش گرای درین شگرف کار که سرانجام آن پس دشوار وعمارت گزاران خواسته باشد
اندازه سرکار برگرفت دگر بدو آئینها درمیان آورد - خراج راستی افزود بنیاد ونسلیم دلان ساده لوح را سرمایه
شناسائی بدست افتاد ❊

نرخ کالا

گروها گروه مردم لعمارت آرزومند والغاب وآزرم کم یاب خاصه در بازرگان - شهریار دیده ور سرمه
سوده ریان بدست آرد ودر طریقے که هر یک سود برگیرد از هر چیز قرار نمود - سنگ سرخ مسی سه دام

آرزم ماسے ہو وانی مردمی درل دانھاب دیکوسا ۱۱ سربان

آنرا از کوه دار الخلافت فتح پور بدرار ادیبای خاطرخواه جدا سازند و نقشی که در دیگر در چوب تواند سکبدستان حاودلا
سنگ را چهره برآرایند و در سنگ ارتنگ مانی گردانند - سنگ گلوله پارچهای ناهموار که ازکوه بهر وضع جدا شده باشد
آنرا به بچهری خرد شد (بفتح بای فارسی وهای خفی وکسر را و سکون یای تحتانی) صفه البست ازان سنگ سبیے امجگی
خاک دراز آسه گز دپهنا دو ونیم وبلندی یک - دآن صد وهفتاد و دو من وبیست سیر باشد - دارج آن دولیست وچهار
دام - منی یک دام ویازده بخش دچهار یک آن - خشت بر سه گونه بود پخته ونیم پخت وخام - نخستین اگرچه
بس گران سنگ بریزند[1] لیکن بیشتر سه سیری باشد - هزار به سی دام واز دوم به بیست وچهار وسوم بده - چوب -
اینچه بیشتر بکار رود هشت گونه بود - سیسون (بکسر سین وسکون یاے تحتانی وفتح سین وسکون واو ونون خفی)
در حوشنائی ودیریائی کم همتا - درطول یک گز الهی ودر ارتفاع وعرض هفت هشت طسوج یازده دام وشش بخش - واگر
ارتفاع پنج یا شش باشد یازده دام ودو حصه وسه ربع - ودیگر مراتب را بدین قیاس گیرند - ناژو بزبان هندی جیدر
(بکسر خیم[2] وسکون یای تحتانی ودال هندی وهای خفی) تهتیر بعرض وارتفاع ده طسوج هرگزی پنج دام وسیزده بخش وسه ربع
ونیم تهتیر بعرض وارتفاع هفت تا ۸ طسوج گزی ۸ پنج دام وسه حصه وسه ربع - دسنگ[3] بزبان هندی کرهی
بفتح کاف وکسر را وسکون یاے تحتانی) بعرض سه طسوج وطول چهار گز پنج دام وهفده ونیم بخش - بیر (بکسر
مجهول با وسکون یاے تحتانی ورا) بعرض وارتفاع یک طسوج وبطول مذکور پنج دام وهفده حصه وسه ربع -
توت بسان بیر - مغیلان بهان عرض وارتفاع وطول پنج دام ودو حصه - سرس (بکسر سین وسکون را
وسین) بعرض وارتفاع وطول مذکور ده دام وچهار حصه - دیال (بفتح دال ویای تحتانی والف ولام) دران قدر
قسم اول هشت دام وبیست ودو حصه وربع - دوم هشت دام وشش حصه وربع - بکاین (بفتح با وکاف والف
وکسر یاے تحتانی وسکون نون) دران مقدار پنج دام ودو حصه - کج شیرین - نزد بهیره کان اوست
اگر بازرگان آورد یک روپیه سه من واگر بار بردار ارخود درشتند[4] منی ۸ یک دام افتد - قلعی سنگین
منی بهفت دام وپنج حصه - صدفی پنج دام چونه منی دو دام بیشتر از کانگره برند - لته حاکی است
بسختی سنگ نزدیک - آهن جامه - قلعی اند ودسیرده[6] بهترده دام - وساده به شش - حلقه زنجیر
دروازه - ایرانی وتورانی قلعی دار - بزرگ یک جفت بهشت دام وخرد بچهار - هندی قلعی دار به پنج دام
ودوازده ونیم حصه وساده چهار دام ودوازده حصه - گل میخ یک سیر بدوازده دام - دینارے یک سیر
به پنج دام - گوگه ریزه میخ قلعی دار اول یک صد بهفت دام ومیانه به پنج وخرد بچهار - نرو مادگی - بدرها
وصندوق بکار آید - قلعی دار یک سیر بدوازده دام وجز آن بهشت - حلقه قلعی دار - یک سیر بشش دام
وجز آن بچهار - کهپریل (بفتح کاف وهای خفی وسکون بای فارسی وکسر مجهول را وسکون یاے
تحتانی ولام) ازگل سازند بدرازای یک دست وپهنا ده انگشت - بآتش برند وخانه بدو پوشند وچاره سردی
وگرمی کند - ساده یک هزار بهشتاد وشش دام ورنگه[5] ده سی - قلبه بکار آب رو آید - سه تا بدو دام -
بانس - نی نیزه ار دبر سازند - اول بیست به پانزده - دوم بدوازده - سوم بده - وبعضی را قیمت
بس افزون بود چنانچه یکے بهشت اشرفی بخرند وتیکهاسن[8] بکار آید - یک روپیگی فراوان - تیل (بفتح ای

اختلاف (۱) [من د] سرند (۲) [من د] میم فارسی (۳) [من د] دستک (۴) [نند اش من د] درستند (۵) [ن ا] بهره (۶)
[ت اس م] سیری [من د] سیر (۷) [د] رنگ ده سی (۸) [د ش] لساس [ت ا] لساس [من] سگالش [د] سکامن [ر] بلاس

فارسی و تای فوقانی و سکون لام) ازین قلم سازند. ستبها را نویسند. صاف کرده اول یک گز کشش یک دام دوم
دوم یک دام. و هر آن لطول دو گز و عرض یک و نیم بود دو دام. سرکی (بکسر سین و سکون را و کسر کاف
و سکون یای تحتانی) ازین قلم باریک باشد و خوش رنگ و صاف. لطول یک و نیم گز و عرض ساسر ده گره
حقی یک و نیم دام. سقفها و جابها و آرایند. حس. بو یا گیاه[1] سبی سب کرد در کنار رود[2] بهم برآید. دارو در
تابستان ازو ستخانه سازند و آب افشانند. پس خشک و خوشبو گردد یک من یک و نیم روپیه. کاه جپر[3] (کاه چپر) ستبه شود
و آرا برمان هندی بوله باشد (بضم بای فارسی و سکون واو و فتح لام و های مکتوب) بوزن یک سیر صد تا بده دام.
تجس (بضم با و های حطی و سکون شین) کاه گندم. در کهگل بکار رود. من سه دام. کاه دابه (بدال هندی و الف
و سکون با و های حطی) بالای سقفها اندازند. پستواره دو من چهار دام. موج (بضم میم و سکون واو و نون حطی و جیم)
پوست این قلم. ازان ریسمان برتابند و تحریر[4] بس بکار آید. من هشت دام. سن (بفتح سین و سکون نون) تخمی
کسا ورزان بکار برند[5] و بخوره برآمیزند. و ریسمان و دولاب و هر آن ازو برسازند. من سه دام. صمغ ریون. در خوب
بکار رود. من سه ما دو دام. سریش کاهی. گچ شیرین برآمیزند. سیری چهار دام. لک (بضم لام و سکون کاف)
خوشه ای نورما اگر بسور باشد چون چراغ روشن شود. و بخوره وطلی برآمیزند. یک من یک روپیه. پشم گل. گلی سپید
سفید و حرب. من یک دام. خانه را بآن اندایند. سرد و خوش ماگردد. گل سرخ (بسدی گیر و بکسر مجهول کاف و یای
و سکون یای تحتانی و ضم را و سکون واو) من یک دام. در کهسار گوالیار کان اوست. شیشه در پنجرها بکار آید
یک سیر و ربع یک روپیه و یکتا چهار دام ❖

دست[6] مزد

گِلکار. اول هشت دام. دوم شش. سوم پنج. چهارم چهار. سنگ تراش نقاش[7] در یک گز
شش دام. ساده کار پنج. سنگ بر. در یک من بیست و دو حصه دام. درودگر. اول هفت دام
دوم شش دام. سوم چهار. چهارم سه. پنجم دو. اجارهٔ ساده کار. اول در یک گز یک دام و هجده
بخش. دوم یک دام و شش حصه. سوم بیست و یک حصه. پنجره ساز وصلی. دوازده[8] شکال گز بکسر
بیست و چهار دام. دوازده گرد آن بیست و دو دام. شش سر برده[9]. جعفری ساز ده سطر کی دوازده.
پنجره ساز غیر وصلی اول در گز بکسر چهل و هشت دام. دوم چهل. آره کش. اجاره دار در گز بکسر در
چوب سیسون دو و نیم دام و در نار دو دو. روزینه دار دو دام. با هر آره سه کس. کی برفرازد و دو پست
دو دو ببرش سد آید. بیلدار. روزینه دار اول سه و نیم دام. دوم سه. اجاره دار در دیوار قلعه اگر کنگره سازد
در گزی چهار دام و اگر بامان کار سکنه دو و نیم. و دیگر دیوار با دو. در کندن خندق گزی سه دام. و گر اجاره دار
سی و دو طسوج باشد. چاه کن در یک گز اول دو دام دوم دو و نیم سوم یک و ربع. غوطه خور گِل از
چاه برآورد. در زمستان روزی چهار دام و تابستان سه. در اجاره بامداره فرو بردن یک گز دو دو سه.
خشت تراش صد قالب را که براشد و هموار گرداند هشت دام برگیرد. مرحی کوب. یک بیانه

اختلاف رابل [ب] گیاهی سب (۲) [ص د] جوا (۳) [ن ا ر] کاه جپر پسته دیم [ب ا] بر [ن پ] بحب (۵) [ص پ]
بکار برند (۶) [ز] دستور (۷) [ز] نقار (۸) [ب ا] سر یک گز بکس [ص] صد داره سر یک گز بکسر [د] دوازده سر یک گز (۹)
[ب ا د] دوازده گرد آن [ص] د وازده گردان ها

هشت می یک و نیم دام - **تابدان تراشش** ده گزی صد دام - **بانس تراشش** روزی دو دام - **چیربند** روزی سه دام و اجاره در صد گز بیست و چهار **پایل**[1] بند چهار گز یک دام - **لکهیره** - نی و چتان را بلاک رنگین کند - روزی دو دام - **آبکش** - روزینه اول سه دام دوم دو - و آنکه گل و چوب و چتان به شنار[2] رساند دو دام روزینه گیرد ✦

عیار عمارت

سنگین - در دیوار ده گز یک سیری حرج شود و هشتاد و پنج من چونه و اگر سنگ سرخ مرز کرشمد[3] در گزی سی من چونه لکار رود - **خشتی** - در یک گز دویست و پنجاه و سه سیری بکار رود و هشت من چونه و دو من و بیست و هشت سیر سرخی - **گلین** - دران مقدار سی صد و هشت کچ رود - و سراسر یک قالب یک سیر خاک و نیم سیر آب - **استرکاری** در گزی یک من چونه و دو سیر قلعی و چهار ده سیر سرخی و ربع سیر سن کچ رود - **صندله کاری** در یک گز هفت سیر قلعی و سه سیر سرخی - و در **سفید کاری** در گزی ده سیر قلعی - **گچکاری** در سقف و دیوار در گزی ده سیر - در چینی خانه شش سیر و در بنجاری ده سیر - **تابدان** بیست و چهار سیر گچ و دو و نیم سیر شیشه - ربع سیر سریش کاهی بکار برند - **کاه گل** بیرون دیوار چهار ده گز یک من کاه و بیست من خاک - و در بام و صحن در ده گز و در سقف و درون دیوار پانزده گز - **لاک** در جمع اگر سرخ[4] باشد در گزی چهار سیر و یک سیر شنگرف و در زرد بجای شنگرف زرنیخ - و در سبز[5] چهار یک سیر نیل بر لاک و زرنیخ افزاید و در سیاه چهار سیر لاک و یک سیر نیل ✦

اندازه تراشش[1]

هر گزی بیست و چهار طسوج باشد و در هر طسوج بیست و چهار تسوانسه[6] و هر تسوانسه بیست و چهار خام و هر خامی بیست و چهار ذره - و هر قدر چوب حرج شود نیم سوائی[8] تراشه اعتبار کنند - در سیسون هر طسوجی بیست و شش سیر و ربع و پانزده ٹانک - و در ببول بیست و سه و نیم سیر و پنج دام - و در سرس بیست و یک و نیم سیر و پانزده ٹانک - و در ناژ و بیست سیر و در سیرهر ده و نیم سیر و در دیال هفده سیر و بیست ٹانک ✦

گرانی و سبکی چوب

گوهر آرای شناسائی بجیدین بسیج دانا پسند عیار آن برگرفت و چهار صد و سی دینار آذین برلبست - از هر گونه چوب خشک یک گز در پهنا و درازا و بلندی جدا جدا برسخته تفاوت برنهاد - از همه گران تر چکت و سبکتر سپید از برآمد از هشتاد و دوگونه که بیشتر بکار رود می نگارد - **خنجک** (بفتح خای منقوط و نون خفی و فتح جیم و سکون کاف) بیست و پنج من و چهار ده سیر - **انبلی** (بفتح همزه و نون خفی و سکون با و کسر لام و سکون یای تحتانی) بیست و چهار من و هشت سیر و سه ربع و بیست و پنج ٹانک - **زیتون** و **بلوط** (بفتح با و ضم لام و سکون و طا) بیست و یک من و بیست و چهار سیر - **کهیر** (بفتح کاف و های خفی و سکون یای تحتانی و را) بیست و یک من و سی و ده سیر - **کهرنی** (بکسر کاف و های خفی و سکون را و کسر نون و سکون یای تحتانی) هم سنگ آن - **پرسده**[9] (بفتح بای فارسی و سکون را و کسر سین و سکون دال مشدد و های خفی) بیست من و چهار ده سیر و هفده ٹانک - **آبنوس** بیست من و نه سیر و بیست ٹانک - **سیس** (بفتح سین و سکون

اختلاف (۱) [س] درمه نسخه (۲) [س] و هر آن بیاد ساده و دوام (۳) [د] مرز کشمد (۴) [س د] سرخ (۵) [س] سیر (۶) [ق د] تراشته (۷) [ق س] تسوانه [س] طسوانه (۸) [ق] نیم سوائی تراش [س] نیم سوائی تراشه [ق د] نیم سوائی راسه اعتبار [س] نیم سوائی تراشه [د] نیم طسوانسه سوائی تراشه (۹) [س] بیست و یک من ✦

ہای تحتانی و نون) نوزده من و سی و دو سیر ـ تکم نوزده من و بیست و یک و نیم سیر و ده ٹانک ـ کھرہر (بفتح کاف و
ہاے حطی و سکون را و فتح ہا و سکون را) نوزده من و یازده سیر و ربع و بیست و پنج ٹانک ـ مہوا (بفتح میم
و سکون ہا و واو و الف) ہژده من و سی و دو و نیم سیر و دو ٹانک جیندلی (بفتح جیم فارسی و نون حطی و فتح
دال و کسر نون و سکون یاے تحتانی) ہژده من و بیست و نیم سیر و ده ٹانک پھلاہی (بضم پای فارسی و ہاے
حطی و لام و الف و کسر ہا و سکون یاے تحتانی) بسان او ـ صندل سرخ (بسان ہندی رکت چندن
گویند بفتح را و سکون کاف و ہاے فوقانی و فتح جیم فارسی و نون حطی و فتح دال و سکون نون) ہژده من و چهار
و نیم سیر و ده ٹانک چمری (بفتح جیم فارسی و میم و سکون میم و کسر را و سکون یاے تحتانی) ہژده من و دو سیر
و ہفت و نیم ٹانک ـ چمرمری (بفتح جیم فارسی و میم و سکون را و فتح میم اول و سکون دوم و کسر را و سکون یاے
تحتانی) ہفده من و سی و ده سیر و ربع ـ عناب ہفده من و پنج سیر و چهار ٹانک ـ سیتول تینگ (بکسر سین
و سکون یاے تحتانی و فتح سین و سکون واو و نون حطی و فتح تاے فارسی و یاے فوقانی و نون حطی و سکون کاف
فارسی) ہفده من و یک سیر و سه ربع و بیست و ہفت ٹانک ـ ساندن (بسین و الف و نون حطی و فتح
دال و سکون نون) ہفده من و یک سیر و بیست و ہشت ٹانک تمتماد شانزده من و ہر ده سیر و بیست و
پنج ٹانک ـ دھو (بفتح دال و ہاے حطی و سکون واو) شانزده من و یک سیر و ده ٹانک آمله که ہندی
آونله گویند (بمد الف و نون حطی و سکون واو و فتح لام و ہاے مکتوب) شانزده من و یک و نیم سیر و یک ٹانک
کریل (بفتح کاف و کسر را و سکون یاے تحتانی و لام) شانزده من و یک سیر و ده ٹانک ـ صندل پانزده من
و ہفده سیر و بیست ٹانک ـ پیتال پانزده من و چهار سیر و سه ربع و ہفت ٹانک ـ پیوسن (بفتح
با و نون و سکون واو و سین) که گفتی جد او بدستاه آلو نام نهاده در آن ولایت آلو بالو گویند چهارده
من و سی و شش و نیم سیر و ده ٹانک ـ کیلاس چهارده من و سی و پنج و نیم سیر ـ نینب (بکسر نون
و سکون یاے تحتانی و نون حطی و سکون با) چهارده من و سی و دو سیر و ربع و سی و یک ٹانک ـ دارہرد
بدال ہندی و الف و سکون را و فتح ہا و را و سکون دال) چهارده من و سی و دو سیر و ربع و نوزده ٹانک
مین (بفتح میم و سکون یاے تحتانی و نون) چهارده من و بیست و دو سیر و سه ربع ـ تھول (بفتح تاے
اول و ضم ہا و سکون واو و لام) بسان او ـ ساگون (بسین و الف و فتح کاف فارسی و سکون واو و
نون) چهارده من و ده سیر و بیست ٹانک ـ بجی سار (بکسر با و فتح جیم و سکون یای تحتانی و سین و الف و را) سیزده
من و سی و چهار سیر ـ پیلو (بکسر پاے فارسی و سکون یای تحتانی و ضم لام و سکون واو) موافق بجی سار ـ توت
سیزده من و بیست و ہشت و نیم سیر و یازده ٹانک ـ دھامن (بدال و ہای حطی و الف و فتح میم و سکون نون) سیزده
من و بیست و پنج سیر و بیست ٹانک ـ مال تراس (بما و الف و سکون نون و فتح تا و را و الف و سکون سین)
سیزده من و ده سیر و بیست و سه ٹانک کم ـ سرس (بکسر سین و سکون را و سین) دوازده من و سی و ہشت سیر
و بیست و یک ٹانک ـ سیسون دوازده من و سی و چهار سیر و ربع و پنج ٹانک ـ فندق دوازده من و بیست و
شش سیر و چهار ٹانک ـ چھوکر (بفتح جیم فارسی و ہای حطی و سکون واو و فتح کاف و سکون را) دوازده من و ہفده
و نیم سیر و بیست و دو ٹانک ـ دوھی (بضم دال اول و کسر دیگر مشدد و ہای حطی و سکون یاے تحتانی)

اختلاف (۱) [ب] سمن (۲) ا س نقد ما الفاظ و ٹانک ر [ج د] مت (۳) در [د] مستاد

بورن او - هلدی (بفتح ها وسکون لام وکسر دال وسکون یای تحتانی) دوازده من و سیزده و نیم سیر و سی ټانک - کیم (بفتح کاف وسکون یای تحتانی ومیم) دوازده من و دوازده و نیم سیر و سی ټانک - جامن (بجیم والف وفتح میم وسکون نون) دوازده من وهشت سیر وبیست ودو ټانک - فراس (بفتح فا وررا والف وسکون سین) جامن مانند - برټ (بفتح با وسکون رای هندی) دوازده من وسه سیر وربع وبیست وپنج ټانک - کهندو (بفتح کاف وهای خفی ونون پنهان وضم دال هندی وسکون واو) یازده من وبیست ونه سیر - چنار سنگ او - چارمغز یازده من ونه سیر وربع وهفده ټانک - چنپا (بفتح جیم فارسی ونون خفی وبای فارسی والف) گرانی او - بیر (بکسر مجهول با وسکون یای تحتانی ورا) یازده من وچهار سیر - آنب (بهمزه والف ونون خفی وبا) یازده من ودو سیر وبیست ټانک - پاپری (بفتح بای فارسی والف وبای فارسی دیگر وکسر را وسکون یای تحتانی) بدستور او - دیار (بکسر دال ویای تحتانی والف وسکون را) ده من وبیست سیر - ببله هم وزن او - کنبهیر (بضم کاف ونون خفی وکسر با وهای خفی وسکون یای تحتانی ورا) ده من ونوزده ونیم سیر وبیست ودو ټانک - چیده (بکسر جیم فارسی وسکون یای تحتانی ودال هندی وهای خفی) هم وزن او - پیپل (بکسر بای فارسی وسکون یای تحتانی وفتح بای فارسی وسکون لام برهن کیس را بدو سنگرت بیالیس گری) ده من وده سیر وربع وبیست ویک ټانک - کتهل (بفتح کاف وسکون تای فوقانی هندی وفتح ها وسکون لام) ده من وهشت ونیم سیر وسی وچهار ټانک - گردین (بضم کاف فارسی وسکون را وفتح دال وسکون یای تحتانی ونون) لسان کتهل - رهیرا (بضم را وکسر مجهول ها وسکون یای تحتانی ورا والف) ده من وهفت سیر وسی ټانک - پلاس (بفتح بای فارسی ولام والف وسکون سین) نه من وسی وچهار سیر - سرج بید هشت من وبیست وپنج سیر وبیست ټانک - آک (بهمزه والف وسکون کاف) هشت من ونوزده سیر وربع وبیست وپنج ټانک - سینبل (بکسر مجهول سین وسکون یای تحتانی ونون خفی وفتح با وسکون لام) هشت من وسیزده سیر وسی وچهار ټانک - بکاین (بفتح با وکاف والف وکسر یای تحتانی وسکون نون) هشت من ونه سیر وسی ټانک - لهسوړا (بفتح لام وهای خفی وضم سین وسکون واو وررا والف) هشت من ونه سیر وبیست ټانک - پدماکه (بفتح بای فارسی وسکون دال ومیم والف وسکون کاف وها) بسنگ لسوړا - آنند (بفتح همزه ونون خفی وسکون دال) هفت من وهفت سیر وسی ویک ټانک - سفیدار سمش من وهفت سیر وبیست ودو ونیم ټانک کم،

این سختگی لشماره البت که سیر سی وهشت دام بود ؛

آئین سپاه آبادی

گیتی خداوند مجاهدان اقبال را به همین بیدها وهمین اندرزها رهنمون گرداند وگوناگون روش از ناهنجاریها باز آورد - از فرولی این گروه دولت آرای را گوناگون برساخت وشوریده گیتی را ستوده آرامش بخشید - برخی را بفرمان پذیری بلند بوده از فراوان کار رهائی داد وبسیاری بوم نشینان وحشی منش بدین آئین رهگرای سعادت گشتند - وسپاه زمیندار از چهل وچهار لک افزون چنانچه گزارش یابد - برخی را داغ اسپان

اختلاف (۱) [ص] سرج (۲) میان این درخت در [ص د] بیت (۳) [ص د] وهای خفی (۴) [د] سعید گ
(۵) [ص د] وسپاه ور میدار ؛

رمودو به نامه سناسی وچهره نولسی هنگامه برافروحت - ولختی راه پرستاری دهرای کی نامزد کرد و سالشتگان یکتائی را اعتبار افزوده احدیسے ام برنهاد - وگروهی راسزاوار سرکردگی دانسته سرگروه گردانید - وبسیارے شائستگان بیدست را بهر سواری حواسه نامزد فرمود - وبدان شماره ای داع اتقطاع ارودید - تورانی وایرانی لست دمح رره و هندی لست وعل بردار حالصه ناز ده - وان گروه را بر آورد دسے حوانند - وحدی راکه ساماں مردم وسوار ناسد لقش بدیرنکان نامد وسیارند وان گروه را داحلی گویند - درده هرا سے تا هزاری ودر هشت هزاری تا هشت صدی ودر هفت هزاری تا هفت صدی ودر سح هزاری تا پانصدے ودر پالصدے تا صدے را داحل کردانند - وازین فرد برکم معت در سرک درشاید - وبرحی را آئین نادری سارند وان عون را کمکی نامند - وامروز گرمی هنگامه برداغ بدیری است وان گروه سپاهی را بر بری نامند - هگی والا لسح آلست که سپاهی لعارحت ومدل دامن آلوده و ننگا بداشت سور دولت اندوزد - مردم را درلا آرمندی لمح می برد وسود حود را در زیان اندیشد - سرآغاز جاوید دولت (که شهریار جهان آرا در سرده گرمی[۱] وسیارے کاربرداران تنگا[۲] دو مارانسی) لوگرسسته مهاربیسی وارلی آررمی هر حدے لشوی[۳] گرائیدسے - فرومایه گان رزیده مانگی بردحه به سادگی یا عوض گرس لکادر ماوتی[۴] حرآسا در ساحی وو در بیوفائی وماهواره حوی یاتمه[۵] درآیدی وکفت وگو ساخسی دسرزلش کسندی - لختی حداوند آئین جهره نولسی بر نهاد وسوداه مواحب بر بیس آن قرار گرفت - لختی حودکامی برافتاد وسرد کار لسکرے رونق دیگر پذیرفت - وآئین داغ که بادان آبار رحا نور اندیشد برای مهرافزائی[۶] بیدالسال پیدائی بداست وارانحا که آزرد ریک اربد لستاسد وآررمی از حود وحداوند دارد وکام روائی درسه کاری برخند وسجانکرائی حولس دواد وبماید برحی بدگوهران را[۷]، نامد سرده هماں حوسے نا دهیده منش گردند ودد رسے نامبر گی روائی یافت - وسوداسے غارت گرم بازارگشت - حدیوآگهی داغ جانور برچهره نولیسی افزود - سبک سراں هرحالی راند ستان حقیقت برده گراں سنگ گردانید وفرومایگان نکس خوی را بزرگ منشی ومردمی آموحت - آزمنداں افسرده دل لسباط توانگر دلی برگرفتند - سرانستان سپاهی آبیاری دیگر یافت وگنجینهٔ اقبال آبادی پذیرفت - رهی شگرفی آنا مدلیته وبیرگی کارشناسی - بصورت شورش تنگا در میرو ودرمعنی برهنگا ور روحانی مروح مسگیرد

آئین[۸] حانداراں

سال هژدهم الهی والا آهیح بروانی داغ شد - نابه شناسی مردم بدل گرس روسی مقرر گردانید - وودنگر جانوراں را امرامیت فرا گرفت - ودانست هر کی بر نگاشته دستوری شگرف برنهاد وگرانی وارزانی رودرکاران درسگاه وبدد داشته ساده روی برگ بدید - رشتهٔ حساب والی دوبائی گرفت وشالسته عاول استحام یافت حساں سیه آسا ارگراں بار سعارمن سبک دوس گشتند وسرهت سرای شادمانی گذار افتاد

بارگے راهفت گونه برساختند وهریک را به قرار گرفت عربی عراقی مجنس ترکے یابو تازی حنگله - سخست تازی مرادپا درجوش سحی ریشگر وکار رسے لسان اوسه - ماهواره هفت صد وبیستا دام - روزی شش سیر دانه (دانح آن در برآورد هرجانوری دوازده دام) دوسیم دام روغن زرد

[۱] ... [۲] ... [۳] ... [illegible]

و دو(۱) تنکه و سه کاه - و ماهی هفتاد دام تحت چل دار تنک دیال یوس و تنگ که آنرا هندی عالم فراخی گویند و گدی و تسمه بند(۲) و تیره و که عامه قاتیره گویند و گنس زان و حره و تختی (موئین کیسه ایست از دم اسپ برای پاک ساختن) و دستال و پای بند و میخ و مانند آن - و این را خرج یراق اسپ گویند - و شصت دام بزین و لجام و درود ماه یک انچی(۳) لعل سرماهی هفت دام - و شصت و سه تیار دار - و چون دو اسپ را خدمت کند دو چندان تنخواه دهند - همگی چهار صد و هفتاد و سه دام - رعایت سپاهی و آسودگی حال تیر و بس رمت و هشتاد و یکدام در آغاز کار برافزودند - و در هنگامی که روپیه سی و پنج دام رفتی و بحکم والا چهل اعتبار کردند هشتاد و یگر افزوده آمد - و این سیمین مسکوک در داد و ستد علاوه بدین افزون باشد - و بار دیگر دو دو روپیه بهر گونه بارگی هر هنگام افزایش یافت - و امروز چنین نگاه در برآورد نکنند - دومین دو عراقی عجم بدید آید یا در پیکر و کردار بدو ماند - یک ماهه ششصد و هشتاد دام - ساز آن چهار صد و پنجاه و هشت دام خرج باگیر بیست و یک از نخستین کم ده و ده در یراق و زین و لجام و یک در نعلبندی - و شصت و هفت در بار اول بیاد و هشتاد و پنج در دوم و هشتاد در سوم - سومین عراقی مانند - بیشتر اکدش ترکی و عراقی بود - ماهیانه پانصد و شصت دام سی صد و پنجاه و هشت باگیران - صد کمتر از عراقی سی سی در شکر و زین و لجام و پانزده در روغن و سه در چاروادار و دو در نعلبندی - هفتاد و دو دام در اولین بار افزایش یافت پنجاه در دوم هشتاد در سوم - چهارمین از نور ان زمین برخیزد اگرچه نیرومند و بالیده باشد لیکن بسومین نرسد - ماهیانه چهار صد و هشتاد دام - دویست و نود و هشت باگیر - شصت از مجنس کم سی سی از شکر و کاه و ده از یراق و چهار از زین و لجام و دو و دو از نعلبندی و روغن - و دانه دو سیر افزودند (هر ده دام ازین رو افزون آید) و شکر کاستند - نخست پنجاه و دو در دوم پنجاه در سوم هشتاد افزودند - پنجمین نیز در همان سرزمین خیزد لیکن بدان توانائی و بالیدگی نبود و بیشتر نکوهیده و کش باشد - و ترکی ماربون تراز خود پیوندد - ماهواره چهار صد دام - دویست و سی و سه دام ضروری - پنجاه و سه از ترکی کم - بیست و هشت در روغن و پانزده در چاروادار و ده در یراق و شش در زین و لجام - نخستین بار چهل و یک دوم چهل سوم هشتاد افزوده آمد - و آن دوی دیگر بیشتر هندی نژاد بود - گزین آن را تازی و میانه را جنگله و فروترین را تاتو(۴) نامند - گزیده عراقی و ترکی را گیرند و گرنه در جنگله شماره کنند - اولین سی صد و بیست دام - یک صد و هشتاد و هشت باگیران - پنجاه و یک از یابو کم هر ده در دانه و شش سیر قرار گرفت و پانزده از کاه و ده از روغن و شکر و هشت از یراق - آغاز کار بیست و دو بار دوم سی و سوم هشتاد برافزودند - دومین دویست و چهل دام و یک صد و چهل و پنج و نیم باگیر - چهل و دو و نیم از تازی کم - و دانه پنج سیر مقرر شد و پانزده از کاه و نه از دانه و شش از روغن و قند بیاد و چهار و نیم از یراق و دو از نعلبندی - در نخستین بیست و نه و نیم و در دوم بیست و پنج و در سوم چهل افزایش فرمودند +

در پیش استر را تازی گرفتی و امروز هم سنگ این - و در تاتو(۴) یک صد و شصت دام بود - اکنون از پایه اعتبار انداخته اند +

فیل در نقش پذیری هفت گونه باشد مست شیرگیر ساده منجهوله کرهه پهندرکیه موکل

و بسان فیل خانه در هیچ کدام تفرقه نه نهد - ماهواره نخستین یک هزار و سی صد و بیست دام - دانه روزی

اختلاف (۱) نعلبندی [س ف ا م ۲ ۳] موجود است (۲) تسمه بند (۳) [ف ا د] [و س ف ا د س] انگی [س د] انچی و مثل (۴) [س ف ا م د] یابو +

دو و نیم من. و بهر یکی زیاده از سه تیمار دارند. هند جهاوت بهوئی میتهه. ماهانهٔ بخشی صد و بیست دام. و هر کدام یاران دو بود. صد و بیست دام دیگر بر افزودند. در سرآغاز کار بداغ شدی دام روز فرق ساخته اند. دوم یک هزار و یک صد دام. دو بیست و بیست از اولین کم. دانه دو من. صد و هشتاد از بن و چه نقصان بدریافت و بابر ده بار ده از مهاوت و بهوئی کاستند. و در عنایت خسروانی صد و ده افزودند. سوم هشت صد دام. سی صد از پیش کم. دانه یک و نیم من. صد و هشتاد دام از بن روزی از میتهه بار ده بار ده از مهاوت و بهوئی کم شد. پنجاه دام برنگ پیه افزودند. چهارم شش صد دام. دانه یک من. در کاستگی هتنای بیش لک بود. بسا گر بران افزایش یافت. پنجم چهار صد و بیست دام. دانه سی سیر. از بن روز و از مهاوت بار ده دام کاهید. و بهوئی نه نهند. و شصت افزودند. ششم سی صد دام. دانه بار ده سیر. از بن جهت صد و سی و پنج کمی پذیرفت. در زیاده از یک دانه بند و نه بود. ماهواره شصت دام. صد و پنج دام افزایش گرفت. هفتم بیش بر آوردنشدی. سام ورد ایا سعادت گرائید. علوفه دو بیست و پنجاه دام.

در سواری فیل همان شمارهٔ دام بود. در روزینه برنسازند و کمی از آن رنگذر راه نیابد.

شتر. دو بیست و چهل دام. دانه شش سیر گاه. یک دام براق بیست ساربان شصت. پنجاه و شش افزودند و هنگامیکه هیچ روزینه چهل دام شد بیست دیگر افزایش یافت.

گاو صد و بیست دام. دانه چهار سیر گاه. یکدام براق شش. و سی و هشت برنگر ران افزودند. در زمان[۱] آن هیچ ده دیگر زیاده کردند.

عرابه شش صد دام. چهار صد و هشتاد و پنجاه[۲] گاو و صد و بیست برای مصالح و افزونی آسایش. و عمل عرابه جز منصبدار[۳] ندهند. و گزین سوار و شتر و پیاده گاو به نقش پذیری رساند.

آئین منصبدار

خردپژوهان دوربین پایک اندیشی روزگار ناسازان را ناشناسان دور نمائی[۴] مانند. سرکشی که با خردے نگراید گر دسورش فرونه[۵] نشیند و آشوب خودکامی برنخیزد. آشنایان را با آمیزه یگانگی فراهم نیایند. عباریستی افتاده و نگر دو دیرنگی نوایند چیره نشود. گروه گروه جانور در خودآمیری برسانند و نقش خودسری زدوده گرد و چاره سگالے دم آسایش برگیرند و سود در زیان را اگر نه ناسانی بود. مردم را ناقص دو فنون نوبار دادے دادگر فراوان بیار مند و پایندگی او نقره ان سلطنت درگرد. ندگوهر بهای سگرف و اندیشهاے تباه حشم و آز رابار و سوز تنها در آمورد و جان کاسته و دل آزارے را و سداری برشمرد. ایزد لے همال برای فرولساهان عبارے دانستی یکے را برگزیند و باهند برکمال و توفیق روز افزون همراه گرداند. او بشناسائی و دلیری و فراخ حوصلگی آویزه جهانیان را چاره برسگالد و جستهٔ زار هستی را سیراب دارد. و چون نیروی یک تن در انجام کار بسنده نیاید از نوع ستیس جدے فرو هیده مردم[۶] یاوری برگیرد و هر یکی پرستاران نامزد شوند. از بن روکه ان خدیو منصب ناهاارده ناستیه تا ده هزاری قرار فرمود و افزون از پنج هزاری خاص فرزندان سعادت سرشت گردانند. شرف نگاهان حقی و حروف تساسل رمزے لستاده حلاله یافته گوناگون

اختلاف (۱) [ت، ص، د] ت صادر [ص] ربان هیچ (۲) [ص] هشتاد و پنجاه گاو [د] هشتاد و شمار دو گاو (۳) در [ت، د] ... (۴) [ف، ا] و رامشه (۵) [د] فرو نسید (۶) [د] مردی یاوردی [ت] یاوردی +

نوید جاوید اقبال برخواند و در چهار گرفتند - مراتب منصب شصت وشش موافق اسم الله برآمده و ترده سعادت سرمدی رسید - مزاج شناسائی روزگار بجا آمد و گوهرشناخت فروغ دیگر گرفت - و برخی را درنخستین دید برشناسند[1] و یکباره بلند پایگی بخشند - و گاهی منصب افزوده سوار کمتر همراه سازد - و از کارآگهی هریکی را اندازه دستور بر گرفت - و در خور[2] سوار در ماهواره دگرگونگی رفت - هر کرا سوار موافق منصب باشد اولین پایه داده شود و زیاده را دوم و کمتر ازان را سوم برساخت چنانچه جدول بازگوید - و یوزباشی یازده گونه شد - نخست آنکه با او صد سوار بود ماهواره هفت صد روپیه - و یازدهم آنکه با او سواری بود چنانچه پیشتر در داخلیان اعتبار شود پانصد روپیه - و میانه را در هر ده[3] سوار بیست روپیه افزوده گردد - و در آماره نویسی[4] دو بیستی ترکی و جنگله و پیل معاف دارند - و در ترکی بند و بیستی چهار اسپ اعتبار کنند مجلس و یا دوکرده با رایک ترکی کاسته آید در ماهواره بدستور +

آئین منصبداران

[illegible]	[illegible]		×		×		×	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		×		×		×	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]

اختلاف (۱) [ص ا] برشناسند (۲) [ص ا ا] وارکامیشی سوار (۳) [ص ا ا] دہ بردہ سوار (۴) [ص ا] اماره نویس [ص] آماره نویسی [ص ا د] آماره نویسی (۵) [ر] شصت وہشت (۶) [ص د] شصت وہفت (۷) [د] شصت وہفت (۸) [د] شصت وشش +

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

اختلاف (۱) [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۲ [illegible]	۲ [illegible]	۲ [illegible]	۵ [illegible]	۵ [illegible]	۵ [illegible]	۵ [illegible]	۵ [illegible]	۵ [illegible]	۲ [illegible]	۲ [illegible]	۲ [illegible]
[illegible]	۱۵ [illegible]	۱۵ [illegible]	۱۲ [illegible]	۱۲ [illegible]	۱۲ [illegible]	۱۲ [illegible]	۱۲ [illegible]	۱۲ [illegible]	۱۲ [illegible]	۱۲ [illegible]	۱۲ [illegible]	۱۱ [illegible]
[illegible]	۱۲ [illegible]	۱۶ [illegible]	۱۶ [illegible]	۱۶ [illegible]	۱۶ [illegible]	۱۶ [illegible]	۱۶ [illegible]	۱۶ [illegible]	۱۴ [illegible]	۱۴ [illegible]	۱۲ [illegible]	۱۲ [illegible]
[illegible]	۲۴ [illegible]	۲۴ [illegible]	۲۴ [illegible]	۲۴ [illegible]	۲۴ [illegible]	۲۲ [illegible]	۲۴ [illegible]	۲ [illegible]	۲ [illegible]	۱۶ [illegible]	۱۰ [illegible]	۶ [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۲۴ [illegible]	۲۵ [illegible]	۲۵ [illegible]	۲۴ [illegible]	۲۴ [illegible]	۲۴ [illegible]	۲۱ [illegible]	۲ [illegible]	۲ [illegible]	۱۶ [illegible]	۱۶ [illegible]	۱۶ [illegible]
هزار روپیه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	۱۷	۱۶	۱۷	۱۸	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷

اختلاف (۱) [ع] [بیت] (۲) هجیبی ند [ع گ] [ص و] هژده هزار و ششصد روپیه (۳) ... در [ع گ] [ص و] هژده هزار و چهار صد روپیه (۴) هجیبی ند [ع گ] [ص ح] سی ده هزار و سه صد روپیه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		۳۰	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۲	۳۲	۳۳	۳۵	۳۴	۳۵

اختلاف (۱) [و ک] [illegible] (۲) [س] [illegible] (۳) [illegible] [و گ] [س] [illegible] [ش] [illegible] (۴) [illegible] [و گ] [س] [illegible] (۵) [illegible] [و گ] [س] [illegible] (۶) [س] [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	اول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلافات (۱) [د] بهت (۲) [ص د] ستش (۳) [ع] بهت

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

اختلاف (۱) [illegible]

		٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨
خزانه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	اول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سواری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	سنجه	+	+	+	+	+	+	+	+
	کیله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	شتر بهیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	+	+	+	+	+
	سواری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	+ [illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	شتر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	+	+
اسپ	[illegible]	+	+	+	+	+	+	+	+
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	+ [illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	پیاده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نشمه		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨

۱۹۲ اختلاف (۱) [و] سه (۲) [م د] کیراره هشتصد و سه (۳) [و] دو (۴) [ص د] کیراره سه صد (۵) [ر] دو (۶) [ص د] کیراره یک صد (۷) [د] دو (۸) [د] یک (۹) [د] دو (۱۰) [د] دو (۱۱) [د] دو (۱۲) [د] چار قطار (۱۳) [د ص] هشتصد و هشتاد و پنج (۱۴) [د ص] ششصد و شصت (۱۵) [ص] ششصد و [illegible]

+	+	+	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
+	+	+	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
+	+	+	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
+	+	+	+	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
	+	+	+	+	+	+	+	+	+	+	[illegible]	[illegible]	[illegible]
+	+	+	+	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
+	+	+	+	+	+	+	+	+	+	+	[illegible]		
+	+	+	+	[illegible]	[illegible]	+	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
+	+	+	+	+	+	+	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
+	+	+	+	+	+	[illegible]	+	+	+	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
+	+	+	+	+	+	+	+	+	+	+	[illegible]		
+	+	+	+	+	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	+	[illegible]		
+	+	+	+	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
+	+	+	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
+	+	+	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
+	+	+	+	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
+	+	+	+	+	+	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
+	+	+	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			

اختلاف (۱) در [illegible] (۲) در [illegible] (۳) [illegible] (۴) [illegible] (۵) [illegible] (۶) [illegible]

آئین احدی

گیتی خداوند از کاردانی و حق‌پژوهی بسی دلاوران شایستهٔ کار را منصب نمی‌بخشد و از پرستاری دیگران رهائی بخشد. و بندگان خاص درآید و به یکتائی سربلندی گیرد. و سرگشتان خدمت آموزی سند و عیار گوهر چهره برافروزد. و چون قدسی بسیج آن است که صورت رنگ پذیرمعنی گردد این گروه را مردِ احدی برخوانند. ایزدی یاد کرد یکتایان را فرو گرفت و پایه‌شناسی را تازه دستور برنهاده آمد. و در تیمارداری اینان دیوان و بخشی جداگانه شد و امیری زرگ بسرکردگی قرار یافت. و سروری همواره نیز پرستندگان این دولت نامور فرمود. پس مست فروشی و دامن آلائی هر روز چندی را در پیشگاه حضور آورد و در بینش والا عیار برگرفته آید. و چون پذیرش یابد از یادداشت و تعلیقه چهره‌نویسی و برآورد رسد. بخشی زبان گرفته دیگر بار در پیشگاه بیش آورد. نا گریبا فزایش یابد. از پنج سوائی تا ده چهل فراوان و زیاده از دو هشتاد و نیز افزون گردد. و بسا کس افزون از پانصد روپیه ماهواره یابند. و پس نه رهبری لشکر آید. و سرآغاز این روش ماهشت ماسکی نقش پذیرفتی اکنون بر پنج سر آید. و دست آویز سر حد هر کدام پرداخته برگیرد. و همه سال حجت گنجور رود. در هر چهار ماه بر دهش چهره دیدن رود و با منشا نامه دیوان و بخشی که آنرا بر آن وقت تصحیحه نامند شرف حوالت نقش نویسد. و نشان ادیبای دولت استواری یابد. گنجینه دار آنرا گرفته خواسته برد و تا انجام رسیدن یک ماه بیشتر برگیرد. سالی ده ماه نقد یابد و ده نیمی بار ستانند و باقی را ستور و دیگر جنس بر دهند. در عنوان سعادت پذیری بیشتر خود اسپ سامان کند و پس از سرکار یابد و اگر سدِ کار پیردازان که آنرا سقط نامه[۲] خوانند به ایدای بارگی بارگو پذیر روزگار سپری شد همگی یابد و تا یافتن ستور خرچ آن کاسه گردد. و گرنه از سرآغاز چهره نیرو هی بار پذیرند و همواره خواهندگان ستور را در پیشگاه والا بار دارند و در ماهواره و بخش فراوان اسپ داده آید. یک نیمه در بار مر[۳] تا رند دیگر ورچهار قبض برگیرند و اگر دام فراوان باشند در هبت؛

آئین دیگر سواران

نخستین چون حال منصب دار و احدی گزارش یافت اکنون روش پایهٔ سوم میگذارد و سرچشمهٔ آگهی سیراب میگرداند[۴] تا چندگی اسپ قرار دهد و بخشیان از سر برف آگهی نمایند. پس چهره‌نویسی شود و شتر یا گاو در غیر یک اسپه زیاده کنند و نیمه برآورد و ستور[۵] بهاسی جمیع گزیده سوار افزایند و گرنه ده بخش از پنج افزوده گردد. یک اسپه این عطا اتفاق سی روپیه تجلس بیست و پنج ترکی بیست یا بیست و پنج تازی پانزده جنگله و دوازده عمل‌گزاران خالصه بیست و پنج پاست اکنون پانزده. و تاچهار اسپ نگارش پذیرفتی و امروز یا دو از سه دستوری نیست. و در هر ده باتی دو چهار. سه و سه اسپه. سه دو اسپه و دو یک اسپه نگارش[۶] شدی و بر همین شماره دیگر منصب داران. اکنون سه سه اسپه و چهار دو اسپه و سه یک اسپه.

آئین پیادگان

چون پایهٔ سوار گزارش یافت قدری از ین افتادگان راه پرستاری مینویسد. این قدم فرسایان بادیه‌ پیمائی گوناگون باشند و شگرف کارها را دستیار. قدردانی گیتی خداوند بایست هر یک را دستور بر نهاد و راه آسانی که و مه را فراپیش داشت. نویسندهٔ این خامه[۷] بر داران آواره نویس. چنانچه فراز و بالا پایگی بر انید و رین

اختلاف (۱) [ب] مدیتان (۲) [ب ا] سقطی نامه (۳) این شد در آئین واقعه‌نویسی بر می‌آید [ی من] ارماس [ف] ارباس [ا] ارماده اتن [د] اراس پسی بهام (۴) [د] آنمار و گله کرده بعضے نسخه آغاز (۵) [ی س] دشتر یا گاو و در غیر (۶) [ق ب ا د] برآورد دستور (۷) [د] نگارسفس [ا] نگارش (۸) [د] سواران (۹) [س] دهامه [س د] خامه پرداران؛

11

هرگه بر خدمت آمده برندش فرادان باشد اول باقیمه دام - دوم چار صد - سوم سه صد - چهارم دویست و چهل
صد و شصت وارد و هزار لازم رکاب نصرت اعتصام وهین کار ... و در دگرگونی بر جسم و دارو غه جدا کار آمد اگرچه برخی
دران فرا نماسه گاه باشد لشکر دین منش آمده برخی از کاروان و سر براهی بهره ور - لختی در لسان سپرده گرفت را
بوحدت بارگزارده باید بسته کار سازی و کارآگهی دو روانی آمد - ماهواره بر گروه چار گونه بود - سه صد دوام دویست و شصت
دویست و ... دویست و بیست - و دیگران بر پنج قسم و هر یکی سه طور - اول دویست و شصت و دوم دویست و چهل
دویست و سی - دوم دویست و بیست دویست و ده دویست - سوم صد و نود صد و هشتاد و صد و هفتاد - چهارم
صد و شصت صد و پنجاه صد و چهل - پنجم صد و سی صد و بیست صد و ده - در آغاز هزار و چهل و هشت کس باهراه
خدمت خاکساری باید را سپاه والا درگاه را ملازم - ماهواره بیرون بر پنج گونه - بود دویست دوام صد و شصت صد
و چهل صد و سی صد و بیست - و دیگران را از صد و بیست زیاده و از صد کم نیست - حد متعینه بر دان شماره - سرا
دولت خانه جسم آگهی گشوده دارد و راه فزایش نگیرد - از جای تا بیستی دویست دوام و ده تا یکی صد و هفتاد و
وصد و چهل - و دیگران صد و بیست صد و ده (۱) صد (۲) این گروه برسری دو روز افتاری نامور بودند - فراوان روایان استا
جاره و آن تشان سگی سازند آمد - امروز را دم گرفته گمی جدا آمده ور اسکاری و اما گرازی برد تا ساس - متیقن
تازه (۳) تی بنگشمند - سردار انسان از سعادت بنگاله جهان خدمت رانی یافت - در پایه ولایت (۴) آرام گرفت و برگ نام
خدمه چهره شمسدی برافروخت - میوژه از بوم سوات - بر تیر بردی بر چیرند - خواسته را بهیچه کارسے ازدر
آوریه و بخاسوسی و اسکال (۵) نهی تا دره کار - سهان شماره استوار بر مان بزند - با پیاده - سپس دستور شمشیر بازی
این سر نسامان خاماره فرادان گوه استعد دسکر نگار بیایاسد - وه بیر پائی و چابکدستی در آویزند و دو رامت وجیر
کاروان را ماثر دلی ورسا و دستش وا بند - برخی (۶) باشتر آو برین کند و طائفه جوهنسی لکار دار آرند - و بدین زبان
لکرایت گوید (بفتح زم و سکون کاف ورا و الف وکسر یاے تحتانی و سکون یاے فوقانی) - وقلیچی پای و چابکدستی
کار فرماید - این طائفه را کهپاسیه نامند (بفتح یاے تحتانی و سکون کاف و ها و الف و فتح یاے فوقانی و هاے مکتوب)
تحسین گروه خانه ورزین سپر را مدرسه جرد بر گرداسد و آنرا چیره وه گویند (بکسر جیم فارسی و سکون را و فتح
دال و هاے مکتوب) - وار جوبیلے بر خدان بها در سار بد گر سوار سے دربیاه ایستد - آن را ماوه نامند
(بکسر یاے فوقانی و سکون لام و فتح دال و هاے مکتوب) - جمعی را بهرایت خوانند (بفتح بای فارسی و هاے حطی
و را و الف وکسر یاے تحتانی و سکون یاے فوقانی) بدرار اکثر از مامت مردم و پیایک گرسرے نگار دار آرند - و
بر برخی را بانیت خوانند (با و الف و نون والف وکسر یاے تحتانی و سکون تاے فوقانی) - بسمیر سے در ار
بر سار بد بعضه او تک گراندول بود بهر دو دست تا دره کاری تماید - جدی نام ملکوسلی سپهر آفاق (بفتح
تا دون حطی و ضم کاف و سکون واو و کسر لام و سکون یاے تحتانی) - بهتیر سے خاص بر گزیده کی تا یان بکار گاه نباشد
دلشمشیر (۹) دارند - و بیر گمها سا سے آرند که نکالند گفت در نگیرد - و بیر لعضے جا مکدستان عرصه دلاوری جوهر کار در
لطرز نابر سازند و دو العجب کار ها پدید آرند - و هر گدام را نامی جداگانه - و سپری بدیع بود - گزارش در نیاید شیوائی کام
بنوال برگرفت - افزون از صد هزار آراسته شده و هزار گزیده و پیوسته بلزم حضور - چندی (۱) را احدی و افزون گیرد - ماهواره

اختلاف (۱) الف صد دو صد [ب ا] ... (۲) بد [س] ... (۳) [س] نادی [ب] نادی [س و] نادی (۴) [ص و] ازدات
(۵) [ک] داسکال نهی (۶) [س] سر (۷) [س] زبان (۸) [د] درجاد ریس (۹) [ک] لسر (۱) [د] چندے

فروتر از شش صد تا هشتاد دام باشد - پهلوان - همواره کشتی گیران دست رسان ایرانی و تورانی و سنگ اندازان و مشت بازان هندی و مادره کاران گجراتی که ایشان را مل گویند (بفتح میم و سکون لام) و دیگر جنگ آوران گروها گروه در آستانهٔ اقبال بسر برند - از چهار صد و پنجاه دام زیاده و از هفتاد کم بود - و هر روز دو گروه در آویزند و گوناگون بخشش رود - نام چیره دستان - میرزا خان گیلانی محمد قلی تبریزی که گیتی خداوند شیر حمله نام برنهاد صادق بخاری علی تبریزی مراد ترکستانی محمد علی تورانی فولاد تبریزی قاسم تبریزی میرزا کهنه سوار تبریزی شاه قلی کرد هلاکی حبشی سدهو دیال علی سری رام کنهیا منگول گنیش انبا نانگا بلبهدر بجر ناتهه چیله - خدیو خداپرست بر اسیران غربت گرا نام بندگی نکو بنده شمارد - خداوندگارے چرا دار بیمال را سرادار نداند - و این افتادگان را همراه خدمت را چیله برخوانند (بکسر مجهول جیم فارسی و سکون یای تحتانی و فتح لام و های مکتوب) بهندی زبان ارادت گزین عقیدت مند را گویند - گروهے ابوداری عاطفت ره گرای سعادت بندگے گشتند - و او را چند گونه برشمار و بحست اسپه عامه بندارد - جمعی بر عبر آئین خود چیره دستی یابند و خرید و فروخت بود - دانش پژوه این را ناخوش انگارد - دوم آنکه از خودکامی برکناره شود و در راه ارادت سپرد - سوم فرزند - چهارم جان شکر در ملک وارث درآید - پنجم درد از شاه کاری بار آمده پرستار خداوند خواسته گردد - ششم از خورسری بار حریده فرمان پذیر بوده باشد - هفتم گشاده پیشانی خویشتن بدین پایه قرار دهد - روزینه یک روپیه تا یک دام - جوق جوق بر ساخته بکارشناسان هنرگزین بارند و از کارکردانیان آگهی رود - گوناگون هنر آموزند و پایه شناسی چهره برافروزد و کارها بشایستگی گراید - و از نیکو پرستاری و گوهرشناسی فراوان مردم از هر طائفه بدیگر مراتب سپاه و ارجمندی پایه و ارسیادگی ما میرے سرافراز آیند - کهار - از شگرف پیادگان هندوستان - گران بارها بدوش برگیرند و فراز و نشیب در نوردند - پالکی و سکهاسن و چوڈول و ڈولی برگرفته چنان نرم شتابند که آسوده ناخوش حسنی نپذیرد - درین مرز دوم فراوان باشد - از دکهن و بنگاله گزیده ترحم(؟) چند هزار بدرگاه والا خدمت گزین - سرگروه را از سی صد و هشتاد و چهار دام زیاده و از صد و نود و دو کم نبود - دیگران را صد و بیست تا صد و شصت - **پیادهٔ داخلی** - برخی این گروه را بخدمت امیران سپارند و علوفه از درگاه یابند - آقا لشماره(؟) نیمهٔ سواران پیادگان را چیره نویس گردانند - چهارم بخشش بندوقچی باشد و دیگر تیرانداز - تحتی در دو گروه آهن گر و سقا و بیلدار نیز درین جرگه درآیند - سرگروه بندوقچی صد و شصت دام و دیگران صد و چهل - میر دهٔ تیرانداز صد و بیست تا صد و هشتاد و دیگر صد تا صد و بیست - داستان ایشان بس دراز است گزیدگان بسند نمود چندے از آن در کارخانها گذارده آید +

آئینِ نقش پذیری چاروا

گیتی خداوند چون اندازهٔ مراتب مردم برگرفت و چگونگی جانداران پیدائی یافت چندے از تکیجیان سعادت منش را برگماشت تا چهره نویسی نمایند و نشانهاے خاص او را بر نویسد - سال و پدر و سگاه و ذات برنگارند - و از کار آگهی داروغه نامزد هر مورد تا مردم بیچ انتظار نیابند - و در کارسازی برشوه دبارهٔ آزرده نشد مگر دید - سپاهی نخست بشرف ملازمت سعادت اندوزد - پایهٔ او در حضور اقدس قرار گیرد و بدست آویز تعلیقه ولیسنده کان

اختلاف (۱) [ک ص د] نادران (۲) [ب ا] همبرنگر نامه (۳) [ب ا] تلی (۴) [ش] ... (۵) [ص د] لال (۶) [د] ... (۷) [ک] سکهاسن [ش] سکاسن (۸) [د] ... (۹) [ص د] میرده و تیرانداز (۱۰) [ص ی] داسم (۱۱) [ص د] برشوت ودباره +



کار به سامان آید - و دواعی تصدیق خداوند جوش نقلم درآمد - و از کار شناسی هیچ بی مزه مرد را بدبدنای حال آدم را است و قرار
تاوه معیر گردانید - کار پرداختان را در فراهم ساختن تکاپوی فراهم آوردن و از آن چهره برامش گرایند و سمعش را باستور شرف سے ایں
مردم رساند - و سر آوردن دردل او راه بر توشید[1] دلنگی انسان رسد با دگرگونی بر دودا اعتبار را بسر رود - بسی
آن نگاشته را بداروغه نظر بسپارد - و تا کسی که نگارش یافت در پیشگاه حضور آورد و حکم در باده آمورش رود -
گیتی خداوند گوهر آدمی را در را از بعض سیاہی بر خواند و کاستی و افزودن فرماید و از ماہیه سپه در بازار سپاهی
خدا بر سازد - دیده وران شگفت در شود و همه داسے بر شمارند - و بر نامه مدیرای واقعه نویس نشان جو
کند و سر عرض و سر کردہ کسنک سکه بر نهد و بدست آورندهٔ این سند داروغهٔ داغ نقش پذیر گرداند - سرآغاز کار
به شکل سر تیش خانه راست گردن اسپ نشانند شدے - وچندی به شکل دو الف متقاطع بر ران ماے
قائمه - سرِ هر دو الف گندہ هائے صورت ران راست آرایش گرفتی - و چندے کمان آسا بود که چلہ فرود آورده
باشند - و پس برخی آموری داغ هندسه معروف شد دا را این هندسه[2] رقمها ساخته نقش استماع بر دوده -
و درین مراتب بر سرین راست نقش پذیرفت هرکه در مرتبه اول بدین سعادت بر سید هندسه یک را نگار می گرفت
و در دوم بار هندسه دو به همان - و امروز از دور بینی و کار آموزی هرکه از فرزندان خرد بر دوه جولشا و نداں
سعادت پیش و سپه سالاران عقیدت بود و دیگر دلسگان عنه خلاصت هندسه خاص عنایت شد - از
سپاهیانی که درین کار زیت سخت چاره است ستانند بود - هرگاه در داغ مکرر عرض می آوردند سپاهی از هنگام
نایافت[3] بار خواستی و بحسابان از روزِ حال اعتبار کردے - چون این داغ مرحمت شد قرار یافت که هرگاه اسپے
از ناسپاسان عوض نگاه دارد چهره نویسنده همان داغ نشانه گرداند و هنگام داغ مکرر بختیاران آن داغ و چهره دیده
اعتبار نماید - و بیراستان موافق چهره گرایه داده کار جولیس شناختند - از خدائی داغ این خیانت برانداد
و راستی را زر بازار شد ÷

آئین داغ مکرر

بندگان سعادت گرائے هر سه سال تجدید داغ نموده آرایش سپاه نمایند تا از دور افسانان برگرداماں باد
بار استی نشا بهر راه پاسی شناسند - و اگر درنگ رود ده یک ار انقطاع او کم گردد - پیشتر در داغ مکرر هندسه آن مرتبه را
می نگاشتند چاشتہ در داغ دوم نقش دو کرده می دهمان - امروز که هر یکے داغ هندسه قرار گرفت همان را مکرر نماید
و دراحدے همان دستور پیش گذاشته آمد - و جمعی از یکیان وحد منگاران بر دیک کرامت سرانجام جاگیر بدارند
و ماهواره نقد برگیرند در یک و نیم سال داغ را تازگی تجدید سامرای و در دست از سال دوازدهم در نگذرانند - و چون
شش سال از داغ نگذرد ده یک کاسته گردد - و اگر کسے را سعب افرامد و سه سال از داغ گذشته باشد ذات ازان
بنیراه دهند و مردم افزوده راں از داغ - پیشیان و سپاهان تن شود و هرکه در تازگی داغ گر بده تازگی در عوض آورد
سطر هایون مگذرد و بدبرائی ماند ÷

آئین کتنک

بر بان وقت چوکی جواهند سه گونه بود سپاه چهارگونه هفت حصص شد و هر یک بر روزے نامزد
امیرے بزرگ هوشمند بسر کردگی سرافراز - یکی از طرز داناں معامله شناس میر عرضی چهره افروز سعادت گرد

اختلاف (۱) [من و] بوسید و (۲) [متن ف امن د] سدسی (۳) [من و] ناباب ٭

بیکی، ہنگام حاجت شناسائی این دو فرخ ہیده مرد روائی گیرد - شمار ری پیرامن دولتخانه بنمایش ایستند و در انتظار فرمایش بنشینند - شامگاهان در دستاهی بارگاه والا فرا دارند - پاسبان آمدگان بازایستند و دیگر سو با سرداران پیش صف آرایند - خدیو عالم بهر یک وارسد - و حضور و بیست پیدائی گیرد - هر دو گروه تسلیم کرده بدیدار سعادت آیند - واگر گیهان خدیو را شغلے گزین تر باشد یکی از فرزندان سعادت گرا بدین بالا نامزد گردد و از مهراندوزی پرستش آموزی دعیار گیرے و هنگامه آرائی فرمان توجه درین کار فرماید - و هر که از جمله سگال و کاہل منشی سوگی نیاید صاحب ہفته بدو باز دهند و رگاه بالشے در حضور سرایه آگهی گردد - و نیز همگی پیر دری جنود را دوازده بخش ساخته هر یک بماہی نامزد باشد و در نزدیک هنگام خویش بنزم درگاه والا شود و گوناگون عاطفت سربلندی یابد - و گروهی که بسر حدهای دور دست باشند یا گزین خدمتی سرگرم حقیقت عرصه دارند و بحکم والا کاربند آیند - و سرآغاز ماه شمسی بآئین ہفته تسلیم کنند و خسروانی عنایت اختصاص یابد - و نیز عساکر انجم شکوه را بدان شماره قسمت فرموده اند و هر قسمی را لباسے اختصاص بخشیده تا گوناگون سپاه در سال خویش رو بدرگاه آورند و بخدمت حضور سعادت اندوزند *

آئین واقعه نویسی

گزیده طرزے است ناگزیر جهانبانان بل ناگزیر هر انبوهی - اگرچه پارهای ازان در باستانی زمانه برگویند ازین جاوید دولت طراز معنی گرفت - چهارده تنگی سپر چشم درست خانه خدا گزین نامزد شد و هر روزی دو کس قرار یافت پس از چهارده روز نوبت بیکی رسد - و از کارشناسی و دورمنی چندین شایستگان این خدمت برگزینند و هر کدام را سے روزی آماده باشد - هرگاه ازان چهارده یکی را ناگزیری فرا پیش آید او بدان شغل سعادت اندوزد - و ایشان را بزبان وقت کوتل خوانند - فرموده و کار کرد گیتی خداوند برنویسد و آنچه کارپردازان سلطنت بعرض رسانند برنگارد - و خورد و آشام خواب و بیداری ایستاد و نشست زنان بودن بشبستان اقبال و حرامش نمودن ببارگاه خاص و عام چگونگی شکار تسلیم جانوران کورج و مقام رہنمونی نذر و لاو نیز سخنان شنودن والتی تا مها خیر العام تکلف و زمین و ماهواره منصب تابین ماهیانه جاگیر آرمان سیورغال کاشتن دافزودن خراج اجاره اتباع تحویل پیشکش ارسال نفاذ یافتن فرمان بمهر اقدس رسیدن آمدن عرائض گزارش یافتن یا منح ملازمت رخصت تعیین مدت بکشک نیامدن جنگ و فیروزی و آشتی درگذشتن روشناس آوردن جانوران و بردوباے اسقاط سیاست سخنالش گذشت بار عام کتخدائی ولادت چوگان بازے جوبند نرد و شطرنج گنجفه و جز آن حوادث آسمانی و زمینی فصول سال عرض واقعه - باستصواب یکی از بندگان آگاه دل راستی منش روزنامچه این فروهیده مردم بسمع همایون رسد و نماره پذیرائی یابد - و آن تنکچی سانحه را برنویسد و مهر خود کند و بچوبنده سپارد و بمهر پروانچی و میرعرض آراید و مهر آن کس که بشناسائی او پذیرائی یافته استوار گردد و آنرا درین روزگار یادداشت خوانند - و خوشنویسی روش بیان راستی گزار جداگانه نامزد فرموده اند - چون این نگاشته بانجام رسد او برگیرد و پیش خود دارد و بگزارشی در خور مقصود نگارد و بمهر خود بجاے آن بسپارد و بمهر و خط واقعه نویس و سکه رساله و میرعرض ردار و غه رسد - این نوشته را تعلیقه نگارنده را تعلیقه نویس برخوانند - سپس بروشی که گفته آمد نقش پذیر نگین دیگر اعیان دولت آید - همگی اندیشه گیتی خداوند آن است که رشته آگهی دوتائی گیرد و در بایست وقت کمی و افزونی از هنجار برنگذرد و فرومایگان خیانت منش بیغوله گزینند و سعادت سرشتان آگاه دل فراز اعتبار برآیند و کارسازان از بینائی رہائی یابند و زنگار ...

اختلاف (۱) [ص د] تکرار (۲) در [ک] نیست (۳) [اص د م] ارباس [سس ف] ارباس ه

بدگمان را چاره سگالی سود

آئین سرانجام اسناد

سررشته داد و ستد آنگاه درستی گیرد که از نهانخانه دل بر فراز گویائی برآید و گزارش قلم پایداری یابد و بسا نهانی راستان طراز درستی گیرد. چنین نگاشته را سند برخوانند و گوناگون مردم بدو کامیاب گردند. گنجوران

بدست آویز آن از بازخواست رهائی یابند و خواستگاران بکام دل رسند. کارداناں درستی منش که بر بسا

انسان چاره نیاسی یادگار وگزار را از صنائع و اوراق نویسند و یادکرد را پایه ده آمد. آن را دفتر برگزیند

آگهی جسته اند درین کار بر ژرف نگهی فرمود و شایسته تمامی بخشید. دست نویسان راستی سنه نشسته

سیر جهان دیده و در پاد پیکار بازداشت و دفتر بدست کارداناں کم آزار سپرد و سررشته آن را کارآگهی خویش استوار

گردانید. و آن از شش گونه در نگذرد. ابواب المال از خراج ملک بازگوید و افزونی دگی برخوانده و هرگونه

خواسته که فراهم آید دران بنگارند. ارباب التحاویل چگونگی سرانجام ببرل و مقیم جمع و خرج هریه و از ان

داوارچه نویسی گوناگون خرید و فروخت دران برنگارند. توجیه سررشته ماهیانه سپاه از دست آید و چگونگی

داد و ستد در وگزارش یابد.

دراستا و جمعی حاصل گرامی نگیں شاهنشاهی بود. و برخی مهر ولسان ارکان دولت رسد و بعض نوالا شکر

بلند مایگی یابد. و جمعی ازالقش نگینهای بزرگان برنگذرد و همین سط

فرمان ثبتی

درسه جز استقام یابد. نخستین مناصب والا و کالت سپه سالاری و اتالیقی شاهزادگان آمیرالامرائی و آنچه

درآرایش سپهگری پیوند دارد. دوم جاگیر بد رآن (۲) ماهیانه سپاه دیس نوکسوده ملک خالی بعنوان ملک دادن. سوم

سیور غال با دیگر در سرانجام تقاج چیز. چون تعلیقه استقام یابد دیوان جاگیر برآوردی سپاه دهد. اگر سپه داغ

داردو دیگر بار بدیده و دیگر بخشیان رسد و بر پست یکبارگی ساں نویسد خامه و مردم برآوردنماید کارگران

این عمل جمع نویسی کنند. و چون داغ شد بایگی گیرد بخشی بزرگ تعلیقه برگرید نگاشته بعنوان فرار ابهیاه

مسال و مهر و سار و آن را بزبان حال سرخط گویند. بد واتر دیگر کتابان بدیرائی بادشاهی

حاضر برگرید. دیوان عیں جود را سه شمارۀ ماهواره سالیانه یابد و بعرض همایون رساند. اگر فرمان جاگیر

سود بر عنوان نویسد تعلیقه هن قلمی باشد. و سکمان آمرا شد نگاه داشته پیوسته سازند. سپس دیوان

ثبت باید (۲) مهد کنند و سر سا لسان و مهر دیوان بخشی بخشی مشرف دیوان رقم پذیرد و سرطس آن منشور

والا لگارش یابد و سپس دیوان رسد. صاحب توجیه (۳) آنگاه تعلیقه را پیش خود نگاه دارد و سرخ آمرا

درمیں فرمان نویسد و لسان و مهر خود نماید. پس مستوفی ژرف نگهی سجائے آورد و بر صحت ومگیں اوسید

گدست آن ناظر و بخشیان لسان و مهر نمایند. سپس مهر دیوان و مشرف و وکیل رسد. و اگر حکم نقد به

نعاد باید بسیرهان آئین سرانجام گیرد لیکن این فرمان را برات و قتنی برات گویند. و آواره نویسی آن حاکم

متصل در دیل باشد. و پس از ناظر دیوان برات مرحست خود کند و از بخشیان و دیوان گدستہ

اختلاف (۱) [وش ب ا] مشاه (۲) دو [د] مسرسه گوهر حس نوسند جسب اجازت لال مرسا لعادل آواره نویسی (۳) [ب] وجهه (۴)

[ش] دین (۵) [و] باوراره (۶) [د] باید (۷) [سس ب ام د] حکم بعد

ربع کروال دوم الملے کمالی دمیں بعد از ان ادبای بعلاوه رکب ده ماه

به نشان و مهر خانساماں رسد- و داد و ستد بیوتات از تحویل و تسلیم(۱) تا بپایهٔ شاگرد پیشه که در برخی سر چهره اعتماد کنند و در
بعضی بخدمت چون عمارت خانه و اصطبل و عرابه خانه) به برات انتظام یابد و مشرف هر کارخانه و رسالی دو برات
نویسد از فروردین تا شهریور و از مهر تا اسفندارمذ- وجه دانه و کاه و جز آن از نقد و جنس و ماهیانهٔ
خدمتگاران بر نویسد و بمهر خود رسانیده باز دهد- سپس دیوان بیوتات دیده و رسی نموده نسخه او کند و کمی
و افزونی وا رسیده بکناره برنگارد و از آن تحویل فلانی برات نویسند- مشرف آن کارخانه پیدا برد و بنگارد(۲) و قبض
نویسد و نشان و مهر خود کند- در نقدی چهارم حصه را توقف دارد و آنرا سندی دیگر گذرد- سپس دیوان
بیوتات ثبت نماید و مهر کند- پس از آن مشرف بر برات قبض ثبت و مهر کند- سپس صاحب توجیه
مستوفی ناظر دیوان بیوتات دیوان کل خانساماں مشرف دیوان و وکیل نشان و مهر خود نمایند و در همه جا برآورد
همراه بود و رنگ رداے استناء گردد- و چون درین هنگام بمهر اقدس رسد مشرف قبض نویسد و همان
آئین مدفاتر گذرد- سپس برظهر آن تفصیل وجه نویسد بدین نمط- یک حصه اشرفی ده مستحق روپیه یک مهر دام
و نرخ معمول نگارد- و بسا اوقات قبض بیشتر از برات انجام رسد- و فرمان منصب همان طرز انتظام
یابد لیکن نگارنده داران بیوتات نرسد- و در سیورغال پس از مستوفی به دفتر دیوان سعادت امضا یابد و صدر
بعد از نشان و مهر دیوان کل مهر خویش برگذارد- گاه فرمان بعنوان طغرا نویسند و دو سطر نخستین کوتاه
نگرداشند(۳)- آنرا پروانچه برگویند- و آنرا در متفرقه بیگمان و شاهزادگان و وظائف اهل سعادات
و ماهوارهٔ احدیان و چیلها و برخی پرستاران کارخانها و خوراک اسپان ناگزیر کار بندند- گهر سال بسال
تازه سندی ضرور نیش نکند و به تنها قبض که بنشان و مهر ارکان دولت رسد کامیاب گردد- مشرف بر اسناد
و صاحب تحویل مهر خود نماید و به ثبت نمایند و دیوان رسد- بدین ترتیب مهر ثبت شود مشرف مستوفی ناظر
بیوتات دیوان کل خانساماں مشرف دیوان(۴)- و در پروانچهٔ احدیان پس از مستوفی و دیوان و بخشی ثبت و مهر
احدی باشی رسد چنانچه از مهربانی و آسان گیری قبض بمهر گیتی خداوند برسد- سرخط و انقطاع نامچه
و بیع نامچه و شرح نامچه و عرض نامچه و تفصیل زری است که عمل گزار خالصه بدرگاه روانه سازد) و قرارنامه (آنچه
عمل(۵) عامل بر رعایا بار گذارد) و مفاسا(۶) (حساب که پس از تنقیح محاسبه تحویلدار از مستوفی باز گیرد) لختی مهر
شاهنشاهی نشان بپذیرد*

آئین پایهٔ نگینها

فرمان و پروانچه و برات را از پایان گرفته نگینی چند بر دهند- نخستین لختی کم بهنار کنار لیست بوست
جائی که قطع کنند مهر وکیل شود و مقابل آن قدری دالبتر از آن مهر مشرف دیوان چنانچه نیمه بر نگینی دوم افتد
و همچنین بپایان تراز و مهر صدر لیکن شیخ عبدالنبی و سلطان خواجه برابر وکیل نگین میگذاشتند- رفیاه
آن شاخ جاسے کسی ست که رتبه او نزدیک وکالت باشد چنانچه اتکه خان در زمان منعم خان و ادهم خان
و میرمال و خانساماں و پروانچی و مانند ایشان در نگینی دوم لیکن کمتری در نگینی اول افتند- و دیوان و
بخشی از نگینی دوم در نگذرد و دیوان و بخشی جزو دیوان بیوتات در سوم و مستوفیان در چهارم و صاحب

اختلاف (۱) [م د] و تسلیم و ماهیانه (۲) [م د] نگاه دارد (۳) [م] آنگر داند (د) گردانند (۴) در [ل] نیست
(۵) در [م ف د] نیست (۶) [م د] وامراد و معاسا [م] مفاساات*

توجه در جسم - و بدین مهر مراز طراز روے فرمان آراید - و شاهزادگان بر سر تعلیقات بر روی مهر کنند +

فرمان ثباتی

از آنجا که برخی احکام خلاف درنگ بر نتابد و هر کس یارا آن ندارد که دستور معهود بتمامی بشتابد سراپا گیرد و آنرا فرمان ثباتی نام خواهند - نخست فرمان را دو سر فراهم آورند و تا ره گرہ کاغذی بر زنند و لاک بر نهند[1][2] ختام شود و مضمون از چشم غیر پوشیده ماند - آنرا از صمغ کنار[3] و شیر و مهل و دیگر درختان بر سازند - موم آسا تا بش نرم شود و از سردی بیشتر[4] درست گردد - و مهر مقدس را برین علاقه بر آراید - شکوه افزائی را اندر بستی انگارند - معتمدان و احدیان و پیادگان بمردم رسانند - و چون بندگان سعادت گرائے رسد راهی درخور پذیره شوند و گوناگون نیایش بجا آورند و بر تارک سر گذاشته سجود نیایش گزاری بجا آرند و نامدارهٔ عاطفت و حالت کامیاب جاوید آید - و لغزایش والاحرایهاے عرائض سرداران طرز استواری گیرد - افزونی دلگی براه یابد و سود شمارش شگرف اختراع فرو شست و گوناگون گنج گرانمایه برخاست +

آئین برگرفتن مواجب

چون یکے از دستیاران و حرکهٔ سپاه در آید و داغ اسطام یافته گردد سپاهیان بے رنج انتظار وجه خواسته انجام پذیرد - و در وجه طلب دام بنویسند و هنگام بر آوردن نیمه روپیه بهاے چهل و هشت دام نادی یاد و هشت بر انداز سازند یکے مهره از بیست روپیه و دیگر دام بخش دهند - و چون بیست روپیه بر چهل دام افزود از عاطفت شاهنشاهی همان دام یابد و در یک سال تک ماهه را است ده ماهه افزوده و دیگر کاه ستانند چون حدید ستوران نگارآگهی بسود افزایش ریان بیاورد - و همواره در سترگ کارها در سایهٔ احکام خلافت احدیے و سوارے مانده هر چه سپاس گزاری بدو رسد از خدمت شایستگے گرارد هنگی شمرده آید و در سر برهی در ماهواره لشکرمند - آموزش برستاران و ستور ول نقش ین آسانی اگر در کنک بیاید با احدیے ماهیانه روزانه بهند و دیگران نگهند - وایس اینی و دستوری نامت که از ماهواره مردم بود سیم حصه برگیرد و آنرا دستیار برے خرج اسپ سازد +

آئین مساعدت

اقطاع داران و ماهواره ستان را ناگزیری فرامش آید و در معامله دالی بر وجه بخشش الغام بشرا دارسودا ریک[5] مهر بار میزان در کتوره بے و مترسخی حد اگانه برساخت - و وام خواهان کام دل برگیرند و در پرستش آمد و شد بیش استادان بر افتاد - نخستین سال بے افزوده اعتبار سود - در دوم بیاید دهم بخش برافزایند و در سوم هشتم - در چهارم چهار یک و از پنجم تا هشتم ده ماهه و از هشتم تا دهم ده هفت ده و نیم - و از ده را فردل ده دست دار من بر نگیرد - و هنگی سگالش آموزش یک معاملگی است و رنه بدید آید و شدند رعایا ان در شمار افزایش سود - شکے انعامان سود افزاے این آئین والا[6] سعادت گرفتند و شایسته اسطامی پدید آمد +

آئین انعام

چد تو آگاه از ساخت مرتگے مردم زاد بخشش را احدی بر دستش برساخت - نظام دهد جهان

خلاف (۱) [س ب ا س] کامدی (۲) [س ا و] لک (۳) [۲] مصر و [ب] مصر و [س] مصر [س] مصر و (۴) بیشتر برسو بخش نهی بیسار (۵) [س ب] ما بیت سازگرمند

بخشد و ام بر گوید و باز ستاند - و در و نزدیک توانگر و مستمند یکسان پذیر - فیل و اسپ و دیگر اجناس نیز دهند - و هر روز در بخشیان نامهای کشکداران و حاضران بر خوانند و حقوق یافته را نیز ایشان دارند و بارگیها داده آید - و چون اسپ یابد تا یک سال در خواهندگان[1] نیاید

آئین خیرات

گیتی خداوند آرزومندان تهیدست را نقد و جنس بر دهد و آشکارا و نهان دلها بدست آرد - بسیاری از مردم را روزینه و ماهیانه و سالیانه مقرر باشد و بسریع استغفار کامیاب گردند - و آنچه هر روز نزدیکان درگاه عرض احوال مردم نمایند و خواسته برگیرند نگاشتن در نگنجد - و آنچه همه روز به نیازمندان داده آید و آتش خانها سرانجام یابد گزارش آن بیش از اندازه - و گنجورے جداگانه در پیشگاه حضور آماده باشد - هر تهیدستی که بنظر همایون در آید ناگزیر کام دل بر دارد

آئین وزن مقدس

بینش افروزی میں الکمال و بخشایش آرزومندان تهیدست سالی دو بار قدسی پیکر بسنجند در لگارنگ کالا در زر اول نهند - روز آبان ماه الٰهی که عنوان شمسی[2] سال کشور خدا است بدوازده چیز در دوازده بار سنجیده آید طلا سیماب ابریشم خوشبوئیس روح توتیا مکیف روغن زرد آهن شیر برنج هفت گونه غله نمک - پیتی و لیبی سر از رنهند - و لشمارهٔ گرامی سال گوسفند و بز و مرغ به تهیدستان حاجتمند بر دهند - فراوان ریزه جانور رهائی یابند - دوم بهمن رجب هشتم جداجدا بسنجند نقره قلعی پارچه سرب میوه شیرینی روغن کنجد سرسے - درین دو هنگام فرخنده جشن سالگره انتظام یابد بخشش و بخشایش را صلای عام در دهند

فرزندان والا گهر و نبائر سعادت سرشت را یکبار بسال شمسی بر کشند - آغاز از سال دوم شود - نخست بیک چیز - همچنین در هر سال وزنے افزوده گردد - برخے را بهفت هشت قرار گیرد و از دوازده برنگذرد - و جانور بدستور داده آید - و بدین خواسته گنجورے و مشرفے جداگانه قرار یافته تا بشایستگی خرج شود[3]

آئینِ سیورغال

شهریار آگاه دل گروها گروه مردم را گوناگون ماطفت تیمارداری فرماید و به نیروے خرد خدا داد گزین[4] ایزد پرستش بر شمارد - و چهار گونه آدم را بزمین و روزینه کامیاب گرداند و پایه شناسی را تارو روائی بر دهد - نخستین آگهی جویان آباد اندیشه که دست از همه برگرفته در فراهم آوردن حقیقی علوم شب از روز نشناسند - دوم ریخ کشان خویشتن گداز که دل به پیگار نفس[6] خود آراسته از جهانیان رو برتافته اند - سوم[5] درماندگان تهید که توانائی جست و جو ندارند - چهارم بزرگ زادگان آزرم دوست که از کم دانشی[7] راه دیشه در سے نسپرند نقد را بزبان وقت وظیفه گویند و زمین را **ملک** و **مدد معاش** - و باین عنوان کرورها داده اند و روز بروز افزوده گردد - چون نیروهش حال مردم و گرفتن اندازه آرزومندی بس کار بزرگ نزد بیدار مردے درست اندیش را که نشان صلح کل و مهربانی عام و جد دائمی از پیشانی گفتار و کردار او برتابد بدین خدمت سربلندی بخشند[8] و او را صدر گویند - قاضی میر عدل بدو گرایند - و از کار دانے و مزاج شناسی

اختلاف (۱) [من ق] تا یک سال و حد حواله بیاید (۲)، [من د] سال است کشور خدا داده وارده (۳) در [نوش ف ا] جست از هم تا [من د] گزین پایه ایزد پرستش (۵) در [نوش ف ا] جیت (۶)، [من د] نفس خود و داشته آرام (۷)، [من د] از کم اندیشی و بیدانشی راه (۸) [۲] بخشد

اگر این نیکی بدین سترگ شغل نامزد گردد و از پایه بر بوده بیشه داد و ستد را دوتایی بخشد از بارنامهٔ روزگار. دیوان سعادت سرایند. و نذر یابش شاهنشاه مهربان دل همواره حاجیان درگاه سپاسگان را به پیشگاه حضور آورند و فراوان مردم این کام دل برگیرند. چون اورنگ نشین اقبال الهی سر برین اجلال بر نشست منش صدر جزو امن آلود و خواهش نابهنجار بدید آمد. بد لاوه گفتار برد لکان شیخ عبدالنبی بدین شگرف کار برگزیدند. سیورغال اعمامان و جزو بیان خالصه شد و دیگر مردم را بصدین و تصحیح او گذاشته شد. و پس از چندی آگهی شد که این گروه زمین کم دارند. کم سرمایه مایه بسیار خالصه و جاگیر دار آورده بگیرد و بدگوهران را دستمایهٔ دغا ناحق بسپارد. فرمان شد که یک جای دگر داشته دهند و چارهٔ این دوگروه برسازند. کار پردازان فرمان پذیر فتند و فرمان جداشد. بالوالان سعادت سگال آسایش یافته و چیره دستی تباه سرشت را دست کوتاه گشت. و چون برسوی خویش برده دریچه بیادکرد ارزش صدریم دستانها گوش رسیدن گرفت. فرمان شد که هرکه بالصد بیگه و افزون داشته باشد با سطر همایون بدین راهی پایند دست آزاد آن بار دارد سخن بر جلی گردارند. مرسند و درآیین ربع زیاده از صد بیگه باشد تفصیل یافته باشد شیخ دو حصه سه یکحصه خالصه گرداند مگر ریال ایران و تورانی. و از این آگهی که هر ره گرایان از صدر پیمانهٔ قدیم گذاشته جای دگر میگیرند فرمان شد که بیش جاگذارند چهارم بخش کم کرده تن دهند. و چون با روستایی ماهیان دلیس آمد گیتی خدیو باید و خوشنودی از سخن سازی این عامه پیرایان خاطر در دل برد را از کمینان کوتاه جز دید لشد و منزلگار ایشان بازجست. آنان که در صدارت سلطان خواجه بدین منصب رسیده بود بد سگال گذاشته بر دیگران رقم عزل کشیده آمد. و چون بر دوستیر توسالی ایران و تورانی پیرایی گرفت افزون از صد بیگه را تصحیح تازه اشارت همایون رفت. و در صدارت عضد الدوله جهان قرارداد که تا بارسه سیورغال و بسته باشد و در هم فرمان قسمت بود و کی از بهاموت بود صدر بار شد سخن باید و حصه فرو شده باز آمدن پس بارگان سطر همایون خالصه باشد. و بیشتر تا بار ده بیگه از پیش حدود اودن دستوری شد. و از پیدائی ایمنی و آسودگی در پیمانهٔ جولی با نمابر داختند فراوان سود برگرفتند. کار پردازان سلطنت با از روی باکفایت اندیشی سازخواست آوردند. خدیو عالم از این آگهی بر آشفت و یکسالیس فرمود. و چون پیدا شد که خداوندان صد بیگه و کمتر پیرامن آلود خیانت اند فرمود که سر صدر جهان این گروه را به پیشگاه حضور آورد و پس جان فراگرفت که صدر لعلاج دید راتم شگرف نامه زیاده و کم سازد. و آئین چنانست که زمین سیورغال هر که و جمع گشت بدو سپرد اگر بیش باشد چهارم بخش کم کرده تنخواه دهند. و حاصل بیگه در هر صوبه دگرگون بود از یک روپیه کم باشد. گیتی خداوند برای پس آموزی و برافتانی چوارده بدین کار پرداز و یک مرد را بصدارت کل وجه نامزد گرداند.

آئین گردون گردان

جهان سالار از کار آگهی شگرف عرابه برساخت و سرمایهٔ آسایش جهانیان شد. هنگام ره نوردی و از کی گوناگون حوب سا آورد بر سازد. و بیر سترگ گردونی در میان آورد. یک شتر بدین برکشد و بدان بسرنگی انجام گرفت که گوناگون جاهای گرمابه بر فراز آن آماده شد در روان حمای لتاط آورد. شگفت آنکه گاو آسانی کشد.

اختلاف (۱) [ب ا] ده ودهریان (۲) [د] فرمان (۳) [ب ا من ۲] هیچ و در (۴) سخن در [ه من] [ب ا] سلطنت را از روی کفایت [من د] سلطنت از روی کفایت (۵) [د] آورد (۶) [من د] حسن (۷) [ب ا ۲] گردد (۸) [من د] کمک شد +

و بیرون ستبر داسپ گردد تنها سگالش درآید و مایهٔ آسودگی مردم را دگر گردد - و بارک تر جرابه را اهل خوانند (گنج او سکوی ها دلام) و رهموار زمین سر آن حیدی بهم پیوسته خراس کنند - و چنان دولابها بر ساختند و گردونها تعبیه شد که از نشیب لا چهای دور دست آب بر فراز رسد - و بیرونی دو گاو و چهار چرخ یکبارگی بگردش درآید و بیر یک گاو دو چرخ - از دو چاه آب برآرد و آسیائی[2] بگردد +

آئین ده سیری

جهان آرا را در زمین درکشت و کار هر گونه[3] آرایش جهانبانی ده سیر غله برستاند و بهر جایی انبارها بر سازد - و چون چارپایان سرکار ازین سرانجام یابد و ارباب ارزش ستانند و سرمایهٔ آسودگی مردم گردد - و نیز بزرگردان تهیدست را مایه دوآیم و هنگام گرانی ارجی بازرانی فروشند و افراد ارزانی بیست بدهند - و هرگونه آبادی از دو صورت گیرد - و فراوان چاد در فطرت ارزانی جانها آماده گردد و آهنگران بی چیز را روزی فراهم آید - و بیتاق داری جا بجا کار آگهان نامزد گشتند و از نگاه جدا گزین ذنگچیان درست قلم قرار گرفتند که اندازهٔ دخل و خرج نگاه دارند +

آئین جشن آرائی

شهریار قدردان نخست گزیده روشهای پیشینیان برزند و در روائی آن کوشش فراوان رود و بخدا و همال سگالیده شایسته رانگران ارزش برگیرد - و دم در بر درش گوناگون مردم توجه برگمارد و بخشش را بهانه برجوید - بنابرین جوشهای جمشیدی و عیدهای موبدی بسمع همایون رسید به پرسش یافت و اسباب دهش آماده شد - نخستین جشن نوروزی چون خورشید تابان بحمل پرتو خاص بخشد تا نوزده روز هنگامهٔ عشرت فراهم آید - دران میان دو روز بزرگ عید شود و فراوان خواسته و گوناگون[4] کالا داده آید غرهٔ فروردین ماه و نوزدهم هنگام شرف - و در دیگر ماه همنام بود باستانیان بارگاه بساط فراخ روزی و سور آراستی و کشور خدا سپردان پیرا ازد نوزدهم فروردین سوم اردی بهشت - ششم خورداد - سیزدهم تیر - هفتم امرداد - چهارم شهریور - شانزدهم مهر - دهم آبان - نهم آذر - هشتم دی - دوم بهمن - پنجم اسفندارمذ - در هر جشنی صورت و معنی گوناگون آرایش پذیرد - مردم بکامیابی ترانهٔ شوق برسازند - در سر هر پهری نقاره بلند آوازه گردد - خنیاگران و رودنوازان آباد[5] آورند - و در اولین سه شب و دو شب یک[6] چراغان برافروزند و بساط افروده آید - لختی ازین داستان در سرآغاز نخستین دفتر گزارش یافت د

آئین خوش روز

گیتی خداوند به نیروبخش آگهی و شناسا آمدن شگرفکاری روزگار سومین روز جشن هر ماه والا انجمنی آراید سوداگر زمان برفراز گرم بازاری بستیند و کالای هر کشور بدکان پیدائی درآید - پرستاران مشکوی اقبال فراهم آیند و برگیان گوناگون مردم راه یابند - خرید و فروخت را هنگامه شود - گروهاگروه کامیاب خواهش گردند - شهریار دوربین نیز برگزیدن کالا و برنهادن نرخ تازه نقابی برسازد و بدین روش شناسائی اندوزد - نهفتگی ملک و چگونگی مردم نژاد و بهر و نیک هر کارخانه دریابد - و این روز را بدین نام خوانند و نوید خوشدلی بخشند - پس بازار مردان انتظام یابد - بازرگانان هر بوم را کام دل برآید - خدیو عالم داد و ستد را عیار برگیرد و بازیافتگان عشرت خرید

اختلاف (۱) [ک] دوه (۲) [س] و آسائی [ز] ره آسائی (۳) [ب ا س ی] از آرایش (۴) [ه] گوناگون داده امر [ص] گوناگون داده آید (۵) [س د] سوا (۶) [س د] یک شب +

نامند - و هر گروهے بے دو دیناس خادمان در دو دل مرحبا و متاع آرائی را و سپاه گرایش حال گرداند - مکان را به مراد
بر دو بدان را ناآشنا و راه ساماں نامه - و از مرتبه دیده وری بدین کار گرو هرے و هرے خدا آگاه باشند - بهان زمان
بے هیچ انتظار به نامه و در آن سود بردارند ❊

آئین کدخدائی

کارسازان شکرف سود و سرمایه نامدگی مردم و انجمن آرائی نسل باشند و نفاق واری نفس کج گرا
از آدمی بیرون - کیش خداوند از اینجا که هیچ زورکاری است که در مدارا سامان کند و دربر راستی نسبت سودی و همسری
گوهر اردست ندهد - و در زن و مرد نارسیده نکو ندیده شمارد - گزین سودی سود و سرگ زیاں اندیشه کند -
ا در روستائی خرد آمیزه ناخوش اند و زنانی نگاه ندارند - و در چهار زن مند و ساں کرده سوے گرنه بدیگرے
نرسند کارش د شوار - و رضامندی عروس و داماد و دستورے بدر و مادر ناگزیر اندیشد - و در خویشاوندی ہے نزدیک
ناسزا دانند - و در زنان بدین حال روز آنکه در آسمان دختر عام بزادی نسل بندگان را زیان بند گرداند - تقلید مسلکان
احمدی کیش را بیوگانی مبی انجام نبوزسن دریاورد - سرآغاز دین بعنوان آفرین مردم را داند - گران ماگی کابین
بسند بعد که بدین کمتر آید و در وقع سازی زود - بعد بود بهانا افزایش آن از بیم بوید گسستن بود - و افزون از یک زن
هرکس نه بسند و سود رتق طبعیت و آسوده خاطر اندیشد - و گزین کهن سال نوجوان را ناشایسته شناسد و از سرنگیبی
دور انگارد - و دو مرد سیده کم از سرگرا از دگی از حال مردان بر ذہن باید دو دیگرے در کار زمان دید بانی کند و هرکدام
را نوعی نیکی نامه و شما باشد که این محل شکرف بکی از گردد - و بهانے ساس گزاری خواسته از هر دو سو باز ستانند
و سرانه بر بندگی سرانجام باید - از هیچ سراری ناهزاری و مهر دارد و نا العددی چهار و نیمیں بامدی دو و بادو بلبی یکے
و از هرکس شد ناده نامی و دیگر بر دوست صدان چهار روپیہ - و از میانه مردم یک ارو پیہ و از عامه یک دام - حال بد به
بر دهس زود و باید او اعتبار گیرند ❊

آئین آموزش

در هر کشور خاصه در این آباد بوم سالها نوآموز را بدبستان باز دارند و مفردات حروف مشقم را بحدیں گونه اعراب
آموزش رود - لغرا دان نامه گرامی الغاس رانگان شود - لفرموده گیتی خدا و بدحروف است رانرو پسند و دیگرگون
نیکرنا مدالسان نگارند - نخست نصورت و نام آن اگرند و دو در دو رس نکته که از نغویں حروف موسته آگهی برگیرد -
و چون نفسه بدین دریافت تومندی نامد لختی نظم و نثر آسان [(۹)] و دربانش اندری و اندر گزاری خدا انگاشته در آموزند
و کوشش رود که هر یک را خود بشناسد و اندکی استاد دستگیری کند - و چندے بر در رنگ مصرع با یک بیت با انجام رساند
و کم بیانے سواد خوانی ردسی یدبرد - و آموزگار بر روز از پنج چیز آگهی برجوید شناسائی حروف الفاظ مصرع بیت پیش
خوانده - بدین روش انچه نسالها آموختی نماه بل در ورد کشید و جهانی لشگفت درآید - اخلاق حساب سپاهیان
فلاحت مساحت هندسه نجوم رمل تدبیر منزل سیاست [(۷)] مدن طب منطق طبعی ریاضی آلهی تاریخ مرتبه مرتبه
اندوزد - و از هندی علوم نیاکرن بیاسی سندا سنت اسحل برخواند - و هرکس را از بایست وقت در نگذراند ❊

اختلاف (۱) [ف ا ص] ... (۲) [ه] اندشه گرا [ص] اندسه کرا [د] اندسه کرسا ؛ (۳) [ص] در بد [د]
ررد به (۴) [ص د] جوسار مدان (۵) [ه ص] اسد (۶) [ص د] اسا ود [ص] نامدیجے نظم سرا سا د ہ بس ر
[ه ص] برخوانند ❊

ازین طرز آگهی گلستان رونق دیگر گرفت و مدرسها فروغ تازه یافت ×

آئین میر بحرے

کارسازی سپاه و رواج ملک و افزایش آگهی بدستیاری استحکام یابد و ستن جواهر کامیابی گشادن و آمادی سرانجام و ساماں[1] - گیتی خداوند این چشمه سار اقبال را بچهار جوی سیراب دارد و ایزدی نیایش برشمرد ×

نخست آماده ساختن استوار کشتیها چنانچه فیل سرفراز آن بگذرد - و بر جبال برسارد که برد زرها بر کوه آید سرمایهٔ کشایش و استوار قلعها گردد - کارآگهان دیده درمنزل و مراحله دانند دگر بن اسباب جهانگیری شماسد خاصه بوستان و نگار و ترسا بوم - اگرچه در قلمرو شاهنشاهی فراوان جا بکار رود لیکن در بنگاله و کشمیر و تته[2] مدار برد - انسر خدیو سرکشتی بسان شگرف جانوران بر ساخت و جهابت و نشاط را هم دوش گرداید - و الا کارها و لکنا کو شکها دگرین جاره سوها و دلفریب چمن زارها بروی دریا چهره برافروخت - و بر ساحل دریای شور حاور و باختر و جوب سترگ جهازها سرانجام یافت و سرمایهٔ آسایش دریا نوردان شد - بنادر را رونق افزود و آگهی بالش یافت - و در الهاباس و لاهور نیز آماده کرده بدریای شور رسانید - و در کشمیر نمونه ازان برساخت و جهانی شگفت زار درشد ×

دوم[3] گماشتن دریانوردان دیده ور شناسای تند و خرد دانای اندازهٔ ژرفا در مال دریا و گوناگون باد و سود و زیان آن و آگاه از کهسارهای فرو رفته - و درین مایه[4] بیش تنومندی و شناوری و مهربان دلی و جدکاری در بیچ کشتی و بردباری و دیگر ستوده خوها چهره آرای حال ایشان - چین فرو هیده مردم را بفراوان تیز و بس فراهم آورد خاصه از ملیبار - در رود بارها بشایستگی و آهستگی آدم و کالا را به ساحل رسانند - و باندازهٔ کشتی در شمارهٔ ایشان تفاوت رود و در جهارها دوازده گونه مردم خدمت گزار باشند - ناخدا خداوند کشتی هما نا وحدا بوده - بجواهنگری او کشتی بهر سو گراید - معلّم شناسای نشیب و فراز دریا و بزرگی احتوال برهنمونی او کشتی بسرل شتابد و چارهٔ خطرها برسگالد - تنڈیل (بفتح تای فوقانی و نون حنفی و کسر دال هندی و سکون یای تحتانی و لام) بزرگ خلاصیان - ملاح را نیز بان دریا دران خلاصی و خاروه گوبند - ناخدا خشب کشتی شبینان را هیمه دکاه آماده دارد و در بر آمودن و تهی کردن یاور - سرهنگ کشتی در آب افگندن و بیرون آوردن بکاردانی او و بسا هنگام کار معلم ازو آید - بهنڈاری (بفتح با و نون حنفی و دال هندی و الف و کسر را و سکون یای تحتانی) پاس دار باگیران کشتی - کرانی (بفتح کاف و تشدید را و الف و کسر نون و سکون یای تحتانی) نگهبی خرج کشتی و آب هم بمردم رساند - سکان گیر رهنمونی معلم کشتی را سو بسو دارد - طائفه باشند و گاه از بیست درگذرند - پنجری (بفتح بای فارسی و نون حنفی و فتح جیم و کسر را و سکون یای تحتانی) بر فراز تیر کشتی دیدبانی کند و از بیداری ساحل و کشتی و شوریدن بادها و جز آن آگهی بخشد - گنمتی (بضم کاف فارسی و نون حنفی و سکون میم و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی) از خلاصیان است آب کشتی بیرون آورد - توپ انداز در آویزه بکار آید - کمی دامرون ایشان[5] تفاوت باشد - خاروه بردوان باشند - بادبان کشیدن و بستن ازین

اختلاف (۱) [ب ا] ساماں [م د] سامان بدید (۲) [م د] ٹھٹھ (۳) [م د] آئین ملاحان دوم (۴) [د] پایه (۵) [و] ایشان ×

گرده آمد برخی تعرور با فرسده و رحمه در بند و لنگر فرو مانده را برکشایند - و در هر سفرے که برنان این طائفه گوس گویند جاره دگرگون بود - و در مند رسانگان با جدا چهار صد روپیه ماند و چهار ملیح سرید و بارگذارند و هرچه جوانب آمد و فرا وان سو و برگیرد و چهار را جهت بود ان مردم و برآمودن کالا جهت گرد آمده و برکش راندان نام جوانید) معلم دویست روپیه و دو ملیح منڈل صد و بست گرانی سحاه و روپیه و یک ملیح با جدا جتب سی ترسنگ هست و هیچ تنکان گیرد تحری و بهنداری با برده با برده کهتی ده حاره ده حمل و حوراک برده برده سرباری ترنگ اندار دوازده - و در کهنبایت با جدا هشت صد روپیه و مدسان دیگر مردم بعادت رود - و در لاهری با جدا سی صد روپیه و دیگران سر بدین نسبت - و در آچی ده با برده جدولی مادر - و در بنگال ده بست و هیچ رورمقاعده ده بیست - و در پیگو و جاسری ده با برده کهنبایت - و همین نظر بجا درراه تعادها رود - دیگرار هر آن نیز وسدار د *

و کسی با ان مرد و با ربار االعد دام امر دل وار صد کم با جواره نگیرند *

سوم فرو هیده فرزے نام فامت هیب سا لمد آوار هیچ کش جا کدست کار گزار هر گزین سفرے دو سه شاه و رکه با بزرگ منے و دکم آورد رے سرایه حال اوندیدان دریا بار گماشت - از کارآگهی او اشکلهاے که برگذرها رود دهر بر کساید و گذرگاه بنادرا موبی دنگی و ناهمواری دلاے لگاه دارد - در برآمودن کشتیها اندازه نکارد سود در ره روال رسیح اشتفار بکشند و بید سسان تا آسانی برگیرند - و شاه و ری گذشتن گذارد و کالا حر گذرگاه مرد دیاردلی صرورت شب راهی لسا رد *

چهارم بخشودن باج - جهان خداوند از فروال مالطت این وجه را که بخراج کشور را بسیار خشش فرمود - هر دست کشتیبان خواهش نرود - یعنی در مادر ستاند وار حمل یک زیاده نباشد - بازرگان نظر بیش خواهش خود ده انگارد - و هیچ در رودبارها اگر کشتی ولوازم او باشد در سرار من بهر گز دهی یک روپیه و اگر بهاکسی از رود دیگر از سیم جدا او رو دو نیم گیرد - و در گذرها از فیل ده دام از گردول بار آمود چهار از تهی دو از سر بارک از حالی و اسپ و گاو و نا کالا نیز از حالی جاریک - از هر یک بار و دار سرباری نیم یکدام و از هر بیست آدم یک دام - و لیسا با سند کرنتا سند - آیین جهان ست که بهمه با سوم بخش تا هیچ بدوان بار گزارند - بازرگان را کام دل برآمد و متاع هر دیار فراوانے گرفت *

آئین شکار

خاسرهیان طبیعت گرائے جهان سکری را دستمایه بیاد خواب گردانند و در خواهش راز پاسبانی بیمانه حالس رود - حقیقت بر دبان ژرف نگاه جهان دارورے آگهی برسازند و جلو گمیدهٔ بیالس گری فروغ دیگر برگیرد جانجه گرمده جوے گیتی خداوند ازان برگوید - همواره این شغل را سرمایه دانش افزائی گردانند و از راه سلے لغی حالی رعب ربساه بردهس رود - و در لباس ناشناسندگی بحال و ملک و مرل شناسا گردد و ستم دیدگان را دست برگیرد و بیدادگران ساد افراه رسند - ازچنین الا دید نکو باگول شکار بردارد و جولس را تسیفتهٔ آن وا نماید - کوتاه میبان جاسر نگاه گریں مقصود نگارند و کار آگهان دوربیں شکار حقیقت برسمرند - چوں آهنگ نخچیر خواهش رود فراولان جانکه بست شکارگاه را گرد گیرند و بیشترے جهار پنج کروهی آن تور باشند - افراد گردبا گرو

اختلاف (۱) [ب ام د] یک امبار (۲) [ص د] بازرد جدولی مادر ه برنگال (۳) [ب ا] کرما بزرگ منے [ص د] کر بزرگ مسی و کم از ی (۴) [ص د] شناسائی (۵) [د] بجال (۶) [ه] فروگیرند *

مردم پیرامن آن انتظار دیدار برند وتیاق داران بدیدبانی برنشینند[1] وگرامداری ازین بیشتر میر تورک چهره افروز سطوت باشد وآران بس یک ونیم گروهی برخی جهد منگاران وبر دیگان - و پاسداری آن جا گروه جدتبه مار گردد - وبهان دوری بیدار مغزے بالحتی حامکان و پرستاران آهسته آهسته گام برگیرد ونشانِ شکارگاهِ خاصه نگاهدارد - داران بیش یکی از آگاه منشان کاردان پاسبانی آن دیده باید رتا این جابرجی بردیگان راگذاره افتد - وچه ماگریراں[2] شکار بیشتر نشانند - وچون لختی راه سپرده آید از همراهان چندی برگرفته جالش فرماید وقدری دیگر شتافته گاه تنها وگاه با یک دوئی حرامان گرود وهنگامِ آسایش این دوگروه سعادتِ حضور دریابد - وچون آبادسگالی وطرز حرامش گزارش یافت لختی روشناسے آن سرمیو پیدو شگرف کرداری گفتار درمی آورد *

نخچیر شیر - مراخ تفصی برساند وتاهین پیوندها استوار گردد[3] وبگذرگاهِ شیر درکشاده مار گزارند وباندک خسے فراهم آید - وشری بدرون فرستاده پرده تعبیه کنند که از دیدار بازماند ودستِ یارش بدو نرسد - ازآن مدسا بدرون شده وگرفتار گردد - دیگر - تیر زهرآلود درشتر کمانی[4] درکشیده بشاخ درخت آویزند چنانکه هنگام گذشتن کم جنبد[5] سرکشاید وادرا اشخاک هستی برداورد - دیگر - گوسفندے برگذرگاهِ او بندند وگاه ریزه خشکِ شلم آلود پیرامنِ آن بیش سازند - چون آهنگ شکار برجوشد تنهای او برآلاید - هرچند رهائی طلبد آلودگی برافزاید وسراسیمه ترگردد وکمین گیران کار او بانجام رسانند - وگاه زنده بدست آورده انس پذیر گردانند - جهان سالار از فروغِ راستی دستان فرزیتی نپذیرد واین درنده مردم خوار را به تیر یا بندوق جان درشکرد - دیگر - کاردانی پُردل بر پشتِ گاومیش برنشسته دادرا با تیر درآویزد - بجایک دستے لشاخها چندان برگیرد وبالا اندازد که جان بسپرد - عشرتِ این تماشا نگاه لید گفت درنگنجد وشگفت افزائی آن درتنگناے گزارش درنیاید - از دلیری سوار برگوید یا سرپا ایستادن او بران پشت بلسّار[6] روید - روزی درنواحی قصبه باری[7] ازین درنده جان گزا آگهی آوردند ودرفرار فیل ناهر خان[8] برسینه او حرامش افتاد - آن تیره شوریده بجه برپیشانی آن کوه پیکر فرو برد وسرا دربین سردیک آورد - جهان پهلوان آن قوی هیکل تمام خشم را کار بانجام رساند وشگفت افزاے پُردلانِ تجربه اندوز گشت - باری نزدِ تودهٔ[9] عشرتِ شکار دمسا یکی را تیرے فروگرفت - آن ایزدی کارپرداز تیر دور گرداند ونومیدرندگانے رستگاری یافت - درشکارِ قمرغه بزرگ شیرے ستیزه گیهان جدبو برخاست وآن قادر انداز تمام دل به پیشانی چنان تیر برزد که از کار بازماند - هنگامے پیاده را بچه درگرفت ونظارگیان از زندگی او نومید گشتند - بگشادِ بندوق عنصری پیوند او را ازهم گسلانید وگرفتار رهائی یافت روزے در بیابانِ شهر البلوریش درآید - شجاعت خان که پیش پیش جالش داشت بالغزیدن[پادشاه از] بر گشت - وآن یکتاے جهانِ مردانگی برجاے ایستاده بخشم[10] درنگریست - از فرّ ایزدی[11] خوشش آن فرونشست وهراسان هراسان برگردید ودرکمتر زمانے تیر دوز شد *

کارنامهاے این یگانه آفرینش افزون ترازانست که درتنگناے قیاس درآید تا گویائی من کجو حرمان هندی مراد چه رسد - بیت شیران جهان شکار کرده * زر موره چه کار کرده ا درمعرکه که بسته شمشیر * ازپیم فتاده ناخنِ شیر *

گرفتن فیل - جدگونه بود - کهیده (بکسرِ مجهول کاف وهاے حطی وسکون یاے تحتانی وفتح دال وهاے مکتوب) - آنرا سواره وپیاده کنند - درتابستان بچراگاهِ این شگرف جانور شتابند وپل ونفیر نوازند -

اختلافات (۱) [ص د] برنشیند ودوگرهی ازین اگر (۲) [ش ب ص] ماگر پراں (۳) [ش ب ا] گردد (۴) [ب اص د] سرکمانی (۵) [ص د] جنبد (۶) [ص ب د] نشست بنشار (۷) [ص د] ماری (۸) [ب اص] ناهر جان (۹) [ص د] ماری آمودیه عشرت الم (۱۰) [ص] بخشم (۱۱) [ب اص د] ا *

ازان آوارگی درسرآمد. ساوتسا پیش گیرد از گرانی پیکر و درماندگی توانائی ماند. اگر برفت در جای آسایش گزیده. کاردانان عالی رسانی از پوست درخت رنا گردن او افگنده بدان درخت برپیوند. سپس اهل جانگی موسگی واده رنگ‌پاسے گرداند. زینه رفته اش بر برد. چهارم شب از رنا مرد گریان گیرندگان بار دهند. چون گیچید (بضم جیم فارسی وسکون واو وراء) فیل جانگی را نیز آگاه دهی برند فیلبانان حال سرفراز آن درباره کرد که چشش دلبانی از وی بد باشد. چوسش آوییزه درمیان آید وزان عنان رو دگیر کمند سے تا بند گردد. گاذر (بکاف فارسی و الف و دال مهمله) رزف گوے رنگ‌بدیر آن جس نوش کرداند. چون برد بک بدان رسد گیر ان بانگ بر وی زنند از سراسیمگی دو درمی مانند به بند سے دیگری دران مغاک اندر بارگی سنگ تشنگی آورده بند آب و خوراک آید دو آهسته آهسته فربان بدرند. بار به فراج زمین که آرام جاے فیل است از چهار سو خندق زده یک راه گزارند دو سے نقاب استوار کرده بار دار ندهانکه سیس ان فراز آید. وخور نهائے دلخواه گذرگاه آن دژون و سرون انداز از آزمندی و پیکر برورسے شناسانی موردا دربار دو سے محابا بدانجا درشود. جان ازی گیس گرفته شوند تکیا دو دربازه فراهم گردد. بسا ازچشماسے که آهنگ کساد باید دگر دستور شش بر چیرد. کاردیدگان آتش بیا فروزند و جز آن نیز دارند. وچند ان نگاه روند که بازوا سے چیره دستی کند و سر دوسے آزرده باید. فیلبان حالی آورده برسند و تاب بدان رام کرداند.

اکنون از روشهائے سہار برسار عسرت افروده و بساط آرد لیکن کار فرمائے گیتی خداوند تازه روش پدید آورد دسگرف بارکیها افزود. گرچه بر برین روشهار دسے کار آورده بپاسپاسی است. گله فیل را بر قدیمساند کیگرف گما نشته فروزدار درگیرند و ماده فیل چند ازان طرف جو دار گرداند. از دور باش اطراف بر مو دیم جیسے بدان صوب شتابند. چند کماده فیلان بشکه درشوند واین خوب پیرورزی درآید و گرفتار گردد چنانکه همی گزارده آمد.

شکار پور. بصحرا سه گونه زندگی ماید و آگهی بسر بر د. ساخته‌تی لشکر و عدد اندرون و حاسے مرآسا ید ولعبو دستر بری بساط برسار دو بازی کند. وآن بیشتر فراز گیتی بود. یگانه دو رجی بر وسایه افکند. نه آن خویش سحاره بسرام آن سرگس کند آمرا برسان هندی آکهر گویند بهمزه و الف و فتح کاف و های حطی و را) بیسن زرد گار زرف گوے جس نوش گرداند. آمرا اودسے نامند (بضم همزه مجهول همزه وسکون واو و کسر دال و سکون یاے تحتانی). چون بدانجار سیدی بر دامادی لسا هنگام دست و پا سے اوحرد سنگ نشیتے دگاه جو بسن راست و جز بیرون کرسے. ولیس از یکے پاسے بدبسیدی. چندی عالم پاره بدوستی بدید آورد و کاردیدگان را سگالت درگرفت. ترروا سے کو سے را دوسه گز برساخت دسگرف درمدسے لعیه رفت. چون چیته در شود بدان جنبش فراهم آید وکر بد سے بدو برسد. هربار چندسے بدام افتد. وقتی هفت یوز گرفتار آمد. هنگام سفتے که درمیان بود ماده چیته دران دشت جو دکام می جراشد و سمن مرد آزر و سے او کام شوق میرد ناگهان بدان ژرف گاه درشد و چیدگان ازیکے بس دیگرے فری گزیدند دهنگامه بساط بر آراست. یکهان خدیو این شکاری را ماند ساخته سر برگیرد وصید گان را سرو افراند. و سردرش آن درخت حلقها نیاوسند. در هنگام بالس وخارش پاسے سد گردد. درچل کروهی گروهے دارالخلافت آگره عسرت شکار

اختلاف (۱) [د] باند (۲) [س و] کارفرمائی (۳) [ف ا] دیده اس داطراف (۴) [د] لکره (۵) [س ص د] دهانی (۶) [س ص ا] فرازگی (۷) [ف ا] درمیان ؛

برزدی خاصه مارتی وبیماری دل والا نور دو چسار دشنام رمقشنده و شمشیر و تیر بیحاب ذبح پور و جستجو دما گور دیرتو دهد و صبور و بسیار دام سراین و دیگر جاهاسے دوردست این صید گاه اساس یافته بود ـ ودراین محال خود کام شوق بر ردی وافتاده راخود برگرفتی وتیمار داران سپردی ـ ولسانگام درازراهی سپرده آہنگِ آسایش فرمودے و دمی سرنگرفته ازجاسے دیگر آگهی رسیدی مبادرتگی برادیاسے استعمال شتافتی ـ داستانی روزگار درسماو واگرسمت کوسیدی دوماه یوزرا نوگرفته رانگشاده داده آماده شکار گردانیدی ـ از توجه والا شهرده روز بدلکش روشی انجام یافت و کس را سرناخود درحیرت زار افتادند و سربزنگی تساسانی زبان آفرین گشودند ـ وازآبادی اندیشه وپرده آرائی لساتیار رکشار رخود کردی وحیرت افزاسے کار شناسان گشتی ـ وشگفت تر آنکه مادی جیتهٔ نوگرفته را اشارتِ شکار شد وبی سابقهٔ آموزش لسان مدعا در ربود ـ وفتارگیانِ کارشناس چشمِ حقیقت بین برگشادند وبسجود عقیدت سعادت اندوختند ـ واز شگرفکاری آن مهرآمودکیتی خدیو یوزسے دررکابِ هایون بی قلاده در رحیرِ شتافتی وچون مردمِ زیرک فرمان پذیرفتی ودرهرگرفتن جیته بحبتِ عیارگیری نشاط افزائی کردے ٭

درخاصان تا دولیست کس برنهاده بودند ودگرین ترتیبی قرار یافته ٭

آئینِ طعمه وماهوارهٔ نگهبان

اول را روزی پنج سیرگوشت دوم را چهار ویم سوم را چهار چهارم را یک نیم پنجم را سه ونیم ششم را سه وربع هفتم را سه هشتم را یک ـ یک بار بجز پس دهند وچون یکشنبه جانور نکشند تسلیه دو رووره یابند ـ وبیشتر پیش از دام در رساله چهار سیر روغن وده یک سیر گوگرد بطلا به رود واز خارشش نگاهدارد ودرآسے فرمان به پرسے وتیمارداری هر یک چهار کس نامزد فرمودے وامراء در راسچه براسب روند وباعرابه دوّدولی دو ـ ماهوارهٔ هرکدام از سی روپیه افزون وازپنج کم نبود ـ وباسانیِ گاو عرابه نیز بدینسان بازگردد ـ واین گروه بزرگ وخرد باشند وهرکدام پنجگونه ـ دربخشیش از سی صد دام دوم دولیست وشصت سوم دولیست وبیست چهارم دولیست پنجم صد وهشتاد وازین در نکرده ویس از صد وشصت دام وصد وچهل وصد وبیست وصد وده وصد دام افزون سود ـ وبراسے رونق افزا بیشتر جلهائے زربفت وزنجیرهاسے مرصع وتکیه بدها رجیدی وگلیمهاسے کنگالی نامزد شدی ـ ویکی از امراسے والاشکوه میثاق دارسے برکدام مقرر گشتی وپیوسته درآرایش وافزایش همت گماشتی ـ وهرکدام را باندازه حالت نام نهاده بودند ـ هرده رایک مثل گفتے وطرف نیز خواندی وپایها قرار یافته بود بدین دستور ـ سراجیته درشکارگاهِ مقدس فراهم آمدے وازان شگرف اردوئی نموداگشتی ـ سه مثل اول لشرف خاصگی اختصاص داشت ـ بهاره بیچ مثل دردرگاه حاضر بودسه خاصه د دولی دیگر ـ وبراسے ره گرائی این شگرف کارد درمحفه آسا بردوطرف فیل آویزند ودرهریکے ازان یوزی عشرت اندوزد وتیردهشی شکار نماید ـ وهمچنان برشتر واسپ واستر برسارند وعرابه اسپ وگاو آماده گردد ـ بریک اسپ سیرجاسے نشست استحکام دهند وبُدوسے نیر کهاران برگشتند ـ وشمشه مانگ سرآمد همه برجو دولی میربت ولبتریک احترامے برمیداستند ـ وپرستاران آراسته گرداگرد شتافتی ودر پیشگاه اونقاره نواختی وگاه دوطرف چوسادولی دوسوار برگردان اسپ نهاده

بدو روپیه. چندے سوارے یک چیته دو اسپ نامزد بود و امروز دو راس اسپ و برخی را یک ڈولی و یک حمّال و
چار گاوے مقرر سازند. بسیارے مهان ڈولی تنها بسر برند. چیته که از دشت برآمده شکارآرائے شود ڈولی از آنِ کمند
سرکشنده و دیگران را دهند.

شنگرفکاری یوز. روز بروزے او ساده بدست آورند آن بود آوازے و تمس شود و چاره شکالدوار
نخچیر آگهی بهره و عشرت اندوزد. شکاریان پاس آن داشته کام دل برگیرند. و آن سه گونه بود. آیر گهتی (بفتح
همزه وفتح یاے فارسی وسکون را وفتح کاف فارسی و هاے حطی وکسر تاے فوقانی هندی وسکون یاے تحتانی) آن
چنان سگریز استادی بخرگاه آهو وابسته گسل کنند. بسک چیزی و جانکسی آن با در چهار راه سنگ آورد. برگهتی (بکسر
با و سکون کاف فارسی و هاے حطی وکسر تون وسکون یاے تحتانی) از بند جائے در ساهی آهو بوده علاوه برگیرند و
آن دو رنگاه چیله اندوز. سمته کاری جست و خیز باد وار ساهی به ساهی کمین گرفته چیره دستی کنند. مهارتی[1] (بفتح میم
وها والف وکسر را وسکون یاے تحتانی) از باد گرد را به و در ساهی فرود آرند و عرابه او دیگر سو بنگرا سے سازند. آهو را دو
سراسیمه کند و آن کمین کرده ناگهانی بدو مو بدود و نخچیر گیری هنگامه آراید. شگفت اعرابی و بادره کاری این جانور نگارش
در نگنجد. آهو بمسدی دو سال فروشی او بکارسی بر ساند.[2] امرا سنده شکار زاده بازی نکند و با سرگ بود و نخچیر دگر مد سال
دو حس ... را لشکر زد ارحیله سازی دست دا اگر ... ساهی برسا و دو چوسی راحیال نیست کند که او ربار دوے
... ماسوال مساحت نمس ... نخچیر گیری دام در باد و ... بشکرد. گهان جدو چیتر مسڈل
به آورد (بفتح جیم فارسی وسکون یاے فوقانی وفتح میم وواو وفتح دال هندی ولام) تا دو داری کمین گیرند
دارمی شکاری قمرغه وار برسازند. هنگام جانور بر سو علاوه مداربه حیل آهو جان بسپرد. و آهو بچگان و چند شکاران
این جانور هنگام کار سرداری به حس اختصاص باید و آهو میں یکو بر سواری بجا آمد. و هر جانوری بکرمی خاص معرز
نگارش آن تمس در ارگرد آمد. بار مهرا وزیلی کهان چند لو آمونی باحمه و دوسی گرفت و یکیا بسر بردی وساطه لکالگی بودے
تنگفت آکه من بنگر آهوان را کردی کاین جود گرم جانشکری شدی. تا سالی برابه آمد بیامے روز بسر براے دار
سرکسی و صحرا گرای امید شدی. امروز ار کار شناسی مهربار شکاکان دا کرده اند و شناسگی فرمان بدیرند. و بر عرصه
بال شکار چشم بند داشتی و کره مشق[3] بودی و مراسمه شدی. امروز نے بعد آرامش گزینند. در جل حته جانگی در
امرا سے در دربار بار بد لود. بر که آن بدر بند بسی کردی از دیگران گرو بردے و همچنین چنیه هر کس بیشتر از هم
مست شکار انداخی ثوریه آن سیج رو بنه از همهران جولس گرفتی. و در دار بر آمد چنانچه سید احمد باربه از گروه یک مهم
بر ستاندی واریں بعد فراوان جواسته فراهم آورد. و برگاه اسپے نیست جلت ساخ آهوے ساه بظر اندر
در آوردے یک یک اسرئی از بمپرسان گرفتی. و همچنین در میان طرحداران و فراولان برسر بطا بود و هنگامه نخچیر
ربائی گرمی داشت. شهرجدی توسهاسے آهو مسمد ال صمیمه جواسته گردا مدی و شگفت آنکه سرکی را برساحتی
که از آهوے که ابن شکارگاه است. و در و هاے آدینه جالشکری سرداختی که بر اسے ولادت شاهزاده والا گهر
برنگ مسں بدریر موده بود بد.

سیاه گوش. گیتی خداوند شکار آن کوبه یکبارم هم فراوان دوست دارد. تا سالی روزگار جرگردش

اختلاف (۱) [سں] مهری (۲) در [س] مست (۳) [ه] نامه (۴) [ب ا] حسی [ه] منا [مث]
ساله مبری.

روباه گرفتی امر در آهوے سیاه در شکرد - روزے یک سیر گوشت خورد و هر یک را تیمارداری جداگانہ بود - ماهوارهٔ او صد دام ٭

سگ ٭ بدین جانور جهان خدیو گیهان خدیو را افزون توجه و همواره از هر مرز و بوم آورند - از کابلستان بس گزیده بود خاصه هزاره نشین[1] - پیکر[2] ها برآرایند و ماهوار بهند - بر دشتها جانور در ربایند و عشرت اندوز شگفت تر آنکه شیر درآویزد و چیدہ یکتائی گزیند و شناگ و حون آلایند - خاصگی روزے دو سیر گوشت یابند و دیگران یک سیر و ربع - و در تیماری هر یک نگهبان نامزد - ماهواره صد دام (و نیم بیستر) ٭

شکار آهو با آهو - این رمیده جانور آس گیر دو نران پدید آید - دامی بر فراز دو شاخ تا دیده وحشی مار گزاید دار چشمان کی باهم درآویزد - دران روو خوردو شاخ یا پای یا گوش بند گردد - کمین گرفتگان در رسیده بچنگ آورند و استادی رام سازند - و اگر دام بگسلد یا نیروی آویختن نماند شناسائی بیش دیدبان باز آید داد و دست[3] افراز بند را تاره ساز دیا آهوے دیگر بدان کار بستد - اگرچه تحتی سلطان فیروز خلجی بدین بپرداخت لیکن در زمان گیتی خداوند پایهٔ والا یافت شگفت آنکه بارها دستے از صبح تا شام گرم آویزه شد و چهار سوسند خانگی را بر شکست و بارنجیمن گرفتار آمد - درین روزگار چنان سخن شنو آید که با نگاه شکار کند - اگر دام بگسلد یا صحرائے گریزد بہ تیماردار خود گراید و گاه از آواز طلب و غیره گذاشته باز آید دلگرمی ده بازگردد و جنگ آراید - در باستانی زمان آهوئے روزکسل نگردی دار صحرا گرفتی اندیشیدی و در گذاشتن گوئی سیاه آوختی[4] ٭

از رہ گی در فاسدی اندوہ استادبار گذارند و شگرف کردارها برخاست - ایچه درین هنگام حیرت آورد آهوئے از صوبهٔ الهآباس را صحرا برگریت وچیدین دریا و آبادی به سبکه کاری گذشت و بیاد راه بوم پنجاب آمد در بیستین تیماردار پیوست سود به پیشین روزگار درین عشرت گاه چه یک دوکس نرفتی و از بیم رمیدگی پوستش دگرگون ساخته به بنا و رستنیها شناختی و سحر دستی آهو شکار نیامدی و از الطرزے گرفته شکار آموختی - گیتی خداوند تا رهٔ آیین برانگیخت چنانچه زیاده از دویست کس نشاط اندوزند - حیل گاه آهسته آر مورد سراه درآوردند و بیناه آن هنگامه حسرتیان فراهم آید - دارو نژادها بر گرفتند و خانه زادان شکاری پدید آمد - دبیر تیماردار آموخته شده بر خود جاسدی و صحرائی عشرت سرمادگی اندیشیده در آویختی - گیهان خدیو نکوهیده رسم ددستمایهٔ آویزش ماده آهوئے برساخت - و از نیرنگی اقبال آهوئے چیتهٔ را پایانے شد گراید و هر دو را از گجرات آوردند چنانچه در گزارش گفته آمد - بگهلیا هیره (بفتح کاف فارسی و ہاے حطی و نون پنهان و تاے فوقانی هندے و الف و کسر مجهول ہا و سکون یاے تحتانی و فتح را و ہاے مکتوب) سیرے یا سبدی واژگون بدست گیرند و در بناء او چراغی برافروزند و رنگ توران نگاه پرورند - و کمانداران دران جا استی تیر و پیش جانور نمایند - ازان روشنائی و آواز جانوران فراهم آیند و کمین گرفتگان تیر دررگرد آیند - و گاه از شنودن ساز به بیهوشی گرایند و دستگیر گردند - برخی افسون خنیاگری زنند و جانور از فریفتگی فراهم آید - سنگین دلان سر ببرند و جان لشکرند - گیتی خداوند از دیرباز بر دل نکوهیده رسم و بدان نگراید - تهانگی (بفتح تاے فوقانی و ہاے حطی و الف و نون پنهان و کسر کاف فارسی و سکون یاے تحتانی) حیله پرداری روبرو سے آهوے وحشی از دور برهنه سر جستهای ناهنجار نماید - وحشی دیوانه

اختلاف (۱) [د] سرارہ نسیں پیوریا [گ] ہزارہ نشین (۲) [د ۲ گ] پیورہا (۳) در نسخہ دست افراز (۴) ۲ سیاه وپیمدی [ب د] پیا آویختی ٭

پیوسته نزدیک شود و شگفتگی در رود - درین هنگام کس گرفتن شکرد و عشرت اندوزد - لوکاره (بفتح لام و سکون
واو و کاف و الف و فتح را و هاے مکتوب) چندے کمان دار با دروه دور برابر کنند گرسنه و برخی آهوان را
رانده بدان سو بهند - رانده جانورے برخوردارد - وحشیان رم خورده بحرامش طلب نگرند و ناگاه تیر
کرفگان رسیده زندگی در سپرند - ڈوڈاول (بفتح دو دال هندی و الف و فتح واو و سکون لام) نزدیک همین
طرز - یک دو کمان دار سر نهند همان روش بالستند و آهوان را رانده نزدیک خود آورند - عشرت بیخبر بدید آید
و شگفت دلی افزاید - اجاره (بفتح همزه و جیم و الف و فتح را و هاے مکتوب) کمان داران برابر هاے خود در اسپ سیما
در پوشند و هر دو کمان بیرون انسان آرامیدند - و در گذرگاه و ریگ ها سمت اسپ ها شرمند و بساط صید انگیز
بجا آید - و دیگرے از پوست آهو برتابد و بپراس آرامگاه وحشی در درخت ها چوب فرا دارند - و در دروه گذ بسم
وارے چند برهند - جان شکران از کناره سود ارشوند - جانوران هراس گرفته تا گریزند از گذرگاه نشانه
دگرگونی آید - و گاه نخچیر بردار در ماه در چشمه آوا خوردن آواے آهو برسازد و دو سه بار ساختن
جان در سپارد - و بیرون آهوکے بدست برسد یا آموخته را بجرا دادن گذارند - صحرائی از هم چشمے بدو
مو بدو رہا سے بد گردد - ٹھگلے (بفتح هاے یوقانی هندی و هاے حطی و کسر کاف فارسی و سکون یاے تحتانی)
کمان دارے در جائے زین برهنه سر پهتا به جامه دار براوش بال پوشش برآلوده رخی آسا بیتابی کند -
جان شکران صحرائی وجهان گرد او فراهم آید و فرو شدن را اسطار رند و دران آرمیدے دو اشگرے
پیر دور گردند ❊

شکار گاو میش - آرامگاه او پیدائی درین برمرده حلقه وارے سر ون گذارند و در بار رسی
دیگر بپیوندند - از ہی جدا و جابجا اسحار بندند - تیر درستی بر دل کمیں تتیمه - چون وحشی را گذرانند عشرت
برادگی بر دارد و آن دلبر درست جدا و راہاے بند گرداند - بسا باشد از یاتعرست گرفتہ جان برسد - و دیر در
آنگیر با گوباگون جانور ساه برد - گرداوری احمار گذارند و فراز گاوش برگشته سیاهاد درست آب در سوند -
برخی سان دور گردند دگر دہی بدام افتند - و در چراگاه و دشتی پیرامن روش بساط اندوزند ❊

شکار پرنده - شاهسوار اقبال را دیں بلند پروازان نادره کار دل گراید و گوناگون شکار آن بساط اندوز
اگرچه بار و شاهین و شنقار و شاهباز و نُرگت گشاده بند و شگرف روشها کار فرماید لیکن باشه را بیشتر دوست دارد و گرین
باهار بهد - و بس گرم ر نمارے و خلاصه و بسی از بستگاه جره و کجا دستورے کاین دل آویز دامسال پیرا سے
بر گوید و کار پیر دارے شریک فرو خواند حاصه که ازین تماشائی لغتہ ندارد دار جان شکری رسیده دل
لیکن سلیمے برمیگذارد و شامدگان را بسر وقت تماشائی می برد - او واسط بهار ر مسیگاه و دید
در آورده بگر بر پا سند و بهر شهر بار بستند - و چون آن هنگام سرے گردد آغاز دیدل شود - تحت
حاصگی بار ها برتب بر آدن نگذرند - و در گرمها لعروسے شکار پیشی و بسی ر زود رسند باشه و شاهین
دکھیلہ[1] و چنک باشد و بحری و بحری بجه و شکره و چنک آن و تر سی در یکے دستره و دهوتی و چرغ
و چرغله و لگر[2] و جهگر[3] دیگیی جدا و بد چنک لگر انداس نام خوانند) بروش گرانس در لشکرگاه آورند - و موکش بر

اختلاف (۱) [حں ن] کهلو چنک باشد بحری بچه شکره بحرے برسے (۲) [حں د] لگر جهگر (۳) [حں د]
مور حس ❊

آورده اند جانورے است کنجشک آسا رنگ شاهین دارد کلنگ را از پا اندازد- و ابچه از دو بار گذارند بر فراز پدید آید
یابد- گویند در پرواز مال او را سر دگرگونے رو آنکه چشم انگار سازد- از کشمیر آورده ببر سر آورده سبز فام مرغی است از
طوطی خردتر دوش او سیح و راست و دراز و دُم کشیده تر- زیرہ جانوران از هوا لشکر دو بار بر دست نشیند- و بسیار
جانوران شکار آموز کردند و گزارش آن بس دراز چنانچه زاغ کنجشک و دده و سار و دیگر- شهریار از فراخ حوصلگی و
پرده ناگی آن هنگامه آرایند و صورت گرایان ظاهر بین پیش و بهت اندیشند- بسیار سے سعیدار و احدی و دیگر سواران
خدمت نامزد و یادگان این کارگاه کشمیری و هندی- **ماهواره نخستین**- اول اول هفت و نیم روپیه دوم هفت سوم یا کم-
اول دوم شش و نیم دوم شش و چار یک- سوم با کم شش اول سوم پنج و نیم دوم پنج سوم چار و نیم- و پسین درین شمار- اول اول
پنج روپیه دوم با کم سوم چار و نیم- اول دوم چار و ربع دوم چار سوم با کم- اول سوم سه و نیم دوم سه و ربع سوم سه •

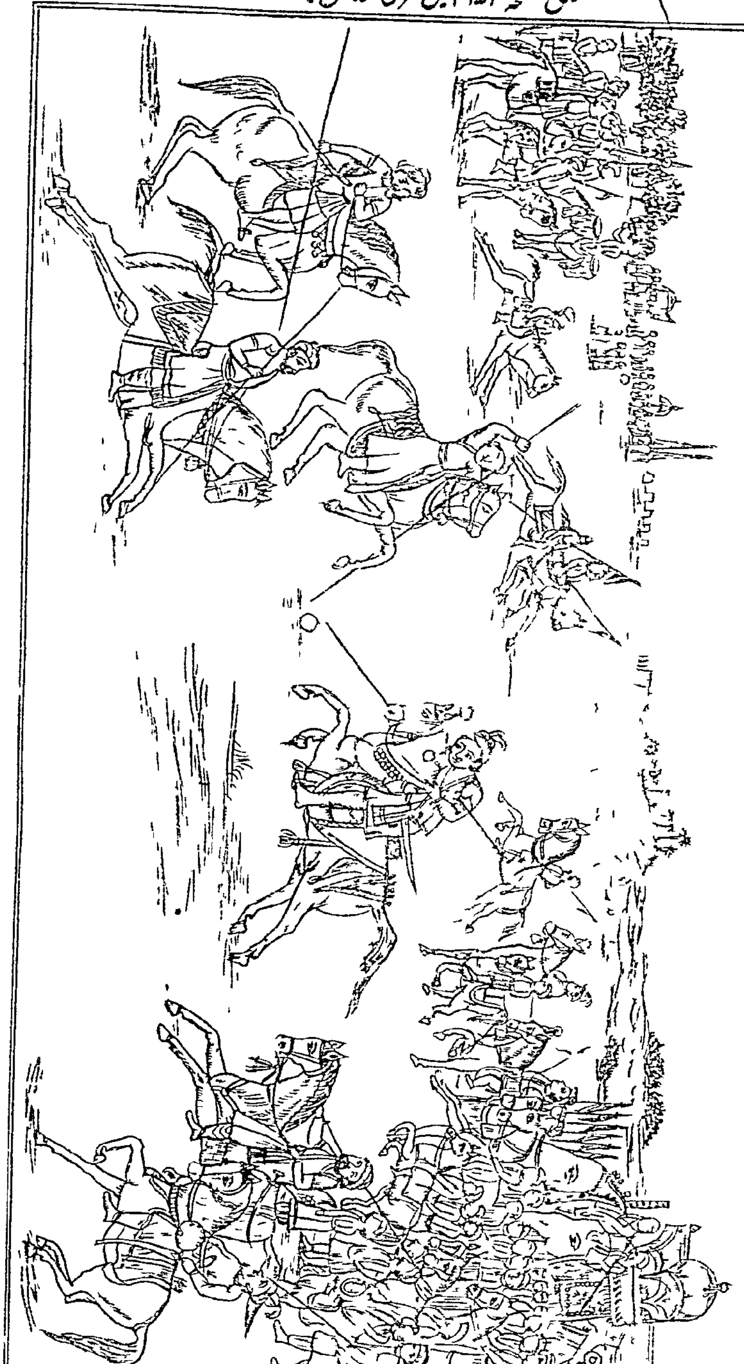
طعمه- اگرچه در کشمیر و برخی جوساکال هندی لوم روزے یکبار گوشت سور می دهند در توشخانه گیتی خداوند
دو بار- باز بوزن هفت دام جره شش بحری و لاچین و کهیله پنج ماشه سه چیک ماشه و شکره و چیک ادو مسره و
دهوتی و دیگر همسران دو- و بایان روز کنجشک سیر کنند- باز و جره و بحری هفت لاچین پنج ماشه سه دیگران
دو- و جرغ و لگر را درین هنگام نیز گوشت دهند- و تسقار و شاهباز در کت را یک سیر- و بیشتر در شکار
از صید او طعمه برسازند •

ارزش- مردم از فروے خواهش و ناشناسی گران خواسته خریداری نمایند- شهریار دیده ور اگرچه
بازرگانان را کامیاب خواهش گرداند لیکن از داد نیز و ہے اندازهٔ نرخ برگیرد- فروشنده سود اندوزد و خرنده
زیان زدگی نکشد- قیمت را سه پایه نهاده اند- نخست خانه گیر که بدید اری کار آگهان پر ریختگی تازگی پذیرفته
دوم چوز که آن حال ندیده باشد- سوم ترنیاک که در صحرا نولک یافته- اول نخستین قسم باز را دو از ده مهر و دوین
نه سومین شش- اول دوم ده دوم هفت سوم چهار چهارم دو- سومین لختی کمتر از دومین- و مراتب اولین جره هشت مهر
پنج و دو یک- دومین شش چهار یک و نیم یک پنج روپیه- باشه اول سه مهر و دو یک چهار روپیه- دومین
دو یک پنج[(۵)] روپیه- شاهین هر دو گونه سه و دو یک- بحری دو یک و نیم یک- بحری بچه قدرے کم- کهیله یک و نیم
یک نیم- جرغ دو و نیم روپیه و دو یک و نیم- چیک باشه یک روپیه نیم چار یک- شکره یک و نیم روپیه یک نیم-
مسره دو روپیه یک و نیم یک- چیک شکره لگر جهگر ترمتی ریگی[(۹)] یک روپیه نیم ربع- و بیشترے را در اقسام
نرخ یکسان بود •

درین حضرت میر شکاران تفاوت مراتب اگرچه بخت شاهچهره برافروزند و الا پایگی یابند- وانچه اگر بر دهند در
هر شکاری از یک مهر تا یک دام- اگر زنده یا بدست آورند تفاوت بحوب کرداری جانور و بزرگی و خردی صید بود- و انداز
پیمانه قرار داد برگیرد- چون در پیشگاه حضور شکار شود ده بیست مار دهند و اگر جانور رسم پیشکش آید سر بازی لتوش بگی
یک و نیم روپیه و مشرف نیم داده آید- و در جره تو من بگی یک روپیه و مشرف چرل و در باشه نخستین چرل و پسین است

اختلاف (۱) [د] سار- در ورده سردار کشمیر برآورده سبز فام ام ح د (۲) [ت ث] از کشمیر داوده سپر آورده [ا] از کشمیر داوده بیر آورده
[د] دار کشمیر داوده بیر آورده داند [م] دار کشمیر اوده سیر آورده [ک] دار کشمیر زوده سیر د (۳)، [ش] آسیده و بر بیده ام د (۴) [ر ح]
ساع و کنجشک (۵) [ت ف ا] و بر پرواری (۶)، د [م د] میت (۷) [د] لوکه (۸) [ش] پنج روپیه سه شاهین ا ح د ۹،
همچنین در [م] در دیگر نسخها ریگی •

متعلق صفحہ ۱۵۳ - آئین اکبری جلد اول نمبر ۴۳



نقشہ چوگان بازی

و در لاچین و چرغ و چرغله و کهیله و بحری بچه اولین اشت و درمن و ساو در جنگ و باسه و دو جوتی و جرای آن سخت
و ساوگیر شوکی - و بار و شاهین کمتر از جل و جره از سه و باشه از صد و بحری و چرغ از بست و لگر و شکره از ده و
سرکار ماشه و افزون را اندازه نبود ✦

مرغابی - فراوان رونق عشرت آراید - شگفت تر آنکه کالبدی را به پوست او کرده بر دستار و دُم هویسه باشد
در گیرند و دو سوراخ برای دیدن گذارند - جانوران شکری سر در آورده با گلوی آب فرو شوده - بخه کاری مرد یک بنده یک
ریز مرد و بساط افزاید - بسا از زیرکی در بامد و شکار کند ✦

و در عرصه دلگشای کشمیر جانوران دست آموز گردد که از فراز آب گرفته بر در تخته بار آید و گاه فرو برده بالای
آن نشسته - و سر در شاه گاوی در نشسته و شکر گردانند ✦

دُرّاج - گوناگون بود و عجب تر آنکه نر را در افزون بر گردانند و هنگام فرو تا و در آید و با همراهان بسر برد
و در طعمی بر گذارند و گرد آن مومی و اعلا بشوند - اسارت صیاد سرانند آغاز و دم تا بی بوی کهتی یا آسنگ برجاس
آمده بدام در افتند ✦

بودنه[3] - بسا نگاه کی گلس آمدی سنگ دهن جان بر زمد که آوای بوم دهد - از بسا کی فراهم آمد - و دیگری
میسّر حس برادر رحمه گرد پس در آورد - سراسیمه را جسم سر گردد - بر گرفته مهس بس گردانند - و بیر برگ دامی در آن
جای که می نشستند کشان کشان در مد و بر دارد گرفته باشد گردند ✦

لگره - چرغ آمد و سه برابر بچه - و اجها آورند و سر باشه جانوران جنگلهای او بار گذاشته بر دار در آرند جان سکر
جانوران صید اندیشند بر بودن گرانند و پای بند آمده آویزش کیان برین او شد ✦

بدعانی - جعدی را او بر سرداری از آن بر بند و سوئیں حلقها بیادیرند - بوم عیان کند - آن دیگر آهنگ
آویزه ببند اسپه فریاد بر کشد - همراهان بیاوری برخیزند و پای بند شنید ✦

عوک - از سرکی آموزش کمتنگ در بساید و عیدگاں را شادی بر دهد - از دیگر شکاری خواهش شکار شکرت
دل نهند و از چاره سگالی وحشت رحیر و گریه دیگر نکس عشرت اندوزد ✦ بیت عشرتست و هدف تعامرا احرم
گر هوا جشتی کند دل سپید امراه حرم ✦ والحق بوالعجب از طرفه کاری بوده و شگرف سامانی را سوار - گرازش این داستان
پس دراز است و شماره آن از اندازه برون سر کرای درگذرد و بدیگری در آویزد ✦

آیین نشاط بازی

شهریار و بدو در گریز سگالش هنگامه بر سازد و در لباس بگنگی عبارگوهر برگیرد - و آن گوناگون بود - لختی
از آن می نویسد و بستان بینش سرائی شاداب میگردانند ✦

چوگان بازی

ظاهر بینان نشاط طبیعت اندیشند و سرمایه بازی انگارند - و الاگمان خرد امروزه و اندوز و سامانه
جد کاری بر شمرند - عیار مردم را در گرفته آید و پیوند گهتی اسوار گردد - کند آوران را در پس سواری فرادست
آید و چنگ شدن ستوران و راست حلوهی از همه سامان بدید برد - از بن رو کشور خدا را بدین روش فراوان

اختلاف (۱) [ص] بر پوست دو در دستار و دم کرده هویسه باشد (۲) [ص د] سه (۳) [ص د] بودنه (۴)
[ف اد] سه (۵) [ص د] ساده

سیل۔ تا ہر بردہ آراید دو رسمی نقاب پوشیدگان برگیرد۔

چون شہسوار دولت میدان چالش فرایہ سعادت مشتی را طرف سازد۔ پیش شگرف کاران چالکدست برگزینہ و ہمہ را آن در سرکہ از عرفت گیتی خداوند کاربرداری ماید۔ از دلجوئی فرمایش نزد و بقرعہ دو دو را جدا گردانند۔ از دہ کس در بازی برنیرا ایند لیکن بسیارے جدا شوند و دیگر را استعارت بنشینند۔ چون یک گھڑی بگذرد دو کس آسایش گزینند و دو دیگر بتگاپوے در آید۔ و این نشاط آرائی ہر دو گونہ باشد۔ نخست گوی در خم چوگان گرفتہ آہستہ آہستہ از میان تا ہال[1] رسانند۔ این را ہندی زبان رول گویند (بضم مجہول راو سکون واو و لام)۔ دیگر از کم خطائے و تیز دستی گوے را بر در چوگان از میان بر دو سحالالی بیشتر از ہمہ رسیدہ باز زنند۔ آنرا بیلہ نامند (بکسر مجہول با و سکون یائے تحتانی و فتح لام و ہائے مکتوب)۔ و آن ہرچند روش بود۔ از دست راست راست را ستاراست برزند یا بازگشتی و ہمچنیں بدست چپ یا از پیش سینہ بازگی گوے بجانب دست راست بر دیا جانب چپ و بدینسان[2] از پس یا بپائے اسپ و از میان شکم گوے ربائی نماید[3] تا سیکے[5] بر بد چون پیش بدی اسپ باشد یا میان دو پائے اسپ و خود را بر سعری گرفتہ گوے رباید۔ و گیتی خداوند در ہمگی روش کم ہمتا و بسا ہنگام از ہوا رباید و مردم نژاد بشگفت فرو شود چون گوے بہال رسانند نقارہ بلند آوازہ گردد و دور و نزدیک آگہی پذیرد و برائے ہنگامہ گرمی ہر دو بائے قرار یابد۔ حریفان از ہم بستاسد[6] و آنکہ حال کند زیادہ برگیرد۔ ہرگاہ گوے رایکی از ہوا بدست رباید و از میل[7] بگذرد یا گرد راند نیز درست شمرند۔ و درین ہنگام تو سندان کاربرداز مد و بپیوستہ آویزش نمایند و شگرف چالکدستیہا بر روے کار آید۔

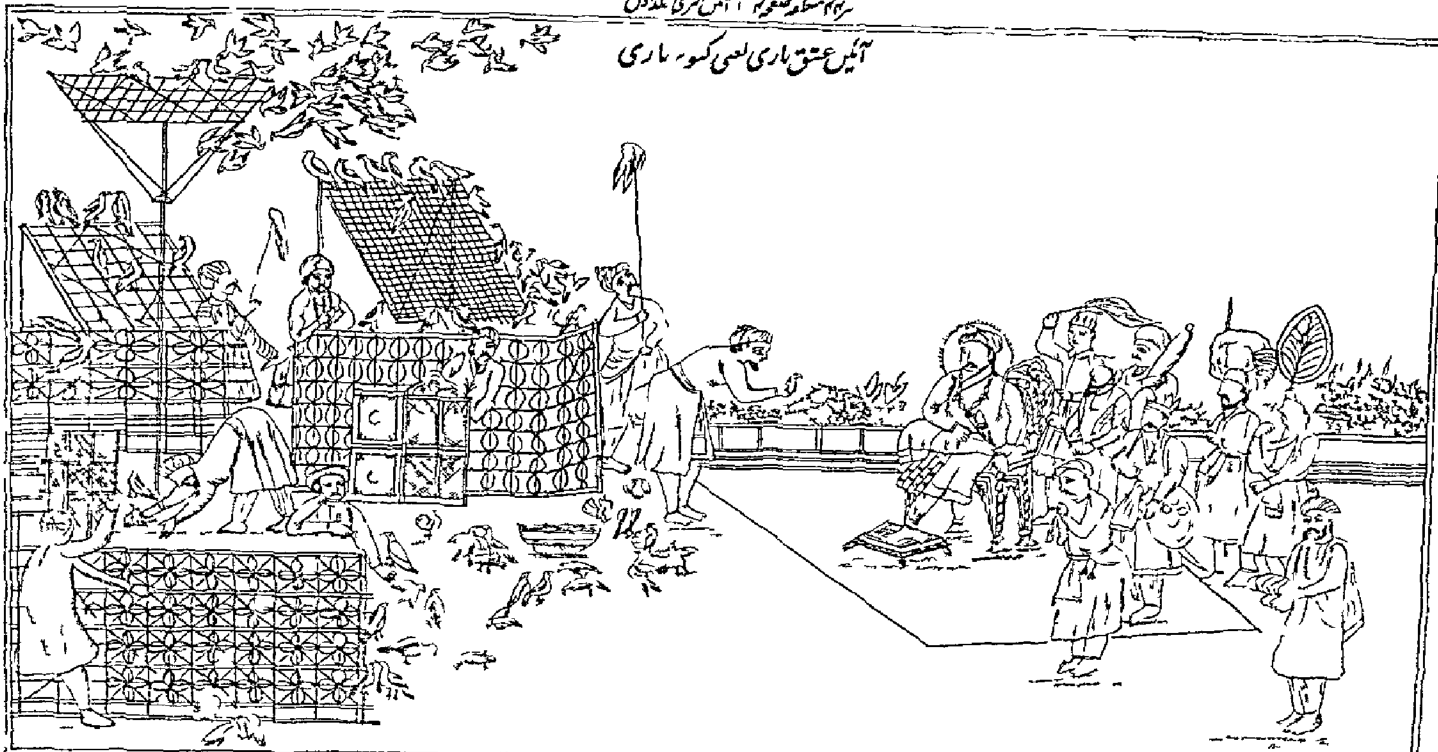
گیتی خداوند گاہ شب تاریک تنہا نیز بدین روش پردازد و کار دیدگان بحیرت افتند۔ بیشتر از چوب پلاس کہ سبک و آتش او دیر تقاما شد گوئی برسازند و بفروغ آن ہنگامۂ نشاط گرمی پذیرد۔ و برای زیب افزائی کہ ناگزیر تعلق است بسر چوگاں زرین و سیمین حلقہا آویزند و پس از شکستن بدست ہر کہ در آید از و باشد۔ نیرنگی این ہنگامہ قالب گفت در نگنجد تا این[8] ہیچمدان چہ برگزارد۔

عشق بازی

کبوتر دوستی را بدین نام خوانند۔ اینجہ بسیاری را افسانۂ گران خوابی گیتی خداوند را اندیشۂ آبادی سرمایۂ برتیں افروری۔ ازیں بازیچہ برخی صورت گرایان وحشی را بالس پذیری در آرد و جانداروی یکتادلی را مایہ دہد۔ از چرخ بازی داستان وجد و سماع ایزد دوستاں برخواند و نیرنگساری تقدیر را تماشا گر آید۔ ازیں دو رنگی اورنگ نشیں فرہنگ آرا بدیں نشاط بازی فراوان دل بر نہاد و ایں جانور را دیگر پایہ پدید آمد۔ فرماندہاں ایران و توران بارمغانی فرستادند و بازرگانان نیز گزیدہ را جوق جوق آوردہ۔ در خردسالی بنو ہمشگری طبیعت تختی بر داختی و در تابش خردمندی بازی پنداشتہ از نظر انداخت بدل بینش افزایش گرمت نگریں سگالش از سر بر خاستند۔ سنز کبوتری والا منزاز خان اعظم کوکلتاش بدشت[9] افتاد و پرورش شاہی اورا سرآمد کبوتران ساخت۔ بوہمہ روشناس آفاق شد۔ از دگر یدہا بر آمدند چنانچہ اشکی و برہی ازار و الماس و شاہ عددی۔ و ار نژاد این سبک ہر حال کارنامہ جہان را در گرمت و داستان ہشتاری عمر شیخ میرزا و سلطان حسین مرزا

اختلاف (۱) [ف ا] سال (۲) [من د] برسد [ف ا] برسد تا بازگشتی (۳) [ش ف ا] و بدینسان سگان در پس [م] و بدین سان (۴) [ش د] ماید (۵) [ف ا د] بالا ہا یا سیکے تا گوے رباید در [من د] بست (۶) [ش] بستاسد (۷) [من] میل اور (۸) [من با] تا ایں ہیچمدان چہ برگزارد (۹) [د] بدشت۔

آئین عشق بازی یعنی کبوتر بازی



باز رهائی یافته - شگرف - اختر اختیار سردی کار آمد - عنصر اران ایران و توران شگفت او شده و کار از سر گرفتند - در باستانی
زمان سرداب را باهم سوده دادی و تاج برگرفتی - گیتی خداوند سخن سنجی دستک ملی سرمایه حقیقت شناس گردانید و گرمی بازار چهره
برافروخت - تا آسمان سر و باده سنج سیش روزگار نگاه بدارند - چنان سنانیر مدکرش از فراوان خدائی گه گرما ساسا آسید -
از آغاز سو سیگی هشت باد و اره ره در سیم دهد و اگر خرد را بیار باشد بس - در همراه اگهی سوند و در فرودین خدائی اندازه
و در سیم دهد رنگ از گی - سرد و زر ده و باده نشت فراز منبه سپید و گرمی و سرمی سرد بود - در زمستان سخت و یک روز سه آرد و اگر هوا
قدرے گرم باشد ببلند و شروع کنند تا سیش روز که در سه تلثه جو رو بادر و نمد درانه ز انسان آب بوام دارساخته بخورش
دهند و آشامدین بام برخاسته سپس دانه را فرو برده پیش از سخت شکم برآورند و بدان برورند - چون یک ماه کم زیاده بگذرد
و سرو سے دانه خدان پدید آمد از آنها جدا سازند - گاه سخم و سه را نیکو برد گر سرد بس دهند - نوزس جاها به عشق
بازسازند - برخی در تور دو سه با فراس سوندی و جا آشنائی برگوشند - چون هر دو بند آید سه یک با چار یک راسته دهند
چون لحی گرسنگی سیاه دکم سرو از در آید خدا نگه برو زے جل هوا عصر سے افزایند - یک برد ماتسس راندن
تام جو اسد - حج و باری این هنگام اعتماد را نشاید - و از برباده شمارند - چون هشت برید دار برسی بار و اند
وجوانان دل گوسند - و ماه سربارند بسار دو سترک سرو بند آید و از سر سروار در آرند و از سر سندی این زمان بار گو
چون حج و باری فراز گرد در بسنگاه حضور آورند با چار ماه اعطار حج و باری سند - شوقی حبشی که دوره تمام کند حج گو سند -
اگر درست گردش ادا نشو و کشف جوا بند و اعتبار بکرند - و باری معلی بردن بود - برخی از راهی آن بود که و کس نام سیر
دهند و مطلق بدارند - لوبان گهی خدا و ند یک کف از لسابی برکر دند و یا سرگی گفته بدائی گرد - دلمی در حج و باری
در سیم سده بد بوسا بر بسی آید و آن را گلوله گو بند و کو سیده داشد - و گاه از آسیب فرو شود و نسارد یک برس آگهی از سر
گیرد و خویش را جمع ساخته سرواز آید - در جا هنگی کبوتر جاها کبوتری باز ده حج و هشتاد باری ادا کند و شگفت افزا سے
دیده دران گردد - و در قدیم باده پالست و یک کند بر سرواز دلستی - امروز صد و یک زاید برس در آورند - و از کار آگهی
ایسر جد لوجان الس بسر دکه سبهان اطاری کند و بلند سرواری تابد - و بیر هنگام کوچ و حالتش یسال سرواز کمان ساماند
کمان را آشیانها برگردد راه نسپرند - و در آن رود و دلحی آشیانه و از سر گرفتن چهره برافروزد - بیاره این جانور سوا
وانچه در حضور باشند از بیست هزار افزون - از آن میان بالصد با مور دو جاهنگی - سر بندی هر یک را شگرف دستها را
باستانی عشق بازان در شناسائی این سر بوده به تاعس با یا جاک جستم و سنگاهس شر می جاره گردی و دراز و از افزون ارجمند
فراوان بسیج برد سے گیتی خداوند بس بساها بر و سے کار آورد و دشوار سے را آسانی گرائید - نخست از جهان
ستودنی خدین گونه برساخت دو چشم بالا و پائین و هست باخن و دو طرف سر که میی لسیب و بالا - در ضرب یک دیگر
نشانها بس افزایش گرفت - دوم از گو بانگون رنگار رنگ انگشتری - و دو شتر سے جد اگانه سرشته این لگاه دارد -
گیتی خداوند او ساده با یه فراز داد و در هر قسم کبوتر جاها را سعالم گرفت - نخست را دو دار و هود و سج او دگر گون باشد
نسا بپید ستان آرزو صد بابه و انگری گرفتند - هفت دوم سی ر دو ره - سوم دو دهم - چهارم دو بنجم یک دهم -
ششم یک ره بهم سبع کم - هشتم سم - نهم دو ده بسه اسب - نخست سر اوسه گذرد سپس اشکی جبل - اگر چه اهما به

اختلاف (۱) [د] سه (۲) [کل د] جوانا [سه] جوانا (۳) [۲] تر د (۴) [ص ن] برکوشند (۵) [سه] این هنگام با اعتماد نشاید (۶)
[۲] سرسدان (۷) [سه] شوی حبشی [من یا] شون حبشی (۸) [سه ا و] سال [من] سال [من] سال (۹) [د] ساه (۹) [د] سر د ا) [د]
طرف (۱۱) محسن سه [۲] [ج سه ا و ۳] گو اگون طور رنگا رنگ انگسری [من د] گوناگون رنگار رنگ انگری

ارزد لیکن امتیاز ے جداگانہ یافتہ اند - پس چهار رزهی دیده راینها از نکسیان حاجی علی[1] سمرقندی است و مادر عودی در ناتساسا - ازین یوه نامی کبوتران برآمد) - سپس بهرستی وآمدن قبیله قبیله برگذرد +

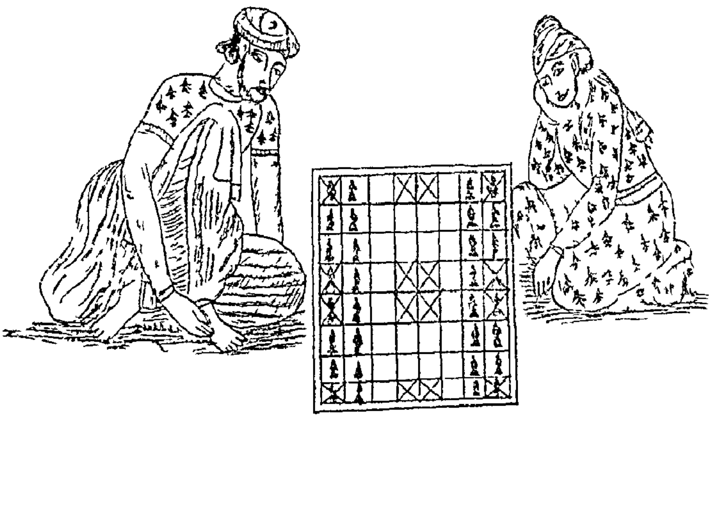
رنگهای خاصگی کبوتران

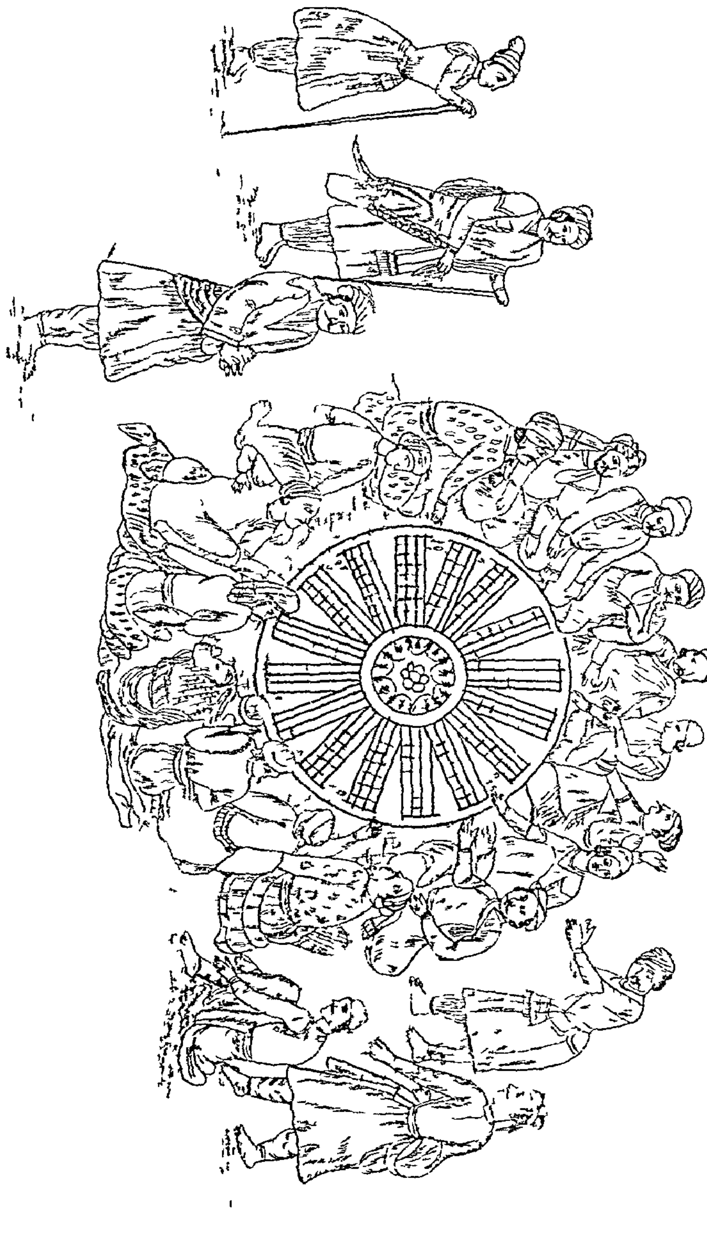
یکسی رزهی امیری رمیری در رنگ است میان رزهی وامیری یکیتی جدا بدین نام برنهاد) چینی نفتی شفقی عودی سرمئی کشمشی حلوائی صندلی جگری نباتی ودعی رسکی جلیانی کوره[2] بلوری آزرق (در میان زرد و نخودی - جهان شهریار بدین نام خواند) آلستی شفتالو گل کرزرد کاهی نراع اگری[3] در رنگ ست میان ساق وکشمشی) تحرقی حصری (میان سر و عودی - گشور خدا این نام گوید) آلی سرگ (میان سرمئی وکلسی - شهریار این نام برنهاد) و برکی ازینها چندین گونه - کلسر دم غاره یک رنگ حلقوم سپید بر سینه کلگه عرعار[4] تاع[5] تاپری[6] آل پر کلته سر تهدم جوقدار مرواریدسر مشعله دم و حر آن - برخی کبوتران را زنایان رنگ[9] شرودی - شوجه جهان خدیو بهنرمندی نام برآورد بعرقوی لک آپیاری[11] بلیگ نگاری آمیخته یلک - و دیگر دلفریب فراوان کبوتر اگرچه چرخ و بازی نکنند اما رنگ و نگار[12] شگفت آورد چون کوکه آواے ایزدی باد دل افزود - لغه لشگرف[13] آوازے بیدار ساز د - لقان[14] فراوان تحتر کند و سر و گردن و دم بگیرد حسن درآرد - لوتن چون دانه[15] بر زمین سر دهد لسان مرغ نیم بسمل طپش نماید و برخی چون دست بر زمین زنند بدان حال گراید و بعضی چون از قفس بیرون شوند و نول بر میں رسد آن درهم شدگی رودهد - کهیرنی برا باده فراوان دوستی بود - چندان پرواز کند و بالا ایستاد که از نظرها ناپدید شود - ماده او را از قفسی برابر دارند بدین شیانه خود رابدو رساند و شگفت افزاید - چندی هر دو کتف و برخی یکی کشاده وطائفه فراهم آورده فرود آیند وگاه در اثنای راه بازوی بکشاید و دیگری فراهم گرداند - رشته کبوتری ست نامه آوری مشهور - و هر جنس را آموزش دهند وار دور دستها گذاشته آورد نشاوری[16] سر از آشیان[17] بر دو چندان بالا رود که نهان شود و دو ران پرش یک دو دور بگردد و چون فرود آید از آشیان گذر شود - پیر پادی بر بیکستد دلکسی می آراید - گردی به رنگ تنها انبساط آورد و پرواز فراوان معنی آگهی دهد شیرازی ششتری کاشانی جوکیه ریزه ودهن گشتی قرهی - گوله کبوتر صحرائی ست - جمعی برگرفته هزاران فراهم آرند و بوم آشنا گردانند - هر روز بصحرا در شوند و چون باشیانه رسند آب شور بخورش دهند و خورد ها از دهن بیرون فرستند - و فراوان وجه معیشت سامان پذیرد +

گویند کبوتر افزون از سی سال کمتر زید - صد کبوتر پرنده را چهار سیر دانه بسند آید و دیگران را پنج و جهت شده راهبت ذیم لیکن پرنده ها ارزن خالص یابند و باقی راهبت غله آمیخته دهند برنج دال نخود مونگ ارزن گزر[18] لنشدره جوار - اگرچه منتسبی پرستاران بدین پیرداز ند و شگرف ستایش اند و در بدلیکس از حستباذان ماموتل علی بخاری مستی[19] سمرقندی ملا زاده نور ملا احمد چیله[20] مقبل خان چیله خواجه صندل چیله مومن هروی[21] عبداللطیف بخاری حاجی قاسم بلخی حبیب شهرسبزی سکندر چیله ماتو[22] مقصود سمرقندی خواجه صحول[23] چیله تیرانداز[24] - خدمت گزاران این کارخانه دریا پیاده سپاهگری کامیاب خواهش و ماهیانه بیابد

اختلاف (۱) [س ب] حاجی محمد علی (۲) [د] کوره (۳) [د] اگری (۴) [س] عرتار [ب د] کله عرعار [ص د] جرعار [ا م] جرعار (۵) [س] لاع [ص او م] یاع (۶) [ن] باری ال پرکلیه سر [س ب] باتری [ا] باتری (۷) [س] الدسر [ب او م] اله [د] الدر (۸) بهینیس در [س] (۹) [ص د] رنگ (۱۰) [د] قرقره یلک یاری بلیگ نگاری [د] نعرقره یلک آپیاری [م] نعرقرو لکه آپیاری دان دلسها اساریا (۱۱) [ص د] رنگ ونگار (۱۳) [س ب ا] لسکرآواری (۱۴) [ص د] لقا (۱۵) در [د] بیست (۱۶) [د] مساوری (۱۷) [ص د] ایشان (۱۸) [س م] کرر [ب ا] گندور [م] بیت (۱۹) [د] بخته (۲۰) [ب] حبیه [ص د] حیله (۲۱) [م ب] مردی (۲۲) [س م] امو [ترم] اسمو [ص د] اتو [د] اسمو [م] اتمو (۲۳) [ب او] سحول [ص د م] سلول (۲۴) [س ب ا] تیرانداز +

نقشہ تصویر بازی شطرنج





تصویر بازی چندل منڈل

از دو رویه تا چهل و هشت ٭

چوپر بازی - (بفتح جیم فارسی و سکون واو و فتح بای فارسی و سکون را) - از دیرباز درین آباد بوم عشرت
دوستان به دل بستگی بساط اندوزند - سه تا برده مهره در شکل و حالت یکسان لیکن هر چهار هم یک فام - هر
هر کدام سه پهلو در چهار طولانی چهار نقش بر سازند یک خال و دو و پنج و شش - بساطش دو مستطیل متقاطع
در چهار طرف برابر - هر ضلعی سه قطار و هر یک هشت خانه - و در میان مربعی واگذارند بدین پیکر - هر چهار
کس بازند هر دوی مقابله با هم حریف - هر یکی را چهار مهره - دو را در قطار میانی پس خود در خانه پنجم و ششم
برچینند[1] و دو یکی دیگر در ضلع دست راست در پنجم و ششم - قطار چپ را بگذارند - و هر راستا و کنار کنار[2]
جانش رو دهند تا که از چپ در میان قطار پس خود در آید و این بسان پختگی باشد - و چون هر پنج خانه را
پیموده بمیان خانه در آید بسان رسیدگی - و درین دو حال هرگاه خواهد از سر دوره آغاز دیگر نهد
روند - هرگه دو مهره یکی هم آمیز داد گرید رهائی یابد - و در نقش دو شش دوی هوس دوازده خانه
سپرند و اگر شش رود هم رود - و پنجش دو پنج رباید آن - و اگر شش و پنج و یک آید دوازده خانه را طی
سپرد و شش رونده و بهادوازده - و اگر سه شش آید و سه مهره یکجا بود سی و دو دوازده سپارند و بدینسان سه دوی
یک - و دیگر فراوان خصوصیات - و چون هر چهار مهره با انجام رساند در نوبت خویش برای بازی خود نقش اندازد
و بسم آن بود چون مهره در آخرین قطار در آید و از خانه پنجم پایان شود هنگام خام شدن آماده گردد - چه یوم
از همان خانه پنجم شایان این کار دانند - و هرگاه نقش یکی مهره هر دو بر حریف آن را قائم بر شمارند - و بیش
حریف را برابر ستدن نداست - و هر اگر هر چهار مهره ختم شد گر دو بازی دهد دو چندان گرو ستانند -
اگر یکی از عشرت پردازان بکار سی رود دیگری را جانشین گرداند و هر دو باری بر حسن باشد - لیکن
تاب از چند دو بر گیرد و در بازی داوان از چند یکی - اگر مهره از دست یکی افتد یا یکی از آن مردم دیر تر خاص
شود یک روپیه جرمانه بر گیرند - و اگر کسی آموختن کند یا مهره را ساده رود یا فرمه دوباره انداز و یک مهر بازی وجه
مسیر بساط - امرا درین بازی انباز بودند تا دوست کس را هنگامه آراسته بود و هر کدام با سامان[3] بازی با انجام
رسانیدی بچاره پردی و بسیاری را تا سپاه گدسی - هر که نشکیبی و بیتابی بر روی انجام[4] کشیدی - بطار بساط بازی
بود دور معنی گوهری سخته و نکویی می آموختند ٭

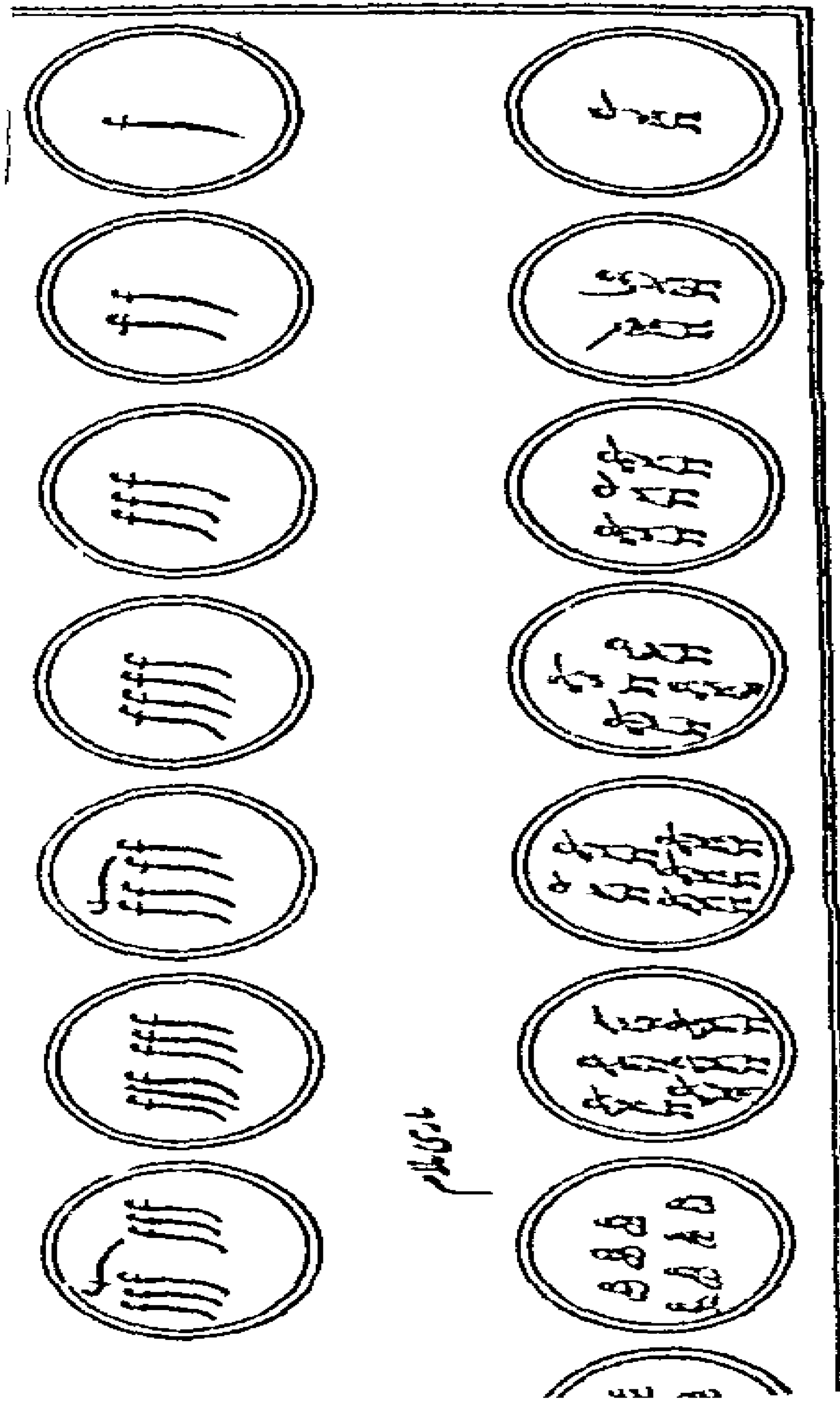
چندل مندل (بفتح جیم فارسی و نون حتی و فتح دال و سکون لام و فتح میم و نون حتی و فتح دال و لام) -
گیتی خداوند پر روی کار آورد و هنگامه بساط فراهم آمد - گرد بساطی ست سازنده پخش و هر یکی سه قطار هر کدام
هشت خانه بدین صورت شانزده و چهار مهره و چهار فرعه در چهار پهلوی طولانی یک و دو و ده دوازده نقش کشند
سازنده کس بدین بازی بساط اندوزند - هر یکی چهار مهر بر گیرد و بیکی مهره در میان خانه گذارند -
و هر آینه آغاز از دست راست نموده[5] دوره بپیمایند - هر که بیشتر از همه سپرد از بازنده گرو ستاند و دو دم
از چهار ده پنجش - اولین را خر سوم ندی هو دو سازد و هم را خر پیان زدگی ساخت. و دیگران سود
در مان اندوزند - شهریار عشرت دوست این بساط را به چندین گونه آرایش و بسان شماره خانهای

اختلاف (۱) [ف ا د] بر چینند (۲) [س] و هر راستا کنار کنار جانش [ف ا] و هر راستا کنار جانش [ص] و هر راستا کنار کنار (۳)
[ص د] سامان (۴) [ص د م] هنگام [س ف ا] بانجام [د] انجام (۵) [ف ا] بازی سپرده

شطرنج فراوان - یعنی از آن نیز پیوسته دراهی پیماید - نخست اگر پنج[1] مهره دیگرے را زند[2] دیگجا شده راه پیماید - دیگر مهرها یکدیگر
را بنگرد و فرو شده از سر آغاز بگردش درآید یا از ہماں جا - دیگر بہر نقشے دو مہرہ راہ سلامت رود یا نہ - دیگر سہ مہرہ دال
گونہ روند - دیگر چہار مہرہ را بہ آسانی ہر اسپ رود - دیگر چہار قرعہ باشد و چہار مہرہ بیک نقش بہ بازند - و ہر کدام ازیں
رو تنہا جدا گونہ از دست راست و چپ دگرگون روند یا بیک روش - دیگر چون بخانۂ مقابل رسد از میان قطار در
آمدہ برگردد یا چون قطار ہمسایۂ چپ رسد بانجام رساند و جز آن - دیگر ہر کدام مہرہاے خود را پیش خود نگہدارد و سہ بار
نقش اندازد در اول دو مہرۂ خود رود و در دوم یک مہرۂ خود را با مہرۂ ہمسایۂ دست راست روان سازد و سوم نقش
دلخواہ خود[3] و یکی را بہمسایۂ دست چپ دہد و مہرہاے ہمسایگان نزند و در آمیختگی ہر مہرہ کہ در قطار او آید نقش خود را
بہمانی گویان دہد - دیگر جفت جفت را زنند و در فرد اگر مد نرساند - دیگر چہار سہ را و سہ دو را و دو یک را تواند زد لیکن
یگان یگان را اگر زند نرساند - دیگر چون قرعہ اندازند نقش را تعلق با ندارند گیرد و نقش پائیں از مقابل در دست
چپ بہ ہمسایہ - دیگر سہ قرعہ و چہار مہرہ - نقش بزرگ دو قرعۂ خود بکار برد و یکی کہ از سہ باقی زیادہ باشد مقابل بار گردد
داند و دو آخرین کمترین را گذارد و باقی بہمسایۂ چپ - و دیگر پنج قرعہ و پنج مہرہ - نقش یک قرعہ ہمسایۂ راست
دہد و باقی را خود گیرد - و گاہ ہر نقشے را نامی برنویسند و او بہماں نقش بازد و نقش بے نام جدا اندر قرعہ را باشد - و چون
بر خی نقش خود ریختہ گردد باقی بکسی کہ قرعہ رسد از او باشد - و بساط یازدہ قطارے و کمتر نیز برسازند و عشرت اندوزند
و قرعہ نیز بکمی[4] و افزونی ہنگامہ آراید۔

گنجفہ - بازیست مشہور - گیہان خدیو بطرز دیگر بساط آراید - حکیم باستانی بر شمارۂ دوازدہ بنیاد نہادہ
دوازدہ ورق قرار دادہ است لیکن این شاہ فاضل کہ دوازدہ امیر از دوازدہ صنف باید - از سر خداوندی نو آئین خواستہ ای
کند - نخست **اشوپت** (بفتح ہمزہ و سکون شین منقوطہ و فتح واو و باے فارسی و کسر تاے فوقانی) خدیو اسپان -
فرمانروائی او بر اسپ - چون پادشاہ دہلی شہسوارے با چتر و علم و دیگر شکوہ فرمانروائی بر ورقی بر طرازند - و در دیگر
پیکر وزیری بر اسپ سوار و در دہ ورق اسپ بہ مہارت کشند لیکن یکیک افزاید چنانکہ در دہم دہ نقش پذیرد - دوم
گج پت (بفتح کاف فارسی و سکون جیم) فرمانروائی کہ مدار دولت از فیل باشد چنانچہ در اوڈیسہ - بسان پیش
تصویر فیل نماید - سوم **نرپت** (بفتح نون و سکون را) بزرگ آدمیان - مدار آن ملک بر گروہاگون پیادگان بود
چون فرمان دہ بیجاپور - پادشاہی بر تخت نشستہ باشکوہ سلطنت آراید و پیکر وزیر بر صندلی و در دہ ورق از یک
تا دہ بسان پیش - چہارم **گڈہپت** (بفتح کاف فارسی و دال ہندی و ہاے حطی) کلان قلعہا - در صفحہ صورت
آدمی بر افراز قلعہ بر تخت نشستہ تصویر نماید و تمثال وزیر بر صندلی و دہ صفحہ تصویر قلاع بدستور شود - پنجم
دھن پت (بفتح دال و ہاے خفی و سکون نون) خدیو خزاین - در صفحہ آدمی بر تخت نشستہ تصویر کنند - از زر
سرخ و سفید تودہا سازند و وزیر را بر صندلی چنانچہ عرض خزانہ میدیدہ باشد و در دیگر اوراق جمہاے طلا و نقرہ بدان
آئین نقش کنند - ششم **دل پت** (بفتح دال و سکون لام) بزرگ سرد[5] - در صفحہ فرمان دہی مسلح بر اورنگ
نشستہ و گرد او یلان آہنین پوش ایستادہ و در صفحۂ دیگر وزیر جبّہ[6] پوش بر صندلی نگارند و در ورقہا آدمیان اسلاح دار
ہفتم **نواپت** (بفتح نون و واو و الف) کلان کشتیہا - مردی تخت نشین در کشتی نویسند و وزیر بر صندلے در

اختلاف (۱) [ص ا د] پیچ (۲) [ی] مدہد (۳) [ب د] خود یکے (۴) [ستں ف ا] گمیبد (۵) [ف ا ص]
سرود (۶) [ص و] جبّہ پوشی۔



صفحات دیگر از یک ماده کشی نقش کنند. سیم تی ییت (بکسر تاے وفاقی و فتح یاے تحتانی) زنی مرا پردانی برتخت نشسته
گرداو پرستاران نگارند و در زیر بر صندلی نشسته و در دیگر از یک زن ماده بر نویسند. سیم سریت (بکسر سین و فتح را)
پادشاه دیوها و آسرا امد گویند (بکسر همزه و نون حتی و فتح دال و سکون را) برتخت نگارند و در زیر بر صندلی و در دیده و در دیگر
از یک ماده گوناگون صورتهاے دیوها را چهره آرا شد. چهارم اسریت (بفتح همزه و سکون سین و را) کلان دیوها سلیمان داؤد[1]
را بر تخت نگارند و در زیر بر صندلی دیگر نظر پیش دیوها بر نگارند. پنجم جن ییت (بفتح ها و سکون نون) بزرگ
جانوران دشتی. شیر باجمعه جانور سوار سازند و در زیر سوار سال ملنگ باید و در دو درس دیگر درندها از یکے ماده
نقش شود. ششم آه ییت (بفتح همزه و کسرها) سردار ماران. ماری سار دها سوار نگارند و در زیر ماری که به جنس
جنس سوار باشد نقش برکشند و در دو مردار یک ماده مار بر نویسند ۔

سیس جنس طبق بر دیس کم کرده سهر بازدالس برده در گلشن مسور سه نقشهاے سازند فرمود پادشاه
بر پنج راجان برکشند که برمی کشیده باشد و در زیر بر صندلی نشسته و جامه در دو صفحه از یک ماده صورت انواع حمله زر
نویسند زرگر گنار گر مطلس ساز و دران سکی چهر تحت کنند. سکی دهن سکی من جنده و بر نویسنده قرص گر. پادشاه
سازرا بر تخت تصویر باید که ادرا امرایین و اسپاد داد راق دبیر ممدوه باشد و در پای آن را بر صندلی نشسته دهر در پس
و در صفحات کارگران کاغذگر چهره کش مسطر کش نویسنده دفتر مصور نقاش جدول کش قرآن نویس مجلد رنگریز پاپیاو[2][3]
جامی رانسکوه زرگری برکشند جامه قماش[4] میدیده باشد و گاو تغلاس داد ریسم و ابریسمی برد آن و در زیر بر صندلی
برکشند که امور پیش میدند باشد. و در صفحات جانداران ارکسی پادشاه جنگ را بر تخت کنند که لشکری شوده باشد
و در زیر بر صندلی در پیوس حال اهل نغمه و در صفحات گوناگون حیاگر. پادشاه بر سپید را بر تخت جان نویسند که
رونه و دیگر سمن لعدی کشیده باشد و در زیر بر صندلی در بتر دهش آن و در صفحات لسان زرنج کارگران نگارند.
پادشاه شمشیر جیان نگارند که بلارک می آزموده باشد و در زیر بر صندلی لسته سلاح جامه میدیده باشد و در صفحات
آن آهن گر صیقل گر و جز آن نگارند. پادشاه تاج راکشده آن تصویر کنند و در زیر بر صندلی که سرانجام آن باشد
و در صفحات عمله آن جون زرری و توکش و جز آن. پادشاه غلام را بر فیل سوار نگارند و در زیر[5] و مغزاه و دراوران
انواع غلامان نویسند لعلے لسته برجی اماده طائفه مست گروی هتیار و جز آن ۔
دیمیان گنجفه مسور و سطرنج صغر و کبیر و دیگر عشر تها سخا آید. بگی سگالس آنکه عیار آدمیان سدائی گیر و دانش
نکمی فراهم شود ۔

بزرگان جاوید دولت

سگالش آن بود که این گروه والا از زبان خامه یعقد و بر پایه بلند پایگی برتک گزارش رود و بر سند
برکدام برگوید و ستایش برکس نگرا زد لیکن نهاستایش کری بر دل گران بار می بود. تاگزارش جدید را
گنجائی سود و دیگران ست و بر سوده و امودن وار نکوهیده جوسید و حقیقت گزاری من رخصت
بداد و از سر دو بار گفس آزرم مندی نگذاشت. ناگزیر بر یک را نام و خطاب یاد کرده سخن دل درآورد و کار
دراز کوتاه ساخت ۔

اختلاف (۱) [من د] دوتا (۲) [د] دیوها داود سلیمان عم را (۳) تحمیس در برلسه (۴) [۵ س ص ۱]
قماش (۵) [من د] اوراہ ۔

جدول بازرگان جاوید دولت

ده هزاری

۱ شاهزاده سلطان سلیم مهین فرزند گیتی خداوند

هشت هزاری

۲ شاهزاده شاه مراد دومین پور اورنگ نشین

هفت هزاری

۳ شاهزاده سلطان دانیال سومین پسر گیتی خداوند

پنج هزاری

۴ سلطان خسرو پسر کلان شاهزاده بزرگ
۵ میرزا سلیمان پور خان میرزا ابن سلطان
محمود[1] ابو سعید ر
۶ میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان
۷ میرزا شاهرخ فرزند میرزا ابراهیم
۸ میرزا مظفر حسین پسر سلطان حسین میرزا
بن بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی
۹ میرزا رستم برادر او
۱۰ بیرام خان به واسطه پسر علی شکر بهارلو
۱۱ منعم خان پسر میرزا[3] بیگ
۱۲ تردی بیگ خان ترکستانی
۱۳ خان زمان شیبانی
۱۴ عبد الله اوزبک
۱۵ اتکه خان نام شمس الدین محمد
۱۶ خان کلان[2] نام میر محمد برادر بزرگ اتکه خان
۱۷ میرزا شرف الدین حسین پسر خواجه معین
۱۸ یوسف محمد خان پسر اتکه خان۔
۱۹ ادهم خان پسر ماهم انکه۔
۲۰ پیر محمد خان شروانی
۲۱ خان اعظم میرزا کوکه پور اتکه خان

۲۲ بهادر خان برادر خان زمان
۲۳ راجه بهاری[4] مل پسر پرتهی راج کچهواهه
۲۴ خان جهان حسین قلیخان[5] نام پسر ولی بیگ ذو القدر
۲۵ سعید خان[6] پسر یعقوب بیگ بن ابراهیم چاوق
۲۶ شهباز[7] خان از سادات بیشاپور
۲۷ راجه بهگوان داس پور راجه بهاری[8] مل
۲۸ قطب الدین خان برادر خرد اتکه خان
۲۹ خانخانان[9] نام عبد الرحیم پور بیرام خان
۳۰ راجه مان سنگه پور بهگوان داس
۳۱ محمد قلیخان برلاس از برادر سردیحی[9]
۳۲ ترسون خان خواهرزاده[10] شاه محمد سیف الملک
۳۳ قیا خان گنگ[11]

چهار هزار و پانصدی

۳۴ زین خان پسر خواجه مقصود هروی
۳۵ میرزا یوسف خان پسر میر احمد رضوی

چهار هزاری

۳۶ مهدی قاسم خان
۳۷ مظفر خان تربتی
۳۸ سیف خان کوکه برادر زین خان[12]
۳۹ راجه تودر مل کهتری
۴۰ محمد قاسم خان نیشاپوری
۴۱ وزیر خان برادر خواجه عبد المجید آصف خان
۴۲ قلیج خان
۴۳ صادق خان پسر باقر هروی
۴۴ رای رای سنگه پسر رای کلیان مل[13]

سه هزار و پانصدی

۴۵ شاه قلیخان محرم بهارلو

۴۶ اسمعیل قلیخان برادر خان جهان۔

سه هزاری

۴۷ میرزا خان بیگ حاکم تته
۴۸ اسکندر خان از نژاد سلاطین اوزبک
۴۹ آصف خان نام عبد المجید از فرزندان شیخ ابوبکر
تایبادی[14]
۵۰ مجنون خان قاقشال
۵۱ شجاعت خان نام مقیم عرب
۵۲ شاه بداغ خان[15] از نژاد ایمق[16] میان کال سمرقند
۵۳ حسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان
۵۴ مراد خان پسر امیر خان مغل بیگ
۵۵ حاجی محمد خان سیستانی
۵۶ افضل خان[17] نام خواجه سلطان علی تربتی
۵۷ شاه بیگ خان پسر ابراهیم بیگ حربک[19]
۵۸ خان عالم نام چلمه بیگ پسر همدم کوکه میرزا کامران
۵۹ قاسم خان میر بحر چمن آرای خراسان
۶۰ باقی خان برادر ادهم خان
۶۱ میر معز الملک موسوی مشهدی
۶۲ میر علی اکبر برادر او
۶۳ شریف برادر خرد اتکه خان

دو هزار و پانصدی

۶۴ ابراهیم خان شیبانی
۶۵ خواجه جلال الدین محمود[19] بجوقی خراسانی۔
۶۶ حیدر محمد خان اخته بیگی
۶۷ اعتماد خان گجراتی ۔
۶۸ پاینده خان مغل برادرزاده حاجی محمد خان کوکی[20]
۶۹ جگناتهه پور راجه بهاری مل

اختلافات (۱) [د] محمود س وسعید (۲) [س ص د] سرم (۳) و [س ک] نیست (۴) [د م] بهارا مل (۵) الفاظ قلیخان نام ندارد [ک] میسر (۶) [ص د] ابراهیم بال (۷) [د] شباب الدین احمد ۔ [ص د] خانخانان عبد الرحیم پور (۸) [ک س م] رمق [ص] بیرن [د] بیرن [ف ا] نرد (۱۰) [م] شاه سیف الملک [ص د] یوسف محمد خان (۱۱) در [ک س ف ا م] نیست (۱۲) [د] خان کوکه (۱۳) [د] ص سربا (۱۴) [ا] ایغابادی (۱۵) [س] بداغ [د] بداغ (۱۶) [ص د] سادات سمرقندی [س] ایمق بیابا کلان (۱۷) [س د] نام سلطان علی سربتی (۱۸) [س ک ص] حرلک [ ] حرکبه (۱۹) [ک] عبد الحی [ص] محمد اسحق (۲۰) [ص م] کوکی [د د] کوکه در [س] نیست ۔

تتمه جدول بزرگان جاوید دولت

مخصوص خان برادر سعید خان	طاهر خان میر فراغت پور میر خورد اتالیق	جعفر خان پسر قزاق خان
راقم اقبالنامه پور شیخ مبارک	سید بدل شیرازی	شاه فنائی پور میر نجفی
دو هزاری	شاه محمد خان قلاتی	اسدالله خان تبریزی
اسمعیل قلی خان دولدی	راے سرجن هاڈا	سعادت علیخان بدخشی
میرزا یوسف الغدر	شاهم خان جلایر	روپسی بیراگی برادر راجه بهاری مل
اشرف خان نام محمد اصغر سرداری	آصف خان نام جعفر بیگ پسر بدیع الزمان	اعتماد خان خواجه سرا
سید محمود بارهه	قزوینی۔	باز بهادر پسر شجاول خان
عبدالله خان مغل	**هزار و پانصدی**	موته راجه نام اودی سنگه پسر راے مالدیو
شیخ محمد بخاری	شیخ فرید بخاری	شاه منصور شیرازی
سید حامد بخاری	همای خان پور مخلص بیگ	قتلق قدم خان آخته بیگی
رستم خان پسر دستم ترکستانی	بردی خان پسر قیا خان گنگ	علی قلیخان اندرابی
شهباز خان کنبو	میر خان نام ابیل از غلامان جنت آشیانی	عادل خان پسر شاه محمد قلاتی
درویش محمد اوزبک	راے درگا سسودیه	غیاث الدین خان
شیخ ابراهیم پسر شیخ موسی برادر کلان	بادهو سنگه پور بهگوانداس	فرخ حسین خان پسر قاسم حسین خان
شیخ سلیم ششکری	سید هاشم پسر سید محمود خان	مدرس ارار ترکان خوارزم ماوراء
عبدالمطلب خان پسر شاه بداغ خان	**هزار و دویست و پنجاهی**	خواجه سلطان حسین میرزا
اعتبار خان خواجه سرا	راے سال درباری شیخاوت	معین خان فرنخودی
راجه بیربل برهمن	**هزاری**	محمد قلی ترکمانی
اخلاص خان نام اعتبار خواجه سرا	محب علی خان پسر میر خلیفه	میر علی خان سلدوز
ساز خان نام اصغر از غلامان جنت آشیانی	سلطان خواجه نام عبدالعظیم پسر خواجه	خواجه ابراهیم بدخشی
شاه فخرالدین پسر قاسم موسوی مشهدی	دوست خاوند	سلیم خان کاکر علی
راجه رام چند بگهیله	خواجه عبدالله پسر خواجه عبداللطیف	حسن علی خان
لشکر خان نام محمد حسین خراسانی	خواجه جهان نام امینای هروی	جگمال برادر خرد راجه بهاری مل
سید احمد بارهه	تاتار خان خراسانی	رابع خان حبشی خانه زاد سلطان محمود
کاکر علیخان چشتی	حکیم ابوالفتح پسر ملا عبدالرزاق گیلانی	گجراتی ◆
راے کلیان مل زمیندار بیکانیر	شیخ جمال پسر محمد بختیار	معصوم علی خان کور

اختلاف (۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] (۴) [illegible] (۵) [illegible] (۶) [illegible] (۷) [illegible] (۸) [illegible] (۹) [illegible] (۱۰) [illegible] (۱۱) [illegible] (۱۲) [illegible] (۱۳) [illegible] (۱۴) [illegible] (۱۵) [illegible] (۱۶) قتلق خان [illegible] (۱۷) [illegible] (۱۸) [illegible] (۱۹) [illegible] (۲۰) [illegible] (۲۱) [illegible] (۲۲) [illegible] بدخشی ◆

تتمهٔ جدول بزرگان جاوید دولت

۱۳۷ قبول خان

نه صدی[1]

۱۳۸ کوچک علی خان کولابی

۱۳۹ سبدل خان نام سنبل غلام جنت آشیانی

۱۴۰ سید محمد میر عدل از سادات امروهه

۱۴۱ رضوی خان نام میرزا میرک رضوی مشهدی

۱۴۲ میرزا اسحاق[2] خان برادر سید برکه

۱۴۳ سید هاشم پسر سید محمود بارهه

۱۴۴ جاری خان بدخشی

۱۴۵ وحشت خان نام مهتر[3] سکاهی غلام جنت آشیانی

۱۴۶ رومی خان نام استاد جلبی[4] رومی

۱۴۷ سیاحی خان تورغوجی

۱۴۸ شاه سنگ خان پسر کوچک علیخان بدخشی

۱۴۹ میرزا حسین خان برادر میرزا اسحاق[2] خان

۱۵۰ حکیم زنبیل[5] برادر میرزا محمد طبیب سبزواری[6]

۱۵۱ خداوند خان دکھنی

۱۵۲ میرزا علی خان پسر محترم[7] بیگ

۱۵۳ سعادت میرزا پور خضر خواجه خان

۱۵۴ تمال خان جلیه

۱۵۵ شاه غازی خان از سادات تبریز

۱۵۶ واصل خان پور خان کلان

۱۵۷ معصوم خان پور معین خان فرنخودی

۱۵۸ تولک خان قوچین

۱۵۹ خواجه شمس الدین خافی

۱۶۰ جگت سنگ پسر کلان راجه مان سنگه

۱۶۱ نقیب خان پور میر عبداللطیف قزوینی

۱۶۲ میر مرتضی از سادات سبزوار

۱۶۳ شمسی پور خان اعظم میرزا کوکه

۱۶۴ میر جمال الدین حسین از سادات انجو

۱۶۵ سید راجو بارهه

۱۶۶ میر شریف آملی

۱۶۷ حسن بیگ[8] شیخ عمری

۱۶۸ شیرویه خان پسر شیر افگن خان[9]

۱۶۹ تیلوے[10] اوزبک

۱۷۰ جلال خان پسر محمد خان بن سلطان آدم گکر

۱۷۱ مبارک خان پور کمال خان گکر[9]

۱۷۲ تاش بیگ خان مغل

۱۷۳ شیخ عبدالله پسر شیخ محمد غوث

۱۷۴ راجه راج سنگه ولد راجه اسکرن کچھواهه

۱۷۵ رای سورج پسر رای سرجن

هشت صدی

۱۷۶ تیسر خواجه

۱۷۷ میرزا خرم پور خان اعظم میرزا کوکه

هفت صدی

۱۷۸ قریش سلطان پسر عبدالرشید خان حاکم کاشغر

۱۷۹ قرا بهادر عم زادهٔ میرزا حیدر پسر میرزا محمود

۱۸۰ مظفر حسین میرزا پسر ابراهیم حسین میرزا

۱۸۱ توبدوق خان اوزبک برادر بیرام اوغلان مشهور

۱۸۲ سلطان عبدالله برادر عیاری سلطان قریش

۱۸۳ میرزا عبدالرحمن برادر زادهٔ میرزا حیدر

۱۸۴ قیا خان پسر صاحب خان۔

۱۸۵ دربار خان نام عنایت پسر تکلتو خان قصه خوان

۱۸۶ عبدالرحمن پور مؤید دولدی

۱۸۷ قاسم علی خان

۱۸۸[11] بابا بهادر پسر شریف خان

۱۸۹ سید عبدالله خان پسر میر خوانند[12]

۱۹۰ دلپت پور راجه تودرمل

۱۹۱ احمد بیگ کابلی

۱۹۲ حکیم علی گیلانی

۱۹۳ کوجر خان پور قطب الدین خان اتکه

۱۹۴ صدر جهان مفتی

۱۹۵ تخته بیگ کابلی

۱۹۶ رای بیرداس[13] کهتری

۱۹۷ شیخ عبدالرحیم لکهنوی

۱۹۸ مدنی رای چوهان

۱۹۹ ابوالقاسم نمکین[14]

۲۰۰ وزیر بیگ جمیل

۲۰۱ طاهر سیف الملوک

۲۰۲ مالو سنگلی

ششصدی

۲۰۳ محمد قلی ترکمان

۲۰۴ بختیار بیگ گرد شاه منصور[15]

۲۰۵ حکیم همام پور میر عبدالرزاق[16] گیلانی

۲۰۶ میرزا نور پسر خان اعظم میرزا کوکه

پانصدی

۲۰۷ بالتو خان[17] ترکستانی

۲۰۸ میرک بهادر ارغون

۲۰۹ لعل خان[18] کولابی

۲۱۰ شیخ احمد پسر شیخ سلیم

۲۱۱ اسکندر بیگ بدخشی

۲۱۲ بیگ نوری[19] خان قوچین

اختلاف (۱) این مصف در [ه ص م] نیست (۲) [د ص] سحاق (۳) [ه] مهتر سکاهی در [ت] بی نقطه [ب ا] تبر سلای [م] مهر سکاهی [د] میر سکار در [ص] نیست (۴) [ص ا] حلی [د] حلی (۵) [ص] زمیل [م] ربیل (۶) [د] سبزاری (۷) [د] محرم (۸) [ص] [ص] حسن این شخص در [د] نیست (۹) در [ه ت] نیست (۱۰) [ص] تلوے اوزبک (۱۱) در [ه ص م] نیست (۱۲) [ه م] خوانده (۱۳) در [ش] بے نقطه [د] تبر [ص] تر (۱۴) [ص د] نمکین (۱۵) [ص د] نسر (۱۶) [ص د م] مولانا (۱۷) [ص] مالتو (۱۸) [د] کولالی [م] کولالی (۱۹) [د] نورس ⁂

تتمۂ جدول بزرگان جاوید دولت

جلال خان قورچی
سر اسد مکری
تیمور خان یکه
ثانی خان هروی
سید جمال الدین پور سید احمد بارهه
جگمال پوار
حسین بیگ برادر حسن خان بزرگ
حسن خان میی
سید محمود بارهه
سیف خان نام سلطان محمد هروی
قاضی خان بخشی
حاجی یوسف خان
راول بهیم جیسلمیری
قاسم بیگ پور قاسم خان
میرزا فریدون پسر محمد قلیخان برلاس
یوسف خان مرزبان کشمیر
نورم قلیج پسر الدین قلیج
میر عبد الحی میر عدل
شاد قلیخان مارچی
ایرج خان پور خان کلان
شادمان پسر خان اعظم کوکه
حکیم عین الملک شیرازی
خالش بهادر مغل
میر طاهر موسوی
میرزا علی بیگ عالم شاهی
شامداس کچهواهه
محمد خان نیازی

ابو المظفر پور اشرف خان
خواجگی محمد حسین سرد
ابو القاسم برادر عبد القادر آخوند
قمر خان پور میر عبد اللطیف قزوینی
درجن سنگه پسر راجه مان سنگه
سبل سنگه پور راجه مان سنگه
مصطفی غلزی
نظر خان پسر سعید خان گکر
رام چند پور مدکر
راجه گمن چند ورسه
راجه رامچند زمیندار اوڈیسه
سید ابو القاسم پسر سید محمد میر عدل
دلپت پور رای سنگه

چهار صدی

شیخ فیضی پور شیخ مبارک
حکیم مصری
ایرج پور میرزا خان خانخانان
سکت سنگه پسر راجه مان سنگه
عبد الله پسر خان اعظم میرزا کوکه
علی محمد اسپ
میرزا محمد
شیخ بایزید نبیرۂ شیخ سلیم
عرب خان جالوری
کچک خواجه پسر خواجه عبد الله
شیر خان مغل
شیخ الله پور محمد دنا
رای سومر پور دونگرل

خواجه عبد الصمد شیرین قلم
سلهدی پور راجه بهاری مل
راحید کچهواهه
بهادر خان پور دارا
تانکا کچهواهه

سه صد و پنجاهی

میرزا ابو سعید پور سلطان حسین میرزا
میرزا سنجر برادر او
علی مردان بهادر
رضا قلی پور خانجهان
شیخ جوبح نوری
شفای الملک کاشی
حمزه بیگ تراعلی
مهار بیگ پور آقا ملا
حیدر علی عرب
خسرو خان
قاضی حسن قزوینی
میر مراد جوینی
میر قاسم بدخشی
سید ولی میدانی
خواجگی فتح الله پور حاجی حبیب الله کاشی
زاهد پسر صادق خان
دوست برادر او
یار برادر او
عرب الله عبد دال

سه صدی

التون قلیج

اختلاف (۱) [س] ر ح (۲) [س] ال (۳) [س] سوار [ ] سوار (۴) [ح س] مینی [س] حسنی اسے [د] ی [م] مینی (۵) [ ] حسیر (۶) [ ] ر فلیح (۷) [د] احن (۸) [ح و م] ب (۹) [د] کمس [م] کمس [س] کمس [د] (۱۰) [ح م] عرلی ر [س] لی لفظ [ح د] عرلی (۱۱) [د] کک [م] کمک در [س] بے لفظ (۱۲) [ح م] باولا [س] بالا [د] باکر (۱۳) د [ح س] بے لفظ [ ] امرا علی (۱۴) [ح س] بدخشی [م] عرلی در [س] لی لفظ [د] عرلی (۱۵) [د] خان (۱۶) [ح س] بے محسن در [ح س م] [ح د] التون قلیج پور خان قلیج — نام ۲۹۲ در [ح د] موجود نیست +

تتمۂ جدول بزرگان جاوید دولت

۲۹۱ خان قلیج[1]
۲۹۲ سیف الله پور قلیج خان
۲۹۳ حسین قلیج برادر او
۲۹۴ ابو الفتاح اتالیق
۲۹۵ سید بایزید بارہہ
۲۹۶ بلبهدر راٹهور
۲۹۷ ابو المعالی پسر سید محمد میر عدل
۲۹۸ باقر[2] انصاری انصاری
۲۹۹ بایزید بیگ ترکمان
۳۰۰ شیخ دولت بختیار
۳۰۱ حسین پکلی وال
۳۰۲ کیشو داس[3] پور جیمل[4]
۳۰۳ میرزا خان نیشاپوری
۳۰۴ مظفر برادر خان عالم
۳۰۵ تلسی داس جادون
۳۰۶ رحمت خان پور مسند عالی ـ
۳۰۷ احمد قاسم کوکہ
۳۰۸ بہادر کوہلوت
۳۰۹ دولت خان[5] لودی
۳۱۰ شاہ محمد پور قریش سلطان
۳۱۱ حسن خان میانہ
۳۱۲ طاہر بیگ پور خان کلان
۳۱۳ کشن داس تونور
۳۱۴ مان سنگہ کچھواہہ
۳۱۵ میر گدائی پسر میر ابو تراب
۳۱۶ قاسم[6] خواجہ پور خواجہ عبد الباری
۳۱۷ نادعلی میدانی
۳۱۸ نیل کنتهہ زمیندار اڈیسہ

۳۱۹ حیات بیگ طہرانی
۳۲۰ خواجہ اشرف پور خواجہ عبد الباری
۳۲۱ شریف بیگ شیرازی
۳۲۲ ابراہیم قلی پسر اسمعیل قلی خان

دو صد و پنجاہے

۳۲۳ ابو الفتح پور مظفر مغل
۳۲۴ بیگ محمد توقبائی
۳۲۵ امام قلی شغالی
۳۲۶ حیدر بیگ پور حیدر محمد خان اختہ بیگی[7]
۳۲۷ خواجہ سلیمان شیرازی
۳۲۸ برخوردار پسر عبد الرحمن دولدی
۳۲۹ میر معصوم بھکری
۳۳۰ خواجہ ملک علی میر بخشی
۳۳۱ رائے رامداس دیوان
۳۳۲ شاہ محمد پور سعید خان گکھر
۳۳۳ رحیم قلی پسر خانجہان
۳۳۴ شیر بیگ یساول باشی

دو صدی

۳۳۵ افتخار بیگ پسر بایزید بیگ
۳۳۶ پرتاب سنگہ پسر راجہ بھگوانداس
۳۳۷ حسین خان قزوینی
۳۳۸ یادگار حسین پور قبول خان
۳۳۹ کامران بیگ گیلانی
۳۴۰ محمد خان ترکمان
۳۴۱ نظام الدین احمد پور شاہ محمد خان
۳۴۲ سنگت سنگہ[8] پسر راجہ مان سنگہ
۳۴۳ عماد الملک
۳۴۴ شریف سرمدی

۳۴۵ قراچری پور قراتاق
۳۴۶ بابا بیگ پسر علی محمد اسپ[9]
۳۴۷ خواجہ محب علی خانی
۳۴۸ حکیم مظفر اردستانی
۳۴۹ عبد السبحان پسر عبد الرحمن دولدی
۳۵۰ قاسم بیگ تبریزی[9]
۳۵۱ شریف پور خواجہ عبد الصمد
۳۵۲ تقیا شستری ـ
۳۵۳ خواجہ عبد الصمد کاشی
۳۵۴ حکیم لطف الله پور ملا عبد الرزاق گیلانی
۳۵۵ شیر افکن پسر سیف خان کوکہ
۳۵۶ الہ داد برادر او
۳۵۷ سلیم قلی پسر اسمعیل خان
۳۵۸ خلیل قلی برادر او
۳۵۹ ولی بیگ پسر پایندہ خان
۳۶۰ بیگ محمد الیغور
۳۶۱ میر خان یساول
۳۶۲ سرمست خان پور دستم خان
۳۶۳ سید ابو الحسن پور سید محمد میر عدل
۳۶۴ سید عبد الواحد برادر زادۂ او
۳۶۵ خواجہ بیگ میرزا پور معصوم بیگ
۳۶۶ سکرا برادر پرتاب رانا
۳۶۷ شادی بے اوزبک
۳۶۸ باقی بے پور نظر بے
۳۶۹ یولی[10] بیگ برادر مراد خان[11]
۳۷۰ شیخ کبیر چشتی
۳۷۱ میرزا خواجہ پسر میرزا اسد الله
۳۷۲ میرزا شریف پور میرزا علاء الدین

اختلاف (۱) ہمیں در [ن س ۲] [ن و] احول قلیج پور خان قلیج ساین نام در [ن و] موجود نیست (۲) در [ن و] نیست (۳) [ن و] کیسو پس (۴) [ن] حسین (۵) [ن] لودھی ندارد (۶) این نام چنین در [ن و] مطابق ۲۲ [ن س] قاسم کوکہ فقط [۲] قاسم خواجہ فقط (۷) در [ن ک د] نیست (۸) [ن ع] حکمت (۹) [ن] خواجہ تبریزی (۱۰) [ن س ۲] یولاں [ن د] تولان (۱۱) [ن و] میرزا ہ

تتمهٔ جدول بزرگان جاوید دولت

شکرالله پسر زین خان کوکه	یوسف کشمیری	میرزاده غلام جنت آشیانی
میر عبدالمؤمن پور میر سمرقندی	حبیبی یساول	تاج خان کهکهر
لشکری پسر میرزا یوسف خان	حیدر دوست برادر قاسم علی خان	زین الدین علی
آقا ملا قزوینی	دوست محمد پور بابا دوست	میر شریف کولابی
محمد علی جامی	شیرخ دموری	بهار خان طوج
چهتراداس کچهری	شیر محمد	کیسوداس راتهور
سهراداس نوراد	علی قلی	سید لاد بارهه
میر مراد برادر شاه بیگ کولابی	شاه محمد پسر مسند عالی	نصیر معین
کلا کچهواهه	تلسی داس جادون	سانگه پوار
سید درویش پسر شمس بخاری	خواجه ظهیر الدین پسر شیخ خلیل الله	قابل پور عتیق
حسن عرب	میر ابو القاسم نیشاپوری	اودیچند رصدار اوژلسه
سید ابو اسحاق پسر میرزا رفیع الدین صفوی	حاجی محمد اردستانی	سیدر رضدار اوژلسه
فتح خان فیلبان	محمد خان برادرزادهٔ ترسون خان	خرم کوکهٔ میرزا ابراهیم
معظم خان پور شجاعت خان	خواجه معظم پور خواجه میرکی	
لاله پسر راجه بیربل	قادر قلی کوکهٔ میرزا شاهرخ	

از سر آغاز جاوید دولت تا سال چهلم الهی که این شگرف دفتر را به انجام گرفت از فرخندگان روشناس بالا صدی برگزارده بندگان با دو صدی نام آورد. و از آن کمتر که از چشمه‌سار بندگی آبشخور دارند بشماره گزارش نمود. صد و سی و هشت کس. صد و سی یک. یوزباشی دویست و پنجاه. چهار بیستی نود و یک. سه بیستی دویست و چهار. سپاهی شمار ده. دو بیستی دویست و شصت و برگذشتند سی و نه. بیستی دویست و پنجاه. ده باشی دویست و بیست و چهار. کم روزی پس آید که خدمت گزاران شایسته کار سربلندی و منصب والا از بس سرافراز گردند. و بهمان برکت و تا جنگ جوق جوق از دور دستها آمده سرشاری سعادت اندوزند و مراتب سپاهی رسیده کامیاب خواهش گردند. و بسیاری از بودگی بازاران نیز باز خواسته به زر و سیم و نیوه عال بی یار گردانند ✦

چون لختی از امرای جاوید و نیمه از جامه باز پرداخت برخی از کارپردازان سلطنت گذشته در نامه بی نگارد و جاوید بندگانی می‌بخشد. وکلا ـ بیرام خان منعم خان آتکه خان بهادر خان خواجه جهان خانخانان میرزا خان خان اعظم میرزا کوکه. وزرا ـ میر عزیز اسیر برقی خواجه جلال الدین مسعود خراسانی خواجه معین الدین فرنخودی خواجه عبدالمجید آصف خان وزیر خان مظفر خان راجه تودرمل خواجه شاه منصور شیرازی قلیچ خان خواجه شمس الدین خوافی. بخشیان ـ خواجه جهان خواجه طاهر سجستانی مولانا حی بهرادی مولانا درویش محمد مشهدی مولانا عشقی مقیم خراسانی سلطان محمود بدخشی

اختلاف (۱) ابن شمس در [م] سـ (۲) [س] جامی [د م] جامی (۳) [م] سل (۴) [ج ت] جی [ص] جی [س ر] جی (۵) در [ص ر] ناماس بود (۶) ... [ت س] شمس ... [ص ت] ... [ص د] ساولداس (۸) [ص] علی (۹) [ص د] لیردسال علام کود (۱۰) ابن شمس در [ص د] ... (۱۱) [ج] کشو (۱۲) [س] ... (۱۳) [م] حسن (۱۴) [ص د] علی (۱۵) در [س ر] ... [ص] ... (۱۷) [د] ... (۱۹) ابن شمس ... [م] ... [ت] جی [ص د] جی در [س] ... ✦

لشکرخان تهانیسری، رای سرجن هاده، برخوردار شیخ فرید بخاری، قاضی علی بغدادی، جعفر بیگ آصف‌خان، خواجه نظام‌الدین احمد هروی، خواجه[1] صدور — میر فتح‌الله، شیخ گدائی پور[2] شیخ جمال کنبو، خواجگی محمد صالح هر دو نواسه[3] خواجه عبدالله مروارید، مولانا عبدالباقی، شیخ عبدالنبی[4] سلطان خواجه صدر جهان ❊

دانش اندوزان جاوید دولت

لختی ازین آگاه دلان هستیِ حرام می نویسد و دگرگونگیِ کیش از نظر انداخته پایهٔ شناسائی میگزارد — از آنجا که گیتی خدا پیشوای صورت و معنی و کار کیای باطن و ظاهر است هیچ گروه را در جوار دریافت بزرگ دستیاری نماید و هر یک باندازهٔ رسائی حیران حال جهان آرا — جمعی از روش ستارگی مینای اسرار بیرونی و درونی اندوخته و الاعطرقی و فراوانی حوصله بر دو نشاء برکمال آگاهی و هوشمندی رابعش بدیدار نگاه شاهنشاهی رهنمونند — و برخی را اگرچه چشم دیرینگی صورت کشوده‌اند لیکن از مرجع دل فراوان شناسائی چهره برگشاید — و طائفه از حوالی نگاه نظر سرگذرند و لختی از نقلی کلام آگهی اندوزند — و جوقی نقل را غبار آمود اشتباه برشمارند و خرد را بدست آویز سود — و طبقهٔ از تقلید پیشگی از تنگنای نقل پرستی بیرون شدن نیارند — و هر یک فراوان گروه سر مقوّی مدار از ناآمده‌ی کس بار نیابد — این پایه گزارش سیر بر دل گرانی میکند لیکن حقیقت گزاری جامه باسکر د می شود ❊

جدول دانش اندوزان جاوید دولت

خدیو شناسائین	مادهو سرستی	شیخ موسی	میر فتح‌الله[22] شیرازی
شیخ مبارک ناگوری	مدهوسودن[11]	بابا بلاس	میر مرتضی[23]
شیخ نظام[2] نارنول	نارایین اسرم	شیخ علاءالدین مجذوب	مولانا سعید ترکستانی
شیخ ادهن[3] اسرنام	هرجی سور[7]	شیخ یوسف هرکن[16]	حافظ تاشکندی
میان وجیه‌الدین	دامودر بهت[13]	شیخ برهان	مولانا شاه محمد
شیخ رکن‌الدین	رام تیرتهه[14]	بابا کپور[18]	مولانا علاءالدین
شیخ عبدالعزیز[6]	نرسنگ	شیخ ابواسحق فرنگ[19]	حکیم مصری
شیخ جلال[7]	پرم اندر	شیخ داؤد[20]	مولانا شیخ حسین
شیخ الهدیه[8]	آدِت[15]	شیخ سلیم چشتی[1]	مولانا میرکلان
مولانا حسام‌الدین[9]		شیخ محمد غوث گوالیری	جاری جان[23]
شیخ عبدالغفور	خداوند باطن	رام بهدر[21]	مولانا صادق[24]
شیخ پنجو[10]	شیخ رکن‌الدین محمود کمانگر[6]	جدروپ	مولانا شاه محمد
مولانا اسمعیل	شیخ امان‌الله		
	خواجه عبدالشهید	دانندهٔ معقول و منقول	شناسای عقلی کلام

اختلاف (۱) [ق] برکتم (۲) در [ق] میت (۳) اش س د عبدالنبی سلطان پوری خواجه صدر جهان (۴) در [ق ش ف پ] میت (۵) شمس در [س] [د] امان در [س] میت [ق س] س [س] من اسرار (۶) [د] عبدالعزیز دهلوی (۷) [د] جلال تهانیسر (۸) [د] شیخ الهدیه خیرآبادی (۹) [ق ش] مولانا حسام‌الدین (۱۰) [س] سمو [ق] سمو [د] شیخ پنجو سنبهلی (۱۱) [س د] مدسودن [ق] مدهودن (۱۲) [ق] نرگی [ق ش] بیرکی ال لقند (۱۳) [س د] مامودر بهت (۱۴) [ش پ] ترتهه تیرتهو (۱۵) [ق س م] آدت [ق ش] ارت [د] ارت (۱۶) در [س پ] میست (۱۷) [ق] بیرکی در [س] میت (۱۸) [س پ] کید رکمدرب (۱۹) [س ج] نرگهر (۲) [پ] داؤد جهنی وال (۲۱) [ق ش م] مدر (۲۲) [د] مرتضی شریفی (۲۳) [د] جاری جان مرحنی (۲۴) [د] صادق حلوانی ❊

تتمهٔ جدول دانش اندوزان جاوید دولت

مولانا میر محمد
مولانا عبدالباقی
میرزا مفلس
مولانا زاده شکر
مولانا محمد
قاسم بیگ
مولانا نورالدین ترخان
نارایں
مادهو بهت
سری بهت
بشن ناتهه
رام کشن
بلبهدر مصر
باسدیو مصر
بامن بهت
بدیا نواس
گوری ناتهه
گوپی ناتهه
کشن پندت
بهٹاچارج
بهاگیرت بهٹاچارج
کاشی ناتهه بهٹاچارج

پزشکان

حکیم مصری
حکیم الملک
ملا میر
حکیم ابوالفتح گیلانی
حکیم زنبیل بیگ
حکیم علی گیلانی
حکیم حسن
حکیم ارسطو
حکیم فتح الله
حکیم مسیح الملک
حکیم جلال الدین مظفر
حکیم لطف الله
حکیم سیف الملک لنگ
حکیم همام
حکیم عین الملک
حکیم شفائی
حکیم نعمت الله
حکیم داوئی
حکیم طلب علی
حکیم عبدالرحیم
حکیم روح الله
حکیم فخرالدین علی
حکیم اسحق
شیخ حسن
شیخ بینا
مهادیو
بهیم ناتهه
نراین
سیوجی

جویای نقلی مقال

میان حاتم
میان جمال خان
مولانا عبدالقادر
شیخ احمد
مخدوم الملک
مولانا عبدالسلام
قاضی صدرالدین
مولانا سعدالله
مولانا اسحق
میر عبداللطیف
میر نورالله
مولانا عبدالقادر
قاضی عبدالسمیع
مولانا قاسم
قاضی حسن
ملا کمال
شیخ یعقوب
ملا عالم
شیخ عبدالنبی
شیخ مبارک
شیخ ابوالفتح
شیخ بهاءالدین مفتی
قاضی جلال الدین
شیخ ضیاءالدین
شیخ عبدالوهاب
شیخ عمر
میر سید محمد میرعدل
مولانا جمال
شیخ احمدی
شیخ عبدالغنی
شیخ عبدالواحد
صدر جهان
مولانا اسمعیل
ملا عبدالقادر
مولانا صدر جهان
شیخ حسین
شیخ سعدو
قاضی ابراهیم
مولانا جمال
یحیی سین سور
صالح حمید
مولانا اسمعیل
قاضی جمال الدین

قافیه سنجان

گزارش باوست بدین گروه آذین طراز نام آراسته رسید و لختی از سال و اگفس با گرپرچ گزاری دانست –

اختلاف (۱) [ق] مفلس میر مهدی (۲) مفلس [ص] [ق س] بدیا نواس [ق ب] بدیا نواس [ر] بد نواس (۳) بد [ص] بهت (۴) [ر] میر بهت سرودی (۵) بد [ق س ب] بهت (۶) [ ] حسن گیلانی (۷) و [ص ب] بهت ر (۸) [ر] حسن بال بیگ (۹) [ق ب م] بینا [ص] بینا [ص] بینا [ر] بینا بینا بینا ر (۱۰) [ر] حاتم سنبهلی (۱۱) [ ] میر نورالله شوشتری (۱۲) [ر] عبدالقادر بداؤنی (۱۳) [ر] ملا عالم کابلی (۱۴) [ر] عبدالنبی صدر (۱۵) [ر] این نام بد [ق ش] و اردو نوشته است از دیگر عبد نام شیخ عبدالواحد (۱۶) [ر] عبداللطیف و جود عبدالرحمن در [ش] نام مولانا اسمعیل دیگر بار نوشته است (۱۷) شیخ حسین در برلسکه (۱۸) [ق ب م] بد سر (۱۹) تمیس در [ص] ر [ق س ب] بهت [ر] مولانا جمال الدین و سوری (۲۰) [ق ش ب] صالح حمید [ص ب] صالح حمید (۲۱) حسن و نام [ق ب ش م] بهت

راهی نهانخانهٔ معنی برده اند و در دشت ضمیرستان تابش گاه ایزدی بینش لیکن بسیاری گرانمایگی گوهر شناسند و آرزوی گسسته خواسته باز گردند و در ستایش فرومایگان روزگار بسر برند و بگوهر فرو نهند و مردم زمان را بیالایند. وگرنه بوند الفاظ بس شگرف باشد چه جای دریافت والا معانی ٭ شعر: آنکه سخن را به سخن ضم کند ٭ قطرهٔ از خون جگر کم کند ٭ هر که سخن را به سخن بار بست ٭ معجزه گر نیست کرامات هست ٭ به بیداری بینش صوری میگویند حق باطل و دانا نادان و گوهر با خرمهره با هزاران دوری بظاهر نزدیک افتند[1]. معنوی بینش میخواهد و آن خود درهم ترازو صورت نه بندد و شناسا آمدن بس دشوار و سخن ازان مشکل تر. ازین رو گیتی خداوند بدیان نبرد دارد و سخن خیالی را وزنی نه نهد. تا دانا داند که شهریار را این طرز گفتار دل نگسد و بدین رهگذر از بیان خاطر بر گرفته دارد. با چنین حال هزاران قافیه طراز و نظم آرا پیوسته بر همایون آستان باشند و آنکه دیوان بانجام رساند و داستان بر طراز دلپذیر فراوان. چندی گزیدگان را یاد میکند و جاوید زندگی می بخشد،

شیخ ابوالفیض فیضی . شگفته پیشانی گشاده دست بیدار دل سحرخیز از ارادت گیتی خداوند کامیاب صلح کل بود و از گوهر شناسی خطاب ملک الشعرائی سربلندی یافت. نزدیک چهل سال فیضی تخلص کردے. پس بازدی الهام فیاضی جابجه در دل دمی میسر آمد، افراد ریں پیش که سکه ام سخن بود ٭ فیضی رقم نگین من بود ٭ اکنون که شدم بعشق مرتاض ٭ فیاضیم از محیط فیاض ٭ گزیده و خوبا گوهر افروز او. در گوناگون آگهی سترگ نیرو. بزبان تازی و فارسی فراوان تصنیف دارد. ازان میان سواطع الالهام تفسیرے است بی نقطه تازی زبان. سورهٔ اخلاص تاریخ انجام او. فزونی خواسته دستمایهٔ افزایش نیاز و دلتنگی روزگار پیرایهٔ نشاط. در سرای او بر خویش و بیگانه و دوست و دشمن باز بودے و در پیشگاه او بیچارگان را سر آسودے. از دستوار بلندی گرامی کالا بیازار نیاوردے و دوست نوازش سرانک همت نه کشیدی. بر حرفیش نظر نیفگندی. والا فطرت از شعر فرد نیامدے و از انبازی خیال پرستان بر کناره زیستی. بحکمت ناهماتندت نگریستی و از راه دیده غذاے دل فرستادے. بیشتر پزشکی دانش فزایش و اشتی در بیماران تهیدست را چاره نمودے. و در نخول شعر دلاویز سخنان از یادگار اگر زمانه مهلت دهد و دل آهنگ تعلق سرگرم باشد رخی قدسے کلام آن یکتاے زمانه برچیده در دشمنی پیش آئین دوستان[2] مبتنی چند بر گزیند. اکنون بقهرمان دوستداری که راه تیز بسر و چندی می نگارد قصائد

یا رب ای الظهور یا ابدی الخفا	دورک فوق لطف حسنک فوق الثنا	دور تو منش گداز حسن تو دانش گسل	فکر تو اندیشه کاه کنه تو حیرت فزا
ملت علم ترا هست الفتوی قدس	خون تفکر بدرهاک بعقل بیا	بر درت اندیشه را سبحه غیرت زند	نطقه حیرت سارد سیلی جهل از قفا
راه کمال ترا حرف ولقد ریگ دشت	عالم علم ترا شهر سخن روستا	پای نه تا سرکشم این ره دانا قریب	زهره نه تا بو کنم این می دانش روا
لوح تقدیس نیست پاک ز ترشح قلم	در خور اکسیر نیست جوهر اقلیمیا	شهر جلال ترا اطلس کوچه گرد	این لفظ پیش بن آئین[3] خرد پیدا
دانش و بینش بهم بیک بیک آمیختن	ابجد حسن ترا هست نخستین هجا	آنچه طراز زبان ابجه نگار قلم	آن همه حرف و غلط و پر نقش دعا
مبتدی و منتهی گرم هواییت دلی	عشقبازان ...ز نه گرد منتهیان ارتجا	نیست دماغی[4] تهی از سر سودای تو	مغز فلاطون حسب سوز تیق[5] ماحولیا
بیخبری بیخودی کی رسد آنجا که شد	غیرت تو تشنه[6] دل زجگر اولیا	لطف تو خواهم شود تقیه بخش دماغ	در نشود عاقبت قطره من بیا
برهنه[7] پا گرد را در ره اجلال تو	موزه کیمخت نیست خود بس از درد پا	گنج ترانه تکلیم کلی از غبار[8]	خوان ترا هست بحر یک قدح شوربا

اختلاف (۱) [ف ا] ہم اند (۲) [تو] دوستان منی میی الخ (۳) [ف ا] دیں (۴) [ہ و] دماغ (۵) [ص د] از (۶) [ص د] دستہ راں (۷) [تو ص د] سرہ پا کرد راہ ندرہ (۸) [ص د] غبار ٭

سر بر من ... دل ...
ای ... مدام ... گوهری
میان ... عاشق ...
آن ... که میان آمده ...
از ... که ...
... دل آرام ...
الست ... طلسم وجود ...
... کشاد ...
... اماں ...
... گشاده ...
... دست ...
... پاک ...
... کار ...
... حاضر ...
... عشق ...
دگر ... علم ... سر گیرند
... جان ...
... جهان ...
... جهانی ...
... جان ...
... بی‌نیاز ...
... کار ...
... جهان ...
... عشق ...
... کرده ...
... در ...
... سکندر ...
... حق ...

لی للابعت ... رفت ...
کز آسمان ... خاک کمری
... آسمان ... زمین ...
باز خاک ... اکسیر اکبری
... دل ...
... دو ...
... جهان ...
... لشکری
... کلام ...
... امدری
... ور ...
... زمری
... سکندری
... کرده ...
... عدل ...
... هست
... آسمان ...

کرم ... همت ما
... ما
... گرسوت ما
... صدر ما
... آموخت ... ما
کیمیا ساز ... ما
... ما
... افتاده ...
... محرم ...
... ستند
... میرسد

معده ... کلک
دل ... عنصری
... فلک ...
... گوهر ...
... کمال ...
... دل ...
ای ... عقلیست
... اسماں ...
... اشارت ...
... آرزو
... سر ...
... طالع ... تو
... دل ... رسید
... آمد ...
اگر ... علم ...
... روزگار ...
... رحمت ...

غزلیات

... که هست
... امد ...
... دست
... اردل ...
... ماست ...
... دل ... هم
... ملائک ...
... طریقت ...
... جان ... هست
... عشق ...
... دل آه ... هست

... عشق ... ما
... گوهری
... بکری
... سیاره بشری
دل ...
... سحری
... لاغری
... شکری
... گوهری
... گوهری
... امادری
... گری
... معتری
... هست
... دل هست
... هست
... هست
... دولت ما
... ما
... ما
... آواره ما
... سینه
... است
... ست
... سامد
... میرسد

(۱) ... (۲) ... (۳) ... (۴) ... (۵) ... (۶) ... (۷) ... (۸) ... (۹) ... (۱۰) ... (۱۱) ... (۱۲) ... (۱۳) ... (۱۴) ... (۱۵) ...

روی کشاده باید و پیشانی فراخ
این جمی بود که ساقی بقدح ریخت و...
وله در چشم الحمید ساحل برابر است
وله ره مهربان نگه مالم که کوتهی کرده
وله هم که نغمه نگوشم کمال میگیرد
وله مپرس اهل نظر چون بعرش پیوستند
وله آنانکه نور خود ز عدم در رسته اند
وله سواد کلک مرا آفتاب میداند
وله خواهش از مجلس ما بیدل ست
وله بیا که روی بمحراب گاه نور نهیم
وله کو عشق که رخ پیر در کعبه گذاریم
وله تا چند دل بعشوهٔ خوبان گرو کنیم
وله ملامت سر لجاجی سپیدم و چه خوش سوخ
وله حیران مو سار عشقم که حالت
وله آن بیت که من بمبستان رانگردم
آبی که بسر سری ریحان تو شاید
ای عشق ز جهت ست که از دوش اسمان (9)
آو سجده اگر برد در کعبه طلسم غیر
نی می در اس ربا که محتشمان را
لی می میباک دل که سرخرو آرد (11)
زان می یکرنگ که تصرف باطن
زان می ز دس نظر که بار نماید
وله بارگاه قیاست که با حرا حشمد
وله عجب ترا ز دل فیضی بدیده ام طلسم
وله ره نوردان جلوت بده محمل رسد (12)
وله خاک سران ره فقر سجائی برده
چه تماشاست که در زلف بتان بعید
وله از شکیبائی نه دستم از گریبان کوتاست
آنکه میگردم اسع ز سبد دل ست (13)

آنجا که بطحای ید الله میرسد
آنکه مسیح چهرار رشک کشاکش کرده
آب لب بر سر اهل برابر است
سر قافلهٔ عشق بی رشته کرد (3)
شراب در کلوم اعتدال میگیرد
کرانکنگرهٔ دل به اده رجسته
عطری براحت در جهان بر رسته اند
برده ام سه پاس سحر مسوده را
چون سیاهی دل حر سمد بیا
بنای کعبه دیگر ز سنگ طور نهیم
در مهر پرستیش صنمی چند بیاریم
این دل بسوزیم و دل دیگر دگر کنیم
سجاگه کعبه بیدرگر زمان شیخ بگو باید
از دیده و در دل آید و در سینه نکند
تا آنکه پایان حکیم قافله تیر است (10)
از چشم تر تا اگر رفتی گذشتنی
سر دوش خود هم علم کبریاست تو
آو سجم حدیث خود از تیشاق عرش
همچو سپهر آورد سلسله بواری
برگ هوس رانده دارست درازی
تو به دهد چرخ را ز شعبده بازی
راه حقیقت بعاشقان مجازی
گناه کعبه بخاک کلیسا بخشند
که هم گهر بود و هم محیط و هم غواص
تا امیر بدین بحر بساحل برسد
گوئی این طائفه اینجا گهری یافته اند
کر حقیقت و جهان و مجازا آورده
پاره شد زانگونه کار تار تاران پاره کرد (15)
در حرم رفته طواف در و دیوار چه کرد

وله ساقیان دست بجام می بی عشق کرده
وله پوش دارد بحث ز امبر این اختر (1)
وله فیضی از قافلهٔ کعبه روان بیرون است
هزار بادیه بین با موافقان بر باد (4)
اگر سری بکشم سوی سجودی چه کنم
حلال رسند تا تماشائیان عالم را (6)
نگشا طلسم گنج که کار آگهان بحث
وله ببیر و طاقت او کیست زجهان فیضی
وله آنکه از عشق که این گل زبانان نشود
حطیم کعبه بشکست و اساس ملت ریخت
وین کعبه که حجاج را راحته آرا
پیشی که کم تهی دره عاشقی بپیش
تا شکری عشق چون توان کرد
وله نگر بیر که دوران فلک عربده جیست
وله ابست خبر تا اگر رفتی وگذشتنی
وله در دست آرز دهم دستم دام دود
وله فیضی سر آن بلند نگاهم که روزگار
وله ساقی دوران گزار عربده سازی
لی می بی حوکه در رباع رعونت
لی می آتش مس که در صحبت مستان
زان می صافی که عاکفان صوامع
زان می دریا گهر که پاک نشوید
وله بنگر تماشای تبت فیضی کقدسیان
وله (15) ایحه فیضی نظر دوست کرد
تا قه شوق درین بادیه عنان فیضی
وله در ازل چند نظر آمده سار آورده اند
گر دلی کم شود از حلقهٔ عشاق مپرس (19)
وله گر ز لیلی هوس ابیری مجنون داشت
عشق صبر خرد و هوش ز فیضی بربود

حصر رانسبه این حشیم آتش کرده
سوده الماس در برابر ما مکسند
اعتقد بیست که از ما قدمی در شکست (2)
که محمل و ظلم ار تا ز غم تهی کرده اند (5)
مرار ساهی خود ملال میگیرد
بشتر جس که آئین بحول با بستند
اقبال را ز سلسله زر نه بسته اند
کسیکه از سر کویش دوباره میگردد
آسمان تابع معشوق بعریان نشود
ستاره طرح نکی قسر ی نقصور نهیم
انداخته چون پیراسی میراریم
دیوان خود بگریه دو مالم گرو کنیم
هم بر سر غم بسر دو بار را
آئین حریفان همه کردار و بر ست
فیض از نظر تا اگر رفتی وگذشتنی
راهی ست این که هم ز تو چیزی ربای تو
پیوسته یافت ساعدم کرم بساق عرش
ساغر می ده مدد را که عاری
با دو تهور وند معرکه تازی
شهره بود گر میش رقت نه گداری (12)
حرقه تن زار و کنند تاری (13)
از دل عارف خیال نقش طرازی (14)
پیوند کرده اند ز افلاک دامنش
مشکل اگر دمیمی جانی کنند (17)
رو که منزل طلبان ز حرم ما رسند
تا دل و دیدهٔ ما انگه از آورده اند
هر چه برده اند ازین قافله بار آورده
نا قه را بهیده در راه گرانبار چه کرد
در دره بین که آن قافله سالار چه کرد

اختلافات (۱) [ت م ا] مرتد حرکه حسیت (۲) [د س ا] مدشی (۳) [ت د] مهری (۴) این بیت در [۷] است (۵) [ب ش] بارهود (۶) [و] رسد [ش ت الف] زبید (۷) [نسخهٔ دیوان فیضی] برده نسخه د نوشته (۸) [د س] تا (۹) [ت د] جنتی را (۱۰) [د س] ره بدلا (۱۱) [د] بیاکی (۱۲) [نسخهٔ دیوان فیضی] شیشه گداری (۱۳) [نسخهٔ دیوان فیضی] دل ملا (۱۴) [ب] خیال نقش (۱۵) [س] بیت (۱۶) [ب] اسرا گرد (۱۷) [س] ساحل (۱۸) [ب] مپرس (۱۹) [د س] هوش (۲۰) آن ز (۲۱) [س] میخ

ولہ عشق و باد از رنگ دانش بس
گر مصر بوان عیسی و سنگر
تو آن ساحت که عاریت احیاس

ولہ ساقی که عشق و دل هوا مش
هر چند که سایهٔ خدا مید سهال
هر کس که چنین سر و ر صد یکبار
این سجده با اصول سوو سه
راه نور کرد و جسم دست سوس شد
گرد دل حبشی هیبت هوس او دیگم
تو کو ده عس حول رسی کرد کس
آرا لیس جام و وصل از رسان مطا مسا
جوشش در رو لحمه وید مسد
از عملک مشیح کشاده صبح
نام مران سحر سلطان سحر
جاهیب ساب او دماس را
مرگ ساده مگر دست مسد
نامع سر سپام در دیب نصا
اعوذ سراز من سو د لو لعمی
نامع لیس کار سار و جهان

ولہ گر سود اگه بار جنون آمده بود
سحر طاری له بهزار نفس را
کرد و رسد رکوبی دود مسهر د

ولہ حر برد سر هید بر مشعله را
ولہ سلم جاک لکس مدن بهبت ما
ولہ کمه و سلاک عس ای عشق کاملی الیکن

رباعیات[2]

او در جهان سایه جوش ہمش
خورشید سحر اسا او در آید همه سر
اگر شناس تا خدا شناسی
یک ذره مرا نور رخ خورشید بخش
با این همه تقاضای سر رسید
کابجامه برتا فروستان ناسد
کین عطا نقد در کمال اسس رده اند
وانگاه دو صندل مرکان سر
لیکن سراس از دل وبر درد مه
از باسو رسان مرکان سحر
تا کسه گرد د عطر آتش برود
از ساه و سر سوو چشم موسس
سدگسته کسی که جولس را سر زرد
در یا من گوهر من و مراب سسد

ولہ ساقی کرد و بس گشاد بهشت
ولہ خواهی که جوس با ره ندی شناسی
ولہ ساله اشم جای امید بخش
ولہ از عالم عس آشنائی برسید
ولہ در آتش دست جورستان ناسد
ولہ مسال آگهی کرد و جوس دو ام
ولہ فیضے مدی حد رجود سر
ولہ فیضے سر سستی بدم وید
ولہ نادی سستی سلسان حسن
ولہ عاشق که عمر از جان جراس برود
ولہ فیضے گشتا گوی در ان دیده و موسا
ولہ سر باحه سان از گرسنه اعدا رد
ولہ امروز ره سر در دی و دیار سسم
ولہ زان مس که گرد مه سحر من دتو

کر ناست سکم مست رسومی شهرا[1]
وان ساحت کرین جاک مروبیمرد
هر گمی لیس با بهکان له مسرانکسه
در رهٔ خدا ارسمون خوا مس
تا رلکان را با مدہمه سب
تساحه تاد را کما شناسی
هیکل مرا فروغ جاودان بخش
در مانده عدم بدامن سرسید
در سرده رار سرده بو سال ناسحه
لی جام سو سلامت عس ره دام
از خود بدرا آ و جست جو در درد مه
ما از مردمی بسی سسدیده مست
وان ناگسده تهمت سلطان سحر
ما حال بوداری سپار الس برود
از کار جهان د رکل اوج بره دگوس
هستی جاستاک لطمه سر در یا رد
هم ردرج دم حلد و هم اعراف مسسم
سر دم برد سسا اسیار من دتو
بیش از من و ساحه کار من دو

خواجه حسین ثنائی مشهدی

از ارانی نقابه سعی آمد و سرگ کسانس یافت - سعادت سرست و باک گوهر بود +

فصیح ر سیدلان بیان مست
لس که سعی دمس کرد مرا
کس سه سر گر دم دامس
ولہ در روش حس و با رسا نصی سما
اگر بسل حاکمی ریس آمد سحس
ولہ احسانلا ملتب و زبان سر آسر
ولہ دو سال باد ولی امامت حمه اند
رسام وی تو دمراد لب
عهدیه تو خراج سا د باسلے

سمع صبح سحر زبان بست
لفظ کاک من جهان مست
حرہوس کور کسمکان مست
عمره لطف نسیم عشوه مرگ حعا
صد سال جولس نامه بر دار زیعا
در دو که باد سحری دو سال دهد
از نسیم صبح دم آرا رسکال دید ابد
روح القدس آرین بو سد
مرجان و دل عمس بوسه

طالع است به سحر کرج ودس
نقدکو ته درس سرای سبع
ولہ فیحا لکی آراحو نیست سادر ادب
آن سسکار را گر سوم آمده دا س
آمد خور دکر برمرغ تید رسان تو
من صمد دل بیاد ه مرگ رلاعر
ولہ کلک جو رقم برکیس بوسد
ررودی تو او لیس گه برا
ولہ ای از ل تو قت گریمان مید است

دایه مریم سائی فست[5]
سخن ست و سحر را آن مست
سرود ردیوار شا سرسا ساز وسی
با دست ل سد نظر سوسته جوش آشنا
دا سه دگر شکسه در دس آسیا
صیاد از سرای کرسر آن دید
صد لعسه سر کمس بو سد
دل دیدل و رسیں بوسد
وست مرا سوی گریمان که میرد

اختلاف (۱) […] (۲) … (۳) …

ولہ قاصد شوق گر بقطرہ زبان می آید | کز دل شوق کسی بر لب جان می آید | شرط عشق ست که هم باز بدل[1] باید | سخن دوست که از دل بزبان می آید
ولہ مرا شکوه جو چون هم بکعبه ...ی | که مارگون ده لعل سراج من ملامت | ولہ در حوصله نه فلک از عشق نگنجید | هر ذره که از حال تمنائی رهوار ...
ولہ چو مهر فلک دهر[2] گردیده | | | چو خواب آسا دی هر دیده[3]

حزنی اصفهانی

دانش پژوه حکمت منش بود. از راستانی شعر دمساز فراوان آگاه. سکروحی دیبک فانی ازدمی تراوید و استواری از پیشانی او پدیدار.

گرد دل گردم و بینم که در و جائی هست | غم معاذ الله اگر نیست تمنائی هست | در حریم تو در لیلی و مجنون بشکفت | یاد بر مدار که در دامن صحرائی هست
نا امیدم ز تو اما به محبت حکیم | که میان من[4] و رسم تقاضائی هست | ولہ جز دل شکسته را محبت هست | این قاصدی همچو صبائی بیرسد
ولہ گرا یار ایجا و گر مجنون کار تش گسست | حسن از یک ستم پابنده و آزاد نیست | ولہ گرمی جگرم در دس[5] چشم تر بسوخت | چراغ دیده بر او تو تا سحر بسوخت
ستداز لف[6] حسن تو آن زبان حرم | که شعله در جگر افتاد و بی خبر بسوخت | ولہ مرا ساده تو های حزنی حسد می آید | که عاشق گشته چشم و فا را یار هم داند
ولہ کس تمه که آن تسه لب گیاه[6] تعلیم | که تاب جلوه جان سوز آفتاب ارم | ولہ آه از آن کس که گرد دل آتش میرم | عبارین حرمیکو به که حزنی در دو عیست
ولہ تسبیم حزنی ز بندش جلا آز زد و ام | تو لی در دو مرو قدر گرفتاری چه بیدا | ولہ حزنی ساده دل امر و ز چه بر ور دگر | تسبیحها در وع تو تسلی شد و رفت

قاسم کاہی

عرف میان کالی. یحیی نسبی[7] نام ابدخته بود. کشاده پیشانی و شگفته روو خرسند زیستی. ساحد او بدان جاه کمتر آمیختی. از تنگ فراخی پراگنده چند گرد اد فراهم بودی. مارین و ساده بوجان نا آسا ساران بیغاره ورازدستی و با چندین نارستگی خویش پرده آرای گیتی خداوند خویشتن را از مریدان برشمردی و بسا از آئینده یار گفتی +

کوتاه همتی که پی حاصل دو کون | دست طمع بحضرت بیچون کند دراز | ولہ رحصر عمر پرو است عشقبار امرا | اگر ز عمر شمار بد روز هجران را
ولہ چون سایه همرهیم بهر سو روان سوی | شاید که رشته رشته ماهر تان تسوی | ولہ تا قبیلان بیل میم دستان خویش را | صرف راه بیل کردم لقمه جان خویش را[9]
خاک سر میکیم چو پیل بهر جا سگیم | اگر ز سیم سر مو د پیلبان خویش را | شاه پیلا نگن جلال الدین محمد اکبر است | آنکه بحضه پیل می بخشد گدایان خویش را

رباعی

ای آنکه ریاضت معارف گویاست | سر بر دم دولت از لور یقین پرده کشاست | فکری بکنی کران ستمان گردی | حرفی زنی که عذر آن باید خواست

غزالی مشهدی

به بلند فهمی و شیوا زبانی سر از یکتائی برداشت واز دلاویز گفتار صوفی بهره مند +

سوی شیشه از خواب عدم دیده کشودیم | دیدیم که باقیست شب فتنه غنودیم | ولہ حسن شهرت عشق سودای تقاضا میکند | حسن معشوق گناه عاشق بیچاره چیست
ولہ جان و تو قبول هنر پیرده عیب است | ز بهلد کسی ر الکی حیب که عیب ست | ولہ ای غزالی[9] گر ترم از یار سے | که اگر بد کنم نکو گوید
من و آن ساده دل که عیب مرا | | | همچو آئینه رو برو گوید

رباعی

در عشق به جاه و حسب میباید | بی علم ز وصل و نسب میباید | این ادب ائمه را کسی عجب می باید | معشوق همیشه بستاد بی میباید
ولہ سلطان گوید که نقد گنجینه من | صوفی گوید که دلق پشمینه من | عاشق گوید که داغ دیرینه من | من دانم و دل که چیست در سینه من
ولہ در کعبه اگر دل سوی غیر ست ترا | طاعت[1] عصیان کعبه و دیر ست ترا | در دل بحق هست و ساکن میکده | می نوش که عاقبت بخیر ست ترا

اختلاف (۱) [و] سیاید (۲) [د] دیر [ش] دهر گردیده ورا (۳) [ش] دیده ورا (۴) [من د] حشم مری سوخت (۵) [ه] گیه [ش] گیای (۶) [د] رسم (۷) در [من یا] بست (۸) [من د] حرف (۹) جش ارین در [ش ب] این ست دستم بکرم ز رسم کشی دهر ریس دارد آدمیا خرد دری ببا (۱) [س ا] طاعت مر فسق دکند،

عرفی شیرازی

شاید که از ناصیه گشایاو ... مدیری از شمس او مدا - از کوماه ... گریست ودر ماستایان سرای طرکشو

... شگفته سر مرد +

بیرون کو سرت ...	... دیر کادی ...	حسن ... سرم نگه	گیر ... کہ ...
ولہ ...	کر ... حراں ...	ولہ طاقت ...	سایہ ...
ولہ ...	کر ...	قدم ...	کر ...
ولہ ...	کر ...	ولہ ...	سال ...
ولہ ... عرفی را	... آشنا ...	ولہ ...	سنگ ...
ولہ ...	...	ولہ ...	...
ولہ ... عرفی ...	...	ولہ ...	...
ولہ ... شکستہ ...			...

رباعی

... طلبید	... طلبید	... ستانند	... طلبید
ولہ ...	...	...	...
ولہ عرفی ...	گر ...	...	...

میلی ہروی

نام میرزا قلی - ترک ... اہل عشرت بسر بردی +

...	...	...	...
ولہ ...	...	... بیگانہ ...	...
ولہ ...	...	ولہ ...	...
ولہ ...	...	ولہ ...	...
فراق ...	...	ولہ ...	...
...			...

جعفر بیگ قزوینی

... سرگذشت ... ستاری ... گرامید
... گوئی ... ادہ آرایید - از ... آصف خانی ... کامیاب +

...	...	...	...
ولہ ...	...	ولہ ...	...
ولہ ...	... دل	ولہ ...	...
ولہ ...	...	ولہ ای ...	...
ولہ جعفر ... آمد	...	ولہ ...	...

اختلاف (۱) ... (۲) ... (۳) ... (۴) ... (۵) ...
... (۶) ... (۷) ... (۸) ... (۹) ...

جعفر رو کوی یار دانست	مشکل که دگر رها تو شد	وله در راه وفا دگر کسی هست که نیست	جستی که مدار و درپیے قافله دارد
وله گلستان را گلی از تو شگفت ست			که امشب تا سحر بلبل سخت مست است

خواجه حسین مروی

از صوری و معنوی بهره داشت و بسحر زبانی گران نفروخت - از اهل نشست قدسی محفل جنت آشیانی بود و درین دولت نیز طراز اعتبار یافت ۰

رباعی

ای کرده ممالک سخن ملک مست	صراف سخن صیرفی سلک نست	دیباچه کن دفتر هر ذی ہستی	اسرار دو کون بر سر کلک مست

حیاتی گیلانی

از دیار معنی جوئی به نگاه او گذرد - درستی و راستی از پیشانی او پیدا - و سعادت با حقیقت هم دوش دارد و لختی از خوی(۱) شاعران برکنار و رید ۰

هر شخص که کی حریفش را نگهبان باش	زگفتی که دلی تنگ شد پشیمان باش	چه بال مرغ که گرم شغل دیگار است	رموز نیز قدم دام کس که بران باش
ز پیں عشق بدرد جان گرفتار است	که آزرده مداراش هم زبان دارد	وله هر چیز که مبنی ز رہی(۲) رہبر تخصیص است(۳)	من کس شناسم که گرفتار نباشد
وله کوی عشق است این سر بازار نیست	لب به بند ایچاره ها در کار نیست	درمیان کاوران هم بوده ام	یک کم شایسته رفتار نیست
از هوس اهل هوس خشم همه	دوستی را هیچ کس اعتبار نیست	وله هر آن خاری که در راه تو کار رسد	تماشای حیدان تار و گرد دل
نقش در خود کش و پیش روان را	پر بهر آلود پیکان تار و گردان	وله دارد هوسم(۴) تار(۵) سر کار درسنگی	در خانه سوئی و سازار مرسگی
ندانی چه کسم در همگان(۶) نام چه دارم	شوریده دماغی و سر آشفته سنگی	وله از بسکه ز دور دیم شد چاک	این سینه همه بد وحشی رفت
وله می میرم و میکشم جفا را	شاید که رسد برم وفا را	رہاره ز وصل چون توان بست	در حقه کے نگر صبا را
وله این سره و این صحرا بوی رحول دارد			ودیوانگی و مستی امروز شکول دارد

رباعی

بادرد طلب غم درون میباید	ناخواهش یافت دیده حل مبام	سرمایه این کاره الست دراین	یا عقل تمام یا جنون میباید
وله ای سر ترپایم وی پا نگوم	ای ورغم کسه و نه دمه بند نوم	گر بلبل نالان نیم این هم بس است	پروانه ام ولشکه در گردم
وله من درد دل شبان تار جویم	من آفت رز در رود کار(۷) جویم	باشد که یکی قدم بجود باز آیم	دیر است که تا در انتظار جویم

شکیبی صفاهانی

ذوق سخن دارد و نیک برسنجد - از سال و مه در بعضی علوم نیک آگاه دارای گوهر وارستگی آشنا ۰

تنهای هجر راکه رادیدم و رنده ام	ما را صحبت حالی حو داین گمان سود	وله درسوست شاعم به طرب صبح چه بریسی	دائم که تو ستانی و من هم بعدستم
وله ز رشک مدعی دام قرار ددر ار رست	در صحبت مدرا ام عبرت کردم تم	وله ای حلاخس مرا از عیب باراری بده	میعرد ستم دل بدیار حریدار بده
وله تو کرم مهر و من مهر دیع گزند	نشسته بر آتش سید چو تسنیم	وله دل از جان بر کندم و بار(۹) دل عجاب سحا	مرز تش دور و دوستم از گریبان برسحا

رباعی

امروز که جام عشرتم لبریز است	در کشتن من تیغ تغافل تیز است	تمتمه بدل کمر بکینم بستی	دیران شود این جا که دشمن جر ست
وله از باله مرغ نا قفس گلزار است	آنجا که تو در دلی قفس گلزار است	با جلوه حسن تو هوس هم عشق است	آتش چو علم کشید خس گلزار است
وله خوش آنکه بره بسوی تو ز تو	کور آنکه هست جوی تو ز تو	در جور مرا که داد خود بستاند	جان سختی ما ز ما دجوی تو ز تو

اختلاف (۱) [ب ا] خوی (۲) [ۂ ش] نسرو رو رل (۳) [او س د] نسخی ست (۴) [ص] بار (۵) [ح ص] کام یا گام [د] ا م (۶) [ب] کسم در همگان (۷) [د] رود و در کار (۸) [ص ا د] دائم ستانی تو و من هم بعد و ستم (۹) [د] و بار سے ۰

ولہ بردی بسے جانب کس ناکس / ترادی آن عشق کم ساحل ست
وبیاسل کو کسی بر دست / بر دامن ساقی اما حسن ست

امیدی شاملو

قول قلی نام سادہ سر بست اک گوہر مردانگی و راستی ارد تبادد +

عشق و خو لو سراسر اعیان را / کما سا لسود ای امداس با
ولہ گرلس بر گ ہم آسودہ گرد ہم حجاب / عشق بر دست حجاب برلیبان آرد
جان گمر دارد جل گرد بسیار در دیس / صاحبت من ز موی کی ساہد داده را
زی اصلاح طالع عمر در کار بسر کردم / تا آشنا دی یار سیم جریار لو رہا کر دل
ولہ رجالی من ہم کس حدا نگہدارد / کہ گل حدہ و مرغ از نوا نگہدارد
ولہ طی مستودان بہ ہدر حسدل سرل / مالی العرال سلطر شمع در حرم عیسیم
ولہ کی مرگ را سر بند عسیس کہ این آں ارہ / گر صبح رسید بروں گرلسکی ہمارا
ولہ مہار دگلسان سر روں من لعہ سیروانی / دلی مسامد ا گنج عشق دام نو اکر دل
ولہ عسق و تقاطیس عکس ہکر دلی دکس / تا بروں مسد محبت حد ساکن گردد
ولہ مرا مرد حب محبت دلی مدا ستم / کہ مسری حدکس ودا من حدہ
ولہ امیدی لشادہ حو روں حلق وصل دل / اگر در برم حسرت ادا ربیاد می حسر

رباعی

من مست محکم سر انم مد ہسد / در آتشم انگید و آنم مد ہید
ولہ زیم کہ رہ حیار دم گامی حند / سر ہم درم امیسے حود داجی حند
ولہ باس لہاں دل ان حسن مسانید / دست طلبی مدر آتشس مسانید
گر شکوہ کم و گر عتاب آغا برم / تا او بسے حدیبس خوام مدمید
لی سر لعسال لسر بر یم رزدی سح / لی صبح رسانم لسحر شامی جسد
کمال رتو سم جسد مرادی کلف آمد / صیاد سعہ در کس مساسید

نظیری نیشاپوری

در عمس سرائی دسمانہ دارد و دریحہ اد سرمست گاہ معنی بر د کسادہ و با طاہر آبادی عمارت باطن مسگالد +

ہر جا حق و باطل سب سکوب / با سادی ادست ناحق ارسب
ولہ اگر ریر گلیے معصم راسے سی / جائے سکہ بالہ نگوس حس رسد
ولہ اگر و جدیست ستم سستی بسدم حمدہ مدرم / بر ہمن میدم گر امسد ربانی ستم
ولہ بالیس بہائے کم حسر یدار / نقصان حودیم و رسب یا را ر
ولہ سنگ آستانم آباہیہ بست قلادہ حالم / کہ ہر شکار دارم و سوی باسلسلے
شمیم باد یہ سوق مستی دارد / کہ راہ رقص حود راسماع داد ملک
کدام صوت ایر حسن دردلت دارد / س تگو کہ کم نالہ مدیہان آہنگ
ولہ تو کر ہر سم رسوی دل اکر بامار کی / مرا سرمایہ دیبا دہس بود میگرد د
ولہ لو اریسی ار کرم مسکند محبت ہیست / تو ان سکس ادروسی مدارا را
ولہ حول تر احدہ مد نظیری حموس ماس / ارس کی دعما برطرف قاتل بو مست
ولہ اسحر رم ارد ل بردماس برباد مست / واسحہ لیبان آورد حاجیت یاد
ولہ دلی کہ کعبہ سا کی ارسم میحو رد / تر مکر بہدہ کردم کلیسیای فرنگ
ہمی سعیدہ عسق سیت حاک آستانیست / ارد مردی می ہی نا حلم مست پسنگ

درویش بہرام

ترک نژاد است از قوم سیات جعفر را دریافت و درویشی برگزید سار لباس درینی لبقائی برآمد

اساقی زیبا لی پر سلستم بادہ مس آید / سر ماداز رسوائی کشیم احبس اکہ
اگہی رال عادت مسار بدم گہی یا مے / الکی را ہدان بیہودہ عمری در بدر ستم
کہ ون بہ مردحالی دستم بادہ پس آید / ہر طوری کہ میگویید سسم بادہ پس آید

حیدر کشمیری

نام شیخ یعقوب - ار محول سعر آگاہ و گوناگون دانش آسنا - ولادیر گفتار این عزلی بیکو مید انست - شیخے جہاں نوردے بود و بسیارے از اولیا دریافتہ - در خدمت شیخ حسین خوارزمی معنوی درس آموخت و دستورے رسمی یافتہ +

ہم روال زد مصر دیم دل دیوانہ را / ور دس باجار میدر دوشاع جانہ را
ولہ رقص من عشق سالی سلسلہ سارا ہمحت را / کہ نواید کستیدار با نوالی ما ز سحت را

صبوحی چغتائی

(حلیات (۱) [مو من] اگر (۳) [ف] اجاد (۳)، [د] جدد (۲) محبس درسحانہ مام شیخ اصمعد اشد (۵) [د] رادد (۶) [من ما احمد] [فو] گرد (۸) [فو مو]

سوم با سون رسی (۸) [ف] مرئی [من] مرئی (۹) [ ] آمو صد (۱) [ف من] مصد (۲) محبت (۱۱) [مو] جنتائی [د] جیتائی [مو من ف ا] جنتانی +

در کابل نشو و نما یافت - در خوابگاه میرزا خسرو غنوده بود - روش بیری غسا در دست از خواب (۱) درآورد دگرگون گزارش سرگوشی فرمود - چون میرزا سری آن نداشت خیال خواب نیداشته برخاست و دیگر جا برآسود - بار بهان میرزا تحسین آهنگ بیدار گردید و کار اول سرائیدا این بود ❊

بسکه رفته رفته بی تو دریافت تماشا کن　　بیا در کشتی چشمم نشین و سیر دریا کن
ولہ　حالت خویش چه حاجت که بتقریر دهم　　اگر مرا سوز دلی هست اثر خواهد کرد
ولہ　یار طوار وفا دید دل محزون را　　سوخت تا لی نبرد (۲) تحکیس این مضمون را
ضعف تاب وار ناله فرو ماند دلم　　دگر از حال من او را که خبر خواهد کرد

مشفقی بخاری

بکویش بر قدم ورد دل خار شکست اینجا　　بحمد الله که تقریبی شد از بهر نشست اینجا
ولہ　عرفه هند شکرستان ست　　طوطیانش (۳) شکر فروش همه
گفتالش چو بشکوان (۴) دیار　　چیره هندو کوچه بوش همه

صالحی

نام محمد میرک - خود را به نظام الملک طوسی میرساند ❊

مرا گویند بیدردان برو دستی بدامانش　　مرادستی اگر بودی گریبان پاره میکردم
ولہ　درد دل گفتم تغافل کرد خوار را ببین　　گریه کردم خنده زد بی اعتنائی را ببین
ولہ　اسباب ناکامی به در بدوام ای هجر　　شرمنده خود کرده دارای تو ما را
ولہ　بدبست ادب گم صالحی خاطر نشان　　کز تا این اجل بی تو منع دست آمده ای هجر

مظهری کشمیری

از سر آغاز آگهی زبان شعر برکشاد و لعراق افتاد سالها بوید بیگان شایستگی یافت ❊

چه حاجت ستعدانم جمال سلمی را　　گر بیش و بدلس از دل کند تمنا را
ولہ　فدای آینه گردم که دستان مرا　　درون خانه بگلگشت بوستان (۵) دارد
به بست دیده مجنون خویش و بگلیم　　چه آشنائی بود چشم لیلا را
ولہ　اتصال حسن کار تراپیش برده است　　در صلاح کار دانسته که میبیست

رباعی

دنباله دو خاطر خود رای خودم　　بی رحمت رسد آلہ پای خودم
ولہ　لا لہ طوم نه بیچون غنچه گلبن زاده ام　　شعله جای بخیه بر چاک گریبان منیر
صد پرده درم زحد نیایم بیرون　　صد مرحله بیایم و برجای خودم
ولہ　هر کس که بچشم ما سبک شد　　بر خاطر آسمان گران ست

محوی همدانی

نام معیت - چار دیوار گلین لقید را میخواهد سنگین (۵) سارد و بوسی تجرد سرخوشی میکند ❊

رباعی

من گریه آستین بمید استم　　من آه دل حزین بمید استم
ولہ　گفتی که ز درد عشق کارم پست است　　جامی جامی که دل کسی پابست است
ولہ　محوی دستی باستیال بردار　　در قافله آوازه درای بردار
ولہ　صد تجربه و صد آزمون در کار است　　صد عقل برای یک جنون در کار است
ولہ　محوی بهوای دل نوائی نزنی　　در کوچه کس در سرای نزنی
لی نام بس گذاشتی و نه نشان　　ای عشق تراحیس بمید استم
شربت باده ار خویش شربت باده　　بلبل ز کدام ساغر می مست است
مرسل لب و رتبه لسی بردیک است　　ای کنده پای خویش پائی بردار
تو طالع ارجمند داری بگذر　　تا بنجامه بجست واژگون در کار است
بیگانگی تمام عالم دیدی　　زنهار که حرف آشنائی نزنی

صرفی ساوجی

در درویشی و کم آزی میر نیست و با تهیدستی خرسند ❊

گل نفروشی اگر خواهد گل بیار آورد　　باید اول تاب غوغای خریدار آورد
ولہ　در راه کعبه مسوغم وگر نه میرستادم　　که بائی ز رحمت (۶) حبیبی خار بعیلان

اختلاف (۱) [تس ف ا] درآمد [د] درآورد [من د] برآورد (۲) [من د] آن (۳) [ب] طوطیان (۴) [من د] حاجت (۵) [من د] گرستگین (۶) [ف ا] رحمت حش ❊

وله سوی جهان نگرم گر بدم ریزها | عاجت مدرس بد دمد و بود مرغها || وله احمد من مجوا ہم ارا مادگی بالا سر | کاش جود و دره باشتو اسم گرفت

قراری گیلانی

نورالدین نام بر همه دانش بهره اندوز فطرت بود - سکرف شورشی از او در گرفت - چهین برادر حکیم ابوالفتح رانه وما و حکیم همام نامور آمد - شمردی وجود را ارسر ود برکناره داشت ٭

ار استماد سحران سازم کو میوان کرد | نگاه وار ناوا عار آشنائی || وله دهمت احل سلم رحمت خود آمد | آرام سکسنگر بیصد سال دگر میرم

وله نگار جامه بردن بود دگر بشت گوسیں | سحر دوم رنگاه ورود لوار مود || وله دران سا عسکه حیات دم با الٰهی | بدم گر گریبان بودی ار میکردم

وله مرا مدوری رسک پیدود برد ا | کردریا نه آتس بسب بسا سوی || وله چون سحر دیم ابی ستاره اسد | گر سوز عس الٰهی ہیچ جاره ساتد

وله امی ل رزتکسر مدعی از عسں میرا رم کمں | رسیا اماں کرده مدام رتا رم کمں || مرکب ساز در از علم تشویش سی دیدۀ | بار سرحوا ستی درچشم مدام کمں

رباعی

گر عسں دل برا مر عار افتد | کارے کم کرده ار کار افتد || سجاده سر سر جان افتا نم | گر ہر تا رش مرار ما افتد

وله سیر آمده ام ز جان و از بود دل خویش | مں سرحوں آں دو سلم دمی چں لبس || کستم خود را ز خون خود افگندم | ار عاقبت کوشش ہمگر ان خویش

عتابی تکلو

آ ہیچ معنی داردلیکن از دلغ آستگی سراگنده دید ٭

معشر بتو کو مسلمان آں حہیم | درمعباد و دولت ردم د سود را ما ستم || اگر گل گدست مد بسته ام باغ گکا ست | با اسد ارید دگر و مسلمان نیستم || دست لعب تو کحست لباحوس باد | اگر کو مس آب داره مر لسیاں رحم

وله در گلش سوس ل در این سو حیم | قندیل کعبه سرد رتحانه سو حیتم || من اعلیم دنا آمده بودم حه سحت | اگر ار حاطر مر عدۀ یاران رستم

بک حرف آشنا ملامم کسی گفت | ہر چند میں بحرم وبگاه سو حتیم || لوی مرا دار حں کس بیا صیم | ماجار ہم نگوشتۀ ویرانه سوحتیم

مرا محب در بهای جوں ادم حب | سرو مرد که تو بارے کنار جو دارے || وله دلدار ان لب نگون حه در سودا رے | که آه در جگر دگر یه در گلو دارے

وله گر بر سر آیم و گمی بر سر آتش | رهار که در کوچه ما حانه همد یا || وله تا رحمت این محل را سوداد یم | که سیم و سیم و محل را سوداد یم

وله دکسوری که نام دنا گر - آورد | ولہ بسم الله اگر رہبر ما سفے | کمں تا طاعر سر جوں بیست

رباعی

قتل چو مسی بسم رکس می ارزد | خوم شکست آسس می ارزد || در تعبد دلم حیال ار یا ست | قاصد حدا و نامه جدا گریه آید | آسد دل و دوستان ما س می ارزد

ملا محمد صوفی مازندرانی

در گلزار نقد فرد رسه وار رسک سگالی کرد لالس - تجرد را ما سفر بر ہم پیوند داد ٭

مرا در مراس گرد مه گرد دل | حرامی دان همه رر سر بوس | وله دلارا مه تو لی حاره حسک لے | اگر آرت سر سر حج فلک سے

رباعی

گرار دست سر آمد نوست ارس | عر سا ما را ہمه رہا ور وسے | اساده مر سر اسمان جوں با تم | بعلں تا کہ بارت تکمرک سے

گلی کر ز عس او مجد جو لے | | | کا ساده سر بردار باشد جوے

جدائی

نام سید علی تبریزی مصور - در تصویر دسوہ نالف دلستا بہبا ہی بر رس در بلویر سر آمد گشت ٭

حس سال کجہ لیسں بیا باں اد | سرنس با کساں جار معاں او || وله تم لسل مدم را ساده ورار کو حتی | مرد م اماں حران با دسم بردی دو ست

اختلاف (۱) [ن] ... (۲) [ن و] ... [ن] ... [ن] ... (۵) ... [ن] [ن ب] ... [ن] (۶) ...

(۷) [ن د ا] ... [ن م] ... [ن د] ... [ن ب] ... (۸) [ن د] ... (۹) ... [ن] ... (۱) [ن] ... [ب] ...

وله صبحدم جامه را بهدی کمل میبرد
جنین وقت بنشیند حق و ستانها
قربان شدم آن چشم را که بار سوم بنگرد

وقوعی نیشابوری نام شریف

بهدار که کرجان تو دستادم ریان کردم | وله من مانیت خوشتیم یار بسبب من کش

احمی بر دل عهدبار کس بود
در دکه آن زدل امید ماه نشسته
تا در دلم سدار زد عهد اوها نسکند

خسروی قاینی

خویش میرزا قاسم گونابادی چند بتکسته راه ب میپیوسته ود رگامداری و بدرق امداری استوار دست ٭

خمار چشم من و غیر اگر بنا میدهد وله بنالاینه تیر آن حرم سر بحه از حرم	ز هم نه صحبت حد آوان کرد دل سگان دیر را آهسته بر طبع بمان کس	وله تا حاک آمد قدم تو دیدت روشی تا کجا عیش کجا رتبت ملاخوش که بهود	ده چشم کار دیده و کسد جوره دو خمار نام راحت سر آن نامه و درکنند

شیخ رهائی

(۵)
برادر شیخ زین الدین خوافی - صوفی گری زخود بستی ٭

بست در عشق تو جون من بسیر درد دیگر	ایکه در دم را امید ابود دردی دگر	وله سفر کردم که شاید حاطرم ارغم بیاساید	جه دانستم که صد کوه غم اندر راه پیش آید (۱)

رفائی سپاهانی

بر توی از ذوق دارد - جیدی آبله پاسے دست تجرد شد - امروز طیلسان تعلق بر دوش ٭

خریدار یوسف خریدار نیست وله رها ذات سحاب اسیم که بستاند ای بر تو مستی من دل بران که من	خریدار آن شوکه در کار نیست کس از گدای محلت بر بهہ پائی را تجمی بیم که جوته بحر من در آدرم	وله در دل بیستان کوکت جون در شود وله زان سو که بجوش ستکتا دخند که محرج وله عیش حوش و ایام حوانی همه گوئی	همه در رهکشاید و در دل مندند جو در ابهره ار چه بجوش درآید جون کوی کلے بودکه همراه صبا رفت

شیخ ساقی

ار تاریان حذائر - یحیی آگهی باد دست ٭

رباعی

ساقی سر فتنه را گریبان گشتم وله دل هان گرم محبت تو بهان سنفنی	جون کعبه مقام کفر و ایمان گشتم	بوئے نشنیدم از محبت هر جید (۸)	گر دردل کافر و مسلمان گشتم ساقی این دردگویش کرا اظهار کنم (۹)

رفیعی کاشی

نام حیدر - از شعر شناسی فراوان بهره مسدود در معما و تاریخ گوئے کم همتا ٭

رباعی

تا رک لم ای شوخ سلامم چه توان کرد زاهد بکند گمه که غفار سے تو	تا غرق گناهیم که غفار سے تو	از تهمارت گوید من غفارت (۱۰)	من عاشق معشوق مزاحم چه توان کرد آیا بکدام نام خوش داری تو (۱۱)

غیرتی شیرازی

از صحن سرائی نصیبه دارد و از دبستان هستی بهره ٭

هلاک آن خرد قاتلم که خون مرا وله شدم آزاد نوعی ز تعلق که دگر وله اجل رحلم تا مرزدگانش باشد وله ستم رسیده دلی دیدم در غم مردم	جنان بریحت که یک قطره بر زمین بچکید تتم تکیه بدیوار توکل بکنند هر کرا بوی غم هجران تو جلا دهی (۱۲)	وله ز نامه جو تو ملاار جدای می طلبد وله هلاک غمزه بیباک تر سازاده گردم وله خوش دیار ست سرکی صحبت گرستود	کرتیع تر کنداپام ستور سحاب را که در محشر یاد بخشد جون بعلسلام را همه با هر دل کینه افلاک آنچه (۱۳) کو شد جوی دستگیر درین دیار بکی نیست

بابا دگار رحالتی

اختلاف (۱) [د] از دست مقصد جستنقت (۲)، [د] کرد (۳)، [ج] کس نشکند - بگرد نشکند [س] کس نشکند - بگرد نشکند [ن ا] کس نشکند بگرد نشکند [من] کس نشکند بگرد نشکند - [د] کس نشکند - بگرد نشکند [م] کس نشکند - نگرد نشکند (۴) [من ا] فال (۵) [د] حالی (۶) [د] عمه دارد (۷) [من د] شند (۸) [د] کند (۹) [د] خوار در ا، [د] یا رب بکدام (۱۱) [د] بیست (۱۲) [د] اینجا (۱۳) [د] دل ٭

نورانی است وار برسااں حولس +

مدرس حتی وام مدرد حودکه(۱) اردم / کری سرم اگر دحاطرآید مادر ماس / ولہ حال زلب وود در لطاده / ای عمر دے(۲) ار ماس

ولہ سب فراں کسم سیح سلوسے / که ما دآں مره سر درد لم سلد

سنجر کاشی

نور سر حیدر معمائی ـ حاسی سخن دارد و بهره ی ار ماضیه ادر ماند +

ار دیر گیراں سیم و دسگ ساتی / رامیحاں سرکر ماتو من اال دا ل / ولہ ما عوراں رحوم لوالهوس آسم مرد / سر اگم امارا سوی حس حو اهم فرد

ولہ ددرد گامیس لوس ہم دیا سدم / افسوس کر حصله محول سکے ماند / ولہ قمر رسر حالہ رسد سرده آید مدلم / حکم حامه مار سر راه ادهاد سب

جذبی

بادساه علی نام سر ساو حلی حاں مارکی ار گرد سماں لعداد +

عاسر سکم مس کرسه حودی آم سوں / گرکسی که سود کس سحودی رماد کس

رباعی

کیه نوه دگاه سسہ می سکسم / کمار دومار سے سالی سکسم / یار سر ساموری العسم بر حال / تا حید کسم بوته وما سے تسکسم

تشبیهی کاشی

ار سر آمایه آگهی سوریدگی دارد و آئین محمودیاں سر مدسری ار سرادر(۲) سوال کرد وار حال او مار گو مد ـ درہ دو سلہ

یام مسوی ارد +

گی ترحو سان امهاک گوسیاں اساداں / کرحل کس اں ه سه حمود لعدداری(۲) / ولہ تو سر رکی کهوای حامه سوس / کر می کں حلوه مدمی(۳) سماسم

ولہ سا را رسهیداں سرکدر(۱) درحا انگر / کر حری سحر ما اسحا سرح صد تواب ار تو / ولہ ای سرآمده و ورس مارس گرم سور / حاست ماداده سسی سام ار تو کره راست

ولہ من آں تسهسم کر مس سمے / سری دارم گورسساں سی سے / اراهم سل گورساں سسی سست / که گورسساں سسی مش سی سب

دود سا ایں حهاں وآں حهاں هیح / که ملس سا اس هیح وآں هیح

اشکی قمی

ار سادات طباطبا وار سحن طرار سے لسے آگاه +

سمامه کسی کاں بو سر سو مساده امد / هیح را گرگرکسی آب داده امد / ولہ الس ں نگدا حسالی ور آتس سوگاه / گر بی ر سحیر مرگردل فقد در ماسرا

ولہ کاره فاروز که اهد مافراں مارما / حاصل سهدکسی ادرساں کارما / ولہ اشک من لسکی سدا سسامی سدسسه / مار سر و ادلطر کردم سر ده مں و دید

اسیری رازی

اسیر نامی نام یحیی رسمی علوم امدوحته بود +

فاصد هیه(۱) ده دس غافل ار در سا / سد دومد عامی حو دامد رسا مه سا حسب / ولہ فال حود را کل کهدم که دسارسی ما / دو هم نام حالی دسا او در کار بود

فهمی رازی

ولہ حاکرده حاں حو ردل سکم سوس او / کاید سام ار لعس مں لعس او

سرکه لی دری حور ماده سرکس مهد / کرسودحاکه رسکده آتس مدهد / ولہ حدس مں در عس دلاں کم سدکه صا سرم / حدرگوکم سوکه مں مرصر حادر سم

قیدی شیرازی

سرحی در رسمی و لساں لسر سردو سرحو دلطر سے اماحت ه

ای(۲) مم مهاده سرگراردل سکم سرول / حسرلی دارم کهعوں(۳) دسرد حاکرده / ولہ اسکه می(۴) آں لیلی رامدن کار عسرلست / ار صحب سرم مدام کره بار عیرلست

سرد لسو گری ام ارحده سد رداں سسا / در رمی کردی اس(۵) حو ماسد مه اسب / ولہ صاح سکو دلسار مااتس را اهاں سسر / که حور رود مارار دساست مارکسامد

اختلاف (۱) [ح] آمد (۲) [د] اسا اکں (۳) [ش] سری امرار (۴) [د س ص] کسه دامان (۵) [م] کرد (۶) [د ش ص د] روحرا [ص]

(۷) [ش ص] مداسا مد (۸) [د] لعدمسا (۹) [ص ا] حرسب (۱۰) [د ماه] حواله د (۱۱) [د] مار +

وله / بهر نگاه تو صد خون اگر کنم دعوی / زبان ناوک مژه گویا نمی گردد
وله / کس کجا عقل کجا رتبه خون حوایم / که بحال اسیر قیامت سوزد

رباعی

دی شاهد وصل قامت آراسته بود / ویرانهٔ دل بجلوه آراسته بود
خیالش مدهوشت طاقت بیدل مهر / وز مهر خورشید پرده برداشته بود

پیروی ساوجی

امیر بیگ نام - در نقاشی دستی داشت ❖

بیدرد را شراب محبت کجا دهند / کیفیت عشق شان کرا دهند
وله / خداوند را سعی تنگ دستم / تنجنائی که بس صورت پرستم

کامی سبزواری

لمحتی دل غ شوریدگی دارد ❖

همه تن چون شوم دیده چشم / گرمانم که گریه را اثر است
وله / دیدن نادیدنش دل مے برد / انچنین دیده کار سے دیده
وله / خواهم چو دار سر این کدان کند / این کوی دوست نیست که توان گذشت
وله / بر رگ رم ز طرف جو سنان تیر تصد / که غمزه بر سر کارست و رحم دل کاری

پیاشے

نام عبد السلام تازی نژاد - لمحتی رسمی و نقش اندوخت لیکن ماخود بس بیادی ❖

هر چه بازو باز ستاند سپهر غدار / با حریفی که بس مدیا کرد تواں با عشق

رباعی

تا چند سخن تراشی و رنده زنی / تا کی بهدت تیر پراگنده زنی
گر یک سبق از علم خموشی خواهے / بسیار بریں گفت و شنو خنده ربی
وله / هزار صاعقه پنهان بر لب ارم / برو برو منه انگشت بر لبم زنهار
سیجار سوی مراد نشاده ام که شود / سیجا و یوسف من که اندرین بازار

رباعی

وله / بازصبر از تهر تسکینم در درج تا نه و بست / دفتر خرسندیم را داز گون شیرازه بست
زین بوم دلم درد جدائی زدورفت / در من بیان بیوفائی زدورفت
زین سم لفسان که بدجون کو وفا / صد خنده بطرز آشنائی رد و رفت

سید محمد[۷]

جامه باف هروی - بیشتر رباعی بر طرازد ❖

آن روز که آتش محبت افروخت / عاشق روش سوز ز معشوق آموخت

رباعی

از جانب دوست سر زد این سوز و گداز / تا در نگرفت شمع پروانه نسوخت
وله / گر داکه نماند از جهان خبر جزے / ظاهر شود از بهار محشر اثرے
چون سبزه سر از خاک برآرند بتان / باتیر نعاشقے مرا آرم سرے

قدسی کربلائی نام میر حسین[۸]

از سگان سر کوی تو بسی منفعلم / که در فراق تو یک شب بحال من بابت
کر هم صحبتی همچو سے ساخته اند / وله / سیاه روزم و حال مراکسی داند
وله / من که باشد که ترا دیده من باید بود / درپی بردن ریا و دل من باید بود

حیدری تبریزی

مار رگان طبیعت و شاعر وست - لیبخت تگا پو اندوزد و ساخته بر فشاند ❖

بیچ کس بنما نامهٔ سیاه مرا / چنان بکس که بداد کسی گناه مرا
وله / چو پاکان حیدری تا شیوه اے / کمالی کسب کن در عالم خاک
که ناقص نقش از عالم خیال ست / که گیرد دل زنقش از حمام ناپاک

شامری

پور حیدری تبریزی - در قافیه پیمائی سلیقهٔ درست دارد ❖

مشهور تر ز سنگم و معروف تر ز دار / در حیرتم که بهر چه مستور مانده ام
وله / دهقان بامید مدد گریه من بود / سر تخم بهر دشت که در آب و گل آمیخت

اختلاف (۱) [نومس د] برق حسن بیرامم (۲) [ش ف ا] هروی (۳) مصراع اول در [د] مفقود (۴) [ا] می رسند (۵) [نومس] ساحس
(۶) [مرد و] رمد (۷) [د] تذکرے سید محمد (۸) در [نومس یا] نیست ❖

رشکی ری

نام سابور. درسی و شکستگی دارد دگر با خود مست دوستی ملدیا کی باده

سرودم با او سراردماغ کسی گرم کم
ولہ دهر باده آن حادثی رحمت مرکم
نا سوداوی لی حالتی می سرم

دردل تنہا نسیم لطفی کرم گرم
کرجا تہ مری سیا ہم کمر یرد

خود سرگرمی هنگامه مدام ستاور
ولہ سینه راح ورقی ماسکم دوام وود

کار عاشق است که بازار کسی گرم
گر تسبید غم عشق تو مراری دارد
محرم غوطه مدر لکنار ی دارد

فسونی شیرازی

محمود بیگ نام دارد با موزیکمیاں احسن سکو سپرد

خواباند سداران بدہ گوید
ولہ رحام کوم ان پاس جرم نام
ولہ ارصلح سامیم رحم عرب عرب کل بالمعاں
از دست جفا نواکر مگر میرم
ولہ مرعی دست دعا کس جرسا سرد

ربسا آسائش از آن کی طبندل دانست
رخشم حسرت با او مست در دارد

دلم ارگرمی حرمان وگر بمساند
ولہ ای ارجرم مس سرید جان مس

عصمه دا گر روز بس کمتاید
سببیل گناه کم ارتھام است
جوئیم الم سیک مرلطفی دارم
مرگ وسه که گردم ار رحیم
کین دستی از آستانه لب سپرد

رباعی

دوراز تو کوچه خاک سپر ریزم
لی در مسته ماند و یار بسا سپرد

برخاک ره که افتم ار است سم
ال ار سه ساسیف شد سیر سیم

نادری ترشیزی

لازم حسنت خود بی تقصیر وگرے
آشنا خود لودسته ان سراب را
ولہ ما نادری از که شکوه داریم
خود شعله سحار رار داریم [۱]

نوعی مشهدی

سالکی دارد اگر امدر گوی بے مدارا ماده مستی گرامد

مرزم قالیه ای طلسم سنگ شد
ولہ عس مصور گر امسا و رحمان
ولہ دل سوسله آسمان حیا کس

علی این سخر جلد را گرفت تقاضای مست
سر سنگ صد سالته رسوائی مست
ز مهر درست دگر ذره مساکس

مست کیا یه سالته که ماحلوه کنم
ولہ حسن سور سطر است که حرف جوش
سر توی سه روی شد ما لعی نوعی

برده سرسبز خود و صورت آئینه ما
سر مست ما آئینه ماتائی ما
ملدهمی سیم ذره سیداکس

بابا طالب اصفهانی

از معنی خبرے دارد و از معامله دانی لشعبه

سدام از اهل جهان ار صحبت ایشان
ولہ رسم ور گریبان دست بنگم تعالی
ز هرم نعزان خود حیالی که شد

بحال مردم گرسته سهاسے سا
خور سر سرئی آسین قبائی که شد

ولہ در دل تنگم اگر مهر تو گنجد جه عجب
ای عاقل را که مع سحر توجه کرد

رباعی

تنگنائی دل من سبب صحرا دارد
کمائی چاک گریبانی دامن و پری تید
حاکم لعشار تامائی که شد

سرمدی اصفهانی

شعر لعنام لطفی آگهی دارد. درسامش وحدت گرین. حامیه سکو مرگدار دوار سیان آگاه

دام لعمد با وفا کرد
ولہ سگرم عوانی عصیان حیا که در کم
بیسرو حل سبزار آن رست عاسی
نفسی دارم ما عشق هنگامه

ما بسیج وجاسی روزگاریم
بیتیسا گری رحمت حق جو ما دارم
بسو رسا ئی سحت کار ما دارم

ولہ می رود سرو گل لعل آن یو گلدسام
لنگسی من دل ان سوی تمشادم
ولہ مار سر گری من سار دم قدم را

رباعی

سر ما ساتنگی جهان محبت دام
کریسنگ را آمدن رسی ما داریم
دسی مو دو دل استادی دگر ما
درد ی دام حکامتی بے الم

اختلاف (۱) [شا] مرلی (۲) [نو سا] ربی [ب] بی [م] دسی در [سا] مسـ (۳) [نو س د] سد ران (۴) این سابور [من د]

آسیرونته (۵) [نو س] گار (۶) [من د] دام (۷) [من د] گراس (۸) [۷] خاک مست جانام

دروی انگه مدردها ماربد ه ... ے سرعت دکردیده و صد خوار

وثوقی اصفهانی

کم آروری آزرم مدی مراہم دارد و کم سخنے با مردانگے ہمدوش ⁂

ما رحت طاقتِ دل مرراه سوختیم — آتش زدیم و جو نعلہ راحاسہ سوختیم
از کفر و دین برآمده زنار و سحه را — در میمه راه کعبه و تنجانه سوختیم

رباعی

من باله مدیدم که اثر در بی داشت
هر غم دیدم که سحر دررلی داشت
گوسیدکه شادی آورد غم غلط است
هر غم دیدم غم دگر در پے داشت

قاسم ارسلان مشهدی

بوئے از معنی برده بخواسته بزرگ رامد در دولتشوق بردید ⁂

حرامِ صحبتِ اربابِ نظم کرد در و — دقیقهای سخن برشاره میگردد
ولہ لغفر دمعی سخان می گیرند — بے تو چون ردی در کنار کسم

ولہ ای سبحان برآمده و برتت چه قدر — حائی که یک نگاه بسد جان برابر است
ولہ آسا گلِ برنگ باده دارے — سبحان الله چه آب در گست

غیوری حصاری

مردانگی غارهٔ چهرهٔ او و ساده لوحی پیرایهٔ حال ⁂

شوق چون رهروان راه ازو — رسم باز آمدن برانداز
قطعہ سر در شاه اکبر ماری — که بهشتے ست بهر آسایش
ریش خود را اگر تراشیدم — تربیے ریت ست و آرایش
که چو حرم ار سیاه روئی هست — ریش را دوست گنجایش

قاسمی مازندرانی

وارسته بید سر و بار بهنه جان بوردے کند ⁂

در حسن نیست تو بیوسف نبکیسم — یوسف چنین مودنگلف نبکنم
ولہ فردل شدار غم هجران ملال من است — لنسد حرانی و دوست حال من است

شیری

شراب شوق بهر سے ز نشه افتاد ست
جهاکه دل بی اعتدال من است

ار شیخ زادگان پنجاب منظر گیتے خداوند در سخن سروے ار کشو رند ⁂

یار آمد و مام بر د ما را — وز جود تمام برد ما را
ولہ هجوم مازجان گرد بس یار گرفت — که راه نیست دران کما تمنا را

رباعی

ولہ سراسر جای باده صاد قالب فهم
سرت گردم گرد کوی او بسیار میگردد

چند انکه دلم بعرض حال آلود است — با خاموشی زبانِ قال آلود است
اندک کاری هزار مشکل دارد — آسان غرضی بسد محال آلود است

رشکی نیشاپوری

نام خواجه[٥] جان اریکوان روزگار است ⁂

رباعی

دیگر سخن رهی بتاب این سحر را — مگذار معاد و مبدا و برزخ را
در آتش عشق دوست بر نا برود — این گنده آب مردهٔ دوزخ را

تا[١] مآل که سعادت ار نیافتند وار دور و ستهاگیتی خداوند را تا گزارش ابنو د جون قاسم گوناگون دی ضمیرے سپاسِ ماے دختے یافتے مختتم کاتبی ملک تھے طورے شیراری[٥] دست دشت میاهی بینکے[٩] ضمیرے نگارے حضورے قاصے نورے سپاسے صافی[١] کئے طوفے تمریرے رشکے[١٠] همداستانی ⁂

اختلافات (١) سخن در بسمه (٢) [تش ف ا] آرند و مدی (٣) [د] ار (٤) [ص ر] مرد (٥) [ش] جان (٦) همچنین در [ف] [م] تا برود - در دیگر نسخه تا بر دود (٧) این جمله در [د] نیست (٨) در حاشیه [د] بر سیری دقت آنکه این شاعر غیر طوری ترشیزے ست چیا نچه ارائسه وظاہر (٩) [ف ا] یکی [س] یکی [ص د] ملکی [م] سکی - در یک نسخه تکی (١٠) [د] یبی [م] می (١١) [ام] اشکے ،

فرمان شیخ ابوالفضل در نکات حال بعضی از سخنوران آن عصر که سعادت کورنش شاہنشاہی دریافتہ اند وہم از راہ دور خوش سخن نامہ با فراز دادہ روانہ دیگر داستہ اند گزارش نامہ کردہ و نگارش نامہای طبع بہیچ کی از آن یاد و معرفان بعرگفتار سرنامہ بیرجستان جوہت کہ آن صد نشان احسن الشیخ از بساط گیمی کرم سعی الفہ بس بطرازش نام ونشان و نامان کارانشان از سرکی دوسہ شعر بیاطار بزنگار دوسہ سروی علای و در ترجمہ برخی بود سخاہا سرس بطرز دادنا موجمہ گر ببعضی سخان عاصرین سر سحلم بیدرود آن سمی سارندہ نظم گستران امدواں برگزیدگی از آتشکدہ آذر و مجمع الفصحا ماخذ دادہ ماخوذ پاگرست

قاسم گونابادے

میرزا قاسم نام وہاں مجلس امدحب سران ساہ طہاسب صفوی بودہ از برای دیوان غزل قصیدہ سردی حکم گنجہ آسک نظم باہای سحگاہ و سر راست فرہاد شیرین خسرو ولیلی مجنون وشاہنامہ کہ در گزارش کشورستانی وجہانبانی ساہ اسمعیل وساہ طہاسب ساماں بردہ از شاہنامہ اوست بیت

لال عرق ابن رسرباییاے	وصورت کہ گردد آئینہ جاے	نظم شدہ سادسم یار سخش	حول نعل علم در آتسمش
شدہ صورت آں سمسر	حول از سرہ در رباسے باسر	رباعی ندہجر تو گرحس حرف ہاہم بود	رسمائے رباسہ حسن از بن جاہم بود
ولدارا گر تو لی جہاں جاہد بود			دلدادہ اگر سمم حسن جاہم بود

ضمیری سپاہانی

کمال الدین حسین لقب ونام مراد سائر گستران ساہ صفوی سرادہ سا دایہ سپاہانی حادثہ ف در ہامی ملک حمرود ومن رل بیک رو بحیث ضمیرے تخلص اختیار کردہ در رہ سر ناعماں بودی سحرات نوال رسرک از شعراے امورد دوانی صمم بزنگاشتہ و این از گفتہ اوست

نظم احور لوصد گو سحن دل جاکس	مردند سیداں لوباسر کعبہا	الغم ازہجرت ضمیری مرد ساعم خلاص	سکف کی حال بیوا مدی رصامن دہد
فرہاداراں لحظہ کردید دلم آں شوخ	ترسد رمن ڈوسا گمار ساشد	سادم کہ وعدہ داد لغرد ای محسرم	کامر دربیح وعدہ لغرد امیر سد
	ہدادو عدہ ودہ ضمیر رزجسر ضمیرے	رسم آنکہ بباد امید وار سم	

وحشی بافقی

ہم ساہ صعوب بہادو سر میداں رامح حوال دہم بیکیی کلام وشور انگیزی گفتار ممدوح رسایاں جہ غزل سرائی وقصائد نگار سے سہ منوی متین دارد یکی خلد برین بہمورن بحرن وروونی دیگر ناظر ومنظور ہریاد وشیرین در بحر شیرین وخسرو گرلیس با نام یادہ گو سد در عشرہ نامہ سرانہ عاسرہ بسر گرانی رطل بادہ جان دادہ از جلد برین

از ناظر ومنظور ابیات	حسن تاکی مرپساں حال گردم	بیت بس اگر از ہر علفی رسد ی	سج سرد سنگ سار سدی
الہی سینہ دہ آتش افروز	دراں سینہ دلی داں ول ہمہ سور	سیاو وحشی کہ عار عساں گردم	آغاز شیریں و فرہاد بیت
تمیز دارد کہ سر رہ جاہد جسہ دل ناسرامگم	الٰہی رادگلیں ساری سکار جوس را	نظم تیز دسار جلوہ دہ قامت بیداررا	حول بد بود علہ گس مایہ قدر یار را
		کعبہ سرجاکری ہیم فلار امیکستم	خوش بودی مسدہی بامی آرہی بحال

محتشم کاشے

سرتہ نیا گستری ساہ کماں مایہ سرورای دہسا وہم در نظم غزل وقصیدہ ملیدبانگی ہمراریں دل لسر و سود گرم ہستی دیوالی سار عزل ہا مرتبہ دادہ دستری راحداگاہ ہای سہادہ کہ بیدجا سحاماں بیرزا عبدالرحیم زادہ حی بعضی سار عن دولتی ار کاشاں طرار دادہ سد مرساد وعارہ بعول یرح گشید در سال سعد و نود وسحق مرکس دبسدہ ترکب سد مرانی کہ در عزای گلگوں قبای کربلا رسید جگرگاہا ساں سند ار آنجاست مرتبہ

کشتی شکست خوردہ طوفاں کربلا	برخاک خوں سادہ میداں کربلا	گرچشم روزگار بروماتم میگریست	حول مسگرست ارجسرالواں کربلا
از آب ہم مضائقہ کردند کو مالیاں	خوش کشید حرمت جہاں کربلا	بودید کہ ودہ ہمہ سیر شد می بکیہد	حاتم رحظ اب سہ ماں کربلا
آہ از دمی کہ لشکر اعدا نکرد شرم	کردند رو بحرمہ سلطان کربلا	آنخدم ملک رلس عمرت سیند سید	گرجوف حسم و حرم ادداں امد سد
کافتن آسماں سنرلوں گروں کشیدہ سیہ کہ	دیں ہاد کہ ملہ سیول بی سوں سیہ	کاش آسماں کہ بیکبار دسہ از جای کند	حال جہاں ماں ہمہ از بن بردن سید

آخوذ امعاد ماں شخ ابوالفضل علامی ... آرمی ... از عرب ... ال ... اوان ... مطلع ....

کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست
آل نبی چو دست تظلم برآورند
نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید
وانگه سرادقی که ملک محرمش نبود
پس ضربتی کزان جگر مصطفی درید
روح الامین نهاده بزانو سر حجاب
نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند
یکباره جامه در خم گردون به نیل زد
کرد این خیال وهم غلط کار کان غبار
بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد
هر جا که بود آهویی از دشت پا کشید
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان
رو کرد با مدینه که یا ایها الرسول
دود از زمین رسانده بگردون حسین تست
از موج خون او شده گلگون حسین تست
خرگاه ازین جهان زده بیرون حسین تست
وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد
دامن کشان مصیبت اسرا همین
سرهای سروران همه بر نیزها چنین
غلطان بخاک معرکهٔ کربلا چنین
در کین چها درین ستم آباد کردهٔ
بنگر که را بقتل که دلشاد کردهٔ
با مصطفی و حیدر و اولاد کردهٔ
از آتش تو دود بمحشر برآورند
رفتن ناقه کهی ز سر محمل نگوست
عذرخواهی کنندم بعد از قتل

عالم تمام غرقهٔ دریای خون شدی
ارکان عرش را بتزلزل درآورند
زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
کندند از مدینه و در کربلا زدند
بر حلق تشنهٔ خلف مرتضی زدند
تاریک شد ز دیدن او چشم آفتاب
چون آن ز آسمان غبار زمین رسید
چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید
تا دامن جلال جهان آفرین رسید
شور نشور واهمه را در گمان فتاد
هر جا که بود طایری از آشیان فتاد
بر پیکر شریف امام زمان فتاد
این کشتهٔ فتاده بهامون حسین تست
این ماهی فتاده بدریای خون که هست
این خشک لب فتاده ممنوع از فرات
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین
کای مونس شکسته دلان حال ما ببین
نی نی درآ چو ابر خروشان بکربلا
آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام
یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد
ای زادهٔ زیاد نکرده است هیچگه
بهر خسی که بار درخت شقاوتست
بر طعنت این بس است که با عترت رسول
دارم عزای او دست ...
کز تیغ یک شنیده محمل نرود
عمدی بزرگ گناهش نگرید
گرچه بگویم ز غیرت بدهن میر بدم

این انتقام گر نفتادی بروز حشر
بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند
پس آتشی ز اخگر الماس ریزها
وز تیشهٔ ستیزه در آن دشت کوفیان
اهل حرم دریده گریبان گشاده مو
چون خون ز حلق تشنهٔ او بر زمین رسید
تا آن غبار چون بمزار نبی رساند
پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش
هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند
هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد
بی اختیار نعرهٔ هذا حسین زد
وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
کز خون او زمین شده جیحون حسین تست
شاه شهید ناشده مدفون حسین تست
ما را غریب و بیکس و بی آشنا ببین
طفلان بی نفقه و موج بلا ببین
یک نیزه‌اش ز دوش مخالف جدا ببین
کز خاک اهل بیت رسالت بباد داد
نمرود این عمل که تو شداد کردهٔ
در باغ دین چه با گل و شمشاد کردهٔ
بیداد کرده خصم و تو امداد کردهٔ
بدر رمیده ... کیست محتشم کالم
روی ما شکسته چو ماهش نگرید
نکهتش پاس و لطفش با عبیر
کوه سیم از کمر او بخشش بانگرید

با این عمل معاملهٔ دهر چون شدی
اول صلا بسلسلهٔ انبیا زدند
از وحشتند و در حرص مصطفی زدند
پس نخلهای گلشن آل عبا زدند
فریاد بر در حرم کبریا زدند
جوش از زمین بذروهٔ عرش برین رسید
گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید
از انبیا بحضرت روح الامین رسید
او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال
هم گریه در ملائک هفت آسمان فتاد
بر زخمهای کاری تیر و سنان فتاد
پس با زبان پرگله آن بضعهٔ بتول
این نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی
این غرقهٔ محیط شهادت که روی دشت
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه
پس روی در بقیع بزهرا خطاب کرد
در جلد سر حجاب و کوه آتشین فغان
شاهی کشتگان همه در خاک و خون نگر
وان تن که بود پرورشش در کنار تو
ای چرخ غافلی که چه بیداد کردهٔ
کام یزید دادهٔ از کشتن حسین
با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو
ترسم ترا دمی که بمحشر برآورند
با اهل درد بر دراحت تا شناخت
چشمی بسرمه سیاهش نگرید
خط امدار نگاهش نگرید

ملک قمی

بتقاضای آشجو زار زاد بوم را اورنگه حوالی هند رو آورد و از برهان نظام شاه و ابراهیم عادل شاه گرامایه صلها اندوخت ظهوری به او ربط خویشی داشت و در هر دو کسان پیوند مهر استوار بروش پیشینیان حرف میسپرد در سال هزار و بیست و چهار مرد •

ابیات

ایدل تو وعدهٔ وصل اسد دار کند
رحم کن جان را اگر تحمل هجران بسیار نظر
تو سا احوال گل جهان این باغ

گر ابجه هیچ نگردست اسطار کند
یک لحظه غافل گسم وعده سالا ... ستند
گر باین باغ خردان ... سند نم

گر چه میدانم نفس کو وعده حام سکند
سوی من گر نظرم کرده دم باشند
در دل این عادت ست عمان ست سد

میدهم دل را بسلی کاسحام سکند
میدهم بار دگر سیه کرد گمش
آه اگر رشان ساسی وعاده کسی

ظهوری ترشیزی

در الدین نام و در عهد شاه عباس حسینی از موطن هم ممالک دکن رو آورده در حکه مع میرزادان ابراهیم عادل شاه منظم گشته اند
سلم ساقی نامه از سران نظام شاه خاره گرامید ا ... باره وله وهسی او در سال هزار و بیست و پنج از هم گسست نظم

آنکه صد بحث در ابیات مولوم
بر باد ده جسم خاک خود را
سحر گرسنه کی خطر دلم مسورد

با دم بسته کرد و ساعه یکباره مرا
بر خاطر او در با صبار ست
که زیر جسمه تیغی دم آن کشید
بیشت تمنا بسایه خالم را

فرو بست کرده سهار بوسیر بام دوزم
مرگ عوسی اگر چه مهلت
از مار من ایمن شده
تر باده عار م تا ک را

معاشه حراغی جانهامی هوایان
آنجا ... گر بدلی درست
خه عدد بر بوتار میر سدم

ولی دشت بیاضی

هم از امرد کمه سجاان عهد اولین عباس شاه بوده دار داین برخاسته هرچند کم گوست لیکن نغز گوست نظم

دوری توکه یار ... سیار ... من
در یاد تو احوال حرم اسجه ... سب
سر تو ... سیده ام ... سها

سران رسیده که عادت ... دل حوز
قاع سین ... مست لعاره که داد

از دو سیب سرو ... ایست که در سر
توسدی من بی سبب ... دل ... سم

یک دو سیب مدام کر یحانی تمسی ... ست
کرد عده ... کردی شیمان شده ماتی
شاید که تو هم شنیده ماتی

ملکی

از فلاستی امد دران سرکال گدا ... لگه ... سبد است ... در سال ... مراد ... جسیل ... کاسه ... اند نظم

از دور دران توحکم کرد رود
تو ... سست ... قلم ... دلم
عقوم ... ناموس دل ... ور

ر دریست ... گار روی ... بست ... گر ... شر
کری ... گناه ... گه ... گاه ... او ... دلو

... که دامن کشی ... ست من ... سال
گر ... سبسل کسی ... ادر ... سری

خاک بر سر کرم ... دوست ... دهان ... ان
سر دم ... مار سر گریبان ... آدی
سهر تا من ... صلاحست ... رسوای

صحبت شکر

تام میر روز سان ... اصفهان بحث ... نماند ... گرد ... شاه طهماسب ... راه ... ح
گرا ... در وسر ... اری ... دوست ... ساهی ... مظرة ... رل ... نظم

یارب دل شکسته من ... شید
و در تار تو کرد ... صد عهد دار ... ما

روی محبتی که ... تو ... ست

هر دل که دایم ... دوست ... دارم ... را
هرگاه میر ... دم ... کشاکس ... کم ... تو

اگر ... بگاه ... ای ... تموی ... دل
حون گوش ... ملکم ... سر ... دعای ... ست
دال حکو ... اسد عدر ... گناه ... ار ... ای

نگاری

قاضی احمد نام ... سر دار ... معر ... اند و دیگر ... اسفراینی خرار ... نظم سرا ... از ... رسمی ... دانش ... سر ... آگاه بود نظم

نام شد نامش ... حل ... حکر ... برهم ... کرا
سحر ... که در آرد ... مرگ ... ست
شاید که شود ساعه ... کار ... شست ... مرا

دل ملک ... جانبی ... سر ... برد کا ... بر ... را
کسی ... حال ... من ... خبر ... گرفت
ای کرده ... مدد ... گار ... دعاهای ... سحر ... ما

سها ... ... نقش ... من ... دمیر ... دم
... اقبال ... دشمن ... ملاسد
... سر ... حال ... من ... ادای ... گذاشت

اگر ... سسدان سنگدل ... سر کرد ... بادرا
دگر ... کو ... کیس ... مردا ... سگی کرد
گر تو میدانست ... سگس ... دل ... بری

حضوری قمی

سر غریز الدین نام از علوی نسب بوده بار ساقی ... میر ... گار سی را ... سکی ... و شعر سرا ... مرا ... هم ... دست ... ... همکلاسی
شاه طهماسب ... ... در سال ... ... زندگانی ... در ... مقدسه ... سکونت ... در ... ... در ... ... حد ... هم ... در ... ... جلت

نظم از محرم تو مهر تسلی خویشتن — بر سم زبان زبان سخن آسوده را
تا دم گرفت طاعت تو بید رقیب — تا آنکه دیر آمد و بست و درد درست
با امید یکه تا بد غیر هم ز حیرت دار مجلس

بیگویم دلم او دارد اما ایقدر دهم — که من دل را بدیم پس خود تا دیدم
ز تماری بدارم غم مرا این میکشد سر دم — که می آید رقیب از زبان یاری بر سید
بیل ز عمری که در بر پس تسلیم زود حرج

قاضی نورنی سپاهانی

نور الدین محمد نام مسقط الراس اصفهان از شعر گویان نامور شاه طهماسب و اسمعیل ثانی را شاگر مختصر دیوانی دارد مگر در جنگ گیرهاے شاهد از تواں گفت — نظم

ایست گر به سرم وصال تو اضطراب — آسوده آن سیده که مهمان آتش است
از ساحلی لیک مباد آسمه سیده — در حوصله حلم خداوند نگنجد

شب وصل غیر خشم خیال مار باشد — هر کرشمش به توانا دست ناس دشمنست
جوار تر رامم که گویم وتیمی دارم و — که ساد چون تب من شب او در ابا
با بیچارگان بیدای ظلم و کشن مارا — تسمیر که کار دی تو حون دگری آید

صافی

بحر ام وتالس که در تذکرها میرزا محمد جعفر نوشته اند وار گروه سادات صفاهان بر شمرده دیگر از وی آگهی دست نداد نظم

بوی گل خود گمی بود تا همه شد که تحت — ور بلبل چه خبر داشت که گلزار کجاست
در عهده جمعیت که پیدا شته اند — رباعی در دلا که دوا درد نهانی ما
افسوس که چاره پریشانی ما — آبادی خویش را ز ویرانی ما

یمینی سمنانی

وے میرز طهماسب است بیتهٔ سپاهی و در رید و خویش را از شیرازی دا نمود — نظم

سیدش تیان سهر خلاصی رسد او — میر قصار شاه که صید کند او ست
تهر جنگ تو خواهم سینه راه دگر — هر آسیاره اگر دل تیغ یار شود
که دل کند شوار سر ری نگاه دگر — بیار میل دل باز یکبار شود

طوفی تبریزی

گویند شوریدگی دماغ در جستجوے کیمیا بسا آباد بوم در ویرانه جا با نهید و بعد از آن حرابه گردی گرار تش به لاهجان افتاد و همانجا جان داد .

نظم

دوری زرت سخت بود سوختگاں را — سخت ست جدائی سهم آموختگاں را
نشسته بر سر خاک شهیداں آه از اں ساعت — که بر حیری رحیدین کشته همراه تو برخیزد
جانم کرده از خاطر بروں آں شد سوطوفی — کو گرما سته مراد خاطرش نایم بیاداو
چساں بیروں کسهم یار بسته در دلها آرزو ئیست — که بیچوں آرز و بیجا است در دلها کدر دارے

رشکی همدانی

محسن بیگ نام و در سهر علاقه بندے دستے رسا داشت و در فن موسیقی آوازۂ بلند داد و با یساره بسر می برد بعد از آن شاه طهماسب بسنگے تربیه کرد بیت و بعد از آن سرد یکی تار دیو د زندگی او گسست .

نظم

رفتم داده هجران ترا سر دم خاک — تا رسیم سے تو حال خستگاں خاک جیست
از حال خود آگه بیم لیک ایقدر دانم که تو — هر که بخاطر بگذرد سے اشکم ز داماں بگذرد
شب هجر عاشقی را که اجل رسیده باشد — بحد در دسر ده باشد که ترا ندیده باشد

رشکی جید جوں تو فی بد ائمی آگهی — ساید بدائی او فتی از آستیاں بردارش

خنیاگران

سرگی این طلسم آگهی جگونه برگویده حه ام بر بوادگف نگاه سردگمان سستان ول رالفرادرنان جلوه ومددر بالی باکمال بعدس بهبائی وسسادباجره برآورد
ا دیده گوش دستد ومددرس سگاه بازگرددورسرالل ارمعانی ارجود بحود آورد سوسدگار را فر حوردم وسادی برا فرایند رسیگی والسگی را بادری کند گیتی جهاندار
رامدد وجه واردان ومردهمدکان اس ساگرف جادو را دوب دار ساده کاران هندی وایرانی وتورانی وکسری ارمرد و زن عسرت افرای برم همایون
داس جادو بلعسان سحر سردار را بهت لحف ساحت وبرکیک را ندر رمعتبه نامرد گرداسد - ماتاب والا باده ارراه گوش سردهمد
وسی ره بسیاری بر افراید - گرارس این گروه لس وسوار لکس برای سیرانی سحن چندی مش مددان را درجدول می نگارد

جدول[2] خنیاگران

بیان باس	گوالیری	مدن سرایان سپردانسان بهند	بازبهادر	مرزبان مالوه	درگوینده گی کم همتا	بانک[3] جرجو	گوالیری	گوینده
بابارام داس	گوالیری	گوینده	سبحان خان	گوالیری	ثلن نوار	زین خان	نوراد	مین نوار
سبحان خان	گوالیری	گوینده	داود	ڈھاڑی	گوینده	سور داس	بابا رام داس	گوینده
سرگیان خان	گوالیری	گوینده	سرود خان	گوالیری	گوینده	حامد خان	گوالیری	گوینده
میان چند	گوالیری	گوینده	میان لال	گوالیری	گوینده	تک سیس	آگرئی	گوینده
سحر خان	برادر سبحان خان	گوینده	تان رنگ خان	پوربیان باس	گوینده	سیح داون	دهاری	کرمانوار
محمد خان	ڈھاڑی	گوینده	ملّا اسحق	ڈھاڑی	گوینده	رحمت الله	برادر ملا اسحق	گوینده
شرمدل خان	گوالیری	شرمدل نوار	استاد دست	مشهدی	شی شه	میر سید علی	مشهدی	غیجکی
استا یوسف	هروی	طنبوره نوار	بهرام قلی	هروی	غچکی	حافظ خواجه علی	مشهدی	خوانده
قاسم ملقب بکوه بر	سان مرتّنات سارے اختراع کرده		سلطان هاشم	مشهدی	طنبوره نوار	میر عبدالله	برادر میر عبدالحی	قانونی
ماس ملک	قماق	قرچی	استا شاه محمد		سرنائی	بیرزاده	برادرزاده میر دوام خراسانی	گوینده وخواننده
سلطان حافظ حسین	مشهدی	خواننده	استا محمد امین		طنبوره نوار	استا محمد حسین		طنبوره نوار

اختلاف (۱) [ص و] جا ما (۲) رساله جدول موالی [توش] است (۳) [ص] بانک [س] ال لله [ب] بانک [پ] مانک
(۴) [ب ص و م] ساب خان (۵) [و] ڈھاڑی (۶) [ب ص دم] برگ نوار (۷) [ص و] میان چند (۸) [ص و م] آگره (۹)
[د] سحر (۱۰) [د] تتان [ب] مسدی (۱۱) [ب ص دم] دهاری ملّانی [ص م] سرمدل خان (۱۲) [ب ص] نامے
(۱۳) [د] نوالری (۱۴) [ص] حسر- مسری ورباب برکی حوپور سعیم هم باب اسے احمدام سازے نوسه (۱۵) [ص] سا محمد امسا
(۱۶) [ب س] دوام [ب د] دوام علی [ص دم] دوام

بسیاری ازین سحر سرایان آگهی یاد به پایهٔ امارت سربلندی یافتند و کرامت سیاهی چهرهٔ سعادت سازد خشند - و یاد گاں را روزینه از صد و پنجاه دام کم نبود ٭

آئین ملک آبادے

چون لختی تازه روشهای شاهنشاهی که سپاه و سرل را بایا رید نگاشته آمد برخی شگرف طرزهاے آں کارآگاه که جهان را آباد سازد برمی نگارد ٭

آئین تاریخ الٰہی

سررشتهٔ داد و ستد بی ماه و روز از دست برود و از فراستی و ناراستی شورش آویزه برخیزد - ازاں روبرگروهی چاره برسگالد و سرآغازی برنهد - چون سگالش آموزی درستی و افزایش آسانی است کهن تاریخ برداشتن و نو آئین برنهادن ناگزیر جهانبانی بنابرین اورنگ نشین اقبال سال بیست و نهم الٰہی تازه ساختن آن سرابستان ملک و مال را آبیاری فرمود و گلشن سرای دولت را سرسبز و شاداب گردانید ٭

پاسے ند ساختن سوانح برپان معین را پارسی ماه و روز گویند - تازی آنرا موزخ برگردانید و تاریخ ازاں زبان نیز در گاه برخی عربی شمرند و از ارخ (دکسر همزه) گاو وحشی - باب تفعیل برای نو دودن آید - چون نادانی هنگام سانحه کاسته گردد بدین نام اختصاص گرفت - چندی مقلوب تاخیر اندیشند و آن نسبت دادن آخرین وقت مانند ما ولیس زمان - و طائفهٔ آخر وقت دانند که حادثه بدو انجامد - گویند فلانے تاریخ قوم خود است یعنی شرف ودوراں بدو نهایت پذیرد - و در عرف روزی معین است که زمان پس رابدو نسبت دهند و سرآغازے بدو قرار گیرد - و ازین رو آنرا[4] روزے برگیرند که سترگ سانحه رو شناس باشد چون کیش پیدائی و اورنگ نشینی و جوش طوفانی و زمین لرزه - به سخت نگاپو و یاوری بخت ودرام بنایش دار مران روزگاراں در رنج پذیری خرد و ایمنی زمان و فراهم آمدن دانش نشاں در رهن - و گوناگون شناسائی خاصه ریاضی دانید و توفیق رصد برساختند - شگرف خانها سے زیر و بالا و دگرگونگی روزنها و زینها در بلند زمین کم غبار اساس یافت - و مبانی آن دیرد سے آلات چون ذات الحلق و ذات الشعبتین و ذات التقبتین و ربع محیب و اصطرلاب و کره و جز آں اخترشناسی چهره برافروخت و شماره افلاک و جای ستارگان و اندازهٔ حرکات در طول و عرض و دوری از یکدیگر و از زمین و بزرگی و کوچکی اجرام و ماسد آن هویدائی گرفت - این کارسترگ بی اقبال روز افزون فرمانروای داد گر و مراد دل توجه او صورت نگیرد و فراهم آمدن دانا دلان آزاد خاطر تنها با فرونی خواسته دست ندهد و خردنامهای باستانی و دستور العمل پیشینیان بی سخت کوشش اورنگ نشین بچنگ نیاید - و با این همه سی سال باید که بر یک دورهٔ هفت سیاره آگهی شود - هر چند زمانه دراز و کوشش فراوان کار شایسته تر ٭

درین کهن دیر پرآشوب بساکس را توفیق یاوری نمود و بدین کار لختی چهره دستی یافت چنانچه ارشمیدس[4] و ارسطرخس و ابرخس بمصر که درین سال چهلم الٰہی هزار و هفتصد و شصت و نه سال از وی سپرے شده بطلیموس[5] باسکندریه هزار و چهار صد و ده و چندی بیشتر و مامون خلیفه در بغداد هفتصد و نود سال گذشت سند بن علی و خالد بن عبدالملک المروزی بدمشق هفتصد و شصت و چهار سال بسر آمد و حاکمی و ابن اعلم در بغداد و پیش ازین هفتصد و دوازده سال رصد اساس نهادند و ناتمام باند بتانی برقه ششصد و پنجاه و چهار سال خواجه نصیر طوسی در مراغهٔ تبریز سی صد و شصت و دو سال شمسی بیگذرد و میرزا الغ بیگ در سمرقند صد و پنجاه و شش سال سپری شد و گزیده ترین برشمرند - رصد بتازی زبان انتظار و منتظران پس جمعی که در

اختلاف (۱) [م و د] سال (۲) [د] اریخ و م [د] (۳) [د] آن روز را (۴) [م و] ارشمیدس (۵) همچنین د [م و] در دیگر نسخه بطلیموس ٭

خاص خانہ جسم برپا و شناسائی اختر وارند و تر دست حال آں نامند - دانچہ بدیں طرز بر گزیده واز مناوی حساب آگہی بدیدہ بجدول در آمد و بسی کتاب را بر دارند آنرا زیج گویند - واو معرب زیک است بپارسی ریسمان ست که نقشہ بال را یا پیوسته اند و رباص لئلیس[1] ارند - بہاں طرز زیج و سوری ست سیم را در مساحت فلکی و ولایع و خطوط جداول بطول و عرض بدان ریسمانها نامند - گویند معرب تره است از فراوان احتیاج که در شناسا و نیند نیست - و بر بر وس را و برابر آں ساده اند و آمرا بدیں نام خوانند - و برخی فارسی بر گذارید سنی زیجہ تنار حسابه اورسته آوردن از اسپی عبارت آگہی بدر رواحتر شناس بدیں معلوم درستی بر روید فراوان مردم ازاں یادگاری گذاشته آنرا بجدول می کشند *

جدول زیجات

۱ زیج ابوزرک	۲ زیج ارجش	۳ زیج بطلمیوس	۴ زیج پهسا ورس	۵ زیج زردست	۶ زیج اول اسکندرانی	۷ زیج ساناد یونانی	۸ زیج ثابت بن قره
۹ زیج حسام بن سنان[2]	۱۰ زیج ثابت بن موسی	۱۱ زیج محمد بن جابر بتانی[3]	۱۲ زیج احمد بن عبدالله حبش	۱۳ زیج ابوریحان	۱۴ زیج خالد بن عبدالملک	۱۵ زیج یحیی بن منصور	۱۶ زیج حافظ مورد
۱۷ زیج ممتحن	۱۸ زیج سرانی[4]	۱۹ زیج ابوالوفا بوزجانی[5]	۲۰ زیج جامع کوشیار	۲۱ زیج بالغ کوشیار	۲۲ زیج صفدی کوشیار	۲۳ زیج سلیمان بن محمد	۲۴ زیج ابو حامد الصاغانی
۲۵ زیج صفایح	۲۶ زیج ابوالعلی شیرازی	۲۷ زیج محمودشاه	۲۸ زیج مختار	۲۹ زیج ابوالحسن طوسی	۳۰ زیج احمد بن اسحق سرخسی	۳۱ زیج وارث	۳۲ زیج ابادی
۳۳ زیج ادوار فرادان	۳۴ زیج یعقوب بن طارق	۳۵ زیج خوارزمی	۳۶ زیج یوسفی	۳۷ زیج دانی	۳۸ زیج جوهری[6]	۳۹ زیج سحاقی	۴۰ زیج ابن الصفار[7]
۴۱ زیج ابوالفضل ساده[8]	۴۲ زیج جامعی	۴۳ زیج کبیر ابومعشر	۴۴ زیج سند بن علی	۴۵ زیج ابن اعلم	۴۶ زیج شهریاران	۴۷ زیج ابوکمد	۴۸ زیج ابن شوقی
۴۹ زیج سلطان کاسی	۵۰ زیج ابهارسے	۵۱ زیج مروزی ابی منصوری[9]	۵۲ زیج ابوالفتح	۵۳ زیج مکرانی	۵۴ زیج ماوراء مسعودی[10]	۵۵ زیج معتبر سنجری	۵۶ زیج دهر معتبر
۵۷ زیج محمد عبدالجلیل سکری	۵۸ زیج محمد حاسب طبری	۵۹ زیج مدسے	۶۰ زیج طیلسانے	۶۱ زیج اساطی	۶۲ زیج کرمانی	۶۳ زیج سلطان علی ارزی	۶۴ زیج نامر علی[11]
۶۵ زیج علای سروانی	۶۶ زیج ناصر تسے	۶۷ زیج مسعودی	۶۸ زیج تحف سردسے	۶۹ زیج ابوریحان تایردی	۷۰ زیج قند دره	۷۱ زیج اکلیلی	۷۲ زیج ناصری
۷۳ زیج مفصل	۷۴ زیج منشور	۷۵ زیج مرکب	۷۶ زیج معلمه[12]	۷۷ زیج معا	۷۸ زیج مشتمل[13]	۷۹ زیج حاصل	۸۰ زیج حقائق
۱ زیج دهلی	۲ زیج سعد محمد بن یوسا[14]	۳ زیج کال اکسید	۴ زیج اشکانے	۵ زیج مسعدی	۶ زیج گورکانی		

دانچه سال بسال از زیج حرکات وستے اوضاع بر نوشته تقویم خوانند - وآں در اصل حراسپی احتر است از سر آغاز حمل تا سال آینده پس از نلک البروج سوالی وسید سی ز رآں تیره خوانند لعیح ناسے فارسی وسلوق ست بد الی و رایع ماو ناسے گو ست) - و بیدی حکیم ساسانی احتریا نگر ارتق مدسی لوس سد اردو مردم را دا و صفاسے گوہر وساستگے اندیشه دگر بدگی کردار وگذارش حال درس مانه رسد کر نقش گوسلے دآلی کلی وحر ل طلوع وسلی آید *

اختلاف (۱) [ند ش] لشمورد [ند] حسب [۱۰] حسی (۲) [محمد] بیرپروسد (۳) [فتح ا] رد [م] سندرہ [محمد] اسکندرانی [ ] ساناد (۴) [شرح ۱] سنان (۵) بمدا موسی محمد (۶) بجس مدد (۷) [م] حسا (۸) اصا [فن] احاده (۹) [م] خادر بر نکی (۱۰) [م] سرنی (۱۱) [قلندن] مورخان (۱۲) مد [ا] حسب (۱۳) [د] حد سرانی [د] محوبر سا (۱۴) [ند] سمرد (۱۵) سعر [۱۵] [ ] اسا [فن] اسانده (۱۶) [م] احدا سی (۱۷) [م] کسی (۱۸) [م] سنی [د] مامی [د] طیلانیہ (۱۹) [مشق] مسعودی (۲۰) [م] طاهر (۲۱) [م] کسی [ ] کسی (۲۲) [م] ما ی [م] لا کل [۱] سی (۲۳) [م] حسن [م] علی (۲۴) [ک] حسد باسا [د] سیلہ [ف] سید [م] ر [د] سین (۲۵) سرید [م] درا [م] ست - [د] زیج معتبر زیج محمد بن وسد

وگذشته مرتبگاه و جا از او پیدائی گیرد. از مهربانی دل و دانش افزائی زبردست بهدگان سعادت منش را آموزه دانایان پاس سده‌سار رساله آن نگاشته را سدهانت نامند (بکسر سین و فتح دال مشدد و های حطی و الف و نون حطی و تاے فوقانی). از دو ده نامه آن بزرگ سے روزگار سرگزارد برهم سدهانت (بفتح با و سکون را و هاے حطی و میم)، سورج سدهانت (بفتح سین و سکون واو و فتح را و سکون جیم)، سوم سدهانت (بضم سین و سکون واو و فتح میم)، برہسپت سدهانت (بکسر با و را و فتح ہا و سکون سین و فتح باے فارسی و کسر تاے فوقانی) سرگذارده برهما و آفتاب و ماه و مشتری و آغاز هر چهار بس دور. دو فرزانه اعتبار دارند خاصه دوی اول. گرگ سدهانت (بفتح کاف فارسی و سکون را و فتح کاف فارسی)، نارد سدهانت (بنون و الف و فتح را و دال)، پاراسر سدهانت (بباے فارسی و الف و را و الف و فتح سین و سکون را)، پلست سدهانت (بضم باے فارسی و فتح لام و سکون سین و فتح تاے فوقانی)، بششٹ سدهانت (بفتح با و کسر سین منقوطه اول و سکون سین دوم و فتح تاے فوقانی هندی و هاے خفی). و این پنج گزارش مردم‌زاد نگارند. ناشناسندگان زمان مپاره کتابید و چنان پندارند از رصدی و صناع آگهی یافته بار راسته اند و برخی که دلها شگرف دارا موده لیکن در بین الصاف گرا سر ساز نر مد خاصه که نیکوان آراسته ظاهر و باطن چندین لک سال یک بس از دیگرے مریک بطے بر گذارند.

و در همه شماره روز گردش نمایه تاریخ بود و بر دو گونه بود حقیقی و آن در توران و باختر از نیمروز تا نیمروز دیگر و در خطا و یور از نیم شب تا نیم شب و زمانه از شام گاه تا شام گاه. و هندی حکیم در جگموت [?] (پایان خاور) از آغاز طلوع تا طلوع دیگر و در رومک (منتهای باختر زمین) از غروب تا غروب و در لنکا (نهایت جنوب) از نیم شب تا نیم شب و در دہلی دیار ہیں شمارہ روز و در سدھ پور (پایان شمال) از نیمروز تا نیمروز. و وسطی (و آنرا اصطلاحی نیز گویند) مقدار یک دورهٔ فلک اعظم با سیر وسطی شمس و آن برای کار آسانی همگی زمان گردش آفتاب را بر گرفته اند و سر ایام دوره برابر بخش نموده و خارج قسمت را وسطی هر روزه پندارند لیکن چون مدت دوره مختلف یافته اند دران نیز دگرگونگی پدید آید. برج تبانی پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه و هشت ثالثه و چهل و شش رابعه و پنجاه و شش خامسه و چهارده سادسه بر گوید و ایلخانی دقیقه و ثانیه همان لیکن نوزده ثالثه و چهل و چهار رابعه و ده خامسه و سی و هفت سادسه بر گذارد و در جدید گورگانی خواجه تا ثالثه یکسان شمارد لیکن سی و هفت رابعه و چهل و سه خامس گوید. بس بطلیموس در مجسطی اگرچه در دقیقه و ثانیه موافق لیکن هفده ثالثه و سیزده رابعه و دوازده خامسه و سی و یک سادسه نوشته و همچنین گوناگون گزارش کهن نامها بر خواند. همانا از تفاوت آگهی و دگرگونگی آلات دوئی برخیزد. مدار سال گردش و فصول بر آفتاب نهاده اند. از هنگام جدائی از نقطهٔ معین تا بازگشت بدان یکسال نامند. و زمان بودن او در یک برج شمسی ماه و دور قمر [?] بوضع معین با خورشید چون اجتماع یا استقبال یا جز آن تا باز گردیدن بدو قمری ماه. و چون دوازده دور ماه نزدیک بیک دور آفتاب است آنرا سال قمری برشمارند. پس هر یکی از سال و ماه شمسی و قمری بود. و هر کدام ازین دو حقیقی که دران سیر معتبر بود و شمارهٔ ایام و وسطی که در روز شمارند مدت گردش. و هندی دانا سال را چهار گونه بسال و ماه برگذارد و هر کدام را بکاری بر گزیند.

چون از رتبت سال و ماه که نمایه تاریخ بود لختی گزارش یافت چندی از پیشین تاریخ ربیوله [?] و دستان را سیراب میگرداند.

تاریخ ہشم

آغاز از آفرینش برهما بر گیرند و هر روز او سر تاریخ شود. گویند چون مقدار کلپ سپری گردد (بفتح کاف و سکون لام

اختلاف (۱) [د] معاد و یک.

دوای فارسی چهار جگ باشد و همگی مدت آن چهل و سه لک و بیست هزار سال) یکمین پدید آید. سوای آن در بند واهین برناست و آن برساک
رستیار. چهارده من با یک روز راه دیدار گردند. و درین مدت که سرآغاز سماه یکم سال از ستاسن من گذشت. و از معلم مست و هشت کلپ
سپری شده و از بیست و هشتم سه جگ بسر آمده و از چهارم چهار هزار و ششصد سال. در سرآغاز این جگ راجه جدهشتر (بضم جیم
و کسر دال و های حطی و سکون شین منقوطه و کسر تای فوقانی و های حطی و فتح را) همگی جهان برگشاد و بسر ایام تاریخ فرا رسید
فرمان روائی نو بس را سرآغاز گردانید و درین سال جلوس الهی چهار هزار و ششصد و دو و شش سال از وگذشت. سه هزار و چهل و
چهار سال روائی داشت. سپس بکرماجیت اساردگ آتشی جولش برگرفت و کار گیتی بر مردم آسان ساخت. صد و سی و پنج سال
فرمان روائی کرد. و درین سال هزار و شش صد و سی و دو سال سپری شد. گویند سالباهن نام جوانی بر پرده
سعودی خیره دستی بالا رفت و در آوردگاه آن راجه را دستگیر گردانید. چون گرم بازار سکری بسر در آورش فرموده از
جوانمردی باز رسید. تاریخ گزارد و اگر چه همگی جرمت گنج بخشی و پرستش داد از سپهان لیکن این آوازه در سر کار اندر در کار
تاریخ من شمرده نشود. گفته مدرق باشد. اگر چه تاریخ خویش به میان آورد لیکن آن بازار روائی باز داشت. و امروز هزار
و پانصد و هفده سال از وگذشت و سد ارمد که تا هژده هزار سال روائی یابد. و سپس راجه بجیا بهنندن (بکسر با و جیم و یای
تحتانی و الف و کسر با و های حطی و نون و نون حطی و فتح دال و نون) از جلوس خویش تاریخ نو برسازد و ده هزار سال یابد
و سپس ناکارجن سد آرایش گردد و نام خویش بار و بارگی برنهد و چهار لک سال روائی یابد. و سپس کلکی که آنرا اوتار امید بستند
تاره گرداند. ناشششصد و بیست و یک سال باشد. و از شستن را برگزیده انگاره رسانکا مرامند لسیبن و الف و کاف و الف)
در سرآغاز با فر آوان بود و هر کدام را سپیس گویند (بفتح سین و سکون نون و فتح بای فارسی و تای فوقانی) و چون
سالباهن پدید آمد تاریخ بکرماجیت ارسانکا برست نام گرفت. و سپس سرآغاز راست جگ سود و از آن تاریخ نو برگیرند
و هندی حکیم ماه و سال را چهار گونه دانند

سور ماس (بفتح سین و سکون واو و را و میم و الف و سین) بودن آفتاب در یک برج. و هر سال سی صد و شصت و پنج
روز و پاره گهری و سی پل و بست و دو ویپل

چاندر ماس (بضم جیم فارسی و الف و نون حطی و سکون دال و را) از مروا با او من سال سی صد و پنجاه و چهار روز و بیست
و دو گهری و یک پل. از حمل آغاز شود. و اسامی این ماه برشی چنین باشد در مای فوقانی بحمس کسو روزم سال و های حطی
ماه از احساع حول دو روی که ید بهر دو دار ده درجه راه یکی ازان بر سپر دود از در رنگ و ساب ماه در گهوریاسی هر تحشی تفاوت
رود از شصت و پنج از دل راز سماه و چهار کم بود. اول زیرو با مند (بفتح بای فارسی و کسر ر و واو و الف) دوم دوج
(بضم دال و سکون واو و جیم) سوم تیج (بکسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی و جیم) چهارم چوتهه (بفتح جیم فارسی
و سکون واو و فتح تای فوقانی و های حطی) پنجم پنچمی (بفتح بای فارسی و نون حطی و فتح جیم فارسی و کسر میم و سکون
یای تحتانی و نون حطی) ششم چهتهه (بفتح جیم فارسی و های حطی و سکون تای فوقانی هندی و های حطی) هفتم
سپتمین (بفتح سین و سکون بای فارسی و فتح تای فوقانی و کسر میم و سکون یای تحتانی و نون حطی) هشتم اشتمین
(بفتح همزه و سکون شین منقوطه و فتح تای فوقانی هندی و کسر میم و سکون یای تحتانی و نون حطی) نهم نومین (بفتح
نون و سکون واو و کسر میم و سکون یای تحتانی و نون حطی) دهم دسمین (بفتح دال و سکون سین و کسر میم و سکون یای تحتانی
و نون حطی) یازدهم ایکادسی (بکسر همزه مجهول و سکون یای تحتانی و کاف و الف و سکون دال و کسر سین و سکون یای

اختلاف (۱) [من] ندارد (۲) [د] ندرج دهرسال

تحتانی)، دوازدهم **دوادسی** (بضم دال دواو والف وسکون دال وکسر سین وسکون یاے تحتانی)، سیزدهم **تردوسی** (کسر تاے فوقانی وضم را وسکون واو وفتح دال وکسر سین وسکون یاے تحتانی) چهاردهم **چودس** (بفتح جیم فارسی وسکون واو وفتح دال وسکون سین)، پانزدهم **پورنماسی** (بضم باے فارسی وسکون واو ورا ونون ومیم والف وکسر سین وسکون یاے تحتانی) - وازشانزدهم تا بیست ونهم بدین نامها ترتیب برخواسد تا چهاردهم - وبخش سی ام را **اماوس** گویند (بفتح همزه ومیم والف وفتح واو وسکون سین) - ازین واول تا پانزدهم را **شکل پچهه** نامند (بضم شین منقوطه وسکون کاف وفتح لام وباے فارسی وجیم مشدد وهاے حطی) ونصفِ دیگر را **کشن پچهه** خوانند (بکسر کاف وسکون شین منقوطه ونون) ایشان آغاز ماه را از اول کشن پچهه گیرند - ودر تقاویم بیشتر سال شمسی آورند وماه قمری - وچون سال قمری از شمسی ده روز وپنجاه وسه گهری وبیست وسه پل وبیست ودو بپل کم باشد بحرکت وسطی پس از دو سال وهشت ماه ویازده روز وسی گهری این کسر یک ماه فراهم آید وبحرکت تقویمی از سه سال زیاده ودو سال ویک ماه کم نباشد - بشمارهٔ نخستین در یکی از دوازدهم ماه این کسور فراهم آید ودران سال همان ماه را دوباره گیرند - ودر پس حساب در هر ماه شمسی که دو اجتماع شود - وآن ماه گریزار چیت تا کنوار باشد وبجز این هفت ماه افزوده نگردد - آنرا **ادهک ماه** گویند (بفتح همزه وکسر دال وهاے حطی وسکون کاف) وعامه ماه لوند نامند ❊

ساون ماس (بسین والف وفتح واو وسکون نون) از هر روزی که خواهند آغاز نهند تا سی روز با شام رسد - سالی سی صد وشصت روز ❊

نچهتر ماس (بفتح نون وجیم فارسی وهاے حطی وسکون[1] تاے فوقانی مشدد وسکون[2] را) از هر منزلے که ماه از دور گردد تا بدو پیوندد - وماه بیست وهفت روز وسالی سی صد وبیست وچهار روز ❊

فصول را شش برشمارند وهر یک را **رت** نامند (بکسر را وسم تاے فوقانی) - بودن خورشید در ماهی ورره **بسنت** گویند (بفتح با وسین ونون حطی وفتح تاے فوقانی) معتدل - ودر گاو ودو پیکر **گریکهم** (بکسر کاف فارسی ورا وسکون یاے تحتانی وفتح کاف وهاے حطی وسکون میم) گرم - ودر خرچنگ وشیر **برکها** (بفتح با وسکون را وفتح کاف وهاے حطی والف) هنگام بارش - ودر خوشه وترازو **سرد** (بفتح سین ورا وسکون دال) زمان سیری شدن باران ودر آمدن زمستان - به کژدم وکمان **هیمنت** (بکسر ها وسکون یاے تحتانی وفتح میم ونون حطی وتاے فوقانی) زمستان - بز غاله ودلو **ششر** (به دو شین منقوطه مکسور وفتح را) میان معتدل - ونیز سال را سه بخش برسازند - هر یک را **کال** خوانند (بکاف والف ولام) وآغاز از بیساکه شود - چهار ماه گرما را **دهوپ کال** گویند (بضم دال وهاے خفی وسکون باے فارسی وکاف والف ولام) وچهار ماه بارش را **برکها کال** (بفتح با وسکون را وفتح کاف وهاے حطی والف) وچهار ماه سرما را **سیت کال** (بکسر سین وسکون یاے تحتانی وفتح تاے فوقانی) - ودر معظم معمورهٔ هندوستان از دون ازسه فصل آشکار نبود - حوت حمل ثور جوزا **گرما** سرطان اسد سنبله میزان **باران** عقرب قوس جدی دلو **زمستان** ❊

وسال شمسی را دو بخش گردانند - از حمل تا آخر سنبله **اترگول** نامند (بضم همزه وفتح تاے فوقانی مشدد وسکون را وضم کاف فارسی وسکون واو ولام) شمالی معدل النهار ازو - از اول میزان تا آخر حوت را **دکهن گول** خوانند (بفتح دال وکسر کاف مشدد وهاے خفی ونون) جنوبی آن - ونیز از اول جدی تا آخر جوزا را **اتراین** نامند (بضم همزه وفتح تاے فوقانی مشدد ورا والف وکسر یاے تحتانی وسکون نون) آفتاب رو بشمال نهد - واز اول سرطان تا آخر قوس

اختلاف (۱) هکس در نسخه (۲) در [ص و] نیست ❊

و چهپایی (بفتح دال و کسر جیم فارسی مشدد و های حطی و نون و الف و کسر یای تحتانی و فتح نون و الف) خورشید صورت روی بر دو سوی او
و دامنه بر دو سوی ان چهل قسم گردد و سمرده.

و شامه و را شصت بخش برابر کرده اند و هر یک را گهتی نامند (بفتح کاف فارسی و های خفی و کسر تای فوقانی هندی و
سکون یای تحتانی) و گهری را گهری (بفتح کاف فارسی و های حطی و کسر را و سکون یای تحتانی) - و هر گهری را سی
بدان شماره قسمت کنند و هر یک را پل خوانند (بفتح پای فارسی و لام) - و پل را سی بدان سان بخش کرده اند و هر کدام را
بپارسی گویند (بسون و الف و کسر را و سکون یای تحتانی) و بپل برخوانند (بکسر با و فتح پای فارسی و لام) - و بزرگی
مقدار شصت بپل بس کشیدن آدمی معتدل المزاج که مه دو بپل و چهپای و دامن آن بود - آدمی بیست و سه صد و شصت نفس
در یک گهری بر آرد و در یک شبانروز بیست و یک هزار و ششصد برکشد - و برخی چنان برگزارند که بر آید آمد را
سواس نامند (بضم سین و واو و الف و سین) و آنچه در آید آمدن را پرسواس (بفتح پای فارسی و سکون را
و سر دو را یک پران خوانند (بفتح پای فارسی و را و الف و نون) - و شش پران را یک پل (بفتح پای فارسی
و سکون لام) و شصت پل را یک گهری - عموم ساعت که بیست و چهارم بخش شبانروز است اندازهٔ دو و نیم گهری
است - هر یکی از بیست و دو چهار قسم بر شمارند - هر قسم را پهر گویند (بفتح پای فارسی و سکون ها و را) و پهر
برابر باشد.

تاریخ خطائی

سر آغاز از کیهان آفرینش بر شمارند و بر عم ایشان تا امسال هشت هزار و هشتصد و هشتاد و چهار ون (بفتح واو
و سکون نون) و شصت سال سپری شده - و هر ونی ده هزار سالی - و بندارند پایندگی عالم سه صد هزار ون بود و هر ونی
سه صد و شصت هزار - سال شمسی حقیقی و ماه قمری حقیقی برگیرند - و چهار سال از میانه و کبیسه - محی الدین مغربی از شمار دهم
ده برگزارد و برخی از شمار دهم یا بر دهم - شبانروز را سه دوازده و حاج بخش کرده اند و هر یک راست که و هر کدام را نامی نهاده اند
و سر بده هزار فنگ بخش کنند - و در سال سه جوش سه دور دارند تا گنگ و ن جونگ و ن جاون - هر یکی شصت سال - و در سال
آرامه و نامه گردانند - و گردش دور بر دوازده بود و شصت در سال و در روز بکار برند و پس ازان و اجزای روز -
از ترکیب این دو دور در شصت بر شمارند و اصطلاح برند.

تاریخ ترکی

ایغوری برگویند - شصت سال است لیکن دو دو این جز بر دوازده نگردد - سالها و روزها بدان سان شمارند - و برخی
ترکان چنان برگزارند که دوازده سال بر ده برگردد - و سر آغاز سال بندائی نگرفت - الغ بیگ گوید که ترکان سه عدد بر سالهای
ایغوره رومی افزایند و بر دوازده قسمت کنند آنچه بماند از سال موش آغاز نهند تا هر حیوانی که رسد سال وی بود - لیکن بیزار دو
از بسیاری نیاز و یک سال کم یا بر بند - نام ازان است که آنچه باقی ماند بحوامات دهند از موش گرفته هر جانوری
که رسد نام آن اختیار کنند - سر حد آغاز معلوم نگردد لیکن ازین حساب بحی شناسائی بدست آید که کدام سال است
و این دوازده نام دارد - و اگر هشت سال بر تاریخ ایغوره ملکی افزایند و بر دوازده طرح کنند از سال موش گرفته هر جانور
که رسد سال آن باشد و این درست آید بدین ترتیب سیچقان (بکسر سین و سکون یای تحتانی و جیم

اختلاف (۱) [نسخه م] کاج [نسخه ن] جاوه (۲) [نسخه ز] فنگ ... (۳) [نسخه م] ... (۴) [نسخه ب] سانک (۵) [نسخه ع]
این ... (۶) [نسخه م] ... [نسخه م] ... (۷) [نسخه م] بر (۸) [نسخه م] اصطلاح (۹) ... [نسخه ن] ... [نسخه ز] این ... نام ... +

(بقاف والف ونون) موش او (بضم همزه وسکون واو ودال) کاو پارس (بای فارسی والف وسکون را وفتح سین) پلنگ توشقان (بفتح تای فوقانی وکسر را وسکون شین منقوطه وقاف والف ونون) خرگوش لوی (بضم مجهول لام وسکون واو وبعد یای تحتانی نخست مکسور ودوم ساکن) نهنگ ییلان (بمد یای تحتانی اول مکسور تانی ساکن ولام والف ونون) مار یونت (بضم یای تحتانی وسکون واو ونون خفی وسکون تای فوقانی) اسب قوی (بضم قاف وسکون یا) گوسفند بیچ (بکسر با وسکون یای تحتانی وجیم فارسی) بوزینه تخاقو (بفتح تای فوقانی وخای منقوطه والف وضم قاف وسکون واو) مرغ ایت (بکسر همزه وسکون یای تحتانی وتای فوقانی) سگ تنگوز (بفتح تای فوقانی ونون خفی وضم کاف وسکون واو وزای منقوطه) خوک - در انجام هر یک لفظ ایل که معنی سال است برافزایند

تاریخ منجم

آغاز از آفرینش گیرند وگویند در آن هنگام همگی سیاره در اول حمل بود - سال شمسی باشد - وشمار او درین سال یک لک وهشتاد وچهار هزار وشش صد ونود وشش سال گذشته

تاریخ آدم

آغاز از پیدائی او گیرند - سال شمسی وماه قمری - درین سال بگزارش زیچ ایلخانی ودیگر کارآگهان پنج هزار وسه صد وپنجاه وسه سال شمسی شود - وبرخی اهل کتاب شش هزار وسه صد وچهل وشش سال شمسی برگرازند - وحیدی شش هزار وصد وسی وهشت سال شمسی - جمعی شش هزار ونهصد وبیست سال شمسی - وآنچه از والش اندوزان یساری شنوده شد شش هزار وصد ونود وسه سال

تاریخ یهود

آغاز از آفرینش آدم گیرند سال شمسی حقیقی وماه قمری اصطلاحی - شمار ماه وروز بر آئین اصحاب اوساط - وسالها دوگونه بود بسیط که دوازده ماه باشد وکبیسه که سیزده ماه باشد - وعبور که در او اعتبار کنند - وانند هندیان در سه سال یک ماه افزایند

تاریخ طوفان

سرآغاز از آن حادثه گیرند - سال شمسی حقیقی وماه[1] قمری حقیقی - واول سال از حمل گیرند وابومعشر بلخی اوساط کواکب برین تاریخ نهاده - ودرین سال چهار هزار وشش صد ونود وشش سال گذشته

تاریخ بخت نصر

اول[2] از عنوان فرمانروائی خویش تاره تاریخی درمیان آورد - سال شمسی اصطلاحی سه صد وشصت وپنج روز بی کسر - وماه[3] سی روز - بپایان سال پنج روز افزاید - وبطلیموس در مجسطی حرکات سیاره برین تاریخ نهاده - دو هزار وسه صد وچهل ویک سال از وی سپری شده

تاریخ فیلیپس

فیلیس فیلقس پدر اوست - او مشهور بسکندر باقدونی است - آغاز از درگذشتن او گرفته اند - سال وماه شمسی اصطلاحی - تا اول سکندرسالی اصول اوساط کواکب در زیچ قانون ونطلیموس برخی از آنها در مجسطی برین نهاده - هزار ونهصد ونه سال گذشته

اختلافات (۱) این جمله در [د] نیست (۲) در [ص د] نیست [ه] تاریخ بخت نصر اول از عنوان (۳) این جمله در [۲] نیست

تاریخ قبطی

سرآغاز[1] از شش هنگام - سالی برگونه سال شمسی اصطلاحی سی صد و شصت و پنج روز بی کسر - پنج سلطانی جهان برابر سال را و سال رومی است و بهمان کماس دارد لیکن کبیسه قبطی پس از شش گیرد از کبیسه رومی ❊

تاریخ رومی

سال وی از شمسی اصطلاحی - سه صد و شصت و پنج روز و چهار یک روز کم و بیش یک سال برشمارند - و در ارصاد مشهور کسر را اندکی از ربع است - بر بطلمیوس چهارده دقیقه و چهل و شش ثانیه بر صد التحانی دقیقه هان و ثانیه سی و دو و ثالثه سی از رصد خاقانی دقیقه همان و سی و شش ثانیه و سی و هفت ثالثه بر صد جدید گورکانی دقیقه در السال و سی و سه ثانیه در رصد مغربی دوازده دقیقه بر صد ساز سیزده دقیقه و سی و شش ثانیه - محی الدین مغربی گوید برخی از ارصاد روم آن کسر از ربع بیش است و برخی کمتر از ربع - و از این رو نامزد اوسط ربع گرفتند - و طائفه بر آنکه اهل روم آن کسر را بر صد ربع تمام یافته اند پس سال شمسی حقیقی باشد - و ملا علی قوشچی بر وجه تخمین بر حقیقی برگزارد و سرآغاز این از فرو شدن اسکندر ثانی ذوالقرنین لیکن پس از دوازده سال فرا گرفت - و برخی بر آنند که در سال هفتم از اورنگ نشینی او دار مقدونیان که جایگاه اوست برای تسخیر ملک برآمد و این تاریخ بر نهاد - محی الدین مغربی بر آنکه عنوان این تاریخ از اورنگ نشینی سلوقس است که انطاکیه ما نهاده اوست - جنود[2] ی دیرسالی این تاریخ بکار بردے - گویند اسکندر فیلقوس چون از یونان بکشائش فارس برفت بیت المقدس گذار افتاد - دانشوران یهود سام را طلب داشت و فرمود تاریخ موسی بر انداخته از زمان ما گیرید - تاریخ داودی که بیشیان گفته است یک تاریخ زیاده از هزار سال بکرده اند و امسال تاریخ را هزار برشد از سال آمده فرمایش کار بسته آمد - و چنان کردند - و آن بیست و هفتم سال از عمر اسکندر بود - برخی بر آنند که تاریخ در روم عبرانی است - کوشیار در زیج جامع گوید تاریخ رومی دیرسالی دیگر گونگی ندارد دگر نام آنها - و سر سال سریانیان اول تشرین الاول مسیر شماره در چهارم درجه میزان بود اکنون بیازدهم[3] - و سرور رومیان آن زمان اول کانون ثانی است و آن هنگام یکی بسیم درجه جدی است - و بساکے این تاریخ را از فیلقوس پدر اسکندر دوالقرنین گوید لیکن برای آنکه نامی نام پسر جو دگر داشتند و اصل اوساط در زیج چون برین تاریخ نهاده - هزار و سه صد و پنج سال می شود ❊

تاریخ اغسطوس[4]

نخستین فرمانروای قیاصره است - ولادت عیسی در زمان اوست - سرآغاز از جلوس او گیرند سال رومی و ماه قبطی آخرین ماه را سی و پنج روز گیرند و در سال کبیسه سی و شش - و از آن هزار و ششصد و شصت و سه سال سپری شده ❊

تاریخ نصاری

سرآغاز ولادت عیسی - سال سه صد و شصت و پنج روز و پنج ساعت بسان روم - لیکن از چهار سال در آخر ماه دوم یک روز افزایند و ابتدای شماره روز از نیم شب گیرند - و فرشته آسا هفته را نام برگزیند[5] و آغاز از یکشنبه کنند - و سر سال برسے اول جدی گیرند و طائفه هشتم درجه او ❊

تاریخ الطونیس[6] رومی

از اورنگ نشینی اوست - سال رومی و ماه قبطی - بطلمیوس مواضع ثوابت را در مجسطی برین تاریخ نهاده

اختلاف (۱) مجله اصس سکام در [...] [...] (۲) [...] (۳) [...] گریاه دهم (۴) [...] ساره دم (۵) [...] اسطس (۶) [...] برگزیند [...] گریند (۷) [...] الطونس ❊

واز دو هزار و چهار صد و پنجاه و هفت سال ◆

تاریخ قلطیانوس[1] رومی

تاریخ قلطیانوس رومی

فرمانده ترسائی ست از عنفوان فرمانروائی او برگرفته اند - سال رومی و ماه قبطی - هزار و ده سال گذشت ◆

تاریخ هجری

تاریخ هجری

عرب را پیش از اسلام گوناگون تاریخ بود چون تاریخ بنای کعبه و ریاست عمرو بن ربیعه (در جزیرهٔ حجاز بت پرستی ازو بنیاد شد)، و تا عام الفیل این تاریخ روائی داشت - سپس سال فیل را سرآغاز گردانیدند - هر قومی از عرب که ایشان را واقعهٔ بزرگ دست دادی آغاز سال برساختی - در زمان پیغمبر این رشته دوتائی نداشت لیکن از هنگام هجرت هر سالے را نامی نهاده بودند چنانچه آن سال را سال اذن گفتی یعنی دستورے یافتن برآمدن از مکه به مدینه و سال دوم را سال امر گفتندے یعنی فرمایش با دیرین ناگروندگان[2] - و چون نوبت به دوم خلیفه رسید ابوموسی اشعری حاکم یمن عرضه داشت - از بارگاه والا نوشتها آمد و ماه شعبان نقید - دریافته نمیشود کدام شعبان است - خلیفه دانش پژوهان را فراهم آورد - برخی یهود تاریخ خود در میان آوردند - و حکیم هرمزان[3] گفت عجم را حسابی ست که ماه روز گویند و آنرا برگزارد - و چون در هر دو کبیسه بود و نیز روے حساب کمتر پذیرفت و آغاز تاریخ از هجرت برگرفت - و ماه بطور ایشان از دیدن هلال پس از غروب تمام از نیر اعظم تا رویت دیگر - و از سی روز زیاده و از بیست و نه کمتر نباشد - و گاه چهار ماه پیهم سی روز شود و سه ماه بیست و نه - و اهل حساب رویت را از نظر انداخته ماه قمری بر دو گونه ساخته اند حقیقی و آن از هنگام دورے ماه از وضع معین با آفتاب چون اجتماع یا استقبال یا جز آن تا باز بدان رسد و اصطلاحے - چون حرکات قمر مختلف باشد و ضبط آن دشوار و همچنان احساس شکلها پس بحرکت وسطی قرار دادند و لختی کار آسان شد - و آن در زیج جدید بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه - ضابطه آنست هر کسرے که از نصف افزاید یکے اعتبار کنند و چون زیاده از نصف بود ماه محرم سی روز گیرند و ماه دوم بیست و نه و همچنین تا آخر - پس ذی حجه بیست و نه باشد در سال غیر کبیسه - و مدت سال قمری وسطی سه صد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه - از شمسی اصطلاحی ده روز و بیست و یک ساعت و دوازده دقیقه کم باشد - میرزا الغ بیگ زیج جدید را برین تاریخ اساس نهاده - هزار و دو سال گذشت ◆

تاریخ یزدجرد

تاریخ یزدجرد

این[4] شهریار پرویز بن[5] هرمز بن انوشیروان - سرآغاز آن از اورنگ آرائی جمشید - پس ازو هر فرماندهی از جلوس خود تازه ساختی و یزدجرد نیز از تخت نشینی خود نو گردانید - سال رومی آسا لیکن آن کسر زاید را فراهم آوردی تا در هر صد و بیست سال یک ماه باتمام رسیدی و آن سال را سیزده ماه گرفتی نخست بر فروردین افزودی و نام آن برخواندی و دوم بار بر اردی بهشت و همچنان - و چون سامان یزدجرد آن تاریخ تازگی گرفت و کار او ناکامی سپری شد سررشتهٔ کبیسه از دست برفت - و سال و ماه شمسی اصطلاحی - نهصد و شصت و سه سال گذشت ◆

تاریخ ملکی

تاریخ ملکی

جلالی نیز خوانند - دران زمان تاریخ فرس بکار بردی از گسیختن رشتهٔ کبیسه آغاز سالها دگرگون شدے

اختلاف (۱) [د] دقلطیانوس (۲) [ت] ناگرویدگان (۳) [ص ر] هرمزن (۴) در [ت ۲] بیست (۵) همین [۲] [ت] پرویزے - [ت الف ر ۲] س پرویز ◆

بکوشش سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی عمر خیام و دیگر اخترشناسان این تاریخ برگزیدند[۱]. سرآغاز سال از تحویل حمل فرا گرفت. سال و ماه حقیقی لیکن امروز ماه اصطلاحی معمول. هر ماه را سی گیرند و در آخر اسفندارمذ پنج یا شش روز افزایند. تا امروز بالعدد ... شماره ده سال سپری شده.

تاریخ خانی

از آغاز اورنگ نشینی غازان خان ننشینی[۲] تاریخ ایلخانی. سال و ماه شمسی حقیقی. پیشتر ازین در ممالک ایران تاریخ هجری بود و قمری سال روائی داشت. و ازین رهگذر رنگ شگفتی راه می یافت زیرا که سی و یک سال قمری سی سال شمسی است. سود و زیان ... گردی کشاورز رسیدی ... خراج بر سالهای قمری بود و بار دخل بر شمسی. آن سراپرده نشین تاریخ معدلت اندوز نام پادشاهان برگرفت با آرایش نقد خانی. دویست و دو و سه سال گذشت.

تاریخ الهی

از دیر باز بر سرآن بود که[۳] اعمال بلاد پهناور هندوستان تازه سال و روزی که آیید و دشواری آسانی گراید. و بیزار تاریخ هجری که از نام آن آگهی نبود برگرانی داشتند لیکن از انبوهی کوته بینان کار شناس که روائی تاریخ با آغاز مذهب پیدایش شاهنشاه بدار ... دل را گرانی شمرده اندیشه سرودن نمی فرستاد. هر چند بر انصاف منشان روزگار میدانکه این نقد جاوید معامله دانی را با گوهر شناسایی نیز درین جا نیست وازین سلسله بود که موبدان را روائی رشته حقیقت هم اختیاری لیکن جهان عبارت[۴] ناشناسائی. و دانشمندگان از دبستان گرویدن ره ... از باز جواست سپردن در پرده. در جمعه دوری ملاسی از مرجع خردها الاحرام[۵] آگهی افروز نش دیگر یافت و سرگ روسای جهانیان را فرو گرفت. سعادت نشیبان بی گرانی سرا ناقص کامی برگزیدند و گنج خردمندان عموده رای به معول ... روائی برنسبند. درین تیح شاهنشاهی بردی روزگار افتاد. باد کار شیر... حکما گرمده ... دانش امیر فتح الله شیرازی در انجام این کار همت بست و در زیج جدید گورگانی اساس نهاد و از یک شمسی ... جدید بود را سرآغاز گرفت. سکوه والای ظاهر که گیتی صدا و مکرامت شده بدین گزیده کار بسند بود جامعه که مشوائی جهان معنی فراهم شده باشد و سرای آگهی بندگان سعادت منش بدات قدسی نست داد بود جاوید روائی رسانید. سال و ماه شمسی حقیقی شد و کبیسه از میان برافتاد. و نام ماه و روز فارسی بحال خود گذاشتند. و شماره روزها سے ماه از بیست و نه سی ... سی و دو باشد. و دو روز ... پسین را روز و روشب نام بر ساختند.

نامهای ماههای هر تاریخ در جدول برنگاشت و آسانی افزوده.

جدول اسامی تاریخ

نامهای ماههای تاریخ هندی	چیت	بیساکھ	جیٹھ	اساڑھ	ساون	بھادوں	کوار	کاتک	اگهن	پوس	ماگھ	پھاگن
نامهای ماههای خطائی	حوه	تزروه	سانوه	سروه	اوده	لو	حموه	ماو	کهو	سو	سی او	سره
تاریخ الغ	ارام ای	الکندی آی	اوچیچ آی	دردیچ آی	بیشیچ آی	التیچ آی	تیچ آی	سکسیچ آی	طوقسیچ ای	اونیچ آی	اون برینچ آی	عسامات آی
تاریخ ملکشاهی												
تاریخ آدم												

اختلاف (۱) [...] برگزیده [...] برگزید (۲) [...] ... (۳) [...] بر سر بر آرای (۴) [...] عبارت آگی (۵) [...] کج خردان ... [...] [...] خلافت [...] ... [...] ... گرگونه تقدمست ... برخی در ... اسامی مختلف است.

تتمۂ جدول اسامی تاریخ

تاریخ جهودان	تشری	مرحشوان (۱)	کسلیو	طیبت	شفط (۲)	ادار (۳)	نیسن	ایر (۴)	سیون (۵)	تمز	اب (۶)	ایلول
تاریخ هوفاق								-		.	.	.
تاریخ بخت نصر	توث	بابه	اتور (۷)	کیهک	طوبه	امشیر (۹)	برمهات	برموده	بشنس (۱)	بونه	آبیب	مسری
تاریخ فیلبس	توث	بابه	اتور (۷)	کیهک	طوبه	امشیر (۹)	برمهات	برموده	بشنس (۱)	بونه	ابیب	مسری
تاریخ قبطی	توته	فادی (۱)	اتور	حواق	عول	ماخیر	فاموت	فرموتی	ماحون (۲)	نادنی (۳)	ابیفی (۴)	امسوری
تاریخ اسکندرومی	تشرین الاول	تشرین الآخر	کانون الاول	کانون الآخر	شباط	آذار	نیسان	ایار	حزیران	تموز	آب	ایلول
تاریخ عنس	توت	بابه	اتور (۷)	کیهک	طوبه	امشیر (۹)	برمهات	برموده	بشنس (۱)	بونه	ابیب	مسری
تاریخ نصاری	ستیرو (۵)	فبریرو	مارسو	اپریل	مایو	شونیو	سولیو	اگوستو	ستمبرو	ادی توبرو	نووبرو	دی زمبرو
تاریخ الطومیس	توت	بابه	اتور (۷)	کیهک	طوبه	امشیر (۹)	برمهات	برموده	بشنس (۱)	بونه	ابیب	مسری
تاریخ فلطیانس	توث	بابه	اتور (۷)	کیهک	طوبه	امشیر	برمهات	برموده	بشنس	بونه	ابیب	مسری
تاریخ هجری	محرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الآخر	جمادی الاول (۱۰)	جمادی الآخر (۱۱)	رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذی قعده	ذی حجه
تاریخ یزدجرد	فروردین ماه قدیمی	اردی بهشت ماه قدیمی	خرداد ماه قدیمی	تیر ماه قدیمی	امرداد ماه قدیمی	شهریور ماه قدیمی	مهر ماه قدیمی	آبان ماه قدیمی	آذر ماه قدیمی	دی ماه قدیمی	بهمن ماه قدیمی	اسفندارمد ماه قدیمی
تاریخ ملکی	فروردین ماه جلالی	اردی بهشت ماه جلالی	خرداد ماه جلالی	تیر ماه جلالی	امرداد ماه جلالی	شهریور ماه جلالی	مهر ماه جلالی	آبان ماه جلالی	آذر ماه جلالی	دی ماه جلالی	بهمن ماه جلالی	اسفندارمد ماه جلالی
تاریخ خانی	ارام آی خانی	ایکیمدی آی خانی	اوچنچ آی خانی	تورتنچ آی خانی	بیشنچ آی خانی	التنچ آی خانی	یتنچ آی خانی	سکزنچ آی خانی	طقوزنچ آی خانی	اونچ آی خانی	اون بیرنچ آی خانی	حقشابات آی خانی
تاریخ الٰهی	فروردین ماه الٰهی	اردی بهشت ماه الٰهی	خرداد ماه الٰهی	تیر ماه الٰهی	امرداد ماه الٰهی	شهریور ماه الٰهی	مهر ماه الٰهی	آبان ماه الٰهی	آذر ماه الٰهی	دی ماه الٰهی	بهمن ماه الٰهی	اسفندارمد ماه الٰهی

سوانح روزگار که پاسی صد سال و مه شده در اوراق جای گیر علم **تاریخ** بر شمارند — و داننده را مورخ گویند. و اسفار این شناسائی هند و ختا و فرنگ و جهود و دیگر اُمم فراوان دارند — و در احمدی کیش نخستین کسی که در چهار بدین پرداخت محمد بن اسحق بود — سپس وهب بن منبه واقدی اصمعی طبری ابو عبد الله مسلم بن قتیبه اعثم کوفی محمد مقنع (۱۸) حکیم علی مسکویه فخر الدین محمد بن ابی داود (۱۹) سلیمان ساکتی ابو الفرج عماد الدین بن کثیر مقدسی ابو حنیفۂ دینوری محمد بن عبد الله مسعودی

اختلاف (۱) [توت م] مرحشوان [من] مرحشوان [د] مرحسوان (۲) [د] در نسخها ایلیلو (۳) [من و] شباط (۴) [ف من و] آرار (۵) [د] ایار (۶) [د] سیوان (۷) [د] آب (۸) [من] [من] اتور (۹) [من] [من] سیر (۱) [من] لش (۱۱) در نسخها فاری یا فاسی اقاسی (۱۲) [د] ناموں (۱۳) [د] نادلی (۱۴) در نسخها ابقی (۱۵) اعمانی ... سواه ربان پرتگال است ... [من] ماهای انگلیسیه نگاشته — در بعض نسخها ستیرو و فبریرو ایرو سر (۱۶) جمادی الاول جمادی الآخر [من] جمادی الاول ... (۱۷) [من] تصحیح — در دیگر نسخها ... تاریخ ... (۱۸) ... (۱۹) ...

ابن خلکان، یافعی، ابونصر قمی - و در نظم فردوسی طوسی، ابوالحسن بیهقی، ابوالحسن مولف تاریخ خسروی، خواجه ابوالفضل بیهقی، عباس بن مصعب
احمد بن سیار، ابواسحق بزاز(1) محمد علی، ابوالقاسم کعبی، ابوالحسن فارسی، صدرالدین محمد صدر و بد تاج المآثر، ابوعبدالله منهاج جرجانی(2)
(طبقات ناصری از وست) کبیرالدین عراقی، ابوالقاسم کاشی(3) مؤلف زبده، خواجه(4) ابوالفضل مصنف کتاب محول الملاعب و فضائل الملوک
عطاءالدین(5) جوینی برادر خواجه شمس الدین صاحب دیوان (تاریخ جهانگشای نگاشت) حمدالله مستوفی قزوینی، قاضی نظام(6) بیضاوی
خواجه رشید طبیب، حافظ ابرو و دیگر سخن سرایان حقیقت گزار ۰

و سرایندگان سوانح حال را بسر آغازی نمود بخشید و بشماره سخن نگار لختی نامبرده و چون آن دبستان آمد تا سر تاریخ
گزیده حافظ و در جلوس شاهنشاهی بنصرت اکبر و کام بخش نامه آمد - و بیشتر کم می برد ضد حافظ در باب پوستنا گزارش رفته

قطعه
حجت الحق ابوعلی سینا ۰ در شجع آمد از عدم بوجود ۰ در شصا کل علم حاصل کرد ۰ در تکز کرد این جهان بدرود ۰

آئین سپه سالار

جانشین خدیو عالم است سپاه صوبه و رعیت فرمان بدو سپارد - و آبادی این مرز بدادگری(1) او - سرکاری که بس گیر ایزدی
رضا را طلبکار بود - پیالش و بیار بندی بسر سپارد و جز اندکی مردم را دار دست نهد - از خدکاری رسانی بعود بهر به لائی و طبع رولی
اساند آگهی و بندر و الی جوی بسپارد و خاصه از بسپاران بردیک و دوران حد سگزار - آنچه از ایشان آید بغیر ایدان بعرباند و آنچه
ایشان بواسد خو بدان سپارد - و در کار کرد باداماری از خود راز کشاید و اگر بیاید با خدی گزیده مهربانی کند و گزار سهار سخت

قطعه
گاه باشد ز سر دانشمند ۰ بر نیاید درست تدبیری ۰ گاه باشد که کودک نادان ۰ بغلط بر هدف زند تیری ۰

فراوان مردم را در انجمن بار نگذارد و دوامی دلیر دلسوز کم از نامات - سا دائی حذکا فرامد و بالست و قت ادست
شود - سرداری را بسا بانی و اسه دو رمی نگار بر دو مزاج شناسی را دست آویز دولت ساخته سالشه(9) ربدگی نماید -
لطف و مهر را در فرمان حزد بار دارد و سرکشان را لکار سپاهی و امر در گولی فرمان بدر گرداند و در بیخ گوئی و بیم امراسئے
و بسد و رد دل و عضو بسدن باد فراه آماده گرداند - و در گسیختن عنصری سو بد فراوان اندیشه بجا آورد - زبان را بدشنام
نیالاید که آئین بهره وران نابارشیس است گفتار از سوگند باز دارد که خود را بدروغ گوئی و معاملت را بدگمانی
سهمت آلود ساختن است - در داد(10) گری بگواه و سوگند بسنده نکند - گوناگون پرسش و بلند(11) سواد پیانی دو در سیس
نامد و بر دیگران گذاشته فارغ نشیند ۰ بیت بدنوان میداز عزیاد او ۰ که تا ید زد لوان بود داد او ۰ و داد خواهان را
زیر امعاده بد چشم از گناه پوشد و بورش نپذیرد - و جان زندگانی باید که مردمی و شکوه را اگر ندبے زبد - و
نکیش مردم دریادمرد - خردمند در کار و ساکه نامدار بود در ران خود گر بیدین ناسده را بدلسگی حکومه گرار و اگر حق
با اوست شوریش نکوهیده بود و زبه بیار بادانی سپه مهربانی در خور - بر لختی از ملک بخدکاران راستی منش سپارد
و راهها را بد نامان نردل ابسی بخشد و در آن زبان خبر گیرد - یک اندیشان دو ربین راست گوے کم از بیجا سوے
نگرند - واگر جنس فرو نهند و مردم بدست بعد در هر کار سے خدی باهم نا آشنا را برگمارد و گزارش هر یک را نگاشته

بسیار براستی سرگیرد. و همواره صبح را اکثر از دخل کند و اندوخته را لختی بتمندان برد. جامه آنکه ریاں بکار اش نکشاید. از
ساماں سپاه و یراق زبانی نشود. خود را از سواری باز ندارد و به تیر و تفنگ پرداز دو مردم را بدان در رق فرماید. در سر و کیل
ساختن مردم نخود اعتبار او در دل و دیده در سپر با آهستگی هم دوش کرداند. بساحبات در زنان ابار ساگو هر گفت اخلاص
درمیان آرند. به سرح گران خویشتن را نفروشد. نافر دل بر ساعت و آبادی زمین همت بر گمارد. و براست پیمانه
دلشکرے نماید. و یاوری کشاورزان گرید و پرستش ایزدی بر شمارد. عمل گزاران انصاف گرای باز دارد. در بار ریاں
از کارکرد ایشان آگهی پذیرد. در ساختن حوض و چاه و کاریز و باغ و سرا و دیگر منازل خیر سعادت اندوزد. و در تعمیر باستانی
آثار دست همت بر گشاید. خلوت گزین و پراگنده دل نباشد که آیین وارستگان صحرانشین ست. و پیرانه منش
دور هنگامه نبود که وانکند که روش صورت پرستان نا منیاست بیت تو نا همه منشین و مبر از همگان نیز ❊ در راه خرد
زگس باش به مقاد ❊ ایزدی گرید گان را گرامی دارد و از گوشه نشینان خدا اندوز دلیر مویان برهنه پا در یوزه گر باشد
و ستایش آفتاب[1] و چراغ خورشید معبودی و آتش پرستی نداند. به بیداری خو گر شود و خواب و خور اندازه نگه دارد.
و گریبان روز و داماں شب را آگهی بسر آرد و در دل روز و شب نیاز مندی کند. چون از کار جهانیان ود درد سے
شماره و ابر دارد و در فرهنگ نامها آرف در نگرد و کار بندد. و اگر دل بدان نیارامد معنوی معنوی برخواند و دل بنالیشها ندا ده
لی مقصود برد. و آرموده داستانهاے کلیله و دمنه طبیعت را امیر مالی کند و ترتیب و فراز جهان آگهی یافته آرمون پیشیان
تجربه سود سگالد. در روائی حقیقی علوم توجه برگمارد و دیو افسانها بر کناره دارد. شناسائی دنیک[2] سگالی پیوند و دستوری
و بدکه بر ور نامچه حال او ترف نگهی نگار برد. هر چه ترار وی آگهی او نکوهیده باشد نحلو تها ار گویند و اگر در شناخت لغرشی
رود آزار بر نگیرد که از دیربار مردم از گزارد ن راستی تلخ نا باز مانده اند خاصه در حشمناکے که خرد نغنود و طبع بر شود.
بیشتر هیئیاں آهو تر ده عیب آراو اگری را دل نسوزد از بیناکی دم بر نیارد و آنکه سود دیگران بر زیاں خویش گزیند
کمیاب. از گزارش بد گو سخن در نشود. و راه و دو رحتی نشیند که بدگوهران سخن ساز آیین سخته کاری دستان فروشی بانند
و خویشتن را بے غرض دامود ه سجاں آرار سے پای کوشش افشرند. طرح اقامت نیدازد و همواره خویشتن را آماده طلب دارد
بکیش توری نه نشیند آزرم و مدارا برگزیند و دیرین خاندانها بر نیدازد و گردنکشان شایسته را سپارش گزار و بس اندگان
نا هنجار[3] نه آید. دیده مالی باید که ارادت گرینیاں هنگام در خوردن حمد الله اکبر گوید و در رگ جل جلاله بر خوانند. کمتر از
یکساله گو سفند و سر را عدا انسازد. و از روز زاد خویش یک ماه از گوشت خوردن پرهیزد. کشته خود را خود ر لعشرت زنانش
کمتر پرداز و آستمن رانزدیکی نکند آشتی که مردم پیش بر شدگان نگار برد هر سال روز زاد سامان نماید و نیدستان را کامیاب
گرداند بیت برگ عیشی بگور خویش فرست ❊ کس نیارد ز پس تو پیش فرست ❊ چون آفتاب از برجی بر حی خرامد
سپاس گزاری بر نشیند و برای هتیار بدل صدودگاں بنحیری توپ و بندوق را بحر دمش آورد. شوال نور افروزی
آفتاب عالمتاب و نیم شب که آغاز بر شدن آن باشد نقاره بر نوازند و آگهی افزاید ❊

آیین فوجدار

گیتی خداوند برای آبادی ملک جنانچه هر صوبه سپه سالاری نامزد کند از مزاج شناسی و کار آگهی در هر چندی پرگنات
پدید آئی یکی از دلاوران دادگر کم آزار اندازه شناس درست پیمان بار گزار د. و آن را بدان نام خوانند. داد و دہش ایرئی

اختلافات (۱) [ص د] آفتاب ایزدی (۲) [ص د] دانش پرستی (۳) [ص ا] یک نگال (۴) همچنین در [ب] ددر دیگر نسخها
ناهنجار راه به ان الحرا ❊

را آوری بهست باشد. چون بزرگی با عمل گزار خالصه یا جاگیردار بر کسی بامداد لا دیر گمارد بزرگ گرامی حریان پدری گرداند در نگاشته اعیان
بزرگ چه بالش بر راه سپارد. بزرگ و سراب سگاه برسا بید گاه و سگاه آدمی و آن ایمان گر بد رساند. و گماردگی تا دیره در شود.
تا کار از پیادگان به آمد لسواران فرماید. و بر ملغه تیر دسی بکند و سجالی که بر توب و تفنگ بر سد برشید و آمد و سد راه بار و دارد و
ارشب چون لسود و سیاهی برسگالد و از برگ و ساز و آن ماج باشد. چون سگاه بر کسان بتار و در بحث عیب هنجار سگاه دارد و چشم
بحش سجالصه بار گرداند. اگر ورده مالی باسد بحت و آن بر سپارد. موشه ام است و بر آن سپاهی سراج گیرد. چون یکی بی بارگی شود
بر هر یاب برشکش بوده سرانجام کند و آن را که در سگاه و وسوار سرکار والا سامان باید. و نسخه حاضر و ماثب سپاه را بدرگاه فرستد در روائی
آئینهای معدس پیش نهاد همت کند.

آئین میر عدل و قاضی

دادرسی و فریادرسی اگرچه کار فرماندهان والا شکوه است لیکن سروری یک تن همه را نرسد. ناگزیر تنی آگاه دل راستی منش
بداد وری نامزد گردد. و از گواه و سوگند بسنده نکرده بر جستجو بسیار کار فرماید. بی پژوهش بسیار داد آن دو دانا. بخرد سمت کاوش و در
منش بر فراز آگهی برآمدن بس دشوار. از فرو بی بدگوهری و آزمندی یکی بر گواه و سوگند سوال کرد. و از بی آوردی و مزاج
شناسی بسر رسید و پایه داد گزار برساند و بر ترقی و حق دوستی و باید را بکرداما آورد نخست سرا پرسش کند. و از حال آن
آگاه. و انچه در هر کار و بر سزاوار باشد و در بیان سد و سخن ساح ساح برسپارد و از گواهان سر صد احداث لطف و اسان و اسان
بر نوسیده. چون بلهیدگی و آهستگی و ترزف نگهی با نجام رساند ربانی بدیگر کار سردار و دار. و دیگران نوسیده دارد. مارد دیگر همان پیشه برگرد
داد سپرتو برشش و کاوش آن تاریده. و از دگرگونگی و یکپه نگی سخن بی معرکار برد. و اگر ساسانی نامردانگی فراهم باشد و کس برگمارد کی
در نماید آنرا قاضی باشد و دیگرے بکار بساند او را میر عدل.

آئین کوتوال

شناسه این پایه ولیر کار روان جاکد ست عیار کسیده مرد باشتکی هم تک سگال. از بیداری و شب گردی او دیگران
در خواب آسایش و بدگوهران در گریاسید. باید خانها و راهها معمور و یکیک بر نویسد و همان با وری یکدیگر بر گیرد و خانان فراز
ده یکدیگر و در عم و سادی انبار سے باید. و از هر چند خانه محله برسپارد. و یکی از فرو سند گان را سر برگی آن نامزد گرداند. و ورودها
آینده و رونده دیگرا سپه روی ده بشمار او برگرد. و یکی از آن مردم سگاه را که با هم آشنا سوند بجاسوسی برگمارد. و موسه گزارد و ها
اسان بنگارد و ترزف نگهی بکار برد. و سرائے جدا گانه اساس نهد و رسندگان ناسناسا را دران فرود آرد. و بدست آور
صد معد و عیار بر گیرد. در دخل و خرج گروه کون مردم بار یک منش بکار بند و و تک و اسے را ببکار ساحه کاوش
سا پیراسته انتظام گرداند. در هر جو ستے پیسه در بی را سر گرده کند و دیگرے را دلال. خرید و فروخت آگهی اسان
صورت بندد. و از پیش سر بدرنامچه لشکر برساند. در فراخی کوچها کوشد. و سر بند دارد و از آلایش پاسبانی کند
چون لختے از شب سپری گردد مردم را از آمد و شد باز دارد. و سکا سان را سر بندی بر نشاند. شش بهارسردارد
و نگذارد که کسی بخانه مردم بی در فرود آید. در دان و در دیده را باید که گیرد و از عهده بر آید. و چنان کند که
کسی بر اموال باج و تمغا نگرد و دگر از سلاح و فیل و اسب و گاو و دستر و گوسفند و درد و قماش. در هر صوبه اندکی در یکجا

اختلاف (۱) [م ص ی] سند (۲) [ص د] بردل (۳) تحسین حاشیه [س] درسی [ ] درد [ ] سب [ص ا ش] حال و سماء آگاه [ ] حال آن سما آگاه
[۳۴] حال سما آگاه (۴) [ش ص ا] نوسید بر (۵) [ص د] پرسش (۶) [ش ص ا] کی در پایه طلب اراد (۷) [س] سعارد حاسه ملکار
[ص ا] شمار و شکار (۸) [د] برساند (۹) [ص د] سس ربهار بدارد

ستاند - و باستانی نقود را گدار گاه دهد یا باج ناسکوک بجز ا سپارد - و در زر و سیم پادشاهی تفاوت در سرح نهند(۱) و آنچه از دست
سائیدگی کاسته باشد باندازهٔ کاهش بازیافت نماید - و در ارزانی نرخها آگهی بکار برد و نگذارد که از شهر پیش رفته باز خرند تو انگر
افزون از ناگزیر برنگیرد - و پاس سنگ ترازو نماید و سیر را وزن سی دام کم و بیش نکند - و در گز جنانچه گز ارده آید کمی را افزونی(۲)
راه ندهد و از باده ساختن و بیمودن و خریدن و فروختن مردم را باز دارد - و از تیره و هش درونی بر کناره رید(۴) - و خواسته فروشنده
و ناپدید را اگر پیش(۵) مانده نداشته باشد بر بیگانه پاسبانی کند - و گذرهای دریاها و چاهها برای مردان و زنان جدا سازد - و برای
کشیدن در آب پاکیزه روزگاری نامزد گرداند - و زنان را از اسپ سواری باز دارد - و چنان کند که گاو و گاومیش و اسپ و شتر تسلیح نشود
بندکردن و سردو فروختن را روا ندارد - و نگذارد که زنی را نابر در بسوزند - و سزاوار ستی پر دار نکنند - و نگذارد که کم از دوازده ساله را ختنه کنند
و ان از این پایه برگذرد دیرکرد - ملنگان و قلندران و کامداران(۷) ریاکار را بیرون کند یا از روش باز دارد و آگاه باشد
که درین میان گوشه نشین ایزدپرست آزرده نگردد - و رهبه پایان بادیه طلب را گزندی نرسد - قصاب و صیاد و غسال
و کناس را از مردم جدا نشانده دهد و مردم را از آمیزهٔ این سنگ دلان سیه درون بر کناره دارد - و هر که با حلال دهم کاسه شود
بریده دست او آسیب رساند و اگر کوچ(۸) او باکشت - و گورستان را بیرون شهر مغرب رویه قرار دهد - و ارادت گزینان را در
سوگواری از کبود پوشی باز دارد و لیسرخ پوشیدن کوشش نماید - فروردین ماه تا شرف و هگی(۹) آبان ماه روزهای تحویل
غره ماه تیمیشه شانزدهم آن الهی جشنهار و گرفتگی آفتاب و ماه یکشنبه مردم را از تسلیح باز دارد و شکار سے جانور و بیمار را
ناگزیر روا دارد - و جانشکری بیرون شهر کند - و الهی جشنها را کار بندد - شب نوروز و شب شرف چراغان افروزد - سر آغاز
شب که آلبشن چید باشد و سرور آن هر پاسی کوس را بلند آوازه گرداند - و در تقویمات پارسی و هندی تاریخ الهی را رواج
دهد - و نیز در هندی نامها سر آغاز ماه بر شکل پیچه نهد ،

آئین عمل گزار

کشاورز دوستی باید که چه کاری دراست گفتاری آئین او بود - خود را جانشین پاسبان کل داند و جائی برنشیند که هرکس
به آسانی رسد و آزرمند میانجی نگردد - تمرد گزیں و حیله ورزش را بابند رزگوئی پیش آید و اگر سود ندهد با پاس بر دارد
وار زمین افتادگی نهراسند(۱۰) - و از باداوراه راهزن و خونریز و تبه کار دیجانه(۱۱) شدن درنگذرد - و چنان کار کرد فزایش گیرد
که آوای فریاد فرو نشیند - برزگران تهیدست را انجام دستگیری کند و باهستگی برستاند - و چون هنگام پوے رئیس ده بجمع
کال رسد در هر بگهه بیم بسوه بدو گزارد در ته باندازهٔ خدمت بهره مند گرداند - چندگی زمین تبر و بد و قطعه قطعه به قرار د
بنیش برسنجد و در چگونگی آن شناسا آید - و در مزرع با کشت و کار فراوان تفاوت رود و بهر فصل زمین بکار آید(۱۲)
[و] بهر زرگر جدا جدا قرار سند و تیمارداری نماید - قرار داد بستین عمل گزار باگهی برسنجد - اگر بیوقوئی و خیانت
رفته باشد بچاره گری برنشیند - در آبادی خرابه کوشد و پاس دارد که آباد بومی بیفتد - در افزونی گزین جنس
کوشش نماید و برای افزایش لختی از دستور کم سازد - و اگر کشاورز از قرار کم کارد و گریں وجہی بازگوید نه پذیرد -
و اگر در دهی زمین بنجر نماند و دهقان را توانائی افزون کاشتن باشد زمین دیگر موضع برافزاید - در پیمودن و دریبی
و دادگری فزایش دارد - سال بسال کشاورزرا بیرو افزاید و در کر و قرار داد بود و از افزون کاشته چیزی نستاند -

اختلاف (۱) [م د] - سد (۲) [م ت] سایدگی [م] سائیدگی (۳) [من د] افزون را (۴) در [من د] بست (۵) [من ر] از (۶) در [د]
بیست (۷) در بسمار و کامداران موافق ع ب ه (۸) [د] کوچ او باید گشت (۹) [من د] تا آبان (۱۰) همین در [ع من د] [ف اش م] نهراسد
(۱۱) حرف دار در [م ت ا] بیست (۱۲) [من د] آمده

از غمی سمالیس خواهند و هرچی پس سد سرد ز نامه را ردو و درگاه فرستد. و بعد گزین چو کمند و عمله سر برستاند. و آن برحسد گوید
ودکنکوت (بفتح کاف و سکون نون و ضم کاف و سکون واو و تای فوقانی کن زبان هندی غله و کوت تخمین) و ماس اسد همگی از اثر حقی
سا سموت یا هنگام اندازه برگیرد. و غله را سراردی میس بر سند. و کاردیدگان چنان برگزارند که کم تفاوت رود. اگر اندیشه خاطر راه
یابد سه بار کشت را گزین و سنبله ز روی درو کرده بسنجد و بعض اسناد بر دارند. و با هنگام زمین را سر تخمین بر کشد و بیت آید. بتائی (بفتح
با و تای فوقانی سندی و الف و کسر همزه و سکون یای تحتانی) بتها ولی سرماسد (بفتح با و های حطی و الف و سکون حا و کسر لام و سکون
یای تحتانی) کشت را رسیده خرمن سار بد و تقرار داد سوپرو بخش کنند. درین صورت یا سامان آ گاه مردان باید ورنه بدگوهران
را راست رستخانه سر آلاید. کنکوت بتائی (بکسر کاف و های حطی و سکون یای تحتانی و تای فوقانی) زمین کاشته بخش
کنند. لانگ بتائی (بلام و الف و نون حطی و کاف فارسی) غله آمده ستار اسرساند و با یکدیگر قسمت رود و هر کدام بهای خود آورده
پاک سازد و سود برداره. و اگر مزارعان گران بیابد و من غله بحس را سرح بازار نقدی سازد. و در زمین اگر جنس کامل بکار بند یا سال
اول چهارم حصه از و سود کم ستاند. و در غلی اگر از سال گذشته گرین جنس زیاده و در من کم آید و جمع مواقف ازین کاسکی بر موت سد
و در شاد پیرد. همگی خسودی حد بوکست طلبد. پس بکلاشتران دهمکند کریں آسانی و کارشناسی برچیره و چهره و سال سیم میته سا
پیرو بحسد[1] ملکه ملک کشاورز فرارسد وار راه مهربانی نوشته سارد و در سر ساند ❊

از جریب کش و ماسده و دیگر عمل گزاران مخاص برگیرد و مخالوحال مالیش را زردی که بکار برد ارمسرده دام دسی و یک سیر
رساند و در اجوار سرسره در آس سیم سر آرد نیم سر بدغن بیست سرداره و نکست بر کاری و همان چهار دام. یکی چهار سیر آرد نیم سیر
روغن سیم سیر دانه چهار دام. حرب کش و تیمانه[2] وار سر چهار لعرا هفت سیر آرد و یک سیر روغن سه دام بموده را لساند
سارد. و در کلا سر محلکا گرد که زمین نوسیده ندارند و مخلف المحصول را بار گوید. در نگاوری تمایش اگر غلطه ریو ن نظر درآید
اندازه آرا همان زبان برگیرد و قدر آرا ازور بر روز نوشته بکشاورز سپارد. و اگر پس از برداشت محصول آگهی رسد از همسایگان کاغذ عام
ستاسائی بدهند و بیابد روی بکار برد. چاچه کارکن سوابع صلی را برنویسد. مقدم و پتواری سرسم قلم باشند. تنگ سهارا برابر کند و مهر خویش
بگذارد و نقل آرا بمنان یکی سپارد. چون موضع با انجام رسد در ضمن منتخب[3] نگارد و تا به تصحیح باید و کارکن و پتواری تصدیق[4] نویسد و این
نسخه را هفته بهفته روانه درگاه سازد و بار بازبرده بدر نگذارد. و پس از فرستادن نسخه نسق بدرگاه و والا اگر آفتی نکست و کار رسد بهان
دست سکن و رسیده اندازه ما لو برگیرد و آرا که سمه نی تا حیر روانه سازد و باسید بر بدیا امین[1] بر سند مال را بیگی فرستاده و انجام
دست خواهش در ار نگر داند ❊

وتحصیل ربیع از هولی آغاز دو آن هندی عیدی ست در ماه دلو (عنوان حوت یا میانه او). و خریف را از
دسهره (دآن جشنی ست در اواسط[1] یا اواخر سنبله یا اوائل میزان). ماسانی باید که خزانه دار در جائی[2] نخواهد ایشان و در تشاگر
باشد بر گرو و مدرکی را سیج سکوک حرفت گیرد و لعافت را در سس بگذارد. و فرارو بد که کشادرز حصه از حود را سانده و آرا با حالیان هو سنگر
ازمان برخیزد. و مسکه بکمال رسد مال آسان استگی برگیرد و موقوف رسیدن جنس دیگر بدارد. هرکرا اراضی خراجی را انکار دو کشت
علفت ترین گرداند از گاومیش شش و از گاو سه دام سالیانه بار باب کند و از گوساله و گاو میش که بزراعت نرسیده باشد
باز خواهی نکند. و در هر قلبه چهار گاو و سرودی و ماده گاو دو یک گاومیش مقرر دارد و در سرا آن خریی نطلبد.[14] آنچه در خزانه آید

اختلاف (۱) [س و] شرا (۲) [س] نام (۳) [س] همه (۴) [د] سبح (۵) [س و] سب (۶) [س و] آمد (۷) [د] مستشد (۸) [س] بیعاطا
[کو] بیعاطا (۹) [س] سمی (۱۰) [ش] بعد بن تا مد دوسه [س و] بوبسه (۱۱) [د] امیں (۱۲) [کو س] در اوا خر سنبله یا اواسط یا اوائل [د] اواخر
سنبله یا اواسط (۱۳) [ش] جاهی [فعداد بجاشیه دمشتی] جامی (۱۴) [س و] نکند (۱۵) [ب ار] بطلبد

خود دار سیده و شماره کند و در روزنامچهٔ کارکن برابر سازد - تصدیق خزانچی نویسانند[1] و مهر بطلبا کرده سر بمهر بخانهٔ استوار گزارد و بر در وارهٔ چند قفل دیگرگون برنهد - کلید یکی پیش خود دارد و دیگری نزد گنجور - و آخر ماه روزنامچهٔ جمع و خرج را از بتکچی گرفته بدرگاه فرستد - و چون دو لک دام فراهم آید بدست معتمدان روانه سازد - و به پتواری هر دیه اهتمام نماید که آنچه از رعیت برآید در یاد داشتی که رعیت مید بدتحصیل نویسد آنچه باقی ماند اسم باسم طومار درست کرده نشان اعیان رساند و بآسانی در فصل دیگر بستاند - نقد این سیورغال دار سد و همواره بدفترخانه نقل فرستاده برابر سازد - و جلب اهمال متحصل گرداند - و هیچ فروشنده و غائب و نوکر بازیافت کند و پاس دارد که زمین خودکاسته رعیت[2] کاشته نباشد زمین بازیافت از زراعت نیفتد مال و فروشنده سلف دارت را شایستگی پاسبانی کند و حقیقت عرض دارد - و دیده وبانی نماید که خزینه نگیرند - و در نخستود مصلحت ملک روایی[3] ماستانی حلل نیندازد - و سفر و سود و ماتم را سرمایهٔ چیزگرفتن نسازد - و ار سلامی برکناره باشد - هرگاه عدم پاتبواری رز آرد یا سجوتره آمده یک دام سلام گویان آورد دست بدان نیارد - و همچنان از[4] کتی که چون کاشته از هر موضع چیزی رستاند و دری گزیند - و بر پیشه وری و مارلیسی و چوکیداری و راهداری و حاصل باغات[5] و قرق و ماهی گیری و میر بحری و دستوری روغن و روغن کنجد و کتان و چرم و پشم و دیگر اشکلهایی[6] از مندان ما خدا ترس پیرامون نگردد - یکی از فرستادگان آن مرز راتوت قرار دهد تا بدرگاه همایون بوده از تغییر و تبدیل آگهی بخشد - سر راه احوال رعایا و جاگیردار و همسایگان و ایل شدن سرکشان و نرخ اشیا و وجه کرایه و حال درویشان و هر پیشگان و دیگر سوانح معروض دارد*

و اگر کوتوال نباشد روائی آیین او را خود گیرد

آیین بتکچی

راستی منش درست قلم شماردان خدگزین عمل گزار[6] را از دناگزیران - موزانه ده ساله نقدی و جنسی مواضع را از قانون گو برگیرد دار راه و رسم آن سرزمین آگهی پذیرفته دلتیس مال گرداند و بیادری دیتار داری یاری همت افشرد - و هر چه بانزرگران قرار یابد برنویسد حد و دهر دیه حد اگر داند و سبس زمین آباد و خراب را اندازه گیرد و نام سهمت[7] و ضابطه و جریب کش و تهانه[8] دار بر نویسد و نام کشاورز و زمیناک[9] او را و جنس زراعت پایان آن نگارد - و دیه دیگر را فصل بفصل برگزارد - و مابود را حد اگر ده بود را بازر آرد یا بدستور اهل هند اسم وحس و مابود را در تحت تاریخ بر زبر[1] نویسد و چون ضبط موضع باسحام رسد جمع هر زرگر درست نماید و محصول موضع را قرار دهد - و عامل بدست آوردن آن تحصیل کند و نسخهٔ ضبط را که بهندی خسره[1] گوید روانه درگاه سازد - در وقت توجیه[2] اگر نسخهٔ بیتین مداسته باشد کشت و کار زرگر را نام بنام از پتواری نویساند و کامیاب مقصود آید و نسخهٔ توجیه و باقی و داصل را بهنگام میفرستاده باشد و نام تحصیلدار را با نام بر موضع در روزنامچه نویسد - و هر کشاورزی که مال آورد نام برنگارد و بخط گنجور رسانیده و بد وسپارد - و نقل توجیه پتواری و مقدم که بدست آوردن آن تحصیل نموده اند و سرخطی یادداشتی که رعایا سپرده اند از پتواری بگیرد و دار سیده ترف کمی بکار برد - اگر ناراستی پدید آید جرمانه ستاند و داصل و باقی هر دیه را هر روز بعامل برگوید و او را انجام کار تیزتر گرداند - هرگاه رعیت رجوع حساب آورد بی انتظار باسحام رساند و آخر هر فصل داصل و باقی[3] هر موضع بنوشته

اختلاف (۱) [ه] نوستاند (۲) [ص د] درست کاسه (۳) [ص ص ا] ملکی رروائی (۴) [د] منڈوی (۵) بحس در نسخه (۶) [ه] آن عمل گزار (۷) [ص] سهمت (۸) [ص ه] تهانه دار (۹) بحس در [ص ف ا] و در حاشیه [ش] یک لمسی سرمار و دست [گ] ما یک اهل هند سردار ده را میسی خواسد [ص ه] ساک [د] کسا ورز تاک (۱) در [ص د] نیست (۱۱) در لغات هندی کهسرا نوشته (۱۲) [ب] توجیه (۱۳) در [ه د] نیست ،

تیواری سپار کند و در نامچه جمع و خرج را نام بنام صفحه نویسد و در سر روز نویسد و به دستخط خزانچی و مهر عامل رساند. و چون بار کم رسد در حویلهٔ سرمهر عمل گزار بدرگاه روان نماید. و در خزانهٔ مهر در دیه و دیگر اجناس را نیز در سرمهر اعیان فرستد و جمع و خرج خزانچی را در آخر هر فصل نوشته به دستخط او رساند. و تحویل و جمعبندی در آخر هر سال سرمهر عمل گزار روانه گرداند. و موضعی را که تاخت و تاراج نامید مال و مواشی تلف گردد و داخل روزنامچه نماید و حقیقت را عرضه داشت کند. و آخر سال چون هنگام تحصیل سررشته گردد باقی موضع را نگاشته تعامل سازد و نقل آن بدرگاه فرستد. و در وقت عزل نسخه جودار و جوه باقی و دعاوی و خرج آن تعامل حال سپرده حاضرانشان کند و فهرست برگرفته به درگاه آورد.

آئین خزانه‌دار

ترمان وقت خزانه‌دار گویند. خزینه خانه را مرد حاکم اساس سند و چنان عمل برمی گزیند که گردی مدد و رسد. هر قسم سوم در ریاه وجه آن که زرگر آمد دیگر دهد. در محصوص طلب ندارد. واز سکهٔ مقدس احمد اول برابر باشد. صرف آن سواه دلالت و در سکوک نستاند. و ناسانی سکوک را سکوک برگرد. زر ظرف شقدار و کارکن در گرین حال دارد و آخر روز برشمارد و در حفظ عمل گزار رساند و روزنامچه را نامچه کارکن سپار کند و به خط جو دلشاد سازد. در خزانه را حاسو عامل مهر نماید. یک کلید از خود بیرون نهند. و آگهی عامل و کارکن در خزانه نگشاید. زر از کشاورز بستاند عامل و کارکن بستاند و عوض و به دستخط تحویلداری برساند. حساب که بعرف هندوستان بهی گویند (یعنی ناکسر بارنکول پای سحالی) تولد یاد ماعبار خلاف برحرف. هیچ گونه لی دست آوید و دیوان بسند خرج نکند. و در کالچه سود برنسازد. و اگر خرج با کرروری دهد که در سه رستاند موقت کارکن و سند از عمل نامد و حقیقت موقف عرض رساند.

کارکرد سه ساله را تاکرداراین حست ساله آگهی فرامد با زردگار است و چون بیرد سے یک سه بستدیا[1] مهر شقدار ناتی[2] برگزار بند و نسخه ناشی را در دالی نهند.

روائی روزی

از آنجا که بیش بدیری و سروری کار کرد مردم را پرورش بار گرد و را بدارد سکوئی آن موسدی دلی فراهم آید و در برخی وحال سپارگردد و نیکا استوار دگر بدگی گراید و کردار پاسبستگی سعادت بر دهان آن بسیار حرام است در سرانجام لقمه رزق گفتی لگار بجز خورش دست نیابد. و ساده لوحان از این لگار دستوار باشد و روزی سگ. آن فروغ بینش بیست که معرکار رسیده آسانی رسد و از بیم نارضامندی ایزدی از بیم گرسنگی سجالکاهی ورسودجیا که کمی را کاروی چیده از وجه حلال بود. شیران آنکه د سمایه روزی ساختی. از بیرنگی روزگار معارب. و چند روز نمایان گذشت. بیدار نمی‌نسست لگاه آورده مدرقه ناسخ داده آنکه در خورد و در خور آنکه این منتی جامه‌ش از کجا بود. کمر زبانی گشاده میان جان بسر برد. و دو سال از فروسد کالی دشوار اندیش بس فراوان. و گمحتی تعلقان از سد مال دیگران از خود بار بداد و سران سردگی در دوما کام دل برگیرند. بیدایسان آشفته رای احتیاج خود را سرمایه گرفت و گیر گرداییده اندی بکمال اندوزند.

سلوک ولان سعادت منش آن دیدند در حرانه که از کسی نناشد باید و اگر سپاهی دو دست از ارگست و کار هم رساندن دستوار و اگر فراهم آید سپر سندلی بود که برسیر دی آن کار کند باید. آنگاه سوال امانت داکرسان دهند و حساد بدی سود وکاهلی سندل مدرس و دشوار بود از سپاهیگری سرپرکناره شد و باید آنکه حال گراپی بدل ال حسن گرد دار با زر گان سر دامن برچیده

اختلاف (۱) [ص د] ترمه حاله (۲) [نوحل د] مهر (۳) [د] ای (۴) [ص د] نسخه (۵) در [ص د] بیست (۶) [د] فروشند کال.

درانکه بیشتری کالای خود را گران ارزد خواهند و آهوی آن پوشند و بدانچه در دبود بستایند و آنرا که خریداری نرخیر[1] ندارند بهای بیدا خشم نرسند و بدانچه ندارد نکوهش کنند و سود خود زیان دیگران برگزینند و آنکه مال مخالف کیش را روا داشته دم آسایش برگرفته اند پسندیده‌شان نیاید و جان سرایند که اگر روا دارد در بی آگاه دل است و استان بیم افزائی است - حلال ساختن مال دیگرے و چگونه از دگرگونگی کیش بی دستوری مال بگیرند شایسته بود در بی دیو افسانه ایست سرمایهٔ خواب آرمیدگان باشد و گوش نیکوان در نشود - اکنون چراغی برر نگیر رهگیان می نهد تا راه از چاه دانسته گوهر پایان اند در نشوند و گرامی القاس را ناپایست مگذرانند ،

ازانجا که در بهاو مردم را در افزاری دگرگونگی سرشته اند و شورش در درونی و برونی روز افزون[2] و خواهش گران پاسنگی رود و هیچ رود و خشم سبک سرعنان گسل در بی دیو سار نامردمی در ستی کمیاب و انصاف پس باید[3] هر آئینه در چنین آشوبگاه چاره بجز قهر[4] وحدت صورت نه بندد - و آن حامداری انتظام بحر شکوه فرمان روایان دادگر فراهم نباید - هرگاه جان و محله بی بیم را امید بینوائی دیده در منتظم نگردد و بے سطوت آن پدیرنده قرار این شورش ربوه رخانه دنیا چگونه فرورشیند و نگاهبانی مال و جان و ناموس در بی جهانیان چسان[5] شود اگرچه برخی تحرد گزیدگان بدست آویز خارق عادات این عزیمت در سر گرفتند لیکن بے یاوری سلاطین و الاحسن انتظام نگرفت - و بسر در آن آتشین دست طلسم کار دبیرنجی و شعبده بار راه در ارد و طوفانهای شورش این دریای بی تمیزی پر خاست و بر جیزد و لباز مایان از ساده لوحی و کم مبی در آن موج خیز ناشناسائی فرو شده و شوند[6] و آنانکه بفروغ خرد ارند پدیرائی جهان بار کشیدند و توشهٔ سفر در از سرانجام یافت در بی چهار سوی پر آشوب بدیو انگی[7] دلی دیی و کافری که و مه را طعنه گاه گشتند - در آن بزم ناشناسائی اگر خرد تیره کارد آن را گرامی ارد شود تا گرانبهای دیو انگان[8] برگیرد و از بیغارهٔ فرومایگان وارهد - پیداست در سر آباد بوم حد اوندان مال فراوان باشند در بیعهای گسست و کار پدیر سر دارند لیکن از بد سگالی و تباه اندیشی عیار آمود تنگ گردد و دست همت ازان در از شود - اگر کشادن ریا یاوری گیهان پیرائے و جان داری فرهنگان اندیشه باشند و بازرگان از شاه بسیجی بار آید و یاری فرمان ده و پرورد گار و تمول ایزدی فیض در دل آرد هر آئینه خواسته او خرد گزین باشد - پس شایستگی مال در گرو نیت بود - و کار کیمیای معدلت اندوز چون نمک سار ناپاک را پاک ساز دو بدر انیک - و اولی یاوران اخلاص گرائے و فرونی اسباب شوکت و فراوانی خزینه کاری شواند[9] ساخت و جهان پرستاری و فرمان پدیری نمازهٔ اهتمام برنگیرد - پس هر کرا شوم بدی باشد نخست میاگری بیته سازد و یاوری را در سر گیرد تا حال را در سرایه فراهم آمدن پراگندگی رعایان داشته باشد - و روزی چون علف شورکشا در زرافزون[10] و اگر بدان نیارد بپرداخت برنگی خویشتن را در گرده یا دران در آورد - پس روائی روز بروز مدو چیر بار گردد و اکرمی فرمان دهان روزگار داندیشه آباد سے فرمان پدیران سعادت سگال - فرومایگان طبیعت پرست رہان معقول ندانند و هموار دار محسوس برگیرند - و دریں شوره زمیں آب شمشیر بکار آید نه زلال دلیل - از شکوه ادبحوت فرستان کج گرای بحولستان[11] در شوند و نیکوان انصاف تیره را در بازار شود[1] ،

هر آئینه انچه دست مزد پاسبانی آن چار گوهر بها قرار دهد سزاوار و شایسته بود و در رضامندی ایزدی راہم آغوش نگاهبانان خانه را خداوند آن دست پیچ قرار دهد و پیمان داران عالم را پاسبانان اگر همه مال در پاس ناموس بکار رود باید که شکرانه تمام داده آید چه جائے آنکه پیمان داری جهان سترگ گوهر باید لیکن فرمان روایان دادگر از دل از انچه بدو کار نشان

اختلاف (۱) [ص د] نرحید (۲) در [د] بیت (۳) [ص د] بیاید (۴) [ب ا] قهرتی [ص د م] تغیر (۵) [ص د] چسان (۶) [ک ص د] و شوند (۷) [د] دیو انگی (۸) [ک] می شوند (۹) در [ک ص د] هست (۱۰) [ص ب ا] گرم شود

سرانجام پایدار نباشد و دست خواهش بیالاید. و از اینجاست که این وجه با اختلاف زمان و مکان دگرگونی پذیرد و چاره گذار درو آید.

و از این راه و در گفتار روش گشت سرحد فرمایان بسیار حرام ارزا و بعد و مگی و بعد از آن از رعیت برگیرند و لعوال بدیران بد سگرا از بر دهند گرین سالستگی برکمال و جاودانه روائی وارد.

و سرچه اسکے گرفت کرد ری ساهی فراوان تر دگر بده ببراشد بس گشاده رود دیگر جسید و مال. و دگس ناجهاسے رمانی حال برگو بدکه سیه ردی از سه گونه در نگذرد و تشریف جیس بیابه بگسس بعس بارگرد و وار سه بیرون بناشد: نکی نگوهر خردحول دور مسی وحسن تدبیر؛ دوم مدالش بدبیری حول کیاست و ملاعت؛ سوم بیرونے دل حون سالگری و حسن بر بر سه گونه باشد. آول مبانی مصلحت عموم مردم باشد احکام؛ دوم مخالف طبیعت از فضائل حون سحرگی؛ سوم انکه طبع از دلفریب گرد حون تمامی و دنائی و کیاستی. و تمامیه گوناگون مکاسب وحرفها و برجی باگر برحون کدیوری و لحمه حاملهے آن لسر بردحون زرگر یبرتی[۲] سحے لسطحول در ودگرے و آهنگری و لعضے مرکب حون سلاوگری و کامه دگرے.

وازین گرازسر بلند ماگی سالگری سدا. و باکحله هرین دسمایه زری لسیه بودکه بعداب و پارسائی و مرومی سرو کشت دارد کاری و بدلصی دور، سکوان و پیشه سه حصر را باگر برواسد دوری از سمگاری تر هیر ازعار بکیسو سدل از ومارب. انکه بدرمار و بدوحول سحرگی و دیگر جوانبی[۳] کسهاو انکه بدمارت بار گردد ول بیادل تعماعی حسن.

دحول گر بده و رر ری فراهم آمد باگر برتعلق آلست لحی خو اسه ر انگاهبانی کندلسترطی که اہل سرل در ربدگاسے تنگی باشد و حول حاجتمند رو آورد سالانی برگرد ودسحاره[۴] رنجی و آرسدی[۵] نکند. و بامدادانی مال ای آن بشو دکه جمع کمرار دحل سارد و لحی لسود امردار و دست در سمرربد و تقدری را لقود و اثمان دارد و تسطری را اجناس داشته و برخی را لسود اسے و دیگران را امیر و لعضے را صناع و عقار سارد و بار را سکوان و ام گوناں سیار و دخج را برآگهی و حق بر دهی و آارزم و درسی قرار و بد سه داد و سد کشاده مثال حره امر و دو دشمال در بیاحاله دل راه ساند. بس بیاد همت رصا مندی الهی باشد. بیچ سکر سے ولسر دکری و امطار جزائی. دسر بدر ولسان بهعته مار ده. و دو گونه داد و دیگر هست که اگر بیجا رود و سالسگی اندوزد نخست آنکه بر رسم سخاوت وا مار دهند حول ارمعانی و جز آن. ما دکه رود و لرسیده باسد وا مرون و بزرگی آن ار خستم مرا مدارد و گسسته حال و سحال بود[۶]. دوم انکه از روی ضرورت اتفاق افتد و بطلب ملائم و دفع مضرت جاسوسه ستمگاران و سعهان و بهدتا لعس و مال و عرض از گزند ایشان رهائی یابد. و در سخاسار روے بکار برد. و در بردهش ملامت همال هرکه با فرول بر دکیر باشد.

و جاییان در حال معاش از سه گونه بیرون نه. برخی از عود گی حال درافتد که بالست معنوی ساطر بیامد بالکار کرد. هر بیند و لعمی از زرس ستارگی حال در حقیقت مراد سیعه که با دردری بدل نگذرد و حولی سعادت بیرون هتیا رحام تماسائی از دست ندهد و ظاهر را سرمایه آبادی باطن گرداند امید که با در دل لسگان جامی دارد لسومین مایه سعادت اندوزد و جون بدشب و از سگی گذاره سود و بدو من آرامش گزیند.

دست مرد جاسالی گرازین مالت روائی روزے در گرد داد گری از رنگ تسیبان و رهنگ آرامی و سکسیجی دساماں سعادت بهره و است. و ازین رو که ساماں سکوه و فرمانهی مهرمری دگرگون بود در بنها سعادت باسد

اختلافات (۱) [س د] خرما (۲) سمیں و سرمه (۳) بحس در [س] دند دگر سما خواری کشها (۴) [س] بعا و دری و آزرده سدی (۵) [س د] کنند (۶) [س د] بود (۷) [س د] بدهند

نرخی کمتر گوشتی فراوان در هند ولختی برعکس. و در دوری و نزدیکی آب و آبادی نیز اختلاف رود. کارکیای برادم آرایش ایزد دانا مدار بر گیرد و در فرمانروایی هندوستان که بهر سالی چندین فرمان دو کار آگاهی بودند ستم بخش برگرفتی. و در روم و توران و ایران پنجم و ششم و ده یک برگیرند. و در باستان از سرآدم جزیه بر گرفتی و خراج نهادی. قباد که هیده بر ستم دریچ آن کرد که از زمین کشتمند پیموده باز خواست رود. بیشتر از انجام خواهش روزگار او سپری شد. نوشیروان روائی داد و جریب را ده قفیز در ده قصبه برساخت شصت در شصت گز بود گزهای کسری. و ربع آن یک قفیز بر گرفت به نرخ سه درهم. و سوم بخش باژ فرمان دهی گردانید. قفیز پیمانه ایست از اصاع نیز گویند بوزن هشت رطل و خرای آن نیز برگذارند. و درهم بوزن مثقال. چون خلافت به عمر رسید بگزارش دانشوران رای نوشیروان پیش گرفت و از بزرگی روزگار روشهای دیگر در میان آورد چنانچه باستانی نامها باز گوید. و در توران و ایران از دیر باز ده یک ستانند لیکن چندان بر آید که از نصف برگذرد و از جوی ستم گیتی(۳) بدنماید. و مصر در یک فدان(۴) گز بده سه ابراهیمی و در میانه دو و در زبون یک ستانند و آن مقدار زمینی ست صد قصبه(۵) در صد قصبه هر یک اندازه باغ(۶) و ابراهیمی چهل کبیر رود و چار ده کبیر یک روپیه اکبرشاهی. و در ترکی رومی بوم از برزگر هر یک جفت گاو سی آقچه(۷) ستانند و آن سیمین نقدی ست هشتاد و یک ابراهیمی. و در خالصه چهل و دو آقچه باز خواهند و از سپاهی بیست و یک و پانزده(۸) آقچه دیگر خداوند صوبه ستاند. و در(۹) هر جا از قلبه بیست و شصت آقچه از سپاهی روشن حاکم برگیرد. و در لختی جا بیست و هفت آقچه سخن یگی و دوازده آقچه سوباشی(۱۰) (یعنی کوتوال). و دیگر روشها نیز ازان ملک باز گزارند.

و در احمدی کیش اراضی گرفته سه گونه برشمارند عشری خراجی صلحی. و در نخستین پنج پنج باشد و بیش را دو ـ اول زمین تهامه که مکه و طائف صلی الله علیه وآله وسلم و یمن و عمان و بحرین(۱۱) درو بود. دوم زمینی که خداوندان آن بدلخوشی آن دین گرایند. سوم بومی که بزور گرفته باشند و بخش کرده. چهارم بنگاه پذیرای آن کیش در زمین خانه سازد یا تاک برنشاند یا باغ سازد و یا آب باران شاداب گرداند. و در تفصیلی نهاده اند(۱۲). پنجم زمین خرابه که بدستوری فرمان آباد شود. و خراجی زمین فارس و کرمان. و دوم ذمی(۱۳) خانه خود را بستان سازد. و سوم مسلم زمین خراب آباد کند و آب از چشمه دهد که اساس آن از بیت المال بود. چهارم کشوری که آشتی گشایش یابد. پنجم زمینی که آب خراج گشته شود. صلحی زمین بنی نجران(۱۴) و بنی تغلب. و شرح آن باستانی نامها باز گوید.

و در برخی نامها زمین را چهار گونه ساخته اند نخست آنکه خداوندان این کیش آباد کرده باشند و آنرا زمین عشر انگارند. دوم آنکه صاحبان زمین پذیرای این کیش گردند. نزد لختی عشری و بیش برخی بسگالش امام(۱۵) عشری یا خراجی گردد. سوم آنکه بزور گرفته باشند. گروهی عشری گویند و طائفه خراجی و لختی بر بسیج امام(۱۶) باز گذارند. چهارم آنکه بیگانگان دین بران صلح نموده باشند. آنرا خراجی شمرند.

و خراج خراجی(۱۷) را بر دو گونه پندارند مقاسمه از پنجم(۱۸) تا ششم بخش خراج وظیفه آنکه در خور توانائی و سود مندی

اختلاف (۱) [د] ابستان (۲) [ق ص د] ستم کشی (۳) [ش ب ا] سایه (۴) [ص د] طاس (۵) [ش] قصبه - و در کتب لغات مسطور است که قصبه شش ارش باشد و چهار اصبع و یک قصبه تقسیم ای موصه بهاد [illegible] قصبه را یک باع و ده دراع را [illegible] ده قصبه را یک اشل - و جریب یک اشل در یک اشل است یعنی ده قصبه در ده قصبه یا صد دراع در صد دراع [illegible] و هشت که چهار اصبع برابر یک قبضه باشد و دو قبضه برابر یک دراع و شصت دراع یک اشل - و در بیسان یک جریب شصت دراع در شصت دراع باشد (۶) در بعض نسخه باع (۷) همچنین در لغت ترکی [illegible] [ق ص] [ش ب ا] ادبه [د] آقچه - و در بسیار آقچه (۸) [ق] وجه در برخی (۹) [ب] هفت از آقچه - آقچه سخن یگی [ص د] هشت آقچه سه آقچه سخن یگی (۱۰) [س ب ا] سوباشی (۱۱) [د] بحرین [illegible] (۱۲) [ص] [illegible] آید (۱۳) [ص د] دوم زمین خانه (۱۴) [ش ب د] نجران (۱۵) [ص] امام عشری یا خراجی گیرد [ق] ایام [ب] امام [ص د] امام (۱۶) [ق ش ب ا] ایام (۱۷) در [ق ص د] بیست (۱۸) [ق] مقاسمه پنجم تا ششم.

قرار دهند. و طائفهٔ اهل مال ارتفاعی را خراج گویند. و جزو حصه آن گروه از خرج ایشان افزون آید لشکری چند که از آن برگیرند
و آن را عُشر نامند. و در هر یکی ازین فراوان خلاف. عُمر در زمان خود از سنگلاخ زمین جونکس و زراعتی جمل وجهت درهم و از وسط
شصت و چهار و از اعلی دوازده گرفت و آن را جریب نام نهاده.
و در هر ملکی جز کشت و کار از مال مردم جزیتی خواهند و آن را تمغا گویند. در توران و ایران برخی را تعوان مال برگیرند و طائفه
را آن جهات برسانند و گیتی را نظر بسا برجهات طلب ربوده و حدی را سایر و جهات و فروعات. خلاصهٔ سخن آنکه آنچه مرادفی
مزروعی از راه رُبع قرار یابد آن را مال گویند و از انواع محترفه گیرند جهات خوانند و باقی را سایر جهات و آنچه متفرع بر مال باشد
آن را وجوهات گویند اگر بدوان روزوره فروعات نامند.
و در هر سرزمین جنس خواهش‌ها آشوب آورد و مردم آن را روزگی جداودنار کارآگهی و جهان برو ری از رفتگی فرمود و همگی بار
خواهش‌های بی‌حساب را برانداخت. و دیگر این مردم بدین ستمگاری نرسند به بخت گروطیان و نگهبان را عیار گرفت و نگرفت
اساسی برنهاد. و بسی گوناگون زمین را سرفراز سدائی آورد و اندازه وجه ناسالی برگرفت.

آئین الٰهی گز

پیمانه و مقدار بست و گزار بدو حال. که و بهره‌اندوبار گست و یک و بدو آن روند. در فراخنای هندوستان بر سه گونه
روائی داشت دراز میانه کوتاه. در هر یک شست و چهار جس برابر. هر کدام را طسوج خوانند لیکن از اولین هشت جو معدل
بود که در پیمانه سه تار داده و دوی دیگر هفت و شش. گز سرزنگ است رار و گزه دهر و قلعه و حوض و گلیس و دوار بمودی
و پیمانه سنگین و حوض عمارت ولیست جاها و بزرگش جاها و جاه با و باغها پیمانش بودی. و به جز دارچه وسلاح و ملک و نیکاس[6]
و موزدل و ژدولی و صندلی و غرابه و مانند آن.
و در دیگر دیار اگرچه گز را شصت و چهار طسوج گرداند لیکن هر طسوجی را دو جو تمیرند. و هر جو دو هر جو شش جردل
و هر جردل دوازده فلس و هر فلسی شش فتیله و هر فتیله شش نقیر و هر نقیری هشت[8] قطمیر و هر قطمیر دوازده ذره و هر ذره
هشت هبا و هر هبا[9] ده وهمه اعشار باید.
و هر چهار طسوج را یک دانگ و شش دانگ را یک گز گویند. و برخی گز را بیست و چهار انگشت اندازه گیرند و هر یکی
شش جو معتدل پیوسته پهلو به پهلوی شش موی یال یابو. و برخی گز را هفتاد و دو گره انگشت ابهام پیوسته همانا یس
آن بشمار ده گره که و هر گرهی چهار حصه و آن را چهار سُبُر[10] نامند و هر سُبُری شصت و چهار جس گرباشد.
و در طسیع وبرین اسفار گر را بهر گونه بر شمارند گز سودا بیست و چهار انگشت و دو ثلث[11] و او را ارشید حاشی بدست
حبشی غلامی که در هندستان[12] خدمت حالی داشت به گرفت. و مقیاس رود جانه نیل مصر بدان. و جامه و دیباس
نیز بدو پیمایند. و ذراع قصه (ذراع عامه و ذراع دور سیر[13] گویند) بیست و چهار انگشت. ابن ابی لیلی
از ابرویسه کار آورد. و یوسف مر بابان قعدا حامه بدان اندازه گیرند. بیست و چهار انگشت. هاشمیه صغری
سی و یک انگشت و ثلث. بلال نوری[14] این برده در میان آورد و برخی گرانند ابوموسی اشعری برنگ شاگ
او. هاشمیه کبری بیست و ده انگشت و دو ثلث[15] منسوب عباسی اعتبار بود و ذراع ملک در یا دیته بر گوید.

اختلاف (۱) ممس [ب] در گیرسما خراج (۲) [من د] امن (۳) [ب من] حرز (۴) ـ [من ز] مسـ (۵) [من د] یع (۶) [ب] سنگماس
(۷) [من] مسش د ، [من د] ساد (۹) [من د] دمیه (۱) [ب م] سم [من د] سم [من] سم [ب] سم (۱۱) نیمس در نسخه (۱۲) [من د] سسان
(۱۳) [من ب] دد [م] رسد [م] مـ (۱۴) [د] نوبال [من] نوبانی [م] نوبان [د] نوبانی

زیاده بسر خوانده او سیاهان - رمین عراق برسیدال نمود - عمر ته سی و یک انگشت - عمر در خلافت خویش گرهای کوتاه و دراز را برد اشت نمود - سه را برگزید در ستهٔ یک مجموع قبضه و ابهام ایستاده برافزود - هردو گز از اول تقلیمی مهرکرده بحذیفه و عثمان بن حنیف فرستاد و سواد عراق برسنان پیمودند - ماموتیه هشتاد انگشت ثلث کم - مامون عباسی رواج داد - رود و صحرا از سیح مدال پیمودی +

برخی گذشتگان گز را بس را هفت قبضه انگارند هر قبضه چهار انگشت لبته - و نزد برخی یک انگشت کم - دیگر مساحت را به میانه هفت قبضه باشد و برد یک گرهی هفت قبضه با یک انگشت ایستاده در قبضهٔ هفتم - و طبقهٔ در قبضهٔ آن یک انگشت افزاید برخی هفت قبضه با انگشت موضوع در هر قبضه +

سلطان سکندر لودهی در هندوستان نیز گزی در میان آورد و آنرا چهل و یک و نیم اسکندری اندازه گرفت - و آن سیس تقدی ست گرد نقره آمیز - جنت آشیانی نیم دیگر افزود و چهل و دو قرار گرفت - مقدار آن سی و دو انگشت بود - و از بیشین حکما بیر بدنیسان بر گذارند - و در زمان شیرخان و سلیم خان که هندوستان از عله فحتی و متقطعی لبسته آمد همین گز پیمودند - تا سال سی و یکم الٰهی اگرچه در کرباس گز اکبرشاهی بود و چهل و شش انگشت بابرلیکن در زراعت و عمارت اسکندری بکار رفتی - شهریار دانش تیره ده چون دگرگونگی گزها را سرمایهٔ پراگندگی دلها اندیشید و دست آویز بادرستان پنداشت همه را از میان برآورد و معتدل گزی را روائی بخشید چهل و یک انگشت - بیادکرد ایزدی الٰهی گز نام نهاد و امروز در همه کار دست آویز مردم +

آئین طناب

گیتی خداوند در جریب همان بیتیس شمارهٔ گز قرار داد و شصت در شصت گزیده آمد لیکن الٰهی قرار گرفت - درین آباد بوم طناب بیالیش از رسی که سن گویند (بفتح سین و سکون نون) یافتی و در خشکی و تری درازی و کوتاه شدی - لختنم گذاشتی بر بهانها ترکردی - و بسا هنگام صبح آغاز کردی و تری سرگرفتی و لختی خود گشتی و آخرهای روز خشک شده دراز شدی - در نخستین صورت کشاورزیان کشیدی و در پیشین دست مزد جهانبانی کاستی - سال نوزدهم الٰهی جریبی از نی انتظام یافت و با آهنین حلقها پیوند گرفت - کم و افزون نشود و جهان جهان مردم را آسودگی پدید آمد و آزمندان خیانت گرا را دست کوتاه شد +

آئین بیگهه

(بکسر با و سکون یاے تحتانی و کاف فارسی و ہاے مخفی و ہاے مکتوب) جریب را گویند - قطعهٔ زمینی ست در درازا و پہنا شصت گز - و اگر در طول یا در عرض کمی پدیرد و در دیگر افزونی در شمارهٔ بکسر درآید و همگی سه هزار و شصت گز شود - و بوم را اندازه بدو گیرند - هر بیگهه بیست بخش سازند و هر یکے را بسوه نامند (بکسر با و سکون سین و فتح واو و ہاے مکتوب) - و آنرا نیز بیست قسم گرداسند و هر یک را بسوانسه گویند (بکسر با و سکون سین و فتح واو و الف و نون ساکنه و فتح سین و ہاے مکتوب) در پیمودن ازین برنگذرد تا بسوانسه زمین را مال نطلبند و اگر ده باشد یک بسوه بارخواهند - برخی بسوانسه را نیز بیست حصه برسازند و هر حصه آنرا تسوانسه خوانند (بفتح تاے فوقانی و سکون سین و واو و الف و نون خفی و فتح سین و ہاے مکتوب) - و آنرا نیز بیست بخش کنند و هر یک را تیوانسه (بفتح تاے

اختلاف (۱) [من د] مراق درب (۲) [ف ا من د] سر (۳) همچنین در هر نسخه (۴) در [من ی] هست (۵) در [ه] بیست (۶) [من] سی (۷) [من د] همان (۸) [من ی] گز الٰهی (۹) [من د] وجا بها بر گردی - و در حاشیهٔ [من د ط] نوشته که بهان - بهندی بمعنی مسیح آمده [د] ... آبها (۱۰) در [من ف] بیست +

توانی و سکون بای فارسی و واو و الف و نون خفی و فتح سین و بای مکتوب) - و آنرا بیست کس کنند و هر کدام را السوانسه
خوانند (بفتح همزه و نون خفی و سین و واو و الف و نون خفی و فتح سین و بای مکتوب)

یک بگهه طناب بس از بگهه طناب پیشین بدو بسوه و دوازده بسوانسه کم بود - و در سیصد بگهه سیزده بگهه تفاوت کند
اگرچه طناب بس بر شصت گز سی بود لیکن در تاب رودگی سیاه و تنش گز می آید - و گز الهی از گز سکندری یک بسوه و شانزده
بسوانسه و سیزده تسوانسه و هشت تیسوانسه و چهار السوانسه افزون - و تفاوت بر دو نقصان در یک بگهه چهار بسوه و بیست
بسوانسه و سیزده بسوانسه و هشت تسوانسه و چهار السوانسه باشد - و در صد بگهه از سر دو و جه سبب دو بگهه و شش بسوه
و هفت بسوانسه شود

آئین زمین و نابها و اندازهٔ باج فرماید

شهریار کارآگاه چون گز و طناب و بگهه را قرار داد ژرف نگهی زمینها را جدا ساخت و از هر یک دگرگون خراجی باز جست.
پولج (بضم پای فارسی و سکون واو و فتح لام و سکون جیم) سال بسال بفصل کشت پذیرد و از سر دیمند. پروتی
(بفتح پای فارسی و را و سکون واو و کسر تای هندی و سکون یای تحتانی) چندی نکارند و دیرین روش توش
اندوزد. چچر (بدو جیم فارسی مفتوح و سکون را) سه چهار سال بزراعت نرسد. بنجر (بفتح با و نون خفی و فتح جیم و سکون
را) پنج سال و افزون آباد نبود.

در دو قسمین گزیده و میانه و زبون - برخی را فراهم آورده سوم بخش آن محصول شمارند و یک آن دستمزد
جهانبانی برشناسند - و در نظر که سیر حاصل برگزیده بود و در همه صوبها و کمتر بسال بهبود پذیرفت یافت - و برای آسودگی
سپاه و رعیت از نرخ نقد زر باز خواسته آید.

ربیع پولج

ریان (بهندی اسادهی گویند بفتح همزه و سین و الف و کسر دال هندی و های حطی و سکون یای تحتانی).
گندم در یک بگهه اعلی هژده من میانه دوازده زبون هشت من دسی و پنج سیر حاصلی و هشت من دسی و پنج سیر - ثلث او دوازده
من دسی و هشت سیر و یک پاو محصول قرار گرفت - سه یک آن چهار من دوازده سیر و سه پاو باج جهانبانی.
نخود سیزده من و ده و نیم هشت و نیم ثلث - دو من و سیزده و نیم سیر - سه من و چهارده سیر از آن برگیرند.
عدس (بهندی مسور گویند بفتح میم و ضم سین و سکون واو و را) - هشت من وده سیر شش و نیم چهار من و بیست
و پنج سیر - سه یک شش من و سیزده سیر و یک پاو - دو من و سی سیر طلب دارند.
جو هژده من دوازده و نیم هشت من و نیم ده سیر - چهار من و دوازده و نیم سیر قرار گرفت.
کتان (بهندی السی گویند بفتح همزه و سکون لام و کسر سین و سکون یای تحتانی) شش و نیم من پنج من
دو سیر سه من دسی سیر - یک من و بیست و نه سیر باز خواهند.
تخم معصفر (بهندی کر کر گویند بفتح کاف و را و سکون رای دیگر) هشت من دسی سیر شش من دسی سیر پنج من
دو سیر - دو من دوازده سیر خواهش رود.
ارزن (بهندی نوم چینه نامند بکسر جیم فارسی و سکون یای تحتانی و فتح نون و های مکتوب) ده و نیم من هشت

اختلاف (۱) زر [د] مس (۲) [ص د] چار (۳) [ص] مس (۴) [د] بسوانسه (۵) [د] بسوانسه (۶) [ص ب] مسه (۷) [ص د] یکسار من (۸)
[ص] یک چندے (۹) [ص د] نا مدار (۱۰) [د] و دیگر نسخها ع (۱۱) در [ص] مس (۱۲) در [د] مسا (۱۳) [ص د] نوم

ع
ربع ربع یا ربعه دیگر اوای حال زمین دانا افزون ار دو ما قرار در امسال حر د معمول سالانه ۱۲ اظهار

دیم پنج من و پنج سیر - دو من و بیست و هفت و نیم سیر بار دهد ۰

سرشف اهل هند سرسون گویند (بفتح سین و سکون را و ضم سین و سکون واو و نون جلی) ده و نیم من هشت و نیم پنج من و پنج سیر و دو نیم من و هفت و نیم سیر قرار گرفت ۰

متنگ هندوستانی مثر گویند (بفتح میم و تاے فوقانی هندی و سکون را) سیزده من ده و نیم هشت من و بیست و پنج سیر - دیم من و سه سیر بدیوان رساند ۰

کشملیت در هند میتهی نامند (بکسر میم مجهول و سکون یای تحتانی و کسر تاے فوقانی و هاے حطی و یای تحتانی و تازی حلبه گویند) چهارده من یازده و نیم من و بار ده سیر سه دیم من و یازده سیر رستاند ۰

شالی کور رون قسمی ست - بیست و چهار من نزده من چهارده من وده سیر شش من و ده سیر خواهش رود ۰

خربزه و نانخواه[1] (هندی اجواین گویند (بفتح همزه و سکون جیم و واو و الف و کسر یاے تحتانی و سکون نون) و دیانه و دیگر سبزیها را ربع قرار نداده دستور العمل نقدی برنهاده اند چنانچه گفته آید ۰

خریفی ربیع

هندی ساونی گویند (بسین و الف و فتح واو و کسر نون و سکون یاے تحتانی) ۰

قند سیاه سیزده من ده و نیم هفت[2] و نیم - سه من و نه و ده سیر بگیرند ۰

پنبه ده من هفت و نیم پنج من و دو نیم من مقرر شد ۰

شالی مشکین ریزه دانه و بس سپید و خوشبو و زود پزد و گوارا - بیست و چهار من نزده چهارده من و ده سیر شش من و ده سیر قرار گرفت ۰

شالی ساده بدانسان - هژده من دوازده و نیم نه من و یازده سیر - چهار من و سیزده سیر رستامد ۰

ماش هندی مونگ گویند (بضم میم و سکون واو و نون جلی و کاف فارسی) ده و نیم من هفت و نیم پنج من و دو سیر - دو من و بیست و سه و نیم سیر قرار یافت ۰

ماش سیاه - اهل هند اُرد نامند (بضم همزه و سکون را و دال) بدستور مونگ ۰

موتهه (بضم مجهول میم و سکون واو و تاے فوقانی هندی و هاے حطی) از ماش سبز فرون و از سیاه بهتر - شش و نیم من پنج من و دو سیر سه من و سی سیر - یک من و بیست و نه سیر بدیوان گذارند ۰

جُرت درین مرز جوار گویند (بضم جیم و واو و الف و را) سیزده من ده و نیم و هفت و نیم - سه من و نه و ده سیر باز خواهند ۰

شامانخ درین بوم سانوان گویند (بسین و الف و نون خفی و واو و الف و نون خفی) ده و نیم من هشت[2] و نیم پنج من و پنج[3] سیر دو من و بیست و هفت و نیم سیر بگیرند ۰

کودرون[3] تاماخ مانند پوست بردلی مائل به تیره سری - هفده من دوازده و نیم نه من و یازده سیر - چهار من و دوازده و نیم سیر وجه دیوان ۰

کنجد - هندی تل گویند (بکسر تاے فوقانی و سکون لام) هشت من شش من چهار - دو من برخواهند ۰

گال اهل هند کنگنی گویند (بفتح کاف و نون جلی و ضم کاف فارسی و کسر نون و سکون یاے تحتانی) هشت

اختلاف (۱) همچنین در [ی] در دیگر نسخها ست (۲) در [د] بیست (۳) [ش] کودون [من د] کودرم ۰

دهم من هیچ من ده سیر تنه من دسی سیر - یک من دو بیست و نه سیر رساند) ٭

توریا (بضم تای فوقانی و سکون واو و کسر رای و یای تحتانی و الف) سرشف مانند لیکن سرخی گراید بیست دهم من هیچ من ده سیر تنه من دسی سیر - یک من و بیست و نه سیر بار شد) ٭

ارزن میسر از ربیع شود - سارد من سیر ده دهم ده من و بیست و هیچ سیر - چار من و هژده دهم سیر جواهرس بدد ٭

لنتره (بفتح لام و سکون نون و دال هندی و فتح راء و های مکتوب) در جوته و دانه نگال ماند - ده دهم هفت دهم هیچ من ده سیر دومن و شصت و سه دهم سیر جواب گویند ٭

مندوه (بفتح میم و نون خفی و سکون دال و فتح واو و های مکتوب) جوته از شالی آسا و دانه جون سرشف لیکن سرخی سیاه و بعضی سفید - یار[1] ده دهم زمین شش دهم تنه من رساند ٭

لوبیا (بضم لام و سکون واو و کسر بای و یای تحتانی و الف) سان ماند لیکن خرد - ده دهم من هفت دهم هیچ من ده سیر دومن و شصت دهم سیر برسد ٭

کودری (بضم کاف و سکون واو و کسر دال و را و سکون یای تحتانی) شالی آسا و سرار و بیست[2] دهم هیچ من ده سیر تنه من دسی سیر یک من و بیست و نه سیر بار خواهد ٭

کلت (بضم کاف و سکون لام و تای فوقانی) عدس آسا لیکن سیاه برای آب[3] و نان سود مند - و سنگ را بدو بسیار مدد آسان گردد - ده دهم هفت دهم هیچ من ده سیر - دو من و بیست دهم سیر دیوان بار گردد ٭

سرشف (بفتح سین و سکون را و کسر شین و فتح فا سفید و سکون یای تحتانی) کشالح ماند سفید تر از و بیست دهم هیچ من و ده سیر تنه من دسی سیر یک من و بیست و نه سیر برگیرد ٭

و در بار خواست مردمان سرخی جاجار یک سیر انداز ند و در بعضی بار اندازند حاصل ارگدار ده مدد آید ٭

نیل و کوکناره پان و زردچوب و سنگاره و ترکجالو و کدو و خیار و بادرنگ و بادنجان و ترب و زردک و کریله و کنگوره و تیندس[4] و کچیره و ازین قرار بداده و دستور العمل هندی بر بادام حاصل نگاشته گردد ٭

و در همین آئین پیروی کشمه بسیار لوبیا جواهیق ردد ٭

شهریار آگاه دل در بال بال سال که گرارس باب لوارس فرمود - در جهات ده یک بخشوده دهم[5] قرار دادو صدد و تیوار[6] بعضی مردو هی تقاوی گوار گرد و تحصیل بوسد و الیست از طرف مردگران خرج در حل نوسد هیچ در ل و ماسد - و لس بلاد کساوران آورد بهر که کی بود - و امر ور حصه مالوں گو بها احمد و لسر طحد صب گرسی سه گو به ار درگاه ماسد ما بجوازه[7] اول سجاه رو سه دوم سی سوم نست و لسماره وان حاگیر تن شود - و آئین حمال بود که گما سهای سعد ارد کارکن و اثیں زدری سجاه و هشت دام صابطانه میگرفتند بسر طلکه در ربیع کم از دو بیست بیگه دو[8] حلف کم از دو بیست دسحاه بیگه بدرنیاید - شهریار دادگستر فرمود یک دام در بیگه قرار داد ٭

و بیشتر جهات که سرار محصول هند وستان بود بایزدی سگالش ماوت سال جریه و مسیر بحری[10] دیگر[11] بسته گروهاگروه در معابد حاضر سدے از هر یک جبری سرگرمی) دگا و تماری و سرد رحتی پیشکش و قرار

اختلاف (۱) [ر] ابرد (۲) [ص] شش هیچ دهم من ده سیر (۳) [ش] اختراس دهم (۴) [ص د] - وحصه سم ردص وحسابسه دلب اسد (۵) سرسطه - درسطه و صد و (۶) [ص] دودهم د (۷) [ص ب] سوای مردمی تقاوی گوره (۸) [ر] آمن (۹) ان حا د [د] اخذ (۱۰) [ت] دیگر [م] دیگر کرد راگروه واين عده بطلب - [ص ح] هم رسد - گرسدي بي محصول (۱۱) [ت م د] هرن ٭

و [۱] اقسام پیته در دواردگانه و تحصیلداری و فوطه داری و سلامی و وجه کرایه و خریطه و صرافی و حاصل بازار و نخاس [۲] و سن و کنبل و روغن و ادهوری و کیالی [۳] و دلالی [۴] و قصابی و دباغی و قماربازی و قلغه [۵] و ساوری و راه داری و بگ [۶] (که عوض سر دستار چیزی ستانند) و دودی (هر که آتش افروزد چیزی برده) و رسم خانه (هر کس خانه فروشد یا خرد از هر دو چیزے برگیرند) و تکی (که از شوره زمین بر سازند) و ملبکتی (دریے هنگام رخصت درواز کتا در زر سر گرفتی) و تپی [۷] و چونه گری و خماری و دلالی و ماهی گیری و حاصل درخت آل و آنچه باصطلاح این طائفه سائر جهات خوانند بخشش یافت ‏۔

آئین چچر

چوں از بارش ابر و شورش سیلاب زمین از کار افتد کشاورزان در سرانجام آن [۸] سختی کشند - سال اول دو بخش از پنج ستانند دوم سه سوم چهار پنجم بدستور برگیرند - و اندازه حاصل یا جنس خواهش رود - سال سوم خواهش ده و نیم و یک دام برافزاید ‏۔

آئین بنجر

چوں از سیلابی بودن فراواں تفاوت رود بدیں گونہ بار خواست نماید ‏۔

ربیعی - گندم سیلابی سال اول از رگیه نیم من دوم یک من سوم دو چهارم سه پنجم بدستور - سرشف بارانی سال اول پنج سیر دوم بیست و پنج سوم سی و پنج چهارم یک من و ده [۹] سیر پنجم بسان پولج - نخود سال اول از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج دوم از هر دو سی سیر سوم از هر دو یک من و ده سیر چهارم دو من و ده سیر پنجم چوں پولج - جو سال اول از سیلابی نیم من و از بارانی پنج سیر دوم از سیلابی یک من و از بارانی سی و پنج سیر سوم از سیلابی دو من و از بارانی یک من و نیم چهارم از سیلابی سه من و از بارانی دو من و نیم پنجم بدستور - عدس سال اول از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج سیر دوم از هر دو سی سیر سوم از هر دو یک من و ده سیر چهارم از هر دو یک من و سی سیر پنجم آئین پیش - ارزن سال اول از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج دوم از هر دو بیست و پنج سیر سوم سی و پنج چهارم یک من پنجم بسان پولج - کتان سال اول از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج دوم از سیلابی نیم من و از بارانی پنج سیر سوم از هر دو سی سیر چهارم یک من و ده سیر پنجم بدستور ‏۔

خریفی - ماش سال اول از سیلابی نیم من و از بارانی پنج سیر دوم از سیلابی یک من و از بارانی نیم من سوم از سیلابی یک و نیم من و از بارانی یک من چهارم از سیلابی دو من و ده سیر و از بارانی یک و نیم پنجم چوں پولج - جوار سال اول از سیلابی نیم من و از بارانی پنج سیر دوم از سیلابی یک من و از بارانی نیم من سوم از سیلابی دو من و از بارانی یک من چهارم از سیلابی سه من و از بارانی دو پنجم پولج آسا - موٹھ از بارانی سال اول پنج سیر دوم نیم من سوم سی سیر چهارم یک من و ده پنجم بسان پولج - لهدره از بارانی سال اول پنج سیر دوم نیم من سوم یک من و ده سیر چهارم دو من پنجم بدستور - کودرم [۱۱] ون سال اول از سیلابی نیم من و از بارانی پنج سیر دوم از سیلابی

اختلاف (۱) حرف واو در [ف م من ی] نیست (۲) [د] نخاس (۳) [من] کیال [د] کیالی (۴) [من دم] و دلالی - در [د] نیست (۵) [د] قلغه (۶) [م ف] بک [تن] بکه [من سو] بک [د] بیک - و خسرو در قران السعدین فرماید - بیت - ای دهلی و ای بتان ساده * پگ بسته و بیک کج نهاده - و در شرح این بیت نوشته اند که بگ ساده کلاه فارسی مصحف پاگ و این لفظ هندی ست فارسی دستار گویند و لفظ بیک بکسر سین ذکر شده بمعنی طره و دستار (۷) [تن د] فروشد و خرید (۸) [من دب] تپی - در [م] تپی تا مه و قبالی سنه ی نوشته (۹) در [من ی] نیست (۱۰) [من د] سیر ده (۱۱) [من] کودون [من ی] کودرم موافق صفحه ۲۰۴

یک من وار بارانی سه من سوم از سیلابی دو من وار بارانی یک و سوم چهارم از سیلابی سه من وار بارانی دو دهیم
پنجم نظر من — مسد دو سال اول از سیلابی سه من وار بارانی هیچ سیر دوم از سیلابی یک من وار بارانی
سی سیر سوم از سیلابی دو من وار بارانی یک و سوم چهارم از سیلابی سه من وار بارانی دو دهیم پنجم موافق دستور
گودری سال اول از سیلابی ده سیر وار بارانی هیچ دوم از هر دو بست و هیچ سوم از هر دو سی و هیچ چهارم
یک من و ده سیر پنجم نسان من — گال سال اول از سیلابی ده سیر و از بارانی هیچ دوم از هر دو بست و هیچ
سوم سی و هیچ چهارم یک من و ده سیر پنجم بدانسان — توریا سال اول از سیلابی سه من وار بارانی
هیچ سیر دوم از سیلابی یک من وار بارانی بیست و هیچ سیر سوم از سیلابی یک من و ده سیر وار بارانی
سی و هیچ سیر چهارم از سیلابی یک و سوم من وار بارانی یک من و ده سیر پنجم بدستور پیش — ستالج سال اول
از سیلابی ده سیر وار بارانی هیچ دوم از هر دو بست و هیچ سوم سی و هیچ چهارم یک من و ده سیر پنجم بدان آیین ارزن
سال اول از سیلابی ده سیر وار بارانی هیچ دوم از هر دو سی سیر سوم یک من چهارم یک و سوم پنجم
سان پیش — کنجد از بارانی سال اول هیچ سیر دوم بیست سوم سی چهارم یک من و ده سیر پنجم بدان گونه

و در سال چهارم ده و نیم و یک دام بار یافت شود — و امروز حال قرار گرفت در پنج سال اول سر بکهه یک سیر
با دو سیر برگیرند دوم هیچ سیر سوم ششم بخش چهارم چهارم حصه و یک دام و دیگر سیراب نسوم بخش ستاد او فتد
یعنی در سیلابی تفاوت نبود.

و در همه مزار عکسان در زار نقد و غله هر جا آسان داد برگذارند — در هر بخش و امن کوه و سیلابی
برگاب بسیار کار بستن[1] و بسیار تیز هر با مدچید ان سیلابها خاک نو در آید که از پولج آسان دارد فرون
روید — گهی جنس اوبدا از دور بهر اسپی بسیار آن شمرد — و در نقد یا کنکوت یا بهاولی خواهش مال
اختیار کشاورز باشد.

آئین نوزده ساله

همواره کاردانان آگاه دل رستگی در خواهش ملک برگرمی در رفت گهی کرده ارزان ارزش غله گرفتی
زمین پولج که گزارش یافت برقرار دادی — از سال ششم الهی موافق نهصد و شصت[2] و پنج هلالی
تا سال بیست و چهارم نقداوان کاردانان بدست آورد و هر جنسی سالی جدول در کشید — و هر سالی[3]
را نسبت به سال ده گرداند.

ربیعی صوبهٔ آگره

اختلاف (۱) [و] ... (۲) ... [ص و] جنس و سه از سال ششم الهی تا سال بیست و چهارم جدول درکشیدند
(۳) ... [ص و] ...

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	.	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

(۱) [illegible]

اختلاف (۱) این جدول با سواد [۲] و [گ] است - در [ت ع و د] نیست - صاحب [د] ظاهراً از [گ] نقل کرده است - و در [ف ا س] فراوان اختلافات و اغلاط واقع است چنانکه این نسخها قابل اعتبار نیست (۲) در [۲] نیست (۳) [گ د] بعده +

ملحقہ متعلقہ صفحہ نمبر ۲۱۲ جلد اول آئین اکبری

سگو مد سدہ صعف سعد احمد کہ ورمبارک ارسحامحاصل صوبجات را ار سگو مد اول آئیں وردہ سالہ می ارد وسس آئیں دہ سالہ مسارد ولس اراں صوبجات را معلسل سرکار ہا می نگارد و مرحہ وراں می آرد اساس آں سردام رائج عہد اکبری می سد درس رمانہ ال اساس ارمار اساد سمارہ دام سادمردم ہست ارس روا سہ لورمبارک درسحامی سرامد گوس آساسے مردم اس رمانہ مست ومعقود س ارلصحیح اس کتاب آگہی سد اوراں رائرہ ماسب داں لی ساسال اس دآں ماسدالہداد رسحاحدول می نگارم کہ سرہراں ہر حسہ ورمبارک می آرد تطبیں آں ماررمروحہ اس رماں دست دہد +

حدول دام

حسل	اس مطالقت ما آیہ و روشتہ رمال	حسل	اس مطالعہ ما آیہ وردیہ رمال	حبیل	اس مطالعہ ما آیہ وردمہ رمال
۱	۱۹ وسل $\frac{1}{5}$	۲۲	۴ بالی $\frac{4}{5}$ ۲۲ د	۱۹	۷ ر ۷ بالی $\frac{1}{5}$
۲	۳۸ و $\frac{2}{5}$	۲۳	۴ بالی $\frac{3}{5}$ ۴۱ د	۲	۸ ر
۳	۵۷ د $\frac{3}{5}$	۲۴	۴ بالی $\frac{2}{5}$ ۶ دال	۲۱	۸ ر ۴ بالی $\frac{4}{5}$
۴	۷۶ و $\frac{4}{5}$	۲۵ یعنی ایک دام	۴ بالی $\frac{4}{5}$ ۱ بالی یعنی وسل	۲۲	۸ ر ۹ بالی $\frac{3}{5}$
۵	۹۶ و سل	۲ دام	۹ بالی $\frac{1}{5}$	۳	۹ ر ۲ بالی $\frac{2}{5}$
۶	۱ بالی ۱۵ و $\frac{1}{5}$	۳	۱ ر ۲ بالی $\frac{2}{5}$	۲۴	۹ ر ۷ بالی $\frac{1}{5}$
۷	۱ بالی ۳۲ و $\frac{2}{5}$	۴	۱ ر ۷ بالی $\frac{1}{5}$	۲۵	۱ ر
۸	۱ بالی ۵۳ و $\frac{3}{5}$	۵	۲ ر	۲۶	۱ ر ۴ بالی $\frac{4}{5}$
۹	۱ بالی ۷۲ و $\frac{4}{5}$	۶	۲ ر ۴ بالی $\frac{4}{5}$	۲۷	۱ ر ۹ بالی $\frac{3}{5}$
۱	۱ بالی ۹۲	۷	۲ ر ۹ بالی	۲	۱۱ ر ۲ بالی $\frac{2}{5}$
۱۱	۲ بالی $\frac{1}{5}$ ۱۱ د	۸	۳ ر ۲ بالی $\frac{2}{5}$	۲۹	۱۱ ر ۷ بالی $\frac{1}{5}$
۱۲	۲ بالی $\frac{2}{5}$ ۳ و	۹	۳ ر ۷ بالی $\frac{1}{5}$	۳	۱۲ ر
۱۳	۲ بالی $\frac{3}{5}$ ۴۹ د	۱	۴ ر	۳۱	۱۲ ر ۴ بالی $\frac{5}{5}$
۱۴	۲ بالی $\frac{4}{5}$ ۶۸ د	۱۱	۴ ر ۴ بالی $\frac{4}{5}$	۳۲	۱۲ ر ۹ بالی $\frac{3}{5}$
۱۵	۲ بالی ۸	۱۲	۴ ر ۹ بالی $\frac{3}{5}$	۳۳	۱۳ ر ۲ بالی $\frac{2}{5}$
۱۶	۳ بالی $\frac{1}{5}$ ۷ و	۱۳	۵ ر ۲ بالی $\frac{2}{5}$	۳۴	۱۳ ر ۷ بالی $\frac{1}{5}$
۱۷	۳ بالی $\frac{2}{5}$ ۲۶ د	۱۴	۵ ر ۷ بالی $\frac{1}{5}$	۳۵	۱۴ ر
۱۸	۳ بالی $\frac{3}{5}$ ۴۵ د	۱۵	۶ ر	۳۶	۱۴ ر ۴ بالی $\frac{4}{5}$
۱۹	۳ بالی $\frac{4}{5}$ ۶۴ د	۱۶	۶ ر ۴ بالی $\frac{4}{5}$	۳۷	۱۴ ر ۹ بالی $\frac{3}{5}$
۲	۳ بالی ۸۴	۱۷	۶ ر ۹ بالی $\frac{3}{5}$	۳۸	۱۵ ر ۲ بالی $\frac{2}{5}$
۲۱	۴ بالی $\frac{1}{5}$ ۳ د	۱۸	۷ ر ۲ بالی $\frac{2}{5}$	۳۹	۱۵ ر ۷ بالی $\frac{1}{5}$

تتمہ جدول دام

دام	این مطابقت ما آمد در روپیه رائج	دام	این مطابقت ما آمد در روپیه رائج	دام	این مطابقت ما آمد در روپیه رائج
۴۰	عہ/	۶۸	عہ/ ۱۱ر ۲ پائی ۲/۵	۹۶	عمہ ۶ر ۴ پائی ۴/۵
۴۱	عہ/ ۴ پائی ۴/۵	۶۹	عہ/ ۱۱ر ۷ پائی ۱/۵	۹۷	عمہ ۶ر ۹ پائی ۳/۵
۴۲	عہ/ ۹ پائی ۳/۵	۷۰	عہ/ ۱۲ر	۹۸	عمہ ۷ر ۲ پائی ۲/۵
۴۳	عہ/ ۱ر ۲ پائی ۲/۵	۷۱	عہ/ ۱۲ر ۴ پائی ۴/۵	۹۹	عمہ ۷ر ۷ پائی ۱/۵
۴۴	عہ/ ۱ر ۷ پائی ۱/۵	۷۲	عہ/ ۱۲ر ۹ پائی ۳/۵	۱۰۰	عمہ ۸ر
۴۵	عہ/ ۲ر	۷۳	عہ/ ۱۳ر ۲ پائی ۲/۵	۲۰۰	صہ
۴۶	عہ/ ۲ر ۴ پائی ۴/۵	۷۴	عہ/ ۱۳ر ۷ پائی ۱/۵	۳۰۰	عہ ۸ر
۴۷	عہ/ ۲ر ۹ پائی ۳/۵	۷۵	عہ/ ۱۴ر	۴۰۰	عسہ
۴۸	عہ/ ۳ر ۲ پائی ۲/۵	۷۶	عہ/ ۱۴ر ۴ پائی ۴/۵	۵۰۰	عسہ ۸ر
۴۹	عہ/ ۳ر ۷ پائی ۱/۵	۷۷	عہ/ ۱۴ر ۹ پائی ۳/۵	۶۰۰	دعسہ
۵۰	عہ/ ۴ر	۷۸	عہ/ ۱۵ر ۲ پائی ۲/۵	۷۰۰	عسہ ۸ر
۵۱	عہ/ ۴ر ۴ پائی ۴/۵	۷۹	عہ/ ۱۵ر ۷ پائی ۱/۵	۸۰۰	سہ
۵۲	عہ/ ۴ر ۹ پائی ۳/۵	۸۰	عمہ	۹۰۰	عسہ ۸ر
۵۳	عہ/ ۵ر ۲ پائی ۲/۵	۸۱	عمہ ۴ پائی ۴/۵	۱۰۰۰	دعسہ
۵۴	عہ/ ۵ر ۷ پائی ۱/۵	۸۲	عمہ ۹ پائی ۳/۵	۲۰۰۰	عسہ
۵۵	عہ/ ۶ر	۸۳	عمہ ۱ر ۲ پائی ۲/۵	۳۰۰۰	دعسہ
۵۶	عہ/ ۶ر ۴ پائی ۴/۵	۸۴	عمہ ۱ر ۷ پائی ۱/۵	۴۰۰۰	۱عمہ
۵۷	عہ/ ۶ر ۹ پائی ۳/۵	۸۵	عمہ ۲ر	۵۰۰۰	۱دعسہ
۵۸	عہ/ ۷ر ۲ پائی ۲/۵	۸۶	عمہ ۲ر ۴ پائی ۴/۵	۶۰۰۰	۱عسہ
۵۹	عہ/ ۷ر ۷ پائی ۱/۵	۸۷	عمہ ۲ر ۹ پائی ۳/۵	۷۰۰۰	۱دعسہ
۶۰	عہ/ ۸ر	۸۸	عمہ ۳ر ۲ پائی ۲/۵	۸۰۰۰	۲عہ
۶۱	عہ/ ۸ر ۴ پائی ۴/۵	۸۹	عمہ ۳ر ۷ پائی ۱/۵	۹۰۰۰	۲دعسہ
۶۲	عہ/ ۸ر ۹ پائی ۳/۵	۹۰	عمہ ۴ر	۱۰۰۰۰	۲عسہ
۶۳	عہ/ ۹ر ۲ پائی ۲/۵	۹۱	عمہ ۴ر ۴ پائی ۴/۵	۱۱۰۰۰	۲دعسہ
۶۴	عہ/ ۹ر ۷ پائی ۱/۵	۹۲	عمہ ۴ر ۹ پائی ۳/۵	۱۲۰۰۰	۳عہ
۶۵	عہ/ ۱۰ر	۹۳	عمہ ۵ر ۲ پائی ۲/۵	۱۳۰۰۰	۳دعسہ
۶۶	عہ/ ۱۰ر ۴ پائی ۴/۵	۹۴	عمہ ۵ر ۷ پائی ۱/۵	۱۴۰۰۰	۳عسہ
۶۷	عہ/ ۱۰ر ۹ پائی ۳/۵	۹۵	عمہ ۶ر	۱۵۰۰۰	۳دعسہ

تتمہ جدول دام

دام	اس مطابقت با آنہ در روپیہ رسال	دام	اس مطابقت با آنہ در روپیہ رسال	دام	این مطابق با آنہ در روپیہ رسال
۱۶	اکار	۴۴	الـــار	۷۳	الـکا وپیسہ
۱۷	اکا وپیسہ	۴۵	الـا وپیسہ	۷۴	الـکا حسہ
۱۸	اکا حسہ	۴۶	الـحسہ	۷۵	الـکا وکیسہ
۱۹	اکا وکیسہ	۴۷	الـا وکیسہ	۷۶	الـکا
۲	حار	۴۸	الـحا	۷۷	الـکا وپیسہ
۲۱	حا وپیسہ	۴۹	الـحا وپیسہ	۷	الـکا حسہ
۲۲	حا حسہ	۵	الـحا حسہ	۷۹	الـکا وکیسہ
۲۳	حا وکیسہ	۵۱	الـحا وکیسہ	۸	الـــہزار
۲۴	سار	۵۲	الـسار	۱	اعـ وپیسہ
۲۵	سا وپیسہ	۵۳	الـسا وپیسہ	۸۲	اعـ حسہ
۲۶	سا حسہ	۵۴	الـسا حسہ	۸۳	اعـ وکیسہ
۲۷	سا وکیسہ	۵۵	الـسا وکیسہ	۸۴	اعـ
۲۸	لار	۵۶	الـلار	۸۵	اعـکا وپیسہ
۲۹	لا وپیسہ	۵۷	الـلا وپیسہ	۸۶	اعـکا حسہ
۳	لا حسہ	۵	الـلا حسہ	۸۷	اعـ وکیسہ
۳۱	لا وکیسہ	۵۹	الـلا وکیسہ	۸۸	اعـکار
۳۲	کار	۶	الـصار	۸۹	اعـکا وپیسہ
۳۳	کا وپیسہ	۶۱	الـکا وپیسہ	۹	اعـکا حسہ
۳۴	کا حسہ	۶۲	الـکا حسہ	۹۱	اعـکا وکیسہ
۳۵	کا وکیسہ	۶۳	الـکا وکیسہ	۹۲	اعـسار
۳۶	نار	۶۴	الـسہار	۹۳	اعـسا وپیسہ
۳۷	نا وکیسہ	۶۵	الـسا وپیسہ	۹۴	اعـسا حسہ
۳۸	نا حسہ	۶۶	الـسا حسہ	۹۵	اعـسا وکیسہ
۳۹	نا وکیسہ	۶۷	الـسا وکیسہ	۹۶	اعـاکار
۴	الـــہزار	۶۸	الـلار	۹۷	اعـاکا وپیسہ
۴۱	الـ وپیسہ	۶۹	الـلا وپیسہ	۹۸	اعـاکا حسہ
۴۲	الـ حسہ	۷	الـلا حسہ	۹۹	اعـاکا وکیسہ
۴۳	الـ وکیسہ	۷۱	الـلا وکیسہ	۱	اعـحار
		۷۲	الـکا		

تتمه جدول دام

دام	این قدر تنکه آمد در پیمانه	دام	این قدر تنکه آمد در پیمانه	دام	این قدر تنکه آمد در پیمانه
۲	[illegible] هزار	۳۵	[illegible] هزار	۶۸	یک تنکه [illegible] هزار
۳۰	[illegible] چار	۳۶۰	[illegible] هزار	۶۹	یک تنکه [illegible] (مه)
۴	[illegible] هزار	۳۷	[illegible] چار	۷۰۰	یک تنکه [illegible] هزار
۵	[illegible] چار	۳۸	[illegible] هزار	۷۱	یک تنکه [illegible] چار
۶	[illegible] هزار	۳۹	[illegible] هزار	۷۲۰	یک تنکه [illegible] هزار
۷	[illegible] چار	۴	یک تنکه	۷۳۰	یک تنکه [illegible] چار
۸	[illegible] هزار	۴۱	یک تنکه [illegible] چار	۷۴	یک تنکه [illegible] هزار
۹۰۰	[illegible] چار	۴۲	یک تنکه [illegible] هزار	۵	یک تنکه [illegible] چار
۱۰۰	[illegible] هزار	۴۳۰	یک تنکه [illegible] هزار	۷۶	یک تنکه [illegible] چار
۱۱	[illegible] چار	۴۴	یک تنکه [illegible] هزار	۷۷	یک تنکه [illegible] چار
۱۲	[illegible] هزار	۴۵	یک تنکه [illegible] چار	۷۸۰	یک تنکه [illegible] هزار
۱۳	[illegible] چار	۴۶	یک تنکه [illegible] هزار	۷۹	یک تنکه [illegible] چار
۱۴۰	[illegible] هزار	۴۷	یک تنکه [illegible] چار	۸	دو تنکه
۱۵	[illegible] چار	۴۸	یک تنکه [illegible] هزار	۸۱	دو تنکه [illegible] چار
۱۶	[illegible] هزار	۴۹	یک تنکه [illegible] چار	۸۲	دو تنکه [illegible] هزار
۱۷	[illegible] چار	۵	یک تنکه [illegible] هزار	۸۳	دو تنکه [illegible] چار
۱۸	[illegible] هزار	۵۱	یک تنکه [illegible] چار	۸۴	دو تنکه [illegible] هزار
۱۹	[illegible] چار	۵۲	یک تنکه [illegible] هزار	۸۵	دو تنکه [illegible] چار
۲۰۰	[illegible] هزار	۵۳	یک تنکه [illegible] چار	۸۶	دو تنکه [illegible] هزار
۲۱	[illegible] هزار	۵۴	یک تنکه [illegible] هزار	۸۷	دو تنکه [illegible] چار
۲۲	[illegible] هزار	۵۵	یک تنکه [illegible] چار	۸۸	دو تنکه [illegible] هزار
۲۳	[illegible] چار	۵۶	یک تنکه [illegible] هزار	۸۹	دو تنکه [illegible] چار
۲۴	[illegible] هزار	۵۷	یک تنکه [illegible] چار	۹	دو تنکه [illegible] هزار
۲۵۰	[illegible] چار	۵۸	یک تنکه [illegible] هزار	۹۱	دو تنکه [illegible] چار
۲۶۰۰	[illegible] هزار	۵۹۰	یک تنکه [illegible] هزار	۹۲	دو تنکه [illegible] هزار
۲۷۰	[illegible] چار	۶۰۰	یک تنکه [illegible] هزار	۹۳۰	دو تنکه [illegible] چار
۲۸۰۰۰	[illegible] هزار	۶۱۰۰	یک تنکه [illegible] چار	۹۴۰	دو تنکه [illegible] هزار
۲۹۰۰۰	[illegible] چار	۶۲۰۰	یک تنکه [illegible] هزار	۹۵	دو تنکه [illegible] چار
۳۰	[illegible] هزار	۶۳	یک تنکه [illegible] (مه)	۹۶	دو تنکه [illegible] هزار
۳۱	[illegible] چار	۶۴	یک تنکه [illegible] هزار	۹۷	دو تنکه [illegible] چار
۳۲۰۰	[illegible] هزار	۶۵	یک تنکه [illegible] چار	۹۸	دو تنکه [illegible] هزار
۳۳۰	[illegible] چار	۶۶۰	یک تنکه [illegible] هزار	۹۹	دو تنکه [illegible] چار
۳۴	[illegible] هزار	۶۷	یک تنکه [illegible] چار	۱۰	دو تنکه [illegible] هزار

		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
						[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
						[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
						[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]
						[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]
						[illegible]	[illegible]				[illegible]
			[illegible]			[illegible]	[illegible]				[illegible]
			[illegible]			[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]
			[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلاف (۱) [گ د] شش (۲) [گ د] سفا وحار (۳) د [؟] ست

جنس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه [illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه [illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه [illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلاف (۱) در [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلاف (۱) [illegible]

تتمهٔ جنس خریفی صوبهٔ آگره

جنس	توریا	زردچوبه	کچالو	تلت	حنا	کهره هندوانه	پان	سنگهاره	ارهر (۱)	آل (۲)	سرل (۳)
سنه ۷ الهی	[illegible]			•	•	•	•				
سنه ۸	[illegible]	•								•	
سنه ۹											
سنه ۱۰						•					
سنه ۱۱	•	•				•		•	•		
سنه ۱۲		•					•				
سنه ۱۳	•			•						•	•
سنه ۱۴											
سنه ۱۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ده دام	[illegible]	صد دام		•	
سنه ۱۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ده			•		
سنه ۱۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	•	•			
سنه ۱۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		•			•
سنه ۱۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	•	•	•		
سنه ۲۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		•	[illegible]		
سنه ۲۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	•		[illegible]	•	
سنه ۲۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	•		[illegible]		
سنه ۲۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]		•
سنه ۲۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]		•

اختلاف (۱) در [ک] جیت +

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	.	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	.	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	

اختلاف (۱) [ک د] ودم (۲) ان حاصل در [ع] حال است (۳) [ع] جمیع نقد (۴) [ک د] حساب.

[illegible]										
سنه کد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه کج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه کب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه کا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه ک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه یط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه یح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه یز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه یو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه یه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنه ید	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]
سنه یج	[illegible]	[illegible]			۱۰	[illegible]	[illegible]			[illegible]
سنه یب	[illegible]	[illegible]			۱۰	نصف	[illegible]			[illegible]
سنه یا	[illegible]	[illegible]			۱۰	[illegible]	[illegible]			[illegible]
سنه ی	[illegible]	[illegible]			[illegible]	نصف	[illegible]			[illegible]
سنه ط	[illegible]	[illegible]			[illegible]	نصف	[illegible]			[illegible]
سنه ح	[illegible]	[illegible]			[illegible]	نصف	[illegible]			[illegible]
سنه [illegible] الهی اکبر	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	.		[illegible]
جنس	[illegible]	ارزن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلاف (۱) [ک د] ۲۳ تا ده (۲) در [ک] نیست (۳) [ک] ورده تا شاره (۴) در [گ د] نیست (۵) [گ د] هشتاد (۲) این جاها در [ک] خالی است .

[illegible]	[illegible]	سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		سیر ۱۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		سیر ۱		[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		سیر [illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		سیر [illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلاف (۱) [ب د] الله (۲) [گ] ۲۶ درم ۱۰ (۳) [ب] سه دانگ (۴) [گ د]
سه ماده

[illegible]

سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	•	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلاف (۱) [گ د] جبل وشت (۲) همیں در [س] در دیگر نسخہا برجائے دیا سوستہ (۳) [گ د] بہت ۰

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]									
[illegible]	[illegible]	[illegible]									
[illegible]	[illegible]	[illegible]									
[illegible]	[illegible]	[illegible]									
[illegible]	[illegible]	[illegible]									
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]								
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]								
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]								
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلاف (۱) [illegible] ست (۲) [ک ۱] متفاوت (۳) در [۲] ست (۴) در [ک ۱] [illegible]

تتمه خریفی صوبهٔ الهاباس

جنس	سنه الهی ۶ و ۷	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
آل	·		·	·		·			·	·	·	·	·					
رتی			·	·			·	·					·					

ربیعی و خریفی صوبهٔ اجمیر

در همه نسخها خانهای جداول خالی است

ربیعی صوبهٔ اوده

جنس	سنه الهی ۶ و ۷	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
گندم	صد و دو دام	صد	صد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نخود کابلی	·		·	·					[illegible] دام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نخود هندی	هشتاد و دو دام	هشتاد	هشتاد و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جو	هشتاد و دو دام	هشتاد	شصت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلاف (۱) [گ د] ۹ تا ۱۴ (۲) [گ] بیست و دو نقد ٭

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			،،	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	·		،،	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			،،	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلاف (۱) [گ د] مرد سد (۲) [گ د] سعد (۳) [گ د] سارده (۴) [گ] شست سد (۵) در [د] س (۶) [د] جل *

	جنس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		جنس	[illegible]	ساده [illegible]	کتان [illegible]	ساده کتان
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]						[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]						[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]						[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]		•				[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]			•	•		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	•	•	[illegible]			[illegible]		[illegible]		[illegible]
	[illegible]			[illegible]			[illegible]		[illegible]		[illegible]
	[illegible]			[illegible]			[illegible]		[illegible]		[illegible]

اختلاف (۱) [گ د] شانزده (۲) [ز] بیست و شصت (۳) [گ د] هشتاد و

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اصلاحات (۱) [۲] ... (۲) [۲] ... (۳) [گ...] ۱۲۱۲۲ (۴) [۲] ... (۵) [گ...]
... (۶) [گ...] ...

[illegible]

سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]				
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]				
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]				•
سیر ۱۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	•			
سیر ۱۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]				
سیر ۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			
سیر ۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	-	•	•
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	•		
جنس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلافات (۱) [ک] ۱۰ درم [illegible] (۲) [ک] ۱۳ ، ۱۲ (۳) در [۸] مست۔

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]				[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]				[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]				[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]				[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]					[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]					[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]					[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]					[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]				[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
								[illegible]	[illegible]		[illegible]
								[illegible]	[illegible]		[illegible]
				[illegible]				[illegible]	[illegible]		[illegible]
								[illegible]	[illegible]		[illegible]
								[illegible]	[illegible]		[illegible]
								[illegible]	[illegible]		[illegible]
								[illegible]	[illegible]		[illegible]
								[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلاف (۱) [illegible] ۲۱۰۲ (۲) و [illegible] [illegible]

سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]		
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
سیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلاف (۱) [ک د] سیره (۲) [ط] هشت ه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]						[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]						[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		.				[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]						[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]							[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]						[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]						[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلاف (۱) [illegible] (۲) [illegible] ...

تتمهٔ خریفی صوبهٔ دهلی

جنس	شالی ساده	شالی مونجی	پنبه	ترکاری	کنجد	موٹھ	ماش	مونگ	جوار	لهڈره
سنه ۶ و ۷	هفتاد و دو دام		صد و بیست دام	هشتاد و دو دام	شصت دام	چهل و هشت دام	چهل و هشت دام	چهل و هشت دام	پنجاه و دو دام	چهل و هشت دام
سنه ۸	هفتاد		صد و بیست	هشتاد	شصت	چهل و هشت	چهل و هشت	چهل و هشت	پنجاه	چهل و هشت
سنه ۹	هفتاد		صد و سی	هشتاد	پنجاه و هشت	پنجاه و چهار	پنجاه و چهار	چهل و هشت	شصت	پنجاه
سنه ۱۰	هفتاد		صد و ده	هشتاد	پنجاه و هشت	سی و شش تا چهل و چهار	سی و شش تا چهل و چهار	چهل و چهار	چهل تا چهل و هشت	چهل تا چهل و چهار
سنه ۱۱	پنجاه و دو تا شصت		صد و ده	هشتاد	پنجاه و هشت	چهل	سی و شش تا چهل و چهار	چهل و چهار	چهل تا چهل و هشت	سی و شش تا چهل و چهار
سنه ۱۲	پنجاه و دو تا شصت		صد و ده	هشتاد	پنجاه و هشت	چهل	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل تا چهل و هشت	سی و شش تا چهل و چهار
سنه ۱۳	پنجاه و دو تا شصت		صد و ده	هشتاد	پنجاه و هشت	سی و دو	چهل	چهل و چهار	چهل تا چهل و چهار	سی و شش تا چهل و چهار
سنه ۱۴	پنجاه و شش		صد	هشتاد	پنجاه و هشت	بیست تا بیست و دو	سی و دو	چهل و چهار	سی و دو تا سی و چهار	بیست و هشت تا سی
سنه ۱۵	چهل و دو تا چهل و شش	چهل و هفت تا شصت و پنج	صد	هفتاد	شصت تا هفتاد	یازده تا بیست و دو	بیست تا بیست و [illegible]	بیست و هشت تا سی و دو	بیست و هشت تا [illegible]	بیست
سنه ۱۶	سی و دو تا چهل و پنج	چهل و هشت تا شصت و پنج	پنجاه و پنج تا صد	هفتاد	پنجاه	یازده تا بیست و دو	بیست و پنج تا سی	بیست و هشت تا سی و دو	بیست تا بیست و [illegible]	بیست
سنه ۱۷	سی و یک تا چهل و پنج	چهل و سه تا شصت و پنج	شصت تا صد	چهل و چهار تا هفتاد	سی و دو تا پنجاه	نوزده تا بیست و یک	بیست تا سی و دو	بیست و هشت تا سی و دو	بیست تا بیست و دو	بیست
سنه ۱۸	سی و دو تا چهل و دو	چهل و هشت تا شصت و پنج	هفتاد تا صد	پنجاه و چهار تا هفتاد	سی تا پنجاه	شانزده تا بیست و دو	بیست تا سی و دو	بیست و هشت تا سی و دو	بیست تا بیست و دو	پانزده تا بیست
سنه ۱۹	بیست و پنج تا پنجاه	چهل تا شصت و پنج	هفتاد تا صد و پنج	پنجاه و چهار تا هفتاد	سی تا پنجاه	نوزده تا بیست و دو	بیست و دو تا سی و دو	بیست و دو تا چهل و پنج	بیست تا بیست و [illegible]	شانزده تا بیست و یک
سنه ۲۰	بیست تا پنجاه	پنجاه تا شصت و پنج	شصت تا صد و پنج	پنجاه و چهار تا هفتاد	سی تا پنجاه	ده تا دوازده و نیم	نوزده تا سی و دو	بیست و چهار تا چهل	دوازده تا سی	نوزده تا بیست و پنج
سنه ۲۱	سی و دو تا پنجاه و دو	چهل و چهار تا شصت و پنج	پنجاه تا صد و ده	پنجاه و چهار تا هفتاد	بیست تا پنجاه	ده تا دوازده	بیست تا بیست و پنج	بیست و دو تا چهل و پنج	بیست تا چهل و دو	هجده تا بیست و دو
سنه ۲۲	بیست تا پنجاه و دو	چهل و دو تا شصت و پنج	پنجاه تا صد و پنج	پنجاه و هفت تا شصت	بیست تا پنجاه	دوازده تا بیست و یک	بیست تا بیست و دو	بیست و سه تا سی و شش	بیست و دو تا چهل و دو	نوزده تا بیست و هشت
سنه ۲۳	سی و چهار تا شصت و چهار	چهل و سه تا شصت و پنج	پنجاه و چهار تا هشتاد	پنجاه و هفت تا شصت	بیست تا سی و [illegible]	نوزده تا سی و شش	بیست تا چهل و پنج	سی تا چهل و چهار	بیست و پنج تا چهل و دو	یازده تا سی و یک
سنه ۲۴	سی و چهار تا شصت و شش	سی و هشت تا شصت و پنج	چهل تا پنجاه و هشت	پنجاه و هفت تا شصت	بیست تا سی و [illegible]	نوزده تا سی و شش	بیست تا [illegible]	سی تا پنجاه و پنج	بیست تا سی و دو	یازده تا چهل و چهار

اختلافات (۱) [گ ر د] سیرده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلاف (۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] (۴) [illegible] (۵) [illegible] (۶) [illegible]

متممۂ خریف صوبۂ دہلی

جنس	سنہ ۶ و ۷ الٰہی	سنہ ۸	سنہ ۹	سنہ ۱۰	سنہ ۱۱	سنہ ۱۲	سنہ ۱۳	سنہ ۱۴	سنہ ۱۵	سنہ ۱۶	سنہ ۱۷	سنہ ۱۸	سنہ ۱۹	سنہ ۲۰	سنہ ۲۱	سنہ ۲۲	سنہ ۲۳	سنہ ۲۴
کلتا	•	•							[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خنا		•	•	•	•	•			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کچریہ هندوانہ	•	•							ده	ده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یاں			•		•	•		•	•		•							
سنگھاڑہ				•			•		•									
ارہر																		•
آل	•			•			•						•					•
برٹی					•											•		

ربیعی صوبۂ لاہور

جنس	سنہ ۶ و ۷ الٰہی	سنہ ۸	سنہ ۹	سنہ ۱۰	سنہ ۱۱	سنہ ۱۲	سنہ ۱۳	سنہ ۱۴	سنہ ۱۵	سنہ ۱۶	سنہ ۱۷	سنہ ۱۸	سنہ ۱۹	سنہ ۲۰	سنہ ۲۱	سنہ ۲۲	سنہ ۲۳	سنہ ۲۴
گندم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۰	
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		۰
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		۰
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		۰
	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]				۰	۰	
	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]			۰			
	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]			۰		۰	
	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]						
	[illegible]			[illegible]	[illegible]			۰			۰
	[illegible]			[illegible]	[illegible]			[illegible]		۰	۰
	[illegible]		..	[illegible]	[illegible]			[illegible]			
	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	۰		
	جنس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		

اختلافات (۱) [گ د] درلیت (۲) [گ د] ۱۲ تا ۱۵ (۳) [گ د] ۸ +

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلاف (۱) [...] شصت

	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلاف (۱) [گ د] ج -

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]							
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]							
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]							
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]							
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]							
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]						
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]						
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]						
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلاف (۱) و [۵] س د (۲) [گ] ششش.

تتمہ خریفی صوبہ لاہور

جنس	سنہ ۶ الٰہی	سنہ ۷	سنہ ۸	سنہ ۹	سنہ ۱۰	سنہ ۱۱	سنہ ۱۲	سنہ ۱۳	سنہ ۱۴	سنہ ۱۵	سنہ ۱۶	سنہ ۱۷	سنہ ۱۸	سنہ ۱۹	سنہ ۲۰	سنہ ۲۱	سنہ ۲۲	سنہ ۲۳	سنہ ۲۴
سنگھاڑہ	•														•		•		
ارہر																			
آل					•														
ترنی																			•

ربیعی صوبہ ملتان

جنس	سنہ ۶ الٰہی	سنہ ۷	سنہ ۸	سنہ ۹	سنہ ۱۰	سنہ ۱۱	سنہ ۱۲	سنہ ۱۳	سنہ ۱۴	سنہ ۱۵	سنہ ۱۶	سنہ ۱۷	سنہ ۱۸	سنہ ۱۹	سنہ ۲۰	سنہ ۲۱	سنہ ۲۲	سنہ ۲۳	سنہ ۲۴
گندم			•				•			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
نخود کابلی (۱)			•		•			•		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نخود ہندی			•		•	•	•			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جو					•	•	•		•	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلافات (۱) در جای نخود کابلی در [گ و] ۵۰ تا ۱۱۰ سوشته برای جیتل جیتل خوانده ...

سرکاری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]								
کوکنار	[illegible]	[illegible]	صد	صد	صد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]								
تخم معصفر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]								
کتان	[illegible]	سی	[illegible]	نوزده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]								
سرشف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]								
عدس	[illegible]	[illegible]	نوزده	دوازده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]								
ارزن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]								
مشنگ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نوزده	نوزده	[illegible]	[illegible]	[illegible]								
خربزه ولایتی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]								
خربزهٔ ہندی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دوازده								
سال کوره	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]								
اجوائن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]								

تتمہ ربیعی صوبۂ ملتان

جنس	سال الٰہی ۶ و ۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
پیاز						٠	٠		هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شملیت	٠	٠	٠	٠				٠	هفتاد و دو دام	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	شصت	پنج تا چهل [illegible]	دام تا هفتاد و دو	چهل تا هشتاد	چهل تا هفتاد و دو
گزر									[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کیو		٠		٠					بیست پنج دام	بیست و پنج	بیست پنج	بیست دو پنج	بیست [illegible]	بیست	[illegible]	[illegible]	بیست	دو پنج بیست

خریفی صوبۂ ملتان

جنس	سال الٰہی ۶ و ۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
نیشکر سیاه				٠		-			دویست [illegible]	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست
نیشکر ساده							٠	٠	صد [illegible] دام	صد و بیست	صد تا صد و بیست	صد تا صد و بیست	صد تا صد و بیست	صد تا صد و بیست	صد	صد تا صد و ده	هشتاد تا صد	صد
شال مشکین									شصت [illegible]	[illegible]	[illegible]	صد	صد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شال ساده	-								[illegible] دام	چهل	چهل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اختلافات (۱) [۲] بست (۲) [گ د] یخ ۔

شال مونجی

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمۀ خریفی صوبۀ ملتان

جنس	سنه ۱ تا ۷ الهی	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
شماخ									دوازده دام	ده	شانزده	ده	[illegible]	شانزده	ده	ده	دوازده	[illegible]
گال									شانزده دام	ده	ده	ده	[illegible]	[illegible]	ده	ده	[illegible]	[illegible]
ارزن									[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مشوه									سی دام	بیست و هشت	بیست و هشت	بیست و چهار	بیست و یک	بیست و پنج	بیست پنج	بیست پنج	[illegible]	[illegible]
نیل									[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سس									هشتاد و هشت دام	هشتاد و هشت	هشتاد و هشت	هفتاد	هفتاد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
توریا									[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زردچوبه									صد و بیست دام	صد و بیست	صد و بیست	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار
کچالو									[illegible]	هشتاد	هشتاد	شصت	شصت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	هشتاد	هشتاد
کلت									بیست و هشت دام	بیست و شش	بیست و شش	بیست و دو	بیست و دو	بیست و هشت	بیست و چهار	بیست و چهار	بیست و چهار	[illegible]

جنس	سنه ۷	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
گندم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نخود کابلی									[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نخود مهدی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ربیع صوبهٔ مالوه

حنا									[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کھیره سدوانه									[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پان									[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنگھاڑه									[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ادرک														[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آل																		
سرئی																		

تتمۂ ربیعی صوبۂ مالوہ

جنس	سنہ ۷ الٰہی	سنہ ۸	سنہ ۹	سنہ ۱۰	سنہ ۱۱	سنہ ۱۲	سنہ ۱۳	سنہ ۱۴	سنہ ۱۵	سنہ ۱۶	سنہ ۱۷	سنہ ۱۸	سنہ ۱۹	سنہ ۲۰	سنہ ۲۱	سنہ ۲۲	سنہ ۲۳	سنہ ۲۴
جو	سجاہ دام	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ
ترکاری	ہشتاد و نیم	ہشتاد و نیم	ہشتاد و نیم	ہشتاد و نیم	ہشتاد و نیم	ہشتاد و نیم	ہشتاد و نیم	ہشتاد و نیم	ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم
کوکنار	سجاہ دام	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم
گل معصفر										سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم	سہ سطری تا ہشتاد و نیم
کتان	سجاہ دام	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ
سرشف	.									دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ
عدس	سجاہ دام	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ
اررل	سجاہ دام	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ
مشنگ										دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ
خربزۂ ولایتی										دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ	دو سطری تا سجاہ

	ز الٰہی	ح	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز	یح	یط	ک	کا	کب	کج	کد
جریدہ سدی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سالی کویر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اوراس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سار									[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سلیت									[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گرر									[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کمو									[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حیلق صوبہ مالوہ

سنہ	ز الٰہی	ح	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز	یح	یط	ک	کا	کب	کج	کد
مشکر سیاہ					[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مشکر سادہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شالی مسکین				[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شالی سادہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شالی معجی									[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمهٔ خریفی صوبهٔ مالوه

جنس	سنه ابتدای الهی تا ۷	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
چینه	پنجاه دام	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ترکاری	هفتاد و ربع دام	هشتاد و ربع	هشتاد و ربع	هفتاد و ربع	هفتاد و ربع	هفتاد و ربع	هفتاد و ربع	هشتاد و ربع	سه طوری تا هفتاد و ربع	سه طوری تا هفتاد و ربع	سه طوری تا هفتاد و ربع	سه طوری تا هفتاد و ربع	سه طوری تا هفتاد و ربع	سه طوری تا هفتاد و ربع	سه طوری تا هفتاد و ربع	سه طوری تا هفتاد و ربع	سه طوری تا هفتاد و ربع	سه طوری تا هفتاد و ربع
کلتهی	پنجاه دام	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
موٹھ	پنجاه دام	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماش	پنجاه دام	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مشنگ	پنجاه دام	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جوار	پنجاه دام	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لہڈره	پنجاه دام	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لوبیا	پنجاه دام	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کودرم	پنجاه دام	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	دو طوری تا پنجاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کوری	دم کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	دیعوری اکاه	دیعوری اکاه	دیعوری اکاه	دیعوری اکاه	دیعوری اکاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سماج	دم کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	دیعوری اکاه	دیعوری تاکاه	دیعوری تاکا	دیعوری اکا	دیعوری کا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کال	دم کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	دیعوری کاه	دیعوری اکاه	دیعوری اکاه	دیعوری اکاه	دیعوری اکاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اررل	دم کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	دیعوری کاه	دیعوری اکاه	دیعوری اکاه	دیعوری اکاه	دیعوری اکا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مڈود	دم کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	دیعوری	دیعوری اکاه	دیعوری اکاه	دیعوری اکاه	دیعوری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سل	صدو کاه دم	صدو کاه	صدو کاه	صدو کاه	صدو کاه	صدو کاه	صدو کاه	صدو کاه	صدو کاه	سرش دیعوری اصدو	سرش دیعوری اصدو	سرش دیعوری اصدو	سرش دیعوری اصدو					
سس	دم کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	دیعوری اکاه	دیعوری اکاه	دیعوری اکاه	دیعوری اکاه	دیعوری اکاه					
نورا	دم کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	کاه	دیعوری اکاه	دیعوری اکاه	دیعوری اکا	دیعوری اکاه	دیعوری اکاه					
اردوسہ																		
کحالو																		
کلت																		
حا																		

تتمۂ حریفی صوبۂ مالوہ

حس	سنہ ۲۶ الٰہی	سنہ ۲	سنہ ۵	سنہ ۱	سنہ ۱۱	سنہ ۱۲	سنہ ۱۳	سنہ ۱۴	سنہ ۱۵	سنہ ۱۶	سنہ ۱۷	سنہ ۱۸	سنہ ۱۹	سنہ ۲۰	سنہ ۲۱	سنہ ۲۲	سنہ ۲۳	سنہ ۲۴
کچرہ ہمدادہ						•												
یاں																		
سگوارہ		•																
اربہر																		
آل	•												•					
ترتی	•										•							
											•							
	•						•									•		
	•																	
•	•	•			•		•	•			•		•				•	

مطبوعۂ مطبع نول کشور لکھنؤ ۱۸۹۳ء

بعون اکبری که شهنشاهان همایون فال ارتقا جلال جهانگیر کشورستانی بخشیده

و ساده بسود لعل جواهر که سامی حساب گر و بست شمار جهت رشته تعلیم ریاست طبع شده بود حالا باصلاح اغلاط نسخ مرتب

از کتاب

آئین اکبری

جلد

مع تقسیمات که تصنیف ادیب لبیب یکتای سخن سنجی رهبر شیخ ابوالفضل علامی رحمه الله تعالی آراسته داشتی

در مطبع فیض منبع منشی نولکشور بطبع آل آگین نقش قبول بر کرسی نشانیده

بسم الله الرحمن الرحیم

جلد دوم از کتاب آئین اکبری

آئین ده ساله از سرآغاز این جاوید دولت هر سال کاردانان کم آزرم شناسندگان حق گزین نرخ هر گرفتی و بوالا درگاه آوردی و ربع جنس و ارج آن برگرفته دستور قرار دادی و فراوان رنج رفتی - دران هنگام که خواجه عبد المجید آصف خان بوزارت سربلندی داشت جمع ولایت رقمی بود و آنچه بخاطر میرسید بقلم افزوده تن میمودند - ازان روکه ملک فراخی نداشت و بندگان حق منش در ازمان زمان پایه افزودی از پاره شالی و تعرض پرستی بیش و کم شدی - و چون این مهین خدمت بمظفر خان و راجه تودرمل باز گردید پانزدهم سال الٰهی از قانون گویان تقسیمات ملک برگرفتند محصول را برقیاس و تخمین گذاشته تازه جمعی روی کار آمد - ده قانون گو نامزد شد که از قانون گویان حزو نسخه بدست آورده بدفترخانه سپردی - اگرچه از پیش لختی فرود آمد لیکن از نو تا حاصل فراوان راه بود - و چون از یک سگالی کشور خدا قلمرو بس فراخ شد هر سال نرخ شناسی فراوان رنج بردی و در دیر سامانی گوناگون آشوب برخاستی - گاه کدیور از افزون خواهی لعل آمدی و زمان اقطاع دار ماتس لقایا مودی - گیهان خدیو بچاره گری برنشست و فروغ ضمیر گیهان پیرای جمع ده ساله قرار گرفت - زمانیان برآسودند و سپاس گذاری را روز بازار شد - از آغاز پانزدهم سال الٰهی تا بیست و چهارم محصول ده ساله فراهم آوردند و ده یک آن هر ساله قرار گرفت لیکن سال بیستم تا بیست و چهارم از راه تحقیق برگرفتند و پنج پیشین را از گزارش راستی منشان - و هر سال جنس کامل اعتبار بود - سالے که افزون بود برگرفتند چنانچه جدول آنرا برگذارد ✣

صوبهٔ الهاباس مشتمل بر ده سرکار پانزده دستور العمل دارد

۱- سرکار الهاباس - پانزده محل و سه دستور العمل ✣

حویلی الهاباس وغیره سه محل یک دستور - حویلی الهاباس - کنتت - پرگنه از بابت آگره[1] ✣

حلال آباس وغیره[2] چهار محل یک دستور ✣

بهدوئی وغیره هفت محل یک دستور - بهدوئی - سکندرپور - سرائو - سنگرور - مه - گوائی[3] - بادیاباس[4] ✣

۲- سرکار بنارس - هشت محل یک دستور العمل ✣

افراد - حویلی بنارس - بلدهٔ بنارس - پندرها - کسوار - هرهوا - سیالسی ✣

۳- سرکار جونپور - چهل و یک محل دو دستور ✣

حویلی جونپور وغیره سی و سه محل یک دستور - الدیمو - انگلی - بجتری - بهدالو - تلهنی[5] - جونپور - حویلی جونپور - چاندی پور بڈهر - چاندہ - چریاکوٹ - چکیسر - خرید - خاص پور ٹانڈه - خانپور - دیوگالو - زناری[6] - سنجهولی[6] - سکندرپور - سکڈی - سرهرپور - شادی آباد - ظفرآباد - قریات متو - قریات دوست پور - قریات میده

اختلاف (۱) همچنین در هر نسخه - و در ناههاے پرگنات این سرکار بسیار اختلاف واقع است (۲) ناههاے این چهار محل در نسخها موشته (۳) [سریکی] [الیوٹ] کیرائی (۴) در احوال صوبهٔ الهاباس سرکار این هفت محل نام کهاراگده [الیوٹ] کهیراگده) نوشته (۵) در اکثر نسخها تلهٹی (۶) در نسخها داری اداری (۷) [الیوٹ]

قرمات سوسہ - کولہ - گھسوہ - گھوسی - کوڈیہ - گوپال پور - کراکت - سنڈ[1] ناہو - محمد آباد - جھورا - مئو[2] - سلطان آباد - سگون
سور پور - موکرہ وغیرہ دو محل یک دستور - موکرہ - گڈوارہ[3] +

۴- سرکار چیادہ - چہاردہ محل یک دستور +

حویلی چیادہ - اہیروارہ - کھول[4] - نڈحول - ٹانڈہ - دھوس - راگھوپور[5] - قرمات این روی آب - مچھوارہ -
مہابج - ہواری - مہوائی - سیلپور[6] - سرون +

۵- سرکار غازی پور - ہژدہ محل یک دستور +

حویلی غازی پور - لما - کھوتر - لہاناس[8] - بھرناباد - سہلانچ[9] - چونسا[10] - دنہسا[11] - سید پور بمدی - ظہور آباد -
قرمات ملی - کوپاجیت - گنڈھا[12] - کرندہ[13] - لکھنسر[15] - مدن مارس - محمد آباد - برہار ناری[16] - +

۶- سرکار کرہ - دوازدہ محل یک دستور +

بلدہ کرہ - حویلی کرہ - ایچھی[17] - اتھرن - اناسا[18] - راری - کراری - کوتلا - کوڑا[19] عرف کونسون - فتح پور - ہسوہ[20]
ہنگالو - ہسوہ +

۷- سرکار کوررہ - ہشت محل سہ دستور -

حویلی کوررہ وغیرہ دو محل یک دستور - حویلی کوررہ - گھاتم پور +
کوٹیا وغیرہ سہ محل یک دستور - کوٹیا - گیر - کیرتی[21] پور کسار +
حاجمئو وغیرہ سہ محل یک دستور - حاجمئو - محس پور - مجھاول +

۸- سرکار کالنجر - دہ محل یک دستور +

کالنجر با حویلی - اگواسی[22] - اجیگڈھ - سیہنڈھا[23] - سمولی - شادی پور - رس - کھنٹریلہ[24] - مہوبا -
سودھا -

۹- سرکار مانک پور - چہاردہ محل دو دستور +

حویلی مانک پور وغیرہ - دہ محل یک دستور +
مانک پور با حویلی - ارئول[25] - سہاول - ساوں - جلال پور بلکھر - قرمات کرارہ - قریات پانگاہ[26] -
کھنوت - نصیر آباد +
رای بریلی وغیرہ - چہار محل یک دستور - رائے بریلی - ملہٹی - جائیس - ڈلمئو +

اختلافات (۱) [الوث] مرناہو (۲) دراکثر نسخہا مئود (۳) [ف ا] کروارہ (۴) [الوث] معولی (۵) ہیچ یس درسنہ وامرورمام این محل رالہور رہست سلام (۶) این نام دراحوال صوبۂ الہاناس ودر [الوث] موستہ و درنسخہا سلور وسلو روسلو نوشتہ (۷) درنسخہا سرطہ ناسرول ودر [الوث] لہد برول نام ہیوانوجود است (۸) [الوث] لہاناس (۹) ہیچ یس در ہرنسخہ ودر [الوث] سرایج (۱۰) [الیوٹ] دلسا (۱۱) ہیچ یس در [کا] د [الوث] دلعشہاد ہمہ نوستہ (۱۲) درنسخہا لعل (۱۳) ہیچ یس در ہر نسخہ در [الوث ولعسہا گدھا] (۱۴) [الوث] کریدہ (۱۵) درنسخہا لکھر یا لکھر نوستہ (۱۶) در الوث برہاناری طارا (۱۷) [الوث] اچھی [س] اکہی (۱۸) [الیوٹ] اناساہ (۱۹) و اکثر نسخہا کڑا مانک پور نوستہ (۲۰) ہیچ یس دراکثر نسخہا [اد الوث] کیرت (۲۱) ہیچ یس در ہر نسخہ لکن در [الوث] کرت لہد کامدا نوستہ (۲۲) ہیچ یس در نسخہ [الوث ولعسہا] ارگاسی (۲۳) [الوث] سہوہنڈا (۲۴) ہیچ یس در ہر نسخہ در [السوٹ] کھنٹہ رہ (۲۵) درنسخہا ارول یا ازل (۲۶) دراکثر نسخہا لعل [مش] مانگاو +

ربیعی صوبۂ الہاباس

	حویلی صوبہ الہاباس وغیرہ ۳ محل	جلال آباد وغیرہ ۵ محل	بھدولی وغیرہ ۷ محل	سرکار [illegible] وغیرہ ۸ محل	حویلی جونپور وغیرہ ۳۹ محل	پرگنہ سونگرہ وغیرہ ۲ محل	سرکار چنادہ وغیرہ ۱۳ محل	غازیپور وغیرہ ۱۸ محل	پرگنہ کرہ وغیرہ ۱۲ محل	پرگنہ کوڑہ وغیرہ ۲ محل	پرگنہ کوٹیا وغیرہ ۴ محل	حاجمؤ وغیرہ ۳ محل	سرکار کالنجر وغیرہ ۱۰ محل	سرکار مانکپور وغیرہ ۱ محل	رائے بریلی ۴ محل
گندم	۶۰ د ۹ ج	۵۸ د ۴ ج	۶۴ د ۱ ج	۶۴ د ۱ ج	۶۴ د ۱ ج	۵۸ د ۴ ج	۶۴ د ۲۱ ج	۶۴ د ۲۱ ج	۶۰ د ۳ ج	۶۹ د ۱۸ ج	۶۰ د ۳ ج	۶۰ د ۲۳ ج	۶۲ د ۱۵ ج	۵۸ د ۴ ج	۶۲ د ۱۵ ج
نخود کابلی	•	•	•	۷۱ د ۱۴ ج	۷۱ د ۱۴ ج		۷۱ د ۱۴ ج	۷۱ د ۱۴ ج	•	۵۵ د ۲۳ ج	•	•	۵۵ د ۲۳ ج	•	۷۱ د ۱۴ ج
نخود ہندی	۳۸ د	۳۹ د ۳ ج	•	۴۱ د ۹ ج	۴۱ د ۹ ج	۳۹ د ۳ ج	۴۱ د ۱ ج	۴۱ د ۹ ج	۳۸ د	۳۴ د ۱۷ ج	۳۸ د	۳۷ د	۳۴ د ۱۷ ج	۳۹ د ۳ ج	۳۹ د ۳ ج
جو	۴۴ د ۶ ج	۴۰ د ۱۲ ج		۴۸ د ۲ ج جو بے ۶۷ د ۲ ج	۶۷ د ۲ ج	۴۴ د ۱۲ ج	۴۷ د ۲ ج جو بے ۴۸ د ۲ ج	۴۷ د ۳ ج جو بے ۲۰ د ۶ ج	•	۴۰ د ۶ ج	۴۰ د ۶ ج	۴۰ د ۶ ج	۴۰ د ۶ ج	۴۲ د ۱۲ ج	۲۵ د ۲۱ ج جو بے ۲۶ د ج
عدس	۲۴ د ۱۵ ج	۲۳ د ۱۲ ج	•	۳۸ د	۳۸ د	۲۳ د ۱۲ ج	۳۸ د	۳۸ د	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۵ د ۱۶ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۵ د ۸ ج
تخم معصفر	۸۳ د ۱۵ ج	۸۳ د ۲۱ ج	•	۷۰ د ۳ ج	۷۰ د ۳ ج	۸۳ د ۲۱ ج	۷۰ د ۳ ج	۸۳ د ۳ ج	۸۳ د ۲۱ ج	۷۰ د ۱۷ ج	۸۳ د ۲۱ ج	۶۹ د ۲۲ ج	۷۴ د ۱۷ ج	۸۳ د ۲۱ ج	۸۲ د ۳ ج
کوکنار	۱۵۰ د ۱۳ ج	۱۵۰ د ۱۳ ج	•	۱۱۵ د ۲۰ ج	۱۱۵ د ۲۰ ج	۵۶ د ۱۳ ج	۱۱۵ د ۲۰ ج	۱۱۵ د ۲ ج	۱۵۶ د ۱۳ ج	۱۲۷ د ۲۵ ج	۱۵۲ د ۱۳ ج	۱۲۸ د	۵۵ د ۲۳ ج	۱۵۶ د ۱۳ ج	۱۱۵ د ۸ ج
ترکاری	۶۷ د ۲ ج	۶۸ د ۵ ج	•	۸۰ د ۱۳ ج	۸۰ د ۱۳ ج	۶۷ د ۵ ج	۸۲ د ۱۳ ج	۸۰ د ۱۳ ج	۶۷ د ۲ ج	۵۵ د ۳ ج	۶۷ د ۲ ج	۶۱ ½ د	۳۰ د ۱۵ ج	۶۸ د ۵ ج	۶۷ د ۱ ج
کتان	۳۱ د ۸ ج	۲۷ د ۴ ج		۴۰ د ۶ ج	۴۰ د ۶ ج	۳۲ د ۱۵ ج	۴۰ د ۶ ج	۴۰ د ۶ ج	۳۱ د ۸ ج	۳۲ د ۱۵ ج	۳۱ د ۲۰ ج	۳۰ د ۵ ج	۳۱ د ۱۵ ج	۳۲ د ۱۵ ج	۳۵ د ۸ ج
سرشف	۳۵ د ۸ ج	۲۸ د ۴ ج	•	۴۰ د ۶ ج	۴۰ د ۶ ج	۳۷ د ۲۴ ج	۴۰ د ۶ ج	۴۰ د ۶ ج	۳۵ د ۸ ج	۳۴ د ۱۵ ج	۳۵ د ۸ ج	۳۱ د ۲۱ ج	۳۰ د ۳ ج	۳۸ د ۲۱ ج	۳۸ د ۲۱ ج
ارزن	۲۰ د ۳ ج	۱۵ د ۱۹ ج		۶ د ۲۱ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۱۶ د ۱۹ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۰ د ۳ ج	۲۰ د ۳ ج	۲۰ د ۳ ج	۲۰ د ۳ ج	۲۰ د ۲ ج	۱۶ د ۱۹ ج	۲۴ د ۱۵ ج
شنگ	۲۴ د ۱۵ ج	۲۹ د ۲ ج	•	۴۰ د ۶ ج	۴۰ د ۶ ج	۲۹ د ۲ ج	۴۰ د ۶ ج	۴۰ د ۶ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۴ د	۲۰ د ۲ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۹ د ۲ ج	۳۸ د
گزر	۲۵ د ۱۸ ج	۲۶ د ۲۱ ج	•	۲۶ د ۲۱ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۵ د ۱۸ ج	۳۲ د ۱۱ ج	۲۵ د ۱۸ ج	۳۱ د ۲۱ ج	۷۰ د ۱۸ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۶ د ۲۱ ج
پیاز	۸۳ د ۲۱ ج	۷۹ د ۲ ج	•	۸۰ د ۱۳ ج	۸۰ د ۱۳ ج	۷۹ د ۱۰ ج	۸ د ۱۳ ج	۸ د ۱۳ ج	۸۳ د ۲۱ ج	۸۲ د ۱۸ ج	۸۳ د ۲۱ ج	۸۲ د ۱۸ ج	•	۷۴ د ۱۰ ج	۸۰ د ۹۳ ج

اختلاف: (۱) کہ این جدول موافق [۵] است۔ در [گ] نیست و در دیگر نسخہا بسیار اختلاف واقع ست و درین جدول [د] برائے دام و [ج] برائے جیتل نوشتہ است +

سلیت	۳۷ د، ۲۳ ح	۵۸ د، ۴ ح		۳۵ د، ۲۴ ح	۳۵ د، ۲۴ ح	۳۵ د، ۲۳ ح	۳۵ د، ۲۴ ح	۳۵ د، ۲۴ ح	۳۷ د، ۲۳ ح		۳۷ د، ۲۲ ح	۸۲ د، ۱۸ ح	۹ د، ۱۴ ح	۵۸ د، ۴ ح	۵۳ د، ۲ ح
حرکو ولایتی	۱۳۴ د، ۶ ح	۱۵ د، ۱۳ ح		۱۳۴ د، ۴ ح	۳۴ د، ۱۱ ح	۱۵ د، ۱ ح	۱۳۴ د، ۴ ح	۱۳۴ د، ۴ ح	۱۳۴ د، ۶ ح	۹ ۳ د، ۱۴ ح	۱۳۴ د، ۰ ح	۱۱۹ د، ۱۲ ح	۱۵ د، ۱۲ ح	۱۵ د، ۱ ح	۱۳۴ د، ۴ ح
حرکو ہندی	۱۹ د	۷ د، ۲۲ ح		۱۴ د، ۱۴ ح	۱۴ د، ۱۴ ح	۱۷ د، ۲ ح	۱۴ د، ۱۴ ح	۱۴ د، ۱۴ ح	۱۹ د	۱۵ د، ۱۲ ح	۱۹ د	۱۴ د، ۱۳ ح		۱۷ د، ۷ ح	۱۴ د، ۱۳ ح
ریزہ		۶۱ د، ۱۲ ح		۸۳ د، ۱۵ ح	۸۹ د، ۱۵ ح	۶۱ د، ۱۲ ح	۸۹ د، ۱۵ ح	۸۹ د، ۱۵ ح		۸۲ د، ۱۸ ح			۸۲ د، ۱۸ ح	۶۱ د، ۱۲ ح	۸۹ د، ۱۵ ح
سیاہ دانہ				۵ ۱ د، ۲ ح	۵ ۱ د، ۲ ح		۱۵ د، ۲ ح	۱۵ د، ۲ ح							۱۵ د، ۲ ح
شالی کور	۵۲ د، ۱۴ ح	۴۶ د، ۲۴ ح		۴۶ د، ۲۴ ح	۴۶ د، ۲۴ ح	۴۶ د، ۲۴ ح	۴۶ د، ۲۴ ح	۴۶ د، ۲۴ ح	۵۲ د، ۱۴ ح	۵ د، ۲ ح	۵۲ د، ۱۴ ح	۴۶ د، ۲۴ ح	۵ د، ۲ ح	۴۶ د، ۲۴ ح	۴۶ د، ۲۴ ح
احراس	۸۳ د، ۲۱ ح	۷۹ د، ۱۰ ح		۸۹ د، ۱۵ ح	۸۹ د، ۱۵ ح	۸۹ د، ۱۵ ح	۸۹ د، ۱۵ ح	۸۹ د، ۱۵ ح	۸۳ د، ۲۱ ح	۸۶ د، ۱۵ ح	۷۳ د، ۲۱ ح	۸۳ د، ۲۱ ح	۶۲ د، ۲ ح	۷۳ د، ۱ ح	۷۹ د، ۷ ح

حریفی صوبۂ الہ باس

	حویلی الہ باس وغیرہ ۳ محل	حلال پاس وغیرہ ۵ محل	صدر [illegible] وغیرہ ۷ محل	سرکار بارش [illegible] ۸ محل	حویلی [illegible] وغیرہ ۲۹ محل	پرگنہ [illegible] وغیرہ ۳ محل	سرکار حادہ وغیرہ ۱۳ محل	ماری [illegible] وغیرہ ۱۸ محل	پرگنہ [illegible] وغیرہ ۱۲ محل	پرگنہ [illegible] وغیرہ ۲ محل	پرگنہ [illegible] وغیرہ ۳ محل	حاجی [illegible] وغیرہ ۳ محل	سرکار [illegible] محل	سرکار [illegible] محل	[illegible] ۳ محل
نیشکر پونڈہ	۴۲ د، ۹ ح		۲۳ د، ۲ ح	۹ ۲ د، ۱۵ ح	۲۲۳ د، ۱۵ ح	۲۳۴ د، ۲ ح	۲۲۳ د، ۱۵ ح	۲۲۳ د، ۱۵ ح	۲۲۳ د، ۳ ح	۲۲۳ د، ۱۵ ح	۲۲۴ د، ۹ ح	۲۳۱ د، ۱۵ ح	۲۲۳ د، ۱۵ ح	۲۲ د، ۲ ح	۲۲۳ د، ۱۵ ح
نیشکر سادہ			۱۲۶ د، ۹ ح	۱۲۳ د	۱۲۳ د	۱۲۶ د، ۹ ح	۱۲۳ د، ۹ ح	۱۲۳ د	۹ ۱ د، ۱۷ ح	۱۴۳ د، ۳ ح	۳ ۱ د، ۱۷ ح	۳۴ ۱ د، ۳ ح	۱۴۳ د، ۱۷ ح	۱۲۶ د، ۲ ح	۱۲۳ د
شالی مشکین	۷۱ د، ۱۴ ح		۷۱ د، ۱۴ ح	۷۱ د، ۱۴ ح	۷۱ د، ۱۴ ح	۷۱ د، ۱۴ ح	۷۱ د، ۱۴ ح	۷۱ د، ۱۴ ح	۸۱ د، ۱۴ ح	۶۷ د، ۲ ح	۹۱ د، ۱۴ ح	۷۳ د، ۲ ح	۶۷ د، ۲ ح	۶۱ د، ۱۴ ح	۶۱ د، ۱۴ ح
شالی سادہ	۴۴ د، ۱۸ ح		۴۲ د، ۱۲ ح	۴۹ د، ۵ ح	۴۹ د، ۵ ح	۴۳ د، ۱۲ ح	۴۹ د، ۵ ح	۴۹ د، ۵ ح	۴۴ د، ۱۸ ح	۴ د، ۲۴ ح	۴۳ د، ۲۸ ح	۴۳ د، ۲۴ ح	۴۶ د، ۲۴ ح	۴۲ د، ۱۲ ح	۴۶ د، ۲۴ ح
آل									.	۲۵ د، ۱۸ ح		۲۵ د، ۱۸ ح			
مسہ	۸۹ د، ۱۵ ح		۹۱ د، ۱۷ ح	۹۲ د، ۱۴ ح	۹۲ د، ۱۴ ح	۹۱ د، ۱۷ ح	۹۶ د، ۱۴ ح	۹۰ د، ۱۴ ح	۸۹ د، ۱۵ ح	۹۱ د، ۱۷ ح	۸۹ د	۹۳ د، ۳ ح	۹۱ د، ۱۷ ح	۹۱ د، ۱۷ ح	۹۳ د، ۲۳ ح
موٹھ	۲۵ د، ۱۸ ح		۲۶ د، ۲۱ ح	۲۳ د، ۱۴ ح	۳۳ د، ۱۴ ح	۲۶ د، ۲۱ ح	۳۳ د، ۱۴ ح	۳۳ د، ۱۴ ح	۲۵ د، ۱۸ ح	۲۴ د، ۱۵ ح	۲۵ د، ۱۸ ح	۲۲ د، ۲۳ ح	۱۴ د، ۱۱ ح	۲۶ د، ۲۱ ح	۳۱ د، ۸ ح
اردل	۲۳ د، ۱۲ ح		۱۷ د، ۲۴ ح	۲۶ د، ۲۱ ح	۲۶ د، ۲۱ ح	۱۷ د، ۲۲ ح	۳۶ د، ۲۱ ح	۲۶ د، ۲۱ ح	۲۳ د، ۱۲ ح	۲۴ د، ۱۱ ح	۲۳ د، ۱۲ ح	۲۶ د، ۲۱ ح	۲۴ د، ۱۵ ح	۱۰ د، ۲ ح	۲۳ د، ۱۰ ح

تتمۂ خریفی صوبۂ الٰہ آباس

	حویلی الٰہ آباس وغیرہ ۳ محل	حلال آباس وغیرہ ۵ محل	بھدوئی وغیرہ ۷ محل	سرکار سارس وغیرہ ۸ محل	حویلی جونپور وغیرہ ۳۹ محل	پرگنہ مونگرا وغیرہ ۲ محل	سرکار چنار وغیرہ ۱۴ محل	غازیپور وغیرہ ۱۸ محل	پرگنہ کرہ وغیرہ ۱۲ محل	پرگنہ کسرہ وغیرہ ۲ محل	پرگنہ کوٹیا وغیرہ ۳ محل	حاجمؤ وغیرہ ۳ محل	سرکار کالنجر وغیرہ ۱۰ محل	سرکار مانکپور وغیرہ ۱ محل	راے بریلی ۴ محل
نیل	۱۶۳د ۶ج	•	۱۶۲د ۳ج	۱۶۲د ۳ج	۱۶۲د ۳ج	۱۶۲د ۳ج	۱۶۲د ۳ج	۱۶۲د ۳ج	۱۶۳د ۵ج	۱۶۳د ۶ج	۱۶۳د ۶ج	۶۳د ۶ج	۱۶۳د ۶ج	۱۶۲د ۶ج	۱۶۲د ۶ج
حنا	۷۶د	•	۸۹د ۱۵ج	۸۹د ۱۵ج	۸۹د ۱۵ج	۸۹د ۱۵ج	۸۹د ۱۵ج	۸۹د ۱۵ج	۷۶د	۷۹د ۲ج	۸۶د	۸۶د ۱ج	۷۹د ۲۰ج	۸۳د ۱۵ج	۸۹د ۱۵ج
سن	۸۴د ۲۴ج	•	۸۴د ۲۴ج	۸۴د ۲۴ج	۸۴د ۲۴ج	۸۴د ۲۴ج	۸۴د ۲۴ج	۸۴د ۲۴ج	۸۴د ۲۴ج	۸۹د ۲۴ج	۸۴د ۲۴ج	۸۴د ۲۴ج	۸۹د ۱۵ج	۸۴د ۴ج	۸۲د ۲۴ج
ترکاری	۸۰د	•	۸۷د ۵ج	۸۳د ۱۵ج	۸۳د ۱۵ج	۸۷د ۵ج	۸۹د ۱۵ج	۸۹د ۱۵ج	۸۲د ۱۸ج	۸۴د ۲۳ج	۸۲د ۱۸ج	۸۷د ۷ج	۸۴د ۲ج	۸۷د ۵ج	۴۷د
پان	۲۱۰د	•	۲۴۴د ۲۱ج	۲۶۸د ۲۰ج	۲۶۸د ۲۰ج	۲۴۴د ۲۱ج	۲۶۸د ۱۴ج	۲۶۸د ۱۴ج	۲۱۰د ۳ج	۲۶۷د ۲۰ج	۲۱۰د ۴ج	۲۶۸د ۲۰ج	۲۶۷د ۲۰ج	۲۶۷د ۲۰ج	۲۶۷د ۲ج
سنگھاڑہ	۱۲د ۱۸ج	•	۱۱۵د ۲ج	۱۱۵د ۲۰ج	۱۱۵د ۲۰ج	۱۱۵د ۲۰ج	۱۱۵د ۲ج	۱۱۵د ۲۰ج	۱۲۰د ۱۸ج	۱۲۰د ۲۰ج	۱۱۵د ۲۰ج	۱۱۵د ۲۰ج	۱۱۵د ۲۰ج	۱۱۵د ۲ج	۱۱۵د ۲۰ج
جواری	۳۴د ۱۷ج	•	۳۵د ۲ج	۴۰د ۶ج	۴۰د ۶ج	۳۵د ۲ج	۴د ۶ج	۴۰د ۶ج	۳۴د ۴ج	۳۳د ۷ج	۳۴د ۱۷ج	۳۲د ۱۵ج	۳۷د ۷ج	۳۵د ۸ج	۳۸د
کوری	•		•	۱۳د ۱۵ج	۱۳د ۱۵ج	•	۱۳د ۱۵ج	۱۵د ۱۵ج	•	۱۳د ۱۵ج			۱۸د ۱۵ج		۱۳د ۱۵ج
خربزہ ولایتی	•	•		۱۰۵د ۲ج	۱۵د ۲ج	•	۱۰۵د ۲ج	۱۰۵د ۲ج		•	•	•	•	•	۱۵د ۲ج
کنجد	۴د	•	۳۴د ۱۵ج	۴۴د ۱۸ج	۴۴د ۱۵ج	۴۴د ۱۸ج	۴۴د ۱۸ج	۴۲د ۱۲ج	۳۲د ۱۲ج	۴۲د ۱۲ج	۴۱د ۹ج	۱۰۱د ۹ج	۴۳د ۱۵ج	۴۳د ۱۵ج	۴۳د ۱۵ج
مونگ	۴۲د ۱۲ج	•	۴۸د ۲ج	۴۹د ۵ج	۴۹د ۵ج	۴۸د ۵ج	۴۹د ۵ج	۴۹د ۵ج	۴۲د ۱۲ج	۴۲د ۶ج	۴۲د ۱۲ج	۴۱د ۹ج	۴۰د ۶ج	۴۸د ۲ج	۴۸د ۲ج
زرد چوبہ		•		۱۱۵د ۲۰ج	۱۱۵د ۲ج	•	۱۱۵د ۲ج	۱۱۵د ۲ج	•	•		•	•	•	•

شالی موکھی ۔ اسٹس ۔ مکال ۔ لوزیا ۔ کراہ ۔ لوبیا ۔ رردک ۔ ارہر ۔ لہڈرہ ۔ کودرم ۔ مسڈوہ ۔ شماح ۔ کات ۔

صوبۂ اودھ مشتمل بر پنج سرکار دوازدہ دستور دارد

۱۔ سرکار اودھ بیست و یک محل سہ دستور العمل +

حویلی اوده نوزده محل یک دستور دو پرگنه داخل خیرآباد است - اوده با حویلی - امودها - انهونه - بکهم زاطه - بلهری - بسوڑهی - بهاه بهداو - کنتها - دریاباد - ردولی - سیلک سلطانپور - سان پور[3] - سبهه - سترکاله[5] - سترکه - گوارجه - منگلسی - بے لوز[6] ٭

یک پرگنه یک دستور ابراهیم آباد ٭

یک پرگنه یک دستور کسی ٭

۲ — سرکار بهرایچ یازده محل سه دستور العمل ٭

حویلی بهرایچ وغیره هشت محل یک دستور - بهرایچ با حویلی ۲ محل - بهره - حسام پور - داکنڈولی - رجهت - سجولی - فخرپور - قلعه نواگڈه ٭

فیروزآباد وغیره دو پرگنه یک دستور فیروزآباد - سلطانپور[9] ٭

یک محل یک دستور - کهرولسا[1] ٭

۳ — سرکار خیرآباد بست و دو محل سه دستور العمل ٭

خیرآباد وغیره دوازده پرگنه یک دستور - حویلی خیرآباد - لسارا - لسوه - لسره - چهیاپور[11] - کهیری گڈه - صدرپور - کهیری - کهرکهیلا و لاهرپور ۲ محل - مچهرهٹه و هرگراون[12] ۲ محل ٭

پالی وغیره هشت محل یک دستور - پالی - سرورا کهنه[13] - باون - ساندی - سره - گوپاموَ - کهانک تو - سم کهار ٭

بهرواره وغیره دو محل که داخل اوده بوده یک دستور - بهرواره - سیلا ٭

۴ — سرکار گورکهپور بست و چهار پرگنه یک دستور ٭

حویلی گورکهپور با ملده ۲ محل اترولا - انهولا - بیناک پور وغیره ۳ محل - ماتهن[14] باره - بهواباره - تیلپور[15] - حلوبارا - درنا پارا[16] - دیوا پارا و کوتله[1] ۲ محل - رهلی - رام گڈه و گوری ۲ محل - رسول پور و گهوسی[1] ۲ محل - کٹهلا - کهلا پارا[19] - مهول - سڈوه - ستدله - سگهر و رتن پور ۲ محل - مهرتهوی[2] ٭

۵ — سرکار لکهنو سی و پنج[21] محل دو دستور العمل ٭

اختلاف (۱) امروفس آباد (۲) بحیس دیہ [ہ ص] [س] کهسا [ب] کمسها (۳) [ب] سان ور (۴) بحس [ب] [س] سبهه [ص] سبهه (۵) بحس در [ہ ص] [س] سرمالی و سرمالی و الی در صید [ب] سرمالی (۶) بحس در [ہ] [ص ب] لی پور دلا [س] تعلد (۷) [س ص ع] داکدول (۸) بحس در [ہ] [ص ل] بهمولی (۹) [ب] ان لور (۱) ہاکروکسا [ب س] کهرولی (۱۱) بحس د ہ ص [س ب] چهیانور (۱۲) بحس در [ص] دور [ہ] دراوان عنوہ اودم [ہ] ہرکرادا [س ب] سرکرار (۱۳) بحس در [ہ] دراوان عنوہ اودم [ہ س] سروراکهنه بحس سروراکهنه [ب] سرورانجه (۱۴) الوث بحس باره (۱۵) الوث ہل پور (۱۶) الوث دهوباره (۱۷) [الوث] دهوباره کهار (۱۸) بحس در سرسنهه [الوب] عرث (۱۹) الوث ربط باره رصاف رف انف (۲) دراوان عدد اودم ور الوث نف اپحس در [ہ] [ص] مهرموا [ب] مهرموای [س] مهرموای (۲۱) در اکثر نسخها سحاه ددو ٭

حویلی لکھنؤ وغیرہ چہل وہفت پرگنہ یک دستور - امیٹھی - اسولی - اسیون - اسوہا - اونچہ گانو[1] - ملکر بحنور[2] - باری - بھریو - بنگوان[3] - بٹھولی - پنہن - پرسندن - پاتن[4] - بارانیکو[5] - جھلوتر - دیوی - دیوزگہ[6] - ڈوزہ[7] - رتن[8] ریور - رام کوٹ - سنڈیلہ - سائی پور[9] - سروسی - سہالی - سیدھور - سیڈھوپور - سٹی - سرون - فتح پور - گڈھ امیٹھی - کرسی - کاکوری - کنجرہ[10] - گھاتم پور - گنڈا - کوھتی[11] - لکھنؤ با حویلی - لشکر - ملیح آباد - موہان - موراتو - مڈیانو - جھونہ - منوئی[12] - بکرایڈ - ہڑھ - ایھار[13] ✣

اُنام وغیرہ ہشت پرگنہ یک دستور - انام - ملگرانو - منگرئو - ہردوئی - ساتن پور - فتح پور چوراسی - کچہ آندو[14] - ملاوہ ✣

ربیعی صوبۂ اودھ

	پرگنہ حویلی اودھ وغیرہ	ابراہیم آباد وغیرہ	کشنی وغیرہ	سہرایچ وغیرہ	فیروز آباد وغیرہ	کھرونسا وغیرہ	حویلی خیرآباد وغیرہ	بالی وغیرہ	بھرواره وغیرہ	حویلی گورکھپور	لکھنو وغیرہ	انام وغیرہ
گندم	۵۴ د ۲۰ ج	۶۲ د ۱۵ ج	۵۸ د ۴ ج	۵۴ د ۲۰ ج	۵۵ د ۲۳ ج	۵۵ د ۲۰ ج	•	•	•	•	•	•
نخود ہندی	۴۳ د ۷ ج	۳۹ د ۳ ج	۳۹ د ۳ ج	۳۳ د ۴ ج	۳۲ د ۱۱ ج	۳۳ د ۴ ج						
خردل	•	۴۰ د ۶ ج	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•
جو	۳۹ د ۳ ج	۴۵ د ۲۱ ج	۴۲ د ۱۱ ج	۳۱ د	۳۵ د ۲۰ ج	۳۸ د	•	•	•	•	•	•
عدس	۲۳ د ۱۲ ج	۳۵ د ۲۰ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۱ د ۶ ج	۲۲ د ۱۰ ج	•	•	•	•	•	•
گل معصفر	۷۱ د ۱۴ ج	۷۲ د	۸۳ د ۲۱ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۶۹ د ۸ ج	۷۱ د ۱۴ ج	•	•	•	•	•	
کوکنار	۱۲۷ د ۱۵ ج	۱۱۵ د ۲۰ ج	۱۵۶ د ۱۳ ج	۱۲۷ د ۱۲ ج	۱۲۷ د ۱۱ ج	۱۲۷ د ۱۱ ج	•	•	•	•	•	•
ترکاری	۶۹ د ۹ ج	۷۶ د ۱ ج	۶۸ د ۵ ج	۵۶ د ۱۲ ج	۵۴ د ۲۰ ج	۵۶ د ۱۲ ج	•	•	•	•	•	•
کستان	۲۹ د	۳۵ د ۲۰ ج	۳۲ د ۱۵ ج	۲۷ د ۲۴ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۱۲۷ د ۲۴ ج		•	•	•	•	•
سرشف	۳۰ د ۵ ج	۳۸ د	۲۷ د ۲۴ ج	۲۹ د ۲ ج	۲۹ د ۲ ج	۲۹ د ۲ ج	•	•	•	•	•	•
ارزن	۲۰ د ۳ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۱۶ د ۱۹ ج	۱۵ د ۳ ج	۷ د ۲۲ ج	۲ د ۳ ج	•	•	•	•		

اختلاف (۱) [ب] بلکہر (۲) درنقشہا طرف حروف لکھنؤ قصبہ بحور مول نوشتہ (۳) ہمچنیں در [لاس] [ب] بیکواں یا مکواں [ش] بیکواں (۴) [ص] اتن (۵) [ب ش] ... در [لا] دراحوال صوبۂ اودھ مارشکور نوشتہ (۶) درر مورخ ڈاکٹر ٹوڈر صاحب دیوڑگہ بکاف تازی نوشتہ (۷) [ب ص] دورہ لواو [ش] درہ (۸) [ص] رن رلور [ب] را [ب] سائی پور [ش] سلی پور (۱۰) [لا] دراحوال صوبۂ اودھ [ب ش] کنجہ - ملاہا (۱۱) [ب س] کوہی (۱۲) [ب] منوئی [ش] مھوی (۱۳) ہمچنیں در [لا] دراحوال صوبۂ اودھ (۱۴) ہمچنیں در [ص] ودر [لا] دراحوال صوبۂ اودھ [لا ب س] کچہ امدو کلام ✣

مشک

ستگ	۲۹ د ۲ ج	۳۸ د	۲۹ د ۲ ج	۲۵ د ۱ ج	۲۳ د ۱۵ ج	۲۵ د ۱۵ ج						
گرر	۳ د ۵ ج	۳۶ د ۲۱ ج	۳۲ د ۲۱ ج	۳۸ د ۷ ج	۲۶ د ۲ ج	۲۹ د ۲ ج						
سیار	۷۰ د	۸ د ۱۸ ج	۷۹ د ۱ ج	۷۸ د ۷ ج	۷۸ د ۷ ج	۷۸ د ۷ ج						
سلت	۵۵ د ۲۲ ج	۵۴ د ۲ ج	۵۱ د ۴ ج	۵۱ د ۴ ج	۷۸ د ۲ ج							
حررۂ ولایتی	۱۱۵ د ۲ ج	۲۳ د ۴ ج	۱۵ د ۱ ج	۱۱ د ۲ ج	۱۱۵ د ۲ ج	۱۱۵ د ۳ ج						
حررہ ہندی	۴ د ۱۳ ج	۱۴ د ۲۳ ج	۱۷ د ۲۲ ج	۱۵ د ۱۴ ج	۱۵ د ۱۲ ج	۱۵ د ۱۲ ج						
ریرہ	۷۹ د ۱۵ ج	۶۱ د ۱۲ ج										
سیاہ واسہ		۱۵ د ۲ ج										
سالی کور		۴۶ د ۲۴ ج	۴۶ د ۲۴ ج	۴۵ د ۲۲ ج	۴۴ د ۱۸ ج	۴۵ د ۲۱ ج						
اوراپی		۹۷ د ۵ ج	۷۹ د ۱ ج	۸۳ د ۲۱ ج	۸۳ د ۲۱ ج	۸۳ د ۲۱ ج						

تحریفی صوبۂ اودھ

	سرکہ حویلی اودھ وغیرہ	الہ ابراہیم آباد وغیرہ	کسی وغیرہ	بہرایچ وغیرہ	فیروزآباد وغیرہ	کہرولسا وغیرہ	حویلی خیرآباد وغیرہ	مالی وغیرہ	بھرواڑہ وغیرہ	حویلی گورکھپور	لکھنؤ وغیرہ	اُمام وغیرہ
ستکر بونڈ	۲۴ د ۹ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۳ د ۸ ج	۲۴ د ۹ ج	۲۳ د ۱۵ ج	۲۴ د ۹ ج	۲۲ د ۱۵ ج	۲۳۱ د ۱۵ ج	۲۴ د ۹ ج	۲۴ د ۹ ج	۲۳۱ د ۱۵ ج	۲۳۱ د ۳۵ ج
ستکر سادہ	۱۹ د ۱۵ ج	۱۲۳ د	۱۲۶ د	۱۲۳ د	۱۳۴ د ۴ ج	۱۲۳ د	۱۳۴ د ۴ ج	۱۳۱ د ۲۳ ج	۱۹ د ۱۵ ج	۱۲۳ د	۱۲۷ د ۱۵ ج	۱۳۱ د ۳ ج
ستالی سکس	۶۷ د ۲ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۶۲ د ۵ ج	۶۵ د ۴ ج	۶۲ د ۱۵ ج	۶۵ د ۲۴ ج	۷۳ د ۲ ج	۶۷ د ۲ ج	۶۲ د ۱۵ ج	۷۴ د ۲ ج	۷۳ د ۲ ج

تتمهٔ خریفی صوبهٔ اوده

	برگنه حویلی اوده وغیره	ابراهیم آباد وغیره	کستنی وغیره	بهرایچ وغیره	فرورآباد وغیره	کهرونسا وغیره	حویلی خیرآباد وغیره	یالی وغیره	بهرواره وغیره	حویلی گورکهپور	لکهنئو وغیره	آنام وغیره
شالی ساده	۴۳ د ۵ ج	۴۶ د ۲۴ ج	۴۲ د ۱۲ ج	۴ د ۶ ج	۱۴ د ۹ ج	۴ د ۶ ج	۱۴ د ۹ ج	۴۶ د ۲۴ ج	۴۳ د ۱۷ ج	۴۰ د ۶ ج	۴۴ د ۱۸ ج	۴۶ د ۲۴ ج
ماش	۳۳ د ۱۵ ج	۴۳ د ۱۷ ج	۴ د ۶ ج	۳۱ د ۸ ج	۳۲ د ۱۵ ج	۳۱ د ۸ ج	۳۲ د ۱۵ ج	۴۳ د ۱۷ ج	۳۳ د ۱۵ ج	۳۱ د ۸ ج	۴۳ د ۲ ½ ج	۴۳ د ۱۷ ج
پنبه	۸۳ د ۲۱ ج	۹۳ د ۲۳ ج	۹۱ د ۱۷ ج	۸۹ د ۱۵ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۸۹ د ۱۵ ج	۸۹ د ۱۵ ج	۹۳ د ۲۳ ج	۸۳ د ۲۱ ج	۸۹ د ۱۵ ج	۹۳ د ۱۷ ج	۹۳ د ۲۳ ج
موٹهه	۳۵ د ۱۸ ج	۴۱ د ۲ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۲ د ۲۳ ج	۲۵ د ۱۸ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۲ د ۲۳ ج
گال	۱۶ د ۱۹ ج	۲۱ د ۶ ج	۱۵ د ۱۶ ج	۱۵ د ۱۶ ج	۱۵ د ۱۶ ج	۱۵ د ۱۶ ج	•	•	•	•		•
توریا	۳۱ د ۸ ج	۳۸ د	۳۵ د ۲۰ ج	۳۱ د ۸ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۱ د ۶ ج	•	•	•	•	•	•
ارزن	۲۵ د ۱۸ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۱۷ د ۲۲ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۲ د ۹ ج	•	•	•	•	•	•
نیل	۱۶۳ د ۱۵ ج	۱۶۲ د ۳ ج	۱۶۳ د ۳ ج	۱۶۳ د ۶ ج	۱۶۳ د ۶ ج	۱۶۲ د ۶ ج	•	•	•	•	•	•
حنا	۷۰ د ۱۵ ج	۸۹ د ۱۵ ج	۸۹ د ۱۵ ج	۶۹ د ۸ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۶۹ د ۲۰ ج	•	•	•	•	•	•
سن	۸۹ د ۱۵ ج	۸۴ د ۲۴ ج	۸۴ د ۲۴ ج	۸۵ د ۲۱ ج	۸۹ د ۱۵ ج	۸۹ د ۱۵ ج	•	•	•	•	•	•
ترکاری	۷۹ د ۲ ج	۴۷ د ۵ ج	۸۷ د ۵ ج	۸۲ د ۱۸ ج	۸۲ د ۱۶ ج	۸۳ د ۲۱ ج	•	•	•	•	•	•
کچهڑه	۱۲ د ۲۰ ج	۴ د ۳ ج	۱۳ د ۱۵ ج	۱۲۰ د ۸ ج	۱۴ د ۴ ج	۱۲ د ۸ ج	•	•	•	•	•	•
پان	۲۳۰ د ۱۴ ج	۲۶۰ د ۳ ج	۲۴۴ د ۲۱ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	•	•	•	•	•	•

سنگهاڑه

سنگھاڑہ	۱۱۵ د ۹ ح	۱۱۵ د ۸ ح	۱۱۵ د ۸ ح	۱۱۵ د ۸ ح	۱۱۵ د ۸ ح	۱۱۵ د ۸ ح						
لوبیا		۳۸ د	۲۷ د ۲۴ ح	.								
جواری	۳۵ د ۲ ح	۳۸ د	۳۵ د ۹ ح	۳۹ د	۳۳ د ۱۴ ح	۳۸ د	۳۳ د ۱۴ ح	۳۲ د ۱۵ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۸ د	۳۵ د	۳۲ د ۱۵ ح
ردک		۱۸ د ۱۵ ح										
کوری		۱۳ د ۱۵ ح		۱۵ د ۵ ح								
ترکہ ولایتی		۱۵ د ۲ ح										
ارہر				۲۲ د ۹ ح		۲۲ د ۹ ح	۲۳ د ۱۲ ح	۲۵ د ۴ ح				
لہڈرہ	۲۴ د ۱۵ ح	۲۵ د ۱۸ ح	۲۴ د ۱۵ ح	۲۳ د ۱۲ ح	۲۴ د ۱۵ ح	۲۳ د ۱۲ ح	۲۴ د ۱۵ ح	۲۵ د ۱۸ ح	۲۴ د ۱۷ ح	۲۳ د ۱۲ ح	۲۵ د ۴ ح	۲۵ د ۱۸ ح
کودرم	۲۸ د ۲ ح	۳۱ د ۸ ح	۲۹ د ۲ ح	۲۶ د ۲۲ ح	۲۵ د ۱۸ ح	۲۶ د ۱۵ ح	۲۵ د ۱۸ ح	۳۱ د ۸ ح	۲۸ د ۸ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۷ د ۲۴ ح	۴۱ د ۷ ح
سڈوہ	۲۵ د ۱۸ ح	۳۱ د ۸ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۵ د ۱۸ ح	۲۴ د ۱۵ ح	۲۵ د ۱۹ ح	۲۴ د ۱۵ ح	۲۹ د ۲ ح	۳۵ د ۱۸ ح	۵۵ د ۱۸ ح	۳۶ د ۲۱ ح	۲۳ د ۲ ح
کھد	۴۱ د ۹ ح	۳۱ د ۸ ح	۴۳ د ۱۵ ح	۴۴ د ۱۸ ح	۴۵ د ۱ ح	۴۴ د ۱۸ ح	۴۵ د ۲۱ ح	۴۱ د ۹ ح	۴۱ د ۱ ح	۴۴ د ۱۸ ح	۴ د ۲ ح	۴۱ د ۹ ح
ساح	۱۸ د ۱۵ ح	۱۹ د	۱۲ د ۸ ح	۱۲ د ۸ ح	۱۲ د ۸ ح	۱۲ د ۸ ح	۱۲ د ۸ ح	۱۳ د ۱ ح	۱۳ د ۱۱ ح	۱۲ د ۸ ح	۱۲ د ۸ ح	۱۳ د ۱ ح
مونگ	۴۳ د ۱۵ ح	۴۸ د ۲ ح	۴۸ د ۴ ح	۴۱ د ۲ ح	۴۳ د ۱۵ ح	۴۱ د ۹ ح	۴۳ د ۱۵ ح	۴۱ د ۹ ح	۴۳ د ۱۵ ح	۴۱ د ۱ ح	۴۳ د ۱۵ ح	۴۱ د ۹ ح
آل ـ کوری ـ ردوہ ـ کٹ ـ												

صوبۂ دار الخلافت آگرہ

۱- سرکارِ دار الخلافت آگرہ چہل و چہار پرگنہ چہار دستور العمل +

حویلی آگرہ وغیرہ شش محل یک دستور- حویلی آگرہ- جوار(۱)- جلیسر- بلدۂ آگرہ- دھولپور- مہاون +

بیانہ وغیرہ سی و سہ محل یک دستور- حویلی بیانہ ۲ محل- اودیہی(۲)- اوڈ(۳)- اول- بھساور- تودہ بھیم- ناور- چوسٹھ- حالوا- رجھوہر- فتحپور عرف سکری- سیونکر(۴)- سیونکری- متھرا

مہول- منگوٹلہ- بھنسکر(۵)- وریرپور- ہیلک- ہنڈون- رایری- ساری- کحوارہ(۶) +

اٹاوہ وغیرہ سہ محل یک دستور- اٹاوہ- روپڑی(۷)- ہتکانت +

مسداور وغیرہ دو محل یک دستور- مسداور- کھٹونمر +

۲- سرکار الور چہل و سہ پرگنہ سہ دستور +

پرگنۂ الور وغیرہ سی و سہ محل یک دستور- حویلی الور- دھرا- ڈڈیکہ(۸)- بہادرپور- بناہیں(۹)- کھلوہر- حلال پور- بہروزپور- راٹھ- مالٹہ- بھرکول- حاجی پور- لودہ تھل- اتھلہ پار(۱۰)

یراٹ(۱۱)- بلہار- برودہ فتح خان- برودہ میو- لسانہ- حس پور مانڈوہر- حس پور(۱۲) گوری- دیولی(۱۳) ساجاری- سکھں- کیارہ- گھاٹ سیون(۱۴)- کوہ راما- موکوتا- مندوارہ(۱۵)

نوگانو- ناہرگڈھ- ہرسوری و ہرپور ۲ محل- ہرسانا +

تجھرہ وغیرہ پنج محل یک دستور- تجھرہ- کھوہری رغنا(۱۶)- بھیوان- اسمٰعیل پور- امرن(۱۷) +

مبارک پور وغیرہ پنج محل یک دستور- مبارک پور- ہرسولی- مسداور(۱۸)- کھیرتھلی- موج پور +

۳و۴- سرکار تجارہ و سرکار ایرج چہار دستور +

سرکارِ ایرج شانزدہ محل- ایرج- برہار- بھانڈیر(۱۹)- سیج پور- پاندور- چھترہ- ریاپانہ- شاہزادہ پور- کٹھولہ وغیرہ- کھودہ- کیدار- کوچ کھکیس(۲۰)- کانٹی- کھایرہ- مہول

سرکارِ تجارہ ہژدہ محل یک دستور- تجارہ- ایندور- اوحلینہ- اومرا(۲۱) اومری- پور(۲۲)- بگوان(۲۳)- نوہرا(۲۴)- جھراوت- خانپور- ساکرس- ساٹھاداری- فیروزپور-

اختلاف (۱) ہمچنیں در اکبر نسخہا [الیوٹ] حویلی رحیم باری (۲) [الیوٹ] اودھی (۳) [ہ] اوباسہار- و در احوال صوبۂ آگرہ اودوستہ (۴) ہمچنیں در ہر نسخہ [الیوٹ] سوکر سوکھری (۵) ہمچنیں در [ص و الیوٹ] [ہ] ھنیکر و در احوال صوبۂ آگرہ ھنیکر [س] بھیکو [ف] ہیکو (۶) [ہ ف] کحوارہ تا دوارده سید (۷) در الیوٹ و در احوال صوبۂ آگرہ قیمت محتمل کہ غلط باشد [ہ] رویری [ف] دوسری [س] دوپری [ص] دوری (۸) ہمچنیں در [ہ] [ص] ڈونگر [س] دونگر [ف] رونگر (۹) ہمچنیں در [ہ] [ص] ٹنایں [ش] ساتی [ف] ساتی پور (۱۰) [ص] میراٹ [س] مرراٹ [ف] مرات دال [ف س] ہر حسن پور گوری حسن پور (۱۲) [ص] دیولی (۱۳) ہمچنیں در [ہ] [ص ف] وہ در احوال صوبۂ آگرہ سودن (۱۴) در اکبر نسخہا مسدوار یا مسدوارہ (۱۵) [د] وغیرہ (۱۶) [ہ] اون [س] اومرن [ف] اوہرن (۱۷) [ف ش] مسدوار [ص] کھداور (۱۸) [ہ] بہادر گڈھ سر (۱۹) [ہ] کنکیس و کھکیس (۲۰) [الیوٹ] اودمری اومرا (۲۱) ہمچنیں در ہر نسخہ- در [الیوٹ] بیست (۲۲) ہمچنیں در ہر نسخہ [الیوٹ] سیکوان پور (۲۳) ہمچنیں در ہر نسخہ [الیوٹ] کھسوہرا +

تھور موگرا[1] - کوہا - کرہرا[2] - نگیاں +

کھوار کا تھانہ یک دستور - میسر یک دستور +

۵- سرکار قنوج پنج دستور +

حویلی قنوج وغیرہ یازدہ محل یک دستور - حویلی قنوج - مارا - تھور - ملہور - لگراو - دلواہا - سکندر پور - شیولی[4] - شیو برکہ[5] - ملکونسہ[6] - ماماؤ +

سکیٹھ وغیرہ شش محل یک دستور - سکیٹھ - گراولی[7] - ررہ - سہار - میالی - سہاور +

بھونگانو[8] وغیرہ - دہ محل یک دستور - بھول گانو - سوج - سکراوا - سکٹ پور - سرور حصراؤ - شمس آباد - سی علی پور - کسل - بھوجور +

سکندر پور - یک دستور +

بھنو[9] مد یک دستور +

۶- سرکار سہار دو دستور +

سہار وغیرہ شش محل یک دستور - سہار - بھاری - بھڈولی - کامہ - کوہ مجاہد - ہوڈل +

لوہیرہ یک دستور +

۷و ۸و ۹- سرکار گوالیار وغیرہ یک دستور +

سرکار گوالیار سیزدہ محل یک دستور - سرکار ہرور پنج محل یک دستور - سرکار بیانواں میست و ہشت محل یک دستور +

۱۰- سرکار کالپی سازدہ پرگنہ یک دستور +

اولئی[10] - ملاس پور - مدھیلٹہ - ڈیرا پور - دیوکلی - راٹھ - رائے پور - سگن[11] پور - شاہ پور - حویلی کالپی - کبار - کھنڈوت - کھنڈیلہ[12] - ملدہ کالپی - محمد آباد - ہمیر پور +

۱۱- سرکار کول چہار دستور +

تھانہ فریدا وغیرہ دہ محل یک دستور - تھانہ فریدا - بھاسو - ڈبھائی[13] - ملک پور - سکار پور - لوح - حسدوس - حرحہ - اہار - ستل +

حویلی کول وغیرہ چہار محل یک دستور - کول - جلالی - سکندرہ راؤ - گنگیری +

اختلاف (۱) بحسب در [الوٹ] [ک] موکوا و مرکوا - در دگر نسخہ موگرا (۲) بحسب در ہر نسخہ [الوٹ] کھیرا (۳) [س] کسورا [ف] کسوارا (۴) [الوٹ] کھوا (۵) [الوٹ] سولی [ج] شکو (۶) [الوٹ] ملکوسا (۷) [الوٹ] سکت (۸) [ک] بھوگانو [الوٹ] بھوگانو (۹) بحسب در ہر نسخہ [الوٹ] بھوید (۱۰) [الوٹ] اورئی (۱۱) بحسب در ہر نسخہ [الوٹ] سدھنک (۱۲) [الوٹ] سوگن پور (۱۳) [الوٹ] کھریلہ (۱۴) بحسب در [ج] [ک] ڈوسائی [س] دہائی [الوٹ] اہکا

ارہرہ وغیرہ پنج محل یک دستور- مارہرہ - ملرام - سوردن - پچلانہ - وسیٹھولپور ۲ محل +
اکبرآباد دو محل یک دستور - اکبرآباد - اترولی +
۱۲- سرکارِ نارنول چہار دستور +
حویلی نارنول وغیرہ ہشت محل - حویلی نارنول باملدہ - بارہہ - کوٹ پوتلی - ناالی - کھنڈیلا - سنگھانا - کالوری - مواضع دامن کوہ +
بروده رعنا وغیرہ دو محل - برودہ رعنا - لاپوٹ +
جیال کلانہ وغیرہ دو محل - جیال کلانہ - کھوڑانا +
کالوذھ وغیرہ سہ محل - کالوذھ - نرہرہ[1] - جھوجھنون[2] +

ربیعی صوبۂ دار الخلافت آگرہ

	حویلی آگرہ	اٹاوہ	حویلی بیانہ	ستداور	الور	بجھیشر	سارکپور	ایرج	تجارہ	کھولاکاتھا	بیسرد	سہسار	بہاری	نوہیرہ	قنوج
گندم	۶۷د ۲ج	۶د ۹ج	۶۷د ۲ج	۶۷د ۲ج	۶۷د ۲ج	۶۴د ۲۱ج	۶۳د ۱۰ج	۶۳د ۱۷ج	۶۴د ۲۱ج	۶۷د ۲ج	۶۷د ۲ج	۶۷د ۲ج	۶۴د ۲۱ج	۶۸د ۲ج	۶۰د ۲۱ج
نخود کابلی	۶۷د ۹ج				•	•	•	۵۵د ۲۳ج		•	•	•	•		•
نخود ہندی	۴۴د ۱۸ج	۳۵د ۲۰ج	۴۲د ۱۲ج	۴۰د ۶ج	۴د ۶ج	۳۶د ۲۳ج	۳۵د ۲۰ج	۳۴د ۱۷ج	۳۶د ۲۳ج	۴د ۶ج	۳۶د ۲۳ج	۳۶د ۲۳ج	۳۶د ۲۳ج	۴۰د ۶ج	۳۷د ۱۵ج
جو	۴۹د ۵ج	۴۰د ۶ج	۴۴د ۱۷ج	۴۴د ۱۸ج	۴۴د ۱۸ج	۴۲د ۱۲ج	۴۱د ۹ج	۴۶د	۴۲د ۱۲ج	۴۴د ۱۷ج	۴۲د ۱۲ج	۴۲د ۱۲ج	۴۲د ۱۲ج	۴۴د ۱۷ج	۴۴د
عدس	۲۹د ۲ج	۲۵د ۱۷ج	۲۹د ۱۷ج	۲۶د ۲۱ج	۲۶د ۲۱ج	۲۶د ۲۱ج	۲۶د ۲۱ج	۲۶د ۲۱ج	۲۶د ۲۱ج	۲۶د ۲۱ج	۲۶د ۲۱ج	۲۶د ۲۱ج	۲۶د ۲۱ج	۲۶د ۲۱ج	۲۵د ۱۷ج
تخم معصفر	۱۲۷د ۱۱ج	۱۲۰د ۱ج	۱۲۷د ۱۱ج	۱۲۳د	۱۲۳د	۱۲۷د	۱۲۷د	۱۲۷د	۱۲۷د	۱۲۰د	۱۲۷د ۱۱ج	۱۲۷د ۱۱ج	۱۲۷د ۱۱ج	۱۲۳د	۶۹د ۲۲ج

اختلاف (۱) [ک] نرسر (۲) [ص] جھوجھوں +

کوکسار	۱۲۷ د ۱۱ ح	۱۲ د ۲ ح	۱۲۷ د ۱۱ ح	۱۲۳ د	۱۲۷ د	۱۲۷ د ۱۱ ح	۱۲۷ د ۱۱ ح	۱۲۷ د ۱۱ ح	۱۲۷ د ۱۱ ح	۱۲۳ د	۱۲۷ د ۱۱ ح	۱۲۷ د ۱۱ ح	۱۲۳ د	۱۲۳ د	۱۲۸ د
ترکاری	۶۲ د ۲ ح	۵۹ د ۴ ح	۶۱ د ۱۲ ح	۶ د ۹ ح	۶ د ۹ ح	۵۹ د ۷ ح	۶ د ۹ ح	۵۵ د ۲۳ ح	۵۹ د ۷ ح	۶ د ۹ ح	۵۹ د ۷ ح	۵۹ د ۷ ح	۵۹ د ۷ ح	۶ د ۹ ح	۶۱ د ۱۲ ح
سرتیف	۳۱ د ۱۴ ح	۳۱ د ۸ ح	۳۲ د ۱۴ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۱ د ۸ ح	۳۱ د ۸ ح	۳۲ د ۱۱ ح	۳۱ د ۸ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۱ د ۸ ح	۳۱ د ۸ ح	۳۱ د ۸ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۱ د ۲۱ ح
اردل	۲۴ د ۱۵ ح	۲۳ د ۳ ح	۲ د ۳ ح	۲۱ د ۶ ح	۲۱ د ۶ ح	۲۲ د ۹ ح	۲۳ د ۳ ح	۲۳ د ۹ ح	۲۱ د ۶ ح	۲۲ د ۹ ح	۲۲ د ۹ ح	۲۲ د ۹ ح	۲۲ د ۹ ح	۲۱ د ۶ ح	۲ د ۶ ح
سنگ	۳۱ د ۸ ح	۲۹ د ۲ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۲ د ۱۱ ح	۳۲ د ۱۱ ح	۳۱ د ۲ ح	۲۹ د ۲ ح	۲۹ د ۲ ح	۳۱ د ۸ ح	۳۲ د ۱۱ ح	۳۱ د ۸ ح	۳۱ د ۸ ح	۳۱ د ۸ ح	۳۲ د ۱۵ ح	۲۹ د ۲ ح
گرر	۲۹ د ۲ ح	۲۹ د ۲ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۲۹ د ۲ ح	۲۹ د ۲ ح	۲۵ د ۱۸ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۵ د ۱۸ ح	۲۹ د ۲ ح	۲۵ د ۱۸ ح	۲۵ د ۱۷ ح	۲۵ د ۸ ح	۲۹ د ۲ ح	۳۱ د ۲۱ ح
بیار	۸۴ د ۲۴ ح	۸ د ۱۲ ح	۸ د ۱۱ ح	۸۰ د ۱۸ ح	۸۲ د ۱۷ ح	۸۱ د ۱۶ ح	۸۱ د ۱۶ ح	۸۲ د ۱۷ ح	۸۱ د ۱۶ ح	۸ د ۲ ح	۸۱ د ۱۶ ح	۸۱ د ۱۶ ح	۸۱ د ۱۶ ح	۸۲ د ۱۷ ح	۸۲ د ۱۸ ح
سلیت	۸۴ د ۱۸ ح	۵ د ۸ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۵۵ د ۸ ح	۵۵ د ۲۹ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۱ د ۱۶ ح		۸۴ د ۲۴ ح	۵۵ د ۲۳ ح			۸۴ د ۲۴ ح	۵۵ د ۲۳ ح	۸۲ د ۱۸ ح
حریرۂ ولایتی	۱۱۱ د ۲ ح	۸۷ د ۱۷ ح	۱۱۸ د ۲ ح	۱۱۱ د ۲ ح	۱۱۱ د ۲ ح	۱ د ۱۶ ح	۱ د ۱۶ ح	۱ د ۱۶ ح	۱ د ۱۴ ح	۱ د ۱۶ ح		۱ د ۱۶ ح	۱ د ۱۶ ح	۱۱۱ د ۲ ح	۱۱۹ د ۱۶ ح
حریرۂ ہندی	۱۵ د ۱۱ ح	۱۴ د ۱۳ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۴ د ۱۴ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۴ د ۱۴ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۴ د ۱۴ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۴ د ۱۳ ح
زیرہ	۸۴ د ۲۴ ح	۸۳ د ۲۱ ح	۸۲ د ۲۴ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۱ د ۱۷ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۲ د ۱۷ ح		۸۴ د ۲۴ ح			۸۱ د ۱۶ ح	۸۴ د ۲۴ ح	
سالی کور	۵۵ د ۲۳ ح	۴۹ د ۵ ح	۷۸ د ۷ ح	۵۱ د ۱۱ ح	۵۱ د ۱۱ ح	۵۳ د ۱۷ ح	۵۱ د ۱۱ ح	۵ د ۸ ح	۵ د ۱۷ ح	۵۱ د ۱۱ ح	۵۳ د ۱۷ ح	۵۳ د ۱۷ ح	۵۶ د ۱۷ ح	۵۱ د ۱۱ ح	۴۶ د ۲۴ ح
اعواس	۸۴ د ۲۴ ح	۸۳ د ۲۱ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۱ د ۱۷ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۶ د ۲ ح	۸۱ د ۱۶ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۱ د ۱۶ ح	۸۱ د ۱۶ ح	۸۱ د ۱۶ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۳ د ۲۱ ح

کتاں سے سادہ وار۔

خریفی صوبهٔ آگره

	حویلی آگره	اٹاوه	حویلی بیانه	منداور	الور	بجهیره	سارکپور	ایرج	تجاره	کهوارکا تهانه	تیسرو	سهار	پهاری	نونهیرو	قنوج
شکر پونڈه	۲۳۹ د ۶ ج	۲۳۹ د ۸ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۰۰ د ۱۸ ج	۲۰۵ د	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۱۷ د	۲۱۸ د ۱۸ ج	۲۱۷ د	۲۲۰ د ۱۵ ج	۲۱۷ د	•
شکر ساده	۱۴۷ د ۱۱ ج	۱۳۴ د ۴ ج	۱۴۸ د ۱۷ ج	۱۳۴ د ۴ ج	۱۳۴ د ۴ ج	۱۲۵ د ۶ ج	۱۲۰ د ۱۱ ج	۱۷۳ د ۳ ج	۱۸۵ د ۶ ج	۱۳۴ د ۴ ج	۱۳۸ د ۱۶ ج	۱۳۸ د ۶ ج	۱۲۵ د ۶ ج	۱۳۴ د ۴ ج	۱۳۱ د ۲۳ ج
شالی مشکین	۸۴ د ۲۰ ج	۶۰ د ۹ ج	۸۲ د ۱۷ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۸ د ۷ ج	۷۶ د	۷۷ د ۲ ج	۷۸ د ۱ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۶ د	۷۶ د ۱ ج	۷۸ د ۷ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۳ د ۲۰ ج
شالی ساده	۶ د ۹ ج	۴۴ د ۱۷ ج	۵۸ د ۴ ج	۶۳ د ۱۸ ج	۶۳ د ۱۷ ج	۶۳ د ۱۸ ج	۶۳ د ۱۷ ج	۴۸ د ۴ ج	۶۳ د ۱۸ ج	۶۳ د ۱۷ ج	۵۸ د ۴ ج	۵۸ د ج	۶۳ د ۱۸ ج	۶۳ د ۱۷ ج	۲۶ د ۲۴ ج
آل	•	•	•	•	•	•	•	۲۵۰ د ۱۷ ج	•	•	•	•	•	•	•
ماش	۴ د ۶ ج	۳۴ د ۱۷ ج	۳۸ د	۳۵ د ۲ ج	۳۵ د ۹ ج	۳۵ د ۲۰ ج	۳۵ د ۲۰ ج	۳۵ د ۱۹ ج	۳۵ د ۲ ج	۳۵ د ۲ ج	۳۶ د ۲۳ ج	۳۶ د ۲۳ ج	۳۵ د ۲ ج	۳۵ د ۲ ج	۳۴ د ۱۷ ج
ینبه	۷ د ۵ ج	۸۹ د ۱۵ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۷۹ د ۱۵ ج	۹۱ د ۱۷ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۹۵ د ۱ ج	۹۵ د	۹۱ د ۱۱ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۹۳ د ۲۳ ج
موٹهه	۲۹ د ۲ ج	۲۴ د ۱۵ ج	•	۲۲ د ۹ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۲ د ۲۳ ج
گال	۲۰ د ۳ ج	۱۴ د ۱۳ ج	۱۷ د ۲۲ ج	۱۶ د ۱۹ ج	۱۲ د ۱۰ ج	۱۶ د ۱۹ ج	۱۶ د ۱۹ ج	۱۵ د ۱۵ ج	۱۶ د ۱۹ ج	۱۶ د ۱۹ ج	۱۵ د ۱۶ ج	۱۵ د ۱۶ ج	۱۶ د ۱۹ ج	۱۶ د ۱۹ ج	۱۵ د ۱۹ ج
توریا	۴۰ د ۱۲ ج	۳۴ د ۱۷ ج	۴۰ د ۶ ج	۳۹ د ۳ ج	۳۹ د ۳ ج	۳۸ د	۳۵ د ۲۰ ج	۳۸ د	۳۱ د	۳۹ د ۳ ج	۴۲ د ۱۲ ج	۴۲ د ۱۳ ج	۳۸ د	۳۹ د ۳ ج	۳۴ د ۱۷ ج
ارزن	۲۹ د ۲ ج	۲۲ د ۹ ج	•	۲۲ د ۹ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۳ د ۱۳ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۶ د ۲۱ ج
نیل	۱۵۶ د ۱۳ ج	۱۵۹ د ۲۲ ج	۱۵۸ د ۱۹ ج	۱۶۱ د	۱۶۱ د	۱۶۱ د	۱۵۶ د ۱۸ ج	۱۶۳ د	۱۶۱ د	۱۶۱ د	۱۶۳ د ۶ ج	۱۶۳ د	۱۶۱ د	۱۶۱ د	۱۶۳ د ۱ ج

حسا	۷ د ۶ ح	۷۸ د ۷ ح	۶۷ د ۲ ح	۷۰ د ۷ ح	۷۸ د ۷ ح	۷۸ د ۷ ح	۷۹ د ۷ ح	۶۹ د ۹ ح	۷۸ د	۷۸ د ۷ ح	۷۸ د ۷ ح	۷۹ د ۷ ح	۷۸ د ۷ ح	۷۸ د ۷ ح	۷۶ د ۱ ح
سس	۹۳ د ۲۳ ح	۸۹ ۱۱ ح	۸۹ د ۱۱ ح	۸۹ د ۱۱ ح	۱۳ د ۱۱ ح	۸۸ د ۲ ح	۸۹ د ۱۱ ح	۸۹ د ۱۱ ح	۸۸ د ۸ ح	۸۹ د ۱۱ ح	۸۸ د ۸ ح	۸۸ د ۹ ح	۸۸ د ۸ ح	۷۹ د ۱۱ ح	۸۴ د ۲۴ ح
ترکاری	۸۴ د ۲۴ ح	۸ د ۱۲½ ح	۷۱ د ۱۴ ح	۷۱ د ۱۴ ح	۷۱ د ۱۴ ح	۷۲ د ۱۷ ح	۷۱ د ۱۴ ح	۷۴ د ۲۳ ح	۷۲ د ۱۷ ح	۷۱ ۱۴ ح	۷۸ د ۷ ح	۸۸ د ۷ ح	۷۲ د ۱۷ ح	۷۱ د ۱۴ ح	۷۸ د ۷ ح
کھیرہ	۱۳ د ۱۵ ح	۱۲ د ۸ ح	۱۵ د ۵ ح	۱۳ د ۱۱ ح	۱۱ د ۱۵ ح	۱۳ د ۱۵ ح	۱۳ د ۱۱ ح	۱۲ د ۷ ح	۱۳ د ۱۱ ح	۱۳ د ۱۱ ح	۱۳ د ۱۱ ح	۱۳ د ۱۱ ح	۱۲ د ۱۱ ح	۱۳ د ۱۱ ح	۱۱ د ۵ ح
ال	۲۲۳ د ۲ ح	۲۲۳ د ۱۵ ح	۲۲۳ د ۱۵ ح	۲۲۳ د ۱۵ ح	۲۲۳ د ۱۵ ح	۲۲۳ د ۱۵ ح	۲۲۳ د ۱۵ ح	۲۲۳ د	۲۶۸ د	۲۲۳ د ۱۵ ح	۲۲۳ د ۱۵ ح	۱۲۳ د ۱۵ ح	۱۲۳ د ۱۵ ح	۲۲۳ د ۱۵ ح	۲۶۸ د ۲ ح
سنگھاڑہ	۱۱۵ د ۲ ح		۱۱۵ د ۲ ح	۱۱۵ د ۲ ح	۱۱۵ د ۲ ح	۱۱۵ د ۲ ح	۱۱۵ د ۲ ح	۱۱۵ د ۲ ح	۱۱۵ د ۲ ح	۱۱۵ د ۲ ح	۱۱۵ د ۲ ح	۱۱۵ د ۲ ح	۱۱۵ د ۲ ح	۱۱۵ د ۱۵ ح	۱۱۵ د ۲ ح
لوبیا	۳۱ د ۸ ح	۳ د ۱۵ ح	۳۸ د	۲۷ د ۲۴ ح	۲۷ د ۲۴ ح	۳۲ د ۵ ح	۳۱ د ۸ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳ د ۵ ح	۲۷ د ۲۴ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳ د ۵ ح	۲۷ د ۲۴ ح	
جواری	۴۴ د ۱۸ ح	۳۵ د ۰ ح	۴ د ۶ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۸ د ۷ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۶ د ۲۳ ح	۳۶ د ۲۳ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۲ د ۱۵ ح	۳۲ د ۱۵ ح
کوری			۱۳ د ۱۵ ح	۱۳ د ۱۵ ح	۱۳ د ۱۵ ح	۱۲ د ۸ ح	۱۲ د ۸ ح	۱۳ د ۱۵ ح	۱۲ د ۸ ح	۱۳ د ۱۵ ح	۱۲ د ۱۵ ح	۱۳ د ۱۵ ح	۱۲ د ۸ ح	۱۳ د ۱۵ ح	
لسوڑہ	۳۱ د ۸ ح	۳۴ د ۱۵ ح		۲۶ د ۲۱ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۳ د ۲۱ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۶ د	۲۵ د ۱۸ ح
کودرم	۳۱ د ۸ ح	۲۷ د ۲۴ ح	۳۱ د ۸ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۴ د ۱۷ ح	۳۴ د ۱۴ ح	۲۷ د ۲۴ ح	۳۴ د ۱۷ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۴ د ۱۷ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۱ د ۸ ح
سڈوو	۳۱ د ۸ ح	۲ د ۲۴ ح		۲۷ د ۲۴ ح	۲۷ د ۲۴ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۵ د ۱۷ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۶ د	۲۷ د ۲۴ ح	۲۷ د ۱ ح	۲۷ د ۱ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۷ د ۲۴ ح	۲۹ د ۲ ح
کھلہ	۴۳ د ۱۸ ح	۶ د ۶ ح	۴۴ د ۱۷ ح	۴۴ د ۱۸ ح	۴۴ د ۱۷ ح	۴۴ د ۱۷ ح	۴۴ د ۱۸ ح	۴۶ د ۲۴ ح	۴۱ د ۹ ح	۴۴ د ۱۸ ح	۴۴ د ۷ ح	۱۴۹ د ۵ ح	۴۹ د ۱۵ ح	۴۴ د ۱۸ ح	۴۴ د ۱۷ ح
تماخ	۱۵ د ۱۷ ح	۱۲ د ۸ ح	۱۲ د ۱۵ ح	۱۳ د ۱۵ ح	۱۳ د ۱۵ ح	۱۳ د ۱۵ ح	۱۳ د ۱۵ ح	۱۵ د ۵ ح	۱۳ د ۱۵ ح	۱۳ د ۱۵ ح	۱۲ د ۸ ح	۱۲ د ۸ ح	۱۳ د ۱۵ ح	۱۳ د ۱۵ ح	۱۳ د ۱ ح

مونگ	۴۹ د ۵ ح	۴۶ د ۲۴ ح	۴۴ د ۱۷ ح	۳۸ د	۳۸ د	۳۶ د ۲۳ ح	۳۵ د ۲۰ ح	۴۰ د ۶ ح	۳۶ د ۲۳ ح	۳۸ د	۴ د ۶ ح	۴۰ د ۶ ج	۳۶ د ۲۳ ح	۳۸ د	۴۱ د ۹ ح

سال موبھی - ررر دک - ترہرہ ولاتی - ارہر - ررر دیوہ - کلت -

تتمۂ ربیعی صوبۂ آگرہ

	سکیٹہ	کھوگالو	سکندرپور	کھیوند	گوالیار وغیرہ	کالپی	کول	تھانہ فریدا	اکبرآباد	مارہرہ	نارنول	سرودہ رعا	چال کلاسہ
گندم	۶۴ د ۲۱ ج	۵۸ د ۴ ج	۶۰ د ۹ ح	۶۳ د ۱۸ ح	۶۹ د ۸ ح	۶۳ د ۱۸ ج	۶۳ د ۹ ح	۵۸ د ۴ ج	۶۳ د ۱۸ ح	۶۰ د ۹ ح	۶۲ د ۱۵ ح	۶۳ د ۱۸ ح	۶۱ د ۱۲ ح
نخود کابلی	•	•	•	۵۵ د ۲۳ ح	•	۵۵ د ۲۳ ح		•	•	•	•	•	•
نخود دہندی	۳۹ د ۳ ج	۳۳ د ۱۴ ح	۳۸ د	۳۴ د ۱۷ ح	۴۲ د ۱۲ ح	۳۴ د ۱۷ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۴ د ۱۷ ج	۳۵ د ۲۰ ح	۳۸ د	۳۶ د ۲۲½ ح	۳۵ د ۲۰ ح	۳۵ د ۲۰ ح
جو	۴ د ۱۲ ح	۳۸ د	۴ د ۶ ح	۴ د ۶ ح	۴۰ د ۶ ح	۴۰ د ۶ ج	۴۰ د ۶ ج	۳۸ د	۴۰ د ۱۲ ح	۴۰ د ۶ ح	۴۱ د ۹½ ح	۴۱ د ۹ ح	۴۱ د ۹ ح
عدس	۲۶ د ۲۱ ح	۲۴ د ۱۵ ح	۲۴ د ۱۵ ح	۲۴ د ۱۵ ح	۲۰ د ۲ ح	۲۴ د ۱۵ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۲ د ۹ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ح	۲۴ د ۱۵ ح	۲۳ د ۱۵ ح	۲۴ د ۱۵ ح
گل عصفر	۷۳ د ۲۰ ج	۷۳ د ۲ ح	۷۴ د ۲۳ ج	۷۲ د ۱۷ ح	۶۹ د ۸ ح	۷۲ د ۱۷ ج	۷۱ د ۱۴ ح	۸۳ د ۲۱ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۴ د ۲۳ ح	۷۲ د ۱۷ ح	۷۱ د ۱۴ ح	۷۱ د ۱۴ ج
کوکنار	۱۲۷ د ۱۵ ح	۱۲۷ د ۱۵ ح	۱۲۷ د ۱۵ ح	۱۲۷ د ۱۵ ح	۲۷ د ۱۵ ح	۱۲۷ د ۱۵ ح	۱۲۳ د	۱۴۵ د ۹ ج	۱۲۳ د	۱۲۸ د ۱۲ ح	۱۱۹ د ۱۷ ح	۱۲۷ د ۱۵ ح	۱۲۳ د
ترکاری	۶۰ د ۹ ح	۵۷ د ۴ ح	۵۷ د ۴ ح	۵۵ د ۲۳ ح	۶۰ د ۹ ح	۵۰ د ۲۳ ح	۵۸ د ۴ ح	۶۴ د ۲۱ ج	۶۳ د ۲ ح	۵۸ د ۴ ح	۶۵ د ۴ ح	۶۰ د ۹ ج	۶۰ د ۹ ح
سرشف	۳۲ د ۱۵ ج	۳۰ د ۵ ح	۳ د ۱۵ ج	۳ د ۱۵ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۲ د ۱۵ ح	۲۹ د ۲ ح	۳ د ۵ ح	۲۹ د ۲ ح	۳ د ۱۵ ح	۳۷ د ½ ح	۳۱ د ۸ ح	۳۱ د ۸ ح
ارزن	۲۱ د ۶ ح	۲۰ د ۳ ح	۲۱ د ۶ ح	۲۰ د ۳ ح	۱۶ د ۱۲ ح	۲۰ د ۳ ح	۲ د ۹ ح	۱۹ د	۲۲ د ۹ ح	۲۱ د ۶ ح	۲۰ د ۹ ح	۲۲ د ۹ ح	۲۰ د ۳ ح

ستگ	۳۱ د ۲ ح	۳۴ د ۱۵ ح	۲۹ د ۲ ح	۲ د ۹ ح	۳۱ د ۸ ح	۲۲ د ۹ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۹ د ۲ ح	۲۹ د ۲ ح	۲۹ د ۳ ح	۲۷ د ۲۳ ح	۲۹ د ۲۱ ح	۲۶ د ۲۱ ح
گرر	۳۱ د ۲ ح	۳۹ د ۲ ح	۳۱ د ۲ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۶ د ۲۴ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۴ د ۱۵ ح	۲۴ د ۱۵ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۳۱ د ۸ ح	۲۶ د ۱ ح	۲۶ د ۲ ح	۲۴ د ۱۵ ح
سیار	۸۷ د ۵ ح	۸ د ۱۸ ح	۸۷ د ۵ ح	۸۲ د ۱۸ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۲ د ۱۸ ح	۸۹ د ۱۵ ح	۸۱ د ۱۵ ح	۸۱ د ۱۶ ح	۸۷ د ۱۵ ح	۸۴ د ۱۲ ح	۸۱ د ۱۶ ح	۷۷ د ۷ ح
سلیت	۸۹ د ۱۵ ح		۸۹ د ۱۱ ح					۴۹ د ۵ ح		۸۹ د ۱۵ ح		۸۱ د ۱۶ ح	
حریرۂ ولائی		۱ د ۱۶ ح		۹ د ۱۴ ح	۱۱۵ د ۲ ح	۹ د ۱۴ ح	۱ د ۱۶ ح	۱۴۵ د ۹ ح	۱۱۱ د ۸ ح		۱۲ د ۲۱ ح	۱ د ۱۶ ح	
حریرۂ بیدی	۱۵ د ۱۶ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۴ د ۱۴ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۷ د ۲۲ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۴ د ۱۴ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱ د ۱۶ ح
ررہ	۸۴ د ۲۴ ح	۸۲ د ۱۸ ح	۸۷ د ۵ ح	۸۲ د ۱۸ ح	۸۴ د ۱۲ ح	۸ د ۱۸ ح		۸۶ د ۲ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۷ د ۵ ح	۸۴ د ۲ ح	۸۴ د ۲۴ ح	
سالی کور	۵۱ د ۱۵ ح		۵۱ د ۱۵ ح	۵ د ۸ ح	۵۹ د ۷ ح	۵ د ۲ ح	۴۹ د ۵ ح	۵۹ د ۲۳ ح	۵۳ د ۱۷ ح	۵۱ د ۱۵ ح	۴۶ د ۲ ح	۵۱ د ۱۱ ح	۶ د ۹ ح
اواس	۸۴ د ۲۴ ح	۸ د ۱۸ ح	۸۷ د ۵ ح	۸۲ د ۲ ح	۸۶ د ۲ ح	۸۶ د ۲ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۶ د ۲ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۷ د ۲۳ ح	۸۴ د ۱۲ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۴ د ۲۴ ح

کتان — سادہ دار — برچہای رنگینہ کار وڑہ در یہا موجود ہست۔

تتمۂ جریبی صوبۂ آگرہ

	سکیٹہ	بھوگاؤں	سکندرپور	کھنوہ	گوالیار وغیرہ	کالپی	کول	سھانہ وریا	اکبرآباد	مارہرہ	مارول	رودوعا	حال کلاسہ
میلکہ لوٹا		۲۲۳ د ۵ ح		۲۲۳ د ۱۵ ح	۲۳۹ ۲ ح		۲۲۳ د ۱۸ ح	۲۱۹ د ۲ ح	۲۲۳ د ۱۵ ح		۲۱۶ د ۲۲ ح	۲۲۳ د ۱۵ ح	۲۰۵ د ۱۸ ح
میلکہ سادہ	۱۳۸ د ۱۶ ح	۱۴۶ د ۳ ح	۱۴۷ د ۱۶ ح	۱۴۳ د ۳ ح	۱۴۷ د ۱۵ ح	۱۴۳ د	۱۳۴ د ۴ ح	۱۳۴ د ۴ ح	۱۳۴ د ۴ ح	۱۳۸ د ۱۶ ح	۱۳۴ د ۴ ح	۱۲۷ د ۱۱ ح	۱۲۵ د ۲ ح

بقیہ تتمہ خریفی صوبۂ آگرہ

	سکیٹہ	کھوگانو	سکندرپور	پھپھوند	گوالیار وغیرہ	کالپی	کول	تھانہ فریدہ	اکبرآباد	اہرہ	نارول	رودو رعا	حیال کلانہ
شالی مشکین	٧٠ د ١٤ ج	٥٩ د ٧ ج	٧١ د ١٤ ج	٦٧ د ٢ ج	٨٠ د ١٢ ج	٦٧ د ٢ ج	٦٤ د ٢١ ج	٦٧ د ٢ ج	٦٤ د ٢١ ج	٧٤ د ٢٤ ج	٧٧ د ٦½ ج	٧٦ د ١ ج	٧٣ د ٢ ج
شالی سادہ	٤٠ د ٥ ج	٤٤ د ١٨ ج	٤٩ د ٥ ج	٤٦ د ٢٤ ج	٥٥ د ٢٠ ج	٤٦ د ٢٤ ج	٤٦ د ٢٤ ج	٤٦ د ٢٠ ج	٤٦ د ٢٤ ج	٤٩ د ٥ ج	٦٠ د ٩ ج	٦٣ د ١٨ ج	٥٣ د ١٧ ج
آل		•	•	٢٠٥ د ١٨ ج	•	٢٠٥ د ١٨ ج	•	•	•	•	•	•	•
ماش	٣٥ د ٢٠ ج	٣٤ د ١٧ ج	٣٤ د ١٧ ج	٣٥ د ١٩ ج	٤٠ د ٦ ج	٣٥ د ١٩ ج	٣٣ د ١٤ ج	٢٣ د ١٤ ج	٣٣ د ١٤ ج	٣٤ د ١٧ ج	٣٨ د	٣٥ د ٢٠ ج	٣٣ د ١٤ ج
نیبہ	٩٣ د ٢٣ ج	٨٤ د ٢٤ ج	٩٣ د ٢٣ ج	٩١ د ١٧ ج	٨٧ د ٥ ج	٩١ د ١٧ ج	٨٩ د ١٥ ج	٩٣ د ٢٣ ج	٨٩ د ١٥ ج	٩٣ د ٢٣ ج	٨٩ د ١١ ج	٨٩ د ١١ ج	٨٩ د ١١ ج
سوٹھ	٢٥ د ١٨ ج	٢٢ د ١٨ ج	٢٤ د ١٥ ج	٢٤ د ٥ ج	٢٦ د ٢١ ج	٢٤ د ١٦ ج	٢٢ د ٩ ج	٢٣ د ١٢ ج	٢٢ د ٩ ج	٢٤ د ١٥ ج	٢٩ د ٣ ج	٢٢ د ٢ ج	٢٣ د ١٢ ج
گال	١٦ د ١٩ ج	١٥ د ١٦ ج	١٦ د ١٩ ج	١٥ د ١٦ ج	٢٠ د ٩ ج	١٥ د ١٦ ج	١٥ د ١٦ ج	٢٤ د ١٤ ج	١٥ د ١٦ ج	١٦ د ١٩ ج	١٦ د ١٩ ج	١٥ د ١٩ ج	١٥ د ١٦ ج
لوتریا	٣٨ د	٣٤ د ١٧ ج	٣٥ د ٢٠ ج	٣٨ د	٤٠ د ٨ ج	٣٨ د	٣٨ د	٣٣ د ١٤ ج	٣٨ د	٣٥ د ٢٠ ج	٤٢ د ١٢ ج	٣٥ د ٩ ج	٤٦ د ½ ج
ارزن	٢٤ د ١٥ ج	٢١ د ٦ ج	٢٣ د ١٢ ج	٤ د ٦ ج	٢٧ د ٢٤ ج	٢٤ د ١٥ ج	٢٤ د ١٥ ج	٢١ د ٦ ج	٢٤ د ١١ ج	٣٥ د ١٢ ج	٢٣ د ١٢ ج	٢٤ د ١١ ج	٢٢ د ٩½ ج
نیل	١٦٠ د ٣ ج	١٥٨ د ١٩ ج	١٦٠ د	١٦٠ د ٦ ج	١٦٠ د ٣ ج	١٤٢ د ١ ج	١٤٣ د ١ ج	١٤٠ د ٢٤ ج	١٦١ د	١٦٥ د ١٥ ج	١٥٦ د	١٦١ د	١٦١ د
حنا	•	٧٧ د ٤ ج	•	٦٩ د ٨ ج	٦٩ د ٨ ج	٦٩ د ٨ ج	٧٧ د ٤ ج	٧٢ د ١٧ ج	٧٧ د ٤ ج	•	٧٦ د ½ ج	٧٨ د ٧ ج	٧٧ د ٤ ج
سن	٨٢ د ١١ ج	٨٦ د ٢ ج	٨٧ د ٥ ج	٨٩ د ١١ ج	٨٤ د ٢ ج	٨٩ د ١١ ج	٨٤ د ٢٤ ج	٧٧ د ٥ ج	٨٤ د ٢٤ ج	٨٧ د ٥ ج	٨٩ د ١٥ ج	٨٩ د ١١ ج	٦٤ د ٢٤ ج
ترکاری	٧٨ د ٧ ج	٧٨ د ٧ ج	٧٨ د ٧ ج	٧٤ د ٢٣ ج	٧٦ د ١ ج	٧٤ د ٢١ ج	٧٦ د	٨٨ د ٨ ج	٧٦ د	٧٧ د ٧ ج	٧١ د ١٣ ج	٧١ د ١٤ ج	١١ د ١٤ ج

گیہوں	۱۳ د ۱۱ ج	[illegible]	۱۳ د ۱۱ ج	۱۲ د ۷ ج	۱۳ د ۷ ج	۱۲ د ۷ ج	۱۳ د ۔ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۲ د ۱½ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۲ د ۹ ج
ماش		۲۶ د ۲ ج		۲۶۸ د ۸ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۶۸ د ۹ ج	۲۲۳ د ۱۳ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج		۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج
سگھاڑہ		۱۲ د ۲۲ ج		۱۱۱ د ۲ ج	۱۱۱ د ۲ ج	۱۱۱ د ۲ ج	۱۱۱ د ۲ ج	۱۱۱ د ۲ ج	۱۸ د ۱۱ ج		۱۱۵ د ۲ ج	۱۱۱ د ۲ ج	۱۱۱ د ۲ ج
لوبیا	۳ د ۵ ج	۲۷ د ۲۴ ج	۳۱ ۸ ج	۳۳ د ۱۷ ج	۳۱ د ۸ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۶ د ۲۱ ج	۳۶ د ۲۱ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۱ د ۸ ج	۳۵ د ۱۹ ج	۳۱ د ۸ ج	۲۶ د ۲۱ ج
جواری	۳۹ د ۳ ج	۳۵ د ۲ ج	۳۹ د ۳ ج	۳۸ د ۷ ج	۳۴ د ۱۸ ج	۳۸ د ۷ ج	۳۵ د ۱۹ ج	۳۵ د ۱۴ ج	۳۵ د ۱۹ ج	۳۹ د ۳ ج	۳۵ د ۱۹ ج	۳۵ د ۲ ج	۳۳ د ۱۴ ج
کوری					۱۵ د ۱۶ ج			۱۱ د ۱۴½ ج	۱۱ ج			۱۲ د ۸ ج	
لہسٹرہ	۲۶ د ۲۱ ج	۲۴ د ۵ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۳۱ د ۸ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۷ د ۲۳ ج	۲۶ د ۲۳ ج	۲۶ د ۲۳ ج
کودرم	۳ د ۵ ج	۲۷ د ۲۴ ج	۲ د ۵ ج	۲۷ د ۲۴ ج	۳۱ د ۸ ج	۲۷ د ۲۴ ج	۲۹ د ۲ ج	۳۲ د ۵ ج	۲۹ د ۲ ج	۳ د ۵ ج	۲۹ د ۱ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۲۹ د ۲ ج
سسٹوہ	۳ د ۵ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۹ د ۲ ج	۲۶ د ۲ ج	۳۱ د ۸ ج	۲۵ د ۲۱ ج	۲۷ د ۲۴ ج	۲۷ د ۱۴ ج	۲۷ د ۲۴ ج	۲۹ د ۲ ج	۲ د ۸ ج	۲۵ د ۱۸ ج	۲۷ د ۲۴ ج
شماخ	۲۵ د ۱۸ ج	۱۲ د ۸ ج	۲۴ د ۱۱ ج	۱۱ د ۵ ج	۱۴ د	۱۱ د ۵ ج	۱۲ د ۹ ج	۱۱ د ۸ ج	۱۲ د ۸ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۱۲ د ۔ ج	۱۳ د ۱۵ ج	۱۵ د ۱۹ ج
شنگ	۴۹ د ۲ ج	۴۶ د ۲۴ ج	۴۹ د ۵ د	۴ د ۲ ج	۴۹ د ۵ ج	۴ د ۲ ج	۴ د ۲ ج	۳۸ د	۴ د ۲ ج	۴۹ د ۵ ج	۳۵ د ۱۹ ج	۳۵ د ۲ ج	۳۵ د ۳ ج
زردچوبہ	۸۹ د ۱۱ ج		۱۱۱ د ۲ ج							۱۱۱ د ۲ ج			

سال مرکی — مردوک — بر رکھ ولاسی — ارمر — کہمر — کل + اس جداول مراں [۵] است +

صوبهٔ اجمیر مشتمل بر هفت سرکار - نه دستور العمل دارد

۱- سرکار اجمیر دو دستور ✤

حویلی اجمیر وغیره بیست وچهار پرگنه - یک دستور ✤

حویلی اجمیر بالده ۲ محل - آراین - بربت[1] - بهنائی[2] - بهراته - لوال - ماهل - بادهن سندری[3] - بهرونڈا[4] - توسینا - جونیر[5] - دیوگانو - روشن پور - سانبهر - سروار - سٹهیلا - سلیمان آباد - کیکری[6] - کهیروه - ماهروٹ - مسعود آباد - نراینه - هرسور ✤

انبیر وغیره چهار پرگنه یک دستور - انبیر - بهاکوتی[7] - جهاگ - سوز آباد ✤

۲- سرکار جودهپور بیست ویک پرگنه - یک دستور ✤

حویلی جودهپور بالده - آسوپ - ایندراوتی[8] - بهوڈهی[9] - بلیاره - سیاره - پالی وغیره ۳ محل - ماهله - پوڈهه[10] - کهادراجون - جیتارن - دوتارا - سوجهت - ساتل میر - سیوانا - کهیروا - کهیون سر - کوندوچ - مهیوه ✤

۳- سرکار چتور بیست وهشت پرگنه - یک دستور ✤

حویلی چتور[11] بالده ۲ محل - اسلام پور عرف رام پور - اودی پور وغیره ۳ محل - ایرال - اروڈٹ - اسلام پور عرف موهن - لودهنور[12] - بهیولیا - بهیرا[13] - پور - بهین سرور - ماگور - بیگون - بتی حاجی[14] پور - حیرن[15] - سالور کهاتی[16] - سانڈری - ستمیل[17] بامرزنه - کوسیانه - ماندل گڈه - ماندل - مداریا - بیچ وغیره ۳ محل ✤

۴- سرکار رنتنبهور[18] چهار دستور ✤

رنتنبهور[19] وغیره چهل وشش پرگنه - یک دستور - حویلی رنتنبهور - آلهن پور - اٹاڈا - آتون - اسلام پور - ایوان پور - ساییر[20] - روده - بهدلاون[2] - کلانت[21] - بلاتیه - بهوسور - سیاوبه - مالاکهتری[22] - بهوری سهاڑی - یاران - تلاد - جیت پور - جهاین - خلجی پور - دهری - سنهساری[23] - کوٹا - کهندار - کهاتولی[24] - کناٹوده[25] - لاکهری[26] - لونڈه - لهاود[27] - ماگروڑ - موسیداسه[28] وغیره ۱۶ محل ✤

اختلاف (۱) [ه ک] بربت [ف ا] بحرت (۲) [ه ف] بهای (۳) [ص] سیاسری (۴) همیں در [ک گ] [ش ص ف] بهروڈا (۵) همیں در [ک] ودراوش گرتر - دردیگر سها وسرا و سرا و سرا و سروسه (۶) [ک] کهرده مال (۷) [ت] بهاکوتی (۸) همیں در [ش ص ۵ ک] در احوال صوبهٔ اجمیر [ک] ایبدراولی [ف ا] ایبداولی [گ] اربدروتی (۹) [ش ک ۵] در احوال صوبهٔ اجمیر بهبودهی [ک] بهیول (۱۰) همیں در [ک گ] [ف ا] تودهیه (۱۱) [ص ه] جی پور (۱۲) [ص] لودهور (۱۳) [ک] منتهیرا [در احوال صوبهٔ اجمیر] بهیرا [گ] مبیرا [ف] کهیرا [ا] کهیرا (۱۴) همیں در [ص] [ک] بتی حاجی پور [ک در احوال صوبهٔ اجمیر] رستی [ف ا] مس [گ] مسی (۱۵) [ف ا] حمیرن (۱۶) [ف ک] کهال تتول (۱۷) [ف ا] ستمبل (۱۸) همیں در [ک و در فرهنگ جهانگیری] در دیگر سهار رهنتهور یا رهنسور (۱۹) همیں در [ک ص گ] [ش] لوساهی (۲) [ص] کهدلاون لعرلون عنه [ش] بهدلانه [ف ا] کهدلاارل (۲۱) [ک گ] یکلاست (۲۲) [ص ف] کهیری (۲۳) [ص ف ش] سهساری (۲۴) [ ] کهاتولی در تورش گرتر نوشته که کهولی تعسه الست دو کوٹا و همیں در لعشا (۲۵) [ک در احوال صوبهٔ اجمیر] کناواره (۲۶) [ش] لاکهیری (۲۷) [ف ا] لهادر (۲۸) [ف] لوسیداسه [س] لوسیداسه ✤

جالسو وغیرہ سارده پرگنہ - یک دستور - جالسو - وارد - اوسارا - پاٹن - ہٹا - سارسوپ - لولی - تحری[1] - کھرلی[2] - لواہی - حصل - کھاہرہ - سوی سور - ملارنہ - کرور - لوہدی +

دلمواره وغیره عسہ پرگنہ - یک دستور - دلیواره - ریواہد سہ - گڑ[3] - استروه - ولدنہ - اکھدرہ[4] - لوہرواره +

بوڈا وغیرہ سہ پرگنہ - یک دستور - بوڈا - تونک - ٹوڑی[5] -

۵- سرکار ناگور سی پرگنہ - یک دستور -

حویلی ناگور - امرسراین - ایدانہ - بھانہ[6] - کلڈو[7] - اوڈھا - رودو - بارہ گاس - جائل[8] - جاروڈه - جاکھرہ[9] - جارج کھٹو - سدسدانہ[10] - دن پور - ریواسا - رون - ربول[11] - رہوت - سادیلہ - لحور جھجن[12] - کاسلی - کھایلہ - کوهره - کولسوہ[13] - کھاری[14] - کیرلی[15] - لادون - میرتہ - موہرگر - لوکھا[16] +

۶ و ۷- سرکار سروہی و سرکار بیکانیر - دستور العمل این دو سرکار مشخص نیست +

ربیعی صوبہ اجمیر

	حویلی اجمیر وغیرہ	پرگنہ امبیر وغیرہ	پرگنہ دوهور وغیرہ	پرگنہ حور وغیرہ	پرگنہ رنتھنبور وغیرہ	پرگنہ جالسو وغیرہ	پرگنہ دلیوارہ وغیرہ	پرگنہ بوڈہ وغیرہ	پرگنہ ناگور وغیرہ
گندم	۴۹ د ۵ ج	۳۱ د ۰ ج	۱ د ۱۲ ج	۵۵ د ۲۳ ج	۵۵ د ۲۳ ج	۵۳ د ۱۸ ج	۶۷ د ۲ ج	۴۶ د ۲۴ ج	۱ د ۱۲ ج
نخود ہندی	۳۳ د ۱۴ ج	۲ د ۳ ج	۵۵ د ۲۳ ج	۳۱ د ۸ ج	۳۱ د ۸ ج	۳۸ د	۴۲ د ۱۲ ج	۲۷ د ۲۴ ج	۵۵ د ۲۳ ج
جو	۳۳ د ۱۴ ج	۲۰ د ۳ ج	۶۷ د ۲ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۸ د	۴۹ د ۵ ج	۳۲ د ۱۱ ج	۶۷ د ۲ ج
عدس	۲۲ د ۳ ج	۱۳ د ۱۱ ج		۲۲ د ۹ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲ د ۳ ج		

اختلاف (۱) ہمچنین در [ص] در دیگر نسخہا این لفظ (۲) [ص] کھرلی سایر نسخ کھرالی (۳) [ص] گڑ (۴) [ص] اکھدرہ [ک] ہمچنین در [ک] کھکہر [ص] کھکہر (۱) گنگری [ش] لہری (ب) گنگری [ف] گھگھر (۵) ب ٹوڑی [ش ا] اری [ک] در احوال صوبہ اجمیر لوہرسے میا سار سی (۶) [ع] کڑاو در احوال صوبہ اجمیر کڑلو [ب] ٹکڑ (۷) [ش ب ا] لالہ (۸) [ص] الکھورہ (۹) ہمچنین در [ک ص] و در لعضہا [ص گ] ہف دہ در احوال صوبہ اجمیر دری (۱) [ف] کلانہ (۱۱) [ک ص] در احوال صوبہ اجمیر [ش] (۱۲) [ص در احوال صوبہ اجمیر] چال سا [گ] حاکل (۱۳) [ف] حاکیہ (۱۴) در حدیقہ و مروار لعبر لول عہ (۱۵) [ک] تعجمول (۱۶) [ف ا] کولسود (۱۷) در حدیقہ کھمار [ف ا] کسانی [ش] کھماری (۱۸) [ا] کھرلی [ف وص در احوال صوبہ اجمیر] کھرلہ [ک در احوال صوبہ اجمیر] کرلی (۱۹) [س] لوکھا لام [ف ا] لواکھا +

تتمهٔ ربیعی صوبهٔ اجمیر

	حویلی اجمیر وغیره	پرگنهٔ انبیر وغیره	پرگنهٔ جودهپور وغیره	پرگنهٔ چتور وغیره	پرگنهٔ رنتهنبور وغیره	پرگنهٔ چاٹسو وغیره	پرگنهٔ دیلواره وغیره	پرگنهٔ توده وغیره	پرگنهٔ ناگور وغیره
گل معصفر	۶۲ د ۱۵ ج	۳۸ د ۹ ج	۶۷ د ۲ ج	۵۵ د ۲۲ ج	۵۵ د ۲۲ ج	۵۸ د ۹ ج	۵۹ د ۴ ج	۳۶ د ۲۹ ج	۶۷ د ۲ ج
کوکنار	۸۵ د ۱۵ ج	۶۰ د ۹ ج	۱۱۵ د ۲۰ ج	۸۹ د ۲۴ ج	۸۴ د ۲۴ ج	۱۱۵ د ۲۰ ج	۱۱۱ د ۸ ج	۷۷ د ۴ ج	۱۱۵ د ۲۰ ج
ترکاری	۵۵ د ۲۳ ج	۳۵ د ۲۰ ج	۶۲ د ۱۵ ج	۵۵ د ۲۳ ج	۵۵ د ۲۳ ج	۴۶ د ۸ ج	۵۵ د ۲۲ ج	۳۶ د ۲۴ ج	۶۲ د ۱۵ ج
کتان	۳۱ د ۸ ج	۲۰ د ۳ ج	۳۱ د ۸ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۲ د ۲۱ ج	۲۹ د ۲ ج	۰	۳۱ د ۸ ج
سرشف	۴۴ د ۱۸ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۵۵ د ۲۳ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۰	۲۷ د ۲۴ ج	۱۸ د ۱۱ ج	۵۵ د ۲۳ ج
ارزن	۲ د ۹ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۵۵ د ۲۳ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۷ د ۲۲ ج	۱۷ د ۲۲ ج	۱۴ د ۱۵ ج	۵۵ د ۲۳ ج
ستمگ	۲۶ د ۹ ج	۲۰ د ۳ ج	۰	۲۲ د ۲ ج	۲۰ د ۹ ج	۰	۰	۰	۰
گزر	۲۶ د ۲۱ ج	۱۵ د ۱۶ ج	۰	۲۲ د ۹ ج	۲۲ د ۲۱ ج	۰	۲۷ د ۲۴ ج	۱۸ د ۱۱ ج	۰
پیاز	۶۷ د ۲ ج	۴۴ د ۱۸ ج	۶۷ د ۲ ج	۵۹ د ۲۱ ج	۵۹ د ۲۱ ج	۸۰ د ۱۳ ج	۸۹ د ۱۳ ج	۵۳ د ۱۷ ج	۶۸ د ۲ ج
شملیت	۰	۰	۵۵ د	۰	۶۷ د	۰	۰	۵۵ د ۲۳ ج	۰
خربزهٔ ولایتی	۱۰ د ۱۶ ج	۶۷ د ۲۰ ج	۰	۸۳ د ۱۱ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۰	۸۹ د ۱۱ ج	۵۹ د ۷ ج	۰
خربزهٔ هندی	۱۱ د ۵ ج	۶ د ۱۸ ج	۰	۱۳ د ۱۱ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۸ د ۲۴ ج
زیره	۷۰ د ـ ج	۵۳ د ۱۷ ج	۷۷ د ۸ ج	۶۷ د ۲ ج	۶۲ د ۲ ج	۸ د ۱۳ ج	۸۰ د ۱۳ ج	۵۳ د ۱۷ ج	۰

سالی کور	۵۱ د ۱۱ ح	۳۳ د		۵۲ د ۱۴ ح	۵۲ د ۲۴ ح	۱۴ ۶ ح	۳۳ د ۱۴ ح		
اجوائن	۷ د ۷ ح	۵۳ د ۱۷ ح	۷ د ۷ ح	۷۶ د ۲ ح	۷۶ د	۸ د ۱۳ ح	۸ د ۱۳ ح	۵۳ ۱۷ ح	۸۸ د ۷ ح

کودکالی ـ سساد ودا

حویلی صوبہ اجمیر

	حویلی اجمیر وغیرہ	پرگنہ امیر وغیرہ	پرگنہ جودھپور وغیرہ	پرگنہ جیتور وغیرہ	پرگنہ رنتھنبور وغیرہ	پرگنہ جالسور وغیرہ	پرگنہ دلیلوارہ وغیرہ	پرگنہ لوڈہ وغیرہ	پرگنہ ناگور وغیرہ
شکر لوڈہ				۲۳۹ ۶ ح	۲۳۹ د ۶ ح				
شکر سادہ	۱۱۵ ½ د ۲ ح	۸۶ د ۱ ح	۱۱۵ د ۸ ح	۱۱۵ د ۸ ح	۱۱۵ د ۸ ح	۱۳۴ د ۴ ح	۱۱۵ د ۲ ح	۸۱ د ۱۶ ح	۱۱۵ د ۲ ح
سالی مسکین	۵۵ د ۲۳ ح	۳۵ د ۲ ح	۵۵ د ۲۳ ح	۷۶ د ۲ ح	۶۸ د ۲ ح	۷۲ د ۲ ح	۷۶ د ۲۲ ح	۴۴ د ۱۸ ح	
سالی سادہ	۴۴ د ۲ ح	۲۳ د ۲ ح	۴۴ د ۲ ح	۵۳ د ۱۷ ح	۵ د ۱۷ ح	۷۶ د ۲ ح	۴۶ د ۲۴ ح	۳۱ د ۸ ح	۴۴ د ۱۱ ح
ماش	۳۳ د ۱۴ ح	۲۹ د ۲ ح	۳۱ د ۷ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۹ د ۳ ح	۲۷ د ۲۴ ح	۱۸ د ۱۵ ح	۳۱ د ۸ ح
میدہ	۶ د ۱۵ ح	۴ د ۶ ح	۷۶ د ۲ ح	۷۶ د ۱ ح	۷۶ د ۱ ح	۷۸ د ۸ ح	۸۲ د ۱۸ ح	۵۴ د	۷۶ د
موٹھ	۲۴ د ۱۵ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۳۶ د ۳ ح	۲۶ د ۱ ح	۲۶ د ۱ ح	۲۲ د ۹ ح	۴ د ۶ ح	۲۲ د ۲۱ ح	۲ د ۳ ح
گال	۱۳ د ۱۵ ح	۲۰ د ۲۴ ح	۳۸ د ۲۱ ح	۱۳ د ۱۵ ح	۱۳ د ۱۵ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۶ د ۱۶ ح	۱ د ۱۶ ح	۳۸ د ۸ ح
توریا	۳۸ د ۱ ح	۲۴ د ۱۶ ح		۲۳ د ۱۴ ح	۲۳ د ۱۴ ح	۱۵ د ۵ ح			

تتمهٔ خریفی صوبهٔ اجمیر

	حویلی اجمیر وغیره	پرگنهٔ امیر وغیره	پرگنهٔ جودهپور وغیره	پرگنهٔ چیتور وغیره	پرگنهٔ رنتهنبور وغیره	پرگنهٔ چاٹسو وغیره	پرگنهٔ دیلهواره وغیره	پرگنهٔ توده وغیره	پرگنهٔ ناگور وغیره
ارزن	۱۷ د ۲۲ ج	۱۲ د ۷ ج	۵۵ د ۲۱ ج	۱۷ د ۲۲ ج	۱۷ د ۲۲ ج	۱۷ د ۲۲ ج	۲۲ د ۹ ج	۱۷ د ۲۴ ج	۵۵ د ۶ ج
نیل	۱۳۴ د ۴ ج	۸۵ د ۱۱ ج	۱۳۴ د ۴ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج	۱۳۴ د ۴ ج	۱۳۴ د ۴ ج	۱۳۴ د ۴ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۱۳۴ د ۴ ج
حنا	۷۶ د ۲ ج	۴۴ د ۱۸ ج	۷۶ د ۲ ج	۵۵ د ۲۳ ج	۵۵ د ۲۳ ج	۷۶ د ۲ ج	۶۲ د ۱۵ ج	۴ د ۲۱ ج	۷۶ د ۲ ج
سن	۸۲ د ۱۹ ج	۵۳ د ۸ ج	۸۷ د ۷ ج	۸۷ د ۸ ج	۸۷ د ۷ ج	۸۹ د ۱۵ ج	۷۶ د ۱۳ ج	۷۶ د ۱۳ ج	۵۳ د ۱۷ ج
ترکاری	۵۵ د ۲۲ ج	۳۵ د ۲۰ ج	۶۲ د ۱۵ ج	۵۵ د ۲۳ ج	۵۸ د ۲۳ ج	۶۲ د ۱۵ ج	۷۶ د ۱۳ ج	۲۶ د ۹ ج	۶۲ د ۱۵ ج
کهیره	۱۳ د ۲ ج	۸ د ۲۴ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۱ د ۵ ج	۱۵ د ۵ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۸ د ۲۴ ج	۱۳ د ۱۱ ج
سنگهاره	۱۱۵ د ۲ ج	۱۱۶ د ۲۰ ج	۱۱۵ د ۲۰ ج	۱۱۵ د ۲۰ ج	۱۱۵ د ۲۰ ج	۱۱۵ د ۱۰ ج	۱۱۵ د ۲۰ ج	۱۱۵ د ۲۰ ج	۱۱۵ د ۲۰ ج
لوبیا	۳۱ د ۲۰ ج	۲۰ د ۹ ج	۲۲ د ۹ ج	۳۱ د ۸ ج	۳۱ د ۸ ج	۳۲ د ۱۱ ج	۲۲ د ۹ ج	۱۳ د ۱۴ ج	۲۲ د ۹ ج
گواری	۲۴ د ۱۵ ج	۱۱ د ۱۶ ج	۳۱ د ۸ ج	۲۹ د ۲ ج	۲۹ د ۱۲ ج	۳۶ د ۲۲ ج	۴۲ د ۱۲ ج	۳۰ د	۳۱ د ۸ ج
لهڈره	۲۰ د ۳ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۷ د ۲۰ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۵ د ۱۸ ج	۳۱ د ۸ ج	۱۹ د	۱۷ د ۲۲ ج
کودرم	۲۲ د ۳ ج	۱۱ د ۵ ج	•	۲۲ د ۹ ج	۲۲ د ۹ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۲۷ د ۲۴ ج	•
ساڈوه	۲۲ د ۲ ج	۱۴ د ۴ ج	•	۲۲ د ۳ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۱۷ د ۲۲ ج	•
کنجد	۱۴۳ د ۱۴ ج	۲۰ د ۳ ج	۳۳ د ۴ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۲۴ د ۱۶ ج	۳۴ د ۱۷ ج	۲۲ د ۲۴ ج	۳۳ د ۱۴ ج

شماح	١٥ د ٥ ح	٦ د ١٨ ح		١١ د ٥ ح	١١ د ٥ ح	١١ د ٥ ح	١١ د ٥ ح	٦ د	
پتنگ	٢٤ د ١١ ح	١٥ د ١٢ ح	٢٦ د ٢١ ح	٤ د ٦ ح	٣ د ٦ ح	٣٢ د ٢٢ ح	٤٢ د ١٢ ح	٢٧ د ١ ح	٢٦ د ٢١ ح
کوری	٢١ د ٥ ح	٦ د ١٨ ح		٨ د ٢٤ ح	٨ د ٢٤ ح		١١ د ٥ ح	٦ د ٣ ح	
کلت					٣٣ د ١٤ ح			٢٢ د ٩ ح	.

این جدول سرجداں [ط] است - رہانے سرکارسکا مردسرکار سردلی ورسہا بودوست +

صوبۂ دہلی مشتمل بر ہشت سرکار بیست و ہشت دستور العمل دارد

١- سرکار دہلی - چہل و ہشت[1] پرگنہ - ہشت دستور +

دہلی قدیم - دہلی جدید - پالم - جہارسہ[2] - مسعود آباد - تلپت - لونی - سکرپور - پائیت - کاسنہ - داسنہ - سلیمان آباد - کہرکہودہ - سونی پت - تل بیگمپور - جلالپور[3] +

پانی پت وغیرہ - دہ پرگنہ - یک دستور - پانی پت - کرنال - سینلون - کتانہ - جھنجولی[5] - تانڈہ بھگوان[6] - گنور - جہجانہ - کاندھلہ[7] - گنگیر کہیرہ +

برن وغیرہ - ہشت پرگنہ - یک دستور - برن - سیانہ - جیور - دنکور - اڈہم - پوتھ - سیٹھہ - سکندرآباد +

میرٹھ وغیرہ - ہفت پرگنہ - یک دستور - میرٹھ - بالور - براوہ - جلال آباد - سراوہ - گڈہ مکیسر - ہتناور[9] +

جہجر وغیرہ - چہار پرگنہ - یک دستور - جہجر - دادری طاہا - مانڈوٹھی - بیری دوبلدھن[1] +

رہتک - یک پرگنہ - یک دستور +

پلول - یک پرگنہ - یک دستور +

اختلاف (١) نسخی لده دہلی سے چہل و ہفت پرگنہ [٢] [لی] حمارسہ (٣) نسخی در سرلسو - دراحوال صوبۂ دہلی و در [البوٹ] اسلام آبا تاکل ور سہ (٤) [و احوال صوبۂ دہلی] جلال رر ہروب (٥) دحدہسو حجرول سرماسے مارسی (٦) [البوٹ] تامدہ بحکواد (٧) [ط] کاندھلہ نمرون عنہ (٨) نسخیں در [ط] [لی] کلکر کہرہ [البوٹ] گنگر و سعد (٩) نسخیں د [ط] [لی] ہساو - [لبوٹ] سساور (١) [البوٹ] دوبلدھن بیری +

۲- سرکار بداؤن - سیزده پرگنه - یک دستور ❊

اجاون - الوله - بداؤن[1] با حویلی - بریلی - ترسر[2] - پونه[3] - تلهی[4] - سهسوان - سناسی[5] شاه بیه - سینا - کانت - کوت سالاهس - گوله ❊

۳- سرکار حصار فیروزه - هژده[6] محل - چهار دستور ❊

حویلی حصار فیروزه وغیره هفت پرگنه - یک دستور - حویلی با بلدهٔ هانسی - بروالة - سروا - توشام داگروهه ۲ محل - فتح آباد ❊

گوهانه وغیره چهار پرگنه - یک دستور - گوهانه - اهرولی[7] - بهتو - شانزده قریات[8] ❊

سرسا - یک پرگنه - یک دستور ❊

مهم[9] وغیره شش پرگنه - یک دستور - مهم[10] - رهتک سا[1] - جیند - کهانده[11] - توهانه[12] - اتهکیره ❊

۴- سرکار ریواری - یازده محل - چهار دستور ❊

ریواری وغیره - هشت پرگنه - یک دستور - ریواری - باول[13] - کوت قاسم علی - پاتودهی - کهوهره[14] - گهلوت - رتائی - جتائی - نیمرانه ❊

تاورو - یک پرگنه - یک دستور ❊

سهنه - یک پرگنه - یک دستور ❊

کوهانه - یک پرگنه - یک دستور ❊

۵- سرکار سهارنپور - سی وشش محل - چهار دستور ❊

دیوبند وغیره - بیست وشش محل - یک دستور - دیوبند - سهارنپور - بهت کهنجاور[15] - سگلور - ناوته - رام پور - سروت - پورچهپار[16] - هوراسی[17] - سیکری - بهوکرهیری[18] - سرساده - جیرتهاول - رژکی[19] - منگهرا - تهانه بهیون[20] - مظفرآباد - رای پور تاتار - انبیهته[21] - مکور وتعلق پور ۲ محل - بهوکپور - کهته[22] - تهانه بهیم - سملرا[23] - کهوڑی[24] و گنگوه ۲ محل - لکهنوتی[25] - کیرانه وغیره - دو پرگنه - یک دستور - کیرانه - بیڈولی ❊

اختلاف (۱) درحد نسخه بداؤن تعریون عنه (۲) [الوٹ] ترسر (۳) همحس درهرنسخه [الوٹ] بونه (۴) همحس درهرنسخه [الوٹ] لمی - وور طلبانه لهتی (۵) [ک] سساس [س] سساسی [الوٹ] سساسی سای بوتال (۶) دراحوال سرکار حصار فیروزه مست دهست محل موجود است (۷) همحس در [الیوٹ] درنسخه اهرری ما اهرلی تعریون (۸) [الوٹ] دهات (۹) [الوٹ] میم (۱۰) همحس درهرنسخه - برگنه رهتک [الوٹ روهپک] درسرکار دارالملک دهلی گذشت - و دراحوال سرکار دیپر ورد نیست (۱۱) [الوٹ] کهانده (۱۲) [ک] توہانه (۱۳) همحس درالوٹ وورلعتها - وورنسخها پاڈل ما بادل بوسته (۱۴) [الوٹ] کهوره (۱۵) [ک] کهجاور (۱۶) [الوٹ] پورچهپار (۱۷) درنسخها جوراسی بحکم جارسی (۱۸) [الوٹ] بهوکرهیری (۱۹) [الوٹ] رودرکی راو [د] رژکی (۲۰) دراحوال صوبهٔ دهلی وور [الوٹ] بیست [ص] تهانه کو ن وور [الیوٹ] بوسته که تهانه بحکم عرف کهون و معنی کهول سحانه است (۲۱) [الیوٹ] انبهته (۲۲) همحیس درهرنسخه و نیز دراحوال صوبهٔ دهلی [الیوٹ] مت لعع بادرت وسکول ناسے بوفالی (۲۳) [الوٹ] سمل بیرا (۲۴) [الیوٹ] کهوری (۲۵) در [ک] مست - دراحوال صوبهٔ دهلی لهی نور نیز موجود است ❊

سردهنه وغیره — هشت پرگنه — یک دستور — سردهنه — گنوره[1] — سورن ملری — ساهنه — هولی — کهانولی و گهرا[2] — ۲ محل +

اندری — یک محل — یک دستور +

۶ — سرکارِ سهرند[3] — سی و دو محل — چهار دستور +

حولی سهرند[3] وغیره — سیزده پرگنه — حولی سهرند — روپر — پایل — منور[4] — چنت — دهوته — دوراله — دلوانه[5] — گهرام — سمگل[6] — درمات رای سمو — انباله و کتهل[7] +

تهانیسر وغیره — هشت پرگنه — تهانیسر — شاهدوره — شاه آباد — حسن آباد — مصطفی آباد — بهودر — سلطان پور — لودری +

تهاره وغیره — دو پرگنه — تهاره — لودهیانه +

سمانه وغیره — نه پرگنه — سمانه — سنام — منصور پور — پال سر — هاری — لودزئی — بهور و کهنده — ماچهی واره[9] +

۷ — سرکارِ سنبل[1] — چهل و هشت محل — سه دستور +

ملدهٔ سنبل[1] وغیره — بیست و سه پرگنه — ملدهٔ سنبل — حولی سنبل — سرسی — سرولی — سبهوله[11] — حدوار — گور — موده — دیوره — ڈبهاری — ڈهکه[12] — رجب پور — امروهه — اوجهاری — کچه[13] — اعظم پور — اسلیم پور درگو — اسلام پور بهرو[14] — افغان پور — هوثاله[15] — کندرکی[16] — بچهرایون — گدور +

حامد پور وغیره — سیزده پرگنه — حامد پور — سیرکوٹ — بهور — سدا ور — کیرت پور — جلال آباد — سهس پور — کهتور — مدنیه[17] — [گهلیه] اکبرآباد — اسلم آباد[19] — سلوارا و جهالو ۲ محل +

لکهنور وغیره — بارده پرگنه — لکهنور — ساهی — کاره و کهانکری ۲ محل — بنتمه — راحور — دودیله — لیوه — سرساوه — لساره — سرواهی[19] [سروائی] +

۸ — سرکارِ کماون[2]

اختلاف (۱) سحن در هر نسخه [الیوث] کهو سنبل (۲) این نام در دستور دو سه گذشت [ص] کور — دار سر در دستور دو سه گذشت (۳) در حد نسخه سرهند معلوم رای مهله (۴) [ص] کهو مور — ودر احوال صوبه دهلی مور (۵) [ص گ] دوراله (۶) ہمچنیں در [ک][ک در احوال صوبهٔ دهلی] مسکن [ص] مسکن — ودر [احوال صوبه دهلی] مسکن [گ] مسکر (۷) در [ک] موجود نیست (۸) ہمچنیں اندر هر نسخه واین نام در دستور تهانیسر گذشت (۹) در احوال صوبهٔ دهلی نام صفحهٔ حرکت سیرت بیست (۱) در حد نسخه سنبل بهای حتی (۱۱) [الیوث] لعروں حتی (۱۲) [الیوث] دهاکه (۱۳) [الیوث] کچه (۱۴) [ک] اسلم پور — صیدٔ ااار (۱۵) [الیوث] چ لمه لعر الف (۱۶) [الیوث] کندرکی بهاے حتی (۱۷) ہمچنیں در هر نسخه و در [گ] [الیوث و لسها] گهنیه (۱۸) [الیوث] اسلام آباد (۱۹) همچنیں در هر نسخه و در [گ] [الیوث] سروائی سابه ماری (۲) نامهای پرگنهای این سرکار در نسخها موجود نیست

ربیعی صوبۂ دہلی

	حویلی قدیم	پانی پت وغیرہ	میرٹھ وغیرہ	رل وغیرہ	جھجھر وغیرہ	پلول	رہتک	سرکار بداؤں	حویلی حصار	گوہانہ وغیرہ	سرسا	مہم	ریواری	تاؤرو
گندم	۶۳ د	۵۸ د ۴ ج	۵۸ د ۴ ج	۵۸ د ۴ ج	۶۱ د ۱۲ ج	۶۴ د ۲۱ ج	۵۸ د ۴۰ ج	۵ د ۸ ج	۶۲ د ۱۵ ج	۵۷ د ۴ ج	۵۸ د ۴ ج	۵۸ د ۴ ج	۶۳ د ۱۰ ج	۶۴ د ۱۶ ج
نخود کابلی	•	•	•		•	•	•	•	۶۷ د ۲ ج	•	•	•		•
نخود ہندی	۳۶ د ۳ ج	۳۶ د ۲۳ ج	۴۰ د ۶ ج	۳۲ د ۱۱ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۲۹ د ۱۶ ج	۳۰ د ۵ ج	۲۹ د ۲ ج	۲۹ د ۱۶ ج	۳۰ د ۵ ج	۷ د ۱۹ ج	۳۵ د ۲۰ ج	۳۱ د ۲۰ ج
جو	۴۲ د ۱۲ ج	۴۰ د ۶ ج	۳۸ د	۳۸ د	۴۱ د ۹ ج	۴۲ د ۱۲ ج	۳۴ د ۱۷ ج	۴۵ د ۲۰ ج	۴۰ د ۶ ج	۴۲ د ۱۲ ج	۴۳ د ۱۱½ ج	۴۳ د ۱۲½ ج	۲۴ د ۱۱ ج	۲۲ د ۱۲ ج
عدس	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۵ د ۱۱ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۶ د ۱ ج	۱۴ د ۱۱ ج	۱۵ د ۲۳ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۴ د ۱۶ ج	۲۴ د ۱۱ ج	۲۴ د ۱۱ ج	۲۶ د ۲۱ ج
گل معصفر	۷۱ د ۱۴ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۸۴ د ۲۴ ج	۸۳ د ۲۱ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۲ د ۱۴ ج	۶۳ د ۲۰ ج	۷۰ د ۱۱ ج	۶۷ د ۲ ج	۶۷ د	۶۷ د ۲ ج	۶۰ د ۲۰ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۱ د ۱۴ ج
کوکنار	۱۲۳ د	۱۲۵ د ۳ ج	۱۴۵ د ۹ ج	۱۲۰ د ۴۵ ج	۱۲۳ د ۱۱ ج	۱۲۷ د ۱۱ ج	۱۱۹ د ۱۶ ج	۱۲۸ د	۱۱۹ د ۱۶ ج	۱۱۹ د ۱۶ ج	۱۱۹ د ۱۶ ج	۱۲۷ د ۱۶ ج	۱۲۷ د ۱۱ ج	۱۲۷ د ۱۱ ج
ترکاری	۶۷ د ۲ ج	۵۵ د ۲۳ ج	۶۴ د ۲۱ ج	۶۴ د ۲۱ ج	۶۰ د ۹ ج	۵۹ د ۷ ج	۴۷ د	۵۷ د ۱ ج	۶۰ د ۲ ج	۵۵ د ۲۳ ج	۵۱ د ۱۲ ج	۵۷ د	۶۰ د ۹ ج	۵۰ د ۷ ج
کتان	۳۱ د ۲ ج	۳۱ د ۷ ج	۲۹ د ۲۰ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۲ د ۱۱ ج	۳۶ د ۲۱ ج	۲۴ د	۲۵ د ۱۳ ج	۲۵ د ۱۸ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۳ د ۲۱ ج	۲۹ د ۲ ج	۳۴ د ۱۷ ج
سرشف	۲۹ د ۲ ج	۲۹ د ۲ ج	۳۱ د ۲۰ ج	۳۵ د ۵ ج	۳۱ د ۲۰ ج	۳۱ د ۲۰ ج	۳۰ د ۲ ج	۲۶ د ۷ ج	۳۱ د ۲۰ ج	۲۹ د ۲ ج	۲۹ د ۲ ج	۳۰ د ۵ ج	۳۱ د ۲ ج	۳۱ د ۲۰ ج
ارزن	۲۲ د ۹ ج	۲۰ د ۳ ج	۱۹ د	۱۹ د	۲۰ د ۳ ج	۲۲ د ۲ ج	۲۰ د ۳ ج	۱۷ د ۹ ج	۲۰ د ۳ ج	۱۷ د ۲۰ ج	۲۰ د ۳ ج	۲۰ د ۳ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۲۰ د ۹ ج
مشنگ	۲۹ د ۲ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۴ د ۱۶ ج	۲۹ د ۲ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۳۱ د ۲ ج	۲۶ د ۲۱ ج		۲۹ د ۹ ج	۲۹ د ۹ ج	۲۹ د ۹ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۹ د ۲ ج	۲۹ د ۲ ج

گرر	۲۱ ۲۳ح	۲۴د ۱۵ح	۲۳د ۱۲ح	۲۴د ۱۱ح	۲۴د ۱۱ح	۵۳د ۱۷ح	۲۹د ۲ح	۲۶د ۲۱ح	۳۳د ۵ح	۳۹د ۲ح	۲۹د ۲ح	۲۹د ۲ح	۲۶د ۲۱ح	۲۵د ۱۰ح
بیار	۸۱د ۱۲ح	۶۹د ۷ح	۸۱د ۱۶ح	۸۱د ۱۲ح	۷۷د ۷ح	۸۱د ۱۶ح	۸د	۸د ۸ح	۸۵د	۸۵د	۶۵د	۸۱د ۱۲ح	۸۱د ۱۲ح	۸۱د ۱۲ح
تسلیت		۲۴د ۱۵ح	۴۹د ۵ح	۴۹د ۵ح					۳۵د	۳۸د			۸۱د ۱۲ح	۸۱د ۱۲ح
حررۂ ولایتی	۱۱۱د ۲ح	۱د ۱۲ح	۱۴۵د ۹ح	۱۴۵د ۹ح	۱د ۱۲ح	۱د ۱۲ح	۹۶د ۴ح	۱۱۳د ۱۲ح	۹۸د ۱ح	۹۶د ۴ح	۹۹د ۲ح	۹۶د ۴ح	۱د ۱۲ح	۱د ۱۲ح
حررۂ ہندی	۱۱د ۱۲ح	۱۵د ۱۲ح	۱۷د ۱۲ح	۱۷د ۲۲ح	۱۵د ۱۲ح	۱۵د ۱۲ح	۱۳د ۱۱ح	۱۱د ۱۲ح	۱۵د ۱۲ح	۱۳د ۱۱ح	۱۳د ۱۱ح	۱۳د ۱۳ح	۱۱د ۱۲ح	۱۴د ۱۴ح
سالی کور	۵۳د ۱۷ح	۵۳د ۱۷ح	۵۳د ۱۷ح	۵۵د ۲۳ح	۶د ۹ح	۵د ۱۷ح	۴۶د ۲۳ح	۳۹د	۴۶د ۲۴ح	۴۵د ۲۱ح	۴د ۲۴ح	۴۲د ۲۴ح	۲۱د ۱۱ح	۵۳د ۱۷ح
اوراپی	۸۴د ۲۴ح	۶۹د ۱۳ح	۸۴د ۲۴ح	۹۲د ۲ح	۸۴د ۲۴ح	۸۱د ۱۲ح	۸۵د	۸۵د	۸۵د	۸۵د	۸۴د ۲۴ح	۸۵د		۸۱د ۱۲ح

زیرہ ـ سیاہ دانہ

حریری صوبہ دہلی

	دہلی قدیم	پانی پت وغیرہ	میرٹھ وغیرہ	مرل وغیرہ	جھجھر وغیرہ	پلول	رہتک	سرکار بداؤں	دہلی حصار	گوہانہ وغیرہ	سرسا	مہم	ریواڑی	ناورد
شکر پونڈہ	۲۱د ۵ح	۲۴د ۱۷ح	۲۱۶د ۲۲ح	۲۱۹د ۳ح	۲۵د ۱۸ح	۲۱۸د ۵ح	۲۱۷د	۲۱۶د ۹ح	۲۱۴د ۲ح	۲۱۴د ۲ح	۲۱۴د ۲ح	۲۱۷د	۲۲د ۱۱ح	۲۲۳د ۱۱ح
شکر سادہ	۱۲۷د ۱۱ح	۱۲۳د	۱۲۳د	۱۳۴د ۴ح	۱۲۵د ۲ح	۱۳۸د ۱۱ح	۱۲۷د ۱۹ح	۱۲۵د ۲ح	۲۵د ۲ح	۱۳۰د ۱۳ح	۱۲۷د ۲۴ح	۱۲۴د ۳ح	۱۳۷د ۱۱ح	۱۲۵د ۲ح
شالی شکیں	۷۸د ۷ح	۶۷د	۶۳د ۱۸ح	۶۶د ۲ح	۷۳د ۸ح	۷۲د ۱ح	۶۲د ۱۱ح	۶۴د ۲۱ح	۶۲د ۱۵ح	۶۳د ۱۸ح	۶۴د ۲۱ح	۷۶د ۱ح	۷۶د ۱ح	۷۷د ۷ح
شالی سادہ	۵۵د ۷ح	۴۴د ۱۸ح	۴۸د ۲ح	۴۲د ۲ح	۵۳د ۱۷ح	۵۸د ۱۴ح	۴۹د ۵ح	۳۸د ۱۵ح	۵۱د ۱۴ح		۴۵د ۲۱ح	۴۸د ۲ح	۶۳د ۱۸ح	۶۳د ۱۸ح
ماش	۳۵د ۲ح	۳۳د ۱۴ح	۳۴د ۱۷ح	۳۳د ۱۴ح	۳۳د ۱۴ح	۳۶د ۲۳ح	۳۸د	۳۱د ۲ح	۳۸د	۳۵د ۲ح	۳۸د	۳۸د	۳۵د ۲ح	۳۵د ۲ح

تتمہ نرخ فصل خریفی صوبہ دہلی

	دہلی قدیم	پانی پت وغیرہ	میرٹھ وغیرہ	سرل وغیرہ	جھجھر وغیرہ	پلول	رہتک	سرکار نارنول	دہلی حصار	گوہانہ وغیرہ	سرسا	ہم	ریواری	تاورو
غیبہ	۸۹ د ۱۱ ج	۹۱ د ۷ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۹۳ د ۲۳ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۹۵ د ۱ ج	۸۹ د ۲۱ ج	۹۶ د ۴ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۸۹ د ۱۲ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۸۹ د ۱۱ ج
موٹھ	۲۳ د ۱۲ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۳ د ۱۳ ج	۲۴ د ۱۱ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۳ د ۳ ج	۲۴ د ۱۱ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۲ د	۲۲ د ۹ ج
گال	۱۶ د ۵ ج	۱۵ د ۹ ج	۱۶ د ۹ ج	۱۴ د ۱۴ ج	۱۵ د ۱۶ ج	۱۱ د ۱۶ ج	۱۶ د ۱۲ ج	۱۵ د ۳ ج	۱۶ د ۱۹ ج	۱۵ د ۱۶ ج	۱۵ د ۱۶ ج	۱۶ د ۱۲ ج	۱۶ د ۱۲ ج	۱۶ د ۱۲ ج
ارزن	۲ د ۳ ج	۲۰ د ۳ ج	۲۹ د ۹ ج	۲۱ د ۶ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۱۹ د ۴ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۴ د ۵ ج	۲۳ د ۱۲ ج
نیل	۱۶۱ د	۱۶۱ د	۱۶۱ د	۱۶۱ د	۱۶۱ د	۱۶۱ د	۱۶۰ د ۱۲ ½ ج	۱۶۱ د ۱۴ ج	۱۶۵ د ۱۲ ج	۱۶۵ د ۱۲ ½ ج	۱۶۵ د ۱۲ ½ ج	۱۵۶ د	۱۵۶ د ۳ ج	۱۶۱ د
حنا	۷۷ د ۴ ج	۷۶ د ۱ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۲ د ۱۸ ج	۷۸ د ۳ ج	۷۸ د ۷ ج	۷۶ د	۴۲ د ۱۴ ج	۷۶ د	۷۶ د	۷۶ د	۷۶ د	۷۶ د	۷۷ د ۷ ج
سن	۸۴ د ۲۴ ج	۸۹ د ۱۸ ج	۸۳ د ۲۱ ج	۸۷ د ۵ ج	۸۴ د ۲۴ ج	۸۱ د	۸۰ د ۱۸ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۸ د ۱۸ ج	۸۰ د ۱۸ ج	۸۷ د ۵ ج	۸۲ د ۱۸ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۸۸ د ۸ ج
ترکاری	۷۰ د ۱۷ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۸ د ۷ ج	۷۸ د ۷ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۱ د ۷ ج	۷۳ د ۲ ج	۷۳ د ۲ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۳ د ۲ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۲ د ۱۷ ج
کچیڑہ	۱۱ د	۱۱ د	۱۲ د ۷ ج	۱۲ د ۲ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۲ د ۲۰ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۲ د ۱۱ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۳ د ۱۱ ج
پان	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۰ د ۱۵ ج	۲۲ د ۱۱ ج	۲۲ د ۱۱ ج	۲۲ د ۱۱ ج	۲۲۰ د ۱۱ ج	۲۲ د ۱۱ ج	۲۲ د ۱۱ ج	۲۲۰ د ۱۱ ج	۲۲ د ۱۱ ج	۲۲ د ۱۱ ج	۲۲ د ۱۱ ج	۲۲ د ۱۱ ج	۲۲۰ د ۱۱ ج
سنگھاڑہ	۱۱۱ د ۱۵ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج	۱۱۱ د ۲ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج	۱۱۱ د ۲ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج	۱۱۱ د ۲ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج
لوبیا	۳۱ د	۰	۲۶ د ۲۱ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۳۲ د ۱۴ ج	۳۱ د ۲ ج	۲۷ د ۱۰ ج	۳۵ د ۲۰ ج	۳۴ د ۷ ج	۳۸ د	۳۸ د	۳۵ د ۲۰ ج	۳۰ د ۵ ج
جواری	۳۳ د ۱۴ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۲۶ د ۲ ج	۳۵ د ۲ ج	۳۴ د ۷ ج	۳۸ د	۳۸ د	۳۸ د	۳۵ د	۳۵ د ۲ ج	۳۵ د ۲ ج

کوری	۱۱ د ۵ ح	۱۱ د ۵ ح	۱۲ د ۲ ح	۱۱ د ۵ ح	۱۳ د ۱۱ ح	۱۱ د ۵ ح		۱۱ د ۵ ح	۱۱ د ۵ ح		۱۱ د ۲ ح		۱۲ د ۸ ح	۱۲ د ۸ ح
ررہرکہ ولاتی	۵ د	۵ د	۱۲ د ۲ ح	۱۲ د ۲ ح	۱۳ د ۱۱ ح	۱۳ د ۱۱ ح	۱۲ د ۲ ح	۱۳ د ۲ ح	۱۳ د ۱۱ ح	۱۳ د ۱۱ ح	۱۳ د ۱۱ ح	۱۳ د ۱۱ ح		۱۳ د ۱۱ ح
لہسٹرہ	۲۶ د ۲۱ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۲ د ۹ ح	۲۴ د ۱۱ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۹ د ۲ ح	۲۲ د ۹ ح	۲۸ د	۲۷ د ۲۴ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۹ د ۲ ح		۲۱ د ۲۱ ح
کودرم	۳۲ د ۱۱ ح	۳۳ د ۴ ح	۲۹ د ۲ ح	۳۲ د ۵ ح	۲۹ د ۲ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۲۹ د ۲ ح	۳۰ د ۲۴ ح	۲۹ د ۲ ح	۲۹ د ۲ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۲۳ د ۸ ح		۳۳ د ۱۶ ح
مسٹردہ	۲۹ د ۲ ح	۳۱ د ۲ ح	۲۳ د ۱ ح	۲۷ د ۱۴ ح	۲۷ د ۲۴ ح	۲۷ د ۱ ح	۲۸ د	۲۵ د ۱۸ ح	۲۷ د ۲۱ ح	۲۷ د ۲۱ ح	۲۵ د ۱۸ ح	۲۸ د	۲۵ د ۱۸ ح	۲۹ د ۹ ح
کجہد	۲۲ د ۱۲ ح	۴ د	۴۴ د ۱۸ ح	۴۴ د ۱۸ ح	۵۲ د ۱۲ ح	۴۹ د ۵ ح	۴۶ د ۱۴ ح	۳۹ د ۳ ح	۴۴ د ۱۸ ح	۴۵ د ۲۱ ح	۴۶ د ۲۲ ح	۴۶ د ۲۴ ح		۴۴ د ۱۸ ح
سماج	۱۱ د ۵ ح	۱۱ د ۵ ح	۱۲ د ۸ ح	۱۱ د ۵ ح	۱۱ د ۱۹ ح	۱۲ د ۲ ح	۱۱ د ۱۹ ح	۱۱ د ۱۹ ح	۱۱ د ۵ ح	۱۱ د ۴ ح	۱۱ د ۵ ح	۱۱ د ۵ ح	۱۳ د ۱۱ ح	۱۳ د ۱۱ ح
مونگ	۳۸ د	۴۲ د	۴۳ د ۱۱ ح	۳۸ د ۶ ح	۳۵ د ۲ ح	۴ د ۶ ح	۳۶ د ۲۳ ح	۳۶ د ۲۲ ح	۳۶ د ۲۲ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۶ د ۲۳ ح	۳۲ د ۲۳ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۲ د ۲۳ ح

سالِ مونگی — آل — اورا — رردگ — ارمر — ںددورہ — کلٹ + ان جدول مراہی [ص] است + وررد دیگر سماسا احلاف رایع است +

تتمۂ ربیعی صوبۂ دہلی

	شہمہ	کویابہ	دیوبند وغیرہ	سروھند وغیرہ	کیرانہ وغیرہ	اندری	حویلی میرٹھ	تھانیسر وغیرہ	تھانہ وغیرہ	سمانہ وغیرہ	حویلی مستعمل	جالندھر وغیرہ	لکھنور وغیرہ
گندم	۳۴ د ۲۱ ح	۶۷ د ۲ ح	۵۵ د ۲۳ ح	۵۸ د ۴ ح	۵۸ د	۵۱ د ۱۱ ح	۵۱ د ۱۱ ح	۵۹ د ۵ ح	۵۱ د ۱۱ ح	۵۱ د ۱۱ ح	۵۵ د ۲۱ ح	۵۴ د ۲ ح	۵۵ د ۸ ح
نخود کابلی											۵۹ د ۲۲½ ح		
نخود ہندی	۳۵ د	۳۳ د ۱۴ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۴ د ۱۷ ح	۳۵ د ۸ ح	۳۶ د ۲۳ ح	۳۵ د	۳۱ د ۲۲ ح	۳۲ د ۳ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۵ د ۲ ح

بقیۂ تتمۂ ربیعی صوبۂ دہلی

	شہمہ	کوہانہ	دیوبند وغیرہ	سردھنہ وغیرہ	کیرانہ وغیرہ	امری	حویلی سہرند	تھانیسر وغیرہ	تھارہ وغیرہ	سمانہ وغیرہ	حویلی سنبھل	جاندپور وغیرہ	لکھنور وغیرہ
جو	۴۲ د ۱۲ ج	۴۴ د ۱۸ ح	۳۵ د ۸ ح	۳۸ د	۴۰ د ۶ ج	۳۶ د ۲۳ ج	۳۵ د	۳۱ د ۲۲ ح	۳۹ د ۳ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۵ د ۲ ح
عدس	۲۴ د ۱۵ ح	۲۴ د ۱۵ ج	۲۵ د ۱۱ ج	۲۹ د ۹ ح	۲۳ د ۱۵ ح	۲۶ د ۱ ج	۲۴ د ۱۱ ح	۱۱ د ۲۳ ح	۲۲ د ۹ ح	۱۵ د ۲۳ ح	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ح	۲۴ د ۱۵ ح
گل معصفر	۷۲ د ۱۷ ح	۷۱ د ۱۴ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۴ د ۲۴ ج	۷۱ د ۱۴ ح	۷۶ د	۷۶ د	۷۶ د	۷۶ د	۷۶ د	۷۱ د ۱۴ ح	۶۹ د ۲ ح	۷ د ۱۱ ح
کوکنار	•	۱۲۳ د	۱۵ د ۷ ح	۱۴۵ د ۹ ح	۱۲۵ د ۳ ح	۱۲۶ د ۹ ح	۲۶ د ۹ ج	۱۲۶ د ۹ ج	۱۲۶ د ۹ ح	۱۲۶ د ۹ ح	۱۲۷ د ۱۱ ح	۱۲۷ د ۱ ح	۱۲۰ د
ترکاری		۶۰ د ۹ ح	۶۴ د ۲۱ ح	۶۴ د ۲۱ ح	۵۵ د ۲۱ ح	۵۸ د ۷ ج	۵۹ د ۷ ح	۵۹ د ۷ ح	۵۸ د ۵ ج	۵۷ د	۵۷ د ½ ح	۵۷ د ۱ ح	۵۸ د ۱ ح
کتان	۳۲ د ۱۱ ح	۳۰ د ۱۴ ح	۲۷ د ۲۴ ج	۲۹ د ۹ ح	۳۱ د ۸ ح	۲۵ د ۱۸ ح	۲۶ د ۲۱ ج	۲۵ د ۱۸ ح	۲۵ د ۱۸ ح	۲۶ د ۲۱ ج	۲۴ د ۱۱ ح	۲۴ د ۱۵ ح	۲۳ د ۱۶ ح
سرشف	•	۳۳ د ۱۴ ح	۲۹ د ۲ ح	۳۱ د ۲ ج	۲۹ د ۲ ح	۲۶ د ۲۱ ج	۲۶ د ۲۱ ح	۲۵ د ۱۸ ح	۲۶ د	۲۶ د ۲۱ ح	۲۹ د ۲ ج	۲۷ د ۲۴ ح	۲۶ د ۷ ح
اررن	•	۲۱ د ۶ ح	۲۰ د ۹ ح	۱۹ د	۲ د ۹ ح	۱۷ د ۲۲ ج	۱۷ د ۲۲ ح	۱۷ د ۲۲ ح	۱۷ د ۲۲ ج	۱۷ د ۲۲ ج	۱۷ د ۲۲ ج	۱۷ د ۹ ح	۱۷ د ۹ ح
مستنگ	۳۱ د ۲ ح	۳۱ د ۲۰ ح	۳۲ د ۱۱ ج	۳۰ د ۵ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۰ د ۹ ح	۲۲ د ۹ ح	۲۲ د ۳ ح	۲۲ د ۲۰ ج	۲۵ د	۳ د ۵½ ح	۳ د ۵ ح	
گزر	•	۲۹ د ۲ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۳ د ۱۲ ح	۲۴ د ۱۶ ج	۲۶ د ۲۱ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۲۲ د ۷ ح	۲۶ د ۱ ح	۲۶ د ۱ ح	۲۶ د ۱ ح	۲۶ د ۱ ح	۲۶ د ۱ ح
پیاز	•	•	۸۲ د ۱۹ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۱ د ۱۶ ح	۸۷ د ۷ ح	۸۲ د ۱۸ ح	۸۲ د ۱۸ ح	۸۲ د ۱۸ ح	۸۳ د ۲۱ ح	•	۸۲ د ۱۸ ح	۸۲ د ۱۸ ح
تلیت	•	۵۵ د ۲۳ ح	•	۴۹ د	۶ د ۱۷ ح	۵۱ د ۱۱ ح	•	۴ د ۶ ح	۵۱ د ۱۱ ج	۴۱ د ۲ ح	۶۷ د ۱ ج	۶۲ د ۱۱ ح	

حریرۂ ولاتی		۱۱۱ د ۲ ح	۱۴۵ د	۱۴۵ د ۹ ح	۱ د ۱۶ ح	۱۱۵ د ۲ ح	۱۱۲ د ۲۳ ح	۱۱۳ د ۱۲ ح	۱۱۱ د ۲ ح	۱۱۱ د ۲ ح	۱۱۴ د ۱ ح	۱۱۱ د ۲ ح	۱۱۳ د ۱۲ ح
حریرۂ ہندی	۱۱ د ۱۶ ح	۱۱ د ۱۶ ح	۱۹ د	۱۷ د ۲۲ ح	۱۱ د ۱۶ ح	۱۴ د ۹ ح	۱۴ د ۱۴ ح	۱۴ د ۱۴ ح	۱۴ د ۱۴ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۵ د ۱۴ ح	۱۱ د ۲ ح	۱۱ د ۱۶ ح
سالی کور		۱۰ د ۱۱ ح	۶ د ۹ ح	۵۳ د ۱۷ ح	۵۳ د ۱۷ ح	۴۱ د ۹ ح	۴۱ د ۹ ح	۴۹ د ۱۷ ح	۴۱ د ۹ ح	۴۲ د ۱۲ ح	۴۲ د ۲ ح		۳۸ د
۱۰ ایل		۸۴ د ۲۴ ح	۸۳ د ۲۴ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۹ د ۱۵ ح	۸۴ د ۲۴ ح	۸۵ د	۸۴ د ۲۴ ح	۸۴ د ۲۲ ح	۹۵ د	۸۴ د ۲۴ ح	۴۲ د ۱۲ ح	۲۴ د ۲۴ ح

دردہ ـ ساوار ـ

تتمۂ حریفی صوبۂ دہلی

	سہسہ	کوہاٹ	دیوبند وغیرہ	سردھنہ وغیرہ	کیرانہ وغیرہ	امری	دہلی سہرد	تھانیسر وغیرہ	تھارہ وغیرہ	سامانہ وغیرہ	حویلی سنبھل	جیاندلور وغیرہ	لکھنور وغیرہ
میکرو بٹہ	۲۱۸ د		۲۱۶ د ۲ ح	۲۱۶ د ۲ ح	۲۱۴ د ۱ ح	۲۴ د ۱۲ ح	۲۴ د ۱۲ ح	۲۴ د ۱۲ ح	۲۴ د ۱۲ ح	۲۳ د ۱۲ ح	۲۲ د ۶ ح	۲۲ د	۲۱۶ د
مسکر سادہ	۱۳۴ د ۱۶ ح	۱۳۴ د ۱۶ ح	۱۲۳ د	۱۲۳ د	۱۲۳ د	۱۱۸ د ۱۳ ح	۱۲۱ د ۲۲ ح	۱۲ د ۱۹ ح	۱۱۸ د ۱۳ ح	۱۱۸ د ۱۲ ح	۱۲۹ د ۱۷ ح	۱۳ د ۲ ح	۱۲ د ۲۹ ح
سالی سادہ	۵۸ د ۴ ح	۳۳ د ۱۸ ح	۴۲ د ۱۲ ح	۴۸ د ۹ ح	۴۴ د ۱۸ ح	۴۲ ۱۲ ح	۴۲ د ۱۲ ح	۴۲ د ۱۲ ح	۴۴ د ۱۸ ح	۴۹ د ۱۵ ح	۴۲ د ۱۲ ح	۴۱ د ۹ ح	۴۲ د ۱۲ ح
ناسس	۳۶ د ۲۳ ح	۳۵ د ۲۱ ح	۳۲ د ۱۱ ح	۳۴ د ۱۷ ح	۳۳ د ۱۳ ح	۳۲ د ۱۵ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۳	۳۲ د ۱۲ ح	۳۱ د ۸ ح	۳۴ د ۱۶ ح	۳۵ د ۱۹ ح	۳۱ د ۲ ح
یلمہ	۹۵ د ۱ ح	۸۹ د ۱۱ ح	۸۹ د ۱۱ ح	۸۹ د ۱۱ ح	۹۱ د ۱۷ ح	۱۰۰ د ۸ ح	۱۰۷ د ۸ ح	۱۰۵ د ۲ ح	۵۷ د ۲ ح	۱۰۵ د ۲ ح	۱۰۲ د ۲۱½ ح	۹۷ د ۱ ح	۹۶ د ۱۴ ح
مونجھ	۲۴ د ۱۵ ح	۲۲ د ۹ ح	۲ د ۹ ح	۲۲ د	۲۶ د ۲۱ ح	۲۱ د ۶½ ح	۲۲ د ۹ ح	۲۲ د ۹ ح	۲۱ د ۶ ح	۲۱ د ۶ ح	۲۲ د ۹ ح	۲۲ د ۹ ح	۲۲ د ۳ ح
گال	۱۵ د ۱۶ ح	۱۶ د ۱۹ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۶ د ۱۹ ح	۱۹ د ۹ ح	۱۳ د ۱۱ ح	۱۴ د ۱۳ ح	۱۴ د ۱۴ ح	۱۳ د ۱۱ ح	۱۴ د ۱۴ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۵ د ۳ ح
اردل	۲۳ د ۱۲ ح	۲۲ د ۹ ح	۲ د ۹ ح	۲۲ د ۹ ح	۲۳ د ۳ ح	۲۳ د ۳ ح	۲۱ د ۳ ح	۲۳ د ۳ ح	۲۳ د ۳ ح	۲۱ د ۳ ح	۲۱ د ۶ ح	۲۲ د ۹ ح	۱۹ د ۱۴ ح

بقیۂ تتمۂ خریفی صوبۂ دہلی

	شہمہ	کوہانہ	دیوبند وغیرہ	سردھنہ وغیرہ	کیرانہ وغیرہ	اندری	حویلی سہرند	تھانیسر وغیرہ	تھارہ وغیرہ	سمانہ وغیرہ	حویلی سنبھل	چاندپور وغیرہ	لکھنور وغیرہ
نیسل	۱۶۳ د ۶ ج	۱۶۱ د	۱۵۷ د ۱۳ ج	۱۶۱ د	۱۶۱ د	۱۶۱ د	۱۶۱ د	۱۶۱ د	۱۶۱ د	۱۶۱ د	۱۶۳ د ۶ ج	۱۵۶ د ۱۳ ج	۱۶۱ د ۱۴ ج
حسا	۷۸ د ۲۰ ج	۸۸ د ۷ ج	۷۷ د ۴ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۸۶ د ۱ ج	۷ د ۱۱ ج	۶۹ د ۲ ج	۷۰ د ۱۱ ج	۷۰ د ۱۱ ج	۷ د ۱۱ ج	۷۳ د ۲۰½ ج	۷۲ د ۱۷ ج	۷۲ د ۱۷ ج
سس	۰	۸۹ د ۱۱ ج	۸۲ د ۱۸ ج	۸۳ د ۲۱ ج	۸۲ د ۱۸ ج	۸۲ د ۱۱ ج	۸۲ د ۱۲ ج	۸۲ د ۱۲ ج	۸۲ د ۱۲ ج	۸۲ د ۱۲ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۸۹ د ۱۱ ج	۸۹ د ۱۱ ج
ترکاری	۷۷ د ۷ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۸ د ۷ ج	۷۰ د ۱۴ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷ د ۱۱ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۱ د ۱۴ ج	۷۸ د ۶ ج	۷۸ د ۷ ج	۷۳ د ۲۰ ج
کھیرہ	۱۳ د ۱۱ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۱ د ۵ ج	۱۱ د ۱۹ ج	۱۱ د ۵ ج	۱۱ د ۱۹ ج	۱۱ د ۱۹ ج	۱۱ د ۵ ج	۱۱ د ۱۴½ ج	۱۲ د ۲۰ ج
پان	۲۲۳ د ۱۱ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۴۵ د ۲۴ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۲۲۳ د ۱۵ ج	۰
سنگھاڑہ	۰		۰	۱۱۱ د ۲۰ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج	۱۱۱ د ۲ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج	۱۱۱ د ۲ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج
لوبیا	۳۳ د ۱۴ ج	۲۷ د ۲۴ ج	۳۰ د ۵ ج	۲۵ د ۲۱ ج	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۲۶ د ۲۳ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۷ د ۱ ج
گواری	۳۶ د ۲۳ ج	۳۵ د ۲ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۴ د ۱۷ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۶ د ۲۲ ج	۳۸ د ۱۸ ج	۳۶ د ۲۳ ج
کوری	۱۳ د ۱۱ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۱ د ۵ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۰ د ۳ ج	۱۲ د ۲۳ ج	۱۳ د ۲ ج	۱۲ د ۲۲ ج	۱۲ د ۲۲ ج	۱۲ د ۸ ج	۰	۰	۰
تربزہ ولایتی	۱۳ د ۱۱ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۲ د ۲۰ ج	۱۱ د ۵ ج	۱۱ د ۱۹ ج	۱۱ د ۵ ج	۱۱ د ۱۹ ج	۱۱ د ۱۹ ج	۱۱ د ۵ ج	۱۱ د ۱۴½ ج	۱۲ د ۲۰ ج
لہسٹرہ	۲۶ د ۲۱ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۲ د ۹ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۵ د ۴ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۲ د ۱۵ ج	۲۲ د ۹ ج

کودرم	۳۳ د ۱۴ ج	۳۵ د ۲ ج	۳۸ د ۲۴ ج	۲۹ د ۹ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۲۶ د ۷ ج	۲۵ د ۱۸ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۶ د ۷ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۷ د ۲۳ ج	۲۶ د ۲ ج	۲۲ د ۷ ج
سبزده	۲۷ د ۱ ج	۲۷ د ۲۴ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۹ د ۹ ج	۳ د ۲ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۵ د ۱۸ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۶ د ۶ ½ ج	۲۷ د ۲۴ ج	۲۵ د ۱۸ ج
کنگ	۳۹ د ۵ ج	۴۴ د ۱۸ ج	۳۳ د ۱۷ ج	۴۴ د ۱۸ ج	۴ د ۲ ج	۴ د ۲ ج	۴۱ د ۳ ج	۴۱ د ۹ ج	۴ د ۲ ج	۴ د ۲ ج	۴۴ د ۱۸ ج	۴۸ د ۲ ج	۳۹ د ۳ ج
سماخ	۱۲ د ۸ ج	۱۳ د ۱۱ ج	۱۱ د ۵ ج	۱۲ د ۲ ج	۱۱ د ۵ ج	۱۱ د ۵ ج	۱۱ د ۵ ج	۱۱ د ۵ ج	۱۱ د ۵ ج	۱۱ د ۵ ج	۱۱ د ۱۸ ج	۱۱ د ۵ ج	۱۱ د ۱۹ ج
موگ	۴ د ۲ ج	۳۸ د	۳۸ د	۴۳ د ۱۵ ج	۴ د ۲ ج	۴ د ۲ ج	۴ د ۲ ج	۴ د ۲ ج	۴ د ۲ ج	۳۸ د	۴ د ۲ ج	۴ د ۲ ج	۳۶ د ۲۲ ج
رروده			۲۷ د ۲۴ ج							۱۱۱ د ۳ ج			

سالی موکی - ال - ورنا - ندوک - ارسر - کک - اس حدال مواس [لسا] است +

صوبهٔ لاهور - هشت سواد

۱- سواد لاهور دعیره - هست محل - یک[1] دستور +

سواد لاهور وغیره چهار محل - سواد سهرار دواه ماری - رهیاست[2] - اراصی ح رتی[3] ساه لور - اراصی کالا مڈ دواه رحاد +

سحات - سارده[4] محل - ته سیلو[5] دال اردواه ماری - ته نهرل[6] - سه محاواری[7] - سگرامی[8] - سدهوال[9] - ساهوملی[10] - سدهور[11] - سکٹواله - ماری لور - حدل درک[12] -

امراکی نهته[13] - ریسرور[14] - ارحاو - سیدهور[15] - محکر گو سدوال +

اختلاف (۱) [ص و] دو (۲) محیس در [ع] [ص] رحاب [ش] رحاب [ا] رسهات [ب] رسهاب [د] رساست - در احوال صوبهٔ لاهور موجود است (۳) [ع] رحے (۴) [ص و] سارده محل کمک ملی (۵) [ع گ] سملوال صراد در احوال صوبه لاهور دو دگر نسخها سملوال (۶) [ص و] کهرل (۷) در اکثر نسخها سطیلواری ساسے ماسی (۸) [ا ب] سج کرالی (۹) در [ص و ب] ت [س] سسه هودال مدال - در احوال صوبهٔ لاهور در هر نسخه سدهوال موں لوسته - و در نعضها سسدهوالا (۱۰) محص در احوال صوبهٔ لاهور در نسخه [ع] ساه ملی [د س] سال - در [ا ص د] مست (۱۱) در حد نسخه سدهور لعمر ماسے بحال (۱۲) [ص د] درک مدل (۱۳) [د ر] [ص د] مست - در احوال صوبهٔ لاهور امراکی مهی ساسے بحال لوسته (۱۴) در اکثر نسخها ر مرور ساسے ماری لوسته (۱۵) در حد نسخه سدهور لعمر ماقوسته +

۲- سرکار جالندهر وغیره - سی محل - یک دستور ✣

جالندهر - سلطان پور - شیخوپور - میلسی - لوهی دهیری[1] - نکودر - تلون - محمدپور - میانی نوریه[2] - کهرکهراون[3] - رحیم آباد - حلال آباد - هادی آباد[4] - ماهواره[5] - هرهانه و اکبرآباد ۲ محل - بلوت - بهونکا[6] - حاجی پور - پتی دهنیات[7] - داروک - ساهی ملوت[8] - اندوره[9] - ڈڈیال[10] - کرده حاله[11] - سرکره[12] - دیسوهه - جوراسی[13] - توسکل[14] - ترلی[15] ✣

۳- سرکار بٹاله وغیره - چهارده محل - یک دستور ✣

بٹاله - کالنواهن[17] - کلانور - حماری - حوادو بابا[18] ۲ محل - تهدڈوٹ - واهاواله - کهوکهووال[18] - نیبال[19] - بهلوت - کاتهوا[20] و میتهان[21] ۲ محل - سلیم آباد[22] که از بٹاله جدا شده ✣

۴- پتی هیبت پور وغیره - شش محل - یک دستور ✣

هیبت پور - هوشیارکرناله - فیروزپور - قصور - محموٹ - ڈیوسه[23] ✣

۵- سرکار پرسرور وغیره - هفت محل[24] - یک دستور ✣

پرسرور - بیکری[25] - مهسرور[26] - پتی طغروال[27] - پتی نارنگ[28] - همیگر ✣

۶- سرکار رهتاس وغیره - نه محل - یک دستور ✣

رهتاس - کری - کرنالی[29] - بهنی[30] - اندرہل[31] - لوسنده[32] - سروهی - ملوٹ رای کیداری[33] - نندل پور[34] ✣

۷- سرکار سیالکوٹ وغیره - یازده محل[35] یک دستور ✣

سیالکوٹ - ناکوت - ول - سودره[36] - بردنت[37] - ریها - حیمه جیته[38] - مرات - سکوکوی[39] - سیالکوٹ ✣

۸- سرکار هزاره وغیره - سیزده محل - یک دستور ✣

هزاره - جیندلوت از دواه جباد - بهیره - کهوکهروال - وشاب[40] - کل تهلیک[41] - کهاردروازه - تارل - شور - شمس آباد از بهیره جدا شده - شورپور از جیدلوت جدا شده - شکرپور از شور جدا شده

اختلاف (۱) [ظا] دهیری یا دهیری (۲) [ص] نوریه [س] نوره [ص در احوال صوبهٔ لاهور] نوریه [ف] نوره (۳) [ص] کهوکهرایں لوادوا [ظا] کهرکهراں [ص ۵ و در احوال صوبهٔ لاهور] کرکراوں (۴) در جمیع نسخه هادی آباد (۵) [س] ماحواره (۶) در جمیع نسخه بهونکا سای فارسی (۷) [ف اش] دهات (۸) [ظا] سوٹ [ص] ملوت (۹) همچنین در [ظا ص در احوال صوبهٔ لاهور] [ش ف ص] اندروه مقدم رای مهمله [ظا] ایدره (۱۰) [ص] دریال - و در احوال صوبهٔ لاهور دوال [ف ظا ش] دیال [ظا در احوال صوبهٔ لاهور رنگ] ڈڈیال (۱۱) همچنین در [ظا] [ص] کردحاله - در دیگر نسخها کرک (۱۲) همچنین [ظا] [د] سهرکرا [ص] سهرکره [ف اس و در دیگر نسخها] کر نقطه یحتمل که سرکهه درست باشد (۱۳) [ف ش ا] جوراسی مدورای مهمله (۱۴) همچنین در [ظا ص در احوال صوبهٔ لاهور] [ظا ف] توسکل [ص] توسکل [رش] توسکل [د] تونسکل (۱۵) در اکثر نسخها ترلی اول توسه [ف س ا] ترلی (۱۶) همچنین در [ظا] در دیگر نسخها کالو و اهن مدال توسه و در نسخها کالوان (۱۷) همچنین در [ظا] [ص] حوادوا [ف اس د] حوادوبابا - محل که نام اول جیدر او باسد و این دو نام در صوبهٔ لاهور موجود نیست (۱۸) همچنین در هر نسخه - در سرکار هزاره کهوکهروال برای مهمله (۱۹) همچنین در [ظا گ] [ص] میال [ف] مهیال [ا] مهسال [د] مسال [س] سال (۲۰) [ف اش] کاتهوا بوں (۲۱) همچنین در [ظا ص گ] [ا] المال [ش] جهال [د] لمهال (۲۲) در احوال صوبهٔ لاهور اسلیم آباد نام موجود است (۲۳) این نام در احوال صوبهٔ لاهور موجود نیست [ظا] نورسارلوسه [ف ا] دلوسه [س] دلوسر [ص] دلوسه (۲۴) [ص] هست و در نسخها فقط شش محل موجود است (۲۵) [ش ف ا ص در احوال صوبهٔ لاهور] سکری (۲۶) [ف د] [ص در احوال صوبهٔ لاهور] مهرور مدسیں [ف د] مهرونک [ا] مهرورنک [س] بحرورنک (۲۷) [س ف ا] طغرآباد (۲۸) این نام در احوال صوبهٔ لاهور موجود نیست [ظا ص] تتی ارنک نارنک - [ظا] بی نقط [ا] ارنک [ف س ا] سرار (۲۹) [س ش] کرنال [ف] کرنالی (۳۰) بخشی

ربیعی صوبۂ لاہور

	لاہور وغیرہ	شالہ وغیرہ	رسرور وغیرہ	تتی ہت اور دغیرہ	جالندھر وغیرہ	رہتاس وغیرہ	سیالکوٹ وغیرہ	ہزارہ وغیرہ
گندم	۵ د ۱۳ ج	۴۹ د ۵ ج	۵۳ د ۱۷ ج	۵۳ د ۱۷ ج	۵۲ د ۱۷ ج	۴۴ د ۱۸ ج	۲۳ د ۱۷ ج	۵۵ د ۲۳ ج
نخود کابلی	۴۲ د ۲۱ ج					۶ د ۱ ج	۷ د ۱۵ ج	
نخود ہندی	۳۵ د ۲ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۵ د ۲ ج	۳۳ د ۱۴ ج		۳۱ د ۸ ج	۳۵ د ۲ ج	۳۴ د ۱۷ ج
جو	۴۶ د	۳۵ د ۲ ج	۳۸ د	۳۸ د		۳۱ د ۸ ج	۳۸ د	۳۸ د
عدس	۲۶ د ۲۱ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ج		۲۲ د ۹ ج	۲۳ د ۲۱ ج	۲۹ د ۲ ج
گل عصفر	۷۹ د ۱ ج	۷۹ د ۱ ج	۷۸ د ۱ ج	۷۹ د ۲ ج		۲۷ د ۲ ج	۷۸ د ۷ ج	۷۹ د ۱ ج
کوکنار	۱۲۹ د ۱۷ ج	۱۲۹ د ۱۷ ج	۱۲۹ د ۱۷ ج	۱۲۹ د ۱۷ ج		۱۱۵ د ۲ ج	۱۲۹ د ۱۸ ج	۱۲۹ د ۱۷ ج
ترکاری	۷۱ د ۱۴ ج	۶۷ د ۲ ج	۶۷ د ۲ ج	۶۷ د ۲ ج		۵۵ د ۲ ج	۶۷ د	۶۷ د ۲ ج
کتان	۳۱ د ۸ ج	۲۷ د ۲۴ ج	۲۷ د ۲۴ ج	۳۱ د ۸ ج		۲۲ د ۹ ج	۲۹ ۲۲ ج	۳۱ د ۸ ج
سرشف	۳۱ د ۸ ج	۲۹ د ۲ ج	۳۱ د ۸ ج	۳۱ د ۸ ج		۲۶ د ۲۱ ج	۳۱ د ۸ ج	۳۵ د ۲۱ ج

تتمۂ اختلاف صفحہ ۳۸ [س ک] [ش] لبی [ف ا] لبی (۳۱) [ف] امدمل [س او] امدحل (۳۲) این نام در احوال صوبۂ لاہور موجود ست [ش ف اد] اسد (۳۳) [ش] کندای [ف] کندرای (۳۴) [ف و] سدن پور ساسے ماری (۳۵) [ف] سرود [س] نامردہ در نسخہ اصلاً شبہ محل موجود ست (۳۶) [در احوال صوبۂ لاہور] سودہرہ (۳۷) [س ف اف] سرسلس (۳۸) [ک] حمہ (۳۹) ایمان اللہ [ک] لفظ دسہ است (۴۰) در اکثر نسخہا ساسے دسہ (۴۱) [در احوال صوبۂ لاہور] سیالکوٹ +

تتمۂ ربیعی صوبۂ لاہور

	لاہور وغیرہ	بٹالہ وغیرہ	پرسرور وغیرہ	پٹی ہیبت پور وغیرہ	جالندھر وغیرہ	رہتاس وغیرہ	سیالکوٹ وغیرہ	ہزارہ وغیرہ
ارزن	۲۱ د ۶ ج	۱۹ د	۱۹ د	۲۱ د ۶ ج	۰	۱۵ د ۱۶ ج	۲ د ۳ ج	۲۰ د ۳ ج
مُنگ	۲۴ د ۱۵ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۷ د ۴ ج	۲۶ د ۲۱ ج		۲۶ د ۲۱ ج	۳۱ د ۸ ج	۲۷ د ۲۴ ج
گزر	۲۴ د ۱۵ ج	۲۵ د ۱۸ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۰	۱۹ د	۲۴ د ۱۵ ج	۲۴ د ۱۵ ج
پیاز	۸۳ د ۲۱ ج	۸۳ د ۲۱ ج	۸۲ د ۱۸ ج	۸۳ د ۲۱ ج	۰	۷۱ د ۱۳ ج	۸۳ د ۲۱ ج	۸۴ د ۲۴ ج
شلیت	۵۰ د ۸ ج	۴۶ د ۲۴ ج	۶۱ د ۱۲ ج	۴ د ۶ ج	۰	۶ د ۱۰ ج	۶۷ د ۲ ج	۳۶ د ۲۳ ج
خربزۂ ولایتی	۱۱۵ د ۲۰ ج	۱۱۵ د ۲۰ ج	۱۱۵ د ۲۰ ج	۱۱۵ د ۲۰ ج	۰	۸۹ د ۱۵ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج	۱۱۱ د ۲۰ ج
خربزۂ ہندی	۱۵ د ۱۶ ج	۱۵ د ۱۶ ج	۱۵ د ۱۶ ج	۱۵ د ۱۶ ج	۰	۱۳ د ۱۱ ج	۱۵ د ۱۶ ج	۱۵ د ۱۶ ج
زیرہ	۵۷ د ۵ ج	۸۴ د ۲۴ ج	۸۴ د ۵ ج	۸۷ د ۵ ج		۷۱ د ۴ ج	۸۴ د ۲۴ ج	۸۷ د ۵ ج
اجوائن	۸۷ د ۵ ج	۸۴ د ۲۴ ج	۸۴ د	۸۷ د	۰	۷۱ د ۴ ج	۸۴ د ۲۴ ج	۸۷ د ۵ ج

سیاہ دارہ سال -

خریفی صوبۂ لاہور

	لاہور وغیرہ	بٹالہ وغیرہ	پرسرور وغیرہ	پٹی ہیبت پور وغیرہ	جالندھر وغیرہ	رہتاس وغیرہ	سیالکوٹ وغیرہ	ہزارہ وغیرہ
نیشکر پونڈہ	۲۴۰ د ۱۲ ج	۲۴ د ۱۲ ج	۲۴۰ د ۱۲ ج	۲۴ د ۱۲ ج	۲۴۰ د ۱۲ ج	۱۸۳ د ۱۲ ½ ج	۰	۲۴۰ د ۱۲ ½ ج

نیشکر

بیشکی سادہ	۱۴۵ د ۹ ح	۱۳۶ د ۱ ح	۱۴۵ د	۱۳۲ د ۴ ح	۱۲۳ د	۱۲۳ د		۱۷ د ۱۵ ح
شالِ شکیں	۶۴ د ۲۱ ح	۶ د ۹ ح	۶ د ۱۵ ح	۶ د ۱۵ ح	۵۱ د ۴ ح	۵ د ۸ ح	۶۷ د	۶۶ د
شالِ سادہ	۴۹ د ۵ ح	۴ د ۶ ح	۴ د ۶ ح	۴۶ د ۲۴ ح	۴۲ د ۱۲½ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۴۱ د ۹ ح	۴۹ د ۵ ح
کلت	۳۲ د ۱۱ ح	۳۱ د ۸ ح	۳۱ د ۸ ح	۳ د ۵ ح	۳۲ د ۱۵ ح	۲۶ د ۲۱ ح	۳۱ د ۸ ح	۲۹ د ۲ ح
ماش	۳۵ د ۲ ح	۳۳ د ۴ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۳ د ۱۴ ح	۳۱ د ۸ ح	۳۵ د ۲ ح	۲۶ د ۲۳ ح
یسہ	۸ د ۱۵ ح	۹۵ د	۸۷ د ۵ ح	۸۸ د ۵ ح	۸۹ د ۱۵ ح	۷۶ د ۵ ح	۷۷ د ۵ ح	۹۱ د ۱۷ ح
موٹھ	۲ د ۹ ح	۲۲ د ۹ ح	۲۳ د ۲۳ ح	۲۲ د ۹ ح	۲۲ د ۹ ح	۲ د ۳ ح	۲۳ د ۱۲½ ح	۲۳ د ۱۲½ ح
گال	۱۷ د ۲۲ ح	۱۵ د ۱۶ ح	۱۷ د ۲ ح	۱۷ د ۲ ح	۱۵ د ۱۲ ح	۱۳ د ۱۲ ح	۱۶ د ۱۵ ح	۱۹ د
لوتریا		۳۳ د ۱۴ ح	۳۵ د ۲ ح	۲۶ د ۲۱ ح		۳۱ د ۸ ح	۳۸ د	
اررں	۲ د ۹ ح	۱۷ د	۱۷ د ۲۲ ح	۲۲ د ۹ ح	۱۷ د ۲۲ ح	۱۴ د ۱۴ ح	۱۷ د ۲۲ ح	۲۹ د ۲ ح
سیل	۱۵۶ د ۲۳ ح	۱۵۶ د ۱۳ ح	۱۵۶ د ۱۳ ح	۱۵۶ د ۱۳ ح	۱۵۶ د ۱۳ ح	۱۳۴ د ۴ ح	۱۳۴ د ۱۸ ح	۱۵۸ د ۱۹ ح
حسا	۷ د	۷ د	۷۴ د ۲۳ ح	۷۶ د	۷۴ د ۲۳ ح	۶۷ د ۲ ح	۷۴ د ۲۳ ح	۷۷ د ۲۴ ح
سس	۹۳ د ۲۳ ح	۹۳ د ۲۳ ح	۹۳ د ۲۳ ح	۹۳ د ۲۳ ح	۸۹ د ۱۵ ح	۸ د ۱۲ ح	۹۳ د ۲۳ ح	۹۳ د ۲۳ ح
ترکاری	۸ د ۱۲½ ح	۷ د ۱۷ ح	۷ د ۱۷ ح	۸ د ۱۲½ ح	۷ د ۱۷ ح	۶ د ۹ ح	۷ د ۱۷ ح	۸ د ۱۲½ ح

تتمۂ خریفی صوبۂ لاہور

	لاہور وغیرہ	بٹالہ وغیرہ	پرسرور وغیرہ	پٹی ہیبت پور وغیرہ	جالندھر وغیرہ	رہتاس وغیرہ	سیالکوٹ وغیرہ	ہزارہ وغیرہ
کھیڑہ	۱۲ د ۸ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۲ ۰ ۸ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۰ د ۲ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۳ د ۱۱ ج
پان	۱۲۳ د ۱۵ ج	۱۲۳ د ۱۵ ج	۰	۱۲۳ د ۱۵ ج	۰	۰	۰	۱۲۳ د ۱۵ ج
سنگھاڑہ	۱۱۵ د ۲۰ ج	۱۱۵ د ۲ ج	۰	۱۱۵ د ۲۰ ج	۰	۰		۱۱۵ د ۲۰ ج
عواری	۴۰ د ۶ ج	۳۵ د ۲۰ ج	۳۸ د	۳۸ د	۳۵ د ۲۰ ج	۳۱ د ۸ ج	۳۸ د	۳۸ د
لہڑہ	۳۱ د ۷ ج	۲۹ د ۲ ج	۳۰ د ۵ ج	۲۹ د ۲ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۲۳ د ۲ ج	۳۱ د ۸ ج
کودرم	۳۳ د ۱۴ ج	۳۵ د ۲۰ ج	۴۳ د ۱۷ ج	۳۱ د ۸ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۳۱ د ۸ ج	۳۵ د ۲۰ ج	۳۵ د ۲۰ ج
منڈوہ	۳۳ د ۱۴ ج	۳۱ د ۸ ج	۳۱ د ۸ ج	۳۲ د ۱۵ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۲۴ د ۲۱ ج	۲۱ د ۲۰ ج	۳۲ د ۱۵ ج
کنجد	۴۶ د ۲۴ ج	۴۲ د ۱۲ ج	۴۲ د ۱۲ ½ ج	۴۴ د ۱۸ ج	۴۰ د ۶ ج	۳۳ د ۱۴ ج	۴۲ د ۱۲ ½ ج	۴۶ د ۲۴ ج
شملخ	۱۳ د ۱۵ ج	۱۲ د ۲۰ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۲ د ۹ ج	۱۰ د ۲ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۳ د ۱۵ ج
مونگ	۴۰ د ۱۲ ½ ج	۰	۰	۰	۴۰ د ۶ ج	۲۶ د ۲۱ ج	۴۴ د ۱۸ ج	۴۴ د ۱۸ ج
کوری	۱۳ د ۱۵ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۵ د ۵ ج	۱۰ د ۲ ج	۱۲ د ۸ ج	۱۲ د ۸ ج
زردچوبہ	۱۳۳ د	۱۳۳ د	۱۳۸ د	۱۳۴ د ۴ ج	۱۳۳ د	۱۱۵ د ۲۰ ج	۱۳۴ د ۴ ج	۱۳۳ د ۲۰ ج

آل – وسما – زردک – تربزہ ولایتی – ارہر – این جدول مراق [۱۵] است +

صوبۂ مالوہ

سرکار اُجین - دہ محل +

لمدۂ اُجین با حویلی - دیالپور - رتلام - نولائی[1] - مدھاور - کیبل[2] - اجھل - کہاجرود[3] - ساویر - ناں بہار +

سرکار ہنڈیہ بیست و دو محل - سرکار کوتری سہ محل - سرکار سارنگپور - بست و سہ محل - سرکار سحاگڈھ - سی و دو محل - سرکار کاکروں - ناردہ محل +

سرکار الیسین وحدیری - یک دستور +

سرکار رالسیین - اساتوری[4] وغیرہ شش محل - بھیلسہ - سہوری - بھوجور - مالاہٹ - تھانہ میرحال - جاوی - جھتالوی - حلودہ - حلجی پور - دھامولی - دیکھوارہ - دیورود - دھانیہ - رالسیین با حویلی - سیوانی - سرسیہ - ساہ پور - کہلاسہ[5] - کھرا - کیورہ - کھام گڈھ[6] - کرگڈھ - کورای - لاہرپور - ماہ سمد +

سرکار مندو - دوازدہ[7] محل +

لمدۂ مندو - امجرہ - مہیشر[8] - دکتھان[9] - دھرم گالو[10] - ساکور - ہمال[11] - دھار - برودہ - حاصل پور - ساسی - کوٹرہ - مناورہ - نعلچہ[12] ولوای ۲ محل +

صوبۂ ملتان

سرکار دیالپور وغیرہ +

دیالپور[13] وغیرہ چہاردہ محل - یک دستور - دیالپور - لکھی ماماجوج - لکھی کلسارکی[14] - لکھی یوسفالی[15] - لکھیا[16] - لکھو کہرائن[17] - قبولہ[18] - لکھی رحیم آباد - لکھی حجی[19] - لکھی قیام پور - لکھی جنگلی[20] - لکھی عالم پور - جلال آباد +

تیہ صدکرہ[21] وغیرہ ۷ محل - تیہ صدکرہ - شہزادہ ملوج[22] - کرل[23] - جاپور - رسول پور - شہزادہ بہزاد[24] - مودی +

اختلاف (۱) ہمیں در [ہ] در احوال صوبہ مالوہ [ب] نولای [ص] لالی و نولائی [ب د] دلائی [ا] دلالی [ہ] دلامی [ش] دلاسی (۲) [ص ب ع] کبل [ا] کمل [ب] کمل (۳) ہمچنیں در نقشہا - در پیش کہاجرو در دای محلہ (۴) [ہ] اساری (۵) [ص ش] کہلاسہ سا (۶) [ص] کھام گڈھ (۷) در احوال صوبۂ مالوہ شاردہ محل موجود است (۸) [ہ] مہلیسر و در احوال صوبۂ مالوہ و اکثر نسخہا اول مہیسر است (۹) ہمچنیں در [ہ] و [ص] در احوال صوبہ مالوہ [ب] دکھان [ہ در احوال صوبہ مالوہ] و [حی] دکتھان ملاہای نوحال ہمدی (۱۰) در حدیسو دھرم گالوں نوشتہ (۱۱) ہمچنیں در [ہ] [ص] سماں یا ہمال و در دیگر نسخہا ہمال فقط (۱۲) [ص] نعلچہ (۱۳) در گماں دیگر سرکار ہا شعمی است (۱۴) ہمچنیں در [ہ] [ش ب ع] کلسار [ص] کلساں لی [ہ ص در احوال صوبہ ملتان] کلساکی (۱۵) ہمچنیں در [ہ] [ص] یوسف لی [ت] یوسف لی [ص] یوسالی [ص در احوال صوبہ ملتان] یوسالی فقط (۱۶) [ہ] لکھا (۱۷) [ہ] کھو کہرایل [ب] کھو کہرایں [ش] کھو کہرال و در احوال صوبۂ ملتان در [ہ ص] لکھی کہو کہراں (۱۸) [ہ ش ع] درلہ (۱۹) [ص] حی [ش ص د احوال صوبۂ ملتان] حجی (۲۰) [ہ] سکل [ش ا د] سکلی [ہ ص در احوال صوبہ ملتان] جنگل (۲۱) در چند نسخہ گہرہ نوشتہ (۲۲) ہمچنیں در [ہ] و در [ہ احوال صوبۂ ملتان] کھوج [ش ب] حوج (۲۳) [ش ب ع] کول لواد [ہ ص در احوال صوبہ ملتان] کھرل ہمای حی (۲۴) [ب ص د] بہزاد و در احوال ملک نام و نام آخر در [ص] نیست +

	ربیعی صوبۂ مالوہ			ربیعی صوبۂ ملتان		
	اُجین وغیرہ	رائے سین وغیرہ	مانڈو وغیرہ	ملتان وغیرہ - ۲۶ محل	دیپالپور وغیرہ - ۱۴ محل	صدکرہ وغیرہ - ۱۱ محل
گندم	•	۲۹ د ۲۰ ج	•	۵۳ د ۱۷ ج	۴۴ د ۱۱ ج	۵۱ د ۱۱ ج
نخودِ کابلی	•	۴۰ د ۱۲ ج	•	•	•	
جو	•	۴۶ د ۲۴ ج	•	۴۹ د ۵ ج	۳۰ د ۵ ج	۳۵ د ۲۰ ج
عدس	•	۳۰ د ۵ ج	•	۴۴ د ۵ ج	۲۴ د ۱۵ ج	۴۷ د ۱۴ ج
گل معصفر	۳ یا و عدد مظفری ۲ و ۱۳ ج	۶۹ د ۲۰ ج		۷۳ د ۲۰ ج	۷۸ د ۲۰ ج	۷۰ د ۸ ج
کوکنار	۴ یا و عدد مظفری ۵ و ۲۰ ج	۱۲۷ د ۱۵ ج		۱۱۵ د ۲۰ ج	۱۲۸ د ۱۵ ج	۱۲۹ ج
ترکاری	۳ یا و عدد مظفری ۲ و ۱۳ ج	۶۰ د ۹ ج		۶۷ د ۲ ج	۷ د ۱۵ ج	۶۷ د ۲ ج
کتان	•	۳۱ د ۸ ج	•	•	۲۹ د ۲ ج	۳۱ د ۸ ج
سرشف	۳ یا و عدد مظفری ۲ و ۱۳ ج	•	•	۴۴ د ۱۸ ج	۲۹ د ۲ ج	۳۱ د ۲ ج
ارزن	•	۱۶ د ۱۲ ج	•	۲۹ د ۲ ج	۲۰ د ۱۷ ج	۲۰ د ۳ ج
مُنگ		۳۱ د ۸ ج	•	•	۲۳ د ۱۲ ج	۲۵ د ۱۸ ج
گزر	•	۲۷ د ۲۴ ج	•	•	۲۲ د ۹ ج	۳۶ د ۱ ج

سبار				۷۱ د ۱۳ ح	۷۴ د ۷ ح	۸۲ د ۱۸ ح
شلیت				۶۹ د ۲ ح	۳۶ د ۹ ح	۴۳ د ۱۸ ح
حریرۂ ولایتی	۳ عدد مطفری ۱ د ۳ ح	۱۱۵ د ۲ ح			۱۱۶ د	۱۱۵ د ۲ ح
حریرۂ ہندی		۱۵ د	۱۵ د ۱۲ ح	۲۲ د ۹ ح	۱۵ د ۱۲ ح	۱۵ د ۱۲ ح
ریزه		۴۶ د ۲ ح		۷۳ د ۲ ح	۷۴ د ۷ ح	۷۷ د ۱۱ ح
شالی کور		۸۵ د				•
اوایل	•	۸۶ د ۲ ح				

کورکالی -

	حریفی صوبۂ مالوه			حریفی صوبۂ ملتان		
	اُجین وغیره	راے سین وغیره	مانڈو وغیره	ملتان وغیره ۲۶ محل	دیالپور وغیره ۱۴ محل	ستکره وغیره ۱۱ محل
میشکر پونڈه	۱ عدد مطفری ۱ د ۱ ح	۲۳۹ د ۶ ح			۲۴ د ۱۳ ح	۲۴ د ۱۱ ح
میشکر ساده	۴ عدد ۱ مطفری ۵ د ۹ ح	۱۴۸ د ۱۵ ح	۲ عدد مطفری ۱ د	۱۳۴ د ۳ ح	۱۲۶ د ۹ ح	۱۴۳ د ۳ ح
سالی شکیں		۷ د ۱۳ ح	•		۶ د ۳ ح	۴۴ د ۲۱ ح
سالی ساده		۵۵ د ۳ ح		۴۹ د ۵ ح	۴۹ د ۱۵ ح	۴۹ د ۵ ح

	تتمۂ خریفی صوبۂ مالوہ			تتمۂ خریفی صوبۂ ملتان		
	اُجین وغیرہ	رائے سین وغیرہ	مانڈو وغیرہ	ملتان وغیرہ - ۳۲ محل	دیپالپور وغیرہ - ۱۴ محل	بھکر وغیرہ - ۱۱ محل
کلت		۴۶ د ۲ ج	•	•	۲۰ د ۲۴ ج	۳۱ د ۱ ج
ماش	•	•	•	۴۰ د	۳۲ د ۱۱ ج	۳۵ د ۲ ج
پنبہ	۲½ عدد دام مظفری ۱ د ۲ ج	۸۷ د ۵ ج	۲½ پاد مدد مظفری ۳ پاو د	۹۳ د ۲۳ ج	۸۰ د ۵ ج	۱۹ د ۱۱ ج
موٹھ	•	۲۶ د ۲۱ ج	•	۳۸ د	۲۲ د ۹ ج	۲۳ د ۱۲ ج
گال	•	۸ د ۳ ج	•	۲۶ د ۲۱ ج	۱۷ د ۲۲ ج	۱۹ د
ارزن	•	•	•	۳۱ د ۲۰ ج	۲۳ د ۱۲ ج	۲۲ د ۹ ج
سیل	۲½ عدد پاد مظفری ۱ د ۲ ج	۵۴ د ۲۴ ج	•	۱۴۵ د ۹ ج	۱۵۸ د ۱۹ ج	۱۵۹ د ۲۲ ج
حنا	•	•	۲½ مدد مظفری ۱ د ۱ ج	۷۶ د	۷۶ د	۷۶ د
سن	•	•	•	۱۵ د	۹۱ د ۱۰ ج	۹۳ د ۲۳ ج
ترکاری	•	•	•	۷۳ د ۱۰ ج	۷۷ د ۴ ج	۸۲ د ۱۸ ج
پان	•	•	•	•	۱۲۳ د	•
سنگھاڑہ	۴ عدد ۱ پاد مظفری ۵ د ۲ ج	۱۱۵ د ۲۰ ج	۶ عدد ۱ پاد مظفری ۴ د ۷ ج	•	۱۱۱ د	•

ویسیا				۳۹ د	۳۸ د	۳۳ د ۱۴ ح
داری		۴۴ د ۱۸ ح		۴۲ د ۱۲ ح	۳۵ د ۲ ح	۳۸ د
کوری		۱۵ د ۱۶ ح			۱۳ د ۱ ح	۱۲ د ۸ ح
لسٹرہ				۴۴ د ۱۸ ح	۲۹ د ۲ ب	۳۱ د ۲ ح
کودرم					۲۳ د ۱۲ ح	۲۳ د ۱۴ ح
مسئرہ		۳۱ د ۰ ح			۲ د ۱۹ ح	۳۱ د ۰ ح
شکھید		۴ د ۱۲ ح		۴۱ د ۹ ح	۴۳ د ۱۵ ح	۴۴ د ۱۸ ح
تمساح				۱۲ د ۰ ح	۱۲ د ۰ ح	۱۳ د ۱۱ ح
مونگ		۴ د ۵ ح				

ال - وریاکرہ - ررونک - ترزہ ولائی - ابیر - ردجوہ - این جدول موافق [ک] است +

آئین احوال[1] دوازده صوبه

سال چهل‌ام الٰهی دو هزار و هشتصد و سی و هفت قصبه از صد و پنج سرکار در قلمرو بود. و جمع ده ساله قرار گرفت (و آن سه ارب و شصت و دو کرور و نود و هفت لک و پنجاه و پنج[2] هزار و دویست و چهل و شش دام و دوازده لک برگ تنبول) گیتی خداوند آن را دوازده بخش برساخت. هریک را صوبه نام نهاد و نام آنکا یا شهر روشناس گردانید. اله آباد - آگره - اوده - اجمیر - احمد آباد - بهار - بنگاله - دهلی - کابل - لاهور - ملتان مالوه - و چون برار و خاندیس و احمدنگر گشایش یافت پانزده قرار گرفت. لختی از هرکدام رقم می نویسد و داستان فرماندهان و سال[3] ایشان بگزین قول برمیگذارد ✤

صوبهٔ بنگاله

ازآنجاکه سگالش شاهنشاهی جهانگیر بیست آغاز از بنگاله که پایان هند است میآید. و در ملتان می برد. امید که توران و ایران و جز آن افزوده آید. هرچه از سرکار شرقی بوده بیشتر آورد. سپس شمالی - حویلی - نزلی ✤

این صوبه از اقلیم دوم ست درازا از بندر چاتگام تا گدهی[4] چهارصد کروه. پهنا از شمالی کوه تا پایان سرکار مداران دویست. و چون ملک اوڈیسه برین صوبه افزایش یافت چهل و سه کروه در طول و بیست و شش در پهنا را فزود. خاور شور دریا. شمال و جنوب کوه. باختر صوبهٔ بهار. آفتاب بر آمد ولایتی ست بهاتی نام. از این ملک شمار کنند. علیی اعمال بران چیره دست. غیر و سکه بنام شاهنشاهی آرایش. درانجا درخت اسه القد آدمی دکمتر شود و بیک بار آورد. و پیوست آن فراخ ملکی ست. الوس تیره درانجا بسر برد. بجی مانک نام مرزبان. و هرکه را جگی یا مد خطاب او مانک انجام گیرد و نام امرا به راین. دو لک پیاده و هزار فیل دارد. اسپ کمیاب. شمالی این صوبه ولایتی ست آنرا کوچ گوید. بزرگ آن سرزمین خداوند هزار سوار و یک لک پیاده. کامروپ که این را کاورو خوانند و کامتا بدست او ست. درانجا نکوروئی بس فراوان و جادوگری از اندازه بیش. شگرف داستانها برگذارند. گویند خانه ساز مد ستون و دیوار و سقف از آدم مانند. برجی. را به سیر وی سحر پرداری بر بین دارند[5] گناه اندوزان بیستی سزاوار سیر بکار رود. و هرکه بخواهش خود تن بدین کار دهد یک سال بکار کرد او مارخواست برود گوناگون لعمت روآماده دارند. و چون هنگام رسد جیاری شمشیر برگرفته ایشان را از هم گذرانند. وار حسش و آرایش و دیگر حال برگرانی وارزانی دافزونی عمر و درازی زندگانی مرزبان و کاهش غنیم آگهی یابند. و نیز آسکن تمام شهور را شکم دریده در رمد بیرون آورند و ازان نیز لختی برآینده سپی برند ✤

شگرف درختی ست. چون شاخ سر بند شیرین آبی آرد و تراود و تشنگان را سیراب سازد ✤

انبه ایست که تنه ندارد. چون پیازه که انگور بدرخت برآید و بر دهد ✤

وگلی ست پس از برکندن افزون از دو ماه پژمردگی نگراید و از رنگ و بو نیفتد. از و حمایل برسازند ✤

دپهلوی این ولایت ملک راجهٔ آسام ست. فراوان شکوه از و برگذارند. چون بزرگ را و سپری شود خاصان او مرد و زن کشاده پیشانی زنده در گور شوند. و پیوست آن پایان تبت و جیب این حتا ✤

ازو بهاچین گذارش رود و عامه ماچین گویند. از خان بالغ که دارالملک است تا بدریای شور چهل منزل

اختلاف (۱) احوال دوازده صوبه لیس از اینجا تا اسداے دفتر چهارم در [د] نیست (۲) در [ه] نیست (۳) بچیس در [ه] و در دیگر نسخه سال در [م] (۴) صاحب سیرالمتاخرین تلیاگدهی نوشته (۵) [ه] دارند ✤

رودی بریده آمد و هر دو کناره بسنگ و گچ برآورده. سکندر رومی ازین حدود تا آن دیار ساخت. و سرراهی
نشان دهند که بچهار ستاره روز توان رفت +

میان شرق و جنوب بنگاله فراخ ملکیست ارخنگ نام. بندر چاٹگام او راست. فیل بسیار بود و اسپ
کم و خرد[1]. شتر گران ارج. گاو و گاومیش نبود. جانوریست ابلق که بهرهٔ ازین دو دارد بگوناگون رنگ برآید. شیر
او را بکار برند. و کیش ایشان برخلاف هندو و مسلمان نشان دهند. خواهر خصوص توام را بگیرند و بجز مادر حقیقی
رهبرند. دانش اندوز پارسا کس را راؤلی[2] گویند. و از سه دیده او بیرون نشوند. رسم آنست که در دیوان زنان
سپاه حاضر شوند و مردان بکورنش بیایند. بیشتر سیه فام و کوسه +

نزدیک بدین گروه پیگو و آراخین خوانند. در برخی باستانی نامها دارالملک چین نوشته‌اند. فیل و ساز
فراوان دارد و سفید فیل نیز پدید آمد. بیکسوی ولایت ادشلی[3] است. کان یاقوت والماس وطلا و نقره و
مس ولعل و گوگرد دران. و اورا القوم مگه برسر کان آویزش رود و نه الوس تیره نیز کارزار شود +

نام اصلی بنگاله بنگ. فرمانروایان باستانی به پهنای بست و بلندی ده گز درهمی آلکا جانها ساختندی. آنرا
آل گویند (بهمزه و الف ولام). از پیوستگی آن بنگاله زبان زد آفاق. گرما باعتدال نزدیک و زمستان کم. پیمانه
تورآغاز بارش شود. بیش ماه افزون ریزش باشد و زمینها آب فرو شود و جز آن جانها نماند. از دیرباز با
باران هوا تباه شدی و گزند بکارداران رسیدی. از خجستگی این جاوید دولت آن شورش فرو نشست.
رود بارانش از شماره افزون و گزین دریای این جلوه گنگ (بدو کاف فارسی ستیج و میان نون خفی) سرچشمهٔ آنرا
کسی نشان نداد. هندی حکیم برآنکه از سوی سرحد دیو فرو میرد. از شمالی کهسار پدید آمده بسوی دهلی و دارالخلافت
آگره و آله آباد و بهار گذشته بدین صوبه در آید و در موضع قاضی هته از سرکار بارک آباد دو بخش شود. یکی بسوی
جانورپته برد. بندر چاٹگاو بدریای شور در شود. درین جدائی پدماوتی[4] نام گیرد. و دیگرے رو بجنوب آورد. سه بخش
گردد. یکی را سرستی گویند. و دیگرے راجون. و سوم را گنگ. هندی زبان ترپینی[5] خوانند (بکسر تای
فوقانی و سکون را و کسر با و سکون یای تحتانی و کسر نون و سکون یای تحتانی) و بس گرامی دارند. و سوئین بر
ساتگاو هزار شعبه شده بدریای شور پیوندد. و سرستی و جون نیز در شوند. و در ستایش این رود بار دانشوران
هند نامها برنگاشته اند. و از آغاز تا انجام مقدس شمرند. برخی جاها را گزین خاصیت. و آب او را از معالی بدور دستها
برند. موجه از بحر عدم شناخته در بزرگ داشت آن از روی پرستش اندیشند. و از کهن داستانها بگوش رسید و شگفتی
دگرانی سقد هر بزرگی بر گویند. و ما این سالها در آوند بماند و دگرگونگی نپذیرد +

دیگر برهم پتر (بفتح با و سکون را و های حطی و میم وضم پای فارسی و سکون تای فوقانی و را) از ختا بکوچ آید.
و از الکسرکاربارو ها سرآب سازد و بشور دریا در شود +

و دیگر دریای شور. آن خلیجی است از محیط. یکسوی او بسره رسد و جانب دیگر بقلزم مصر و از اسحاق گرانه
و بکلسه ساند که زنگ[6] و سواکن آنجاست و عمان و بحر فارس برخوانند +

اختلاف (۱) [س] اسپ کمیاب. و برد شتر الج (۲) [کوک و صاحب سراج التواریخ] ولی دور [س ج] درحاشیه نوشته که راولا و ولس نامه
کعبه الهند در حد سیمو و در خلاصه التواریخ راولی نتاسے و راڈی (۳) بحکمش ازهم بسیو و در خلاصه التواریخ که از اسی نقل کرده و صاحب سراج چنگ و سده (۴)
بمیس در [کو و مو] [س س] پدماوتی و بحمل کرایں درست باشد [ب] پدماتی (۵) [گ] سرینی (۶) در نسخها دولک و دو نام الکلدان از نسبه که
حرکه سواکن (بفتح السین و الکاف المکسوره) فی بحر القلزم و حرکه دلک (بفتح الدال المهمله و سکون الهاء و ثم لام مفتوحه و کاف) من جزائر
بحر القلزم +

۵۷ جمع نام ولایت برابر در نشود ۱۱ ابراهیم اللہ عنه علم و علوم انجمن ۱۲ واو و ثانی

بیشتر کشت و کار شالیست و چندین گونه شود - اگر از هر یک دانه برگیرند بزرگ سبوئی برآموده گردد و در یک قطعه زمین
سالی سه بار کارند و درروند - کمتر گزند رسد و چندانکه آب افزاید نیه بالد و چنین آب در نشود چنانچه کار آگهان پاشش
یکشبه[1] راست دست اندازه برگرفته‌اند - رعیت فرمان پذیر و مال گزار - سالی هشت ماه خواسته پایه پایه بازدهند
روپیه و مهر خود بالتزام حار رسانند و رسم غله بخشی نباشد - و همواره ارزانی بود و در شمیدن آن بار نگویند و خواهشگری
مال برسق نرود - گیتی خداوند از مهر مال دلی همان آئین برجا داشت - بیشتر خورش برنج و ماهی - گندم و جو و جز آن
گوارا نیاید - و بسیاری مرد و زن برهنه باشند و جز لنگی نپوشند - و مدار کار بر زنان بود - بنگاه‌ها بست و لخته
چنان برسازند که در یکی پنج هزار روپیه و افزون بخرج رود و دیرها بپاید - آمد شد بر کشتی باشد خاصه هنگام بارش -
برای آویزه و بار و تیز روی گوناگون برسازند و قلعه گیری را چنان آماده گردد که چون بساحل پیوند سر از قلعه برافرازد
و بآسانی چیره دستی رود - و در خشکی بر سکهاسن (بضم سین و کاف و های خفی و الف و فتح سین و سکون نون) بستری سست
هلال پیکر از صوف و سقرلاط و جز آن پیوسته‌اند و بهر دو طرف از گوناگون کالی بستگی نهند و تیری را فراز داشته نقاب پیوند
دهند و در ره نوردی نشستن و دراز کشیدن و خوابیدن بشایستگی رود - و برافراز آن جهت تابش و بارش گزین
پناهی برگرارند و گاه بردارند - و لختی بر فیل عشرت اندوزند و اسپ سواری بس کم - و برخی حصیر آنجا با بریشمی یافته ماند ❊
و خواجه سرا ازین دیار برآید - و آن سه گونه بود صندلی - بادامی - کافوری - نخست را هر سه عضو از بیخ برند
و اطلسی نیز گویند - دومین را قدری آلت فعلی باشد - سومین آنکه خصیتین او را هنگام خردی بمالش نابود گردانند
یا برآرند - چنان برگرارند جز آدمی هر جانداری که خصی کنند از آن سرکشی فرونشیند و مردم زا درا برافزاید ❊
نمک بس عزیز باشد از دور دست آورند - و الماس و زمرد و مروارید و عقیق و لیتم از دنبا درآید - میوه و گل
فراوان بود - و فوفل چنان شود که بخوردن آن لبها بسرخی گراید ❊

جنت آباد شهریست باستانی - چندگاه دارالملک بود و به لکهنوتی زبان زد آفاق - و برخی زبان به گور -
جهانبانی جنت آشیانی بدین نام روشناس گردانیدند - گزین قلعه دارد و شرقی او گولابیست چهتیا پتیا نام - بس جزیره
درو - اگر در بند او شکستی رود شهر آب در شود - و شمال او بیک گروهی عمارتی و حوضی یادگار باستان - از دیرباز آب
آنجا خاصیت زهر داشت - آنرا پیارباری[2] گویند - گناهکاران نیستی سزاوار بدانجا بکردی - در کمتر فرصتی از آن
آبشخور راه عدم گرفتی و امروز از خجستگی زمان شاهنشاهی چنان ❊

محمود آباد - گرد قلعه او خلابها استواری افزوده - مرزبان این دیار در زمان چیره دستی شیر خان برسخی
پیلان خود را بجنگل این بوم سرداده بود - از آن باز فراوان پیل - درو فلفل دراز شود ❊
و در سرکار خلیفت آباد بس درخت و صحرائی پیل درو -

سرکار بنگلا ساحل دریای شور - گرد قلعه درخت زار - سر آغاز هر هلالی ماه تا چهاردهم دریا موج خیز درآید
و از پانزدهم تا آخر پایه پایه بکاهد - و در سال بیست و هشتم الهی سوم پهر روز شگرف سیلابی آمد - همگی سرکار را فرو گرفت -
مرزبان آنجا جشنی داشت - خود را بر فراز کشتی رسانید و پرماندرای پور راو مارچه بر تبخانه برآمد و بازرگانی بر تالاری
شتافت - تا یک و نیم پهر جوش دریا و شورش ابر و باد بود - خانها و کشتیها فرو شد و تبخانه و تالار را گزندی نرسید -
نزدیک دو لک جاندار در آن طوفانی خوشتن فرو شد ❊

اختلاف (۱) [ه] مشکی [ب] شکی [ص] شکی (۲) ن پیارباری یا پیارماری [گ] پیارباری [ف] پیارماری [ن] سال ماری ❊

در سرکار گهوره گهات ابریشم و پارچهٔ ټاټ شود. و خواجه‌سرا و اسپ گونت فراوان بود. و هندی سوداگران خاصه لنگی[1]. و میوه ایست برابر نارنج مرهٔ آن و سه دانه درو ✤

در سرکار باریک آباد پارچهٔ گنگاجل گزین باشد. میوهٔ کول بسیار شود ✤

و در سرکار بازوها سنگرف درخت زار. بس و بهای سطر دراز شود. و آید داران پیرکشتی برسازند کال آهن در انجا ✤

و در سرکار ستارگانو پارچهٔ خاصه فراوان گزین شود. و قشنه کیاره[2] سدر و حی بزرگ دارد و هر پارچه که دران شست و سوده هند صفای دیگر یابد ✤

و سرکار سلهټ در دامنه کهسار. خواجه‌سرا بسیار بر سازند. و میوه ایست سونترهٔ نام نارنگی رنگ لیکن ارد بالیده بر بس شیرین. و چوب حلمی فراوان. در پشش زمان سدائی بداست وارگرارهٔ کار دیدگان بردم که و به بر ساخت. درخت عود درین کوه بس فرون. در ایام بارش بریده بر زمین اندازند. بسیری شدن دنا مذازه[3] جامی و بعضی باتهار گردد. و چهنگراج (بفتح یا و های حطی و نون مهمان و کاف فارسی و را و الف و جیم) جانوری سیاه نام سرخ چشم دراز دم. دو پرا و یک گزی. مدام برگیرند و رام سازند. زبان هر جانور که شنود یاد گیرد و گوشت خوش تیتر گیح (بکسر مجهول سین منقوط و سکون یای تحتانی و را و حتم کاف فارسی و نون حطی و حیم) بدالسان لیکن منقار رنگ سرخ. در قلعه اندروی همسایه او. کهشک و نامند آن لشکر دو تحرد ✤

و چاټگانو بزرگ شهریست بر ساحل شور دریا گرداگرد درخت زار. ازین بندر بسیار بند. نصاری و دیگر بازرگانان فراهم آیند ✤

در سرکار شریف آباد گرده گاو بدار شود سپید فام دساسته سحی ستر آسا. لشا مده بارکنند. بار ده من بدهد بری بر جنگی خروس نامور سود ✤

در سرکار ساتگانو دو بندر است. در یک تیهٔ کروهی ساتگانو و دیگر هوگلی. پس ماخوذ[4] هر دو بدست فرنگ. و انبار گرد شود ✤

و در سرکار مداری موضع هرسه. کان الماس بیشتر ریزه ریزه بهم رسد ✤

اوڈیسه

بیشتر جداگانه ملکی بود. آب و هوای او بس سازگار. حدیو جهان پنج سرکار فرمود. سرکار جلیسر، سرکار بهدرک، سرکار کټک، سرکار کلنک دندپاټ، سرکار راجه مهندره. امروز هر پنج داخل صوبهٔ بنگاله. حد و طول یت و ته قلعهٔ تخته. مردمان ازدالج سی گلی. هشت ماه بارش شود و سه ماه زمستان و یک ماه تابستان. بیشتر کشت و کار شالی و خوراک برنج و ماهی و بادنجان و سبزی. برنج پخته در آب سرد نگاه دارند و دوم روز بر سازند. مردان زن آسانی تصدق اندازند و زیور بر بندند. در بان حر عورت سوختند و بسیاری پوست از برگ درخت سازند و دیوار از توآره[5] و تختها سنگین و بس بلند. فیل بسیار شود. زبان این مرز بنگالیان هم همداستان. رنگ زرد جند سوهر برگیرند. و بر برگ درخت تاړ قلم آهنی و سادی قلم ماها نویسند و جامه بسته برگیرند. کاغذ و سیاهی کمتر بکار. سنجاس و پارچه و خواجه‌سرا و گل و میوه فراوان. خاصه گل کیسری بس بارک خوشبو. بروی برگها سپید. درون که

ند- کیوڑه صحرا صحرا- دگر ناگون برگِ تنبول- ودر رودا دستد بکوڈی شود (بفتح کاف وسکونِ واو وکسرِ دال ہندی وسکونِ یای تحتانی) ریزهٔ مهرهٔ سفید فام بیشتر میانِ چاک- از شور دریا پدید آید- چهار او را گنڈه گویند (بفتح کاف فارسی ونونِ حسی ودال ہندی وہای مکتوب) وپنج گنڈه بوڈی (بضم با وسکونِ واو وکسرِ دال ہندی وسکونِ یای تحتانی) وچهار بوڈی را پن گویند (بفتح یای فارسی وسکونِ نون) وشانزده پن را کھاون (بکاف وہای خفی والف وفتح واو وسکونِ نون) - وبرخی میت را- دده کهاون یک روپیه ✢

کٹک شگین قلعه ایست میان دو رود مهاندی که ہندی نژاد است ونیایش کسد وکتجوری ومرزبان نشین در آن والا کاخها- ہنگام بارش ہر سوی او پنج شش کروه فرو گیرد- وراجه مکند دیو عمارتی نه آشیانه بر ساخته- در نخستین فیلخانه واصطبل- دوم توپخانه وبرخی کشکداران وساگردپیشه- سوم یتاقداران ودربانان- چهارم برخی کارخانها- پنجم مطبخ- ششم دولتخانهٔ بزرگ- ہفتم خلوتخانه- ہشتم حرم سرای پس آسایش گاه مرزبان- ودر حوسهٔ آن تنجانه ایست از بتان مشرف بر در شهر پرسوتم بر ساحلِ دریای شور معبدِ جگناتهه (بفتح جیم وکاف فارسی ونونِ مستدد والف وفتح تای فوقانی وہای خفی)- بر دو سیکر کشن وبرادر وخواہر او از صندل بر ساخته اند- گویند بیشتر ازین بچهار ہزار سال وکسری راجه اندردمن مرزبان نیلگر برہمن دانشور پرہمی را نگر بدان سرزمین برای شهر آبادی فرستاد- او بگاه دو پیرد ہش در آید کنارِ شور دریا گزین جای یافت وا درا به دیگر جاها می سنجید- ناگاه زاغی دید که بدریا در شد وتن شوی کرده نیایشگری فرو دار کار کرد او شگفت ماند- چون زمان جانوران میدانست ار حال پرسش نمود- پاسخ یافت من از گروه دیوته بودم نفرینِ ریاضتگری مرا بدین پیکر آورد ویکی از برہمنانِ آگاه چنان بر گذارد ایزد جهان آفرین بدینجا لطری خاص دارد- ہر که چندی درین سرزمین بسر برد ودر الٰهی پرستش روی دل آورد زود بمراد گراید- وچند سال است که بدین روش در پیوند ربانی میکنم وگاه آن شده که خواہش بانجام گراید چون گوہر شایستگی داری لطارگی می باش وسنگری آن بوم برشناس- برہمن را در کمتر زمانی شنوده بچشم در آمد- راجه را ازین آگہی داد وبزرگ شهری آباد ساخت- جای خاص را عبادتگاه بر ساخت- راجه شبی دادگری نموده بر بسترِ نیایشگری بر آسوده چنان نمودند که در فلان روز بر ساحلِ دریا چشم انتظار برگشا- چوبی بدرازای پنجاه ودو انگشت وعرض یک ونیم دست خواہد آمد- آن پیکر خاص ایزد است برگیر وبخانه در بسته ہفت روز نگاہدار وبهر صورتی که بر آید در تنجانه داشته محراب پرستش برسار- ہمچنان در بیداری یافت وآنرا یاوری الہام جگناتهه نام نهاد و بزر وجواہر در گرفت- نیایش گاه که ومه آمد وفراوان خارقِ عادت ازو بر گزارند- کالا پهاڑ نوکر سلیمان کررانی[1] چون برین دیار چیره دستی یافت آن چوب را در آتش انداخت وسوخت وسپس در دریای شور افگند- وامروز باز بر آورده اند وچنین دیو افسانهای ہنگامه آرا بر گزارند- وآن سه پیکر را ہر روز شش بار بر شویند وتازه رخت پوشانند- پنجاه شصت[2] زنار دار استاده خدمتگزاری کنند وہر بار ستوان بزرگ بر کشیده پیش آن صورتها آورند تا بیست ہزار کس از او خس بهره برگیرند- وعرابه ساز ده پایگی بر سازند- ہندی رتهه گویند (بفتح را وتای فوقانی وہای خفی) وبر و سوار گردانند وپندارند ہر که آنرا بکشند از نکوہیدگی پاک گردد وگیتی روزگار نبیند- ونیز نزدیک حگناتهه تنجانه ایست منسوب بآفتاب- خراج دوازده سالهٔ آن ملک بخرج رفته- دور بینان دشوار پسند از دیدِ آن بحیرت در شوند- بلندی دیوار صد وپنجاه دست وپهنا نوزده- سه دروازه دارد- ترسی روپیه پیکر دو پیل دو شش[3] سنگ تراشیده اند- ہر یکی آدمی را در خرطوم در آورده- وبعربی صورت

اختلاف (۱) [ص] کرانی (۲) [س] پنجاه وسی (۳) جیس در [ق] [ك] جوسس سنی ط

دو سوار برداخته اند با ساز و سرانه و جلودار — و بسالی بسال دو تن — هر کدام فیلی را شکار کرده برقرار نشسته — و درمیش
ستونی از سنگ سیاه هشت پهلو مدار را سیاه کرد — چون از بنه برنه بر گذرد صفحه دلکشا و سرگ طاقی از سنگ مدد آمد
دران خورشید را با دیگر سیارگان برگرده — و برگرد آن گوناگون پرستار هر گروهی عملی بر سر زمین ایستاده نشسته افتاده
جداگانه حیران آگاه — پس ریگارنگ جناگر و شگرف جانداران که هیچ بیان حر در حال نامه — گویند سرایا
هفت صد و سی سال و کسری راجه بر سنگ دلیو این بنای عالی بانجام رسانید و سرگ یادگاری برگذاشت — و بیست
هشت بتخانه دران نزدیکی — مشت دروازه شش و سرون محافظه بیست و دو دوار هر یکی در ساهها برکرار — برجی بر آنگ
کس مؤخذ آنجا آسوده — بساحقائق ازبان گفت و کارکرد او امروز دربیانست — از فراخی سرشت بلندی نظر مسلمان
و هندو دوست داشتی — چون جامهٔ آنجهانی وا پرداخت برهمن بسوختن روآورد و مسلمان بگورستان بردن ✤

این صوبه بیست و چهار سرکار دارد و هفتصد(1) و هشتاد و هشت محل — جمع پنجاه و نه کرور و هشتاد و چهار لک پنجاه
و نه هزار و سه صد و نوزده دام تنکه(2) نقدی — زمیندار بیشتر کایتهه — بیست و سه هزار و سه صد و سی سوار — هشت لک
یک هزار و صد و پنجاه پیاده — هزار و صد و هفتاد فیل — چهار هزار و دو صد و شصت توپ — چهار هزار و چهار صد کشتی بر
دیرگاهیست ترتیب حروف ابجد در جداول طولانی نگاشته آمد — هر صفحه سه لخت گردید و برخی احوال
که بررسی یافت ✤

سرکار اودنبر عرف ٹانڈه

پنجاه و دو محل — نقدی(2)	۲۴۷۹۳۹۹ د ½	تاج پور —	۱۹۹۷ د	دگاجهی(9) —	۲۲۵۷۴۵ د
آگ محل —	۱۳۳۱۷ د	تعلق برهاکر —	۱۱۷۲۵ د	رام پور —	۱۱۵۵۳۲ د
اجلا دریس باردا سربسهال ۱۲ محل	[illegible] د ½	تولی(6) —	۱۹۶۳۸ د	روشن پور(10) —	۱۳۸۱۲ د
ابراهیم پور —	۳۶۳۵۷ د	جوانگهالی —	۵۸۹۴۶۷ د	سروپ سنگه —	۱۳۶۸۸۷۷ د
اجتال گهال(3) —	۲۳۱۹۵۷ د	حامدپور —	۱۹۲۷ د	سلطان پور اجال —	۴۵۶۳۹۴ د
اگاجهی(4) —	۳۶۹۳۵۷ د ½	حیقی(7) —	۱۶۲۵ د	سلیمان شاهی —	۱۹۸۷۴۲ د
بده گنگل —	۶۶۶۲ د	جونگ مدنا —	۱۴۵۳۵ د	سلیمان آباد(11) —	۱۹۷۷۶ د
بهتال —	۴۱۵۴۷ د	حاجی پور —	۱۶۲۵۵ د	سلیم پور —	۱۸۷۹۷ د
بهادرپور —	۱۱۴۷۸ د	حسن آباد —	۳۶۶۵۴۵ د	سُلا(12) —	۱۷۴۵۵ د
باهزاری(5) —	۲۴۶۵۵ د	جانپور —	۳۱۴۱ د	شیرشاهی —	۱۷۸۲۳ د
پهلواری —	۱۹۳۲۵ د	دهاوه	۲۵۵۹۷ د	شمس خانی —	۳۶۱۹۵۲۶
بهادرشاهی —	۱۳۸۱۲ د	دیوپاپور(8) —	۵۵۹۵۵۶ د	شیرپور —	۱۶۳۹۷ د
تانڈا مهلی —	۴۳۲۶۱۲ د	داودشاهی —	۲۲۲۸۲ د	فیروزپور —	۳۴۷۷۸۷ د ½

اختلاف (۱) در [ک] بست (۲) معنی حرف دوام است و یک روپیه اکبرشاهی چهل دام باشد (۳) [ص] اجهل (۴) در چند نسخه اگاجهی بیم کوس
و بچهین در بعضها (۵) [ص و س] باهزاری [۳] بلهرای (۶) [ص] مولی [س و م] مولی برخلاف ترتیب حروف است (۷) [ک] جیغی [گ و ح]
جیغی (۸) نسخه (۹) [ص د] دو بار رسانی عرل و در بعضها دیو پاپور سایر رفالی (۹) [س ف و گ] درگاجهی (۱۰) شمس در [ک] و دیگر
دو نسخه شمسخانی [ص] و بس نسخه [س] درونس پور (۱۱) [ک] سلیم آباد (۱۲) شمس [ک] [ص م] ستکه [ح م] بسلا هوب [ب گ] بسلا ✤

کوہ پرتاب ۔ ۔ ۱۶۷۲۰ د	کاشی پور ۔ ۳۶۲۲۰ د	سکل پور ۔ ۲۲۶۷۷۰ د
کانک جول ۔ ۱۵۶۹۳۳۲ د	کیلا ۔ ۳۶۲۳۰ د	مرکورین ۔ ۴۵۱۳۷ د
کاتھ گڑھ ۔ ۱۲۶۵۶۳۲ د	کانوردیا ۔ ۱۴۴۰ د	رانگر ۔ ۸۲۵۹۸۵ د
گنگر[۲]د ۔ ۸۹۴۲۷ د	مولیسیر ۔ ۱۵۳۳۲ د	ستیب پور ۔ ۳۷۷۷۵ د

سرکار جنت آباد یعنی لکھنوتی

شصت و شش محل ۔ ۱۸۸۴۶۹۶۷ د استوم کاتبہ	سیل ماری ۔ ۹۱۵۶ د	جوار رامنتی ۷ محل ۔ ۷۴۹۷۹۵ د
درباردار ۔ ۵۰ دار ۷ ایلاو ایرقدیم	۳۷۶۰ د	مدتیلی[۱۱] ۔ ۲۷۵ د
جنت آباد عُرف گور ۔ ۸۶۶۶۲ د	ررسرک ۔ ۳۲۱۱۵۰	رامونی ۔ ۱۶۲۰۴۷
قلعہ حصین دارد ۔ دار شمس[۳] بہار گر	رایکاباٹی ۔ ۳۲ د	سیاکھیریا ۔ ۱۰۳
بدین تفصیل ۱۰۷۳۲۹۶ د	سایر از گنت ہیت واطراف	سنکھر[۱۲] ۔ ۶۳۳۲ د
اکور[۴] ۔ ۱۳۸۹۲۵ د	ہندوی وغیرہ ۔ ۱۷۰۱ د	سلطان پور ۔ ۲۹۲۱ د
مارکھوکھرا ۔ ۱۹۲۵۰۸ د	شیرپور وکنگل پور ۲ محل ۲ د	سنگ دوار ۔ ۱۴۴۴۷ د
لمیر ۔ ۱۲۷۶۰ د	تہمارپور درون شہر ۴۰ د	ماہی نگر ۔ ۱۰۷۵۵ د
حویلی اکرا ۔ ۲۱۱۲۱ د	حیات پور ۔ ۴۱۹۲۰ د	جوار سرس آباد جمع دہ محل ۱۲۱۶۲۳۷۷ د
دھن پور ۔ ۱۴۳۴ د	کمات[۸] ۔ ۱۶۳۷۷ د	اکبرپور ۔ ۹۷۳۶ د
دیویا ۔ ۱۱۲۲۸ د	کاتھاچیایا[۹] ۔ ۱۲۰ د	یاردیار ۔ ۸۵۲۸۰ د
سیرپور ۔ ۷۱۰۰ د	مودی محل ۔ ۱۳ د	حسن پور ۔ ۲۹۶۱۰ د
شاہ بالا ۔ ۹۸۴ د	میومحل[۱۰] ۔ ۳۶ د	سرس آباد ۔ ۵۵۳۰۱ د
شاہ للسری[۶] ۔ ۱۰ د	حاصل بازار جدیدی ۱۱۷۶ د	کوتوالی ۔ ۷۸۸۴۲۷ د
کھیکتر ۔ ۵۲ د	جوار رہی کوٹ ۷ محل ۔ ۸۶۹۰۰ د	گرہنڈ[۱۳] ۔ ۲۳۴۸۸۰ د
مناوق ۔ ۱۵۱۸۹ د	براری بیجر ۔ ۶۹۸۹۰ د	گڑھی ۔ ۲ د
مودی ہاٹ ۔ ۶۹۸ د	پاکور ۔ ۲۷۷۲۰ د	کمرایں ۔ ۱۶۴۸۰ د
ماہت ۔ ۲۴۲۷۱۰ د	دہی کوٹ ۔ ۳۱۶۲۴۰ د	مانکیپور و شہدا[۱۴] ۲ محل ۶۳۷۷ د
ہشت گنج پور[۷] ۲۸۵۱۵ د	دحل گاٹو ۔ ۱۳۰۹۲۰ د	جوار مالدہ[۱۵] ۱۱ محل ۔ مارنگ پور[۱۶] ۔ مارار بو
جوار درسرک ۱۶ محل بدین تفصیل ۲۴۴۴۹۰ د	شاہزادہ پور ۔ ۸۴۳۶ د	حویلی مالدہ ۔ دحیرپور ۔ سوجاپور ۔ سرپادحل[۱۸]
اجاری حانہ کہ انحا ادرک میسر شدہ ۸۰	مالی گاٹو ۔ ۱۴۱۴۶۰ د	سکودیا[۱۹] ۔ شالیسری ۔ شاد ستاروی ۔ فتحپور
بھتیا ۔ ۸۲۶۴۳۲ د	مودی پور ۔ ۶۱۸۰۰ د	معز الدین پور ۔

اختلاف (۱) [س] ہوگ ۔ در دیگر نسخہا ہوک نکات (۲) در نسخہا گنگر بھرا (۳) ہمیں ہد [و س گ] [ف] دارکھرا [و ۲] دارا کھرا (۴) جوارا کرا وداں درست ناشد (۵) در نسخہا اعور (۶) [س ف و ۲] مارکوکھرا برای سہل و دو ہای نقطی (۷) [ف و ۲ م] شاہ سرکا [ص] سالکسری (۷) [و ۲] ہشت [گ] ہست گنج (۸) در نسخہا کند ماری (۹) [ص] حیاایا ہای کنتان (۱۰) [س ش] سیوا محل [گ] میا محل (۱۱) ہمیں در [س] [۲ گ] [و ۲] مدحلی [۲] مدھیلی (۱۲) ہمیں در [س ص ۲] [ف و ۲] ککوا لراد [گ ۵] گرا (۱۳) ہمیں در [۵] رو در نسخہا و در دیگر نسخہا گرہ ہمہ نہا [گ] گرہ ہند (۱۴) [ص] ہمیدا (۱۵) بعدی ایں ما ردو محل در نسخہا شخص بیت (۱۶) [و] مارک پور جول [ف و ۲] مارکپور (۱۷) [۲] سرپاہل (۱۸) [۵] سکتروا تنای وردں [س] سکوا (۱۹) ہمیں در [۵] [س ف ۲ و] شاہ مسدوی ہا [س گ] شاہ بہدوی [۲] شاہ مسدوی ۔

سرکار فتح آباد

[۱۲ محل ـ نقدی ۶۹۶۹۵۶۸۷ د سیورغال ملرد]		حاصل نمک ـ	۲۷۷۷۵۸ د	کھرک پور ـ	۱۱۸۱۳۵ د
[سوار و رسدار ـ ۹ سوار ـ ۷ ۵ پیادہ]		حسرت پور ـ	۱۱۶۴ د	کسودیا ـ	۱۲۴۵ د
السراحاج ـ	۲۴۲۴ د	حاصل مارار ـ	۱۱۴۶۷ د	کوسا ـ	۶۸۳۵ د
سل پھولیا ـ	۳۸۴۴۵۲ د	رسول پور ـ	۱۳۷۶۷ د	مکورگا پور ـ	۳۱۵۷ د
ملور ـ	۱۲۴۸۷۲ د	سول وپ ـ	۱۱۸۲۴۵ د	مسعد پور ـ	۵۵۳۱۲ د
بھاگل پور ـ	۶۱۱۵ د	سرہارکل(۱) ـ	۷۸۷۴۳ د	سراں پور ـ	۲۲۱۷۲ د
مانڑھاوما ـ	۱۴۴۲ د	سری سال ـ	۱۷۳۲۲۷ د	مدکورس ـ	۱۳۳۳۶۵۱
سل مٹی ـ	۳۷۷۲۹ د	سروما ـ	۵۳۸۱۲ د	اقبال(۲) ـ	۷۹۴۲۲ د
حرل لکھی ـ	۳۵۶۴۵ د	سدھوا ـ	۳۷۱۲۷ د	نعمت پور ـ	۲۹۶ د
حرہالی ـ	۳۲ د	سرائل عرف حلال پور ـ	۸۵۷۲۳ د	ہرارہی ـ	۲۱۵۹۷ د
حویلی فتح آباد املہ ـ	۹۲۶۶۲ د	سہمار پور ـ	۷۲۲۱۰۲ د	یوسف پور ـ	۲۵۸۲۵ د

سرکار محمود آباد

[بساد دہشت کل ـ د ۲۲۵۶۷۰ ۱۱۶ ـ قوم کاہتھ]		سل واری ـ	۹۱۹۷ د	جگناتھ پور ـ	۶۲ د
[دو لست سوار ـ سہ دہ ہزار و یک پیادہ]		سہ دال ـ	۲۶۱۵۵ د	حیدری(۱) مرما ـ	۴۴ ۷ د
اودما(۱۲) ـ	۷۶۱۱۳ د	مالی(۷) کا مارا ـ	۲۲۷۱ د	حی یا ـ	۴۴۷ د
اوکم پور ـ	۴۳۳۶۵ د	مانکھن(۸) کرلا ـ	۱۴۸۹۵ د	حسن(۱۲) مارو ـ	۹۵۲۹۵ د
احال پور ـ	۲۷۳ ۷ د	سرال پور ـ	۱۲۵۷۲ د	حسن احال ـ	۳۴۵۱۳۵ د
امدرکل ـ	۱۱۲۵ د	برسہ(۹) پور ـ	۶۷۱۷ د	ہوملی ـ	۹۱۵۷۵ د
آمدہ ـ	۱۹۲ د	تنکاماری ـ	۳۵۶۷ د	حالس پور ـ	۵۶۸۵ د
ماروراست ـ	۶۵۲۵ ۷ د	مسل مرما ـ	۲۴۵ د	حسراحالی ـ	۱۹۲ د
ماروحسا ـ	۲۷۱۲۴ د	ماگوتھیا ـ	۲۱۷ د	حرم پور ـ	۲۶۵ د
مراڑھی(۴) ـ	۶۴۱۲۲ د	سل کسی ـ	۱۲۳۳۸۷ د	دکاسی(۱۳) ـ	۵۱۷۴ د
لسی ـ	۱۵۲۴۷ د	مارگیا(۱۱) ـ	۶۷۵۷۹ د	درلہ پور ـ	۱۲۷۷۵ د
مدین حلہ ـ	۱۲۲۱ د	سیاگھالج ـ	۹۲ د	دھولی ـ	۱۳۶۶۵ د
ملیت(۵) مریا ـ	۹۶۱۱۷ د	تاراحیال ـ	۳۹۱۳۶۵ د	دیورا ـ	۱۷ د
ماکھال ـ	۸۵۴۴۷ د	حباودیا ـ [ماحیا ودیا]	۹۱۲۵ د	دہشت(۱۵) حلال پور ـ	۱۲ د
ماگال(۶) ـ	۴۱۳۱۷ د	حیار(۱۱) وکھی ـ	۱۱۵۵ د	دوسیھا(۱۶) ـ	۱۵۲ د

اختلاف (۱) [ق] سدھا کل مال (۲) [۳] [س] تنکسر [گ] علسر (۳) مادوسا [س] آدسا [ص۲] اودسا اوار (۴) [گ] پڑہی (۵) [گ] مس مرا (۶) [ق] اندر [ب۲] انکا [گ] انکا مرن (۷) [ق س۲] الی مون [ق] الی ا (۸) [س] ماہس [ب۲] ماسن (۹) [ق] [گ] ... مون (۱۰) [ق] ... (۱۱) [س۲] معاری (۱۲) [ق] حجدی مرما (۱۳) [ق] [گ س] حس [ب] حسن [۲] حسن (۱۴) [ب۲] ... [گ] دکاری [س] کورسی (۱۵) [گ] دھلت حاف [س] ... [۲] دھلت (۱۶) [ق] دسیھا [ص] دسسا [س] درکیا [ب] دوشنا [گ] دوشما [م] دشسا

دھومرہات — د ۴۲۵۰۵	وحت پور — د ۳۰۱۷۹۰	محمود شاہی — د ۲۲۶۵۵۲
سدکی جیال کوتیا(۱) — د ۸۲ ۵	تحیور لوسکا(۶) — د ۱۰۲۵۲۵	میر پور — د ۲۳۷
ساروتیا — د ۶۵۳۰	قسلت پور — د ۲۲۳۵۲	تھیلسر پور — د ۴۲۸۵۲
سرسریا — د ۷۲۱۴۷	قاصی پور — د ۲۶۵۲	مدھودیا — د ۶۹۵
سکڑدیا — د ۱۰۲۱۲	کنڈلیا — د ۲۰۴۱۷	معروف ڈیہ — د ۲۳ ۲
سلیم پور — د ۳۳۶۳۷	لیل گھیاتی(۷) — د ۱۹۹۴۰	ملدئی(۹) — د ۱۴۴۴۰
سول تاراجیال عرف گوما(۲) — د ۸۹۲۲۰	کندی نزئی — د ۸۴۷۷	نصرت شاہی — د ۲۷۲۴۵
سروپ پور — د ۷۴۸۲	کول ریا — د ۶۵۱۷	کرجیال کوتیا — د ۶۱۲۳۵
سالی ریا(۳) — د ۶۷۶۰	کوڈسا(۸) — د ۶۴۳۵	تکرماکا(۱۰) — د ۳۳۸۲
ساتوتر — د ۲۹۰۷۲	کلیاں پور — د ۲۶۲۳۵	تاشی پور کہ احسین(۱۱) ہم گویند — د ۹۱۰۸
ستاہ اجیال(۴) — د ۶۴۴۷۸۷	کلی محل — د ۲۶۷۱۷	ہم تن پور — د ۴۷۷۳۶
ستیر پور سری — د ۹۴ ۲	لانیاں — د ۲۱۳۲۸۶	ہلدا — د ۱۲۲۵۶۶
شیر پور ستاسولی(۵) — د ۲۷۹۷	لول کوہال — د ۱۵۴۲۵	ہوال گھاتی — د ۶۶۲۱۷
عظمت پور — د ۱۴۴۲۲	مہان شاہی — د ۵۷۵۰۲۷	ہتایاں(۱۲) — د ۳۶۶۵
علی پور — د ۱۲۳۶۷	مکھیا — د ۱۴۵۰۵	ہوستی پور — د ۱۷۴۲۵

سرکارِ خلیفت آباد

سی و پنج محل — د ۴۱۲۱۴۵ — قوم مختلف	سہلیانہ — د ۹۵۲۷	جیرولا — د ۹۹۵۵
صدسوار — یازدہ ہزار و صد و پنجاہ پیادہ	بھولنگرہ — د ۶۶۶۶۰	جھیلرا(۱۷) — د ۶۹۲
بھال ماقصبہ — د ۴۷۵۱۲	تعلق کاسیناہ — د ۲۹۷۰۲۰	حویلی خلیفت آباد — د ۳۱۴۴۳
بھالکا — د ۲۳۰۵۱۵	تالا — د ۱۷۴۶۷۶	خالص پور — د ۳۲۷۷
پولہ — د ۱۳۵۹۳۲	تعلق سری رنگ — د ۲۶۴۲۷	داتیا — د ۵۲۲۸۸۵
پوٹکا(۱۳) — د ۱۰۴۲۰۵	تعلق جہیس سدل — د ۲۳۷۲۷	رانگسادیا — د ۱۲۹۹۱
ناگہ مارا(۱۴) — د ۸۱۸۰۷	تعلق برمودر(۱۵) بکتا جارح — د ۱۳۸۶۰	سہس(۱۸) پور — د ۲۶ ۳۴
کھامدا — د ۲۵۳۰۰	تعلق سری یت گبراج(۱۶) — د ۸۶۷۵	سلیمان آباد — د ۱۶۸۵۰۴
سہدیس — د ۱۱۲۲۵	حلیسر عرف رسول پور — د ۱۷۲۲۸۵	ساہس — د ۹۱۵۰۰

اختلاف (۱) [ہ م] کوتیا [ف گ] کوتا [س] کوشا (۲) [ہ م] کوپا [ف] کوما [گ] گوما (۳) [ص] ساق [ف م] ساقی [س] سالی (۴) [ہ] سادہ (۵) رہجس در [ہ] [گ] شیر پور وتا سالی [ص] ادرسالی [س] ا سادق [ف] ادساق (۶) [س ف] سیکا [ص] سکا (۷) [ص] پالی [س] بھارالی [گ] بھارق [م] بھار [ف] بھارال (۸) [ہ] کودسا [س ف] کاوڑا [م] کاودا [ص] کاودا [گ] گودا (۹) [ہ] لدائی [س] ملدی (۱۰) [ہ] انکاوہای پور (۱۱) [ف] ادحین [ہ ص] بی نقط (۱۲) [ص] ہتیاں [س] ہتیاں (۱۳) [گ ص] پوکاٹو [س] پوٹکا وسلجھای لعدی اریپ جاتا ہو دا کا حر سواق [ص] است (۱۴) [ہ] اکہ مارا ما (۱۵) [ہ س ف م] بی نقط [گ] ربودر (۱۶) [ف] کراج [ہ م] کراج [گ] کرج سا (۱۷) [ص] جھلرا [ف م] جھلا [س] جھلرا [گ] حرد (۱۸) [ہ] سہساور [ص] سس پورہ

سوبھاکھہ	۵۱۶۶۴۳ د
سالنسرہی[1]	۱۱۴۸۴۳ د
عماد پور -	۹۷۱ ۲ د
کھوکراں -	۱ ۵۵۲ د
کنگسی[2] تعلق رامت	۱۶۶۳۶ د
سوبداکاچہ	۱۲۹۳۶ د
ملک پور	۶۱۳۲۷ د
مدھرا	۴۵ ۷ د
مانگور گھات -	۱۶۶۴۳ د
مہرستا[3]	۱۱۱۷ د

سرکار نگلا

چہار محل	۷۱۵ ۶ ۵ د
دوم مختلف ۳۲ محل - ۱۵ سوارو	
اسماعیل پور عرف نکلا[4]	۴۳۳۸۹۶ د
سری رام پور	۲۵۲ د
شاہزاد پور	۹۷۷۲۴۵ د
عادل پور	۱۵۵۳۴۴ د

سرکار پورنیہ

محل ۷۷۵ ۴۶ دوم مختلف پنجہ سوار ہزار پیادہ حویلی ماحور باملدہ -

اسجا	۷۳۴۳۲۵ د
حرام پور	۴۶۰۷۸۵ د
حویلی پورنیہ	۲۶۸۶۹۹۵ د
دل مال پور	۶۷۱۵۳ د
سلطان پور	۵ ۲۲ ۶ د
سرتی پور[5]	۳۶ ۲ د
ساراجاسل ستلان ہرا[6]	۸۵ د
کمہاری	۵۹ ۱ د
کڑوال -	۲۸ ۵۹۲ د

سرکار تاج پور

بیست و سہ محل - ۶۲۴۰۳۸۵۷ د
دوم مختلف صد سوار پنجاہ ہزار پیادہ -

ملک[7]	۳۳ ۷۸۸۵ د
مدوکھر	۳۲۸۸۵۵ د
کھولی -	۶ ۸۹ د
مدول	۱۱ ۸۳ د
نوا	۲۲۱۹۲ د
کھوبرا	۱۱۸۲۹۵ د
نڈگاد	۹۳۳ د
اسی کالو	۱ ۳۴۹۲ د
سکالو -	۱۱۵۹۹ د
بہادر پور	۹۶ ۱۲ د
بھاگر	۹۱۶۳ د
نڈلکا	۷۱۵۶۴ د
مال وار	۱ ۸۵۴ د
جھاربال	۲۴۳۲۵۵ د
حویلی ماحور باملدہ	۸۸۹۲۵۴ د
دلاور پور	۹۴۴ ۵۵ د
دہٹ	۱۲۴۱۹۶ د
سلسہرا	۳۷۶۷۶ د
سوجاپور	۲۴۴۵ ۷ د
شاہ پور	۱۲۶۲۳۵ د
کرار پور	۴۶ د
کسارگالو	۲۵۸۰۴۲ د
گوپال نگر	۲۳۳ ۱۶ د
گوگھرا -	۱۴۷۸۹۳ د [۱۴۷۳۹۲]
جھسول	۱۹۴۴۷۵ د
بیل نگر -	۲۶۷۶۱۳ د
ملوں -	۱۲۷۵۱ د
یوسف	۱۴۶۲۴ د
رکوۃ	۷۸۴۸۷ د

سرکار گھوڑا گھاٹ

پسادو چہار محل ½ ۷۲ ۸۳ ۸۹ دوم مختلف نہصد سوار - نجاہ فیل ۳۲۸ پیادہ -

ادھوا	۹۱۲۹۳ د
اڈھر	۷۵ ۱ د
امل گالو	۱۵۴۳۳۷ د
اوربال[9]	۳۱ ۲۲ د
ال گالو	۱۷۱۹۹۵ د
اکھورا[10]	۲۵۳۴۶ د
احمد آباد	۱۸۵۱۷ د
اسلاکاچھی	۹۲ د
الورملک	۸۲ د
آل ہات	۷۵ ۸ د
اللہ داد پور	۲۱۹ د
ماروطفر شاہی ۲ محل	۷۳۵۸۳۵ د
مارو ولاد شاہی	۷۱۱۴۱۲ د
ماگ[11] دوار	۱ ۲۴۴ د
پھلواری[12]	۶۵۸ د
ماریک پور	۸۴۹۵۲ د
ماس پور	۳۷۹ ۷ د
ملدۂ نصرت آباد	۳۳۶۴۴۵ د

اختلاف (۱) [ش ک] سالسرے (۲) [ک] کنگس [ب] کنکس [س] کیکی [م] کنکس (۳) [ق] سہرسا (۴) محس در [ش ک] [ب] نکد [ق] نگاد [ش] کلا [م] نکلا (۵) [ق] سرور [س] سرپوری (۶) در [گ ب] ستہ [ش] ہرا [ق] [م] (۷) سطہ (۸) [ک] پنک [گ] دیسی سائے نکال (۹) [ق م] اوربال بیاسے نکالی (۱۰) [گ] اکھورا [ق ب] اکھور [ش] اکھور (۱۱) [ش س] ماک دوار [ق س گ م] ماک سائے نوحان رخلاف حروف نکسی (۱۲) [گ] پھلواری [ش م] پھواری

برسلا	۲۳۳۶۰۰ د	سرہتا	۳۴۴۹۰ د	گوکس ارا	۹۸۵ د
سری سانک مالا(۱)	۱۴۶۷۶۰ د	سندی(۹)	۲۶۲۲۴ د	ملک پور(۲۱)	۱۲۴۰۵ د
سری گھوراگھاٹ	۱۶۵۸۲۷ د	سیت پور	۱۲۸۷۷۵ د	محت پور	۴۶۵۱۲ د
پایرید پور	۱۴۴۲۲۷ د	سرپاکادی	۲۴۶۲۲ د	مسجد حسین شاہی	۲۸۹۴۵ د
پاتال دیہ	۴۱۳۶۵ د	سات ہاٹ(۱۰)	۱۶۴۱۳ د	مسجد امدرخانی	۲۴۴۷ د
مالگا(۲)	۳۳۳۵ د	شیرپور کوئی باری(۱۱)	۱۵۶۷۵ د	ملایر	۲۴۸۰ د
بھولی	۱۲۰۴ د	فتح پور	۳۵۳۳۵۵ د	سدھرا	۶۱۰۵۰ د
ماج پتاری(۳)	۷۹۰ د	کھتیاری(۱۲)	۱۳۴۴۲۸۰ د	لویارا	۱۹۲۰۲ د
بیوارکاحر	۱۴۵۲ [۴۴۵۴] د	گیاپور	۱۷۲۵ د	بہدون ٹپور(۲۲)	۴۹۱۰ د
سیل گھاتی	۳۲۴۵ د	کال پور	۴۸۴۶۵ د	داگرحاصر(۲۳)	۳۰۶۴۶ د
بارار رحیتا گھات	۳۸۷ د	گنج ساکھالا	۹۸۴۶۵ د	وجھی	۱۶۸۴۲ د
ملاس ماری	مدارد(۴)	کھنڈ کھنڈی	۸۱۵۶۵ د	دہرایت(۲۴)	۴۲۳۰ د
باج ناکا(۵)	۵۳۴۰ د	گوکل	۵۶۸۶۵ د	**سرکار پنجرہ**	
تلسی گھاٹ	۱۶۴۳۴ د	کوکھنی(۱۳) ماری(۱۴) ۲ محل	۴۸۸۰۷ د	طیست وپا ۲ محل	۳۲۷۵۷۸ د - قوم محلا
تعلق حسین	۲۵۴۱ د	کھلسی	۲۶۴۳۲۳ د	۵۰ سوار	۷ پیادہ
تعلق مالساتھ	۲۷۹۶۲ د	کندی ماری(۱۵)	۱۲۵۷۹۷ د	انیل(۲۵)	۱۵۸۷۲۵ د
تعلق سیوان(۶)	۱۵۴۹ د	کولی بارار عرف حورپوری(۱۶)	۱۱۵۶۸۰ د	اماری	۳۶۵۲۵ د
تعلق کسائی	۱۵۲۶۷ د	گوندپور گھنڈ(۱)	۴۶۷۵ د	انگوجہ(۲۶)	۱۱۸۲۲ د
تاچل	۶۰۲۹ [۸۲۹۰] د	کھٹال(۱۹)	۴۳۶۷ د	پاریک پور(۲۷)	۶۳۵۳۹۰ د
تعلق احمد خاں	۲۳۸۴۷۵ د	کانک سکھر	۲۸۰۶۵ د	سجانگر	۷۱۹۱۷ د
حاملا	۶۵۸ د	گھات نگر	۲۷۹۲۲ د	بایزید پور	۲۵۵۴۵ د
خیرآبادی	۵۶۲ د	کواکاجھی	۲۵۶ د	بھرگیہ	۱۱۶۷۲۰ د
حاص ماری	۲۷۳۵ د	کھاج یاری(۱۷)	۲۴۸۴۷ د	باری گھیر	۱۴۲۷۷ د
رکس پور	۱۹۵ د	گورا ارسائر کوۃ(۲)	۱۸۰ د	دوگھر	۵۵۲۰۵ د
سلطان پور	۱۰۸۳۷۷ د	کوکرن	۱۳۱۲۰ د	تگاسی	۳۷۴۴۹۰ د
سیکہ شہر شتبکہ(۷)	۹۳۷۱ د	کال	۱۵۶۹۰ [۱۱۶۹۰] د	جالون(۲۸)	۸۲۱۴۲ د
ساکھنی پور(۸)	۴۹۵۷۰ د	گدھیا	۱۰۹۸ د	حویلی پنجرہ	۹۲۹۶۷ د

اختلاف (۱) [گ] مالک [۲] سالک [س۳] سانک (۲) [ص] انکامون (۳)] ۵ [یاری] ص [ماری ودر دیگر نسخہ اتاری یا یاتی (۴) محصول درد ۵ [گ] ۵۳۴ (۵) [س] ناکا [س۳] انکا ملام (۶) [ص] سیران [س۲] سوان [ب] سوال [۵] سیلک [ص] سیکر [س] سیکر [ب] سیک شہر [ب] سیلہ [۳] سکہ (۸) بخمس در [۵ گ] در دیگر نسخہ ساکھی ساہی گرقال (۹) [ص ف] سندی ساہ تخال (۱۰) [ف س ۳] بانگ (۱۱) [س] کوہ [ق] کوری [۲] کول (۱۲) [گ] کمساری [۲] کتھاری [ص ش] کھاری (۱۳) (۵) کوسی [م] کرسی [۲] کوری (۱۴) [گ ف س] ماری (۱۵) [س] کیدی یا بے کھالی (۱۶) [س] حورلوری [ب] حوریری [ص] کوری (۱۷) [ق] انکہ [گ ف] الحمد در [ص] بیت (۱۸) [گ] کوسال [ص] کتاب [ف] کھتال [۲] کہتال (۱۹) [ف ص] کال [۲] کالا (۲) [ص] کور [ب] کورا [۲] کالر (۲۱) [گ] گمٹی پور [۲] کتھوبہ (۲۲) [ق] ماور [۲] اور [ب] بجید (۲۳) [ف اش] داکرہ (۲۴) [گ] دہرت [ص] واہرت [ب] داہریب [۵] دابیرت [ص] داہرت (۲۵) [گ] آسول (۲۶) [ب] اگوجہ (۲۷) [ب] ماریک [ص ش] ماریک (۲۸) [۳] حارن ختم +

یکها - ۱۴۶۸۳۷د
دیورا - د ۱۷۷۲ ۱
سدهرباری - ۲۷۳ ۴۵د
سکتا - ۲۵۱۳۱ د
سلطان پور - ۲۳۲۹۲د
ساسیر - ۱۱۵۱۸ د
سلطان آباد - ۴۲۵۳۲د
کتها - ۷۷۷۲۵۵د
کداباری - ۲۱۳۳۸۲د

سرکار بارکب آباد

سی و شش محل - د ۲۳۲۱۵۱۵ ۳ - ۱ - قوم مختلف
۵۰ سوار - پنجاه هزار پیاده -
امردل - ۵۶۳۸۲د
لدهٔ مدکور - د ۳۱۵۳۴
ما مدول - ۱۹۸۸۵د
لولارهار - ۱۳۶۷۱۲د
سول - ۶۵۲۱۶۷د
ررما - ۶۴۳۳۵د
مکانو - ۳۱۹ د
الالپور - ۱۷۹۸۴ د
خمهد باما (۱) - ۷۵۵۵۲۲د
خوبرا (۲) - ۱۵۹۸۲۲د
خاسدود چوکارل ۲ محل (۳) - د ۴۷ ۷
حدلائی (۴) - ۲۸۹۳۴ د
حاشو (۵) - ۸۵۰۸۷د
دولی سکه نتهر (۶) - ۱۶۲۹۱۷۵د
دهارس - ۳۵۸۹۵د

اکرپور - ۸۹ ۲د
سکاول عرف نظام پور - ۳۸۹۹۸۵۵د
شکارپور - ۳۲۷۳۴۲د
سیرپور و بهرام پور محل (۷) - ۳۹۱۶۲۵د
طاهرپور - ۵۸۲۵۵ د
ماسی‌ہی - ۹۲ ۴۷۷د
کردها - ۱۳۹ ۵۷۲د
کرزهات (۸) - ۱۲۹۶۲۴ د
کهاس - ۸ ۱ ۸ د
گچ مشهور به حکدل - ۱۱۹۴۶۵۵د
گومدپور - ۴۱۵۳۵د
کالی گاهی کوتهسا (۹) - ۳۴۱۵۷د
کهرال - ۲۱ ۱۳۲د
کودآگاه - ۱۲۹۵۵ د
کالی گاهی - ۱۹۶۹۳۲د
سکرپور - [۲۵۵۹] د ۹ ۱۵۵
الجی پور - ۹۲۵۶۸ د
مسدهها - ۶۸۹۷۱۲د
مس سمال - ۵۹۴۷۹۲د
محمودپور - ۱۲۴۵۲۲د
دریرپور - ۱۶۹۱۹ د

سرکار پاروها

سی و دو محل - د ۱۷۸۶۵۹۵۳۹ - قوم مختلف
۱۷ سوار - ۱ فیل - ۵۳ پیاده
الایب شاهی - ۷۶ ۶۶۷د
مدار (۱۱) - نصرت شاهی - مهروه - وغیره
۵ محل - د ۴۱۷۸۱۴

بهورتا بارو (۱۰) - د ۳۲ ۷ ۲۱۸
بهوال بارو - د ۱۹۳۵۱۶
برمات بارو - ۱۸۰۳۲۶د
یکهوا بارو - ۱۷۱۵۱۷ د
حسن شاهی - ۱۸۳۷۵د
دسکها دا بارو - ۱۹۴۵۶ ۳د
ڈهکتا بارو - ۱۹ ۱۲ ۳د
سلیم برمات بارو - حامد برمات بارو - سلطان بارو - ۴۶۲۵۴۷۵د
سوناگهالی بارو - ۱۹۱ ۴۴د
سونا بارو - ۱۷ ۵۲۹ د
سل برس (۱۲) - ۱۴۸۴۳۲ د
سار حکر - ۴۶۱۲۹ د
ساه احسال بارو - ۴ ۵۱۲ د
ظفر احسال بارو - ۶۵ ۴۷د
کنارتل بارو (۱۵) - ۲ ۴۳۹ د
کهتا بارو (۱۶) - ۱۳۷۰۲ د
مهان شاهی مشهور به سترپور (۱۷) - ۲۲۷۷۱۵د
ممن سی سکه (۱۸) - نصرت شاهی حسین سکه -
نصرت احسال ۴ محل - د ۱۸۰۷۶۴
مبارک احسال - ۴۶۸۷۸ د
هرمال بارو - ۳۴۴۴۴ د
یوسف شاهی - د ۹ ۱۶۷

سرکار ستارگانو

پنجاه و دو محل - د ۳۳۱۳۳۳ ۱ - اقوام مختلفه
۱۵ سوار - ۲ فیل - ۲۴ پیاده
اترساد پور (۲) - ۳۸۴۴۳د

اختلاف (۱) [ص] جهد ما [illegible] [ف] حرباد [گ] حر ۱۱ و (۲) [ب] حو [ص] حو [م] ود (۳) [س] حعاکه [گ] حسه حکارد (۴) [illegible] حمر ما سی (۵) [illegible] حاسوکها [گ] حیاسو (۶) [illegible] سکه (۷) [illegible] بهرادر [ص] مراد (۸) [illegible] کرره ات (۹) [illegible] کرها [ص] کاکها [illegible] سال موں (۱۱) [گ] مدارد - نصرت شاهی مهروه - [illegible] - سرال [ص] مدا نصرت شاهی - مهروه - کا مروار - سرال - [ف] مدار - نصرت شاهی - مهروه کا مروار - [illegible] [illegible] (۱۲) [illegible] (۱۳) [illegible] (۱۴) [illegible] سل [illegible] (۱۵) [illegible] (۱۶) [illegible] (۱۷) [illegible] (۱۸) [illegible] سکه [illegible] (۱۹) [illegible] (۲) [illegible]
+

آل(۱) جہات	۵۳۹ د
اوتر عثمان پور	۲۴۸۸ د
بکرم پور	۳۳۳۵۵۲ د
بہلواجرار	۱۳۳۱۴۸ د
بلدا کھال	۶۹۴۹۰ د
بوالیا	۲۲۷۳۲۰ د
پرحیدی	۱۲۱۰ د
پاتہ کرا	۴۸ د
پلاس گھاٹی وغیرہ	۴۲۲۲۶۵ د
رویا	۳۶۳۱۲ د
تجلری(۲)	۱۹۰ د
پان ہتا	۷۶۶۷ د [۷۳۶۷ د]
لترا	۱۴۹۱ د
تلح پور	۶ د
ترکی	۱۹۲۷۰ د
حوگی دیا	۵۱۲۸۰ د
جوار نادر	۷۲۶۳۲۲ د
چھوکھنڈی ار حاصل دکانہا	۷۱۲۷۰ د
جینہ یاحر(۳)	۳۰۲۲۲ د
جاند پور	۱۲ د
حویلی ستار گانو بالدہ	۴۵۹۵۳۲۲ د
حسن پور	۴۳۸۰ د
ددہار	۴۵۸۵۲۴ د
داندرا	۴۲۱۳۸۰ د
دکھن(۴) شاہ پور	۲۳۹۹۱۰ د
بلاور پور حاصل زکوۃ	۱۲۷۲۷۱
دکھن عثمان پور	۸۸۴۰ د

رای پور	۴۵۳۵ د
سکھر گانو	۲۴۰۳۶۵ د
سکری	۱۸۴۷۸۰ د
سلیم پور	۹۱۰۹۰ د
سالی سری(۵) مع سایر جلکر رعیتی وغیرہ	۲۵۷۴ د
سکھوا ار رعیتی د ۲۸ وا سایر د	۲۸
سکھاڑیہ	۲۸۰ د
سیکو(۶) جیال	۱۲ د
شمس پور	۲۲ د
کیرا(۷) پور	۲۹۳۴۰۲ د
کرڈی(۸)	۸۹۵۹۰ د
کاتاک پور	۸۰۰ د
کھامدی	۴۱۴ د
کوٹھری(۹)	۳۴۱۶۰ د
گھاتی مدحتی(۱۰)	۲ د
مہر کول	۱۰۳۹۴۷ د
معظم پور	۲۳۶۸۳۰ د
مہار	۶۸ د
سوہر پور	۵۳۳۱ د
مہی(۱۱) جیال	۲۵ د
نرایں پور ار سایر روزکوۃ و رعیتی	۹۴۷۴ د
ملواکوٹ	۱۶۰۸۰ د
ہمتا مارو	۲۸۱۲۸۰ د
ہات گھاتی	۱۰۲۸۵ د

سرکار سلہٹ

ہشت محل — ۶۶۸۱۲۴۸ د — قوم مختلف — ۱۱
سوار — ۱۹ فیل — ۲۰ ۹۲۳ — پیادہ

پرتاب گڈھ کہ سچ کھنڈ(۱۱) ہم گویند	۳۷ د
میاں(۱۲) جیگ	۱۶۷۲۰۸۰ د
باہوا(۱۳) ٹیاحر	۸۰۴۰۸۰ د
حلتیا(۱۴) (حینیا)	۲۷۲۲۰ د
حویلی سلہٹ	۲۲۶۰۷۱۷ د
ستر کھنڈل	۳۹۴۷۲ د
لادو(۱۵)	۲۳۶۲۲ د
ہرنگر رعیتی و سایر	۱۱۸۵۷ د

سرکار چاٹگانو

ہفت محل	۱۱۴۲۴۳۱۰ د
اقوام مختلفہ — ۱ سوار — ۱۵ پیادہ	
تالگانو(۱۶)	۵۶۰ د
چاٹگانو	۶۶۳۹۴۱۰ د
دیوگانو	۷۷۵۵۲۰ د
سالیماں(۱۷) عرف شیخ پور	۱۵۷۲۴ د
سایر از نمکسار	۷۳۷۵۲۰ د
سہوا	۵۷۹۳۴۰ د
لوابارا	۷۰۳۳ د

سرکار شریف آباد

بست وشش محل	۲۳۸۱۰۵ د
اقوام مختلفہ — ۲ سوار — ۵ پیادہ	
مروواں	۱۰۷۶۱۳۲ د
بہرور	۱۰۳۷۶۷۵ د
باربک(۱۹) سنگہ	۵۴۰۳۹۵ د
مہرکوندہ(۲۰) واکبرشاہی عرف ساتل محل	۱۲۷۶۱۹۵ د
اگھا	۵۹۳۴۰ د
سحات سیلا	۳۷۳۴ د

اختلاف (۱) در [م] ال نقطہ [ل] جیاپ (۲) (ف ۳) کھلری (۳) ہجیں ور [ا] کہ کی [ش] چیدر ماحر [۲] سیدیاحر [ح س] جینیا حیدر ماحر (۴) [ح م] دکس (۵) [ف] سالی مون [ب] سال سرتی [۲] سال سری (۶) [گ] سرجال (۷) [ح س ف ۲ م] کرا اور [گ] کرا اور (۸) [گ] کردی [ب ۲] کردی [م] کردی [ح] کردی (۹) [ح گ م] کرلین ملوم [ ] کرلیری [۲] کرلیری (۱۰) [ف ۲ م ح س] سدادانی (۱۱) [ح س] مال [ح م] حال (۱۲) در [ل گ] ست [ح س ۲] لسدم [ب] کہا ر (۱۳) بکس ربا [ح س ۲] ادر عسہ [ب] بیاں حک [ح س] بیاں جیگ (۲) سیاں حکہ [م] سیاں حکمہ (۱۴) [ق] باحرا ساحر [ا] احرا ساحر [ح س ۲] احوا ساحو [ل] احا سامر (۱۵) [د] حسہ [ح س] حسا [ب] حیار [۲] حتیا احتیار [ل] جیتار [م] حتیا، اچہار (۱۶) یلاداد و لعسہا موضعے لاوم وسر (۱۷) [گ] انگاو (۱۸) محسں سر [ح س] مد دکر سحا سلیمان معرالسہ (۱۹) [ب س گ] اربکہ سلنے سحابار (۲۰) [ل] بحیر کودہ (۲۱) اردرور رودان [د] الکا [ب ۲] پاکنت [ح م] تاکیا

بابا ابراہیم پور	د ۱۵۷۴	ستدھری(۶)	د ۲۲۶۶۲۸	نتیا(۸)	د ۱۷ ۷۷
حکی	د ۵ ۹۳۷۷	کھوسٹ	د ۱۹۶۸۹۹	**سرکار ساتگانو**	
حوث تکمد(۱)	د ۲۲۱۵	پنڈوہ	د ۱۱۲۳۳۹۲	ستاوسہ محل	دم ۱۷۴۴۷۲۴
دہاماں	د ۱۵ ۸۸۵	یاحور(۱۱)	د ۶۱۴۹۵	اقوام مختلف ۵ سوار ۶ سادہ	
سلمان ساہی	د ۷۲۱۳۳۵	بالی پھکا(۱۲) ۲ محل	د ۴۱۶۱۸۵	سواد کروالی و قوامت کھر(۱۷) ۳ محل	دم [illegible]
سوئیا	د ۹ ۳۷	حقولی پور	د ۵۵۴۹۵۳	اوکڑا	د ۷۲۹۳۹
حویلی شیر پور عطائی	د ۸۱۶ ۶۸	چہا	د ۴۵۵۹۱	انور پور	د ۲۳۶۹۵
عظمت پور	د ۱۶۲ ۳۵	سے پور	د ۴۴۲۵	ارسا و تالی ساتگار محل(۲۳)	د ۲۳۳۹
مع سگ	د ۲ ۹۶۴۶	حسن پور	د ۳۵۵ ۹	اکبر پور	د ۱۱۵۵۹
حسن ابدال	د ۲۹۲۳۴۵	دھاڑسہ	د ۹۵۲۵	لوڑھن	د ۹۵۶۴۵۷
کرکاتو	د ۳۴۸۲۶	راثساو(۱۳) [راپیہ]	د ۶۸۳۵۷	سوال و سلیم پور ۲ محل	د ۵ ۹۵۲۵
کربلو	د ۲۲۵۷۷۵	حویلی سلیمان آباد	د ۲۵۱۹	لورہ	د ۶۵۲۴۷
کھنڈ(۳)	د ۱۹۶۳۸	سات سیکا(۱۴)	د ۷۵۷۱۱۱	مرحھتر و مانک ساہی(۱)	د ۳۸۳۸ ۳
کستگا(۴)	د ۱۸۳۳۶	سوہش پور(۱۵)	د ۳۱۴۸۴۳	سل گانو	د ۲۳۳۶ ۲
کوولا(۵)	د ۶۳۱۲۵	سکھولی(۱۶)	د ۷۲۷۴۷	مالدھا	د ۱۳۵۲۵
مہلد	د ۱۸۳۱۸۹	سلطان پور	د ۴۴۵۷۵	ماگواں وسگا ناری(۲۰)	د ۱
سوہر ساہی	د ۱۷ ۹۹۳	عمر پور	د ۲۲۳۳۲	لیا	د ۹۴۷۲۵
سطر ساہی	د ۱۵۵۲۱۷۵	سالم پور	د ۳۸۲۸	کیلکا(۲۲)	د ۳۸۲۴۵
لنک(۱)	د ۷۸۲۵۱۷	قنار پور	د ۷۴۷۲	ردھی	د ۲۵ ۲۰
ہراں [ہتراں]	د ۲ ۲۵۶	گوبند کوسدا(۱۸)	د ۳۵۷۹۴۲	لو ترما	د ۳۶۶ ۴
سرکار سلیمان آباد		مدکورس	د ۲۱۳ ۶۷	حویلی سہر	د ۵ ۲۳۳
سی یک محل دم ۲۹۶۱۴ ۱۷ اقوام مختلف اش ۵ سوار		محمد پور	۴۸۵۱۵	حسین پور	د ۳۲۴۳۲۲
امدراں	د ۵۹۲۱۲	دولگھر	د ۷۹۲۱ ۷	حاجی پور سدار نگ پور ۲ محل(۲۵)	د ۱۴۲۵۹۳
اسماعیل پور	د ۱۸۴۵۴	گیتی(۲۱)	د ۹۱ ۹۹	دھلیا پور(۲۶)	د ۷۸۸۱۵
الیا(۹)	د ۱۲۳۵۷۷	بایرا	د ۸۷۲۹۴۵	مالی ہاٹ	د ۱۳۵۸۵۱
اتولا	د ۸۹۲۷۷	حسنگہ	د ۵ ۶۷۵	سار گھاگی	د ۳۶۸ ۵۸

اختلاف (۱) اوت کمد [ق ۲] وث [س س] حوث [گ] (۲) [illegible] کمد (۳) سوسا [illegible] امر رکھنڈ گھوس [illegible] کنکا [illegible] کنکا
[illegible] (۵) [illegible] (۶) [illegible] (۷) [illegible] (۸) ہراں [illegible] (۹) [illegible]
(۱۰) [illegible] کھوسٹ (۱۱) [illegible] (۱۲) [illegible]
[illegible] (۱۳) [illegible] (۱۴) [illegible]
[illegible] (۱۵) [illegible] (۱۶) [illegible] (۱۷) [illegible]
(۱۸) [illegible] (۱۹) [illegible] (۲۰) [illegible] (۲۱) [illegible]
[illegible] (۲۲) [illegible]
[illegible] (۲۳) [illegible] (۲۴) [illegible] (۲۵)
[illegible] (۲۶) [illegible] (۲۷) [illegible] +

سکوتا -	د ۲۷ ۲۰۴
سری راج پور -	د ۹۲ ۷ ۱۲۵
سائر زار سدمان و سددوی - ۲ محل	د
سا کھات و کاٹ سال ۲ محل	۳۰۷۵۰۰۵۴
فتح پور -	د ۲ ۷ ۸
کلکتہ (۱) و تر (۲) نگویا و مارک پور - ۳ محل	د ۹۳۲۲۱۵
کہارر (۳)	د ۳۶۵۲۷۵
کنڈالیا -	د ۲۴۲۱۴
کلاروا	د ۱۹۷۵۲۲
نگورا -	د ۹۰۱۳۲
تیاری -	د ۳۷۸۴۵
میدلی ل -	د ۱۷۶۲۴۲
مظفر پور -	د ۱۰۸۳۳۲

مونڈگاتیا -	د ۹۸۵۶
ماہی ہتی -	د ۴۹۹۳۵
مدیا (۴) دستاتن پور - ۲ محل -	د ۱۵۸۸۲
ہیلکی -	د ۹۴۲۲
ہاتھی کندھا	د ۵۵۷۰۲
سیاگڈھ (۵)	د ۷۸۱۳۶۰

سرکارِ مدارن

۱۶ محل - د ۴۴ ۳۴ ۹۴ - اقوام مختلفہ ۱۵ س ۶ پ

ال ہنی (۶)	د ۱۲۲۶۵۵
مال گڈھی -	د ۹۳۷۷۷
سیر بھوم -	د ۵۴۱۲۴۵
بھوال بھوم -	د ۴۹۵۲۲۰
جیتوا (۷) -	د ۸۰۶۵۴۲

جلیانگری -	د ۴۱۲۲۵
حویلی مدارن -	د ۱۷۲۷۷۷
سیں بھوم -	د ۹۱۵۸۵
سمر ساہس - [سمرسائی (۸)]	د ۲۷۴۳۴۶۱
سیر گڈہ عرف سکھ بھوم -	د ۹۱۵۳۲۷
تتا (۹) پور -	د ۱۳۴۱۶
کیت -	د ۴۶۴۴۷
مسٹل گھاٹ -	د ۹۶۷۷۵
ماگور (۱۰) -	د ۴۰۲۰۶۲۰
میاباک (۱۱) -	د ۲۷۹۳۲۲
ہیتسولی (۱۲) - [ہیسدلی]	د ۲۶۳۲۷

اوڈیسہ

سرکار جلیسر

بیست و ہشت محل - د ۵۲۷۳۸۵ - اقوام مختلفہ ۲ فیل - ۲۴۷ سوار - ۱۳۸۱۴ پیادہ

ماسند (۱۳) اشہور بہت (۱۴) بورہ - یح قلعہ مستحکم دارد - د ۳۴۱۱۲۴ - از قوم کھندیت در یار دار کیح اس ۵۸ - پیادہ

سلی (۱۵) [سلی] - د ۳ ۱۱۴۳ - ۲ - اس ۴ پ

بالی شاہی - د ۹۴۳۴۳ - ۲ س - ۲ پ

مال کونسی (۱۶) - سہ قلعہ دارد اول سوکرہ - دوم ماہس تالی - سوم ددہ پور - د ۲۲۷ ۲ س - ۳ پ

پُر (۱۷) بدا - قلعۂ دارد مستحکم لسعت در جنگل و بعضے درکوہ - د ۰۰ ۶۴ - ۴ س - ۱۶ پ

بھوگرائی - قلعۂ دارد بغایت مستحکم - د ۱۴ ۳۴۹۷ - قوم کھندیت - اس ۲۲ پ - تیرانداز و تفنگ -

نگدی - د ۸۲۸ ۳۱ - ۳ - راجپوت ۱۰ اس ۱۲ پ -

مارار - د ۲۰ ۱۲۵

بجاجنس (۱۸) بھوم - د ۸ ۴۲ ۱۱ - رنا روار ۲ س - ۴ پ

تلیہ (۱۹) با قصبہ جلیسر - قلعۂ خشت پختہ دارد - د ۱۱ ۷۱۲۰ - کھندیت - ۳ س - ۶۲۵ پ -

تنبولک (۲۰) - قلعہ سنگین دارد - د ۳ ۱۴۳ ۱۵۷ از قوم کھندیت - ۵ س ۱ پ

ترکول [ترکوا] - قلعۂ در جنگل دارد - د ۷ ۵۷ ۲ ۳ - ۳ س - ۱۷ پ

داو (۲۱) رستور بھوم عرف بارہ - د ۱۲۴۳۲۱ اس - ۱۰ پ

رمنا (۲۲) - یح قلعہ دارد - یکی در حویلی است دوم رامچہ پور - سوم راکا - چہارم دو پنجم سلمدو - د ۵۰۶۲۲۰۶ - جمعیت یح قلعہ مقدار ۷ س - ۱۵۵ پ

ریں - داخل سرحد اوڈیسہ - سہ قلعہ دارد - د ۲۱۸۸۰۶۲ - ۱۵ س ۱۵ پ

رای پور - شہر بیست عظیم - قلعہ مستحکم دارد - د ۹۸۶۹۷ - ۲ س - ۱ پ

سنگ - قلعۂ مستحکم دارد - در جنگل

اختلاف (۱) بمیں در [ی] و [۳] کلتا [ ] کلتا [سو] کلت [س] کلتا (۲) ہمیں در [ک سا] الگسا لگوا [س] لکوا [ا] کوا (۳) ہمیں درسبھا و درسرق کلکا کھاری (۴) در تواریخ قدیم لودیہ ماری (۵) ہمیں درسبھا و در بیست و چہار رگہ ساگڈھ (۶) [س] تی [۳] ہی (۷) [د] جھوا (۸) ہمیں اک نقسیما [کگ م] سمر ساہس [س] سمر سائش (۹) [گ د] نقسیا سازہور (۱۰) [س گ ک] اکورمول رحلاف حروف ہجی [س۳] اکور (۱۱) [س۳] مسا اک (۱۲) ہمیں در [د] [س گ] مسولی [س۳] ہولی (۱۳) [گ] ماسند [س] ماسدا (۱۴) [ک س] جو رکحم - د رنگ سبھا ور (۱۵) ہمیں در [ک] در ۲ سبھا سلی مالی (۱۶) الکوی [گ] کوہی [س ف س] کھوتی (۱۷) [گ۳] برما [س] برما [ک] پکیدا (۱۸) نسی برتھاپار در مدنا لور (۱۹) [س] لنسر [۳] لنتہ [س] لمہ در [س گ] قیب (۲۰) در بعضہا تنبولک (۲۱) ہمیں در [ک ص] [گ س] اور سور [۳] داو رارہ عرف سرکھم [س] ارل عرف داؤد سرہوم [س] داو رسور ارہ شہور (۲۲) [گ] کمسا +

واقع است د ۱۴ ۱۲۵ - اس - ۲
سارنگ - د ۱۰۵۷ - ۱
کاسی پور اسد ۹۹۳۱۶ - ۲ س - ۲۵ ب
لعکھی دودھاکہار(۱) [دودھاکہ] -
کھرک سور [پور] قلعۂ دارد در جنگل کوہ واقع
مستحکم - د ۵۲۵۷ - ۵ پیادہ
و مدد قجی وغیرہ
کدار کھنڈ - سہ قلعۂ مستحکم - د ۲۶۱۵۷
۵ س ۵ ب
گرائی(۲) - د ۲۸۵۷۲ - ۱ ب -
گنگا پور - د ۱۵۷۲ - ار راجپوت -
۵ س - ۴ ب
کروہی(۳) - د ۱۹۵۰ -
مال جھا(۴) د ۹۳۱۲۹۱ - ۵ س ۵ ب
سدلی پور - سپہرست عظیم - دو قلعۂ دارد یکے
در مدد گاہ مدم - د ۱۹۹۳ - کھندیت -
دیکسرہ(۵) - س کھند دو نوازہ -
۱ س - ۵ ب -
جہاکاں گھاٹ عرف قطب پور - قلعۂ سنگین
دارد سنا مستحکم - د ۲۴
۳ س - ۱ ب
راس پور عرف کدعار - قلعۂ مستحکم بالای
کوہ دارد - د ۲۲۸۰۱۶ -
۱ س - ۴ ب -

سرکار کھتارگ

سعت محل - د ۱۱۶۸۵۱۷ - ۱ اوام محلہ
۷۵ س - ۳۷۳ ب
ترنوا - دو قلعۂ مستحکم دارد اول قلعۂ باک

دوم رس کوی - د ۲۲۴
ارکھندیت و کاسہ - ۵ س - ۴ ب
ہوگری - د ۱۷ ۵
حویلی کھدرگ - قلعۂ دارد کہ آرا دعام تنگ
گڑسہ حاکم سیں - د ۹۵۴۲۷۶
کھندیت - ۲ س - ۵۳ ب
سہسو - دو قلعۂ محکم دارد - د ۲۵۱۴۲۸
ارکھندیت - ۳ س ۱۷ ب
کاماں - قلعۂ دارد سنگین ارکان استحکام
د ۱۵۱۵۱۴ - کھندیت -
۱ س - ۲ ب -
گرشو(۶) - د ۳۴۲۳
مکوریں - سہ قلعۂ دارد - اول محکم در تنگ
دوم کھندیت - سوم محوری د ۸۵۷۲
کھندیت در ہر سہ قلعۂ - ۱ س ۲ ب

سرکار کٹک

لشت تاک محل - د ۹۱۴۳۲۷۳ -
اوام محلہ - ۹ س - ۸۱۲ ا ب
آل - د ۶۴۲۹۱۳ - ۶۱ ب
آسکر - د ۳۸ ۳۱۲ - ۱۵ ب
اٹھہ گڑھ - قلعۂ استوار دارد - د ۹۸ ۱۱۴۹۸
رتا پوار ۲ س - ۷ ب -
لورب دکہ - چہار قلعۂ دارد - د ۱۵۸ ۱۰ ۲
۲ س - ۶ ب -
کھسم دکا - د ۹۴۲۷۶ -
۱ س - ۵ ب -
بہار - ۱ ۵۱۲۹۸۲ -
لسائی دور ونڈ(۸) - د ۲۷۴۲۱۵ - ۱ ب -

رنگ - قلعۂ دارد دوم در کوہ و جنگل اتع
سدہ - د ۲۱۳۳۹۴ - ا پیسر -
۲ س - ۳ ب
کھنج گر(۹) - قلعۂ استوار دارد - د ۲۹ ۹۶
لمنگہ - ۵ س - ۲۲ ب -
حوراً - د ۶ ۷۲۲۲ - راجپوت - ا - ۲
رسوتم کہ در ۱۲(۱۰) سرکار تفصیل یافتہ ۹۱۵۲
ہو میں کوٹ - چہار قلعۂ دارد در غایت
استحکام - د ۲۲۹۸۹۷
۵ س - ۲ ب -
حش(۱۲) عرف جاجور - قلعۂ محکم دارد -
د ۲۷۳۷۸ ۲ زمیندار
۲ س - ۱۸ ب
وکھں دکہ - چہار قلعۂ - د ۲۲۶۵۷۷
۱۸ س - ۱۳ ۶ ب -
سراں - د ۲۷۸۳ -
شیر گڑھ - د ۱۵۸ ۱۴ - زمیندار
۲ س ۲ پ
کوٹ دیس - سہ قلعۂ دارد قلعۂ اصلی قصبہ
۹۰ ۴۷۲ - کھندیت -
۸ ۵ س - ۳ ب -
کنک سارس حویلی یا ملدہ - قلعۂ سنگین
لسار مستحکم اندروں آں عمارت محکم
د ۵۶ ۹ - زمیندار و کھندیت -
۲ س - ۱ ب -
کھمرہ(۱۳) - قلعۂ مستحکم دارد - د ۲۳ ۱۱۲
کھندیت ۱ س - ۴ ب -
باکتس - سہ لست زرگ جنگل کہ دارد است

اختلاف (۱) [کا] دوہاکہار [ب] دودھاکہ در (۲) [ب] ذرہ (۳) [کا ش] کروہی [گنا] کردلی [عر] کروسی (۴) [گ] ملکا (۵) بہ عمارت در [۲] [ما ش] سدلو پس دیلہ ملکہ - ور [گ س] سہ (۶) [عو] مردادال (۷) [گ] کرسو (۸) [کا] لساے دوربار [عر] لسائی ر ۱ [ک] لسائی و ر (۹) ہیچ گمر [گ] ہیچ گمر (ص) ع گمر (۱) [گ] محجاکا حلی (۱۱) اس جا حرف در [۵] (۲۱) احس د س ر [ک ۱] پس (۱۳) [عر] ہمرہ ماسے کہالی ۵

سرکار کانگڑہ ڈنڈیات	سرکار راج مهندره	
بیست و هفت محل - و ۲۰۰۰ - دس ۳ بیا	شانزده محل - و ۵ - اس دتا	
چون لختی حال ملک نگاشته آمد برخی فرمانرهان آنرا با سال و سر فرمان روائی میگذارد ✤		
راجه بهکدت کهتری - دویست و هژده سال	نود سنگه - نود و هفت -	بیراته - هشتاد و یک -
اسک بهیم - صد و هشتاد و پنج -	سلیر سین - نود و شش -	سکه دیو - هشتاد و سه -
رن بهیم - صد و هشت -	ستر جیت (۲) - صد و یک -	راکه نیار (۳) - هشتاد و سه -
گج بهیم - هشتاد و دو -	بهوپت - نود -	حلکیول - صد و هفت -
دیودت - نود و پنج -	سدهرکه - نود و یک -	کالو داد - هشتاد و پنج -
جگ سنگه - صد و شش -	حیدهرکه - صد و دو -	کام دیو - نود -
رمه سنگه - نود و هفت -	اودے سنگه - هشتاد و پنج -	بجیکرن - هفتاد و یک -
موهن دت - صد و دو -	لسو سنگه - هشتاد و هشت -	ست سنگه - هشتاد و نه -
بیست و چهار تن کهتری پور بر پور دو هزار و چهار صد و هژده سال شمع فرمان روائی افروختند ✤		
راجه بهوج گوریا - هفتاد و پنج سال -	سمنت بهوج - چهل و هشت -	راجه گرز (۵) - چهل و پنج -
لال سین - هفتاد -	راجه جیت - شصت -	راجه لکهن (۶) - پنجاه -
راجه مادهو - شصت و هفت (۴) -	پرتهو راجه - پنجاه و دو -	راجه (۷) بهدبهوج - پنجاه و سه -
ده تن کایته بالعدد و شیت (۸) سال پسر بر پسر فرماندهی کردند و پس دولت بقوم دیگر کایته رست آورد ✤		
راجه ادسور - هشتاد و پنج سال -	راجه بهوادت - شصت و نه -	راجه ششت دهر - پنجاه و هشت
حامنی بهان - هفتاد و سه -	راجه رکدیو - شصت و دو -	راجه پربهاکر - شصت و سه -
راجه انرود - هفتاد و هشت -	راجه گردهر - هشتاد -	راجه حیدهر - بیست و سه -
پرتاب رُدر - شصت و پنج -	راجه برکهی دهر (۹) - شصت و هشت -	
یازده تن هفتصد و چهارده سال پور بر پور کامروائی کردند و پس ازان مرزبانی بخانوادهٔ دیگر کایته اگوس بازگشت ✤		
راجه بهو پال - پنجاه و پنج سال -	راجه دهیت پال - چهل و پنج -	بهوگ پال برادر او - پنج
راجه دهر پال - نود و پنج -	راجه بکن (۱) پال - هفتاد و پنج -	جگپال پسر او - هفتاد و چهار -
راجه دیو پال - هشتاد و سه -	راجه جی پال - نود و هشت -	
راجه بهوپت پال - هفتاد -	راجپال - نود و هشت -	
ده تن ششصد و نود و هشت سال فرمانروائی کردند پس ازان بقوم دیگر کایته ریاست قرار گرفت ✤		
سوکه سین - سه سال -	ادهوسین - ده -	راجه نوجه - سه -
بلال سین - پنجاه - قلعهٔ گور از آثار اوست	کیسوسین - یازده -	
لکهن سین - هفت -	سدا سین - هژده -	

اختلاف (۱) نسخه‌هاے این پادشاہان موافق [ا] [گ] بهگرت (۲) [گ] ستهاحت (۳) [گ] نور (۴) [گ] ٭د (۵) گ گرر (۶) [گ] لکهس (۷) [گ] مدمول (۸) [گ] ۲۵ (۹) [گ] برتهیدر (۱۰) [گ] گس ✤

هفت تن صد و شش سال بیست کارگیائی نمودند +
شصت و یک تن در مدت چهار هزار و پانصد و چهل و چهار سال فرمانروائی داشتند و پس سلاطین دهلی بار گردید +
از زمان سلطان قطب الدین ایبک تا سلطان محمد تغلق شاه هفده تن یک صد و پنجاه و شش سال
دگرسری حکومت نمودند +

ملک فخر الدین سلاحدار دو سال و چند-	سلطان احمد پور او - شانزده +	نصیب شاه[2] پسر او - یازده +
سلطان علاء الدین - یک سال	ناصر غلام او هفت روز ولغولی یمرور +	سر خان +
و چند ماه +	ناصر شاه از احفاد شمس الدین بنگره[2] دو	حضرت جنت آشیانی +
شمس الدین بنگره[1] - شانزده سال	بارنک شاه - هفده سال +	شیر خان - بار دیگر +
و چند ماه +	یوسف شاه - هفت سال و شش ماه +	محمد خان +
سکندر پور او - نه سال و چند ماه +	سکندر شاه نیم روز +	بهادر شاه پور او +
سلطان غیاث الدین پور او -	فتح شاه - هفت سال و پنج ماه +	جلال الدین برادر او +
هفت سال و چند ماه +	بارنک شاه - دو و نیم روز +	غیاث الدین +
سلطان السلاطین پور او - ده سال +	فیروز شاه - سه سال +	تاج خان +
شمس الدین پور او - سه سال و چند ماه +	محمود شاه[3] پسر او - یک سال +	سلیمان برادر[4] او +
کانسی لوی - هفت +	مظفر حبشی - سه سال و پنج ماه +	بایزید پور[5] او +
سلطان جلال الدین - هفده +	علاء الدین - بیست و هفت سال و چند ماه +	داود برادر[5] او +

پنجاه تن سه صد و پنجاه و هفت سال تخمینا فرمانروائی نمودند - یک صد و نوزده تن قریب چهار هزار و دویست و شصت
و سیزده سال پنج ماه و چند در عدم آباد غنودند +

راجه لچهمنیا بستی راجه جودهن بدهلی دیار آمد و پیش از این چهار هزار و دو صد سال در آویزه مهابهارت مردانگی فروشد - و راجه لوحه را چون پیمانه زندگی لبریز گشت بزرگی به لکهمنه پسر رای لکهمن قرار گرفت - دران هنگام دار الملک بنگاله شهر نادیه بود و گوناگون دانش را نگاه - و امروز لکهنوتی آباد - زبان دانائی پیدا - اختر شناسان او را از گسستن دولت و دگرگون شدن کیش خبر دادند و از کسی که این دو کار از و آید در محمد بختیار خلجی یافتند اگرچه راجه دل بافسانه نه بسته بگوش در نیاورد لیکن بسیاری ندوز دستها پیاده گردیدند - دران هنگام که قطب الدین ایبک از جانب شهاب الدین در هند بود آن خلجی نژاد نیروی مردانگی بکار برگرفت و چون روبه بنگاله آورد راجه بکشتی راه گریز سپرد و آن ملک درآمده فراوان غنیمت اندوخت و آن شهر را ویران ساخته لکهنوتی آباد گردانید - و از آن باز این ملک لختی فرمانروائی دهلی باز گردید - و در فرمانروائی سلطان تغلق قدر خان از جانب او در بنگاله بود - ملک فخر الدین سلاحدار او از آزمندی و سبک سری بجا لشکری خداوند بدوس همت بست و کین گزینه او را هم گذرانید و دو سال سرالی و شله فروشی نام سپهرگی بر خود نهاد و از فرمان دهلی سر باز کشید - ملک علی مبارک کار فرمای لشکرگاه قدر خان بود سلطان علاء الدین خود را نام کرده آویزه فخر الدین برخاست و در کارزار زنده برگرفته بگوشمالی فرستاد - حاجی الیاس علائی

اختلاف (۱) [ک] بنگره انگره - و دیگر نسخها نکره و در صفحه ۶۶ و در تاریخ فرشته بهنگره [یعنی اصول فرد] (۲) نصیب در نسخها [کل] لکو ... دو سال (۳) [ک] محمد (۴) نصیب در نسخه و برادر ک تعرف (۵) در [ک ش] نیست +

که از امرای بنگاله بود چندی را همداستان ساخته علاء الدین را جان شکرد و خود را شمس الدین لقب نهاد - و اورا بهنگره نیز گویند - سلطان فیروز از دهلی بمالش او رفت و سخت آویزش نمود - از آنکه بارش نزدیک بود آشتی گزیده باز گردید - و چون روزگار شمس الدین بسر آمد سران لشکر بزرگ پور او را اسکندر شاه خطاب داده بسرے برداشتند - سلطان فیروز باز به بنگاله شد و بصلح باز گردید - و چون او در گذشت پسر او را برگرفتند و بسلطان غیاث الدین زمان رد آفاق گشت - خواجه حافظ شیرازی غزل بدو فرستاد - و این بیت از وست ـــــ شکرشکن شوند همه طوطیان هند ✣ زین قند پارسی که به بنگاله میرود ✣ کانسی نام بومی از حیله اندوزی بر شمس الدین نبیرهٔ او چیره دستی یافت - و چون کار او سپری شد پور او باحمدی کیش در آمد - سلطان جلال الدین نام گرفت - و رسم این دیار آن بود که چند هزار پیادهٔ پایک پیرامن دولت خانه کشک دادی - شبی خواجه سرائی با آن پیادگان همزبان شده فتح شاه را از هم گذرانید و خود را باربک شاه خطاب نهاد - فیروز شاه را نیز پایگان از هم گذرانیدند - پور او را محمود شاه بسری برداشتند - حبشی غلامی مظفر نام بدستیاری پایگان او را جانشکری نمود و خود سریر آرای شد - و علاء الدین یکی از نوکران مظفر با پیادگان همراز گشته او را به نیستی سرا فرستاد و خود بفرماندهی برنشست - از شگرف کاری روزگار چندی درین ملک سر پیادگان فرومایه را روز بازار بود - او دادگری را پایه برتر نهاد و پایگان فتنه اندوز را پراگنده گردانید - نصیب شاه را نیز پسان پدر نشاند و دوران سرگذارد - برادران را نوازش فرمود - چون در آویزهٔ فردوس مکانی سلطان ابراهیم را روزگار بسر آمد برادر او و سران لشکر بدو پناه بردند و برآسودند - جنت آشیانی جهانگیر قلی بیگ را میرزا باقی برگذاشت - چون شیرخان بار دیگر چیره دستی یافت او را به همان آورده به نیستی سرا فرستاد - و در زمان سلیم خان محمد خان خویشاوند او پرستاری را با دادگری همدوش داشت - چون در آویزهٔ مبارز خان درگذشت خضر خان پور او کارگیائی یافت و خود را بهادر شاه خطاب برنهاد و مبارز خان در کارزار او نقد زندگی بسپرد - تاج خان که از امرای سلیم خان بود جلال الدین را جان شکرد و خویشتن آرای گشت - سپس برادر خرد او سلیمان اگرچه شاه اندیشی داشت لیکن برخی خطبهٔ شاهنشاهی برخواند - و سپس فرزندان او بایزید و داؤد از بی آزرمی سیم و ایبرا برآلودند چنانچه لختی گذارده آمد - ولله المنة که این آباد ملک بدادگری شاهنشاهی فروغ والا دارد ✣

صوبهٔ بهار

از دوم اقلیم - درازا از گدهی تا رهتاس صد و بیست کروه - پهنا از ترهت تا شمالی کهسار صد و ده - خاور رویه بنگاله باختر سوا اله آباد و اوده - شمال و جنوب کوه بزرگ - دریا گنگ و سون - هرچه از چوب و چرم و جز آن درین رود افتد سنگ شود - چشمهٔ این و نریده و جهلا هرسه از یک بوته سلی بر دگاه جوش برزنند - نیک مره و گوارا و سرد - از شمال آمده نزد منیر بگنگ پیوندد - گندک از شمال آید و نزدیک حاجی پور بگنگ آمیزد - هرکه بنوشد گلو آماسد - رفته رفته را برنارجیل شود خاصه خردان را ✣

سالگرام (بسین و الف و لام و کسر کاف فارسی و را و الف و میم) سیاه سنگے است خرد - از ایزدی مظاهر شمرند و فراوان نیایشگری نمایند - اگر گرد و خرد و روغنی بود لیس گریده پندارند و مدگر کوتی پیکر نامها برنهند و خاصیتها برگزارند بیشترے یک سوراخ دارد و برخی افزون و لختی را نبود - از درون طلا بر آید - گویند کرمی درو پیدا شود و سوراخ کرده بیرون شتابد و گروهی برآنکه از بیرون رخنه کرده درشود - ورگزارش حال این بزرگ نامه برنوشته اند - درکیش برهمن آنست هرکه بشکند دیگر بدان کار نیاید و این چنین نبود - میان شمالی این رود بار ، جنوبی کوه تا چهل کروه پیدائی گیرد ✣

اختلاف (۱) ... (۲) ... ✣

گرمی ناسازوار رسیده درگذرد و با گنگ پیوندد- آب آن بس نکو دیده برشمرند- تن از خوب آید و ری
ثمه گنگ در شود- و حدود های این صوبه بخانه در نگهند- تابستان بس گرم شود و زمستان نزدیک باعتدال
بیش از دو ماه بخانه بچه دار او سه نگردند- در پوش از شش ماه کشند- و همه ساله این مرز سرو شاداب باشد-
مه باد بوزد و گرد برنخیزد- کشت و کار گزیده شود خاصه شالی- در چول و جیدگی کم همتا- کساری نام غله شود بسیار
تهیدستان بکار برند و بخوری آورند- نیشکر فراوان و گزین باشد- برگ تنبول خاصه مگهی بس نازک و خوش رنگ و کم حجم
دو سو نمک مزه- میوه و گل بس فراوان- در بیر گلے است مکید نام بسان گل دهاتوره بس خوشبو و جای دیگر
نشان ندهند- شیر بس گزیده بود و ارزان- رسم غله بخش نبود- کدخدا نورز دست خود رسانند- بار اول نسازد و پیرایه آید
جامه نستر سفال پوش- فیل شایسته و بسیار بهم رسد- و کشتی بیرا سیب و شمر کم- طوطی و زر خاصه زرین و جعفی بس گز
از رهی یار درف و بسیار مایه بر دانسته برند- جنگی خروس نامور شود- گوناگون شکار در دو سینه زراعتان
برسانند- و در سرکار رهتاس نزدیک موضع راجگر کان سنگ مرمرآسا- از دو لورها برسانند- کاغذ خوب شود- و معدن
در سحا است و آرا ریم گیا گویند و برهها معروف دارند- و همواره از سادر وا هرآورند و خرید و فروخت شود- در سرکار
مونگیر از دریای گنگ تا کوه ساهی دیواری کشیده اند و سرحد بنگاله شمارند- در سرکار حاجی پور میوه کتهل و بڑهل
فراوان شود- بحسنین جان بزرگ باشد که یک کس بدشواری بردارد- در سرکار چپارن تخم ماش در زمین ناامد
بریزند و بے رنج سبد کار بروید- در جنگل او فلفل دراز شود +

رهتاس از دیرباز نشگاه هندی دانش- آب و هوا بس گزین- حرارت تا یکسال دگرگون نشود- نیز فروشش
اگر تاب آب در زمین مدو گرید رسد- گاومیش جیان شود که تیر نشکرد- گولاها فراوان- و نکی جان است که
آب او هرگز گم نشود و تر رهای او بایند- و درخت را رنار ماسی گروه لشاطا او را- هنگام بارش آهو و گوزن
سیر نگیا تا آبادی درآید و مردم بخانسگی برخیزند- نسادست و ناشکسته یکبار دیوار سر دهد- آهسته آهسته بکار برند
رهتاس دژی است بر فراز کوه آسمان ساهی دشوار گذار- دورِ آن چهارده کروه و در آن کشت و کار شود و فراوان
چشمه بر جوشد و هر جا که سه چهار گز بکنند آب بدید آید و بس گولاها هنگام بارش- از فرود او دو بیست آبشار
چشم و گوش را برافروزد- و هوا بس سازگار +

هفت سرکار و صد و نود و نه پرگنه دوگراید- جمع بیست و دو کرور و نود و ده[1] لک[1] و نوزده هزار و چهار صد و
چهار و نیم دام- سازان[2] بیان صطلی صد و سی و هشت[1] - زمین پیموده بست و چهار لک و چهل و چهار هزار
و صد و بیست بیگه- ازآن هفده کرور و بیست و شش لک و هشتاد و یک هزار و هفتصد و هفتاد و چهار دام نقدی
هفت[1] و یک[2] چهار کرور و نود و دو لک و سی و هفت هزار و شش صد و سی و نیم دام- ازان میان بیست و دو
لک و هفتاد و دو هزار و صد و چهل و هفت دام سیورغال- بومی- یازده هزار و چهارصد و پانزده سوار- و چهار
لک و چهل و سه هزار و سه صد و سیاه پیاده- و صد کشتی +

سرکار بهار	ازاوام محلانه - د ۲۱۰۵ س -	اوگهری[۳] - ۱۴۱۹۴ بیگه الموه - د ۲۳۹۴۲
۴۶ محل - ۹۵۲۵۹۰ بیگه - د ۸۱۹۶۳۹ ۸	۱۷۳۵ س -	انگل - ۴۴۴ بیگه سوه - د ۲۳۵۲۶
نقدی از و صطلی رلقدی - ۴۷۵ ۲۲۷ سح	رول - ۸۹ ۷۵ گره لسوه - د ۲۱۶۷۸ -	انعال ور تار دار - ۲ سا

اختلاف (۱) در [گا] ... (۲) ... (۳) ... [ل] ارکهره گرگهری ... پرگنه اوگهری ... +

امرتیو - ۲۴۳۸۷ بگ ۱۹ الس - د ۱۲۱۳۲۳
د ۵ ۳ ۱۶ سع -
اسلو - د ۱۳۷۹۲ - زناروار
- ۵۰ ۲ پ -
اکبنا - بگ ۱۰۲۹۰ الس - ۲۷۰ - پٹھان
۲۰ س ۳ پیا
اسری - ۱۹۹۸ بگ ۶ الس - د ۱۲۰۹۸۰ - تجہیہ
۲۰ س - ۲ پیا
بہار با حویلی شہر ادر سنگ و خشت پختہ دارد -
۲۸۳ ۷ بگ ۹ لس - د ۱۵۱۴۳ ۵۳ -
د ۲۰ ۶۵۳ سغ - ۱۰ س - ۴۰ پیا
بجلاور - ۴۸۳۱۰ بگ ۳ لس - د ۲۶۵۱۶۴
د ۰ ۹ سع - زناروار - ۵۰ پ -
بسوک - ۳۵۳۱۸ بگ ۱۸ الس - د ۲۷۰۶۵۲۹
د ۸۱۳ ۱۷ سع - شیخ زادہ - ۳۰ ۱ پیا
بلچ - ۳۰۰۳ بگ ۱۸ الس - د ۲۲۷۰۴۳۸ -
د ۵۹۱۸۵ سغ - زناردار - ۵۰ پیا
لمیا - ۲۶۰۰ بگ ۱۸ الس - د ۲۰۶۵۰۲ -
د ۴۷ ۵۸ سع - رجپوت - ۲۰ س ۴ پیا
ملبہ - دو قلعہ دارد - یکی از خشت پختہ و دیگری از خام
۲۱۵۴۶ بگ - ۸ لس -
د ۱۹۲۲۴۳ - د ۱۳۱۸۰۷ سغ
بھلواری - ۲۰۲۲۵ بگ ۱۹ - لس -
د ۱۵۸۵۳۲۰ - د ۱۱۸۱۲۰ سع - رجپوت
۲۰ س - ۷ پ -
بھرا - ۱۲۲۸۲ بگ ۶ لس - د ۹۴۱۱۶۰ -
د ۱۸۵۶ سع - زناردار ۲ س - ۴ پ
بھیم پور - ۱۰۸۶۲ بگ ۵ الس - د ۴۸۵۴ ۴۲۴ -

د ۲۴۳۲۲ سغ -
پیڈاگ[1] - د ۷۴۲۷۶۴ - چہرہ[2] - ۳ س
۲ پ -
تلاڈہ - ۵۳ ۳۹ بگ ۱۲ لس -
د ۲۹۲۰۳۶۶ - د ۲۳۲۰۸ سع -
شیخ زادہ ۲۰ س - ۳۰ پ -
حرر[3] - ۱۲۹۳ بگ ۱۰ الس - د ۹۷۹۳۶۳
د ۸۸۰ سغ - شیخ زادہ - ۵ س - ۵ پ
جرگاو[4] - د ۹۰۴۴۳ - زناردار -
۲۰ س - ۳۰۰ پ -
بچی چینا - د ۶۲۰۰۰ - چہرہ[2] - ۲۰ س -
۶۰۰ پ -
دادر - . . . د ۲۶۲۵۰
دھلکیر[5] - . . د ۲۱۵۶۸۰ -
رُوح - د ۲۵۰۱۰۰ - زناردار -
۲۰ س - ۱۵۰ پ -
رام پور - . . د ۳۶۳۸۲۰ -
رائی گڑھ[6] - ۳۷۵۶ بگ ۱۲ لس -
د ۲۸۸۲۲۸ - د ۱۷۲۲۵ سغ -
سوت - ۳۶۷۸ بگ ۷ لس -
د ۲۸۲۴۱۸۰ - ۲۰ س - ۵۰ پ -
سمائی - ۳۲۵۱۴ بگ ۳ لس - د ۲۵۲۷۰۸۰
د ۶۲۳۸۰ سغ - کائتھ - ۱۰ س - ۲۰۰ پ
سہرہ - د ۲۰۷۹۰۰۰ - رجپوت - ۵۰۰ پیا
سانڈہ - ۲۴۹۶۲ بگ ۲ لس - د ۱۸۹۹۵۹۶
افغان - ۵ پ -
سیور - قلعۂ سنگین بر فراز کوہ - ۱۴۲۵ ۱ بگ
۸ لس - د ۵۹۱ ۱۲۵ - زناردار ۸ س ۵۰ پ

غیاث پور - ۵۴۴۲۸ بگ ۷ لس -
د ۵۹۵۷۲۹۰ - د ۲۲۷۴۵۴۳ سغ -
گیدھور[7] قلعۂ سنگین بر فراز کوہ در میان جنگل -
د ۱۴۵۲۵۰۰ - رجپوت - ۲۵۰ س ۳۰ پ
کاتی تجرا[8] - . . د ۴۲۷۵۴۷
کابر[9] - ۴۷۰ بگ ۹ لس - د ۵۹۰۸۷۵ - تجہیہ
۳۰ س - ۷ پیا
گوہ - د ۳۷۴۸۸ - رجپوت - ۱۰۰ س ۱ پ
گھائی بہا[10] - . . . . د ۳۶۰۸۲۰
گرہیور[11] - . . . د ۳۲۲۸۲۰
گیا - ۹۵۱ بگ ۴ لس - د ۷۴۲۷ -
د ۱۴۲۳۵ سغ -
کمیر - ۸۹۰۳۹ بگ ۱۵ لس -
د ۷۰۴۹۱۷۹ - د ۳۲۵۳۸۰ سع -
مسوڑھا[12] - ۶۷۱۶۱ بگ ۱ لس - د ۴۶۲۱۰۸۰
الدہ - ۲۸۱۲۸ بگ ۹ لس - د ۲۱۵۱۵۷۵
د ۴۹۸۰۵ سع - زناردار ۱۰ س ۳۰۰ پ
منروا[13] - ۷۷۰۶ بگ ۶ لس - د ۵۸۵۵۰ -
زناردار - ۲۰ س - ۵۰ پ -
مہیر - ۲۳۹۳۷ بگ ۱۹ لس - د ۱۷۰۹۵۴۰
د ۷۷۴ سع - زناردار - ۲ پ -
نرہٹ[14] - ۳۰۵۵۵ بگ ۷ لس - د ۲۱۸۲۰۹۰
کائتھ - ۵ س ۲۰۰ پ -

سرکار مونگیر

سی و یک محل - د ۱۰۹۶۲۵۹۸۱ ½ -
اقوام مختلف - ۲۱۵ سوار - ۵۰۰۰ پ
ابھی پور - . . د ۲۰۰۰۰۰۰
اوسلا - . . . . د ۱۹۷۶۰

اختلاف (۱) ہمیں در ... [تس مو] مدکر [گ] مدرک (۲) [مس] حمدہ (۳) ہمیں در [ک مس] [تس] حرر و در بعضی حرا (یا سر دلا) [ل] حمد (۴) در بعضی حرکاول (۵) در بعضی ادکھر (۶) در بعضی اِنچ گیر (۷) ہمیں در [ک] و در یکم ریپورٹ [مرگ] گسدھور (۸) [ک] پہرا (۹) [ک] کابرہ (۱۰) [ک] ... سار [تس گ] سہار (۱۱) اکر سور بے نقط (۱۲) در بعضی موڑھا (۱۳) ہمیں در بعضی و در بعضی مسورا تقدیم داد (۱۴) در سہارہٹ بر صدف ترتیب حروف ایجاد کرگہ سرہٹ حوالہ امروز در بہار موجود است ۔

انگورت — و ۱۴۸۰	مہسدی — و ۱۸	ن ۱۵ ۴½ ۲ ۱۷۲ ۲۳۶ دام مختلف ۱
اسلو — و ۵	ہرارنکی — ۹۱۸۲ و	۵ – ب –
بھاگل پور — و ۴۶۹۶۱۱	**سرکار جیبارن**	امدر — ۲۱۸۷ گ ۴ س – و ۵۳۳۹۹
لملا — و ۳۲۸۷۳۲	سہ محل ۱۱ ۵۷۱ گ ۵ س – و ۵۵۱۳۴۲	رای ۷۱۱۷ گ ۱ س – و ۵۳۳۸۲
بھرکیہ — و ۳	۷ س – ۳ ب	مال[11] — ۳ ۶۶۳۲ گ ۵ س و ۴۸۹۳۳۷
بھراڑہ[1] — و ۱۴۹۳	سمرول — ۲۷ گ ۲ س و ۵۹ ۹۵	مارا — ۵۹ ۱۵ گ ۳ س و ½۷ ۹۷ ۳۲۸
لسئی — و ۱۳۲	مہسی — ۹۵ ۵۲ گ ۷ س و ۲۵ ۳۲۸ ۱۵	مرس[1] [مرس] ۱۱ ۸۶ گ ۸ س – و ۸ ۵۳۵ ۳
تمور — و ۸۸۳۲	محمودہ[6] ۱۵ ۲۳۳ گ ۶ س – ۱۴ ۴۸۹	بچ لکہ — ۶۶ ۹۲ گ ۱۵ س – و ۷ ۹۹ ۳۴۲
حمئی — و ۹۲۸	**سرکار حاجی پور**	حریڈ — ۱۳ ۸۴ ۱۳ گ
حنڈولی — و ۳۶	۱۱ محل دو قصبہ ۲۳۴۹۵۲ د ۴ گ ۵ س	۶ ۳ ۳ ۲ ۷ و
دھرم پور — و ۴	۲۷۳۳۱۳ و	ھوبارا[12] — و ۴
ڈانٹ سکھوارہ — و ۱۳۶	اکبرپور — ۶۶ ۳۳ گ ۱۷ س	جویہ — ۶۹۶۳ گ ۸ س و ۳۹۲۸۲
روہی — و ۹۵۳۶	۱۹۵ ۴ و	ڈگسی[13] — ۵۸۲۵ گ و ۲۷۷۶۳
سروہی — و ۱۷۷۳	لوساڈی[7] — ۱۵۸ ۱ گ ۱۴ س – و ۹۱ ۶۲۴۷	سپاہ[14] — ۳۶۶۲ گ – و ۲۹ ۵۹
سکھدھرا — و ۲۴ ۶۹	لسارا — ۶۳۷ ۱ گ ۷ س – و ۶۳	کوڈہ[15] [کوآ] — ۴۹ ۲۸ گ ۳ س
سگھولی — و ۳۶	الاگھہ — ۱۴۶۳ گ ۲ س و ۹۱۳ ۶۹۶	و ۲ ۱۲۹۵
سرج گڈھ — و ۲۹۹۴۴۵	سکھرا[8] — ۶ ۵۸۳ گ ۱۲ س – و ۴ ۳۵۱۸۳	کلیان پور — ۱۷۴۳۶ گ
سکھراسال[2] [سکھرا آبادی] و ۱۴	حاجی پور با حویلی ۳۶۲۶۵۳ گ ۱۷ س	و ۷۷۴۴۹۶
سٹیاری — و ۵۸۷۳	و ۳۸۳۳۴۶	کسمیر[16] — ۱۶۹۱۵ گ – و ۳۱۴۵۳۹
کھلگانو — و ۲۸	رتی — ۸۳۰ ۳ گ ۱۳ س	مانگھی[17] — ۸۷۵۲ گ ۱۹ س
کھرہی[3] — و ۳۴۳ ۶۸۹	و ۱۹۲۴۹۸	و ۶۱۱۸۱۳
کوررہ[4] — و ۲۶ ۶ ۲	سرسیا — ۲۲۶۱ ۱ گ ۸ س – و ۲۳ ۴ ۷۶	سڑھل — ۵ ۹۴ گ ۷ س
کنکی[5] — و ۱۴	علاد پور — ۸۷ ۱۲۹ ۱ گ ۷ س – و ۷۹۵۸	و ۶۹ ۱۴
لکھن پور — و ۶۲۳۲۸	کدھ سدہ[9] — و ۸۷۶۲	کیر — ۳۶ ۹ ۱ گ ۱۴ س
سکہ پور — و ۱۲۵۹۷۵	بی پور — ۷۷ ۲۷۸ ۲ گ ۹ س – و ۸ ۳۲۹ ۱۲	و ۸۱۱ ۹۵
سونگرا حویلی — و ½۷ ۸۹ ۸	**سرکار سارن**	**سرکار ترہت**
لسدی — و ۲۹۷۲۵	۱۷ محل پیمودہ ۵۳ ۲۲۹ گ ۱۵ س	بعضا دو چہار محل پیمودہ ۴۶۴۶۶۲ گ ۲ س

اختلاف (۱) نسخہ در [ہ] [ص] بھرارہ (۲) در نسخہا سکھراسال درگہ سکھرآبادی امروز بھاگل پور موجود است (۳) [ص] کھرئی (۴) ... (۵) [ہ] کھیل ناکسی (۶) در نسخہا کھوہا (۷) در نسخہا لوساڈی [ص] [ہ] لوسادی (۸) [ہ] سکھرا (۹) ... [ہ] [ب] کدہ ... [ص] ... (۱۰) ... (۱۱) ... در نسخہا مال ... فارسی ... (۱۲) ... (۱۳) ... (۱۴) ... (۱۵) نسخہ در نسخہا ... (۱۶) د بعضہا کسمیر (۱۷) در نسخہا مانگھی و مانجی [ص] مانگھی +

د ½ ۱۹۱۸۹۸۷۷ - اقوام مختلفہ ۷ س ۲

اہس پور - ۸۸۴ بگ - د ۳۰۲۵۵ -

اوتر کھنڈ - ۶۰ ۲ بگ - د ۱۲۸۴۱۲ -

اہل وار - ۱۰ اگ ۱ بس - د ۱۲۱۲۲۶ -

اوکھی - ۰ ۰ د ۰ ۰ ۰ ۶ -

اوگھارا - ۳۶۰۸ بگ ۵ بس - د ۸۰۴۱۳۵ -

اکھالس (۱) - ۵۵۹ بگ ۷ بس - د ۳۴۳۵۶ -

بسہری وغیرہ ۴ محل - ۰ د ۱۱۲۵۰۰۰ -

بکہرو ارہ - ۶۷۱۶۱ بگ - د ۰۰۰۴۲۹ -

ان پور (۲) [تان پور] ۴۳۴۷ بگ - د ۸۹۴۷۹۲ -

ریل - ۵۰۸۱۶ بگ - د ۷۸۹۸۵۸ -

بیرا (۳) - ۲۳ ۱۸ بگ ۱۸ بس - د ۱۱۲۵۹۱ -

بڈی - ۴۸ ۰۹ بگ - د ۵۵۴۲۵۸ -

بسوترا - ۴۸۸۶ بگ - د ۵۴۶۶۲۷ -

بجھی (۴) - ۵۸۱۲ بگ ۰ د ۳۶۱۹۲۰ -

بھنور - ۳۳ ۵۰ بگ د ½ ۲۸۹۷۷۳ -

بجھنور (۵) - ۴۹۵۶ بگ - د ۲۷۵۱۸۵ -

بجھم بھگو - ۵ ۰۹ ۴ بگ - د ۲۷۱۸۲۶ -

مگڈا (۶) - ۱۴ ۷ ۳ بگ - د ½ ۲۶۷۹۶۲ -

پورب بھاگو - ۲۲ ۳ بگ ۷ بس - د ۲۲۳۸۰ -

نیدراجہ - ۲۱۲۵ بگ ۴ بس - د ½ ۱۹۵۱۲۷ -

نادی بھوساڑی - ۲۲ ۲۸ بگ -

د ۱۷۵۵۸۵ -

بھالا - ۴۰ ۲۸ بگ - د ۱۴۵۴۳۷ -

بھڈوار - ۸۷ ۲ بگ - د ½ ۱۳۰۴۷۱ -

پرہار پور - ۱۹۶۸ بگ - د ½ ۱۲۱۰۶۷ -

بہادر پور - ۱۹۳۶ بگ ۱۶ بس -

د ۱۱۹۳۵ -

برئی - ۵۵ ۱۴ بگ ۱۲ بس -

د ½ ۹۰۳۶۹ -

پرہار راگھو - ۱۳۰۳ بگ ۱۷ بس -

د ۸۱۶۵ -

کھورا (۷) - ۱۱۷۰ بگ ۹ بس -

د ۶۹۶۰۸ -

یلوارہ - ۱۰۶۰ بگ ۴ بس -

د ۶۵۶۲۸ -

بورا - ۸۷۵ بگ ۱۵ بس -

د ۵۵۷۵۷ -

بنوا - ۰ ۰ ۰ ۰ د ۴۰۵۳۹

پرہار پور جندی (۸) - ۴۶۰۴ بگ ۱۴ بس

د ۳۷۷۳۶ -

بگی (۹) [پنگی] ۵۰۵ بگ ۵ بس - د ۳۱۵۵

لوچھاوار (۱۰) - ۱۸۸ بگ ۱۰ بس -

د ۱۲۸۷۵ -

برسانی - ۲۰۰ بگ ۱۸ بس -

د ۱۲۶۹۵ -

ترآنی - ۱۷۱۷ بگ - د ۲۴۲۲۲۴۴ -

تلوک چاوند - ۱۱ ۴۲ بگ ۷ بس -

د ۱۴۹۸۹۶ -

تاج پور - ۱۳۵۱ بگ ۱۴ بس -

د ۸۵۴۳۴ -

ٹانڈہ - ۱۰۳۸ بگ ۴ بس -

د ۶۳۷۶۸ -

ترسون - ۹۸۰ بگ ۴ بس -

د ۶۱۱۸ -

ترہت ماحویلی - ۲۱۳۹۸ بگ -

د ۱۳۰۷۷۰۶ -

جاکھر - ۱۷۱۴ بگ - د ۱۰۶۸۰۲۰ -

جرایل - ۲۹۷۸ بگ - د ۵۱۵۷۳۲ -

چکمی - ۵۱۷۳ بگ - د ۳۲۱۳۲۶ -

جاکھل (۱۲) - ۳۰۹۲ بگ د ۱۹۶۰۲۰ -

حیدی (۱۳) - ۰ ۰ ۰ د ۵۴۰۲۵ -

دھرور - ۳۱۶۵ بگ - د ۲۰۲۸۱۸ -

دربھنگا - ۲۰۳۸ بگ د ۱۵۹۰۵۲ -

رام جوند (۱۴) [رام چاوند] - ۴۷۰۹ بگ

د ½ ۴۷۰۰۵ -

سرسیٹھا - ۱۵۴۷۴ بگ د ۹۴۱۰۱۰ -

سلیم پور - ۴۵۸ بگ ۱۴ بس -

د ۲۹۰۹۴ -

سلیم آباد - ۴۴ بگ ۱۵ بس -

د ۴۱۸۴ -

سنجولی تدرا (۱۵) - ۲۴۵۰ بگ - د ½ ۳۴۳۴۸

علا پور - ۷۹۶ بگ - د ۲۴۲۳۶۶ -

فقر آباد (۱۶) - ۱۱۷۰ بگ ۶ بس - د ۲۳۵۵ -

کھنول - ۴۶۴۴ بگ - د ۴۰۸۸۰۴ -

کھر چاونڈ (۱۷) - ۱۵۵ بگ - د ½ ۳۴۶۴۸ -

کوداکھنڈ - ۳۸۸۸ بگ - د ۲۲۳۶۷۷ -

کوراڈی (۱۸) - ۰ د ۹۰ -

کھنڈا - ۳۳۰ بگ ۶ بس - د ۲۱۴۴۳ -

کڈواری (۱۹) [لدواری] - ۲۶۰۹ بگ

د ۱۴۲۴۹۵ -

اختلاف (۱) [ص] اکھاس (۲) بجیبن در نسخہا یچکی کہ ماں در رسول ماتسہ (۳) [س] مسر (۴) [ک] کھتی (۵) در نسخہا نصرمل عہ (۶) در نسخہا الطام الدیا لدرگرا (۷) [ص] بھورا (۸) بجیبن در نسخہا [ک] حمدی [ص] حمدی - (۹) بجیبن در نسخہا امرور رکنہ مسکی (۱۰) بجیبن در [ص] [ک] لوجھاور - در نسخہا لوجھا نقط (۱۱) [ک] پرسانی (۱۲) در نسخہا کھکلیہ ر (۱۳) بجیبن در نسخہا - در نسخہا حمدی (۱۴) [ص] جوندہ - در نسخہا چاوند (۱۵) [ص] تدرا (۱۶) [ص] فقیر آباد (۱۷) در نسخہا گڑہ چاوند (۱۸) [ص] کورا ی دوا (۱۹) بجیبن در نسخہا در نسخہا لدواری نام *

مهلا - ۱۵۲۹۵ دام ۶۳۲۶۱۹	ناتی - ۳۶۶۵ ... ۸ بسوه ۲۳ ۷	دوار - ۲۹۱۵۴ ... ۲۷۶۰۲
موروه - ۸۲۸۹ ... ۵۱۵۴۸۵	**سرکار رهتاس**	دنار[2] ... ۳۵
سنده [جهینه][1] - ۷۷ ۱ ... ۱۲ بسوه	شرده مل - ۴۷۳۳۴ ... دام	رهتاس باحویلی - ۲۴۴۳ ... ۲۲۵۸۴۶۲
۶۰۹۳ دام	دام محلات ۱۹۴۹۳ ... ۵۵۴	رس لور - قلعهٔ مستحکم دارد - دام ۲۵۲۲۲۷
مرگا[3] [برگا] ۳۴۶۳۲ ... ۱۸ بسوه	آره آره - ۱۶ ۵۳۵ ... ۲۲۸۱	شرشی - ۱۷۲۴ ... ۲۶۹۴۲۶
۲۲۳ ۳۹	کهوجیور - ۷۸ ۶۶ ... دام ۳۳۱	سهسرانو - ۳۱۲۲ ۱۸ بسوه دام ۲۲۶۷۹
ملمی[4] - ۱۵۱ ... دام ۲۹۱ ۷ ۹	سرو - دام ۴۷۸ ۳۲	چحور کهنا - ۴۷۴ ... ۳۲۶۴۴
نورم - دام ۲۸۸۱۳	موار - ۳۳ ۲۲ ... دام ۱۶۷۷	کوترا - ۲۹۱۶۰ ... دام ۱۹۴۹۳
نوس - ۱ ۳۳ ... ۹۱۵۲ ۲	ندگانو[5] - ۵۴ ۱ ... دام ۱۴۴۲	کوت - قلعهٔ سنگین دارد - دام ۹۲ ۳۴ ۸
ناتی - ۳۵۶۳ ... ۱۸ بسوه ۵۹۷۹	هونده - ۲۵۱ ... دام ۲۶ ۴۴	سکرور[6] - دام ۹۲۳
نهلی ۷۹۶ ... ۱۶ بسوه - دام ۳۲۳ ۵	حیدر - ۵۳۸ ... دام ۱۱ ۳۲	متور - ۲۹۶۲۱ ... دام ۲

صوبهٔ الهٰ آباد

از اقلیم دوم - درازا از سکهولی جونپور تا چولی کوه صد و شصت کروه - پهنا از گدهه تا گهاتم پور صد و بیست و دو - شرقی بهار شمالی اوده - جنوبی باندهو - غربی آگره - جهین دریاکنار وجون و دیگر رودها مثل آرند کس سرو و بر رود جز آن - آب و هوا سازگار گوناگون میوه گل و بر رود - و درین جا و پیوسته حجره و انگور از آن گرفت یکسر و کارگر مده بود - جواری و لهتله رویید و موتھ کیاس - پارچهٔ جهولی و جهر کل و جز آن نیک باید جامه در بنارس و جلال آباد و مئو - در جونپور و ظفروال و جز آن گلیم بسیار بود - و گوناگون نخچیر بدست آید

الهٰ آباد - پیشین نام پیاگ (بفتح بای فارسی و یای تحتانی و الف و کاف فارسی) گیتی خداوند بدان نام روشناس گردانید - و سنگین قلعهٔ باستحکام رسید و گزین کاخها افراخته آمد - و ایاد ساخته اما انگاره - بر آن گنگ وجون و سرستی بهم پیوندند لیکن پیش پیداست نبود - و نزدیک قصبه کسب شکار پیل فراوان - و شگفت آنکه هر گاه بسری برج اسد در آید کوهچه از سال دریای گنگ پدید آرد و با یک ماه بیا مدو مردم دار آن ایردی بیایش نمایند +

بارانسی به بنارس زبان زد روزگار - بزرگ شهریست میان دو آب درنه و اسی - در کهن نامها کاسی نویسند کمان آباد و گنگ تا ستان ره گیرد - در پیشین زمان نخانه بود - آنرا کعبه طواف کردی کار کرد حاج بجا آوردی از دیر باز دار العلم هندوستان گروه گروه مردم از دور دست بار رسیده دانش اندوزند و مگر از بس جان وتن بر رسند - تحی حال او گفته آمد سال چهارصد و دهم هجری سلطان محمود غزنوی آمده تحی در کشش دگرگونگی رفت - سال چهارصد و سیزدهم بار دیگر بدین دیار رسید بحسب قلعهٔ گوالیار رنگ دگر گرفت و آشتی برخاست پس بکرشن قلعهٔ کالنجر باب همت افسرد جه بود در سه صد فیل و ساده ماتین بود و سعر در ستایش بر گدارند چون شنگری داست مرزبانی آن قلعه با چیار ده جای دیگر بدو سپرد +

جونپور[7] بزرگ شهریست - سلطان فیروز مرزبان دهلی بنام عم زاده خود محمد الدین جونه اساس نهاده - طول صد و نه درجه و سی دقیقه - عرض بیست و شش درجه و پانزده دقیقه +

چنادهه سنگین قلعه ایست بر فراز کوه - در بلندی و استواری کم همتا - دریای گنگ از پایان آن بر گذرد - و دران نزدیکی گروهی از مردم زاد سرو پا برهنه در صحرا بسر برند - سه تیر اندازی و نخچیر افگنی بر رگار گذرانند

اختلاف (۱) [جہا] سنده [کو] جهینه - مهه برگشه جهیندم امرورد برست بوده است (۲) در بعضی از نسخها بر لفه مرکال ... موجود است (۳) در بعضی نسخها نورل (۴) نسخهٔ اپل - در نسخها اوی (۵) در نسخها باره گانو (۶) در نسخها ساره (۷) در نسخها سرسن (۸) امرود و سریه پور +

ودران صحرائی فیل نیز باشد ✤

کالنجر سنگین دژی ست بر کوه آسمان سا - سر آغاز او کس با ز نگوید - فراوان بتخانه درو - وآنجا بتی است کالی بهیرون نام بدرازای هژده دست - شگرف داستانها بسرایند - برین در چشمها بر شده و فراوان گولاب - وپیوسته آن درخت زار پست لیس انبوه وفیل صحرائی ولاچین وباشه ودیگر جانوران بدام افتد - چوب آبنوس ومیوهای خودرو بسیار - وکان آهن نیز - دران سر دیکی در هشت گروهی کشا ورزان الماس ریزه یابند ✤

گویند راجه کیرت سنگه مرزبان درشش گوهر والا داشت - دانا رهنمی گزین کردار - خوش رو پوری ستوده خو - طوطی آنچه ازو پرسیدی پاسخ دادی و رخی گوید هرچه شنیدی یاد گرفتی - حنیاگری بخشو نام در علم و عمل یکتا - دو پرستار حس افروز نغمه آرا - سلطان بهادر گجراتی پیوند دوستی کرده یکی از اینها خواهش نمود - راجه از مردمی و آگهی بخشو را فرستاد - و شیرخان سور آن دو جادو نفس را پژوهش نمود - چون فرستاده ناکام بازگردید قلعه را گرد گرفت و ساباط بر ساخت وکار بر درونیان تنگ شد واز ناامیدی برسم ناموس پرستاران هندوستان پردگیان را خاکستر گردانید و از جرز خوردگی برزندگی ناپایدار دل نهاد و تن بخاکساری داده بکام دشمن غبار آلود نیستی شد - شیرخان را چون سگالش تباه بود هنگام کشایش آتش در دارو خانه افتاد و خرمن هستی او بسوخت - و در قصبهٔ سودها درکه و مهر فراوان حسن چهره بر افروزد ✤

ده سرکار - صد و هفتاد و هفت پرگنه - بیست و یک کرور و بیست و چهار لک و بیست و هفت هزار و هشت صد و نود و ده دام و دوازده لک پان - ازان میان صد و سی و یک صطی - زمین پیموده سی و نه لک و شصت و هشت هزار و هژده بیگه و سه بسوه - زر آن بیست کرور و بیست و سه لک و هفتاد و یک هزار و دویست و بیست و چهار دام و چهل و شش پرگنه نقدی - خواسته آن نود و چهار لک و پنجاه و شش هزار و یا الصد و نود و پنج دام - ازان میان یک کرور و یازده لک و شصت و پنج هزار و چهار صد و هفده دام سیورغال ✤

بومی - سیازده هزار و سه صد و هفتاد و پنج سوار - دو لک و سی و هفت هزار و هشت صد و هفتاد پیاده - و سه صد و بیست و سه فیل ✤

سرکار الهاباس [دستور این سرکار در همین جلد صفحه ۲ گذشت] یازده محل - بگ ۱۱۳۳۱۷۵ بس ۱۴ - از انجمله ۱ محل د ۲۰۸۳۳۳۷۴ نقدی - د ۱۰۱۴۷۰ سیورغال - اقوام مختلفه ۵۸ س - ۱۰۰۷ پ - الهاباس با حویلی - قلعهٔ سنگین - بگ ۲۰۵۷۴۲ د ۹۲۶۷۳۵۹ - ۲۵۳۲۶۱ سیغ - زنار دار - ۱۰ پ - بهدولی - قلعهٔ از خشت پخته بر کنار دریای گنگ	بگ ۲۳۲۵۲ بس ۲ - د ۱۰۹۱۸۳ - ۳۶۶۰ د ۳۷۵۳۲ سیغ - راجپوت و چندیل ۲۰ س - ۴ پ - جلال آباد - نسخه[1] آنله - بدره - سه رال[1] ۵ محل - د ۲۳۷۲۲ - زنار دار - ۱۰ س - ۴ پ - سراتو[2] - بگ ۲۳۹۳۲ بس ۴ - د ۱۲۷۴۴ - ۳۳ - ۱۲۱۵۲۷ سیغ - راجپوت چندیل و زنار دار - ۴ س - ۱۰۰ پ -	سنگرور - قلعهٔ از خشت پخته دارد بر کنار دریای گنگ - بگ ۳۸۵۳۶ - بس ۶ - د ۱۸۸۵۶۶ - ۳۸۸۴۷ سیغ - زنار دار و کایته و رحمة الهی - سکندرپور - بگ ۵۷۴۷۲ بس ۸ - د ۱۸۶۷۷ - ۹۲۱۳۸ سیغ - زنار دار ۲۵ س - ۵ پ - کنتت - قلعه دارد از سنگ بر لب دریای گنگ د ۵۵۵۵۶۵ - کهندال[3] - ۵ س - ۲ پ - کوائی - بگ ۳۸۵۵۴ بس ۳ - د ۱۱۱۵۲۷ -

اختلاف (۱) این سه نام در نسخها جداسه‌ای سوده سه و در نسخه‌ای به سه (۲) [آلوت] سرد و (۳) مجنس درنسخها - و کهل در نسخهٔ گهندال ناسد -

۰۵ ۹ اسع راجوت - زنّاردار -
۱۵ س - ۲ پ
کھاراگدھ(۱) - سگس قلعۂ سر دار کوہ - د ۴
راجپوت ژاسی(۲) - ۲ س ۵ ب
سرسگیس قلعۂ بالای کوہ آلوہ(۳) - گ ۲۱۹۸۲
د ۸۹۹۸ ۱۱۳ - د ½ ۹۵ ۲۲۴ سع -
راجوت گدّہ وال(۴) - ۲ س - ۴ پ
ادماس - گ ۲۲۲ ۴۲ لس د - ۱۴ د ۲۱۸
د ۷۹ ۷ سع - راجوت و زنّاردار -
۲ س ۴ پ

سرکارِ عاری پور شرقی

[دستور این سرکار در ہمیں جلد صفحہ ۳ نوشتہ]
۱۹ محل - گ ۲۸۸۷۷ لس ۷ د ۱۳۴۲۱۳۸
نقدی - د ۱۳۱۸۲۵ سع - اقوام مختلفہ -
۱ س ۱۶۶۵ پ
ململا گ ۴۴۳۸۲ لس ۱۵ - د ۱۲۵
اراجوت و سکھر(۵) در دریا دارد و عمرآں -
۲ س - ۲ پ
سچورہ - گ ۹ ۷۶ ۱۳ لس ۹ د ۴ ۲۹۸۲
د ۲۲۵ سع - راجوت - ۵ س - ۲
ملہاس گ ۶ ۱۲۳ د ۶۵۲۳۶ - راجوت
۱ س - ۲ پ
کھر بالاو گ ۳۸۹۶ لس ۱ - د ۳۵۲۴
د ۲ ۷۱ سع - راجوت - ۲ ب
سلاپچ - گ ۲۲۵۵ لس ۱۹ - د ۱۱۲۴۶۱
وسا - گ ۲ ۱۵۶ لس ۱۱ - د ۷۹۱۶۵۳
زنّاردار ۱ س - ۵ پ
دکھسا - گ ۸ ۲۸ لس ۱۵ - د ۱۲۸۸۱۵
د ۷۷ ۲ سع - راجوت - ۵ ب

ستیدپورسی - گ ۲۱ ۷ ۲۵ لس ۳ -
د ۲۸ ۱۲۵ - د ۱۸۱۷۲ سع - زنّاردار
۲ س - ۱ ب -
ظہور آباد - گ ۲ ۱۳۸ لس ۱۲ -
د ۹ ۶۵۷۸ - د ۲۹۵۲۸ سع - زنّاردار
۵ س - ۲ پ -
عاری پور حویلی - گ ۱۲۳۲۵ -
لس ۹ - د ۲۵ ۵۷ - د ۳۹۶۸ سع
کاسھور راجوت - ۱ س - ۲ ب
دریاب پلی - گ ۴ ۱۳۹ لس ۵ - د ۷۵۲۶۷
کوراحیب - گ ۱۹۲۶۶ لس ۱۱ - د ۹۴۲۱۹
د ۸۹۳ سع - راجوت ۲ س ۲ ب
گنڈھا گ ۹۴ لس ۱ - د د
راجوت - ۲ ب
کرہا گ ۲۴ ۶ لس ۱۵ - د ۱۵ ۲۹۳۵
راجوت ۳ ب
لکھسیر - گ ۲۸۸۳ لس ۳ - د ۱۲۶۶۲۴
د ۴ ۹۳۴ سع -
مل مارس - گ ۸۴۵ ۶۶ لس ۷ -
د - ۲۷۶ - د ۱۲۵۶۶ سع - زنّاردار
۵ س - ۵ ب
محمد آباد - پرہارماری - گ ۴۷۷ ۸۴۸ لس ۱۲
د ۷۰۷ ۲۲۴ - د ۷۷۷ ۲ سع - زنّاردار
۲ س - ۱ ب -

سرکارِ مارس شرقی

دستور این سرکار در ہمیں جلد صفحہ ۲ گذشت
۸ محل - گ ۱۳۶۸۴۹ لس ۱۲ - د ۱۵ ۳۶۹۳
نقدی - د ۴ ۳۳۱۸۱۴ سیورغال -
اقوام مختلفہ - ۸۳ س ۱۴ ب

اقزاد - گ ۱۰۶۵۵ لس -
د ۶ ۱۵۳۲۲۶ - ۸ ۲ سع - زنّاردار
و راجوت - ۴ ب
مارس حویلی - گ ۷ ۵ ۱۶ ۳ لس ۱
د ۱ ۷۴۲۱ - د ۲۲۱۹ سع -
زنّاردار - ۵ س - ۱ ب
سالسی - گ ۱۶۹ ۶ لس ۳ - د ۴۲۷۶۳۴
زنّاردار - ۲ س - ۳ پ
منڈرہا(۹) - گ ۱۶۳ لس ۱۵ د ۲۲۱ ۴۴۸
د ۶۳۸۱۵ ۱ سع - زنّاردار ۱ س - ۴ ب
کسوار - گ ۴ ۱۱۸ ۴ لس ۱۴ -
د ۱۶ ۲۲۹ د ۱۲ ۸ سع - زنّاردار
۵ س - ۲ پ
کیتھر(۷) - قلعہ دارد از خشت پختہ - گ
۴۹۵ ۳ لس ۱۴ - د ۲۲۳ ۴ ۱۸۷
د ۷ ۴۸ سع - رگھونسی - ۵ س
۴ ب
ہرہٹوا - گ ۹۸ ۱۳ لس ۳
د ۶ ۲۲۴ ۱۳ ۷ - د ۱۴۵ ۸ سع -
زنّاردار - ۳ ب

سرکارِ جونپور شمالی

[دستور این سرکار در ہمیں جلد صفحہ ۷ گذشت]
چھل و یک محل - گ ۲۶۵ ۸۷ لس ۴
د ۷ ۴۱ ۳۹ ۶۵ نقدی - د ۴ ۲۵ ۷۶ ۱۷ ۴
سیورغال - اقوام مختلفہ - ۹۱۵ س
۳۶ ب
الدیو - گ ۸۸۸ ۶ ۴ لس ۱۲ -
د ۹۹۹۹ ۳ د ۶ ۷ ۹ ۸۸ سع - راجوت
محگوتی - ۵ س - ۳ ب

اختلاف (۱) محمس ریہا [السوط] کھراگدہ (۲) محمس د [حو] [ص] بہراست [ف ا] سراست [س] بہرست بے لفظ (۳) د لسہای پرگدمہ ہیچ کہ موجود نیست (۴) محمس دلسہا و شکل کہ عرص نسبت کنڈوال است (۵) اس حلہ حس دو [کا] [ص] ا راجوت و سکر در رساردار عمران [ص ا] اراجوت ا سکرہ در رساردار و عمرآں [حس] ا راجوت سکر در رساردار و عمرآں (۶) [السوط] چہا [ط] بہمار (۷) [ا] کھتھر

انگلی - بگ ۲۹۹۲۴ بس ۱۴ - د ۲۷۱۳۵
د ۵۱۶۲۴۶۴ سع - سادات و راجپوت و
رحمۃ الٰہی - ۵ س - ۲ پ
ہتری - بگ ۳ ۱۷۷ - د ۸۴۴۳۵۷
د ۲ ۱۲۵۲ سع انصاری ۱ س ۱ پ
بہدانو - بگ ۴۳ - د ۳۱۵ ۲۲۶
صدیقی - ۱ س - ۱۰ پ
تلہی - بگ ۹۰۲ ۱ بس ۸ - د ۳۴۲۳ ۳۵
د ۷۵۴۷ ۲ سع - راجپوت - ۱۰ س
۱۰ پ
جونپور ماحیلی - قلعہ پایاں سنگین و از بالا خشت
پختہ برآوردند - بگ ۹ ۳۷۵۶ بس ۴
د ۳۴۷۴۴ - د ۱۲۱۸۷۰۸ سع -
راجپوت کوسک و گرمی(۱) و زناردار(۲) -
۱۲۰ س - ۲۵۰ پ
جامدی پور ٹدھر - بگ ۲۲۸۲۶ بس ۷
د ۵ ۲۷۶۴۱ - د ۱۴۷۶۵ سع
رحمۃ الٰہی - زناردار - ۲ س ۴ پ
چاندہ - بگ ۱۷۵۹۰ - د ۲۸۶۲ ۹۸۹
سجگوتی - ۲ س -
۲۰۰ پ
چریاکوٹ - بگ ۳ ۱۴۱۵ - د ۸۰۷۸۴۸
د ۹ ۱۳۶۸۹ سع - راجپوت -
۲ س - ۲ پ
حکیسر - بگ ۱۴ بس ۱ - د ۲۹۶۵۸۶
صدیقی - ۱ س - ۱۰ پ
حرید - قلعہ از خشت پختہ دارد بر کنار سرو(۳) -
بگ ۱۴۰۹۱۳ بس ۱۳ - د ۱۴۴۵۷۴۳
د ۴۱۳ سع - راجپوت کوسک - ۵ س ۵ پ

حاصل پور ٹانڈہ - بگ ۱۷۳۶۵ -
د ۳۳۹۶۸۹ - د ۱۸۹۴ سع - کایتھ
۱ س - ۳ پ
خان پور - بگ ۲۰۶۶ بس ۱ -
د ۲ ۶ ۳ - د ۳۸۷۵ سع - راجپوت
۱۵۰ پ
دیوگاؤں - بگ ۴۵۲۴۴ بس ۱۸ -
د ۵۰۲۳۸۵۲ - د ۱۹۶۲۳۸ سع -
راجپوت گوتمی(۴) - ۲۵ س - ۱ پ
راری - بگ ۲۴۳۶ - د ۱۳۲۶۲۹۹ -
د ۵۰۲۴۸ سع - راجپوت(۵) - ۱ س
۳۰ پ -
سنجھولی - بگ ۴۶۸۱۵ بس ۳ -
د ۲۹۳۸۲۰۹ - د ۲۳۴۹۳۲ سع
سادات راجپوت(۶) و زناردار -
۵ س - ۱۰ پ
سکن پور - قلعہ از خشت پختہ دارد -
بگ ۴۷۳۲۵ بس ۱۰ - د ۱۷۰۶۴۱۷
د ۵۳۲۵ سع - زناردار(۷) - ۱ س ۳ پ
سنگدی - بگ ۱۹۷۹۲ - د ۱۲۷۴۷۲۱ -
د ۴ ۱۰۲۲۲ سع راجپوت - ۱ س ۲۰ پ
سرہرپور - بگ ۱۸۸۵۱ - د ۱۱۶۴۰۹۵
د ۹۴ ۷ سع - راجپوت - ۱ س ۲ پ
شادی آباد - بگ ۸۴۳۰۸ بس ۸ -
د ۱۷۰۰۷۴۳ - د ۱۰۰۲۰ سع -
راجپوت - ۲۰ س - ۴۰۰ پ
ظفرآباد - بگ ۲۸۲۲ بس ۹ -
د ۱۵۶۹۲۶ - د ۱/۲ ۱۳۸۰۶ سع
راجپوت - ۵۰ پ

قریات متو - بگ ۱۹۹۱۸ بس ۱۱ ۷
د ۱۰ ۱۴۱۵۵ راجپوت - ۱۰ س
۳ پ
قریات دوست پور - بگ ۸۸۵۷
د ۴۲۵۱۸۴ - د ۷۲۲۲۴ سع -
راجپوت - ۱۰۰ پ
قریات میدھ - بگ ۱۲۴۷
د ۳۹۴۸۷۰ - د ۲۱۲۶ سع
راجپوت - ۱۰ پ
قریات سوتیہ - بگ ۲۹۸۸ بس ۱۰
د ۳۳۷۶ ۲ - د ۱۴۲۲۴ سع
راجپوت - ۱۰۰ پ
کولہ - بگ ۲۴۲۳۱ - د ۲۲۳۳۳۵
د ۱۴۹۷۱ سع - راجپوت - ۱۰ س
۳۰ پ
گھوسہ - بگ ۳۰۷۷۵ - د ۱۲۴۱۲۹۱ -
د ۴۲۳۶۶ سع - راجپوت -
۱۰ س - ۲ پ
گھوسی - بگ ۱۸۹۱۳ - د ۱۰۳۷۹۳۴ -
د ۶۹۶۵۰ سع - راجپوت - ۱۰ س
۲ پ
گڈوارہ - بگ ۲۱۹۱ - د ۵۱۲۹۴۲ -
د ۲۶۸۲ سع - راجپوت سجگولی -
۵۰ س - ۵۰۰ پ
کوڈیہ - بگ ۵۷۶۴ بس ۱۲ -
د ۱۸۹۰ - ۴ س - راجپوت - ۲۰۰ پ
گوپال پور - بگ ۳۲۶۶ بس ۸ -
د ۱۸۴۰۳ - د ۴۹۴۸ سع - راجپوت
۱۰۰ پ

اختلاف (۱) ہمیں در [ف ا] در [تس] نیست [کا] وکلمی و شاید کہ کوسی باگوتی باشد [س] کاتی (۲) [کا] دیزاد (۳) این جملہ در [کا] موجود است - و ت سرو ہماں سرو کہ گذشت (۴) ہمیں در [کا ۲] [ف ا] راجپوت و سیولی - در دیگر نسخہا نیست (۵) [حق] کوکی (۶) [س] راجپوت فقط (۷) [تس] سادات راجپوت زناردار ۔

کرانت - ۲۳۲۲۸۴۳ لس ۱۴ —
د ۸۰۴۲۷ ۲۳ - ۲۳۹۰۳۷۷ سع
راجپوت - ۲ س - ۵ پ
سنڈیاہو(۱) - قلعۂ از خشت پختہ دارد -
گ ۹۹۸۸۸۰ لس ۵ - د ۵۲۵۹۴۶۵
د ۸۸۸۲۷۳۲ سع - راجپوت کوسک
۵ س - ۲ پیا
محمد آباد - گ د ۵۶۳۵ لس ۱۴ -
۲۲۴۴۲۱ - ۳۲۲۹۶۳ سع
راجپوت رتاروار - ۳ س ۱ ا
مونگرا - گ ۹۶۲۲ لس ۸ د ۳۷۹۲۵
راجپوت - ۲ ب
محمورا - گ ۱۴۱۷۷ لس ۶ - د ۱۴۴ ۲۴
د ۲۷۴۱۴ سع - رحمہ الٰہی ۲
مؤ - گ ۵۴۲۶ لس ۳ د ۳۷۶۹۲
سع راو ا - ۵ پ
نظام آباد - گ ۴۷۶ لس ۱۳ -
د ۲۵۹۲۰ - ۶ ۲۶۸۷۴ سع
راجپوت گومی - رتاروار - رحمہ الٰہی
۲ س - ۴ ب
سگول - گ ۵۴۱ - د ۵۰۸۶۹۶۰ -
د ۱۴۵۳۵ سع زنار دار - ۲
بھولور - گ ۴۸۹۴ لس ۱۴ -
د ۲۷۴۷۳ - ۳۱۲۳۹ سع -
صدیقی ۱ س - ۲ ب

سرکار مانک پور

۱۴ محل - گ ۲۲۲۶۶۶ لس ۵ -
د ۲۷۵۹۱۶۳۳ لد ی - ۳۴۴۶۱۷۳ سع
اقوام مختلف - ۴ ۲ س - ۲۹ ب

ارول - قلعۂ از خشت پختہ دارد - گ
۲۱۲۱۶۲ - لس ۱ - د ۷۷۷۵۹۲ -
د ۳۷۲۲ سع - راجپوت ۱۱۴ س
- پ -
بھلول - گ ۳۴۴۳۳۲ لس ۳ -
۱۸۳۲۲۸۳ - د ۳۵۷۷۵۱ سع
راجپوت کاتیھ نوریا(۲) - ۲ س ۵ ب
لھندی - گ ۱۷۲۱۱ لس ۲ -
د ۱۵۲۱۴۸ - ۳۸۳۲۵ سع -
راجپوت کاتیھ نوریا(۳) - ۱ س ۳ پ
جلال پور لکھر - قلعۂ از خشت پختہ
گ ۷۶۵۱۷ لس ۸ - د ۳۹۱۲۱۷ -
د ۳۲۵۱۴ سع - تکگولی و زنار دار -
۴ س - ۵ ب
حالیس - قلعۂ از خشت پختہ - گ
۲۵۶۲۵ - د ۷۳۷۲۲۴۱ -
د ۲۷۷۸۶۳ سع - اقوام مختلف
۲۵ س ۷ ب
دلمو - قلعۂ از خشت پختہ بر کنار گنگ
گ ۸۷۶۵ لس ۹ - د ۴۷۶۳۶۲۶ -
د ۳۴۴۱۳ سع برکمان - ۵ س
- ۲ ب -
رای بریلی - قلعۂ از خشت پختہ بر کنار دریای
سئی - گ ۶۵۷۵۱ لس ۱۷ -
د ۹۸۴۲۳۶۵ - ۸ ۱۰ سع -
راجپوت کھند پوریا - ۴ - ۲ ب
سلون - قلعۂ از خشت پختہ - گ ۲۵۶۱ -
د ۱۹۲۶۱۷۳ - د ۴۷۷۴۳۹ سع -
راجپوت کھندوال بیس - ۱۸ س ۸۹ ب

قریات گرارہ - گ ۵۱۵۵ لس ۱۹ -
د ۷۷۱۴۶۲ - د ۴۷۷۵۱۱ سع
راجپوت - بیس ۲۰ س ۷ ب
قریات ماتگاہ(۴) - گ ۳۲۲۱ -
د ۳۲۹۲ - ۱۱۱۷۹۴۶ سع - راجپوت
بیس - ۲ س - ۴ ب
کٹھوٹ - قلعۂ از خشت پختہ - گ ۴۴۹
لس ۸ - د ۹۹۵۱۴۹ - د ۳۱۸۷ سع
تکگولی - ۱ س - ۲ ب
مانک پور با حویلی - قلعہ دار از خشت پختہ
بر کنار دریای گنگ - گ ۱۲۹۸۳
لس ۱ - د ۴۷۳۷۷۲۹ - د ۴۳۱۲۹
سع - بیس ۵ س - ۶ ب
نصیر آباد - گ ۹۹۵۵۵ لس ۴
د ۹۷۲۵۸۲ - د ۸۱۴۹۱ سع
راجپوت کاتیھ - نوریا - بس
۴ س - ۱ ب

سرکار جنادہ حویلی

[دستوراں سرکار در عیں جلد صفحۂ ...]
۱۳ محل(۵) - گ ۲۲۶۱ لس ۸ -
د ۴۵۶۱۵۸ لد ی - د ۲۵۶۹۱
سوار عال - ۵ سوار ۱۸ - ساد
اہر وارہ - گ ۸۵۵۱ لس ۸ - د ۴۳
کھلول - گ ۱۸۹۷۵ لس ۱۰ -
۱۱۱۲۶۵۹۳ - د ۳۲۶۵ سع -
مدھول - گ ۱۲۴۲۶ لس ۱۱ -
د ۳۶۱۳۶۴۳ - ۵ ۶ سع -
نانڈہ - د ۱۸۸۴ -
جنادہ با حویلی - قلعہ سنگین - گ ۱۲۹۳۹

اختلاف (۱) اس سرد [س] مسند (۲) [س ف ۱۴] راجپوت ... (۳) در [۸] بے نقط [گوریا] [ص ۱] نوریا [ف ۲]
نوریا (۴) در بسھا بے نقط (۵) آکمس در سرسکہ +

بس ۱۴ - د ۹۳۲۳۹۰۰۸ - ۸۴۴۶۷ سع
صدیقی وفاروقی وانصاری - ۵۰ س
۱۸۰۰۰ پ
دھوس - بگ ۴۲۲۷۴ بس ۱۰
د ۴۴۶۲۳ - ۴۸ ۱۴۵ سع
راگھو پور - بگ ۷۲۶۷ بس ۱۲
د ۱۹۶۲ - ۴۵ - ۱۷۸۶۹ سغ
قریات این روی آب - بگ ۱۸۰۹۸
د ۱۷۳۴۵ - ۱۴۴۹۲ اسغ
مجھوارہ - بگ ۳۱۲ ۹ بس ۳ - د ۱۷۹۸۱ ۵۴۹
د ۱۴۵۹۷ سع
مہاپچ - بگ ۵۰۹۷ بس ۲ - د ۹۶ ۳۹
د ۲۰۲۹ سغ
مہواری - بگ ۸۰۸۷۴ بس ۳
د ۲۲۷ ۶۷
مہونی[1] - بگ ۳۰۱۴ بس ۲ - د ۲۰۶۲۸۲۳
د ۳۳۵۳ سع

سرکار بھتہ کھورا جنوبی

سی وند محل - د ۲۶۲۷۸۰۷ نقدی
۳۰۴ سوار - ۲ فیل ۵۷ پیا

سرکار کالنجر جنوبی

۱۱ محل - بمودہ بگ ۳ ۵۰۸۲۷ بس ۱۲
د ۷۴ ۹۲۳۸۳ نقدی - د ۸۵۴ ۱۱ سغ
اقوام مختلفہ - ۱۲۱ س و ۱۱۲ فیل
۱۸۱۰۰ پ
اگواسی - قلعۂ از خشت پختہ - بگ ۹۶۳ ۵۳
بس ۶ د ۳۴۹ ۲۵۰ - ۶۷۷ ۶ سغ
کھٹروال - پرہار سادات - ۴۰۰ س
۱۰ فیل ۵۰۰ پ

اجیگڈھ - قلعۂ از سنگ بالای کوہ سار
قرار صبطی د ۲۰۰۰۰ - گوند - ۲۰ س
۱۰ فیل ۲۰۰۰ پ
سینھدا - قلعۂ سنگین بر ساحل دریای کین
بگ ۷۶۴۷ ۱۳۸ - بس ۱۲ و ½ د ۲۳۸۲۶۲۴
د ۱۲۴ ۱۲۹ سغ - گوند و جیل وغیر آن
۲۰ س - ۲۵ فیل - ۳۰۰۰ پ
سمولی - قلعۂ از خشت پختہ - بگ ۸۸۶۶۴
بس ۳ کھدوال - د ۶۴۳۴ ۲۷۴ ۲۲
د ۱۵۳ سغ - ۳۰ س - ۳۰ پ
شادی پور - قلعۂ از سنگ - بگ ۵۵۷ ۶۲
بس ۱۵ - د ½ ۲۷۹۸۳۲۹
د ۱۲ ۹۶۳ سغ - راجپوت وغیرہ
۴۰ س - ۷۰۰ پ
رس - بگ ۱۱۹۸۸ بس ۱۰
د ۲۶ ۵۱۲ - بجرومیں - ۵۰ س
۲۰ فیل ۱ پ
کالنجر باحویلی - بگ ۴۹۴ ۲۲
د ۹۷۰۲۵۹ - د ۴۹ ۱۳ سغ
۲۰ س - ۷ فیل - ۵ پ
کھریلہ[2] - قلعۂ از خشت پختہ - بگ ۴۰ ۲۵۹
بس ۱ - د ۱۲۷۵۲۲۵ - راجپوت
وٹیس - ۵ س ۱۵ پ
مہوبا - قلعۂ از سنگ - و نہر[3] دو طرف قصبہ
دو بوں کوہ کلاں است - بگ
۵۶۷ ۱۸ بس ۱۳ - د ۱۴۳ ۲ ۴ ۳
رگ تنول ۱۲۰۰۰ - ۵۲۸ ۸۶ سع
باگری - ۱۰۰ س و ۴۰ فیل ۳۰۰ پ
سودھا قلعۂ از سنگ - بگ ۲۵۳۰۶ بس ۷

د ۶۲۳ ۲۹۹۸ - ۱۵۴۰۶۲۳ - سغ
رحمت الٰہی و بیر بار - ۳ س ۴۰ پ

سرکار کورڑہ غربی

دستور این سرکار در ہمین جلد صفحہ ۳ گذشت
۸ محل - بگ ۳۴۱۱۷ بس ۱۰
د ۱۷۳۹۷۵۶۷ - د ۴۶۹۳۵ سغ
اقوام مختلفہ - ۵۰۰ س - ۱۰ فیل
۱۵۰۰۰ پ
حاجمو - قلعۂ برگوگنگ[5] - بگ ۶۲۱۹۵
بس ۱ - د ۳۱۰۲۳۴۶ - ۱۳۹۹۳۶ سغ
افغان لودھی راجپوت میں - ۲ س
۷ فیل - ۴۰ پ
کورڑہ باحویلی - قلعۂ از خشت پختہ بر کنار
آرند دارد - ولومی[4] نام موضعی است
کہ آنجا گلے بر آید ورنگ - بگ ۴۸ ۱۲۴۷
بس ۱۲ - د ۱۸۹۱ ۷۷۶ - ۳۷۳ ۲۵۷ سع
رہتن - ۵۰ س - ۳۰ پ
گھاتم پور - بگ ۶ ۳۸۰۷ بس ۳
د ۳۶۶۷۵۶۴ - د ۴۸۶۵۴ سغ
راجپوت دکھیت وکاتیھ - ۱۰۰ س
۱۰ فیل - ۲۰۰ پ
مجھاون - بگ ۲۶۹۸ بس ۸
د ۱۳۲۳۳۳۹ - د ۲۵۷۴ سع
زنار دار - ۲ س - ۱۰ پ
کوتیا - بگ ۱۲۱۷۸ بس ۱۱ - د ۴۲۷۴ ۵۸
د ۲۰۸۱۵ سع - راجپوت گوتمی ۳ س
۱۰۰۰ پ
گیسر - بگ ۱۴۱۰ بس ۱۹ - د ۷۹۴۲
راجپوت گوتمی - ۲۰ س - ۱۰۰ پ

اختلاف (۱) [ایوٹ] مہوئی سع سم دواو - درچند نسخہ موکھی (۲) ہمچنیں در ہر نسخہ - و در بعضہا و [الیوٹ] کھدہ (۳) ان جملہ کیس در [۲] در دیگر نسخہا نیست یا خواندہ می شود (۴) ہمچنیں در [کا] در دیگر نسخہا کنار (۵) [الیوٹ] کورا +

کرن پور کنار - گ ۵۹۶۵۳۱۷ د ۷ ۸۳ -
راحوت گوتمی - ۳ س ا ب
محسن پور - گ ۱۳۱۸۱ د ۵۸۶۳ ۶
راحوت چندل - ۵ س - ۲ فیل - ۲ ب

سرکار گڑه عرلی

[دستور این سرکار در ضمن حلقه ۳ گذشت]

دوازده محل - گ ۴۴۷۵۵۶ لس ۱۹ - د ۴۸۵ ۲۲۶۸۲ - ۱۴۹۸۸۶۲ سع -
اقوام مختلفه - ۳۹ س ۷۸ ب
اکهی - گ ۳۵۸۲۵ - لس ۱۱ - د ½ ۳۴ ۱۲۲۴ ۳۴۹۷۴ سع
راحوت - ا س ۵ ب -
اکهرن - گ ۱۰۵۱۷ - لس ۱۴ - د ½ ۳۲ ۹۴ ۸ - د ۷۷ ۴ سع -

راحوت - ا س - ۲ ب -
اماسا - گ ۸۳ ۷ ۱۵ ۵ لس ۱۱ د ۶۶۷۵۴۸ - راحوت - ا س ۵ ب
هویلی گڑه - گ ۶۶۳۸ لس ۱۰ - د ۱۹۲۱۷۵ - ۹ ۸ ۲۴۲ سع -
کاتهه و راحوت و تاردار و کهری - ا س - ا ب
راری - گ ۶۷۲۷ ۵ لس ۱۸ - د ۳۴۳ - ۱۷ د ۶۶۲۵ سع راحوت و تاردار - ا س ۴ ب
گڑه قلعه دارد بر ساحل گنگ با ئیں سنگ و بالاحصار - گ ۱ ۷ لس ۱۲ - ۲۴۸۶۸۰
اقوام مختلف
کراری قلعه از خشت پخته دارد کنار جون - گ ۶۶۹۳ لس ۱۹ - د ۱۴۱۹۵۳ -
کوتلا - گ ۴۳ ۱۹ لس ۱ - د ۴۲۲۴ ۹

د ۱۲۲۱۹۱۵ سع - و تاردار و راحوت - ا س ۳ ب
کوراعون کوسون - قلعه از خشت پخته - گ ۱۱۷۸۲ لس ۹ - د ½ ۷۸۴۴۳۹۶ -
اقوام مختلف - ا س - ۲ ب
فتح پور هنسوه - گ ۵۵۹۱۵ لس ۱ - د ۵ ۷۲۹۸۲ - ۴۲ ۳۷ سع -
راحوت و تاردار - ۵ س ا ب
هنگاو - گ ۵۵۳۲۲ لس ۱۲ - د ½ ۸ ۲۷۲۳۵ - ۲۴۸۲۹۶ سع - تاردار و راحوت - ۴ س - ا ب
هنسوه - گ ۴۲۵۲۱ لس ۳ - د ½ ۲۱۲۳۶۶۱ - ۹۶ ۱۵۵ سع - تاردار و راحوت - ۳ س ا ب -

اورنگ نشینان

سلطان الشرق - شانزده سال -	سلطان ابراهیم چهل سال و کسری	محمود شاه - پنج ماه -
مبارک شاه - یک سال و کسری -	سلطان محمود بیست و یک سال و چند ماه	حسین - نوزده سال -

شش تن نود و هفت سال و چند ماه فرمانروائی نمودند ✣

پیشتر ازین این دیار بداوری فرمانروایان دهلی آباد بود - چون فرماندهی بسلطان محمود بن سلطان محمد بن فیروز شاه رسید ملک سرور خواجه سرای را که سالک ادهاکهالی داده بود بخطاب سلطان الشرق بلند پایگی بخشید و بدین ملک دستوری داد - بشایستگی و مردمداری و انصاف پژوهی بزدلی روزگار را فرخندگی داد و در این شهر و دیار اسایش آماده ساخت - چون هنگامه هستی او بسر رسید پسر خوانده او که دانست مبارک قرنفل نام بیاوری بزرگان زمانه سروری برداشت و خطبه و سکه بنام خود گردانید - و چون ملو آگهی رسید لشکر فراهم آورد و از دهلی بیکار آمد و بر ساحل گنگ تا دیره برنشست و کاری نساخته هر دو ناکام بازگردیدند - چون سلطان درگذشت ابراهیم کهین برادر او را جانشین ساختند و او بعد از آن کارآگهی داد و در اندیشه فرایش گرفت و این سرزمین را سرمایه ملک آبادی گردانید - و این را هر یا آمد و ساسدگان هوش فرمانروائی شد - و دانای بیهمتا قاضی شهاب الدین درین روزگار نامورگردید - زادگاه او دولت آباد دهلی است - در آن شهر جامع عقلی و نقلی علوم را گردآوری کرد و بهنگام رسیدن صاحبقرانی بهمراهی استاد خود مولانا خواجگی که خلیفه نصیر الدین چراغ دهلی است بجونپور آمد و آنجا بسود بمانایف و محسود زمانان گشت - شاه مدارکه از اولیای هند و سرچشمه سلسله مداریه او بود - چنانکه رسم است که دانش مندان ظاهر را ناوه و درآن باطن سرگردانی اسعاد و این مسر

تیز اندیشی چیرگی داشت. و چون روزگار ابراهیم بسر آمد بیکهن خاں بزرگ پور او را سلطان محمود نام نهاده بجای نشاند. و چون کردار شایسته نداشت رقم عزل بر او کشیده آمد و حسین برادر او را بفرمانروائی برداشتند. بهار روی فرا پیش نهاد و پیوند دلها عزیز برشمرد. زمانه بر مراد او خرامش نمود و روزگارش سر تا گری در آمد و از افزونی باده هوش ربای دینی کالیوه شد. با سلطان بهلول کارزار کرد و هزیمتها یافت. سلطان بهلول باربک پسر خود را در جونپور گذاشت و حکومت این مرز و بوم بار گردید. و چون سلطان بهلول را گردش سپهر بسر آمد و اورنگ نشینی دهلی بسلطان سکندر قرار گرفت. سلطان حسین باتفاق باربک لشکرها فراهم آورده چندبار بدهلی آمد و حکومت شرقیان بدو سپری شد ✤

صوبهٔ اوده

از اقلیم دوم. درازا از سرکار گورکهپور تا قنوج صد و سی و پنج کروه. پهنا از شمالی کوه تا سدهپور[1] صوبهٔ الهٰ آباد صد و پانزده. خاور رویه بهار. شمالی کوه. جنوبی مانکپور. غربی قنوج. آب و هوا اگزین. زمستان و تابستان نزدیک باعتدال. بزرگ رودبار سرو و گهگهر وسئی و گوودی[2]. در رود سئی گوناگون آبی جانور پدید آید و شگرف بیکر نمودار گردد. کشت و کار خوب شود خاصه برنج سکهداس و مدهکر و جهنوه. در سپیدی و نازکی و خوشبوئی و گوارائی کم همتا. شالی سه بار بیشتر از همه جای هندوستان بکارند. و آغاز خشکی شگرف سیلابها از سرو و گهگهر خیزد و بیش از هنگام بارش آب زمین را فرو گیرد و هر چند فزاید ساق شالی بر بالد و دراز گردد اگرچه جوش سیلابی بیش از خوشه گرفتن شود نابود گردد. گل و میوه و شکار گوناگون. گاومیش صحرائی فراوان. و چون آب دشت را فرو گیرد جانوران بر پشتها برآیند و مردم بجانشکری عشرت اندوزند. برخے جاندار روز بآب در شود و شب بخشکی گراید و دمے برکشد ✤

اوده از بزرگ شهرهای هند. طول صد و هژده درجه و شش دقیقه. عرض بیست و هشت درجه و بیست و دو دقیقه. پیشین زمان درازا صد و چهل و هشت کروه و پهنا سی و شش آباد بود. از گزین معابد باستانی برشمارند. بسواد شهر خاک بیزی کنند و طلا برگیرند. بنگاه راجه رام چندر بود. در دور ترتیا فرمانروائی معنوی را با تخت نشینی صوری فراهم داشت. یک گروهی شهر دریای گهگهر بدریای سرو پیوسته بایان قلعه نگذرد. نزد این شهر دو قبر بزرگ ساخته اند شش و هفت گزی. عامه خوابگاه شیث و ایوب پیمبر پندارند و دلپذیر افسانها برخوانند. برخے برآنکه در رتن پور تربت کبیر موحد. در زمان سکندر لودی بود لختی در معنی بر گشایش یافت و از فرسوده رسمها روزگار برکناره شد. فراوان حقایق بشعر هندی زبان ازو یادگار ✤

بهرایچ بزرگ شهریست بر ساحل دریای سرو. و سواد پس دلکشا و باغ فراوان. سالار مسعود و رجب سالار در آنجا آسوده و عامهٔ هند از پیروان احمدی کیش فراوان اعتقاد کنند و از دور دستها بزیارت آیند. زرّین علمها برسازند و انجمنها آرایند. نخستین خویشاوند سلطان محمود غزنوی ست. نقد زندگی بمردانگی سپرد و جاوید نام برگذاشت. دومین پدر سلطان فیروز مرزبان دهلی. از آراستگی ظاهر نیکنامی اندوخت ✤

نزدیک این شهر موضعی ست دوکون نام. از دیرباز دار الفلوس ✤

از شمالی کهسار فراوان چیز بر پشت آدمی و اسپ گونٹ و بز بار کرده آورند. طلا. مس. سرب. مشک. قطاس. عسل. چوک[4] (ترشی است از آب ترنج و لیمو بجوش آورند) انار دانه. زنجبیل.

اختلاف (۱) انجمیں درسها (۲) [ک] کره سده ورنا مورد (۳) امرو رشهور کموتی (۴) [ف ال س] جوکه ✤

قلعی دار - روی رنگ (هندی جستہ گویند) - سگار (هندی سهاگا نامند) - سیماب (هندی گهور گویند) موم - پشمینه - موئین آورند - یاد - جره - شاهین سیاه - باسه و جز آن - در بها درست آئیته از سعید درنگه - کهربا - نمک - انگور - دیور - شیشه و گلس آورده برگیرند +

بیمکهار بامور قلعه ایست - بزرگ برسس جارو و گوندی برداو برگیرند و واوان سحابه در گرداد - و وصی است برهما ورت گنبد نام (بفتح با و سکون را و های حطی و میم والف و فتح واو و سکون را و فتح تای فوقانی و ضم کاف و نون حطی و دال هندی) آب از درون به جان برجوشد. و گردش نماید که آدمی فرو شدن نتواند و هرچه در وا اندازند بیرون افتد دران بر دیکی گوی است سر چشمه نمک آبی که بگوهی موسوم یک گز پهنا و چهار انگشت تندی - برهمنان اسپ پهار روانه و پرستش گری نمایند - از ریگ بصورت مهادیو یکی پدید آید و زود ناپدید گردد - و هرچند پیچ و جز آن اندازند اثر از و نماند - و سرنیپی است آرا چرا امتی خوانند (بفتح جیم فارسی و را و الف و فتح میم و کسر تای فوقانی و سکون های تحتانی) درخش هولی شعله آتش بخودی خود برافروزد و شگفت افزاید +

لکهنو بزرگ شهریست برکنار دریای گودی - سواد پس دلکشا - و بسیح میاکه مردم راگمان ولایت بود در انجا آسوده +

سورج کنڈ معبدیست - از دور دستها گروه گروه مردم فراهم آیند +

گهیری نعمه ایست بر ساحل دریای سئی - مردم در کشتی نشسته به بیره سکار ماهی نمایند +

باگرام نعمه ایست خوش هوا - بیشتر مردم آن خوش فهم و سرود سرا - و درانجا چاهی ست که هرکه چهل روز آب از وبر آسامان ماسائی وجس سطر افزاید +

پنج سرکار و صد و سی و هشت پرگنه بدین صوبه گراید - زمین پیموده یک کرور و یک لک و هفتاد و یک هزار و صد و هشتاد بیگه - جمع بیست کرور و هفده لک و پنجاه و هشت هزار و صد و هفتاد و دو دام - ازان سیال هشتاد و پنج لک و بیست و یک هزار و شش صد و پنجاه و هشت دام سیورغال +

و سپاه هفت هزار و سی صد و چهل سوار - و یک لک و شصت و هشت هزار و دویست و پنجاه و چهار پیل +

سرکار اودھ	۵س - ۵پ	بحکم رائهه - بگ ۸۵ ۲۸۹ - دام ۱۷۴۴
[دستور این سرکار در همین جلد صفحه ۹۷ گذشت]	اسوڈها - قلعهٔ از خشت پخته دارد -	۵۵ ۳۸۸۸ سع - راجوت باجیل و گهلوت
بیست و یک محل - بگ ۲ ۲۹۲ ۲۷۹س ۱۹ -	بگ ۳۷ ۲۸۲ - د ۸۷۲۴ ۱۲۹ -	۲س - ۵ ب -
د ۶۷۳۲۵ ۹۴ نقدی ۲۸۳۵ ۱۶۸ اسع	د ۱۹ ۳ سع - بیس - ۳س ۷پ	ملهری - قلعهٔ از خشت پخته دارد بگ ۹۵۵ ۱
اقوام مختلفه - ۴ ۱۳ اس - ۲۲ رکهیر پیل -	ابراهیم آباد - بگ ۱۹ ۳۳۱ اس ۸ -	د ۸۳۱۵ ۸۱۵ - بحگوتی - ۵س ۲پ
۱۷ ۳ب	د ۱۷ ۴۵ ۴۸ - ۶۶ ۳۸ ۱ سع - انصاری[3]	بسوڈهی - بگ ۸۸ ۳۱۱ - د ۳۴۷ ۵۵
اوده با حویلی ۲ محل بگ ۹۴ ۸۶ ۳ س ۱ -	اهوسه - قلعهٔ از خشت پخته دارد بگ ۴۹ ۴۹ -	د ۱۵ سع بحگوتی - ۲س ۵پ
د ۸۳۶۶ ۲ - ۸۷ ۴۱۳ - ۲ سع - زنار دار[2] کهی	د ۱۲۶۹۴۷ - حوبال و مسلم - اس ۲پ	تهانه بهدالو - بگ ۳ ۸۷ س ۲ -

اختلاف (۱) امرور مشهور گومی (۲) نحیس در [۵] در حد سیه و کهی زناردار (۳) [۴] انصاری سوار و پیاده در پرگنه اصهر مسدبح است +

د ۹۰ ۵۲۲۴ - د ۲۷۱۶۳ سع
بچگوتی - ا پ
کھٹا - گ ۱۴۴۴ - د ۳۸۵ -
د ۳۶۶ سع - بچگوتی - ۵ پ
دریاباد - قلعۂ از خشتِ پختہ دارد - گ ۲۹۷۰۳۰ ۴
د ۱۱ ۵۳۶۹۵ - د ۲۲۶۰۷ سع - راجپوت
ہوہاں ریگوار - ۱ س - ۲ پ
رودولی[(۱)] - قلعۂ از خشتِ پختہ - گ ۳۲۱۵۰ ۲
د ۳۲۴۸۶۸ - د ۲۲۹۸۳ سع - راجپوت
چوہان و ئیں - ۵ س - ۲ پ
سیلاک - قلعۂ از خشتِ پختہ - گ ۱۷۰۱ ۱۸۵
د ۹ ۳۲۲۷ ۴ - د ۲۰۹۴۵ سع - راجپوت
ریلوار - ۱ س - ۲ پ
ساتان پور - قلعۂ از خشتِ پختہ - گ ۲۹۸ ۵
د ۳۸۳۲۵۳ - ۰ - ۲ ۱۰۹ سع - بچگوتی
۳ س - ۸ فیل - ۰ پ
ساتن پور - قلعۂ از خشتِ پختہ - گ ۱۵۲۱ ۸
د ۱۷۰۲۱ - ۱۶ - د ۹۷۸۸ ۱ سع - ئیں
و مسلم بچگوتی [(۲)] ہوسی - ۳ س ۴ پ
سیہ - گ ۸ - ۴ - ۱ - د ۹۲۹۳ - ۱۶ -
د ۸۰۲۰ سع - راجپوت - ۳ س
۱ پ -
سروابالی - گ ۱۵۰۱ - د ۳۳۰ ۱۲۱
د ۱۷۴ سع - بچگوتی - ۱۰ پ
ستر کہ[(۳)] - گ ۱۴۱ ۰۷۳ - د ۱۲۲۹۵ ۶ -
د ۹۲۴۹۵ سع - انصاری - ۲ س ۱ پ
گوارچہ - گ ۸ ۵۰ ۹ ۷ - د ۷۱ ۴۳۷۲ -
د ۱۲۷۳ سع - ریگوار - ۵۰ س ۷۷ پ
کتسی - قلعۂ از خشتِ پختہ - گ ۴ ۲۵۶۷ -

د ۲۶۹۲۳۳ ۱ - ۱۲۲۸۴۷ سع -
راجپوت - ۳ فیل - ۱۵ پ -
سنگاسی - گ ۱۱۶۴۰۱ - د ۱۳۶۰۷۵۳ -
د ۴ ۵۸۶۵ سع - سوم بسی - ۲۰ س ۱ پ
لی پور - گ ۷ ۵۹۹ - د ۸۷۸۸ ۳ -
د ۲۹۴ سع - اقوام متفرقہ - ۵۰ پ

سرکارِ گورکھپور

[دستور ایں سرکار در ہمیں جلد صفحہ گذشت]

لیست دچہار محل - گ ۳۲۸۲۴ ۲ -
لس ۱۲ - د ۱۱۹۲۶۷۹ لقری -
۵۰ ۱۲۲ ۵ سیور عال - اقوام مختلفہ -
۱۱۰ س - ۲۲ پ
اترولا - قلعۂ از خشتِ پختہ - گ ۳۲۵۲ -
د ۱۳۹۷۳۶۷ - د ۶۹۳۵ سع -
انعاب سیاہ - ۵۰ س - ۱۵ پ
اہولا - گ ۱۴۰ ۱۴ لیس ۱۷ - د ۲۰۱۱۲۰ -
د ۲۱۷ سع - سیں - ۴ پ -
تایک پور - قلعۂ از خشتِ پختہ دارد -
گ ۱۳۸۵۷ لیس ۷ - د ۶ - راجپوت
سورج بسی - ۴۰ س - ۳۰ پ -
ابجس پارہ - گ ۲۲۸۸ - د ۴۱۴۱۹۴ -
راجپوت - ۲۰ پ -
بھوا پارہ - گ ۳۱۵ لس ۱۵ -
د ۱۵۵۹۰ - سیں - ۲۰ پ
تیل پور - قلعۂ از خشتِ پختہ دارد -
گ ۵ ۹ لس ۱۷ - د ۴۰۰۰ -
راجپوت سورج بسی - ۱۰ س ۲ پ
حیاپارہ - قلعۂ از خشتِ پختہ دارد - گ ۱۵۳۶
لس ۱۴ - د ۲۸۹۳۰۲ - راجپوت ۲ پ

دریاپارہ - قلعۂ از خشتِ پختہ دارد -
گ ۵۷ ۱۳۱۳ لس ۱۹ - د ۷۸۹ ۱۵۱۷ -
د ۶۷ ۵ سع - سیں - ۶ س ۴ پ
دیوا پارہ و کوٹلہ - ۲ محل - گ ۶۱۹۴ لیس ۱۷
د ۴ ۷۱۷۸ - سیں - ۲ س - ۲۰۰ پ
رہلی - گ ۱۸۳ ۳۳ لس ۱۹ -
د ۷۴ ۱۹۱۸ - د ۲۰۸۷۳ سع - راجپوت
سیں - ۱ پ -
رسول پور و گھوسی - ۲ محل - گ ۴۲
د ۳ ۶۲۲ - سوم بسی - ۵ پ
رام گڈھ و گوری - ۲ محل - گ ۷۲۶ ۱
د ۴۸۵۹۴۳ - سوم بسی - در محل
تایک پور -
گورکھپور با حویلی ۲ محل - قلعۂ از خشتِ پختہ
دارد بر کنار آب راپتی - گ ۱۲۶۵۶ -
لیس ۸ - د ۵۶۷۳۸۵ - د ۳۹۱۹ سع -
سورج بسی ۴ س ۲ پ
کٹھلہ - قلعۂ از خشتِ پختہ دارد - گ ۹۰۰ -
لس ۱۲ - د ۰ ۴ - سیں - ۲۰ س
۲ پ -
کہلا پارہ - قلعۂ از خشتِ پختہ دارد -
گ ۱۲ ۱۶ - د ۴۲۵۸۴۵ - بسی -
۲۰ س - ۳ پ -
مہولی - قلعۂ از خشتِ پختہ دارد -
گ ۲۵۲۳ - د ۶۱۸۲۵۶ - سیں -
۲۰ پ -
سٹڑوہ - گ ۹۰۹ لیس ۱۹ - د ۲۵۲۳۲۶
سوم بسی - ۲ س - ۵۰ پ -
سٹڈہ - گ ۱۲۵۲ لس ۶ - د ۵۱۱۰۰ -

اختلاف (۱) در چند نسخہ رودولی (۲) ہمچنیں در [۳۵] - [۱] ہوسی - در دیگر نسخہا نیست (۳) در اکثر نسخہا ست کہ -

گهروس پور ۲ محل - قلعهٔ ارحست تحته
دارد - بگ ۲۲ ۲۲ ۱۳۳۲۵۲۱۵ -
۱۶۷۷۲۱ سع سس س ۲ ب

سرکار بهرائچ

[دستور این سرکار در همین جلد صفحهٔ گذشت]
۱۱ محل بگ ۱۲۳۴۳۵ لسس ۹ -
۲۵۱۲۴ لسدی ۲۶۴۲۲ ۴ سع
اوام ملفه ۷ ۱۱س ۱۴ پ -
بهرائچ باحولی - قلعهٔ ارحست تحته دارد
سرکار دریای سرو بگ ۲۳۱ ۷۶ -
۱۲۱۴ ۹۱۳ ۱۱۱ ۲ ۴ سع - راحوت
۶ س - ۵۴ ب
بهره - بگ ۹۲۶ - ۱۳۵ ۲۷ - گهنه[1]
۵ پ
حسام پور قلعهٔ ارحست تحته دارد -
بگ ۱۵۴۱۵ - ۲۳۵ ۷ ۷۴ -
۱۱ اسع - ریکوار - گهال[2]
وطائفهٔ سیس - ۷ س - ۹ ب
دانگدول - بگ ۳۴۴۴۸ - ۵۲۲ ۴۴
حوار - ۲ پ -
رجهت بگ ۴۶ ۴لس ۱۱ ۱۶۲۲۸ -
حوار - ا ب
سهولی - بگ ۱۲۴۸۱ - ۷ ۸۷۷ -
راحوت حوار -
سلطان پور - بگ ۵۸۱۴۶ - ۱ ۱۲۲ -
حوار ۷ ب
محمد لو - قلعهٔ ارحست تحته دارد
بگ ۱۹۱۷۲ - ۲۸۷۶ ۳۱۵ -
۵۶ ۳۵ سع - ریکوار - ۱۵س ۲پ

فردرآباد - قلعهٔ ارحست تحته دارد -
بگ ۱۸۶۱ - ۹۷ ۱۹۳۳ -
۱۴ سع - راحوت توور -
۲ س - ۷ پ
قلعهٔ لوا گڑهه - بگ ۱۷۶۱ - ۴۵۹۳ ۲۱۴۸
سفرقه - ۵ س ۱ ب
گهروسا - قلعهٔ ارحست تحته دارد -
بگ ۴۹۹ ۲۸لس ۱۷ - ۱۳۱۵ ۵۱
۲۶۲۹ سع - سس - اس آ

سرکار خیرآباد

[دستور این سرکار در همین جلد صفحه گذشت]
۲۲ محل - بگ ۱۹۸۷۷ لسس ۶ -
۱۲۱۳۴۲۳ لسدی - ۴۳۶۴۴۳۸۱
سیورغال - اوام حاصه - ۱۱۲س
۲۷۸ ب
روراسحه بگ ۷۹۶۷ لسس ۹ -
۷۹۳۲۳۴۳۷ - ۷ ۱ سع -
راحوت ورنار دار - ۵ س ۲ پ
سوه - قلعهٔ ارحست تحته دارد -
بگ ۱۱۹ ۱۳۵ - ۲۴۳۶۴ ۳۵ -
۹۱۷ ۷ اسع - راحوت باحل -
۳ س - ا پ
مالی - بگ ۱۴۲۲۷ - ۱۸۴۹۲۷
۵ ۴۵ ۳۷۹ سع - آسسیین[3] -
۳ س - ا پ
ناون - بگ ۵۶۱۵۶ - ۵۱ ۱۱۷۱۲۳ -
۲۲۴۸۸ سع - آسلن[4] - ۲ س ۱ پ
بسره - بگ ۴۳ ۷ - اقوام متفرقه ۳ پ
بهرواره - قلعهٔ ارحست تحته دارد

بگ ۱۹۶۱۸ لسس ۱۸ - ۴۳۵۴۳ -
آسس[3] - ۵ س - ۲۵ پ
ساراتگ - بگ ۲۱۷۴ - ۶۶۶ ۲۷۶ -
باچل - ۲ ب
بیلا - بگ ۱۸۱۹ لسس ۱۴ - ۲۴۸۲ آسس[3]
۲ ب
تهسالورپ بگ ۷ ۲۴۷ - ۱۲۶۵۶۴۱۵
۹۴۳ ۱۴ سع - راحوت گور ۵ س
۷ پ
خیرآباد باحولی ۲ محل - قلعهٔ ارحست
تحته دارد - بگ ۷۲ ۱۵۹ -
۲۱۶۱۲۲۴ ۱۷۴۱۹۱ اسع - ریکوار
۵ س - ۲ ب
ساندی - قلعهٔ ارحست تحته دارد
بگ ۱۱۸ ۴ ۵۳۳۹ - ۳ -
۱۹۵۱۶ اسع - سوم نسی ۲ س
۲ پ
سره بگ ۴۸۸۳۲ - ۹۱۹۸۳ ۲ -
۸۲۲۲ سع حوهان ۶ س ۵ ب
سدرپور - بگ ۶۹۸ ۱۲ - ۸ ۳۱۱۷۵ -
۱۵۵۸۱ اسع - حوار باحل - ۲ س ۵ پ
گوپامئو - قلعهٔ ارحست تحته دارد
بگ ۳۶۸ ۷ الس ۵ - ۴۶۶ ۵۲۲ -
۳۷ ۵۶۲ سع - راحوت[4] گوار -
اس - ۴ ب
گهری - قلعهٔ ارحست تحته دارد -
بگ ۱۶۸ ۲۶ - ۵۲۲ ۳۲۵ -
۲۲۵ سع لسس راحوت حوار[5] -
۶ س - ۱۵ ب

اختلاف (۱) همس دراکثر نسخ [۲] گهر (۲) همس در [۲ س] [۱۳] لبابای لسط (۳) در نسخها حسن اسن ناآمس تاآسس
(۴) همس در [۲ س ۳] [ل ف ا] راحوت سس وگوار (۵) همس در [س] [۵] حوار بی لسط در [ا ل ف] ب

کھیری گدھ - از قلاع معتبرۀ ہندوستان است
و شش قلعہ دارد باید کہ بمقابلہ ارک
از خشت وچونہ برآورده اند - گ ۲۰۳۴
بس ۷ - د ۱۲۹۳۲۸۰ بیس لسیس و
باحیل وکھیہ - ۳س ۰ ۱۵ب
کھرکھیلا - گ ۵۱۸۵ الیس ۱۲ - د ۲۳۲۷۳۶۷
آسین(۱) - ۲س - ۵ب
کہاماکت مؤ - گ ۱۰ ۳بس ۱۱ -
د ۲۵۶۵۲۳ - اقوام متفرقہ - ۴ب
لاہرپور - گ ۲۰۸۲۰۰ - د ۲۹۴۷۹ ۳ -
د ۹ ۷۹ ۲ سع - رتار دار ۵۰س
۱ب
مچھرہٹہ - گ ۶۹ ۱۷ - د ۲۱۱۲۱۷۶ -
د ۳۴۴ ۲ سع - راجپوت باچھل
۳۰س - ۲ب
ہمہ کھار - قلعہ از خشت پختہ دارد -
گ ۵۸۷۷ ۵س ۱۸ - د ۵۵۶۶ ۳۵۶۶ -
د ۵۵۶۶ سع - اہیر - اس ۵۰ب
ہرگرالو - گ ۲۰ - د ۲۶۹۵۲ -
و ۲۶۳۸۵ سع - رتار دار -
۲۰س - ۵ب

سرکار لکھنؤ

[دستور این سرکار در ہمین جلد صفحہ گذشت]
۵۵ محل - گ ۳۰۷۴۲۶۳۵س ۲ - د ۸۰۱۶۱۲۱۶
نقدی - د ۲۶۲۵۲۷۴۶ سیورغال
اقوام مختلفہ - ۲۶۸۰س - ۶۳ فیل
۸۳۴۵ب
امیٹھی - قلعہ از خشت پختہ دارد - گ ۱۱۷۳۸۱
د ۲۰۰۴۲۶۷ - ۳ - ۲۱۷ د ۳ سع -

انصاری - ۳س - ۲ فیل -
۲ب
اتام - قلعہ خشتین دارد - گ ۴۵ ۶۱
د ۲۲۳۷۲ - ۲ - د ۲۴۷ ۲۵۳ سع
سادات - ۵س - ۴ب
اسولی - قلعہ از خشت پختہ دارد -
سرکار دریابادی گودی - گ ۹۳(۲) ۱۶۷ -
د ۴۶ ۸ ۴۲ - د ۴۲۶ ۸ ۲۴ سع -
راجپوت بھگوتی - ۵س - ۲ب
اسیون - گ ۲۶ ۵۷۷ - ۵ ۲۵۲ ۶۳ -
د ۲۱ ۴۳ ۲ سع - بیس جیسیل -
اس - ۵ب
اسوہا - گ ۲۷ - ۲۵ - د ۱ ۹۹ ۵۰ -
آہیٹن - ۴ب
اونچہ گانو - گ ۲۲ - ۲۳۱۲ - د ۷۵۷۹ ۱۴
میں ۰ اس - ۲ب -
تلگرانو - قلعہ از خشت پختہ دارد -
گ ۱۹۲۸۰ - د ۱۳ ۱۱۴ ۵۱۲
د ۳۵۶۸۹۲ سع - سادات ومیں
۲س - ۱۰ب -
تنگر مؤ - قلعہ خشتین - گ ۲۴۲۲۹۱ -
د ۲۲۳۱۲۰۰۳ - د ۱۴۸۱ ۱۵ سع
راجپوت گھلوت - ۲ب
بھور - گ ۵۸۱ ۸ - د ۴۷ ۵ ۲۵ -
د ۱۹۳۹۶۱ - سع - بوہان ۳س ۳ب
باری - گ ۵۹ - د ۱۲۸۴۷۹۵۰
د ۶ ۱۵۶ سع - بیس - ۳س ۴ب
بہرپیو - گ ۹ ۴ ۱۹ اس ۳ - د ۵۹۱۳۰۶۲
بیس - ۲س - ۵ب

سگوان - گ ۲۷ ۳۴ - د ۳۳۳۷ ۴۲
و ۳ ۱۲۷ سع - بیس - ۵ب
تھولی - گ ۸۲ ۴۲۶ - د ۱۹۴۳ ۸ سع -
د ۱۹۱ ۳۴ - راجپوت وخت ۲ب
ہیس - گ ۹۴۵ ۸ - د ۹۱ ۷۸ ۲ - بیس
۳ب
برسدل - گ ۹۱۱ - د ۳۷۵ ۲۳ -
راجپوت وکھمی - ۲ب
ایٹھ - گ ۲۲۱ - د ۵۵ ۲۴۲۱ - رتار دار
وکھمی - ۴ب
یاراسکور - گ ۹۲۵۷ - د ۱۲۳۴ -
رتار دار - ۳ب
چھپاوتر - گ ۴۷۷ - د ۲۱۷۷ ۲۱۲۱۱ -
د ۱۴۴ ۲ سع - جنبیل ۲س ۲ب
دیوی - قلعہ از خشت پختہ دارد -
گ ۳۸ ۸۶ - د ۱۹۳۳۰۷ -
د ۷ ۴۲۰ ۱ سع - راجپوت
۳س - ۲ب
دیورکھہ - گ ۳۳۴ ۱س ۹
د ۱۹۵۳۶ میں - اس - ۱۵۰ب
دوره - گ ۱۰۷۹۶ - د ۱۳۷ ۲۷ -
راجپوت - ۵س -
دل ریور - قلعہ از خشت پختہ دارد
گ ۵۴۹ - د ۲۴۲۵۸۹۵ -
د ۹۲۲۵ سع - بیس ور ناردار
۱۰س - ۲ب
رام کوٹ - قلعہ از خشت پختہ دارد
گ ۹۷۹ - د ۴۹۳ ۲۶۸ - راجپوت
۲۰۰ب

اختلاف (۱) سف در صفحہ ۲۷۴ نسخہ [۴] (۲) [۵س] ۹۳ ۱۰۷ دام لفظ ن -
وہیں عدد دیگر +

سندیله - قلعهٔ از خشت پخته دارد
گ ۷۴۹۳۲ - د ۱۶۲۳۹ - ا
د ۳۲۷۴۵ سع - گهلوت و ناحل
اس - دب
سائی پور - گ ۸۲۹۳ لس ۱۵
د ۲۷۷۳۹۲۶۲۵۳۸۸ ت
راجپوت حدل - ۴ س
ا پ
سروسی - گ ۱۱۵۲۲۷۶۲۳۹ ۱۲
د ۶۷ ۱۵ سع - حدیل راجپوت
۳ س - اس
سان پور - گ ۶۶ - د ۱۲۸۸
د ۱۹۲ ا سع - مس زنّاردار
د س - ۲ پ
سهالی گ ۶۵ ۱۳ - د ۱۹۴۷۶
د ۲۱۶ ۱۳ سع - راجپوت اس
(۱) سندهور - گ ۴۹۷۵۳ - د ۱۸۲۲۹۱
د ۲۲ ۳۱۳ سع - انعان (۲) ساری و راجپوت
اس - اس
سیاهو پور - گ ۱۳۹۰ لس ۴ - د ۱۸ ۵۵
مس ۱۵ اس ۱۵ س
سسندی گ ۶ ۸۵۷ لس ۹ د ۳۱۳۳۱۲
د ۲۹۷ ۱۳ سع - راجپوت - ۱۰ س
سرول - گ ۷۵۵ - د ۳۱۶ ۲۱ - د ۸ ۳۸ سع
راجپوت وکهسی - ا پ
محمور - قلعهٔ از خشت پخته دارد - گ ۱۹۰۳
د ۳۱۶۱۴۷ - د ۴۴ ۲۶۱ سع شیخزاده
و راجپوت - ۳ س - ۵ فیل - ۲ پ
محمور هورانسی - گ ۵۹۵۲ - ۱ - د ۶۷ ۱۹ ۹

د ۴ ۵۹ ۶ سع - راجپوت و حدل اس
(۳) گذه آنهی - قلعهٔ از خشت پخته دارد
گ ۶ ۳ ۵ ۳ ۷ ۴ - د ۱۸
راجپوت (۴) کهمن گوتی - ۵ ۳ س
۸ فیل - ۵ د پ
کرسی - قلعهٔ از خشت پخته دارد
گ ۷۱۱ ۸ - د ۴ ۴ ۸ ۳ ۹ ۶ ۱
د ۲۹۱۶ سع - راجپوت (۵) - ۶ س
۳ فیل - ۲ پ
کاکوری - قلعهٔ از خشت پخته دارد
گ ۴۷ ۵ ۱ ۳ - د ۳ ۲ ۳ ۴ ۴ ۳ ۱۱
د ۳ ۴ ۴ سع - راجپوت بس
۳ س - ۵ پ
کهلحره - گ ۳ ۲۲ - د ۳ ۷۷ ۰ ۱ ۸
مس - اس - ۲ پ
گهاتم پور - گ ۳۹ ۲ - د ۱ ۶ ۵ ۲ ۵ ۵
زنّاردار - د پ
کحادو - گ ۶۶ ۲۲ - د ۶ ۹ ۵ ۳ ۴
د ۴ ۴ ۶ سع - حدل - ۵ پ
گرمدا - گ ۳ ۴۸ - د ۹ ۶ ۷ ۴ ۳ ۳
زنّاردار - ۲ پ
کوهی - گ ۴ ۹ ۵ - د ۹ ۸ ۷ ۶ ۲
راجپوت - ۴ پ
کاهنو ماهولی - گ ۲۲ ۷ ۱ ۹
د ۱ ۷ ۷ ۶ ۴ ۷ ۱ - د ۵ ۹ ۱۱ ۴ ۲ سع
شیخزاده و زنّاردار و کایته
(۶) ۲ س - ۳ پ
لسکر - گ ۴۹ ۸ ۱۶ - د ۹ ۲ ۵ ۸ ۶ ۱
میس - ۴ پ

ملیح آباد - قلعهٔ از خشت پخته دارد
گ ۶۶ ۲ ۹ ۶ ۱ - د ۵ ۲ ۹ ۷ ۴ ۴
د ۵ ۴ ۵ ۸ ۱ سع - میس (۷) ۳ س ا
علاوه گ ۲۲ ۸۳ - د ۳ ۱ ۷ ۰ ۹ ۵ ۳
د ۸ ۳ ۲ ۲ ۲ سع - (۷) ش ۳ س
۲ پ
موہان - قلعهٔ از خشت پخته دارد
گ ۹۹ ۶ - د ۳ ۷ ۶ ۶ ۹ ۹ ۱
د ۴ ۸ ۴ ۹ ۸ سع - راجپوت - میس
(۷) ۳ ش - ۲ پ
مورانو - قلعهٔ خشتین دارد - گ ۴۷ ۸ ۸ ۶
د ۴ ۴ ۴ ۸ ۹ ۶ ۱ - د ۶ ۸ ۴ سع - راجپوت
میس ۱۵ (۷) ش - ۲ پ
مڈیانو - گ ۲۲ ۴ ۹ ۴ - د ۳ ۱ ۶ ۶ ۳ ۱ ۱
د ۹ ۲ ۲ سع - (۸) سوار و برکلا
(۷) ۳ ش - ۵ پ
هوبه گ ۵ ۹ ۸ ۵ - د ۶ ۸ ۷ ۷ ۹
د ۵ ۸۸ سع راجپوت - (۷) ۵ ش ۲ پ
سوی - قلعهٔ از خشت پخته دارد
گ ۵ ۵ ۴ ۶ ۲ - د ۳ ۷ ۳ ۱ ۷ ۷
د ۷ ۶ ۷ ۳ ۱ سع - مسلمان و
راجپوت - ۲ پ
(۹) گراید - گ ۹ ۵ ۹ ۷ ۱
د ۲ ۶ ۷ - د ۳ ۷ ۴ ۲ ۵ سع
راجپوت میس
ا پ
بانهه - قلعهٔ از خشت دارد
گ ۶ ۲ ۲ ۳ ۲ ۱ - د ۲ ۲ ۵ ۴ ۲
د ۹ ۶۵ سع - میس

اختلاف (۱) [س] سدور [ب ل] سعدور [م] سعدور (۲) [ی] ساری بےنقط [ل] ساری [ب ا] چاری ا ساری [م] ناری [س] انعان بےنقط (۳) [ل م] گذہ آنهی (۴) کهمن در [ب ی م] [ا] گوتی کهمن راجپوت کهمن (۵) [ی] حدود در حرف [م] حسن بےنقط [ل] راجپوت سعد (۶) در [ی] مست (۷) [ی] مسی (۸) آهمن در [س ی] بےنقط [ل] سوار و دیگر نسخها مست (۹) [ی] گرانہ

اس[1] - ۱۵ ب	رناردار - ۳۰ ب	۳۰ س - ۵ پ
هردوئی - بگ ۱۱۷۴۴ —	نیهار[2] - بگ ۹ ۱۳۱ —	———
۳۵۹۷۴۰۰ - ۶۰۲۶۰ سع	۳۲۹۷۳۵۰ - طیس	———

صوبهٔ دار الخلافت آگره

از دوم اقلیم - درازا از گهاتم پور الهاباس تا پلول دهلی صد و هفتاد و پنج کروه - پهنا از قنوج تا چندیری ماله - شرقی گهاتم پور - شمالی دریاے گنگ - جنوبی چندیری - غربی پلول - فراوان رود بار درو - گزین آن جون و چنبل نخستین از شمالی کوه آید و پسین از حاصل پور ماله بر خیزد و در کالپی بجون در شود - کوه جوی جابجا - در دلی آب و هوا کم همتا کشت و کار گزیده - گوناگون میوه و گل درو - روغن خوشبو و برگ تنبول بس شایسته - خربزه و انگور بسان ایران و توران پدید آید +

آگره بزرگ شهریست خوش هوا - دریای جون تا پنج کروه میانه گذرد و هر دو سو دلکشا کاخها خانه‌ها ایمنها گوناگون مردم از هر کیش درو - آباد هنگامه کالاے هفت کشور - گیتی خداوند قلعهٔ از سرخ سنگ بر ساخت که جهاندیدگان همتاے او نگذارند - از پانصد افزون سنگین کوشک بشگرف طرحهای بنگاله و گجرات درو - نقاشان نادره کار ریزه‌کاران نظرفریب کارنامه بر ساخته اند - بدر وازهٔ باختر سو دو فیل سنگین با پیلبانان بس نیکو تراشیده اند - در باستان دهی بود از بیانه - سلطان سکندر لودهی پاے تخت گردانیده - گیتی خداوند آنرا برآراست و بهمال شهری بروی کار آمد و آن روی آب چار باغی از فردوس مکانی یادگار - زادگاه نگارندهٔ شگرفنامه است - خوابگاه نیا و مهین برادر شیخ علاء الدین مجذوب و میر رفیع الدین صفوی و بسیاری کار آگهان در آنجا غنوده اند - و نزدیک شهر بر ساحل دریاے جون دهی است رنکته نام بزرگ نیایش جاے هنود +

فتح پور دهی بود از بیانه سیکری نام دوازده کروهی دار الخلافه - بقدوم کشور خدا از گزین شهرهای روزگار شد - سنگین قلعهٔ اساس یافت و دو سنگین فیلے بر دروازهٔ او شگفت آورد - والا کاخها بانجام رسید - اگرچه دولتخانهٔ شاهنشاهی و بنگاه بسیاری بندگان سعادت گراے بر فراز کوه لیکن دشت و صحرا از فراوان سرا و باغ فرو گرفته - و بفرمان گیهان خدا مسجدے و مدرسه و خانقاهی بر فراز آن کوه انجام یافت جهاندیدگان مدان نظم کم نشان دهند - پیوست شهر بزرگ گولابی است دوازده کروه و در کنار آن خدیو عالم والا صفّه و سازی و چوگان گاهی بر ساخته اند تماشاے فیل در آنجا کند - دران نزدیکی کانے ست از سنگ سرخ بهر اندازه که خواهند ستونها و تختها جدا کنند - درین هر دو شهر بتوجه گیتی خداوند گلیم و قماش مهین بافند و بسا هر پیشگان را روز بازار +

بیانه در باستانی زمان شهرک مصری بود - قلعهٔ دارد - بسا کاخ و تهخانه درو - هنوز مردم ازان دست افزار جنگ و سیم آورند یابند - و منارهٔ ایست بس بلند - گزین انبه پدید آید و برخے از یک سیرے افزون شود - شکر بس سپید سازند - چاهی است که بآب آن شکر سپید را بوزن یک سیر کم و بیش قرصها بربندند و آنرا کندوره گویند (بفتح کاف و نون خفی و فتح دال و سکون واو و فتح را و هاے مکتوب) بدیگرجا بستگی نپذیرد - و مهوره سنها ارمغانی برند - نیل شایسته شود منی از ده تا دوازده روپیه - و حنا بس گزین

اختلاف (۱) در [ک] بست (۲) ناههاے برگنات موافق حروف تهجی مرتب است +

هم رسید برسبب بسیاری گزندگان +

تودهٔ بهیم - در سه کروهی او غاری ست آب آلوده - در پایان آن کس ندانسته کان مس دیر و ره سال دهد لیکن خرج از حاصل او دلی کند +

متهرا شهریست بر کنار دریای جون - والا بتخانها در و - از بزرگ پرستش کدها +

کالپی شهریست بر ساحل جون - جوانگاه بسیاری از نیکوان - سات گزیده سود - در هنگام سرفیان مدهلی باج گزاردی - چون ما در حال را در باغ آشفت خودسری فرا پیش گرفت سلطان هوشنگ از مالوه آمده ولکس داده و بار گذاشت - و سلطان محمود شرقی از نصیر خان لوپه او درحال برگرفت +

قنوج در باستان دار الملک هندوستان بود +

گوالیار از نامور دژها و سنگین پیل بر در وارده شگفت افزا - و دران والا عمارات فرامدان - آب و هوا گرم - همواره خنیاگران جادو نفس و خوبرویان دلربا مدید آید کان آهن دارد +

الورگلیم و شیشه فراوان برسازند - و در بیراثه کان مس - فراوان سود هر خانچه از یک من خاک سی و پنج سیر مس آید - و مثل نقره بر نشان دهد لیکن فائده سد نسازد +

و در کوه نار نول چاهی ست - مردم بدانجا مایسگری نمایند - و چون ست آلاوس آدیه اندر در برآید آفتابی لبریز گردد - و آب بی رنگ برگیرند - و در سنگهانه وادی نور و کوت و بتلی کان مس - و در قصبهٔ کالوری چشمها سرد و گرم فراوان سیزده سرکار و دو صد و سه پرگنه بدو گرایند پیمانه نموده دو کرور و هشتاد و هشت لک و سی و دو هزار و صد و هشتاد و سه بیگه و شش بسوه - جمع سپاه و چهار کرور و شصت و دو لک و سه هزار و سه صد و چهار دام ازان میان یک کرور و بیست و یک لک و پنج هزار و هفتصد و سه دام سیورغال - بومی پنجاه هزار و سه صد و هشتاد و یک سوار و پنج لک و هشتاد و هفت هزار و پانصد و هفتاد پیاده - دویست و بیست و یک فیل +

سرکار آگره

[دستور این سرکار در همین جلد صفحهٔ ۱۲ گذشت]

سی و سه محل - بگه ۴۴۳۲۷ ۹۱ - ۵ - دام ۹۱۹۱۹۲۶۵ - ۱۹۰۸۹۶۶۵۴ سیورغال - اوام محلت - ۵۵۶ (۱)۸ ۱۰ پ -

آگره باحولی - بگه ۹۱۹۹ بسوه ۵ - دام ۵۰۲۶۵۹۴۲۴۵۴۴۲۸ سیورغال گوجرت و لوده و غیره - ۳ س - پ ۱۵ ب

اٹاوه - قلعهٔ از خشت پخته بر کنار جون بگه ۲ ۱۴ ۸ ۲ - ۵ ۲۲۳۴۳۷ ۱ - دام ۱۵۱۳۶۲۳ سیورغال - جوهان کهندور - ...

زناردار - ۲ س ۱۵ پ

آول - بگه ۷۷۳۲۴ بسوه ۹ - دام ۹۴۷۰۵۵ - ۲۲۵۱۸ سیورغال - راجپوت زناردار - ۱ س - ۱ ب

اودیهی (۲) - بگه ۷۶ ۳۴۲ - دام ۳۶۵۱۳۸۸۲ - ۷۸۱۶۵۵ سیورغال - راجپوت زناردار و غیره - ۳ س - ۵ ب

آور - بگه ۵ ۳۵ ۲ - دام ۳۸۴۸۱ ۱ - ۳۲۸۷ سیورغال - شیخ زادها - ۱ س ۲۵ پ

بحواره - قلعهٔ سنگین دارد - بگه ۶۶۳۲۲۶ - دام ۱۹۶۶۵۶ - ۱ - جوهان ۵ س ۲۰ پ

باره [باحولی] قلعهٔ سنگین دارد بگه ۴۴۲ ۲۳۵ - دام ۱۱۱۷ ۵۶۲۲۵ سیورغال هر دو جنس - ۵ س - ۱ پ

باری - بگه ۴۴ ۹۶ ۴۷ - دام ۵۱۳۱۴۶۵ سیورغال ۱۴۷۱۵۷۵ - راجپوت سوار - ۳ س - ۷ پ

بهوساور - بگه ۹ ۳۵ ۳ بسوه ۹ - دام ۵۴۶ ۵۵ - ۲۵۵۴۶ سیورغال راجپوت سیرقه - ۵ س - ۱۵ پ

ساور - بگه ۱۲۸۸ - دام ۱۵۵۳۶ - ۳ س - ۴ پ بدگوجر

تودهٔ بهیم (۳) - بگه ۳ ۲۲۴۱ بسوه ۱۱ -

اختلاف (۱) در [۸ س] ب (۲) بعض در نسخها (۳) رب حروف بهم تودهٔ بهیم +

د ۵۰۷۰۷۲۷۳ - ۱۱۶۳۲۱ سع -
راجپوت - ۱ س - ۱ پ -
بهنگه - بگ ۹ ۳۴ - د ۲۹۹۱۱ -
د ۵۲۲۵ ۱ سغ - راجپوت زناردار ایر
۲ س - ۷ پ
جلیسر - قلعهٔ از خشت پخته دارد -
بگ ۳۳۷۴ ۹ د ۴۵۳۲۶۸ -
د ۸ ۱۲۴ سغ - گهلوت سورج
ماگره - ۴۰ س - ۵۰ پ
هنوار (۲) - قلعهٔ از خشت پخته بر ساحل دریای
جول - بگ ۴۰۷۶۵۲ - د ۱۱۴۴۲۲۵۰
د ۳۴۲ ۶ سع - چوهان ۲۰ س -
۷۰۰۰ پ -
چوتهه - بگ ۳۴۴ ۹ - د ۴۸۱۰۲۴ -
د ۱۳۴۷۶ سع - راجپوت زناردار -
حسته امیر ۵ س - ۱۰ پ -
حاوره - بگ ۱۵۳۳۴ - ۲۹۱۲۴۹۵
د ۲۶۲۸ ۰ سع - راجپوت جت -
۲ س - ۴ پ
دهولپور - قلعهٔ از خشت پخته برکنار آب
چیل - بگ ۳۷ ۲۸۴ - د ۹۷۲۹۳۱۱
د ۲۵۵۷۴۷ سع - سکروال - ۲ س
۴۰ پ -
رایری قلعهٔ از خشت پخته - بگ ۴۴۷۲۰۱ بس ۱۱ -
د ۳۵ ۱۳۵۰۸ - د ۱۷۳۴۰۷ اسغ -
چوهان اولاد راوت (۴) پاهن - ۲ س
۴ پ -
رحموهر - بگ ۳۱۸۲۸۵ - د ۱۶۹۴۲۰۳ -
د ۲۳ ۸۰۴ سغ - راجپوت - ۲ س ۳۰ پ

سیوکر سیکوکری (۵) - بگ ۹۹ د ۹ -
د ۹۱۵۷ - ۲۲۲۱ د ۷ سع -
راجپوت چوهان - ۰ س - ۵ پ
... - سکلیں دارد - ۲۲۰۲۲
بس ۱ ارد ۸۴۹۴ - د ۴۳۴۲۱ د سع
شیخ زادهای چشتی راجپوت سکروال -
۵ س - ۴ پ -
کنتهومر - بگ ۹۷۷۶ - د ۷۴۵۹۵۱
راجپوت جت - ۵۰ س - ۳ پ
مهاون (۶) - قلعهٔ از خشت پخته دارد -
بگ ۳ ۷ ۲۹ - د ۶۷۸۴۷۸۰ -
د ۲۸۴۷۸۷ سع - سادات زناردار
وغیره - ۲۰ س - ۲۰ پ
متهرا - قلعهٔ از خشت پخته دارد -
بگ ۳۷۳۴۷ - د ۷۰ ۱۱۵۵۸ -
د ۶۹۷۷۰ سع - مهول - بگ ۶۶۶۹ -
د ۱۵۰۱۲۴۶ - راجپوت وغیره
۳۰ س - ۵۰ پ -
سنکویله - بگ ۷۴۹۷۴ - د ۱۱۴۸۰۷۵ -
د ۷۹۳۵۵ سغ - راجپوت وغیره
۲۰ س - ۴۰ پ
سدلور - بگ ۱۰۱۹ - د ۱۲۲۵۰۰ - جوهان
۱۵ س - ۸ پ
وزیرپور - بگ ۷۱۳۲۸ - د ۲۰۹۲۵۵
د ۹۲۵۵ سغ راجپوت - ۲۰ س ۴۰ پ
هنڈون - بگ ۴۳۲۹۳۰ - د ۹۰۴۹۸۳۱ -
د ۲۰۱۹۸ سغ - راجپوت زناردار جت
۱۰۰ س - ۱۰ پ
هتکانت - قلعهٔ از خشت پخته دارد

بگ ۶۶۹۱۱ بس ۱۴ - د ۷۰ ۳۹۹۳ د
د ۲۲۳۱۴ سع - چوهان کهندوریا -
۲ س - ۲۰ پ
هیلک - بگ ۱۲۷۴۲۱ بس ۱۳ - د ۴۴۹۴۳ ۲۷۱۹ -
د ۱۳۵ ۳ سع - راجپوت متفرقه -
۲ س - ۵ پ

سرکار کالپی

[دستور این سرکار در تمهید جلد صفحه ۱۳ گذشت]
ستارده محل - بگ ۲۳ ۰ ۳ بس ۹ -
د ۳۲۲۷۶۵۴۹۴۴ نقدی -
د ½ ۲۷۸۲۹۰ سیورغال -
اقوام مختلفه - ۱۵۴۰ س - ۳ فیل -
۴۳۰۰ پ -
اونتی (۵) - بگ ۹۵۶۷۷ بس ۱۸ -
د ۹۷۳۷۹۲۱ - د ۷۲۲۱۳ - سغ
راجپوت - ۲۰ س - ۵۰ پ -
بلاس پور - بگ ۱۲۶۸۸۸ بس ۱۴ -
د ۷۴۵۴۱۷۳ - د ۱۳۱۱۰ سع -
کچهواهه - ۱ س - ۵۰ پ
برهسته - بگ ۷۴۹۳۰ بس ۱۴ -
د ۱۲۶۰۱۹۹ - د ۳۴۱۴ - سع -
کچهواهه - ۵۰ س - ۲۰۰ پ
کرراپور - بگ ۲۰۸۵ ۱ - د ۷۷۵ ۷۶
د ۴۲۲۱ سغ شیخ زادها - ۵۰ س
۲۰ پیاده سدوکچی -
دیوکلی - بگ ۱۰۹۶۲ - د ۱۴۶۶۹۸۵
د ۷۰ ۱ سع - زناردار - ۲۰ س - فیل
۲۰۰۰ پ -
راٹهه - قلعهٔ از خشت پخته دارد -

اختلاف (۱) [ک] راجپوت کهتهر (یا کهیتر) [ک] تمهرد [ل] بیسر [م] سهر (۲) در نسخه‌ها اکره ۱۱ اکره ۱۱ اکره لی لد (۳) [ک] حمد
(۴) همس در [ک م] [۱] اولاد ورت ماسیس [۳] اولاد ولودیت [ل] اولاد ولودت ماسیں (۵) هیمس در نسخه +

گ ۹۷ ۱۵س ۱۶-د ۹۲۷۸۹۴۳
د۲۷۰۸۹۴۴سع-افغاں وترکماں
۷س- ۹فیل- ۳ب-
رائے پور-گ ۱۶۶۳۱۳۴س ۸-د--۲۰
راجپوت- ۱س- ۵ب-
سوگن پور-د ۷۸۷۷ ۱۵-د۴۶۶۸۵سع
راجپوت-حس- ۲س- ۱ب
شاہ پور-د ۲۲۴۳۴۴۸۸-د۷۴۷۵۳۲۲سع
چوہاں وملک رادو- ۳س ۲پیل-
۳ب-
کالپیؒ باحولی- د۳۵ ۱ ۷۸۴-
د۹ ۳۹ ۱سع-سفرقہ- ۴س
۱فیل- ۵پ
کسار-د۲۶۹ ۳۴۹۴ د۵۸ ۶سع-
بیگ- ۱س-۱فیل- ۲ب
کھنڈوت-د۲۷۹۱۷۳-۳-د۱۲۱۷۳سع
برہار- ۵س- ۴ب-
کھنڈیلہ-گ ۵۳ ۸۶س ۱۱-د۳۳۷۳۸۱۸
د۸ ۱۵سع-راجپوت- ۲س- ۲پ
محمد آباد-گ ۸ ۴۲۱-د۷۵۷۳۱۶۱-
د ۱/۲ ۲۴ ۴سع-راجپوت کسی- ۵س
۱پ-
ہمر پور-گ ۷۹۷۴ ۴س ۲-
د۲ ۸۳ ۴۸-د۵۴۲۲۳۱سع
کسی- ۲س- ۲پ

سرکار قنوج

[دستور اس سرکار دامیں جلد صفحہ ۱۳ گذشت]
سی محل-گ ۳۷۶۶۶۷۲س ۱۲-
د۴۳۲۴۸۵۲۵-د۵۵۵۶ ۱۱۰ سع
اقوام مختلفہ-۵۶۷۳س ۵۲۸۷پ

کھوگانو-قلعہ دارد متصل او حوضی
است کہ آنرا سوسات گویند آب است
لعاب پیرین گ ۵ ۱۳۳۷ د۱۷۷۵ ۴۹
د۲۶۱۳۳۵سع چوہاں- ۱س-
۱ب-
کھوج پور-گ ۹۷۴ ۱۵س ۱۳-
د۳۷۳۷۶۴۴۳-د۵ ۷۴ ۱سع
کھروال- ۱۵س- ۳ب
ملگراپو-گ ۱۴۷س ۱-
د۶۷ ۷۹۸۳۳-
د۸۵۵۸۲۱ ۱سع-راجپوت مسلماں-
۲س ۱پ
تمبور-گ-۲۴ ۵ ۱۷س ۱۲-
د۹۸۳۱۲۹۲-حسدیل-
۳س- ۵پ
لکھور-گ- ۳۷۷۳۶س ۱۴-
د۴۳۸۲۸۲-د۱۴۷۶۱۲سع-
راجپوت- ۲س- ۱پ
بیالی-گ ۴۳۴۶ ۱۵۸س ۱۴-
د ۱۸۷۷۶-د۶۵۶۵۴سع-
راجپوت وہاں- ۱س ۲پ
تیی علی پور-گ ۱۸ ۴۸ ۳۸س ۱۱-
د۳۱۳۶۳۲۵۱۱-د ۶ ۸-سع-
راجپوت ۲س- ۵پ
سی کہت-گ ۱۶۲۹۴س ۱۸-
د۷۹۹۶۶۵-د۷۶۹۴۲ سع
سیگرہ- ۵س- ۵ب
ور-گ ۶۳۷۴۳س ۱۴-
د ۵۴-راجپوت متفرقہ-
۱س- ۲پ

مارا-گ ۹۳۷۸س ۱۴-د ۴۰
چوہاں- ۱س- ۳پ
کھنوند-گ ۶۴۵۱۱۱-د۱۹۳۲۳۴۵
د۳۱۳۱۹۱سع سیگرہ- ۳۰س ۲پ
گھرامئو-گ ۱۰۳۱۲۷س ۷-د۲۹۷ ۱۳۲۲
د۳۹۱۲۲سع-راجپوت وہاں-۲۰س
۵ب-
دوہا-گ ۱۱۹۵س ۱۲-
د۱۷۱۳۸۴-د۵۴ ۹۷سع-
وہاں میں دھاکرہ- ۲س ۳پ
سکیٹ-گ ۵۵ ۱۳۲۹س ۹-
د۲۱۵۷ ۳۲۳-د ۱۲۸۵۱سع
وہاں- ۱س- ۳ب
سوج-گ ۷ ۴۶س ۲-د ۱۲
دھاکرہ- ۲س- ۴پ
سہاور-گ ۴۷ ۵۸ ۷س ۹-
د۵۴۲۲۵۲-د۹۶۶۹۱۲سع-
گوردو- ۲س- ۵پ
سیٔوری(۲)-گ ۳۲۵۲۱-د۳۷۴۳۲۲۶
راجپوت- ۱س- ۳ب
سکٹ پور-گ ۱۶۵۲۲-د۱۴۴۳۲۲۶
راجپوت میں- ۳س- ۴ب
سکرالو-گ ۷۱۰۹۱س ۱-د۵۹۰۵
د۳۵۲۲سع-راجپوت- ۱س
۵پ-
سہار-گ ۵۹۱۵۲س ۸-
د۳۵۵۶۴۸-د۴۶۱سع-
وہاں- ۳س- ۵ب
سیٔوبرکہ(۲)-گ ۹۰ ۱س ۵-د ۲۲۵۶ ۱
د۷۰۲۱سع وہاں دھاکرہ- ۳س- ۴پ

اختلاف (۱) دھدلسو- سکر (۲) محسن درسما +

سکندر پور اُدھو - بگ ۴۴۶۹۴ بس ۱۲ -
د ½ ۲۷۶۹۱۸ - د ۲۲۶۲۴ سع - گوروہ
زنّار دار - ۱۰ س - ۲ سب -
سرور(۱) - بگ ۲ ۱۲۱ بس ۱۶ -
د ۳۶۵۷۴۴ - ½ ۴۴ ۲ سع -
چوہان سینگر - ۱۰ س - ۳ پ
سکندر پور اتر جی - بگ ۴۶۰۸۳ بس ۱۷ -
د ۲۶۹۶۲۳ - د ۱۱۵۶ سع - راجپوت
۵ س - ۱۵ پ
شمس آباد - قلعۂ دارد برکنار آب گنگ -
بگ ۷۷۱۸۵۷ بس ۷ - د ۳۵۴۸۳۱۷ -
د ۳ ۱۹۶ سع - راٹھور - ۴ س ۴ پ
قنوج با حویلی - قلعۂ از خشت پختہ دارد از
امصار بزرگ ہندوستان - بگ ۱۴۲۵۵
بس ۱۲ - د ۳۴۷ ۲۴۷ - د ۳۶۲ ۲۲ سع
شیخ زادہای افغان و ولی - چوہان -
۲ س - ۱ پ
کبیل - بگ ۳ ۱۳۹۸ بس ۶ - د ۱۶۵۱۵۸۶ -
د ۲۷۰ ۳ سع - راجپوت چوہان و پوار
۱ س - ۰ ۲ پ
کرادلی - بگ ۵۴۴ ۴ بس ۶ - د ۱۴۹۹۸۱
راجپوت - ۲۰ س - ۰ ۱ پ
ملکوسہ - بگ ۲۲۹ ۳ بس ۴ ۱ ۰ ۱۵ -
راجپوت کھلوت - ۳ س ۱۵ پ
ماناٹو - بگ ۲۲۹ ۳ بس ۵ - د ۱۳۲۹۲۱ -
راجپوت زنّار دار - ۲ س - ۲ پ

سرکار کول

[دستور این سرکار در همین جلد صفحه ۱۳ گذشت]

ملیت و یک محل - بگ ۲۴۶۱۷۳۱ -
د ۳۴ ۲۹۹۲۹۴ ۵ نقدی - د ۳۴۹۴۲ ۳ ۲
اقوام مختلفہ - ۳۵ ۴ س ۵۹۱۷ پ
ترولی - بگ ۵۶۹ ۳۲ - د ۵۹۴۵۴۵۴۵(۲) -
د ۹۵۴ ۴ سع - راجپوت چوہان
افغان - ۵ س - ۹۵۰ پ
اکبر آباد - بگ ۸۹ ۱۱۸۳ - د ۹۶ ۲۴۴۴
د ۶ ۳ ۲۳ سع - راجپوت پندیر -
۰ ۵ س - ۵ پ
بار - قلعۂ از خشت پختہ بر کنار دریاے
گنگ - بگ ۴۶۷۵۴ - د ۲۱۰۶۵۵۴ -
د ۳۴ ۱۷ ۸ سع - مسلمان و زنّار دار -
۲۰ س - ۴ پ
پچاسو - بگ ۶۰ ۵۵ - د ۲۵۰۲۵۶۲
بڈگوجر - ۱ س - ۲ پ
ملرام - بگ ۱۱۱۸۷۸ - د ۲۱۳۱۷۶۵ -
د ۱۷۶۵۶۵ سع - افغان و چوہان -
۵ س - ۱ پ
بجلانا - بگ ۳۹۱۲۸ - د ۶۲۴۸۲۵ -
راجپوت گوراہر - ۲۰۰ س ۰ ۵ پ
تیل - قلعۂ از خشت پختہ دارد -
بگ ۴۶ ۱۶۳ - د ۱۷۵۲ ۱۸ -
د ۱۷۵۲ - چوہان - ۱ س ۳ پ
تھانہ فریدا - بگ ۶۳۸۴۷ - د ۱۱۲۷۵
راجپوت باجیل - ۲ س - ۵ پ
جلالی - بگ ۱۴۵۸۰۱ - د ۲۹۵۷۹۱ -
د ۶۲۳۵۲ ۸ سع - راجپوت پندیر -
۵ س - ۶۰۰ پ
جیندوس - بگ ۴۲۴۶۹ - د ۱۷۴۹۲۳۸
د ۳۶۶۶۲ - سع چوہان - ۱ س ۳۲ پ
حرجہ - بگ ۸۹۷۲۶ - د ۲ ۲ ۳۷ -
د ۵۶ ۵۸۳ سع - بڈگوجر - ۲۰ س
۵ پ
دنہائی حشتیں - بگ ۳۹ ۵۸۴ -
د ۲۱۶۹۹۳۹ - د ۷۸۶۹ سع -
بڈگوجر - ۵۰ س - ۱۰۰ پ
سکندرہ راؤ - قلعۂ خشتیں - بگ ۸۳۴۸۰
د ۱۴۴۱۲۳۳ - د ۲۹۰۴۵۸ سع - افغان
پندیر - ۴ س - ۴ پ
سوروں - قلعۂ از خشت پختہ -
بگ ۶۵۶ ۴ - ۱۶ ۸۷۵ - د ۱۲۹ سع
سادات - راجپوت - ۲ س ۰ ۴ پ
سیدھو پور - بگ ۵۶۷ ۵ - د ۹۸۹۴۵۸ -
راجپوت سورکی(۳) - ۲ س ۲۵ پ
شکار پور - بگ ۴۴۸۳ - د ۱۹۷۴۸۲۷ -
د ۱۹۱ ۲ ۵ سع - سادات شیخ زادہا -
بڈگوجر - ۲۵ س - ۲ پ
کول - قلعۂ خشتیں دارد - بگ ۵۵۶۸۴۵
د ۵ ۳ ۱۲۳ ۱۰ - د ۵۴۴ سع - چوہان
جنگھارہ - ۴۵ س - ۲۹۰۵ پ
گنگیری - بگ ۵۳۵۴۵ - د ۵ ۲۷۲۳ -
د ۹۴ ۳۱۸ سع - افغان راجپوت -
۲۵ س - ۲ پ -
مارہرہ - بگ ۲۷۳ ۵۵ ۲ - د ۳۶۷۹۵۸۲ -
د ۹۵۶ ۱۵ ۱ سع - چوہان - ۲۰۰ س
۲۰ پ
ملک پور - بگ ۳۰۸۴۵ - د ۱۴۴۶۱۳۲ -
د ۸۸ ۲۲ سع - پندیر چوہان -
۵۰ س - ۰ ۴ پ

اختلاف (۱) [الوٹ] سرود (۲) ہمیں رہ [ک] [س] ۶ د ۴ ۳۲ د نقدی و ہمیں عدد سیورحال (۳) [ک] سوکی [س] سدکی ر ۲) سورکھی [ت ا] چوہان و افغان و راجپوت +

لوح - قلعۂ ارجست محکم - گ ۱۳۹۲۹۹
دددہ ۱۳۱۱۹ - د ۲۹۱۶ ۲ سع
راجوت وجت واعیان - اس
۳ ب

سرکار گوالیار

سیرده محل(۱) - گ ۱۱۴۶۴۶۵ اس ۶
د ۹۴۶۳۴۱۱۹ نقدی - د ۳۵ ۲۴ ۲۲
سیورغال اوام محاصه ۲۴۹ ۲ سوار
۴۳ پیاده
الهون - قلعۂ دارد - گ ۹۹ ۶۰ اس ۲
د ۷۴ ۶۹ ۷۷ ۲۲ - لودر - ۲ س
۴ ب
مدرجیہ - قلعۂ دارد - گ ۱۴ ۱۳۹ ۶ اس ۱
د ۶۹۲۹ - راجوت - لودر - ۳ ب
۵ ب
حساور(۲) - قلعہ دارد - گ ۱۴ ۱۴ اس ۱۶
د ۱۴ ۱۱ ۵۱ - د ۳۵۹۳ سع - تارد
اس ۴ ب
جهلوڈا - قلعہ دارد - گ ۷ ۲۲ ۲ اس ۱۹
د ۶ ۲۱۹۳ - گوجر - اس - ۲ پ
وڈرولی - گ ۱۲ ۳۱۹ ۷ اس ۱۱
د ۶ ۷ ۲ ۱۸ - راجوت تولور
۵ س - ا ب
راے پور - گ ۹۷ ۷۷ ۸ س ۱۷
د ۲ ۱۷۷ ۱ - لودر - ۴ س - ۷ ب
سرسیبی - گ ۳۴۳۴۲ ۹ - س ۹۱۲۸۳۸
سکروال - ۲ س - ۵ ب
ساولی - گ ۴ ۲۸۶۴ - س ۸
د ۱۳۴۴ ۲ ناگری - ۵ س ۷ ب

سرینده - قلعۂ ارجست محکم - گ ۲۲۱۲۴
س ۱۴ ۱۷ ۴۹۷ ۲۶ - سکروال
۲ س ۲ ب
سالپور - قلعۂ دارد - بنا سلطان علاء الدین
دو دام او اکهار(۳) است گ ۲۱۰۲۲۹
د ۵۱۲۳۷۶۲۵ - ستار دار ۵ س ۵ ب
گوالیار باحوالی - گ ۳۴۵۶۵۷
د ۲۷۲ ۱۲۴ - د ۱۳۸۷۴ سع
راجوت تولور - اس - ۲ ب
کتولی - قلعۂ دارد - گ ۱۹۸۲۷
د ۵۳۱۹ ۳۱ - د ۶۴۵ سع
ح - ۲ س - ۴ ب

سرکار ایرج

[دستور اس سرکار در تیسری جلد صفحہ ۱۳ گذشت]

ساره ده محل - گ ۴ ۲۱۲ ۲ اس ۱۸
نقدی د ۴۲۱ ۷۷۸ ۳ - ۹۳ ۱ ۴۵
سع - اوام محاصه - ۶۱۶ سوار
۱۹ فیل - ۶۸۵ پیاده
ایرج - گ ۷ ۹ د ۶۲۵ ۲۶ ۲۹۱۲۴ ۲ نقدی
د ۱۶۶۱ ۱ سع - کایتھ - اس - افیل
۵ ب
ربار - قلعۂ حصین دارد - گ ۵۲۷۹۱
د ۹۶۱ ۵۲۳۷ - د ۱۷۲۳۸ سع
راجوت ۴۹ س - ۵۹ فیل ۵ ۲
حاندیر(۵) - گ ۴۲ ۵۷ ۲ س ۱۸
د ۹ ۴۴ ۲۵۳۳ - د ۲۳ ۱ سع
اہال کایتھ - ۵ س - ۵ فیل
۲ ب
ملیح پور(۶) - گ ۳ ۶۳۵ - د ۹۷ ۱۲۷۱

لودر - ۳ س ۵ پ
امرور - گ ۱۵ ۹۸ - د ۱۱۱ ۶۴ ۳ ربار
اس - ۵ فیل ۲
حسترا(۴) - ۴ محل - قلعۂ حصین د ۴۴ ۹ ۷ ۸ ۱۱
راجوت - ۴ س ۷ فیل
ریانار - قلعۂ دارد - گ ۷۲ ۱۲
د ۵ - کچهواہہ - د س ۲۲
سامراده ارت گ ۲۱۲۵۷ - ۸۱ ۷ ۴۵
کھٹولہ وغیرہ ۳ محل - قلعہ دارد
د ۳ - گوند - اس
۲ فیل - ۵ پ
کهورود(۸) - د ۲ ۵ ۷
کندار(۹) - د ۱۲
کوچ - قلعہ دارد - گ ۳۲ ۱۵۵
د ۲ ۱۸۵۱۸ - د ۱۲۷۷ ۲ سع - کیسی
۵ س - ۲ پ
کهنکس(۱۰) - قلعۂ دارد - گ ۳۳ ۲۹ ۸
د ۷۳ ۴۳ ۱۳
د ۳ ۷ ۶ ۷ سع - کچهواہہ - ۵ س ۲
کاٹی - د ۲۴ - گوند - ۲ س
فیل - ۵ ب
کهاپرد - قلعۂ حصین دارد - گ ۷ ۵۵ ۲۲
د ۷ ۳۵ ۷ - د ۹ ۷ ۶ ۴ سع
کچهواہہ - ۳ س - افیل
۵ ب
مهول - گ ۱۱ ۵ ۲ - د ۲ ۱ ۲ دیہات
اس - افیل - ا ب

سرکار بیاوان

مست وجهت محل - گ ۱۴ ۲۲

اختلاف (۱) [illegible]

د۸۴۵۹۲۹۶۷ - د۸۲۶۶۲۳ سع -
اقوام مختلفه - ۱۱۰۵ س - ز ۱۸۰ پ
اسری - برگ تنبول خوب میشود و کشت
حاصل این است - د۹۰۶۱۴۰ -
متفرقه - ۱۰ س - ۱۰۰ پ
امواری - د ۲۲۳۰۰۰ ار قوم(۱) مارواڑ
دگورده داخل رتن گڑه شد
ایتون(۲) - بگ ۳۵۹۵۸ - د ۱۶۵۱۶۵
د ۱۱۴۵ سع - گوند و گوره(۳) - ۵ س
۲ پ
اوتیله(۴) - بگ ۲۹۴۹۹ - د ۳۲۴۵۵ -
د ۱۲۵۷ سع - زنّاردار - ۱۰ پ
سیالوان - بگ ۹۶۲۴۱ - د ۸۰۱۲۷۵ -
د ۲۰۱۶۹ سع - لودیر و پنوار - ۳۲۰ س ۲۰ پ
میوار - بگ ۱۷۳۲۶ - د ۴۱۷۴۳۹ -
د ۶۵۵۸ سع - زنّاردار و حد تنبه -
۲ س - ۳۰ پ
پرانچه(۵) - بگ ۳۹۰۷۴ - د ۲۶۶۱۹۳
د ۲۱۵۴۱ سغ - بوندیلا - ۲۰ س ۵ پ
مدنول - د ۲۷۵۰۰ - بوندیلا - ۱۰ س ۲ پ
بهاسدا - د ۱۶۹۴۰ - پنوار - ۱۰ س ۲۰ پ
حور(۶) - قلعه دارد - بگ ۵۰۹۷۳ -
د ۵۴۸۶۲۱ - د(۷) ۳۸۰ سغ - ایبر و زنّاردار
۱۰ س - ۲۰۰ پ -
ترلی - بگ ۱۹۸۶۵ - د ۱۴۴۵۵ -
پنوار - ۱۰ س - ۳۰ پ
جلکتان(۸) - د ۱۲۳۶۸ - متفرقه ۱۵۰ پ
بهانله(۹) - الحال نال کلاست که بیلوذلسیام

ستوسبگ ۱۳۱۲۷ - د ۱۷۳۰۶ -
زنّاردار و گوجر - ۲ س - ۲۵ پ
رجاڑه - بگ ۹۴۲۲۳ - د ۴۷۲۸۳۹
د ۲۱۵۷ سع - کاتیم و زنّاردار - ۱۰ س
۲۰ پ
رتن گڑه - قلعه دارد - بگ ۷۵۲۳ -
د ۳۵۵۹۹۵ - جت - ۲ س ۴۰ پ
روهیره - بگ ۲۳۰۹ - د ۱۰۱۷۶۸۲ -
گوجر - ۵۰ س - ۵ پ
سوهندی(۱۰) - قلعه از خشت پخته دارد -
بگ ۸۱۶۵۵ - د ۸۹۶۹۵۹ - پنوار
۳۰ س - ۵۰ پ -
کسوره(۱۱) - بگ ۱۱۷۶۴ - د ۳۶۴۹۶۸ -
گوجر و جت ۱۰ س - ۲ پ -
کربره - د ۲۷۷۰ - زمیندار داخل
رتن گڑه شده -
کهیود(۱۲) - قلعه در دو کوه واقع است
بگ ۲۷۲۹ - د ۱۹۶۳۴ - زنّاردار
۲۰۰ پ -
کهندها(۱۳) - بگ ۷۴۰۳ - د(۱۴) ۱۲۲۶۶۱ -
د ۳۰۳۶ سع - اہیر و جت - ۳ پ
کهنڈبجره(۱۵) بزرگ - بگ ۳۳۷۸۲ -
د ۱۳۸۹۳۴ - بندیلا و جت ۲۵ س
۳۰ پ
کهنڈبجره خرد - بگ ۱۶۰۲ - د ۶۸۴۷۰ -
میناو گوجر - ۱۰ س - ۲۰۰ پ -
کهیری(۱۶) نات - بگ ۱۳۳۴۲(۱۷) - د ۱۱۸۷۹(۱۸) -
میناو گوجر(۱۷) ۳ پ

لهاره - سنگین قلعه دارد بالای کوه
بگ ۱۷۲۶۹ - د ۸۲۲۹۱ - گوجر
۵ س - ۳ پ
کدواهه(۱۸) - بگ ۷۱۲۹ - د ۳۲۶۹۶ -
اہیر - ۵۰ س - ۳ پ
مؤ - قلعه دارد - بگ ۵۹۰۷۰ -
د ۱۵۰۴۲۹ - د ۵۱۸۹ سع -
اہیر - ۵ س - ۱۰ پ

سرکار نرور

نرور محل - بگ ۳۹۴۳۵۳ - د ۴۲۳۳۲۲۲
د ۹۵۹۹۴ سع - راجپوت تنور
۵ س - ۲۰۰۰ پ -
بروئی - قلعه دارد بعضے مواضع متصل
آب سکلا(۱۹) زراعت بال بسیار دارد
بگ ۸۸۰۸۵ - د ۶۳۸۷ -
بولی - قلعه دارد بر کنار آب سکلا -
بگ ۲۴۲۴۵۶ - د ۱۴۱۹۱۵ -
سیلوریوری(۲۰) - قلعه دارد از سنگ
بگ ۲۴۹۷۵ - د ۱۲۵۰۰ -
کولارس - دو قلعه دارد یکے در موضع
برواو(۲۱) کوهچه دارد که پیوسته آب
ازو بر پرد - معدن ہندان است
بگ ۱۳۳۱ - د ۷۶۴۳۸ - ۱۴۸۸۲ سغ
نرور با حویلی - قلعه سنگین دارد - در بعضی
مواضع آن قلعه سنگین معابد قدیم است
بگ ۲۲۵۵ - د ۴۳۸۰۲۵ - ۸۱۳۱۲ سغ

سرکار منڈلایر

چارده محل - بگ ۶۵۶۴۶ -

اختلاف (۱) س عا - درآس ۱/۲ ــ [ا] ار قوم رنّاردار و گوروه (۲) [گ] حتون [تن] امواں [س] ایتواں (۳) [ا] گو ده (۴) [ض] ادهلا [ا] او بلمزه (۵) درا کثر نسخها بے نقط [کو] راپچه [ع] راجپه [ک] پراکه [ص] پراکه در [س] بیست (۶) [ص ک] صور در ابے [تن] بیست (۷) در [ع] ست (۸) در چند نسخه ختان مولی (۹) [ص د] دسابلہ (۱۰) [ا د] سوسدی [ص] سوسدی (۱۱) [ا] کمسوره کمسو در (۱۲) کهیں مد [ع] [س] کسیو [ص] کهیو [ا م] سیود (۱۳) [ا] کسدها (۱۴) [ع] ۱۱ ۲ (۱۵) [ع] کهندبجره [ک] کهندبجره در اکثر نسخه بے نقط (۱۶) [ع] کهری یا کهره [ک] کهری [ص] کهری ان - (۱۷) [ع] جت بے نقط (۱۸) [ع] کدوہه علامت (۱۹) در نسخهات (۲۰) در چند نسخه سیلوری بلا را (۲۱) [ع] رروا [تن] سرواکه پیوسته آلخ [ا] بر وسرپے نقط شد

دام ۸۸۳۷۳ - راحوت جادون
۴س ۵پ
اونگر - قلعهٔ سنگین بر فراز کوه و بایان او
در پای جبل سنگ درو - بگ ۴۲۷۶۶
- ۴۹۳۹۷۸۱
بچھی پور - بگ ۱۳ ۴۶ - د ۶۷ ۷۹۵۲
ملاولی - بگ ۶۶۳۶ - د ۹۱ ۴۳۲
ناکھیر - بگ ۲۰۳۴ - د ۶۲۷۱۲۲ -
ناگرومہ(۱)
جھانواڑ(۲) - بگ ۹۹۷ - د ۹۸۴۹۳۸ -
داکنگ کھوری(۳) - بگ ۱۲۸۷ - د ۸۱۷۹۳۹۴
لسی
ڈونگری - بگ ۲ ۹ - د ۶۲۱۴۵ -
رتن ملاہر - بگ ۱۲۱۵ - د ۸۹ ۸۲ -
سمر تھلہ(۴) - بگ ۶۹۱ - د ۳۳۲۶۵ -
کھوکھرہ(۵) - بگ ۸ ۱۹۳ - د ۳۶۱۶۱۱ -
کھریون - بگ ۸۲ - د ۷۴ ۵۴ -
کھلول(۶) - بگ ۱۹۲۵ - د ۴۴ ۵۱۹ -
سنڈلایر - قلعهٔ دارد بالای کوه و جا
سمال دریای جبل - بگ ۱۵۷۴۵
د ۴۹۷۷۹۶ -

سرکار الور

[دستور ایں سرکار در عین جلد صفحه ۱۱۲ گذشت]
حول و محل - بگ ۱۲ ۱۶۶۲ -
د ۴۲۲۳۸۹۳ - ۲۱۲۹۹۶ سع
۴ ۶۵س - ۲ ۲ ۴پ
الور - قلعهٔ دارد از سنگ بالای کوه
بگ ۸۴۰۵۸ - د ۲۵۹۷۶۲ -

د ۶۵ ۳۵ سع - جاراولای میوات
اراولاد بہادر جان - ۱س ۱۵پ
اشہلہ بارو(۷) - بگ ۶۵۹۴۲ - د ۳۱۴۷۵
کھواہہ ۲س - ۵پ
امرن - بگ ۲۲۷۹۳ - د ۳۵۱۲۴۶
۴۳ ۱سع - لعال - ۱س ۱پ
اسمعیل پور - بگ ۱۳۹۳۲ - د ۴۸۴۳۲
د ۶۶۶۲۲ سع - جاراولای میوات
۴س - ۵پ
سراٹ - قلعه سنگین - بگ ۲۲۵۳۲۲
د ۱۹۷۱ ۲۷ - د ۱۷۹۶۱ سع - تقال
۵س - ۱پ
سہرور پور - بگ ۱۵ ۱۱۹ - د ۸۵۹۱۲۲۶
د ۷۱۳۹ سع - جاراولای میوات
۳۵س - ۲پ
بہادر پور - بگ ۱۵۴ ۶ - د ۹۵
د ۹۵ سع - جاراولای میوات
۵س - ۲پ
کھرکول(۸) - بگ ۱۸۲۴۷ - د ۳۳۷۸۶
جاراولای میوات - ۵س ۱پ
ملہار(۹) - بگ ۴۵۶۸۵ - د ۲۱۶۳۴۴
ناگوجر راحوت - ۴س ۵پ
ردوہ صبح جان - بگ ۴۷۸۱ - د ۹۵۱۲ -
د ۹۵ ۱سع - جاراولای میو
۳س - ۳پ
سیایں - بگ ۲۲۷۸۰ - د ۸۶۵۹۱ -
جاراولای میو - ۵س - ۵پ
سرودہ سو - بگ ۶۲ ۱۳ - د ۵۲۴۲۵۱

د ۹۱ ۲سع و سو - ۵س ۲پ
تودہ جھل(۱۰) - بگ ۶۶ ۳ - د ۱۴۶ سع
۵س - ۵پ
بچیوان - بگ ۳۱۹۴ - د ۸۸۲۲۲ -
اقوام متفرقه - ۵س - ۵پ
لسارہ - بگ ۹۸۷ - د ۶۷۵۳ ۱ -
اقوام متفرقه - ۵س - ۵پ
کھرہ - بگ ۲۶۶۳ - د ۹۸۴ ۱ -
جاراولای میو -
۱س - ۵پ
بالٹہ - بگ ۶۵۶۵ - د ۷۵۲۳۱ -
بڈگوجر - ۳س - ۵پ
حلال پور - بگ ۴۳۶۴ -
د ۹۹۵۳۹۳ - ۲۲۵ ۱سع - جاراولای
ومیو - ۳۵
۵پ
حسن پور مدوہر - بگ ۳۵۳ ۶ -
واء ۸۷۴۹ - ۲۱ ۳سع - جاراولای
میو - ۱س - ۳پ -
حسن پور کوری(۱۱) - بگ ۴۷۷۴ -
د ۹۵۶۹۵۲۱ - جاراولای میو
۱۲س - ۸
حاجی پور - قلعهٔ سنگین دارد -
بگ ۳۹۴۶۲ - د ۹۷۷۶۵۴ -
د ۳۱۲ سع - جوہان - ۵س ۱پ
دلولی ساحاری - بگ ۱۸۸ ۳ - ۱۱
بڈگوجر - ۱۵س - ۱پ
ڈڈیکر - بگ ۱۵ ۲۷ - د ۳۲۶۲۵۹۶ -

اختلاف (۱) [ا] ناکھرومہ (۲) [ا] جھکر (۳) [س] کھوری - و در دیگر نسخہا کھوری ناں لسہ (۴) [ا] کمرتھلہ [ش] سحر تھلہ (۵) [ص] کھوکھرا [ا] بگ ۱۳۱ - د ۳۴۲ - ۲۱ - ۱۴۲ - سع (۶) [ا] کھرلی [س] کھلول (۷) [ا] انتہا ارد [ص] اشلہ بارد [س] اشلہ بارہ [ا] اشلہ بارد (۸) [ا] کھرکول (۹) [ص] لمسارہ (۱۰) دوا [ب] سب (۱۱) [س] اودہ تھل [ص] سرودہ تھل [ا] ادا تھل [ب] مدتھل (۱۲) [ص] کورکا نا

د ۲۰۲۳۷ سع - میو - ۱۵ س - ۱ پ
دهرا - بگ ۸۳۳۱۲ - د ۱۲۶۱۳ - ۵
د ۱۵ ۵ سع - خانزادها(۱) میو - ۱ س ۵ پ
رانته - بگ ۳۶ - د ۱۴۷۹۲۲۶ - ۳۴۴۴ سع
میو - ۱۰ س - ۱۰۰ پ
سکهن - بگ ۹ ۱۸۷ - د ۲۲۴۲۲ - ۸۰
چوهان - ۱ س - ۷۰ پ
کهوبری رعنا - بگ ۲۲۸ - د ۲۷۲ ۴۲۵۹
د ۹۹۱۹ سع - خانزادهای میوانی و
داماد دوری(۲) - ۹۰ - ۵۰۰ پ
کلوهر(۳) - بگ ۵۸۲۷۶ - د ۴۸۳ ۱۴۵۹۰
د ۸۸ ۱۴۰ سغ - میو ۱۲۰ س - ۱۰ پ
کول(۴) دهوار - بگ ۳۳۹۵۶ - د ۱۰۰ ۶۲۷
راجپوت - ۳۰ س - ۵۰۰ پ
کیاره - بگ ۳۰۷ - د ۶۰۰ - مینا
۱۰۰ س - ۱۰۰۰ پ
کهیرتلی - بگ ۲۶۷۴۶ - د ۴۰ ۴۶۵۶
د ۲۳۱۵ سغ - سادات و گوجر
۱۰۰ س - ۵۰۰ پ
گهات سودن(۵) - قلعه دارد بگ ۴۹۴ ۱۶۴
د ۳۵۷۱۱
کوه رانا - بگ ۳۵۶۵ - د ۱۶۶۶۶۶
ماهت(۶) ۳۰۰ س ۱۰۰۰ پ
سدا(۷) ور - قلعه از خشت پخته - بگ ۱۰۳۲۲
د ۱۸۸۹۰۹۷ - د ۵۶۰۸ سغ - چوهان
۵۰۰ س - ۱۰۰۰ پ
موج پور - بگ ۱۴۰ ۴۴ - د ۵۸۰ ۳۹
د ۱۲۰۲۲ سع - عباسی - ۳ س ۵۰ پ
سارک پور - بگ ۱۰۶۳۶ - د ۵۱۴۱۹۳

حاتزدها - ۵ س - ۳ پ
سونکوتا(۸) - بگ ۳۸۱۱۲ - د ۴۷۵۲۶
حاتزادها - ۱ س - ۷۰۰ پ
سداوره - بگ ۱۷۸۰۰ - د ۲۷۰۵۱
چوهان - ۴ س - ۲ پ
لوگانون - بگ ۲۳۷۷۰ - د ۵۷۵۱۲
د ۲۴۲۹۶ سع - خانزادها -
۷۰ س - ۵ پ
تاهرگده - بگ ۳۵۴۵۲ - د ۶۴۱۹۴
خانزادها - ۲۰ س - ۲ پ
هرسوری - بگ ۱۱۸۰۰ - د ۲۲۷۰۹۶
میو - ۱۰ س - ۱۰۰ پ
هرپور - بگ ۱۹۹۴۴ - د ۴۸۶۶۰۵
د ۳۲۵۵ سع - جت - ۶ س
۴۰ پ
هرسانا - بگ ۴۰۲۵ - د ۲۰۸۲۸۱
میو - ۴۰ س
۵۰۰ پ

سرکار تجاره

[دستور این سرکار در همین جلد صفحه ۲۱ گذشت]

هتزده محل - بگ ۷۴۰۰۱ بس ۵
د ½ ۴۶ ۱۷۷۰ - د ½ ۷۰۱۷۶۱ سغ
۱۲۲۷ س - ۹۶۵ پ
اید ور - قلعه دارد بالای کوه
بگ ۱۳۴۱۵۰ - د ۱۹۹۵۲۱۶
د ۲۶۰۹۶ سع - خانزادهای میواتی
۴۰۰ س - ۳۰۰ پ
اوحلینه - بگ ۳۳۹۲۲ - د ۴۲۸۳۴۷
د ۲۲۷۹۶ سغ - خانزادها و گهتهر

۴۵ س - ۱۵ پ
اومرا ادمری - بگ ۸۱۰۷ - د ۳۷۷۴
گهتهر و میو - ۱۰ س - ۱۰۰ پ
طیبرد - بگ ۳۵۷۳ - د ۵۸۰۰ ۲۱
د ۴۳۵۴ سع - خانزادها(۹) و میو
۱ س - ۲۰ پ
پور - بگ ۲۴۷۶ - د ۵۴۰۶۴۵
د ۱۵۵۹ سع - گهتهر - ۱ س ۲۰۰ پ
بیگوان(۹) - قلعهٔ سنگین(۱) - بگ ۵۱۴۸
د ۱۳۲۹۳۵۰ - د ۳۴۳۱۲ سغ
میو - ۲ س - ۳۰۰ پ
هوهرا(۱۰) - قلعهٔ سنگین - بگ ۵۷۷۸
د ۱۴۱۹۷۱۵ - د ۲۵۴۷۱ سع - میو
۳ س - ۴ پ
تجاره - قلعه دارد - بگ ۱۳۱۹۶
د ۳۵۹۶ ۳۶ - د ۲۰۴۴۱۹ سع
میو - ۵۰۰ س - ۲۰۰ پ
جهمراوت - قلعهٔ سنگین بالای کوه دارد
بگ ۲۲۶۳۲ - بس ۱۱
د ½ ۴۹۶۲۲ - د ½ ۳۱۲۸۳ سع
میو - ۵۰ س - ۳۰ پ
خان پور - بگ ۹۸۹۳ - د ۱۹۵۶۲۰
میو - ۲ س - ۱۵ پ
ساکرس - بگ ۱۲۱۰۶ - د ۴۶۰۸۸
د ۱۱۴۰۵ سع - میو - ۲ س - ۱۰ پ
ساتهاداری - بگ ۱۲۷۷ بس ۱۱
د ۶۸۱۱ - د ۲۶۷۴۷ سع - میو
۲۰۰ س
فیروز پور - مداس کوه واقع است درین

اختلاف (۱) دبا [کا] ست (۲) همس در [ک] [قس] است دهت [ا] اان دو سوپ [د] ماهت دودسر (۳) [قس ک] کلولهرا (۴) [ک] [ی] کول هرا (۵) یاسوان [قس] سودان (۶) همیین در [۱] [قس] بت (۷) [ک] سدّاو [ا] سداد (۸) یاسرلکوتا [ا] سون کوه (سوکوتا) [قس] سوکوتا (۹) همیین در [کونی مش] [۱] بیگوان پور (۱۰) [قس] میو هرا [ا] لیوت کهسوهرا +

کوه چشمه ایست که در ایام سال جهاد (؟) بو ساخته آمده و هموار گوهار سے مساعد
و مقدم است(۱) - گ - ۶۴۱۵ -
۲۴۲۶۴۲ - ۴۴۳ و ۶۹ سع
میو - ۵ س - ۱ ب
صح پور موکریا(۲) - گ ۷۳۴۴ - ۱۱۲۱۴۱ د
۱۲۹۵۵ سع - میو - ۱ س ۲ ب
کوٹله - قلعه دارد از سنگ بالای کوه و دران حوضی است که دور آن چهار کروه(۱)
ناسه(۱) - گ ۱۲۶۵ - ۱۵۵۲۱۹۶۶ ۷
۱۷ ۷ سع - جاراد با گوجر - ۳ س
۷ ب
کن سره گها سیره(۳) گ ۹۷۸۵ - ۶۶ ۷ ۳۳
میو - ۱ س - ۲ ب
گهوپا کاٹها(۱) - گ ۳۴۵ - ۱۶۸۷۱۹۶
میو - ۱ س - ۲۵ ب
تکیان - گ ۲۱۵ ۷ س ۱۹ - ۳۷۲۵۷۶
۳۵۷۲ سع - میو - ۱ س ۵ ب

سرکارِ نارنول

[دستور این سرکار در همین جلد صفحه ۴۷ گذشت]

ساڑده محل(۴) گ ۴۶ ۸ - ۲ - ۳۰۷۶۴۹ ده
۳۱ ۵۷۷ سع - اقوام مختلفه - ۲۵۷ س
۳۷۲۲ ب
نارسه(؟) - گ ۴ ۶۷۵ ۱۴ ۶۶۲۶ ۲ ۲ - چ
راجپوت مسلمان و کهندار(۵) - ۱ س
۱۰ ب
نانی - قلعه سنگین و کان مس دارد کوهها آنجا است - گ ۲۴۲۶ ۸ ۷ -

د ۱۷ ۹۲ - ۲۷ بار - ۴ س
۳ ب
رودھ رعا - گ ۲۴۲ ۷ ۴ - ۵ ۹۶۵ ۲ ۹ ۵
و بان - ۳۰۰ س - ۲ ب
حلال کلاس - گ ۴۵ ۷ ۱۵ - ۲۷ ۴۴ ۷۷
۵۲۱۶۴ سع - حیت سنگوان
۲ س - ۵ ب
جهوجهون - قلعه سنگین در دامن کوه
گ ۹۵۳۲۱ - ۶۹۶ ۲۳۲۹ -
قائم خانی - ۲ س - ۳ ب
سنگهانا دی پور(۶) - درین پرگنه کان مس ست و دار الفلوس نیز -
ازو دار العدی(؟) ۱۱۸۸۱۶۲۹۶ -
۱۵ ۳۳(۱۳) سع - ترپور و بار - ۴ س
۱ پ
کالوڑه - در موضع ریپور(۷) از پرگنه کالوڑه معدن رنگ هند است -
گ ۲۳ ۷ - ۱ - ۶۱۲۸ ۴۳۵ -
۹۱۵۷۷ سع - راجپوت و مسلمان وحانو ۱ س - ۴ پ
کوٹ پوتلی - قلعه از سنگ و در موضع بهانڈاره(۹) کان مس معمول است
گ ۴ ۷۶ ۱۷ - ۳۷۶۹۶۲ ۴ -
۲۹۴۲۵ سع - تونور راجپوت و گوجر - ۷ س - ۴ پ
کانوری - در شش مواضع سه قلعه دارد
گ ۲۹۷ ۱۵ - ۱۱۲۶۶ ۲۷۲ -
لولور - ۱ س - ۵ ب

کهنڈیلا - از قرار العدی و ۱۳
راجپوت گهواهه - ۲ س - ۲ پ
کهوداپا(۱) - گ ۱۸۴۹۳ - ۹۶ ۸۱ ۸ -
حت - ۲ س - ۷ ب
لاپولی - گ ۱۸۲۸۱ - ۱۵۱۲۴۷ -
۱۲(۱۳) سع - چوہان - ۱ س
۵ ب
مواضع(۱۱) داس کوه که در آنجا کان مس است - در موضع(۱۲) رای پور کان مس است و دار الفلوس نیز چشمه ایست که ازو آلوده گردد(۱۲) - گ ۱۷۶۶۵
۲۷۴۳۵ - رمال - ۱ س
۲ ب
نارنول - قلعه سنگین(۱۳) - گ ۲۱۴۲۱۸ -
۱۸ ۳۲(۱۴) ۹۱۵ - ۴۹۱۲۱۲ ۵ سع
امبر(۱۵) - ۵ س - ۲ ب
ربیر - قلعه سنگین(۱۶) - گ ۳۵۶۲۹۳ -
۷۳۸۲۶۲۴ - ۲۹۴ دد سع
قائم خانی و افغان ناگر(۱۷) - ۵ س
۲ ب

سرکارِ سہار

[دستور این سرکار در همین جلد صفحه ۴۳ گذشت]

هفت حل - گ ۷۴۳۴۷۴ ۷ -
۹۱۷۵۶۹ - ۴۴۷ ۹ ۱ سع
اقوام مختلفه - ۲۶۵ س - ۱ پ
پهاری - گ ۶۴۲۲ ۱ - ۱۱۹۲۲۹ ۲
۲۶ ۴۵ سع - میو و گهکهر ۲ س
۷ ب

اختلاف (۱) د [ق] است (۲) [ق] امو کوپا (۳) بجیس ار تهما (۴) بجیس در تسحما [گ] ۱۷ (۵) بجیس در [ق ص س] [ ] کدار (۶)
[ص] ادهپور در [ش] مست (۷) بجیس ار [ص] [ق] رسرولی قعد [ا] ارسواده [ش] مست (۸) [ق] جارلی قعد [ص] جالو [ا] جاب د [ش] مست
(۹) [ق] سهاده [ا] مواضع سهاره [س] سیب [ص] کهاجاره (۱۰) [ش] که ڈانا (۱۱) [ا] مردی پور (۱۲) از ملد صرف ورا [ق] سحوده
(۱۳) ده [ق] (۱۴) ست [ق] ۱۳ ۳ ۲ ۵ (۱۵) [ق] امبر و جمعیت آنها (۱۶) [ق] نارگولی قلعه [ص] اکر [ش] ع [ا] ناگر

بهڈولی - بگ ۲۵۹۰۰ - د ۱۸۴۳۴۴ د ۴۶۱ سع جت و غیره - ۱ س - ۳ پ	کامد - بگ ۹۰۰ - د ۵۷۲۴۵ ۵ - د ۱۲۲۹ سع - بیو وجت و اهیر - ۱۰ س - ۳۰۰ پ	د ۵۱۵۱۷ سع - اهیر وجت دیو - ۱۵ س - ۳۰۰ پ
سوهار - قلعه دارد - بگ ۳۸۵۸۹ - د ۲۴۸۹۸۱۲ - د ۲۱۶۷۸ سع - ماجیل و گوجر وجت و کچهواهه ۲ س ۷ پ	کوه محابد - بگ ۲۳۶۹ (۱) - د ۱۷۰۳۶۵ - بیو وجت - ۴ س - ۲ پ	هوڈل - بگ ۷۸۵۰ - د ۱۴۶۲۲۷ - د ۳۳۱۴ سع - جت و غیره - ۱۰ س - ۲۰۰ پ
	لون هیره - بگ ۵۰۰۱۲ - د ۶۱۸۱۱۵	

صوبهٔ مالوه

از دوم اقلیم - درازا از بایان گڈهه تا بانسواره دویست و چهل و پنج کروه - پهنا از چندیری تا ندربار دویست و سی - شرقی باندهو - شمالی نرور - جنوبی بگلانه - غربی گجرات و اجمیر - کوه جولی - گرین - دریا نربده و سپرا و کالی سند و پنبه (۲) و گودی - در هر دو سه کروه رودی بس صاف و سبک - و برکنار آن خود رسته بیدها و گلهای رنگارنگ خوشبو و سنبل و سایه دار درخت - گولابها و سبزه زارها فراوان - بسا والا کاخ و دلنشین نشیمن داستان عشرت سرایند - آب و هوا باعتدال نزدیک - زمستان نکامهٔ نخجنه دارد در تابستان بپوره احتیاج کم شود - چهار ماه بارش لختی بسردی گراید و شبها بالاپوش آرزو افتد - زمین این صوبه بر دیگر مرزها لختی بلند - و همه کشت در هر دو فصل گزین شود خاصه گندم و خشخاش و نیشکر و انبه و خربزه و انگور - در حاصل پور تاک سالی دو بار بر دهد - و برگ تنبول بس گزین باشد - و پارچه گزیده بافند - تا سه سالگی کودک فرزندان خود را افیون بخورش دهند - و کشاورز و بقال بیرسے دست افزار جنگ نباشد ❊

اُجین بزرگ شهریست بر ساحل سپرا - گزین پرستگاه بر شمرند - شگفت آنکه گاه گاه موجهٔ شیر برزند مردم آوندها برآمایند و بکار برند - با درنگ نشین بکونبهار سد - سال چهل و سوم الهی که نگارندهٔ حقیقت نامه بفرمان والا ستر و کس گزیده بود چون بدانجا رسید بتیر ازان بهفته شار دهم فروردین ماه الهی چهار گهڑی از شب گذشته این حوتن بزرد - خرد و بزرگ مسلمان و هندو ازان برگفت (۳) - و دران نزدیکی سه صد و شصت نیایشگاه برهمن کیش و حرآن و نزدیک این شهر جائی است کالیاده نام سرای دلکشا - حوضی برآموده بکرد و گزین نشیمنها درگرد آن یادگار باستان ❊

گڈهه ملکے جداگانه پر درخت - فیل صحرائی فراوان - بزرگ مرزجهاباپانی مهره پیل برگذارد - و از کشتکار آن دکن و گجرات برآساید ❊

چندیری از بزرگ شهرهای باستانی - قلعهٔ سنگین دارد - درو چهار ده هزار سنگین خانهٔ بزرگ و سه صد و هشتاد و چهار بازار و سه صد و شصت فراخ سرا و دوازده هزار مسجد ❊

تولمون (۴) قصبه ایست بر ساحل دریای مبیه - آبِ آدم ازان نمودار گردد - و بتخانه ایست بزرگ - اگر درو نقاره نوازند آواز آن بیرون نشود - و در سرکار بیجاگڈه دشتی پیل فراوان ❊

مندو شهریست بزرگ - دوازده کروه و دَر (۵) قلعه او - منارهٔ هشت منظرے در میان - چند گاه

اختلاف (۱) [ک] ۱۰۶۹ بگ (۲) [گ] پیم [ا] نیم (۳) [ه م] برگفت [ک] برگرفت (۴) [ه م] تومل [گ] رمر [تن ا] دسول (۵) بهیس در [سس] [ه س] ودر ❊

حاکم نشین بود - عمارات عالی یادگار پیشینیان - تربت سلاطین خلج آنجا - گویند آنکه از سقف گنبد سلطان محمود هوشنگ در تابستان آب تراوش نماید - و از در بار ساده لوحان مدوگردد - برخی نگاه داشته که حال گشته مرهمی پستان بار کیل شود و هم او پس سپید +

کارآگهان هندی بر آنکه درین دیار سنگ بدید آید که هر کانی که از بنده حکمش بدو رسد زر گردد و آنرا پارس نامند (بیای فارسی و الف و فتح راء و سکون سین) چنان برگذارند که در روزگار راجه جیسنگ دیو راجه بود داد گرو زرنگانی به نیکوئی آباد داشتی - در آن زمان بدان گونه کوه سرمایه دار آن خرج گشت - راس که گاه بر در کار گر دید طلا شد و او بدان رسیده عیب شمرد - روزی بدان نام آهنگری بکاره گری رفت - اوستا ساآمده بدست آورد - فرادان زر آماده گردانید و سعادتها اندوخت - از یک گداری بخاطر آورد چنین گوهر بی بها سزاوار فرمانروای وقت است - بدرگاه رفته برگذرانید و راجه آزادستائیه نیکو کارها برساخت وان قلعه بدان زر در دوازده سال بانجام رسانید و بخواهش آهنگ بیشتر سنگهای دیوار به نیکو بدان زر آراستید - روزی بر ساحل نربده جشنی آراست و زر داد که برتیمن هر در از وادان خواسته بخشش نماید - چون لختی خاطر از دستار گرفته بود همان سنگ بدو داد - او از نا شناسائی و دو مانگی بخشم در شد و آن گوهر بی بها را در آب انداخت - دریافت حسرت در افزاد - از روای آنجا دست بدو رسید و امروز آن پاره آن کس نار گرفت +

قصبه دهار - بتکاه راجه بهوج و بسیاری نشیمن او رنگ نشینان - اک در سالی دمار برد به - و در سر آغاز جوت واسه بخشش سرزد +

و در سرکار هندیه صحرائی فیل فراوان - و در ندربار حربره و انگور نیکو شود +

دوازده سرکار - سه صد و یک پرگنه بدو گراید - زمین پیموده چهل و دو لک و سه هفت و شش هزار و دویست و یک بیگه و شش بسوه - جمع بیست و چهار کرور و شش لک و نود و پنج هزار و پنجاه و دو دام - از آن سیار[1] ده لک و پنجاه هزار و چهار صد و سی[2] و سه دام سیورغال - توجی بیست و نه هزار و شش صد و شصت و هشت سوار - و چهار لک و هفتاد هزار و سه صد و هفت و یک پیاده - و نود فیل +

سرکار اجین		
[دستورات سرکار در جلد صفحه ۳۴ گذشت]	اجین - بگ ۱۴۸ ۶۵ - ۲۷۱۹۷۲	رجوت الجیه - ۵ س ۱ ا
ده محل - بگ ۶۴۳۲۷۹ - ۹۲۵۶۲۲	۳۵ ۶۲ سع - رجوت الجیه[3] ۵	ذطلام - بگ ۶۶ ۴۴ ۴ - ۲۴۹ ۴۴۲۱۵۴۴
لندی ۱۷ ۲۹۱۸ سع - اوام مختلفه	دهاکره - ۱۲ س - ۵ پ	۰ ۸ ۴ ۲۱۵ سع - رجوت مهتر و سوتی
س ۳۲۵ لفر - ۱۱۱۷ پ	بدهاور - قلعه سنگین دارد بگ ۶۶ ۴	۵ س - ا ا
اجین با دیهی قلعه دارد در پایان سکس	۵۰ ۱۹۵ ۶۶ - ۳ ۵۰ ۹۵ سع - راٹھور	سالوپر - بگ ۴۶۶۹۴ - ۲۴۱۸۲۷۵۰
وار بالا است - بگ ۲۸۹ ۵۶	وعیره - ۵ س ۲ پ	۵۰ ۱۳۳۱۵۶ سع - رجپوت نگوار[5]
۵۰ ۳۵۵ ۱۳۸۸ - ۵۵۳۲۳ سع	پان بہار - بگ ۴۷۵۷۷ - ۹۲۷۵۹۶ ۶۲	۵ ا س - ۳ پ
اروم الحته[4] و راٹھور - ۷۶ س ۲ پ	۲۹۴ سع - الجیه[4] - ۱ س	کمل[6] - قلعه سنگین و حسین دارد -
	دیالپور - بگ ۲۹۵۷ - ۵	بگ ۲۸۱۷۵۹۸ ۲۹ - ۴۴۳ ۴۴ سع

اختلاف (۱) در [ص] کست (۲) [ص] دوازده (۳) در [ط] بیست (۴) در اکثر نسخها بی نقط [ط ش] الحسه [ف ا] الجر الجر [ص] الجه الجر (۵) [ط ش] کوار ، کوار [ا] کوار [ص] کواته (۶) [ا ف ص] کمل [ک] کمل +

رجوت — ۱۵۰ س — ۴ پ
کھاجرود — بگ ۲۶۶۶۲ — د ۴۴ ۱۰۵ ۲۶۶
رجوت ر ردیہ دھرر(۱) — ۲۰ س ۱۲ پ
رلائی — قلعہ خشتین دارد بر کنار دریای
چنبل — بگ ۴ ۲۲۶ ۱۲ — د ۱۸۸۶ ۵ ۳۸
د ۵ ۱۰ ۱۸ س ع — میں و جاودن ۴۰۰ س
۱۲۰۰ پ

سرکارِ رائسین

[دستور این سرکار در تیین جلد صفحہ ۳۴ گذشت]

اسا پوری وغیرہ — ۶ محل — بگ ۳۲۲۳۸
و ۴(۲) ۱۷۳ س ع — ۱۷ س — ۵۴ ۹ پ
کھیلہ — بگ ۴۰۸۱۶ — د ۷ ۹۴۹ ۶ — رجوت
۴۸۰ س — ۱ پ
کھوری(۳) — بگ ۵۹۷۰ — د ۱۷ ۳۱۶
۲۰ س — ۱۰ پ
کھوجپور — بگ ۷ ۹ ۴ — د ۵۹۲ ۲۲
۱۱۵ س — ۱۰۰ پ
مالا کھیٹ — ۰ د ۱۲۲ ۲۱۵
۲۶۵ س — ۶۰ پ
تھانہ پیر خان — د ۷۳۵ ۳۱۵ — رجوت
۲ س ۵۰۰ پ
حاجی(۴) — د ۲۱۵۱۲۲ — ۱۵ س ۱۰ پ
جہتا لوی(۵) — بگ ۴ ۴ ۳ — ۱۹ ۴ ۷۵۰
۱ س — ۱۵ پ
جلودا — بگ ۲۵۰ — د ۱۳۲۹ — ۲ س — ۵ پ
خلجی پور — بگ ۷۷۵ — د ۲۰ ۱۴
۲ س — ۱۵۰ پ

دھامونی(۶) — بگ ۷ ۱۳ — د ۷۸۸ ۲۸۹
۵ س — ۴ پ
دیکھوارو — بگ ۳۲ ۴۹ — د ۱۳ ۲۹۲۲۳
رجوت — ۸۵ س — ۵۲ پ
دیوررود — بگ ۴ ۷ ۱۹ — د ۱۴۴ ۴
۳۵ س — ۱ پ
دھانیہ(۷) — د ۲۱۵ ۲۳ — ۲ س — ۱۷ پ
رائسین با حویلی — قلعہ سنگین بالائے کوہ
از اقلاعِ نامی ہندوستان است
بگ ۷ ۹ ۴ ۱۷ — د ۳۹ ۴۷ ۹۳
رجوت سلنگی(۸) — ۶ س — ۲۵ ۴ پ
سیوالی — بگ ۱۰۹۷۵ — د ۱۲۸ ۵۸
۸۰ س — ۴۵ ۹ پ
سرسیہ — بگ ۵۵۵ ۷ — د ۲۷۹۳۴۶
۷ س — ۵۰ پ
شاہ پور — بگ ۱۷۳ — د ۷ ۲ ۸۹ — ۵ س ۴ پ
کھلاسہ — بگ ۱۱۷۲۰ — د ۶۴۵۶۶
رجوت — ۴۰ س — ۱۰ پ
کھیرا — بگ ۱۵۳۴ — د ۳۷ ۵۶۰۰
۳۰ س — ۳۲ پ
کیسورہ — بگ ۸۳۷۵ — د ۲۶۷ ۳۲۷ ۴
۴ س — ۱ پ
کھام گڑھ — بگ ۷۱۰۲ — د ۱۰ ۴۸ ۳۷
۵ س — ۱ پ
کر گڑھ — بگ ۶۹۰۷ — د ۷۰۷ ۳۶۵
۷۰ س — ۵۰ پ
کورائی — د ۶۶ ۵ ۱۴۵ ۱ — ۵۰ س — ۱۰۰ پ

لاہر پور — د ۷ ۶ ۲۲۳ — ۳۰ س — ۱ پ
مادسمند — بگ ۱۴ ۸ — د ۲۴۳ ۳ ۴۳
۵ س — ۱۴۰ پ

سرکارِ گڑھ

بجادو ہفت محل — د ۷۷۰۸۰ ۱۰
ارقوم گوند — ۴۹۵ ۵ س پ ۵ ۴۸۰۰ نفر
اموگڑھ — قلعہ خشتین بر کوہ دارد —
د ۲۳۹۰۰۰ — ارقوم گوند داخل حویلی شد
ماری و تمکر(۹) — ۲ محل — د ۴۸۵۰ — گوند
۵ س — ۲ پ
سٹ گاو — د ۲۵ ۰ ۴۰ — گوند ۵ س
۱۰ پ
مارہ و سابا و جہابابر(۱۰) — ۳ محل
د ۳۹۵۰ — گوند — ۳۰ س — ۴ پ
بیاور(۱۱) و بحلی(۱۲) — ۲ محل — د ۳۰
گوند
ماکھرہ — د ۲۳۸۰۰ — گوند — ۱۰۰ س
۱۰۰۰ پ
ماکرو امریل — ۲ محل — قلعہ سنگین
دارد — د ۱۴۰ — گوند — ۱۵ س
۱۰۰ پ
متی — د ۸۲ — گوند — ۱۰ س — ۱۰ پ
سرا گڑھ — قلعہ خشتین دارد — د ۱۵۰۰
گوند — ۱۵ س — ۲۰ پ
حامد پور چندیری(۱۳) — ۲ محل — د ۲۶۰۰۰
گوند — ۵ س
حیت گڑھ و کھلدوی و حویلی — ۳ محل

اختلاف (۱) ہمس وسا کہا [ض] ر رود سر بہ سند [ا] اودریہ [ت ف] اودریہ (۲) در [گ] این سلع در جدول لیکن ۔۔۔ در [ش] میست ودر [ص] نام این سرکہ اسا پوری دستہ مول دور [ا] یا پوری (۳) [ف] لموری (۴) [ت پ] حاجلی (۵) [س ف] جھتالوی [ا] جھتا لوی (۶) در نسخہ دھمونی شاے لوالی (۷) [ف ا] دھانیہ (۸) ہمیں در [ص] [ف] سلگے (۹) [ک] تمکر [س ت] سکر [ص] تنگر یا مکر [ک] تنگر (۱۰) ہمیں در [ض] در دیگر نسخہا لے لفظ [ت] خف یا بردر [ک] میست [ف] مادا سر سند [ا] حارہ لفظ (۱۱) [ص] بیاور [ف ا] بیاور [گ] بیار [ض] بیار سے لفظ (۱۲) [د] بحلی ماحلی [ف] مہلی [ا] سحلی [ل] بحلی [ق] رحلی سے لفظ در [ست] میست (۱۳) حمد جی سے لفظ [ا] چندری (۱۴) [ک] سے ہوی ملدہ سے لفظ [ص] کھکدلوی [ع] لمعدلوی [ا] کمعدلوی [ک] کھکدوی ÷

د ۱۲ - گوند - ۲ س - ۳ پ
حلتیا[1] - د ۱۲ - گوند - سوار دار - ۱ س
۱ پ
دمودھ - د ۱۳۵۵ - گوند - ۱ س - ۵۰ پ
دهمری و دهمیرا[2] - ۲ محل - د ۶۹ - گوند
۱ س - ۲ پ
دلگانو - د ۲۵ - گوند - ۲ س ۱ پ
دوهارو و ورتھت[3] - ۲ محل - د ۱۸
گوند - ۲ س - ۱ پ
درکرہ - د ۱۹ - گوند - ۱ س - ۳ پ
رس لورو[4] پار - ۲ محل - د ۶۱۳ - گوند
۱ س
راں گڈھ - د ۴ - گوند - ۲ س
۱ پ
رام گڈھ و سارنگپور - ۲ محل - د ۵۵ ۱
گوند - ۱ س - ۲ پ
رسولیا - د ۱۲ - گوند - ۲ س ۵ پ
سسل پور[5] - د ۱۵ جمعیت اروم گوند
داخل گڈھ
ساہ پور و چوراگڈھ - ۲ محل - قلعه سنگین
دارد د ۳۵ - گوند - ۱ س
۱ پ
گڈھ ہا ویلی قلعه سنگین دارد - د ۱۸۵۷
گوند - ۵ س - ۶ پ
کھٹولہ - د ۱۲۱ - گوند - ۵ س
۵ پ
کسدار پور وغیره - ۱۲ محل - د ۱۹۲۲
گوند - ۵ س - ۱ پ

لاچی و کرولہ و دوگرولہ ۳ محل - د ۱
گوند - ۲ س - ۲ پ
مسٹلا - د ۳۵۲ - گوند - ۱ س ۱ پ
ہیرا و دو گڈھ - ۲ محل - قلعه خوش برکوہ
دارد - د ۹۹ - گوند - ۱۵ س
۵ پ

سرکار چندیری

هشت و یک محل - نگ ۲۲۷۷۵۵ لس ۱۷
د ۳۱۲۲۸۳ - ۳۱ - ۲۲۹۳۱ سیم
اقوام حلقه ۵۹۷ س - ۹۰ فیل
۶۲۸۵ پ
اُدی پور - قلعه سنگین دارد - نگ ۳۵۹۹۵
۸۲۲ ۸۳۲ - ناگری - لعال
۲ س - ۴ ۱ پ
اروں[6] د ۲۱۶ - کھاتی ۱ س ۴ پ
ایرل - نگ ۱۷۵۹ - د ۱۷۵۹ - دلگے
۱ س - ۱ پ
اماوہ نگ ۲۳۱۵ - د ۸ - اہیر وغیره
۱۵ س - ۵ پ
کھوراسہ - قلعه سنگین برکنار دریای بیتمه
نگ ۴۷۲۳ - د ۷۵۵
رنادار - ۴ س - ۱۵ پ
بدرجھا[7] - نگ ۵۷۵ - د ۴۲
رنادار - حت ناگری - ۲۵ س
۶ پ
بارہ وغیره - ۵ محل - ہر پنج پرگنه قلعه دارد
ازاں جمله چهار سنگین و پرگنه مال
حسن - نگ ۴۷ ۱۲ - د ۱۲۵۵

مدیلہ و کاسحہ - ۵ س - ۵۰ پ
مدروابس و احاکا[8] ۲ محل - نگ ۱۵۱۹ ۴۹
د ۴۸۰ ۲ - ۱ اہیر ۱ س - ۱۷ پ
تحمار[9] - قلعه حسن دارد و یک حوض
بزرگ و کوسحہ کوچک آنجاست -
نگ ۲۲ - د ۱۷۴۳ - رنادار
۲ س - ۳ پ
سیلی[10] - نگ ۱۲۵۳ - د ۷ - اہیر
۱ س - ۱۷ پ
مال بروده - نگ ۱۰۷۱۹ - د ۱۹
مسلماں - ۶ س - ۳ پ
لوموں - برکنار دریای مہمه - متوطنان
آنجا میگویند که دریں دریا آدمی آبی
است و یک سحانه البست -
نگ ۴ ۷۴ - د ۴ ۳۱۲۵ - رنادار
۱۵ س - ۱۲ پ
تہارپار[11] - نگ ۴ ۳ لس ۱۷ - د ۲۲۵
۵ س - ۱ پ
کھوارہ و للت پور وغیره - ۳ محل
قلعه سنگین دارد - نگ ۱۹۷۷ ۱
د ۶۱۹۹۹۷ - رجوت ساہی[12]
۸ س - ۲ پ
حندیری حویلی - ۲ محل - قلعه سنگین
دارد - نگ ۲۱ ۲۳ - د ۱۱۸۶۳۸۵
اہیر - ۹۵ س - ۱۲۵ پ
جھاتھوں[13] و دلوہری خرد - ۲ محل
نگ ۲۲۷۳ - د ۳۸۷۴۰ - جوہان وغیره
۳ س - ۹ پ

اختلاف (۱) [ص ا] صعالار [ل] چنیا [ق] جھا (۲) ہمس در [ص ب] [ک] دھرامرہ [ہا] دھراد ھری (۳) [گ ا] وہرسہ (۴) [ص] ہرا [ل] عد [ل ا] [ق] د ربا [ک] رور (۵) [ب] شلکور (۶) ہمس در نعشها ا [ک س] ا ، ول [ب] ارد (۷) [ص ب] جھتہ ک ہتلا [ص] دھتلا (۸) اس حلزوف را [ق] موجود ب ہو (۹) ہمس در [د س ص] [ک] مراکر (۱) [ب] تہار [ل] تحمر (۱۱) اتی (۱۲) ہمچین در [د گ] [ق] نعشا و برا (ساسه غول) تھرا ارد (ساسی عربی راساسه ہوتی) و ادہاسه اس د که جس اندر گمه ال برورد سادار [ب س ۱] نھواره (۱۳) [ا] ساسی ساہی [ص] ساسی اساسی [ا] ساسی (۱۴) [ک ا] جھاکوان [ل] جاوں +

حورسنگار وغیره[1] - ۵ محل - بگ ۹۵۶۸۰ -
د ۴۴۰ - ماکهاتی - ۳ س -
۱۰ پ
تهرگون - قلعهٔ دارد - بگ ۵۰۹۶ -
د ۲ - کهاتی - ۱۵ س - ۱۵ پ
دواسه - بگ ۲۵۵ - د ۱۴۴۰ - رجپوت
کهاتی - ۱۵ س - ۴ پ
دیوهری کلان - سرکار دریای سمدهه
واقع است - بگ ۱۴۴۶۶ - د ۸۵۷۹۹۸ -
رجپوت کهاتی - ۶۵ س - ۲ پ
دوب حاکر - قلعهٔ سنگین دارد - بگ ۸۸۷۵ -
د ۵۸۵۱۰ - کچهی - ۵۰ س - ۵ پ
دوراهه وغیره[2] - ۴ محل - بگ ۲۶ -
د ۱۴۷۲۸۲ - قوم مختلف - ۱۰ س
۵۰۰ پ
رود - قلعهٔ سنگین دارد - و در حدود او
حوضی است سرگ که معبد هند است
بگ ۳۳ - د ۵۸۳۳ - ۳۶۴ - سقال
۱۵ س - ۶۰ پ
رودهی وغیره[3] - ۵ محل - قلعهٔ سنگین دارد -
بالای بیدر - یک تنخانهٔ کلان آنجاست
بگ ۳۶۵۲ - د ۲۰۶۴۰ - رجپوت
گوند - ۲ س - ۷ پ
راگه - قلعهٔ سنگین دارد - بگ ۱۴۸۷ -
د ۸۴۰۰ - روات[4] منسی - ۵ س -
۱۵۰ پ
سرونج - پارچهٔ[5] محمودی سیاه وحت اعلی در آنجا

ستودو بگ ۴۲۸ - ۱۸۶ - د ۶۵۶۷۵ ۱۱
د ۲۶۹۳۱۳ سغ -
رجپوت[6] اوسکریر - ۱ س - ۲۵ پ
سهجی وغیره - ۳ محل - بگ ۷۰۲۲۱ -
د ۲۹۰۷۰۰ - دمدر[7] - ۱۵ س -
د ۲ پ
ساوهوره[8] - نزد آن قسمه کوهچه ایست
کوچک - بگ ۵۸۴ - د ۳۳۴۲۹ -
ماکهاتی[9] - ۵۰ س - ۱ پ
گناه - قلعهٔ خشتین دارد - بگ ۱۰۶۱۵ -
د ۱۰۹۲۶۲۳ - کچهی وغیره - ۱۵ س -
د ۲۵ پ
کرکچیه[10] - قلعهٔ سنگین دارد سرکار دریای
متیه - بگ ۸۸۳۷ - د ۴۶۸۰۰۰ -
دانگی - ۳۰ س - ۲۰ پ
کوروی - سرکار دریای تیمه بگ ۱۴۱۹۶
د ۲۵۲۰۰۰ - زناردار - ۲۵ س - ۱۵۰ پ
کانگره - قلعهٔ سنگین دارد بر لب دریای سندهه
بگ ۴۶۷۰ - د ۲۳۹۹۹۰ - مسلمان
۳۵ س - ۱۰۰ پ
کدرواله[11] - قلعهٔ سنگین دارد - بگ ۲۹۷ -
د ۱۶۸۰۰ - دانگی - ۲۰ س - ۴ پ
کولاکوت - قلعهٔ سنگین دارد بالای کوه -
بگ ۲۷۷۱ - د ۱۵۶۴۵۹۳ - کوچه[12]
۱۵ س - ۱۵۰ پ
کوحان - سرکار دریای تیمه بگ ۱۲۲۴ -
د ۶۹۵۲۰ - اهیر - ۱ س - ۲۰ پ

لرواله[13] - سرکار دریای تیمه - بگ ۳۱۴
د ۱۶۸۰۰ - سقال - ۱ س - ۲۰ پ
مونگاوتی[14] - قلعهٔ دارد از خشت -
بگ ۲۹۷۵۶ - د ۱۴۴۰۰۰۰ -
کاتیه - ۷۰ س - پ
سیانه - در سه کروهی آن کوه کلان است
بگ ۱۲۱۹۲ - د ۴۸۸۶۰ - رجپوت
کهاتی - ۶ س - ۳۰ پ
مهدپور - بگ ۵۶۱ - د ۱۴۴۰ - کهاتی
۱۴۰ پ

سرکار سارنگ پور

بیست و چهار محل - بگ ۷۰۶۲۰ - د ۳۴۶۹۴۸۸
د ۱۶۱ ۳۲۴۴ سغ - اقوام مختلفه -
۳۱۲۵ س - ۲۱۷۱۰ پ
آشته - بگ ۵۱۲۸۱۴ - د ۷۹۰ - ۳۰
۷۹ سغ - چوهان و دودهی[15] - ۲۳ س
۱۵ پ
اکبرپور - بگ ۹۴۰۳ - د ۱۷۰۶۱۰
متفرقه - ۴۵ س - ۱۵ پ
آگره - بگ ۷۸۵۲ - د ۴۷۲۳۶۲
چوهان - ۱ س - ۲ پ
باجلپور - سرگ تنبول در نهایت خوبی
شود - بگ ۱۱۵۹۰ - د ۴۶۷۵۴۴
کچهی - ۱۴ س - ۵۶ پ
سیلون[16] - بگ ۱۱۱۸۰ - د ۶۱۰۵۴۴ - راتهور
۶۱ س - ۷۰ پ
تهوراسه - بگ ۴۷۱۴ - د ۲۵۹۷۷۷

اختلاف (۱) [ک] طورسنگار [ب ا] حورسنگار بی نقط (۲) ماکهاتی یا ماکهاتی (۳) همچنین در لقسها د [ک] [ص ب ا] دوودها - [گ] دوداسه (۴) [ا] تلی روات، یروات [ک] روات سی، روات مسی بی نقط [ص] راو بی نقط (۵) این عبارت صرف در [ک] موجود است لیکن اکثر الفاظ لعایت نارسی کوسته است و مراد دمی شود (۶) [ک] اوسکرر [ص] اوسکریر (۷) [ک] دمدریا دمدے [ص] دمدیر (۸) در لقسها ساده هورا (۹) نشف صفحه ۴۶ (۱۰) [ک ا ب] کرکچیر [ص] کرکچیه [س] کرکچیه [گ] نیر بحر د (۱۱) [ک] کدرواله [ص س] کدرواله بعد الف (۱۲) [ک] کوحه [ص] کوجه [ا] کرحر (۱۳) [ک ا ب] لرواله لام و دیگر نسخها گرواله کاف (۱۴) [ا ب] مونگاوتی در لقسها سنگرادے (۱۵) [ک ا] حوهان و دودهی [ص] حوهان دودهی (۱۶) همچنین د [ک] [ص ا] س گ سیلون +

سمرقند - ۲ س - ۱ س
کور[۱] - گ ۱۱ - د ۲۸۸۴۶ - سمرقند
۱ س - ۲ س
ابیان - گ ۱۲۷ - د ۱۴۸۰۴ - سمرقند
۲۵ س - ۱ س
مادر - گ د ۳۵ - د ۴۷۶۵۱ - کاکھ
۶ س - ۷ پ
ملس - گ ۵۶ ۸۴ ۷ ۱۸ -
۲۴۲۸۷۲ سع - جوہان —
۱۵ س - ۵ پ
حلجی پور - گ ۱۱۳ د ۷۲ ۶ -
سمرقند - ۱ س ۲ پ
ریراپور - گ ۴۷ ۶ - د ۲۳۷۷۳ -
گیچی - ۴ س - ۳ س
سارنگ پور با حویلی - ۲ محل - قلعه دار
حشت پخته دارد - گ ۲۱۰ -
۲۱۳۴۲۹ - د ۹۵۵[۲] ۷۴ سع
چوہان - ۱۲ س - ۲ پ
سہار با حاجی گ ۳۶۳ ۲ -
د ۹۴ ۳۹۱ - وحصه ۱۰ س
۱ س
سدسی - گ ۳۴ ۲۸۹ - د ۴۴۲ ۳۴
جوہان - ۵ ۱ س - ۲ پ
سوسیر - گ ۱۲۱ - د ۷۶ ۸ ۴ ۵ -
سمرقند - ۲۵ س - ۳ پ
سجاع پور[۳] - گ ۳ ۳۴ ۱۳ -
۱۷۱۲۴ - د ۲۳۸۲۱۲ سع
جوہان - ۵ س - ۳ پ

گربلی[۴] - گ ۱۷۱۷۹ - ۲ ۷۴۴۷۹ -
د ۶۲ ۵ ۸ سع - جوہان - ۵ س
۲ س
کاکھر - گ ۳۹۳۸ - د ۳۳۹۶۳ ۱۱۹۳
د ۲۸۹ ۳ اسع - جوہان - ۱۱ س
۷ س
کاکھر[۵] - گ ۵۴ ۲۶ - د ۷۳ ۹۷ ۱ -
د ۱۵۳۱۸ سع -
کربری - گ ۲۰۸ - د ۲۵۲۷ ۱ -
سمرقند - ۲۵ س - ۲ پ
محمد پور - گ ۷۷ ۴ - د ۱۳۳ ۱۹۸۱ -
الخیه[۶] دهروبا الحو زود دا —
۱۷ س - ۱ س
توکام - گ ۲ ۷۲ ۶۹ - د ۳۳ ۴ ۲۷۵۵ -
۸۲ ۴ سع - جوہان - ۳ س
۱۵ پ

سرکار ریساگڈھ

۲۹ محل - گ ۲۷۸ ۳۸ - ۱۳ لس
د ۳۵۷۴ - ۱۲۲۴۹۱۲۱ سع
اقوام مختلفه - ۱۷۷۳ س -
۱۹۴۸ س
الحری[۷] - بر دیک آب ربدہ واقع است
گ ۱۲ ۷ ۱۲ - د ۹۳ ۷ ۱۷ -
محل داخل سیورانه
اوان[۹] و سیاور - سہا جہاد وو درانجا
است - گ ۲۱ ۵۳۱ - د ۳۴۸ ۲۹
سوبہر رحوت - ۳ س - ۱ س
الکامتہ[۱۰] - گولانی است که اہل ہند سس

جوامد - گ ۹۱۹ ۴ - د ۲۰۰۲ ۲۲ -
رحوت سوبہر داخل ملکواره -
ناہیں گاؤ - گ ۶۷۹ ۵ - د ۱۳۴ ۱۴۷۱
سربند[۱۲] تاردار - ۵ س - ۱ س
ملکواره بخریره لغات حوب و تسریں شود
گ ۹۲۶۸ - د ۱۳ ۱۴ ۷ ۴ - سوبہر رحوت
۵ س - ۱ س
سرودره - گ ۵۲ ۴ ۵ - د ۹۰ ۳۶۹
رتاردار - ۵ س - ۵ س
کھس[۱۳] گالو - قلعه سنگیں دارد - آب حوض
آنجا ہم رسد - گ ۱۲۵۸ - د ۲۲۳۸۱۶۲
رحوت سوبہر - ۵ س - ۲۱۵ س
ڈکھل - بر دیک بربده است و کوہجهای
کوچک دارد گ ۴۸۰۵ - د ۲۲۴۹۱۵
رحوت داخل ملکواره —
اسیہ - گ ۷۸ ۹ لس - ۱۳ د ۵۰
مذکور - ۵ پ
مدریا[۱۴] - گ ۳۸۳۹ - د ۲۹۳ ۴۸ -
رحوت سوبہر - ۵ س
تنگیله - جنگل دارد که آنجا شکار فیل شود
گ ۲۱۰۵ - د ۵۲۹۳۹ - سہیل
۵ س - ۳ س
پیرپور[۱۵] گ ۷۷ ۴۷ ۷ - د ۳۹۱۳۳
محل - ۵ س - ۵ س
تنگری - کنار کودی است و سجانہ کلان
جهادیو دیرکوہته آنجاست - گ ۱۷۷ ۱۴۱
د ۲۴۴۵ - ۲۴۴ - رحوت محل وغیره
داخل سیورانه —

اختلاف (۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] (۴) [illegible] (۵) [illegible] (۶) [illegible] (۷) [illegible] (۸) [illegible] (۹) [illegible] (۱۰) [illegible] (۱۱) [illegible] (۱۲) [illegible] (۱۳) [illegible] (۱۴) [illegible] (۱۵) [illegible]

حلال آباد ماہویلی - قلعۂ از سنگ دارد
مگ ۵ ۲۸۵ ۹ - د ۱۴۲۶۸۰۳ - بھیل و
ماہل - ۴۳ س - ۱۴۰ پ
چماری - قلعۂ سنگین دارد - مگ ۱۷۹۱۶
د ۴۸ ۹۹ ۳ ۵۴۳ - رحیوت سوہر - ۱ س
۵ پ
دیولاکھٹیا(۱) - مگ ۳ ۶۴۳ - ۳۹۲۰ -
رحیوت سوہر داخل لکوارہ مذکورست
دیولا(۲) سرہر - مگ ۳۲۸۹ -
د ۶۹ ۹۸۵ - بھیل - ۵ س - ۵ پ
سیوراہ - سور نزدیک بریدہ و تحانۂ کلاں
آنجا واقع است - مگ ۴ ۷ ۱۳ -
د ۷ ۶۲۷۲ بھیل وغیرہ - ۳ س
۲۵ ۲ پ -
سیدھوا(۳) - شکار فیل درین پرگنہ بسیار است
مگ ۴ ۹۹۷ - د ۸۱۹ ۳۵۳ - کولی
۴۲ س - ۵۵ پ
سلیوارہ قلعہ حتین دارد - مگ ۴۲۸ ۹۶
د ۴۸ ۳۲۵۵ بھیل - ۵۰ س
۹۰ پ
ساگوڑی(۴) - مگ ۷ ۴۶ - د ۱۷۰۲۱
ماہل(۵) وکرہ - ۵ س - ۲۵ پ
کسراوڈ - کنار بریدہ است حوض کلاں
وکوچۂ دارد - مگ ۲۰۴۹۰ -
د ۵۶۹۰ ۱۱ - سوہر - سوار
و پیادہ داخل لکوارہ -
گھرگوں(۶) - قلعۂ دارد از مایہ سنگین و
از الاحشت بجہت برآوردہ -

مگ ۷ ۲۲۵۴۱ - د ۴۳۱۹۴ ۵۷ -
رحیوت سوہر و کنارد(۷) - ۵ س -
کاہ پور - مگ ۸۵ ۵۳ ۵ - د ۸۴۶۸ ۱۲ -
رحیوت سوہر داخل لکوارہ -
کھورگانو - مگ ۸ ۳۸ ۲۷ - د ۸۵ -
رحیوت کناری - ۵ س - ۲ پ
لہرپور عرف محمد پور - مگ ۲ ۲۷۹۲ -
۲۰۵۷۴۳ - رحیوت کھاری -
۵ س - ۴ پ
نوائی(۸) کوہ - مگ ۲۴۷۶ - د ۵ -
بھیل - ۵ س - ۳ پ
ساوردہ - تحانۂ کلاں اینجا است
مگ ۸۴ ۱۵۹ - د ۱۱۸۰۰ ۷۷۷ -
د ۱۸۷۴ سع - بھیل - داخل
سیوراتہ -
مہوئی(۹) - نزدیک نربدہ - مگ ۱۸۳۱۸
د ۶ ۳۹۵۲ - بھیل وغیرہ -
۵ س - ۵۰ پ
موراہ - قلعۂ سنگین دارد مگ ۹۲۱۱
د ۲ ۳۵۵۹ - رحیوت سوہر
۵ س - ۷ پ
ماوری - قلعہ سنگین دارد - مگ ۹۷۷۹
د ۴۸۱۶۴ بھیل
ننگلواری - مگ ۵۷ ۹ - د ۸ ۳۷۰۲
ماہل - ۵ س - ۵ پ

سرکار ہندو

شاردہ محل - مگ ۲۲۹۹۶۹ س ۱۵ -
د ۴۸۹۹ ۱۳۷۸۸ - ۱۲۷۷۳۲۶ سع

اقوام مختلفہ - ۱۱۸ س - ۲۵۲۶۰ س
اکبرہ - د ۴ - ۳۹۵۴ - ۶۶ ۳۸ سع
۶۰ س
بروودہ - مگ ۷ ۳۷ ۷۸ س ۱۹ -
د ۷۷۶ ۱۲ - ۳۹۳۶ - سع
۰ س - ۱۵ پ
تیماں(۱۰) - مگ ۷۸ س ۱۲ - د ۷۵۶۷۵۶
د ۸۷۵۰ سع - ۲ س - ۱ پ
جولی مہیسر - مگ ۳ ۱۸۱۸۳ - د ۹۶۸۳۷
د ۱۵۰۰ سع - ۷ س - ۲ پ
حاصل پور - اینجا انگور درسالی دو مرتبہ
شود دیار جیہ انان(۱۱) و حاصہ نیک شود
مگ ۵ ۸۴ س ۱۳ - د ۲۱۰
۸۴ س - ۵۵ پ
دھار - در قدیم شہر بزرگ بود -
مگ - ۳۸۶۶ - د ۲۰۷۹۳۰۶
د ۴۸ ۳۷۲۶ سع - ۱۲ س - ۱۵ پ
دکھتاں - مگ ۱۷۶۴۳ - د ۹۵۸۹۶۲
۷۰ س - ۲ پ
دھرم گانو - مگ ۱۰۱۸ س ۱۱ -
د ۹۱۶۴۴۲
سانگور - مگ ۷ ۱۲۸۰ س ۱۴ -
د ۴۸ ۶۸۳۰۸ - ۵ س
۱۵ پ
ساسی - مگ ۲۷۰ - د ۳۰۹۷۱۹۰
د ۴۸ ۲۹۶۶ سع - ۳ س
۶ پ
کوٹرہ - د ۸ ۲۳۹۳۸۷ - ۳۸۵۵ سع

اختلافات (۱) [ک] کھٹیا یا کھٹا [گ] کھتیا گھیتا درنسخہا کتیا (۲) [ا] دولا ترمار (۳) درنقشہا سسدھوا (۴) درنقشہا سگرا (۵) [ک] ماہل وکرد (۶) درنقشہا کرگوں (۷) در [ک] بے نقط [ص] کناری (۸) [گ] نوائی گوہ (۹) [مم] سوئی [آ] مہوئی (۱۰) [ک] تیمات یا میاں [ص] ماں (۱۱) [ک] انان (۱۲)

۱۲۵ س - ۲ پ -
سدوا و اولی - ۲ محل - تگ ۴۸ ۵لس ۱۷
د۸۳۹۸ - ۴۸ - ۱ س - ۵ ب
سادره - تگ ۴۸ ۲لس ۱ - د۱۲۱۶۴ ۱
۲ س - ۵ پ
تعلیه - تگ ۹۴۹۹لس ۷ - د۳۵۹۵۴ ۵
د۵ ۱۴۳ سع - ۷ س - ۲ ب
(۱) والی - د۸ ۶ ۴۲۲ - ۴۵ س - ۱ ب

سرکار ہنڈیہ

۲ لست و سه محل - ارضی حصلی لست محل
تگ ۳ ۷ ۵ ۹ ۸لس ۱۸ - وجه دیوالی
صطلی ولعدی د۶۹۹ ۱۱۶۱ -
د۴۵ ۷ ۱۵سع - اقوام مختلفه -
۱۲۹۶ س - ۲۱ ۵۹ پ
اوکحود - تگ ۵۹۴۹ ۵ د۷ ۷ ۸ ۷ ۳ ۲ ۲
۸۲۵ ۱سع - ۲ س ۵ بیا
۱ اول گالو - تگ ۱۴ - ۴ - د۴ ۹ ۲ ۲ ۴ ۷ -
۱۵ س - ۲ ب
اسو مده - تگ ۳۹۲ - د۴ ۳ ۱ ۱ ۲ -
۷ س - ۲ پ
(۲) حنولا - تگ ۶ ۶ - د۱۸ ۴۴ ۴ -
۲۵ س - ۱ ب
(۳) ساسه - تگ ۸۷۳ - د۱۵ ۲۵ ۲ -
۱ س - ۱ ب
(۴) لمہری - د۵ ۲۵ ۸ - ۱۵ بیا
(۵) حلکھودا - تگ ۲۳۱۹ - د۶ ۷ ۸ ۸ ۵ ۱
د۴ ۲ ۳ ۳ ۱ سع - ۲ س - ۸ ب
(۶) حنا سیر - تگ ۳۱۷ - د۳۵ ۲ - ۲ س ۱ پ

دیواس - تگ ۹۴۲ ۸ ۸ ۱ -
د ۸ ۱ ۷ ۶ - د۷ ۳ ۸ ۲ ۴ سع
۳۷۵ س - ۲ ب -
راوراسک - تگ ۳۸۳ - د۱۴ ۶ ۵ ۲ -
۷ س - ۲ پ -
ستواس - تگ ۹۷۱ - د ۸ ۸۹ -
د۴ ۵ ۷سع - ۴۵ س - ۱۵ ب
سمرلی - تگ ۷۷۵ - د۱۲ ۱۱ ۵ - ۵ س
۴ ب -
سیام گڑھ - تگ ۱۶ - د۴ ۹ ۴ ۲ -
۱۱۱ س - ۵۵ پ
(۷) سیتولی - د ۲۲۵ - ۵ س - ۵ پ
کھمدوا اسلام پور - تگ ۲ ۲ ۳ ۶ ۲ -
د ۱ ۸ ۵ ۸ ۹ ۲ ۱ - د۶۴ سع - ۱۲ س
۵ ب -
(۸) سرودی - تگ ۳۶۷ - د۳ ۴ ۴ ۹ ۱ -
۷ س - ۲ پ
مردان پور - د ۴۵ - ۵ س - ۵ پ
بیماور - تگ ۷ ۱۸۲ - د۶ ۴ ۶ ۴ ۹ -
۲۵ س - ۱ ب
لوگالو - تگ ۱۱۸۷ - د۴ ۶ ۲ ۹ ۷ -
۳ س - ۱۲ ب
(۹) ہیمس - تگ ۱۱۶ - د۲ ۵ ۱ ۵ ۷ -
۱۴ س - ۵ ۶ ب -
(۱) ہاندہ - تگ ۲۹۵۴ - د۴ ۴ ۶ ۴ ۱
۳ س - ۱ ب
ہنڈیہ حویلی - قلعۂ از سنگ بر کنار
آب نربده دارد بر زمین ہموار

تگ ۴ ۵ ۱۵لس ۱۵ - د۱۵ ۱۵
د ۶۱۶ ۷سع - ۴ س - ۱۵ ب

سرکار مدربار

مصب محل - تگ ۴ ۲۵۹۶ - د۱۲۲۲۵ ۶
د۸ ۷ ۴ ۸ ۹ ۰ سع - اقوام مختلفه - ۵ س
۶ پ
(۱۱) بحاملر - تگ ۲۱۲۸۳ - د۵ ۵ ۳ ۴ ۴ ۲ ۹
سلطان پور - تگ ۳ ۹۹۵ ۹۹ -
د۹ ۴ ۷ ۹ ۱ ۱ ۸ ۲ - د۴ ۴ ۷ ۹ ۵ ۱ سع
کھار - تگ ۸ ۶ ۸ - د ۱ ۳ ۳ ۵ -
مدربار حویلی - تگ ۷ ۳ ۲ -
د ۱ ۹ ۱ ۲ ۵ ۲ ۴ ۱ - د۴ ۳ ۷ ۸ ۳ سع
(۱۲) نیر - تگ ۳ ۸ ۵ ۱ - د ۶ ۷ ۲ ۲ ۷ -
(۱۳) موراحی - تگ ۴ ۵ ۱۶ - د۸ ۵ ۸ ۵ ۹ ۸ -

(۱۴) سرکار مروسور

ہمدہ محل - د۶ ۹ ۳ ۱ ۶ ۸ ۶ -
د۷ ۸ ۳ ۳ ۲ ۲ سع - اقوام مختلفه -
۱۱۹۴ س - ۴۲۸ ب
(۱۵) ایکسود - د۳ ۵ ۳ ۶ ۱ ۷ سیودیا
۸ س - ۲۵ ب
(۱۶) اوحواس - د۳ ۵ ۹ ۷۶ ۱ - ۱ ہیر و
گومد - ۶ س - ۲ ب
لساہره - د ۴ ۱۵ ۵ سیودیا
۸۰ س - ۲۵ ب
(۱۷) لوده - د۶ ۲ ۵ ۵ ۲ - رحوت وودیا
۶۵ س - ۳ ب
(۱۸) بہتور - د ۹۲۲ ۱ - اہیر - ۴۷ س
۲۵ پ

اختلاف (۱) باتوالی [ص] اوانگی (۲) در [ص] محولا لیرپلے محال (۳) درنسخها پاسره (۴) [گ] لہا سی (۵) [گ] چکھوڑا [ص] لمیودا (۶) درنسخها حسارر (۷) بعض درنسخها [۱] در دیگر نسخها سیولی لام (۸) درنسخها مردسے مرن عر (۹) [ع] ہمس (۱) [۱] لانده درنسخها بروده (۱۱) درنسخها بحمسرا بحرے [ص] بحالسر [۱] بساہره (۱۲) [۱] میره (۱۳) [ص ۱] موراحی لنعرا (۱۴) در نسخها مروسور امرد سورو در نسخها سه سور (۱۵) [کس] اکسود (۱۶) [ص] اوحواس (۱۷) بجیس درنسخها (۱۸) [ص] محسور [۱] بحور +

رالته(۱) - د ۲۷۰۳ ۱- اہیر- گوند-	د ۲۸۶۶ سنگ- رجپوت سوربها- ۱۰س ۹پ	احی گڈھ- بگ ۴۵۵۳- د ۲۲۰۵۵۶۵-
۵۰ س - ۲ پ	**سرکارِ گاگرون**	رجپوت ریوار(۱۲)- ۳۵ س- ۲ پ
براودو- د ۷۰ ۹۵۹- د ۲۷۰ سنگ-	دوارده محل- بگ ۲۹- ۶۳۵- د ۳۱۵۷۹۴۱-	اہور- بگ ۹۲۴- د ۲۳۲۵۶۶- ریوار(۱۲)
چوہان - ۳ س - ۱ پ	او رسال- از قرار نقدی د ۴۷۷۰۲۰۵-	۸۰ س - ۳ پ
کھٹہ پور(۲) - د ۴ ۱۳۱ ۶۳- رجپوت ڈوڈیا(۳)	اکرپور- ۰۰۰ د ۰ ۶۲۵-	سرودہ- بگ ۲۲۴- د ۳۲۳۶۶۷۲-
۱۲ س - ۵۲ پ	سج بہار- بگ ۹۹ ۳۱/۲- د ۱۵۷۳۵۲۰	رجپوت سوڈھا- ۱۲ س- ۲ پ
تال - د ۰ ۱۲۰- رجپوت ڈوڈیا(۳)-	نیمحت(۸)- ۰ ۰ د ۲۲۲۶۴-	واگ دوددھالیا(۱۳)- بگ ۱۳۲۸۱- د ۴۴۱۵۱-
۱۲ س - ۲۵ پ	حیرآباد- بگ ۱۳۶ ۷/۰- د ۲۴۶۰-	رجپوت سودھا- ۱۲۵ س - ۱ پ
تیلرود(۴)- د ۰۰۰ ۵۰- رجپوت دوڈیا(۳)	رای پور- بگ ۹۷۱۲- د ۲۸۷۳۰۵-	سوہست - بگ ۱۳۳۸۱-
۸۰ س - ۲۲ پ	سوحل- بگ ۹۶۳۸- د ۲۸۱۹۰۹-	د ۵۸۵۵۹۳۶- رجپوت
حمیاورا- د ۱۹۷۵۹۱- سیسودیا-	سندار- بگ ۶۹۵- د ۸۱۹۲۹-	ریوار(۱۲)- ۲۴ س
۸۰ س - ۲ پ	گھاتی- ۰ ۰ د ۶۰۰۰۴۶-	۵۰ پ
سیوکھیڑہ(۵)- د ۹ ۰ ۵۰۴۶ س	گاگرون باحویلی- قلعۂ سنگین(۹) دارد-	کوتری پرایہ(۱۱)- ۲ محل- بگ ۴۶۴۲
۳۰ پ-	قرار نقدی- د ۱۹۷۸۱-	د ۱۰۵۶۵۶۶- کائیتھ بحویلی-
حیات پور - د ۱۳۸۸۹۰ - گوند-	نیم تھور(۱۰)- بگ ۵۴۹۴- د ۶۸۸۳۴-	۷۷ س- ۱۳۰ پ
اہیر- ۶ س- ۳ پ-	**سرکار کوتری پرایہ(۱۱)**	گنگرار- بگ - ۲۶۱۵ ۲
قیام پور- د ۱۵۳۵- دیورا(۲)- ۱۱ س	ده محل- بگ ۳۹ ۱۹۰- د ۸۳۱۹۲۰	د ۶۶۶۸۳ ۱- رجپوت-
۳۰۰ پ	اقوام مختلفه- ۲۲۴۵ س- ۵۲ پ	سودھا - ۲ س - ۷ پ
کوری(۶)- د ۳۳- ۵۰ بس- ۵۰ پ	اسوپ- بگ ۴۲۲۲- د ۱۷۳۳۹۲۷-	گھوسی- بگ ۲۵۹۷- د ۱۱۶۳۹-
مرد سور(۷) باحویلی- ۲ محل- د ۱۶۵۱۹۲-	۲۵ س- ۷ پ	سودھا - ۶ س - ۲ پ

فرمان روایان

دھن جی - صد سال -	وہفت ماه وسه روز -	رناہن - صد سال -
حیت چندر - ہشتاد و شش سال	سال باہن - یک سال -	تیراج - صد سال -

بنج تن پور بر پور سه صد و ہشتاد و ہفت سال وہفت ماه وسه روز

آدت نیوار - ہشتاد و شش سال وہشت ماه وسه روز	گدھرپ - سی و پنج سال -	چترکوٹ - یک سال -
سرمہراج - سی سال وہفت ماه وسه روز	بکرماجیت - صد سال و دو ماه وسه روز	گنگ سین - ہشتاد و شش سال -
آدت ترنہ(۱۴) - نود سال -	چندر سین از قوم او ہشتاد و شش سال	چندر پال - از قوم او - صد سال -
سنھروشنگہ(۱۵) - ہشتاد سال -	وسه ماه و دو روز -	مہندر پال - ہفت سال -
ہمرتھ - صد سال -	کھرک سین - ہشتاد و پنج سال -	کرم چندر از قوم او - یکسال و یک روز

اختلاف (۱) [مہ] رالتہ [۱] رلیتہ (۲) [مہ] سہہ پور (۳) ہمیں در نسخہ (۴) ہمیں در نسخہ دتیلرود در سرق سدسور [۱] تیرپد [مہ] ایرود [۵] مرد ال نقد (۵) [۱] سیوکھرا (۶) [۱] کوتری [۵] کوری (۷) در نسخہ مرد سور امرد سور در نسخہ سور (۸) [۱] نیحت (۹) در نسخہ درسہ [۵] ست (۱) [۱] نیم مور (۱۱) در نسخہ نام اب دو نسخہ کوٹلی براده (۱۲) در نسخہ اپوار ریوار ادیورا (۱۳) [۵] دوددھالیا [مہ] دودھالیا سالنعرا در نسخہ اقسہ دگ در سرق گنگرار و موضی در اپام سال کنگرار (۱۴) [۱] اد ترنہ (۱۵) [۱] سنار و سنعہ

سے مد۔ شصت سال۔	کھوح۔ صد سال۔	—
سح۔	سے حبد۔ ده سال دو روز ؛	
بزده کس از قوم تیوار یک هزار و شصت و دو سال و یازده ماه و هفده روز ؛		
حب تال تو تور۔ سح سال۔	رانا حیبد[3] را از قوم او۔ سی سال	راے کرت تال۔ سح سال۔
رانارا حوار قوم او۔ سح سال۔	رانا بهادر۔ سح سال۔	راے ایکت[3] تال۔ شصت سال
رانا ما حو۔ یک سال و سه روز۔	رای تکهل از قوم او۔ سح سال۔	کنور تال۔ یک سال۔
رانا[1] حاحو۔ بیست سال۔	راے سکس تال۔ سح سال۔	—
یازده تن از الوس تو تور صد و چهل و دو سال و سه روز ؛		
راجه جگ یو حوهال۔ ده سال۔	سری دیو۔ یازده سال۔	کرت دیو۔ یازده سال۔
جگا تحه برادر زادهٔ او۔ ده سال	دهرم دیو۔ چهارده سال۔	تهورا از قوم او۔ بست و یک سال
هر دیو۔ یازده سال۔	بهل دیو۔ ده سال۔	بالدیو۔ نه سال۔
باسدیو۔ سارده سال۔	بانک دیو۔ نه سال۔	—
یازده تن از الوس حوهان صد و چهل سال ؛		
شیح شاه۔ هفتاد سال۔	حیت تال حوهان۔ بیست سال۔	سورج مد۔ دوازده سال
دهرم راج سود۔ بیست سال۔	هر حند[4]۔ بیست سال۔	ترسس۔ ده سال۔
علاء الدین پور شیح شاه۔ بیست سال	کرت حند[4]۔ دو سال۔	—
کمال الدین۔ دوازده سال۔	اگرسین۔ سیزده سال۔	
ده تن هشتاد[5] و هفت سال ؛		
جلال الدین۔ بیست و دو سال۔	ر ناهن۔ بیست سال	هر مد۔ شصت و دو سال۔
عالم شاه۔ بیست و دو سال۔	سیر سال۔ سارده سال۔	سکت سگه۔ شصت سال۔
کهرک سین پور هرسین هشت سال	پورمل۔ سی و نه سال۔	
هشت تن دویست و پنج سال ؛		
بهادر شاه۔ چند ماه۔	سلطان محمود عم هوشنگ۔ سی و چهار سال	سلطان محمود شصت و شش سال و سه ماه و روزی چند
لادر خان غوری۔ بیست سال۔	سلطان غیاث الدین سی و دو سال	قادر شاه سی سال۔
هوشنگ شاه۔ سی سال۔	سلطان ناصر الدین۔ یازده سال و	شجاعت خان مشهور به شجاول[6] خان دوازده سال
محمد شاه۔ یک سال و چند ماه۔	چهار ماه و سه روز۔	باز بهادر۔
یازده تن صد و چهل و دو سال و دو ماه و چهار روز فرمانروائی کردند ؛		

گویند پیش از جلوس سال الٰهی یک هزار و سه صد و پنجاه و پنج سال و پنج ماه و بیست و هفت روز مها ناه نام ریاضت گری آتشکدهٔ از روحه ایزدی پرستش کردی و در گذارش نفس هزار فتنه ناسے همت افسرده

اختلاف (۱) [ک] حالو (۲) [س] حیدرا [ک] راتا حیدا (۳) [ک] اس تال (۴) در [ک] هست (۵) بهمس در نسخها (۶) و در چند نسخه شجاول بس بجه [ش] سادل ؛

داشتی - بنروهندگان سعادتگرای بگرد او فراهم و در گداختن خویش گرم رو - درین میان گروه بودهه راجان مدرد آمده بمرزبان روزگار فریاد بردند که درین آتشکده فراوان جانور آتشین سیلاب در شود - همان بهتر که برومش برهمن بر او فتنه و بجان داری جهانیان نماید - گفته پذیرائی یافت و مردم را کام و ناکام ایران باز داشت - سوختگان آتشین نفس بچاره سازی برنشستند و به نیازمندی زبردستی را طلبگار شدند تا بودهه را از ریا در انداز و کیش اینان رواج دهد - داد ار همال ایران آتشکده دیرین افسرده آدم پیکری پدید آورد فر ایزدی بر او - شمشیر آبدار در دست - در کنار فرشته بر فراز فرمان روائی برنشست - آیین برهمن را از نو رونق بخشید - دهنجی[1] نام گرفت و از دکهن آمده مالوه را تختگاه بر ساخت - دراز زندگی یافت +

چون تیراج پنجمین پور او را فرزندی نبود بزرگان آدت پنوار را جانشین گردانیدند و سر آغاز مرزبانی درین اوس است - و چون همرته[2] در آویزه جان سپرد گندهرب نام گزیده را بسرداری بر داشتند - جهان بیدار نهد که همان همرته[3] است که او را داداربهمال در پیکر گندهرب دیو تها در آورد و پس ازین النسی قالب در پوشانید - و بدین نام شهره آفاق شد و بداد و دهش عالم را آباد ساخت - او را پسری شد بکرماجیت نام - چراغ سپاهگان برافروخت و بسیارے جهان برگرفت - هندی نژاد جلوس او را تا امروز سر آغاز تاریخ داند و شگرف داستانها برگذارد - همانا از طلسم و نیرنج خبری[4] داشت - ساده دلهارا بدام آورده بود - چند ریال پایه والای سلطنت یافت و همگی هندوستان بدست آورد +

سے نند عشرت شکار داشت - ناگاه نزد بوته مہیج نوزادی یافت - بفرزندی برگرفت و بدان نام برفرازید - چون او را هنگام ناگزیر رسید بهوج حقیقی پور او خردسال بود - منج را جانشین گردانید - او در آویزه زندگی بسپرد +

بهوج در سال پانصد و چهل و یک از تاریخ بکرماجیت اورنگ آراست و بسیاری عالم برگرفت و بداد و دانش روزگار آباد ساخت - و دانش را بر فراز اعتبار برد - گزیده گوهران را رونق بازار شد و خرد پژوهان جیره[5] یافتند - پانصد فرهیده مرد حکمت شناس در بزم او همگانه آگهی آراستی و مرتبه شناسی و انصاف پژوهی برگرفتی - سر آمد اینان برزج (بفتح با و سکون را و ضم را و سکون جیم) - دیگر دهن پال (بفتح دال و های خفی و سکون نون و باے فارسی و الف و لام) دلاویز سخنان نگاشته اند و حقیقت جویان کارآگاه را ارمغانی گذاشته - چون بهوج بزاد اخترشناسان را لغزشی سترگ رفت یا گذارندگان ساعت را فراموشی شد ستاره دانان فراهم آمده از نحوست مولود برگفتند - غمخوار او را بگزندحالی بیم افزودند - از جان دوستی آن نوباوهٔ اقبال را بنخاستان بیکسی انداختند و بزمین ناشناسائی افگندند - بے بیابچی دست امکان پرورش یافت - حکیم برزج که دران هنگام او را از دانش نشان نشمردی زایچهٔ طالع نوشته ژرف نگهی نموده به بزرگ فرمانروائی مولود و عمر دراز نوید رسانید - نگاشته بر رهگذر راجه انداخت - از دیدن آن مهر پدری بجوش آمد و از شناسندگان انجمن بر ساخت - و چون پیدائی گرفت و هویدا شد که غلط کجا رفته بود خود رفته او را برداشت و از سنگینی تقدیر چشم آگهی بر کشود - گویند در هشت سالگی منج را ناتوان منی کالیوه[6] ساخت و جان سپری آن بیگناه بر اندیشید - برخی رازداران را بسپرد تا نهال برگ رای نیستی سر آگه دانید - جان گرایان برد

اختلاف (۱) [تس] دهن اجی (۲) [ه] همرته (۳) [۲] همرته (۴) [ص] جیرے +

بخشودند و او را پوشیده طرز دیگر وانمودند. هنگام رخصت نامه نوشته بدان سپرد که چون راجه ازین آگهی یابد و در روی خلاصه مضمون آنکه چگونه آدمی زاد از طبیعت تیرگی از دوستان خرد دور انداز و دولتگاه پس ناسزا خونریزی پیشه سال دست برآلاید. هیچ فرمان روای دانش پژوه ملک و مال ناسود یار است نرد. همانا سرگشته پس چنان اندیشیده که دولت او جاوید خواهد بود. دگر مدتی کوتاه برسید. راجه چون نامه ارشاد خواب غفلت در آمد و آزرده یکاکی برشکست. و بدان روز آثار راستی دیده سرگذشت را باز نمودند. بخود بیاییش بجای آورد و او را بزرگ داشت. بجانشینی خود نامور گردانید ‡

چون پوراوجے چند ما فرمان روائی بسر آمد در قوم پوار شایسته تاجداری نبود. جهت پال تنوور را که از بیداری نامور بود بمرزبانی برگزیدند. از سرگی بعد بر فرمان روائی بدین خاندان باز گردید. چون نوبت کونر پال بسر آمد قسم سلطنت گذاری زبر گروه چوهان نهادند ‡

و در فرمان دهی مالدیو پیج شاه از غزنین آمده مالوه برگرفت و زمانی دراز زیست. چون روزگار او بسر آمد پور او علاء الدین خردسال بود. دستور او دهرم راج سوخ جانشین شد. چون علاء الدین بسال آگهی رسید تاو بره برخاست و آن ناسپاس را از هم گذرانید. چیت پال برادر نامک دیو چوهان تو کمال الدین از بدگوهری و دوربستی بجان گزائی خداوند خود در آورد و بخیال سود بسندی جاوید زیان اندوخت ‡

در نوبت پتهرسین افغانی شاه سرشت خدیو بدگوهر را تا خود نابود گردانید و کمین گرفته در شکارگاه بر بدحالی رسانید و پسر را جلال الدین لقب برنهاد. و پتهرسین پور خود را گهرک سین در خانه مرزبان کامرو که جدا کرده بود راه از نیکوخدمتی فرزند خوانده و ولیعهد خویش گردانید. او چون درگذشت گهرک سین مسند آرای شد ملکش پوری لشکر بمالوه آورد. عالم شاه را در نبردگاه روز سپری شد ‡

در زمان سکت سنگه بهادرشاه نام فرمانده از دکن آمد و ظفر یار ز مدتی او در پیچید و مهلی لشکر بردو تا دیر که سلطان شهاب الدین گرفتار آمد ‡

از هنگام سلطان غیاث الدین بلبن تا سلطان محمد پور فیروز شاه غوری دران برفت. چون او درگذشت سلطنت دهلی روی در پراگندگی نهاد. دلاور خان غوری که از جانب او ایالت مالوه داشت آئین سروری فرا پیش گرفت. سلطان از آنکه در ناکامی وفاداری نموده بودند چهار کس را چهار ملک داد. ظفر خان را گجرات. خضر خان را ملتان. خواجه سرور را جونپور. دلاور خان را مالوه ‡

پس از وی چهار کس سگالش سربی نمودند و زمانه یاد را افتاد. و سپس الب خان پور او را هوشنگ خطاب داده جانشین گردانید. گویند پدر نموده او بد مسموم رفت و جاوید نفرین اندوخت. سلطان مظفر گجراتی تا دیر پس آمد و دستگیر ساخت. نصیر خان برادر خود را بسرداری گذاشت. چون راد سگری بسپرده بدو رعیت پروری نه است. موسی ابن عم هوشنگ را بسرداری برگرفتند. سلطان مظفر هوشنگ را از زندان بر آورده بدان ملک فرستاد و احمد خان پسر خود را همراه ساخت. در اندک فرصتی چیره دستی یافت. چون مظفر رخت هستی بربست از ناسپاسی به گجرات رفت و کار ناکرده برگشت. دیگر بار با سلطان احمد گجراتی به پیکار برخاست و سرسار هزیمت آمد. از دستان سرائی تاثیر بارگاه مال بجاج گرستافت. مرزبان آن دیار با چندے بدان قاطر رسید و او را دستگیر کرده

ماد بانی نمود و در اثنای راه برگفت بسیج فیلان مرا دین کار داشت - اگر مردم با آویزه در آیند بجست کار تو بانجام(۱) میرسد - شائسته فیلان را طلبید استه بسپرد و رهائی یافت - با مبارک شاه بن خضر خان حاکم دهلی و سلطان ابراهیم شرقی و سلطان احمد دکنی اورا کارزارها رفت - وچون رخت هستی بربست اُمرا بنابر وصیت غزنین خان(۲) پور اورا محمد شاه لقب نهاده جانشین گردانیدند - محمود خان پسر عم سلطان هوشنگ از بی سعادتی ساقی را بفریفت و آن زربندهٔ بدسرشت سلطان را شراب زهرآلود داد - سران لشکر نهان داشته بخیال آن شستند که مسعود خان پور اورا برگزینند و بطلب محمود خان فرستادند - او جواب داد که دنیا بردلم سرشد اگر در کنگاش ناگزیر باشم همین جا بیائید - ازخام طمعی بخانهٔ او رفتند و دربند او فتادند و بیاوری زر دوستان بی آزرم - بزرگی مالوه قرار گرفت - و سلطان محمود شهرهٔ آفاق گشت - با چنین بدگوهری از پیرکی روزگار زمانه شکرخندگی نمود و شکوهِ صورت اورا الغنودگی برد - با سلطان محمد(۳) بن مبارک شاه فرمان روای دهلی و سلطان احمد مرزبان گجرات و سلطان حسین شرقی و رانا کوبها کارزارها نمود - و خواجه جمال الدین استرابادی ازجانبِ سلطان ابوسعید میرزا ناگزین ارمغان پیش او آمد و سرمایهٔ افزایش آبروی او شد +

محمود دوم از دست ستمگاری برگزنگان خویش بناکامی افتاد و بدستگیری سلطان مظفر گجراتی بار دیگر کامیاب آمد - و از بی پروائی طبیعت پرستی در آویزهٔ رانا گرفتار شده و او مردمی بجای آورده باز بملک مالوه فرستاد - و در پیکارِ سلطان بهادر گجراتی دستگیر کرده بجانبانیر می بردند - در میان راه بفقد زندگی سپرد و مالوه بگجرات گرائید تا آنکه جهانبانی جنت آشیانی بدان دیار چیره دستی یافتند - وچون ناگره بازگشت شد ملو نام از خویشان سلطان محمود قادرشاه خطاب کرده مالوه برگرفت +

و در چیره دستی شیرخان آمده دید و پاسبانی آن ملک بشجاعت خان نامزد شد - و در هنگام سلیم خان سرکشی نمود و در نوبتِ مبارزخان استقلال یافت - و چون درگذشت بایزید پسر بزرگ او بازبهادر نام نهاد(۱) جانشین شد تا آنکه کوکبِ اقبال شاهنشاهی بدرخشید و این آباد ملک برقلمرو افزود +

امید که این روزافزون دولت طرازِ جاوید یابد و عالمیان بکام دل ابدی نشاط برگیرند +

صوبهٔ داندیش

این آباد بوم را خاندیس میگفتند - چون اسیر کشایش یافت و این ملک بشاهزادهٔ والاگهر سلطان دانیال باز گردید بدین نام روشناس آمد - از دوم اقلیم - درازا از بورگانو که بهنڈیه پیوسته است تا لالنگ(۴) که بشغل بولایت احمدنگر است هفتاد و پنج کروه - پهنا از جامود که پیوستِ برار است تا پال که بمالوه پیوند دپنجاه کروه و برخی جا بیست و پنج - خاور سو برار - شمالی مالوه - جنوبی گالنه - باختر سو مالوه - کوه جنوبی - در رود بار فراوان گزین تاپتی(۵) از میان برار و گوندوانه برجوشد - و پتی(۶) از همان سو برخیزد - و پوزلی(۷) نیز گویند - و گرنی نزد چوپره هوای دلگشا دارد و زمستان بس معتدل - و بیشتر کشت و کار جواری - و در برخی جا شالی سه بار بر دهد و ساقهٔ آن چنان نازک و خوش مزه که از میوه برشمارند - برنج گزیده شود - گل و میوه فراوان - برگ تنبول بسیار پارچه نیک بافند - سریعات و بهیرون از دهرن گانو برخیزد +

اختلاف (۱) همچین در بعضا (۲) [گ] حسین خان پور اورا محمد ساد الخ (۳) [د] محمود (۴) همچنین در [ک] در اکثر نسخها تا نگ (۵) [ک] تانی [ف] تال [ص ش] تانی (۶) [کا] تیبی [صا] ہیتیں (۷) [ص ص] بورلی +

آسیر مرزبان سیس - دژیست برکوه آسمان سا - سه قلعهٔ دیگر در گرد آن باستواری وبلندی کم همتا - پایان آن بزرگ شهریست آباد +

برهان پور بزرگ شهریست سه کروهی آن بر ساحل تپتی - عرض بیست ویک درجه وچهل دقیقه - فراوان باغ دارد وصندل برشود وگوناگون مردم زاد دران - دهر پیشه دربازار روز بازار - در تابستان بس گرد رسد ودر بارش گل شود +

عادل آباد دیگر قصبات - بر آن گولا بیست - گرد برسش حا بر سمر دولعرشش را حسرت دریا پالیشگاه جاره دیر یرت - همه سال لبالب باشد وفراوان کشت وکار از وی سیراب +

جاناک(۱) دیو دهی ست - بر دامن تپتی دپور باهم پیوند دو بزرگ پالیش گاه دانسد و چکرتیر تهه(۲) نامند - دران نزدیکی پیکر مهادیو - چنان برسر اند که ناپیدائی صورت مهادیو باخود دانسی و هر روز پرستش کردی - مدتی برسرل آن پیکار دست لسد سبحه سراسیمه گشت وار رنگ مدالسان صورتی فراهم آورد وحائمی(۳) بر قرار داشته - دران محل نار سدی بجای آورد - وار بزرگی لقد بر آن سنگ سدوا مرور موجود - بر آن چشمهٔ بر جوشد وآب اگرگا بر شما سد بر باصبر گری ما بر دی سردارن سر سر ل هر روز رنگ رمی و باز آمدی - شی آن دریا بخواب آمد که ایهمه رنج ساید کشید - درهمان راویهٔ تومی جوشم - بامدادان تراوش بمود وامروز روانی دارد +

جامود گرین برگه ایست - پیل جوذل(۴) دران نزدیکی قلعهٔ برکوه بس بلند +

دانگری(۵) قصبه ایست آباد - بر آن حوضی است - ازو همواره آب گرم بر جوشد و بدو بیماری بجای آرند +

جو یره بزرگ قصبه ایست آباد - دران نزدیکی معبدیست رامیسهر(۶) نام - دریای گرنی وتپتی باهم پیوند ازو در دستهها پیایسگری آید - وقلعهٔ ملکا بر آن +

تهالیر لحیی سگاه وارو قیان بود - قلعهٔ او اگرچه بر زمین بس استوار +

سی ودو پرگنه دارد - از کشت وکار کم حالی ولشاده اولشهر باند - کسا ورزرمان بذیر وکارگزار - بومی کولی وبهیل وگوند - درمیان ایشان شیر را رام گردانند - فرمان بذیرد - وشگرف داستانها برگذارند +

جمع او یک کرور وبیست وشش لک وچهل وهشت هزار وهفتصد ودو سکهٔ برار یی چنانکه در جدول نگاشته آید - وچون آسیرگشایش یافت بران جمع ده بار ده افزودند - وهر سکهٔ او بیست وچهار دام اعتبار کردند - چهل(۷) وپنج کرور وپنجاه ودو لک ونود وچهار هزار ودو صد وسی ودو دام اکبری +

سرکار دالدیس

سی ودو محل - لعدی ۶۲ ۴۷ ۲ ۴۲ ۱ تنکه	املنیرا(۹) - ۶۱۸ ۲۴ ت	لودیر(۱) - میان شرق وجنوب ۴ ۵۳ ۲۸۱ ت
آسیر - شمالی برها نپور - ۱ ۲۲ ۲ ۱ ت	برگانو - شرقی مایل بجنوب ۴ ۵۵ ۲۱ ت	۱۱ ۵۸۵ ت
ایران - جنوبی - ۹ ۴۹ ۲۴ ۲۴ ت	ماوره - میان شمال وجنوب - ۲۸ ۷۴ ۲ ت	(۱۱) ۲۴۶ ۱۱۲ ت
اتندول(۶) - شرقی مایل بجنوب ۳۸ ۲۲ ۵۴ ت	لورنال(۹) - شمالی - ۱۶۲۸۳ ت	بابل - جنوبی - ۳۱۱ ۲۹ ت

اختلاف (۱) جاناک درنسخها ودر نسخها کدر (۲) [ه ص] چکل تیرتهه (۳) [ه] حامی [ص] حامی (۴) درنسخها پیر ژول - (۵) [ص] دانرگی [ف] وانرگی [ا] دانسلی [ص] دانرکی [ل] ودری درنسخها سرلی (۶) این جدول [ه گ ش ف] هست مگر تنکه ۲۲۳۳ ۴۵۵ ر ۲۱۰۰ دام اکبری ۲۱۲ ۲۹ ۲۳۵ وام وسی تنکه بزاری ۲۴ دام اکبری چیپودی (۷) [ص] ارندول [ل] ارندول در نسخها اسندول (۸) [ص تم] املیر بعر بران والف (۹) درنسخها لوربا (۱۰) درنسخها لور دریکونی وال (۱۱) این دوعدد در نسخه خالی است +

سکیدگانو (۱) - جنوبی - ۲۵۶۳۳۱ ت	حلود - جنوبی - ۳۱۷۲۰۵ ت	سندوری میان شرق و جنوب - ۴۸۷۵۴۱ ت
بتاود - جنوبی - ۳۲۷۸۲ ت	چدیره - غربی - ۷۳۹۶۵ ت	عادل آباد میان شرق و جنوب - ۲۷۲۲۵ ت
بایر - میان مغرب و جنوب - ۵۹۵۱۶۸ ت	دانگری - جنوبی - ۲۱۵۳۲۵ ت	للنگ (۴) - جنوبی - ۳۵۲۶۴۴ ت
تهالنیر - میان مغرب و جنوب - ۴۲۴۳۹۵۹ ت	دامری - شرقی - ۳۵۲۳۰ ت	لوهارا - جنوبی - ۲۴۷۹۶۵ ت
جامود - شرقی - ۱۷۵۸۴۴ ت	رانوپر - غربی - ۸۸۶۵۵ ت	مانخرود - شرقی - ۱۰۴۹۶۵ ت
جامیر - میان مشرق و مغرب - ۲۴۷۴۴ ت	رینج پور (۳) شرقی - ۸۲۹۷۱ ت	نصیر آباد - جنوبی - ۸۲۴۹۲۵ ت
جاندسر - جنوبی - ۱۹۸۹۰ ت	ساودا - جنوبی - ۸ ۴۳ ت	(۵) ۳۱۶۳۳۸ ت

در باستان این سرزمین بیشتر خراب بود - بر در آسیر لختے مردم بسر بردی - و این راجای اتر تها با برگذاردی و نیا لشکری نمودی - گویند ملک راجی بهین یاگ بهادر بگردش ناکامی ارسید بدین حدود آمد و در دیه کرندای تهالنیر نگاه ساخت و ار لوسیان آرزده بدهلی رفت و بخدمت سلطان فیروز سعادت اندوخت - در صید افگنی چالاکی بود - فرمانروا پسندید و چون بخشش برخواهش او بازگذاشتند آن ده را برگرفت و تدبیر درست دیگر جاها بدست آورد و بسیار خرابه آباد گردانید - سال هفتصد و هشتاد و چهار در تهالنیر سر بکلالی برداشت و عادل شاه خطاب برنهاد و هفده سال بزرگی زندگانی بسر برد - پس غزنی (۶) خان پور او جانشین شد و نصیر شاه لقب برنهاد و اران مارا این سرزمین بخاندیس زبان زد - چهل سال و شش ماه و بیست و شش روز داد دهی کرد - و چون زندگی بسر آمد پور او میران شاه بکار ملک برداخت - برخی نام او عادل شاه گویند - سه سال و هشت ماه و بیست و سه روز کامروا بود - پس پور او مبارک شاه چوکندی (۸) سلطان هفده سال و شش ماه و بیست و نه روز گذرایند پور او عادل شاه عینا (۷) نام احسن (۸) خان چهل و شش سال و هشت ماه و دو روز به نیکوئی بسر برد و برهان پور آمد و آسیر برگرفت - و سلطان احمد گجراتی که احمد آباد اساس نهادهٔ اوست او را داماد ساخت - و چون رخت هستی بربست داؤد شاه برادر او هفت سال و یک ماه و هفده روز کامروائی نمود - عادل شاه بن حسن (۹) خان بگجرات پناه برد - سلطان محمود بیگره راجی قیه دختر سلطان مظفر را بدو داد - یاوری او بدان ملک آمد - مدد سپرده باز گردید - سیزده سال دادگستری نمود - میران محمد شاه ارو دو پسر بود او و مبارک - سلطان بهادر را با حست پیوند دوستی شد و ولی عهد خود گردانید و محمود برادر زادهٔ خود و مبارک را بدو سپرد و او از مرتبهٔ دانی و دور اندیشی گزندے نرسانید و بمرزبانی خاندیس خرسند گردید و محمود در آسیل کرد تا بسلطنت گجرات رسید - شانزده سال و دو ماه و سه روز سریر آرائی نمود - و چون پیمانهٔ زندگی او برشد - میران ملک راجی پور او را بگلالی برگرفتند (۱۰) - میران مبارک شاه او را بستند و خود جانشین برادر شد - سی و یک سال و شش ماه و پنج روز بکار ملک پرداخت - پس پسر او میران محمد سری یافت - نه سال و سه ماه و پانزده روز بسر برد - و چون کار او سپری گشت برادر خرد او راجه علیخان را بزرگی برگرفتند و عادل شاه خطاب برنهادند - بعقل معاش کار پیش برد - در آویزهٔ دکن بجانب فیروزی سپاه شهادت یافت - در برهانپور بخاک سپردند - بیست و یک سال و سه ماه و بیست روز کام دل برگرفت - پس نصر خان پور او جانشین شد و بهادر شاه نام برنهاد - سر تخت او تیرگی پذیرفت -

اختلاف - (۱) همچنین در [ص ۳۴] [ک] کمکانوی لقط [ء] بیلاکه در [ش] نیست (۲) [ص] باود - در دیگر نسخها بی نقط (۳) [ف] ربن پور [ک] - میدور (۴) در چند نسخها للنگ بیل (۵) این خانه در هر نسخه خالی است (۶) [ف] غزنیل [ص ک] غزنی خان (۷) [ش] عینا [ف ا] عنا [ص] عبا (۸) همچنین در نسخها (۹) همچنین در [ک ص] [ز] و همچنین ان الخ [و ا] بن حسن خان گجراتی پناه بگجرات برد (۱۰) [ک] سر راهی +

در سال چهل و پنج الهی آن ملک از دیر گرفته آمد چنانچه در جای خویش گزارش یافت ❖

صوبهٔ برار

اصلی نام ورداتٹ - ورد نام رودیست و تٹ کنار - از دوم اقلیم - درازا از بٹاله(۱) تا بیراگڈه دویست کروه - پهنا از بیدر تا هنڈیه صد و هشتاد - خاور رویه بیراگڈه سوی باختر - شمالی هنڈیه - جنوبی ملکاپور - احمدنگر آباد - گلکنده میان دو کوه جنوبی - یکی را سنده گویند - گاویل و نرناله و پیل گڈه و دیگر سهیا(۲) - ماهور و رام گڈه بر فراز آن - آب و هوا و کشت و کار گزین - فراوان رود در رو - گزیده گنگ گوتمی - گوداوری برخوانند - گنگ هندوستان را بهادیو سفت و ایں را گوتم - و شگرف افسانها برگذارند و سپاس نیایش کنند - از کوه مهاراشتر بیک بر شد - از ولایت احمدنگر بنده برار در آید و به تلنگانه رود - و چون مشتری بان آید مردم از دور دست به نیایشگری آمد - و دیگر پانی(۳) و سی هر دو سپاس کنند - و دیگر پورنا از سو دلول(۴) کالو برتر او دیگر در داده کره بالا بر از چشمه ابی برآمد - دیگر بنا - نزدیک دیول گالو جوش بزند - درین ملک چودهری را دیسمکه گویند و قانونگو را دیس پاندیه و مقدم را پٹیل و پٹواری را کلکرنی ❖

ایلچ پور بزرگ شهرست پای تخت - مغتش گلی ست در انجاس جشنو - کهوس خلیفه گویند - موضعیست زمین بروید - هفت کروهی او گاویل بزرگ قلعه ایست کم همتا - در وی چشمه ایست که جزیه راند و آب دیهه بیار سنگیں قلعه ایست بر سرتپهٔ - سه طرف او را دو رود گرفته ❖

کهیر له سنگیں حصاریست بر زمین - در میانهٔ آن کوهچه ایست و نیایش کنند - در چهار کروهی آن جائی ست - استواهتجر جا مداری که در دو افتد سنگ شود - و آن جز مهره آسا ست لیکن خردتر - در شرقی او زمینداریست جانوا(۵) نام - حدنو دو هزار سوار و نجاه هزار ساده و افزون از صد فیل - و لسان او زمیندار یست دادهی نام - دو بیست سوار و پنج هزار ساده پاده - و در شمالی او هیرا دومی است دویست سوار و پنج هزار ساده بیشتر در آن سو - یکی زمینداری بود بهار او نام - اکنون بر بوم او سرچیره دست آمد - و همه بوم گونڈ - فیل صحرائی در زمین انسان پیدا شود - و همواره بحاکم مالوه پیر سپاس کردی - بخمس بر ماں گڈه و دیگران لسر کاپ هنڈیه ❖

نرناله بزرگ قلعه ایست فراز کوه - فراوان عمارت درو - بجا را بومی است در آن نزدیکی - دویست سوار و پنج هزار ساده - دیگر دونگرخان - نجاه سوار و سه هزار ساده هر دو از الوس گونڈ ❖

نزدیک بالاپور دو رود - و در حواشی آن گوناگون سنگهای خوش رنگ پدید آید - ازان بر تراشیده نگاه دارند - و در سه کروهی او شاهزاده سلطان مراد شگاه بر ساخت - گزیں شهری چهره برافروخت شاه پور نام ❖

نزدیک پیل گڈه چشمه ایست - خوب و جز آن هرچه در وی افتد سنگ گردد ❖

کلم از گزیں شهرهای باستانی است - گاو میش گزیده شود - نزدیک آن بومی است هپ جیو نام از الوس گونڈ و بجا مداریان رو در روزگار - هزار سوار و چهل هزار ساده مددگار اند ❖

اختلاف (۱) [س] ماڈ (۲) [ف ا] سهالا سهالا سهیا (۳) [ه ص] تانی [ا] ناتی [ب] پالی [گ] تالی (۴) [ا] دلول فقط (۵) در تاریخ جانا جانوا ❖

بیراگڈھ کہ کانِ الماس دارد و گریں پارچہ صورت ناک و جز آن مانند در تصرفِ اوست - امک زال شدکہ از بومی برگرفت - فیلِ صحرائی فراوان ❊

نرناسم بومیاں نسر بردند و ایشان را هتکران گویند - صد هزار سوار و پنج هزار پیاده - جنتری نخوت فروش و تمردگزین - دیگر زمیندار یست نخار گویند - صد سوار و هزار پیاده - وا م ورزنان سرداری کند - هر دو قوم راجپوت ❊

ماهورگزین قلعه ایست فرازِ کوه - دران نزدیکی بتخانه ایست بدرگا منسوب و اودرین دیار بجگد کتها روشناس - گاومیش گزین شود و نیم من شیر وافزون برده - بومی اندر جیو راجپوت - صد سوار و هزار پیاده و اورا رانا گویند ❊

مانک درک گزین قلعه ایست برکوه و فراوان جنگل گرداو - بجا مدا نزدیک - هنوز لعل در نیامده ❊

درسرکار پاتهری جینتور قصبه ایست - همواره جواهر و نفایس خرید و فروخت شدی ❊

تلنگانه از ملک قطب الملک بود - از چندی تصرفِ مرزبانِ برار درآمد ❊

و درایندور ورل کان فولاد وجز آن - سنگین آوندهای دلگزین برتراشند - وگاو لیس گزیده شود سگفت آنکه خروس چنان شود که استخوان و خون سیاه فام باشد - جنابیری[1] بومی است دلیمکه - بگزین خوها آراسته - سه صد سوار دارد و

رانگر [ا مگر] استوار قلعهٔ برکوه ولس جنگل گرداو - صحرائی فیل بسیار - هنوز لعل در نیامده ❊

کناربته ایست از مهکر - بزرگ پرستش سو - برهمن اورا بشن گیا گویند - وگیا سه جاست که خیر کردن دران سرمایهٔ رستگاری نیاگان پندارند - گیای بهار به برهما ست دهند - وگیا که به رود منسوب سازند نزدیک بیجاپور واین - حوضی است چشمه دارلس ژرف بدرازا و پهنای یک کروه - وگرداو بلند کوه - آب شور دارد - اگر از وروبه یاکنار او برکنند شیرین برآید - مایهٔ آبگینه و صابون و شوره از وپدید آید و فراوان محصول دهد - و بر فرازکوه چشمه ایست و دهنهٔ او بیکر گاو ساخته اند - از ان هرگز آب بدین نرسد - وچون اماوس روزِ دوشنبه افتد آن آب بدین حوض بزرگ درآید - سیمون فراوان - دران نزدیکی بومی است آنرا وایله خوانند - از گروه راجپوت - دو صد سوار و دو هزار پیاده - دیگر سرکته از گروهِ راجپوت - صد سوار و هزار پیاده ❊

بتیاله استوار قلعه ایست برفرازِ کوه - پتال نگری از مضافاتِ او - بیست و چهار بتخانه در کمرکوه تراشیده اند و شگرف پیها از هریک - بومی میدلی راو راجپوت - دویست سوار و هزار پیاده - دیگر کاماجیو راجپوت - صد سوار و هزار پیاده ❊

سیزده سرکار صد و چهل و دو پرگنه بدو گراید - از دیر بارنشقی است و چون تنکهٔ این دیار هشت تنکهٔ دهلی است در اصل جمع سه و نیم کرور تنکه بود که پنجاه و شش کرور دام باشد - برخی دکنیان افزوده سه کرور و هفتاد و پنج لک و بیست و پنج هزار و سه صد و پنجاه تنکه ساختند - در زمان سلطان مراد بیست و شش لک و سی و هشت هزار و چهار صد و پنجاه و چهار تنکهٔ براری افزودند - جمله چهار کرور و یک لک و شصت و دو هزار و هفتصد و چهار تنکهٔ براری - این اصل را اضافه بحاصل آورد - همگی شصت و چهار کرور و بیست و شش لک و سه هزار و دویست و هفتاد و دو دام دهلی - از ان میان هشت پرگنه از سرکار کلم داخلِ چاند است که جمع او رسیده و بیست و دو از سرکار کهیرله - جا تزاو برخی زمینداران دارند ❊

اختلاف (۱) [ص] جبابیری ❊

سرکار گاویل

۴۲ پرگنه - د ۱۳۴۶۶۱۴۹۶ - ۱۲۸۷۴ سع

حویلی ایلچ پور - قلعهٔ سنگین و حسن برمین دارد

د ۱۴ د ۲۸ سع

آشتی - د ۴۸

آسدل - د ۳۲

آسکی - د ۱۶

انس گانو - د ۳۲

قریات آمل - د ۴

قریات ماری - د ۱۱۳۳۶۸۹ - ۸۲۳۶۸ سع

بهار کلی - د ۳۲

ماوروا - د ۱۲۸

بسرولی - د ۷ - د ۶ سع

ملسکهیر - د ۹۶

قریات مالا - د ۸۰ - اس ۲ پیاده گونڈ

رورر - د ۱۲۸

قصبهٔ تکلی گانو - د ۸۱۷۳۵ - د ۱۷۷۳۵ سع

قصبه لوسته - د ۹۱۴۴۶ - د ۴۴۹۵ سع

مدراسی - د ۸۲۵۳ - د ۱۶۲۵۳ سع

یوسه - د ۸

بهوگانو - د ۵۶

حکهلی - د ۲۴ - سوار و گونڈ ۴ س

۲۵ ب

درمالور - د ۴۴

دهاسوری - د ۲۷۱۸۵۴ - د ۱۱۱۸۵۴ سع

ریدهیور - د ۴۴

سرس گانو - د ۵۲۹۶ - د ۴۹۶ سع

قصبه سدالا - د ۱۰۳۵۳۹ - د ۱۵۳۶ سع

سرسول - د ۴۸

سانگود - د ۲۴

قریات سیرپور - د ۴۸

کرپلسکورم - د ۲۴

کهولاپور - د ۱۱۴۴۸۷ - د ۱۱۴ ۷ سع

کارنجا - مدهوبا - ۲ محل - د ۴۸

کریج گانو قصبه کهیره - ۲ محل - د ۵۲۳۲

کمرگانو - د ۶۴

کارنجا لسی - د ۴۲ - د ۴ سع

کورها - د ۴۸

نامه - د ۴۸۰

لسه - د ۸

ناکهرکهیر - د ۶۴

الکهیر - د ۴۸

سنگلور [سنگرول] - د ۲۸

مورجهی - د ۴۸

سدگانو دیلته - د ۲۶۸۳۴۳۶۶ - ۲۲۳۸۲۶ سع

سدگانو - د ۳۲

پرگنه پیر - د ۳۲ - د ۱۶ سع

بات گانو - د ۱۶

سرکار پنار

۲ پرگنه - د ۱۳۴۴

حویلی پنار - قلعهٔ سنگین ملسد دارد

سرطرف آب - د ۴

سیون مارها کاث نارها - د ۴۴

سیلو - د ۱۲ - گونڈ - اس - ۴ پیا

کهیل جتری - د ۴۲ - رجپوت
اس ۵ ب

نامدگانو گر - د ۴۸ رجپوت ۳۰ س ۳ پ

سرکار کهیرله

سی وسه پرگنه - د ۱۷۶

امیر - قلعهٔ سنگین دار در زمین د ۲۴۰
رجپوت - اس - ۲ پیا

آشته - د ۱۲ - مانیا

تس - د ۱۲

کهیس دهی - د ۱۶ - رجپوت
اس - ۲ ب

سرور - د ۲۸ - حاد جی مالی
۲ س - ۵ ب

ناسد [ناسد] - د ۴۸ - رتاردار
گونڈ - اس - ۱ پیا

لول - د ۴ - رجپوت - ۵ س
۵ ب

حویلی کهرله - د ۳۲ - رجپوت - لوہاری
گونڈ - ۵ س - ۲ پیا

سائیر امیر - ۲ محل - د ۱۶ - گونڈ
اس - ۲ پیا

سائیں کهیره - د ۲

قصبه کهرور - د ۴۸

منڈوی - د ۴۸ - رتاردار
گونڈ - اس - ا ب

مولسائی -

روگه -

اختلاف (۱) نسخہ در [ک ص گ] درلعهما آروی [اف ش] اورل (۲) نسخہ درلعهما و درا [گ] در [ک] سل ناسل بے نقط [ص] ناسل [اب] مسل (۳) [ض] ماروار (۴) [ص] نا (۵) [ش] بلی گانو (۶) [ک] دراہی بے نقط [ص ش] مدراسے گ بھراہی (۷) ص حکلی [ش] حکهلی (۸) [ک ص] سالوبج [س] سالوود ودر [ک] ۴ ۳ دام (۹) نسخہ ند [ک] [گ] کھری کورم [ص] کرسکورم [س] کرسکورم ودر [ک گ] اس نام نسده ا ر ر ده هیور دوسه (۱۰) در [ک] مسئلہ بے نقط [ض] سه مد لعشها سد گاوید می [ک] سه (۱۱) [ص] مارها کات نارها سیون [ب] ارهه کاث لول [ش] ارها کات سیون نارا (۱۲) نسخہ در [ک] (۱۳) [ک] حاجی مالی (۱۴) [ک] دوکه [ش گ] درکه +

مارنگ واری[1]
مالا شل -
الوی -
مکا
سیلود - [3]
حام کهیر -
یل دل -
سی راے -
جکهلی
کها در - [4]
والدو -
باری -
واے گانو -
دیو تهانا -
لوری -
سلوے -
رام هوک [5]
جنابک - [6]
هونار - [7]
حابیان پور - [8]

سرکار نرناله

سی وچهار پرگنه - د ۱۳۰۹۵۴۷۶ نقدی
۱۱۰۳۸۴۲۲ سغ
آنکوٹ - ۶۶۰۰ - د ۶۶۰۰۷ سع
اڈگانو - د ۸۰۰۰۰ - سوکر گوند[9] - ۵ س
اسیر و حلیبی - ۲ محل - د ۶۰۴ -
آنکوله - د ۱۱۲۰۰۰

مالاپور - د - ۲۲ - د ۲۳۰۰۰ سع
ریحر - د ۲۰۰۰
بارسی مانکلی - د ۲۸۶۴
پیپل گانو - د ۲۴
پاتر شیخ بابو - د ۳۷ - د
قصبه باری گانو - د ۱۶ -
د ۶۴۰ سع
مانزره[10] - د ۳۴۴۲۵
د ۱۲۶۲۵ سغ -
بان بهر - د ۱۵۶۸۰ - د ۶۰۸۰۰ سغ
پدنیر بهولجی - د ۲۷۶۴۴ - د ۳۶۴۴۵ سع
مدنیر گالکا[11] - د ۸۱۳۷ - د ۱۳۸ سغ
جیل گانو - د ۱۰ - د ۱۰۰۰۰ سع
بجے پور - د ۴۰
جاندو - د ۴۸۸۷۰ - د ۸۷ سع
دهارور - ۱۲۰۰ -
دهلیندا - د ۵۶ -
سوهن کهیر - د ۲۰۰۰۰
راهور - د ۱۰ - د ۵۲۰۰ سغ
شیولا[12] - د ۶۴ -
شیرپور - د ۴۸ -
کرند کهیر - د ۲۴ - د ۸۰۰۰۰ سع
کوتهل - د ۹۰۰ - ۱۴ - د ۲۰۹[9] سغ
کوتهلی - د ۲۴ -
بیگالو[13] - د ۴۸ -
مهیتی[14] - د ۶۰۰۰ - د ۲۸۰۰۰ سع
ملکاپور - د ۱۱۲۰

سیلگدهر - از حاصل راهداری - د ۲۰۴۴۹
قریات راهور[15] - د ۴۰۰ - د ۳۵۶۶۰ سغ
نادورد [نامدوره] - د ۱۲۰۰
قسمه مست گانو - د ۱۵ -
د ۳ سغ

سرکار کلم

سی و یک پرگنه - د ۳۲۸۶۹ نقدی -
ایدوری - د ۱۲۰۰۰ -
امراوتی[16] - د ۱۲ -
انتی[17] - د ۱۶۰ -
یونه - د ۳۶۰۰ -
لوری - د ۱۲ -
سیله - د ۲۷ -
تلی گانو - د ۱
تلی گانو - وای گانو - د ۴۸۰۰ -
ڈونگر - د ۱۲
رال گانو - د ۲
سالور - د ۳۲
کور بار[19] - د ۶۲ -
قصبه کلم - د ۵
کهیلاپور - د ۱۲ -
لاڈ کهیر - د ۱۶۰۰۰ -
تامی گانو - د ۹۶ -
ناجن گانو - د ۶۴۰ -
یونت لوهارا[20] - د ۱۲۸۰ -
ترک جاند[21] از یں زمیندار متصرف است
تال لوری[21] -

اختلافات (۱) [ص س] مک سری [گ] انگ واری (۲) [د س ش] بے نقط (۳) [ک] مام کهیره (۴) [ص] که در سوح [س] کها دار (۵) [ا ب] رام مک (۶) [ک] در یک [ص] حابات [ا] بانک [ش] حابک (۷) [ب ا س] جنار (۸) [ک] حاباں پور [ص س] حوصا پور [ا ب] اکتهاں پور (۹) در [د] میسا (۱۰) بحس در [ص] در [ک] بے نقط [گ] امرره (۱۱) [ک] بے نقط [س] کا کا [ص ک] کا لکا (۱۲) [ک] سرد [ص] مشیولا در نقشها شیولے (۱۳) [ک] بهکا [ا] بیکالو [ص] بیکانو [ش] سکانو (۱۴) [ص] مهین [ک] مهیں پور [ا] امیر (۱۵) [ک] لاهور [ص] راهور (۱۶) [ک] ست گانو [ا ش] مست گانو (۱۷) در نسخها بے نقط [گ] ایی (۱۸) [ک] کورباراً (۱۹) [ک] رت لوهارا [ص] زیب لوهارا در نقشها یوت محل دلوهارا [گ] رت لوهارا (۲۰) عبارت در [ک] موجود نیست — [ص] ترک جاند نقطا [گ] ترک سدنقطا (۲۱) مال لوری [ص] ال لو -

حامدور -
لهونائی[1]

سرکار ناسم

هست پرگنه - د ۳۲۶۲۵۲۵ لعدی
د ۵ ۲ ۱۸۲۵۲ سع -
اوندہ - د ۴۸۶۴ - د ۴۴ ۶ سع -
ناسم حویلی - د ۱۲ ۶ ۹ - د ۱۶۱۲۵ سع -
رهوت - ۱ س - ۴ ست
ناتھی[2] ۲۴ د
حارتھانہ - د ۴۸۰ ۱۲ سع
کانمہ نوری - ۳۲ د
کرزنی[3] دلمی - ۱۲ د
سنگاور - ۳۲ د
رتی - ۴۸

سرکار ناهور

مستا پرگنہ د ۴۴ ۲۸۸۸۵۴۴ لعدی
د ۴۴ ۹۷۸ سع
السگہ - ۹۶ د
امرکھر - ۶۴ د
نوسر - ۴ د
ناسا - د ۴۴ ۲۱۷۷۸۴
ساکھی[5] - ۳۲
پچولی - ۲۴ د
حویلی نا ر الشه[13] سوره - د ۳۶۸
د ۴۴ ۹۷۸ سع -
دھارود - ۲۴۰ د
دھانکی - ۳۲ د

سیوالا - ۲۴ د
سیول[7] - ۶۴ د
کرولی - ۳۲ د
کھوٹ - ۱۲ د
کورٹہ - ۴۸ د
طبھ طلا[9] - ۲۴ د
مھگاو - ۱۶ د
نادالور[10] ۲ د
لمدنا هونا[11] -

سرکار مانک درگ

هشت پرگنہ - د ۴۴ الف لعدی
بھاول - ۲۴ د
بجھال - ۲ د
حا ۰ ب - ۲۴ د
حایر - ۱۶ د
راهور - ۲۴ د
کورٹھ - ۲ د
بیر - ۱۶۰ د

سرکار پاتھری

هرده پرگنہ - د ۴۴ ۵۹۵ ۷ ۸ لعدی
د ۴۴ ۹۵ ۸ ۱۱۵ سع
اردھاپور - ۱۶ د
حویلی پاتھری - د ۴۴ ۷ ۲۵۱۱۴
د ۴۴ ۷ ۱ ۵ سع -
رتی[12] - ۸ د
ناپچل گاو - ۲ د
لھور - ۲۴ د

السمت - ۱۱۲ د
نار[13] - ۱۶ د
ناکلی - ۶۴ د
جلتور - د ۳۶ - د ۱۲ سع
جھری - د ۱۲ - د ۴ سع
سیولی - د ۳۶ - د ۱۲ سع
کوتری - ۳۲ د
لوہ گانو - د ۴۸ د ۱۲ سع
مکت مدھ کھیر[15] - ۲۴ د
ناتر کانو - ۴۱ د
د ۱۶ سع -
نامدیر - د ۳ ۱۲ ۷ ۶۸ - ۹ د ۱۲ ۷ ۴ سع
وسا[16] - ۴ د
اٹا - د ۱۲ - د ۲۴ سع

سرکار تلنگانہ

نوزدہ پرگنہ - د ۴ ۱۹ ۰ لعدی
د ۶۶ سع
ایندور - ۴۸ د
اولہ - ۸ د
لورن[14] - د ۸ ۰ ۴۴ سع
بھاسر - د ۱۲ - د ۴ سع
کھنیا[17] - ۶۴ د
بالکنڈا - ۶۴ د
یم گل - ۲۴ د
مالورا[18] - ۳۲ د
کھوکر - ۱۶ د
نموری[2] - ۱۶ د

اختلاف (۱) [ل] مهاتی [ص] کوراسی (۲) [ص] ناهی در [ه] بے نقط [گ] ناهی (۳) [گ] کرزی دمی (۴) [ل] سوری (۵) انچس در نقشہا در سنہ چاچلی (۶) انجیس درس [ص] [ل] با قصبہ رکھوت ارسود وسوره [گ] اقصبہ دھنور وسورہ (۷) [ل] سولی [ص] سنور ال [ص] سورلی (۸) ناوا ب گ در [ص] نسب (۹) [ص] مسعہ [د] (۱) [ص] ناوار ال [گ] نادا نور (۱۱) [ص] ودا ناهید [گ] لدهوا (۱۲) [ل] امنی [ص] ل در نقشہا رمی (۱۳) [ه] [گ] مجید در نقشہا سطہ بسش [ل] تاوردر نقشہا رب (۱۴) نام ابحی گر د [ص] مست و در بعضہا کوسدی ارسیہ (۱۵) [ل] [ک] مکت مدھ کھیر [ص] مکت مدهو [گ] مکت ده گر در بعضہا مدهکھیر سطر (۱۶) [ص] دا (۱۷) [ص] لودان (۱۸) [ل گ ص] کھلسا در نقشہا کھسا ننرہ م (۹) [ص] الورا [ل گ] الورا (۲) [ل گ] نموری [ص] سیموری +

قریاتِ خداوندخان — د ۶۴۰	حویلی مانگر — د ۲۵۶۰۰۰۰	سرکارِ پتیاله [بیتال واری]
دهکوار — د ۹۶	بیلپور — د ۳۲۰۰۰۰۰	سه پرگنه — د ۱۹۱۲۰۰۰۰
راهور — د ۱۲۰۰ — د ۸۰ سع	کهندوده(۳) — د ۲۲۴۰۰۰۰	د ۴۸۰۰۰۰۰ سع
کوت گیر(۱) — د ۲۲۰۰۰۰ — د ۱۰۰۰۰۰ اسع	مول مرک(۵) — ۸۰۰	اوردن کالو(۶) — د ۴۰۰۰۰۰۰
کهرکا — د ۶۴۰۰۰۰	سرکارِ مهکر	تاوان(۷) — د ۴۰۰۰
کوسم ملیه(۲) — د ۶۲۴۰۰	چهار پرگنه — د ۱۷۸۰۰۰ ۳ نقدی	پتیاله ماری — د ۱۲۰۰۰۰
لوهگانو — د ۱۱۲۰۰۰۰	د ۳۷۶۰۰۰۰ سع	چاندوره(۸) — د ۱۲۸۰۰۰
مدهول — د ۶۴۰۰۰۰	حویلی مهکر هشت تپه دارد — د ۵۱۰۰۰	چکهلی — د ۲۰۰۰۰۰۰
نرمل — د ۶۴۰۰۰۰۰	توتی — د ۷۲۰۰۰۰۰	دهاو(۹) — د ۴۸۰۰۰۰۰
سرکارِ رانگر [رامگر]	دیول گانو — د ۵۶۰۰۰۰۰	دهاویر(۱۰) — د ۲۶۰۰۰۰۰
پنج پرگنه — د ۶۰۰ ۹ نقدی	سکهر کهیرله — د ۷۷۶۰۰۰	سیونا — د ۶۴۰۰۰۰
مل عرب(۳) — د ۹۰۰۰۰	د ۳۷۶۰۰۰ سع	سالولد باره — د ۱۶۰۰۰۰۰

این ولایت از مرزبان دکن بود— در زمانِ سلطان محمود که پنج سردار باسپاسی بوده زندانی گردانیدند بفتح الله که عماد الملک داشت قرار گرفت —چهار سال زمانه مهلت داد— وجول او درگذشت پور او علاء الدین آن تمام برگرفت وچهل سال مدادگری گذرانید—پس پسر او دریا خان جانشین شد و پانزده سال کام دل برگرفت— وبعد از دو پور او را برهان که خردسال بود تجلالی بر داشتند واُمرا به تبه سگالی کارِ ملک انبیش خود گرفتند تا آنکه مرتضیٰ نظام الملک چیره دست آمد وملکِ احمدنگر افزوده شد ❊

صوبهٔ گجرات

از اقلیم دوم— درازا از برهان پور تا جگت سه صد ودو کروه—پهنا از جالور تا بندر دمن دویست وشصت دیگر از ایدر تا بندر کنبهایت هفتاد— خاور رویه خاندیس— شمالی جالور وایدر— جنوب بندر دمن وکنبهایت باختر سو جگت که بر ساحل دریای شور است—کوه جنوبی—گزین رودبار— شور دریا— سابرمتی— ماهی مهندری— نرمده— تاپتی— سرستی— ودو چشمه که آنرا جمنه وگنگه گویند— هوا نزدیک باعتدال— از ریگ بومی هنگام بارش گل نشود— وبیشتر کشت وکار جواری وباجره— ومدار خورش بران— بریع کمتر شود گندم وبرخی حبوب از ماله واجمیر آید وبرنج از دکن—بیشتر لنفی وبیالیش کم رود— وگرد کشت وکار و پیرامون باغ زقوم بر نشانند—گزین حصاری گردد— ازین رو این ملک بس دشوار گذار—از فزونی درخت زار انبه وجز آن یک بستان توان شمرد— از پتن تا برده که صد کروه باشد انبه زار بالیده وشیرین برده—وبرخی از خامی شیرینی آورد وانجیر گزیده پدید آید— وخربزه بزمستان وتابستان نشاط آورد— وهر دو بار دو ماه فراوان انگور میانه— وگل ومیوه بسیار— واز درخت انبه ای بستکار جانور عشرت توان اند وخت صحرائی یوز افزون سقفِ خانها بیشتر کهپریل— ودیوار از خشتِ پخته وچونه— وبرخی اندیشی بینی سنگین بنیاد وپاکیزه بنیاد

اختلاف (۱) [ص] کرت کر [آ] گهرکوت (۲) [ک گ] کرسم پلته [ص] کوسم سه (۳) [گ] مل عرب بی نقط (۴) [ک] کهندوه [ص] کهندمنا [ب] کهند ج (۵) [ص] مرک مول (۶) [گ] اوردل کالو (۷) [ک] اکهوان [ص] اادان [ک] اتاوان (۸) در نسخها چندکل (۹) در نسخها دهورا [ص ک] دها (۱۰) [گ] دهاریر [ص] دهاور — در نسخها دهدر ❊

ودیوارهای سنان کاواک برسازند بهالی راهی آماده ارند - لساسواری برمحل باشد - لقا شال وحاکم بند ودیگر بهرپیشگان بی مرصدف راحسان کار شدند که خط خوش سودا گردد وقلمدان وصندوقچه وجز آن برسازند - زرتاری پارچه از جیره وفوطه وجامه وار ومخمل وزربفت وخارا گزیده باشد - گوناگون قماش روم وفرنگ وایران را تقلید نماید - شمشیر وجمدهر وکهوه وتیر وکمان شایسته برسازند - خرید وفروخت جواهر شود - نقره از ولایت روم وعراق وجز آن آورند ✤

تخت‌گاهی بحت مثل بود وچندی جانا نیر وامروز احمدآباد - بزرگ شهریست نگرین طرح آباد - برکنار سابرمتی عرض بیست وسه درجه - در خوش هوائی وتاب گزیده کالای هفت اقلیم کم همتا - دو قلعه دارد - بیرون آن سه صد وشصت معموره بزرگ خاص - هر یک را پوره نامند - اگر زرتهر یا در هر یکی بُدا - وامروز با هشتاد وچهار آباد - ودران هزار سنگین مسجد ودر هر کدام دو منارهٔ وشگرف کتابها - در پورهٔ رسول آباد مزار شاه عالم بخاری و بُوه[1] قصبه ایست سه کروهی احمدآباد - خوابگاه قطب عالم پدر شاه عالم ودیگر بزرگان - وگویند تا عهد دران نزدیکی - پارچه باندازهٔ دست مزدگاه قطب عالم افتاده است برخی چوب وبرخی سنگ وپارهٔ آهن - شگرف داستانی از او برگذارند - ونیز سه کروهی موضعی است سرکهیج - درو شیخ احمد کهتو آسوده - وسلطان احمد که احمدآباد نام اوست وبسیار سلاطین غنوده اند - نیل گزیده بهم رسد - نیز مسان وجز آن برند ✤

ودر دوازده کروهی محمودآباد - شهریست بنا کردهٔ سلطان محمود - دلنشین کاخها چهار کروه در چهار - سرا پول آن دیواری کشیده اند ودر هر نیم کروه باغی وسرپل - آهو وگوناگون نخجیر در وسر داده ✤

مرزبان ایدر نیز است برابر واسس نام - بس ریاضت گر - جلو بحت نگاه دهد ودو اسپ از سرگین او برحلیه ودو اسا بد - وبرهمن بس گزیده شمرد - واو را در الوس راتهور کلانتر دانند - بالفعل سوار ودو هزار پیاده بدو گرود ✤

بندر گهوگه وکنبهایت بدین سرکار گراید - وبس بزرگ وگوناگون بازرگان وفراوان عمارت[2] وکالا درو - جهاز از گهوگه راهی شود ودر اینجا فرود آید وبحر وکشتیها[3] که آرا تاوری نامند کنبهایت آورند ✤

وزرگری گاو گزیده شود - جفتی سه صد روپیه واعز ازان ارزد - خوش سیمی وتنومندی وتکور رفتاری هر چند بیش گران ارزتر ✤

جهالاواره در قدیم ملکی جدا گانه بود وهزار ودویست قریه بدو بازگردد - دران اهتاد کروه بها جهل - ده هزار سوار وهمین شماره پیاده - وامروز دو هزار سوار وسه هزار پیاده - مرزبان او بحاکم گجرات نیایشگری کردی - جهار نکس بود - بلسر الوس جهاله راسست جا - وامروز از سرکار احمدآباد یک برکه برشمارند وتفصیل او وتحات چنانچه جدول برگذارد ✤

جهالاواره کلان[4]

بیرم گاو - حاکم سین - هلود - مدهران - کوهار - درنگ[5] ذره - نحاما - پاتری - دران نمکسار شود - سهالا - مرودره - جهنجهووارا - سیجان[6] - دهولکه - سنتل ✤

اختلاف (۱) [ک گ] موه [ش] چتره [ص] خوره (۲) [ک] عمارت وکالا [ص] عمارت کالا [ت] عمارت فقط (۳) [ک ع] فرود آیند بحر وکشتیها [ش] فرود آید کالا بحر وکشتیها (۴) [ک] کلال در [ت] نیست (۵) همچنین در کنبهایت وکنبهایت و انگ ده (۶) [ص ش] ...

پرگنات مچھو کنٹھا

مورلی[1] - رایپور[2] - تکارا - کنجریا - نالیا - کروز[3] - بر نزدیک آن مروارید برآید - دھنسر - امروال[4] ٭

پرگنات جانبوچی

جامو - لیمری - سیانی ٭

پرگنات جونبستی[5] بنگاه قوم پرمار[6]

مورلی - سی وشش موضع - چوتلا - پنجاه وپنج موضع - و امروز مورلی باعث تیره داخل سورٹھ شده ٭

بس دو قلعه دارد - سنگین وستبر - طول - صد و هفده درجه و دو دقیقه - عرض بیست وسه درجه وسی دقیقه - گرد بدو گاو درآید - نیم روز پنجاه کروه در نوردد - قطب نیلو ناف دو دور دستش تار حالی بر سر ٭

ساهیور قصبه ایست بر کنار بستی و بزرگ پرستش جا ٭

ٹکه برگ شهریست باستان - سه صد بتخانه درو - بر دو هر یک گولالی - و فراوان مردم آباد ٭

جانیا پر گریی ذریست بر کوهی بس بلند - دو یم کروه اران دشوارگذار - چندجا دروازه ها برنشانده دیگر قریب صنعت گر بر بدو تخته بند گردانیده اند و بهنگام کار پردازند - میوه خوب شود ٭

سورت ارنا مورینادر - دریای تپتی نزد او بگذرد - هشت کروهی بدریای شور پیوندد ٭

رانیر آن طرف آب بندریست از توابع او - در قدیم شهری بزرگ بود - و بندر گندیوی و ملسار نیز از مضافات میوه خاصه اناس فراوان شود - هرگونه روغن وخوشبوگزین پدید - وزر دستی کیش از فارس آمده بنگاه ساخته اند ژند و پاژند برخوانند و دخمها برسازند - از صلح کل گیتی خدا و بدین طایفه کامیاب گردید - از بی پروائی کار پردازان دولت و سپه سالاران سرحد بسیاری ازین کار پور بدست فرنگ - چون دمن وسنجان وتارا پور و ماهم دلسی که هم شهر و هم بندر اند ٭

بهروچ گر نیری قلعه دارد - آب نربده از کنار او شده بشور دریا در شود - و ارمهین بنا در شمرند - و بندر کاوی وگندهار و بها بموت و بهنگوٹرا[7] از توابع او ٭

نزدیک قصبه اسوت شکارگاهی ست بدرازی هشت کروه و پهنا چهار - فراوان آهو و دیگر جانور درآن جنگلی ایست سرو شاداب بر ساحل دریای نربده - نشیب و فراز ندارد ٭

سرکار سورٹھ (بضم مجهول سین وسکون واو وفتح را وتای هندی وهای خفی) ملکی جداگانه بود - پنجاه هزار سوار ویک لک پیاده - بزرگی قوم گهلوت داشت - درازا از بندر گهوگه تا بندر آرامرای صد وبیست وپنج کروه پهنا از سردهار تا بندر دیو هفتاد و دو - شرقی احمد آباد - شمالی ولایت کچه - جنوبی وغربی شور دریا - هوای او سازگار - میوه وگل فراوان - انگور وخربزه نیز شود ٭

واین سرزمین نه لخت باشد - هر جا الوسی بدین نمط ٭

پرگنات سورٹھ جدید

جونه گڈه ماحولی - ساطانپور - بڑودا[8] - بانسادر - چورارانپور - کندڈن[9] - هست چتی[10] - اودٹه[11] - نگسرا -

اختلاف (۱) در نسخها مورلی (۲) یارا سور (۳) [د] کرد در [ا] کسرور [ص] کیرور (۴) در بعضها امروں (۵) [اکثر] جوسی [ص] جوسی باجوسے لی نقط (۶) [ج] چه اری نقط [س] برار [ص] ریار یا رمد (۷) [ک] بھکوڑا [ص] جلور [س] بھکورا (۸) [س ص] سرودا (۹) [ص] کندولنا (۱۰) [ک] مست حتی [ص] هست حتی [س] مست چتی (۱۱) [ص س] اودٹه [ک] اوده ٭

مهندره دا - مجا نرور - غیره ٭

پرگنات سورٹھ قدیم که ناگهر گویند

پٹن سومنات - اونه - دلواره - منگلور - کوری نار - مول مهادیو - هوروار - دیو - غیره ٭

پرگنات گوهلواره

لاٹهی - لولیانه - کهم(۳) باور - حس دهول - بامدوی - سیرائی - سیهور ٭

پرگنات والاک

مهوه - طلاجا - بالی تانه - غیره ٭

پرگنات باڈهیله

حگت (که اورا دوارکا گویند) - آرامرای - دهار(۵)هی - غیره ٭

پرگنات برڈا

برڈا - لوم لی(۶) - غیره ٭

پرگنات قوم باگهیله

سوردهار - گوندهل - رانپٹ - دهانک - غیره ؛

پرگنات واحی که صحرالتیں بود

جهانکهیر ٭

پرگنات(۸) الوس لونیل

بستن که لسورٹھ حد مد بامو ارا فر دلی درحت را رود رهم تحدگی کوهستان مدوکسی لے سردی - ناگاه بحر دگرهی راگدار ه افتاد - اروآگهی یافتد - سگس ذرلیست نحو ه گڈھ زان رد روزگار - سلطان محمود پشیں برور برگرفت و دربایان آں قلعهٔ ارسنگ برساخت - او(۹)تم قلعه ایست درهشت کروهی بالاسی کوه امرور حوالست و سر اوار آبادی - و نمازان بردیکی برفراز کوه گرنال قلعه ایست - فراوان حشمه درو برگ حیں - و مدر کومذی(۱) کولات دراں بردیکی دو موضع است مدوری یک کروه - مدر بدال مسوب - و سر درعقب ه ر گڈھ حرره ایست سیال کوکه(۱۱) نام - مدرازا و پهنا چهار کروه - پیوست آں جنگلے ست سی کروه درسی - حوورو سوبا درو - و برخے کولاں را نگاه - و آں سرزمیں را گرگو یند - و برد موضع نوکا(۱۲) گوسا دریای بهادر با دربای سوریو مدد - ماهی حیاں تا رگ سوداکر مالی آفتاب دارند نگدارد - سرگریں وا ـــــ بالسده براز گوشت بهرسد ٭

و دز دوم سم پٹن سهرلست برکناره سور دریا - سگس قلعهٔ دارد آرایں سومنات حوانند - مادر لیست بزرگ و دستهٔ او را بر قلعه از سنگ برین درسه کروهی دریاے سور - تمتیر گرں سود - دراں بردیکی چاهے است از آماری او در برس(۱۳) او افتد - بندر منگلور ود لوبر بندر وکوری نار و احمدلور و سطعر آباد(۱۴) دریں سرزمیں - حسمهٔ سر ستی از بر دسومنات برآمده - و بر ستکدهٔ برهمن فراوان -

اختلاف (۱) [ح] مهدا (۲) [ح] مارد (۳) [ش] اکبر (۴) [ص س] کهم راد (۵) بعض در برسوی کل کسکروها ناسید (۶) الیسع لوم لی در نسخ گولی (۷) [ه] راب لی لعط (۸) بامهای برگنات - درپنج نسخه سعمی نیست (۹) [ه ص] ادتم [ک ش گ] اوهم (۱۰) [ه] زوری [ص ش] کومدی [ک] کومدنک (۱۱) [ح] سیال کوکنا [گ] سیال کرکه [ش] سال کرکه [ص] سیال کرٹ (۱۲) در بعضها نوکرا کرسا (۱۳) در بعض نسخها (۱۴) امرور جعفرآباد ٭

ازاں میان سومنات و یراچی و کوری ماررا لس سترگ برشمارند - و دریں نزدیکی میانِ دریاے هرن و سرستی
بیش ازیں بچهار هزار سال و کسری پنجاه و شش کرور جادو[1]ان بایکدیگر خدا خنده آویزه افتادند - همه را دران
آشوبگاه روزگار سپری شد - و شگرف داستانها برگویند - و دو نیم کروهی پٹن سومنات بهالکا تیرته -
درانجا بکشن تیر رسید و درکنار دریاے سرستی زیر درخت پیپل فرو شد - انرا پیپل سر گویند - واین هر دو جا را
بزرگ معبد اندیشند - شگفت آنکه در قصبهٔ مول مهادیو بتخانه ایست منسوب بمهادیو - هر سال پیش از برسات روز
معین جانوری که بزبان هند اورا آنگه[2] گویند پدید آید - اندکے خردتر از کبوتر و لوس گنده تر - سپید و سیاه - بروازِ
بتخانه نشیند و لختے عشرت کند - سپس بغلطد و لقد زندگی بسپرد - آن روز مردم شهر فراهم آیند و گوناگون فوشتو
بسورند - و از مقدار سیاهی و سفیدی او اندازهٔ بارش برگیرند - از سیاهی بارندگی و از سفیدی خشکی - و دریں
سرزمین جوار سالے سه بار شود ✤
نزد اونه دو حوض است یکی راجمنه گویند و دیگرے راگنگه - آب از درون بر شود و روز بارے شود -
همگی ماهیان این دو چشمه سه چشم - سومین در پیشانی ✤
و میانِ منگلور و چورا وار زمینے است که موجه دریاے شور فرو گیرد - در سالے روز معین آب شیرین آید -
چنان برگذارند در باستانی زمان یکی را بآب گنگ احتیاج افتاد - مرتاضی اشارت بان سرزمین کرد و شیرین
آب تراوش نمود - ازان باز در[3] همان روز این شگرف نمودار حیرت افزاید ✤
و در هر دو قسم الوس راجپوت از قوم گهلوت بسر برد - کلانی این دیار بدیشان گراید - و امروز هزار
سوار و دو هزار پیاده - و جمعی اهیر نیز باشند - ایشان را بابریه خوانند - دو هزار سوار و سه هزار پیاده ✤
و در سومین در پایان کوه شتر[4] و نجه قلعه ایست بزرگ و برفرازِ آن کوه قلعهٔ پالی تهانه - اگرچه آبادی ندارد
لیکن سزاوارِ آن - و بزرگ معبد جینی - و بندر گهوگه دریں زمین گراید ✤
و جزیره بیرم پیشتر حاکم نشین بود - درازا و پهنا یک کروه - کوهچه ایست در میانِ دریا - زمیندار از قوم
گوهل - دو هزار سوار و چهار هزار پیاده ✤
در چهارمین بندر مهوه و تلاجا - طائفه والی بسر برند - سه صد سوار و پانصد پیاده ✤
در پنجمین حگت - آنرا دوارکا نیز گویند - کشن از متهرا آمده آنجا بنگاه ساخت و دران رخت هستی بربست
بزرگ نیایشگاه برهمن - و حریره سنکودهار - طول و عرض چهار کروه - داخل این بوم برشمرند - نزدیک ارامرا
جزیره ایست بدرازا و پهنا هفتاد کروه - بمقدار نیم کروه زمینے است مشتر سنگین - اگر اورا بکسند در هر چهار طرف
او دریاے شور بگردد - ملک ایاز حاصه چیل نخستین محمود گجراتی چهارم بخشش برکند - بندر آرامرا نے
بر بسیاری بنا در سرکوب - قوم باڈهیل درانجا بسر برند - هزار سوار و دو هزار پیاده ✤
و در ششمین برکره کهسار یست بزرگ و درخت زار انبوه و فراح دریا - لشکرها گمبی - گروه جیتوه[5] بسر
برند - هزار سوار و دو هزار پیاده ✤
در هفتم باگهیله باشند - دویست سوار و همین قدر پیاده - و دریں ولایت کاٹهی فراوان - ذات

اختلاف (۱) همچنین در سیمها و صاحب ترجمهٔ مرآت اسکندری جادو نوشته (۲) [ک] یکه یا بکه [ص] سکه ے لفظ [گ] یکه و صاحب حقیقت
هندوستان سکه نوشته (۳) [ح] کرور (۴) [ک] شتر بچه [ت] تیر بچه ے لفظ گ سرونج [ق] سرنگه و در بعضها شتروجیه (۵) [ص] جثوه [گ] جیتوه

ایشان اهیر - شمار اسپ گیرند شش هزار سوار و شش هزار پیاده - برخی ایشان را ناری برادسدارند - عیار
و مهمان دوست باشند و بخنه هرکش درند جس فراوان - درین گروه جاگیردار روده و بخست جس بمان برگیرند که ان
تا پارسائی زن و مرد را سر رسد - و برد کاٹھی کنار آب ڈونڈی گروهی باشند ازا میر آرا لورنجه گویند - سه هزار سوار
و همین قدر پیاده - همواره بکام در آویزند +

و در هشتم جهانگیر بندرے است کنار دریا سور - قوم ولکھے[2] لسر برند - دویست سوار و دو هزار پیاده +
و در نهم قوم چارن - نهاد لواز عرق حیین خود چارن نام آدم میکرے آفرید و تیمار گاو خود بدو سپرد - شعر بر گفتی
و ستایش سرائیدی و از گذشته و آینده آگاهی دادی - نژاد او را بدان نام خوانند - و شمر ستایش برگویند و لست نامها
بر خوانند و هنگام کارزار دستان دلاوری گزارش نمایند و دل مدد بخشند[3] و لختے رازرعیت گوئی بیر بهره باشند -
در هندوستان کم ریگی باشند که حدیے از بهابا او بود - درین سرزمین پانصد سوار و چهار هزار پیاده - و بھاٹ
(بباء و باے حتی و الف و تاے فوقانی هندی) نیز در آئین جوانی و دلیرے و معرکه آرائی و تاریخ گوئی مدیشا لیک
همتا - اگرچه در اعتبار از بهار یاده باشند لیکن در شمشیر چارن - و برخے چنان برآیند که حاصل بحر دو این طائر
هستی گرفت و بھاٹ ازبهادید - شگرف داستانها گزارش نمایند +

و میان جهالاواره از سرکار احمد آباد و ٹٹ و سورٹھ نسلے گاهی است مدار الو دکرده و بیها از هفت تا نه
آزار باشد (بفتح را و سکون نون) - بیشتر از موسم باران شور دریا بجوشد و آن سرزمین را فروگرد و بارش باو
اوفتد - و چون ریزش از فرو نشستن روی درکمیں بہد لسیاری جا خسک گردد و نمک فراوان شود - و در سرکی
جهالاواره و جه این فراهم گردد - احمد آباد مشرق آن بوم و مغرب رویهٔ آن ولایتی است بزرگ جداگانه آرا گجه
گویند (بفتح کاف و جیم فارسی مشدد و باے ہوز) درازا دویست و پنجاه کروه - و پنجاه مغرب رویهٔ اوست - و پنجاه
کروه - بیشتر دست دریکسان - اسپ گزیده و نازی نژاد دا سد و شتر و بر لسیار خوب بود - بزرگ آن سرزمین
از گروه جادون است - امروز بخار یکه مشهور است و این الوس ده هزار سوار و پنجاه هزار پیاده - مردم میکورو
و بلند بالا و در از ریش - حاکم نشین بهوج - دو قلعه استوار دارد جهاره و کنٹ کوٹ - گجرات رویه جام حوث
زمینداریست بزرگ - او را جام گویند - قوم مذکور خویشاوند - بسر از این هفت سال راول جام را اسپ
از آوردهٔ دو تا و از ولایت برآورد و او در سورٹھ بنیاد ولایت جیتوه و ماڈھیل و چارن و تمیل سنگاه ساخت
و دیگر بلها رگرفت و شهر نواگر اساس نهاد - این زمین را کچه[5] خرد خوانند - و امروز بر سال میرزا او جا نشین
نقصان در من گسست و کار بسیار دارد - حاکم نشین نواگر - هفت هزار سوار و هشت هزار پیاده بدو گراید -
و شتر و بر خوب سود - وارد بیر بار دستور هردو اجری کیش +

و پیوسته به مورا و سنگ تنج ولایتی است آرا پاک مال گویند - دریاے مهندری میانه بگذرد گجرات رویه
حاکمی جداگانه دارد - سنگاه دوبگر پور - و مالوه سو بانسواله - و آن نیز مرزبانی جدا داست - در هر دو پنج هزار سوار
و ده هزار پیاده - هر دو سیسوده - از خویشان رانا بزرگی بدلسان لو دوار دیر بار دگرگونست +

و متصل سرکار پٹن ولایتی است - حاکم نشین قصبهٔ سروهی - جداوند دو هزار سوار و پنج هزار پیاده -
و بر فراز کوه سرگی قلعهٔ ایست الو گڈھ نام - دوازده موضع در و آباد - و علف فراوان +

اختلاف (۱) [ك] ورنجه بے نقطہا یا لورنکہ [ن س] لورنجه بی نقطہ یا پورنجه [گ] پورنجه (۲) [س گ] واهی (۳) [ك] برومند +

(۱) چاروں ایک ... ایمیر ماری ... ایان بجانے ... مرسد و مارے ... روبان ازدی ... واسطہ

(۵) کچھ بفتح کاف تازی و جیم فارسی مخفف و پیایان واو و کاف دو مهمه ... ربان آورده که جلد

و دیر ولایتی ست شرقی مذربار شمالی سد وحولی نادوت غربی چاپانیر - درازا شصت کروه و پهنا چهل - بومی جوهان - حاکم نشین قصبهٔ آلی موهان - فیل صحرائی فراوان - شش صد سوار و یازده هزار پیاده ❊

میان سرکار سورت و نذربار کوهستانی است آباد - آنرا بگلانه گوید (بفتح با و سکون کاف فارسی و لام و الف و فتح نون و ہاے مکتوب) بومی راٹھور - سه هزار سوار و ده هزار پیاده - شفتالو و سیب و انگور و اناس و انار و ترنج بسیار خوب شود - هفت قلعه نامور دارد - ازان میان مولیر و سالیر بس گزین ❊

میان سرکار نادوت و نذربار کوهستانی است - درازا شصت کروه پهنا چهل - الوس گوال از گروه راجپوت بسر برند - و امروز برهنے ست توازی(۱) نام - مدار معامله رو - و او را جه جز نامی نگوید - در قصبهٔ راج پیپله و کهولوا بسر برد - سه هزار سوار و هفت هزار پیاده - آب این سرزمین بس زبون - برنج و عسل گزین شود ❊

نه سرکار و صد و نود و هشت پرگنه بدین صوبه گراید - ازین میان سیزده بندر - جمع چهل و سه کرور و شصت و هشت لک و بیست و دو هزار و سه صد و یک دام - و یک لک و شصت و دو هزار و بیست و هشت محمودی و ربع حاصل بنادر - زمین پیموده غیر سورٹهه که نقدیست یک کرور و شصت و نه لک و سی و شش هزار و سه صد و هفتاد و هشت بیگهه و سه بسوه - ازان میان چهار لک و بیست هزار و دو بیست و هفتاد و چهار دام سیورغال - لومی دوازده هزار و چهار صد و چهل سوار و شصت و یک هزار و صد پیاده ❊

سرکار احمد آباد

۲۸ محل - بیگهه ۲۴۱۵۳ ۰ - دام ۴۳۰۲۰۶۹۹۴	ایڈر - از قرار بستی - د ۱۶۱۶۰ -	پرانتی - بگ ۳۷۲۹۵۱ -
د ۱۴۹۱۱ ۲۵ سیورغال - اقوام مختلف	رحبوت گراسیه - ۱۰۰ س - ۵۰۰ پ	د ۴ ۵ ۶ ۷ ۲ - اول - ۱۰ س
۱۴۱۲ س - ۵۰۰ ۲ پ	بهیل(۵) - بگ ۵۷۶۵۷۳ -	۲۰ پ
بلدهٔ احمد آباد - د ۷۳ ۰ ۱۵ ۵ د ۴۴۸ ۱۴ سغ	د ۲۹۸۸۹۶ - بهودیا(۶) - ۱۰۰ س	سندسوله(۹) - از قرار نقدی د ۶۰۰۰۰ -
۱ س - ۳ پ.	۲ پ	تپلاد - د ۷۷۱۹۶۰ - د ۱۲۸۹۹۰ سغ
حویلی احمد آباد - بگ ۷۸۰۰۷ ۳ -	باره سیوه - بگ ۸۴۹۶۰ - د ۲۸۱۴۱۲۴	تهامه - از قرار نقدی د ۶۰۰۰۰ -
د ۱۷۳۹۹۹۳۲ - د ۲۰۱۷۸۳۴ سغ گراسیه	د ۵۶۰۸ سغ - رحبوت لودیه(۷) -	جهالا بارها - قلعهٔ خشتین دارد لیکن قدرے
از هرناتر(۲) - کنار دریاے ترڑولی(۳) -	۵ س - ۱۰۰ پ	پاشیده - بگ ۲۲۸۲ - د ۲۴۹۰۸۲۲
بگ ۴۸۳۵۱۴۱ - د ۴۵۷۲۶۶۹ -	بیرپور - قلعه دارد بر کنار مهندری -	د ۲۲۲۸۶۰ سغ - کولی - ۲۰۰ س
د ۸۳۹ ۱۴ سغ - چوهان - ۱۰۰ س	بگ ۵۸۳۳۷۱ - د ۳۰۸۷۷۱ -	۱۰۰۰۰ پ
۲ پ	رحبوت - کهر(۸) ناولوه - ۳۰ س	جهالاواره - قلعه از سنگ و چونه -
احمد نگر - قلعهٔ سنگین دارد از چونه بر آورده اند	۶۰۰ پ	نمک شور ازو حاصل شود -
بگ (۴) ۴۳۵ - د ۱۲۹۰۷۷۱ -	بیلود - بگ ۳۹۹۳۰ - د ۱۱۴۹۲۳۴۹	بگ ۷۷۸۹۷۵ - د ۴۸۲۵۳۹۲
د ۴۷۷۰۵ سغ - سولنکی - ۵۰۰ س ۱۰۰۰ پ	رجبوت - ۵۰ س - ۱۰ پ	د ۵۶۲۷ سغ جهالاوار - ۵۰ س ۲۰ پ

اختلاف (۱) [ک گ] توازی [س] ترواری [ص] نواری (۲) [ک گ ش] ارهرناتر [ص] ارادحر (۳) [ک] ریلی یا رلی [ص] مردلی [ش] مروی (۴) در [ک] بیست (۵) در نقشها کهیل (۶) [ک] بهودیه [ص] بهودیا [ش] بهودیا (۷) [ک] لودیه [ص] دودهیا [ش] دارودیه (۸) [ک] کهرنالوه [ص] کرناولونه [ش] کیراوید (۹) در [ک] بیست ،

دھولقہ - سر دیگ اس دریای سارستی
سگدرد - گ ۶ ۴۶ ۸۲ د ۱۶۵
د ۱۲ ۸۱ اسع - سوار (۱) ۵س - اب
دھندھوک - قلعہ سنگین ارجہ - گ ۴۲۲۵۲۳۴۲
د ۴۴ ۷۷ ۱۱۳ - سوار ۵س
۴ ب
سرال گ ۶۴۶ ۸-د۲۳۲۶۸۲ ۲۵- (۲)
گراسئیہ مہتر (۳) - اس - ۳ پ
کری - گ ۷۳۶۸۳ ۶ - د۸۹۷۵ ۱۲۵ ۳ (۴)
د۳۶۴۹ ۳۹ سع - اول وغیرہ (۲)
۳ س - اب
کھمایت گ ۱۳ ۶۸۱۳۳ - د۳۹۸۷۴۱۲۲ ۲
د ۵ ۴ ۱۶ اسع - رحوت بارہ اس
۲ ب
کرنج (۵) - قلعہ سنگین ارجہ - د۸۷۷۵۱۲۱ ۳
د۹ ۳ ۷۲ سع - کولی - اس
۵ ب
سند - د۳۷۶۹۷۴۱۲۲ - د۳۲۲۱ ۳ سع
کولی - ۵ س - ۵ ب
موراسہ - قلعہ ارحست گ ۷۳۷ ۵
د ۱۵۳ ۴۲ - د۶۲۶ ۱۶ اسع - کولی
اس - ۲ ب
محمود آباد اسجا معاییت سوے لہاد
گ ۹ ۵۵۴ - د ۸ ۶ ۴ ۱۷
د ۸۸۰ ۱۲ سع - حوہاں (۲)
مسعود آباد - قلعہ ارحست دارد
گ ۵ ۸۳۱۲ - د ۱۴ - اول (۶)
سیگرج - قلعہ سنگین ارجہ گ ۶۶۲۹ ۷ -

د ۲۲۶ ۷۱ ۱۲۱ - حوہاں - اس (۱)
۳ پا
مراد - گ ۶۶ ۲ ۲ - د۹۸ ۳ ۱ ۸۱
د ۸۷۴۴۹۳ سع - گراسیہ سوار و پیادہ
داخل پرگنہ سرال -
ہرسوٹ - گ ۲۷ ۲ - د۲ ۲۲ ۵ ۷
کولی - ۲ س - اب

سرکار پٹن شمالی

۱۲ محل - گ ۱۵ ۵۸۳ - د۶۶ ۳۲۵ ۷
لھری - د ۷۲۲۶ ۱۲ سع - اقوام مختلف
۱۵ سوار - ۶ پیادہ
پٹن - دو قلعہ دارد - د۲۶۳۷ ۵ ۹
د ۲۶۸۳۴۱ سع - رحوت کولی کسی
۱۵ س - ۲ ب
سجالور - گ ۵۵۴ ۲۹ - د۲۳۳۸ ۱ ۶
د ۲۲۳۱ سع - کولی ۲ س
۵ ب
پالن پور - د ۲۶۸۲۵ (۸) - د (۸) ۳۶ سع
کولی ۵ س - ۵ ب
ٹگر - قلعہ سنگین دارد گ ۶۷۳ لس ۱۳
د ۲۴۳۴۴۸۱ - د۹۴ ۱۷ اسع - کولی
سوار و پیادہ داخل سجالور
بیل گر - گ ۱۸۲۳۱ - د۸۴۳۴۷۶
رحوت جادون (۲) - ۲ س - اب
سہارٹ (۹) - قلعہ ارحست پختہ - گ ۱۵ ۲۴ لسوہ
۱۱ - د ۴ - رحوت بارھہ
۵ س - ۲ ب
بھروارہ - قلعہ حستں گ ۴۱۵۱۴ ۱۹ لسوہ

د ۲۱۳ - کولی - ۵ س - اب
حوملی تمن - گ ۵ ۸۷۳۱ - د۵۴۳۵ ۲
د ۴۳ ۱۲۹۸ سع - سوار و پیادہ داخل
ملہ
رادھن - قلعہ حسیں دارد - گ ۷۷۵۹ لسہ
د ۴ - کولی - اس ۲ ب
سمی - اسجا معدبیت معمرا اہل بہار -
گ ۷۲۹۰ ۸۹۹۶۶۲۱ - کولی (۲)
۲ س (۲) - ا ب (۲)
سال پور - گ ۷۶۴۲۲ - د۴۳۳۷۰۲
کھیرالو - گ ۶ ۴۹ ۱۸۱ ۱ لسوہ -
د - ۴
کاکرجی - گ ۸۳۳۲۱۱ - د ۹ ۵۲۱۳۱
کولی - سوار و پیادہ داخل تحصراط
مودھیرہ - گ ۱۴۸۱۵ لسوہ - ۱۱
د ۹ ۶۳ ۹ - کولی - ۲۵ س - اپ
موروارہ - گ ۴۷۷۷۴ ۳ - د ۳ ۳۲ - کولی
۲ ب (۱)
دلیسہ [دلیسہ] - قلعہ ارحست پختہ -
گ ۴۲۸۸۲ - د ۱۶ - کولی
۵ س - ۲ ب

سرکار تادوت - شمالی

۱۲ محل - گ ۷۱۸۱۴۵ لسوہ - ۱۶ -
د ۳۹۵۷۹۷۸ - د ۱۱۳۲۸ سع -
امرولی - گ ۸۴۵۵۱ لسوہ - ۱۶ -
د ۲۶۳۴۱ -
اودھا - گ ۹ ۲۶۴ - د ۷۶ ۷ ۱۷
لسرالی - گ ۹۹۶۳۵۱ - د۸۶۳۱۹ ۲ -

اختلاف (۱) [ن] حالادار (۲) در [ن] بسا (۳) [ن] سوار - دتا مہای گراسیہ سردر جادکی ورسہ (۴) [ن] د ۲۶ ۱۹ ۲ [ن]
د ۹۹ ۱۲۲۹ ۳ [ن] د ۱۲۸۷۷ ۳ [ن] سود عل دہا گجات وسہ (۵) [ن] سح اکرنج [ن] کرنج - در لقہا کرنج سکوں را (۶) [ن] اول
سہ سوار سع کولی (۷) [ن] سوار و پیادہ داخل ارہرار سہ ورہ (۸) مجلس در لسہا (۹) [ن] بہرار [ن] بہرار در لقہا بہرار (۱) [ن] اودسا

د ۱۱۳۲۸ سع -
مدال - بگ ۴۰۶۶۳ - د ۲۷۲۲۴۵ -
نلکواره - بگ ۵۵۰۵۹ - د ۱۵۹۵۵۲۵
تهوا - بگ ۷۳۲۶۳ - د ۱۶۵۵۰۰ -
حمون گانو - بگ ۴۴۴۲۱ - د ۱۲۹۳ ۱۴
کهار(۱) - بگ ۱۴۹ ۳ - د ۸ ۸۰۳ -
مرغدره - بگ ۱۵ ۲۸ - د ۶۲۲۳۲۸ -
ماندن - بگ ۵۴۰۲ - د ۱۶۰۰۰ -
مادوت ماحویلی - بگ ۱۲۸ ۲۱ -
د ۲۹۲۹۳۳ -
سترنگ - بگ ۱۵۱۸۸ - د ۹۸ ۴۰ -

سرکار برووده - جنوبی

۴ محل - بگ ۹۲۲۲۱۲ - د ۱۱۴۵۸۹۵۰
د ۳۸۸۳۵۸ سع - اقوام مختلف -
۹۰ س - ۵۸۰ پ
روده باحویلی - قلعهٔ از خشت پخته -
بگ ۹۲ ۵ - د ۲۰۴۰۳۴۸۵ -
د ۳۸۴۹۳ سغ - پنوار کهرا وغیره -
رجپوت - ۲۰۰ س - ۴۰۰ پ
سهادرپور - قلعهٔ خشتین - بگ ۱۲۸۰۹۵۰
د ۶۲۴۳۲۸۰ - رجپوت - ۵۰۰ س
۵۰۰۰ پ
دکهولی - قلعهٔ سنگین - بگ ۱۶۷۰۹۰ -
د ۶۲۵۲۵۵۰ - د ۴۵۶۲ سغ -
رجپوت بارهه(۲) - ۵۰ س - ۵۰۰ پ
سیلور - آب نرمده از شمال برآمده در
ترقصه میگذرد - بگ ۱۴۸۱۵۰ -

د ۵۷۴۶۵۸ - رجپوت شه(۳) -
۵ س - ۵۰۰۰ پ

سرکار بهروچ - جنوبی

۱۴ محل - بگ ۳۴۹۷۷۱ - د ۲۱۸۴۵۶۶۴۳
د ۱۴۱۸۲ سغ - اقوام مختلف -
۹۹ س - ۸۶۰۰ پ
اوڑپار - بگ ۱۸۶۴۲۰ - د ۱۶۵۵۸۷۷
اکلیسر - بگ ۱۳۸۲۷۴ - د ۵۵۸۰۱ -
انلیسر - بگ ۹۰۳۳۳ - د ۳۰۷۷۳۷
گوالیا - ۵۰ سوار - ۲۰ پیاده
بهروچ - خشتین قلعه(۴) دارد بر کنار نرمدو
آنجا معبد اهل هند است - بگ ۶۰(۵) ۶۴۶
د ۴۵۶۲۳۰ - رجپوت - ۵۰ س
۵۰۰۰ پ
ترکیسر - بگ ۸۷۵۲ - د ۵۶۵۱ -
چهرسندوی(۶) - بگ ۱۸۴۲۱۴ - د ۱۲۲۷۹۵
حویلی بهروچ - بگ ۵۲۹۷۵ - د ۲۲۶۹ ۴۲
د ۶۴۵۱ سغ
دهیج بارا - بگ ۴۲۶۶۴ - د ۱۱۷۴۵۴۰
کادی کاوی - بگ ۳۹ ۱۷۷۹
د ۴۲۷۵۰۰۰ - د ۱۲۶۵۰ سغ -
رجپوت بارهه(۷) - ۲۰ س(۵) - ۳۰۰(۵) پ
کله(۸) - بگ ۱۵۱۸۱ - د ۳۵۳۶۷ -
رجپوت گراسیه(۴) - ۲۰ پ
گندهار - بندر است واکثر(۹) سفرگاه
جهاز است - د ۲۴۰۰۰۰ -
لورک(۱) - کنار دریای شور واقع ست

بگ ۳۱۷۶۰ - د ۱۲۷۷۲۵۰ -
مقبول آباد - کنار دریای(۱۱) شور و نمک شور
حاصل آنجا شود - بگ ۸۱۷۵۰ -
د ۱۹۱۲۰۴۰ - رجپوت مسلمان(۱۲) -
۲ س(۱۳) - ۱ پ
پالسوت - بندر نیست از بنادر زمین ...
بگ ۷۵۶۰ - د ۲۴۳۹۱۵۸ -
رجپوت باگهیله(۱۳) - ۴۰ س - ۳۰۰۰ پ

سرکار چانپانیر

۹ محل - بگ ۸۰۳۳۰ - بسوه ۱۱ -
د ۹۸۸۴ ۱۵ - د ۱۰۲۷۳ سع
اقوام مختلف - ۵۵۰ س - ۱۶۰۰ پ
آراوه - بگ ۱۹۱۲۹ - د ۴۸۲۰۹ -
چانپانیر باحویلی - دو قلعهٔ سنگین دارد
یکی بر کوهی که آنرا پاوه(۱۴) گویند و دومین
در پائین کوه - بگ ۱۵۹۵۹۰ -
د ۱۴۲۹۶۴۹ - د ۱۷۳۷۳۰ سغ
رجپوت راول - ۵۰ س - ۱ پ
چنداواره(۱۵) - بگ ۲۷۳۲۰ بسوه ۸ -
د ۲۱۵۳۰ -
چوراسی - بگ ۱۰۷۷۱۴ - د ۲۲۱۵۲۷۵
دهود - قلعهٔ از سنگ - بگ ۶۸۲۴۹ -
د ۱۲۸۳۳۰
دهول - بگ ۳۲۰۱۴ - د ۱۷۲۹۹۲ -
دلاوره - بگ ۱۸۱۲۹ - د ۴۸۶۲۸ -
سونکهیره - بگ ۳۱۳ ۲۴ - د ۲۹۹۹۶۹۶
سانولیس - قلعهٔ سنگین مضبوط دارد -

اختلاف (۱) [ه] کهار [گ] کیا [س] کنار [س] کیارا (۲) [ه] سه لے لفظ [ص ت] رحه (۳) سه لے لفظ [ص] بلیه لے لفظ [ت] رحوت نقط (۴) این عبارت حرف در [ه] موجود ست (۵) در [ه] نیست (۶) صاحب ترجمهٔ مرات اسکندری جاریندو نوشته (۷) [ص] بارهه [ت] سرا سرا یه در [ه] نیست (۸) در نقشها کله در کنار نیتی حویلی ترکیسر (۹) این جمله در [ه] بعد از نام پرگنه لورک نوشته (۱۰) ک ش لورک نون (۱۱) این جمله در [ه] بعد از نام پرگنه مقبول آباد نوشته (۱۲) این [ص ت] [ه] بعد از نام پرگنه حویلی بهروچ نوشته و در همین نسخه حاده حویلی بهروچ پس از مقبول آباد در اصل شده بر خلاف حروف تهجی (۱۳) هجیس در [س] عبارت نسخه [ه] خوانده مے شود [ص گ] در قلعه سنگین فقط (۱۴) نمه یا لکسر کے لفظ (۱۵) در نقشها چندلواره +

گگ ۱۲۹۱ ۱۲ لسود ۱ د ۲۲
رحوت(۱) ـ ڈس(۲) ـ ایب(۱)

سرکارِ سورت

۳۱ محل ـ گگ ۵ ۱۲۰۱ ۱۲ لسوہ ـ ۱۲ ـ
د ۱۹۳۵۱۰ ـ ۱۸۲۳۷ سح ـ
اقوامِ مختلف ـ ۲ س ۵۵ پ
انادل ـ قلعۂ سنگیں ـ گگ ۱ ۵۸۱ ۹ ـ
د ۲۴۲۳۵۵
پارچول ـ گگ ۲ ۵۵۹۲ ـ د ۵۸ ۱۵
ملسار ـ لب دریاے سور است ـ
گگ ۲ ۴۷ ـ د ۲ ۴ ۱۲۸۱ ـ
د ۱۹۷۸۵۵ ـ سح ـ ا س ـ ۵ پ
لمسر ـ گگ ۴۲ ۸۶۲ ـ د ۴۵ ۱۲ ۱
د ۳۵۵ ۱ سح
ساورہ ـ قلعۂ از سنگ دارد بر لبِ
دریاے پتی ـ گگ ۹ ۵۳۶۵ ـ
د ۳۲ ۴۵۵ ـ رحوت ـ ۲ س
۵ پ
لوارہ ـ قلعۂ سنگیں و اسحا معبد لسیت کہ
آب بسیار گرم دارد ـ گگ ۴۱۲۵۰ ـ
د ۲ ۴۷۸۶ ـ
سہر وت ـ گگ ۲۱۱۷ ـ د ۵۵ ۴۲ ـ
اریر ـ گگ ۶ ۴۵۴ ـ د ۵۴ ۲۷۷ ـ
سوتسر ـ گگ ۵ ۷ ۱۲ ـ د ۳ ۶۲۳ ۴ ۱ ـ
نالور ـ گگ ۲۱۴۳۵ ـ د ۵۹۲۱۸ ـ
ملاری ـ گگ ۹۱ ۳۵ ـ د ۹۱۷۸۹ ـ
د ۹۳۵۵ ۹ سح

تسا ـ گگ ۲۹ ۱۵ لسوہ ـ ۱۹ ـ د ۲۶۳۹ ۹
د ۴ ۲ سح ـ
کھلی برلب دریای سورو کالِ آب ـ
اسحا است ـ گگ ۶۱۳ ۷ ـ ۲۳ ـ
د ۲ ۳۸۹ ـ
دھمودی ـ کنارِ آب تیمے(۲) ـ
گگ ۴۹۹۴ لسوہ ـ ۱۹ ـ د ۲۷۵۲ ـ
رائیر(۳) ـ گگ ۵۵۲۳ ـ د ۶۳۶۹۲ ـ
د ۶۲ ۱۳ سح ـ
سورت ماہولی ـ قلعۂ سنگیں دارد ـ
گگ ۳۰۰۰ ۵ محصول بنادر جہات
۱۴۵۵ ۵۵۲ ـ
سونا ـ گگ ۴۹۵۷ ـ ۳ ـ د ۱۰۱۳۷ ـ د ۴۲ سح
سرکھول ـ گگ ۶۴۲۱۷ ـ لسوہ ـ ۱۸ ـ
د ۵ ۱۲ ۶ ـ
کھو نگوری(۴) ـ گگ ۲۴ ۴ ـ د ۲۶۷۶ ـ
گھند یوی ـ گگ ۴ ۲ د ۴ سو ۱۳۵۳۳ ـ
د ۱۴۳ سح ـ
کھرکا ـ آب تیمی(۵) ـ گگ ۱۹ ۴۲ ـ
د ۶۲۹۳۱ ـ
کرڈدہ ـ گگ ۷(۶) ۳ ـ د ۳۴۳۲(۷) ـ
د ۲۴۵۲ سح ـ
کامرج ـ گگ ۴۴ ۴۸ ـ د ۵ ۳۲۸۲ ـ
کوس ـ قلعۂ سنگیں دارد ـ گگ ۷۱ ۹ ـ
د ۲۲۸۳۹ ـ
لوہاری(۸) ـ گگ ۵۹۲۸ ـ د ۸۵۲۸ ـ
مراول ـ کنار دریای سورت گگ ۴۴ ۱۷

د ۱۴ ۷۰
سوہ کنار دریای شور(۹) ـ گگ ۱۲ ۱۵
د ۲۹ ۱ ـ
بارہول ـ گگ ۹ ۱۲۲ ـ د ۲۲ ۶۵ ـ
نوساری ـ روغنِ و سواے کتان سارند
کہ در ہیچ جا نشود ـ گگ ۱۶۳۵۲ ـ
د ۲ ۷۷ ۲۹ ـ د ۶۶۲۷۵ سح ـ
سراو ـ کنار دریاے سور گگ ۷۲۹ ـ
د ۷ ۱۳ ـ

سرکارِ گودھرا

۱۲ محل ـ گگ ۵۲۵۵ ۵۱ ـ د ۳۴(۱۰) ۱۹۶۲۴ ـ
اقوامِ مختلف ـ ا س ـ ۵ پ
اودحا ـ گگ ۷۸۰۰ ـ د ۱۹۴۹۳۵ ـ
اٹلاوارہ ـ گگ ۴۷۷ ـ د ۶۴۴۶ ـ
سیرا(۱۱) ـ گگ ۳۷۳۱۸ ـ د ۲۵۷۲۶ ـ
حدنگر ـ گگ ۶۹ ـ د ۴۶۶۹۲ ـ ۶۴ ۱۲ ـ
جہالود ـ گگ ۵ ۴۲ ۹۲ ـ د ۴۶۵۴۹ ۷۹
دھاسور ـ گگ ۸۲ ۱۷ ـ ا ـ
سیہرا ـ گگ ۲ ۷۵ ۳ ـ د ۱۳۶۳۹۲ ۱
گودھرا حویلی ـ گگ ۵ ۱۵۰۲ ـ
د ۶۸۵۶۶ ـ
کرہا ـ گگ ۸۵۸ ۲ ـ د ۷۸۵۳۶ ـ
مرال ـ گگ ۵۵ ۴۷ ـ د ۵۲۵۹۷۵ ـ
تہلہ وارہ(۱۲) ـ گگ ۸ ۱۹۲۵ ـ د ۲۷ ۱۸ ـ

سرکارِ سورٹھ

۶۳ محل ـ ازاں جملہ سیر دہ بندر ـ
گگ ۶۳۲۳۷۳۶۶۵ ـ ۱۷ س ـ ۳۶۵ پ

اختلاف (۱) در [ق] ست (۲) [ق ص] می ـ در [گ س] ست (۳) در نسخہا راندیر عالی شہرت ست (۴) [ق] کھوملورے [گ] کھوملورے ـ در [س ص] ست (۵) [س] پٹی ـ در [ق ص] نیز بے لفظ (۶) [ق] گگ ۴۴ ۵ ـ ۶ ـ د ۵ ۲ ۳۲ (۷) در نسخہا لوہاری بر لبِ دریاے پورنا و نسخۂ دیگر لوہری نام برلبِ دریاے ملسار (۸) [ق] مرادے ـ و در نسخہا مروے حوالی سورت (۹) [ق] کنار غلط و نسخۂ سوہ کنار دریاے پورنا واقع است بے کنار دریا سور (۱۰) [ق] د ۲۴۴ ۱ (۱۱) در نسخہا سرا ـ و محل گر سرا ہم درست باشد (۱۲) [ق] دھاسور بی لفظ [گ] دھاسورا سرال (۱۳) [ق] تہلہ وارا +

اوشر	۷۶۳۰۳۸۸ د	جیت پور	۱۲۸۳۲ د	کوری نار	۴۵۳۸۵۶۰ د
اربھیجا(۱)	۷۸۰۵۰۰ د	جگت	۸۰۳۲۰۰ د	گھوگه سوای بندر	۶۶۶۵۶۰ د
امریلی	۱۷۸۴۱۶۰ د	چوروار	۹۳۶۹۶۰ د	کیاتا یا یرا(۱۰)	۴۲۴۸۰ د
ایلیتیه(۲)	۱۲۱۴۵۹۲ د	چورا	۹۷۲۸۸ د	کنھر(۱۱)	۱۲۷۴۸۰ د
تپن دیو	۴۵۳۹۱۲ د	جھری(۷)	۱۷۱۶۶۰ د	گری دھری(۱۲)	۵۹۸۷۰۴ د
تان واره	۲۴۹۳۴۰ د	جبدھول	۹۸۵۶۰ د	گوندل	۵۶۶۴۰ د
سیلکھا	۱۴۰۰۰۰ د	حویلی سورٹھ	۹۳۲۰۰۰ د	کوتیانا	۱۷۹۷۲۵۶ د
بلبسار	۵۹۷۶ د	دولت آباد	۳۵۷۴۲۴ د	کندولنا(۱۳)	۱۹۸۴۳۲ د
تیری(۳)	۱۴۵۶۰۰ د	دانک	۴۱۴۱۰ د	لولیانه	۱۴۲۳۸۰ د
تروا(۴)	۵۰۶۶۴ د	دونگر	۷۶۰۴ د	لیمورا یاقوا(۱۴)	۳۸۷۵۷۶ د
سده	۸۴۹۶۰ د	دھروار	۵۹۷۹۲ د	لاٹھی	۲۹۶۱۵۲ د
تالدور(۵)	۱۴۰۶۰ د	دھانترور(۸)	۲۵۲۰۴۸ د	ملکاپور	۹۶۵۴۸ د
کھیم راده	۲۸۳۲۰ د	دھاری	۶۴۴۲۷۰ د	مهوه(۱۵)	۲۵۱۱۳۶ د
بالی تخانه	۲۴۰۵۹۲ د	رائپور	۱۶۱۲۷ د	مندوی	۱۲۷۴۴ د
نگسرا	۵۶۳۴۰ د	رال گن(۹)	۱۱۳۲۸۰ د	منگلور	۱۶۶۸۹۴۷۲ د
برر	۷۳۴۷۹۰ د	راموت	۲۸۳۲۰ د	میدرده(۱۶)	۲۲۸۱۶ د
روارا	۷۴۷۹۲ د	سیگور	۴۲۴۸۰ د	مورلی	۲۶۳۳۳۶ د
کھاویلی(۶)	۱۴۱۶۰ د	سرلی	۴۹۳۶ د	میانه	۱۴۱۶ د
تلاجا	۲۴۳۵۵۲ د	سلطان پور	۴۹۳۶ د	ناگسری	۷۰۵۳۷۶ د
دیوکه	۴۵۳۱۲ د	گاروپادھار	۶۲۳۰۴۰ د	ہتسنی(۱۷)	۱۱۲۵۹۲ د

حاصل بنادر

بندر منگلور — محمودی	۲۷۰۰۰	پوربندر	۲۷۲۲۸ م	بنادر تلاجا — ۲ محل	
بندر تپن دیو	۲۵۰۰۰ م	بندر مهوه	۱۰۰۰ م		۷۰۰۰ م
بندر کوری نار	۱۰۰۰ م	سیلکور	۳۰۰۰ م	بندر اوشه	۱۵۰۰۰ م
بندر ناگسری	۱۰۰۰ م	دونگر	۱۰۰ م		

فرمان فرمایان

سراج(۱۸) چاوره — شصت سال	جوگراج — سی و پنج سال	کھیم راج — پنجاه و دو سال

اختلاف (۱) [ہ] اربھارے لقط [گ] اربھیجا [ص] ارکھا (۲) [ک] السریا السے لقط [گ] المیتہ [ص] ایتھ (۳) [ک] تری (۴) [ص] تروا — در [ص] میت (۵) [ہ] تال دو ل لقط (۶) [ک] کھاویل [گ] کھاویلی [ص] کھاویلی — و در نقشہا کھاولی (۷) در [ک] بے لقط [گ] جیتھری (۸) [ہ] دھا حرور (۹) در نقشہا رال گن معرب تلاجا (۱۰) [ہ] کیاتا یا یرا [گ] کھاتا سا یرا [ص] کیاتا یرا (۱۱) [گ] کنکر (۱۲) [ص] گری دھری — و در نقشہا گوری دھر — در حاار (۱۳) [ک] کیدولنا [گ] کندولنا [ص] کندولنا — و در نقشہا کودولا شمال سدر مظفرآباد (۱۴) [گ] یاتوا (۱۵) [ہ] مهوه بے لقط [گ] مهیوه [ص] مهوه (۱۶) در نقشہا میدرده یا میدہ (۱۷) در [ہ] بے لقط — در دیگر نسخ ہستی تقدیم سین (۱۸) [ک] سراج چاورد [ص] لوح حاودن [گ] منس راج [ش] راج حاده شف معرکہ

۲ ۵ +

بهور - بست و سه سال -	رتنا وت - یازده سال -	——
تحرسنگه[1] - بیست و پنج سال -	سانت[3] - هفت سال -	
هفت تن ۱۹۶ سال بور بر بور فرمان روائی نمودند +		
مولراج سولنکی - پنجاه و پنج سال	بهیم برادرزادهٔ او - چهل و دو سال	کماریال[5] نبیرهٔ عم - سی و سه سال
جامند - سیزده سال -	کرن - سی و یک سال -	اجیپال برادرزادهٔ او - سه سال
لمبه[4] - شش ماه -	جی سنگه - او را سدهراج نیز گویند	لکهمول - هشت سال -
درلبه برادرزادهٔ او - یازده سال و شش ماه	پنجاه سال	——
ده تن از قوم سولنکی ۲۴۴ سال فرمانروائی کردند +		
بهرمول[6] باگیله - دوازده سال و پنج ماه	بهیم برادرزادهٔ او - چهل و دو سال	سارنگ دیو - بیست و یک سال
لملوسی و چهار سال و شش ماه و دو روز	ارجن دیو - ده سال -	کرن - بیست سال و ده ماه و پانزده روز
شش تن از قوم باگیله ۱۲۶ سال کارکیائی داشتند +		
سلطان مظفر بانی[7] - سه سال و	محمود شاه پسر محمد شاه مدت پنجاه و	محمد شاه - خواهرزادهٔ او - یک و نیم ماه
هشت ماه و شانزده روز -	پنج سال یک ماه و چهار روز -	سلطان محمود نبیرهٔ سلطان مظفر -
سلطان احمد نبیرهٔ او - سی و سه سال	سلطان مظفر پور او - چهارده سال و نه ماه	هژده سال و دو ماه و چند روز -
و شش ماه و بیست روز -	سلطان سکندر پور[9] او - دو ماه	سلطان احمد - از اولاد سلطان احمد
محمد شاه - پور او - هفت سال و	و شانزده روز -	هشت سال -
نه ماه و چهار روز -	نصیرخان برادر او - چهار ماه -	سلطان مظفر - دوازده سال و کسری
قطب الدین احمد شاه - هشت سال[8] پسر او	سلطان بهادر پسر سلطان مظفر	——
داؤد شاه عم او - هفت روز -	یازده سال و نه ماه	

چهارده تن ۱۶۰ سال و کسری فرمانروائی کردند +

چندی با هر سال برکذرد سال هشتصد و دو از تاریخ ملکداری ... [1] و پنجاه و چهار هجری تحسین سراج[10] شمع دولت اودهت و گجرات جداگانه سلطنت ... احمد سری تهور دیو مرزبان فوج سامنت سنگه نام پرستاری را از پی گوهری و ندا اشتی و عده اگری او نگوهیتی رشاد و خان وبان لعالی ساخت - رس آتش بود حال باکام در پای گجرات آمد و در تهرا سیکسی نژاد سیل[11] دیونام را کار از وارستگان حسین[12] بود روگذرا و دولت مدد آمد و یکے از کرد، کگان خودسر دادو راه هلدر برده ستیاره داری همت گماشت - چون کلان سال سه کلیسیی فرو نگال ساه اندیشی دل آرا می وره رلی پیش گرفت و هکامه مدکاران فراهم آمد - حریفه گجرات که لفتح میرت مدسا و دو وار اینجا که سعادت سرشت بود جا ساله ال مدد پیوست - شمسیر را خرد رهنمون آمد و از مدکاری بحوب کرداری گرائید - در پنجاه سالگی فرمان هی یافت - مش آباد کردهٔ اوست گویند برای نخچگاه زرف نگهی نکار رد و سخت

اختلاف (۱) [و ت] نحرسله [م] سے سنگه [س] نحی سنگه (۲) [ه ص] رسارت [ک] ساده - [ت] رسات (۳) در صفحه ۱۲۶ و سه مت طول - (۴) [د] ... [م] سلس [گ] جسر [ن] - (۵) [م] کماریال [ه] کمال پال ... (۶) ... (۷) [ه] ... (۸) ... (۹) ... (۱۰) [ه] سراج [م] ... (۱۱) [ه ک] سل [م س] سسل (۱۲) [ه] ... [م] ...

نگاهداشت. اصل نام گاوچرانی گفت شگفت زمین دیده ام. اگر بنام من آن شهر آباد گردد رهنمونی کنم. پذیرفت او بدرخت زاری نشان داد که خرگوشی بآویزهٔ سگ درشده دیده و دلیری بارور هائی یافته. راجه آن سرزمین را آباد گردانید. اصل پور نام بنهاد. اختر شناسان برگذارده چون دو هزار و پانصد سال و هفت ماه و نه روز و چهل و چهار گهری سپری شود خرابه گردد. وازین فرسودگی زبان کردی نهرواله گفتندی. چون بزبان آن دیارگزیده را پتن گویند. این نام زبان زد روزگار است ❊

راجه سامنت سنگه دختر خویش را به سری تر بک سولنگی از نژاد راجهٔ دهلی که جدا کرده بود. بر دیک نزادن درگذشت. شکم دریده فرزند را برآوردند. ماه دربستاری هم سرل بود. اهل هند آنرا مول خوانند. بدین جهت مولراج نام نهادند. راجه سامنت سنگه بفرزندی برگرفت و به تیمارداری همت بست. چون بزرگ شد از دستاری خراب در دنان به تباه اندیشی افتاد. راجه در مستی سلطنت ده نامزد میکرد و در هشیاری بازمیگردید. آن شوریده مغز را کالیوه تر میساخت تا آنکه آن نافرجام جانستانی ولی نعمت نمود و نام بزرگی بر خود نهاد ❊

در زمان جامسند چهار صد و شانزدهم هجری و هزار و شصت و چهار بکرماجیت سلطان محمود غزنوی برین دیار چیره دستی یافت لیکن برگذاشتن مرزبانی از پیش خود بهمدیگر نداشت. [2] یکی از نژاد راجه سپرد و هر ساله پیشکشی گزارداده از راه سومنات بازگشت. شگفت آنکه بخواهش او یکی ازان نژاد را پابند همراه آورد. و چون چندی برگذشت وارهمیا کمند و دو را اندیشی او را طلب نمود چون بر دیک رسید پیشتر روانه شد تا بدگوهران بدو نه پیوندند. همان روز که یکجا خواهد رسید. زیر درختی زمانی بغنود. شکاری جانوری چشم او در ربود. دران عهد کوری را جهانبانی را فرمانده نساختی. سپاه ناسپاس جهان منش را بجاے او برگزیدند و او را دستگیر ساختند ❊

کمارپال سولنکی از بیم جان آزاری راه تجرد برگرفت. چندانکه جے سنگه را پیمانهٔ زندگی برگشت درین هنگام از صحراے ناکامی در رسید و جانشین شد و بسیاری ملک برگرفت. اجیپال از بدمستی ولی نعمت خود را زهر داد و براے دنیاے ناپایدار جاوید نفرین اندوخت ❊

لکهمول راے بپسرے نبود. شایستهٔ ارگرو د باگهیله گزیدند ❊

در فرمانرواے کرن سپاه سلطان علاء الدین گجرات برگشود. او هزیمت یافته بدکن پناه برد. اگرچه پیشتر ازین معزالدین سام و قطب الدین ایبک بدین دیار آمده بودند لیکن از زمان سلطان علاء الدین بدهلی بازگردید ❊

در زمان محمد بن فیروزشاه نظام مستخرج که او را راستی خان گفتندی به بیابت او حکومت کردے. چون بیدادی او دلنشین آمد معزول ساخته ظفرخان پور وجیه الملک تانک [4] را ایالت داد و نخستین ازنا سپاسی درآویزهٔ رخت هستی بربست. و اندازهٔ این شت ارحال فرماندهان دهلی گرفته آید. و پور او تاتارخان بدگوهر و تباه سرشت بود. دران هنگام که سلطان محمد درگذشت و اورنگ نشینی دهلی بسلطان محمود رسید روزگار لختی برآشفت. ظفرخان را گوشه نشست و تاتارخان اسباب بزرگی فراهم آورده بدهلی روانه شد. همانا بفرمودهٔ پدر مسموم درگذشت. از بیغوله برآمده خطبه و سکه بنام خود ساخت و سلطان مظفر

اختلاف (۱) همیں در نسخها (۲) در حاشیهٔ [حس] نوشته که مورخان تاریخی از ادا السلام آمده چنانکه در تاریخ فرشته درج است (۳) [کاتس] کمارپال [تس] کماره پال. در حاشیه کمارپال [گن] کمار پال (۴) [ظ] . . [حس] تانک. وکاتبی مجهول ازیک اصلاح کرده [گن] تانک [س] تاک ❊

شهرهٔ آفاق شد. بارسالت خداگانه گشت و حکومت این دیار بالرس بانک(۱) قرار گرفت. سرداوحید الملک ا
ارکس برهمن برآورده بودند. دلوربا بارخان احمد بجا نگرائی بزرگ بیاگ خود همت بست و برجای او
نشست و زبال زرگی جاوید اندوخت. احمد آباد اساس نهادهٔ او. باملهٔ طرازی ودستان سرائی اردی
برکنار میرست. روز حسن که هنگامهٔ شاه خواب غفلت بود دوازده عمر خود را از هم گذرانید. پس تحدیر داخت
وبحاو بسیالی در سند وتالیف داسلین ماادگی وکارسازی پاسے همت افشرد +

چون داو بور از ناشایستگی کمح حمول بر دند فتح خان(۲) بن محمد شاه را بکلالی بر داشتند و سلطان محمود لقب
نهادند. مایهٔ شناسی وداوگری نام بر آورد. بخشش وبخشایش را شعار خود ساخت. ملک شعبان که خطاب
عماد الملکی داشت سگرب مادر بهامو. در عنوان دولت ز دستان(۳) اعبار گزین در جانشکری خداوند
خویش حیله اندیشیدند و بخشش برانداختن این فرو هیده مرد اخلاص سه بخاطر آوردند. تا این نحه کار آن
سخنان ساخته بسلطان رسانیدند. از انجا که دنیا داران بروقیتش ملزم، آن یکتای جهان عقیدت را در بند
برنشاندند و در پیچ جانسکری شد. نزدیک بود که کار بانجام رسد. ملک عبد الله داروغهٔ فیل خانه که سلطان
را و بحس داشت ناکدامی آن سعادت سگال وشاه اندیشی بدگوهران گزارش نمود. سلطان بلطائف الحیل
اورا رهائی داد. دغرو ماگان برده آذرم در مده تا دیره برخاستند. جندی از جاهکه حلال ونمکان باداروغگا
مل لمے همت افسردند ملال سر در باش بدگوهران یاور آمد وآبروی ناسپاسان ریخته شد هریکے بر
باداش خود نافت. چون روزگار او بسر آمد بدستیاری امرا مظفر خان پور او جانشین گردید وسلطان مظفر خطاب
یافت. به نکوئی بسر برد. شاه اسمعیل صفوی گردنه کالاے عراق بارمغانی فرستاد و او بیر بالشی ومردمی بجا آو
وچون درگذشت پسر او سلطان سکندر لقب نهاده مسند آرا شد. عماد الملک بادرخان او را در کمتر فرصتے از
هم گذرانید ونصیر خان برادر او را لسرے برنشاندند. امرا درکین او برنشستند. از فردوس مکانی گیتی ستانی
مددگاری خواست وعرض داشت اگر ضروری شاه ساوری آید به بدرید بالواقع دهید کرد. در سکه مشکین شود
چون ناسپاس بود پذیرش نیافت. درین هنگام بهادر پور سلطان مظفر بخواهش بابر(۴) از دهلی(۵) دل آیت
وامرا ادگرد دیدند. دزرمان بدرارزسان برادر بیارست بود. پیش سلطان ابراهیم لودی بدهلی آمد صحبت
درگرفت. امراے جونپوری پیر طلب داشتند. سگالش آن طرف داشت. درین هنگام جوا
سرانگیز ارگجرات فرستاده بالیتنگے کردند. او بخواهش طبیعت رهگرای شکار شد وکامیاب آمد
مداد و هس جهار جس دولت را تسادات گردانند. از کوتاه حوصلگی باده دنیا لختے از هوش برده بود بر
حسب آشیانی برخاست وتنگ بامه ناکامی برنشست. وچون رخت هستی بسیلاب نیستی در داد
سران محمد مرزا خان ... که خواهرزادهٔ سلطان دور زندگی او را جانشین خود ساخته بود امرا غائبانه نام
خطبه خواندند. در لشکر زمانی بگجرات رسیده(۶) روزگار او بسر آمد. محمود نبیرهٔ سلطان مظفر که اسیر بند بود بجای او
نشست. برهان نام بدگوهری با چندے بد نگان او را از هم گذرانید. به بهانهٔ طلب سلطانی دوازده
اسرا نامهٔ زندگی در پیچید. اعتماد خان از پیش بیرون رفت و ... یک جهان را فراهم آورده به سگالد

اختلاف (۱) [و] بانک [ص] انکه [س] بانک (۲) در [۵] فتح (۳) [ت] [ب] ا زبسان زبیر (۴) [ب] ... (۵) [ص] از (۶) [د] برسد ... [ ] ... [ب] ... +

برآمد و آن شایانِ هستی را از هم گذرانید - و رضی الملک نام از نژادِ سلطان احمد نخستین را سلطان احمد
خطاب داده بگوشهٔ برنشاند و کار فرمائی از پیشِ خود برگرفت - چون کلان سال شد اندیشهٔ دیگر در سر آمد -
اعتماد خان بخانهٔ یکے از دستاران خود برده رهگرائے نیستی ساخت و خردسالی ناشناسا را دست گرفت و سوگندها
خورد که پسر سلطان محمود پیشین است - بد ستان سرائی براو نام بزرگی برنهاد - و سلطان مظفر خطاب داد
دستمایهٔ حکمرانی گردانید تا آنکه شاهنشاهِ والا شکوه سایهٔ دادگری بدین دیار انداخت و این آباد ملک بدین
جاوید دولت باز گشت ✣

اسیار که طراز همیشگی گیرد و که وه امدی شاطا ... ورند ✣

صوبهٔ اجمیر

از دوم اقلیم - درازا از موضع گهکر[1] و مضافاتِ امیر تا بیکانیر جیسلمیر صد و شصت و هشت کروه - پهنا از
نهایتِ سرکار اجمیر تا بانسواره صد و پنجاه - خاور رویه دار الخلافه - شمالی قصباتِ دهلی - جنوبی گجرات - باختر
سو دیپالپور ملتان - بوم ریگستان - آب دور برآید و سرمایهٔ گشت و کار ریزشِ ابر - زمستان نزدیک
باعتدال - تابستان بسیار گرم - ربیع کم شود - جواری و لهدره و موٹهه فراوان - بعضم با هشتم بخش غله بدیوان
گذارند و نقد کم - عامه در سرِ نشستِ خرگاه آسا سر برند - کوه جنوبی - و جاهاے دشوار گذار ورد ✣

و این صوبه از میوار و مارواره و ڈوتی فراهم آمده - نخستین ده هزار گرا ید و همگی سرکار چیتور ازو -
درازا چهل کروه و سی پهنا - و سه قلعه بس نامور - چیتور حاکم نشین - کونهلمیر - مانڈل - و در موضع جاور[2] از
مضافاتِ گوگنده کانِ جست و در چین پور و حز آن از توابع مانڈل معدنِ مس فراوان سود دهد ✣

و سردارِ بومی را پیشتر راول گفتی و از دیر باز رانا گویند - از قومِ گهلوت - و خویشتن را از نژادِ نوشیروان
عادل برشمارد - بزرگ نیاگ ایشان از نیرنگِ روزگار بولایتِ برار افتاد - بمرزبانی نرناله[3] روشناس
گشت - پیش ازین بهشت صد سال نرناله را غنیم گرفت و بسیاری فرو شدند - باپا[4] نام خردسالی را مادرش
از آن آشوبگاه گرفته بمیوار آمد و براجه مندلیک بهیل پناه برد - و چون کلان سال شد گاو چرانی و نخچیر دلگی پیشه
برساخت - چندانکه بزادمردی نام برآورد از نزدیکان راجه گشت و اعتمادِ دولت آمد - چون راجه سفر
واپسین نمود چهار برادرزادهٔ او در جانشینی با یکدیگر گفتگو کردند - آخر همه را رائے برین شد که باپا کلانتر باشد و
از فرمودهٔ او درنگذرند - او سر باز پیچید - روزی یکے از آن چهار تن را خون از انگشت برآمد - از آن قشقه برد
کشید و دیگران نیز او را بکلانی برگرفتند و خود رایت استقلال برافراشت - و تا امروز روائی دارد هر کرا با
سازند قشقه از خون آدمی برکشند - و آن ناسپاس هر چهار را بنهانخانهٔ نیستی فرستاد - و در صحرا لوردی[5] شیخ
نام ریاضت ورزی را جانور اندیشیده تیر در کمانخانه نهاد - از صفای ضمیر دریافته آگاه ساخت و او نیز ستایش
رو بسجده سنگرے آورد و گاه و بیگاه پرستاری نمودی - روزے او را نوید راجگی داد - سنگرف داستانے
باز گذارند - چون در موضع سیسودا بنگاه ساختند این الوس را سیسودیه گفتند - و چون در آغاز کار
برهمنی تیمار ایشان پرداخت از آن گروه دانند ✣

اختلاف (۱) [ه] بهکر [ت س ص] گهکر [گ] سکهر (۲) [ه ص] جاور [گ] جوره [ت] جاودا (۳) [ص] برنالہ [گ] برنالہ (۴) [ه ص]
... سود س [ه] کاتبی مجهول با پا اصلاح کرده - و این درست باشد [گ س] بابا (۵) [ه] دهاء بے نقطه [ت] مرغ [ص] مرغ [گ] هرح ✣

چون راول رتن سی (۱) را روزگار سپری شد ارسی چولش اورا بر اجگی برنشاندند ورا ناخطاب دادند و داهم رانائی که امروز امرا نام دارد - جیپر - کیتا - لاکها - موکل - گومهار - رامل - سانکا - اودی سنگه - پرتاب (۲) - امرا و داستان سرایان باستانی چنان برگذارند که سلطان علاء الدین خلجی فرمانروای دهلی شنید که راول رتن سی را زنان سیوار پدمنی دارد - بخواهش او در آمد - او سرباز زد - ناچار لشکر کشید - او در چتور دژنشین آمد - زمانی دراز بسیج نبرد - سود مند نشاند - از حیله اندوزی در آشتی و دوستی زد - راجه بدرفته لشکر مهمانی در انداخت - سلطان با مخصوصان بفراز قلعه بر آمد و انجمن یکجهتی گرم شد - قابو دیده راجه را برگرفته روانه شد - گویند صد کس نامور همراه گرفته بود و سه صد نامور لباس خدمتگار - با فراهم شدن مردم راجه را باز نتوانست آورد - گرایوار جهانبانان برخاست - پس راجه را در تنگنای بند داشته در طلب معهود کس نمود - کاردیدگان حقیقت نفس برگذارند که سلطان راجه را نیازارد - اگر خواهش رفته با دیگر نازنینان شبستان می آوریم - عرصه آشتی ازحاب آن عفت پناه پیر پرساخته برگذرانیدند و افسانه عهود گری برخواندند - سلطان دل خوش شد - دست از آزار باز داشت و به نیکوئی پیش آمد - گویند هفت صد گهدار در آئین زنان بزدولی برنشستند و بسیج درگاه سلطان پیش گرفتند و چنان وانمود که رانی با پرستاران بسیار بدرگاه می آید - چون نزدیک دربار رسیدند بعرض رسانیدند خواهش آنست که رانی راجه را دیده به مشکوی دولت رود - از بسیار خواهش او برای راجه را بدل فرستاد - در این اثنا آن دلاوران لباس بر آمده و راجه را برداشته روانه شدند - بمرتبه مرتبه راجپوتان را بسا در مرزهای تنگ برفیلوند و تا فرو شدن چند راجه بیچی راه به میسرد - آخرین بار گورا و بادل جوانان ایستاده جانفشانی کردند و راول بسلامت بچتور آمد و عالمی شگفت زار افتاد - سلطان چون فراوان محنت دیده بود و کار نا ساخته مهلی بادگر دید - پس از چندگاه همان اندیشه در سر گرفت و ناکام برگشت - راول ازین محاصره با دل تنگ شده (۳) چنان بخاطر آورد که اگر درین هنگام سلطان را ببیند دوستی رود - هر وار کسانی روزگار رهائی یابند - برهنمونی یکی از فرومایگان بهشت کردهی رفته سلطان را دید و او را بنامردی از را ارهم گذرانید ✤

و درین آشوبگاه راول ارسی جولیاوند او را جانشین کردند و سلطان بار دیگر محاصره برآورد و قلعه را برگرفت - او در آویزه فروشد - و زنان همه سوختند ✤

جمیر پور او دران کوهستان بسر می برد - سلطان محمد (۴) خولی بالدیوچوهان حاکم جالور را ایالت چیتور داد و چون آبادی ملک در پناه جمیر را طلب داشته داماد خود ساخت و بوسیله او ولایت معمور شد - و چون درگذشت فرزندان او را نابود ساخته خود علم استقلال برافراشت ✤

جمعیت این بومی سالار ده هزار سوار و چهل هزار پیاده - لیکن بسیاری دیگر زمینها برگرفتند چنانچه سانکا را یک لک و هشتاد هزار سوار ملازم بود و پیاده فراوان ✤

ماروار - درازا صد کروه - پهنا شصت - سرکار اجمیر و جودهپور و سروهی و ناگور و بیکانیر داخل این. واز دیرباز الوس راتهور را بنگاه - چون معز الدین سام از کار رای پتهورا وا پرداخت بگار جیچند راجه قنوج در سر گرفت - راجه در گریز بائی گنگ در شد و بسلامت پیش رفت - پسر او ساکا می ایستاد

اختلاف (۱) [ص] رتن سن (۲) [گ] جمیر - سالا کها - موکل گوبها رامل الخ - و در کسی دارای جمرو کهسا لاکهسا موکل جی - کوبهو - الخ و بسته (۳) او را در برابر جیخ را بانکا گوسه (۴) [گ] جولی ✤

نیها را در زادۀ او که بشمس آبادی بود نیز بسیاری بعدم آباد شتافت - و سه پسر او سونیک و آسوتهاما
و اج مسیح گجرات و ابتیں نهادند - در پالی نزدیک سوجهت دم آسایش برکشیدند - درین شهر گروه برهمن بسر
می بردند از دست قوم مینه آزار مند - چندی درین هنگام تاراج آمدند - این غربت گزیدان بیرون شده دا
مردانگی ... آمد و شکست بر غنیم افتاد - برهمنان ایشان را گرامی داشته گوناگون نیایشگری نگاه داشتند و گرد
ناکامی لختی سترده شد - چون اسباب دنیا فراهم آمد تیر دستی نمود و ولایت کهیر از قوم گوهل گرفتند و کارشان بلند
گرامی شد - سونیک جدا شده ایدر را از مینه ها برآورد - و اج بگلانه شتافته آن ملک را از کولی بستد و ازان پس
تا امروز نژاد ایشان درین ملک - و آسوتهاما که در ماروار ماند کار فرزندان او رفته رفته بلندی گرفت چنانکه مالدیو که
ستاره هم پور اوست بسیار بزرگ شد - شیر خان را نزدیک بود که در آویزۀ او کار سپری شود ✤

این ولایت فراوان قلاع دارد لیکن قلعۀ اجمیر و جودهپور و بیکانیر و جیسلمیر و امرکوت و ابوگڑھ و جالور
بس گزیده ✤

آنرا دتی سرکار ناگور را گویند - قوم باڑه باشند ✤

هفت سرکار و صد و نود و هفت پرگنه بدین صوبه گراید - زمین پیموده دو کرور و چهار ده لک و سی و پنج
هزار و نه صد و چهل و یک بیگه و هفت بسوه - جمع نقدی بیست و هشت کرور و هشتاد و چهار لک و یک هزار
و پانصد و پنجاه و هفت دام - ازان میان بیست و سه لک و بیست و شش هزار و سه صد و سی و شش دام
سیورغال - بومی هشتاد و شش هزار و پانصد سوار - و سه لک و چهل و هفت هزار پیاده راجپوت ✤

سرکار اجمیر		
[دستور این سرکار در همین جلد صفحه ۲۲ گذشت]	برنت[3] - بگ ۵۲۹۲۷ - د ۲۲۰۰۰۰	جهاک - بگ ۲۷۹۲ بسوه ۱۸ - د ۵۰۱۸۴۴
۲۸ پرگنه - بیگه ۵۶۰۵۴۸۷ - دام ۶۲۱۵۳۳۹۰ نقدی - دام ۱۴۷۵۷۱۴ سیورغال - کچهواهه افغان چوهان - ۱۴۰۰۰ سوار - ۸۰۰۰۰ پیاده	باکوئی[5] - بگ ۹۰۴۸۸ - د ۴۸۶۱۶۱	دیوگانو - بگ ۵۹۰۶۴ - د ۱۲
اجمیر با حویلی - قلعۀ او از قلاع معتبر هند است بالای کوه - بگ ۷۹۵۲۳۵ - دام ۶۲۱۴۷۳۱ - د ۴۴۴۰۲ سع	بهنائی - بگ ۴۷۷۹۴۳ - د ۴۰۰	روشن پور - بگ ۷۱۲۵۶ - د ۴۹۲۵۱۲
انبیر - قلعۀ سنگین بالای کوه دارد - بگ ۱۱۳۵۱۹۵ - د ۱۲۲۵۶۲۹۷	بهراه - بگ ۶۸۷۱۲ - د ۲۷۱۲۵۶	سانبهر - قلعۀ سنگین دارد - بگ ۷۶۵۴۸ - د ۹۶۴۹۹۴۷ - س ۲۷۷۵۳۷ سع
آراین - بگ ۱۷۹۵۷۳ - د ۱۷۵۹۶	روال - بگ ۱۲۸۷۱۲ - د ۴۹۷۷۳	سرواڑ - قلعۀ از خشت دارد - بگ ۹۴۰۹۴ - د ۱۶۱۶۸۲۵
	نایل - بگ ۱۹۱۴ بس ۱۱ - د ۴۷	سیتهلا[8] - بگ ۵۱۳۶ - د ۲۴۹ - ۲۷۰۰ - د ۲۷۱۱۶ سغ
	باندهن سندری - بگ ۱۵۵۲۲ - د ۴۳۵۶۶۴ - د ۱۵۶۸۴ سع	سلیمان آباد - بگ ۷۲۶۹۸ - د ۱۸۶۰۰۱۶
	بهروندا[6] - بگ ۲۴۲۲ - د ۲۷۰۰۰	
	توسینا - بگ ۳۵۱۷۹ بسوه ۱۲ - د ۹۰ ۲۴	
	جوبیر[7] - بگ ۱۳۸۷۱۸ - د ۲۱۴۴۴۲	

اختلاف (۱) [ز] سها [ثئ] سها یا عدیم ور [گ] بیکا [تیا] سها (۲) [ک] اسوتهاما [ص] اسوتهاماں و آج [گ] اسوتها واج
[ص] سیوسگه و استهاماں (۳) [د ص] کهیر [تیا] کیتهر [گ] کوهیر (۴) [ک] برت بے نقطه [ص ق] پرت [گ] پریت (۵) [ک]
باکوئی [س] کهاکوسے [ک] اگروسے - در [س] نیست (۶) [ز] بهروندا - و در بعضها بهروندا معرف اجمیر ساحل دریای لونی (۷)
[ک] جوبیرو [ص] جوبیر [ص گ] جوبیرد (۸) [ص گ] سیتهلا ✤

کیکری - گ ۱۴۷۹۲۳ - د ۸ ۱۸	میهرا - گ ۳۸ ۵۸ - د ۳۲۹۹۲	د۶۶۴۵۲۴۷۸۹۸ - د۱۸۱۸۴۴۳ سع
کهروه - گ ۴۶ ۵ د۷۴۴۳ ۲۷	د ۲۴۴ سع	رهوت باڈا - ۹ سوار
باهروت - گ ۲۵۲۸۷۱ د۲۴۵۱۴۷۵	پور - گ ۹ ۱۹۹۲ - د۴۱۳ ۱ ۲۶	۲۵ ساده
[۱] مورآباد - گ ۱۲۴۳۶۱ د۷۷۵۹۵۳	د ۱۳۴۵۲ سع	آلس پور - گ ۱۸۴۸۱ - د۱۵۶۲۳۳۹
مسعودآباد - گ ۲۵۱۹۷۳ د ۱۵۸۷۹۹	سهیں سرور - قلعهٔ سنگیں دارد	د۹ ۲ ۲ سع
راسیه - گ ۲۶۶۶۱۴ - د۱۵۹ ۲۶۶	د ۱۲	اوپارا - گ ۸ ۳ ۷ ۵ - د۱۲۳۶۱۱۹
د ۱ ۲۶ سع	باگور - گ ۴۴ ۱۷۵ اسپ ۱۷	آباڈا - گ ۴۵۳۴۹ - د۵۱۲۵ ۷۷
[۲] پرسُور - قلعهٔ از خشت - گ ۱۶۳۳۷۳	د ۳۹۵۵۵	الوُن - گ ۱۲۵۸۴ - د ۶
د۶۶ ۹ ۱۲ - د ۹۶۶ سع	مگون - گ ۴ ۸ ۳۴۸ - د۱۱۷۵۷۲۹	اسلام پور - گ ۵۱۹۱ - د ۷۷۵
سرکار چیتور	[۳] رشتی حاجی پور - قلعهٔ سنگیں دارد	[۴] انکورا - از قرار نقدی د ۱۲
۲۶ برگنه - گ ۱۶۷۸۸ اسپ ۱۷	گ ۹۸ ۳۵ - د ۱۳۷۵	اسروه - گ ۱۲۲۱۷۳ - د ۱۵
د۹ ۴۷۶۴۹ ۳ ۳۶ ۳۷ سع	چیتور با حویلی ۲ محل - قلعهٔ از سنگ دارد	الوان نوسامیر - گ ۷۴۷ ۳۵
رهوت سیسودیا - ۲۲ سوار	دارالسرحد مهد است - گ ۴۵۱۱۱۸	د ۱۲
۸۲ ساده	د ۸	لوبدی - قلعهٔ سنگیں دارد بالائے کوه
اسلام پور عرف رام پور - گ ۱۵۲۶ ۱	جرن - گ ۳۹۲۱۸ د۵ ۱۹۸۵۲	گ ۳۳۱۹۱ - د ۱۲۲
د ۷	ساور گهانی - د۴۷ ۲۹ ۴۷	لولی - قلعهٔ سنگیں دارد - گ ۲۵۱۴۴۸
اودسور دهاگولالی کلاں است - در	سامدری - قلعهٔ سنگیں دارد گ ۱۹۹۵	د۷۴۷ ۲۲۲۲ - د۷۴۷ ۲۲۲ سع
آں سا مرده کرده کهیا باشد - زراعت	د ۲ ۴	بروده - گ ۲۷۶۳۲۴ - د ۱۷۵۴
گندم ارزاں نشود - از قرار نقدی	سمل با مزرعه - از قرار نقدی د ۱	برواره - گ ۱۲۳۲۲۲ - د۱۹۹۹۷۷۶
د ۱۱۲	کوسیاره گ ۵۲۷۱۳ - د۲۲۳۸۱۳	پاٹن - گ ۳۹۲۸ - د ۲۸
اربال - گ ۵ ۸۷۸ - د ۲۸	مانڈل گڑھ - قلعهٔ دارد از سنگ بالای کوه	محمد لاول - گ ۹۹۸۵ - د۲۱۸۶۳۸۹
ارقود - گ ۴۷۲ - د ۲	از قرار نقدی د ۳۳۸۴۷۵	کلات - گ ۸۷ ۱۴۹ - د ۱۲
اسلام پور عرف موہن از قرار نقدی	مانڈل - قلعهٔ از خشت پخته دارد گ ۴۸۴۴۱	لاتمه - گ ۲ ۲۹۳ - د ۱۴
د ۶ ۱۲	د ۹ ۷۴۴	کهوسور - گ ۷۷۶ ۴ - د ۶
ودهور - قلعهٔ از سنگ دارد	مارا - از قرار نقدی د ۱۲	مهتا - گ ۵۷ ۲۱۲ - د۲۳۵۲ ۵۸۴
گ ۱۱۳۲۲۵ - د۵۵۱۱ ۳۴	بیمح وغیره ۳ محل - گ ۲۱۴۱۲	میلوه - گ ۳۱۶۱۵ - د۴۷۹۳۵۶
د ۵۹۸۱۵ سع	د ۲ ۱۹۲ ۷	بیجری - گ ۱۵۵۹۴ - د ۹ ۳۳۸۹
کهولیا - قلعهٔ از سنگ دارد - گ ۱۸۴۸۵	**سرکار رنتهبور**	مالاکهتری گ ۳ ۲۳۹۳ - د ۳
د ۴۳۴۷ ۲۸۴۳۳۷ - د سع	۳ محل - گ ۲۴۱۹۲ ۶ اسپ ۱۱	کهوری کهاری گ ۱۶۸۴۵ د ۱۱

اختلاف (۱) [ک] مسرہ آ (۲) [کا] مرپور (۳) [کاگ] رسی حاجی پور [ش] سی حاجی پور [س] حاجی پور غلط
(۴) [صا] انکهوره [گ] انکوره - در نسخها انگور و (۵) در نسخه ۲۲ کهوری کهاتی +

باراں - بگ ۲۴۲۱۰۷ - د ۹۹۰۰۰
ٹونک - بگ ۵۰۲۴۰۲ - د ۷۵۰۰۰۰
ٹوڈا - بگ ۲۴۳۰۲۸ - د ۵۸۵۹۰۰۶
تودری - بگ ۴۰۰۷۶۸ - د ۴۵۴۵۶۸۴۰
ٹلاد (۱) - بگ ۲۲۵۰۹ - د ۴۲۳۲۲۹۸
جیت پور - بگ ۲۳۰۱۴ - د ۹۲۸۵۰۰
چاٹسو - بگ ۳۱۴۵۲۵ - د ۷۵۲۶۸۲۹
جہلاوو (۲) - بگ ۱۲۱۸۰ - د ۵۰۰۰۰۰
جھایں - بگ ۳۷۷۵۲ - د ۴۷۵۰۰
خلجی پور - بگ ۳۸۱۳ - د ۱۲۰۹۸۸۶
دہری - بگ ۹۷۸۶۱ - د ۱۸۰۰۰۰۰
دلیواره (۳) - بگ ۵۴۶۶۸ - د ۴۰۹۲۲۶
د ۹۲۶ سع
دبلانہ (۴) - از قرار نقدی - د ۷۳۳۴۰
رنتنبھور با حویلی - بگ ۱۷۳ بس ۱۹
د ۱۵۶۷۹۵ - د ۱۵۰۵ سع
ریواہنہ - بگ ۴۹۷۴۵ - د ۴۳۵۴۳
د ۶۲۹۲ سع
سوی سوپر - بگ ۷ ۴۹۴ - ۵۴۱۳۶
سارسوپ - بگ ۳۶۶۳۶ - د ۱۵۸۹۶۷
سہنساری - بگ ۲۸۵۷۵ - د ۳۰
کوٹا - قلعۂ سنگین دارد بالای کوه - دریای چنبل نزدیک آں میگذرد - بگ ۳۷۸ - ۳۶ - د ۳۰۰۰۰
کهدار - قلعۂ سنگیں دارد بالاے کوه - بگ ۲۴۶ - ۹ - د ۴۰۰۰۰
کھنکرہ (۵) - بگ ۲۲۰۳۵۰ - د ۱۵۱۱۹۹۴
د ۱۱۹۹۴ سع
کهرلی (۶) - بگ ۳۵۴۴۳ - د ۵۲۸۱۷۸

د ۲۶۷۴۴ سع
کماتولی (۷) - بگ ۲۳۸۹ - د ۲۰۰۰۰۰
گنڈوارہ (۸) - بگ ۶۹۳۰۵ س ۱۲ - د ۱۸۸۰۹۵
کردر (۹) - قلعۂ سنگین بالای کوه دارد - بگ ۶۳۷۷ - د ۲۰۰۰۰۰
لاکهری - قلعۂ سنگین بالای کوه دارد - بگ ۳۵۲۳ - د ۸۰۰۰۰۰
لونده (۱۰) - بگ ۱۷۴۰۰ - د ۲۵۰۰۰۰
لوہرواره - بگ ۲۰۳۳۴ - د ۲۵۰۰۰
لہادو - بگ ۳۶۷۸ - د ۱۲۵۰۰۰
موسیدانہ - ۱۲ محل - د ۴۱۰۰۰۰
ملارنہ - بگ ۱۷۲۶۹۳ - د ۳۲۹۹۲۴۱
مانگرور - بگ ۱۴۰۷۹۹ - د ۱۰۴۳۴۸
نواہی - بگ ۳۳۹۲۷ - د ۹۳۰۰۰۰
نگر - بگ ۳۲۹۵۰ - د ۱۰۰۰۰۰۰

سرکار جودهپور

۲۲ محل - د ۱۴۵۲۸۷۵۰ - راٹهور
۱۵۰ س - ۵۰ پ
آسوپ - قلعۂ از خشت پختہ - ۶۰۰۰۰
ایندراوتی - ... د ۸۰۰
کچھو لودهی (۱۱) - قلعۂ از سنگ دارد - د ۶۴۰۰۰
لیپاره (۱۲) - ... د ۱۴۶۳۰۰۰
سیلارا - ... د ۳۱۴۰۰۰
بالی وغیره - ۳ محل - از سنگ قلعۂ مختصر دارد - د ۲۵۰۰۰۰
ناہلہ - ... د ۱۸۰۰۰۰
لودهنہ (۱۳) - قلعۂ از سنگ دارد - د ۴۶۰۰۰

بہادراون - قلعۂ سنگین بر زمین ہموار دارد - د ۸۰۰۰۰
جودهپور با حویلی - قلعۂ سنگین بالای کوه دارد - د ۲۸۰۰۰۰
جیتارن - قلعۂ مختصر از سنگ دارد - د ۲۰۰۰۰۰۰
دونارا - قلعہ از سنگ دارد - د ۱۰۰۰۰
سوجهت - قلعۂ سنگین دارد بالای کوه - د ۲۸۱۲۷۵۰
سائل پیر (۱۵) - قلعۂ از سنگ دارد بالای کوه - د ۵۶۰۰۰۰
سیوانا - قلعۂ سنگین بر کوه دارد - از قلاع معتبر ہندست - د ۱۲۰۰۰
کهیردا - ... د ۲۲۰۰۰۰
کهیون سر - قلعۂ از سنگ دارد - د ۱۷۲۰۰۰
کوندوج - قلعۂ از سنگ دارد - د ۹۰۰۰۰
مہیوه - ... د ۹۶۰۰۰

سرکار سروہی

۲ محل - د ۴۲۰۷۷۴۳۷ - رعیت
گهلوٹ افغاں - ۸۰۰ س - ۳۸۰۰ پ
ابوگڑھ و سروہی - ۲ محل - در قصبۂ سروہی قلعہ ایست سنگیں محکم - د ۱۲۰۰۰ - رعیت - ۳۰۰۰ س - ۱۵۰۰۰ پ
بانسواڑه - ولایتی است دلکشا - قلعۂ از سنگ دارد - د ۸۰۰۰۰۰

اختلافات (۱) [ص] تود (۲) [ک] جهلا (۳) [د] دیلوار (۴) ... (سای عرق) ستانی ... (۵) [س] کهیکرد (۶) [ص] کهرا [ب] کهری (۷) [س] کماتول [ص] کماوری (۸) [ک] کمداره [ص] گنداود ... [س] بیست (۹) اس ... [ک] نیست (۱۰) [ک] لونده ... [س] ... (۱۱) ... [ش] ... لودهی ستانی جودهپور ... (۱۲) [ش] لمباره (۱۳) [س ص] لودهنه (۱۴) ... (۱۵) ...

رحوت - ۱۵س - ۲ب
جالور - ساچور - ۲ محل - قلعهٔ سنگین
در غایت استحکام دارد - د ۱۴۷۷۴۳۷ -
اعماں - ۲س - ۵ب
دونگرپور - د ۸ - رجپوت گهلوت
۱س - ۲ب

سرکارِ ناگور

۳۱ محل - بگ ۳۷۴۵ ۸لس ۱۴ -
د ۳۸۹۸۳ ۴ - د ۵ ۸ ۳ سع
اقوام مختلف - ۴۵س -
۲۲ ب
امرسراین - بگ ۹ ۸۴۹۸ - د ۷۲۹۳۷
گهواهیر - ۴س - ۲ب
اساره - بگ ۲ ۲۶۲۳ - د ۶ ۱۳۱۳
د ۴۷۹ سع
سهداره - بگ ۴ ۵۴۴۳ - د ۱۲۷۱۹۶
د ۶ ۴ ۷ سع
ملدو[1] - بگ ۷ ۴۹ ۸ ۷ - د ۵۷
بالودها - بگ ۱۴۱۳۷ - د ۳۲۲۸۱۶
روره - بگ ۲۶۲ - د ۳۶۲۳ ۲۲
باره کان - بگ ۳۷۹ ۲۳ د ۵۸
حاثل[2] - بگ ۶۶ ۲۹۳ - د ۹۵۵۲۷۳
د ۳۲ سع
جارووده - بگ ۱۴۱۵۹۲ - د ۴ ۸۷۷۲۸۴
د ۲۱۴۷ سع

جاکهره - در اطراف وجوانب ریگستان
است - د ۱۲۷۷۵۷
جارح کهتو - قلعهٔ از سنگ[3] دارد -
کان سنگ[4] سپید آنجا است -
بگ ۷۷۵۷۷ - د ۳۴۸۸۱۴ -
دیدوانه - قلعهٔ از خشت پخته دارد بگ ۳۶۵۳۱[2]
د ۴۵۸۶۸۲۸ - د ۱۵۲۱۵ سع
دون پور - بگ ۲۱۹۶۹۰[3] ۸۵۳ ۶۸
ریواسا - بگ ۱۱۷۱ ۳ - د ۱۹۹۵۸۲۴
رون - بگ ۱۲ ۶۱۵۲۱۲ - د ۹۱۳۲۶۱
رسول پور - بگ ۱۴۹۵۸ - د ۷ ۴۳۶
رهوت - بگ ۴۵۲۶۶ - د ۱۸۳۱۳۷
سادیله - بگ ۳۲ ۱۵۳ - د ۱۲۶۹۳
محصور حهپهون - قلعهٔ سنگین دارد -
بگ ۱۵۲۲ - د ۱۲۳۳۲۲۲
قیام خانی - ۵س - ۲ب
کاسکی - بگ ۷ ۴ ۲۸۷ - د ۱۵۸۷۱۵۷
کهایله - بگ ۱۱۴۹۵۵ - د ۵۵۸۵۶
کوهوره[4] - بگ ۴۹ ۲۷ - د ۴۶۶۸۹
کولسوه - بگ ۸ ۱۲۷۴ - د ۳۵۲۳۵
کهاری - بگ ۱ ۴۶۹۸۸ - د ۴ ۴۳۵۶
د ۳۲ سع
کهرل[5] - بگ ۸۳ ۲۶
د ۱ ۵۷۱
لاڈون[6] - بگ ۱۴۹۷۶

د ۴۲۲۸ ۸۷ - د ۴۳۲۷ سع
میرٹهه - قلعهٔ از سنگ دارد -
بگ ۳ ۲۱۴۴۷۷ - د ۱۵۲۲ ۷۷
د ۴۵۴۳۷ سع
موهرنگر - بگ ۱۲۹۸۹۵
د ۲۹ ۳۳۸۶
نوکها - بگ ۷۶ ۸۳
د ۳۸ ۷۵۶
ناگور با حویلی - قلعهٔ از خشت پخته دارد
بگ ۵۵۷۷۵ - لسوه - ۱۴
د ۳۱۳۵۸۱ - د ۱۱۴۴۴ سع

سرکارِ بیکانیر

۱۱ محل - د ۴۷۵ - ارقوم
بهاٹی - ۱۲س - ۵ب
کم پور -
برسل پور -
باهرٹیل[7] -
پوکل[8] -
بارکل[9] -
پوکهرن -
بیکانیر - راٹهور -
جیسلمیر - بهاٹی -
چهوتن -
کورا[10] -
دیوادر[11] -

صوبهٔ[12] دهلی

از سوم اقلیم - درازا از پلول بالودهیانه که بر ساحل دریاے ستلج است صد وشصت و شش کروه - پهنا از سرکار ریواری تا کماوں صد و چهل - دیگر از حصار تا حصرآباد صد وسی - خاور رویه دارالخلافه آگره - شمال سو سرق وشمال ووسته تخیرآباد صوبهٔ اوده - شمالی کوهستان - جنوبی صوبهٔ آگره واجمیر

اختلاف (۱) در صوبه ۲۳ کروه - ودر نقشها موضعی مسدام (۲) در نسخ حاثل وحامل در نقشها بهری باگور (۳) [ک] را [کا] مستر (۴) محل که چون در است (۵) [ق] کرل [ل] کرل (۶) در نقشها لاڈوں (۷) و نقشها باهرسل [س] باهرسر (۸) [س] لوکل [ص] پوکل [ق] لوکل [ق] وکل - در نقشها لاحل (۹) [ق] [ک] یارکل (۱۰) در نقشها کوره در اصل بالسر (۱۱) [س] دیرادر (۱۲) [س] شاه جهان آباد +

غربی لودهیانه. گزین دریا گنگ و جون. آغاز پیدائی این هر دو رود بار درین صوبه. گهگهر و دیگر رودها فراوان. بیشتر کوه شمالی. آب و هوا با اعتدال نزدیک. زمین بسیار سیلابی. برخی جا کشت و کار سه فصله شود. میوه ایرانی و تورانی و هندی. و گوناگون گلها فراوان. و عمارات عالی از سنگ و خشت فروغ افزای چشم و عشرت افروز دل. و دریافت گزیده کالای هفت اقلیم کم همتا ✣

دهلی ازمهین دیرین شهرها است اندرپت[2] نام داشت. طول صد و چهار ده درجه و سی و هشت دقیقه. عرض سی و هشت درجه و یازده دقیقه. اگرچه برخی از اقلیم دوم انگارند بها نالغزشی رفته و عرض از حال آگهی بخشد. و سر آغاز کوه جنوبی از آن شناسند. سلطان قطب الدین و سلطان شمس الدین در قلعهٔ پتهورا بسر می بردند. سلطان غیاث الدین بلبن قلعهٔ دیگر اساس نهاد و آنرا مرزغن[3] اندیشید. و عمارتی دلکشا برساخت و گنهگار چون درشدی رهائی یافتی. معز الدین کیقباد بر ساحل دریای جون شهری دیگر آباد گردانید و آنرا کیلوکهری گویند. امیر خسرو در قران السعدین این شهر و قصر را می ستاید. و امروز از آنگاه جز آشیانه والا عمارتی نو بران اساس یافت. سلطان علاء الدین شهر دیگر بنیاد نهاد و قلعه نو برخاست. آنرا سیری گویند. و تغلق آباد از آثار تغلق شاه. و سلطان محمد پور او شهری دیگر فراهم آورد و بلند ایوانی برافراخت و هزار ستون از سنگ رخام بکار رفت و دیگر بسا دلکشا بردی کار آورد. و سلطان فیروز بنام خود شهری بزرگ آباد گردانید و دریای جون را بریده بدین نزدیک روانه ساخت. و سه کروهی فیروزآباد کوشکی دیگر را آراسته جهان نما نام. شکار[4] فراخ لقب زده بود با بیدگیان سوار برگذشتی. بدریا سی و پنج جریب. و جهان نما دو کروه دهلی قدیم پنج کروه. جنت آشیانی قلعهٔ اندرپت را تعمیر فرمود و دین پناه نام نهاد. و شیرخان دهلی علائی را ویران کرده جدا شهری برآراست. اگرچه آثار این شهرها شیوا[5] باقی نماید و مهین اندرزها بر خواند لیکن امروز بیشین دهلی بیشتر خراب. و گورستان فراوان آباد. خواجه قطب الدین اوشی و شیخ نظام الدین اولیا و شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی و ملک یار پیران و شیخ صلاح و ملک کبیر اولیا و مولانا محمد و حاجی عبد الوهاب و شیخ عبد الله قریشی و شیخ شمس ترک بیابانی و شیخ شمس اوتاد[5] و امیر خسرو و بسیاری ایزد شناسان حق پرست درین سرزمین خواب واپسین دارند. و سلطان شهاب الدین غوری و سلطان شمس الدین و سلطان ناصر الدین غازی[6] و سلطان غیاث الدین و سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدین و سلطان تغلق و سلطان محمد عادل و سلطان فیروز و سلطان بهلول و سلطان سکندر لودی را خوابگاه. و بسا زندگان برای خواب واپسین دلگزین جاها در باغها برساخته اند. طبیعت پژوهان را سرمایه شادخواب عشرت و خود بندگانرا[7] داروی بیداری ✣

در کوه اسلام آباد چشمه ایست بس ژرف. همواره آب گرم برجوشد آنرا بربهاس کنڈ گویند و گزین پرستش جا دانند. بسوامتر رکهیسر بیگه کوه را بهتر واکنده عبادتگاه ساخته بود امروز بر همان منوال کهنگی این رباط برگوید ✣

بداون از سترگ شهرهای باستانی. فراوان اولیا درو آسوده اند ✣

اختلاف (۱) [س] شاهجهان آباد (۲) [س] اندرپت (۳) مرزغن یعنی گورستان (۴) [ص] سر (۵) [ل] اوتاد [س] اوتالا [ص] اوتاد [ل] اوتا (۶) غازی رای بهمد قتال [ص] ناصر الدین و سلطان معز الدین غازی سلطان غیاث الدین الخ [ص ح] نصیر الدین غازی و سلطان غیاث الدین الخ (۷) [س] خردمندان را ✣

شمالی از شمالی این صوبه را کماؤں نامند۔ کان طلا و نقره و سرب و آهن و مس و ریج و تنگار درو۔ و آهوی مشک و گاو و قطاس و کرم پیله و باز و شاهین و دیگر شکاری جانور و عسل و اسپ گوت بس انبوه ✣
در سرکار سنبل فراوان شکار۔ و کرگدن نیز باشد۔ جانوریست تنومند چون فیل بی خرطوم شاخ بر بینی۔ از دندان جانور تسبیح و از پوست او سپر سازند و از شاخ او دسته خنجر و جز آن برسازند۔ و در شهر سنبل بتکده‌ای هری‌مندل نام بر همن‌ی از نسل جاوار برادر و هم او بار اسجا مد به آید ✣
آتشی باستانی شهریست۔ سنج جمال حلقه سنج فرید شکر گنج را خوابگاه ✣
نزدیک قصبه سهنه گولایست و از کوه همواره آب گرم برجوشد۔ همانا نیز گل کان گوگرد باشد ✣
حصار سلطان فیروزآباد ساخت و آب جون برنده نزدیک گرد آمده۔ الهی بر ساری بوند فرمانی داد۔ سحواهس ازین رود آورد۔ شگفت آنکه نزدیک قصبه سر ساگولالی در سده نا پدید شود و آن جوش را بهندی اگوند۔ و شگرف داستانی برگذارند۔ درین بوم رود نارکم بود و آب چاه دلس دور بر آمد ✣
شهر نار ناهور سهرها۔ و باغ حافظ رخنه نشاط افزای نظارگیان ✣
تهانیسر را برگ معبد برشمر ند و دریاچه‌ی سرستی بر دا و برگ رو دو هندی تر تادرا فراوان گرامی شمرند و نزدیک آن گولاییست کرکهیت[1] نام۔ از دور دست به آن شایش آید و تن سوی کنند و خیرات بر دهند۔ و آدیره‌ی مها بهارت در سجا شد در دیرینه پیش دوام ✣
در قصبه هستناپور راجه بهرت سر برآرا بود۔ مداوری و رعیت پروری سعادت می اندوخت از چیر مکانی و جوت کرداری فرمانروائی در خاندان او دیر ماند۔ و پور بزرگ او را دولت یاوری کرد۔ و در ششم پشت راجه کرو مند آمد۔ کرکهیت[1] بنام او شناس۔ و پس از شش واسطه او را فرزندی بزرگ برادیچتر بیرج نام۔ از دو پسر شد یکی دهرتراشتر[2]۔ جدو بک پسر از و پیدائی گرفت۔ بزرگ ایشان راجه درجودهن[3] ارکوروان این گروه برخوانند۔ دیگر پنڈو۔ اگرچه نخستین بزرگ تر بود لیکن از نابینائی راجگی برادر خرد قرار گرفت و پایه والای سلطنت یافت۔ فرزندان او را پنڈوان گویند۔ پنج تن بودند۔ جد بسر و بهیم سین ارجن و نکل و سهدیو۔ چون پنڈو رخت هستی بربست حکومت بدهرتراشتر رسید۔ اگرچه نام فرمانروائی داشت درمعنی درجودهن[3] مسند آرا بود۔ از انجا که دشمن گداری رسم بزرگان دنیا است درجودهن همواره از پنڈوان بیمناک بودی و چاره جان گرائی در سر گرفتی۔ چون دهرتراشتر آویزه‌ی یکدیگر درا بر ایشان دیدنگاه برادرزادگان شهر برناوه اندیشید و کار آگهان فرستاده سازل اساس فرمود۔ کارپردازان بدستان سرائی درجودهن از لاکهه و دیگر خلوت خانه‌ی بهال برساختند تا هنگام فرصت شعله‌ی آتش سراپای ایشان خاکستر گرداند جائیکه حمایت الهی باسبانی نماید اندیشه‌ی ناتوان بیان چه کار برساند۔ چون جدائی گزیده بدان سرزمین آرامش گزیدند از آن حیله آرائی آگهی شد۔ تصارازنی باج پسر همسایه بود۔ پنڈوان جانه را آتش زده با مادر خویش راه صحرا برگرفتند و رخت هستی همسایگان خاکستر شد۔ درجودهن سوختن پنڈوان انگاشته انجمن شادی برآراست۔ پس از سرگذشت بسیار ارجانه معموره آمدند و در شهر کیلا برسیدند۔ در اندک زمانی آوازه

اختلاف (۱) [س] کرچهه [س] کورکهیت (۲) [ص] دهرتراسب (۳) [که ص] جرجودهن و در بعضی جا درجودهن — [گ] درجودهن [س] مزرگ ایشان درجودهن از کوروان الخ (۴) [گ] برناوه ✣

مردانگی و بخشش و بخشایش و کار آگهی ایشان عالم را فرا گرفت و کسی نام و نژاد نمیدانست تا آنکه درجودهن از شادخوار غفلت بیدار شد و سوختن پنڈوان را احیف برشمرد - و چون پژوهش سزاوار نمود اندیشیده پیدائی گرفت - ملامتگری برتست و بآئین دوستی پیش خود آورد لوکه بدین روش کام دل برآید - دہلی را بالنصف ولایت بدیشان داد و ہستناپور را بانیمهٔ دیگر خود گرفت - از یک سگالی و روشن اختری جدشتر را ایزدی تائید بیاوری برخاست و دولت بحدمتگری آمد - کوروان بپرستاری گرائیدند و در کمتر فرصتے هفت کشور فرمان پذیر شد - و دیگر برادران فرماندہان روزگار را بخدمت آوردند - درجودھن از دید شکوه فرمانروائی از خود رفت و بیماری حسد کالبوه تر ساخت از حیله سازی بزمے آراست و پنڈوان را مهمان طلبید و چوپڑ بازی فرایش گرفت و قرعهٔ بار است درمیان آورد و بدین دستمایه هرچه داشتند برگرفت - آخر گرو برین بستند اگر برد پنڈوان را باشد آنچه بهای داده باشند بازستانند وگرنه دوازده سال جهان آباد درگذاشته بلباس فقر در صحرا غربت گزینند و سپس معموره درآیند و یکسال چنان بسر برند که کس نشناسد - اگر بجا نیاید باز بمدت مذکور در بیابان بسر برند - بردغل بازی آگهی نیافتند واز راست کاری بناکامی افتادند - از انجاکه مراد در کنار نهادن غرور آورد درجودهن نگران خواب غفلت بغنود و پنڈوان رهنمونی داد ار بهمان پیمان بانجام رسانیدند - درجودهن بے آزرمی پیش گرفت و فراوان گفتگو شد چندانکه پنڈوان به پنج موضع خرسند شدند که بے آویزه بدست آید - درجودهن از راه نخوت نپذیرفته بکارزار برخاست و در کرکهیت ناوردگاه قرار گرفت - از انجاکه انجام فریب گریناں ناکامی است درجودهن با یاوران خویش آوارهٔ نیستی سرا گردید و جدشتر هژده روز جنگ کرده پیروزی یافت +

درآخر دواپر که از کلجگ صد و سی و پنج سال مانده بود این هنگامه حیرت افزود و عبرت نامهٔ یادگار گذاشت

درین سال چهلم الٰهی چهار هزار و هشت صد و سی و یک[1] سال میشود +

گویند درین کارزار سترگ یازده کوهنی لشکر از کوروان بود و هفت از پنڈوان - کوهنی (بضم کاف و سکون واو و ها و کسر نون و سکون یای تحتانی) عبارت است از بیست و یک هزار و هشت صد و هفتاد فیل سوار و همین شمار گردون سوار و شصت[2] هزار و سه صد و ده اسپ سوار و یک لک و نه هزار و سه صد و پنجاه پیاده - درین کارزار لشکر از هر دو سو یازده[3] کس زنده ماندند - چهار از لشکر درجودهن جان بسلامت برده در پناه جدشتر آمدند - کرپاچارج برهمن که استاد هر دو سو بود و بدانش و مردانگی نامور - اشوتهامان او نیز آن صفات داشت - و کرت - برمان جادون از آزادمردانِ ناموس سنجی با وجود دانش به کهلبانی دهرتراشتر عزت می اندوخت - و از جانب پنڈوان هشت[4] کس - پنج برادر - ساتک جادون بمردانگی و فرزانگی روشناس - و جچتش[5] برادر غیر مادری درجودهن - کشن - سی[6] و شش سال جدشتر فرمان روائی باستقلال نمود و از نیک اختری و سعادت سرشتی بیوفائی دنیا دریافته کناره گرفت و آن عجوزهٔ عاجزکش را مردوار بگذاشت - با برادران راهِ تجرد سپرد و هوشمندانه بقیهٔ زندگی در هماله بسر برد

این پیکارِ سترگ با هزاران داستان در مهابهارت در یک لک بیت گزارش یافته و بفرمودهٔ گیتی خداوند بفارسی برساختند و به رزم نامه روشناس شد - و در هژده پربه نگارش پذیرفته (بفتح بای فارسی و سکون را و فتح بای هوز و های خفی) بمنزلهٔ باب - و فصل اول در احوال کوروان و پنڈوان و فهرستِ کتاب - دوم فرستادن

اختلاف (۱) [ه] یک لک (۲) [س] شصت و چهار و شش صد و ده (۳) [گ] دوازده (۴) [ت] هفت (۵) [ت] مجه [ص] محتس (۶) [ت] پس از گذشتن درجودهن [ص] پس فقط +

خدیو برادران را بهمان کسائی و سپس جنگ را پسوی کردن و آراستن کوروان مجلس نبرد و جز آن - سوم در رفتن پندوان بصحرای ناکامی و دیگر حوادث - چهارم در آمدن پندوان از صحرا در شهر برات و پنهان شدن - پنجم در آشکار شدن پندوان و بیاوری ساختن کس و سدرمن و فراهم شدن در رزمگه و آراستن لوچها - ششم در آغاز آویزه هر دو سو و رحمی شدن بهیکم و کشته شدن بسیارے لشکران و هر ترا استر و حال ده روزه جنگ - هفتم در کشته کردن درون و سردار ساختن درون و فرو شدن او و دیگر احوال پنج روزه - هشتم در احوال دو روزه دیگر نبرد و سردار ساختن درجودهن کرن را و کشته آوری او و دگر کس خدیو از پیش او و کشته شدن کرن از دست ارجن روز دوم - نهم در بیان سردار شدن سل مهلوان و فرو شدن او و پنهان شدن درجودهن در حوض و سپری شدن روزگار او و بساری بیلان - دهم در خاتمه کارزار و آمدن کرت رمان و اشوتهامان وکرپا حارج در رزمگاه نزد درجودهن که لخته از هوش داشت و شگالش او و سخن کردن و جز آن - یازدهم گریستن مال هر دو سو و لفرما گندهاری ما در درجودهن کس را - دوازدهم در حال خدیو لس از فیروزی و خواهش ترک اسباب نمودن و ما در رکوئی بیاں وکس تسلی شدن و بساختان دلبند رهنکم درسخا سمع آگاهی از دردا آداب سلطنت صوری برگذارد - سیزدهم در چستن بهیکم - بخاطر میرسد که دوازدهم را در یک رهنه ما یستی کرد چه هر دو متضمن نصایح بهیکم است و در ره شم را دو رهنه ساخته یکے از حال قتل دیگر درسان فرو شدن درجودهن - چهاردهم در جگ اسمید - پانزدهم در وارستگی دهرترا سر و گندهاری وکنتی مادر خدیو - شانزدهم در رمان ردگی الوس جادوان - هفدهم تحرّد راحه خدیو برادران و در شدن برف زار - هژدهم رفتن خدیو با بدن بعالم بالا و یکیجتی عنصری میوه دیگر برادران - خاتمه بهرلنس نامبرده در گزارش حال جادوان ✤

درین نامه اگرچه فراوان دیوافسانه نگاشته اند و بساحالی داستان تو سه لیکن بسیارے سخنان دلاویز آگهی و فراوان آزمون را گرین فهرست ✤

هشت سرکار و دویست و سی و دو پرگنه مدو گراید - زمین پیموده دو کرور و هشتاد و پنج لک و چهل و شش هزار و هشت صد و شانزده بیگه و شانزده لسوه - جمع سی و یک کرور و شانزده لک و پانزده هزار و پانصد و پنجاه و پنج دام - ازان میان سه کرور و سی لک و هفتاد و پنج هزار و هفت صد و سی و نه دام سیورغال - لوکی سی و یک هزار و چهار صد و نود سوار و دو لک و چهل و دو هزار و سه صد و ده پیاده ✤

سرکار دهلی		
[دستور این سرکار در صفحه ٧٢ گذشت]	ل	
٤٨ محل - بیگه - ١٢٦١٧لسوه - ١٠ -	ادهه - بگه ١٤٩ ١٢ لسوه ٨ -	د ١٢٣١٨٨ سع - حت -
دام ١٢٥٩ ١٢٣ - دام ٢٦ ٩٩	د ١ ٨١٣ - د ٤٥٤٢ سع	٧ س - ا ب
سیورغال - اقوام مختلف - ٢ سو	امیر - ٢ س - ٢ ب	برن - قلعه از خشت پخته کنار
٨ ٩ ٢ ٢ ٣ سا و ه	پانی پت - قلعه از خشت پخته دارد	کالی ندی - بگه - ١٦١١٢ - د ٣٢٨٢٦٩
اسلام آباد پاکل - قلعه سنگین دارد	بگه ٤٤٤٩٤ - د ٧٦٢٤٧٦ ١	د ١٥٣١٩ سع - ٣ س ٣ ب
بالای کوه - بگه ٧٦٧ ٧ ٩س ١٩ -	د ٢٢٢ ٢٥٣ سع - افغان گوجر گکهر	باغپت - میان دوآب کنار جون -
د ٧ ٩٤ ١٦ - د ٢١٤٢٢ سع	ا س - ٢ ب	بگه ٥١٥ ٢ - د ٢٦٨٢٢٣٥٣ ب

روایات دیگر ...

روایت دیگر راجه دلیپ دهلی را موجود آباد ساخت بار ان راجه بکرماجیت ... سه گفته باستانی زمان ... دهلی و ... ١٢

د۱۰۲۵۹ اسع - چوہان تاردار - ۲۰ س - ۲پ
پلول - قلعۂ دارد از خشت پختہ و بر بلندی
واقع شد - بگ ۲۲۳۴۷۸۳
د۱۷۶۹۴۹۳ - ۲۱۸۶۶۵ سغ
رحیوت گوجر - ۲۵ س - ۵پ
سرادہ - بگ ۱۴۵۰ - بس ۴
د۱۳۷۹۱۲۵ - د۷۵۹ ۵ سع
شیخ زادہ - ۲۵ س ۲۰ پ
پوٹہ - قلعۂ دارد از خشت پختہ - بگ ۴۸۱۹۱
د۹ ۴۲۱۷ ۶۲۷۳ ۲۷ سغ - تونور - ۶۰ س ۲پ
سیری دوبلدھس - بگ ۱۱۹۰۰۲ بس ۱۹
د۴۲۲۵ ۱۴ - جت[1] - ۴ س - ۸پ
تلپت - قلعہ دارد از خشتِ پختہ -
بگ ۱۱۹۵۷۸ - د۳۰۷۷۹۱۳ -
د۹۲۵۸۳ سع - زنّاردار رحیوت گوجر
۴۰ س - ۴۰۰ پ
تانده بھگواں تانده بھوگانہ - بکنارِ جون
واقع است - بگ ۵۱۶۶۶۹
د۱۲۸۹۳۰۶ - د۱۱۳۶۶ سغ -
افغان - ۲۵ س - ۲۰۰ پ
تل بیگم پور - بگ ۱۴۲۳۷ بس ۷
د۳۷۳۷۴ - د۴۱۵۷۵ اسع جت
۱۰ س - ۱۰۰ پ
حجھر - بگ ۱۲۸۴۱۷ - د۱۴۲۲۴۵۱
د۴۶۱ ۳۰۶ سغ - افغان جت
۶۰ س - ۱۰ پ
چھارسہ - در موضع دھانہ قلعۂ سنگین دارد
کہ سلطان فیروز اساس نهاده بکنار

دریای سہنہ[2] بگ ۸۷۹۲۳ - د۵۲۲۸۳ ۳۶
د۹ ۶۰۷۹ ۱۷ اسغ - منڈگوجر - ۶۰ س ۲پ
جیوری - بگ ۱۳۳۷۴۶ - د۷۸۳۷۸۰
د۹ ۵۴۳۹ ۸۵ - سع - رحیوت چھوکر
۴۰ س - ۴۰۰ پ
جھجھارہ - بگ ۵۷۹۲۳ بس ۱۲ -
د۲۵ ۱۷ - د۱۰۰۲۵۰ سغ -
جت - ۳۰ س - ۲۰۰ پ
چھپرولی - میان دوآب است -
بگ ۳۲۷۰۱ بس ۱۲ - د۱۱۳۸۷۵۹
د۱۹ ۵۷ سع - جت - ۲ س
۲۰ پ
جلال آباد - میان دوآب است و بیان او
جنگل بسیار - بگ ۹۶۱۸۹ - د۱۱۳۳۳۷۱۱
د۹۰۹۹ سع - جت - ۵۰ س - ۶۰۰ پ
جلال پور بروت - جنگل بسیار دارد
بگ ۶۱ ۴۲ بس ۱۷ - د۱۰۰۱۸۷۵
د۱۷۷۵ اسغ - جت - ۲۰ س -
۴۰ پ
حویلی قدیمی - بگ ۱۲۸۴۱۷ - د۱۴۲۲۴۵۱
د۴۰۶۴۶۰ سع - جت چوہان - ۴
۴۰ پ -
حویلی جدیدی - بگ ۳۶۴۴۷ - د۳۶۳۵۲۱۵
د۸۴ ۵۹۵۹ سغ - گوجر جت امیر
۲۵ س - ۳۰۰ پ
دار الملک دہلی - بگ ۱۷۹ - د۷۳۶۴۰۶۲
د۱۸۷۸۳ اسع - ۱۳۵ س - ۱۵۰۰ پ
داسنہ - میان گنگ و جون - بگ ۲۸۲۷۷۷

د۱۶۲۵۳۵ - ۴۹۳۳۳۱ سغ -
سرہاں گھلوت دیوارست[3] - ۶ س
۳۰ پ
دادری طاہا - بگ ۱۷۹۷۸۹
د۹۵ ۴۳۲۶ - د۱۱۸۵۷۷ سع
افغان جت - ۲۰ س - ۴ پ
دنکور - برکنارِ آب جون - بگ ۱۲۸۵۶۲
د۱۰۱۶۶۸۲ - د۴۳۳۴۰ سع
گوجر - ۲۰ س - ۲۰۰ پ
رہتک[4] - قلعۂ دارد از خشت پختہ -
بگ ۲۳۶۸۳۵ - د۸۵۹۹۲۷۰
د۴۲۸۰۰۰ سغ - جت - ۱۰ س
۲۰ پ
سولی پت - قلعۂ دارد از خشتِ پختہ
بگ ۲۸۳۲۹۹ - د۷۷۲۷۳۲۲۳ -
د۵۱۰۵۷۷ سع - افغان جت
۷۰ س - ۱۰۰ پ
سفیدون - قلعۂ دارد از خشت پختہ
بگ ۸۱۷۳۰ - د۹۶۶ ۱۹۷۵۵
د۹۹۶۴۷ سغ - رحیوت رنگھر جت
۶۰ س - ۶۰۰ پ
سکندر آباد - بگ ۶۶۹۰۷ بس ۱۵
د۱۲۵۹۱۹۰ - د۴۴ ۱۷۸ سغ -
بجانی گوجر - ۵۰ س - ۴ پ
سراوہ - قلعۂ دارد از خشتِ پختہ -
بگ ۱۴۲۳۸۷ بس ۱۲ - د۱۵۸۳۸۹۹
د۴۱۹۱۳ سع - ستوال[5] وغیرہ - ۴۰ س
۳۰۰ پ

اختلاف (۱) [ک] رماں نواروحت [تس] حسب اماں دنوار [ص] حت فقط (۲) [ک] سہ بے نقط [تس] سید سوہ [ص گ] نیست و مفصی داہسہ تام در نقشہا در پرگنہ سہنہ نزدیک سرحد پرگنہ کھارسہ واقعست لیکن ہیچ دریا موجود نیست (۳) [ک] سرہاں کھلوت دلوارست [دلوارسہ] [ص] زماں کیھلوت دو رست [تس] کھلوت سولا (۴) [الیوٹ] روہتک (۵) [ک] سوال یا سوال بے نقط [تس] سلل [ص] سوال

سیٹھ - گ ۳۹۱۴۷ لس ۹ -
د ۱۹۱۴۵ -د ۷ ۴۸۲ - سع چوہان
۲ س - ۴ پ
سیا - سیاں دو آب است - گ ۷۲۳۴ لس ۶
ر ۹ ۸۴۹ -د ۹۵۹۴ سع - بگا -
۵ س - ۴ ب
شکرور - گ ۶۲۱۳۵ سہ ۲۹۹۱۱۱۲ -
د ۵ ۳ ۷۸ سع - چوہان - ۲ س
۲ پ
کریال - بجوی سحل ارتفاع این قصبہ حار است
گ ۴۴ ۴ ۵ -د ۲۲۴۲ ۷۶ ۵ -
د ۷۹۹۹ ۲ سع - رگھو چوہان
۵ س - ۵ ب
گور - قلعۂ وار دار حست یحتہ -
گ ۹۹ ۴ لس ۱۲ -د ۶۲۹ ۷۸۱۷
د ۹ ۳ ۳ ۳ سع - نگا - ۲ س
۴ پ
گڈہ کنیسر (۱) قلعہ وار دار حسب یحتہ -
رساحل گنگ معبد ہود است
گ ۱۳۴ ۱ س ۱ د ۲۹ ۴۱۹ ۱۵
د ۹ ۱۱ ۴ سع رحوت مسلمان
ہندو - ۴ س - ۴ پ
کسارہ - گ ۶ ۷۱۹ لس ۱۳ -د ۹۶۷۷ ۲۴۲۱
د ۲۹۲ سع - حت - ۲ س - ۵ پ
کاندھلہ - گ ۴۳ ۹۸۶ لس د ۳۳۴۲۲۷۱
د ۳۷۹۳ سع - گوجر - ۲ س ۲ پ
کاسہ رکنارہ ون گ ۲۱ ۴ لس ۱۹
۱۵۳۲۲۱ -د ۱۲۹۲۵ سع - گوجر
۴ س - ۰ ۴ پ

کھرکھودہ - گ ۱۲۹۵ ۵ لس ۱۵ -
د ۵۸۵۶ ۱۱ -د ۸۵۹ ۴ سع -
اعال حت - ۵ س - ۲ ب
کنگر کھیرہ (رای) - قلعۂ وار دار حسب یحتہ سیاں
دو آب - گ ۶۲ ۱۱ لس ۱۵ -
د ۵ ۴ ۲۱۷ -د ۱۳۸۳ سع - سادات
۴ س - ۳ پ
لونی - قلعۂ وار دار حست یحتہ سیاں دو آب
گ ۳۶۳ ۵۷ -د ۸۷۸۴۷۲۳ -
د ۵ ۴ ۴ ۸ ۱۴ سع - ۲ س - ۲ پ
سیرٹھ - قلعۂ حسین وارد سیاں دو آب
گ ۲۲ ۴ ۱۶ -د ۲۹۹۱۹۳۴ -
د ۶۹۱۳۳ سع - نگار گھر خندال (۲)
۱ س - ۳ پ
ادوتھی - متصل حلیف ہوب میشود
متصل نعسہ وحی است کہ تمام سال
خشک لسود - گ ۴۶۴ ۹ -
د ۳۲۲۲۸۵۸۲ -د ۴۳۹۶ سع -
حت - ۳ س - ۵ پ
مسعود آباد - قلعۂ کہنہ از حست دارد
گ ۸۷۴۹۸ -د ۶۵۱۹ ۸۲ -
د ۹۱۳۹۶۲ سع - حت ۲ س ۳ پ
ہستناپور (۳) در قدیم قسمی بعد و لود
بر کنار گنگ - گ ۴ ۳۲۶۷۱ -
د ۴ ۹۹۶۴۲ -د ۱۹۲۶۳ سع - نگا
۲ س - ۰ ۲ ب
مالپور - سیاں دو آب بر کنار کالی ندی واقع است
گ ۵۴۸۹۲۲ -د ۳۹۸۵۳ ۱۲ -
د ۵۲۲۹ سع - نگا - ۴ س - ۳ پ

سرکار بداؤن

۱۳ محل - گ ۵۸۳۹ ۸ لسوہ - ۱
د ۳۶۹ ۷۱۸۴۳۲ -د ۱۸۱۷۵۴ سع
اقوام مختلف - ۵۸۲ سوار -
۲۶۷ پیادہ
احاون - گ ۹۶۴۲۸ لس ۱۷ -
د ۷۶۸۲۲۶۳۱ - چوہان - ۵ س
۳ ب
آکولہ - گ ۱ ۷۴۱ -د ۲۲ ۶۹ ۶ -
کولور (۴) - ۵ س - ۴ ب
بداون با حویلی - گ ۲۳۸۵۹ لسوہ ۵
د ۱۷۵۷۵۳۷ -د ۶۷۸۹۶۸۲ سع
شیخ زادہ کاتھہ - ۵ س - ۵ پ
بریلی - گ ۶۲۲۱۶۶ -د ۴۳۴۷ ۱۲۵
د ۲۳۱۹ سع - رحوت - ۱ س
۱ ب
برسر - گ ۷۹۹۱ -د ۴۴۲۸۷۴۱۲ -
د ۴۵۷۶ سع - کاتھہ - ۵ س
۵ پ
لو مد - گ ۹۴۷۵ -د ۴ ۸ ۶۲ -
کہور (۵) - ۵۰ س - ۳۰ ب
ملهی (۶) [ملهی] - گ ۲۸۹۵۲ -
د ۷۷۸۱۱ ۱ -د ۵۱۵ سع - نگا تارو
۵ س - ۱ ب
سہسوان - گ ۲۱۳۵۲ -
د ۸۹۸۳۹۴۲۲ -د ۴۴۲۱۵ شیخ
۱ س - ۲ ب
سترس سدید (۵) - گ ۱۱۸۵ -
د ۵۱۳۵۹۷ -د ۱۷۴۳ سع

گڈہ مکتیسر (ط) [illegible]

اختلاف (۱) در نسخہا گنگیرہ (۲) [س] حسنہ (۳) [۲] ساوہ (۴) سہمیں در [۲ س] [س] مور (۵) سہیس سیع (۶) [نس] لمهی [الوش] لمهی ا لمئی +

نگاز تاردار — ۵۰ — ۵۰پ
سیبا - بگ ۲۹۷۵۲ - د ۱۳۱۵۷۲۵
اوس(۱) — ۵۰س — ۵۰پ
کاٹ - بگ ۴۵۵۱ - د ۲۴۳۹۳۶۹
د ۴۴۸۴ سع - باچھل — ۲۰س
۲۰۰پ
کوٹ سالباہن - قلعہ وارد
بگ ۲۲۷۵۰۰ بس ۸ د ۱۲۱۹۱۶۵ —
کوتوز(۱) — ۵۰س — ۵۰۰پ
گولہ - بگ ۲۴۵۴ د ۱۱۳۶۹۳۱ —
د ۷۲۵۲ سع دیوک(۱) ، چھل
اس — اپ

سرکار کماؤں

۲۱ محل - جمع ۵ محل نامشخص - ۱۶ محل نقدی
د ۷۷۳۴۴ - اقوام مختلف
۳س — ۵پ
اودل(۲) - ... د ... ۴۰
بھوکسی(۳) وبھاکسا - ۲ محل - د ۴۰
بتود(۴) — ... د ... ۲۰
بچوتر(۵) — ... د ... ۴
بھیکس دیوار — د ... ۲
بعکتی — ... د ... ۱۱
بھوری — ... نامشخص
رتیلا(۶) — ... د ... ۱۰۰۲۵
جھکلی(۷) — ... د ... ۴
حکرام — ... د ... ۵
حریہ — ... د ... ۲
حاول — ... د ... ۲۵۰۰

جولی(۹) - سہجگر - گدرپور(۱۰) - دوارہ کوٹ
ملوارہ(۱۱) — د ... ۲۵
ملاپور - سیتاپور - کیموس - ۳ محل
د ۵۱۳۷۷۰ —

سرکار سنبھل

۴۷ محل - بگ ۴۷۱۹۳ بس ۲ —
د ۱۴۳۱۴ - ۶۶۹۴۴ - ۲۸۹۲۲۹۴ سع
اقوام مختلف — ۳۴۷۵س — فیل
۳۱۵۵پ —
امروہہ - بگ ۴۷۵ ۳۲ - د ۰ ۶۳۴۲
د ۵۸۳۳۹۹ سع - سادات — ۱۰۰س
۵ فیل — ۵۰پ
اعظم پور - بگ ۴۶۷۵۵ - د ۲۲۳۸۹۴۷۸ —
د ۴۴۵ ۱۳۷۵ سع - تگا - ۳س —
۳پ
اسلام پور کھرو - بگ ۹۶ ۶۶ —
د ۶۴۰ ۱۳۳ - ۱۲۱۳۲۳ سع —
ستوتی — ۱۰۰س — ۲پ —
ادجھاری - بگ ۱۲۵۲۲۱ —
د ۶۹۷۶۹ - ۲۷۰۸۸ سغ —
حت — ۲س — ۲۰پ
اکبرآباد - بگ ۹۰ ۵۳۷ بس ۱۴ —
د ۴۴ ۲۶۴ - ۲۸۳۶۰ سغ —
۵۰س — ۲۰۰پ —
اسلام پور درگو - بگ ۱۱۲۱۷ بس ۱۰ —
د ۴۲۹۶۷۵ - ۶۷۵ سغ —
۲س — ۲۰۰پ
اسلام آباد - بگ ۲۵۲۶۱ بس ۱۰

د ۴۸۳۴۶۳ - ۴۳۶۳۹ سع
حت — ۵۰س — ۵۰پ
بجنور - بگ ۶۰۳۶۲ - د ۳۲۵۵۳۴۲۵ —
د ۴ ۱۸۱۵ سغ - تگا زنار دار —
۶۰س — ۵۰۰پ
بچھراون - بگ ۲۲۶ ۱۱۵ بس ۱۲ —
د ۳۲۲ ۸۲۸ - ۳۶۳۲ سع - تگا
۵۰س — ۳۰پ
ردئی - بگ ۲۷ ۱۵ بس ۱۲ —
د ۱۵۰۰۰۰ - کوہی - ۲۵س —
۱۰۰پ
سارا - بگ ۳ ۳بس ۷ د ۲
حسینہ(۱۲) — ۲۵س — اپ
چاندپور - بگ ۳ - ۸۷۲ - د ۱۷ ۱۳۴ —
د ۹۵۹۵۲۵ سع - تگا حت وغیرہ —
۵س — ۲۰۰پ
جلال آباد - بگ ۳۹۲۹۴ - د ۲۷ ۱۴
د ۱۲۲۹۱ سع - حت - ۲۵س - اپ
حویلہ(۱۳) - بگ ۱۶۱۹۹ - د ۱۲۱۹ - ۱۳۴ —
گوڑ — ۱۰۰س — ۵۰پ
جھالو - بگ ۲۶۷۹۵ - د ۲۳۷۸۰۹ —
د ۱۲۹۴۳ سغ - حت — ۵س —
۴پ
جڈوار - بگ ۷۶۷۵۷ بسوہ ۱۹ —
د ۶۴۳۸۲۸ - بڈگوجر(۱۴) ۵۰س —
۲پ
حویلی سنبھل - بگ ۵۰ ۴۲۰۶ —
د ۴۴۸۲۲۳۳ - ۹۳۷۳۴۱ سع

اختلاف (۱) محیں دسع (۲) [ک] اودن [س ص گ] اودل ر (۳) [س] بھاک بھوکسی (۴) [ک] بسوہ یا ستورے لعطر [ص] بسوہ [ت] بسود (۵) در بعضہا بچوتر در دیگرے کاسی ور (۶) [س ک] رتیلا برخلاف ترتیب حروف تہجی [س] نیلا [گ] تیلہ (۷) [ک] جھکلی بے نقطہ [ص گ] جھنکی — در بعضہا جھکلی کرامر او امیر لکھری و سر ساگوید (۸) [ک گ] حول [ص ت] حول (۹) امرور حسیور (۱۰) [ت] گدرپور — امر گدرپور (۱۱) [ک گ ت] ملوارہ [ص] لمواره (۱۲) [ک] حسہ (۱۳) [ک] حویالہ (۱۴) [ک] گوجر +

نگار تاردار وغیره - ۱ س
۵ ب
دوروه - نگ ۶۵ ۹۹۹ - ۳۷ ۱۹۲۴
۲۵ س - ۲ ب
دهکه[1] - نگ ۱۵۸ ۱۳ س ۱۷ -
۳۹۴ ۷۶ - ۶۴۸۷ - سع -
پهس - ۲۵ س - ۲ ب
دهارسی - نگ ۲ ۹۶ ۸۲ س ۱۱ -
۳ ۶ ۲۸ - ۲۵ س - ۲ پ
دودیله - نگ ۱۳ ۳ س ۱۵ - ۲۱
کوهی - ۲ س - ۱ پ
راحور - نگ ۹ ۱۸۹۳ - ۷
رحوت کوکر[2] - ۵ س - ۴ ب
رحب‌پور - نگ ۲ ۳۴۲ ۴ س ۹ -
۶۱۲۹۷۷ - ۲۲۸۸ سع -
سع زاده[3] - ۲۵ س - ۱۵ ب
سنبهل - قلعه دارد ار حسب محمه
نگ ۴۲۴ ۳ ۵۳ ۹ ۰ ۵ ۸ -
۴۰ ۲۳۴ - سع - کوکر[4] - ۵ س
۴ ب
سوپاره - نگ ۲۷۹۴۵ - ۱۳۳۳۷۳۲
۸ ۱۴۱ سع - نگا - ۵ س - ۳ ب
سرسی - نگ ۵۲۴ س - ۱۱ -
۹۵۸۷۶۹ - ۱۵۲۳۱۴ سع -
سادات وغیره - ۲ س - ۲ ب
سهس‌پور - نگ ۴۴۸۵ س ۱
۴۰ ۹۴۴۳ - ۳۸ ۱ - سع - نگا -
۵ س - ۴ ب
سرساوه - نگ ۲ ۳۷۵ - ۶۵ ۸ ۳ -

کوروه[5] - ۱۵ س - ۴ ب
سیرکوت - نگ ۱۹۸۷ - ۵۱۳ ۴۹۲۱ -
۷۲ ۱۸۱۵ سع - ۱ س - ۱ ب
ساهی - نگ ۳۱۷ ۸ - ۴۹۶ ۹ -
۴۷۳ سع - گور - ۲ س - ۲ ب
گندرکی[6] - نگ ۸۶۱۴۴ - ۳۷۳۹۳۶۶ -
۶۴۹۳۶ سع - کاتهر - ۵ س -
۴ ب
کرت‌پور - نگ ۹۷۳ ۸ - ۹۶ ۲۴۱ -
۱۶۶۲۱۸ سع - نگاحت - ۱ س
۵ پ
کیه - نگ ۹۹۸۶۸ - ۱۲۴۸۹۹۵ -
۵۷۶۵ سع - ۲ س - ۲ ب
گدور - نگ ۱۸۵۷۶ س ۱۷ -
۷۵۱۵۲ - ۳۳۲۷ سع -
نگا - ۳ س - ۲ ب
کاور - نگ ۳۳۳۲۲ س ۷ -
۶۶۵۳۹ - ۱۹ ۱ سع -
حوهان - ۵ س ۴ پ
گنور - نگ ۵ ۱۵ س ۱ -
۲۶۷۹۱۹ - ۱۷۷۱۹ سع -
مسلمان ۱ س - ۱ پ -
کهانکهری - نگ ۴۶ ۳۱۵ س ۷ -
۰ - ۲ - ۱ س - ۱ ب
لکهنور - نگ ۲۴۶۴۴ - ۸ ۲۴۹۹۲ -
۳۲۹۸۳ سع - گور - ۱ س
۵ ب -
لیوه - نگ ۱۸۷۱ - ۱ - ۱ ب
۱ ب -

مغول‌پور - نگ ۴ ۳۷ ۱۶۸ -
۳ ۳۵۸ - ۳ ۸ سع -
نگا - ۱ س - ۵ ب -
سکهوله - نگ ۱۴۲۴۹ - ۱۲۳۷۵۵۶ -
۶۹۷ سع - بڈگوجر - ۴ س -
۸ ب
مداور - نگ ۹۵۷۱ - ۱۲۵۶۹۹۵ -
۴۵۵ ۲ سع - ملمیں - ۲۵ س
۳ پ
مدسه[7] - نگ ۹۹۲۳۳ - ۲۶۴۷۲۴ -
۲۸۴۳۶۹ سع - امیر - ۵ س
۵ ب
مهور - دریں پرگنه ساه بوت در کمال
بزرگی و سرسی شود مقداریه حب -
نگ ۳۸۹۷۴ س ۱۲ - ۱۷۳۸۱۶
۴۶۸۵ سع - نگا - ۵ س - ۲ ب
یوده‌مه - نگ ۲ ۹۶۲ س ۱ -
۴۶۷۵ ۹ - گور - ۱ س -
۵ ب
ردولی - نگ ۱۸۱۶۲۱ - ۹۳ ۸ ۱۴ -
۴۳۲۱۲ سع - بڈگوجر - ۵ س
۴ ب
هتمه - نگ ۲ ۵۷ س ۱۴ -
۲۵ - کوور[8] - ۵ س -
۴ پ -

سرکار سهارنپور

۳۶ محل - نگ ۳۷ ۳۵۳ س ۳ -
۸۷۸۳۹۶۵۹ - ۴۹۹۱۴۸۵ سع
اوام محلف - ۳۹۵۵ س -

اختلاف (۱) [الوب] دهاکه (۲) [ک] سع زاده (۳) [ی] رحوت کوکر (۴) [س] کوکهر (۵) [کا] کوره - در
[س] مست (۶) [الوب] کندرکی (۷) [الوب] گمه (۸) ؟هس در سع +

۲۲۲۷۰ ب -
اندری - قلعهٔ از خشت پخته دارد -
نزدیک دریای جون(۱) - بگ ۱۴۳۹۰ بس ۱ -
د ۷۸۳۲۶۷ - ۷۹۱۹۰۳ سع -
رنگهر تگا - ۵ س - ۱۰ پ
انهته - بگ ۱۷۷۶۴ - د ۶۳۲۴۵ ۳ -
گوجراعوان(۲) - ۲ س - ۳ پ
مدهانه - بگ ۱۵۵۶۳۳ - د ۳۶۹۸۰۴۱ -
د ۰۱۳۱۷۸۰ سع - تگا و حت - ۴ س
۳۰ پ -
سیدول(۳) - بگ ۱۱۱۲۲۶ - د ۳۱۱۵۱۲۵ -
د ۲۵ ۱۴۰ سع - سادات ۶۰ س -
۳ پ -
کهت کنجاور - بگ ۱۷۴۳ ۷ ۳۷ - د ۲۶۷۶۴۷ ۳ -
د ۹۴ ۷ ۱۴۶ سع - تگا بارهه - ۵ س
۵۰۰ پ -
بهوگپور - قلعهٔ دارد از خشت پخته بر کنار
دریای گنگ معبد هند است -
بگ ۹۴۴۲۸ - د ۲۳۳۸۱۲۰ -
د ۱۴۶۹۴۱ سع - رجپوت گسرپر(۴) - ۲۰۰ س
۱۰۰۰ پ -
پورچپار - بگ ۸۶۹۴۹ - د ۲۱۸۱۴۶۰ -
د ۸ ۱۲ ۴۳ سع - ۲۰ س - ۲۰ پ
کهونه(۵) - بگ ۱۵۴۶۷ - ۲۱۳۵۴۹۶ -
د ۳۵۴۲۸ سع - سادات -
۲ (۶) س - ۷۰۰۰ پ -
بگهرا - بگ ۵۰۳۹ - د ۱۹۱۳۱۹۶ -
د ۴۰ ۸ ۴۷ سع - جت - ۳۰ س -
۲۰۰ پ -

گهلتهه - بگ ۴۹۲۸۸ - د ۱۳۲۱۴۴ -
د ۰ ۵ ۰ ۹ سع - تگا - ۲۰ س - ۲ پ
تهانه بهیم - بگ ۲۷۱۳۷۷ - د ۳۵۷۸۵۴ -
د ۳۱۷۳۶۰ سع - رجپوت سندبار(۷)
۲ س - ۵۰۰ پ -
تغلق پور - بگ ۸۱۸۵۶ - د ۲۲۲۲۷۷ -
د ۱۲۸۸۵۳ سع - حت - ۲۰ س
۳۰ پ -
جوراسی - بگ ۲۱۱۷۵۱ - د ۲۴۷۱۲۷۷ -
د ۷۱۲۹۷ سع - بیدر - ۲۰ س - ۲ پ
جلی - بگ ۴۵۶۵۳ - د ۱۳۱۰۵۷ -
د ۲۳۹۶۱۵ سع - سادات - سوار
داخل پرگنهٔ سروت -
چرتهاول - بگ ۳۵۹۱۲ - د ۱۶۴۸۸۸۲ -
د ۲۷۸۸(۸)۶ سع - تگا - ۲ س
۲۰۰ پ -
هویلی - قلعهٔ دارد از خشت پخته - پارچه سفید
از خاصه چوتار خوب شود - بگ ۲۱۲۳۳۵
بس ۱۲ - د ۶۹۵۱۵۴۵ -
د ۸۴۴۰۶۷ سع - افغان کلال تگا -
۱۰۰ س - ۸۰ پ -
دیوبند - قلعهٔ از خشت پخته دارد -
بگ ۱۳۳۵۸۶ - د ۶۴۷۷۹۷۷ -
د ۴۹۱۴۶۶ سع - گوجر تگا - ۶۰ س
۳۰ پ -
رام پور - بگ ۷۹۴۱۹ - د ۱۷۷۷۹۰۸۹ -
د ۷۸۵۹۷ سع - سندبار(۹) - تگا -
۵ س - ۴۰ پ -
ررکی - بگ ۲۷۶۸ - د ۱۶۲۸۳۶ -

د ۱۳۶۱۰ سع - رجپوت سندبار(۹) تگا
رتار دار - ۲۵ س - ۲ پ
رای پورتاتار - بگ ۶۸۸ ۴ بس ۸ -
د ۳۶۹۰۸ - تگا - ۱۰ س - ۲۰ پ
سیکری بهوکرهیری - بگ ۱۸۳۲۱۱ -
د ۳۶۱۱ - ۳ - د ۱۱۰۶۱۱ سع - حت -
۴ س - ۲۰۰ پ -
سرساوه - قلعهٔ از خشت پخته دارد -
بگ ۱۰۶۳ - د ۲۱۶۱۶۵ -
د ۱۶۱۶۵ سع - تگا - ۳ س -
۲۰ پ -
سروت - بگ ۹۰۶۱۷ - د ۲۷۷۷۹ ۲ -
د ۱۵۱۷ ۵ سع - تگا - ۵۰ س -
۱۰۰۰ پ
سردهنه - بگ ۱۱۳۷۸ - د ۵۹۰۶۰۶ -
د ۲۴۳۳۴۲ سع - تگا اهیر - ۳۰ س -
۳۰۰ پ -
سنبلهیرا(۱۰) - بگ ۳۱۹۶۳ - د ۱۰۱۱۰۷۸ -
د ۱۱۰۷۸ سع - سادات - سوار -
داخل کهونه(۱۱) -
سورن پلری - بگ ۱۶۴۸ - د ۵۷۴۲۲ -
د ۲۲۶۲۸ سع - حت - ۴ س -
۲۵۰ پ -
کهاتولی - بگ ۱۰۴۷۴۷ - د ۲۶۲۴۵۸۸ -
د ۱۹۰۹۱۹ سع - تگا کلال - ۴ س -
۳۰۰ پ -
کهودی - بگ ۸۵۶۱۸ - د ۲۱۴۶۷۳ -
د ۵۸۹۰۲ سع - حت تگا - ۵۰ س -
۴۰۰ پ -

اختلاف (۱) این سه لفظ در [ک] نیست (۲) همچنین در نسخ (۳) [ایوث] مدولی (۴) [ک] رجپوت فقط (۵) [الیوث] کهوسه
(۶) همچنین در [من] [س] ، ۲ [ک] ۲ ، (۷) [ک] سورما لفظ (۸) [ک] ۶۸ (۹) همچنین در [ه من] [ت] سدد
(۱۰) در نسخ سنلهیرا یا سیلهرا [ل] سنلهرا (۱۱) [ک] کهوسه لفظ [س] سهسه [دیا] [ص] مست

کرانہ - گ ۷۱۲۴۵ - د ۵۲۳۸ ۲ ۲ -
د ۷۹ ۲۲۳ سع - گوجر - ۴ س -
۲ ب
گنگوہ گ ۷۲۱۳ - د ۳۲۲ ۹ ۲ ۲ -
د ۱۵۱۵ ۳۲۲ سع - رکاں - ۳ س -
۲ ب
لکھوتی - گ ۷۹۲۹۴ - د ۵۸ ۱۷۹۶
د ۲ ۶۷ سع - رکاں - ۳ س -
۲ ب
مظفرآباد - گ ۵ ۱۳ ۵۰ س ۱۵ -
د ۴۷۴ ۴ - د ۱۸۹۹۷ سع -
رنگھر سندیر[1] - ۲ س - ۲ ب
منگلور - قلعهٔ دارد ازخشت پخته -
گ ۹۸۷ ۶ - د ۳۱۱ ۳۲۵ -
د ۲۲۶۷ ۱۹ سع - رتاردار مدگوجر -
۴ س - ۳ ب
ملتی‌پور[2] - گ ۱ ۸۱ - د ۲۲۴۴۷ -
د ۷۷ ۲۲ سع - اعاں نگار تاردار
۱ س - ۵ ب -
نکور - گ ۱۱۶۵۶ س ۱ -
د ۷ ۱۳۸۷ - د ۴ ۱۲۶۱ سع - اعاں
رتاردار - ۴ س - ۳ پ
نالوتہ - گ ۴۲۲۲ ۹ - د ۲۴۱۵۳۷ -
د ۴۸ ۶۱ سع - اعاں - ۴ س -
۳ ب -

سرکار ریواری

۱۲ محل - گ ۱۱ ۱۱۵۵ س ۱ -
د ۲۶۸ ۳۹ ۷ سع - ۵ ۲۱۷ س -
۱۴ ۶ ب
نادل - گ ۵ ۳۷۵ ۱۱ - د ۳۷ ۴ ۱۱ ۴ -
د ۴۷ ۱۶۲ سع - رجوت امیرحت -
۱ س - ۱ ۲ پ -
ناردھی - گ ۶۱۹۷ - د ۸ ۲۲۷
د ۵۲۶ سع - حت رجوت امیر -
۵ س - ۵ ب
ہتوہرہ[3] - گ ۴ ۳۸۵ - د ۲۳۴ ۵۵ ۷ -
د ۳۴۵ سع - امیر - ۱ س - ۱ ب
باڈرو - قلعهٔ دارد ازخشت پخته -
گ ۵۸ ۳۵۸ - د ۲۲۹ ۸۶ ۹ -
د ۳۷ ۱۵۵ سع - مسلمان خلدار[4] -
۵ س - ۵ پ
رواری ادیلی - قلعهٔ دارد ازخشت
پخته - گ ۸ ۱۵ ۴ - د ۷۴۸ ۶ ۵ ۱۱۹ -
د ۱۴ ۴ سع - ٹھٹھر[5] امیر حت -
۴ س - ۴ پ
رنائی حالی - گ ۵۲۱۲ - د ۳ ۳۸۹۶
د ۲۳ ۵ سع - ۴ ب -
کوٹ قاسم علی - گ ۱۴ ۸ د ۳۷۹۳ ۲۵ ب
د ۳۳ ۱۱ سع رجوت امیر - ۲۵ س ۱۴
گھلوت - گ ۷۲۷ ۲ س ۱ - د ۶۲۲۶۸۸
رجوت ٹھٹھر - ۷ س - ۲ پ
کوہانہ گ ۴ ۱۵۲۶ - د ۴۴ ۲۱ ۴ -
رجوت ٹھٹھر - ۵ س - ۵ پ
سہنہ - قلعهٔ دارد سنگ بالای کوه و
اینجا گولاست از آب گرم معدنی بود
گ ۸ ۳۷ ۲۵۱ - د ۳۶۴ ۲۸ ۹ ۳ -
د ۳۶ ۵ ۱۵ سع - رجوت ٹھٹھر
۲ س - ۲ ب
سمرانہ - قلعهٔ سنگی بالای[6] کوه - گ ۴ ۳۵
د ۹۵ ۲۲ ۸۶ - اقوام مختلف - ۵ س
۴ ب

سرکار حصار فیروزه

۲۷ محل - گ ۳۱۱۴۴۹۷ - د ۵ ۵۲۴۹ ۵۱۲ -
د ۹۱ ۴۶ ۱۴ - اقوام مختلف -
۵۷۸۶ س - ۸ ۶ ب
اگروهه[7] - شکار جوب است - اقسام
جانوران خصوصاً شکار باشد[8]
گ ۷۱۷ ۴۳ - د ۷ ۹ ۳ ۴ ۷ ۱ -
د ۴ ۵ ۶۶ سع - جانوحت ۲ س
۲ پ
اہرونی - گ ۷ ۳ ۱۹۵ - د ۷۵ ۳۷ ۵۸ -
د ۳ ۳ ۱۶ سع گوجرحت - ۱ س
۱ ب
اگھیرو[9] - قلعهٔ دارد ازخشت پخته -
معبد هند که آنرا گوردهن[10] گویند -
گ ۱۹۹ ۲۳ - د ۲ ۱۵۷۶ -
حت لولور - ۲ س - ۲ پ
سہنگی وال - د ۱۸ - رجوت راٹھور[11]
حت لوبیہ - ۲ س - ۲ ب
لودیان - د ۰ ۱۲ - حت لودیان
۱۵ س - ۳ ب
بھارنگی - د ۸۳۲ ۸۸ - راٹھور حت
۲ س - ۲۰ ب
سروالہ - گ ۹ ۳۶۷۴۹ - د ۷ ۹۷۸ ۱ -

اختلاف (۱) [د] سندی - ساده که مدبر درست است (۲) [ص] ملتی بو اکرمو - (۳) [البرشٹ] ہتورہ (۴) [ک] ملدان [ص] ملدار [س] ملدار (۵) [ک ص] بے نقط (۶) در [ص] حت (۷) [البرشٹ] اگروچہ درسیع اگروده (۸) [ک ص] حاذ [س] حار (۹) صص و [س و لبرشٹ] [ک ص گ] اکھرہ (۱۰) [ک] کورس یا کورس بے نقطه [ص] کوروهن [س] کورهس یا کوتردا س [گ] کورس (۱۱) [ص س] راٹھور نقط سه لفظ پیش دس [د] صاف خوانده می شود ٭

سادات ملک زاده - سغ - ۱۰۹۰۵۲ د
بقال - ۱۰ س - ۱۵۰۰ پ
سهتو - د ۴۴۰۲۸۰ - حت - ۵ س
۱۰۰۰ پ
روا - بگ ۶۲۵۴ - د ۶۴۶۸
حانوحت - ۲۵ س - ۲۰ پ
بهٹیر - قلعهٔ خشتین دارد - بگ ۱۵۶۸۳
د ۹۳۳۰۴۲ - راٹھور رحیوت
۵۰ س - ۱۰۰ پ
توہار - قلعهٔ دارد از خشت پخته - بگ ۱۸۷۴۴
د ۴۶۹۴۳۵۴ - د ۱۵۰۶۸ سع
افغان توہانی(۱) - ۴ س - ۳۰۰ پ
توشام - بگ ۵۱۱۰۷۵ د ۱۰۶۸۵۴۸
د ۲۶۸۶ سع - راٹھور رحیوت جت
۲ س - ۱۰ پ
حیلد - سه کروہی از قصبه در موضع
پیدارہ(۲) معبد ہندست - بگ ۲۸۱۵۸۴
د ۵۴۰۱۷۴۹ - د ۱۲۳۰۸ - سغ
سالار رحیوت حانو - ۵۰۰ س
۴۰۰ پ
حمال پور - در بعضی مواضع آن آب گھگر
سیگندرد - بگ ۱۴۲۴۵۵ - د ۶۱۴۶۷۷۴۴
د ۱۴۶۱۸ سع - تونورحت - ۷ س
۴۰۰۰ پ
حصار ناحیلی - دو قلعهٔ دارد یکی خشتین
دوم سنگین - بگ ۷۶۵۱۲ بس ۱۹
د ۵۸۹۸۹ - د ۱۸۳۸۷۹ سغ
جانو تنگهر سوار(۳) ان سانگران

۵ س - ۲۰ پ
دهارت - قلعهٔ خشتین دارد -
بگ ۲۹۲۰۷ بس ۱۸ - د ۹۷۸۲۷۶ -
د ۶۵۵۴ سع - حت افغان -
۱۰ س - ۰ - ۲ پ
سرسا - قلعهٔ دارد از خشت پخته -
بگ ۲۵۸۳۵۵ - د ۴۳۶۱۳۶۸ -
د ۱۲۳۱۰۴ سع - جونه(۴) - ۵۰ س
۵۰ پ
سیوراں(۵) - د ۴۰۰ - حت سیوراں
۱ س - ۱ پ
سیدهکه - اکثر زمین ایجار ریگستانست
د ۱۷۱۳۷۲ - رحیوت - راٹھور -
حت ۵۰ س - ۰ - ۵ پ
سیدالی - بگ ۴۸۵۱۲ - د ۷۶۷۵۰ -
رحیوت حانو - ۱۰ س - ۰۰ ۱ پ
شاروده قریات - بگ ۲۹۷۴ -
د ۱۱۱۰۹۶ - د ۱۲۵۸۶ سغ -
رحیوت تونور - ۲۰ س
۰ ۱۵ پ
فتح آباد - قلعهٔ از خشت پخته دارد -
بگ ۳۳۶۶۱ - د ۱۱۸۴۳۹۲ -
د ۸۱۸۶۷ سغ - رحیوت راٹھور
گوحرجت - ۲۰۰ س - ۳۰۰ پ
گوہانه - بگ ۶۸۹۵۱ - د ۲۸۷۶۱۱۵ -
د ۱۶۱۴۶ سغ - حت دوہنه(۶) واد بلاسه
۳۰۰ س - ۲۰۰ پ
کهانده - درینجا حوضی کلانست که

ہندوان تیمّن و تبرّک دران غسل
کنند - بگ ۱۹۴۳۸ -
د ۱۱۱۹۳۶۴ - د ۴۲۹۷۸ سع
حت گدی(۷) - ۱ س - ۲ پ
ہهم(۸) - قلعهٔ دارد از خشت پخته و سات
اعلی شود - بگ ۱۸۹۰۸ -
د ۴۹۵۸۶۱۳ - د ۱۴۲۲ سع
رحیوت تونورحت - ۷ س - ۲۰ پ
ہانسی - قلعهٔ دارد از خشت پخته -
بگ ۸۳۶۱۱۵ - د ۴۲۴۴۳۸ -
د ۵۶ ۱۳ سع - رحیوت لمتاپال(۹)
حانوحت - ۵ س - ۷ پ

سرکار سرہند

۳۳ محل - بگ ۲۲۹۴۶۶ بس ۰
د ۴۹ د ۹ ۷۲ - د ۱۱۶۹۸۳۲ سغ
اقوام مختلف - ۹۲۲۵ س
۵۵۷۰۰ پ
انباله - بگ ۴۷۶۹ - ۱۵ - د ۹۸۰۹۴ ۱۱
د ۳۲۱۴۸۸ سع - ۱۰ س - ۱۰ پ
بهور - بگ ۴۲۰۳۳۷ - د ۱۲۵۴۹۹۵۳
د ۱۰۸۷۲۰۹ سغ - رنگهر افغان -
۷ س - ۳ پ
پایل - قلعهٔ دارد از خشت پخته
بگ ۵۲۵۹۳۲ - د ۷۳۲۲۲۶۰ -
د ۱۶۲۲۶۷ سع - رنگهرجت ۲ س
۲۰۰۰ پ
بهودر [بهدور] - بگ ۸۶۸۷۷ -
د ۳۱۰۳۲۶۹ - د ۱۴۰۶۱۰۶ سع

اختلاف (۱) [ک] افغان توہانی حساں لے لفظ (۲) [ص] سدارد [ک] سداره [ستن] سدده (۳) ہمچنیں در نسخ - محتمل که سیوداں درست باشد (۴) [ستن] حوبه - محتمل که جوہیه درست باشد (۵) ہمچنیں در نسخ [الیوٹ] سیورام (۶) ہمچنیں در [ص] - [ک] حت و سر [نارسے لفظ] واد وہلاسه [ستن] حت فقط (۷) ہمچنیں در [ص] [ک ستن] کره (۸) اں اسماء صرف در [ک] موجود ست لے لفظ (۹) [ک] لمساں ❊

صوری[1] وادحت - ۵س ۷پ
هشتده[2] - د ۵ ۳۱۲۵ جیتلی - ۴س
۲ب
نوتدری - بگ ۹۱۴۳ - د ۷۶۸۶۸ -
د ۱۵۲۱۷۱۴ سع - رنگهر - ۲س ۳پ
تهاره - قلعه از خشت پخته دارد بر کنار دریای
ستلج - بگ ۲۷۳۳۶۶ - د ۹ ۸ ۵۸۷ -
د ۱۴۸۶۹۳۲ سع - شیخ[3] حت ۱۵س
۱ب
نهاسر - قلعه دارد از خشت پخته
بگ ۸۸۹۲۲۸ - بلس ۷ ۱ - د ۳ ۸ ۵۸۷
د ۱۴۸۹۶۲ سع - رنگهر حت -
۵س - ۱۵ب
چت - بر ساحل کهگر واقعست -
بگ ۹۴۷۸۵۱ - د ۴ ۹۹ ۵ ۷ -
د ۴۹۸۶ سع - افغان رجپوت -
۲۵س - ۱۱ب
حرک - بگ ۳۸۶۳۲ - د ۹ ۸۳۵۱ -
۹۱۶۱۲ سع - حت - ۲س -
۲ب
حصرآباد - قلعه دارد از خشت -
بگ ۹۸۴۳۲۳ - د ۱۸۱۹۹۵ ۱۲ -
د ۱۰۷۱۸۲۵ سع - جیتلی[4] حت - ۲س
۳پ
دورالا - بگ ۸۶۷۵۶ - د ۳۴۳ ۸۸ ۱۲ -
د ۱۸۶۷ سع - رنگهر - ۵س ۳پ
دهوتره - بگ ۷۵۳۱۷ - د ۶۲۴۳۱ ۱۲ -
د ۱۳۴۶[9] سع - رجپوت - ۳[10] سع

۱۵ب
دوراهه - بگ ۱۲۳۳۹ - د ۹۸۵ ۵۸ -
د ۱۵۸۳۷ سع - حت - ۲س ۲ب
روپر - قلعه دارد از خشت پخته
بگ ۴۴۱۲۲ - د ۹۴۵۵ ۵ -
د ۴۳۲۲۲ سع - رجپوت وغیره[5] -
۲س - ۱ب
سرهند ماچیلی - قلعه دارد از خشت پخته
بگ ۸۵۴۸۲۱ - د ۳۶۲۸ ۱۲ -
د ۲۳۵۶ سع - رجپوت راه
کهوری افغان داده حت -
۱۷س - ۲ب
سماره - بگ ۱۶۲۴ - ۹ د ۷۲۲۲۸۲۱ -
۲۱۷ سع - راوحت[6] - ۷س
۲پ
سام - قلعه خشتی دارد - بگ ۲۲۵۸۸۹
د ۲۲۹۶۷ - ۷ ۲۶۹۶۷ سع - رنگهر
۵س - ۲ب
سادهور - قلعه دارد از خشت پخته
بگ ۵۱۶۳۴۳ - د ۴۶ ۸۹۲۴ -
د ۵۶۲۳۷۲ سع - هوبال رنگهر -
۴س - ۵پ
سلطان پور بارنه - بگ ۲ ۳۷۳۱ -
د ۵۳ ۷۲۴ - ۳۹۵۷۲۳ سع -
برجپوت چوبان - ۲س - ۱۰ب
شاه آباد - بگ ۲۴۱۴۱۳ -
د ۵۹۶۴۱۵۶۷ - د ۷۶۸۵۱۱۶۷ سع -
رتار دار رجپوت هوبال - ۲س

۱۵ب
فتح پور - بگ ۹۳۱ ۵ - د ۷ ۳۴۸۶ -
د ۱۵۴۴ سع - رجپوت سدید -
۲۵س - ۴ب
قریات رای سمه - بگ ۹۹ ۸ ۲ -
د ۹ ۱۲۲ - د ۷۳۲۵ سع - رنگهر
حت تراه[7] - ۴س - ۹ب
کیتهل - قلعه دارد از خشت پخته -
معاملۀ سحار است - بگ ۸۱۹ ۲۵ -
د ۳۲۸۶۶۱ - ۹۱۴۶۶ ۳ سع
رجپوت - ۲س - ۴ب
گهرام[8] - قلعه دارد از خشت پخته
بگ ۴۷۵۸۸۹۱ - د ۳۲۸۳۱۶ -
د ۲۱۹۸۵ ۱ سع - رنگهر حت کهوری
۵س - ۱پ
لودهانه - قلعه خشتی دارد بر کنار ستلج
بگ ۹۹۴۴۳۴ - د ۳۳۴۶ ۹ ۲۲ -
د ۳۳۲۶۴۴ سع - ساوان کهوری[9] رنگهر
۱س - ۷پ
مصطفی آباد - بگ ۹۹۳۱۶۷ ۱۵۹۹۶۴ -
د ۷۶۹ ۷۵ سع - هوبال رنگهر ۲س
۱پ
سیکس - بگ ۷۷۳۴ - ۲۹۵۲۱۵ -
د ۹۶۶۲۷ سع - حت - ۲س
۱پ
منصورپور - بگ ۲۴۲۶۶۱۱ -
د ۳۵۲ ۱۸۳ - د ۹۶۶۲۳ سع -
رنگهر[11] - ۲س - ۱ب

اختلاف (۱) [ک] حت سور [ش] صول باره حت [ص] صول وادو [ط] اداو] وحت (۲) [ص] هشنده ستلدار حت پخته دارد
(۳) [ک] سر [ص] سخ [ش] سخ (۴) [ص] لکهی سره حت (۵) لکهی در [ش] سدر [ش] مست [ک] رجپوت در
مرکهس رکهوری رو (۶) [ش] سراو [ک] اره [ص] سراو (۷) [ک] اره (۸) [ک] کهوریان بی نقطه [ش] کهوری
اوان (۹) در [ک ش] مست (۱) [س] ۳۲۲۶۰ (۱۱) [ک] رنگهر [ص] سراه در [ش] مست

مالیر - بگ ۴۴۴۴۰۳۱ - د ۵۸۲ ۲۶ - د ۲۶۱۷۲ سع مَنَج[1] - اس ۵۰۰ پیا - ماچیلواڑہ - قلعۂ حستین دارد -	بگ ۱۷۲۷۲ - د ۵۵۲ ۲۵ - د ۲۵۰۰۵۵۲ سع - کھوری واہ[2] - اس - ۵ پیا	ماہری - بگ ۹۲۷۵۶ - د ۱۱۲۵۱۰۹ - رگھرحت - ۳ س - ۰ ۳ پیا

اورنگ آرایان

انگپال تونور - ہژدہ سال +	بجھراج - بیست و یک سال و دو ماہ و سیزدہ روز	کنورپال - بیست و سہ سال و سہ ماہ و پانزدہ روز[10]
باسدیو - نوزدہ سال و یک ماہ و ہژدہ روز -	پیک[7] - بیست و دو سال و سہ ماہ و شانزدہ روز	انیکپال - بیست و سہ سال و شش ماہ و ہژدہ روز
گہنگگو[3] - بیست و یک سال و سہ ماہ و بیست و ہشت -	رگھپال - بیست و یک سال و شش ماہ و پنج روز	تجیپال[11] - بیست و چہار سال و یک ماہ و شش روز
پرتھیمل[4] - نوزدہ سال و شش ماہ و نوزدہ روز	بکپال[9] - بیست سال و چہار ماہ و چہار روز -	مہیپال[12] - بیست و پنج سال و دو ماہ و سیزدہ روز
جیدیو - بیست سال و ہفت ماہ و بیست و ہشت روز	گوپال - ہژدہ سال و سہ ماہ و پانزدہ روز	اکیپال[13] - بیست و یک سال و دو ماہ و پانزدہ روز
نرپال[5] - چہاردہ سال و چہار ماہ و سہ روز	سلکھن - بیست و پنج سال و دو ماہ و دو روز -	پرتھی راج - بیست و دو سال و سہ[14] ماہ و شانزدہ روز
اودرہ[6] - بیست و شش سال و ہشت ماہ و پانزدہ روز	حیپال - شانزدہ سال و چہار ماہ و سیزدہ روز	

بیست تن که ۴۳۹ سال و یک ماہ و ۲۸ روز فرماندہی نمودند +

سیلدیو چوہان شش سال و یک ماہ و چہار روز	سومیسر[15] - ہفت سال و چہار ماہ و دو روز -	پتھورا - چہل و سہ[16] سال و پنج ماہ و یک روز -
امرگنگو - پنج سال و دو ماہ و پنج روز -	جاہر[17] - چہار سال و چہار ماہ و ہشت روز	
کھرپال - بیست سال و یک ماہ و پنج روز	ناگ دیو - سہ سال و یک ماہ و پنج روز -	

ہفت تن نود و پنج[19] سال و ہشت ماہ شمع فرمانروائی افروختند +

سلطان معز الدین محمد سام غوری - چہاردہ سال -	رضیہ خواہر او سہ سال و شش ماہ و شش روز	نوزدہ سال و سہ ماہ -
قطب الدین ایبک - چہار سال -	سلطان معز الدین بہرام شاہ برادر او - دو سال و یک ماہ و پانزدہ روز	سلطان غیاث الدین بلبن بیست سال و چند ماہ -
آرام شاہ پور او - بسالی سپری شد -	سلطان علاء الدین مسعود شاہ برادرزادۂ او - چہار سال و یک ماہ و یک روز	سلطان معز الدین کیقباد نبیرۂ او - سہ سال و چند ماہ -
شمس الدین ایلتمش - بیست و شش سال	سلطان ناصر الدین محمود شاہ عم او	
رکن الدین فیروز شاہ پور او شش ماہ و ۲۸ روز		

یازدہ تن از غوریان نود و شش سال و شش ماہ و بیست[20] روز فرماندہی کردند +

سلطان جلال الدین خلجی ہفت سال و چند ماہ	بیست سال و چند ماہ -	سلطان قطب الدین مبارک شاہ برادر بزرگ او - چہاردہ[21] سال و چہار ماہ
سلطان علاء الدین خلجی برادرزادۂ او	سلطان شہاب الدین عمر پور او - سہ ماہ و چند روز -	

اختلاف (۱) [ص] سع و دام برگہ الیہ [تن] سع [کا] مہر (۲) [کا] کھوری دہ [ص] کھوری دار [تن] کھوری وارہ (۳) [کا] کھنکھوریا کھنکھورے نقطہ [س تن] کھنکھور [ص] کنگیر [آثار الصنادید صفحہ ۲] کنک پال [گ] گنگو (۴) [صنادید] رکھی پال (۵) [صنادید] ہرپال (۶) [صنادید] اوری یا ع [ص] آددیراج [س] ادرہ - ۲۶ سال و ۸ ماہ و ۱۵ روز (۷) [کوگ] بک [تن] بک [تن] ایک پال [صنادید] اکپال (۸) [تن] کرپال (۹) ۵ سکپال بے نقطہ [گ] ریکھپال - ودر [ص] بیست و چہار ماہ و چہار روز [صنادید] ۲ سال ۲۲ روز (۱۰) [تن] پا ... دہ روز (۱۱) [تن] تحپال تحیپال (۱۲) [کا گ] سیہ ۔۔ ن (۱۳) [کا] اکسپال بے نقطہ [تن] اکیپال [ص و صنادید] اکرپال گ اکسپال (۱۴) [تن] یک ماہ و پنج روز [گ صنادید] دو (۱۵) ہمیں درسع (۱۶) [صنادید] سمر (۱۷) [ص] حاہرہ [تن] جاہر - ۴ سال و یک ماہ و پنج ... [صنادید] جاہرا (۱۸) [س] سہپال و یک روز (۱۹) ہمیں [کا ص س] ہمادرسیا ہار (۲۰) [گ] ہست (۲۱) ہمیں درسع [تن] چہاردہ روز [صنادید] ۷ سال و یک ماہ ۰ ۷ ۴ روم +

سلطان ناصرالدین خسرو خان پنج ماه
سلطان غیاث الدین تغلق شاه چهار سال
و چند ماه —
سلطان محمد پسر تغلق شاه بیست و هفت سال
سلطان فیروز شاه ابن عم او —
سی و هشت سال و چند ماه —
سلطان تغلق شاه نبیرهٔ او پنج ماه و شش[1] روز
ابوبکر شاه عمزادهٔ او — یک سال و
شش ماه —
سلطان محمد شاه عم او — شش[2] سال و
هفت ماه —
سلطان علاء الدین سکندر پور او
یک ماه و شانزده روز —
سلطان محمود برادر او بیست سال
و دو ماه

سیزده تن از تغلقیان صد و شصت و سه سال و دو ماه و نوزده روز کامرانی کردند ✣

خضرخان سادات هفت سال و دو ماه
و دو روز —
مبارک شاه سیزده سال و سه ماه و سیزده[3] روز
محمد شاه — ده سال و چند ماه —
سلطان علاء الدین عالم شاه هفت سال
و چند ماه —
سلطان بهلول لودی سی و هشت سال
و هشت ماه و هشت روز —
سلطان سکندر پسر او — بیست و
هشت سال و پنج ماه —
سلطان ابراهیم پور او — هفت سال و
چند ماه
حضرت بابر بادشاه — پنج سال —
حضرت همایون بادشاه — نه سال و هشت ماه و کسری
شیرخان سور — پنج سال —
سلیم خان پسر او — هشت سال و کسری
فیروز خان پور او — سه روز —
عدلی نام مبارز خان —
ابراهیم — چند ماه —
سکندر — چند ماه —
باز همایون بادشاه — یک سال و سه ماه

چهار صد و سی و نه بکرماجیت انک پال از قوم تونور روایی دادگری برافراخت و دهلی را آباد گردانید — و هشتصد و چهل و هشت از آن سال بر آن بزرگ شهرستان بکرماجیت تونور بیسلدیو چوهان هنگامهٔ آوری گرمی بخشید و فرمان روایی بدین گروه بازگردید — دیر فرا بهی راجه پتهورا سلطان معزالدین سام از غزنین هند آمده و کارزار ساخت — هندی باختیار گویند هفت بار سلطان شکار آراست و شکست داد — پانصد و هشتاد و هشت هجری بر دلیک بخت نشیم بار دیگر فرا رسید — راجه را صد گونه بایسته لازم بود — هر کیرا شناسایی گفتی شگرف کاری ایشان در کالبد گشت در گیتی و بادت وجود می پذیرد — گویند بس شکاراران باموران کسی بود و راه از طبیعت دوستی بمشکوئی دولت بسر بردی و گرامی الفاس را بنا بایست گذر بیدی و کار ملک بر راحی و از حال شاه خبر گرفتی ✣

حسان برگذارند راجه جیچند راتهور فرمان روای هندوستان در قنوج دادگری کردی — و دیگر را جهانگیری بالش بر بمودی وانه فراهمی سپاه بیاری ارزانی و لورانی پرستار بودی — سنگالس جنگ را فراموش کرده و در سرانجام آن شد — و نامگذاران او آنست که راجه با سپه سنگهی تمام نماید بادنگ شوی وا آنکس از دری مهمانان گردد — و دیر دران انجمن گزین دختر خود را بهیں راجه پیوند بخشد — راجه پتهورا بیر سنگالس رفتن داشت ناگاه یکی را برزبان رفت با خود سلطنت هوای اندیشه را جسواو را سراوار بود — راجه آتش حمیت را فروخت و ارباب — راجه جیچند لشکر کسی برد آورد — کارد یدگان درباری کار و سر دیگی ساعت گذارده بار آورده به بکاره انجام این جشن شکر راجه پتهورا از طلا ساخته بدربانی نشاندند — راجه ازین آگهی بر آشفت و با انعدگری به مرد لظر بر باساسائی ره نوردید و ناگهانی بدان هنگامه در پیوست — آن سال را برداشت — فراوان مردم را جان نثار کرده شاد پیمانی بازگردید — دختر راجه که آمادهٔ دیگری بود از شنیدهٔ اسپان مردانگی شیفتهٔ پتهورا شده دل بدان بداد — پدر رنجیده

اختلاف (۱) [نسخهٔ م] سه روز (۲) هشت سال و پنج [نسخهٔ د] ۲ سال و پنج ماه و چند روز — (۳) [ن] سیزده روز ✣

رشتیان بیرون آورد و از برای او منزلی جداگانه برساخت - پتهورا ازین آگهی برشورید و بخواهش پیوند درگشت و بدین قرار گرفت که چاندا ماد فروش که از دستاران باپرسیت[(1)] بعنوان نیایشگری پیش جیچند رود و راجه پاپرسی گزیده مردم بآیین ملازمان همراه باشد - شوق اندیشه بکردار آورد و بدین طلسم هوشمندی و جادوی مردانگی هویای آرزو مندرا برگرفت و لشکرکاری و تیزدستی ملک خود بازگردید - و آن صد سامنت را نگو ناگون لباس همراه داشت - یکی پس از دیگری ایستاده تو جهار شکست بخشید - گو مدرای گهلوت بجنگ ایستاد و کار نامهای آورده فرو شد - هفت هزار کس در آویزه و بسیلاب جستی در شدند - سپس رسنگه دیو و چاندا دیندیر دستار ڈهول[(2)] سولنگی و پالهن دیو کچهواهه ماد و راد اولین روز یکی پس از دیگری شگرف کار بهاکرده نقد زندگی بمردانگی سپردند و آن را و مردان کارگزار همه در راه فرو شدند - راجه با چاندا ماد فروش و دو برادر او عروس ملهلی آورد و جهانی شگفت زار افتاد - از بخت برگشتگی راجه بدان مهین[(3)] ایم شیفته شد و از همه واپرداخت - چون سالی برین گذشت سلطان شهاب الدین این داستان با راجه جیچند طرح دوستی پیش نهاد - سپس لشکرها فراهم آورده به پیکار برآمد - بسیاری جا برگرفت - کس را یارای گزارش چه که دسترس نمود - آخر اولیای دولت فراهم آمده چاندا را به هفت در گذرایند - و او بحرم سرا در شد - لختی راجه را بشورش در آورد و از غرور دیرینه هر سال هر بار قدری لشکر فراهم آورده کار پیش گرفت - چون دلاوران والاسیج درین جنگ فرو شدند و کار سلطنت از رونق افتاده بود هر چند که همواره کمک میکرد بر خلاف پیشین و کار علم شاد. درین نبرد[؟] راجه گرفتار آمد و سلطان دستگیر کرده بغزنین برد - چاندا از حقیقتمنشی و وفاداری بغزنین شتافت و سلطان را ملازمت نموده نوازش یافت و بچیره کاری راجه را دریافت و در زندان دستیاری نمود - گفت چنان بخاطر میرسد که پس بر دسلطان تیراندازی ترا بگویم - او بمیل تماشا خواهد کرد - دران زمان کار او بسازد - قرار داد بجای آمد و سلطان را تیر دور گردانید - هوا خواهان راجه و چاندا را از هم گذرانیدند ✣

فارسی نامها خلاف این برگذارد - و فرو شدن راجه در آویزه گاه نشان دهد - جهان نیرنگسار که خرابه دار عجایب است این گونه فراوان یاد دارد - گو بخردی که عبرت بگیرد و بکار بندد ✣

چون سلطنت چوهان سپری شد خلاصهٔ هندوستان بدست سلطان معزالدین غوری درآمد و ملک قطب الدین را که از غلامان او بود در موضع گهرام بگذاشت و خود شمالی کوه تاراج کنان بغزنین بازگردید - و او درهمین سال دهلی و بسیاری محال برگرفت و شگرف کارها نمود - و چون سلطان درگذشت غیاث الدین محمود پور غیاث الدین محمد از فیروزکوه بجهت ملک قطب الدین چتر و امارات پادشاهی فرستاد و او در لاهور اورنگ آرا گشت و بدادگری و بخشایش و مردانگی نام برآورد و در چوگان بازی نقد زندگانی درباخت ✣

امرا آرام شاه پور او را بمسند فرماندهی نشاندند - برخی چیره دستان ملک التمش را که زرخرید و داماد و پسر خواندهٔ سلطان قطب الدین بود برگزیدند - آرام شاه شکست یافته بکنج ناکامی شتافت - و او بسلطان شمس الدین نام برآورد - گویند پدر او برخی قبائل ترکستان را بزرگ بود - برادر و برادرزادگان را نا توان بینی کالیوه ساخت و آن نوبادهٔ آگهی را یوسف وار بفروختند - از نیرنگی روزگار چند جا دستگردان شد - بازرگانی او را بغزنین آورد - سلطان معزالدین سام در خریداری شد - خداوند آن گرم بازاری پیش گرفت و گران نرخ برنهاد -

اختلاف (۱) [ک] باپرست [تخ] باپرسیت و در حاشیه غلط مدله - اصل [ص] و اپرسیت (۲) [تخ] ساوهول (۳) [ستن] سس ✣

سلطان بخشم رفت و فرمود که او را کسی نخرد. قطب الدین چون پس از فتح گجرات تعرض رفت دستوری گرفته نگاه بسند مسلح
رخ نمود و تقرب بدی برگرفت. خواجه قطب الدین اوشی در زمان او فیض رسان صورت و معنی بوده +
و چون درگذشت پور او جانشین شد. دولتمندی را طبیعت پرستی برشمرده بود و دلها را آسان داشت. و
انتظام ملک نماند او که شاه ترکان گفتی باز گردید. و نبادادان روز بانه رضیه دختر سلطان شمس الدین را
بفرماندهی برگزیدند. سلطان پیر شیر او را ولیعهد خود ساخته بود. هما بار رحمت بر دلکان برسیده باشد که
نابود در زمان این سگالش چگونه باشد. خان پلج گداز رسد که لشکر شاه جمالی گردبار سایال از نایه دارند +
و در زمان معز الدین بهرام شاه سپاه چنگیز خانی لاهور را خراب گردانیدند. شاه اندیشان بدگوهر او را دربند
ساخته از هم گذرانیدند +
و در عهد سلطان علاء الدین مسعود شاه لشکر مغول به بنگاله آمد. هما بار از خطا تا رسیده اسیر و شاه و شاهزاده
ترکمنت و بیزار ترکستان تا پنج لشکر آمد. سلطان بدان عقوبت سپهسپ فرمود. برساحل شاه حصر برکشید مخالف آمد
دهلی باز گردید و تمسی فرومانگان خوشامدگو تا بسیاری مس گرفت در زندان سرا درگذشت +
ناصر الدین محمود دراه آگهی می سپرد و ماد و دهش سے بود. بزمان او مغول شتاب آمد و از آوارهٔ کوچ او در
طبقات ناصری نام اوست. و از ان شایستگی درست. و غیاث الدین بلبن را که غلام و داماد او بود وزارت داد و
بخطاب الغ خانی سربلند گردانید. او منصب را بگزیدگی رواج داد و شایستگی خلائق ترد و بے نمود +
چون ناصر الدین لب بزندگی سپرد و فرزندی نداشت آن در برخی سگال را بکالی برگرفتند. بزرگواری و سگلی را
سرمایهٔ آرایش شکوه گردانید و گرامی وقت را سامانست نصرت و کار آگهی و بدردانی و آدم شناسی و ایزد پرستی
چهار حس گیتی را سامان ساخت. بدگوهران نافرجام بکج جمول پسندید و پیکوان سعادت منش را رو بار ارشد.
شتاب را به پسر بزرگ خود محمد داد و بخان شهید او را لعب رود. از مردانگی و هشیاری او ملک شتاب آمیختی یافت. میرحسن و
میرخسرو با او بودی. بی سار مگیا رار ملارست بدیرفت. لشکر مغول در رسید و شان و دیپالپور و لاهور در آویزه تفقه رنگ
بسرد. میرخسرو به بند افتاده و بلطائف الحیل رهائی یافت. بغراخان پسر خرد خود را بنگاله داده بود +
چون گردش سپهر نیرنگ ساز پسر او بسرآمد امرا الجیش و پسر خان شهید را که ولیعهد ساخته بود ملتان فرستادند
و پسر بغراخان را سلطان معز الدین کیقباد خطاب دادند و سلطنت دهلی بر و قرار گرفت. پدر او در بنگاله سلطان
ناصر الدین لقب کرده به دهلی روانه شد و ازین طرف کیقباد لشکر کشید. هر دو گروه بر ساحل سرو برد یک دفعه او دم
فراهم آمدند و بکوشش بدوروبان تباه بربست ملاقات کرده به بنگاله رفت و سلطنت دهلی به پسر قرار گرفت. عجب که
امیر خسرو در سالیس این ملاقات قران السعدین را برسم نظم درکشیده اند. کار آن ناسپاس بدر آن الف
از باده کسی بجانکاهی افتاد. پسر خرد او را شمس الدین خطاب داده بچاره گری نشستند و آن نافرجام را آب
چون سپرداند و شمس الدین را بگیج ناکامی برسانیدند و باتفاق کاردیدگان سلطنت بگروه خلج رسید. جلال الدین
که عارض ممالک بود اورنگ نشین آمد و از ساده لوحی پیرگی بدگوهران بساخت. ملک علاء الدین برادرزاده
و برورش کردهٔ او از کره بدکن رفت و فراوان مال اندوخت و از زر پرستی سرکشی پیش گرفت. سلطان بدستان سرای
تبهاں سگال از دهلی بکره شتافت. سپاه آن نافرجام اندرا از هم گذرانیدند و خود را سلطان علاء الدین لقب
برنهاد. از تنگی تقد برا چنین شاه کاری سلطنت بزرگ یافت و آئینهای شگرف برنهاد چند بار مغول

آدیرهای بزرگ روی داد و فیروز بهند آمد. و میر خسرو خمسهٔ خود را بنام او ساخته و تعلقهٔ دول رانی بنام پور او خضرخان. و از نامساعدی روزگار آخر کار آگهی بگذاشت و شیفتهٔ خواجه سرائی شده مدار معاملات برو نهاد. و بسخن سازی آن بدگوهر خضرخان و شادی خان و مبارک خان پسران او زندانی شدند. و چون درگذشت پسر خرد او را سلطان شهاب الدین نام نهاده مسندنشین گردانیدند. میل در چشم برادران کشید. و بایزدی حمایت مبارک خان رهائی یافت. روزی چند نگذشته بود که آن شاه نهاد را به نهانخانهٔ نیستی فرستادند و مبارک خان که در بند بود بوزارت نشست ✠

پس برادر خرد خود را قلم عزل کشیده رهائی ساخت و خود را سلطان قطب الدین نام نهاد. گجرات و دکن برگرفت. از ناشناسائی و طبیعت دوستی حسن نام کهین ذاتی را بحسن صورت برگزیده خسروخانی داده هر چند خیراندیشان دولتخواه بدگوهری و تباه سگالی او بعرض رسانیدند حق گذاری را از دستان ناتوان بیمار نشناخت تا آنکه کمین یافته بناسپاسی و ولی نعمت خود چیره دستی نمود و ناصرالدین لقب نهاده بر جای او نشست و فرزند سلطان علاءالدین برانداخت و بی آزرمی از اندازه گذرانید. غازی ملک که از بزرگ امرای علائی بود بنقش دستی او را بسر دو بیاوری بزرگان وقت سریر آراست و سلطان غیاث الدین تغلق شاه لقب نهاد. مهمات بنگاله انتظام داده بدهلی می آمد. محمد خان پور او در سه کروهی دهلی در سه روز کوشکی برساخت و بخواهش و اوان سلطان را بدان سرمنزل برد. سقف خانه فرو افتاد و کارش سپری شد. اگر چه برخی در بیگناهی او میگویند لیکن منزلی بدان شتابی ساختن و بجان خواهش عزیزی رامهالی بردل یار بدگوهری دهد ✠

چون سلطان محمد درگذشت فیروز بن رجب عمزادهٔ او بحکم وصیت اورنگ نشین شد و شائستگی و کارآگهی پیش گرفت و نکوئیها یادگار گذاشت. و از درگذشتش او کار بهند لختی برآشفت. چندی تغلق شاه نبیرهٔ او را جانشین ساختند و در کمتر فرصتی از دست ناسپاسان خواب واپسین نمود. ابوبکر نبیره دیگر او را برگرفتند. در نوبت سلطان محمود مدار معامله بر ملوخان بود. خطاب اقبال خانی داشت و از خوابیدگی خرد و غنودگی بخت شایسته نظامی نتوانست داد. شورش در دهلی برخاست. برخی نبیرهٔ سلطان فیروز را خطاب نصرت شاهی داده فتنه افزودند. و همواره نزد دهلی آمیزهٔ پیکار بود تا آنکه سال هشتصد و یکم صاحبقرانی نزول همایون فرمودند سلطان محمود بگجرات رفت و هر یکی بکنجی در شد ✠

(۱) چون صاحبقرانی بازگردیدند خضرخان را که درین آمدن دیده بود بملتان و دیبالپور گذاشتند. تا دو ماه دهلی ویرانی داشت. نصرت شاه که در میان دو آب خزیده بود دهلی آرا شد. سپس اقبال خان آمده دهلی را گرفت و او گریخته بمیوات شتافت. و پس ازین سلطان محمود از گجرات آمد و اقبال خان بخدمتگذاری منافقانه روی در آورد. سلطان شبی بستوه آمده تنها پیش سلطان ابراهیم شرقی شتافت و او را توفیق مردمی و یاوری نشد. بناچار از آنجا برآمد و اقبال خان به پیکار او برخاست و کاری برنساخت. و در جنگ خضرخان گرفتار آمده بیاسا رسید. و سلطان محمود آمده دهلی را گرفت و چندگاه با دیزهٔ مردم بسر می برد تا آنکه از بیماری درگذشت و سلطنت خلجیان بدو انجام پذیرفت ✠

روزی چند مردم بدولت خان خاصه خیل گرویدند. آخر خضرخان از ملتان آمده دهلی گرفت. ملک مردان

اختلاف (۱) [نش] دهلی را داشت ✠

دولت خان از امرای سلطان فیروز که سلیمان پدر او را به پسری گرفته بود از آن بازار یافت با شایستگی امارت یافت - و از ناسپاس گذاری نام سلطنت بر خود نهاد(۱) و خود را رایات(۲) اعلی نامید - و خطبه را بنام صاحبقرانی میرزا شاهرخ - و آخرها دعای او نیز میکردند - بحکم وصیت مبارک شاه پور او جانشین شد - هنگامیکه سلطان ابراهیم شرقی و هوشنگ با هم آویزه داشتند عزیمت کالپی و آن حدود نمود - نزدیک دهلی چندی از ناسپاسان کمین جوی از هم گذرانیدند - محمد شاه که نقوی پور فرید بن خضر خان است بفرمانروائی نشست و پسر او علاء الدین برگرفتند. سلطان علاء الدین از رندی بعشرتگه بداست - با شایستگی در بسند +

بهلول علم بزرگی برافراشت - او برادرزاده سلطان شه لودی است - از گروه شاهو خیل - بهرام پدر او باج پسر در زمان سلطان محمود از خدود بملتان آمد و تجارت روزگار تنگ(۳) بسر میکرد - سلطان شه ملازم خضر خان شد - خطاب اسلام خانی یافت و سرهند در مواجب او دادند - بهلول برادرزاده او در سرهند بکامی رسید و اعتبار یافت و بفرزندی برگرفت - مولد او ملتان است - و در راهی که امیدزادن بود شهتیر خانه برشکست و مادرش را روزگار بسر آمد - شکم دریده برآوردند و زنده - بروزش برخاست - اگر چه ولی نعمت را که آئین گوشه نشینی داشت بحال گذاشت لیکن از بی آزرمی جای بزرگان گرفت - و روزگار زمانی بشایستگی گذرانید و آگهی و مردانی بکار بست - در هشتاد سالگی جهانداری درگذشت - ایزد پرستی خداشناس راه و لطف افتاد - خیر خواسته با او بود - آن روشن ضمیر زبان آورد که سلطنت دهلی را نامسلم نخرد - همراهان طعنه برزدند و افسوس برگرفتند و او کشاده پیشانی همگی سلع را مرد داد و بیافتگی نمود و کامیاب آمد - و او را با شرقیان آویزها رفت و ناجراها گذشت خدا نگهدار در دست آمد و سلطنت شرقیان سپری شد - پور خود باربک را بجونپور گذاشته بدهلی بازگردید - در آن هنگام که از یورش گوالیار بدهلی میرفت نزدیک قصبه سکیته بیماری درگذشت پور او نظام خان بیاوری امرا فرماندهی یافت و سلطان سکندر خطاب شد - قدردانی و آگهی پیش گرفت - شهر آگره را دار الخلافه گردانید - در نهصد و پانزده زلزله عظیم افتاد - و بناهای عالی فروشکست - بحسن صورت و سیرت آراسته بود و بداد و دهش خرسندی داشت +

چون ستاره زندگی او فرو شد - پور او سلطان ابراهیم برخت دهلی برآمد و با برادر خود جونپور بدو بازگردید - و پسر دیگر جلال خان را سلطنت جونپور داد و بدو نخسته نامگذار درافتاد - جلال خان آواره شد و بزمان گوالیار شاه برده و از ناسازگاری پیش سلطان محمود بمالوه شتافت و آنجا هم سنگ نیافت - بگکهای گوندواره میرفت - هواخواهان گرفته بدرگاه آوردند و کارش سپری شد - و در زمان او بسیاری از امرا برگشتند - خانخه دریاخان لوحانی حاکم بهار و پور او بهادر خان خطبه و سکه بنام خود ساخت - دولت خان لودی بکابل رفته پناه بفردوس مکانی بابر بادشاه برد و برهنمونی هندوستان بود و کارها دلخواه شد +

صوبهٔ لاهور

از سوم اقلیم - درازا از آب ستلج تا دریای سند صد و هشتاد کروه - پهنا از بهنبر تا چوکهندی از مضافات ستگره هشتاد و شش - خاور رویه سرهند - شمالی کشمیر - جنوب بیکانیر اجمیر - باختر سو ملتان - شش دریا لس گرین - همه از شمالی کوه برآید - ستلج - باستانی نام ستدر (بلفظ شین منقوطه و ضم تای فوقانی مشدد و

اختلاف (۱) در نسخ نهاده (۲) [گ] آبات [س] رایات (۳) [ص] تنگ +

دال وسکون را) سرچشمهٔ آن کوهِ کاهلور[1] - روپر و ماچیواره و لودهیانه برکنار این - و در گذر گوه[2] به بیاه پیوندد - و بیاه
بیتیس نام بیاسا (بکسر با و های فارسی و الف و شین منقوطه و الف) - سرآغاز آنرا بیاه کند نام مسد - نزدیک کوه گلو
سلطان پور نزدیک این دریا بار - راوی - نام آن ایراوتی (بکسر همزه و سکون یای تحتانی و را و الف و فتح واو و کسر تای
فوقانی و سکون یای تحتانی) از کوه بهدرال[3] برجوشد - دار الملک لاهور بر ساحل او - چناب نام پیشینیان چندربهاگا
(بفتح جیم فارسی و نون خفی و فتح دال و سکون را و با و های خفی و الف و کاف فارسی و الف) فراز کوهِ کهتوار[4] دو چشمه
و ستگوار بر زند - یکی را چندر - دوم را بهاگا خوانند - و نزد کهتوار باهم آمیخته بدان نام نامزد گردیده و بر بهلول پور
و سودهره و هزاره گذاره کند - بهت - پیشینیان بدستا گفتی (بکسر با و فتح دال و سکون سین و تای فوقانی و الف) -
سرآغاز آن حوضی است از پرگنهٔ ویر در کشمیر - از میان سری نگر دار الملکِ کشمیر گذشته بهندوستان درآید - بهیره[5] برکنار او
سندھ - سرآغاز او میان کشمیر و کاشغر نشان دهند و برخی در ختا - از حدود سواد و اتک بنارس و چوپاره - بلوچستان گذرد
گیتی خداوند میان ستلج و بیاه را بلیه[6] جالندهر نامید - و میان بیاه و راوی را باری - و میان راوی و چناب را
رچنا - و میانِ چناب و بهت را چنهٹ[7] - و میان بهت و سنده را سنده ساگر - از ستلج تا بیاه پنجاه کروه - و از بیاه
تا راوی هفده - و از راوی تا چناب سی - و از و تا بهت بیست - و از و تا سنده شصت و هشت ✤

آباد ملکی است - آب و هوای آن بس سازگار - و در کشت و کار کم همتا - و بیشتر آن آبیاری چاه - سرسبز - سرما
اگرچه بسان ایران و توران نیست لیکن از دیگر جاهای هندوستان افزون - و از نوخیز گیهان پیرای گزیده کالا
توران و ایران و هندوستان فراهم دارد - و خربزه تمام سال باشد - نخست در ثور و جوزا و برخی در سرطان و اسد
نشاط افزاید - و چون روی در انجام آورد از کشمیر آید - پس از کابل و بدخشان و توران زمین - و از شمالی کوه همه سال
برف آورده عشرت اندوزند - اسپ عراقی[8] تا شود و بس گزیده برآید - و در بعضی جا ریگ شوئی نماید - طلا و نقره و
مس و روی و جست[9] و برنج و شیشه برآید - و گوناگون هنرمندانِ نادره کار باشند ✤

لاهور سترگ شهریست میان دوابهٔ باری - در بزرگی و انبوهی مردم کم همال[10] - در باستانی زیجات به لهاور تعبیر
رود - طول صد و نه درجه و بیست و دو دقیقه - عرض سی و یک درجه و پنجاه دقیقه - درین دولت ابد پیوند قلعه و ارک او
از خشتِ پخته ساخته اند - و چون چندگاه پای تخت شد والا کاخها را فراخته آمد و دلگشا باغها شادابی دیگر بخشید - و
گوناگون مردم هر شهر را بنگاه شد و شگرف کارها برساختند و در انبوهی و بزرگی از اندازه گذشت ✤

نگرکوٹ شهریست بر کوه - قلعهٔ آنرا کانگڑه گویند - فراز بلند کوه - نزدیکِ شهر زیارتگاه مهامائی و آنرا نمودار
ایزدی دانند - از دور دست بزیارت آید و کام دل برگیرند - شگفت آنکه بخواهش روائی زبان را ببرند - برخی را
در چند ساعت و طائفه را در یک دو روز باز درست شود - اگرچه حکمت پیشگان زبان را روینده پندارند لیکن
بدین زودی بس شگرف - و او را در افسانها همخوابهٔ مهادیو برگذارند - و دانایان این گروه قدرت او را بدین نام
برخوانند - گزارش رود که او از دید ناملایم خود را از هم گذرانید و پیکر او چهار جا افتاد - سر و بعضی اعضا
در شمالی کوه کشمیر در طرفِ کامراج - آنرا سارده ماتند - و برخی نزد بیجاپور دکن - آنرا تلجا بهوانی گویند

اختلاف (۱) [ص] کلهور (۲) در نقشها لو در لفتح ما (۳) [ک] بهدرا لغیر لام (۴) [ص] کهتوارد [ت] کستواره و در جائی
بغلط نسخه کستوار (۵) [ک] بهیرو (۶) [ک ص] بیته ما بیته [گ] بیت [ت] بیه یا بته - و در صفحه ۱۵۳ بیت (۷) همچنین در [ک گ]
[ت] چهت [ص] جیت - کهاٹ گر ٹیر ج (۸) [ص] اسپ عراقی لے همتا (۹) [ک ص] حسد (۱۰) [ص] کم همتا ✤

وانچه بجا ورقت نزدیک کامروبه(۱) کا مجها(۲) زبان زد - وانچه بجای خود ماند آنرا جالندهری گویند - واین سرزمین(۳) پندارند - ودر نزدیک آن چنچیا شعل آسا شعله برزند وبرخی لبسان سرسوز(۴) - مردم بزیارت روند وگوناگون اجناس بشعله دردهند - وازان خجستگی چشم دارند - وبرفراز آن والاگنبدی اساس نهاده اند وهنگامهٔ شگرف فراهم آید - هماناّ معدن گوگرد است وعامه خارق پندارند +

ومیانهٔ سند وساگر نزدیک شمس آباد دریا فتکده بالناتهه جوگی ست آنرا تله بالناتهه خوانند - ریاضتوران هندوستان آنرا بزرگ دانند وبزیارت آیند خاصه جوگیان +

نمک سنگ نیز درین نواحی پدید آید - بدرازا بیست کروه کوهی ست - ازو نمک بریده جدا سازند وبرنجی برداشته بکنار آورند - وانچه حاصل شود سه حصه کنندگان را باشد ویک حصه دست مزد برآرندگان - وبازرگان ازنیم دام تا دو دام منی خریده بدور دستها برد - وزمیندار سرمردی ده دام برگیرد وبازرگان در هفده من یکروپیه بدیوان دهد - وبسیاری هنرپیشگان ازان طبق وسرپوش ورکابی وچراغان برتراشند +

پنج دوآبه - دویست وسی وچار پرگنه بدین صوبه گراید - زمین پیموده یک کرور وشصت ویک لک وپنجاه وپنج هزار وشش صد وچهل وسه بیگه وسه بسوه - جمع پنجاه وپنج کرور ونود وچهار لک وپنجاه وهشت هزار وچهار صد وبیست وسه دام - ازان میان نود وهشت لک وشصت وپنج هزار وپانصد ونود وچهار دام سیورغال - بومی پنجاه وچهار هزار وچهار صد وهشتاد سوار - وچهار لک وبیست وشش هزار وهشتاد وشش پیاده +

سرکار دوابهٔ بیت جالندهر
دستور این سرکار درهمین جلد صفحه ۱۲۸ گذشت
شصت محل - بیگه ۳۲۷۹۳۰۲ بسوه - ۱۷
نقدی ۱۲۴۳۶۵۲۱۲ دام -
و ۲۶۵۱۷۸۹۹ سیورغال - قوم مختلف
۴۱۵۵ سوار - ۷۹۵۳۲ - پیاده
اسلیم آباد - بگ ۲۷۳۵ - د ۴۵۸۱۲۲ -
افغان - ۱۵ س - ۲۰۰ پ
تپی دهینات(۵) - بگ ۵۷۱۶۶ -
د ۳۶۰۱۶۷۹ - د ۸۰۶۰۷ سغ -
نارر(۶) - ۳۰ س - ۴۰۰ پ
بهونگا - بگ ۱۵۱۰۸۹ بس ۱۳ - د ۲۶۶۰۵۳۰۳ -
د ۱۰۲۳۲۲ سغ - نارد(۷) - ۲۰ س - ۳۰۰ پ
بجواره - بگ ۱۲۳۶۳ - د ۲۴۲۵۸۱۳ -
د ۶۸۹۶ سغ - گهوری واهه - ۳۰ س
۲۰۰ پ -
بهلون - قلعهٔ سنگین دارد - بگ ۳۲۷۱۱
د ۱۳۰۵۰۰۹ - دهاروال(۸) - ۷۰ س
۱۰۰۰ پ
برده - بگ ۱۳۶۱۱ - د ۶۶۸۰۰۰ -
پالکواه(۹) - بگ ۴۵۳۲ - د ۲۰۰۰۰۰ -
بجهرتیو(۱۰) - بگ ۴۲۱۵ - د ۱۲۰۰۰۰ -
بیسالی(۱۱) دکهته - ۲ محل - بگ ۱۱۴۰۵ -
د ۵۶۶۳۶۶ -
تلون - بگ ۲۰۱۴۵۰ - د ۶۷۸۰۳۳۷ -
د ۴۳۸۹۰ سغ - ستین - ۷۰ س -
۷۰۰ پ -
تاتارپور - قلعهٔ سنگین دارد - بگ ۳۴۴۵۸ -
د ۱۷۰۳۸۸ -
جالندهر - از خشت پخته قلعه دارد -
بگ ۴۷۴۳۰۸ - د ۱۴۷۵۱۶۲۲۶ -
د ۷۷۳۱۶۷ سغ - افغان لودهی و
لوهانی وقوم ککهر - ۱۰۰۰ س - ۱۰۰۰۰ پ
چوراسی - بگ ۹۶۳۳۰ -
د ۵۴۶۳۹۱۳ - د ۲۵۵۵۱۶ سغ
افغان - ۵۰ س - ۱۰۰۰ پ
جیورا - بگ ۴۸۱۲۴ - د ۲۴۷۴۸۵۴ -
د ۲۳۵۲۷ سغ - بجهتی - ۵۰ س -
۳۰۰ پ -
بجهون(۱۲) بالاکوتی - قلعه از سنگ دارد -
بگ ۱۵۰۵۴ - د ۶۰۰۰۰ - جبوال(۱۳)
که بیکانیر نیز گویند - ۵۰۰ س - ۳۰۰۰ پ

اختلاف (۱) در نسخها کا نرو [گ] کامرو (یعنی کامروپ) واین درست باشد [من] بکانور (۲) [ش] کامان جها (۳) [ش] سرزمین را مدار جانه (۴) همچنین و [حبا] [و] نباس نبات سرسور [ش] لبسان پر [گ] لبسان چراغ (۵) [د] دهیات بی نقطه [ش] دهیات [گ] دهیا [س] دهینات (۶) [ش] نارد (۷) [ش] نارد (۸) [حبا] دوال (۹) بالکواه [گ] بالکواه [ص] بالکواره [ش] بالکواره و در نقشها بالکواه (ببیم لام وکاف فارسی) شامل اس سال (۱۰) در نقشها بجهرتو - ودر [ک] دو سوار ودو هزار پیاده نیز نوشته (۱۱) همچنین در [ک] [حبا] جیبالی دکهنه [ش] بیساتی دکنه (۱۲)؛ [ش] جون بی نقطه (۱۳) [نخ ش] حوال +

چتور⁽¹⁾ - د ۳۱۳۰۰۰۰ - سوم نبسی - ۱۰۰ س
۲۰۰۰ پ -
حاجی پور ساریانه - بگ ۵۹۲۵۵ -
د ۲۶۹۳۰۷۴ -
وادرگ - بگ ۲۰۲۷۹۴ بس ۱۱ -
د ۹۲۱۵۳ - ۹۷۰۷۹۹۳ سغ -
کهوری داهه - ۱۵۰ س - ۴۰۰۰ پ
دلیوده - قلعهٔ از خشتِ پخته دارد -
بگ ۱۵۷۶۲۲ - د ۴۴۷۴۹۵۰ -
د ۶۷۲۴۹ سغ - کهوکهر - ۶۰ س
۵۰۰ پ
دوبال⁽²⁾ - قلعهٔ سنگین دارد - بگ ۴۴۱۵۰
د ۱۲۵۰۰۰۰ - سسه وال - ۳۰۰ س
۴۰۰۰ پ
ڈاوڈه - قلعه دارد از سنگ - بگ ۳۰۲۱۸
د ۱۲۰۰۰۰۰
دربره - بگ ۴۴۴۶۲ - د ۹۰۰۰۰۰
دردهی - بگ ۱۵۰۵۴ - د ۶۰۰۰۰۰
سوسبنسی⁽³⁾ - ۱۰۰ س - ۱۰۰۰ پ
درون ناکور - بگ ۴۹۰ ۱۱ - د ۴۵۵۸۷۰
دهنکلی - بگ ۱۸۸۰ - د ۷۲۰۰۰
رحیم آباد - بگ ۸۷۵۰ - د ۲۴۸۰۹۳۹
د ۱۳۶۳۱ سغ - کهوری داهه -
۳۰ س - ۲۰۰ پ
راجپور تپن - قلعهٔ سنگین دارد - د ۱۸۰۰۰۰
سلطانپور - قلعهٔ از خشتِ پخته دارد
بگ ۱۰۱۹۶۵ - د ۴۰۲۰۲۳۲۲⁽⁴⁾

د ۴۰۵۵۳۰ سغ - بجنی -
۲۰۰ س - ۱۰۰۰ پ
سانگرنوت⁽⁵⁾ - بگ ۵۹۹۵۲ - د ۲۳۲۲۲۵
د ۱۶۴۸۵۵ سغ - کهوری داهه -
۵۰ س - ۵۰۰ پ -
ساکهیت⁽⁶⁾ منادی - چند کان مس و
آهن دارد - بگ ۴۲۱۵۰ - د ۱۶۰۰۰۰۰
سوم نبسی - ۱۰۰ س - ۸۰۰۰ پ
سوپر - بگ ۳۸۵۴۴ - د ۱۰۰۰۰۰۰ -
سیهه وال⁽⁷⁾ - ۲۰۰۰ پ -
سیبه - قلعه دارد از سنگ - بگ ۴۱۱۹ بس
۸۰۰۰۰۰ - سنه دال⁽⁸⁾ - ۲۰ س - ۲۰۰ پ
سودن - بگ⁽⁹⁾ ۲۱۳۳۳۳ -
شیخوپور - بگ ۹۱۷۱۳ - د ۴۷۲۲۶۰۴۳ -
د ۵۲۶۳۹ سغ - کهنبی - ۱۵۰ س
۲۰۰۰ پ
شیرگڈهه - بگ ۲۶۴۰ - د ۱۹۴۳۹۴
عنایت پور - د ۳۴۱۶۶۷ -
کرتهی - بگ ۱۱۶۲۸۲ - د ۵۵۴۶۶۶۱ -
د ۳۰۶۷۰ سغ - جت - ۳۰ س
۴۰۰ پ
گدهه دنباله⁽¹⁰⁾ - بگ ۵۸۰۸۳ - د ۲۶۷۰۰۸۷
د ۴۵۳۰ - سغ - جت - ۲۰ س
۲۰۰ پ
کوټله - بگ ۴۲۱۵۲ - د ۱۶۸۰۰۰۰ -
جسرو ټیه - ۳۰۰ س
۴۰۰۰ پ

کوټ لهر - قلعهٔ دارد از سنگ
بگ ۳۲۹۳۲ بس ۱۲ - د ۳۱۰۱۴۷
کوټ لهریه - ۲۰۰ س - ۲۰۰۰ پ
کهرک دهار - بگ ۴۲۰۴۳ بس ۱۲ -
د ۴۸۰۰۰۰ -
کهیون کهیرا - قلعهٔ از سنگ دارد -
بگ ۶۰۲۱⁽¹¹⁾ بس ۱۲ - د ۴۰۰۰۰ -
قوم جسوال⁽¹²⁾ - داخل نکرده -
گنگوټ قلعهٔ دارد از سنگ -
بگ ۶۰۲۱⁽¹³⁾ بس ۱۲ - د ۴۰۰۰۰⁽¹⁴⁾ -
جسوال⁽¹³⁾ -
کهیرد - بگ ۶۰۲۱ بس ۱۲ - د ۲۴۰۰۰۰
سورج نبسی - ۲۰ س - ۴۰۰۰ پ
گهواسن⁽¹⁴⁾ - بگ ۲۲۷۴ بس ۱۴ -
د ۵۸۶۹۰۶ -
لدل وهیری - بگ ۹۵۹۱۵ بس ۸
د ۴۱۴۶۳۵ - ۱۷۱۰۱ سغ -
لعل سنگی - بگ ۵۹۳۷ - د ۲۳۶۸۵۰
سیالی نورتیه - بگ ۹۲۲۹ - د ۱۱۰۶۱۰
د ۶۱۵۶ سغ - بجنی - ۲۰ س
۴۰ پ
سیلسی - بگ ۳۶۵۴۵ بس ۱۷ -
د ۱۸۲۳۵۵۹ - ۱۲۱۷ سغ -
رنگهرجت - ۲۰ س - ۳۰۰۰ پ
محمدپور - بگ ۳۸۲۲۱ - د ۱۰۲۵۵۸
د ۱۰۵۵۳ سغ - رنگهر سین
۱۰۰ س - ۱۰۰۰ پ

اختلاف (۱) در نسخ چتود یا چیتور - و در نقشها چند نزدیک آب بیاه (۲) [ص] دریال - و قلعه در [ط] مذکور نیست (۳) [ط] سے [ص] سورج نبسی (۴) [ص] ۲۰۲۳۲۲ [ط] ۴۰۲۰۱۴ - و در میان سطر لفظ هزار دو نوشته (۵) [ط] نیرت [ص] هرت بی نقطه این پرگنه در [ص] نیست در نقشها پرگنه است گروه شانگر (۶) [ط] ساکیت - و در دیگر نسخ سکیت و در نقشها سکیت منڈی (۷) در [ط] [illegible] نیست [ص] سیه وال یا سنه وال (۸) [ط] بسنه دال [ص] سسه وال [ط] سنه وال (۹) [ط] دام و در نسخ دیگر اراضی نوشته (۱۰) همچنین در نسخ و در نقشها گدهه دیوله (۱۱) د [ص] نیست - و امروز پرگنه از نورپور کهیری قوم و نظر از نمودن (۱۲) در [ص] نیست در [ط] این الفاظ در خانه پرگنه نگوټ نوشته (۱۳) در [ط] نیست و تعین اراضی و نقدی در پرگنه کهیرد (۱۴) [ص] گهواس [ط] گهواس (۱۵) [ط] قدریه یا قدریه [ص] زرته [ط] دریتهٔ [ط] لرته +

مان سوال بگ ۶۶۴۸ - د ۲۰۶۶۶۷ -
لوشت(۱) - بگ ۶۴۱۲ - د ۴۶۰۳۹۲۰ -
سندھوتہ - . . . بگ ۱۳۲۶۰
د ۴۲۶۳۶۷
انکودر - بگ ۳۱۷۸۷ - د ۳۷۱۰۷۹۶ -
د ۹۷۵۷ سغ - سشین -
۲۰ س - ۱۰۰۰ پ
نگل(۲) - . . . . بگ ۴۸۰۸ -
د ۲۶۷۲۸۰ -
نکرودہ(۳) - بگ ۴۴ ۳۲۶ - د ۱۳۰۰۶۱ -
جسوال - ۵۰۰ س - ۵۰۰۰ پ
زنگل - بگ ۴۶۱۸۰ - د ۲۳۱۵۳۶۸
بلوچ جت - ۳۰ س - ۳۰۰ پ
نندون - بگ ۱۳۳۴۳۹ - د ۳۲۰۰۰۰
نگرکوٹیہ - ۱۰۰ س - ۱۵۰۰ پ
ہرہانہ با اکبرآباد - ۲ محل - بگ ۱۲۶۹۹۹ -
د ۶۰۳۲۰۳۲ - ۴۹۶۵۰ سغ
نارو - ۴۰ س - ۴۰۶ پ
ادی آباد - بگ ۱۷۱۲۶ - د ۵۱۹۴۶۷ -
د ۲۰۶۷ سغ

سرکارِ دوآبہ باری

[دستور این سرکار دریں جلد صفحہ ۹۰ گذشت]
۵۲ محل - بگ ۲۰۰۰۹۵۴ بس ۱۱ بیستی
و نقدی د ۱۴۲۸۰۸۱۹۳ -
د ۳۹۲۳۹۲۳ سغ - اقوام مختلف
۳۱۰۵۵ س - ۱۲۹۳۰۰ پ
انجہرہ - د ۵۰۰۰۰ - کھوکھر - ۵۰ س
۵۰۰ پ

اندورہ - بگ ۲۰۷۸۱ - د ۱۱۹۳۷۴۹ -
د ۷۶۲۴ سغ
ابھی پور - . . . . . د ۱۴۸۰۰۰
اودر - . . . . . . د ۹۶۰۰ -
بلدہ لاہور - د ۲۹۱۲۶۰۰ - ۵۰۰۰ س(۴) - ۴۰۰۰ پ
بھلواری - بگ ۴۷۲۷ بس ۱۰ -
د ۴۵۲۶۹۴ - د ۱۲۳۹۵۵ سغ -
۲۰ س - ۱۰۰ پ
بھولرا - بگ ۱۰۶۴۹۳ - د ۲۴۱۳۶۹۸ -
د ۱۳۲۲۹۸ سغ - سنقال(۵) بہلر - ۲۰ س - ۲۰۰ پ
بنجگرامی - بگ ۷۵۵۵۷ - د ۱۴۶۱۶۳۰ -
د ۷۷۳۱۷ سغ کھوکھر - ۵۰ س - ۱۰۰۰ پ
بھرلی - بگ ۱۷۹۰۶۷ - د ۴۰۶۵۰۷ -
د ۲۰۹۷۸۹ سغ
بھیلوال - بگ ۵۷۲۶۶ - د ۲۱۸۱۶۹۹ -
د ۲۲۵۴۰۸ سغ - جت - ۲۰ س
۴۰۰ پ
تبی جیت پور - بگ ۳۶۶۳۳ - د ۱۵۷ -
د ۲۸۳۹۵۳۸۰ - د ۲۸۴۶۴۷ سغ
جت - ۷۰۰ س
۱۰۰۰۰ پ -
بتالہ - بگ ۹۷۴۵۱۵ -
د ۱۲۸۲۰۹۹۹ - د ۵۲۸۵۳ سغ
بہٹی جت - ۲۰۰ س -
۵۰۰۰ پ
پچھان - قلعہ دارد از خشتِ پختہ
بگ ۲۰۷۲ ۱۹۹ - د ۱۵۰۷۹۱۷ -
د ۱۵۰۷۹ سغ - زنار دار

۲۵۰ س - ۲۰۰۰ پ
پنیال - بگ ۹۸۷۵۹ - د ۳۱۶۶۰۰۰ -
د ۲۷۰۹۱ سغ
جت کھتیان - ۱۵۰ س - ۴۰۰ پ
بیاہ - بگ ۳۳۵۰۶ - د ۳۱۲۲۲۵۵
د ۶۷۹۸ سغ - بھٹی - ۲۰۰ س - ۲۰۰۰ پ
بہادرپور - بگ ۹۸۴۱۱ - د ۴۴۷۷۵۰
تلوارہ - بگ ۳۳۴۴ - د ۵۱۴۶۶۶ -
د ۱۰۳۶۴۲ سغ بقال - ۲۰ س
۲۰۰ پ
تنمدوت - بگ ۲۲۲۵۳ - د ۲۱۰۰۶۴ -
د ۴۳۰۳ سغ - افغان - ۲۰ س
۵۰۰ پ
چندراو - بگ ۱۷۵۴ بس ۱۰ -
د ۳۲۷۹۸ - جت سندھو
۲۰ س - ۱۰۰ پ
چار باغ برہی - بگ ۲۱۳ - د ۵۸۵۰۳ -
جاڑی(۶) - بگ ۱۶۰۲۵ - د ۹۸۱۳۱۴ -
د ۳۰۹۰۹ سغ - کھوکھر - ۲۰۰ س
۲۰۰۰ پ
جلال آباد - بگ ۵۸۰۲۵۱ - د ۵۱۶۳۱۱۹ -
د ۶۵۳۰۴ سغ - افغان و جت و بھٹی
۳۰۰ س - ۴۰۰۰ پ
جہت وانبالہ - ۲ محل - د ۲۳۰۰۰۰۰ -
رجپوت سوم نبسی - ۵۰ س
۵۰۰ پ
جنگ(۷) . . . . د ۴۵۶۰۰ -
خانپور - د ۳۰۰۳۸۵ کھوکھر - ۳۰ س - ۳۰۰ پ

اختلاف (۱) [شر] الهی پرداوت (۲) د [گ] نیست (۳) [ض] کرودہ - ودر نقشہا تعیئہ موجود ست نکردہ نام
(۴) [ض] ۴۰۰ س - ۵۰۰۰ پ (۵) [ک] بجلر [س] بھکر [تب] بہار و کھل کہ سندھو درست اشتہا ازلیکہ سندھو
بہلر دو قبائل است از قوم جت (۶) [ض] جاری (۷) [ک] جھکر [س] خنکر [ض] چنکر [گ] جنکر +

دابهاواله(۱) - بگ ۱۲۱۴۹۵ - د ۲۲۰۲۱۲۹
دم ۴۷۶۷۵(۲) سغ - جت - ۱۰۰ س
۳۰۰۰ پ
دهمیری(۳) - د ۱۲۰۰۰۰۰ - ۶۰ س
۱۲۰۰ پ
درود - د ۲۴۰۰۰۰۰ - رجپوت سوم بنبسی
۵۰ س - ۵۰۰ پ
درود دیگر(۴) - د ۲۴۰۰۰۰۰
سنگها اردل(۵) - بگ ۴۷۱۰۸ بس ۷
د ۵۴۴۱۴۵ - ۱۳۴۱۹ سغ - اردل
۱۰ س - ۱۰۰ پ
سندهوان - بگ ۲۲۳۴۰۲
د ۳۹۶۴۵۱۵ - د ۱۲۷۰۰ سغ
جت سندهو - ۲۰۰ س - ۴۰۰ پ
سواد شهر - بگ ۱۱۴۰۱ - د ۶۷۴۰۵۳ - د ۲۰۲۲۰ سغ
شاه پور - بگ ۴۲۳۹۹ - د ۲۳۸۲۲۳۵
د ۱۲۶۷۲۰ سغ
شیرپور - د ۴۸۰۰۰۰۰
غربت راون(۶) - بگ ۱۷۳۹۱ بس ۱۳
د ۴۱۱۹۸۵ - د ۶۳۱۰۳ سغ
جت سندهو - ۲۰ س - ۱۰۰ پ
قصور - بگ ۲۵۹۴۵۶ - د ۳۹۱۵۵۰۶
دم ۲۳۱۲۴ سغ بهٹی - ۳۰۰ س
۴۰۰۰ پ
کلانور - بگ ۲۸۶۰۵۲ - د ۱۳۲۹۱۱۱
د ۹۳۶۷۴۴ سغ - جت لقال
۱۵۰ س - ۱۵۰۰ پ

کاتو واهن - بگ ۳۰۰۰۰ - د ۳۵۱۱۴۹۹
د ۵۶۶۷۲۱ سغ - کهوکهر کهباس(۷)
۵۰ س - ۵۰۰ پ
کهوکهووال(۸) - بگ ۷۵۱۹۴ - د ۱۵۵۸۳۴۲
د ۳۵۱۰ سغ - جت - ۲۰ س
۵۰۰ پ
گوالیار - بگ ۶۶۲۳۹ - د ۲۶۴۳۰۰
د ۲۰۰۰ سغ - رجپوت سوم بنبسی
۱۰۰ س - ۳۰۰۰ پ
کانگڑه - قلعهٔ سنگین دارد - ۲۴۰۰۰۰۰
سوم بنبسی - ۲۴۰۰ س - ۹۰۰۰۰ پ
کوتله - د ۱۸۲۵۱۸
کرکرادن - د ۱۶۰۰۰
ملک شاه - بگ ۴۸۶۸۲ - بس ۹
د ۱۴۷۵۵۶۲ - د ۵۲۲۸۳ سغ
بهنڈال(۹) - ۱۰ س - ۱۰۰ پ
موو ونبه(۱۰) - ۲ محل - د ۲۴۰۰۰۰۰
رجپوت - ۳۰۰ س
جهرور - د ۲۴۰۰۰۰
هشیار کرناله(۱۱) - بگ ۲۲۲۲۵
د ۲۷۳۹۸۴
جت - ۲۰ س
۴۰۰ پ
بالم | (۱۲) ۹۶۰۰۰
پتیار |
بهٹی | - این چهار محل خراب است
جرجبیه(۱۳) |

سرکار دوآبه رچناو(۱۴)
[دستور این سرکار در همین جلد صفحه ۲۶ گذشت]
۵۷ محل - بگ ۴۲۵۳۱۴۸ بس ۳
د ۱۷۲۰۴۷۶۹۱
دم ۲۴۸۴۱۳۴ سغ - اقوام
مختلف - ۶۷۹۵ س
۹۹۶۵۲ پ
امراکی بهٹی - بگ ۲۷۰۷۵ بس ۸
د ۱۹۴۲۶۰۶ - د ۸۶۰۳ سغ
بهٹی - ۵۰ س - ۱۰۰۰ پ
اراضی باغ رای پوچه - بگ ۲۶۸۳
د ۵۲۸۳۷
امنا باد - قلعه دارد از خشت پخته
بگ ۱۵۶۷۵ بس ۴ - د ۲۴۱۵۲۰۰۶
د ۴۹۸۴۸ سغ - کهوکهر و جنجیه وغیره
۵۰۰ س - ۵۰۰۰ پ
بجنگره(۱۵) - بگ ۳۱۷۴۱ - د ۱۱۸۱۶۲۲
د ۲۷۸۷۹ سغ - جت - ۵۰ س
۵۰۰ پ
پرسرور - بگ ۵۰۹۸۵۸ بس ۴
د ۲۷۹۷۸۵۸۳ - د ۴۸۶۵۵۱ سغ
جت باجوه(۱۶) و تیله - وغیره - ۲۰۰ س
۴۰۰۰ پ
بدوبهنڈال(۱۷) - بگ ۲۳۷۵۲ بس ۱۱
د ۱۶۱۱۸۸۲ - د ۴۶۹۷۹ سغ
پتی طفروال(۱۸) - قلعهٔ دارد - بگ ۲۱۰۸۱۴۱
د ۳۶۹۷۳۳۸ - د ۱۵۰۰۸۶۵ سغ

اختلاف (۱) در [ه] نیست [ک] ۲۲۸۰۱۲۹ و [خس] ۲۲۸۲۱۲۲ (۲) در [ه ش] نیست (۳) در ایام سلطنت جنت مکانی این پرگنه مسمی نورپور شد و امراز نیز این نام دارد (۴) [ه] درود دیگر بے نقطه [خس] درود دیگر [ک] درود دیگر [س] درود دیگر (۵) [ش] سکها پال [ض] سکها اردل [ه ک] سنگها اردل (۶) [ه ت] غربت راون [خس] غرب راون [س] غرب راون بے نقطه (۷) [ه] کهی س بے نقطه [قس] کهباس [ض] مهر کهباس — در محل کهباس تصحیف است از کهجبه (۸) [ه] کهوکووال [ک] کهوکهووال [خس] کهوکهروال — و همچنین در نقشها [س] کهوکهووال (۹) [ض] بهنڈال (۱۰) همچنین در [ه] [ض] موودمنه [ب] موودنبه — در نقشهها او نبه جنوبی نورپور (۱۱) [ض] کرناله [ش] کرنابه (۱۲) در [ک] نیست (۱۳) [ک] جرجر (۱۴) [ک] رچنا باد (۱۵) [خس ک] بجنکر (۱۶) [خس] باجوه و سله [س] باجره و بیله (۱۷) [ض] بدوهنڈال (۱۸) [ه] طفراوال — و بعد یک لک و شصت و یکهزار و هشت هزار الخ +

جت بھولرون (۱) - ۵۰ - ۲۰۰۰ پ
پتی ترلی (۲) - بگ ۲۹۰۵۶ - د ۵۲۵۹۵۳
کولرا - ۲۰ س - ۴۰۰ پ
بہلوت - بگ ۲۰۳۱۲ - بس ۱۰ -
د ۸۱۱۸۴ - منہاس (۳) - ۱۰۰ س
۲۰۰۰ پ
بھدران (۴) - بالای کوه واقع شده -
د ۲۴۰۰۰ - منہاس - ۵۰ س -
۴۰۰ پ
بلاوره - بگ ۶۰۲۱ بس ۶ - د ۲۴۰۰۰ -
بلاوریه - ۵۰ س - ۳۰۰۰ پ
بھوتیال - بگ ۲۴۰۷ بس ۱۸ -
د ۹۶۰۰۰ - بھوتیاله - ۲۰ س
۱۰۰۰ پ
بن - بگ ۶۴۳۱ بس ۱۹ - د ۸۴۰۰۰ -
منہاس - ۱۰۰ س - ۴۰۰۰ پ
تارل - بگ ۳۸۶۶۹ بس ۱ -
د ۹۴۴۱۲ - د ۸۴۰۰ سغ -
جت تارل - ۱۵۰ س - ۲۰۰۰ پ
تاندی - بگ ۹۵۶۹۸ بس ۱۷ -
د ۱۵۱۸۲۰۷ - د ۳۹۲ سغ - جت
۳۰ س - ۳۰۰ پ
چیمه چته (۶) - بگ ۹۵۶۹۰ - د ۵۸۷۶۶۹۱ -
د ۲۶۴۳۹ سغ - چیمه چته (۷) - ۱۰۰ س
۱۰۰۰ پ
چندن ورک (۵) - بگ ۲۲۴۱۸ بس ۲ -
د ۱۳۲۰۴۱۸ - د ۳۰۵۷۱ سغ

جت ورک ۵۰ س - ۱۵۰ پ
چھوٹا دھر - بگ ۲۲۰۵۸ بس ۵ -
د ۱۳۹۱۶۹۲ -
جبو ڈھڈھی (۸) - بگ ۱۲۴۷۴ - د ۵۵۶۰۵۴
د ۱۱۳۵۳ سغ -
چنوت - قلعه خشتین (۹) دارد -
بگ ۱۵۴۱۵۴ - د ۲۸۰۶۳۶۹ -
د ۱۹۰۰۵۲ سغ - جت جبوهه (۱۰)
۵۰ س - ۵۰۰۰ پ
جمو - قلعه سنگین بالای کوه دارد و در
دامن کوه واقع شده - بگ ۱۹۳۲۹
بس ۱۱ - د ۳۹۵۶۰۰۰ - منہاس
۱۰۰۰ س - ۲۰۰۰۰ پ
جسروا (۱۱) - ملنہاس - ۴۰۰ س - ۵۰۰۰ پ
چری چنپا (۱۲) - بگ ۶۰۲۱ بس ۹ -
د ۲۴۰۰۰ - گوالیری - ۱۰۰ س
۱۰۰۰ پ
حافظ آباد - بگ ۱۶۹۳۹۹ -
د ۴۵۴۸۰۰۰ - د ۸۰۰۰۰ سغ -
جت ملهن (۱۳) - [بھلی] - ۱۵۰ س
۱۵۰ پ
اراضی خانپور - بگ ۴۰۲ - د ۲۷۰۲۸ -
دولت پور - بگ ۴۷۷۹ بس ۱۰ -
د ۱۱۵۰۵۰ -
داود بھندال برهی - بگ ۲۳۱۴۲ -
د ۱۷۲۵۰۸۹ - د ۲۲۷۰۸۲ سغ
دولت آباد - بگ ۱۴۳۶۸ - د ۲۴۱۷۴۰

جت سیاله (۲۰) - ۱۰ س - ۱۰۰ پ
روپ نگر - بگ ۲۷۰۵ - د ۳۱۰۵۱۳
رنہا - بگ ۵۰۹۸۵ بس ۹
د ۲۷۵۵۵۰ - د ۵۴۶۱ سغ -
زناردار و باغبان
رچنا - بگ ۱۳۰۲۰۷ - د ۱۶۹۰۷۴۳
د ۲۰۸۲۴۴ سغ - ۷۰۰ نفر - ۷۰۰۰ پ
ساہوملی - بگ ۱۵۲۳۹۱ -
د ۵۵۷۴۷۶۴ - د ۱۸۳۵۳ سغ
۴۰ س - ۱۲۰۰ پ
سدہ پور - بگ ۱۰۸۹۲۳ -
د ۳۱۲۷۲۱۲ - د ۷۶۹۷۲ سغ
جت امرالی - ۱۰۰ س - ۲۰۰۰ پ
سیالکوٹ قلعه از خشت پخته دارد -
بر بلندی واقع است کنار جوی بیک (۱۴)
بگ ۱۰۲۰۳۵ - د ۲۲۹۰۷۰۲ -
د ۱۸۴۳۰۵ سغ - جت گھمن (۱۶)
و چیمه - ۵۰۰ س - ۷۰۰۰ پ
سنجراو (۱۷) - بگ ۵۶۲۷ بس ۷
د ۳۶۲۳۲۶ - د ۴۸۰۳ سغ -
چیمه (۱۸) - ۱۰۰ س - ۱۰۰۰ پ
سودهره - بر کنار دریای چناب
واقع شده - یک منارهٔ عالی
از خشت پخته انجاست -
بگ ۱۲۱۷۲۱ بس ۱ - د ۷۰۹۶۷۱۰
د ۹۹۷۳۱ سغ - چیمه (۱۹) - ۱۰۰ س
۱۰۰۰ پ

[illegible]

اختلاف (۱) [ه] بھولرون [ض] بھرالران [ش] بھرارن (۲) [گ] برحلی [ش] برلی (۳) (ک) بنماس [ل] ملیاس [ض] لباس (۴) [گ] بجدان (۵) [ک] لمنهاس [ض] لماس (۶) بجنین در نسخ ــ در [ش ض] چیمه جیته و دسته (۷) [ش] چندن مدک (۸) [ض] جیوادبی [ش] جیودھدی [گ] جیوهرهری (۹) [ض] سنگین (۱۰) [ک] جبوهر [ش] جنبوهر [ض] خنویه (۱۱) [ش] جردنا [گ] جفروا - در [ض] اراضی ونقدی ودر [ش] نقدی موجود نیست [ض] ۴۳۰ وانگ [ه] پنجاه هزار نیست و بالک دام چهار صد و سی بکی (۱۲) [ک ش] چری حنیا [ض] چری چنا [گ] چری جنیا (۱۳) [ض] لمسین (۱۴) [ش] سد (۱۵) در [ک] لک کرده بی نقطه [ل] بیک (بلا بیک) کرده رده [ض ک] نیست و در نقشها یک تاریخ الف (۱۶) [ک] گھمن بی نقطه [ض] گھمن [ض] لھمن (۱۷) [ک ش] بجراو [ل] بجراد [ض] سنجراو (۱۸) در [ش ض] نیست (۱۹) [ک] جت مجراد [ش ض] چیمه +

شانزده هنجراو[1] - بگ ۹۴۱۴ - د ۱۵۲۶۴۸۰ -
جت هنجراو[2] - ۵ س - ۱۰۰۰ پ
شور - بگ ۱۰۷۳۴۷ - د ۲۲۷۸۹۴۰ —
د ۵۰۶۱ سغ - جت لنگاه منادل [سهاول]
۱۰۰۰ س - ۵۰۰۰ پ -
فتوبهندل برهی - بگ ۲۷۸۲۶ بس ۷ -
د ۶۱۳۹۱۷ - د ۵۸۴۲ سغ -
فضل آباد - بگ ۲۱۱۵ بس ۷ - د ۱۲۶۵۲۸
گوبندوال - بگ ۵۵۰۶۹ - د ۱۲۵۳۹۵۷
د ۱۹۴۶۲۲ سغ - اورک و جت -
۵۰ س - ۳۰۰ پ -
کاکهتوا - بگ ۱۲۶۵۹۰ بس ۱۲ - دم ۵۸۸۴۲۵۴ -
کاموال[3] - ۲۰ س - ۱۰۰۰ پ -
گوجران برهی - بگ ۲۶۲۳۱ بس ۱۴ -
د ۶۷۰۹۲۶ - د ۱۱۷۸۷ سغ —
کالاپند - بگ ۲۸۰۱ بس ۱۹ - د ۲۰۳۶۶۴ -
د ۲۱۷۰۲ سغ -
کارزی عرف سانیا[4] - بگ ۲۷۶۶۵ بس ۴ -
د ۱۵۰۰۰۰۰ - ۱۰۰ س - ۳۰۰ پ
کهرلی ترلی - . . . . د ۶۸۰۰۰ -
لکهنور - بگ ۱۷۱۶۹ بس ۱ - د ۶۸۱۸۱۸ —
منکووالہ - بگ ۱۳۱۵۸۲ - د ۳۸۱۹۹۹ -
د ۵۷۷۸۸ سغ - جت - ۵۰ س - ۳۰۰ پ
محمد بری ڈوکراو - بگ ۱۶۵۶۱ بس ۶ -
د ۱۱۲۶۹۰۳ - د ۳۲۶۸ سغ - جت[5] -
مهرور - بگ ۱۰۲۵۸۶ بس ۴ -
د ۳۰۰۵۶۰۲ - د ۶۶۰۲ سغ -

زنّاروار - ۵ س - ۵۰۰ پ -
مینگری[6] - بگ ۶۲۲۹۳ - د ۳۴۷۵۲۲۵ آ
د ۵۷۴۸ سغ - سلهریا و گوجر -
۲۰ س - ۱۰۰۰ پ
مانکوٹ متعلق چهار قصبه است که
هر یک قلعه سنگین دارد -
بگ ۱۳۱۲ - د ۸۵۱۱۹ - منهاس
۳۰ س - ۱۲۰۰ پ -
ون - بگ ۱۴۰۲۳۴ - د ۳۷۱۵۵۵۳ -
د ۲۰۲۷۸ سغ - جارک[7] سلهر -
۵۰ س - ۱۰۰۰ پ -
رتمینگر - بگ ۱۴۱۰۶۳ - د ۳۳۹۱۰۸۷
د ۱۴۵۹۵ سغ - جت -
۳۰ س - ۱۰۰۰ پ
هنتیال[8] - بگ ۶۲۰۱ بس ۶ -
د ۲۴۰۰۰۰ - هتیاله —
۲۰ س - ۲۰۰ پ -

دو آبۂ چهنت[9]

۲۱ محل - بگ ۲۶۳۳۲۱۰ بس ۵ -
د ۶۴۵۰۲۳۹۴ - د ۵۱۱۰۰ سغ -
اقوام مختلف - ۲۷۳۰ س -
۴۴۲۰۰ پ -
اندرهل - بگ ۳۱۰۷۰ - د ۴۸۵۴۱۸ -
گکهر - ۲۰۰ س - ۳۰۰۰ پ -
اکهندور ابناران - بگ ۹۸۲۶ بس ۶
د ۳۹۲۰۰۰ - منهاس - ۳۰۰ س
۳۰۰۰ پ -

بهیره - برکنار بهنبهر[10] واقع است -
بگ ۱۲۱۰۷ و بس ۷ - د ۱۹۹۱۰۰۰ -
د ۵۳۵۶۰ سغ - ۷۰۰ س -
۱۰۰۰۰ پ -
بهلول پور - بر ساحل دریای چناب
واقع است - بگ ۱۷۰۶۰۷ -
د ۳۸۳۰۵۷۵ - د ۱۰۵۸۳ سغ -
جت - ۱۰۰ س - ۵۰۰ پ -
بولیت - بگ ۸۷۴۸ - د ۴۰۰۸۰ -
۵۰ س - ۳۰۰ پ -
بهنبر - برکنار نهر واقع شده بگ ۲۸۶۶۸
د ۱۲۰۰۰۰
بهدو - بگ ۴۷۱۷ - د ۱۹۲۰۰۰ -
جت بهندوال[11] - ۳۰ س - ۱۲۰۰ پ
بوهتی - بگ ۲۸۷۴ - د ۵۷۲۲۲ -
منگهروال[12] - ۱۰ س - ۱۰۰ پ
سابلا دوزیال[13] - ۲ محل بگ ۱۴۲۱۷ -
د ۷۳۵۷۴۱ - کهوکر - ۲۰۰ س
۸۰۰ پ -
شورپور - بگ ۱۶۹۸۷۴ - د ۳۱۲۱۵۴۶ -
د ۴۸۷ سغ - جت کهوکر جنیهر -
۱۰۰ س - ۱۰۰۰ پ -
شکرپور - بگ ۴۶۸۷ - د ۱۰۵۰۸۱۹ -
گجرات - بگ ۲۸۵۰۹۴ - د ۸۴۶۶۱۵۰
۱۲۰ س - ۱۰۰۰ پ
کربالی - بگ ۵۷۸۱۸ - د ۲۶۴۳۲۷۰ -
د ۶۶۳۳ سغ - ۱۰۰ س - ۲۰۰۰ پ

اختلاف (۱) [ه] شانزده هنجراو [ش] شاهزاده سنجراو [ص] شاهزاده هنجراو [گ] شانزده سنجراد (۲) [ه] هجراو [ش] سنجراو [ص] هجراد (۳) [ه ص] کامرال [ش] کاموال (۴) [ه] کارزی عرف سانیا [گ] کارزی عرف سانیار [ص] کاربری عرف سانیا [ش] کاربری عرف سانیره (۵) در [ه ش] بیست (۶) [ه] سیکری [گ] بنگری [ص] سنگری [ش] بنکری (۷) [ه] جارک [ص] خارک سلهریا [ش] عارک (۸) [ه گ] هنتیال [ش] هنتیال (۹) یحتمل که نامهای دوآبهای پنجاب مرکب است از اول حروف نامهای دریا چنانچه نام بیست جالندهر یا بیست جالندهر مرکب است از با (یعنی بیاه) و ست (یعنی ستلج) و همین دوآبه باری از بیاه و راوی - و دوآبه رچنا از راوی و چناب و چنت از چناب و بهت - و امروز دوآبه چنت دوآبه چج نام دارد و این لفظ نیز مرکب است از جهلم یعنی بهت و چناب (۱۰) [ه] بهنبهر [ص] بهر [ش] بهنبر و بهیره نزدیک دریای بهت واقع شده (۱۱) [ه] بهندوال [ش] بهیدوال [ص] بهندیال (۱۲) [ص] سهکروال (۱۳) [ه ص] دودال +

کهوکهر - قلعهٔ وارد از خشت پخته - بگ ۹۲۸۲۲
د ۲۲۳۲۰۵۹۴۳ - ۵۹۴۱۰۰ سغ -
کهوکهر - ۱۰۰ س - ۱۰۰۰ پ -
گهری - برکنار دریای بهت - بگ ۲۰۱۶۷
د ۱۵۰۵۲۴۱ - کهوکهر - ۲۰ س -
۲۰۰ پ -
وورسکه از خوشاب علاحده شده -
بگ ۱۹۲۲۵۳ - د ۳۷۴۹۱۶۶۳ -
۱۱۲۹۰ سغ - کهوکهر و بیکن(۱) - ۲۰۰ س
۲۰۰۰ پ -
سنگلی - بگ ۲۸۳۹ - د ۴۳۲۰۰۰ -
سهاس - ۴۰۰ س - ۲۰۰۰ پ
ملوٹ رای کیداری - بالای کوه -
بگ ۱۷۰۰۷ - د ۳۷۰۵۴۹ -
سنگهروال - ۴۰ س - ۴۰۰ پ
هریو - بگ ۲۴۷۸۶۸ - د ۹۱۵۰۸۲۸۳
۷۶۳۲۱۰ سغ - جت بروانج(۲) -
۳۰۰ س - ۳۰۰۰ پ -
هزاره - از خشت پخته قلعه دارد - بگ ۶۷۳۹۲
د ۴۶۸۹۱۳۶۳ - ۲۱۹۵۲۶ سغ -
کهوکهر جت برانج(۳) - ۷۰۰ س - ۵۰۰۰ پ

سندھ ساگر

۴۲ محل - بگ ۱۴۰۹۶۷۹ - د ۵۱۹۱۲۲۰۱ -
د ۴۶۸۰۰ سغ - اقوام مختلف - ۸۵۵۲۰ س
۶۹۷۰۰ پ -
اکبر آباد ترکهیری(۴) - بگ ۲۰۴۳۸۱ -
د ۵۴۹۱۷۳۸ - گکهر - ۲۰۰۰ س
۱۵۰۰۰ پ -

اٹک بنارس - بگ ۵۴۱۸ -
د ۳۲۰۲۲۱۶ حاصل گذر -
کهتران که سلاته(۵) گویند - ۱۰۰۰ س
۵۰۰۰ پ -
اوان - اینجا بازی(۶) خوب پیدا میشود -
بگ ۱۰۰۹۷ - د ۴۱۵۹۷۰ - اوان
۵۰ س - ۵۰۰ پ -
بھیرہ - قلعهٔ سنگین دارد - دریای قلعهٔ
آب سوائی(۷) سوهان روان است
بگ ۱۹۲۲۴۷ - د ۵۱۵۸۱۰۹ -
جیل غازیخان - بگ ۱۷۴۲۶ -
د ۳۲۰۰۰۰ - جانوهه - ۱۰۰ س -
۱۵۰۰ پ -
بالاکهتر - بگ ۵۸۲۵ - د ۴۰۰۰۰ - ۱۰۰۰ - کهتر
۲۰ س - ۱۰۰ پ -
بیروکهتر(۸) - بگ ۱۱۹۵ - د ۴۸۰۰۰ -
بلوکی وطن - بگ ۷۷۶۹ - د ۱۳۱۶۸۰۱ -
گکهر - ۱۰۰ س - ۵۰۰ پ -
تهرچک(۹) وامی - بگ ۶۰۸۲ -
د ۲۵۰۵۷۵ - گکهر - ۱۰۰ س -
۱۰۰۰ پ -
حویلی رهتاس - دو قلعهٔ سنگین دارد -
در پائین او آب کهان جاریست
بگ ۱۲۰۸۸۴ - د ۶۰۴۰۳۱۴۰ -
۶۷۰۵۲۳ سغ - گکهر بگیال -
۵۰۰ س - ۳۰۰۰ پ -
خوشاب - نزدیک دریای بهت واقع
است و اکثر زمین آن جنگل دارد

بگ ۷۳۰۰۲ - د ۲۷۰۲۵۰۹۳ - افغان
نیازی و عیسی خیل - ۵۰۰ س - ۷۰۰۰ پ
دان گرامی - بگ ۱۴۷۶۴۷ - د ۳۴۳۱۲۰۱
گکهر - ۱۵۰۰ س - ۱۰۰۰ پ -
دهنکوٹ - کنار دریای مهران یعنی سنده
واقع است کان نمک دارد - بگ ۱۹۲
د ۴۸۰۰۰۰ - اوان - ۱۵۰ س - ۱۰۰۰ پ
دربند - مایه ارام از قرار نقدی د ۴۱۰۰۰۰
جانوهه - ۲۰ س - ۵۰۰ پ -
دهراب - بگ ۲۳۳۰ - د ۹۶۰۰۰ -
جانوهه - ۲۰ س - ۱۵۰ پ -
دودوت - بگ ۲۳۳۰ - د ۹۶۰۰۰ -
جانوهه - ۲۰ س - ۳۰۰ پ
رلشیان - بگ ۱۱۹۵ - د ۹۲۴۹۶ -
اوان - ۱۰ س - ۲۰۰ پ -
شمس آباد - بگ ۲۴۶۶۴ - د ۷۴۴۵۰۳
گکهر(۱۰) - ۵۰ س - ۵۰۰ پ -
پتالا(۱۱) - بگ ۱۱۱۴۷ - د ۶۲۴۰۰۰ - جانوهه
۱۰۰ س - ۱۵۰۰ پ -
فتحپور کارگوری(۱۲) - بگ ۱۵۷۰۴۲ -
د ۴۲۶۱۸۳۱ - گکهر - ۵۰۰ س
۱۰۰۰۰ پ -
کل بهلک - بگ ۴۹۱۳ - د ۲۸۸۳۲۵۳
۱۸۱۷۶ سغ - بلوچ -
۲ س - ۲۰۰ پ -
گکیب(۱۳) - بگ ۱۶۹۶۱ -
د ۹۳۴۱۶۱ - کهتر - ۳۰۰ س
۱۲۰۰ پ -

اختلاف (۱) [ا] بیکن [ص] سکن [ش] سین (۲) [ش] تروانج بے نقطه (۳) همچنین در [ا] [ص] [ش] تروانج (۴) [ص] برکهیری - و در نقشها ترکهیری [ش] ترکهیری (۵) [ا] [ص] کهتران بے نقطه [ش] کران که بلا - و در [ا] سلاته یا سلاسه (۶) [ش] باری [ا] اُست بازی (۷) [ا] دریاے قلعه آب سواے روان است [ش] دریاے قلعه آب سولے اوست (۸) [ا] برولگ [ش] بیرو [ص] به وامروز لکها رکشتل است به بیرو کهتر و بالا کهتر (۹) [ا] گ [ا] تقرچک - در [ش] بے نقطه [ص] بهرچک (۱۰) [ش] کهر کهر (۱۱) [ا] پتاه [ص] بتالا [ص] سیاه و همه برخلاف ترتیب حروف تہجی [ک] شتاله (۱۲) [ص] کالوزی بنون (۱۳) [ا] کمیب [ش] کسپ [ص] کمیت [ک] کهیس

کهما - درراوه - بگ ۴۲۱۶ - د ۲۴۵۲۱۳
جانوهه - ۵۰ س - ۳۰۰ پ
گرجهاک - بگ ۲۱۴۹۱ - د ۹۶۱۷۵۵
جانوهه - ۱۰۰ س - ۱۵۰۰ پ
کچاکوٹ - دریک کروهی این پرگنه چشمه
ایست که آنجا حسن ابدال است
د ۵۸۲۵ - ۲۴۰۰۰ - راولهٔ ترین افغان
۵۰ س - ۲۰۰ پ
کاهوان - قلعه دارد از سنگ - بگ ۴۶۲۰
د ۱۹۲۰۰۰ - جانوهه - ۱۰ س - ۲۰۰
کانبت - بگ ۲۳۲۰ - د ۹۶۰۰۰
لنگا هتیار[1] - بگ ۲۳۲۰ - د ۹۶۰۰۰
۱۰ س - ۱۰۰ پ
ماکهیاله - بالای کوه قلعهٔ سنگین دارد - آبکم
و بدو کانِ نمک دارد و معبد است
بگ ۹۳۲۰ - د ۸۳۴۰۰۰ - جانوهه

۱۰۰ س - ۱۵۰۰ پ
مرالی - در دامنِ کوه واقع است
بگ ۵۸۲۵ - د ۲۴۰۰۰۰
۱۵ س - ۵۰۰ پ
ملوت - قلعه دارد از سنگ بالای کوه
بگ ۳۲۲۶ - د ۱۳۳۲۳۳ - جانوهه
۱۰ س[2] - ۲۰۰ پ
ندن پور - قلعه دارد از خشت پخته بر کوه
بگ ۴۰۹۹۷ - د ۲۴۱۱۰ - د ۱۱۴۰ سنغ
جانوهه - ۲۰ س - ۱۵۰ پ
نیلاب - زمین داخل بنارس است
بگ ۸۷۸۷ - د ۴۸۱۳۰۵
نارمی - برکنارهٔ سند ست - بگ ۹۹۷
د ۳۸۰۹۱ - گکهر - داخل اکبرآباد
نوکوسیرال کهتر - بگ ۹۲۶ - د ۳۸۰۹۲
کهتر - ۱۰ س - ۵۰ پ

هزاره قرلق[3] - بگ ۲۱۴۹۳۲
د ۱۸۰۵۳۴۲ - ۵۳۴۲ سنغ
دلازاک افغان - ۱۰۰ س - ۵۰۰ پ
هتیار لنگ - بگ ۷۲۸۱ - د ۳۰۰۰۰
بهکر برکهتری[5]
هزاره گوجران - بگ ۶۵۷۵
د ۲۷۰۸۹۶ - سوار و پیاده داخل
اکبرآباد
همت خان کرسوت - بگ ۱۲۵
د ۴۸۰۰۰ - گکهر - داخلِ اکبرآباد

بیرونِ پنجند

بلوت - د ۳۲۲۴۰ - بلوچ - ۱۰۰ س - ۱۰۰ پ
سهاور - د ۱۷۰۰۰۰ - چندیل وغیر آن
۴۰ س - ۷۰۰ پ
کاهلور - د ۱۸۰۰۰۰ - چندیل - ۵۰ س
۱۰۰۰ پ

صوبهٔ ملتان

از اول و دوم و سوم اقلیم فراهم - پیشتر از آنکه ته برین صوبه افزاید درازا از فیروزپور تا سیوستان چهار صد و سه کروه - پهنا از خط پور تا جیسلمیر صد و هشت - سپس طول تا کچ و مکران شش صد و شصت کروه - خاور رویه پیوسته بسرکار سهرند - شمالی بشور - جنوبی بصوبهٔ اجمیر - باختر سو کچ و مکران - لیکن برای کار آسانی هر دو را جداگانه می نویسد - گزین آبها - همان شش دریای پیشین - بهت نزد پرگنهٔ شور بچناب پیوندد و بیست و هفت کروه گذشته نزد ظفرپور براوی رسد و هر سه یک رود بار شود - و بشصت کروهی نزد اوچ بسند درشوند - و در دوازده کروهی نزدیک فیروزپور بیاه و ستلج درآمیزند - و ازان بس ناهها برگیرد - هر باری[6] دند نورنی - نزدیک ملتان بدان چهار آمیخته آمیزش یابند - هر دریا که بسند درآید سنده نام گیرد - و در ته مهران گویند - کوه شمالی - و هوا بسان صوبه لاهور - و بیشتر چیز بدان ماند لیکن در ملتان بارش کم شود و گرما بسیار ✤

ملتان از کهن شهرهای هندوستان است - طول صد و هفت درجه و سی و پنج دقیقه - عرض بیست و نه درجه و پنجاه و دو دقیقه - خشتین قلعه و بلند مناری حسن افزوده - شیخ بهاء الدین زکریا و بسیاری از اولیا را خوابگاه ✤

بهکر گزین دژیست و آنرا در کهن نامها منصوره نویسند - هر شش دریا یکتائی گزیده از ته او گذرد دو حصه از جانبِ جنوب قلعه و یک بخش از شمال - باران کم شود و میوه گزین ✤

اختلاف (۱) [ه] بهبار بےنقطه [ض] هتیار [گ] هبیار [ش] لنگاسیار (۲) در [ه] نیست (۳) [گ] مندن پور (۴) [ه] زلق [ض] زلاق [گ] زلق - در [خ] از مندن پور تا انتهای این صوبه نیست (۵) [ه] بهکر برکهری است [ض] بهکره کهتری (۶) [گ] هر - هرباری دند - نورنی ✤

میان سیوی و بهکر بزرگ دشتی است - بهنگام تابستان سه ماه سموم وزد +
دریای سند در هر چند سال از جنوب بشمال گراید و آبادی و یچا نیز از پی شتابد - ازین روخانه از چوب و خس سازند +
سه سرکار و هشتاد و هشت پرگنه بدو گراید - همه ضبطی - زمین پیموده سی و دو لک و هفتاد و سه هزار و نهصد و سی و دو بیگه و چهار بسوه - جمع پانزده کرور و چهارده لک و سه هزار و شش صد و نوزده دام - ازان میان سی لک و پنجاه و نه هزار و نه صد و چهل و هشت دام سیورغال - بومی هژده هزار و هفتصد و هشتاد و پنج سوار و یک لک و شصت و پنج هزار و شش صد و پنجاه پیاده +

سرکار ملتان - چهار دوآبه

۷۴ محل - بیگه ۵۵۸۶۴۹ بسوه - ۴ -
دام ۵۳۹۱۶۳۱۸ - ۱۳دام ۵۴۹۴۲۳۶ -
سیورغال - ۸۹۹۵ سوار - ۹۰۲۵۰ -
پیاده

دوآبهٔ بیت(۱) جالندهر

۹ محل - بیگ ۵۲۰۹۰ - د ۱۶۲۴۰۱۴۷ -
۱۴۱۰ س - ۱۷۱۰۰ پ
آدم واهن(۲) - بیگ ۵۳۸۶ - د ۳۶۹۸۸۵ -
قوم حسنر(۳) - ۳۰ س - ۷۰۰ پ -
جلال آباد - بیگ ۵۰۰۰ - د ۲۹۹۷۹۸ -
بکهیم - ۱۰ س - ۲۰۰ پ
دنیاپور - بیگ ۲۷۸۸۹ - د ۱۸۷۶۸۶۲ -
د ۹۸۹۱۱ سغ - آرقی(۴) رانو - ۵۰ س
۴۰۰ پ -
راجپور - بیگ ۱۳۶۸ - د ۹۰۳۹۷ -
جویه - ۲۰ س - ۳۰۰ پ -
شیرگده - بیگ ۷۵۰۰ - د ۵۷۴۱۲۰۰ -
پچهی و جویه و بهانه و ملاح(۵) - ۴۰۰ س -
۴۰۰۰ پ -
فتح پور - بیگ ۲۱۷۹۷ - د ۴۰۰۸۶۶۱ -
د ۲۴۵۹۲ سغ - جویه - ۵۰۰ س -
۵۰۰۰ پ -
کهرور(۶) - بیگ ۴۷۶۹۵ - د ۳۰۵۸۴۵۶۲ -
د ۴۰۹۳۱ سغ -
جویه - ۱۰۰ س - ۲۰۰ پ -
کهای بولدی(۷) - بیگ ۱۱۴۸۰ -
د ۵۹۴۲۳۳ - جت سروهو(۸) - ۲۰۰ س
گهلوکهاره - بیگ ۱۹۸۲۰ - د ۱۲۰۱۰۸۶ -
کلوجت - ۱۰۰ س - ۲۰۰۰ پ

دوآبهٔ باری

۱۱ محل - بیگ ۱۳۷۶۲۹ بس ۱۳ -
د ۹۱۲۳۳۴۱ - د ۲۰۷۳۸۲ سغ -
۷۷۵ س - ۱۴۵۵۰ پ
اسلام پور - قلعهٔ خشتین دارد -
بیگ ۲۳۰۸۵ - د ۱۵۵۰۸۹۶ -
د ۲۰۳۹۴ سغ - بکهیم و مرل -
۱۰۰ س - ۳۰۰۰ پ -
اسمٰعیل پور - بیگ ۹۰۰ - د ۴۹۹۳۲ -
مرل ۵ س - ۵۰ پ -
بلدهٔ ملتان - قلعهٔ خشتین دارد - بیگ ۲۳۲۲
د ۱۷۱۹۱۲۸ - د ۸۸۹۸۰ سغ - بکهیم
و شیخزادها - ۵۰ س - ۱۰۰۰ پ -
تلنبه - بیگ ۱۹۳۱۰ - د ۱۲۰۰۷۷۸ -
د ۱۵۷۶۲۲ سغ - سوهو - ۳۰۰ س
۵۰۰۰ پ -
مواضع پرگنهٔ چوکهندی - بیگ ۲۹۲۷ -
د ۱۹۱۰۵۴ -
حویلی شهر - بیگ ۳۵۹۲۵ - د ۲۲۸۸۲۵۴ -
د ۳۷۴۲۳ سغ - بکهیم -
مواضع پرگنهٔ خطپور - بیگ ۲۴۸۷ -
د ۱۴۹۵۷۸ -
مواضع دیگ(۹) راوی - بیگ ۸۹۷ بس ۱۴ -
د ۵۰۱۴۶ -
شاد عالم پور - بیگ ۲۴۱۲۱ -
د ۱۵۵۵۵۶۲ - د ۱۱۸۰ سغ - ۲۰۰۰ س - پ
مواضع پرگنهٔ کهای بولدی - بیگ ۴۸۵۷
بس ۱۹ - د ۴۹۰۶۵۴ -
ستیله - بیگ ۲۰۶۸ - د ۶۰۸۴۱۸ -
د ۳۵۹۸ سغ - جت - ۲۰ س
۵۰۰ پ -

دوآبهٔ رچناو

۶ محل - بیگ ۸۳۲۲۹ بس ۱۸ -
د ۵۱۱۳۸۸۴ - ۷۷۰ س -
۹۵۰۰ پ -
ایرج پور(۱۰) و دیگ راوی - بیگ ۳۷۶۳۰ -

اختلاف (۱) [ة] پت یا پٹ یا پیش (۲) [کا] داس یا داسن یا داهن [گ] داهن [نس] داهن [ش] داٸین (۳) [ش] جهر یا جهر (۴) [ة] ادتی [خن] ادتی در [تن] نیست (۵) [کا] بهانه بے نقطه [تس] بے نقطه [خ] تهانه (۶) [کاگ] کهردر (۷) [کا] بولدی [گ] بولدی [تس ش] اولدی (۸) [کا] سرو هو بی نقطه [ص] سروهو [ش] سرهو یا نرهو (۹) [کا] بے نقطه (۱۰) [کا] بچ پور [ش] ایراج پور +

د ۲۲۷۷۳۰۰ - کہرل - ۱۰۰ س
۲۰۰۰ پ
چوکھنڈی - بگ ۷۶۲۰ - د ۲۱۵۸۳۰۰ -
کتول - ۱۰۰ س - ۲۰۰۰ پ
خط پور - بگ ۹۳۸۷ - د ۵۰۵۲۹۹۰ -
جت سندھ - ۵۰۰ س - ۲۰۰۰ پ
دلی بہتی - بگ ۲۷۶۹ بس ۱۸ -
د ۲۵۶۵۶۹ - کہرل - ۲۰ س
۵۰۰ پ
کلبہ - بگ ۱۶۲۰۸ - د ۹۵۸۷۸۹۶ -
جت سوہو - ۵۰ س - ۲۰۰۰ پ

دوآبۂ سندھ ساگر

۴ محل - بگ ۲۴۸۱۲ - د ۱۲۸۱۹۲۳ -
د ۱۳۳۹۹ سنغ - ۲۲۰ س - ۲۰۰۰ پ
مواضع اسلام پور - بگ ۵۷۷۵ -
د ۲۷۳۳۵۷
رنگپور(۱) - بگ ۲۲۹۰۷ - د ۱۴۱۰۷۳۷ -
د ۱۰۷۲۷ سنغ - جت - ۲۰۰ س -
۲۰۰۰ پ
رای پور کنگی(۲) - بگ ۵۵۰۰ - د ۲۵۶۰۹۸۱ -
د ۲۶۶۲ سنغ - بھیم - ۲۰ س - ۵۰۰ پ
موضع از مواضع متفرقہ - یک محل -
بگ ۹۰۰ - د ۳۰۳۰ -

بیرون پنجند

۱۷ محل - بگ ۳۰۹۹۳ بس ۱۲ -
د ۲۵۵۲۰۲۸۸۱ - ۳۸۶۸۸۳ سنغ -
۵۸۰۰ س - ۵۷۶۰۰ پ
اوباورہ(۳) - بگ ۱۱۳۲۰ - د ۹۱۰۳۳۳۲ -
د ۴۲۶۸ سنغ - دھر - ۲۰ س - ۵۰۰ پ
اوچ - بگ ۲۹۰۵۶ - د ۱۹۱۰۱۴۰ -
شیخ زادہا و ساداتِ بخاری - ۱۰۰ س
۴۰۰ پ
بھورتی واہن(۴) - بگ ۱۶۶۹۲ -
د ۱۲۳۶۰۲۹ - ۱۳۵۶۴ سنغ -
رجپوت لودھی - ۲۰۰ س - ۲۰۰۰ پ
جمشیر - بگ ۴۳۲۴ - ۳۴۸۰۲۷ -
بلوچ بھولدی و نزدی(۵) - ۱۵۰ س
۲۰۰ پ
دووای - قلعہ خشتین دارد -
بگ ۲۰۵۲۰ بس ۱۱ - د ۲۴۰۰۰۰
بلوچ دودای(۶) - ۴۰۰ س -
۳۰۰۰ پ
دیوار اول - بگ ۲۷۱۸ - د ۱۴۰۰۰ -
رجپوت کوتوال - ۵۰ س -
۵۰۰ پ
دودخان - بگ ۱۷۹۰ - د ۱۴۳۰۰۰ -
مواضع راجپور - بگ ۴۵۲ - د ۲۹۸۵۴۴ -
ربری - بگ ۲۰۷۵ - د ۱۰۸۰۰۰ -
سیت پور - بگ ۳۰۸۵ بس ۴ -
د ۴۲۰۸۰۰ - افغان - ۱۰۰۰ س
۲۰۰۰۰ پ
سیوراہی - بگ ۵۱۲۴ - د ۲۸۶۰۰ -
دھر - ۲۰ س - ۱۰۰ پ
مواضع فتح پور - بگ ۳۱۲۲۴ - د ۳۳۰۷۷۹
مواضع کھرور - بگ ۱۳۸۴ - د ۸۶۷۸۹
مجلول غازی پور(۷) - بگ ۴۲۱۵ - د ۲۴۰۰۰۰
مود - قلعہ خشتین دارد - بگ ۹۰۸۳ -
د ۷۰۷۶۹۵ - ۲۰۳۴۴۰ سنغ - قریشی -
۵۰ س - ۱۰۰۰ پ
مروت - قلعہ خشتین دارد - بگ ۴۳۷۵
۲۰۴۰۰۰ - بھٹی - ۲۰۰ س - ۱۰۰۰ پ
ٹھنڈ(۸) - بگ ۹۲۳۲ بس ۱۲ -
د ۸۰۱۴۰۰۰ - ۲۰۰ س - ۱۰۰۰ پ

سرکار دیپالپور

۲۹ محل - بگ ۱۴۳۳۲۷۶۷ بس ۸ -
د ۱۲۹۳۳۴۱۵۲۳ - ۲۰۷۹۱۷۰ سنغ
۲۱۰۵ س - ۵۳۲۰۰ پ

دوآبۂ بیت جالندھر

۱۰ محل - بگ ۱۰۹۴۶۷ بس ۱۰ -
د ۵۵۸۸۸۸۸۸ - ۶۰۷۶۳ سنغ
اقوام مختلف - ۴۸۰۰ س - ۴۰۰۰ پ
پٹن - قلعہ خشتین دارد - بگ ۴۹۰۴۴
د ۲۹۲۸۹۲۹ - ۵۹۹۹۱۹۵ سنغ -
بھیل و دھوکھر - ۱۰۰۰ س - ۲۰۰۰ پ
دیپالپور لکھی - قلعہ خشتین دارد -
بگ ۴۴۲۲ بس ۱۱ - د ۱۳۵۱۰۵۹۶۴
د ۴۹۱۵۳۷۵ سنغ - جت و کھوکر و کنسو(۹)
و بھٹی - ۵۰۰ س - ۵۰۰۰ پ
دھنکشاد(۱۱) - قلعہ خشتین دارد -
بگ ۴۰۶۶۱ بس ۱ - د ۴۸۸۳۷۵۱
د ۳۷۱۵۲۳ سنغ - ۵۰۰ س(۱۲) - ۴۰۰۰ پ
دیونیر - بگ ۳۰۶۳۰ - د ۲۳۱۹۸۵۰ -
د ۲۳۴۰۰ سنغ - جت - ۵۰ س - ۱۰۰۰ پ
رحمت آباد - بگ ۳۱۲۸۵ -

اختلاف (۱) [ض] رنگپور - قلعہ خشتین دارد (۲) در [گ] نیست (۳) [ک] اوبادہ [ض گ] اوبارہ (۴) [گ ش] دراہن [ض] دربہن (۵) بو جہردی / ازدی - ود ۲۳۰۰۸۰۲ [ض] بردی / ابردی - در [ش] نیست (۶) [ک] دودائی / دوائی (۷) [ک] محلول [خ] محلول [گ] ... (۸) ابوکی مہند [ض] ہند [ش] سند (۹) ہمچنین در سنغ (۱۰) [ش] اکسیتی ز (۱۱) [ک] دہکساوی نقد [گ] دھنشاد (۱۲) در [ک] نیست

د ۹۰۰۵۲۰۹۱۸ - بلوچ کھوکھر - ۱۰۰ س
۲۰۰ پ
قبولہ[1] - قلعۂ سنگین دارد - بگ ۲۲۱۵ بس ۱۲
د ۷۱۸۳۰۸۴ - جوشہ[2] رومی - ۱۰۰۰ س
۲۰۰۰ پ
تیام پور لکھی - قلعۂ دارد - بگ ۸۷۶۴۵ بس ۱۹
د ۴۷۴۲۸۰۰۱ - ۵۵۵۸۹۳ سغ - بھٹی جت
۳۰۰ س - ۲۰۰۰ پ
کلنا کی لکھی - بگ ۳۴۲۵۵۲ بس ۳
د ۲۲۸۵۹۶۹ - ۹۳۸۰۹ سغ
بھٹی وجت - ۵۰ س - ۱۰۰۰ پ
کھوکھر این لکھی - بگ ۲۱۱۳۰ - د ۱۰۱۱۷۱۵
د ۳۸۳۵ سغ - کھوکھر - ۱۵۰ س
۱۰۰۰ پ
لکھی لوستانی[3] - بگ ۹۱۵۱۰ بس ۱۲
د ۳۱۵۶۷۵۹ - د ۵۹۴۰ سغ
بھٹی وخلجی - ۱۰۰ س - ۴۰۰۰ پ

دوآبہ باری

۶ محل - بگ ۱۹۳۴۹۵ بس ۹
د ۱۱۰۵۳۹۳ - اقوام مختلف
۱۱۰۰ س - ۱۴۰۰۰ پ
بہرہ پال[4] - بگ ۱۸۷۱۷ بس ۹
د ۱۱۷۵۳۹۳ - بھٹی - ۵۰ س - ۵۰۰ پ
بابا بکھوج - قلعۂ دارد - بگ ۳۹۳۸۵
د ۲۰۲۰۲۵۶ - ۱۰۲۵۶ سغ
سادات وجت - ۱۵۰ س - ۲۰۰۰ پ
جہنی[5] - بگ ۲۵۹۹۳ - د ۱۲۰۰۶۰۰
د ۶۰۰ سغ - سادات وغیرہ - ۵۰ س
۲۰۰۰ پ

رحیم آباد - بگ ۲۴۳۲۹ - د ۱۱۸۶۷۱۴
کھرل بلوچ - ۵۰ س - ۵۰۰ پ
صدکھرہ - بگ ۵۹۴۴۷ - د ۳۵۵۱۲۳۰
د ۲۰۹۷۶ سغ - کھرل و بلوچ
۳۰۰ س - ۴۰۰۰ پ
سندھالی - بگ ۲۵۶۲۴ - د ۲۷۰۳۴۲۹
بھیم - ۵۰۰ س - ۵۰۰۰ پ

دوآبہ رچناو

۷ محل - بگ ۱۴۲۸۵۶ بس ۲
د ۸۵۳۴۹۱۵ - د ۵۸۰۸ سغ
اقوام مختلف - ۷۱۰ س - ۶۲۰۰ پ
خانپور - بگ ۱۹۶۹۹ بس ۱۱
د ۱۲۸۵۷۴۰ - د ۹۰۳۸۰ سغ
کھرل - ۳۰ س
۵۰۰ پ
ریچی چندھڑ - بگ ۹۱۵۳ بس ۱۲
د ۶۰۵۵۵۷ - د ۱۲۲۰ سغ - چندھڑ
۵۰ س - ۱۰۰۰ پ
شہزادہ بلوچ - بگ ۱۲۷۴۹ بس ۱۲
د ۲۴۳۷۸۹۷ - بلوچ - ۱۰۰ س
۱۰۰۰ پ
عابدی آباد - بگ ۵۹۷۵ - د ۳۴۳۹۲۲
جت - ۱۰ س - ۳۰۰ پ
فرید آباد - بگ ۱۸۷۰۸ - د ۱۰۹۸۶۹۴
جت - ۲۰ س - ۱۰۰۰ پ
کھرل - بگ ۳۳۷۳۲ - د ۱۹۰۷۰۲۹
د ۲۸۰۰ سغ - کھری - ۳۰۰ س
۲۰۰۰ پ
مہیس - بگ ۴۲۹۴۴ - د ۲۵۰۴۱۸۲

۲۰۰ س - ۵۰۰۰ پ

بیرون پنجند

۶ محل - بگ ۳۸۶۴۷۰ بس ۷ - د ۲۵۸۰۷۷۱
د ۷۹۹۴۵ سغ - ۱۰۰۰ س - ۱۲۳۰۰ پ
جلال آباد - بگ ۵۷۴۴۳ بس ۷
د ۱۷۳۹۲۸۹ - رنگھر[6] بھٹی جٹ
۵۰ س - ۱۰۰۰ پ
جنگل - بگ ۱۸۰۱۶ - د ۶۵۳۵۱۶
بھٹی - ۳۰۰ س - ۴۰۰۰ پ
عالم پور - بگ ۳۱۰۰۸ بس ۱۰
د ۱۵۷۹۵۵۸ - رنگھر جت
۵۰ س - ۱۰۰۰ پ
فیروزپور - بگ ۲۱۷۷۱۰ بس ۱۷
د ۱۱۴۷۹۴۰۴ - د ۱۹۹۴۰۴ سغ
افغان رنگھر - ۵۰۰ س - ۴۰۰۰ پ
مواضع لکھی قبولہ - بگ ۲۹۱۸۵
د ۱۶۳۶۵۵۰
محمود ٹ - بگ ۵۶۶۱۴۴ بس ۱۳ - د ۳۴۲۲۵۴
د ۲۵۰۵۶۸ سغ - بھٹی کھوکھر
۱۰۰ س - ۳۶۰۰ پ

سرکار بھکر

۱۲ محل - بگ ۲۸۲۰۱۳ - د ۸۴۲۴۹۴۷
د ۶۰۰۴۱۹ سغ - ۴۶۰۰ س
۱۱۱۰۰ پ
الور - قلعۂ دارد - بگ ۱۴۳۷۰۰
د ۱۱۳۲۱۵۰ - د ۲۰۵۵ سغ
دھرنجہ[7] - ۲۰۰ س - ۵۰۰ پ
بھکر - قلعۂ مستحکم دارد - د ۷۸۳۶۲۲
مہر وریار - ۲۰۰ س - ۱۰۰۰ پ

اختلاف (۱) [ک] لکھی قبولہ (۲) [متن] جوبہ (۳) [گ ش] ایوسقان [ص] دوسقانی [ی] رسقانی یا رس تانی (۴) [ق] بال بیرہ [گ] بھیرہ بال (۵) [ص] جہنی (۶) [ص] بھٹی [و ش] لے بے نقط - و بخیال کرلٹی درست باشد (۷) [ع ص] دھرلحری بے نقط [ش] سدنجہ

جانه دله - بگ ۵۷۸۴۷ - د ۲۱۰۲۷۰۹ - ۸۵۰۶۴ سغ - جعنه(۱) - ۴۰۰ س - ۸۰۰ پ	سنگر - بگ ۱۰۰۸۱۸ - د ۱۸۰۸۶۲۹ - ۳۲۲۳۲ سغ - سهیچه(۲) - ۵۰۰ س - ۱۰۰۰ پ	کهره کاکن - بگ ۱۵۱۵۴۱ - د ۶۲۲۲۳۲۱ - ۱۳۸۶۰۸ سغ - دهاریجه - ۵۰۰ س - ۱۰۰۰ پ
جنوی - بگ ۷۹۸۲۱ بس ۱۴ - د ۲۲۴۶۸۷۳ - ۱۵۶۸۴ سغ - ۴۰۰ س - ۸۰۰ پ	سیوی - د ۱۳۸۱۹۳۰ - افغان - ۵۰۰ س - ۱۵۰۰ پ	کاکهری(۴) - بگ ۱۷۸۲۳۸ بس ۱۲ - د ۲۱۰۶۴۳۱ - ۶۳۲۰۸ سغ - منکریه - ۵۰۰ س - ۱۰۰۰ پ
دربیله - بگ ۱۲۱۱۴۶ - د ۱۲۶۲۷۶۱ - ۶۸۸۷۲ سغ - بهتی - ۲۰۰ س - ۵۰۰ پ	فتحپور - بگ ۵۰۰۵۰ بس ۱۰ - د ۹۵۸۷۷۲ - سهیچه و دهاریجه - ۲۰۰ س - ۱۰۰۰ پ	ماهله - بگ ۱۲۸۰۷۸ - د ۱۲۵۲۷۱۳ - ۲۸۹۴۴ سغ - دهاریجه(۵) - ۵۰۰ س - ۱۰۰۰ پ
	کهجانه(۳) - بگ ۱۰۰۶۲ - د ۴۳۵۲۰۵ - جات - ۲۰۰ س - ۱۰۰۰ پ	

تخت نشینان

شیخ یوسف - ۲ سال -	سلطان حسین مذکور -	شیر خان -
سلطان محمود شاه - ۱۷ سال -	سلطان محمود پورِ سلطان فیروز - ۲۷ سال -	سلیم خان -
سلطان قطب الدین پورِ او - ۱۶ سال -	سلطان حسین پورِ سلطان فیروز - ۱ سال -	سکندر خان -
سلطان حسین پورِ او - ۳۰ سال -	شاه حسین(۶) حاکم سند -	
سلطان فیروز پورِ او - ۱ سال -	میرزا کامران -	

برخی در تصرفِ فرمانروایانِ دهلی بود و لختی بزرگان سند دستِ چیرگی می‌گشودند و چندی غزنویان داشتند - ازان باز که این صوبه بتصرفِ سلطان معز الدین سام درآمد پیوسته بدهلی باج(۷) گذاردی +

در سال هشتصد و چهل و هفت که سلطنتِ دهلی بسلطان علاء الدین رسید و کار فرمانروائی از رونق افتاد هر یکی از زبردستی آرزوی سری پیش گرفت - لختی بدگوهران شورافزا شیخ یوسف قریشی را که مجاور شیخ بهاء الدین زکریا بود بسروری برگرفتند - و سپس رقم عزل(۸) بر ناصیهٔ حال او کشیده آمد. و سخت تکاپو خود را بدهلی پیش سلطان بهلول رسانید و مرزبانی بیکی از لنگاهان بازگردید و سلطان محمود شاه لقب نهاد - گویند این بومی نخست دختر بدو داد - بدین پیوند گاه تنها بدیدن آمدی تا آنکه شبی بپخته کاری چنین شعبده بازی نمود +

و در هنگام سلطنتِ سلطان قطب الدین سلطان محمود خلجی از مالوه بتسخیر ملتان آمد و ناساخته کار برگردید و برخی گویند نخستین لنگاه(۵) که سروری یافت قطب الدین بود - و در زمان سلطان حسین بهلول باربک شاه را با جمعی بیاوری شیخ یوسف فرستاد و بی بهره بازگردید - چون دست فرسود(۶) کهن سالگی گشت و هر ره درایان فراوان پور بزرگ خود را که فیروز خان نام داشت سلطان فیروز شاه لقب نهاده جانشین گردانید و خود برکنار نشست - وزیر او عماد الملک پسر او را زهر بخورش داد و سلطان حسین باردیگر بر مسند فرماندهی نشست و محمود خان بن سلطان فیروز را ولیعهد گردانید - و چون سلطان حسین سی و چهار سال یا سی حکومت کرده درگذشت سلطان محمود کلانی یافت - در زمان او چند بار لشکر مغل گرد شورش برانگیخت و ناکام بازگردید - بدگوهران نافرجام از ناتوان بینی

اختلاف (۱) [خ] جنه یا جته (۲) [ه] سهیچه یا سهیچ [خ] سهچه [خ] سجه (۳) [ک] گهرجانه (۴) [خ] کاکری (۵) [خ] اریجه (۶) [ک] محمد (۷) [خ] شاه حسین ارغون (۸) در [ه] نیست +

میان جام بایزید کرا از دیرباز وزارت داشت و سلطان غبار دوائی برانگیختند و از راه های دور دست آئین پخته کاری سخنان غلط انداز برساختند و کار به آویزه کشید - دستور جدائی گزیده از ملتان به شور رفت و خطبهٔ سلطان سکندر لودی برخواند - چون درگذشت پور خرد سال او را سلطان حسین خطاب داده بر تخت نشاندند - میرزا شاه حسین از تته آمده ملتان برگرفت و به لنگر[(۱)] خان سپرد - میرزا کامران از و در تصرف خویش آورد - و سپس شیرخان و سلیم خان و سکندر را به پایه چیره دستی یافتند - و چون بفروغ دادگری جهانبانی جنت آشیانی هندوستان نوز آگین شد - امینی افزود امروز بدادگری شاهنشاهی آسایش جای عالیان +

سرکار تته

از دیرباز ملکی جداگانه بود و اکنون بر قلمرو افزود - درازا از بهکر تا کیچ و مکران دویست و پنجاه و هفت کروه - پهنا از قصبهٔ بدین تا بندر لاهری صد - دیگر از قصبهٔ چاند واز توابع بهکر تا بیکانیر شصت - خاور سو گجرات - شمال بهکر و سوی جنوبی شور دریا - باختر رو کیچ و مکران - از اقلیم دوم - طول[(۲)] صد و دو درجه و سی دقیقه - عرض بیست و چهار درجه و ده دقیقه +

تخت بر همنا باد پای تخت - بزرگ شهری بود - قلعهٔ او هزار و چهار صد برج داشت و دوری میان هر دو یک طناب - وامروز از برج و بارهٔ او فراوان نشان - سپس الور و امروز تته - دو بیل آنرا گویند - شمالی کوه چند شاخ شده - یکی تا قندهار کشیده است و دیگر از دریای شور تا قصبهٔ کوه[(۳)] بار و این را رام گر نامند - سیوستان انجا مد و آنجا را لکتی خوانند - الوس بزرگ بلوچ آنجا است و ایشان را کلمانی گویند - بیست هزار خانه - از انجمله هزار سوار - گزیده شتر از ینجا برخیزد - و دیگر از سهوان تا سیوی - آنرا کهتر نام بود - گروه نه مردی را بنگاه - سه صد سوار و هفت هزار پیاده - و در پایان این گروهی دیگر از بلوچ اند به نظهری[(۴)] زبان زد روزگار - هزار کس - گزین اسپ از ینجا برآید - دیگر کوهی ست یک سر او پیوسته بلخ و دیگر بمردم کلمانی آنرا کاره گویند - چهار هزار بلوچ را بنگاه +

زمستانش محتاج پوستین نیست و تابستانش بجز سیوستان معتدل - گوناگون میوه شود خاصه انبه که بس خوب باشد - و در صحرای او خرد خربزه خودرو بهم رسد - گل فراوان شود - شتر بسیار و خوب برآید - مدار بر کشتی - و بسیار گونه شود و از خرد و بزرگ چهل هزار - گوره خر و خرگوش و کوته[(۶)] پاچه و خوک و ماهی شکار کنند +

و این ولایت غله بخش است - سوم حصه از کشاورز برگیرند - و کان نمک و آهن دارد - شالی بسیار و گزین پدید آید - و در شش گروهی تته کان سنگ زرد - دراز و کوتاه ببرند و بعمارات کار برند - مدار خورش بر برنج و ماهی است قاق سازند و کشتیها برآسوده به بنادر و دیگر شهرها برده سود برگیرند - و از ماهی روغن کشند و بکار کشتی آید - قسمی است از ماهی که پلوه گویند - به نیکوئی و خوش مزگی کم همتا - از دریای شور بسند آید - جزات گزیده شود - تا چهار ماه بپاید +

نزدیک سیهوان بزرگ کولابیست - درازا دو روزه راه - آنرا منچور گویند - بر فراز آب زینها[(۷)] ساخته برخی ماهی گیران زندگی بسر برند +

از شگرف سوانح حال جگر خوار است - او آدمی است - بنظر و افسون جگر رباید - برخی چنین گویند

اختلاف (۱) [ن] لنگر خان - در دیگر نسخ لشکر خان (۲) بچنین در نسخ (۳) [ه] کوره بار - و صاحب آثار الامرا کوه بار نوشته (۴) [ه] نظهری بزبان [ش] نظهری کا زبان زد [ص] به نظهری زبان زد [ک] به نظهری زبان زد (۵) در [ه] نیست [ش] شیر (۶) [ص] کوته پا (۷) [ص] رستها +

گاه گاه او را حالتی رو دهد - بر هر کس که نظر اندازد بیخود شود - دران هنگام مانند انار دانه چیزی از آدمی بر بایه و لختے درون ساق پانگاه دارد - درین ایام جگر ربوده مدهوش باشد - وچون از چاره نا امید شوند بر بالای آتش انداز طبق واری بهن شود وبا هم خویشاوندان بخش کرده بخورد و پیمانهٔ زندگی آن بیخود لبریز گردد - و هر کرا خواهد مانند خود سازد پاره ازین بخورش دهد وافسونی بر آموزد - وچون گرفتار آید ساق پاے او شگافته آن انار دانه آسا را برآورند وبخورد آن آفت رسیده دهند - بهی پذیرد - بیشتر زنان باشند - و در کمتر زمانی از دور دستها خبر آورند - واگر سنگها بسته بدریا اندازند فرو نشود - وچون خواهند که ازین روش برآرند بر هر دو شقیقه و بند هاے او داغ نهند و چشم بنمک انباشته در خانه زیر زمین چهل روز آویخته دارند وطعام بے نمک بخورش دهند وبرخی افسون خوانند - درین هنگام او را ڈهچره نامند (بفتح دال هندی وهای خفی وسکون جیم فارسی وفتح را و هاے مکتوب) - اگرچه آن نیرو نماند لیکن شناسای جگرخوار باشد وبدیده وری او آن جانگزا گرفتار آید وبخواندن افسون یا خوراندن چیزی تندرستی بخشد - از و شگرف داستانها گزارش کنند و شگفت آورد ÷

واین ملک چهارم سرکار است از صوبهٔ ملتان - از حدود اوچ تا تته شمال رویه کوه هاے بلند جار اواندران الوس بلوچ گروها گروه - وجانب جنوب از اوچ تا گجرات کوه هاے ریگ - از احشام[1] بهتی وجز آن گوناگون - واز بهکر تا نصیرپور وامرکوٹ مردم سوده[2] وچاریجه و دیگران را بنگاه ÷

پنج سرکار وپنجاه وسه پرگنه بدو گراید - جمع شش کرور وشصت ویک لک وپنجاه ودو هزار وسه[3] صد ونود وسه دام ÷

سرکار تته	گرہر[7] — ۳۳۲۸۴۷۶ د	کوری — ۵۲۹۹۳۷ د
۱۸ محل — ۲۵۹۹۹۹۹۱ د	لیکن کهیره — ۵۳۵۷۹۵ د	لوندا — ۱۱۱۹۹۷۳ د
بندر لاهری — ۵۵۲۱۴۱۹ د	لجه[8] — ۱۱۰۵۶۰۶ د	مندلی[9] — ۶۹۴۲۶۹ د
بتورا[4] — ۴۹۳۲۳۸۶ د	باجر — ۱۲۲۱۷۵۲ د	مدوی — ۲۳۵۲۶۰۵ د
بهرام پور — ۱۳۱۱۶۱۲ د	نظام پور — ۳۵۲۷۲۴ د	لوبیار[10] — ۱۲۸۰۴۳۹ د
بوری — ۴۳۴۳۰۵ د	سرکار حاجکان	سرکار سیوستان
جکر — ۳۴۸۴۶۲ د	۱۱ محل — ۱۱۷۸۴۵۸۶ د	۹ محل — ۱۵۵۴۶۸۰۸ د
جارا — ۸۲۳۹۰ د	باغ فتح — ۳۴۰۱۷۳ د	باتر[11] — ۲۰۲۰۸۸۴ د
درک[5] — ۲۹۷۰۴۴۱ د	بیله — ۶۵۶۳۲۷ د	باغبانان[12] — ۱۹۴۸۱۵۲ د
دنگری[6] — ۳۱۵۹۲۱ د	حاجکان — ۵۵۵۶۹۹ د	بتن[13] — ۱۹۰۲۰۳۳ د
رتنه — ۸۴۲۱۴۴ د	جون — ۳۱۶۵۴۱۸ د	بوسیکان[14] — ۱۸۲۵۱۹۰ د
سانکوره — ۲۱۰۸۰۹۷ د	راه بان — ۷۴۲۹۷۳ د	جنجه — ۱۹۷۸۹۵۳ د
سرسی جام — ۱۴۲۶۴۱ د	قریات مذکور — ۳۴۶۷۸۳ د	خط — ۱۳۲۹۹۲۳ د

اختلاف (۱) [ک] اشام (۲) [ک ض] سرده [گ] سوره [ش] سوده (۳) [گ] ردیست (۴) [ک] بنورا [ض] یتورا [گ] بتوار [ض] ننوار (۵) [گ] تنگ (۶) [ش ت] دیکری (۷) [گ] کرکر (۸) [ک] لجه [ض ش] لجر [گ] منوجر (۹) [گ] سندرسی (۱۰) [ک] لوبیار یا لزبیار [گ] لزبیار [ض] بوسار [ش] لوسار (۱۱) [گ] بار [ش] باتر (۱۲) [ک گ ف] اغبانان [ض] باغبانان (۱۳) [ک ش ق ف] بتن [ض] بتن (۱۴) [ک] لوسکان بے نقط [ض] لوسیکان [گ] بوستکان [ش] لوسنکان ÷

حویلی سیوستان - قلعهٔ مستحکم[1] دارد - ۱۲۲۹۷۳۲۲ د	سماوانی[3] ..... ۲۰۳۱۵۳۰ د	چکر هاله ..... ۷۴۷۱۷۵۵ د
کاہان ..... ۱۶۴۰۷۶۴ د	کیدال[4] ..... ۵۱۵۹۰۴ د	سیار ..... ۷۱۹۲۰۷ د
لاکهاوت[2] ..... ۱۲۳۱۷۷۶ د	کاسار ..... ۳۰۱۷۳۸ د	خانپور ..... ۹۸۳۶۵۵ د
سرکار نصیرپور	ارکندن ..... ۲۲۳۳۹۲۶ د	قواری[5] ..... ۵۷۱۰۷۳ د
۷ محل ..... ۷۸۳۴۶۰۰ د	نصیرپور ..... ۱۸۷۸۱۲۶ د	کهری جونه ..... ۵۰۸۱۵۲ د
امرکوٹ ..... ۱۰۵۷۸۰۲ د	**سرکار چکر هاله**	برکه شاول[6] ..... ۴۹۰۳۶۸ د
ملسره ..... ۳۲۶۱۰۴ د	۸ محل ..... ۵۰۸۵۴۰۸ د	برہی[7] ..... ۳۳۳۵۸۸ د
	اریور ..... ۷۳۱۱۹۰ د	

فرماندهان

فرزندان تمیم انصاری در عصر بنی امیه -
سومرگان[8] - سی و شش تن - ۵۰۰ سال
جام انر[9] - از اوسس سه سال و شش ماه
جام جونا برادر او - چهار سال
جام بانهبینه[10] - پانزده سال -
جام تماچی[11] برادر او سیزده سال و چند ماه
جام صلاح الدین - یازده سال و چند ماه

جام نظام الدین پور او - دو سال و کری چند ماه
جام علی شیر تماچی[12] - شش سال و چند ماه
جام کران بن تماچی - یک روز و دو پاس
فتح خان ولد سکندر - یازده سال و چند ماه
تغلق برادر او - بیست و هشت سال
مبارک پرده دار - سه روز -
سکندر بن فتح خان - یکسال و شش ماه

سنجر عرف رادهن[13] - هشت سال و چند ماه
جام نظام الدین عرف جام نندا - شصت سال و چند ماه -
جام فیروز پور او - دوازده سال
جام صلاح الدین خویش فیروز -
باز[14] جام فیروز -

در باستان راجه بود سیهرس نام - پای تخت او الور - خاور رویه تا کشمیر داشت و باختر سو تا مکران و جنوب تا بدریای شور و شمال تا کوه - از فارس لشکری بیور تاولی آمد - او را دران آویزه روزگار سپری شد - و آن گروه لختی ولایت را یغمائی ساخته باز گردیدند - و پور راجه رای ساهی جانشین شد و بروشنی خرد و یاوری وزیر آگاه دل رام نام دادگری روائی یافت و روزگار آرامش گرفت - برهمنی چچ[15] نام از خوزستان بدان پیوست و بچرب زبانی و حرف سرائی خود را بگران ارزش فروخت و در کمتر زمانی والا پایگی پیرفت - و چون وزیر را پیمانهٔ هستی پر شد بجای او برگزیدند - از بدگوهری و تباه سرشتی با زن راجه پیوند دوستی بست - هرچند اولیای دولت رسانیدند باور نکرد - در هنگام بیماری راجه آن بی آزرم تباه سرشت باتفاق آن ناپارسا زن سران لشکر را بعنوان گنگش[16] یکیک طلب داشته بگوشه نشاندند و دشمنان هریک را بدلاویزه وعدها بجا نگرانی برگماشت

اختلاف (۱) این حلاد [ه گ] نیست (۲) [ض] لاکهاوت (۳) [گ] سماوانی [ض ت] سوانی (۴) [ت ش] کندال (۵) [ه گ] قواری [ض] قواری بی نقطه [ض] قواری (۶) [ه] برکه شاول بی نقطه [ض] برکه شاول [گ] شامل [ض] برکه بیاری (۷) [ض] مرلی بی نقطه [ه گ] برہی [ض ت] برہی (۸) [ه] سومکان (۹) [ض] والیوٹ انر - بضم الف وفتح نون (۱۰) [ه گ] بانهبینه [ض] بانهبینه دو [ض] نیست الیوٹ بانهبینه (۱۱) در الیوٹ فهرست جامان سند موافق تاریخ معصومی چنین دیده - جام انر پور جام - جام جونا برادر با بینه - جام تماچی - جام بانهبینه - جام تماچی برادر او - جام صلاح الدین - جام نظام الدین - جام علی شیر - جام کرن - جام فتح خان - جام تغلق بن سکندر - جام مبارک - جام راسی دن به - جام سنجر - جام نظام الدین - جام فیروز (۱۲) [ض] بن تماچی (۱۳) [ض] رادهن (۱۴) [ه] بارم [ض] حاضر در نام (۱۵) در نسخ چچ باچ +

وچون به نهانخانهٔ نیستی فرو شدند وراجه نیز رخت هستی بربست پسرے برخاست ـ نذر بندگان بدو گردیدند ورانی را بزنی برگرفت وزبان زدگی جاوید اندوخت ـ لیکن در آبادی ملک وافزونی آن کوشش نمود وبر کچ و کیران چیره دستی یافت ❊

درزمان عمر خطاب رض مغیره ابی العاص ازراه بحرین بدیبل آمد ـ سپاه آنجا بجنگ ایستادند ـ مغیره دران ناوردگاه فرو شد ـ ودر خلافت عثمان رض آگاه خردی را بپژوهش احوال سنده فرستادند ودر سرانجام لشکر شدند ـ فرستاده چنان رسانید اگر لشکر بسیار رود از وق رسد وکم کاری نسازد ـ وفراوان آهو برگذارد ـ امیر المومنین علی رض لشکرے فرستاد ـ لختے سرحد دیبل را برگرفتند واز آگهی درگذشتن خلیفه لشکر بازگردیده بکران شتافت ـ ومعاویه دوبار لشکر بسنده فرستاده هر دو بار بیشترے در آویزش فرو شدند ❊

پنج چهل سال کامرانی نموده خواب در اپسین کرد ـ سپس داهر پسر خرد چچ بر مسند بزرگی نشست ـ ودر زمان ولید بن عبد الملک چون حجاج امارت عراق یافت از جانب خود محمد قاسم که هم ابن عم وهم داماد بود بسنده فرستاد چند بار با داهر آویزشهای سترگ نمود ـ آخر روز پنجشنبه دهم رمضان نود و نه هجری در نورد نقد زندگی بسپرد وملک سته در تصرف آن گروه درآمد ـ دو دختر رای داهر را که در بند افتاده بودند با دیگر نفایس نزد خلیفه فرستاد ـ آن حیله اندوزان بکین توزی پیش خلیفه وانمودند که محمد قاسم دست تصرف برگشاده است ـ خلیفه از زود رنگی برهیز نموده بخشم رفت و فرمان فرستاد که در پوست خام کرده بدرگاه فرستند ـ بهنگامیکه میخواست بر سرای هرچند والی تتوج دست برد نماید منشور خلیفه رسید ـ از فرمان پذیری تن درداد ـ چون بدان آئین بدار الخلافه بردند خلیفه بدان دختران نمود ـ برگفتند کام دل یافتیم وکشندهٔ پدر خویش را بدین حال دیدیم ـ بر رای خلیفه شگفت آمد که چگونه بے ژرف نگهی چنین فرماید ـ آئین بزرگان دادگر آنست که بگفتهٔ تنها کسے از جا نروند ودر پژوهش دوربینی بکار برند که راستی بس کمیاب وناراستی فراوان خاصه در بارهٔ برکشیدگان خود که عالمیان بے دشمنی برایشان جوش ناتوان بینی نمایند ـ واز آباد برونان خراب درون بسیارا نارشید که بسا به گوهران شور انگیز بچرب زبانی خود را بگران ارزشے بفروشند ـ وبدستان سرائی بجز ابلی نیکو کاران برنشینند ❊

پس از محمد قاسم چندگاه بزرگی این ناحیت در اولاد بنی تمیم انصاری بود ـ وبعد ازان الوس سومره(١) فرمان روائی کردند ـ سپس بازگردید ـ خود را از نژاد جمشید شمرند وهر یکے خود را جام نامد ـ ودر عهد جام بانهتیه(٢) سلطان فیروز شاه سه بار از دهلی بر سر او لشکر برده شایسته پیکارها نمود ـ بار سوم او را برگرفت وبدهلی آورد وسنده را بملازمان خود بسپرد ـ وچون آثار نیک ذاتی وکاردانی از پیشانی او برخواند بایالت آن دیار فرستاد ـ وچون جام تغلق درگذشت پرده داری مبارک نام بیاوری هرزه درایان شور افزا بجاے او نشست ـ وپس سکندر بن جام فتح خان مسند آرا شد ❊

ودر زمان جام نندا شاه بیگ ارغوان از قندهار آمده سیوی برگرفت ـ سلطان محمد برادر خود را آنجا گذاشته بقندهار بازگردید ـ وجام مذکور بر سر او لشکر فرستاد ـ او دران آویزه فرو شد ـ شاه بیگ بار دیگر بدین ولایت آمد ـ سیهوان وبسیاری سنده بدست آورد وبمردم خود سپرده برگشت ❊

درعهد فیروز صلاح الدین نام از خویشان بآویزه برخاست وچون کاری از پیش نرفت پناه بسلطان محمود

اختلاف (١) [نسخهٔ ش] سمره (٢) [ه] بابهینه [ش] نانیه [ص] بابله ❊

گجراتی برد - سلطان مقدم او را گرامی داشته لکک همراه ساخت - دریاخان وزیر جام فیروز از بی حقیقتی بدو دم داستان شد و ملک سند بی جنگ بدست جام صلاح الدین افتاد - پس از چندگاه دریاخان مذکور بدستگیری جام فیروز که خمول گزیده بود همت برگماشت و باز حکومت بدو رسید - صلاح الدین باردیگر از گجرات از سلطان لشکر آورده ملک برگرفت و فیروز بقندهار رفت و شاه بیگ کومک همراه گردانید نزد سیاهوان جنگ پیوست و صلاح الدین را با پیمانهٔ زندگی پرگشت و بزرگی بر جام فیروز قرار گرفت - در سال نهصد و بیست و نه شاه بیگ آمد و سند را بدست آورد و جام فیروز بگجرات رفت و دختر خود را بسلطان بهادر داد و در سلک امرای او در آمد - و حکومت سند بشاه بیگ باز گردید - او پسر ذوالنون بیگ سپه سالار سلطان حسین میرزا است - قندهار در اقطاع او بود - و چون شیبک خان اوزبک به پسران سلطان حسین میرزا جنگ کرد او دران آوردگاه مردانه فرو شد - حکومت قندهار به پسر رشید او رسید - در مردانگی یکتائی و با علم رسمی آشنائی داشت - چون درگذشت پور او شاه حسین بجای او نشست و ملتان را از سلطان محمود برگرفت - پس از و میرزا عیسی پسر عبد العلی ترخان و باینده محمد - چون ابوالبکی داشت بکار ملک نپرداختی - میرزا جانی بیگ پسر او انتظام ده آن دیار بود تا آنکه عساکر منصورهٔ شاهنشاهی بآن دیار رفته معدلت آرا شد و میرزا جانی بیگ در سلک بندگان شاهنشاهی در آمد ❊

صوبهٔ کابل

از سوم و چهارم اقلیم فراهم کشمیر - پکلی - بنبر - سواد بجور - قندهار - زابلستان که پای تخت آن بیشتر غزنه بود و امروز کابل ❊

سرکار کشمیر

ازین صوبه کشمیر از سوم و چهارم اقلیم - درازا از قنبر ویر [۱] تا کشن گنگ صد و بیست کروه - پهنا از ده تا بیست و پنج - شرقی پرستان [۲] و دریای چناب - شرقی جنوبی بانهال و کوه جمو - شرقی شمال تبت کلان - مغربی پکلی و دریای کشن گنگ - مغربی جنوبی ولایت گکهر - مغربی شمالی تبت خرد - هر چهار سو شمالی کوه - از هندوستان بیست و شش راه رود لیکن راه بهنبهر و پکلی گزیده تر و بیشتر سواره تران رفت - نخستین نزدیکتر و چند شعبه دارد سه گزین - هستی [۳] و تر بیشتر در آمد لشکرها ازین راه - پیر پنجال [۴] - گیتی خداوند سه بار ازین راه نگارش سرای کشمیر در آمد اگر بران کوهسار گاوی یا اسپی بکشند در ساعت ابر و باد برجوشد و برف و بلدان ریزد - تنگ تلیه [۵] ❊

دلکشا ملکیست - اگر یک باغ همیشه بهار یا یک قلعهٔ آسمانی پایه برخوانند سزاوار - و اگر عشرتگاه سبکروحان و خلوتکدهٔ گوشه نشینان برگویند درخور - آبهای خوشگوار و آبشارهای سامعه افروز و هوا سازگار - برف و باران بسان توران و ایران و هنگام بارش هندوستان نیز ریزش ابر شود - زمین آبی و للمی [۶] چلکهائی روح افزا بنفشه گل سنبل نرگس خودرو صحرا صحرا - شمارهٔ گاهها اندازه برنتابد - بهار و خزانش بس شگرف - خانها همه چوبین چهار آشیانه و افزون سازند - دیوار بند رسم نباشد - بر فراز سقف لاله کارند و در بهار شگفت نمایش دهد - در آشیانهٔ پائین چاردار برخی اسباب - دوم آسایش جا - سومین و چهارمین برخی رخت خانه - و از بسیاری چوب

اختلاف (۱) [گ] قنبر بر (۲) [ک] پرستان (۳) [ک] هستی و تر [گ] هستی و در [ض] هستی و نیز [ش] بسی بی نقط [ت] بسی و نیز (۴) در اکثر نسخ پیر پنجال (۵) در [گ] نیست (۶) همچنین در نسخ - و در حاشیهٔ [ش ت] للمی یعنی خشک (۷) [ک] چالکهای [ش ت] جنگلهاے ❊

و فراوانی جنبش زمین کاخ سنگین و خشتین نسازند لیکن باستانی بتخانها شگفت آور - امروز بسیاری خراب - گوناگون پشمینه بشایستگی انجام گیرد خاصه شال که بهفت کشور ارمغانی برند - و زبون ترین این مرز آدمی - و شگفت آنکه با وجود بسیاری مردم و کمی سرمایهٔ زندگی و زدی و دریوزه گری کم - بغیر شاه آلو و شاه توت فراوان میوه شود - خربزه و سیب و شفتالو و زردآلو بس نیک - انگور اگرچه بسیار است لیکن گزیده کم و بیشتر بر درخت توت برزه - توت را کم خورند - برگ او بکرم پیله کار آید - و تخم از گلگت[1] و تبت خرد آورند - و از نخستین افزون و گزین بر آید - بیشتر خورش برنج و شراب و ماهی و گوناگون سبزی - بیشتر خشک کرده نگاه دارند - برنج پخته را شب گذارند و بخورند با انبوهے شالی گزیده بهم رسد - گندم ریزه و سیاه فام و کم بود و کمتر خورند - نخود و جو بس ناپدید - کدی[2] آسا گوسفندے بود - آنرا هنڈو گویند (بفتح ها و نون خفی و ضم دال هندی و سکون واو) بس نازک و خوش مزه و گوارا - بیشتر پوشش پشمین - یک جامه را چند سال بکار برند - ریزه اسپان زور آور گریوه گذار - بسیار فیل و شتر نباشد - گاو سیاه رنگ بدپنجی لیکن شیر و روغن بس شایسته - گوناگون هنر پیشه که شهرهای بزرگ را سزاوار پیدا - رسم بازار کمتر - در بنگاه خویش هنگامهٔ خرید و فروخت گرم دارند - مار و کژدم و دیگر جانوران جان آزار در شهر نبود - کوهی ست مهادیو نام - هر جا که قلهٔ او دیده شود مار پیدائی نگیرد - کبک و سپش و پشه و مگس فراوان - از افزونی گروهه کمان گنجشک بس ناپدید - و آنرا یک زه بر سازند - و بر زورقها سوار شده بگولهها جانش نمایند - شکارے جانوران مرغابے را از هوا بر داشته بر کشتیها آورند - و گاه در زیر پاے خود در میان آب داشته بر فراز آن نشینند و بس شگفت نماید - شکار گوزن و کبک نیز شود و پلنگ را هم بشکرند - مدار بار کشی بر کشتی و آدم گران بارها بر پشت گریوه نوردے نماید - ملاح و درود گر را دکان بس گرم - قوم برهمن فراوان ✣

اگرچه آن ملک را زبانی است خاص لیکن دانش نامها بزبان سنسکرت[3] - و نیز خط جداگانه دارند بدان کتابها نویسند - و بیشتر بر توز که پوست درختے ست و باندک کارکرد ورق ورق بر سازند نگارند و سالها بماند و همگی کهن نامها بر آن نوشته - و سیاهی چنان سرانجام یابد که بشست و شو نرود - اگرچه در باستانی زمان هندی دانش روائی داشت لیکن امروز گوناگون دانش و دانائی روزگار در انجا - و پزشکے و اختر شناسی هند آسا - جا ماندگان چهار دیوار تقلید بسیاری سنی و برخے امامی و نوربخشی - آویزهٔ دشمنی میان ایشان - بیشتر از تورانی و ایرانی - خنیاگران فراوان لیکن بیک آهنگ سرایند و با هر یک ناله ایست که ناخن بر جگر زند - و شائسته کردار این بوم گروه برهمن - اگرچه از تقلید گزینے و عادت پرستی رهائی نیافته اند لیکن بے ساختگی با یزدی نیایش پردازند - بر مخالف کیش زبان بنغاره نگشایند و زبان خواهش و پای تگاپو ندارند - درختان میوه دار بر نشانند و سرمایهٔ روزی مردم شود - گوشت نخورند و زن نکنند - نزدیک دو هزار کس ازین گروه باشند ✣

و تولچه را درین ملک شانزده ماشه اعتبار کنند هر ماشه شش سرخ - مهر طلا بوزن شانزده دانی و هر دانی شش سرخ - از مهرهای متعارف دهلی چهار سرخ افزون - رب ساسنو[4] سیمین نقدیست نه ماشکی - پنجه هو

اختلاف (۱) [ه] ارکت [ش ت] گلگت [ص] گاگنت [گ] گیلک (۲) [ه ش ت] کدی [ص] کرهی و در حاشیه [ر] نوشته که کدی آسا یعنی قامت مانند او در خری (۳) [ه] سنس کرت (۴) [ه] ساسو [ش] رب ساسنو [گ ص] ساسنو ✣

ازمس چهارم بخشِ دام و آنرا کسیره گویند - پاره کانی نیمهٔ آن - شکری چهارم بخش او - چهار کسیره راهت گویند و چهل کسیره ساسنو - و یک نیم ساسنو را[1] کسنه و صد ساسنو را یک لک - بشمارهٔ شاهنشاهی یک هزار دام شود ✣
همگی ولایت را هندی حکیم پرستش جا اندیشد - ازان چهل و پنج را خاص مهادیو شمارد و شصت و چهار را بشن و سه به برهما و بیست و دو به درگا و هفت صد جا پیکر بر کشیده و اندر بدان نیایش کنند و شگرف داستانها برگذارند ✣

سری نگر دارالملک - درازا چهار فرسنگ - دریای بهت و مار و لچهمه کل ازمیان گذرند - پسین خشک شود و درین چندے کم شود و کشتی نگردد - از دیرباز این شهر آباد و گوناگون صنعتگر را نگاه - شال گزین بافند و سقلات از پشم برسازند بس ملایم - درمه و پٹو و دیگر پشمینه آماده گردد لیکن گزیده از تبت آورند - میر سید علی همدانی روزے چند دران شهر بود - خانقاهے از ایشان یادگار - شرقی بلند کوهچه ایست بکوه سلیمان مشهور و پیوستِ شهر دو کولابِ بزرگ - همه سال پر آب - شگفت آنکه بالطافت و گوارائی آب او بروزگاران گنده نشود - همانا رستنگاهِ واگراست ✣

و نزد قصبهٔ برنگ دراز دره ایست و دران حوضی است بطول و عرض هفت گز - ژرفا بقدِ آدمی - بزرگ پرستشگاه انگارند - شگرف آنکه یازده ماه خشک باشد و در اردیبهشت ماهِ الهی از دو جا آب بر جوشد تخت در یک کنج آن - بطرز[2] هاون گوی است سندهه براری گویند (بفتح سین و نون خفی و فتح دال و هاے خفی و فتح با و را و الف و کسر را و سکون یاے تحتانی) - چون پُر گردد آغاز تراوش از کنج دیگر شود این راسته رشیی نامند (بفتح سین و تاے فوقانی و هاے مکتوب و کسر را و سکون یای تحتانی و کسر شین منقوطه و سکون یاے تحتانی) - آن حوض ازین دو چشمه لبریز گردد - گاه یک پهر بر جوشد و گاه لحظه - سپس روے در کمی نهد چنانکه قطره نماند - دور روز سه بار بیفزاید صبح و نیمروز و شام - رنگارنگ گل بنام هر دو چشمه جدا جدا اندازند پس از فرو شدن آب گلهاے هرکدام بدانجا در شود - همانا لسانِ جام عدل ساختهٔ باستانیان است و دام نیایشگری ساده لوحان - و نیز دران نزدیکی چشمه ایست ششش ماه خشک باشد - روزی معین کشاورزان بدان سرزمین بنیایش روند و گوسفند و بز را بسپاس گذاری بکار برند - آب بر جوشد و کشت و کار پنج دیه سیراب گردد - چون بزبادلی[3] گرایه بآئین میش نیازمندی نماید - و آب خویشتن را بکشد - دیگر در انجا چشمه ایست کوکرناگ نامند آب بس سبک و سرد و گوارا - اگر گرسنه بنوشد سیر گردد و در سیری اشتها آورد - و نیز هفت چشمه باندک دوری عشرت افزاید و در میانه شگرف بتخانهٔ سنگین - ریاضت کیشان جائیکه از درتابش گرا گردد فود فراوان آتش افروزند و مردانه وار خاکستر شوند و آنرا سرمایهٔ ایزدی تقرب انگارند - و چشمه ایست که آنجا سنگِ محک برآید - و شمالے او کوهی است بس بلند - کانِ آهن درو ✣

موضعِ پنج براره از مضافات اینج سترگ پرستش جا انگارند - در پیشین زمان بزرگ شهرے بود و شگرف بتخانها داشت - دران نزدیکی او لنگے دلکشا - نندمی[4] مرگ نامند - هموارئ آن سرزمین باز گوید یا خوبی سبزه

اختلاف (۱) [مرا] تنکه [تن] چهار کسیره راجب گویند و چهل کسیره را ساسنو را نگیند و صد ساسنو را الخ — و در حاشیهٔ [تن] برای ساسنو پنجه بوساتق و پونسو نوشته دگیسو بفتح کاف عجمی و کسر سین بزبان کشمیر و قری را گویند که چهارم حصهٔ فلوس باشد (۲) [ک] بطرز هاوُکوی است [تحا] نعرز داون کوای است [تن] بطرز اون کویست سنده براری (۳) [ک] شدی یا ننگی [م ش ن] نندی [تن] بندی ✣

در یا چین او بسر آید یا آب و هوای او برگذارند یا فیض بخشی آن الحق تولید ✤

و در موضع پن پور از مضافات دیهی (۱) ده دوازده هزار بیگه زمین زعفران زار - و نظر فریب و شوار پسندان تا آخر ماه فروردی و همگی اردی بهشت هنگام کشت و کار آن زمین را قلبه رانده نرم گردانند و بکلند قطعه قطعه زمین آماده کشت گردانند و پیازهای زعفران بخاک درنشانند - بیک ماه سبز گردد و در آخر مهر ماه الٰهی بکمال رسد - ساز یک وجب زیاده نباله تنه سفید فام باشد و چون یک انگشت بالش نماید آغاز گل کند و یکی پس از دیگری تا هشت گل عشرت آورد - و شش برگ سوسنی دارد - بیشترے میان شش تار (۲) سه زرد گون و سه لعل فام - و زعفران عبارت از سه پسین - و چون گل سپری گردد سبزی بر تنه پدید آید - و از یکبار کشتن شش سال گل بردهد - در سال اول کم شود و در دوم دو سی آید و در سوم بکمال رسد تا شش سال و پیاز پیچاپر کنند - اگر همانجا نگاهدارند پایه پایه کمی پذیرد لیکن برآورده به دیگر جا بکار برند ✤

و در موضع ریون (۳) چشمه و حوضی است - آن را معبد شمرند چنانچه پندارند که تخم زعفران ازان چشمه پدید آمده - و در آغاز کشت و کار بدان چشمه سار نیایش نمایند و شیر گاو در وریزند - اگر این ریخته با آب فرو نشیند فال نیکو برگیرند و زعفران دلخواه شود و اگر بر روے آب ماند بخیان ✤

و در موضع کهریو - صد و شصت چشمه عشرت افزاید و هر یکے را دستمایهٔ ایزدی پرستش دانند - و کان آهن نزد آن است مرواد (۴) و ان به تبت کلان پیوسته و در انجا هند و گزیده و بالیده (۵) پدید آید و بسیار بار کشد - نزد او کوهی است جبر کوٹ (۶) خوانند - فراوان مار بر فراز او و کس بدانجا نتواند شد - و نیز بلند کوهی است دشوار - برابر او (۷) حوضی است بزرگ - هر کس بدو راه نیابد و بسا هنگام از چشم ناپدید شود - و در هر چند گاه از سنگ بلور آسا پاره‌ای مهادیو در را او دانسته (۸) این کوه بیابند و سرمایهٔ شگفت آید ✤

و در نزدیکی اچه دل از مضافات کهتار چشمه ایست - تا یکدست بالا برجوشد - بسردی و سبکی بگوارائی کم همتا - بیماران چون ازان آب برخورند و لختے مداومت نمایند تندرستی باز آرد ✤

و در موضع کوتهر (۹) چشمه ایست بس ژرف - گرد او سنگین تنخانها - و چون آب کمی پذیرد صورت مهادیو از صندل ظاهر گردد - و در و تغیرے نرود ✤

در نزدیکی اُلر (۱۰) کوهے است بس بلند - گوزن فراوان باشد - و نمکین چشمه در و ✤

تن (۱۱) بر تلے آباد - تنخانهٔ بزرگ داشت - بر فراز آن خرد حوضی است - آب او کمی نپذیرد - برخی در انجا جاه بابل پندارند و امروز بجز گوی ازان نشانی نه - در نشیگاو آن چشمه ایست - حوضی بر سر آن ساخته اند فراوان ماهی در و - از بزرگ داشت کس گزندی نرساند - و پهلوی او غاریست - پایان او ناپدید ✤

در کهاور پاره چشمه ایست - آب او سراشیب آید و غریو شگرف دهد ✤

در موضع اش (۱۲) خلوتکدهٔ بابا زین الدین رشی است - در کمر کوه واقع - گویند در باستانی زمان این

اختلاف (۱) [ن] دهی [ص] ریهی (۲) [ش گ ن] ا [ص] تار [ی] بار (۳) [ہ گ] ریون [ش ن] زیون [ص] برن (۴) [ہ ش ن] مرآورن [ص] مرداورن [گ] مرر ورن - و در نقشها مرد در دون (۵) [ی] بالیده (۶) [ی] تیزه کرت (۷) [ی] دشوار برابر او [ش] دشوار برنزد او [ت] دشوار برآنزد آن [ص] دشوار تر برروی او (۸) [ہ] مهادیو دانسته [ت] در راه دو دانسته [ص] در راه دانسته (۹) [ہ ش ت] کوتهر [ص] کرنهر [گ] کوتهر (۱۰) [ی] الر [گ ت] اولر [ش] او [ص] الز - راولر نام کودلی بزرگ (۱۱) در [ص] لفظ تن نیست و در [ص] در حاشیه (۱۲) [ی] اش [ش] انیش [ص] البس [ت] آس ✤

کوه آب نداشت - چون نشیمن ایشان شد چشمه تراوش نمود - دوازده سال درین خلوتکده بودند - آخر گران سنگی بدر غاری نهاده بیرون نیامدند. و هیچکس نشان نیافت ✤

قصبهٔ دچهن پاره پیوسته به تبت کلان در دامنهٔ کوه واقع و همان چشمهٔ مشین آب دهد - و در میان تبت کلان و پرگنهٔ مذکور غاریست و دران از یخ پیکری است امرنات نام - بزرگ پرستش جا انگارند - چون ماه از تحت الشعاع برآید دران غار حباب واری از یخ پدید آید و هر روز قدرے افزاید تا پانزده روز و زیاده بدو گز الهی رسد - و چون ماه کمی گراید آن صورت نیز کاستن گیرد چنانچه انجام ماه اثری نماند - پیکر مها دیو انگارند و برآمد کار ها دستمایهٔ دانند. و نزدیک آن غار جوی آبیست امراوتی نام - گل او بسیار سفید و نجسته دانند و تن اندایند - و برف آن کوهستان هیچگاه کمی نپذیرد و از فزونی سرما و تنگی راه و دشواری گریوه مردم رنج زده برآیند -

و در موضع داکهاسون چشمه ایست - هرگاه آب بجو شد و تیره شود و خس و خاشاک برروآرد دران ملک گرد خلاف برخیزد - کان سنگ سلیمان در نزدیکی او و ازو آوندها برسازند ✤

و نیز در پرگنهٔ بهاک گوناگون رستنی دارد - پیوست آن دل نام گولابے است بزرگ - یک طرف آن شهر پیوسته و دران کول زمینهاے ساختگی فراوان - کشت و کار نمایند و برخے بدگوهران لختے ازان بریده بگوشهٔ دیگر برند - سلطان زین العابدین میان این تال از شهر تا مدان پرگنه از گل و سنگ ساتدی[1] برسته لطول یک کروه - و نیز دران نزدیکی چشمه ایست - رنجوران ازو بنوشند و تنومندی یابند ✤

و در موضع تهند[2] کهفت چشمه یکجا برآمیزد - بس دلگشا - اطراف آن نشیمنهای سنگین یادگار باستانیان - و نیز چشمه ایست در زمستان گرم و در تابستان فراوان سرد ✤

و در قریهٔ بازواکل آبشاری از کوتل شاوکوت - بشگرف شورشی فرود آید - آنرا شاله مار[3] گویند - شکار ماهے فراوان بود - در جوے آب از دو طرف بخرها نهند و چون آب نماند ماهی بدست افتد ✤

و در[4] ایشه بلاری چشمه ایست پرستش جاے اهل هند - نام آن سوریسر[5] - اطراف آن سنگین تنخانها - شگرفانگ چشمه ایست همه سال خشک باشد - ماهی که تاریخ نهم او روز جمعه افتد دران روز بر جوشد - از صباح تا شام روان باشد برای تیمن فراوان مردم فراهم آیند - و در موضع زبل[6] چشمه و حوضی است - حاجتمندان جوز[7] را در و اندازند - اگر برروی آب ماند فال کامروائی برگیرند و اگر فرونشیند نکوهیده برشمرند ✤

در باتهال بتخانه ایست درنگ نام - هرکه از حال خود و دشمن آگهی طلبد برنج پخته دو آوند پرسازد - یکی بنام خود و دیگرے بنام مخالف و درون آن نهد و در آنرا بربندد - روز دیگر نیایش کنان پژوهش حال نماید - از هرکه گل و زعفران برآموده بود کار او بشایستگی گراید و آنکه نجس و خاشاک باشد - حال او تباه گردد - شگفت آنکه در خصوتی که شناسائی حق دشوار باشد هر دو کس را دو مرغ یا دو بزغاله مدین معبد فرستند و هر دو جاندار را مسموم گردانند و هرکدام دست بدان مالد - هرکه حق یا اوست زهرآلود او بزید و دیگرے بمیرد ✤

در زمین ویر سر چشمهٔ دریای بهت - حوضی است یک جریب - بشگرف آوا برجوشد - و ژرفنا ناپدیدار - آنرا ویرناگ گویند - اطراف او بسنگ گرفته اند - خاوروریهٔ آن سنگین تنخانها - در موضع قیتر چشمه ایست بون سنده[8]

اختلاف (۱) [ش] بندی (۲) [ش] تمهر بر [ت] ربشه بر (۳) [ه] شاله مار (۴) [ش ت] گراشه بلاری (۵) [ه] سورپسر [گ] سوریسر [ت] سوریشر [ش] سوریسر - ور [صا] این جز نیست (۶) [ک ش] زبل [صا] زبیل [گ] زبیل [ت] زبیل (۷) [ه] جوزرا (۸) [ه] ارن سنده [ت] [ک] بهون سنده [گ] بیران سنده [صا] بیون سنده [ش] بهوسند ✤

تام - در فصل بهار دو ماه بر جوشد - زمان زمان پر شود و کمی نپذیرد ÷

و در دیوسر بره بالو حوضی است پهلو ناگ نام - بیست گز در بیست - آب از درونهٔ او بر جوشد - گرداگرد
سبزه زارهای چشم افروز و درختان سایه دار - هر کس از آبادی سال و از نیک و بد حال خویش آگهی جوید - دیگ سفالین
پُر از برنج کرده نام خود بر کنار آن نویسد و سر بسته درون چشمه اندازد - پس از چند گاه آن دیگ بخودی خود بر روی
آب آید - آنرا بگشایند - اگر برنج خوشبو و گرم بر آید سال شایسته و حال خجسته باشد - و اگر گل و لای و خس و خاشاک
انباشته بود حال دگرگون شود ÷

و دیگر وسی نام جوئی است که از دامنهٔ کوه می آید و نشاط بخشد - و نیز آنجا فرازگاهیست که از بیست گز بلندی
آب بشگرف شورے فرو ریزد - ریاضت وران هند خود را از بالاے آن به پایان اندازند و نقد زندگی را مردانه بسپرند
و آنرا دستمایهٔ بر آمد خواهش اندیشند ÷

کوتهار چشمه ایست یازده سال خشک باشد - و هرگاه مشتری به اسد آید روز پنجشنبه بجوشد و در هفت روز
خشک گردد و در پنجشنبهٔ دیگر باز پُر آب ماند - تا یک سال چنین باشد ÷

در موضع متاهامه درخت زاریست - عقابان بران نشینند و پر کلنگ ازینجا برگیرند و همواره خورش بدان
جانوران مقرر ÷

و نزد شکرود کوهچه ایست بر فراز آن چشمه ایست - همه سال بر جوشد و زیارتگاه حق پرستان - و ریزش
برف بران کهپایه نشود ÷

و در ناکام چشمه ایست نیله ناگ نام - حوض او چهل بگهه - آب بغایت صاف کبود مینماید - و آنرا
نیایشگاه انگارند و در گرد او بسیاری رخت هستی بآتش در دهند - و شگفت آنکه از و فال برگیرند - جوز را چهار بخش کرده
دران اندازند - اگر طاق بر فراز ماند نیکو شمرند ورنه تباه انگارند - و همچنین شیر اگر فرو شود فرخی بار آورد و گرنه
نکوهیده پندارند - و در پیشین زمان کتابے ازان بدید آمد آنرا نیل مته خوانند - چگونگی کشمیر و احوال و خواص
معابد بتفصیل درو - چنین گویند در زیر آن آب شهریست آباد و عمارت عالی دارد - و در زمان بدو شاه برهمنے
در رفت - بعد از دو سه روز بدر می آمد و تحفهاے آورد و خبرها میداد ÷

و در موضع بارو چشمه ایست که مبروصان روز یکشنبه[4] سحرگاه بآب او تن شویند و تندرستی یابند - و در آن
نزدیکی لنگست چراگاه ستوران و کاه آنجا فربهی بخش ÷

در پرگنهٔ ایچه[4] بموضع بل تهل[5] درخت لرزان - هر ضعیف شاخی که از و بر جنبانند همه بلرزه در آید ÷

لار بکهسار تبت کلان پیوسته - شمال او کوهی ست بس بلند بر همگی ملک مشرف - فراز او آسان نتوان شد
و در دامنهٔ آن دو چشمه - دو گز از یکدیگر دور - آب یکی فراوان سرد و دیگرے بس گرم - آنرا پرستش جا شمرند - و
استخوان کالبد را درانجا خاکستر گردانند - و میان کوه کولابیست بزرگ - استخوان و خاکستر مرده درانجا اندازند
آنرا وسیلهٔ الٰهی تقرب پندارند - و اگر در و گوشت جانوری افتد برف و باران سخت در گیرد - و نیز رود باریست
بس گوارا - آنرا اسند بر خوانند از تبت جوش بر زند و از صفای آب ماهی نمودار باشد - با هنین سنجها بشکر نا

اختلاف (۱) [الف] دیوسر بره بالو [گ] دیوسر بره بالا [ش] دیوسره بدره بالو (۲) [گ] او گر (۳) [ک] چه سحرگاه (۴)
[ک ض] ایچه [ش] اینچ [گ] ایچه (۵) [ض] بل تهل ÷

له انباشته یعنی پُر شده
۲له بزبان کشمیر بمعنی ابریز
۳له در بعض نسخ پرکلنگ آمده یعنی پر عقاب
سیاه ... که بر زبانی و نشانها بر سر گذارند

ودیگر رودشها نیز بکار رود- وشهاب الدین پور کنار آب بهت است- نزد آن سترگ چنارها وبس جاے نزه- وآن رود بدریاے بهت درینجا پیوندد +

ودر تیله موله قطعه زمینی است نزدیک صد بیگه- بهنگام بارش سیلابی دران فرونشیند وچون بخشکی گراید لختے تری بروماند- مردم چوب یک گزے کم وبیش فرو برده جنبش دهند وسپس دست بآن سوراخ برده ماهی دوسیر واافزون برآورند وبیشتر خرد برآید +

ودر ستپور موضعی ست- کس ژرفاے اورا نیار دگرفت- اورابس گرامی دارند ونیایش نمایند- ودیگر کهوتلیسر نام معبدیست منسوب بمهادیو- هرکه بزیارتگرے رود آواز آلات پرستش بگوشش رسد وکس نداند که از کجاست-

ودر کهویه هامو که پیوسته به تبت خرد است کولابی ست بزرگ اولر نام- دوره بیست وهشت کروه- دریاے بهت دروبریزد ولختے ناپدید گردد- ودر همانجا سلطان زین العابدین والانشیمنی برافراخته وآنرا زین لنک[۱] گویند- کشتیها پر از سنگ وشاخهای درخت بزیر آب فرو برند- چون سه چهار ماه بگذرد بر لیسان کشیده برآورند- فراوان ماهی که خانه ساخته باشد ازو برآید- شکار مرغابی بس شایان شود- ودر موضع اجس[۲] بسیاری گوزن لبے کول برانند وبشکرند- ونزد ماچهاموجزیره ایست پر درخت- هرگاه درختان از باد بجنبش درآیند جزیره نیز بلرزد +

ودر پرس پور نیز زعفران شود- بلند بتخانهٔ داشت- سکندر پدر سلطان زین العابدین ویران ساخت- مسین لوحهٔ پدید آمد- بهندسے نگارش یافته پس از سپرے شدن هزار وصد سال سکندرنامے برانداز دو فراوان وبال اندوزد +

ودر پرگنهٔ کمراج موضع تراه گانو که بنگاه چکان است چشمه ایست چتر ناگ نام بس گوارا- ودرمیان سنگین خانهٔ دیرسال- ماهی بزرگ شود هرکه بشکرد بگزندے بیدار گردد +

ونزدیک کرگانو دره ایست سوکهم نام- درانجا ده جریب زمینے است- چون مشتری باشد آید تا یکماه چنان گرم باشد که درخت بسوزد- دیگ پرکرده بر زمین گذارند وپزد- ونیز در وقصبه ایست آباد- از کمراج درهٔ اویکسو بکاشغر پیوندد و باختر رویه بکلی- درانجا طلا یابند- در گذرهاے آب پوست بز بلند مو بگسترند ودر اطراف آن سنگ نهند تا آب نبرد وپس از سه روز برداشته بآفتاب گذارند- چون خشک شود برفشانند- زرین ریزها تا سه تولچکے برآید- ودرهٔ دیگر بدو پیوسته گلگت نام- این نیز بکاشغر پیوندد- درانجا طلا بخاک شوئی بدست آورند +

ودو روزه راه ازهاے هامون دریائیست که از ولایت دارد و می آید پدمتی[۳] نام- ازو طلا برتابند- وبرکنار آن سنگین بتخانه ایست آنرا شاردا[۴][۵] گویند بدرگا منسوب- بس بزرگ دانند در هرشته[۶] اشتمین شکل بچه بجنبش درآید وبس شگفت آورد +

همگی بوم نقدی غله بخش- ضبط زمین وداد وستد زر وسیم رسم نباشد- وجزوی از سائر جهات نقدینه- ونقد وجنس را خروار شالی برآورند- اگرچه از دیرباز[۷] نام سه توده برند لیکن از دو بخش بیشتر برداشتی- بداد گری

اختلاف (۱) [ش] کهو اهو- ودر گلزار کشمیر کوبجاسه (۲) [ه] اجس یا احسن [گ ش] احسن [خ] اجس (۳) [ه] داردوانه گنگادا اردو (۴) [ه] ستی [خ گ] پدمتی [ش] بدستی (۵) [ه] شاردا [گ] نیست [ش] سارده- ودر حاشیه شاردا [خ] سارداد (۶) [ه] مرتبه [گ] تبه [ش] هرشته [خ] شتہ (۷) [ش] نام [خ] ستوده [گ] سه یک +

شاہنشاہی نیمہ باز یافت شود - واز قرار قانُنی[1] سی لک وشصت وسہ ہزار و پنجاہ خروار و یازدہ ترک - ہر خروارے سہ من وہشت سیر اکبرشاہی - سنگے است بوزن دو دام آنرا پل گویند - و نیمہ و چہارم بخش نیز بکار برند و ہفت و نیم پل را سیر برشمرند و دو سیر را نیم من و چہار سیر را یک ترک و شانزدہ ترک را یک خروار - و ترک بوزن شاہنشاہے ہشت سیر بود - او چندین سالہ نرخ را بدست آوردہ فراہم ساختہ قسمت نمود - خرواری بیست و نہ دام افتاد و خروار نقدے را سیزدہ دام وہشت حصہ بآئین پیش مقرر داشت - پس جمع مبلغے ہفت کرور و چہل وشش لک وہفتاد ہزار و چہار صد و یازدہ دام - ازان میان نُہ لک و یک ہزار و شش صد و شصت و سہ خروار وہشت ترک ازرِ ہگذرِ نقدینہ - یک کرور و بیست لک و بیست و دو ہزار و یک صد وہشتاد و سہ دام - و جمعی کہ آصف خان مقرر ساخت سی لک وہفتاد و نہ ہزار و چہار صد و چہل و سہ خروار - ازانجملہ دو لک و یازدہ[2] ہزار و سہ صد و سی و نیم خروار نقدی - زر باج و تمغا بفرمان مقدس بخشش یافت - وازین شصت وہفت ہزار وہشت صد و بیست و چہار خروار و ربع کمی پذیرفت - ہشت لک و نود وہشت ہزار و چہار صد دام کاستہ شد - و برائے آسودگی کشاورز پنج دام و راج خروار بخشیدہ آمد - اگرچہ بخروار جمع آصف خان شانزدہ ہزار و سہ صد و نود و دو خروار و پنج ترک از جمع قاضی علی افزون لیکن بشمارِ نقد بس ازکاستگے بخشودہ ہشت لک و شصت ہزار و سی و چہار و نیم دام کمی کند - ازانست کہ او خروار نقدی کہ کم بہاست بیشتر اندیشیدہ - در جمعی کہ قاضی علی بدفترخانہ عالی سپرد چہل و یک پرگنہ و در نسخہ آصف خان سی وہشت کہ در اصل[3] ہمان سی وہشت پرگنہ بود - قاضی علی از ملاحظہ حال دو موضع پرگنہ کامراج کہ کرنا و دراوُ[4] باشد جدا برساختہ و نیز پرگنہ سائر مواضع را دو بخش ساختہ دو پرگنہ شمرد - و در باستان موضع چند از ہر پرگنہ گزیدہ سائر المواضع نام نہادہ بودند خالصہ پیدا شد - قاضی علی چہل موضع جانب مراج را پرگنہ حویلی نام نہاد و ہشتاد[5] وہشت موضع کامراج را بدستور پیش پرگنہ سایر المواضع مقرر داشت ❊

و ہمگی ملک را پیشینیان دو بخش گردانیدہ اند - شرقی را مراج و غربی را کامراج - امروز کہ بیشتر سپاہ کشمیر برآمدہ است بومے چہار ہزار وہشت صد و نود و دو سوار و نود و دو ہزار و چہار صد پیادہ ❊

سرکارِ کشمیر

۳۸ محل - ۳۰۱۱۶۱۹ خروار ۱۲ ترک - زراین ½ ۶۲۱۱۳۰۴۰ دام - ازانجملہ نقدی ۲۵۰۰۶ ۹ خروار ۱۴ ترک - ومبلغ این ۱۲۵۰۱۸۸۰ دام - اقوام مختلف - ۲۲۰۲ سوار - ۲۷۷۶۵ پیادہ

طرفِ مراج

۲۲ محل - ۱۶۹۲۸۱۹ خروار - وزراین ½ ۲۲ ۲۵۷۹۱۱ د - ازانجملہ بابت نقدی ۶۷۰۵۵۱ خروار ۱۲ ترک - و زرآن ۳۴۸ ۸۸۸۵۲ - ۱۹۲۰ سوار - ۴۶۰۰ پیادہ -

پرگنات شرقی سری نگر ۳ محل

اینچ - ۱۴۴۱۰۲ خروار - نقدی ۴۲۶۰۲ خروار ۴ ترک - ۵ سوار ۵۰ پیادہ - برنگ - ۴۸۸۷۳۴ خروار ۴ ترک - نقدے ۸۷۶۹ خروار ۸ ترک - قوم زینہ[6] وکنمش - ۶۸ س - ۱۰۰۰ پ - شہر سری نگر - ۴۲۶۹۴ ۳۴ خروار ۱۲ ترک - از بابت نقدی ۲۴۲۹۹۶ خروار ۸ ترک - از جنس ۱۶۹۸ خروار ۴ ترک - دیہی - ۲۰۹۹۲۲ خروار ۱ ترک - ۱۶۱۹۹۸ خروار ۸ ترک - قوم بت

اختلاف (۱) [کا] واز قرارش قانُنی [ض] مرازارش قانُنی [ش] وارسی قانُنی - و در حاشیہ واز قرار [ت] واز قرار وارسی (۲) [گ] یازدہ (۳) [کا ض] در اصل [ش ت] داخل (۴) [کا ض] دراوو [ش گ] دراو [ت] راد - در گلزار کشمیر کرنا و دراوو (۵) [ش گ] ہشت نقط (۶) [د] ہمچنین رہ [کا ش] وسہ کمش [ت] سہ توم وکنش - مد [ض گ] نیست ❊

سلہ من خروار سہ من و بیست و سی سیر اکبری ساختہ بود ... ن ازینجا سرکار پنج آنچہ تا بدو رکن شمرہ ۱۱ آنچہ ہفت من نشستہ ونیم دارد بحساب آن ہزار و دو صد و ہشتاد و نہ بکند و دست بود سری نگر سوا ... بیر بحرنگاہ ... قرۃ است ۱۲

نیمی[2] زنّاردار - ۱۲ س - ۳۰۰ پ

شرقی شمالی - ۷ محل

اولر - ۱۲۰۶۵۲ خروار ۴ ترک - نقدی ۱۲۱۰۵ خروار ۸ ترک - قوم درود وشالی[3] - ۲۰ س - ۲۰۰ پ

سیاک - ۷۱۱۱ خروار ۱۲ ترک - نقدی ۲۰۴۷ خروار ۸ ترک سیدی او حساب جمعیت نیست -

دچهن پارد - ۷۵۱۵۲ خروار - نقدی ۶۹۰۲ خروار ۱۲ ترک - قوم خانی[3] - ۲۰ س - ۱۰۰ پ

کهاورپارد - ۴۵۲۲۶ خروار ۸ ترک - نقدی ۳۵۷۵ خروار ۸ ترک - قوم کهاور[4] - ۱۰۰ س - ۵۰۰ پ

کهتار - ۳۴۷۴۹ خروار ۴ ترک - نقدی ۳۲۲۱ خروار - ۱۲ ترک - قوم درد - ۱۵ س - ۳۰۰ پ

مروادون - نقدی ۵۰۴۱ خروار - ۲۰۰ نیمه تیرانداز و - ۲۰۰ پ

تن - ½ ۳۴۰۹۱ خروار نقدی ½ ۱۶۴۲ خروار - قوم بت - ۲۰ س - ۱۰۰ پ

شرقی جنوبی - ۱۱ محل

آڈون - ۱۰۱۴۳۲ خروار ۴ ترک - سیلخ ۱۴۸۱۵ خروار ۱۲ ترک - قوم درد - ۱ س - ۱۰۰ پ

ایچه - ۹۸۴۶۹ خروار - نقدی ۱۴۳۷۷ خروار ۴ ترک - قوم زنّاردار - ۶ س - ۳۰ پ -

بانهال - ۶۴۲۵ خروار - ۴۰ - اسپ - قوم بهر[5] - ۴۰۰ س - ۴۰۰ پ

باڑو - ۳۵۱۵ خروار - سوای راهداری که معاف شد - نقدی ۳۲۲۵ خروار ۸ ترک - قوم نایک[6] - ۵۰ س - ۳۰۰ پ

دیوسر - ۸۵۶۴۴ خروار ۹ ترک - نقدی ۸۲۲ خروار ۸ ترک - قوم زینه[7] - ۳۰ س - ۲۰۰ پ

زینه‌پور - ۱۵۰۰۵ خروار ۴ ترک - نقدی ۱۰۹۰ خروار ۱ ترک - ۲۰ س

سوپرسمن[8] - ۳۴۱۲۳ خروار - سوای حاصل خطبه بانی[9] ۳۰۰۲ خروار ۴ ترک - کنبه[10] - ۷۰ س - ۲۰۰ پ

شادره[11] - ۳۹۱۴۷ خروار - نقدی ۶۵۰ خروار ۱۲ ترک - قوم تحکر[12] - جمعیت ندارد -

شکروه - ۴۵۲۲۴ خروار نقدی ۱۲۷۵۷ خروار ۸ ترک - قوم اشوار - ۲۰ س -

ناکام - ۱۸۹۷۷۰ خروار ۱۲ ترک - نقدی ۲۲۵۷۶ خروار ۴ ترک - قوم بت - ۱۵ س - ۱۰۰ پ

ویر - ۱۲۲۷۰ خروار ۸ ترک - نقدی ۸۳۰ خروار - قوم سهسه[13] - ۵۰۰ س - ۵۰۰۰ پ -

طرف کمراج

۱۲ محل - ۱۲۱۸۷۹۹ خروار ۱۲ ترک - زر آن ۱۶۲۳۶۹۱۸ دام - نقدی ½ ۲۷۲۹۵۴ خروار - زر آن ۳۶۱۹۹۳۲ دام - ۱۵۹۰ س - ۱۶۹۶۵ پ -

شمالی غربی

زینه‌کر - ۱۳۲۵۳ خروار - نقدی ½ ۲۵۵۴ خروار - بت و مسلمان - ۵۰ س - ۱۰۰ پ -

کویه‌ها مولت[14] - ۸۳۶۷۰ خروار ۱۲ ترک - نقدی ۲۲۵۵۱ خروار - قوم دینه[15] - ۵۰ س - ۱۰۰۰ پ

جنوبی غربی

اندرکول - ۹۵۵۳ خروار ۴ ترک - نقدی ۲۲۳۸ خروار - قوم بت -

پرس‌پور - ۸۸۲۰۱ خروار ۱۲ ترک - نقدی ۲۳۵۲ خروار ۸ ترک - قوم سپاهی

تیپن - ۴۷۹۹ خروار ۸ ترک - نقدی ۳۲۵ خروار - بت[16] و مسلمان - ۳۰ س ۱۱۰ پ -

بانگل - ۱۱۵۲۳۳ خروار ۱۲ ترک - نقدی ۲۰۲۸۰ خروار ۴ ترک - قوم باکری[17] - ۲۰ س ۵۰۰ پ -

اختلافات (۱) این جلد در [ش ف گ] نیست (۲) [ت] دوازده شال در [ش گ] نیست (۳) [ض] جاده یا جاره - دوره‌گاه کشمیر زمین پاره بوده دشته (۴) [ش] کاهو (۵) [ه] سیهر [ش ت] سهر [ض] سنجر (۶) [ه] نایک [ض] نانک [ش] تانک (۷) [ه] زینه [ش] رسه [ت] رنبیر [ض] رتبه (۸) [ه ش گ] سوپرسمن [ض] سوپرسمن [ت] سوپرسمن (۹) [ه] الی (۱۰) [ه] کنا [ش] کمر [ض] کبه [ت] کنبه (۱۱) [ه گ ت] شادره [ض] دگوار کشمیر شادره [ض] سادره (۱۲) [ه] تحکر [ش ض] بمکر [ت] بکهر (۱۳) [ه ش] سهسه [ت] سهه [ض] سنه (۱۴) [ت] کمویه [ض] ... گوار کشمیر عامه (۱۵) [ه] دینه [ش] زینه [ت] ایبر - در [ض] نیست (۱۶) [ض] بهت (۱۷) [ش] اکبری [ت] کسیری +

بهروی - ۵۷۰۹۸ - خروار ۱۲ ترک	نقدی ½ ۱۷۰۳۸ خروار -	کھوئی(۴) - ۱۲۹۴۵ خروار - نقدی ۳۷۰
نقدی ۴۸۰۳ ۱۳ خروار -	قوم ڈونی - ۱۵۰ اس - ۴۰۰ پ	خروار - قوم راویر - ۱۵ پ
قوم کهاو(۱) - ۳۵ س - ۳۰ پ	دچین کهادره - ۳۶۲۲۲ خروار ۴ ترک	کمراج - ۴۴۲۸۴۳ خروار ۴ ترک
تیلکام - ۵۱۴۵۱ خروار ۱۲ ترک -	نقدی ۲۰۶۵۳ خروار - کسی وکنگو(۳)	نقدی ۱۰۳۷۲۵ خروار ۴ ترک -
نقدی ۲۵۴۴۴ خروار ۴ ترک	وزینه - ۲۵ س - ۳۰۰ پ	چک - ۱۰۰۰ اس - ۱۰۰۰ پ
قوم پندت - ۳۰ پ	سایرالمواضع - ۱۹۲۶۴۱ خروار ۴ ترک	کروهن(۵) - ۴۷۴۵ ۱۱ خروار - نقدی
دنیسو(۲) - ½ ۵۳۲۱۹ خروار	نقدی ۱۰۵۵۳ خروار ۱۲ ترک -	۲۹۷۷۹ خروار ۱۲ ترک - ۱۱۰ پ

فرماندهان.

اوگنند -	کشن(۷) - پور او -	اشوک - پسر عم جنک -
دامودر - پور او -	کهگندر - پور او -	جلوک - پسر او -
بال - پسر او گنند -	سرندر - پسر او -	دامودر - از اولاد اشوک -
بعد از این سی و پنج تن دیگر حکومت کردند - نامهای آنها معلوم نیست -	گودهر - از قوم دیگر -	هشک(۹) - زشک - کنشک سه برادر آیین بوده داشتند -
	سورن - پسر او -	ابهمن -
	جنک - پسر او -	
لوه(۶) -	شچی نر(۸) - پسر او -	

پنجاه و سه نفر مدت یک هزار و دویست و شصت و شش سال کامروا بودند ✤

راجه گنند - سی و پنج سال	هرنیا - پسر او - سی و هفت سال و هفت ماه -	اکچ(۱۳) - پسر او - شصت سال -
بیهکن(۱۰) - پسر او - پنجاه و سه سال -	هرن کل - پسر او - شصت سال -	گوپادت(۱۴) - پسر او - شصت سال و شش روز -
اندرجیت - پسر او - سی و پنج سال و شش ماه -	البکها - پسر او - شصت سال -	کرن - پسر او - پنجاه و هفت سال و یازده روز -
راون - پسر او - سی سال -	مهرکل - پور او - هفتاد سال -	نرندراوت - پسر او - سی و شش سال و سه ماه و ده روز -
بیهکن(۱۱) - پسر او - سی و پنج سال و شش ماه -	بک - پسر او - شصت و سه سال و سیزده روز -	جدشٹهر - پسر او - چهل و هشت سال و ده روز -
نر (که اورا کهر نیز گویند) پور او سی و نه سال و نه ماه -	کهت نند - پسر او - سی سال -	
سده - پسر او - شصت سال -	وس نند - پسر او - پنجاه و دو سال و دو ماه -	
اوت پلاچه(۱۲) - پسر او - سی سال و شش ماه -	نر - پسر او - شصت سال -	

اختلاف (۱) [ش] کهار (۲) [ه] دنیسو [ش] دنیو - و در گلزار کشمیر دیسو و در مقامی دیگر دیو نوشته (۳) [ه] کنگو وزینه [ض] کهکر رینه [ش] کهی وکنگو ورینه [ت] کهکی کهکو (۴) [ه] کهوئی [ض ش ت] کهوسی [گ] کوهر (۵) [ض] گردهن - و در گلزار کشمیر کرهن (۶) [ه گ] لو (۷) [ه] کس (۸) [گ] تیجنیر (۹) [ه] هشک یا بشک [ض] هشک [گ] بشک (۱۰) در نسخه بیهکن (۱۱) [ه] نرکه اورا کهر نیز [ض] نرکه اورا کهر نیز گویند [پ ت ب] نرکه اورا کهر نیز [گ] نرکه اورا کهر نیز (۱۲) [ه] اوت بلاجه [ض] اوت پلاچه بی نقط [گ] اوت بلابه (۱۳) در نسخها اچ (۱۴) در نسخ گوپادت ✤

بیست و یک تن یک هزار و پانزده سال و بیست و نه روز فرمان روائی نمودند ✤

پرتاپادت یعنی گویند که او از اجداد بکرمادت است — سی و دو سال — جلوک⁽¹⁾ — پسر او — سی و دو سال —	نجیر⁽²⁾ — تخینه پسر او — سی و شش سال — بجی — از نسل نجیر — هشت سال —	جیندر⁽³⁾ — پسر او — سی و هفت سال — آدیراج — چهل و هفت سال —

شش کس یکصد و نود و دو سال حکومت کردند و گذشتند ✤

میگه واهن — از بنابر جد ستشهر — سی و چهار سال — سرشٹ سین — پسر او — سی سال — هرن — پسر او — سی سال و دو ماه — ماتر گپت⁽⁴⁾ برهمن — چهار سال و نه ماه و یک روز —	پرورسین — از اولاد میگه واهن — شصت و سه سال — جد ستشهر — پسر او — سی و نه سال و سه ماه — لکهمن که او را اندرادت نیز گویند — سیزده سال —	رنادت⁽⁵⁾ — برادر خرد او — سه صد⁽⁶⁾ سال — بکرمادت — پسر او — چهل و دو سال — بالادت — برادر خرد او و از و پسرے نماند — سی و شش سال —

ده نفر پانصد و نود و دو سال و دو ماه و یک روز سلطنت کردند ✤

درلبه درون — داماد بالادت — سی و شش سال — پرتاپادت — نبیرهٔ دختری او پنجاه سال — چندراپیڈ — پسر بزرگ او — هشت سال و هشت ماه — تاراپیڈ — برادر او — چهار سال و بیست و چهار روز — للتادت — برادر دیگر او سی و شش سال	و هفت ماه و پانزده روز — کولیاپیڈ — پسر او — یک سال و پانزده روز — بجرادت — برادر او — هفت سال — پرتھواپیڈ — پسر او — چهار سال و یک ماه — سنگراپیڈ — نبیرهٔ پسرے للتادت — هفت سال	جیاپیڈ⁽⁷⁾ — نبیرهٔ پسری للتادت سی و یک سال — جج — خسر پورهٔ او — چند ماه — للتاپیڈ — پسر او — دوازده سال — سنگراپیڈ — برادر او — سی و هفت سال — برهسپت بن للتاپیڈ — دوازده سال — اجتاپیڈ⁽⁸⁾ بن برہواپیڈ — سی و شش سال — انگاپیڈ بن سنگراپیڈ — سه سال — اتپلاپیڈ بن اجیاپیڈ — دو سال —

هفده نفر دویست و پنجاه و هفت سال و پنج ماه و بیست روز حکومت کردند ✤

اونت⁽⁹⁾ ورما — از طائفهٔ نیاران بیست و هشت سال و سه ماه و سه روز — سنکرورما — پسر او — هژده سال و هفت ماه و نوزده روز — گوپال ورما — دو سال — سنکٹ که شهرت برادری دارد — ده روز — رانی سگندهٔ⁽¹⁰⁾ کها — مادر گوپال مذکور — دو سال —	پارته بن نرجیت ورما بن سکه ورما — پانزده سال و ده روز — نرجیت ورما بن سکه ورما — برادر او — یک سال و یک ماه — چکرورما — ده سال و پانزده روز — سورورما برادر او — یک سال — پارته بن نرجیت — یک سال و چهار ماه —	بارچکرورما مذکور — شش ماه — سنکرردهن بن میه وردهن — سه سال — چکرورما بار دیگر — سه سال — انمت اونت⁽¹¹⁾ ورما بن راجه پارته — دو سال و دو ماه — بار دیگر سور⁽¹²⁾ ورما — او آخرین ملوک چهار است شش ماه —

اختلاف (۱) [ں] حلوک [گ] جگوک (۲) [ک] نجیر بے نقطهٔ اول [ض] نحیر بے نقطهٔ ثالث [گ] نجیر — و در بعضے نسخ تخینه و تخیل که تخیر تصحیف شده (۳) [گ] جیندر (۴) [ک] ماترگت (۵) [ک] زنادت (۶) همچنین در نسخها (۷) در بعض نسخ نام این راجه بعد از جج نوشته (۸) [ک] اجیاپنڈ (۹) در بعضے نسخ آرت (۱۰) [ک] سکندرها (۱۱) این لفظ در بعض نسخ نیست (۱۲) در بعضے نسخ سور ورما ✤

پانزده نفر هشتاد و نه سال و یک ماه و هفده روز فرمان روائی نمودند +

جسکر دیو که یکے از رعایا بود — نه سال —
بورنت[1] که از بنی اعمام او بود — یک روز
سنگرام دیو — پور جسکر دیو شش[2] ماه و هفت روز —
پرد گپت که از جملۂ رعایاے او بود — یک سال و چهار ماه
کھیم گپت — پسر او — هشت سال و شش ماه —
ابهمن — پسر او — چهارده سال
نند گپت — پسر او یک سال و یک ماه و نه روز —
تربهون — دو سال و هفت روز —
بهیم گپت بن ابهمن — چهار سال و سه ماه و بیست روز —
دوارانی — مادر ابهمن — بیست و سه سال و شش ماه —

ده نفر شصت و چهار سال و سه ماه و چهارده روز حکومت کردند +

سنگرام بن ادیراج — برادرزادۂ رانی — بیست و چهار سال و دو[3] ماه —
هرراج — پسر او — بیست و دو روز —
اننت — پسر او — پنج سال و پنج ماه —
کلس دیو — پسر او — بیست و شش سال —
انکرس — پسر او — بیست و دو روز —
هرس بن کلس — دوازده سال —
اچل[1] که هم جد هرس بود — ده سال و چهار ماه و دو روز —
رده[4] بن سده که یکے از قاتلان این بود — یک شب و یک پهر
سلهن[5] — برادر اچل — سه ماه و بیست و هفت روز —
سلها[6] — برادر سلهن — هفت سال و ده ماه —
بهیکیاچر[4] — پسر هرس — شش ماه و دوازده روز —
راجه سلها[6] — بار دیگر — دو سال و سه ماه —
جیسنگه بن سلها[7] — بیست و هفت سال
پرمانک[8] بن جیسنگه — نه سال و شش ماه و ده روز —
دتی[9] — پسر او — هفت سال و دو ماه
بتی[9] دیو — پور او — نه سال و چهار ماه و هفده روز —
جیدیو — برادر خرد او — هژده سال و سیزده روز —
جگدیو بن جیدیو — چهارده سال و دو ماه
راج دیو — پسر او — بیست و سه سال و سه ماه و هفت روز
سنگرام دیو — پسر او — شانزده سال و ده روز —
رام دیو — پسر او — بیست و یک سال و یک ماه و سیزده روز —
لچهمن دیو که برهمن پسرے بود — سیزده سال و سه ماه و دوازده روز —
سیمه[10] دیو — سردار لبدر از وچهین باره چهارده سال و پنج ماه و بیست و هفت روز —
سینه دیو — برادر سیمه دیو — نوزده سال و سه ماه و بیست و شش روز —
رنجن تبتی که از تبت آمده بود — ده سال و چند ماه
ادن دیو — خویش سینه دیو — پانزده سال و دو ماه و ده روز —
رانی کوتا دیوی — زن ادن دیو — شش ماه و پانزده روز —

بیست و هفت نفر سه صد و پنجاه و یک سال و شش ماه و هفده روز حکومت کردند +

سلطان شمس الدین که ملازم سینه دیو بود — دو سال و یازده ماه و بیست و پنج روز
سلطان جمشید — پسر او یک سال و ده ماه
سلطان علاء الدین بن شمس الدین دوازده سال و هشت ماه و سیزده روز —

اختلاف (۱) نام این راجه در پرنسپ نیست (۲) [گ] ۲ سال ۶ ماه ۷ روز (۳) [گ] ۲ ماه فقط (۴) در پرنسپ نیست (۵) در پرنسپ سالها (۶) همچنین در پرنسپ — در نسخ ستبل یا ستبیل یا ستبل (۷) در پرنسپ پرمانه (۸) در پرنسپ بندی سار [گ] ونجی دیو (۹) در پرنسپ بی دیو [گ] بجتی دیو (۱۰) همچنین در نسخ — در پرنسپ سیمه دیو +

سلطان شهاب الدین - برادر او - بیست سال -
سلطان قطب الدین بن حسن الدین - پانزده سال و پنج ماه و دو روز -
سلطان سکندر - پسر او - که سنکار نام داشت - بیست و دو سال و نُه ماه و شش روز -
علیشاه - پسر او - شش سال و نُه ماه -
سلطان زین العابدین - برادر خرد علیشاه - پنجاه و دو سال -
سلطان حاجی حیدر شاه - پسر او - یک سال و دو ماه -
سلطان حسن خان - پسر او - دوازده سال و پنج روز -
سلطان محمد شاه - پسر او دو سال و هفت ماه -
فتح شاه - پور آدم خان بن سلطان زین العابدین - نُه سال و یک ماه -
سلطان محمد شاه - باز مرتبهٔ دوم - نُه ماه و نُه روز -
باز دیگر سلطان فتح شاه - یک سال و یک ماه -
سلطان محمد شاه مرتبهٔ سوم - یازده سال و یازده ماه و یازده روز -
سلطان ابراهیم بن محمد شاه - هشت ماه و بیست و پنج روز -
سلطان نازک شاه بن فتح شاه - یک سال -
باز سلطان محمد شاه مرتبهٔ چهارم - سی و چهار سال و هشت ماه و ده روز -
سلطان شمس الدین سلطان محمد شاه - ده ماه -
اسمعیل شاه - برادر او - دو سال و نُه ماه -
باز نازک شاه بن فتح شاه - سیزده سال و نُه ماه -
باز اسمعیل مذکور - یک سال و پنج ماه -
میرزا حیدر گورگان - ده سال -
باز نازک شاه مذکور - یک سال -
غازی خان بن کاجی چک - ده سال و شش ماه -
حسین چک - برادر او شش سال و ده ماه -
علی چک - برادر او - هشت سال و نُه ماه -
یوسف شاه - پسر او - یک سال و بیست[1] روز -
سید مبارک شاه که از امرای او بود - یک[2] ماه و بیست و پنج روز -
لوهر چک بن سکندر بن کاجی چک - یک سال و دو ماه -
باز یوسف شاه - پنج سال و سه ماه -
یعقوب خان - پسر او - یک[3] سال -

سی و دو نفر دویست و هشتاد و دو سال و پنج ماه و یک روز کامروائی نمودند و گذشتند +
یک صد و نود و یک تن در مدت چهار هزار و یک صد و نُه سال و یازده ماه و نُه روز فرمانروائی نموده درگذشتند +

چون رایات همایون بار اوّل دران بستان سرای همیشه بهار برافراخته آمد کتابی بهندی زبان راج ترنگنی نام به پیشگاه حضور آوردند که احوال چهار هزار ساله کشمیر ازسندنشینان بازگوید - دران ملک رسم بود که پاسبانان ملک چندی از فرهیده مردم را تاریخ نویسی برگماشتی - شهریار آگهی جوی زبان دانان هشیار مغز را بترجمهٔ آن بازگماشت و در کمتر زمانی حسن انجام گرفت - در و چنان برگذارند که این کهسار را آب فروگرفته بود - آنرا ستی‌سر گفتندی - ستی (بفتح سین و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی) نام زن مهادیو - و سَر (بفتح سین و سکون را) حوض را گویند - در هر روز برهما چهار ده منونتر بسر آید - در سال چهلم الٰهی از منونتر هفتم که زمان آغاز آبادی کشمیر است بیست و هفت بار چهار دور مذکور گذشته و از بیست و هشتم سه دور و از چهارم چهار هزار و هفتصد و یک سال شمسی - و چون بداستانی

اختلاف (۱) گ هشت (۲) در [گ] نیست (۳) [گ] یک سال و یازده ماه +

که برگذارند لختے از آب برآمد نخست کشپ (بفتح کاف وکسر شین منقوطه وفتح بای فارسی) که از نامور ریاضتگران برشمرند برهمنان را آورده درین نوزمین آباد ساخت - چون مردم فراوان شدند بفرمان روائے دادگر آرزومند گشتند - کارآگهان خیرسگال انجمن برساختند ویکی را که در آگهی وفراخی حوصله ومهربانی عام وشجاعت ذاتی یکتا بود بسروری برگرفتند - وازان پس آئین فرماندهی پدید آمد چندانکه نوبت فرمان روائی او گنند رسید - امروز که چهلم سال الٰهی است چهار هزار و چهل وچهار سال گذشته - در آویزه که جراسندهه راجه بهار در متهره با کشن نمود بدست بلبهدر برادر بزرگ کشن به نیستی سراور شد - برخے خویشاوندان کشن بزم عروسی بقندهار می شتافتند - دامودر بکین توزی لشکر بآن صوب کشید و بر ساحل سند کارزار نموده فروشد - وچون زن او آبستن بود واخترشناسان از پسر آگهی دادند کشن مرزبانی را نامزد او گردانید - وسپس سی وپنج تن سند آرای دولت گشتند - از ستمگاری نام ونشانے از ایشان نماند +

وچون لوه افسر خدیو شد دادگری را هنگامه گرمی پذیرفت وکارها برشناسائی نهاده آمد - در کامراج بزرگ شهرے لوه پور نام آباد کرد وامروز نشان او پیدا - گویند هشتاد و چهار کرور خانه داشت - حکیم گنجه خوش سرایدہ

ابیات از سپاهان شنیده ام تاریخی + خانه در خانه شد تنیده چونے + بام بر بام گر شدی خواهان + گرباز ری شدی باسپاهان + گر یقین ازمنت بگفتن نیست + عهده بر راوی است بر من نیست +

وچون فرماندهی باشوک پسر عم راجه جنک باز گردید کیش برهمن انداخته آئین جین برگرفت - شائسته کرداری پرایه حال او بود - پور او راجه جلوک بمعدلت گستری نام برآورد وتا کنار دریای شور برگرفت - ودر بازگشت از قنوج دار الملک هندوستان دانش نشان آگاه دل آورد - ازدیده وری وپایه شناسی هفت کس را برگزید نخستین را بدادگری برگماشت - دوم را دیوان برساخت - سوم خزانه سپرد - چارم به تمار سپاه نامزد فرمود - پنجم بدستوری قرار داد - ششم را پیرسامان گردانید - هفتم را براز گذاری اختر برنشاند - از کیمیا آگهی داشت - گویند بزرگ مارے فرمان پذیر ساخته بود بر او سوار شده در آب زمانی دراز فرو رفتی گاه پیر وگاه برنا پدید آمدی - شگرف کارها ازو برگوبیار - وآئین بوده دران زمان روائی یافت +

دامودر راگوے از نژاد اشوک شمارند وبرخے بیگانه - عبادت گزین ونیایشگر بود - بنفرین ریاضتگری بپیکر مار برآمد +

درزمان راجه نر برهمنان بر بوده چیره دست آمدند وپرستش جای آنان خاک توده گشت +

راجه مهرکل ستمگاره وبے آزرم بود - از نیرنگی سرگذشت بسیاری جهان برگرفت - چون بگریوه هستی ور باز گردید فیلے لغزش یافت - او را آواز فیل وطرز افتادن خوش آمد صد فیل را چنین بگونیستی فرستاد - ازان نام اختصاص یافت چه هستی فیل را گویند و ترزیان را - درزمان او سنگے سترگ گذرگاه رودباری گرفت هرقدر کرمے بریدند شب باز بدستور پیش درست شدی - چاره سگالان درماندند - آواز آمد اگر زنے پارسا گوهر دست رساند سنگ برخیزد مرتبه مرتبه زنان زنان همی آمدند چون نشانی ازان ظاهر نشد زنان را بتهمت بدکاری وپسران را بحرامزادگی وشوهران را بروادادی گزند جانی میرسانید وسه کرور آدم را بگونیستی فرستاد تا آنکه از دست پارسازنے کوزه گر آن کار شگرف برآمد وسرمایه شگفت افزائی شد - وکار او بگوناگون رنجورے کشیده خود را بآتش انداخت +

راجه گوپادت فراوان آگهی داشت - بدست آویز دادگری جهان برگرفت - در قلمرو او تسلیخ نمیشد که دمه از گوشت پرهیز کردی - بتخانهٔ که امروز بر کوه سلیمان است اساس نهادهٔ دستور اوست +

راجه جدشتر لختے در عنوان فرماندهی بدادگری نشست - در کمتر زمانی از طبیعت پرستاری و همزبانی بدگوهران مردم ازو رمیدند و فرمانده هندوستان و تبت آهنگ او نمود - سران کشمیر او را بزندان نشاندند +

در زمان راجه بنجبر[1] [تجلینه] در اسد برف بارید کشت و کار نابود شد و قحطے شگرف شورش آورد +

راجه جانیدر وزیری داشت دانش منش درست اخلاص پارساگوهر تا به گری و دورولی ندانستی - همسران بوش ناتوان بینی برزدند و خراب درونان ظاهرآباد بکین او روی آوردند و از دور دست سخنان برساختند - ازانجا که بزرگان را درین هنگام لغزش رود و ژرف نگهی بکار نبرند و حسد ناجهای پیشین یاد نیاوردند آن فرو هیده سر را از پای انداخت - آوارهٔ دشت ناکامی شد و چون از نیرنگی تقدیر لختے آگهی داشت غم پیرامون خاطر او نگشت و بشادمانی چهرهٔ زندگی می افروخت - بدسگالان نافرجام چنان وانمودند که او اندیشهٔ سری دارد - راجه از ناشناسائی او را بردار کشید - پس از روزگاری پیر او راگذر راه افتاد از استخوان پیشانی چنان برخواند بناکامی گراید و بزندان رود و بر فراز دار جان سپرد و سپس زنده شود و بسلطنت برسد - ازین آگهی تشگفت افتاد او را برگرفته بگوشه نگاه داشت - و بایزدی نیایش پرداخت یشبی نزد او روحانیان فراهم شدند بافسون سرائی جان بردمیدند و در کمتر فرصتے بر سریر فرماندهی نشست - و از کار آگهی خود را برکنار کشید +

میکه واهن بنیکوئی بلندنامی گرفت و هندوستان را تا کنار دریاے شور آسایش جا ساخت +

راجه هرن را چون پیمانهٔ زندگی لبریز شد و از و فرزندے نماند سران کشمیر براجه بکرماجیت مرزبان هندوستان گرویدند +

راجه ماترگیت کشمیرے برهمنے بود دانشور - بکرماجیت والا دانش او را برخرید و بکار دنیای او نپرداخت هنگام رخصت اندکی خرچے داده گسیل نموده نوشتهٔ سربمهر بدو سپرد که بکشمیر رساند - بدل شکستگی راه مے سپرد چون بدان دیار رسید نامه را برکشودند - نگاشته بود که نامه بر بسیاری خدمت درگاه کرده است و ناکامی بسیار دیده و تجرد آگهی بزرگی آن دیار بدو سپارند و از قهر پادشاهی اندیشیده فرمان پذیر گردند - کار آگهان انجمن برساختند و فرمان پذیر شدند +

راجه پرورسین غربت گزیده بهندوستان بتغوله گزین بود - یکی از ایزدی بندگان آگاه دل بدو مژدهٔ فرمانروائی داد - ازین رو بجد و دیگر کوت آمد و آنرا برگرفت - چون بکرماجیت مرده بود ماترگیت ازین آگهی ترکِ سلطنت نموده به بنارس شتافت و کنج خمول برگزید - او بعدل و داد جهان را برگرفت - سری نگر که دارالملک آن دیار دست اساس نهادهٔ او - دران هنگام سی و شش لک خانه در و آباد کرد - و از والا همتی یازده ساله محصول کشمیر را بماترگیت فرستاد - او بر آرزومندان بخشش کرد +

راجه رناوت دادگرے نمود و عالم برگرفت - در نواحی کشتوار نزد آب چناب بازه وزاد و بسیاری خواص خود لبغاری در شد و ناپدید گشت - ازو داستانهای شگفت افزا برگویند +

راجه بالادت بر هندوستان چیره دستی نمود و تا شور دریا قلمرو خود گردانید +

اختلاف (۱) [کا] حرف بے نقط [تر گ] بنجر [من] بنجر - شعت صفحهٔ ۵۷۰ +

درزمان راجه چندراپیڈ برهمن زنی داد خواه آمد که شوی مرا کشته‌اند و جان‌شکر ناپدید. پاسخ داد هیچ کس گمان داری. گفت شوی من خوی گزیده داشت کسی را بدو دشمنی نبود لیکن در پژوهش حکمت با یکی در گفتگو شدی اورا چون حاضر کردند خویشتن را بس دور کشید و بآتش و آب سوگند را دادن تدعی نپذیرفت مبادا از ایزدی افسون کار پیش برد. راجه خویش را از خواب و خور باز گرفت. یکی از دانشمندان آگاه دل در شب‌الی نمایش از سول برآموخت که بر برنجین آرد خوانده پهن سازد و با هر که گمان باشد برگذارند اگر در هنگام گذشتن نقش پای دو کس پدید آمد دست او در من او باز ندارد. بدین آگهی شناسای حال آمد و باد افراه سرانجام شد. و چون برهمن را جان‌شکرند انسی پیکرے بی سر از آهن ساخته پیشانی را نشان مند گردانید ✣

راجه للتادت بملک آبادی برنشست و بنیروی ایزدی تائید ایران و توران و فارس و هندوستان و ختا و همگی معموره برگرفت و دادگرے فرایش نهاد. و در شمالی کوه در گذشت. گویند بنفرین مرتاضی سنگ شد و برخے طرز دیگر سرایند ✣

راجه جیاپیڈ بزرگے سترگ یافت و بسیارے عالم برگرفت. در بنارس نود و نه هزار و نهصد و نود و نه اسپ خیرات کرد و همچنین فراوان خواسته بآرزومندان بخشید. از کهن سالان پرسید که لشکر للتادت چه از من بیشتر بود یا از من. پاسخ دادند لشکر تو هشتاد هزار سکهپال است و در آن معرکه یک لک و بیست و پنج هزار بود. دیگر حشم را ازین اندازه برگیر. چون راجه دور تر رفت جج خسر پورهٔ او در کشمیر آهنج سرے پیش گرفت. امرای راجه بجهت پیوند زن و فرزند راه بیوفائی سپردند و غرض صوری بر بےناموسی حقیقی گزیدند. راجه بآئین تجرد به بنگاله شتافت و بسپاه آنجا بنگاه خود را برگرفت و جج در آویزهٔ فرو شد ✣

راجه للتاپیڈ فرومایگان را بنواخت و هزل سرایان اعتبار برگرفتند و کاردانایانِ دانش منش کنج خمول برگرفتند دستور چون اندرز گوئی کارے بر نساخت ترک دنیا نمود ✣

راجه سنکر ورما گجرات و سند برگرفت و بر دکهن چیره دستی یافت و برزبانِ آنجا باز گذاشت. اگرچه از عنفوان دولت راه نکوئی بسپرد لیکن نتوانست بسر برد بدمستی دنیا اورا بتباه خوئی شیفته گردانید ✣

درزمانِ راجه جسکر دیو برهمنی را همیان صد اشرفی گم شد. از خشمناکی بجالشکری خود برنشست. دزد ازین آگهی گفت اگر پیدا سازم چند برگیری. گفت هرچه تو خواهی. او ده اشرفی پیش آورد. برهمن دل آزرده براد خواهی پیش راجه آمد و حقیقتِ حال گذارش نمود. راجه اورا طلبید اشته بدادنِ نود اشرفی اشاره فرمود. مقصود ازین سخن آنست که هرچه ترا برای خود خواهش رود بخشش او باشد ✣

درزمانِ سینه دیو شاه میرنامی احمدی کیش که نسب خود را بارجن پاندو میرسانید. ملازم شد. هم درین زمان بخشی مرزبان قندهار دلجو نام دست بردی نمود و ملک را لیغائی گردانید. بتنگنائے کوهستان پناد برد و از رعایا زر با بزور گرفت و آنرا بدو فرستاده لابه گری نمود و از جمیانی سرِ باز گردید. بسیاری بآشوبگاه بر در شدند. و هم در آن روزگار رنجن نام پسر مرزبان تبت تاخت آورد و ملکِ سترگ ویرانی یافت. چون راجه در گذشت سلطنت آن دیار بر رنجن قرار گرفت و بداود هش نام برآورد. و شاه میر مذکور را وزیر خود گردانید و بهنشینی و دمسازی کیش او برگرفت ✣

و چون راجه اُدن دیو را روزگار بسر آمد شاه میر مذکور بدستان سرائی و حیله سازی زن راجه را بزنے

گرفت - در هفتصد و چهل و دوم هجری خطبه و سکه بنام خود گردانید شمس الدین لقب نهاد و خراج خشش یک بر ستد از آنکه بکشمیر ایام در عالم مثال نموده بودند که سلطنت کشمیر بدو خواهد رسید ✣

و سلطان علاء الدین حکم فرمود که زن ناپارسا میراث شوهر نیابد ✣

سلطان شهاب الدین چراغ آگهی برافروخت و لوای معدلت افراشت - بر نگرکوت و تبت و دیگر بلاد چیره دستی نمود ✣

و در روزگار سلطان قطب الدین میر سید علی همدانی بکشمیر آمد - سلطان بس گرامی داشت ✣

سلطان سکندر تقلید دوست و تعصب پیشه بود - بزرگ بتخانها برانداخت و مخالف کیشان را بناکامی برنشاند در زمان او صاحبقران کشایش هندوستان فرمود و دو فیل بدو فرستاد - او بارش ملازمت در سر گرفت میانه راه آگهی آمد در همایون محفل مذکور میشود که مرزبان کشمیر هزار اسپ پیشکش خواهد آورد - ازین ناشناسائی بازگردید و پوزش خواست - علی شاه زین العابدین را جانشین خود ساخته سفر حجاز گردید - از همزبانی بزرولایان نافرجام و نااستواری عزیمت بسگالش کشمیر بازگردید و بیاوری مرزبان جمو بر آن ملک چیره دستی یافت - زین العابدین به پنجاب آمد و بجسرت کهوکهر پیوست - علی شاه فراوان لشکر فراهم آورده به پنجاب شتافت و آویزهٔ سترگ روی داد - آخر گردآمود هزیمت شد - پیغوله نشین آمد و حکومت کشمیر بسلطان زین العابدین بازگردید - و جسرت از کشمیر رخصت گرفته آهنگ دهلی فرا پیش نهاد و از سلطان بهلول لودی شکست خورده بکشمیر رفت و بیاوری لشکر سلطان ولایت پنجاب را برگرفت - و سلطان به تبت و سند چیره دست آمد - دانش تیز خرد پژوه بود - از صلح کل فراوان نصیبه داشت - که رمه او را از ایزدی بندگان خاص برشمارند و بولایت یادکنند - و نیروی خلع بدن بدو نسبت دهند - میگفت در زمان چکان مرزبانی ازین گروه برآید و بدست فرمان روای هندوستان در آید - پس از چندین سال گذارده پیدائی گرفت - از مهر افزونی و رعیت پروری رسم جزیه و گاوکشی را برانداخت - رسم جرمانه و پیشکش و مانند آن برخاست - جریب را لختی برافزود - خرج خاصه ارکان مس بود - داروی بیشتر خود کردی و دشوار سوانح را بآسانی کشودی - دزدان را در زنجیر داشته بعمارت فرستادی - از مهربان دلی مردم را از شکار بازداشت و گوشت نخوردی - و فراوان نامه را از عربی و فارسی و کشمیری و هندی ترجمه کرد - در زمان او سازندهای ایران و توران بکشمیر آمدند از آن میان ملا عودی بشاگرد بیواسطهٔ خواجه عبد القادر مشهور از خراسان آمد و ملا جمیل که در خوانندگی و نقش بستن یکتای روزگار بود - سلطان ابو سعید میرزا اسپان تازی و شتران بختی از خراسان بارمغانی فرستاد و سلطان بهلول لودی حاکم دهلی و سلطان محمود گجراتی بدو پیوند دوستی کردند ✣

سلطان حسن لشکر فراهم آورده به پنجاب آمد و به تاتار خان آویزشها نمود و بتاخت و تاراج آن ملک را خراب ساخت ✣

و در عهد فتح شاه میر شمس الدین از مریدان شاه قاسم انوار از عراق آمد و آئین نوربخشی روائی داد - از آن پس شورش سنی و شیعه درین دیار هنگامه افروخت ✣

و در ایام محمد شاه بار سوم که بکومک سلطان سکندر فیروزی یافت فردوس مکانی فتح هندوستان نمود ✣

ودر نوبت سلطان ابراهیم ابدال ماکری[1] بعرض فردوس مکانی رسانید که بکمتر کوشش کشمیر بدست می آید شیخ علی بیگ و محمد خان و محمود[2] خان را بدان دیار فرستادند وچیره دستی یافتند لیکن بحیله سازی آن بومی نتوانستند بود ـ پیشکش گرفته برآمدند وسلطنت به نازک شاه قرار گرفت ـ ودر نوبت چهار محمد شاه جنت آشیانی سر پرآرا بودند ـ وهنگامے که میرزا کامران در لاهور بود دیشین رفتگان دلنشین کردند که کشمیر بکمتر توجهے گرفته خواهد شد ـ میرزا محرم کوکه را باآن گروه بدان دیار گسیل فرمود وکشمیر گرفتند ـ فراوان کشتها شد واز ستم ناهنجار رعایا بر جوشید وامرای جغتائی امان گرفته باز آمدند ـ در سال نهصد وسی بفرمان سلطان سعید خان کاشغری سکندر خان پور او و میرزا حیدر با ده هزار کس از راه تبت ولار[3] بکشمیر درآمدند وفراوان غنیمت گرفته بآشتی درکمتر زمانی باز گردیدند ـ ودر سال نهصد وچهل وهشت هجری میرزا حیدر بار دوم بفرموده جنت آشیانی جهانباتی ورهنمونی برخے بومے بکشمیر درآمد چنانچه در پیشین داستانها گذارده شد وتختے تبت بزرگ را برگرفت ـ کاجی چک بهندوستان آمد واز شیر خان کمک برد وبا میرزا حیدر رادیز نمود وشکست یافت ـ میرزا کشمیریان را بآشتی ودوستی از خود ساخت چنانچه کشمیریان خطبهٔ نازک شاه هم دران روزگار میخواندند ومیرزا بنام جنت آشیانی نبر وسکه را برآراستی ✣

وامروز بداوری شاهنشاهی آسایش جاے گوناگون مردم ایرانی وتورانی وکشمیری نشاط افروز ✣

سرکار[4] پکلی

درازاسی وپنج کروه وپهنا بیست وپنج ـ خاور رویه کشمیر ـ شمالی کتور[5] جنوبی نگاه الوس گکهر باختر سو اٹک بنارس ـ صاحبقرانی چندے را بپاسبانی گذاشته بودند وامروز از نژاد آن ـ بکوهستان او همواره برف بارد وبدشت گاه گاه ـ سرما از گرما افزون ـ وریزش ابر هندآسا ـ از سه دریا فیض برگیرند ـ کشن گنگ بهت سندهه ـ زبان این دیار نه بکشمیر ماند ونه بهندوستان ونه بزابلستان ـ نخود وجو بیشتر شود وزردآلو وشفتالو وچهار مغز خودرو باشد ـ ومیوه کشتن رسم نبود ـ جانور شکاری واسپ وشتر وگاو ومیش میانه ـ بر وخروس فراوان ـ وبیشتر مرزبان اینجا بکشمیر نیایشگرے کردی ✣

سرکار[6] سواد

در وسه ولایت نبر سواد بجور نخستین را درازا شانزده کروه پهنا دوازده ـ شرقی پکلی شمالی کتور[7] وکاشغر جنوبی اٹک بنارس غربی سواد ـ از هندوستان دو راه رود گریوهٔ شیر خانی[8] کوتل بلندری[9] ـ اگرچه هر دو دشوار گذار لیکن اولین سخت تر ✣

دوم درازا چهل کروه پهنا از پنج تا پانزده ـ برآمد آفتاب نبر شمالی کتور وکاشغر جنوب بگرام فرو شدن آفتاب بجور ـ فراوان دره دارد ـ ونزدیک درهٔ دمغار[10] که بکاشغر پیوندد قصبهٔ منگاور حاکم نشین ـ از هندوستان راه رود ـ گریوهٔ بلکندنج[11] شیر خانه ـ گرما وسرما بسیار نشود برف بارد لیکن در دشت زیاده از سه چهار روز نبود ـ ودر کهسار همه سال زمستان ـ بهار هنگام بارش هندوستان ـ ریزش ابر شود وبهار وخزان او بس شگفت آور ـ گلهاے توران وهندوستان درو وبنفشه ونرگس خودرو صحرا صحرا ـ گوناگون میوها خودرسته

اختلاف (۱) [ه ض] ماکری در[گ] نیست ـ در دیگر نسخ باکری یا ناکری (۲) در[ه] نیست (۳) [ه] لاهور (۴) نامهاے گنجایت این سرکار مشخص نیست (۵) [ه] کیور [گ ض] کنور [ش] کتور (۶) [ه ض] کتور [ش] کتور یا کنور [گ] کنور (۷) [ه] سرجانی [گ] سرخانی [ش ض] شیر خانی (۸) [ه گ] ملندری [ش] مکندری ـ ودر حاشیه بلندی (۹) [ه] درد ودمغار که [ض] رده ومغار که [ش گ] درهٔ دمغار ـ (۱۰) [ه ش] لکنه پلچ (یا بج) شیر خانه [گ] لکنه شیر خان [ض] لکه بج (یا رنج) وشیر خانه ✣

ٹل بالفتح والتشدید بلندی که در شش پرزنند بنوک آلات جمع دیگر بجانب علی متوازند

مغار بالفتح غار ای سمج در کوه بیابان شده و زبانهاے غار انگارند بالفتح سوراخ کوه

شفتالو و ناشپاتی خوب شود - از زرچوبه و شاهین گزیده بهرسد - و کانِ آهن دارد +

سوم درازا بیست و پنج کروه پهنا از پنج تا ده - خاور سواد - شمال کتور و کاشغر[1] جنوب بگرام باختر کتیر نورکل[2] از کابل فراوان دره[3] دارد +

کبه باستانی قلعهٔ استوار دارد و حاکم نشین گویند - امیر سید علی همدانی درینجا رخت هستی بربست و بحکم وصیت بختلان[4] بردند - هوای او سواد آسا لیکن سردی و گرمی لختی افزون - بیش از سه راه ندارد - یکی از هندوستان رود آنرا راه دامنش کوه نامند - دو از کابل یکی راه پنج[5] و دیگر کتیر و نورکل - و آسان ترین دامنش کوه - جنوب این دشتی است میان کوه و دریای کابل و سنده درازی سی کروه پهنا از بیست تا بیست و پنج +

همگی این سرکار از کوه و دشت یوسف زئی را بنگاه - در زمان میرزا الغ بیگ کابلی از کابل بدین سرزمین رسیدند و از سلطانان که خود را دختری نژاد سکندر ذوالقرنین میگیرند برگرفتند - گویند سلطان برخی خزاین خود را ببعضی خویشان درین بلاد گذاشته بود و هنوز چندے ازین گروه درین کوهستان بسر برند و نسب نامهٔ سکندری دردست - درین دولت جاوید طراز بدگوهران این مرز برخے بنیستیگاه سرنگون افتادند و چندے باسیری رفتند و گروهی سعادت اندی[7] اندوختند +

سرکارِ دوردیتون[8] و عیسی خیل

ولایتے است جنوبی و شرقی کابل - همگی افغان نشین - بیشتر بنگاه قوم شرانی[9] - کرانی - وزیری +

سرکار قندهار

از سوم اقلیم - درازا از قلات بنجاره تا غور و غرجستان سه صد کروه پهنا از سند تا فره دویست و شصت آفتاب برآمد سند - شمال غور و غرجستان جنوب سیوی نشستگاه آفتاب فره کابل و غزنین میان شرق و شمال - اگرچه در شهر برف کمتر بارد لیکن در کهسار پیوسته +

هزار دینار را تومان گویند هر تومان هشتصد دام - تومان خراسان سی روپیه و تومان عراق چهل بیشتر جنوب را بخروار برگذارند و آن چهل من قندهار و ده من هندوستان +

قندهار دار الملک - طول صد و هفتاد[10] درجه و چهل دقیقه و عرض سی و سه درجه و چهل دقیقه - دو قلعه دارد - سخت گرم شود و سرما کم لیکن در دی و بهمن یخدانها پر آمایند - پس از سه چهار سال ریزش برف نشاط آورد - گل و میوه فراوان - گندم آن بس سفید - بدور دستها ارمغانی برند - در پنج کروهے کوهی است آنرا اژدر کوه گویند و شگرف غاری در و مشهور بلغار جمشید - چراغها برافروخته در شوند و از گرفتگی هوا اندازه[11] نیارند گرفت - و در هشت کروهے قلات بزرگ کوهی ست - در کمر آن شگرف غاری آنرا غار شاه گویند - در آن میان دو ستون خدا آفرین - یکے پیوسته بسقف غار بلندی سی گز - آب از

اختلاف (۱) [ک و ص] کتور [گ ش] کتور (۲) [ک] کتیر نورکل [ش] کتر و نورکل [گ] کتر نورکل [ص] کسر و نورکل (یا کر و در کل) (۳) [ک] فراوان دره دارد کبه باستانی [ش] فراوان دره دارد کبر (و در حاشیه کبه) باستانی [ص] فراوان دره دارد کر باستانی [گ] فراوان دره دارد باستانی (۴) [ک گ] ختلان - و همچنان در تواریخ اولیا [ش ص] جیلان (۵) [ک] کتیر و نورکل [ش] کر و نورکل [ص] کر و در کل [گ] کر نورکل (۶) [ک] ایلے [ص] اندی (۷) [ک گ] درتیان و [ص] دوردیبون و [ش] دوردیتون عیسی خیل (۸) [ک گ] سرانی [ش] اشرانی [ص] شیرانی (۹) [ش] بیست [گ] هفتاد (۱۰) [ش] ده (۱۱) در حاشیه [ش] اندازه پایان آن +

بالاے او بپایان آید و درحوضی که نزد دوست بریزد - و دیگر یازده گز بے - آب هرمند[1] از دامنه برین[2] گند دمیان بلخ و کابل سرچشمهٔ آن - و معنی هرمند برکت مند - مولانا معین الدین در تاریخ خراسان آورده هزار جو انده سیراب - شانزده کروهی ست - در دامن آن زمینے که آنرا تیتیل[3] گویند پیشین زمان کاریز بسیار داشت - خربزه فراوان و خوب شود و شاداب چشمها ازین کوه برجوشند و کان آهن آنجا - در دامنهٔ آن آهنین تنورے برای پختن آهن ساخته پیشینیان غزنی قندهار گرم سیر کلی سمت طولانی[5] - آب هرمند از میان بگذرد - یک طرف پیوسته بزمین داور و دیگر بیستان هردو جانب آب فراوان قلعه و گموتا گون کشت و کار - دران نزدیکی بزرگ شهرے بود - سلاطین غور را بنگاه و ساز عمارات فرماندهان پیشین بس نشان +

میان هرمند و قندهار میمند از بلاد مشهور روزگار - کهن زیجات حال او باز گوید +

گندم و جو را سفیدبری[6] گویند - و بجریب شصت گزے پیمایند لیکن سی گز راجابزی اعتبار کنند هر یک بیست و چهار انگشت و نیم بگز معمول آنجا - مجموع پنجاه و چهار گز قندهاری شود - در خالصه از ده خروار دو بدیوان لبعینه مال و جهات بازستانند - و کشت و کار بر هفت گونه شمارند - در دفتر اعلی رابعین نشان گردانند - و در هر جریبے سه خروار حاصل اعتبار نموده بیست و چهار من آنجا بستانند - و اعلی و اوسط را لعین وطا - از جریبی دو خروار و نیم اندازه کرده بیست من گیرند - و اوسط را لطا - جریبے دو خروار پنداشته شانزده من خواهش رود - و اوسط و ادنی را لطا و دال - جریبے یک و نیم خروار خیال کرده دوازده من طلب دارند - و ادنی را بدال - جریب را یک خروار اندیشیده هشت من بازخواست رود - و ادنی و ادنٰے ادنا را بدال و دالین - جریبے سی من پنداشته شش من بستانند - و ادناے ادنا بدالین - جریبی را هشت من تصور کرده چهار من پژوهش نمایند - و اگر برزگر را نیروی ضبط نباشد بسه توده عمل شود[7] - دو حصه از خدا وند زراعت - و سوم را سه قسم گردانند دو بسرکار دیوان رود و دیگر را در اخراجات حکمی و استصوابی شماره کنند - و انگور نیز بقرار و ضبط عمل شود - و در پسین چندے دیده وران کاروان حاصل باغ را تخمین کنند - و در یک خروار چهار بابری باز گیرند - و در زمان فردوس مکانی و جنت آشیانی دو بابری چهار تنگه[8] آنجا مقرر بود - هر بابرے یک مثقالے و دو نیم او بیک روپیه - در غیر این سه چیز (و آنرا سبزبری[9] گویند) در نه چیز بجریبے هفت بابری و نیم گیرند و پیشتر پنج بابری گرفتے - شالی - خربزه - تربوز - بادرنگ - پیاز - شلغم - سرزرد - خشخاش - کاهو - و در غیر این بجریبے پیشتر دو بابرئے طلب کردی و ترکمانان سه +

و در گرم سیر در سفیدبری[10] سه توده بآئین قندهار - و در ضبطے همه مزروعات لعین وطا سعینه باشد و از جریبے پنجاه گرم سیر که بیست من قندهار بود طلب دارند - و خروار گرم سیر صد من که ده من هند و ستانست - و در انگور قندهار آسا بکار برند - و در سبز بری[11] جریبے بدو بابری گیرند - هر چیز +

و در زمین داور در سفیدبری از قرار سه توده بپیشین دستور در خالصه در چهار جریب یک خروار سنگ زمین داور که یک خروار ده من قندهار باشد و در غیر از سه جریب یک خروار +

سرکار قندهار		
۲۴ محل - ۸۱۱۴ ½ توتان - ۳۹۶۰۰ دینار	۴۵۷۷۵ گوسفند - ۵۴ راس اسپ	۲۰۴ من برنج - ۲ خروار آرد
بلوچی - ۲۷۵۲۹۷۷ خروار غله		بیست من روغن - ۱۲۸۷۵ سوار

اختلاف (۱) [ه ش] هرچند (۲) [ه] برین [گ ش] تیزی [ض] دامنهٔ سن گندرد (۳) [ه] تیتل یا تیتل [ش] آبسل یا تبسل [ض] آبسنل یا نیبل اگمه تبل (۴) [ش] زمین (۵) [ش] بحوالی آب هرمند (۶) [گ] سفیدتری (۷) [ه ض] شود و حصه (۸) [ه] تنگه [ش گ] تنگه [ض] سکه (۹) [ه] سبزتری [ش] ترتری (۱۰) همچنین در [ه ض ش] (۱۱) همچنین در [ه ض] +

۲۶۲۴۰ پیاده —
شهر قندهار — ۲۷۰۵ تومان نقد — ۱۲۰۳۵ خروار
غله — ۵۵۰ س — ۱۰۰۰ اپ

توابع شرقی قندهار

ولایت دوکی — قلعهٔ از خشت خام دارد —
۴ تومان نقد — ۱۸۰۰ خروار غله —
۱۲۰۰۰ گوسفند — ۱۱۵ اسپ بلوچی —
افغان از الوس ترین و کاکر —
۵۰۰ س — ۱۰۰۰ اپ
ولایت پشنگ — قلعهٔ از خشت خام از
قدیم داشت — ۳۳ تومان نقد —
۲۲۰۰ گوسفند — ۵۰۰ خروار غله —
۵۰۰ اس — ۱۵۰۰ اپ —
ولایت سال — قلعهٔ گلین دارد ۴½ تومان نقد
۴۰۹ گوسفند — ۸۰۷ خروار غله —
افغان کاسی(۱) و بلوچ(۱) — ۱۰۰ اس
۱۰۰۰ اپ —
ولایت شتنگ — قلعهٔ گلین دارد —
۱۰ تومان و ۸۰۰۰ دینار نقد — ۴۰ خروار
غله — افغان کاسی(۲) بلوچ(۲) —
۱۰۰ اس — ۵۰۰ پ
ولایت خیل گری(۳) — ۱۲ تومان نقد —
۱۵۴ خروار غله — ۲۰۰ س — ۳۰۰ پ
الوس پنی(۴) — ۴۰ گوسفند — قومی از افغان
۱۰۰ اس — ۱۰۰۰ اپ —
الوس ابدال — در قدیم جمع ۱۰۰۰ گوسفند
بود و در زمان قزلباشیه ۱۰۰ تومان مقرر شد
۴۰۰ س — ۶۰۰ پ
الوس ابدالی(۵) — ۸۰۰۰ گوسفند و پنج خروار
روغن زرد — افغان — ۲۰۰۰ س
۳۰۰۰ پ —
الوس جمندی — ۱۱ تومان و ۴۰۰۰ دینار
جواب گویند — گروه افغان — ۳۰ س
۲۰ پ —
سرغ رباط بلوچان(۶) — جمع داخل طلبهٔ قندهار
است ۵۰ س — ۵۰ پ —

جنوبی قندهار(۷)

کلات بنجاره — قلعهٔ گلین مستحکم دارد —
۱۳۰ اسپ بلوچی و ۳۰۰ شتر — بلوچ —
۵۰۰ س — ۵۰۰ پ —
شوراپک(۸) — ۱۲۰۰ گوسفند — افغان —
۲۰۰ س — ۱۰۰ اپ —
الوس بمبیکه(۹) — ۲۲۵ گوسفند — افغان —
۲۰۰ س — ۳۰۰ پ
الوس میرخانی(۱۰) — ۹ تومان نقد —
۳۶۵۰ گوسفند — افغان —
۲۰۰ س — ۴۰۰ پ
الوس سنوانی(۱۱) — ۲۰۰ گوسفند —
۶۰ من روغن — افغان —
۵۰ س — ۱۰۰ اپ —

شمالی قندهار

ولایت قلات ترنوک(۱۲) — قلعهٔ گلین بغایت
استحکام دارد — ۲۰۵ تومان
و ۹۶۰۰ دینار نقد —
۴۲۴۴ گوسفند ۱۱۷ خروار —
یک من روغن — یک خروار
برنج — افغانان غلزی —
۲۲۰۰ س — ۳۸۴۰ پ —
هزاره دهله(۱۳) — ۴۱۴۵ گوسفند —
۲۰ خروار غله — ۲۰۰ س —
۵۰۰ پ —
هزاره نجه بجی(۱۴) — ۱۶۰ گوسفند —
۱۵ اس — ۵۰۰ پ
ولایت ترین — قلعهٔ مستحکم دارد —
۱۵۰۰ گوسفند — ۱۰۰۰ خروار
غله — قوم هزاره — ۱۵۰۰ اس
۳۰۰۰ پ —

غربی قندهار

ولایت گرمسیر — ۲۰۲ تومان و
۸۰۰۰ دینار نقد — ۱۲۰۰۰
خروار غله — ۲۰۰ اس
۲۰۰۰ پ —
ولایت زمین داور — ۱۲۰۰ س
۱۰۰۰ اپ
الوس سیاه خانه — ۲۴ تومان —
۳۰ س — ۷۰ پ
قلعهٔ گشک نخود — قلعه گلین دارد
جمع این داخل
قندهار است —

اختلاف (۱) همچنین در [ه] [ض] کاسی بلوجت (۲) همچنین در [ه] [ض] کاسی بلوجت [ش] افغان دسوجت (۳) در [ه] خیل گری نجود [ض] خیل کرمی [ش] جل کری [ک] چل گزی (۴) [ض] بنی [ش] سی (۵) [ک] ابدال [ش] اباق (۶) [ه] سرغ رباط بلوجان [ض] بلوجان سرغ رباط [ش] رباط بلوجات سرغ [ک] رباط بلوجان فقط (۷) این سرکار در [ش] نیست (۸) [ه] شوراک [ض] سوراک [ک] شوراپک (۹) [ه] سکه [ک] بیکی [ض] بکی (۱۰) [ه] میرخانی (۱۱) [ه] [ض] سوانی [ک] سنیوانی (۱۲) [ه] مرنک [ک] برنک [ش] قلات سرنک [ض] ترنک (۱۳) [ه] هزاره دهه [ک] هزاره دهله [ش] هزاره دهله (۱۴) [ه] سحه بجی [ک] دهجربجی [ش] بحربجی [ض] نجه بجی +

سرکارِ کابل

از سوم و چهارم اقلیم فراهم - درازا از اٹک بنارس که بر ساحل سنده است تا هندوکوه صد و پنجاه کروه - پهنا از قراباغ قندهار تا چغان سرا صد - خاور رویه هندوستان - غربی شمالی کوه و غور - درین میان شمالی اندراب و بدخشان و هندوکوه در میانه - جنوبی فرمل و نغر - ستائش آب و هوا نیروی قلم بآن[1] بر نیاید - با آنکه زمستان بیرون از اعتدال گزندی نرساند - گرم سیر و سرد سیر بدانسان که در یک روز از عالمی بعالمے گذار داوفتد بدین نزدیکی ییلاغ و قشلاغ در معموره کم نشان دهند - و در دشت و کوه ریزش برف شود - در نخستین از قوس و در پسین از میزان - فردوس مکانی چنان برگذارده که بصوب هندوستان تا کوتل بادام چشمه بارد - همانا دران ایام چنین بود ورنه درین هنگام تا سر کوتل ٹیله بلک[2] تا گرپوهٔ خیبر بارش کند - تابستانی شبهای پوشش نغنوند - گوناگون میوه نشاط افزاید لیکن خربزه بدان شائستگی نشود - زراعت نیز نیکو نبالد - هر چهار سو کوه بلند و زود زود در آمدن غنیم بس دشوار +

میان کابل و بدخشان و بلخ هندوکوه واسطه - و هفت راه است که تورانیان آمد و شد نمایند - سه از پنجهیر[3] بلند تر کوتل خواک ازان پایان تر طول - سپس بازارک - بهترین طول لیکن لختے درازتر چنانچه نام ازان برگوید و راست ترین کوتلها بازارک - در میان کوه کلان و پروان[4] هفت کوتل دیگر است هفت بچه گویند - از اندراب دو راه برآمده در پایان کوتل کلان[5] یک شود - از راه هفت بچه بیرون آید - فراوان رنج بکار رود و سه راه دیگر در غوربند[6] براه پروان - نزدیکتر راه کوتل[7] یکے لبل بولیان و ختجان فرود می آید - دیگر کوتل قبچاق این راه نیز لختے آسان - دیگر کوتل شبرتو[8] - در تابستان هنگام افزایش آبها ازین کوتل فرود آمده براه بامیان و تالقان روند و زمستان راه آبدره گزینند - درین هنگام تا چار پنج ماه جز این همگی راهها بستگی پذیرد +

و راهی که از خراسان مے آید بقندهار میرسد - و این راه راست است کوتل ندارد +

و از هندوستان پنج راه - کر پیه پس از نوردیدن دو کوتل گذاره بجلال آباد افتد - فردوس مکانی این نگاشته - همانا دران ایام روائی نداشت - راه خیبر پیشتر لختے دشواری داشت - بفرمایش گیتی خدیو چنان شد که عرابه بآسانی رود - امروز آمد و شد تورانی و هندے بدین راه - بنگش از گذر دهنکوٹ دریای سنده بگذرند - راه نغز - راه فرمل از گذر چوپاره ازان دریا عبور شود +

یازده زبان واگویهٔ این دیار و هر طائفه زبان خویش بسر اید - ترکی - مغولی - فارسی - هندی - افغانی - پشائی[9] - پراچی - گبرے - برکے - لمغانی - عربی +

ایماق بزرگ هزاره و افغان - علف زار این دیار بدست این دو گروه - هزاره از لشکر جغتایست - منکوقاآن بیاوری هلاکوخان فرستاده بود - و او آن جماعه را همراه پسر خود نکودار اغلان بدین حدود نامزد فرمود - از غزنین تا قندهار و از میدان تا نواحی بلخ بنگاه ایشان - زیاده از صد هزار خانه و سوم بخش اسوار اسپ و گوسفند و بز دارند - هرچه تے در بند آزمانده - گروه گروه شده اند و با هم نرد دوروئی بازند

اختلافات (۱) [ش] قلم برنتابد (۲) همچنین در نسخها (۳) [ض] پنجره - در نقشها پنجشیر (۴) [ض] بیرون آن [گ] و پیرامون آن (۵) در [ش] نیست (۶) [ش] در غور آیند براه بیرون (۷) [ک] بابلگی [ش ض] ابکی در [گ] نیست (۸) [ک] شبرتو [ض گ] شیرتو [ش] شیرتو (۹) [گ] پشتو +

وگرگ آشتی نمایند +

افغان خود را از بنی اسرائیل شمرد - و افغان نام بزرگ نیاگ داند - گویند او را سه پسر بود - یکی سربن(۱) - الوس سربنی منسوب بدو - دوم غرغشت است - طائفهٔ غرغشتی نسبت باو درست سازند - سوم بٹن - قوم بٹنی سلسلهٔ خود را باو رسانند - ازین سه شاخها پدید آمد و قبیلها شد - هرکدام بنام یکے از نیاگان خود شناسا - الوس ترین - بریج - میانه - خرشبین(۲) - شیرانی - اورمر - کاسی - جمند - خویشگی - کتانی - خلیل - مهمندزئی - داؤدزئی - یوسف زئی - کایانی(۳) - ترکلانی - بسربن پیوندند - سورانی(۴) - جیلم - ورکانی - آفریدی - جکتانی - ختکی - کررانی - باور - منسوب - کاکر - ناغر - بانی - مسوانی - نیی - تارن - بغرغشت گرایند - غلزی - لودی - نیازی - لوحانی - سور - بنی - سروانی - گکبور(۵) - به بٹن نسبت دهند +

برگذارند ست علی غوری که افغانان متی گفتی بیکے از فرزندان بٹن دامن آلاے عصیان شد - چون این راز سربسته نزدیک آمد که کشوده گردد او را بدو پیوند بیوگانی داده پردهٔ ناموس برآراستند و ازو سه پسر شد - غلزی - لودی - سروانی +

و برخے افغان را قبطی پندارند - دران زمان که بنی اسرائیل از بیت المقدس بازگردیده بمصر آمد این طائفه را گذاره بهندوستان افتاد - این داستان دراز تر ازانکه در تنگنای گزارش گنجد - لختے برای شادابی سخن گذارده آمد +

خواجه خضرے - قاقشال - بیدان - اوزبک - کلتکی - برانجی - نیل پورچی - بکدری - بهسودی - سیدی بای - تفنگ انداز - عرب - کلهبان - توق باے - و دیگر صحرانشینان فراوان لیکن نه بدان انبوهے - و امروز بیشترے در جاگیرداران درآمده +

شهر کابل از چهارم اقلیم - طول صد و چهار درجه و چهل دقیقه - عرض سی و چهار درجه و سی دقیقه - از گزین مصرهای باستانیست - گویند در زمان پشنگ اساس یافته - دوگلین قلعهٔ استوار دارد - بیرت روبه آن قلعه کوهچه ایست فیض بخش - همانا یکے از فرمان روایان پیش عمارتے اساس نهاده بود و بدان مسبت آن کوهچه را شاه کابل گویند ارک این معموره بر فراز آنست و بنگاهی(۶) جدا شده - آنرا عقابین نامند - جمع ازین مشرف بود - بخسروی فرمایش درآوردند - و در دامنهٔ آن النگهای دلفریب چمن زارهای روح افزا باغهای دلاویز - خاصه شهرآرا - و دو جوی شاداب درین شهر عشرت افزاید - یکی از للندر آید و بشهرآرا شده از شهر بگذرد - آنرا جوی خلیبان گویند - دیگر از تنگی دیه یعقوب از پیش دروازهٔ دهلی به یه معموره شتابد - آنرا جوی پل مستان خوانند - گوارا و صاف تر از اولین - و نیز دران نزدیکی ماهکم(۷) انگه جوئی برآورده - پس سودمند پیوست آن محله ایست گلکنه نام - دیده و دل ازان فیض گیرد - و از کوه سه چشمه بعبورت شهر رود - بر سر یکی خواجه همو(۸) نام مزاریست - و در دیگر قدمگاه خواجه خضر پندار عامه - و دیگر رو بروی خواجه عبد الصمد - خواجه روشنائی نامند

اختلاف (۱) [ه] سربن [ش] پربن [ض] شربن بفتح شین دراصل [گ] سربن (۲) [ش] خرسین - شیرانی - ودر مخزن افغانی تصنیف ودرلن صاحب خرشبین (۳) [ودرلن] گگیانی (۴) [ش] سورانی (۵) [ودرلن] گکبور (۶) [ه] بنگاهی [ش] بنی کاسی [ض] بنکاهی (۷) این نام انگه اکبرشاه است (۸) [ه گ] همو [ش ض] سمو +

خرد پژوهان باستان کابل و قندهار را دو دروازهٔ هندوستان برشمرند - از یکی توران روند و از دیگرے ایران - و از نگاهبانی این دو فراخنای هندوستان از بیگانه ایمنی یابد و نیز جهان نوردی بدین دو راه سزاوار ÷ درین دیار لبان سمرقند و بخارا پرگنهٔ متضمن نیجات و قریات را تومان گویند ÷

تومان بگرام را پرشاور خوانند - بهارش نشاط انگیز - و درینجا معبدیست بزرگ - گورکهتری نام - مردم خاصه جوگیان از دور دست بنیایش آیند ÷

تومان نیک نهال[(۱)] از لمغانات - دار و غه نشین در زمان پیشین آدینه پور بود و امروز جلال آباد - برف نبارد سرما بدان پایه نبود - و نه رود کشت و کار را سرسبز و شاداب دارد - انار بیدانه شود - و نزد جلال آباد باغ صفا یادگار فردوس مکانی - نزدیک آدینه پور باغ و فا نیز از آثار آن خدیو آگاه - جنوب کوه سفید حیرت افزاید و برف هیچگاه کم نشود - ازین جهت بدان نام روشناس - و درین حدود کوهچه ایست هرگاه در کابل برف بارد بران نیز ریزش شود ÷

تومان مندراور - میوه فراوان - رود علی شنگ در رود النگار یکجا شده آب باران پیوند دو آب جهان سرائے میان شرق و شمال گذشته به کنور درآید ÷

درگرد تومان علی شنگ کوههائے بزرگ برف آمود - و در سرچشمه رود علی شنگ - بومی آنرا کافر گویند دران نزدیکی قبرے[(۲)] ست - مردم برآنکه از لام پدر نوح است و لمک نیز گویند - و بیشتر مردم اینجا کاف را غین برخوانند - و لمغان ازین جهت گزارش یابد ÷

کهستان تومان بجراو[(۳)] نیز پرازکافرانست - مردم بجائے چراغ چوب جلغوزه سوزند و روشنی افزاید - جانوریست ورا روبه پران گویند - از نشیمنگاه یک گز اندازه پرواز کند - و نیز موشی باشد که بوے مشک ازو آید ÷

چرخ موضعے است از تومان لوگر - مولانا یعقوب چرخی بدان منسوب - و سجاوند نیز از قریات مشهور اوست ÷ در کوهستان تومان بدراو بنگاه کافر و صحرا نشین هزاره و افغان ÷

تومان النسا واسطه ایست میان گرم سیر و سردسیر - اول بهار گذر جانوران درینجا شود - مردم بعشرت شکار کنند ÷

تومان بنگش - هفت هزار سوار و هشتاد و هشت هزار و هشتصد پیاده - مهمند هزار کس از ان پانصد سوار - خلیل پانصد سوار و شش هزار و پانصد پیاده - داؤد زئی سه هزار سوار و سی و هفت هزار پیاده - گگیانے پانصد سوار و چهار هزار و پانصد پیاده محمد زئی چهار صد سوار و چهار هزار پیاده صافی صد سوار و یک هزار و چهار صد پیاده اُتمان خیل پنجاه سوار و هشتصد و پنجاه پیاده - غلزئی صد سوار و دو هزار و نهصد پیاده - خضر خیل سے سوار و نهصد و پنجاه پیاده شیرزاد و بیست سوار و هزار و چهار صد پیاده - خرگوتی[(۴)] ده سوار و دویست پیاده - ختکی دویست سوار و چهار هزار پیاده - عبدالرحمانی صد سوار و دو هزار و پانصد پیاده - آفریدی پانصد سوار و ده هزار و پانصد پیاده - ورو ک

اختلاف (۱) [گ] نیک نهار (۲) [فن] قبریست کافر نسبت مردم الخ (۳) [ک] بجراو بے نقطه [فن] بجراد [فن گ] بجزاد (۴) [فن] خرکرلی ÷

پانصد سوار و پنج هزار و پانصد پیاده +

تومان گرویز قلعهٔ استوار دارد - بیشتری عمارات سه طبقه و چهار طبقه +

غزنین از سوم اقلیم و زابل عبارت ازین - پای تخت سلطان محمود و سلطان شهاب الدین و برخے دیگر - این ولایت را بیشتر زابلستان گفتندی - برخے قندهار را داخل این بلاد شمرند حکیم سنائی و بسیاری اولیا را خوابگاه - زستانِ او برابر سمرقند و تبریز نشان دهند - رودی از شمال بجنوب میرود و کشت و کاریدان سرسبز و شاداب - وکشا ورزان رنج بسیار برند - هر سال خاک نو آورند تا کشت پذیر شود - و بیشتر از ارضی کابل برده - رویینه فراوان شود - ازینجا بهندوستان برند - و در زمانِ فردوس مکانی قبرے بود که چون درود بر دے خواندی در جنبش آمدی - از پژوهش دیده وران آگاه دل روشن شد که دستان سرای دکانداران استخوان فروش است و سرچشمه ایست که اگر قاذورات در وافتد شورش ابر و برف و بارندگی پدید آید +

در تومان دامن کوه فراوان گل - و بهار و خزان بے همتا +

در تومان غوربند رنگ آمیزے ریاحین از گفتار بیرون - سی و سه گونه لاله بر دمد - و از قسمی بوی گل سرخ برآید - آنرا لاله گلبو خوانند - و کان نقره و لاجورد درو - نزدیک کوه ریگ زار یست - آنرا خواجه ریگِ روان گویند - در تابستان آواز نقاره و دهل ازین ریگ زار شنوند +

در تومان ضحاک و بامیان قلعهٔ ضحاک از آثار پیشینیان آباد - و حصار بامیان خراب - دوازده هزار سمج درینجا - درمیان کوهستان جا کنده اند و آنرا گچ و نقاشی کرده بدان نام خوانند - در باستانی زمانه موسم زمستان مردم آنجا بسر بردی - و سه بت شگرف در انجا - یکے صورت مردیست بقد هشتاد گز - دیگر تمثال زنی بلندی پنجاه گز - سوم پیکر خرد سالیست بقامتِ پانزده گز - شگفت آنکه در سمج قبریست - درمیان آن تابوتی نهاده اند - دران یکے از غنودگانِ خواب واپسین کهن سالانِ آگاه دل - سرآغاز آن ندانند لیکن بزرگ برشمرند - در زمان باستانی برخے دارو ها ساختی و بدن را بدان اندودی و بزمینهای سخت مغاک سپردی - ساده لوحان ازین فریفته شدی و ارادت آوردی +

بیست تومان بدین ولایت گراید - جمع این را فردوس مکانی در واقعاتِ خود باوجوه تمغا بیست لک شاهرخی نگاشته اند که سه لک و بیست هزار روپیهٔ اکبرشاهی شود - روپیه نرخ چهل دام - یک کرور و بیست و هشت لک دام - امروز باوجود بخشش گوناگون باج از سیاسِ دولت جاوید طراز جمع شش کرور و هفتاد و سه لک و شش هزار و نه صد و هشتاد و سه دام قرار گرفته - همانا دگرگونی از انست که آبادی بدین پایه نبود و نیز پرشاور و اشتغر و برخے دیگر را دران نشمرده اند و کاردانانِ عمل پرداز نیز بدنیسال طراز شایستگی نداشتند +

سرکار کابل	مضافات شرقی کابل	بلوکِ کامه - تا شخص - شمالی
۲۲ محل - دام ۸۰۵۰۷۴۶۵ نقدی	۵۰۰۰ اپ	۲۰۰ س - ۵۰۰۰ پ
دام ۱۲۷۱۷۹ اسیورغال -	تومان بگرام - ۹۶۹۲۴۱۰ د	تومانِ سندراور[3] - ۲۶۸۴۸۸۰ د
۲۸۱۸۷ سوار - ۲۱۲۷۰۰ پیاده -	تومانِ نیک نهال[1] [ننگ نهار] -	۵۰ س - ۵۰۰ پ
شهر کابل - ۱۲۷۵۸۴۱۰ د - ۷۰۰۰ س	۱۱۸۹۴۰۰ د - ۱۲۲۴۳ سیغ	

اختلاف (۱) [کاگ] نیک نهار (۲) [تن] لوک (۳) [کاگ] سندرار

تومان علیشنگ - د ۳۷۰۱۱۴
د ۱۹۴۸۰ سغ - از قوم علیشنگ
۵۰ س - ۵۰۰۰ پ
تومان النگار - د ۱۵۴۴۶۷۰ - لمغانی
۵۰۰ س - ۱۰۰۰ پ
پولک بجراو - د ۲۰۴۵۴۵۱ - کفّار
۳۰۰۰ س - ۳۰۰ پ
تومان لوگر(۱) - د ۳۱۹۲۲۱۴ - ۲۲۹۶۰ سغ
۵۰ س - ۵۰۰ پ
تومان بدراو - د ۴۱۳۸۸۵ - توتان
۵۰ س - ۵۰۰ پ
تومان الساى - د ۶۰۰۰۰ - ولازاک
۵۰۰ پ

تومان پنجهیر - د ۴۶۱۴۰ - پنی(۲)
۲۵۰۰۰ پ

جنوبی

تومان بنگش - د ۳۳۳۲۲۴۷ - افغان
۷۰۸۷ س - ۸۷۸۰۰ پ
تومان کوهست(۳) - د ۷۰۱۶۲۰ - اورکزئی
وغیره - ۳۰۰ س - ۵۰۰ پ
تومان نغز(۴) - د ۸۵۴۰۰۰ - افغان بنوخیل(۵)
۱۰۰۰ س - ۷۰۰۰ پ
تومان گردیز - د ۲۰۳۰۰۲ - افغان
۲۰۰ س - ۱۰۰ پ
تومان میدان - د ۱۶۰۶۷۹۹
د ۱۸۶۴ سغ - هزاره میدانی

۲۰۰۰ س(۶)
تومان غزنین - د ۳۷۶۸۶۴۲
د ۷۶۰۱ سغ - ۱۰۰۰ س - ۵۰۰ پ

غربی

تومان فرمل - د ۳۲۰۵۷۱۹
۱۰۰۰ س - ۵۰۰۰ پ
تومان دامن کوه - د ۱۶۴۴۱۷۸۵
۵۰۰۰ س - ۳۰۰۰ پ
تومان غوربند - د ۱۵۷۴۷۶۰
از قوم هزاره و ترکمان - ۲۰۰۰ س
۵۰۰۰ پ
تومان ضحاک بامیان - د ۸۶۱۷۵۰
۲۰۰ س - ۱۰۰۰ پ

عبدالملک بن مروان سال هفتاد و هفت هجری امیه بن عبدالله را از حکومت خراسان باز داشته بحجاج بن یوسف ثقفی داد و عبدالله بن ابی بکر را بسیستان فرستاد و از انجا لشکر با سرانجام داده بآویزهٔ رتبیل مرزبان کابل شد - چون توانائی پیکار نداشت گریوه گزید و او از کارطلبی و نادانائی رشتهٔ حساب دانی از دست در آمد و بومیان آن سرزمین تنگناها را سنگ چین ساخته راه برگرفتند - کار بر لشکر بیگانه دشوار شد و از نایابی خورش بعجز گرائیدند ناگزیر هفتصد هزار درم که سه لک روپیهٔ حال باشد عبدالله داده برآمد - شریح بن هانی برآشفت - با آنکه کهن سال بود بجنگ شتافت و مردانه فرو شد - حجاج ازین آگهی سرزنش نمود و امارت بازگرفت و در سال هشتاد عبدالرحمن بن محمد اشعث را بآویزهٔ رتبیل نامزد فرمود و سیستان و آن نواحی بدو داد عبدالرحمن چون بحدود کابل آمد طرز پیشین برگزید - او کارشناسی در هر تنگی برخی سبارزان را برگماشت و چیره دستیهای شگرف نموده فراوان غنیمت بدست آورد - و از دشوار کاری آن ملک را نیارست نگاه داشت بازگشتن را حجاج نپسندیده بعتاب نامه نکوهش نمود و چنان برنوشت هرچند درین سال تردد فراوان شد لیکن سزای برگشتن ناهنجار آنکه بمجرد رسیدن نامه بازگردد و آن ملک را بتصرف در آورد - و اگر از خود رائی و خویشتن دوستی بدین نگراید و کار را بسال دیگر اندازد او را معزول فرمودیم عموم لشکری اسحق بن محمد را سردار خود دانسته بفرمودهٔ او گرایند - عبدالرحمن از درشتی و بدگوهری با سران لشکر یکتا دل شده از حجاج روی برتافت و بحاکم کابل آشتی کرد و بجنگ حجاج شد - و چنان قرار یافت اگر فیروزمند آید بهیچ وجه پیرامون کابل نگردد و هیچ تکلیف نکند - و اگر درین کارزار ناکام بازگردد پناه دهد و دستگیری نماید - حجاج ازین شورش برآشفت - و در ظاهر تستر(۷) آوردگاه آراسته گشت - عبدالرحمن فیروزی یافت و حجاج ببصره

اختلاف (۱) [ه گ] لهوکر (۲) در نسخ بی نقط (۳) [ه گ ض] کوهست [ش] کربست (۴) [ه] نغز (۵) [ش] شاهرخیل (۶) در [ه] نیست (۷) [ه] بستر [ش] تستر [ض] نشر +

بازگردید - و بار دیگر هنگامه کارزار برآراست و آن ناسپاس را آبرو ریخته شد - بقلعه بست که گماشتهٔ او داشت پناه برد - آن خسران زدهٔ دین و دنیا باندیشهٔ تقرب حجاج عبدالرحمن را دستگیر گردانید و خواست که او را پیش حجاج فرستد - مرزبان کابل ازین آگهی تیزدستی نمود و عبدالرحمن را خلاص ساخته بملک خود آورد - و چند بار دیگر یاوری او آورده نمود و کاری پرنساخت - در هشتاد و چهار هلالی زبان بتخیل سخن شیرین و وعدهای دلاویز حجاج فریفته شد و او را پیش او فرستاد - اما از غیرتی که داشت در راه خود را از فرازگاهی انداخته سفر نیستی اقلیم گزید +

و در سال صد و هفت هجری در حکومت هشام بن عبدالملک امین بن عبدالله قشری (حاکم خراسان) غور و غرجستان و ملک نیمروز و کابل را بدست آورد و حاکم نشین خود ساخت - و ازان پس همواره در زمان بنی امیه و بنی عباس حاکم خراسان داشت تا آنکه در زمان سامانیان الپتگین نام غلام آن خاندان جدا شده غزنین و کابل را متصرف شده دم استقلال برزد - و چون درگذشت سبکتگین پدر محمود بکلانی این دیار قرار گرفت - و همچنین در تحت تصرف غزنویان بود - سپس بغوریان و پس ازان بغلامان آنها که یکی ازان تاج الدین یلدوز بود - و پس ازان بخوارزمیان - و لشکر قاآن بزرگ چنگیز خان استیلا یافت - و ازانجا بصاحبقران بازگردید و فرزندان دولت افزای او معدلت آرا شدند +

امید که روزگار از عدل بردوام و لطف بی دریغ و آگهی روزافزون شاهنشاهی سعادت جاوید اندوزد +

آئین گروه

پیمودن و اندازه برگرفتن سرمایهٔ آبادی روزگار - گیتی خداوند فراوان توجه برگمارد و مسافتها را بسنجد و گروه اندازه برگیرد - و آنرا بعد طناب بریخت - هرکدام پنجاه گز الهی - و نیز بچهار صد بانس اندو برگذارند - هریک دوازده و نیم گز - هر دو پنج هزار گز باز گردد +

هرگاه جنبش شاهنشاهی شود احتیاط مندان بدان بانس پیمایش نمایند و بدیدبانی دارونه و مشرف رشتهٔ شماره در تابی گیرد + شیرخان گروه را بشصت جریب قرار داده بود - هرکدام شصت گز سکندری و در دهلی دیار معمول - و در مالوه لوده طناب شصت گزی - و در گجرات کروه گاو برگذارند یعنی مسافتی که بانگ گاو به بانگ[1] آرامش رسد - و آنرا کارم گهان به پنجاه جریب قیاس کنند و در بنگاله کروه دهلیمه گویند (بفتح دال و های خفی و سکون های فارسی و فتح یای تحتانی و های مکتوب) و آن قدر راهی که تیزگامان بیک نفس زدن بسپرند - برخی برانکه برگ سبز بر سر داشته بشتابند چندانکه خشک گردد +

در فرهنگ نامهای باستانی در بیان ابعاد و اجرام جهان برگذارند محیط کرهٔ زمین هشت هزار فرسخ بروش پیشین حکیم و بطرز پسین شش هزار و هشت صد - و باتفاق هر فرسخی سه کروه - و آن بطور نخستین کروه سه هزار گز - هر گزی سی و دو انگشت و نزد آن دیگر چهار هزار گز هر گزی بیست و چهار انگشت - و انگشت نزد هر دو طائفه مقدار پهنای شش جو معتدل که شکم هر یکی پشت دیگری پیوسته باشد و پهنای هر جو باندازه شش تار موی یال ترکی اسپ - ظاهر گهان کم بین را گمان افتد که اینان را در مضمون گروه دگرگونگی باشد و بر بینش سواران دورنگاه پیداکه باهم یکتائی دارند - و نمایش تفاوت بسبب اختلافیست که در شمارهٔ انگشت رفته - و از اربع متناسبه دلنشین آید - و آن چهار عدد یست که نسبت اول با دوم چون سوم با چهارم باشد چنانکه دو با چهار چون هشت با شانزده - و از خواص او آنست که حاصل ضرب طرفین و ضرب وسطین یکی بود چنانکه از مثال مذکور پیدا - در نوزدهم شکل هفتم مقالهٔ اقلیدس دلیل گفته شد - بنابرین نقش اختلاف نماز دوده گردد - نسبت سه هزار با چهار هزار چون نسبت بیست و چهار باسی و دو - و اگرچه هر چهار عدد اینجا معلوم لیکن حاصل ضرب سه هزار در سی و دو که طرفین اند همان که از ضرب چهار هزار در بیست و چهار

اختلاف (۱) [ص] بزبان +

وسطین اند و آن نود و شش هزار - پس میل نزد هر دو طائفه یکی باشد و اختلاف در شمارهٔ ذراع بسبب اختلاف عدد اصابع - پس هر فرسخی دوازده هزار گز باشد بذراع متاخرین و نه هزار بگز متقدمین ✣

و این اعداد را خواص و مزایا بسیار است - از انجمله هرگاه احد الطرفین مجهول باشد وسطین را در یکدیگر ضرب کرده بر طرف معلوم قسمت کنند - خارج قسمت طرف مجهول باشد چنانچه در مثال مذکور اگر دو که طرف اول است مجهول باشد وسطین را که چهار و هشت است در یکدیگر ضرب کنیم سی و دو حاصل گردد - چون آنرا بر طرف معلوم که شانزده است قسمت کنیم خارج قسمت طرف مجهول بود - و همچنین اگر طرف دیگر که شانزده است مجهول باشد حاصل ضرب وسطین بر دو که طرف معلوم است قسمت کنیم خارج قسمت شانزده باشد - و اگر مجهول احد الوسطین باشد حاصل ضرب طرفین را بر وسط معلوم قسمت کنیم خارج قسمت وسط مجهول باشد چنانچه چهار که وسط اول است اگر مجهول باشد حاصل ضرب طرفین که سی و دو است بر وسط معلوم که هشت است قسمت نمائیم خارج قسمت چهار آید - و اگر وسط دوم که هشت است نامعلوم بود حاصل ضرب طرفین بر چهار قسمت شود خارج قسمت هشت باشد ✣

و نیز ازین دوری و بلندی که مسقط الحجر او توان رسید دانسته شود - چوبی بدرازی معلوم ایستاده کنند پس سایهٔ او و سایهٔ آن بلندی بپیمایند - نسبت سایهٔ چوب با او چون نسبت سایهٔ بلند است بدو و بدانچه گزارش یافت اندازه بلندی پیدائی گیرد - و نیز چوبی در برابر بلند ایستاده کنند و از جائی بنگرند که خط شعاعی از سر چوب گذشته بسر آن بلند رسد - نسبت بُعد موضع نظر از پایان چوب با آن چون نسبت بُعد آن موضع از قدم بلند بدو ست - و اگر آئینه و آب و مانند آن ارتفاع گیرند بجائی ایستند که خط منعکس بسر مرتفع رسد - نسبت بُعد موضع انعکاس از پای ناظر بقامت آن چون نسبت بُعد آن موضع از طرف پائین مرتفع بقدر مرتفع باشد - و اگر پژوهش ژرفای چاه رود جائی ایستند که خط شعاعی از لب چاه گذشته بکنار مقابل بیننده از پایانی سطح رسد - نسبت بُعد لب چاه از پای بیننده بدو چون نسبت پهنای چاه با عمق اوست ✣

و برخی اندازهٔ مسافت به برید نمایند - آن سه فرسخ باشد - فرسخی سه میل - میلی دوازده هزار باع - باعی چهار گز - هر گزی بیست و چهار اصبع - هر اصبعی شش جو - و هر جوی شش موی دُم استر ✣

و نزد هندی حکیم چون هشت جو پوست کنده را بر عرض نهند یک انگشت باشد و بیست و چهار انگشت را یک دست نامند - و چهار دست را ڈنڈ (بفتح دال هندی و نون خفی و سکون دال هندی) و دهنک نیز گویند (بفتح دال و های خفی و فتح نون و سکون کاف) - و دو هزار ڈنڈ یک کروه باشد - و آنرا کوس گویند (بضم کاف و سکون واو و سین) - و چهار کروه را جوجن نامند (بضم جیم و سکون واو و فتح جیم و سکون نون) - برخی بقدم زنی که در کنار بچه باشد و بر سر کوزهٔ آب راه سپرد اندازه گیرند و مقدار هزار قدم چنین را یک کروه دانند ✣

المنة لله

که آئین ملک آبادی انجام گرفت و بیاوری ایزدی توفیق همال قلم و نگارش یافت - در شمارهٔ سپاه ایماق و گزارش سال مه فرماندهان پیشین و برخی حال سخت تنگ پو رفت - و از دگرگونی گفتار نزدیک بود که خود را ازین برکنار رهد لیکن از سرنوشت چگونه توان سر باز کشید و انچه باندازهٔ شناسائی گزین دانست برنگاشت بو که از اندیشهٔ آبادی بر لغزش نگیرند و فروغ پذیرش دلها یابد ✣

مطبوعهٔ مطبع منشی نولکشور لکهنو ۱۸۹۳ء

عه اصابع جمع اصبع بکسر اول و فتح ثالث و ضم آن انگشت ۱۲

عه بمعنی راست کاری ۱۲

عه بمعنی ...

عه ...

عه جوجن بضم جیم و سکون واو و فتح جیم و سکون نون ...

اکبر کہ شہنشاہ ہمایون فال از ترقی اقبال جلال جہانگیری و کشورستانی بخشیدہ

و شاہ ستودہ میل بہادری کی ساعی صاحب الکلم گورنمنٹ پنجاب جہت سررشتہ تعلیم ریاست پنجاب شدہ بود بااضافہ انشاءات تصحیح نموده

از کتاب

آئین اکبری

جلد سوم

مع تشبیہات کہ تصنیف ادیب لبیب گی صبغت بانی انجمن شیخ ابو الفضل علامی رحمہ اللہ تعالیٰ

در مطبع فیض منبع منشی نول کشور بمطبع آگرہ بنقش قبول کرسی نشاندہ

بسم الله الرحمن الرحیم

احوال هندوستان

از دیر باز دل هوس پیما را آرزو بود که لختی چگونگی این فراخنای آگهی برگذارد و گفتار دانش اندوزان هندی نژاد برگوید - نمید اند که دوستی نژاد[1] گاه برین شیفته دار دیا حق پژوهی و حقیقت گذارے چه بناکتی و حافظ ابرو[2] و دیگر پیشینیان خیال پرستی نموده اند و داستانهاے نابوده برنوشته - نے نے چون از خلوتکدهٔ تجرد برآمد و ناشناسائی مردم و شورش جهانیان لختی دریافت بسیج آشتی در سر گرفت و سگالش دوستی فرا پیش نهاد آن یازش[3] تازگی پذیرفت و از شغل فزونی بکار کردنی آمد تا آنکه زمانهٔ نیرنگ ساز بنگارش این شگرفنامه بازداشت و سخن را شاخها پدید شد چند آنکه خامه بعوبه نویسی گرائید و برخی حال هندوستان برشتهٔ قلم کشید و آن بیج دل را هنگام پیدائی رسید به پیشین شناخت بسند نکرده بدریوزهٔ دلها رفت و از شناسندگان انجمن گرامی تبازه آموزش برنشست - چون بزبان هندی نا آشنا بود و ترجم دلخواه نایاب تبکرار ترجمه سخت نگار رفت و بنگر فکاری تقدیر و نیروے دل دامن مقصود بدست آورد - و روشن شد که انچه زبان زد روزگارست که هندوانید بیهال را آبازگیرد فروغ راستی ندارد - اگرچه در برخے مطالب لختی دلائل جاے آویزش لیکن خداپرستی و وحدت گزینی این طائفه دلنشین آمد - ناگزران[4] مراتب دانش و مدارج گدازش نفس و پایهاے خوی و عادت این گروه انبوه بروے روز انداخت بو که شورش کین توزی لختی فرونشیند و شمشیر عالیان از ریزش خون قدری برآساید آویزهٔ درونی و بیرونی بآشتی گراید و خارستان مخالفت و دشمنی چمن زار دوستی گردد و هنگامهٔ دلیل پژوهی فراهم آید و انجمن آگهی آراسته گردد ◆

اختلاف (۱) [د] نژاد ساده (۲) [له د] ابرو (ب م) (۳) [د] هوس (۴) [ش من د] ناگزیر آن مراتب ◆

باآنکه عزیمتهاے درست ونیتهاے نیک در هر زمانه باشد وفراخناے روزگار از کارآگهان تهی نباید ناشناسائی چراست
وآویزش از کدام رهگذر
نخستین سبب بیگانگی زبانها ونادانستن بسیجهای یکدیگر چندانکه خشم آمیزه گرفت وگرد شورش برخاست
دوم دوری نگاه دانش پژوهان هندوستان ودیگر حقیقت شناسان باهم نه پیوستند واگرناگهان بایکدیگر
رسیدند آرزومند میانجی بود وکارے برنساختند - زبان دان فزون مهرکه رموز علمی واسرار حکمی[1] گرد باگروه مردم
ورِیابد وبروشن گذارشی[2] خاطرنشان کند کمیاب - امروز که بدانش دوستی وپایه شناسی گیتی خداوند خرد پژوهان
هفت اقلیم برآمیخته اند وهمدیگر را یاور شده درحق پژوهے تگاپو دارند چنین سرومروی ناپیدا - تشنه دلان
زلال دانشوری که نگاه گذاشته بادیه نوردے فرایش گیرند وبوالاهمت وفراوان کوشش شناسائی
گوناگون زبان پاے جستجو فرساید بس ناپدید - چون انوشیروان جویائی باید که بابزرگ فرماندهی گوهر خردمندی
را طلبگار باشد ومانند بزرجمهر وزیرے بی حد یاور تا چنین شاه ودستور جدا آورے دوریاب[3] وراست کرداری
آگهی دوست مثل برزویه حکیم به پژوهش بدست آورند وبا فراوان خواسته بآئین بازرگانی به هندوستان فرستند
تا بدان سرمایه کالاے دانش برگرفته سودمندی رساند - وآن فرهیده مرد غنیمت را از حضور باز ندانسته سخت جستجو
نماید وبکشاده روئی وزرفشانی بر فراز خواهش برآید - یا رنج کشی بلند فطرت چون تحفظم هندی بهم رسد تا جوهر حکیم الٰهی
افلاطون را دریافته از هندوستان بیونان شتابد وبگرانبار ساختن کاروانهای[4] استعداد بخطرهاے دریا دہامون
دل برنهد وبعقاقیر دانش آموزی تکمیل صحت روحانی وتعدیل روح نفسانی فرماید - یا تو اناخردی تنومند بسان
ابو المعشر بلخی شیفته آگهی باشد که غربت از وطن ومحنت از راحت جدا نکرده از خراسان بهند آید ودر بنارس فراوان
دانش اندوزد وشناسائی پژوهان دیار خود را ارمغانی برد
سوم فروشدن جهانیان در گلزار جسمانی لذات - هرچه را حس درنیابد آنرا بیرون از هستی پندارند تا بگرد آوردن
ولذت گرفتن چه رسد - واز فزون رمیدگی داستان بیگانگان بافسانه هم نشنوند - هرگاه سگالش اینان
بگوش درنشود ورنگینی[5] این کاخ طفل فریب طیلسان نادانی بردیده بینش فروهشته دارد حال چگونه بود وتوفیق
چسان چراغ رهنمونی برافروزد
چهارم تن آسانی - نقد را از نسیه بهتر شمرند وآسان را از دشوار خوبتر دانند - رنج ژرف نگهی برخود
نه پسندند وبظاهر آویخته یک بدست[6] معنوی راه نسپرند - کامرواے دانش آنکس بود که شناخت بردگیان
معنی پیش نهاد همت گرداند وبقلاوزے سخت جستجو وچیره[7] آرزوپاے در دشت هولناک طلب نهد واز
گوناگون رنج دل زده نگردد وگران بار این راه را بتوانائی شوق روز افزون بردوش فطرت کشیده
بسر منزل مراد رساند
پنجم وزیدن تند باد تقلید وافسردن چراغ خرد - از دیر باز درچون وچرا بستگی پذیرفت - وپرستش[8]
وپژوهش را پتیره وکفر پنداشتند - هرچه از پدر واستاد وخویش وآشنا وهمسایه برگرفتند آنرا سرمایه

اختلاف (۱) [ه] نبی (۲) [ش ن] بروش گزارش (۳) [د] دقیقه دریاب (۴) [ه] کاربا نهاے [د] کارهاے (۵) [د] ودر رنگینی (۶) [د] دست (۷) [ن د] چهره (۸) همچنین در [د] ودر دیگر نسخها پرستش

رضامندی ایزدی انگارند و مخالف را بالحاد و زندقه نامزد گردانند۔ برخی از دودمانِ آگهی اگرچه زبون احتمالی بدیگر راه دهند لیکن نیم گامی براه کردار نشتابند ❊

ششم برخاستن دیو بادِ دشمنی و طوفانِ جان شکری و وسعد انش پژوهِ خردگزین را نگذاشت که باهم نشسته بدانچه گرویده اند در میان آورند و از روی درو کارِ انجمن مهرگزینی برسازند و برشمونی انصاف خویش از بیگانه نشناسند[1] و بازرم[2] از بهده جدائی گیرد[3] و چون و چرای هر گروه ترازوی حق سگالی سنجیده آید۔ و از رنگ نشینانِ دادگر کار خویش ندانسته بدان نیز داختند خودبینی و غرض پرستی در میان آمد و هنگامه گفتگوی غبار آلود شد گروهی بخاموشی پناه بردند و چندی بتعمیه گوئی رهائی یافتند و جوقی بر مزاج زمانه سخن گذارده باز رستند۔ اگر بزرگان دنیا قدری برین کار دل نهادی[4] و بیناک مردم را چاره کردی هر آئینه بسیاری از شناسندگان بادل آرمیده و روشن روشنی حق برگذاردی۔ از کناره شدن کارکیا هر طائفه شیفتهٔ شیوهٔ خویش آمد و شورش بلندی گرای شد۔ هر یکی آئین خود را حق پنداشته بدل شکری دیگر ایزدی بندگان همت بست و خون بخاک آمیختن و آبرو ریختن غازهٔ دینداری شد۔ اگر لختی چشم دل را بینائی بودی درچنین آشوبگاه بی تمیزی هر کس بخود در ماندی و از سوگواری خویش بکار دیگر نپرداختی۔ و ازین آویزهٔ ناهنجار مقصودها بنوعی گزین و دلیلها پرده نشین۔ اگر آئین مخالف برگزیده بود چگونه بخونِ گرویدگان[5] دست آلای شوند و گرنه بیمار نادانی بمهربانی درخور نه بکین توزی و خونریزی ❊

هفتم روائی بازار بدگوهرانِ تیره دل۔ از دستان سرائی خویشتن را به نیک اندیشی و درست کرداری فرو ختهٔ اند و گوناگون زیان زدگی ازین گروه پدید آمد و حقها خاکپوش ناشناسائی شد ❊

ای ابوالفضل بس کن بس کن۔ نیرنگی ایزدی قهر را سر و بن پدید نیست و این شگرف داستانها انجام نپذیرد۔ همان بسر رشتهٔ آشتی را که از حیرت بسیجی برگرفتهٔ از دست مهل۔ و دیرین اندیشهٔ خود را فرا پیش گیر۔ اگرچه برخی شنوندگان کامیاب شناسائی گردند و انجمن شادکامی برسازند لیکن بسیاری بغمها درشوند و حیرتها اندوزند۔ و ایزد بیهمال را سپاس که نه در گرد سوگواری ناشناسندگی و نه محمدت گوئی پابندگان[6] ❊

حدود[7] هندوستان و لختی حال

چنین برگذارند که شرقی و غربی و جنوبی بشور دریا پیوسته لیکن سراندیپ و آچین و ملوک و مالاغه و بسیاری جزائر از دست پس دریاکنار او را جدا نتوان ساخت و شمال رویه بلندی کوهی است یک طرف با قصای هندوستان کشیده و جانب دیگر تُوران و ایران۔ و اسطه[8] ایست میان او و چین و ماچین۔ و گردها گردِ مردم دران آباد چون کشمیر و تبت خرد و بزرگ و کشتوار[9] و جز آن۔ پس از نیز بسان دریا باشد۔ عرصه ایست بس فراخ ملکی بس سترگ در آب و هوا و تقارب فصول و اعتدال امزجه بیهمتا۔ و با چندین فراخنائے همه جا آباد هیچ منزلی نسپرده آید بل کروهی در نوشته نشود که قصبات معمور و آبادیها نمودار نگردد و آبهای شیرین و سبزهای دلکش و نشیمنهای[10] دلفریب عشرت نیفزاید۔ و هنگام خزان و حلهٔ دی زمینها سرسبز و درختها شاداب و موسم ریزش ابر که بیشتر از آخر جوزا تا انجام سنبله است آن مایه هوا که افسرده دلان را از جای برد و پیران را نشاط برنائی بخشد۔

اختلاف (۱) همچنین در [ف من] در دیگر نسخها ناشناسند بیای موحده (۲) [د] بازرم آرنده جدائی گیرند۔ محتمل که بعد لفظ بازرم یک منقط از میان افتاده مقام بازرم بهده، از بهده جدائی گیرد باشد (۳) [۲ ف من ۲] گیرد۔ در دیگر نسخها صیغهٔ جمع (۴) [د] بصیغهٔ جمع (۵) [د] گروندگان (۶) همچنین در [۲] در دیگر نسخها پابندگان (۷) [د] کیفیت حدود هندوستان (۸) [د] و آن واسطه (۹) همچنین در (۲) دیگر نسخها کشتوار (۱۰) [فن د] نشیمنهائی

روایان زنگ حدود هندوستان را بدینگونه ... بحث و ... بنگاله ... در هندوستان ... در شمال ... واقع است ... کوهها ... بلندی آن ... تبت واقع شده ... نیافت

رنگینی آسمان او برگوید یا نیرنگی زمین آن بسراید آز و فانشی مردم نژاد بنویسید یا مهراندیشی ایشان بازگذارد حسن ولاو نیز تصویر کند یا داستان پاکدامنی برخواند از شگرف مردانگی گذارش نماید یا دلپذیر سخنان شناسائی وز و درستی بنامه درآورد

ساکنان این مرز و بوم خدا طلب و مهربان دل و غریب دوست و شگفته رو و کشاده پیشانی و دستدار دانش محب ریاضت انصاف پژوه قناعت گزین جد آور کارگذار نمک شناس حقیقت منش و وفادوست - گوهر این گروه روز سختی فروغ دیگر دهد و سپاه این دیار میدان گذاشتن نشناسند - چون دشوارے فرا پیش آید از اسپان دورتر فرود آمده دل نهاد جانفشانی گردند و عار گریختن را سخت تر از قالب تهی کردن بر شمارند - و برخی اسپان پی کرده به پیکار درآیند - در کمتر زمانی دشوار کار را با سانی یاد گیرند و از استاد[1] برگذرانند و در جویائی رضامندی ایزدی جان و تن کالت نقد زندگے بشگفتگی درباز ند - و همگی مردم یگانگی ایزد گرایند - آنکه پیکری از سنگ یا چوب و جز آن را نیز گذاشت نمایند و ساده لوح بت پرستی انگارد نه چنین است - نگارندهٔ اقبالنامه با بسیارے دانش نشان راست گذار از گوی نشسته روشن شد که پیکر برخی از رسیدگان بارگاه تقدس را وجه همت برسازند و اندیشه را از پراگندگی باز دارند و پرستش ایزدی را ناگزیر اندیشند - و در همگی عبادات و عادات از آفتاب عالم افروز یاری جویند و قدسی ذات داد بیهمال را از کارکرد برتر شمرند

برهما را (بفتح با و را و ہائے خفی و میم و الف - که لختی حال او در آغاز این نامه گذشت) آفرینده دانند - و پرورنده و برپا دارندهٔ آفرینش را بشن انگارند (بکسر با و سکون شین منقوط و نون) - و نیست گردانیدن[2] را از رُدر شناسند (بضم را و سکون دال و را) و آنرا مهادیو نیز گویند - گروهی بدان خیال که یزدان بیچون بدین سه قدسی پیکر برآمده و ازان گروے بر دامن تقدس نه نشیند بد انسان که نصاری مسیح را برگذارند - و طائفه برین که بشری نفوس از ایزدی پرستش و شایسته سگالی و نیک کردارے بدین والا پایگی رسند - بی تکلف ایزد پژوهی و نفس دشمنی درین مردم نژاد آن مایه پیدائی دارد که در کشورها کمتر نشان دهند - عالم را سر آغازی ننهند لیکن برخی را رائے آنکه انجام گیرد چنانکه گفته آید

و شگرف آنکه اگر بیگانه کیش برهمن گراید نپذیرند و همچنین اگر یکی ازیشان دین دیگرے برگزیند و خواهد باز گردد نپذیرند نیا به گر نیز در پرده باشند - و بنده ساختن رسم نباشد - و هنگام برآمدن آویزه یا زمان چیره دستی غنیم پردگیان را بخانه درآرند و گرد آن همه دگاه و روغن انبار کنند - و چندے سخن پذیران سنگین دل را برگمارند که چون آن مردان را امید هستی نماند آتش در زنند و آن پرده نشینان ناموس دوست بکشاده پیشانی خاکستر گردند - و نیز هر که روز بد پناه آرد بی پیوند آشنائی به دستگیری برخیزند و مال و جان و ناموس را در سر آن کنند - و پیشتر آئین آن بود که روز هیجا هر کدام همانرد خویش را خواستی و یکی بیش ازان نیا ویختی - بیشتر زمین کشت پذیر و بدان نیرو که همه ساله یکجا بکارند بسا جا سالی سه بار و افزون محصول بردارند - و تاک[3] نخستین سال بار دهد - در و کان الماس و یاقوت و طلا و نقره و مس و سرب و آهن فراوان - رنگارنگ گل و میوه از خوبی او باز گوید - خوشبو و نغمه سرائی و خورش و پوشش گزیده و افزون - ستایش فیل بگفتار در نگنجد و در برخی زمین اسپ عراقی[4] اساو گاو بس شگرف پیدایش گیرد - اندکی آب سرد و افزونی گرمی و کمیابی انگور و خربزه و گستردنی و شتر طنزگاه کارآگهان بود

اختلاف (۱) [د] استادان آن (۲) [د] گردانیده را رودر (۳) این جا در [۴] نیست

گیتی خداوند همه را چاره گر آمد - بشیره سرد کردن روائی گرفت و از شمالی کوه برف و یخ آوردن که وه دانست بنجی ست بویا و بس خنک آنرا خس گویند - بفرمایش گیتی خدیو ازان نی تُشت خانها ساختن رواج یافت و چون آب افشانند زمستانی دیگر در تابستان پدید آید - و نادره کاران توران و ایران توجه شاهنشاهی گوناگون خربزه کشتند و تاک برنشاندند و از پایه شناسی و راه ایمنی بازرگانان فصل بفصل میوهای آنجا آوردن گرفتند - هنگامی که دران دیار کمیاب بود درینجا فراوانی پذیرد - و از هنردوستی گیهان خدیو بافتن گلیمهای پشمین و ابریشمین و زربفتی را رونق بازار شد - و به شاهی خواهش شتر را چنان نتاج برگرفتند که از عراقی بختیان برگذشت *

چون مجملی از هند برگفته آمد لختی بتفصیل میگراید و اندکی از بسیار و یکی از هزار برمینویسد *

چگونگی آفرینش

بشرده گونه وافزون برگذارده اند و شگرف داستانها آورده - همانا هر بار نمطی طراز هستی گرفته ازان بگذارش سه تا بسند میکند *

نخست آنکه ایزد بیچون انسی پیکر گرفته جلوهٔ خاص فرمود و آنرا برهما گویند چنانچه برخی گزارش یافت و یابد(1) - و بخواهش او چهار فرزند پدید آمد سنک (بفتح سین ونون وسکون کاف) سنندن(2) (بفتح سین ونون ونون خفی وفتح دال وسکون نون) سناتن (بفتح سین ونون والف وفتح تاے فوقانی وسکون نون) سنتکمار(3) (بفتح سین ونون وسکون تاے فوقانی وضم کاف ومیم والف ورا) - بهر کدام فرمایش رفت که همت در پیدائی بربند(4) - از افزون دلبستگی بآن قدسے ذات بدان نپرداختند - و او خشمگین شده سگالش دیگر پیش گرفت و از پیشانی خود بصورت دیگر برآمد و مهادیو نام شد (بفتح میم وها والف وکسر مجهول دال وسکون یاے تحتانی و واو) - از جلال فراوانی شایستگی آفریدن در رونیافت - (5)دَه پسر دیگر از خواهش پدید آورد و سپس از بدن خود پیکر مرد و زن برآراست - نخستین را من گویند (بفتح میم وسکون نون) و پسین را سترو کا (بفتح سین وسکون تاے فوقانی وضم را وسکون واو وکاف والف) - وازین دو تا سرآغاز زادن شد *

دوم گویند داور جهان آفرین در پیکر زن تجلی فرمود و آنرا مهالچهمن گفتند (بفتح میم وهاے خفی والف وفتح لام وسکون جیم فارسی وهاے خفی وکسر میم وسکون یاے تحتانی ونون خفی) - و سه عرض با او هم آغوش ست ست (بفتح سین وسکون تای فوقانی) رج (بفتح را وسکون جیم) - تم (بفتح تاے فوقانی وسکون میم) چون خواست که عالم را پیدا کند بدست آویز تم خود را بصورت دیگر برآورد آنرا مهاکالی (بفتح میم وها والف وکاف والف وکسر لام وسکون یاے تحتانی) و مهامایا گویند (میم والف ویای تحتانی والف) - وازپیوند ست دیگر پیدائی گرفت - آنرا سرستی گویند - (بفتح سین ورا وضم سین وکسر تاے فوقانی وسکون یای تحتانی) و بفرمایش او هر یکی زن و مرد پدید آورد و خود نیز آن دو پیکر را چهرهٔ هستی برافروخت - واز هر کدام دو کس پیدایش گرفتند - از مهالچهمن برهما که پیکر مرد داشت و سری (بکسر سین ورا وسکون یای تحتانی) بصورت زن و آنرا ساوتری نیز گویند (بسین والف وفتح واو وتاے فوقانی مشدد وکسر را وسکون یای تحتانی) واز مهاکالی مهادیو و تری (بکسر تاے فوقانی ورا وفتح یاے تحتانی) و این را مهابدیا (بفتح میم وها والف وکسر با ودال مشدد ویاے تحتانی والف) و کام دهین

اختلاف نسخ (1) در [د] نیست (2) [ض،] سلدن (3) در [ض د] نیست (4) [ش ن] د +

(بکاف و الف و میم و فتح دال و هاے خفی و سکون یاے تحتانی و ضم نون) نیز گویند۔ و از رستی بشن (بکسر با و سکون شین منقوطه و نون) و گوری (بفتح کاف فارسی و سکون واو و کسر را و سکون یاے تحتانی)۔ چون این بشن تن هستی گرفتند مهادیو همچنین در پیوند زناشوئی شد۔ تری را به برهما نسبت کرد و گوری را به مهادیو و سری را به بشن۔ و از برهما و تری بیضهٔ پدید آمد مهادیو آنرا دو بخش ساخت۔ دیوتها و دیت و جز آن از قدسی نفوس و مردم و سائر جاندار و رستنی و کهسار پیدائی گرفتند ٭

سوم آنرا عمده تر بر شمرند۔ و کتاب سورج سدهانت که تالیف چندین لک سال است بر روشن روشی برگذارد پایان ست جگ میدبت (بفتح میم و یای تحتانی و دال و یاے تحتانی و تا) پدیدار آمد۔ آن بزرگ از دید نیرنگی آفرینش بحیرت در شد و از آشوب ناشناسائی به نیایش آفتاب عالم افروز و پژوهش چگونگی آفرینش بر نشست و چندین هزار سال در گزارش و خواهش بسر برد۔ پس از فراوان رنج کشی آن فروغ بخش زیر و بالا بآراسته صورتی پیش او آمد و از آرزو پرسش نمود۔ برگذارد که از شگرفکاری اختر و آسمان و دیگر گزین دانشها پرده برگیرند و تیره درونم را فروغ شناسائی بخشند۔ پاسخ شد خواهش پذیرفته آید در فلان پرستشکده بابابش زود اقدسی پیکرے آشکارا شود و کامیاب دانش گرداند۔ جوینده دم آسایش برگرفت۔ دران نزهتگاه بانتظار نشست و نزدیک انجام ست جگ[1] آن کام بخش نمودار شد۔ از علوی و سفلی گوناگون پرسشها رفت و گزیده پاسخها آرامش بخشید۔ داد جواب و سوال را فراهم آورده بدان نام کتابے برساخت۔ امروز در اختر شناسی فراخنای هندوستان بران باشد۔ و دران نامه آفرینش از آفتاب برگوید و او را ایزدی نمایش برگذارد۔ و داد از بهمال جهان آفرین زرین کرهٔ میان تهی از دو بخش فراهم آورد و لختی از نور خویش آشکارا ساخت و بخورشید زبانزد روزگار شد۔ او بر چهار راهستی بخشید و از و چهار بید پیدائی گرفت و سپس ماه و آکاس و باد و آتش و آب و زمین را بهمین ترتیب پدید کرد و از آکاس برجیس و از باد کیوان و از آتش بهرام و از آب ناهید و از خاک تیر برآفرید۔ و از ده در النسی[2] کاخ گوناگون چیز را بیرون فرستاد۔ شماره در و از با دو چشم و دو گوش بینی و دهن ناف و دو سوراخ پس پیش و همین تارک سر۔ و آن بسته باشد۔ هنگام فرو شدن برخی گذارندگان جان و تن برکشاید و این را بس ستوده پندارند۔ گیتی خداوندو در سینه پستان را برافزاید و دوازده[3] برشمرد۔ پس از درازی داستان آدمیان چهار گونه شدند چنانچه گذارده آید ٭

گذارش سفلی و علوی

هندی حکیم آخشیجان را گروی برگذارد لیکن آکاس نام عنصرے برافزاید۔ و آن گوهر همه را فرو گرفته و هیچ جا از وتهی نباشد۔ آسمان نگراید و بسان مجسطی اساسس شماره بر دو ایزنهد۔ و منطقه را دوازده بخش سازد و هریکے را راس گوید (براو الف و سین) برج میکه (بکسر مجهول میم و سکون یای تحتانی و کاف و هاے خفی) حمل برکهه (بکسر با و سکون را و فتح کاف و هاے خفی) ثور متهن (بکسر میم و ضم تاے فوقانی و هاے خفی و فتح نون) جوزا کرک (بفتح کاف و سکون را و فتح کاف) سرطان سنگه (بکسر سین و نون خفی و فتح کاف فارسی و هاے خفی) اسد کنیان (بفتح کاف و کسر نون مشدد و یاے تحتانی و الف و نون خفی) سنبله تلا (بضم تاے فوقانی و لام و الف) میزان برچهک (بکسر با و سکون را و کسر جیم فارسی و هاے خفی و فتح کاف) عقرب

اختلاف (۱) [ک] ست جگ میدار نمود (۲) [ن] آتشی (۳) در [ک] نیست ٭

دهن (بفتح دال وهاے خفی وضم نون) قوس مکر (بفتح میم وکاف ورا) جدی کنبه (بضم کاف ونون خفی وسکون یا وهاے خفی) دلو مین (بکسر میم وسکون یاے تحتانی وفتح نون) حوت ❊

وحکیم فارسی ومصری ویونانی هستی جرمی بی رنگ که ماوراے خود رانیارد پوشید برگوید وروئیدن وبالیدن وکاهیدن وپاره شدن وپیوستن ذمیتی بد وراه نیابد تخلخل وتکاثف وکون وفساد نپذیرد وآنرا اجسام گوناگون طبیعت فراهم نباشد وگرمی وسردی وتری وخشکی وسبکی وگرانی درو نبود زنده پاینده بے آزد وخشم انگارند وآنرا اسمان خوانند۔ کلی بشتری نه برشمرد وبرخی هشت وچندے یازده وجزدی هفت بل[1] یکی نیز روادارد ❊

ودانا‌ے هندوستان سیاره وثابت برگوید لیکن پیکر آنرا آبی ژاله آسا برگذارد واز فروغ نیر اعظم پرتوگیرد۔ وچندے آنرا خاص ماه پندارند وآن روشنی بخش رانور بخت اندیشند۔ وپیوند قدسی نفس باهریکی برشمارند وگروهی اختران رابشرے نفوس انگارند۔ نیروے ستردن نقش خشم وخواهش وگذارش تن وآراستگی خویش بدان فرازگاه جاے دارند ❊

نام سیاره وروزهاے هفته

شنیچر[2] (بفتح شین[3] منقوطه وکسر نون وسکون یاے تحتانی وفتح جیم فارسی ورا) کیوان برهسپت (بکسر با ورا وفتح ها وسکون سین وفتح باے فارسی وکسر تاے فوقانی) برجیس منگل (بفتح میم ونون خفی وفتح کاف فارسی ولام) بهرام آدتی[4] (همزه والف وکسر دال وتاے فوقانی مشدد ویاے تحتانی خفی) آفتاب وهندیان زیاده از هزار نام برگذارند وگیتی خداوند راهمه یاد وبدان نیایشگری فرماید۔ وبه سورج زبانزد خرد وبزرگ (بضم سین وسکون واو وفتح را وجیم) شکر (بضم شین منقوطه وکاف مشدد وفتح را) ناهید بده (بضم با وفتح دال وهاے خفی) تیر سوم (بضم مجهول سین وسکون واو وفتح میم) ماه۔ وهرکدام رانامی چند برگویند وهرروز هفته راازپیوند خاص بنام سیاره برخوانند بافزایش لفظ وار (بواو والف ورا) چنانچه یکشنبه که سرآغاز هفته ازوگیرند آدت وار دوشنبه سوم وار سه شنبه منگل وار چهارشنبه بدهوار پنجشنبه برهسپت وار آدینه شکروار شنبه شنیچروار ❊

آئین گهریال

(بفتح کاف فارسی وهاى خفی وسکون را ویاى تحتانی والف وسکون لام) ازهفت جوش گرد پیکری ست تابه آسا لیکن سطبرتر۔ وخرد وبزرگ سازند۔ وآنرا آویخته دارند۔ جزبفرمان کشورخداى دیگرى ننوازد۔ درسوارى نیز همراه باشد۔ هندی حکیم هریک از روز وشب راچهار بخش کرده وهرکدام راپهر گوید (بفتح باے فارسی وسکون ها ورا) ودربیشتر آبادی ازنه زیاده وازشش گهری کم نبود (بفتح کاف فارسی وهاے خفی وکسر را وسکون یاے تحتانی) واو شصتم بخش شبانه روزست۔ واورانیز شصت لخت گردانند وهرکدام راپل خوانند (بفتح باے فارسی ولام) وهریک راشصت بپل (بکسر با وفتح باے فارسی ولام) ❊

براے پذیرفتن آگهی وشناسائی بخشیدن قدر زمانے آوندی ازمس وجزآن برسازند بسنگ صد تانک۔ آنرا فارسی زبان پنگان گوید چنانچه رازدار باستانی می سراید۔ بیت درجهانی چه بایدت بودن ❊ که به پنگان توانش پیمودن ❊ جام آسا لیکن دهانش[5] تنگ تربه بلندی وفراخی دوازده انگشت۔ درپایان سوراخی کنند

اختلاف (۱) [د] کی (۲) [د] سنیچر (۳) [د] سین وکسر (۴) آدت۔ وبیان املامواقف آن (۵) [ه د] پایانش ❊

چنانچه زرین میل یک ماشگی بدرازے پنج انگشت ازان برگذرد - وآنرا درطشتی پر از آب صافی بازگذارند جائی کہ باد وآسیب جنبش نرسد - چون از آب برآموده گردد یک گھری سپرے شود - وبپای آگہی دور ونزدیک آن هنگجوش را یکبار بعد اآورند وبار دوم دو بار وہمچنان - چون پہر سپرے شود بشمارهٔ گھریهای گذشته از سر بنوازند وکمتر درنگی از یک تا چار بنوادرآرند واندازهٔ پہر وانمایند چنانچه در دو پہر بیست وشش بار بنوازند اگر پہر ہا ہشت گھری باشد - وفردوس مکانے درواقعات خود نگاشته اند چون بر سر ہر چند گھری گذشتے ہمان شماره گھری نواختی وپہر سپری شده دانسته نمی شد - من فرمودم کہ بشمارهٔ پہر باندک زمانی باز آوازدرآرند ٭

وکارآگہان ہندی بوم سه صد وشصت دم آدم تندرست را یک گھری گویند - پس ہر یکے شش نفس باشد وشبانه روز بیست ویکہزار وشش صد نفس برکشد ٭

ترتیب کرات

خاک فرازِ آن آب لیکن ہمه را فرو نگرفته وبالاے او آتش شمالی الطبعی وفوق آن باد - ومقعر او را کروی ندانند وآنرا گونه سازند تجھو با می (بضم با و ہای خفی وسکون واو وبا والف وسکون یاے تحتانی) بادی ست از کرهٔ زمین تا چہل وہشت کروه واو ہمه سو وزد - ابر باران تندر برق درین میان پیدائی گیرد آبه (بہمزه والف وفتح با وسکون ہا) از انجام نخستین تا ماه - پربه (بفتح باے فارسی وسکون را وفتح با وسکون ہا) از دوم تا تیر آدبه (بضم ہمزه وسکون دال وفتح با وسکون ہا) از سوم تا ناہید سنبه (بفتح سین ونون خفی وبا وسکون ہا) از چہارم تا خور سبه (بضم سین وفتح با وسکون ہا) از پنجم تا بہرام پربہ (بفتح باے فارسی وکسر را وفتح با وسکون ہا) از ششم تا برجیس پرآبه (بفتح باے فارسی ورا والف وفتح با وسکون ہا) از ہفتم تا کیوان پربہانل (بفتح باے فارسی وسکون را وفتح با وہاے خفی والف وکسر نون وسکون لام) از ہشتم تا ثوابت - وشبانه روز بگردش این باد ہستی پذیرد - واز مشرق بمغرب رود - وہفت دیگر برعکس وتحقیق این گروه آنکه آن ہفت باد پربہانل ست که از ہفت ستاره تا مہا بر گرفته وہمه را خادرے جنبش - وشناسائی از ثوابت برگذرد - وآکاس از ہمه درگذشته پایان ندارد ٭

درحرکات اوساط کہ آنرا مدہم (بفتح میم وکسر دال مشدد وہاے خفی وسکون میم) گویند با یونانیان لختی در توالی[(۱)] وثوالث اختلاف رود چنانچه در شبانروزی که از نیم شب تا نیم شب ست بحساب سورج سدهانت وسط قمر سیزده درجه ده دقیقه وسی وچہار ثانیه وپنجاه وسه ثالثه عطارد پنجاه ونه دقیقه وہشت ثانیه ودو ثالثه زہره ومہر عطارد آسا مریخ سی ویک دقیقه وبیست وشش ثانیه وبیست وہشت ثالثه مشتری چہارده دقیقه وپنجاه ونه ثانیه ونه ثالثه زحل دو دقیقه وبیست وسه ثالثه - یونانیان در قمر سی وپنج ثانیه ودو ثالثه گویند ودر عطارد وزہره وآفتاب نوزده ثالثه ودر مریخ بیست وہفت ثانیه وچہل ثالثه ودر مشتری شانزده ثالثه ودر زحل سی وپنج ثالثه ٭

حرکات ستاره ذاتی برشمرده درقدر[اے در مقدار حرکت] ہمه برابر دانند - وازان جنبش چون بکرده اندازه برگیرند گویند شبانروزی یازده ہزار وہشت صد وپنجاه وہشت جوجن وسه کروه - از باختر بخاور چہل ثانیه - وتفاوت در دوره از خردی وبزرگی مدارات برخیزد - وبالائی از پائینی بزرگتر باشد ٭

اختلافات نسخ (۱) [د] در توالی وثوابت ٭

رفتار ثوابت را برخی بسان سیاره انگارند لیکن برخلاف یونانیان مختلف گذارند آنچه بمنازل تعلق دارد در یکسال پنجاه و چهار ثانیه گردش کند و در شصت و شش سال و هشت ماه یک درجه - و گویند کواکب منازل دو سپرند از سر آغاز حمل بیست و هفت درجه و بگذارشی (یعنی بقول اول) بیست و چهار درجه رفته بازگردند تا به بیست و هفت درجهٔ حوت خرامش رود و باز بحمل آمده همان روش پیش گیرند - و (ای بقول ثانی) بنات النعش که بهندی زبان سپت رکھ (بفتح سین و سکون بای فارسی و فتح تای فوقانی و کسر را و سکون کاف فارسی و هاے خفی) گویند در یک سال هفده ثانیه و چهل و هفت ثالثه از مغرب بمشرق روند در دویست سال و شش ماه یک درجه در نوردند و دورهٔ بانجام رسانند - و گروهی بجنبش نیروی ایزدی قدرت شناسند ✣

و پیشین یونانیان حرکتِ ثوابت در نیافتند و ارسطو ازین گروه - و آبرخس برخے را نزد منطقهٔ خاوری جنبش یافت لیکن اندازه برگرفتن نیارست - بطلیموس یک درجه را صد سال شمسی فراگرفت - و ابن[1] اعلم و لختی دانش پژوهان شصت سال شمسی - در رصدِ طوسی بدینسان سراید لیکن محی الدین مغربی و جوقی شناسندگان بهمین رصد عین الثور و قلب العقرب و چندے را مرصود گردانیدند و در شصت و شش سال سیر یک درجه یافتند به زیج گورگانے هفتاد سال یزدجردی که سالی سه صد و شصت و پنج روز باشد بی کسر ✣

اندازهٔ مدارات

قمر سه لک و بیست و چهار هزار جوجن - عطارد ده لک و چهل و سه هزار و دویست و هفت[2] جوجن و سه کروه - زهره بیست و شش لک و شصت و چهار هزار و شش صد و سی و شش جوجن و دو کروه[3] و کسری - نیر اعظم چهل و سه لک و سی و یک هزار و پانصد جوجن و کسری - مریخ هشتاد و یک لک و چهل و شش هزار و نهصد و هشت جوجن و سه کروه - مشتری پنج کرور و سیزده لک و هفتاد و پنج هزار و هفتصد و شصت و چهار جوجن و یک کروه - زحل دوازده کرور و هفتاد و شش لک و شصت و هشت هزار و دویست و پنجاه و پنج جوجن و دو کروه چیزے کم - دقائق قطر هر یکے ازین کواکب از اجزاے[4] مدار خود است - و ثوابت بیست و پنج کرور و نود و هشت لک و نود هزار و دوازده جوجن - آکاس جائی که شعاع آفتاب ازان برنگذرد یک مَد و هشت انت و هفت جلده و یک سنکه و بیست نکهرب و هشتاد و اج و هشت ارب و شش کرور و چهل لک جوجن ✣

هر جوجن چهار کروه و هر کروه دو هزار ڈنڈ (بفتح دو دال هندی میانه نون خفی) و هر ڈنڈ چهار دست و هر دست بیست و چهار انگشت و هر انگشت هشت جو و هر جو سر سرشف ✣

منازل قمر

هر یک را نکهتر گویند (بفتح نون و کسر کاف و هاے خفی و فتح تاے فوقانی مشدد و سکون را) و بیست و هفت انگارند و قسمت بر سیزده درجه و بیست دقیقه نهند - اشنی (بفتح همزه و ضم شین منقوطه مشدد و کسر نون و سکون یاے تحتانی) سه ستاره - بهرنی (بفتح با و هاے خفی و سکون را و کسر نون و سکون یاے تحتانی) سه ستاره - کرتکا (بکسر کاف و سکون را و کسر تاے فوقانی و کاف و الف) شش ستاره - روهنی (بضم مجهول را و سکون واو و فتح ها و کسر نون و سکون یاے تحتانی) پنج ستاره - مرگسر (بکسر میم و سکون

اختلاف (۱) [د] ابن عالم یا ابن عالم (۲) [د] سی و هفت (۳) [ش] سه (۴) [د] اجزاے این جلد در [ش من] نیست ●

را و کاف فارسی و فتح سین و سکون را) سه ستاره - آردرا (بهمزه و الف و سکون را و دال مشدد و را و الف) یک ستاره - پنربس (بضم باے فارسی و فتح نون و سکون را و فتح با و ضم سین) چهار ستاره - پکهه[1] (بضم باے فارسی و سکون کاف مشدد و هاے خفی) سه ستاره - اشلیکها (بفتح همزه و سکون شین منقوطه و کسر مجهول لام و سکون یاے تحتانی و فتح کاف و هاے خفی و الف) پنج ستاره - مگها (بفتح میم و کاف فارسی و هاے خفی و الف) پنج ستاره - پوربا پهالگنی (بضم باے فارسی و سکون واو و را و با و الف و فتح باے فارسی و هاے خفی و الف و سکون لام و ضم کاف فارسی و کسر نون و سکون یاے تحتانی) دو ستاره - اُترا پهالگنی (بضم همزه و سکون تاے فوقانی مشدد و را و الف) دو ستاره - هست (بفتح ها و سکون سین و فتح تاے فوقانی) پنج ستاره - چترا (بکسر جیم فارسی و سکون تاے فوقانی مشدد و را و الف) یک ستاره - سواتی (بضم سین و واو و الف و کسر تاے فوقانی و سکون یاے تحتانی) یک ستاره - بشاکها (بکسر با و شین منقوطه و الف و فتح کاف و هاے خفی و الف) چهار ستاره - انرادها (بفتح همزه و ضم نون و را و الف و فتح دال و هاے خفی و الف) چهار ستاره - جیشٹها (بکسر مجهول جیم و سکون یاے تحتانی و شین منقوطه و فتح تای فوقانی هندی و هاے خفی و الف) سه ستاره - مُول (بضم میم و سکون واو و لام) یازده ستاره پوربا کهاڈها (بضم باے فارسی و سکون واو و را و با و الف و فتح کاف و هاے خفی و الف و دال هندی و هاے خفی و الف) چهار ستاره - اُترا کهارا (بضم همزه و سکون تاے فوقانی مشدد و را و الف) سه ستاره - شرون (بفتح شین منقوطه و سکون را و فتح واو و نون خفی) سه ستاره - دهنشٹها (بفتح دال و هاے خفی و کسر نون و سکون شین منقوطه و فتح تاے فوقانی هندی و هاے خفی و الف) چهار ستاره - شت بهکها (بفتح شین منقوطه و سکون تاے فوقانی و کسر با و هاے خفی و فتح کاف و هاے خفی و الف) صد ستاره - پُوربا بهادرپد (بضم باے فارسی و سکون واو و را و با و الف و فتح با و هاے خفی و الف و سکون دال مشدد و فتح را و بای فارسی و دال) دو ستاره - اُترا بهادرپد (بضم همزه و فتح تاے فوقانی مشدد و را و الف) دو ستاره - ریوتی (بکسر مجهول را و سکون یاے تحتانی و فتح واو و کسر تاے فوقانی و سکون یاے تحتانی) سی و دو ستاره - همگی دویست و بیست و یک ستاره - و رنگ[2] ماه در هر یک از شصت و پنج و نیم گهری افزون و از پنجاه و چهار و نیم گهری کم نباشد ❖

و براے برخی کارها سه درجه و بیست دقیقه از بیست و یکم تا چهل و هشت دقیقه از بیست و دوم را ابهجت گویند (بفتح همزه و کسر با و هاے خفی و کسر جیم و فتح تاے فوقانی) ❖

یونانی بیست و هشت منزل برشمرد و قسمت بر دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و بیست و شش ثانیه نماید[3] - شرطین دو ستاره از قدرِ سوم - بطین سه از قدرِ پنجم[4] - ثریا شش و چهار[5] او از قدرِ پنجم - دبران یک از قدرِ اول - هقعه سه ستارهٔ سحابی - هنعه دو از قدرِ سوم و چهارم - ذراع دو از قدرِ دوم نثره دو از قدرِ چهارم - طرفه دو از قدرِ چهارم - جبهه چهار یکے از قدرِ اول - زبره دو از قدرِ دوم و سوم - صرفه یکی از قدرِ اول - عوا پنج از قدرِ سوم - سماک یکے از قدرِ اول - غفر سه از قدرِ چهارم - زبانا دو از قدرِ دوم

اختلاف (۱) در [د] نیست (۲) [ت ف و ص] در یک ماه (۳) نامهاے منازل موافق [ه] و لغات عربی - در نسخهاے غیاث اللغات و کشف الفنون بسیار اختلاف واقع ست (۴) [د] قدرِ چهارم و پنجم (۵) الفاظ و چهار او در [م] نیست ❖

اکلیل سه از قدر چهارم - قلب یکی از قدرِ دوم - شوله دو از قدرِ دوم - نعایم چهار از قدر سوم - بلده پارهٔ[1] مستدیر از آسمان - سَعد ذابح دو از قدرِ سوم - سعد بُلع - دو از قدر سوم و چهارم - سُعُود دو یا سه یکے از قدر سوم و پنجم - اَخبیَه چهار از قدرِ سوم - مُقَدَّم دو از قدرِ دوم - مُؤخّر دو از قدرِ دوم - رَشا یکے از قدرِ سوم - جمله شصت و شش یا هفت ستاره ٭

و لختی احوالِ کواکب و جز آن درون جدول[2] اول گذارده آید ٭

اقطار و اجرامِ زمین و سیاره و ابعادِ آنها

			زمین	قمر	عطارد	زهره	آفتاب	مریخ	مشتری	زحل
اقطار زمین و کواکب	بطور اہل ہند	جوجن								
		کلا								
	بطور بطلیموس	فرسخ								
		دقائق								
	معمولی متاخرین	فرسخ								
اجرام زمین و سیاره به فرسنگ	بطور اہل ہند	جوجن								
		کلا								
	بطور بطلیموس	فرسخ								
		دقائق								
	معمولی متاخرین	فرسخ								
اقرب و ابعد ابعاد کواکب از مرکز زمین	بطور اہل ہند	جوجن								
		کلا								
	بطور بطلیموس	فرسخ								
		دقائق								
	معمولی متاخرین	فرسخ								

اقدارِ[3] ثوابت

هندی حکیم هفت گونه برشمرد - قطر جرم اعظم هفت دقیقه و سی ثانیه نود هزار و دو و بیست و سی و نه جوجن و دو کروه و هفتصد ڈنڈ - دوم شش دقیقه و پانزده ثانیه هفتاد و پنج هزار و یک صد و نود و نه جوجن و دو کروه و یکهزار و دو بیست و پنجاه ڈنڈ - سوم پنج دقیقه و سی ثانیه شصت و شش هزار و یک صد و هفتاد و پنج جوجن و دو کروه و یکهزار و پانصد و هشتاد ڈنڈ - چهارم چهار دقیقه و چهل و هشت هزار و یکصد و بیست و هفت جوجن و سه کروه و دو بیست و سی و هشت ڈنڈ و دو دست و دو انگشت - پنجم سه دقیقه و سی و شش هزار و نود و پنج جوجن و شش صد و هفتاد و هشتاد ڈنڈ و سه دست و سیزده انگشت - ششم دو دقیقه و بیست و چهار هزار و شصت و سه جوجن و سه کروه

اختلاف (۱) [د] قدم (۲) در ہر نسخہ خانہاے جدول اول خالیست (۳) [سخ حنی] اقتدار ٭

و یک هزار و یک صد و نوزده ڈنڈ و یک دست و یک انگشت - هشتم یک دقیقه دوازده هزار و سی و یک جوجن و سه کروه
و یک هزار و پانصد و پنجاه و نه ڈنڈ و دو دست و دوازده انگشت ◆

یونانی شش برگذارد نخستین را اکبر گوید و ششم را اصغر و هر کدام را سه گونه داند کبیر و وسیط و صغیر - هرچه بزرگتر شیر نفیتر - و تفاوت در مراتب ششگانه بسدس باز گردد - برخی پنداشته اند که قطر قدر اول شش برابر قطر سادس ست هانا شکرف سهوے رفته در اجرام و ابعاد و بیین که جرم کوکب اوسط قدر اول شش برابر جرم کوکب قدر سادس ست و اقلیدس در شکل آخر مقالهٔ دوازدهم اصول مبرهن ساخته که نسبت کره با کره چون نسبت قطر ست بقطر مثلث بالتکریر یعنی هر نسبتے که میان دو قطر باشد از نصف و جز آن سه مثل آن میانهٔ دو کره بود - مثلاً اگر قطر کره را با قطر کره دیگر نسبت نصفی بود کرهٔ کوچک نصفِ نصفِ نصفِ بزرگ باشد و آن هشتم حصه شود - و اگر ثلثے خرد ثلثِ ثلثِ ثلثِ کلان و او یک بخش از بیست و هفتم و بر این قیاس - پس اگر حال آن باشد که چندی پنداشته اند جرم کوکب قدر اول زیاده از قدر سادس آید بفراوان تفاوت ◆

و بزرگترین ثوابت مرصوده دویست و بیست و دو برابر زمین و خردتر از آنها بیست و سه برابر - از بسیارے بشماره در نیاید لیکن انچه برصد یافته اند یک هزار و بیست و دو - پانزده از قدر اول - چهل و پنج از دوم - دویست و هشت از سوم - چهار صد و هفتاد و چهار از چهارم - دویست و هفده از پنجم - چهل و نه از ششم و چهارده بیرون از قدر ها[(۱)] مظلمه و پنج سحابی - و این رائے بطلیموس ست - نزد عبدالرحمن بن عمر الصوفی سی و هفت از ثانی دو دویست از ثالث و چهار صد و بیست و یک از رابع و دویست و شصت و هفت از خامس و هفتاد از سادس و چهار سحابی ◆

لختی حال زمین

کروی انگارند و مرکز او مرکزِ عالم - بلند و پستی که از تیزی آب و تندی باد و جز آن پدید آید از کروی نمود بدر نبرد و محیط آن پنج هزار و پنجاه و نه جوجن و دو کروه و یکهزار و یک صد و پنجاه و چهار ڈنڈ - باستانے یونانی محیط را هشت هزار فرسنخ یافته و قطر را دو هزار و پانصد و چهل و پنج فرسنخ و پنج جزو از یازده جزو فرسنخے - و نوخاامان بارگاهِ آگهی محیط را شش هزار و هفت صد فرسنخ و قطر را دو هزار و یک صد و شصت و سه فرسنخ و هفت جزو از یازده جزو فرسنخے - و هر فرسنخے سه میل باتفاق هر دو گروه -

دانش گرائے هند بدین روش برشناسد - قطر معلوم را که بزبان خود بیانس گوید (بکسر با و یای تحتانی و الف و کسر نون و سکون سین) در سه هزار و نهصد و بیست و هفت ضرب کند و آنرا گنت خواند (بضم کاف فارسی و کسر نون و سکون تاے فوقانی) - و بر یک هزار و دویست و پنجاه قسمت نماید و آنرا بهاگ نام نهد (بفتح با و هاے خفی و الف و کاف فارسی) - خارج قسمت که بزبان او لبده باشد (بفتح لام و سکون با و دال و هاے خفی) مقدار محیط بود - و محیط معلوم را در یک هزار و دویست و پنجاه که در نخست صورت مقسوم علیه بود ضرب نماید و حاصل ضرب را بر سه هزار و نهصد و بیست و هفت که دران صورت مضروب فیه بود قسمت کند خارج قسمت مقدار قطر بود - و آنکه در یونانے نامها ضابطهٔ ارزارشمیدس گزارش نمایند هندی نژاد نیز باز گوید و این را ایسان آنان تقریبی شناسند - خلاصهٔ قانون آنکه نسبت قطر با محیط دائره چون نسبت هفت

اختلاف (۱) [د] مظلم ◆

است با بیست و دو تقریباً که سه برابر و سبع ست - قطر معلوم در بیست و دو ضرب کنند وحاصل آنرا بر هفت قسمت نمایند خارج قسمت مقدار محیط باشد و مقدار محیط را در هفت ضرب کرده بر بیست و دو قسمت نمایند - خارج قسمت مقدار قطر بود - و تحقیق آنکه این کسر کمتر از سبع ست واز ده جزو هفتاد و یک جزو افزون - همانا هندی مناظله یونانی حکما نرسیده وگرنه در نیایشگریهاے خویش چنان بسرائیدی - سبحان من لا یعلم نسبة القطر الی الدائرة الا هو ٭

وانجا سرمایهٔ شناسائی قطر محیط بوده است بدین نمط - در هموار زمینے از دست افزارهاے درست رصدے چون اصطرلاب و ذات الحلق و ربع مجیب ارتفاع قطب شمال معدل النهار گرفته بجانب شمال یا جنوب بر خط نصف النهار برهنمائی اصطرلاب سیر نمایند و نشانهاے راست را بر سطح دائرهٔ مذکور برافرازند چنانچه یکدیگر را بر پوشد - و همچنین آنقدر در نوردیده آید که یک درجه ارتفاع مذکور افزوده یا کاسته گردد چه اگر سیر شمال رویه باشد افزایش خواهد گرفت - و جنوبے برخلاف آن - و سر آغاز آنرا[2] تا بانجام بر پیمایند - انچه بدست آید بخش یک درجه بود - و از آن اندازهٔ محیط برگیرند - پیشینیان برین کار کرده حصهٔ یک درجه بیست و دو فرسخ و دو تسع که شصت و شش میل و دو ثلث بود یافتند - و چون بحکم مامون بیابان سنجار[1] نزد موصل بدین کار برگزیدند خالد بن عبد الملک مرورودے با برخی شناسندگان به شمال روانه شد و علی بن عیسی اصطرلابی با لختی از هوشمندان بجنوب - پیشین گروه یک درجه بیش یافتند و پسین یک درجه کم - هرکدام راه خود را چون پیمود نوزده فرسخ تسع کم برآمد که پنجاه و شش میل و دو ثلث باشد - و تفاوت میان دو پیموده ثلث میل یافته شد - مامون بازمایش ازین دو گروه پرسید که از مکه تا بغداد چند ست - بدان حساب دوازده درجه و چهل دقیقه تقریباً در پنجاه و شش میل و دو ثلث که حصهٔ یک درجه است ضرب کرده برگذارند که هفت صد و بیست کرده است تخمیناً - بحکم[3] خلیفه راست ترین و هموار ترین راه که میان این دو شهر بود گز کردند - اندک تفاوت برآمد - شگرف آنکه محقق طوسی در تذکره یافت پیشینیان را نسبت بحکماے زمان مامون میکند که در صحراے سنجار اندازهٔ یک درجه گرفته اند - ملا قطب الدین شیرازی در تحفه و دیگر تصانیف خود راے متاخران را بطرزے که گذارش یافت بدانشوران آن خلیفه برگذارد - همانا قلم را در تذکره لغزش رفته ٭

هندی حکیم یک درجه را چهارده جوجن و چهار صد و سی و شش ڈنڈ و دو دست و چهار انگشت برگوید - و بهمان پیشین روش سراید ٭

و نیز در زمین هموار سر آغاز طلوع آفتاب به سگتا جنتر (بکسر سین و سکون کاف و تای فوقانی و الف و فتح جیم و نون خفی و فتح تای فوقانی و را) سررشتهٔ گهری نگاه دارند - و آن چیزے ست بسان شیشهٔ ساعت که پاس آن بر شصت گهری ست - و بسوی خاور چالش رود - در هشتاد و چهار جوجن و گهری یک گهرے تفاوت شود و روز بیشتر[4] برآید - چون آنرا در شصت ضرب نمایند محیط زمین دریافته آید ٭

احوال جزائر

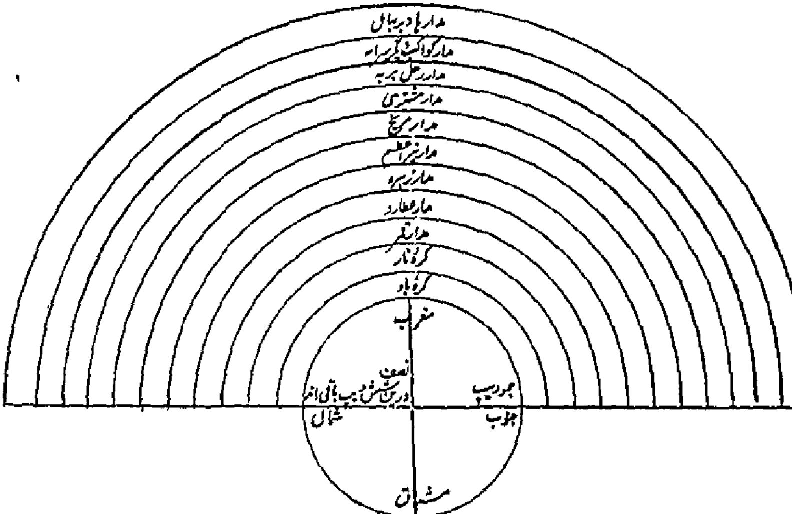
هندی حکیم چنان سراید که در همگی کرهٔ زمین هفت جزیره و هفت دریا محیط - مساحت تر و خشک

اختلاف (۱) در [ه د] و اکثر نسخها افراز (۲) [د] آن (۳) [من د] بفرموده (۴) [د] پیشتر ٭

[1] (handwritten margin note) قوله سنجار الخ بالفتح بروزن انبار نام کوهی و نام شهری است در موصل و شهری است در عراق و دیار بکر گویند [illegible] سلطان سنجر آنجا واقع شده [illegible]

متعلقهٔ صفحه ۱۴۴ جلد سوم آئین اکبری

تصویر زمین و عالم نصف فوقانی بقول هندی حکیم



نقشهٔ هفت جزیره و هفت دریا که هر یک جزیره بلغت هندی حکیم دیپ باشد در اکثر آئین اکبری ها یافته نشد و آنچه در بعضی بنظر رسیده همه غلط و سراپا مهمل لهذا تصحیح آن همت گماشتم و از هندی نامها نقشهٔ آن برجستم در آن هم بجز بیان هیچ نیافتم ناچار آنچه پور مبارک نوشته آنرا بذریعهٔ پندت هرشیند شاستری ساکن دهلی از هندی نامها مقابله نمودم و بموجب آن نقشه را درست ساختم چنانچه نقشهٔ دیپ ها بکمال تصحیح بود بر ورق علیحده نگارش یافت

سید احمد

هفتاد و نه لک و پنجاه و هفت هزار و هفت صد و پنجاه[1] جوجن ٭

جمو دیپ (بفتح جیم وضم میم مشدد وسکون واو وکسر دال وسکون یاے تحتانی وباے فارسی) جزیره ایست دریاے شور گرد گرفته - بنگاه آدمیان وبیشتر جانوران - وادرا بانصف دریا نیمه پندارند - عرض دریا صد وسی جوجن وعرض جزیره هزار و دو صد وشصت و پنج جوجن - ازین جمله شصت و پنج دریا و مساحت این با آب سی و نه لک وهفتاد وهشت هزار وهشت صد وهفتاد و پنج جوجن - ازین میان آب چهار لک وهفده هزار وسه صد وشصت جوجن - چنان گزارش نمایند که میان جاے زمین کوهے ست از طلا محور آسا - انچه نسبت بجمو دیپ بروے زمین ست سمیر نامند (بضم سین وکسر مجهول میم وسکون یاے تحتانی ورا) بلندی هشتاد و چهار هزار[2] جوجن - ومراتب بهشت بر فراز وپیرامن آن اعتقاد کنند - وهمان قدر بزیر انگارند وآنرا بد وانل گویند (بفتح با وسکون دال هندی ورا و والف وفتح نون وسکون لام) وشگرف داستانها برگذارند - واین گزارش[3] نقل پرستان این گروه ورنه دانشگران ایشان یونانی آسایش از دو فرسنخ وثلث خیال نکنند - شاکدیپ (بشین منقوط والف وسکون کاف) یک سوے آنرا نیمه دریاے شور در گرفته ومساحت چهار لک وبیست وهفت هزار وچهار صد وبیست وچهار جوجن - پس دریاے شیر بود هشت لک ویک هزار ونود وهفت جوجن - شالملدیپ (بشین منقوط والف وسکون لام وفتح میم وکسر لام) سه لک وبیست هزار ویک صد وبیست جوجن - بعد ازان دریاے ماست شش لک وسی وسه هزار وپانصد وپنجاه وسه جوجن - کشدیپ (بضم کاف وفتح شین منقوط) دو لک وهشتاد وشش هزار وهفت صد وچهل ونه جوجن - گذشت آن دریاے روغن زرد چهار لک وپنجاه ونه هزار وهفت صد ونود و دو جوجن - کرونچه دیپ (بفتح کاف ورا وسکون واو ونون خفی وفتح جیم فارسی وهاے مکتوب) یک لک وهشتاد ویک هزار وشش صد وهشتاد وچهار جوجن - پس ازان دریاے شیره نیشکر دو لک وپنجاه هزار وپانصد وچهار جوجن - گومیدک دیپ (بضم کاف فارسی وسکون واو وکسر میم وسکون یاے تحتانی وفتح دال وسکون کاف) هشتاد وشش هزار وپانصد وهشتاد جوجن - بعد ازان دریای باده هفتاد ویک هزار وشش صد وچهل وهشت جوجن - پهکر دیپ (بضم باے فارسی وسکون ها وفتح کاف وسکون را) چهارده هزار و دو صد وچهار جوجن - پس دریای آب شیرین بیست و هشت هزار ویک صد وشصت جوجن - پهناے هر دریا صد وسی جوجن وعرض خشکی[5] هر جزیره هفتاد جوجن - درین ششگانه جزائر دو نرخ پا بهانشان دهند - وهمگی مساحت هفت آب سی لک وهفتاد و نه هزار و چهار صد وهفتاد و چهار جوجن - وخشک زمینها چهل وهشت لک وهفتاد وهشت هزار و دو صد وهفتاد وهشت جوجن گویند - بنگاه آدمیان ودیگر جانداران تا عرض پنجاه و دو درجه وهفت صد و بیست وهشت جوجن ٭

حال جمو دیپ

داستان جزائر ششگانه ازبس خرد ورسے در نوردیده نخی ازین بازمیگوید وشگرفی اورا برمیگذارد منصف

اختلاف (۱) [گ] پنجاه و دو (۲) همچنین در [ه ف ش] [ص د] هشتاد و چهار جوجن (۳) این جمله در [گ] بعد از الفاظ اعتقاد کنند - نوشته است (۴) [ه ص] دانشگرای (۵) [ش ص] از ٭

سله بعضے از جمود دیپ آن جنگل نزدیکست تیم ابن هم از بس خورد وریزی قابل در نور دیدن بود تفاول تعرضان نشاده ۱۲ سید احمد

دریاے شور برخط استوا بر چهار طرف شهرے نشان دهند - حصار آن زرین خشت - جمکوٹ (بفتح جیم وسکون میم وضم مجهول کاف وسکون واو وتاے هندی) طول عالم ازانجا گیرند - و در یونانی نامها سرآغاز هندی از رویِ از گنگ وخز برگذارند وآگهی نشد که ازکجا برگرفته اند - لنکا (بفتح لام ونون خفی وکاف والف) سدھ پور (بکسر سین ودال مشدد وهاے خفی وضم باے فارسی وسکون واو ورا) رومک (بضم را وسکون واو وفتح میم وسکون کاف) - وهرکدام ازهمسایه نود درجه دور وازمقابل صد وهشتاد - وکوه سمیر ازهریک نود درجه - شمالی همه درزیر دائره معدل النهار که بزبان هندی بکهوت برت[1] خوانند (بکسر با وسکون کاف وهاے خفی وواو وسکون تاے فوقانی وکسر با وسکون را وتاے فوقانی) - وآن دائره برسمت رؤس ساکنان این چهار شهر بگذرد ونیر اعظم درسالی دوبار برین سمت[2] راس جا لش فرماید وشب وروز همه سال تقریباً برابر باشد وغایت ارتفاع آفتاب نود درجه - ازلنکا برومک آید وازو بسدھ پور وازو به جمکوٹ وباز به لنکا - وچون آفتاب بر نصف النهار جمکوٹ آید درلنکا سرآغاز طلوع باشد ودرسدھ پور هنگام غروب ودر رومک نصف شب - چون بنصف النهار لنکا رسد در رومک طلوع کند ودر جمکوٹ غروب ودرسدھ پور نیم شب - وچون بنصف النهار رومک آید درسدھ پور طلوع نماید ودرلنکا غروب ودرجمکوٹ نیم شب شود - وچون بنصف النهار سدھ پور رود طلوع در جمکوٹ بود وغروب در رومک ونیم شب درلنکا - وپانزده گهڑی درین چهار شهر تفاوت رود ٭

دیگر درشمال لنکا تا کوه سمیر سه کوه نشان دهند - هماچل (بکسر ها ومیم والف وفتح جیم فارسی وسکون لام) - هیمکوٹ (بکسر مجهول ها وسکون یاے تحتانی وفتح میم وضم کاف وسکون واو وفتح تاے فوقانی هندی) - نکهده[3] (بکسر نون وفتح کاف وهاے خفی وفتح دال وهاے خفی) - هریکی ازین سه کوه بدین ترتیب ازکنار دریاے شرقی بجانب غربی پیوسته - ونیز از سدھ پور بجانب سمیر سه کوه دیگر - سرنگ ونت (بکسر سین وراو نون خفی وفتح کاف فارسی وواو ونون خفی وضم تاے فوقانی) - سکل (بضم سین وسکون کاف وفتح لام) - نیل (بکسر نون وسکون یاے تحتانی وفتح لام) - دیگر کوهے ست میان جمکوٹ وسمیر وآنرا مالونت نامند (بمیم والف وکسر لام وفتح واو ونون خفی وضم تاے فوقانی) متصل به نکهده ونیل - ودیگر کوهے ست میان رومک وسمیر - گندھ مادن (بفتح کاف فارسی ونون خفی وفتح دال وهاے خفی ومیم والف وفتح دال ونون) وهردو طرف بهان دوکوه پیوسته - وبس عجائب درین کهسار گزارش دهند وتفصیل آن درین نامه نگنجد لیکن سخنے ازمیان لنکا وهماچل گفته میشود وازبسیار اندکی گذارده می آید این میانه را بهرت کهنڈ گویند (بفتح با وهاے خفی وسکون را وفتح تاے فوقانی وکاف وهاے ونون خفی وفتح دال هندی) - بهرت بزرگ فرمانروائی بود - این ملک را بنام او خواندند - ازلنکا تا هماچل پنجاه ودو درجه معمور لیکن تا چهل وهشت فراوان عمارت وچهار ازفزونی سرما کم آباد ٭

وبزعم اینان یک درجهٔ آسمانی چهارده جوجن زمینی باشد - وهمگی پنجاه ودو درجه هفت صد وبیست وهشت جوجن بود - وآدم نشین همین قدر جا دانند - میان هماچل وهیمکوٹ را کنر کهنڈ گویند (بکسر کاف وفتح نون مشدد وسکون را) - عرض آن دوازده درجه - ومابین هیمکوٹ ونکهده را هر کهنڈ

(بفتح با و سکون را) بهان قدر مسافت - میان سدهپور و سرنگ دنت را کهنڈ گویند (بضم کاف و سکون را) - مسافت پنجاه و دو درجه - و میان سرنگ دنت و سکل را بهرمی کهنڈ (بکسر با و فتح را و سکون نون و فتح میم و سکون یاے تحتانی) پهنا دوازده درجه - همه از خلا و میان سکل و نیل را رمیک کهنڈ نامند (بفتح را و کسر میم و فتح یاے مشدد و فتح کاف) بهان فراخی - و میان جگوت و مال دنت را بهدرا سو کهنڈ (بفتح با و ہای خفی و فتح دال مشدد و را و الف و ضم سین و فتح واو) بکشادگی هفتاد و شش درجه - و مابین گندمادن و نیل را کیت مال (بکسر مجهول کاف و سکون یاے تحتانی و تاے فوقانی و میم و الف و سکون لام) هفتاد و شش درجه - و میان مالونت و گندمادن و نکمده و نیل را الاورت گویند (بکسر همزه و لام و الف و کسر واو و سکون را و فتح تاے فوقانی) بر طرف چهارده درجه - مساحت این نه قسم برابر نشان دهند اگرچه در برخی عرض کم - و نیز بر چهار طرف سمیر چهار کوه دیگر ست جانب جگوت را مندر نامند (بفتح میم و سکون نون و فتح دال و سکون را) و طرف لنکا را گندهپربت (بضم سین و فتح کاف فارسی و نون خفی و دال و هاے خفی و فتح باے فارسی و سکون را و فتح با و سکون تاے فوقانی) - جانب رومک بپل (بکسر با و ضم باے فارسی و سکون لام) - بسوے سدهپور سپارسو (بضم سین و باے فارسی و الف و سکون را و ضم سین و فتح واو) - بلندی هر یکی شمرده هزار جوجن و سجهرت کهنڈ - چون نه قسم جمبودیپ گزارده شد نخستین قسم برسے گوید - از

هفت کوه نشان دهند - از مشرق بمغرب خردتر از پیشین کوهها - مهیندر (بفتح میم و کسر ها و سکون یاے تحتانی و نون خفی و سکون دال و فتح را) - سکل (بضم سین و سکون کاف و فتح لام) - ملی (بفتح میم و لام و یاے تحتانی) - رچهک (بفتح را و کسر جیم و ہای خفی و سکون کاف) - یار جاتر (بہای فارسی و الف و سکون را و جیم و الف و سکون تاے فوقانی مشدد و فتح را) - ششنج[1] (بفتح شین منقوطه و سکون آن و فتح جیم) - بندهه (بکسر با و نون خفی و فتح دال و هاے خفی) - میان لنکا و مهیندر را اندر کهنڈ خوانند (بکسر همزه و نون خفی و سکون دال و فتح را) - میان او و سکل کسیر (بضم کاف و کسر مجهول سین و سکون یاے تحتانی و را) و مابین سکل و ملی تامبرپرن خوانند (بتاے فوقانی و الف و نون خفی و فتح با و سکون را و فتح باے فارسی و فتح را و نون) - و میان ملی و رچهک گبهستمنت (بفتح کاف فارسی و ہاے خفی و سکون سین و فتح تاے فوقانی و میم و نون خفی و سکون تاے فوقانی) - و میان رچهک و یار جاتر را ناگ کهنڈ نامند (بنون و الف و فتح کاف فارسی) - و مابین یار جاتر و ششنج را سوم کهنڈ خوانند (بضم مجهول سین و سکون واو و میم) - و میان ششنج و بندهه را دو حصه برابر ساختند - نخش خاوری را کمار کهنڈ گویند (بضم کاف و میم و الف و سکون را) و باختری را بارن کهنڈ نامند (ببا و الف و ضم را و فتح نون) و تعمیر عالم نصف فوقانی برین نمط ست ٭

و نیز عالم را سه بخش گردانند - بالائی را سرگ لوک نامند (بضم سین و سکون را و کاف فارسی و ضم مجهول لام و سکون واو و کاف) و پاداش نکوکاری دران برگیرند - و میانی را بهو لوک (بضم با و ہای خفی و سکون واو) آرامش جای آدمیان - و پائینی را پاتال لوک[2] خوانند (بباے فارسی و الف و تاے فوقانی و الف و لام) و باد افراه بدکرداری دران اندوزند ٭

اختلاف (۱) همچنین در هر نسخه [د] ششنج بفتح شین منقوطه و سکون نون و فتح جیم (۲) در [ه ش] نیست ٭

دفقهای این کیش عالم را سطح اندیشند وچهار ده بهره کنند- هفت علوی- بجولوک- بجور لوک (بضم با وهای خفی وفتح واو وسکون را)- سرگ لوک- مهرلوک (بفتح میم وها وسکون را) جنولوک (بفتح جیم وضم نون وسکون واو)- تپولوک (بفتح تای فوقانی وضم بای فارسی وسکون واو) ستلوک (بفتح سین وکسر تای فوقانی مشدد)- وهمان شماره سفلی- اتل (بفتح همزه وتای فوقانی وسکون لام)- تلاتل (بفتح تای فوقانی ولام والف وفتح تای فوقانی وسکون لام) مهاتل (بفتح میم وها والف وفتح تای فوقانی وسکون لام) رساتل (بفتح را وسین والف)- پاتال*

باشندگان هر طبقه را باشگرف گفتار ها بازگذارند وبتفصیلی گزارش درنگنجد*

واین گروه نیز هفت دریا وهفت جزیره ونه قسم جمبودیپ برگویند لیکن در ترتیب وفراخی وجز آن فراوان اختلاف چنانکه کوه سمیر را هشتاد وچهار هزار جوجن بر فراز زمین بلندی گرای وپهنا سی(۱) ودو هزار جوجن وانچه زیر زمین ست شانزده هزار جوجن وهمان قدر پهنا- جای آدمیان بهرت کهند بلکه جمبودیپ خاص نشمرند(۲)- گویند بیرون دریای شور زمینی ست از طلا آرامشگاه مردم زاد- زندگی هرکدام ده هزار سال بی کم وبیش- رنجوری واندوه پیرامون نگردد وپهنای وآز وری وبید انشی ندارند- بدگوئی وناتوان بینی وسخن چینی نورزند وبراستی ودرستی ومهر افزائی بسر برند- ونیر وی برنائی از دست نرود- وناتنومندی وپیری(۳) درنگیرد ودر کیش ونژاد ودر خورش وپوشش یکسان باشند وخواهشها بی تکاپو بر آید- وهمچنین در هر جزیره شگرفیها سرایند بورعاذت بگوش درنیارد- ایزد پرستا قدرت شناس بشگفت درنشود*

ونیز کمار کهند را دو بخش سازند- دیاری که در وآهوی سیاه پیدا نشود ملیچه دیس گویند (بفتح میم وکسر مجهول لام وسکون یای تحتانی وسکون جیم فارسی وهای خفی وکسر مجهول دال وسکون یای تحتانی وسین) انگوینده انگارند وسزاوار بودن نداند- وملکی که در وآن جانور بود آنرا جگ دیس گویند (بفتح جیم وسکون کاف فارسی) واورا چهار لخت گردانند- ارجاورت (بفتح همزه وسکون را وجیم والف وفتح واو وسکون را وفتح تای فوقانی) شرق ومغرب آن دریای شور وشمال وجنوب دو کوه دراز هند وستان- مدهدیس (بفتح میم وسکون دال مشدد وهای خفی) خاوران الهاباس وباختر دریای بناسا (بکسر با ونون والف وسین والف) بیت ونیج گروهی تهانیسر شمالی وجنوبی همان دو کوه- برهمه رکهدیس (بفتح با وراو سکون ها وفتح میم وهای خفی وکسر را وسکون کاف وهای خفی) وآن پنج جاست تهانیسر ومضافات آن وبیرانه(۵) وکنیله(۶) ومتهره(۷) وقنوج- برهماورت (بفتح با ورا وسکون ها ومیم والف وفتح واو وسکون را وتای فوقانی) آبادی میان دریای سرستی ودرودراکسی*

طول معموره

هندی نژاد آنرا البنن خوانند (بفتح لام ونون خفی وفتح با وسکون نون)- صد وهشتاد درجه بسان یونانی بازگوید لیکن سرآغاز از جمکوت اقصای مشرق برشمارد- همانا پیروی حرکت شبانروزی نموده اند

اختلاف (۱) [ه گ] وپهنا شانزده هزار جوجن همان قدر در زیر (۲) [ه] به بجرت کهند- [د] بجرت کهند گویند (۳) [ترمن گ] بشمرند (۴) در [ه مثن] نیست (۵) یا پیرانه [دمن] برانه (۶) [لا] کنیله بیای تحتانی (۷) [د] متهره*

دفتر بگاه خویش برگزیده - یونانیان از جزائر خالدات - و آن شش جزیره است از جزائر مغربی دریا که در باستان آباد بود و امروز زیر آب - از گزیدگی آب و هوا و سبزیدگی میوه و گل و پیدایش گوناگون رستنی بهشت آسا انگاشته مردم نژاد آن را خالدات و سعدا خوانند - و برخی گزارش نمایند که جزائر سعدا بیست و چهار است میان جزائر خالدات و ساحل دریا - و برخی یونانیان[1] از ساحل بحر غربی که اوقیانوس گویند برگرفته اند - و ده درجه از جزائر خالدات خاویست - و دوری ساحل از جزائر دویست و بیست و دو فرسنگ و دو تسع باشد بروش پیشینیان و بآئین پسینیان یک صد و هشتاد و دو فرسنگ تسع کم - و اینان را نظر بر حرکت توالی بروج و نزدیکی جای بر این دارد - در طول بلد هر دو گروه یکتائی دارند - و آن قوسی ست از معدل النهار میان نقطهٔ تقاطع فوقانی آن با نصف النهار در مبدأ عمارت و میان نقطهٔ تقاطع فوقانی او در شهر معین و حاصل آن مقدار دوری شهر ست از عنفوان عمارت با جانب نزدیک - و ستمایهٔ شناخت آنکه در سر آغاز عمارت یا درجای معلوم الطول بدو خسوف یا بدو مکث یا بدو انجلا یا تمام انجلا دریابند که پس از چند ساعت بود و در شهر مجهول الطول در چه هنگام شده - اگر ساعات هر دو برابر آید در درازا هم ترازو باشد و اگر ساعات شهر مطلوب الطول افزون باشد آن شهر شرقی - قدر فصل ساعات بردارند و در برابر هر ساعتی پانزده درجه و هر چهار دقیقه را یک درجه برگیرند و در مقابلهٔ هر گهری شش درجه بر درجات معلوم الطول افزایند - و اگر کمتر آید آن شهر غربی - عمل بر خلاف مشرقی[2] باید کرد - و بطور حکیم هندی که آغاز طول از مشرق گیرند در نخستین بکاهند و در پسین زیاده کنند ؛

عرض معموره

اہل هند آن را اچھ گویند (بفتح همزه و ضم جیم فارسی مشدد و های خفی) - آغاز آن از لنکا برگیرند تا جائے که عرض پنجاه و دو است - و درین آبادی فراوان ست و در چهارده درجه دیگر کم از سختی سرما - و یونانیان از خط استوا - آن دائره نیز بدانجا گذرد و اختلاف نباشد - و انجام را نیز بدانسان گذارند - عرض بلد قوسی ست از دائرهٔ نصف النهار میان سمت الراس و تقاطع فوقانی آن با معدل النهار - و خلاصه آنکه دوری سمت الراس ساکنان شهری ست از معدل النهار و آن باندازهٔ ارتفاع قطب شمالی ست - آئین شناخت آنکه ارتفاع یکی از کواکب ابدی الظهور گرفته بلند ترین و فروترین ارتفاعات را بدانند - کم را از بیش کاسته آنچه ماند نیمهٔ آنرا بر کم افزایند - و از بیش بکاهند و آنچه پس از افزودن و کاستن بهم رسد عرض آن شهر خواهد بود یا آنکه در هنگام یکی از اعتدالین در نیم روز ارتفاع آفتاب برگیرند و آنرا از نود درجه کم کنند - باقی عرض بلد باشد یا آنکه چون آفتاب باول سرطان رسد غایت ارتفاع برگیرند و میل کلی از آن افگنند - آنچه بماند تمام عرض بلد باشد - آنرا از نود درجه اندازند و مانده عرض بلد باشد ؛

هر بلدی که طولش از نود درجه کمتر غربی خوانند و بیشتر را شرقی - و نزد هندی حکیم بر عکس - و هر بلدی که عرض آن از سی و سه درجه کم جنوبی و افزون شمالی ؛

و برای آگهی بر سوانح عالم هنگام تحویل حمل طالع لنکا درست کنند و از آن زائچه برساخته انجمن شناسائی برآرایند و این را لنکودئی لگن نامند (بفتح لام و نون خفی و ضم کاف و سکون واو و فتح دال و کسر همزه و سکون یای تحتانی و فتح لام و کاف فارسی و سکون نون) - و از چگونگی هر شهر طالع تحویل آنرا دستمایهٔ دانش

اختلاف (۱) [ه د] ازنیان (۲) [د] شرقی (۳) اینجے لنکا ؛

گردانند وآنرا نگروْ دیْ خوانند (بفتح نون وسکون کاف فارسی وضم را وسکون واو) - یونانی نیز برین گرایند لیکن درنخست ودطالع نامه برساز دیکی ابتداے مشرق برگیرد براے شناخت حال نیمهٔ عالم - دوم ازقبة الارض وآنرا سرایهٔ دانش نصف دیگر گرداند - چون دائرهٔ نصف النهار را قاطع کرهٔ عالم اندیشند دائرهٔ بر محیط زمین پدید آید وبا دائرهٔ خط استوا تقاطع کند - موضع تقاطع را قبة الارض ووسط الارض نامند - وبرخی قبة الارض را میانهٔ معموره شمرند وآن جائی ست طول آن نود درجه وعرض سی وسه - برخی منتصف اقلیم چهارم انگارند - طول آن نود وعرض سی وشش ✤

گفتار یونانی

چون لختے چگونگی عالم بطرز هندی نژادان شگرف رفتار گزارش یافت برخی از شناخت یونانیان می نویسد وچمن زار گفتار را شاداب میگرداند - نهٔ فلک کلی - فلک اعظم که فلک اطلس نیز گویند وشب وروز از گردش او پیدا - فلک ثوابت - فلک زحل - فلک مشتری - فلک مریخ - فلک آفتاب - فلک زهره - فلک عطارد - فلک قمر وپانزده فلک جزئی ✤

سپس نهٔ گانه کرات عنصری - ناری - محدّب آن پیوسته بمقعر فلک قمر - وچهار طبقهٔ هوا - دخانی - آن هوائی ست آمیخته بدخان داخته بلندی گراے انجانا بود وپراگنده گردند وذوات الاذناب ونیازک واعمده وذوات القرون ومانند آن درینجا برخیزند - وهندی نژاد همه را اختر دانند وهزار گونه بیشتر شمرد وچنان انگارد که همه وقت هستی دارند لیکن نمایش در برخی هنگام - وهواے غالب - وشهب درین پدیدار گردند - زمهریری هوائی ست بخار آمیز ولبس سرد - وابر وبرق ورعد وصاعقه آنجا هستی پذیرد - وهواے کثیف پیوست آب وخاک - وآبی - آن زمین را فرو گرفته از تابش نور وآمیزهٔ خاک بر صرافت خود نمانده ودگرگونگی آبها در شیرینی وشوری وصفا وتیرگی از خاک برخیزد وکمی وفزونی ولطافت وکثافت او برنگها بر آرد - زمین سه طبقه پندارند - زمینی که برحمت الٰهی از آب بر آمده بتابش خشکی پذیرفته (اینجا کوه وکان وبیشتر جانور هستی گیرد) - رطینی - خاکی با آب آمیخته - وخاک صرف - آن نزدیک بمرکز ست ✤

وبرخی تقلیدیان تقلید پیشه زمین را فلک آسا هفت طبقه شمرند - ولختی را آن سگالش که بر همه آسمان سایه اندازد وهر زمینی را کوهے در گرد چنانچه این معموره را کوه قاف - ونیز زمینها از طلا ویاقوت وجز آن برگذارند - وجمعی سرایند که پس از قاف هفتاد زمین طلاست وسپس بهمان شماره از مشک وهمچنین شگرف پایها برگویند - اگرچه رنگ آمیزی ابداع صد مانند آن برتابد لیکن دران گذارش دلیل خرد پسند ندارند ✤

اندازهٔ بغداد آباد

معدل النهار عظیمه الیست - دو قطب آن دو قطب عالم - یکے که در جهت دب اصغر ست وآن را بنات النعش صغری نیز خوانند - قطب شمالی - وکواکب جدی نزدیک او - دیگر قطب جنوبی - وچون آفتاب بران دائره گذرد در همه شهرها روز وشب یکسان گردد بتحقیق یا تقریب وآن در اول حمل

اختلاف (۱) [من د] نگروتی بغیر دال - وبیان املا موافق آن (۲) در [ه] نیست (۳) [ط] پذیرفته (۴) [ط] برنگ آمیزی (۵) [دمن] بیدا ✤

دمیزان رو دهد - وانتوهم قطع این دائره کرهٔ عالم را بسطح زمین عظیمه پیدا گردد که زمین را دو بخش برابر سازد شمالی و جنوبی - و محیط آنرا خط[1] استوا خوانند آنجا همیشه روز و شب برابر باشد ۞

افق بر دوگونه بود حقیقی و حسی - پسین بر دو طرز - نخست دائره ایست موازی افق حقیقی پیوسته بسطح زمین دوم دائره ایست که جدا سازد مرئی فلک را از غیر مرئی - و افق[2] مرئی و افق شعاعی و افق رؤیه نیز خوانند - و سمت الراس و سمت القدم دو قطب او - و باعتبار بیننده و جا دگرگونگی پذیرد - و حقیقی عظیمه ایست که دو قطب او همان دو سمت باشد و دوری نخستین افق حسی از حقیقی نصف قطر زمین و ازین رهگذر شناسای حقیقی گردند - و همچنانکه خط استوا زمین را دو بخش گرداند شمالی و جنوبی - دائره افق حقیقی آن دو نصف را دو پاره سازد بالائی و پائینی - پس ازین دو دائره کرهٔ زمین چهار بخش شود شمالی فوقانی و تحتانی و همچنین جنوبی - یونانیان (یعنی شمالی فوقانی) برآنکه ربع شمالی از آب بیرون ست لیکن تعین آنرا دلیل نرسانند و پیدائی آن از ایزدی مهر - تا جانداران را که نفس زدن ناگزیر ست سرمایهٔ زندگی بدست افتد و نیرنگی نفس ناطقه برفراز آشکارا برآید سوانح تابش سماوی نور علوی پیوندها و وزیدن بادو جوشش دریا شمالی این کره بلند کوهها و شگرف تنها[3] دستگاه گوهها پدید آمد وازان رو که آب از فراز بنشیب آید و خاک لنج برخیزد و از شورش گرمی و فرسودگی روزگار کهسار هستی گیرد ۞

هرگاه اوج آفتاب در بروج شمالی شود از حمل تا سنبله حضیض هرآئینه در جنوبی بروج خواهد بود از میزان تا حوت برابر اوج سرو[4] - خورشید درین هنگام نزدیک تر بکرهٔ زمین باشد و گرمی فراوان شود و تابش تری را نجو و درکشد چنانچه از چراغ روشن گردد - و اوج در هر برجی دو هزار و یک صد سال باشد و تمام دوره را در بیست و پنج هزار و دویست سال سپری کند و شمالی و یا جنوبی بودن در نیمهٔ آن - اکنون در سوم درجهٔ سرطان ست - و حضیض در جدی بدان درجه - وازین رو ربع شمالی پیدا - و مساحت آن بطرز پیشینیان پنجاه لک و نود هزار فرسخ و براے پسینیان سی و شش لک و هفتاد و هشت هزار و دویست و سی و سه و نیم ضابطه آنکه قطر را در ربع محیط ضرب کنند - حاصل آن مساحت ربع بود یا سطح کره بر چهار قسمت نمایند - خارج قسمت مساحت ربع باشد - واختلاف ست درآنکه همچنین مکشوف آفریده شد و یا سپس پیدائی گرفته - بیشتری پسین گرائیده و از نیرنگی اوج و حضیض برشناسند - گویند زمانی چهارم بخش هویدائی داشت اکنون بسیاری در آب فرو شده مانند جزائر خالدات و یونان زمین و جز آن ۞

و آبادی در جانب عرض بیشتر از تمام میل کلی که شصت و شش درجه و بیست و نه دقیقه و چهل و سه ثانیه باشد نشان نداده اند و از سختی سرما بیشتر ازین زندگانی جانداران صورت نگیرد - و مساحت آباد نزد پیشینیان از خط استوا تا جائی که عرض آن باندازهٔ تمام میل کلی ست - باعتبار زیج گورگانی چهل و شش لک و شصت و هشت هزار و پانصد و دو فرسخ و هفت جزو از شصت جزو فرسخے و پیش پسینان سی و سه لک و هفتاد هزار و نهصد و نود و سه فرسخ ربع کم - برخی گفته اند که از ربع فوقانی جنوبی پیوسته بربع شمالی مکشوف لیکن نا آباد - و گروهے برآنکه تا ده درجه معمور - و بطلیموس در جغرافیه شانزده درجه

اختلاف (۱) در [ه] نیست (۲) در [من] نیست (۳) [ه] تنها (۴) همچنین در [ه] در دیگر نسخها در برابر اوج فقط ۞

وبیست وپنج دقیقه برگذاردوند[1] زنج وحبشه افزونتر ازان - ولختی برآنکه ربع دیگر نیز مکشوف ومعمور ؛

در داستانهاے باستانی برگذارده اند چون اسکندر ربع شمالی برگرفته خواست که از دیگر ارباع ودریا آگهی یابد چندے از کاردانان دلیر را باین خدمت نامزد فرمود وشش ماهه آذوقه[2] این توکل نهادان آگهی طلب سرانجام کرده درکشتی بحر محیط درآورد - پس از مدت مذکور که شبانه روز راه می سپردند بکشتی چند رسیدند ودگرگونگی زبانها مقاصد یکدیگر کمتر فهمیدند - کار بآویزه انجامید - اصحاب اسکندر فیروز آمده[3] چندے گرفتار را پیوند بیوگانے کردند - فرزندان بزبان پدر ومادر سخن سرائیدند وازین نوباوهاے هستی آگهی شد که این گروه را نیز مرزبانے بدین سگالش فرستاده - پس از سه ماهه سیر شبانروزی این آمیزه شد - برخی ازین گزارش اعتبار نگیرند - ودر لختی کهن نامها نگاشته اند سکندر رجوتی دانشوران ژرف نگاه را که بافراوان معنی شناسی برزبانها آگهی داشتند بازاد راه سه ساله بدریانوردی فرستاد که بسوی خاور طلوع کواکب فراپیش داشته یکسال ونیم ره سپرند وبرگردیده برحال شناسائی بخشند - این گروه پس از سیر[4] قرار دادآباد ساحلی رسیدند وروشن شد که بباختر زمین گذار افتاده لختی سکندر پرستاران بپاسبانی آن نامزد ؛

امروز دانشوران راستی منش جنوبی را بسان شمالی آباد برگذارند - درین نزدیکی جزیرهٔ بس فراخ وفراوان عمارت درجانب جنوب فرنگیان برگرفتند وآن را عالم نو گویند - همانا کشتی تباهی آنجا رفته بود - سواری بنظر باشندگان آن بوم درآمد - آدم را با اسپ یک جاندار دانسته سترگ همناک[5] گشتند وباندک توجه ملک بدست آمد ؛

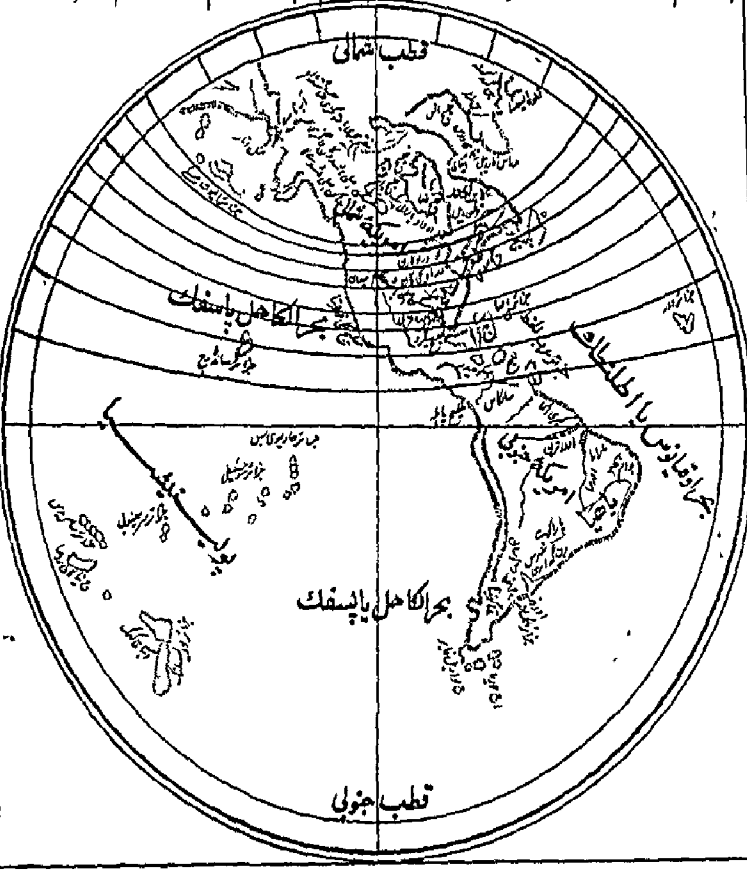
بخش کردن زمین بکشورها

دانشوران معمور[6] ه را هفت حصه ساخته اند - هر یکے را اقلیم نام نهاده - برخی از خط استوا آغاز نهند چنانچه بطلیموس درمجسطی برسرآید - جمهور دوازده درجه وچهل وپنج دقیقه از شمال خط استوا گذاشته قسمت کنند - وانجام بطور مشهور جائی که عرض پنجاه درجه وسی ویک دقیقه - برموازات خط استوا هفت خط مستدیر بنخستین تقدیر باشد وهشت برپسین - قطعهای هفتگانه که ازین خطوط پدید آید اقالیم گویند - پس اقلیم قطعه ایست از سطح زمین میان دونصف دائره که بایکدیگر متوازی باشند وباخط استوا - هر اقلیمی که بخط استوا نزدیک ست درازتر بلکه طول اول هر اقلیم بزرگتر از طول آخر او - در اکر مبرهن شده هر دائره موازی که نزدیکتر بخط استوا باشد بزرگتر بود - وطول اول نخستین اقلیم یازده هزار وهشت صد وپنجاه وشش میل تقریباً برگذارده اند وطول آخر او یازده هزار ودوبیست وسی - وطول آخر اقلیم هفتم یک هزار وششصد وبیست وهفت فرسنخ - وطول هر اقلیم چون طول عالم از مغرب تا مشرق برابرے در شمارهٔ درجات دارد نه در مقدار آن - وعرض هر یک دگرگون بود - وگزیدن عدد هفت را دو وجه برگویند - نخست آنکه دانش پژوهان پیشین بآزمون دانسته اند که هر قسمے از بسیط زمین بایکی از سیارگان پیوند خاص دارد چنانچه اقلیم اول بزحل - ازان روکه بیشتر ساکنان آن سرزمین سیاه چرده جعد مو دراز سال کاهل درکار باشند - دوم بزعم فارسیان به مشتری وبطور رومیان بآفتاب - سوم بطور اول بهرام

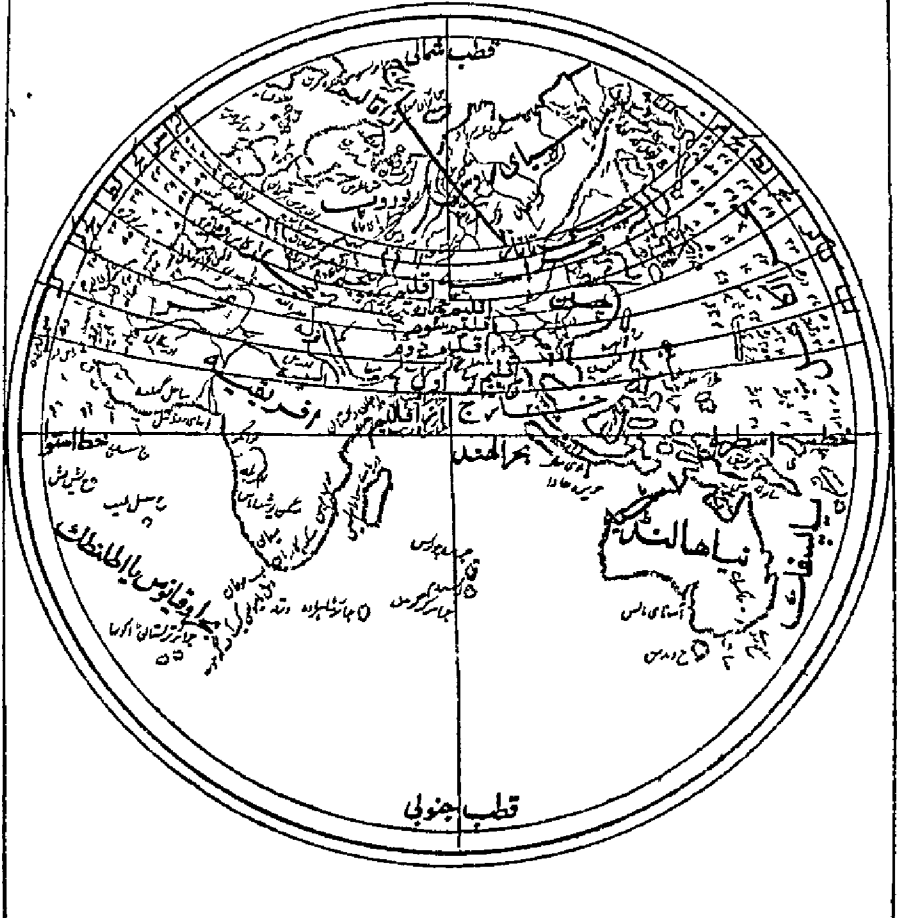
اختلاف (۱) [ک] بطور (۲) [ک من ش] آذوق (۳) [ش من د] فرود آمدند (۴) درنسخها سر (۵) [ش من د] سهمناک (۶) [ش من] معمور (۷) در [ک] نیست ؛

حال امریکه

امریکه که آنرا دنیای نو گویند دانایان فرنگ آنرا در سنه ۱۴۹۲ م برآورده اند باشندگان جزیره ایشیا بانگریزی یعنی یورپ براه خشکی راه ورسم تجارت داشتند و دران راه سخت صعوبتهای بر دل داشتند زمین سود دانایان آن ملک تجویز نمودند که اگر سفر دریا این راه میسر آید بسیار نیک باعث آسایش است حکیم کلمبس ساکن اطالیه که او نزد شاه اسپانیه بود رای آن داد که هرگاه کرویت زمین ثابت است پس هرچه بجانب شرق دور است از جانب مغرب قریب تر باشد و گفت که سفر مغرب اختیار باید کرد چنانکه بدینسو رفتند جائیکه انتهای سفر مغرب بود از آن بیشتر رفتند در بیابان ساده چوب و نی یافتند که از هواهای مغربی آمده دانسته که بدین طرف زمین خواهد بود و دو کس مرده یافتند که صورت آنها نه مشابه اهل یورپ بود و نه مثل اهل افریقه کلمبس خواست که از بادشاهان یورپ مدد گیرم بدین اراده از شاه پرتگال درخواست اعانت نمود آنها بر وی خنده نمودند و درخواست او را نامنظور ساختند گفتند که دیوانه است چون از آنجا مایوس شد برادر خود را نزد هنری هفتم بادشاه انگلستان فرستاد و خود به اسپین که متصل فرانس است رفت برادرش در راه تباه شد لیکن با استقلال حکم داشت و نقشهای جغرافیه را فروخت با سامان بهم رسانید در ۱۴۹۲ ع خود را بادشاه رفت و مراد خود ش ظاهر گشت ملکه الیسبیلا تدبیرش پسندید و نقشه آخرش را گفت و عهد ساخت که هر اقلیمی که برآری بنیر حکم ثانی تو باشی از جمله حاصلات عشر را بعد این عهد سه منزل جهاز مهیا ساختند روز جمعه سوم اگست ۱۴۹۲ ع و لنگر برداشتند روانه شدند در راه مغرب اختیار نمودند هر قدر که سیر کردند چوب کاه و جانوران بری می یافتند تا آنکه بدین جزیره رسیدند ساکنان آنجا که وحوش صفت بودند بر شاخهای درخت آشیانها ساخته می ماندند جهاز را جانور عجیب دریائی دانستند غرض توپ صدمه گوله ندیده و نشنیده بودند همه مطیع شدند و این ملک بسعی بدست آمد کلمبس و برادرش که مذهب رومن کاتلک داشت همراه از این جزیره همین مذهب قبول نمودند رفته رفته این وحوش سیر تمام و هنر آموختند و بزبان نام آوردند و در بقیه اطاعت اهل انگلند بر آمدند خود ریاست جمهوری اختیار ساختند چنانکه انتظام ریاست جمهوری نشان یک امر دیگر است نقشه آنرا بر می نگارم و معلوم تقسیم اقالیم سبعه بقاعده تقسیم یونانیان را از دوم تا الیبیرت افزاید ۱۲ سید احمد



نقشہ ربع مسکون مع تقسیم ہفت اقلیم
بقول یونانی حکیم



و بقول دوم به تیر - چهارم بروش اول بخورشید و بطرز ثانی به برجیس - پنجم باتفاق بناهید - ششم بطریق اول به تیر و بآئین ثانی بقمر - هفتم بروش اول قمر را و بطرز ثانی بهرام را - دوم آنکه در باستان فرمانروائی همگی معموره در تصرف داشت - از پیش بینی و آگاه دلی بر اشتے مہر یورسے [1] از فرزندان هفت گانه بخشی جدا ساخت ٭

اقلیم را بر دو گونه گزارش نمایند عرفی و آن عبارت از قطعهٔ زمینی ست که مردم اقلیم گویند چنانچه روم و توران و ایران و هندوستان - و حقیقی چنانچه گفته آمد - و برین تقدیر هند از اول و دوم و سوم و چهارم فراهم آمده ٭

آغاز اقلیم اول بروش جمهور جائی ست شمال خط استوا - عرض آن دوازده درجه و چهل و دو دقیقه و دو ثانیه و سی و نه ثالثه بر گزارش درست - و درازترین روزهاے آن دوازده ساعت و چهل و پنج دقیقه - وسط باتفاق جائے که درازترین روز او سیزده ساعت - عرض شانزده درجه و سی و هفت دقیقه و سی ثانیه - درو بیست کوه بزرگ و سی رود سترگ و بیشتر مردم نژاد این سیاه فام ٭

آغاز اقلیم دوم جائے ست که عرض بیست درجه و سی و یک دقیقه و هفده ثانیه و پنجاه و هشت ثالثه - و روز درازتر سیزده ساعت و پانزده دقیقه - وسط آنجا که درازترین روز سیزده ساعت و سی دقیقه - و عرض بیست و چهار درجه و چهل دقیقه - درین بیست و هفت کوه و بیست و هفت دریا - و رنگ عامهٔ این میان سیاهی و گندم گونی ٭

آغاز اقلیم سوم جائی ست که عرض بیست و هفت درجه و سی و چهار دقیقه و سه ثانیه و سی و سه ثالثه ٭ و روز درازتر سیزده ساعت و چهل و پنج دقیقه - وسط جائی که نهار اطول چهارده ساعت - و عرض سی درجه و چهل دقیقه درین سی و سه کوه و بیست و دو دریا و بیشتر باشندگان گندم گون ٭

آغاز اقلیم چهارم جائی ست که عرض سی و سه درجه و چهل و سه دقیقه و هفده ثانیه و سی و شش ثالثه - و درازتر روز چهارده ساعت و پانزده دقیقه - وسط جائی که درازتر روز چهارده ساعت و سی دقیقه - و عرض سی و شش درجه و بیست و دو دقیقه - بیست و پنج کوه و بیست و دو دریا درین - و رنگ مردم میان گندم گونے و سفیدیست ٭

آغاز اقلیم پنجم جائی ست که عرض سی و نه درجه و نوزده ثانیه و پنج ثالثه - روز دراز چهارده ساعت و چهل و پنج دقیقه - وسط جائی که درازترین روز پانزده ساعت باشد - عرض چهل و یک درجه و پانزده دقیقه - و رنگ آدمیان سفید - و سی کوه و پانزده دریا درین ٭

آغاز اقلیم ششم جائی ست که عرض چهل و سه درجه و بیست و نه دقیقه و پنجاه و هشت ثانیه و هشت ثالثه - روز دراز پانزده ساعت و پانزده دقیقه - وسط جائے که دراز روز پانزده ساعت و سی دقیقه و عرض چهل و پنج درجه و بیست و یک دقیقه - یازده کوه و چهل دریا درین - و رنگ ساکنان سفید مائل بزردی و موے ایشان زرد ٭

آغاز اقلیم هفتم جائے ست که عرض چهل و هفت درجه و پنجاه و هشت دقیقه و پنجاه و نه ثانیه و هفده

اختلاف (۱) در [د] نیست ٭

ثالثه - روز اطول پانزده ساعت وچهل وپنج دقیقه - وسط جائی ست که روز دراز شانزده ساعت - وعرض چهل وهشت درجه وپنجاه ودو دقیقه - وکوهها ودریاها برابر ششم - ورنگ مردم میان شقرة وبیاض - ونهایت آن نزد جمهور پنجاه درجه وسی ویک دقیقه وسی ویک ثانیه وپنجاه وچهار ثالثه - وروز دراز شانزده ساعت وپانزده دقیقه ◊

تفاوت درعرض اقلیمها بنیم ساعت نهاده اند در درازترین روزها - وازینجا تا نهایت عمارت بواسطهٔ کم آبادی از اقلیم نشمارند - وبرخی پایان اقلیم هفتم را آخر عمارت گیرند - ونزد لختی درعرض پنجاه درجه وبیست دقیقه عمارتی ست آنرا ازین اقلیم نشمرده - وهمچنان درعرض شصت وسه درجه جزیره ایست طولا نام - مردم آنجا بجهت سختی سرما درحمامها بسر برند - ودرعرض شصت وسه درجه وسی دقیقه عمارتی ست که ساکنان آن صقالبه اند چنانچه مجسطی باز گوید - ودرعرض شصت وشش درجه نیز عمارتها یافته اند که باشندگان آنجا بصحرائی جانوران مانند چنانچه درجغرافیه مذکور - وباقی ربع کره تا نود درجه نزد برخی خراب ست وپیش گروهی حال نامعلوم - درعرض پنجاه وچهار درجه وکسری روز دراز هفده ساعت باشد ودر پنجاه وهشت هژده ودر شصت ویک نوزده ودر شصت وسه بیست ودر شصت وچهار ونیم بیست ویک ودر شصت وپنج وکسری بیست ودو ودر شصت وشش بیست وسه ودرعرض هم تراز دے تمام میل کلی بیست وچهار ساعت - ودر شصت وهفت یک ماهه ودر هفتاد ربعی کم دو ماهه ودر هفتاد وسه ونیم سه ماهه ودر هفتاد وهشت ونیم چهار ماهه ودر هشتاد وچهار پنج ماهه ودر نود درجه که منتهاے عرض ست نیمه سال روز انگارند ودیگر شب لیکن تحقیق آنست که یک سال یک شبانه روز بود - اگر روز از طلوع خورشید تا غروب اعتبار کنند روز آنجا بهفت شبانه روز یا افزون بر شب آنها باشد واگر از پیدائی روشنائی وپنهان شدن ثوابت تا رفتن روشنی وپدید گشتن اختران برگیرند روز آنجا هفت ماه وهفت روز خواهد بود وباقی شب - واگر از طلوع صبح تا غروب شفق معتبر دارند روز اینان نه ماه وهفده روز باشد وتتمه شب ◊

وبراے شادابی سخن برخی اقالیم وجز آن درجدول درآورد ◊

جدول معرفت طول وعرض بلاد ربع مسکون از خط استوای عرض بقول حکما خصوصاً از خارج اقالیم سبعه تا عرض ستین

بلاد خارج از اقالیم قریب بخط استوا		
خط استوا - لب ا - ا ا -	غانه - معدن الذهب - کط ا -	وسط بحیرهٔ کوری(۳) - سح ا - د ا - از زنج
جزیرهٔ طیر دفای + سا له - عه -	ے ا - از بلاد سودان درجنوب	جیمی - سج ه - ط تا - علی النیل -
ساحل بحر اوقیانوس - یا ا - ا ا - از مغرب	خط استوا	سحر تا - سد ا - و ا -
جزیرهٔ قنبله - کا ا - ح ا - از مغرب -	کوکو(۱) - مد ا - ے یه	جرمی - سه ا - و ا - دار الملک حبشه -
خلیج اوانبطس + سل سح الح - از مغرب	سفاله(۲) - ما - سال - از زنج درجنوب خط استوا -	زغاوه - سو ا - ب ا -
		هدیه - سو ا - ب ا -

اختلاف (۱) [ش ض] کرکوه - ودر تقویم البلدان بغیر اے هوز (۲) [ض د] سفالیه (۳) همچنین در تقویم البلدان ه ض د کوزی ◊

زبیع - ما ا - ح ا -
مقدشو(۱) - عب ا - ب ا -
عدن(۱) - عو ا - یا ا -
بربر(۲) - عج ا - دل - از بلاد زنج -
خلیج ارامیطس + - سا ه - سال -
از زنج -
شیام - نا ه - ب ل قصبه حضرموت
مرباط - ف ا - سا ا - میان حضرموت
و عمان -
جزیرهٔ سرانديب - قل ا - سا ا -
از هند -
جزیرهٔ سقوطره - . . . . از هند -
جبال قامرون - قل ا - سے ا -
از هند - معدن العود -
جزیرهٔ لامری - قل ر - ط ا - از هند -
معدن البقم -
جزیرهٔ کله - قم ا - ح ا - از هند -
جزیرهٔ مهراج - فن ا - ا ا - از هند -
جکوت - تعوتا - ه ا - از چین -
سیل - تف ا - ه ح - از چین -
گنگ دز - تف ا - ا ا - کنار بحر
مشرق از چین -
ارم - ذات العماد - گویند از یمن است -

اقلیم اول

کنارهٔ بحر اوقیانوس - ک ا - یو ا -
از مغرب -
جزیرهٔ مادونه - کج ا - لو الز - از
مغرب -

مواضع الستی(۳) ان العود - کج ه - ک ید -
مدینهٔ بربیسا - لب ا - ک له -
جزیرهٔ سولی + - کج ل - یح ا -
جزیرهٔ سواکن - سح ل - یز ا - از
مغرب -
قطره(۴) - مط ک - یط م -
دنقله(۵) - سح ا - یه ل -
تفر(۶) - از یمن -
درقله + - سح م - یه ل - شهر نوبه -
بجه - سه - ید ا - از بربر -
بدره + - سح ا - یز ا - از سودان -
جزیرهٔ دهلک - عا ا - ید ا - از یمن
مارب - عج ا - ید ا - از یمن و آن
شهر سبا است -
تهجم - عد مه - یو ا - از یمن است -
زبید - عد ک - ید ی - از یمن است -
حصن ولموة - عد م - ید ه - دو شهر
است از یمن -
شرجه - عد م - یو ح - از یمن -
جند - عد ل - یه ل - از یمن -
جبله - عد ل - یح ل - از یمن -
حصن لبعدان + - عه ل - یح م -
از یمن است -
نجران - عو ا - یط ا - از یمن -
صنعا - عو ا - ید ل - دار الملک
یمن است -
ذمار - عز ا - یح ل - از یمن -
بترین - عو م - ک ا - از یمن -

خلی ابن یعقوب - عز ک - ال - از یمن -
خیوان - عز کا - یه ک - از یمن است -
صعده - عز ک - یو ا - از یمن -
ظفار - عز ل - یح ک - از یمن -
خرش - عز ه - یه ا - قصبهٔ عمان
کنار دریا -
صحار(۷) - فد ا - یط ک - از عمان -
آخر بلاد مهره - فه ا - یو ا - از یمن
است - در راه حرام آب شیرین -
جزیرهٔ سائج(۸) - صد ا - یه ا در دریای
اخضر است -
تانه - نب ا - ید ک - از ساحل بحر هند -
معبر - فب ا - یز ک - از هند -
کولم(۹) - قب ا - یج ل - از بلاد هند است
در انجا بسیار فلفل و بقم باشد -
زیتون - قند ا - یز ا - از سرحد
چین است -
سوفاره - قدنه - یط ک - چین -
سندان - فید ک - لطن چین -
خانقو - فن ا - ید ا - چین -
خانجو - قس ا - ید ا - از چین -
سندابل + - از چین(۱۰) است شهری
بغایت بزرگ است -
سمندان + -
علاقی - بعضی از اقلیم دوم نوشته اند -
سفالة الهند - از هند است و انجا مرغی
است افصح از طوطی -
شهنج + شنجو -

اختلاف (۱) همچنین در تقویم و [من] [ه] مقدسیو و مقدر (۲) [ه] بربره معنی نشان + اینست که نام شهر مذکور در تقویم البلدان موجود نیست و در عرض و طول شهر البیا با اختلاف واقع ست و رة ق اعتبار نیست (۳) [من] المالو (۴) [من] دنقله بمیم (۵) در تقویم حصن تفر (۶) همچنین در تقویم و بیشتها ستی - بجای عجور (۷) [ه] سح بے نقطه (۸) همچنین در تقویم و [د] [ه] کوبم کوکم بحه [ک] کوبم کوکم نقد [من] کوبم کوکم که (۹) [ه] جبین در مصر است [من] جبین و مصر است [د] جبین و صبر (۱۰) همچنین در [ض] [و در تقویم] - [ک] شقاله +

قاع + - میانِ عُمان و حضرموت -
لنجونه[1] + ... جزیرهٔ بزرگ است
نزدیک زنج - تاکِ او سه بار
انگور دهد -
النجه + - از بلاد مغرب است -
معدن زمرد -
شیلا + یا شبلا -
قلزم - شهر قلزم در کنارهٔ دریاے
قلزم است -
نکبل[2] + - از بلاد یمن و آنجا درختی
است که زهر از وگیرند -
تعاره + -
تکرور -
رامنی + -
قلهات + [یا قلهات] - از یمن -
معلا + - . . . . . . از یمن -
مدینة الطیب - . . . . . از یمن -
سهر + - . . . . . . از یمن -

اقلیم دوم

سوسِ اقصیٰ - به ل - کب ہا - از
مغرب -
لمطہ و لتیمی نوا - یزل - الولم - از
مغرب -
درعة - کا و - الرے - از مغرب -
اَوُدَغُست - اله ہا - الو ہا - از مغرب
تخابه - لب یه - اله به -
قرص - سال - الد ل - از صعید اعلیٰ
اخمیم - سال - الو ہا - از صعید -
اقصر - سام - الما -

اسنا[3] - سب ہا - الح ل - از صعید
انصنا[4] - سح ہا - الح - از صعید -
اسوان - سو ہا اب ل - از صعید -
معدن زمرد - سو به - کا ہا - النجه که در
اقلیم اول مذکور شده معدن زمرد است -
تیماء - سر ہ - اله م - از شام -
معدن ذهب[5] - مشهور آن ست که
معدن ذهب از جبال یمن است -
عَیذاب - سح م - کام -
علاقی - سح م - الزبه - در اقلیم اوّل
هم گذشته -
قصیر - سط ہا - الو ہا -
قطیف - عدم - اب له - از بحرین
الینبع - عدم - الو ہا -
جحفه - عدم - اب ہا - از حجاز -
مدینهٔ طیبه - عه ک - اله م - از حجاز -
خیبر - ع ک - اله ک - از حجاز -
جُدّه - ع ے - کا ه - از حجاز -
مکهٔ معظمه - ع ہا - کام - از حجاز -
طائف - ع ل - کاک - از حجاز -
فُرع - ع ل - الو ہا - از حجاز -
فید - عح ی - اله حه - از حجاز -
حِجر - فا ی - اب ہا - از حجاز -
جزیرهٔ طوقالابس + - فا - الو یب -
از حجاز -
جزیرهٔ سولی - فا به - اله یه -
از حجاز -
اساقل دریای مصر - فال - الح ہا -
از حجاز -

یمامه - فا ه - کال - از حجاز
اَحساء - فح ل - اب ہا - از بحرین
بحر بحرین - فج ل - الا به از بحرین
آخر البحرین - فدک - الد ہ
معدن الذهب - سر یه - کا ه -
جزیرهٔ اوال - نو ہا - اب ہا -
جزیرهٔ سیلاب - نح ل - اله ہا -
هرموز - صب ہا - اله ہا - از
کرمان -
جیرنت - صنح ہا - ان ل - از کرمان
دَیبل - قب لا - الد ک - از سند
تیز - قح ہا - الد به - قصبهٔ مکران در
کنار دریا
بیرون - فدل - الا ه از مکران
منصوره [یعنی بهکر] - قه ہا - کو م
از سند
صنم سومنات - قرے - اب ه
از هند -
احمد آباد گجرات - قح ل - الج یه -
از هند
نهرواله - صب یه - الح ل - یعنی
پٹن گجرات -
امرکوٹ - ق ہا - الد ہا - موضعِ
ولادتِ حضرتِ بادشاه -
منڈو - صه له - اله ه - دار الملک
جدید مالوه از هند -
اُجین - قے ن - الح ل -
بهرائچ[6] - قیو نه - کز ہا -
کنبهایت - قط ک - الو ک -

اختلاف (۱) ۵ لنجویه بالنجومه [ض] لجونه [گ د] لنجویه (۲) [د] ملبل (۳) [ی] سناد (۴) همچنین در تقویم - در نسخها انصبا بیا (۵) همین نام در همین صفحه کالم ۳ موجود ست (۶) [ی] بهروج - اسمای شهرهای هند در تقویم البلدان نیست +

قنوج - قیون - الو له - ازهند -
کره - قال - اله لو - ازهند -
سورت - تے ا - کال - ازهند -
سرونج - قید نط - الز الب - ازهند -
اجمیر - تیاه - الو ا - ازهند -
قرطیه -
بنارس - قبط به - اله یر - ازهند -
لاهوره - قیوا - الو ا - ازهند بر دو جانب نهر -
آگره - فیه ا - الو مج - ازهند -
فتحپور - فیه ا - الی ما - ازهند -
گوالیار - فیه ا - الو الط - ازهند -
مانکپور - قالج - اله به - ازهند -
جونپور(۱) - فیط ا - الو لو - ازهند -
سنارگانو - ما م - الب ب - ازهند -
بندوا بنگاله - فکج ا - اله ا - ازهند -
لکهنوتی بنگ - تکج ا(۲) - الو ل - ازهند -
قلعهٔ کالنجر - تیول - اله ا - ازهند -
اجودهیا - قیو لب - اله م - ازهند -
شیرگیر -
مُنگیر - نکالا - الو یو - ازهند -
الهاباس - تیج اله - الو ا - ازهند -
بهیلسه - صح ب - الدلا - ازهند -
غازی پور - قد له - اله لب - ازهند -
حاجی پور پتنه - حک مو - الو به -

لکهنو - قیو د - الو ل - ازهند -
دوکم -
دولت آباد - قا ا - اله ا - ازهند -
آتاوه - صط نه - الو نه - ازهند -
آوده - قیو اله - الی نه - ازهند -
دیوگیر - قبا ا - اله ا - ازهند -
فتحپور - ق د - اله نه ازهند -
دلمؤ - قب به - الد له - ازهند -
کالم پور - . . . ازهنداست -
کوره(۳) - ق به - الو ه - تا اینجا هنداست
اُسیُوط [نانه الب ے - ازصعید -]
لبنکره - لد اله - کرل - ازمغرب -
نجیرم - فرل - کوم - از فارس -
نجد - وهی الناحیة التی بین الحجاز والعراق -
مایه + -
خلیه(۴) - + -
ننجو - فکه ا الب ا - دارالملک چین -
مانجو - فکر ا لط ا - ازچین -
نژور - [صح به - اله لج] ازهند -
چینا پتن(۵) - ق ے - سج کا - ازهند -
ملداره + -
بارام + -
تبت - [قید ا - الزل -] -
تکتاباد [یا نکتاباد] -
حسابه(۶) + -
سلایه(۷) + -
اوریه [یا رریه] + -
طیفه + -

قشمیر + -
کلیسا [یا کلیکسا] + -
ملیبار + [یعنی معبر] -
مقروقین + -
ندیه + -
اعیلیع(۸) + -
نخل مره(۹) [عرا - کا نه - ازحجاز -]
ققط - [ساج - کد ا - ازصعید اعلیٰ -]
ارمنت - [نا به - کد ا - ازصعید -]
جزیرهٔ قیس معرب کیس - مح - الج ا - ازبحر فارس -
جزیرهٔ لار - فح ل - اله ا - ازبحر فارس -
لحسا + -

اقلیم سوم

آسفی - ب ا - ل ا - ازمغرب -
فاس - یج ا - لب ا - ازمغرب -
جزیرهٔ جربه - لط ا - لب ا - ازمغرب -
سجلماسه - که ا - لال - ازمغرب -
مراکش - کا ا - الط ا - ازمغرب -
تادلا(۱۰) - الب ا - ل - ازمغرب -
تلمسان - الد ا - لج م - ازمغرب -
کنارهٔ بحر روم - اله ا - ازمغرب -
بسکره(۱۱) - لب ا - ل له - ازمغرب -
تاهرت علیا - له ل - الط ا ازمغرب -
تاهرت سفلی - لو ل - الط ا - ازافریقیه -
قسطنطنیه - لز ا - لا ا - افریقیه -
مشیله(۱۲) + - لج م - ل که - ازافریقیه -

اختلاف (۱) [ه] جونپور (۲) عرض و طول شهرهای هند در [ه] موجود نیست (۳) [ه] کوروه (۴) [ه] جیشه [د] صیه بے نقط [من] علیه - بعض گفته‌اند که غفسا باشد وغفسا شهریست از چین (۵) [ه] بنافین (۶) [د] حالیسر (۷) [من د] سلامط (۸) همچنین در [ه] [من] اعلیع [د] علیبع بے نقط و بعض گویند الینبع باشد که در صفحه ۲۶ گذشت (۹) در تقویم بطن مر بعین را نوشته (۱۰) در تقویم تادلا قاعده جبال صنهاجه [ه] تادلا استاد لانغو [یا لوتو] [من] شاد لاحه [د] تاولا استاولا (۱۱) این تمام در اقلیم ثانی گذشت (۱۲) همچنین در [ه] — [د] سیله بعضی گویند مسیله باشد که در اقلیم ثانی گذشت - یا سبیطله که در تقویم البلدان نوشته +

در جدول اطوال ... تقویم البلدان از ... نسخ نادر نوشته ... سید ۱۲

باجه - لط یه - لا با - افریقیه
قیروان - ما ا - لام - افریقیه -
مهدیه - لب با - لب ل - ازافریقیه
تونس - مب ال - لج لا - افریقیه
اسافل دریای مصر - مد با - ل الب
مصر -
وسط بلاد شام - مد له - لج لح -
ازشام
جزیرهٔ رودس - مدل - لو با -
سوسه - مدم - لب ل - ازافریقیه
اطرابلس مغرب - مد با - لب ل -
توزر - مول - الط با - ازافریقیه
زویله - مطام - ل با - ازمغرب
قصر احمد - نا اله - لج ل - ازافریقیه
برقه - مب یه - لب با - ازمغرب
طلمیثا - مد با - لج ی - ازمغرب
مدینهٔ سرت - تر با - لا با - ازمغرب
عقبه - اول دیار مصر - لط با - ل با
ازمصر
بنسا(۱) - سا لب - لج له - اززنج است
اسکندریه - ساند - ل نح - ازمصر
رشید - لب ک - لا با - ازسواحل
مصر
مصر - سح با - ل ک - ازمصر -
دمیاط - سح م - لا که - ازمصر -
فیوم - سح م - الط با - ازمصر -
قلزم - سول - الط ل - ازمصر -
تنیس - سدل - ل م - ازجزایر دیار
مصر

غزه - سوی - لب با - حد فلسطین -
اریله + [اریحا] - سویه - الط له -
بیت المقدس - سول - م - از
فلسطین -
رمله - سوم - لب ی - ایضا -
قیساریه - سویه - لب ل - شام -
عمّان(۲) - سوک - لاح - ازبلقار -
عسقلان - سول - لب یه - ازفلسطین
یافا - سویه - لب م - ازفلسطین -
کرک - سوم - لال [ازبلقار -].
طبریه - سح یه - لب ه - ازاردن -
بیسان - سح با - لب م -
عکا - سح ک - لج ک - ازسواحل شام
صور - سح له - لب م - ازسواحل
دمشق
حجر(۳) - سح ل الح ل -
صیدا - سح نه - لج با - ازسواحل
دمشق
بعلبک - ع با - لج م - ازدمشق
دمشق - ع با لج ل - قاعدهٔ الشام -
هیت - عح ک - لج یه - ازشام علی الفرات
حله - عط با - لب با - ازعراق -
کوفه - عط ل - لال - علی شعبته
من الفرات -
انبار - عط ل - لج یه - ازعراق -
عکبرا - عط ل - لج ل - ازعراق -
یزدان - عط م - لج ل - ازعراق
بغداد - ف با - لج که - ازعراق -
مداین کسری - ف ک - لج با - قبلها

ایوان [کسری] -
حجر - ن ل - کج ل - ازحجاز -
بابل - ف نه - لب یه - ازعراق
نعمانیه - ف ک - لج با ازعراق -
قصر ابن هبیره - ف ل - لب یه -
جرجرایا - ف ل - لج ج - ازعراق -
فم الصلح - ف یه - لب م - عراق -
نهر الملک - ف م - لج اله - عراق
جلولا - فا ی - لج ل - عراق -
واسط - فا ل - لب که - عراق -
حلوان(۴) - فب یه - لد با - من عراق
وقیل من الجبال -
بصره - فد با - ل ج - عراق -
ابله - فد با - ل یه - عراق -
اهواز - فه با - لا ح - ازخوزستان
تستر - فد ل - لا ل - ازخوزستان -
ارجان - فد ل - ل لب - ازخوزستان
عسکر مکرم - فد له - لا یه - ازخوزستان
جزیرهٔ سقطره + - فد ل - لج با - از
خوزستان
حصن مهدی - فه یه - ل یه - از
خوزستان
سینیز - فد یه - لب با - کنارهٔ
بحر فارس
عبادان - فو ل - ل با - کنارهٔ
بحر فارس
رام هرمز - فه یه - لا با - ازخوزستان
اصفهان - فوم - الب اله - فارس
کازرون - فزح - الط نه - فارس -

اختلاف (۱) این شهر اززنج نیست بلکه ازمصر (۲) در [ه] نیست (۳) در [د] این نام پس ازمداین نوشته
(۴) درتقویم ازاداپل اقلیم چهارم ٭

شوشتر - نوک - کال - از فارس -
شاپور - فزنه - ل ا - از فارس -
تخان - سزک - کا ا - از فارس -
توبندجان - تمزنه - ل ی - از فارس -
جنابه - نزکر - ل ا یشنو بگنداپ است -
آبزقوه - مزک - لال - فارس -
فیروزآباد - فزل - الج ی - از فارس -
شیراز - نج ا - الط لو - فارس -
سیراف وکیقال شیلاب - فطل -
الطل - فارس -
شبانکاره - فط ا - الج الج - از فارس -
اصطخر - تح ل - ل ا - فارس -
یزد[1] - فط ا - لب ا - فارس -
حصن ابن عمارہ - صد ا - ل ک -
از فارس -
داراًبجرد - ص ا - الج یه - فارس -
بانفد - فب ا - الط ا - از کران -
سیرجان - ص ل - الط ک - از کران -
کران - صال - ل ۵ -
طبس کیلکی - صب - لج ا - از
خراسان -
زرند - صب ا - ل م - از کرمان -
بردسیر - صب ل - ل ا - از کرمان -
خبیص - صج ا - ل ا - از کرمان -
بم - صدح - الج ل - از کرمان -
طبس سینان - صب الج ا -
از خراسان -
خواش - صدم - لج ا - از خشک
رود سیستان -

زرنج[2] - صرالبال - قصبۂ قدیم -
سیستان -
کیج + - از کران - صط ا - الج ل -
از کران -
جالق + [جالقان] - صط الج ل - از کران -
خالتان + - صط ا - الج ل ا از کران -
رم - صط ا - لج له -
تبت - ق ا - لج ا از کرم سیر قندھار -
در ساحل ہیر مند -
تکیناباد + - قاله - لج ا -
رخج - قج ا - لب ۵ - از سیستان -
سروین[3] - قانه - الج یه - از سیستان -
میمند - قب م - لج ۶ - اصل از
زابلستان فی الحال از قندھار است -
غزنه - قدک - لج له - از زابلستان -
رباط امیر - قه ا - لد ا -
قندھار - قزه - لم ک - از ہند -
لهاوره[4] - قم ک - الج ل - از ہندوستان -
ملتان - قواله - الطم - ہندوستان -
تھانیسر[5] - قطک - لا یه - ہندوستان -
دہلی - قید لج - الج یه - ہندوستان -
تانیسر - صد ا - ل ا - ہندوستان -
شاہ آباد - صد ا - ل یب - ہندوستان -
سنبل - قه ل - الج له - ہندوستان -
امروہه - صد یه - الط ا - ہندوستان -
پانی پت - قج ی - الج مب - ہندوستان -
برن - صد له - الج مح - ہندوستان -
باغ پت - صدل - الج مب - ہندوستان -
کول - صه ب - الج ک - ہندوستان -

کوه جاله - صه ا - لا ۵ - ہندوستان -
کوٹ کرور - کا ا - ہندوستان -
سیالکوٹ - قط ا - لج ا - ہندوستان -
سلطان کوٹ - الج ل - ہندوستان -
جہلم - ص له - لج یه - ہندوستان -
رہتاس - ص ل - لج یه - ہندوستان -
قلعۂ نندنه - لج ی - ہندوستان -
پرشاور - فج م - لج اله - ہندوستان -
فرمل - . . . لب یه - ہندوستان -
سنام - قے اله - ل ل - ہندوستان -
سرہند[6] - قیالج - ل ل - ہندوستان -
روپر - صج م - لا ا - ہندوستان -
ماچھی وارہ - ہندوستان -
پائل - صح ۵ - ل له - ہندوستان -
لودھیانه - صح ا - ل نه - ہندوستان -
سلطان پور - صد اله - لب ا -
ہندوستان -
کلانور - محل جلوس حضرت پادشاہ -
ولسوبه - . . . ہندوستان -
پرسرور - قر ا - ل ا - تعریب دیره
غازیجان -
امناباد - صایه - لب ا - از پنجاه -
سودرہ[7] - . . . ہندوستان -
دلفیه - . . . ہندوستان -
بهیره - . . . ہندوستان -
خوشاب - فدک - لج ک - ہندوستان -
ہزارہ . . . ہند -
چنیوٹ . . . ہند -
اٹک بنارس - در ایام حضرت پادشاہ

اختلاف (۱) در تقویم یرد و میند (۲) در [۵] نیست (۳) در تقویم سرداں (۴) در تقویم من الاقلیم الثانی - ومن المسافرین من ذکر الرا ء اولا وآخر اللام [یعنی لہروالہ کرو تفقؤ و ۲ - گذشت] (۵) در تواریخ قدیم اکثر لوہور و امروز لاہور (۶) ہمچنین در ہر نسخہ (۷) ہمچنین در [۵] [مف] دلفیه [ک] دیلفہ - وعرض وطول شہرا - ہند در [۵] واکثر نسخہا موجود نیست ۰

معمور شده —	آغبات — از اقصی مغرب —	طیب — نج ہا — لب ہا — از خوزستان —
بر دوار و منگلور و قلعهٔ گلبر — از شهرها قدیم ست	بدیان(۳) + —	قرقوب — فدجم — لج ہا — از اهواز
چرتهاول — صد ہا — الط یه — از هند —	رغه(۴) + —	وقیل از عراق —
کیرانه — صدل — الط یه — از هند —	ریاسه + —	جتّی — قدله — ل ہ — از خوزستان —
جهنجهانه — صدل — الط یه — از هند —	منفلوط — سب ک — الو م — از صعید —	خنسا — حسه یه — الح ل — از چین
کهره — ندل — الط ل — تریب بفرنگر —	قسطاط — سح ہا — ل ے — از مصر —	حصن اردشان — مه یه — الح ل —
چهت — ص ہا — لب ہا — از هند —	ابوطیج — سب ل — الح ہا — از صعید —	سلا — ید ے — لح ل ب — از مغرب —
بنگش — قره — لح یه — از هند —	اشمونین — سب یه — الح ہا — از صعید —	سمیرم — . . . [قریب باصفهان] —
دوراله — . . . . . از هند —	منیه — سج ہا — الح یه — از صعید —	بم(۷) —
نهتور — . . . . از هند —	قابس — سب م — لب ہا — از افریقیه —	بنان + —
کیتهل — صج ل — الط لط — از هند —	سوسه — ید ے — لب م — از افریقیه	بلزم + [بلرم(۶)] —
رهتک — صج ہ — الط ہا — از هند —	علی البحر —	بیضا — نج یه — ل ہا — از فارس —
جهجهر — صد ہا — الح یه — از هند	صفاقس — یه ل — لا ہ — از افریقیه —	جوسین + —
ہاہم — صج ک — الح نج —	علی البحر —	کینه + —
ہیبت پور —	غدامس — مط ے — الط ے —	جور [از فارس] —
پوربی — صب ہا — لاک — از پنجاب —	از جرید —	دمندان(۱) + — [یعنی دہناوند از کرمان]
خضرآباد — صد یه — ل ک — از هند —	نابلس — سر ل — لب ے — از اردن —	سبقه —
ساڈهوره — صد ک — ل اله — از هند —	صلت — سح ے — لب ج — از اردن —	صعلبه + —
سفیددن — صح یه — الط اله — از هند —	اذرعات — . . . از دمشق —	عین الشمس — . . . . از مصر —
جیند — صج اله — الط یه — از هند —	بصری — ع ج — لب یه — قاعدهٔ	عین حاره(۸) + —
کرنال — صه د — الط یه — از هند —	حوران —	کدوال + —
ہانسی حصار — قیب یه — الط مه — از هند —	صرخد — ع ک — لب یه — از دمشق —	کفر طاب(۶) —
سهارنپور — صد یه — بل ہا — از هند	حل(۵) + —	کفر توثا(۲) —
دیوبند — صد م — الط یه — از هند —	قادسیه — عط اله — لا یه — از عراق —	نجده + —
انباله — صج یه — الط اله — از هند —	صرصر — عط نه — لح ک — از عراق —	کواره + —
بهومه —	حیره — عظ الو — لال — از عراق —	مربوط + —
ہتناور —	نسا — فط یه — الط ہا — از فارس	دها + [دهنا] —
سونپت — فط نه — الط ہا — تا اینجا هند است	دارا(۶)	دسکره(۹) — فاج — لح م — من العراق —
صنجر(۲) + —	غزنه(۷)	منعت — سج ک — ل ک — از مصر —

اختلاف (۱) [من] تبور (۲) [من] جنجه [د] اصطخر که گذشت (۳) [د] نادله که گذشت (۴) [من] روقه [د] درره که گذشت (۵) همچنین در نسخها محتمل که غلط باشد برای حله که گذشت (۶) در تقویم از اقلیم چهارم (۷) نام این شهر گذشت (۸) [من د] حاره بجیم +

مورجان + -
ناصره + - . . . . [از فلسطین]
مغراوه [مغراوه] -

اقلیم چہارم

طنجه - تعبیه او فاس است - یح ا - له ا - از مغرب قریب بحر اوقیانوس -
قصر عبد الکریم - یح ل - لزم - از مغرب اقصے -
قرطبه - یح ل - له ا - دار الملک اندلس
اشبیلیه - یح ه - لو ه - اندلس -
سبته - لط ته - له ل مغرب -
جزیرهٔ خضرا - لط به - له ه - اندلس
ارده - ک له - لح یه - اندلس -
طلیطله [۱] - ی م - له ل - از اندلس -
غرناطه - کا م - لزل - از اندلس -
جیان - کا م - لح ه - از اندلس -
المریه - الدم - له ه - از اندلس
مدینة الفرج [۲] - اله ا - لوم - از اندلس -
مالقه - الو ا - لزم - از اندلس -
مانعه [۳] + -
جزیرهٔ یابسه - ل سب - لح ل - از بحر روم
جزیرهٔ مایرقه - لزن - لح ل - روم -
بونه + - یح ا - لح ه - [از افریقیه] -
جزیرهٔ سردانیه [۴] - ما ا - لح ا - در بحر روم
قاعدهٔ جزیرهٔ صقلیه - مه ا - لو ے - [یعنی بلرم]
بلر غداس - مط ے - لط ی - روم -

جزیرهٔ شامش [۵] - نب م - لح ے - در بحر روم
جزیرهٔ اقریطش - نه ا - لو م - در بحر روم
جزیرهٔ قبرس - سب ل - لد ا - در بحر روم
جزیرهٔ رودس [۶] - سالم - لو ا - روم -
جزیرهٔ ہیریا - سد به - لح له - روم
صقلیه [۷] - سه ا - لو ا - روم -
اثینیه - مدینة الحکما - سه م - لز ک - یونان -
جردن - سو ل - ل له -
طرسوس - سح م - لو ه -
بیروت [۸] - سط ل - لد ا - روم -
ایاس - سط ا - لو م - از ارمن -
اذنه - سط ا - لو ه - از ارمن -
مصیصه - سط ه - لو م - از ارمن
برس برت - سط ک - لز ا - از ارمن -
اطرابلس - سط م - لد ا - از شام -
بغراس - ع ا - له ح - از شام -
باب سکندرونه - ع ا - لو ے - از شام
لاذقیه - ع م - له ه - از شام -
حمص - ع ه - لد ک - از شام -
شغر بکاس - عا ا - له ل - از شام
سویدیه - عا ا - لو ا - از شام -
ملیطیه - عا ا - لز ا - از شام -
شیزر - عا ی - لد ه -
انطاکیه - عا لو - له م - از ثغور روم

نسرین - عا ه - له ه - از شام الحال از حلب -
قنسرین - عب ا - له ل - از شام -
حلب - عب ی - له ح - من - قواعد الشام
سمیساط [۹] - عب ه - لزل - از شام
حسن منصور - عب اله - لز ا - از شام
سروج - عب م - لو ج - از شام -
منبج - عب ه - لو ل - از شام -
رقه - عج ا - لو ا - از مصر -
حران - عج ا - لزم - از مصر -
قالیقلا - عج به - ح ا - از ارمینیه
ماردین - عد ا - لز ه - از دیار ربیعه -
میافارقین - عد یه - لح ا - از دیار بکر
ہتاخ - عد ل - لز به - از دیار بکر
قرقیسیا - عدم - لو ا - از مصر
جزیرهٔ ابن عمر - عه ل - لزل - از جزیره
نصیبین - عه ک - لزم - از دیار ربیعه -
ماکسین - عه لب - له ا - از جزیره -
سنجار - عو ا - لو ا - از دیار ربیعه -

اختلاف (۱) [ه] طلیطه (۲)، در نسخ نرخ سجا (۳) [گ] منته (۴)، [گ] بر حاشیه بنی کوربسکا (۵) در [ه] نبت (۶) در صفحه ۲۰ گذشت (۷) [ه] سقلیه لسبین (۸) در تقویم از اقلیم ثالث (۹) [ه] شمشاط بکسر شین اول - و این از اسعار مصر یعنے از جزیره و مین دجله و فرات +

معرة النعمان - عامہ - لہ یا - از شام
اربل (۱) - شہرے عظیم ست - مستحکم قلعۂ وارد - سط ل - ل ح - از اعمال موصل
عانہ - عول - لد یا - از جزیرہ -
مدینۂ بلد - عوم - لزل - از دیار ربیعہ
موصل - عویا - لوھ - از جزیرہ -
ازجیش - عویا - لح عل - ارمینیہ -
حدیثہ - غرک - لح لہ - علی الفرات -
آمد - عرک - لوص - از دیار بکر -
حدیثہ - عرک - لویہ - علی الدجلہ -
نوشہر - عح ل - لو لہ - عراق -
تکریت - عح کہ - لدل - از جزیرہ -
سامرا - عط یا - لد یا - از عراق -
سلماس - عط یا - لزم - از آذربایجان
خوی (۲) - عطم - لزم - از آذربایجان -
ارمیہ - عط مہ - لزیا - از آذربایجان
اربل - عط یا - لوک - قاعدۂ بلاد شہرزور -
مرند - ف مح - لزھ - از آذربایجان -
شہرزور - ف ک - لہ ل - از بلاد جبل
اردبیل - ف ل - لح یا - از آذربایجان
اوجان - فال - لزک - از آذربایجان -
نخچوان (۳) - فامہ - لزمط - اران -
قصر شیرین - فاھ - لح م - آذربایجان -
صیمرہ - فاھ - لدم - از بلاد الجبل
مراغہ - فب یا - لزک - آذربایجان
تبریز - فب - لزیا - آذربایجان
اردبیل (۴) - فب کہ - لزک - آذربایجان
میانہ - فب ل - لزیا - آذربایجان -

قرمیسین دہی کرمانشاہ - فج یا - لدل - از جبل
دینور - فج یا - لہ یا - از جبل -
ہمدان - فج یا - لویا - ماہ البصرہ -
زنجان - فح یا - لول - از جبل -
سوقان - فح یا - لح یا - حد اران -
شہرورد - فج ک - لویا - از جبل
نہاوند - ماہ البصرہ - فج یہ - لدک - از جبل
بیان شہر - فدل - لزل - از ہمدان -
بروجرد (۵) - فدل - لوک - از ہمدان -
ابہر - فدل - لونہ - [از بلاد الجبل]
کوتم - فدم - لزک - از گیلان -
کرج + - فدمہ - لدیا - از جبل -
ساوہ - فہ یا - لوبہ از جبل -
قزوین - فہ یا - لویا - از جبل
سلطانیہ (۶) - فہ یا - لول - از جبل -
آبہ وہی آوہ - فہ ی - لدم - از جبل
قم - فدم - لدیہ - از جبل -
جرباذقان - فہ لہ - لدیا - از جبل
کاشان - فوبہ - لدیا - از جبل -
نطنز - فول - لح بہ - از جبل -
دنباوند - فوک - لہ نہ - از جبل -
ری - فوک - لہ لہ - از جبل -
کجور + وکلار - فوھ - لولہ - از دیلم
خوار - فری - لہ م - از جبل -
الموت + - فہ لز - لوکا - از جبل -

طالقان - فہ مہ - لوے - از رودبار قزوین
موسم + - فہ ی - لزے - از گیلان
دلیمان + - [از اصفہان] -
دشت + - [از اصفہان] -
لاہجان - گیلان -
دیہ - قصبۂ دنباوند -
آمل - قصبۂ طبرستان -
دامغان - از قومس -
سمنان - قاعدۂ قومس -
بیار - از مازندران -
ساریہ (۷) - مح یا - لزیا - از مازندران -
بسطام - فط ل - لوی - از قومس
استرآباد - فط لہ - لوھ - از مازندران
جرجان - ص یا - لوھ - قاعدۂ بلاد
فراوہ - ص یا - لطیا - از خراسان -
سبزوار - صال - لویہ -
اسفراین وہی المہرجان - صام - لونہ - از خراسان
آبسکون - فط لہ - لری - از مازندران
مزینان - ص لہ - لویا - از جند خراسان -
ترشیز + - صیب یا - لہ یا -
نیشاپور - صیب ل - لوک - از قواعد خراسان
طوس - صب ل - لدک - از خراسان -

اختلاف (۱) در [۵] [۵] نیست (۲) ارومیہ (۳) در تقویم نقجوان لبان وجیم تازی (۴) این نام در ہر نسخہ دوبار نوشتہ - محتمل کہ نرض اردبیل باشد کہ از ارمینیہ است (۵) در نسخہا یزدجرد واین نام موضعی نیست (۶) در تقویم از اقلیم خامس (۷) در نسخہا ساری ۔

مشهد - حب لج - لد لط - مشهد	سینجان - تب یا - لو یا - از طخارستان -	وذراق (۵) -
دنوقان بہم متصل است -	قبا ذیان - تب یا - لز مه - از	دیار بکر -
نون - سب ل - لدل -	نواحی بلخ -	قرنبین [که گذشت] -
نوقان - صب مه - لح یا -	دوالج - تب ک - لو یا - از طخارستان -	نینوی -
نوقان مشهد نیست -	صغانیان (۳) - تب م - لح ہ - از	ملنکان + -
قاین - صح ک - لزل - از خراسان -	بلاد ماوراء النہر	قیصر -
زوزن - صح ل - لہک - قہستان	طایقان - تب ہ - لر لہ - از	بجایہ - از مغرب -
توزجان - صد یا - لو یا - از خراسان	طخارستان -	بلنسیہ - [از اندلس] -
مروشاہجان - صدک - لزم - از	اندراب - نح مه - لو یا - از	سامس + - [یا شامس که گذشت] -
خراسان -	خراسان -	ایاس [که گذشت] -
ہرات - صدک - لدل - از خراسان -	بدخشان - قدم - لرک - بدخشان -	عرقہ - از ساحل شام -
سرخس - صدل - لح - از خراسان -	کابل - قدم - لدل - زابلستان -	زقبہ + -
بادغیس - صدل - لدک - از خراسان	پنجہیر - قدم - لدل - از کابلستان -	صہیون - از قنسرین -
مروالرود - صد یا - لول مشہور بمرغاب	لنان - قدہ - لدح - از کابلستان -	حارم - از حلب -
مالین - صدل - لدلہ - از ہرات -	کرونہ + قہک - لو یا - از بدخشان -	فامیہ - از شیزر -
بوشنگ - صہم - لوج -	جرم - قدک - لو یا - از بدخشان -	شیزر [که گذشت] -
بغشور - صو لہ - لو یا - از خراسان	کشمیر - مح م - لو نہ -	حمات از شام -
قرینین - صر کہ - لو نہ - از	بلور + - فح م - لو یا -	مرعش - من حصون الشام -
مروشاہجان -	منبع نہر مہران - نکو - لو یا -	عینتاب - من جند قنسرین -
وندانقان - صرل - لر یا - از	[یعنی نہر سند] -	حصن کیفا - جزیرۂ فرات -
مروشاہجان -	سرنیتین (۴) + -	سعرت - من دیار ربیعہ -
شرمقان (۱) - قد یا - لوما -	جنبر -	حصن (۶) الطاق - من سجستان -
طالقان - صح یا - لول - از خراسان -	حران [که گذشت]	میلنج + - [میانج یعنی میانہ که گذشت] -
فاریاب - صط یا - لو مه - مدینہ	قرادہ -	کردن [گردکوہ] -
الجوزجان -	فاریان + -	گیلان -
بلخ - قام - لوما - قاعدۂ خراسان -	ملان + -	جوین -
بامیان - تب یا - لدلہ - زابلستان -	ابرخیس + -	جاجرم (۷) - [بین نیشاپور وجرجان] -
بلاورد - قام - لزل - من ختل -	اودمیتہ + -	جام - [از نواحی نیشاپور] -
بلاساغون (۲) - قال - لزم -	قرماسین [که گذشت] -	زرجستان -

اختلاف (۱) ہمچین در تقویم - [ک] اسپیدرقان (۲) در تقویم از اقلیم ششم - و ممکن نیست کہ شہری از بلاد الترک در اقلیم چہارم باشد (۳) در تقویم از اقلیم پنجم (۴) از جا تا منتہی این اقلیم در [ک] و در اکثر نسخہ عرض و طول مواضع مرقوم نیست (۵) در تقویم و در ق از اعمال اہواز من الاقلیم الثالث - (۶) در تقویم از اقلیم سوم (۷) در [ک] نیست +

معرو + -
کُرج ابی دلف - ازجبل -
نسا - ازخراسان -
ابیورد - ازخراسان -
شهرستان - ازحدود خراسان -
اسکلکند - ازطخارستان -
فربر - ازجیحون -
فاریاب + -
طمغاج - [یعنی بلاد ختا] -
ختلان - از ماوراء النهر -
وخش - از ماوراء النهر -
شومان - صغانیان -
چیمه ومنه + -

اقلیم پنجم

اشبونه - لومه - مسب م - ازاندلس -
شنترین - یج ے - مسب له -
ازاندلس -
وسطِ جزیرۂ قادس - کاب - مح ﻫ -
ازاندلس -
مدینۂ ولید - ال ب - لطک - ازاندلس -
مرسیه - الح - یج ما - ازاندلس -
مدینۂ سالم - لطے - لطک - از
اندلس -
رانیه - لال - مب ل - ازاندلس -
تطیله - ل ل - مج به - ازشرق اندلس -
سرقسطه - لال - مسب ل - از
شرق اندلس -
طرطوشه - لب ل - م ما - از
شرق اندلس -

جزیرۂ مایرقه - لدی - لط م -
فی بحر روم -
هیکل - لد ما - مج ما - هیکل زهره
مشهور از شمال اندلس -
برشلونه - لدل - مسب ما - بلاد فرنج -
اربونه - لویه - مج ما - ازاندلس یا
خارجة عنها -
طرکونه - لج ما - مج کب - ازاندلس -
جنوه - ما ما - مک - از فرنج -
رومیّه[1] - لج ما - مالا - قاعدة الباب
ربوسه + -
مدینۂ طبرقه - نه ب - مح یه - از
جزیره است
جزیرۂ لقرنت[2] + - نح ﻫ - مسب یه -
جزیرۂ سالیا + - نه یه - مح یه -
نسا لیا + - مه ل - مه ا -
وسط بحر نبطس[3] - له یه - مونا -
عیون اسفرس - لو ما - له مه -
مح لب -
مقابض نورستالس[2] + [نورستان]
وسط مانوس + -
اقاصی بلاد برقاهی + -
مقابض لرمش[2] + -
مقابض طانالس[2] + -
موضع بریناتیطس + -
علایا - سب ما - لطل - [ازبلاد روم]
عموریه - سد ما - یج ما - [ازبلاد روم]
اکوریه - انقره نیز گویند - سدم -
مامه - ازبلاد روم -

ماقدونیه - س ه - ما ما - از
قسطنطنیه -
اق شهر - سه ما - ام - ازروم -
قونیه - سول - ام - ازروم -
قیساریه - س ه - م ما - ازروم -
اق سرای[5] - سرمه - م ما - ازروم -
سیواس - عال - م ی - ازروم -
طرابزون[6] - عح ما - مج ما -
شمشاط[7] - عج ه - م ما -
ملازجرد - عه ما - لطل - از ارمینیه -
اخلاط - عه ﻫ - لطک - از ارمینیه
باب الحدید - عو ما - ما ما -
ارزنجان - عح ما - لط ﻫ -
ارزن الروم - عو ما - لط نه - از
ارمینیه -
بردعه - فح ما - م ل - از اران -
شمکور[8] - مج - ﻫ از اران -
خنکره + - فح ما - لح م -
ارزندروم [یا ارزندون] + - عط ما -
ما ه -
تفلیس - فج ما - مح ما - ازگرجستان -
بلقان - فح ک - لط ﻫ - از اران -
باکویه - فدل - م ﻫ - ازشروان -
شماخی + - فدل - م ﻫ - ازشروان -
رومیه کبری - نه ما - ما ﻫ -
باب الابواب - فط ما - مج ما - از اران -
جزیرۂ سیاه کوه[4] - فط ما - یج ل -
فی بحر الخزر -
هشترخان + -

اختلاف (۱) در [ه] نبست (۲) در نسخها بے نقط (۳) در نسخها نبطش (۴) در تقویم از اقلیم ششم (۵) در تقویم اقسرا و یقال آقسرا (۶) در نسخها طرابون در تقویم اطرابزون از اقلیم سادس - و در معجم البلدان یاقوتی اطرابزنده (۷) نام این شهر گذشت (۸) در نسخها شمکوره بها -

۵ تقویم البلدان

انرجه + -
کاث - صه ا - الو - از خوارزم -
گرگنج صغری(۱) - صده یسب ل -
از خوارزم -
جرجانیه - صدا - سب یه - از
خوارزم -
گرگنج کبری(۱) - صدل - سب نر -
دارالملک خوارزم
هزاراسب - صه ک - ای -
از خوارزم -
زمخشر - صدل - ما - خوارزم -
ورغان - صوما م ل - ماوراءالنهر -
بخارا - صدل - لطل - من قواعد
ماوراءالنهر
بیکند - صزل - لطا - از بخارا
و قد خربت -
طواویس - صرم - لطل - از بخارا -
جند(۲) - صرمه - مج ل - از ترکستان -
نخشب و هی نسف - صح ا - لطا -
سمرقند - صطا - م ا - من قواعد
ماوراءالنهر -
ایلاق - صطی - مج ک - از بخارا -
کش - صطل - لطل شهر سبز از بدخشان
زامین - صطم - م ل - من اعمال
اسروشنه -
اسفیجاب - صطح - مج له - از
شاش -
اسروشنه - ق ا - ما - من قواعد
ماوراءالنهر

شاوکث - ق ل - ای - از شاش -
اسبانیکث - ق ل - م ا - از بلاد اسفیجاب -
خجند - ق له - ماله - بر کنار سیحون -
خواقند - ق ح - سب ا - از فرغانه -
تنکث(۳) - قا - مج ا - قصبهٔ تاشکند است -
ترمذ - قاه - لزله - بر جیحون -
اخسیکث - قاک - سب اله - قصبهٔ فرغانه -
کاسان - قاله - سب یه - بلد و
وراء الشاش -
قبا - قاج - سب ح - از فرغانه -
فرغانه - قب ا - سب ک -
روس - قبک - مح ک -
ختن - قرا - سب -
چاج - قط ا - سب ل - شاش است -
تبت - قی ا - م ا -
خاجو - قکج لب - سب - [از شمال چین]
سوکجو - قز - م ا - از چین شمالی -
سکهاس + - قل ا - لط ے -
سهری - قم ا - ل ا - از ختا -
نشوی و هی نقجوان - قال - لطح -
از اران -
کشانیه - صح ک - لطه - از سغد
سمرقند -
یوبان + -
شهر نحاس + -
رقان + -
کبس + -
ابروق [از بلاد روم]
افسوس -

بسطه - از اتال جیان در اندلس -
کوبا + - [کوتایا از بلاد روس یا کوبان از روم]
تفلیس -
ختلان - [وهی وخش - شعت صفحهٔ ۴۳] -
مخلاط + -
روم -
ساماس + - [جزیرهٔ ساماس که گذشت] -
شاپ + - [شلب از اندلس] -
شنتریه(۴) - . . . . از مغرب -
قبره - از اندلس -
قسطلول + - [قسطلیون از اقلیم سادس] -
سورقه + -
مرغزا + [مازغا بحیره ایست نزدیک اسکون]
سقطیسله + -
بطلیوس - لط ا - لح ح - از اندلس -
شهر والد + - [مدینهٔ ولید از اندلس] -
مرشیه(۵) -
دانیه(۶) -
شاطبه(۷) -
سرقسطه(۸) -
نوقاب - [توقات - از بلاد روم] -
موش - صدل لطل - از ارمنیه -

اقلیم ششم

جلیقیه - ک ا - مو ا - قاعدة الجلالقه
از اندلس
قبلونه - لد یه - صه یه - از اندلس -
مردوال - ل لیه - مد یه از بلاد فرنج -
لنبردیه - م ل - مح ح - ایضاً -
قنبد قیه - سب ا - مد ا -

اختلاف (۱) در نسخه‌ها کرکانج الف (۲) در تقویم از اقلیم ششم (۳) در تقویم بضم تای اول و فتح کاف - و در معجم البلدان بفتح تای اول و ضم کاف - و در [ه] مکث و کسر و فتح کاف و تای شلشه) و این بر شهری است از شاش - و در معجم البلدان مکث (بتای نوقان) پیوسته و این شهری است از شهرهای اشتیخن سغد سمرقند (۴) در نسخه‌ها سنتره (۵) نام این شهر گذشت.

بنرو - مب ہا - مر ہا - ازشمال اندلس -
برشان - د ہا - صہ ہا -
ابزو - لط ہ - د ہا - از بلاد قسطنطنیہ -
بوزنطیا یعنی قسطنطنیہ - نط د - مہ -
کلسوتہ[1] + - سہ ل - موک -
سنوب - سہ ہا - مز ہا - از سواحل روم -
ہرقلہ - سنرک - مول - از روم -
آماسیہ - نزل - عہ ہا - من الروم -
سامسون - سطک - موم - از سواحل روم
فرفتہ الروم - عدل - مود -
سریر اللان - مح ہا - مد ہا - قریب باب الابواب -
بلنجر - مہ ک - مول - دارالملک خزر -
کرش[2] - نز ہا - مود - از سواحل بحر الازرق -
ینغی کنت - صول - مر ہا - از ترکستان -
طراز - صطد - الہ ہا - من حد بلاد الترک -
فاراب - مح ل - از بلاد ترک -
شلج - ق ل - مد ہا - از بلاد طراز -
المالیق - تب ل - مد ہا -
اوزکند [یوزکند] - تب د - مد ہا - از بلاد ترک -
کاشغر - قول - مد ہا - از قواعد ترکستان -
ازتن کلوران + - قو ہا - مو ہا -
تنالغ + - مح ہا - مد ہا -

بیسن بالغ + - ما ہا - مد ہا -
قراقروم[3] - کوہے از ترکستان -
خان بالغ - . . . قاعدۂ ختا -
البولدہ + -
اشت + -
انطرخت + -
فرتنہ + - [توریہ از اندلس] -
تطلیہ - + [تطیلہ] -
اسنوت + - [سنوب] -
سامون + - [سامسون] -
قسطمونیہ [کستمونیہ] - من نواحی الروم -
طرابزدن [کہ گذشت] -
جندہ + - [جنوہ] -
عمورہ - از اندلس -
لنبردیہ [کہ گذشت] -
برشان [کہ گذشت] -
بلنجر + - [بلنجر] -
جابلسا[4] -
دشت قبچاق -

اقلیم ہفتم

جزیرۂ طبابایا + -
شنت یاقو - یط ہا - مطج - علی حد الاندلس
صقبی - نح ل - د ہا - قریب بحر نیطس -
اقجاکرمان - نہ ہا - د ہا - از بلغار -
قرقر[5] - سہ ل - د ہا - من بلاد الآص -

کفا - سر - د د ہا - فرفتہ القرم -
صلغات - سری - د ے - دہو قرم -
طرنو - نزل - د ہا - من بلاد الاولاق -
بلغار - ص ہا - د ل - دہی بلغار از ساحل بحر اتل است -
ازق[6] - عہ ہا - مح ہا - فرفتہ علی بحر الازرق -
صرای - فہ ہا - مح ہا - قاعدۂ بلاد برکہ -
الاکک - فہ ہا - مط نہ - از بلاد صرای -
نہاد[7] دریای خزر - وسط بحیرۂ اول جیحون -
باطق + -
بجنہ + - . . . از بلاد ترک ست -
صقلاب - . . . از بلاد روم است -
مشقہ - از بلاد صقالبہ بر کنار دریا -
طبر + -
ہرقلہ + - [ہرقلہ کہ گذشت] -
ازق[6]
کلک + -
صاری کرمان - از بلغار و ترک -
صقالبہ -
جابلق[8] - باقصی المغرب -

بلاد خارج از اقالیم سبعہ

کنار بحر اوقیانوس - کے ہا - لد ہا -
ماری کرمان + - [صاری] -
صوداق[9] - بر کنار بحر نیطس -
جزایر اردوجرد[10] + -
جزائر بودن + -

ف
در بعض نسخ جابلقا و کہ در الشرا لدوی جبر و قاعدۃ البلقا جبان بضم الحاء وسکون الیسین المعجمۃ وفتح الباء الموحدۃ ثم الف ونون فی الآخر دی بلدۃ متبرۃ ...

اختلاف (۱) بحیں کستمونیہ باشد از نواحی روم (۲) در تقویم از اقلیم ہفتم (۳) در اکثر نسخہا قراقوم - داین ناحیہ ایست از خوارزم من الاقلیم الثالث (۴) شعت در برہان قاطع وغیرہ (۵) بکسر قاف اول درا و سکون قاف دوم وکسر رای دوم [ہ گ] قرقر (۶) در تقویم نیز ازق بجای ازف [بنا] نیطش بجای نیطس نوشتہ (۷) [د] نہانہ یا تحانہ - در [گ] نیست (۸) ہمچنین در معجم البلدان - در نسخہا و در برہان قاطع و مدار الافاضل و جز آن جابلقا (۹) در نسخہا صوداد بداک (۱۰) در چند نسخہ اردوجرد +

جزائرِ توفی - ظاهراً جزائرِ تولی که تصحیف کرده است -	اقاصی بلاد برقانیا - لوک - ناک -	سب ما -
	مقابلِ طانانیس - لو ه - ب د -	جزایر یتیمی انود (۲) و + - لط ما - سب ما -
نهانهٔ (۱) بحرِ اوقیانوس -	مقابلِ طامانیش - ه ما - ندا -	جزایر یتیمی تولی - ک ما - یج ما -
طانیه - گویند در بحرِ محیط است و گویند	موضع برینانطیس - ب ه - مه ما -	ائم من الصقالبه - ک ل - سد ما -
مستقل بمحیط است -	مواضع یتیمی نابلوس - بر ه - نر ما -	لا یعرفون -
بور - شهری است نزدیک بظلمات	نواحی برطانیا صغری - یج ما - نج ما -	بعضے اطراف صقالبه -
قبة الارض - ص ما - ما ما -	وسطِ بلاد برطانیا کبری - برک ما - نو ما -	غیر مسکون -
منتصف معموره - ص ما - ما ما -	وسطِ برطانیا صغری - لط ما - سا ما -	آخر ما یکون - عرض تسعین بجمیع البروج
وسطِ بحرِ مانوس + - لو ه - د ی -	اقاصی شمال برطانیا صغری - لط ما	فیه طلوع و غروب -

شناخت دوری شهرها

طول و عرضِ دو شهر بدست آرند - فزونی هر یک در خویشتن ضرب کنند و حاصل را که مجذور و مربع و مال خوانند نگاه دارند - و هر دو مجذور را فراهم ساخته جذر آنرا پدید آرند - (و جذر هر عدد عددی ست هرگاه آنرا در خودش ضرب کنند آن عدد بهم رسد -) آن جذر را در پنجاه و شش کروه و دو ثلث که اندازهٔ یک درجه است نزد پیشینیان و در شصت و شش کروه و دو ثلث بروش پیشینیان ضرب نمایند - حاصل دوری آن دو شهر باشد از یکدیگر - و اگر دگرگونگی بهنا در طول یا عرض باشد زیادتی را در اندازه ضرب کنند شناسائی بدست افتد - و اگر طول و عرض هر دو برابر بود صورت نگیرد و این آگهی از راست خط بر گوید - و در کجی لختی تفاوت رود - و ابو ریحان بیرونی نیز تخمینی درین باب برگزفته و خمسِ حاصل برافزاید +

نیرنگی (۳) جا (۴)

در خطِ استوا همگی اختر را برآمدن و فرو شدن باشد و زمانِ هر دو برابر باشد - همواره روز و شب دوازده ساعت - و گردشِ فلک دولابی - آفتاب اول حمل و میزان بر سمتِ راست بگذرد و ذوات ظلّین باشد و درین دو زمان که در معظم (۵) معموره اعتدال هواست آنجا نهایت گرمی بود و شاخص سایه را سایه نماند - چون از اول حمل در گذرد بشمال گراید سایه جنوبی گردد و هرگاه از اول میزان گذاره کند بجنوب شتابد سایه شمالی و سالی هشت فصل باشد - دو تابستان از اولِ حمل تا پانزدهم درجهٔ ثور و از اولِ میزان تا پانزدهم درجهٔ عقرب - دو زمستان از اول سرطان تا پانزدهم درجهٔ اسد و از اول جدی تا پانزدهم درجهٔ دلو و بانقلاب سرطانی در آفاق مایله گرمی افزاید و اینجا سر آغازِ زمستان - و دو ربیع از شانزدهم اسد تا آخر سنبله و از شانزدهم دلو تا پایانِ حوت - و دو خریف از شانزدهم ثور تا آخر جوزا و از شانزدهم عقرب تا آخر قوس - بو علی سینا و برخی دانش اندوزان برآنند که اعدل بقاع این سرزمین از انکه فصول در سردی و گرمی باهم نزدیک آفتاب بر سمتِ راس بسیار درنگ نکند - و فخر رازی و گروهی چهارم کشور برگزینند و چنان برگذارند اگرچه آفتاب بر سمتِ راس کمتر درنگ کند لیکن بیش از بیست و سه درجه و کسری دور نشود و ما می بینیم که در شهرهای که غایت

اختلاف (۱) [د] نهانه یا تهانه در [گ] نیست (۲) در چند نسخه انود (۳) این دو فصل در [ش ت ا] پیش از فصل در طول معموره (صفحه ۱۸) نوشته در [گ] نیست (۴) این عنوان در [ا ش ت] نیست (۵) [ا] نظم +

ارتفاع آفتاب کمتر از ارتفاع خط استوا است مانند خوارزم که ارتفاع اول سرطان هفتاد و یک درجه است و پنج درجه کمتر از ارتفاع خط استوا مردم از گرمی در آزار و در خط استوا زمستان و چون پنج درجه ارتفاع دران بیش ست باید که زمستان خط استوا گرمتر از تابستان خوارزم باشد چه جای تابستان آنجا - و رنگ و پیکر زنگیان که نزدیک بخط استوا بنگاه دارند یاور - و گفتار هوا خواهان یکدیگر بسیار - حق آن ست که اعتدال (بمعنی تشابه احوال) در خط استوا افزون و سختی گرمی از جهت تشابه قدر محسوس ندارد چه احساس هر محسوس که بسیم باشد کم نیرو و دانچه از پس ضد در یابد بیشتر نمودار گردد و (بمعنی تگافو[1] حرارت و برودت) ناپیدا - پس بر نخستین گزارش سخن شیخ درست باشد و بر دوم گفتار امام - و هر جا که معدل النهار و قطب او بر سمت راس نبود آنرا از آفاق مائله شمرند و آن باعتبار خواص پنجگونه بود - نخست عرض کمتر از میل کلی - دوم برابر میل کلی - سوم افزون از و و کمتر از تمام آن - چهارم مساوی تمام میل کلی - پنجم زیاده از تمام آن و از نود درجه کمتر - در نخستین آفتاب دوبار بسمت الراس گذرد از اول حمل تا سرطان و از اول سرطان تا میزان و انجا هم ذات ظلین باشد - و در دوم یکبار در سرطان[2] - در پنجا و در باقی[3] که آفتاب بر سمت الراس نگذرد سایه شمالی - و آنجا که قطب معدل النهار سمت الراس بود آنرا عرض تسعین گویند و گردش فلک رحوئے - و شبانروزی یک سال باشد چنانچه لختی گذارده آمد - همانا ظلماتی که زبان زد عوام است همین شبها است - نقطهٔ مشرق و مغرب و شمال وجنوب از هم جدا نگردد ۔

برخی معموره را سه قسم ساخته - خط استوا تا جائی که عرض برابر میل کلی بود - باشندگان آنجا را سودان گویند از انکه آفتاب بر سمت راس ایشان تابد و از تابش تنها سیه فام و موها جعد شود - و نزدیکان خط استوا را زنگیان خوانند - سخت سیه باشند در خور[4] پیکر بر دوم نمانند - و گروهی که نزدیک بمیل کلی بنگاه دارند کم سیاه و قامتها و طبعها باعتدال مائل بسان هند و یمن و بعضے مغاربهٔ عرب - و جائیکه عرض برابر میل کلی تا محاذی بنات النعش کبری - رنگ ساکنان مائل به سفیدی و از انکه خورشید بر سمت الراس نتابد و بس دور نگذرد تنها ردے در اعتدال دارد مانند چین و ترک و خراسان و عراق و فارس و شام - و ازین گروه هر کدام که بنگاه او بجنوب نزدیکتر در زیرکی تمامتر از انکه بمنطقة البروج و گذرگاه خمسهٔ متحیره قریب - و هر کرا از ایشان قرب خاور تنومندتر - و در انکه نزد باختر نرمے بیشتر از و کار بزرگ بر نیاید - و جائیکه برابر بنات النعش کبری مانند صقالبه و روس و از انکه از منطقة البروج دور و از گرمی آفتاب کم بهره سرا چیره دستی کند و تری افزون و مواد نضج نیابد و رنگها سفید و موی سرخ[5] و فروهشته و اندام نرم و خوی درشت و طبیعت بدی گرای ۔

هرمس الهرامسه زمین را هفت بخش گردانیده بروش دوائر هفتگانه - یکی در میان و دیگری گرد آن نخست از طرف جنوب هندی کشور دوم عرب و یمن و حبش سوم مصر و شام و مغرب چهارم ایران پنجم روم و صقلاب و زنگ ششم ترک و خزر هفتم چین و ماچین و ختن و تبت ۔

گویند نوح ربع مسکون را بدرازی سه بهره کرد - جنوبی را بحام داد - و آن زمین سیاهان و تازیان است

گردش فلک رحوی آنست که فلک بجهت چهارگانه حرکت دوری کند و حرکت تحت و فوق نباشد در چار جهت مثل آسیا است پس چون حرکت او شبیه آسیا میباشد از این سبب آنرا رحوی گویند

اختلاف (۱) [نش] تکافوی (۲) [ک] سرسرطان (۳) [نش] زمانی (۴) [د] در خود مردم پیکر نمایند
(۵) [د] موی سرخ و فربه اندام و نرم الخ ۔

وشمالی بیافث سپرد - در و سفیدان و سرخ چہرگان باشند - و میانی بسام - در و گندم گونان بسر برند - فریدون قلمرو را به پنباسه قسم کرد - شرقی تبور داد و غربی بسلم و میانه بایرج - برخی یونانی مسکون را از مصر بر پنباد و بهره کرده تنادریی را ایسیا خوانند - باختری را دریای شام - دو بخش ساخته جنوبی را لوبیه نامند و آن نگاه سیاهان - وشمالی را [1]اورقی - سفیدان و سرخ فامان درو - نیمهٔ ایسیا را برابر ترتیب از زاویهٔ میان شرق و شمال تا نیمهٔ طرف جنوب بدو بخش کردند - میان سوکم و بیرون بیش - میانه را ایسیای خرد گویند و آن ایران زمین و حجاز و یمن و حوز [2]انست بیرون را ایسیای بزرگ و آن چین ماچین و هند و سند - و طائفه برگذارند هندی حکیم بخش ربع مسکون بر صورت سه درسه نهاده - جنوبی (دکن) و آن زمین تازیانست - و شمال (اوتر) ترکان راست و شرقی (دیورپ) اہل چین و ماچین - غربی (پچھم) مصر و بربر - و نادیهٔ میان شرق و شمال (ایسان) خطا و ختن و تا بین شمال و غرب (بایب) روم و فرنگ - میان غروب و جنوب (نیرت) قبط و بربر[3] و افریقه و اندلس - و میانه را مدهولیس خوانند - و این گزارش برین ترتیب در هندی نامها بنظر درنیامده و دانش گرایان این بوم برنگذارند ٭

مراتب اعداد

ایکم (بکسر مجهول همزه و سکون یاے تحتانی و فتح کاف و سکون میم) یک رقم - و آن از یکے تا نه باشد - دش (بفتح دال و شین منقوط) دو رقم - از ده تا نود و نه - شت (بفتح شین منقوط و تای فوقانی) سه رقم - از صد تا نهصد و نود و نه - سهستر (بفتح سین و ها و سکون سین مشدد و فتح را) چهار رقم - از هزار تا نه هزار و نهصد و نود و نه - ایت (بفتح همزه و ضم یاے تحتانی مشدد و فتح تای فوقانی) پنج رقم - و آغاز او از یک ایت است که ده هزار است تا نه ایت و نه هزار و نهصد و نود و نه - لکش (بفتح لام و سکون کاف و فتح شین منقوط - عامه لک گویند) شش رقم - از یک لک که ده آیت است تا نه لک و نه آیت و نه هزار و نهصد و نود و نه - پریت (بفتح باے فارسی و سکون را و ضم یای تحتانی و فتح تاے فوقانی) هفت رقم - از یک پریت که ده لک باشد تا نه پریت و نه لک و نه ایت و نه هزار و نهصد و نود و نه - کوٹ (بضم مجهول کاف و سکون واو و فتح تای فوقانی هندی) هشت رقم - و عامه کرور خوانند - از یک کوٹ که ده پریت باشد تا نه کوٹ و نه پریت و نه لک و نه آیت و نه هزار و نه صد و نود و نه - اربد (بفتح همزه و سکون را و ضم با و فتح دال) نه رقم - از یک اربد که ده کوٹ بود تا نه اربد و نه کوٹ و نه پریت و نه لک و نه ایت و نه هزار و نهصد و نود و نه - ابج (بفتح همزه و سکون با و فتح جیم) ده رقم - از یک ابج و آن ده اربد باشد تا نه ابج و نه اربد و نه کوٹ و نه پریت و نه لک و نه آیت و نه هزار و نهصد و نود و نه - کهرب (بفتح کاف و هاے خفی و سکون را و فتح با) یازده رقم - از یک کهرب که ده ابج باشد تا نه کهرب و نه ابج و نه اربد و نه کوٹ و نه پریت و نه لک و نه آیت و نه هزار و نهصد و نود و نه - نکهرب (بکسر نون و سکون کاف و هاے خفی و سکون را و با) دوازده رقم - از یک نکهرب که ده کهرب باشد تا نه نکهرب و نه کهرب و نه ابج و نه اربد و نه کوٹ و نه پریت و نه لک و نه آیت و نه هزار و نهصد و نود و نه - مهاپدم (بفتح میم و ها و الف و باے فارسی و سکون دال و فتح میم) سیزده رقم - از یک مهاپدم که ده نکهرب باشد تا نه مهاپدم و نه نکهرب و نه کهرب و نه ابج و نه اربد و نه کوٹ و نه پریت و نه لک و نه ایت و نه هزار و نهصد و نود و نه - سنکه (بفتح

اختلاف (۱) همچنین در [ه] [متن] ورقی [ر] اوربی - و حوض مصنف یوریپ باشد (۲) همچنین در نسخها [د] خراسان (۳) [د] بربر و میان جنوب و مشرق افکنی و اندلس ٭

سین و نون خفی و فتح کاف و ہاے خفی) چهار ده رقم - از یک سنکه که ده مهاپدم باشد تا نه سنکه و نه مهاپدم و نه نکهرب و نه کهرب و نه ابج و نه اربد و نه کوٹ و نه پربیت و نه لک و نه ایت و نه ہزار و نهصد و نود و نه - جلده (بفتح جیم و لام و کسر دال و ہاے خفی) - پانزده رقم - از یک جلده که ده سنکه باشد تا نه جلده و نه سنکه و نه مهاپدم و نه نکهرب و نه کهرب و نه ابج و نه اربد و نه کوٹ و نه پربیت و نه لک و نه ایت و نه ہزار و نهصد و نود و نه - انتی (بفتح همزه و نون خفی و کسر تاے فوقانی و فتح یاے تحتانی) شانزده رقم - از یک انتی که ده جلده باشد تا نه انتی و نه جلده و نه سنکه و نه مهاپدم و نه نکهرب و نه کهرب و نه ابج و نه اربد و نه کوٹ و نه پربیت و نه لک و نه ایت و نه ہزار و نهصد و نود و نه - مده (بفتح میم و کسر دال مشدد و ہاے خفی) هفده رقم - از یک مده که ده انتی باشد تا نه مده و نه انتی و نه جلده و نه سنکه و نه مهاپدم و نه نکهرب و نه کهرب و نه ابج و نه اربد و نه کوٹ و نه پربیت و نه لک و نه ایت و نه ہزار و نهصد و نود و نه - پرارده (بفتح باے فارسی و را و الف و کسر را و سکون دال و ہاے خفی) هژده رقم - از یک پرارده که ده مده باشد تا نه پرارده و نه مده و نه انتی و نه جلده و نه سنکه و نه مهاپدم و نه نکهرب و نه کهرب و نه ابج و نه اربد و نه کوٹ و نه پربیت و نه لک و نه ایت و نه ہزار و نهصد و نود و نه ✚

همگی عدد پایانزده برهمن از هژده برنگذرد نخستین را که برای احاد است ایکم گویند و باقی عشرات اند - و بفزونی یک رقم نامی جدا اگانه گیرد چنانچه نگاشته آمد بخلاف یونانی مرکبات - داخل این پایه چنانچه پانزده از دوم برشمرند - صد و دوازده را از سوم - و برین قیاس ✚

و چنین یازده پایه افزوده بیست و نه برگذارند و شش پایه را نام نهاده باقی را ترکیب برگفته شود چنانچه از نگاشته پیدائی گیرد - ایکم - دشم (بفتح میم) - شتم - سهسترم (بفتح میم) - دش سهسترم - لکهم (بفتح لام و کسر کاف مشدد و ہاے خفی و فتح میم) - دش لکهم - کوٹم[1] (بفتح مجهول کاف و سکون واو و کسر تاے فوقانی هندی و فتح میم) - دش کوٹم - کوٹ شتم - کوٹ سهسرم - دش کوٹ سهسترم - کوٹ لکهم - دش کوٹ لکهم - کوٹا کوٹم - دش کوٹا کوٹم - کوٹا کوٹ شتم - کوٹا کوٹ سهسترم - و مضمون این مراتب همانست که در پیشین ر وش گزارش یافت - دش کوٹا کوٹ سهسترم[2] - نوزده رقم از یک - دش کوٹا کوٹ سهسترم که ده کوٹا کوٹ سهسترم باشد تا نه دش کوٹا کوٹ سهسرم و نه کوٹا کوٹ سهسرم و نه کوٹا کوٹ شتم و نه دش کوٹا کوٹم و نه کوٹا کوٹم و نه دش کوٹ لکهم و نه کوٹ لکهم و نه دش کوٹ سهسترم و نه کوٹ سهسترم و نه کوٹ شتم و نه دش کوٹم و نه کوٹم و نه دش لکهم و نه لکهم و نه دش سهسرم و نه ہزار و نهصد و نود و نه - کوٹا کوٹ لکهم - دش کوٹا کوٹ لکهم - کوٹا کوٹ کوٹم - دش کوٹا کوٹ کوٹم - کوٹا کوٹ کوٹ شتم - کوٹا کوٹ کوٹ سهسرم - دش کوٹا کوٹ کوٹ سهسترم - کوٹا کوٹ کوٹ لکهم - دش کوٹا کوٹ کوٹ لکهم - کوٹا کوٹ کوٹ کوٹم[3] - و این مراتب بهمان نخستین نمط تا آخر برافزاید ✚

و یونانی حکیم از یکے تا نه مراتب اعداد سازد لیکن سه سه را دور گوید از یکے تا نه احاد - و از ده تا نود عشرات - و از صد تا نهصد آت - و این را دور اول خواند - و از ہزار تا نه ہزار احادِ الوف و از ده ہزار تا نود ہزار عشراتِ الوف و از صد ہزار تا نهصد ہزار آتِ الوف - و این را دور دوم نام کند - و همچنین در سر ہر دور

اختلاف (۱) کوٹم = ۱۰۰۰۰۰۰۰ (۲) دش کوٹا کوٹ سهسترم = ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ یعنے بیازده پایها افزون از کوٹم (۳) یعنی بیست و نهم پایه از ایکم = ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

اندنه الوف بر افزوده آید چنانچه دور ثالث را آحادِ الوف الوف گویند یعنی هزار هزار تا نه هزار هزار - و سپس عشرات الوف الوف باشد یعنی ده هزار هزار تا نود هزار هزار - پس آت الوف الوف باشد یعنی صد هزار هزار - و سرآغاز دور رابع آحاد الوف الوف الوف باشد - و همچنین در دیگر مراتب - و جملہ سه نام بیش نبود - آحاد - عشرات - آت - و آنکه در کهن نامها این روش از هندی حکیم برگذارند همانا در ترجمه دگرگونگی رفته +

جهات

نزد این گروه جهت را دسا گویند (بکسر دال و سین و الف) و دگ نیز خوانند (بکسر دال و سکون کاف فارسی) و ده برگذارند - و برای هر کدام خداوندی از قدسی نفوس برشمرند و آنرا دگ پال نامند (بباے فارسی و الف و لام) چنانچه در جدول نگاشته آید +

جدول

جهت	اعراب	ترجمه	خداوند	اعراب
پورب	بضم باے فارسی و سکون واو و فتح را و با +	مشرق	اندر	بکسر همزه و نون خفی و سکون دال و را +
اگنی	بهمزه و الف و سکون کاف فارسی و کسر مجهول نون و سکون یای تحتانی +	میان جنوب و مشرق	اگن	بفتح همزه و سکون کاف فارسی و کسر نون +
دچهن	بفتح دال و کسر جیم فارسی مشدد و رای خفی و نون - مشهور به دکن +	جنوب	جم	بفتح جیم و میم +
نیرت	بفتح نون و سکون یای تحتانی و فتح را و کسر تاے فوقانی +	میان جنوب و مغرب	نررت	بکسر نون و فتح را و ضم راے دوم و کسر تاے فوقانی +
پچهم	بفتح باے فارسی و کسر جیم فارسی مشدد و هاے خفی و فتح میم +	مغرب	درن	بفتح واو و ضم را و فتح نون +
بایب	ببا و الف و کسر یای تحتانی و با و فتح یاے تحتانی - مشهور به بایب +	میان مغرب و شمال	بای	ببا و الف و ضم یای تحتانی +
اُتر	بضم همزه و فتح تاے فوقانی مشدد و را +	شمال	کبیر	بضم کاف و کسر مجهول با و سکون یای تحتانی و را +
ایسانی	بکسر همزه و سکون یای تحتانی و سین و الف و کسر نون و سکون یای تحتانی +	میان شمال و مشرق	ایسان	بفتح نون +
اوردهو	بضم همزه و سکون واو و را و ضم دال و هاے خفی و فتح واو +	فوق	برهما	بفتح با و سکون را و فتح میم و های خفی و الف +
ادهو	بفتح همزه و دال و هاے خفی +	تحت	ناگ	بنون و الف و فتح کاف فارسی +

و برخی میان بالا و پائین راجت برگذارند و یازده برشمرند و خدیو ادرا رُدر برگویند ❊

جانداران

گزارش آن دفترها برنتابد ولیکن لختی برمیگوید - آدمی - حال او برخی نگاشته آمد - آن مایه دگرگونگی که درخوے مردم نژاد این سرزمین یافته شود در جز آن کمتر نشان دهند - و چهره شناسان روزگار چون بهندی گروه درنگرند بدان باستانی گزارش (که هر یکے ازینان نوعی ست منحصر در فرد) بگروند[1] - یکی از فزونی بزرگی باج درنگنجد - و دیگری به پشیزی گران برآید - اگر چشم انصاف گزین برگشایند پاک درونان ایزد پرستا این ملک بخداجویان دیگر اقالیم نمانند و در آویزه دشمن و دستانمای درونی کم همتا - کار آگهی و سرِ براهی و جان نثاری و حقیقت ورزی خاصه در زمان ناکامی و پرستاری و خدمت نفزدشی و دیگر خوبهاے گرامی بی اندازه - و بسا سنگین دلان آهنین جگر بے آزرم باشند که بخیال کمتر چیزی بجان شکری برخیزند - وازین فرشته خوی[2] درند و انا شگرف افسانها برگذارند ❊

حکیم هندی نژاد سعادت گرای را چهار گونه برشمرد و آنرا چار برن گوید (بجیم فارسی و الف و را و فتح با و سکون را و فتح نون) - براهمن (بفتح با و را و الف و سکون ها و فتح میم و نون) و امروز به برهمن بازنا روزگار - چهتری (بفتح جیم فارسی و هاے خفی و کسر تاے فوقانی مشدد و را و سکون یای تحتانی) - و درین زمان بکهتری مشهور - و بیش (بفتح واو و سکون یای تحتانی و فتح شین منقوطه) و به بیش شهرت دارد - شودر (بضم مجهول شین منقوطه و سکون واو و دال و را) و این را آن بسودر[3] برگذارند - و جز اینانرا ملیچه برگویند (بفتح میم و کسر مجهول لام و سکون یاے تحتانی و فتح جیم فارسی مشدد و هاے خفی) - در سرآغاز آفرینش از دهن برهما که لختے حال او گفته آمد نخستین بید الیش گرفت - و از باز و دومین - و از ران سومین - و از پا چهارمین - و پنجمین از گاو کام دهین - و همان نام بر نژاد اینان گزارش یابد ❊

شش چیز را پیشه برهمن دانند - خواندن بید و دیگر علوم - و آموزش دیگران - و جاگ[4] کردن (بجیم و الف و کاف فارسی) یعنی برای دیوتها نقد و جنس دادن - و دیگرانرا بران داشتن - خیر دادن - و خیر گرفتن و کهتری ازان شش سه کند - خواندن - جاگ کردن - خیر دادن - و خدمتگاری برهمن - و پاسبانی عالم و گرفتن دستمزد آن - و نگاهبانی دین - و تاوان گرفتن از بدکار و اندازهٔ آن نگاهداشتن - و سزا درخور نمودن و زر اندوختن و بجای خرج کردن - و فیل و اسپ و گاو و بندگان خدمتگزار را تیمارداری کردن - و بجا آویزش نمودن - و ناخواستن از مردم - و اعتبار افزودن نیکوکاران - و مانند آن بیش نیز آن سه کار برهمن کند لیکن پرستاری و کشاورزی و بازرگانی و گاو بانی و سرباری - و از هنگام آبستن تا زنار بستن[5] ده کار که گفته آمد هر سه کنند - شودر را جز نوکری هر سه سزاوار نبود - پوشیده و پس خورد آنها بپوشد و بخورد - پیکر نگاری و زرگری و آهنگری و درودگری و سوداے نمک و شهد و شیر و ماست و روغن و غله خاص او باشد - و پنجمین را بیرون ازین دین شمارند چون ترسا و جهود و جز آن ❊

گویند از پیوند یکدیگر شانزده قسم صورت گیرد - اگر پدر و ما در برهمن او را برهمن دانند - و اگر

اختلاف (۱) [د] اگرد ند (۲) همچنین در یک نسخه - در دیگر نسخها درنده (۳) [ه ش ت] بسود (۴) [ه] جاگ کر
(۵) [ه] زمان یا زبان [د] تا زمان پسین - در دیگر نسخها زنار ❊

کهتری مورو ها و سکت (بضم میم و سکون واو و را و دال و هاے خفی و الف و فتح واو و کسر سین و سکون کاف و فتح تای فوقانی هندی) - و مادر بیش انتت (بفتح همزه و نون خفی و فتح تای فوقانی و سکون تای فوقانی هندی) - و مادر سودر نشاد (بکسر نون و شین منقوطه و الف و فتح دال) - و اگر پدر و مادر کهتری کهتری گویند - و اگر مادر برهمن (اگرچه ناروا است) آن را سوت نامند (بضم سین و سکون واو و فتح تاے فوقانی) - و مادر بیش ماهلیس (بمیم و الف و کسر مجهول ها و سکون یای تحتانی و فتح سین) و مادر سودر اوگر (بضم همزه و سکون واو و کاف فارسی و فتح را) - و اگر مادر و پدر بیش بیش و مادر برهمن (و آن ناروا است) بیدیه (بفتح با و سکون یاے تحتانی و کسر مجهول دال و سکون یای تحتانی و فتح ها) و مادر کهتری (و آن هم ناروا است) ماگده (بمیم و الف و کاف فارسی و فتح دال و های خفی) و مادر سودر کرن (بفتح کاف و را و نون) و پدر و مادر سودر سودر - مادر برهمن (و آن ناروا است) چنڈال (بفتح جیم فارسی و نون خفی و دال هندی و الف و فتح لام) - و مادر کهتری (و آن هم ناروا است) چهتا (بفتح جیم فارسی و هاے خفی و تاے فوقانی و الف) و مادر بیس آیوگو (بهمزه و الف و ضم یای تحتانی و سکون واو و فتح کاف فارسی و واو) - همچنین دیگر فروع بر آوردند و هر کدام را در رسم و پرستش تفاوت بر نهاده اند و هر یکی را بنسبت جا و پیشه و بزرگی نیاگان شاخها بر شده و شمارهٔ آن بگفت در نگنجد *

برهمن بلاحظهٔ چهار بید چهار گونه است و هر گروهی کتاب خاص بر خواند - رگ بید را بیست گونه - و ججر بید را هشتاد و شش - و سام را هزار - و اتهربن را پنج - و بشمارهٔ هر یک خاصان او منقسم - و نیز برهمن باعتبار کار کرده گونه باشد - دیو[1] (بکسر مجهول دال و سکون یای تحتانی و فتح واو) من (بضم میم و کسر نون) دوج (بضم دال و کسر واو و فتح جیم) - راجا (براو الف و جیم و الف) بیش (بفتح با و سکون یای تحتانی و فتح شین منقوطه) - سودر (بضم سین و سکون واو و دال مشدد و فتح را) - بدالک (بکسر با و دال هندی و الف و فتح لام و کاف) - پسُ (بفتح بای فارسی و ضم شین منقوطه - ملیچه (بفتح میم و کسر مجهول لام و سکون یاے تحتانی و فتح جیم فارسی مشدد و هاے خفی) - چانڈال (بجیم فارسی و الف و نون خفی و دال هندی و الف و فتح لام) نخستین برای خود هوم کند نه براے دیگری و خبر کند و نگیرد و آموزد و نیاموزاند - دوم هوم براے دیگران هم کند و خیر هم گیرد و آموزاند - سوم خداوند دوازده صفت ششگانه مذکور - و بردباری - و نگاهداشت حواس پنجگانه از ناشایست - و بیباک نبودن در ریاضت - و گرویدن بدانچه بید برگوید - و جان نیازردن - و هیچ چیزی را بخود نسبت ندادن - چهارم کردار کهتری پیشه کند پنجم کردار بیش برگزیند - ششم روش سودر برگیرد - هفتم آیین گربه شعار سازد و در بدر گردد و به بزرگ و فرومایه در آمیزد - هشتم بسان چار پا نیک را از بد باز نداند - نهم بآیین ملیچه در آید - دهم نکوهیده کار - مردار خوار *

کهتری بر دو گونه باشد - سورج بنسی (بضم سین و سکون واو و فتح را و سکون جیم و فتح با و نون خفی و کسر سین و سکون یاے تحتانی) و سوم بنسی (بضم مجهول سین و سکون واو و فتح میم) نخستین را از نژاد آفتاب دانند - گویند بخواهش برهما برشچه پدید آمد (بکسر با و را و نون خفی و کسر جیم فارسی و هاے خفی) و از کشپ (بفتح کاف و شین مشدد منقوطه و فتح باے فارسی) - و از و آفتاب طراز پیدائی گرفت - و از دیوسوته من (بفتح با و سکون یای تحتانی و فتح واو و سکون سین و فتح واو و تاے فوقانی و های خفی و میم و ضم نون)

اختلاف (۱) [د] دیسو - و بیان اعراب موافق آن *

وازده اکه باک (بکسر همزه و فتح کاف شده و های خفی و با و الف و ضم کاف) - از راه بینی جستجو پدید آمد و از آن
پس سلسله زائیدن سرآغاز شد - و ازین گروه سه کس فرمانروا سرانجام گشتند و بر هفت اقلیم دست چیرگی
برگشادند - راجا سگر (بفتح سین و ضم کاف فارسی و را) - راجا کهتوانگ (بفتح کاف و های خفی و فتح تای
فوقانی هندی و واو و همزه و نون خفی و فتح کاف فارسی) و راجا رگه (بفتح را و ضم کاف فارسی و های خفی) که
دودمین را از فرزندان او شمرند - از برهما اتر پیدا شد (بفتح همزه و سکون تای فوقانی و کسر را) و از چشم راست
او ماه خواهش نمود - و از و چهل و دو و از دو سرآغاز توالد شد - و دو کس ازین میان بعالمگیری اختصاص گرفتند
راجا جدشتر (بضم جیم و کسر دال و سکون شین منقوط و فتح تای فوقانی هندی و را) و راجا سنانک
(بکسر سین و نون و الف و کسر نون و فتح کاف) - و کهتری از پانصد قوم متجاوز است و پنجاه و دو از آن اقیام
دارند و دوازده بس معتبر - و امروز از کهتری نشانی پیدا نیست - برخی از نژاد آن سپاهیگری را بهشته
بدیگر معاملت افتادند و بزبان روزگار کهتری این گروه را گویند - و طائفه شمشیر برگزیده و دیگر آیین برگرفتند
آنها را بزبان عرف راجپوت خوانند و بهزاران قسم منقسم - چندے که امروز درین دولت جاوید طراز
بامور بر میوسند - راتهور (براو الف و فتح تای فوقانی هندی و های خفی و سکون واو و فتح را) چندگونه از
توکر دایاق این ادس شصت هزار سوار و دو لک پیاده باشند - چوهان (بفتح جیم فارسی و سکون واو
و ها و الف و فتح نون) چند شاخ شده اند - سون گرا (بضم سین و سکون واو و نون و کسر کاف فارسی و را
و الف) - کهیچی (بکسر کاف و های خفی و سکون یای تحتانی و کسر جیم فارسی و سکون یای تحتانی) - دیورا
(بکسر مجهول دال و سکون یای تحتانی و فتح واو و را و الف) - هاڈا (بها و الف و دال هندی و الف) نربان
(بکسر نون و سکون را و با و الف و نون) - سپاهی این گروه پنجاه هزار سوار و دو لک پیاده - پنوار (بفتح
بای فارسی و نون خفی و واو و الف و را) پیشین زمان فرمانروائی هندوستان درین گروه بود - و فراوان
بودند - امروز دوازده هزار سوار و شصت هزار پیاده - جادون (بجیم و الف و فتح دال و سکون واو و نون
خفی) پنجاه هزار سوار و دو لک پیاده - بهاتی (بها و های خفی و الف و کسر تای فوقانی هندی و سکون
یای تحتانی) - جاریچه (بجیم و الف و کسر مجهول را و سکون یای تحتانی و فتح جیم فارسی و های مکتوب)
جنوهه (بفتح جیم و ضم نون و سکون واو و فتح ها و های مکتوب) و خانزادهای میوات ازین گروه اند - گهلوت
(بکسر کاف فارسی و سکون ها و فتح لام و سکون واو و فتح تای فوقانی) بیست هزار سوار و سه لک پیاده - سیسودیا
(بکسر سین و سکون یای تحتانی و فتح سین و سکون واو و کسر دال و یای تحتانی و الف) - چندراوت
(بفتح جیم فارسی و نون خفی و دال و را و الف و فتح واو و تای فوقانی) - روشناس این الوس
کچهواهه (بفتح کاف و سکون جیم فارسی و های خفی و واو و الف و فتح ها و های مکتوب) بیست هزار سوار
و یک لک پیاده - سولنکهی (بضم مجهول سین و سکون واو و فتح لام و نون خفی و کسر کاف و های خفی و سکون
یای تحتانی) سی هزار سوار و یک لک پیاده - پریهار (بفتح بای فارسی و کسر را و ها و الف و فتح را) پنج هزار
سوار و ده هزار پیاده - تونور (بضم تای فوقانی و سکون واو و نون خفی و فتح واو و سکون را) لختی سلطنت
این مرز درین گروه بود - ده هزار سوار و بیست و پنج هزار پیاده - بڈگوجر (بفتح با و سکون دال هندی
و ضم کاف فارسی و سکون واو و فتح جیم و سکون را) ده هزار سوار و چهل هزار پیاده - و هر کدام را ازین چند

سال نسب ناہماد ردست دسرمایۂ بینش افروزی کارآگہان - واین داستان افزون ترازانست کہ بطفیلی گفتار دل ازان واپرداختہ آید ٭

وہمچنین بس وشو در شاخ در شاخ - چنانچہ یک قوم بس راکہ بنک گویند (بفتح با وکسر نون وفتح کاف) زبان عرف بنیہ سراید (بفتح با وسکون نون وفتح یای تحتانی وہای مکتوب) وتازی بقال خواند - ہشتاد وچہارگونہ او ونیز نگیان حیرت افزا وشعبدہ ان شگرف وجادو سازان نادرہ کار وتیز دستان سحر اند وزجوق جوق وچنان کارہا بجا آورند کہ اگر نگہ رامات فروشند سادہ لوحان بارگاہ ہستی چہ کہ بسیاری از خرد ثروہان ژرف نگاہ بہ دفتنہ شوند چنانچہ یکی بروے روز برگوید فراز آسمان بر می آیم وپارسائی ونکوکاری شما دریافتہ ہمخوابۂ خود را میسپارم وآنرا سپردہ نخستین ریسمان خام گرد آسا فراہم آوردہ یک سر آن بدست داشتہ چنان برفراز اندازد کہ دیگر سر او ناپدید گردد وبدان دست آویز خود نیز برشود واز نظرہا نہان گردد - وچون لختی بگذرد از ہمان سو اعضاے او یکے پس دیگرے برزمین افتد وآن زن بآئین خویش دران انجمن آتش افروختہ خاکستر گردد - وپس از کمتر زمانے ہمان شخص پدید گردد وسپردہ بازجوید - آن گروہ سرگذشت را بازگذارند واو باور نکند وبر در خانۂ آنکس کہ بدو بازگذاشتہ بود شتافتہ زن را آواز دہد واو برآمدہ نیایشگری نماید وبینندگان شگفت زار ورشوند - ونیز یکے را برروے مردم چہل لخت ساختہ بچادری درپوشند وچون برخوانند تندرست برآمدہ پاسخ آراید - وتنیز سرشت دانہا را برکف دست دارند وبافسون خوانی درہمان زمان سبز گردد وبرگ دہد وبار آرد - وہمچنین انبہ وخربزہ را درغیر موسم پدید آورند - وگزارش افسون خوانی ومار افسائی وجز آن بکالبد گفت درنگنجد ٭

زبانہا

درفراخناے ہندوستان بفراوان زبان سخن سراید - آن اختلاف کہ ازفہمید گی یکدیگر بازندارد از شمارہ بیرون - وانچہ نیارند دریافت دہلی بنگالہ ملتان مارواڑ گجرات تلنگانہ مرہٹ کرناٹک سند افغان شال (کہ میان سند وکابل وقندھار است) بلوچستان کشمیر ٭

دیگر جانور

وچون اندکے از حال حشر جانوران گذاردہ آمد لختے از دیگران برمیگوید - بن مانس (بفتح با وسکون نون ومیم والف وضم نون وسکون سین) این جانوریست میمون آسا سیہ فام درقد وروبآدم ماند وبدوپا چالش نماید - اگرچہ دم ندارد لیکن بربدن او قدرے مو - از بنگالہ درپیشگاہ حضور آوردند وحرکتہای شگفت افزا از وپیدا بود - فیل وشیر ویوز وپلنگ وببر وخرس وگرگ وسگ گوناگون - ومیمون وسیاہ گوش وکفتار وشغال وروباہ وسگلاابی دگربۂ سفید وزرد وپردار کہ قدرے پرواز کند وجز آن فراوان - گویند درندہ ایست سار دول نام خردتر از سگ لیکن شیر وجز آن را طعمۂ خود سازد - بتوجہ شاہنشاہے اسپ پایۂ عربی وعراقی گرفت - کرگدن جانوریست بس شگرف دوبرابر گاومیش وباسپ برگستوان پوشیدہ وبس ماند وپا وناخن بسان فیل وپوزا وچون گاومیش واسپ آسا پلی شکستہ وبرفراز بینی یگان شاخی وپوست او بس درشت وتیر درنگذرد - از وچار آئینہ وسپر وجز آن برسازند - وبراسپ سوار شاخہا دلیرانہ زند - سیاہ آہوے کہ دو شاخ بلند دارد درخوشنمائی وزیبائی بدیگر جانوران نماند - وآہوے کہ از وشک برگیرند

کلانتر از روباه - وموی او درشت و دو دندان نمودار و بجای شاخ لختی برآمدگی - در شمالی کوهستان فراوان شود
گاو قطاس نزدیک بگاو لیکن از دم آن قطاس برسازند و بسا پیوند کنند - و گربهٔ زباد [1] ٭
و شارک خوانائی او حیرت افزاید و شنوندگان از گزارش مردم باز نشناسند - مینه دو برابر آن شکین تن و
منقار و شقیقه و تهٔ دم زرد و بآدم مانا سراید و فصیح گوید - طوطی سرخ و سفید و سبز الوان بود و بلسان آدم سخن
برسراید - امروز بتوجه شاهنشاهی همگی جانوران ایران و توران و کشمیر از شکاری و جز آن فراهم آمده شگفت
افزای دیده وران است - کویل (بضم مجهول کاف و سکون واو و کسر یای تحتانی و سکون لام) مینه آسا سخت
سیاه و سرخ چشم و درازدم - بلسان عشق بلبل او و نیز داستانها برخوانند - پپیهه (بفتح بای فارسی اول و کسر دوم و سکون
یای تحتانی و فتح ها و های مکتوب) از کویل خردتر و دم هم لختی از آن کوتاه و باریک - از درد عشق داستانها برگذارند -
در سر آغاز بارش تازه جوش برزند و آوائی خاص برگذارد و دلسوز فغان او بشب بیشتر باشد و کهن ناسور عشق را
جراحت تازگی پذیرد و از آن لفظ پیو فرا گیرند (بکسر بای فارسی و سکون [1] یای تحتانی و واو) بهندی زبان معشوق را
گویند - هارل (بها ذا الف و کسر را و سکون لام) سبز پرنده ایست سفید منقار سرخ چشم از کبوتر خردتر - بر زمین
نشیند - چون بآب خوردن فرود آید پارچه چوبی بچنگ آورد و بزیر پا داشته سیراب گردد - بیا (بفتح با و یای تحتانی
و الف) زرد گنجشکی است صحرائی - فراوان آگهی درد - فرمان پذیرد و انس گیرد چنانچه ریزه پولها [2] از دست مردم گرفته
آورد و از راه دور بطلب آید و آشیانهٔ خود چنان برسازد که کارآگهان به انسان نیارند ساخت ٭
شگرف کاری جانوران این آباد بوم و نیرنگی رنگهای آن افزون از آنست که این ناشناسا تواند برگذارد -
فسانه طرازان پیشین فراوان بوالعجبیهای او برگذارند لیکن نگارندهٔ اقبالنامه بجز دیده یا آنچه از راستی نشان شنفته
باشد برنسراید بیت من از دیدهٔ خویش گویم سخن ٭ نه ز افسانهٔ داستان کهن ٭

آئین سنگ وزن

شش ذره را مریچ نامند (بفتح میم و کسر را و سکون یای تحتانی و کسر جیم فارسی) و شش مریچ خردل - و سه
خردل سرشف - و هشت سرشف جو - و چهار جو سرخ - و شش سرخ ماشه - و چهار ماشه ٹانک (بتای
فوقانی هندی و الف و نون خفی و کاف) دو ٹانک کول (بفتح کاف و واو و لام) - دو کول تولچه - و دو تو
سکت (بضم سین و سکون کاف و کسر تای فوقانی) - دو سکت پل (بفتح بای فارسی و سکون لام) - دو پل
کف دست - دو کف دست انجل (بفتح همزه و نون خفی و فتح جیم و کسر لام) - دو انجل مانکا (بمیم
و الف و کسر نون و کاف و الف) دو مانکا پرسته (بفتح بای فارسی و را و سکون سین و فتح تای فوقانی
های خفی) و چهار پرسته آڈهک (بهمزه و الف و فتح دال هندی و های خفی و فتح کاف) و چهار آدهک
درون (بضم دال و را و سکون واو و فتح نون) - و دو درون سورپ (بضم سین و سکون واو و فتح
را و بای فارسی) - و دو سورپ کهاری (بکاف و های خفی و الف و کسر را و سکون یای تحتانی) - و اینچه
امروز روائی دارد سه گونه ٭

۱ - وزن جوهری - مدار بر ٹانک و سرخ است - هر ٹانک بیست و چهار سرخ باشد و مثقال مشهور
از وی بدو سرخ بیفزاید - و هر سرخ را بیست بخش کنند و هر یک را بسوه نامند (بکسر با و سکون سین و فتح وا

اختلاف (۱) همچنین در نسخها (۲) [د] پلها ٭

رهای مکتوب) - وبیشتر بدو ونیم بسوه یک برنج شدی همانا باستانی برنج بزرگ بوده وامروز بدو رمینی آررت مهی لیتی خدیو دو بسوه را یک برنج اندازه گرفته اند - هر سرخی ده برنج - وکشورخدیو از کارآگهی برنجها از باباغوری برساخت وناسرگی برخاست - وانچه برای سختن آماده دارند بسوه - برنج - چاریک سرخ - نیمه سرخ - دوسرخ - سه سرخ - شش سرخ (که ربع ٹانک باشد) نیم ٹانک - ٹانک - دو ٹانک - پنج ٹانک - ده ٹانک - بیست ٹانک - پنجاه ٹانک - ودیگر مراتب بآمیزش یکدیگر سرانجام یابد - ودر سرکار مقدس تا یکصد وچهل ٹانک از باباغوری برساخته مهیا دارند چنان آبدارکه از جواهر بازشناسند ٭

۲ - وزن صیرفی - تولچه وماشه وسرخ باشد - هر تولچه دوازده ماشه - وهر ماشه هشت سرخ - وهر سرخ بیشتر بمقدار شش برنج بود وامروز هفت ونیم - وبدانچه برکشند نیم سرخ - یک سرخ - چار سرخ - یک ماشه - دو ماشه چهار ماشه - شش ماشه - تولچه - دو تولچه - پنج تولچه - ده تولچه - بیست تولچه - پنجاه تولچه - صد تولچه - دویست تولچه پانصد تولچه - ودر سرکار والا فراوان مراتب آماده دارند ٭

۳ - وزن دیگر پیشه وران - بیشتر در هندوستان سیر لختی بوزن هژده دام - وبرخی بیست ودو بود - از سرآغاز جاوید دولت به بیست وهشت دام روائی داشت - وامروز لبی - سرداری پنج ٹانک - ودر خرید وفروخت مرجان وکانور سیر دامی پنج ونیم ٹانک اعتبار کردی - واکنون درابج کاسته همان پنج ٹانک برشمارند وانچه در برکشیدن بکار برند بدیشان هشتم بخش سیر - چهارم بخش سیر - نیم سیر - سیر - دو سیر - پنج سیر - ده سیر نیم من - من - از چهل سیر فراهم گردد ٭

دانش هندوستان[1]

درین فراخنا افزون از سه صد وشصت گونه شناسائی درکار باشد - بدان نیر دآویزش بانفس هزار فتنه ردی دهد وبر دشمن دستان سرای خانگی دست چیرگی برگشایند - خواهش تباه به نیستی گراید وانیه درستی دل برافروزد - بابسیاری از شناسندگان نگارنده این شگرفنامه آمیزه گرفت واندازه گفتگوی هرکدام لختی برشناخت - گروهی انبوه از دید وشنود بیرون نروند - حجت جز خیالی گفتار نپندارند وبرهان جز گزارش باستانی نیندیشند - چندی خود را از دلیل پرستان برشمرند ولیکن از درون تیرگی زنگ شبهه برنزدایند - وبرخی جاده گرم روسبک رفتار نظر را در لختی مطالب بسر منزل تحقیق برند[2] واز خویشتن پرستی بدیگر مقاصد نیز رسیده انگارند - وجوقی دل را به بیدلی فروشان وهیچ خران[3] - ودرلی کردن خواهش نابود را غازه بود گردانند - این داستان بدفترها نگنجد - برخوان طفیلی چگونه ناشتا را چاره سگالد - لیکن بارمغانی آگهی جویان اصول را که به نه بازگردد فهرست گونه می نگارد ومقاصد هریک بی حجت بازمیگذارد - بو که انصاف گرایان ژرف نگهی بکار برند ودر روش اشراقی وصوفی ومشائی ومتکلم دربرابر دارند وسنگ عادت پرستی از راه برگرفته دلیل برجویند واستبعاد بیدانشی یکسو نهاده دوربینی فراپیش گیرند ٭

درین آباد بوم هشت گروه اند - مبدا ومعاد وذات وصفات حقائق علوی وسفلی ومعادات وعبادات[1] وآداب سلطنت صوری ومعنوی باستدلال برگذارند - ونهم بانیه وبیچون نگردد واز آغاز وانجام برنخوانند -

اختلاف (۱) در [ه] نیست (۲) [ت] نزند (۳) همچنین د [ک] ودر یک نسخهٔ دیگر - ودر دیگر نسخها بے معنی ٭

هر یک را علمی و عملی دنامها فراوان لیکن بر نسلی که حکمت یونان پیشتر از زمان سلم اول بوده - پیشتر بر برگ تارو توز
بفولادی قلم بر نوشته و امروز بر کاغذ - و در نوشتن از چپ آغاز نند - دو ورق باہم پیوسته نباشد و شیرازه رسم
نبود - بسا دو روست معنی فروغ بینش افزد(۱) دو دل بالش یافت - حکیم که خاطر از گفت تخموشی می‌سرود - زمان زمان
رسمی علوم ملال افزا - از آنکه علم را که بدان نردبان یا به نفس بر فراز حقیقت بر آید دست آویز جاه و مال ساخته
نشیبگاه طبیعت فرو میشوند - و نیز نفس نفس بر ضمیر صافی پرتوی افتد که سالہا(۲) شناسائی بنان و خامه
برنگذارد - پدید آرنده سخن در گفت نیاید و پدید آمده دل برنگیرد - ازین رو بیشتری زبان گفت بکام
خموشی و سر اندیشه در گریبان نزو رفتگی دارد اگرچه گفته اند هر کرا وقت آباد دم بسته از غیب سخن راند
و از عیان(۳) خموشی جوینده گوینده بود و پاینده گنگ - ہمانا زبان را گفت آلودن خود را به بارگاه
غفلت بردن است - دلم از حرف سرائی بر گرفته است و زبانم از گفتار واسوخته نمیدانند که واماندگی
طبیعت ست یا سرآغاز رونمائی حقیقت - تیرگی راه مرا در شورش دارد یا نارسیدگی قافله سالار
این راه دراز - سخن نوشی ست همه زهر و خموشی زهری ست همه نوش و آن راز از اہل(۴) حقیقت خوب می تراود
بهتر از نیاز صیدی نگرفتم و روشن تر از خموشی چراغی ندیدم - اگر حال چنین آشفتگی نداشتی و از حرف سرائی
دل برگرفته نبودی هندی دانش را بسان یونانی تماشا بر ساختی - اکنون بفرمان ارادت آنچه این اقبالنامه
برتابد و وقت را گنجائی مینویسد +

تفصیل نه دانا

نیایک (بفتح نون و یای تحتانی مشدد و الف و کسر یای تحتانی و فتح کاف) دانای علم نیاے -
بیشیکهک (بفتح با و سکون یاے تحتانی و کسر مجهول شین منقوطه و سکون یای تحتانی و کسر کاف و ہاے
خفی و فتح کاف) بر دانش و شناسا گذارده آید - بید انتی (بکسر مجهول با و سکون یای تحتانی و دال و الف و
نون خفی و کسر تاے فوقانی و سکون یاے تحتانی) داننده علم بید انت - میمانسک (بکسر میم و سکون یای
تحتانی و میم و الف و نون خفی و فتح سین و کاف) شناسنده علم میمانسا - سانکهه (بسین و الف و نون خفی
و سکون کاف و ہاے خفی) یاتنجل (بیای فارسی و الف و فتح تای فوقانی و نون خفی و فتح جیم و لام) - جین
(بفتح جیم و سکون یاے تحتانی و فتح نون) - بودهه (بفتح با و ضم واو و فتح دال مشدد و ہای خفی) - ناستک
(بنون و الف و سکون سین و کسر تاے فوقانی و فتح کاف) - هر کدام بر دانش جداگانه و پذیرای آن گزارش یابد -
براہمه سه پسین را گمراه اندیشند - و دانائی را از آن شش بیرون ندانند و کهت درسن نامند (بفتح کاف و
ہاے خفی و سکون تای فوقانی هندی و فتح دال و سکون را و فتح سین و سکون نون) یعنی شش روش دانش
نیایے و بیشیکهک در بسیارے مطالب پیوند یکتائی دارند چنانچه بید انت و میمانسا و همچنین سانکهه
و پاتنجل +

نیامی (بکسر نون و یاے تحتانی و الف و فتح یای تحتانی) پدید آرنده این حکیم گوتم است - علم زار بست
از طبیعی و الٰهی و ریاضی و منطق و مناظره - ایزد جہان را از تعدد و زادن و زائیدن و جسمانیت و دیگر نقائص

اختلاف (۱) [منا د] افزوزد (۲) [ک] شاہان (۳) [ک] اعیان (۴) [ه د] و آن راز در اہلیت
خوب می تراود - در یک نسخه - آن راز دار اہلیت خوبانی سراید +

پاک دانند - ازلی و ابدی - آفرینده و نگاه دارنده - بسیط حقیقی برشمارند - لیکن برگویند پیکری برآفرینند و بدان پیوند خاص برگیرد - چنانچه تن به پیوند جان دستمایهٔ کارکرد آید همچنان پیکری ایزدی علاقه چهره کشای کارگرد و غباری برقدسی دامنش ننشیند - گفتار ایشان بگزارش نصاری نزدیک - و بالهی نامها گرایند لیکن قدیم منگارند دادار جهان آفرین بمیانجی آن پیکر بجهانیان کتابی رسانید - آنرا بید گویند (بکسر مجهول با و سکون یای تحتانی و فتح دال) - افزون از صد هزار اشلوک (در ود بضم همزه و سکون شین منقوطه و ضم مجهول لام و سکون واو و فتح کاف) هر کدام از چهار چرن فراهم آید (بفتح جیم فارسی و سکون را و فتح نون) و چرن کم از هشت و بیش از بیست و شش اچهر نباشد - و درین کتاب افزون از بیست نبود (بفتح همزه و جیم مشدد فارسی و های خفی و فتح را) یک حرف است یا دو حرف ثانی ساکن - و یکی از قدسی نفوس که آنرا بیاس[(۱)] نامند این کتاب را چهار لخت برساخت و هر بخش را جداگانه نامی برنهاد - رگ بید (بکسر را و سکون کاف فارسی) و ججر (بفتح جیم اول و ضم جیم ثانی و سکون را) سام (بسین والف و فتح میم) اتهربن (بفتح همزه و تای فوقانی و های خفی و سکون را و فتح با و نون) - الهی کتب این چهار را برشمرند - و طائفه برآنکه نخستین پیکر چهار دهن داشت از هر یک کتابی برگذارد - و شگرف آنکه هر برهما که پدید آید همان حرف و الفاظ را بی کم و بیش برگوید - ایزد را فاعل مختار دانند و کردار بندگان را معلول قدرتین شمرند - خوبی و زشتی کارها از کتب الهی شناسند - و بد و زخ و بهشت گروند - نخستین را نرک (بفتح نون و را و کاف) و در سفلی عالم نشان دهند - و پسین را سرگ (بضم سین و سکون را و کاف فارسی) در جهان علوی دانند - و بودن در بهشت و دوزخ را همیشگی نشمرند - هر چند گاهی باندازهٔ اعمال ناخوش بدوزخ شتابند و در آنجا بادافراه یافته بیرون آیند و پیکرها برگیرند و بشایسته کرداری در بهشت سعادت اندوزند و سپس بیرون شده بصورتها چالش رود[(۲)] - و همچنین آمد و شد کنند تا پاداش و بادافراه پیشین کارها بانجام رسد و ازین دو سرا بی نیازی روی دهد و از شادی و غم رهائی یابد چنانچه لختی گفته آید ٭

و از اجزای عالم برخی را قدیم و بعضی را حادث پندارند چنانچه گذارده آید - و ایزد را هشت صفت برگویند و اعراض برشمارند - گیان (بکسر کاف فارسی و یای تحتانی و الف و نون) دانش - آینده و گذشته و حال نهان و آشکارا کلی و جزوی برشناسد - نادانی و فراموشی بدو راه نیابد - اچها (بکسر همزه و تشدید جیم فارسی و های خفی و الف) خواهش - هر چیز بارادت او طراز هستی گیرد و بکنج نیستی درآید - پریتن (بفتح بای فارسی و فتح را و یای تحتانی و سکون تای فوقانی و فتح نون) تدبیر کار و ترتیب اسباب تا هستی و نیستی چهره افروز سنکهیا (بفتح سین و نون خفی و کسر کاف و های خفی و یای تحتانی و الف) مراتب اعداد - و آن بر سه گونه بود یکی دو و از دو نخستین را ایزدی صفت پندارند - پرمان (بفتح بای فارسی و کسر را و میم و الف و فتح نون) مقدار - و آنرا بر چهار گونه دانند چنانچه گفته آید - چون ایزد بیچون را همه جا دانند مقدار او بیرون از اندازه بود - پرتهکتو (بضم بای فارسی و سکون را و فتح تای فوقانی و های خفی و سکون کاف و ضم تای فوقانی و فتح واو) تشخیص و تمیز - بلسان سنکهیا سه گونه دانند و قسم اول صفت الهی - سنجوگ (بفتح سین و نون خفی و ضم مجهول جیم و سکون واو و کاف فارسی) پیوستن - و همه را بدو پیوند - بهاگ (بکسر بای اول و فتح دوم و های خفی و الف و فتح کاف فارسی) جدا شدن - و شش پسین را قدیم برشمرند ٭

اختلاف (۱) [د] ابیاس (۲) [متن] تابند ٭

درین فن از شانزده چیز گفتگو رود و هر یک را پد ارتهه نامند (بفتح بای فارسی و دال والف و فتح را و سکون تای فوقانی و های خفی)۔ و هیچ چیز ازین گزارش بیرون نبود۔ اگرچه از دوم برنگذرد بلکه از قسم ارتهه لیکن برای شناسائی تفصیلے برنهاده۔ پرمان (بفتح بای فارسی و را و میم والف و ضم نون)۔ پرمیی (بفتح بای فارسی و را و کسر مجهول میم و سکون یای تحتانی اول و فتح یاے تحتانی دوم)۔ سنشی (بفتح سین و نون خفی و فتح شین منقوط و یای تحتانی)۔ پریوجن (بفتح بای فارسی و را و ضم یای تحتانی و سکون واو و فتح جیم و نون)۔ درشٹانت (بکسر دال و سکون شین منقوط و تای فوقانی هندی والف و نون خفی و فتح تای فوقانی)۔ سدھانت (بکسر سین و فتح دال مشدد و ہاے خفی والف و نون خفی و فتح تاے فوقانی)۔ اویو (بفتح همزه و واو و یاے تحتانی و واو)۔ ترک (بفتح تای فوقانی و سکون را و فتح کاف)۔ نرنی (بکسر نون و سکون را و فتح نون و یاے تحتانی)۔ باد (بیا والف و فتح دال)۔ جلپ (بفتح جیم و سکون لام و فتح باے فارسی)۔ بتنڈا[1] (بکسر با و فتح تای فوقانی والف و فتح نون خفی و دال هندی والف)۔ هیتوابھاس (بکسر مجهول ها و سکون یای تحتانی و ضم تای فوقانی و واو والف و با و ہاے خفی والف و فتح سین)۔ چھل (بفتح جیم فارسی و ہاے خفی و فتح لام)۔ جات (بجیم والف و کسر تاے فوقانی)۔ نگرہستان (بکسر نون و سکون کاف فارسی مشدد و فتح را و ها و سکون سین و تاے فوقانی والف و فتح نون)۔

پرمان بدو درست شناسائی دست او فتد و آن بر چهار گونه بود۔

پرتھچھ (بفتح بای فارسی و سکون را و کسر تاے فوقانی و فتح های خفی و تشدید جیم فارسی مفتوح و های خفی) حواس شش‌گانه دور از عیوب۔ پنج ظاهر و من[2] (بفتح میم و نون) چنانچه لختے ازو گفته آید۔ انمان (بفتح همزه و ضم نون و میم والف و فتح نون) قیاس۔ اُپمان (بضم همزه و باے فارسی و میم والف و فتح نون) تشبیه و تمثیل۔ سبد (بفتح سین و سکون با و فتح دال) گذارده راستی نشان پارساگوهر۔ و فراوان دانش درین چهار برگذارند۔

پرمیی دریافته و آن ناشمر را دوازده برشمارند۔ آتما (بفتح همزه والف و فتح تای فوقانی و میم والف)۔ سریر (بفتح سین و کسر را و سکون یای تحتانی و فتح را)۔ اندری (بکسر همزه و نون خفی و کسر دال و را و فتح یاے تحتانی)۔ ارتھ (بفتح همزه و سکون را و فتح تاے فوقانی و ہاے خفی)۔ بدھ (بضم با و کسر دال مشدد و ہاے خفی)۔ من (بفتح میم و نون)۔ پرورت (بفتح بای فارسی و سکون را و کسر واو و سکون را و کسر تای فوقانی)۔ دوکھ[3] (بضم دال و سکون واو و فتح کاف و ہاے خفی)۔ پرتی بھاو (بکسر بای فارسی و کسر مجهول را و سکون یای تحتانی و کسر تاے فوقانی و فتح یای خفی و فتح با و ہاے خفی والف و فتح واو)۔ پھل (بفتح باے فارسی و ہاے خفی و فتح لام)۔ دکھ (بضم دال و فتح کاف مشدد و ہاے خفی)۔ اپورگ (بفتح همزه و بای فارسی و واو و سکون را و فتح کاف فارسی و ہاے خفی)۔

آتما جوهریست لطیف همه جا فرو گرفته۔ دانش بدو وابستید۔ و آنرا بر دو گونه شمرند۔ جیوآتما (بکسر جیم و سکون یای تحتانی و فتح واو) ابدان لبشری و حیوانی و نباتے گیرد و هر[4] پیکر را نفس جداگانه انگارند و شناسائی

اختلاف (۱) [ه د] تبنڈا۔ بکسر با و فتح تاے فوقانی و نون خفی الخ (۲) [ش] بضم میم (۳) [ک] در که و حرکات و سکنات موافق آن (۴) [ت ا] هر نفس را پیکر جداگانه۔

ا و در محسوسات و معقولات بی پیوند جوہر من کہ حال او گفتہ آید[1] صورت نہ بندد - پر آتما (بفتح بای فارسی و سکون را) ایزد بیچون یکی و قدیم پندارند - شناسائی او بی من دانند ❊

سریر بدن و آن بر دوگونہ باشد - جونج (بضم جیم و سکون واو و کسر نون و سکون جیم) انچہ از نر و مادہ پدید آید - اجونج (بفتح ہمزہ) نہ اینچنین - نخستین بر دوگونہ بود - جرایج (بفتح جیم و را و الف و ضم یای تحتانی و فتح جیم) خداوند زہدان - انڈج (بفتح ہمزہ و نون خفی و فتح دال ہندی مشدد و جیم) در بیضہ ہستی گیرد - و ہر دو از پنج آخشیج - و بین بر چہار گونہ نخست پارتھو (بای فارسی و الف و سکون را و کسر تاے فوقانی و ہای خفی و فتح واو) پیکرشان از خاک باشد - دوم آپی (بہمزہ و الف و کسر بای فارسی و فتح یای تحتانی) از آب - سوم تیجس (بفتح تای فوقانی و سکون یای تحتانی و فتح جیم و سین) از آتش - چہارم بایوپی (ببا و الف و فتح یاے تحتانی و کسر مجہول واو و دو یای تحتانی نخست ساکن و دوم مفتوح) از باد ❊

اندری پنج حواس ظاہر و من کہ جوہریست لطیف با دل صنوبری پیوند خاص دارد آگہی از وے پدید آید و آنکہ آدمی بشہرہاے دور دست سیر خیالی نماید از جنبش او انگارند و برخلاف آتما ہمہ جا ندانند - و میمانسا لبسان او ہمہ جا دانند ❊

ارتھ - آن ہفت گونہ بود - درب (بفتح دال و کسر را و فتح با) - گن (بضم کاف فارسی و فتح نون) - کرم (بفتح کاف و سکون را و فتح میم) - سامانی (بسین و الف و میم و الف و کسر نون و فتح یای تحتانی) - بسیکہ (بکسر با و سین و سکون یای تحتانی و فتح کاف و ہای خفی) - سموای (بفتح سین و سکون میم و واو و الف و فتح یای تحتانی) ابھاو (بفتح ہمزہ و با و ہای خفی و الف و فتح واو) ❊

نخستین عبارتست از جوہر و آنرا در ہمہ جا دانند و ہمہ را قدیم شمرند لیکن در عنصر چہارگانہ جزو لایتجزے را ہمیشگی انگارند - آتما - من - آکاس - عناصر چہارگانہ - کال (بکاف[2] و الف و سکون لام) - دسا (بکسر دال و سین و الف) - حال اول و دوم گفتہ آمد - سومین جوہر لطیف و در ہمہ جا دانند و آواز بدو قائم و عناصر چہارگانہ را لبسان یونانی برگذارند لیکن با درابر قرار ہمہ پندارند - کال زمانہ و آن جوہریست لطیف ہمہ جا - و ساجہت و آنرا نیز بہ انسان پندارند - و قائم بغیر را شش گونہ دانند - کرم - جنبش و رفتار و آن بر پنج روش بود - دوری و جہت بالا و جانب پائین و تبضی و انبساطی و آنرا حادث پندارند - سامانے[3] - کلی بودن یکی دانند و ذاتی و عرضی برگذارند نخستین را قدیم پندارند و قیام او بجوہر و عرض و حرکت اندیشند و جات سامان گویند (بجیم و الف و سکون تاے فوقانی) و دومین اپادھ سامان (بضم ہمزہ و باے فارسی و الف و کسر دال و ہاے خفی) حادث و بہمہ قیام نماید - بسیکہ قائم بغیر است کہ در ذات خود از ہمہ جدا است و تکیہ گاہ را جدا سازد و آن جز در جوہر قدیم نبود و بیر تھکتو کہ در عرض خواہد آمد اگرچہ جدا سازد لیکن نہ بدان پایہ و خود نیز بہ انسان متمیز نے - سمواے - پیوستن پنج چیز[4] با تکیہ گاہ خویش - حرکت با خداوند آن - عرض با جوہر - مادہ با شی چون گل با کوزہ و تار با پارچہ - کلی با جزئی کہ در دید ای گیرد - تشخیص[6] با جوہر قدیم - شگرف آنکہ سمواے را یکی و قدیم برشمارند - و نزد این گروہ پیوستن سہ گونہ بود -

اختلاف (۱) [گ] آمد (۲) [ک] کال بکاف فارسی (۳) سیغہ گن (۴) [نسخہ ک گ] سامان (۵) [؟] چیزی (۶) [ث ا ش] تشخیص ❊

نخستین انچه گذارده آمد - واگر میان دو جوهر بود آنرا سنجوگ خوانند چنانچه در گزارش اعراض گفته آمد و بسیار دانند - دیگر پیوند مجرد ومادی چون نفس با تن - این را سروپ نامند (بضم سین و را وسکون واو وبای فارسی) *

ابهاو نیستی قائم بغیر پندارند وآن بر دو گونه بود - سنسرگابهاو (بفتح سین ونون خفی وفتح سین وسکون را وکاف فارسی والف وفتح با وهای خفی والف وواو) عدم چیزیست - انیونیابهاو (بفتح همزه وکسر نون مشدد وضم یای تحتانی وسکون واو وکسر نون ویای تحتانی والف) نیستی که درمیان دو چیز باشد چنانچه گویند این آن نیست - این عدم منسوب الیه خویش در یک زمان ویکجا فراهم گردد نخستین قسم را سه گونه برگذارند - پراگ بهاو (بفتح بای فارسی ورا والف وکاف فارسی) عدم سابق - پردهنسابهاو (بفتح بای فارسی ورا ودال وهای خفی ونون خفی وسین والف) عدم لاحق - اتنتابهاو (بفتح همزه وکسر تای فوقانی ونون خفی وتای فوقانی والف) عدم چیزیست که بدو در یکجا فراهم نگردد[1] و در یک زمان جمع آید چون زید موجود بر ساحل دریا معدوم است در دشت *

وقائم بغیر که ازین پنج گونه نبود عرض دانند وآنرا اگن گویند وبیست وچهار قسم انگارند - ۱ - روپ (بضم را وسکون واو وفتح بای فارسی) رنگ - اصول آنرا پنج دانند - سرخ - زرد - کبود - سیاه - سفید ودیگر رنگها از آمیزش پدید آید - ۲ - رس (بفتح را وسین) مزه - شش نوع شمرند - شیرینی - تلخی - ترشی - نمکینی - تیزی - زمختی - ۳ - گنده (بفتح کاف فارسی ونون خفی وفتح دال وهای خفی) بو - ۴ - سپرش (بسکون سین وفتح بای فارسی وسکون را وفتح شین منقوط) انچه بسودن دریافته شود وآنرا سه نوع دانند - سرد - گرم - معتدل - ۵ - سنکهیا (بفتح سین ونون خفی وکسر کاف وهای خفی ویا والف) مراتب اعداد وآن بر سه گونه - یکی ودو وافزون - ۶ - پرمان (بفتح بای فارسی وکسر را وميم والف وفتح نون) مقدار وآنرا چهار قسم انگارند - آن (بفتح همزه وضم نون) قدر جزء لایتجزی - هرسو (بفتح ها ورا وسکون سین وفتح واو) مقدار دو جزء - و دنک نیز گویند (بکسر دال وضم نون وفتح کاف) دیرگه (بکسر دال وسکون یای تحتانی ورا وفتح کاف فارسی وهای خفی) اندازهٔ سه جزء وافزون - مهت (بفتح میم وها وسکون تای فوقانی) قدر آکاس ومانند آن - ۷ - پرتهکتو - بدو اشیا از یکدیگر متمیز گردند کلیست در ذات خود وتشخیص[2] آنرا بشایبه[؟] بیکی ندانند - وآنرا بر سه گونه شمارند چنانچه گویند یکی مثل آن نیست یا دو یا افزون بسان او نیست - ۸ - سنجوگ (بفتح سین ونون وضم مجهول جیم وسکون واو وفتح کاف فارسی) پیوستن دو جوهر قدیم وغیر قدیم که بجنبش یکدیگر با یکی بهم پیوندند وچون سمواهی یکی ندانند - ۹ - بهاگ (بدو بای اول مکسور وهای خفی والف وفتح کاف فارسی) جدا شدن یکدیگر - ۱۰ - پرتو (بفتح بای فارسی ورا وضم تای فوقانی مشدد وفتح واو) دوری زمان یا مکان - ۱۱ - اپرتو (بفتح همزه) نزدیکی بد انسان - ۱۲ - بدهه (بضم با وکسر دال مشدد وهای خفی) دریافت نفس ناطقه - ۱۳ - سکهه (بضم سین وفتح کاف وهای خفی) آسودگی - ۱۴ - دکهه (بضم دال وفتح کاف وهای خفی) رنج - ۱۵ - اچهیا (بکسر همزه وفتح جیم فارسی مشدد وهای خفی ویای تحتانی والف) خواهش - ۱۶ - دویکهه (بضم دال وکسر مجهول واو وسکون یای تحتانی

اختلاف (۱) [ص] فراهم شود (۲) [ک ۳] تشخیص *

وفتح کاف وہاے خفی) خشم - ۱۷ - پرتین (بفتح باے فارسی ورا ویای تحتانی وسکون تاے فوقانی ونون) تدبیر انجام خواہش وکارکرد آن - ۱۸ - گرتو (بضم کاف فارسی ورا وتای فوقانی وفتح واو) گرانی - وسبکی را از اعراض نشمرند - عدم گرانی پندارند - ۱۹ - دروتو (بفتح دال وسکون را وفتح واو وضم تاے فوقانی مشد دوفتح واو) روانی - ۲۰ - سنیہ (بسکون سین وکسر نون وسکون یاے تحتانی وہا) روغنی بودن - ۲۱ - سنسکار (بفتح سین ونون خفی وفتح سین وکاف والف وفتح را) عرضی کہ چون پدید آید جوہر را بدان حالت کہ بوده باز آرد - آنرا بر سہ گونہ دانند - بیگ (بکسر با وسکون یاے تحتانی وفتح کاف فارسی) وآن عرضی ست از جنبش پدید آید وحرکت را نیز باعث گردد چون چالش تیر پس از سر دادن از کمان خانہ - ونزد این گروه حرکت دران سوم فرو شود ناگزیر از داین عرض پدید آید وبجنبش آرد - بھاونا (بفتح با وہاے خفی والف وفتح واو ونون والف) وآن خاص نفس ناطقہ باشد از دخاطر رفتہ بیاد آید وچون دانش بر بیش از سہ آن نباید ناگزیر باین عرض گردند واز دریافت مانند یا پژوہش یا ناگہانی پدید آید وسرمایۂ یاد کرد فراموش گردد - ستھتتھاپک (بسکون سین وکسر تاے فوقانی وہاے خفی وفتح دو تاے فوقانی وہاے خفی والف وفتح باے فارسی وکاف) پیچیده وکج کرده باز بجاے خویش آرد وبرعکس - ۲۲ - دھرم (بفتح دال وہاے خفی وسکون را ومیم) حالتی از شایستہ کرداری در نفس ناطقہ ہویدا شود ۲۳ - ادھرم (بفتح ہمزه) خلاف آن - واین گروه را رای آنست کہ نفوس بدست آویز این دو عرض در گوناگون پیکر درآیند واز غم وشادی پاداش برگیرند - از نخست بہشتی پیکر برگیرد واز پسین دوزخی - در مرت لوک بودن از ہر دو سرانجام یابد - ۲۴ - سبد (بفتح سین وسکون با وفتح دال) آواز ‏.

چہارده عرض نفس ناطقہ را باشد - بدھ - سکھ - دکھ - اچھیا - دویکھ - پرتین - دھرم - ادھرم - بھاونا سنسکار - سنکھیا - پرمان - پرتھکتو - سنجوگ - بھاگ - وہ پیشین از وو درنگذرد - وسنکھیا - پرمان - پرتھکتو - سنجوگ - بھاگ - سبد - ہرشش آکاس باز گردند - وسبد خاصہ او - وغیر از سبد ہر پنج مذکور اعراض کال ودسا - وبا آن پنج تا پرتو اپرتو بیگ سنسکار ہشتگانہ عرض من - سپرش - سنکھیا - پرمان - پرتھکتو - سنجوگ - بھاگ - پرتو - اپرتو - بیگ سنسکار ہر نہ عرض باد - روپ - سپرش - سنکھیا - پرمان - پرتھکتو - سنجوگ - بھاگ - پرتو - اپرتو - دروتو - بیگ سنسکار - یازده عرض آتش وگرم سپرش خاصہ او - روپ - رس - سپرش - سنکھیا - پرمان - پرتھکتو - سنجوگ - بھاگ - پرتو - اپرتو - گرتو - دروتو - سنیہ - بیگ سنسکار - چہارده عرض آب - وگرم - سنیہ - سپرش خاصہ او - وہمین چہارده اعراض زمین لیکن بجای سنیہ گندھ - وآن در جزو او یافتہ نشود ‏.

اعراض قدیم - ششش در ایزد - بدھ - اچھیا - پرتین ایک[1] - سنکھیا - مہت پرمان ایک[1] - پرتھکتو - وسہ در جیو آتما ومن وآکاس وکال ودسا - پرمان ایک - سنکھیا - ایک[1] - پرتھکتو - وچہار در جزو لا یتجزی باد - سپرش ایک[1] - سنکھیا - پرمان ایک[1] - پرتھکتو - وپنج در جزو آتش - روپ - سپرش ایک - سنکھیا - پرمان ایک - پرتھکتو - ورنہ در جزو آب - روپ - رس - سپرش سنیہ ایک - سنکھیا - پرمان ایک - پرتھکتو گرتو - دروتو - چہار در جزو خاک - ایک سنکھیا - پرمان ایک - پرتھکتو - گرتو - گویند جز اعراض قدیم

اختلاف (۱) این لفظ در ہمہ نسخہا ‏.

واچھیا و پرتین و بده در غیر انیه دو سکه دکه دویکه شنبدانی پدید آیند و بدیگران نه بایستند[2] و در سوم تا بو دگر دند و باقی زمان در از نپایند - و چنان برگذارند هشت عرض کلی اند - سنکھیا - پرمان - پرتھکتو - سنجوگ - بجھاگ - پرتو - اپرتو - گرتو - وانچه بدو چیز ایستد چهار - سنجوگ - بجھاگ - سنکھیا غیر از یک - پرتھکتو غیر از یک - و اعراضی که تنها در من[3] آید شش تا برگذارند - بده - سکه - دکه - واچھیا - دویکه - پرتین - وانچه بقیاس معلوم میشود چهار دهرم - ادهرم - بھاونا سنسکار - گرتو ❖

واز فراوان تقسیم اعراض بهمین قدر بسند نمود ❖

بده - چون اقسام ارته گذارده آمد آغاز در پنجم قسم پریمے نمود - اگرچه در دوم قسم ارته گزارش یافت لیکن برخی حال اینجا برگذارند - وآنرا بر دو گونه ساخته اند - یکی آنکه بوسیلهٔ چهار پرمان شود آنرا انبھو گویند (بفتح همزه وضم نون وفتح با وهاے خفی وفتح واو) و دیگر انچه از خاطر رفته بیاد آید و بدست آویز بھاونا سنسکار شود[1] آنرا سمرت خوانند (بضم سین وکسر میم ورا وتای فوقانی) نخستین دو گونه بود - نفس امرے وجز و آن - پسین بر سه قسم دانند - شنشی (بفتح شین منقوط ونون خفی وفتح شین منقوط و یای تحتانی) شک آمود بودن - بپرجی (بکسر با وفتح باے فارسی وسکون را وفتح جیم و یای تحتانی) غیر واقع را واقع انگاشتن - ترک (بفتح تای فوقانی وسکون را وفتح کاف) این هشتم پدارته است - در جای خود گذارش یابد ❖

من چنانچه در جوهر گذارده آمد اینجا نیز تفصیلے برنگاشته آید - پروِرت بکار داشتن من و زبان و دیگر اعضا به نیک و بد - گویند در کردار ظاهری چهار چیز باید - دانستن - خواستن - تصمیم عزیمت - جنبش بدن ❖

دوکه علت پرتین را گویند وآنرا بر سه گونه شمرند - راگه خواهش را گویند (برا والف وفتح کاف فارسی وهای خفی) - دویکه خشم (بضم دال وکسر واو مجهول وسکون یای تحتانی وکاف وهای خفی) - موه (بضم مجهول میم وسکون واو وفتح ها) غیر واقع[4] انگاشتن ❖

پریت بھاو - زیستن بعد از مردن وتعلق گرفتن نفس ناطقه با بدن و مردن پس از زیستن و گسیختن علاقه پس از پیوستن ❖

پھل نتیجهٔ دهرم وادهرم ❖

دکھ رنج نقیض سکه و اینجا سکه را نیاورد از انکه راحتهای جهان را غم برشمارند ❖

اپورگه - دور شدن غم برنهجی که دیگر پدید نیاید - غم را بیست و یک شمرند - شش حواس مذکور - شش مدرک اینها - شش دانائی که ازین حواس پدید آید - بدن که بنگاه بلاهاست - شادی متعارف که آغشتهٔ غم است غم - خلاصهٔ سخن آنکه دکه عبارت است از انچه او را نخواهند و بآن دردمندے بهم رسد - و رسیدن بپایه که این شمردها به نیستی گراید مکت خوانند و نفس ناطقه درین حال بحس و شعور گردد - و به بدن نه پیوندد و از بهشت و دوزخ رهائی یابد - سرمایهٔ غم پیوستن نفس ناطقه به بدن انگارند و آنرا . گوبند (بفتح جیم ونون وسکون میم) - هستی او از دهرم وادهرم باشد و به پیوستگی نفس یاداش

اختلاف (۱) همچنین در نسخها (۲) در [ع ه ک] نیست (۳) [ع ه ک] تنها من در یا بدشش (۴) [د] غیر واقع را واقع ❖

نیکی وبدی یابد - و از کرم برخیزد - و شایسته وقت و ناشایست کار، و غم و شادی از کرم (بفتح کاف و سکون را و میم) و پیدائی آن از جتن (بفتح جیم و تای فوقانی و سکون نون) - مرادف پرتین و پرورت یعنی تدبیر کار - و از خواهش کرا آزار - اگه گویند هستی یابد - و آن از متهیای گیان (بکسر میم و تای فوقانی مشدد و های خفی و یای تحتانی و الف و کسر کاف فارسی و یای تحتانی و الف و نون) دانش تباه - و آن از بهادنا سنسکار پیدایش پذیرد - از گزارش جان و تن و شایسته کارها اسباب درست دانش پدید آید و سنسکارهای ستوده سرانجام یابد - ناشناسندگی نابود شود و حقیقی دانائی چهره برافروزد و آمد و شد فرونشیند*

برخی چنان برگذارند چون آگهی شایسته فروغ افزاید کج بینی و نادانی روی در نیستی نهد و آن راگو و دیکو (یعنی خواهش و خشم) رخت[1] بربندد - و از آن پرورت به نیستی گراید و از نبودن آن چشم پرده نشین عدم آید و درد و غم راه نابودی گیرد و مکت جاوید نشاط آورد - گروهی چنان سرایند از تت گیان متهیای گیان ناپدید گردد و آن سرمایه نابود اچهیاشود و ادخانه بر انداز پرتین آید و آن کرم را به نیستی فرستد و آن دهرم و ادهرم را به دارند و از آن نقش جسم سترده آید و آن دکه را به نیستی نشاند - لیکن نیایک گوید چون پیکر عنصری نوردیده[2] آید دانائی نیز نماند[3] - و انش و الابسته چیزی سرانجام یابد - شروِن (بفتح شین منقوط و را و واو و نون) شنیدن و د - یافتن بید و داستانهای آگاه دلان چنانچه هست و آن بی یاوری راه رفته صورت نبندد و مَنن (بفتح میم و نون و سکون نون) بدانچه از آن ایزدی کتاب و گزارش[4] نیکوان فراگرفته باشد همت گمارد که به فروغ براهین روشن گردد و دل بیقین گراید - و برخی آنرا چنین[5] برگذارند آدمی پس از آن دریافت همواره درین اندیشه باشد که نفس ناطقه چیست و او از همه جداست - ندهیاسن (بکسر نون و فتح دال مشدد و های خفی و یای خفی و الف و فتح سین و سکون نون) از افزونی ملاحظه و فراوان گشتن سراپای آن مقاصد خوی او گردد و همواره در پیشگاه دید و کردار بوده حقیقت آرای شود - و جوقی چنین برگویند که ملاحظه نفس ناطقه بطرزی استمرار گیرد که این سررشته نگسلد - و چون این سه چیز بلزمی درست وجدی شگرف فراهم آید دانش بزرگ حاصل گردد و از تنگنای غم و شادی و شکنجه تن رهائی یابد - و این گروه به کاییوه گراشند (بکاف و الف و فتح یای تحتانی و کسر[6] با و ضم یای تحتانی و سکون را و واو و فتح ها) - چنین سرایند چون یکی از بختاوران سعادت منش را نیز آگهی پدید آید[7] تواند از دو بگذشته و آینده خویشتن شناسا آید و داند که چند بار دیگر پیوند پیکری روی دهد و خواهد که زودتر گذرد او را ایزد بیهمال سترگ نیروی بخشد و در کمتر زمانی چندین بدن برگیرد و بیک نفس ریک من بیاملائم و ناملائم روزگار برکشد و چون آن پیکرهای عنصری درنوردد بسعادت جاوید پیوندد - و برآنند که همگی آدمیان را مکت شود[8] - و عالم را اگرچه سرآغاز نداند لیکن زادن و زائیدن بانجام رسد*

سَنشی - شک آمود بودن سه گونه شمرند - از دید عوارض مشترک بهم رسند چنانچه از دور چیزی نمودار شود و در درخت و آدم و جز آن بودن دو دله گردد - و از دید نشان خاص پدید آید چون او در قدیم و حادث نباشد یا در جوهر و عرض نبود شک چهره برافروزد که این قدم دارد یا حدوث و جوهر است

اختلاف نسخ: (۱) [ک م] برخت (۲) [ک م] نوردیده (۱) دیده، [ن ص] ورزدیده (۳) [ص ا] نیز نماید - [ا] باید نقد (۳) نیز نماند [ن] نیز نماید (۴) در [ک ص] نیست (۵) [ک] چنین (۶) [ا] کسر تای فوقانی (۷) در همه نسخ نیز (۸) [ک] نشود*

یا عرض۔ ونیز از سخن پیدائی گیر دہرگاہ دو فروہیدہ مرد دانش سگال با یجاب وسلب آویزہ نمایند ٭
پر یوجن انچہ برای او بکار کرد گرایند آنرا علت شمرند۔ وعلت از سہ افزون ندانند۔ فاعلی شرائط و اسباب ور وا عتبار کنند وآنرا نمت کارن گویند (بکسر نون ومیم وفتح تاے فوقانی مشدد وکاف والف وفتح را ونون)۔ مادی آنرا سمواے کارن نامند (بفتح سین ومیم وواو والف وکسر یاے تحتانی)۔ صوری آنرا اسمواے کارن خوانند (بفتح ہمزہ)۔ علت را کارن گویند (بکاف والف وفتح را ونون)۔ ومعلول را کارج (بکاف والف وکسر را وفتح جیم)۔ وعلت تامہ ساما گری (بسین والف وفتح میم وکاف فارسی مشدد وکسر را وسکون یای تحتانی)۔ تفصیل این در ہندی نامہا در نخستین بد ارتھ گذارش یافتہ ٭
دشٹانت۔ گذاردن جائے کہ نسبت[1] استلزامی پیدا باشد ٭
سدھانت۔ بدلیل روشن شدہ ٭
اویو۔ ناگزیر قیاس۔ وآن از پنج درنگذرد۔ ۱۔ پرتگنیا (بفتح باے فارسی وسکون را وکسر تاے فوقانی وسکون کاف فارسی وکسر نون ویاے تحتانی والف) گذارش مدعیٰ[2] چنانچہ گویند آتش درین کوہ است ۲۔ ہیت (بکسر مجہول ہا وسکون یای تحتانی وضم تای فوقانی) ثبوت ملزوم چون دود کہ از وبہستی آتش گرایند وآن سرمایۂ قیاس بود وآنرا باعتبار[3] نسبت لزومی بر سہ گونہ دانند۔ اگر لزوم در ثبوت است کیولا انوئی نامند (بکسر مجہول کاف وسکون یای تحتانی وفتح واو ولام والف وفتح ہمزہ ونون مشدد دو واو وکسر ہمزہ وسکون یاے تحتانی)۔ واگر در نفی ست کیول تبرکی (بکسر کاف وسکون یاے تحتانی وفتح واو ولام وکسر با وسکون تاے فوقانی وکسر را وسکون یاے تحتانی وکسر کاف وسکون یاے تحتانی) و اگر در ہردو انوئی تبرکی (بفتح ہمزہ ونون مشدد دو واو وکسر ہمزہ وسکون یاے تحتانی)۔ ودر قسم سوم پنج چیز لازم شمرند تا قیاس تمامے یابد۔ پچہ ستو (بفتح بای فارسی وجیم فارسی مشدد وہاے خفی وفتح سین وضم تاے فوقانی مشدد وفتح واو) مستدل داند کہ ملزوم درفلان جاست۔ دوم سپچھی ستو (بفتح سین وباے فارسے وکسر مجہول جیم فارسی وہاے خفی وسکون یاے تحتانی) دانستن جائے کہ لازم وملزوم ہر دو یقین باشد یا بنمایش[4] آن کام دل برگیر دچنانچہ مطبخ دود[5] وآتش را۔ سوم بپچھا ستو (بکسر با وفتح بای فارسی وجیم فارسی مشدد وہاے خفی والف) دانستن آنکہ ہر جا کہ مطلوب نیست ملزوم نیز نیست چون[6] آب۔ چہارم آبادھت بشیتو (بفتح ہمزہ وبا والف وکسر دال وہاے خفی وفتح تای فوقانی وکسر با وفتح شین منقوط ویای تحتانی وسکون تاے فوقانی وفتح واو) دانش عدم مقصود نباشد۔ پنجم است پرت پچہ تو (بفتح ہمزہ وسین وسکون تاے فوقانی وفتح باے فارسی وسکون را وکسر تاے فوقانی وفتح باے فارسی وجیم فارسی مشدد وہاے خفی وضم تاے فوقانی وفتح واو) یعنی ہیت دیگر بر نقیض مطلوب نبود۔ در قسم اول ہیئت[7] سوم این پنج نبود ودر دوم[8] دوم پنج ناپدید باشد۔ ۳۔ اداہرن (بضم ہمزہ ودال والف وفتح ہا ورا ونون) وآن بیان ملازمت۔ ملزوم را بیاپے خوانند (بکسر با ویای تحتانی والف وکسر

اختلاف (۱) [ک] ابستہ (۱) نیست (۲) [ک ۳] مدعی [ض] بدلی [ت] مدلی [ا] مدلی (۳) [ت ۱] وآن را اعتبار (۴) [ش] تا (۵) [ش ک] مطبخ دود ودو آتش را (۶) الفاظ چون آب در [ک] نیست [گ] چون آب کہ ورنہ آتش رنہ دود باشد (۷) [ت ۱] ہیئت سوم پنج (۳) در قسم اول نیست وسوم این پنج (۸) [ک] دوم نقط ٭

ای فارسی وفتح یاے تحتانی) - ولازم را بیاپک (بکسر باو یاے تحتانی والف وفتح باے فارسی وکاف) -
ونسبت استلزامی را بیاپت (بکسر باو یاے تحتانی والف وسکون باے فارسی وکسر تاے فوقانی) بود -
اپنی (بضم ہمزہ وفتح باے فارسی ونون و یاے تحتانی) وانمودن ملزوم است درجاے مطلوب - ۵ - نگمن
(بکسر نون وفتح کاف فارسی ومیم وسکون نون) وآن نتیجه باشد - اگرچه عین اول است لیکن بعنوان مطلب
مذکور ودر نجیم بطراز نتیجگی ۔

ترک - دانش غیر واقعیست وآن شناسائی نابودن[(۲)] لزم واقع ست - مستدل بگزارش آن اشتباه از
نسبت استلزامی بردارد[(۳)] چنانچه منکر آتش را برگوید اگر چنین بودی دود ناپدید گشتی که معلول آتش ست ۔

نرنی - بیقین گرائیدن پس از انجام برہان ۔

باد - گذاردن دو جویای آگہی رای یکدیگر را و به نیک سگالی وحق پژوہی برگفتن چون وچرا والزام دیگری
وبیشی خود پیرامون خاطر نگردد - ہمانا چنین فروہیده[(۴)] مردم عقفاشال[(۵)] پی گم کنان چالش نمایند ۔

جلپ - گفتگوی دانش برای چیرگی بهدیگر ۔

تبنڈا - یکی رای پیش نهاد ہنده[(۶)] جوئی دو دیگرے را بر ہم زدن گذارده او ۔

ہیتوابہاس - قیاسی که در دیست نما باشد وآن پنجگونه بود - این را اگر بالاتر از بادی آورند یا از سه
دیگر بآئین سزاداری داشت ۔

چہل - سخن خصم را از تیرگی دردن[(۷)] برخلاف مراد او فرود آورده آویزش نماید ۔

جات - مہ پاسخ آن گزارش که سودمند نباشد ونکوہیده بود در بچرب زبانی ونکته گیری پیش برد - وآنرا
بیست وچهار نوع دانند ۔

نگرہستان - گفتار خصم را سرمایۀ خموشی او گرداند - وآنرا بیست ودو قسم انگارند ۔

در ہر یکے ازین مقاصد شانزده گانه چندین مسائل ودر ہر کدام دگرگون راہا وجہتهای رنگارنگ و
تمثیلات گوناگون ۔

وبرآنند ہر که این شانزده چیز را چنانچه ہست شناسا گردد از زادن ومردن رہائی یابد واز غم وشادی
آزاد گردید وبسه گونه شناسائی بسر منزل رسد - آدلیس (بضم ہمزه وکسر مجہول دال مشدد وسکون یای تحتانی
وفتح سین) این شانزده چیز را بنام شناسد ویاد گیرد - لچھن - (بفتح لام وجیم فارسی مشدد وہاے خفی ونون)
دانستن حقیقت آنها - پریچها (بفتح باے فارسی وکسر را وسکون یاے تحتانی وجیم فارسی مشدد وہای خفی
والف) پژوہش حال تعریف ۔

واین گروہ اگرچه عالم را سر آغازی ندانند لیکن بانجام گروند وآنرا پرلے گویند (بفتح بای فارسی وسکون را
وفتح لام وسکون یای تحتانی) وآن دو گونه بود نخست برہما انجوالبتان نیستی نغنود ودیگر پدید نیاید ہگی ابداعی موجود
بعدم درشوند - وعلت تامه او خواہش ایزدی وسپری شدن زمان معین ورسیدن وقت معہود - چون
آن ہنگام فرا رسد به مشیت الٰہی دهرم وادهرم به نیستی گرایند وبانیروے خواہش جنبش در اجزای

اختلاف (۱) [کا] وآن نمودن ملزوم [ض] وآن نمودن علامت (۲) [ک ف اد] لسته بودن (۳) [گ ل ص] سر ۵ بردر [ف ا م] بر دارد (۴) [عدد]
گوہیده وزہیده (۵) [ض] بے ہتا [تی] بے کم رکاست کنان (۶) [تی] ہده جوئی [ص] بدخوئی [دا] دمدہ جوئی (۷) در [اوض] نسبت ۔

لاتیجزی پدید آید وازان بهاگ طراز تحقیق[1] پذیرد وسنجوگ روی در فنا نهد - اول کرهٔ زمین پس آتش بعد ازان[5]
باد سپس آب بنیستی خانه درشود وهنگامهٔ آفرینش درنوردیده گردد وهمگی نفوس را مکت روی دهد -
واین را مها پرلے خوانند (بمیم وها والف) - دوم مکت یافتن برهما - او را کهنڈ پرلے گویند (بفتح کاف
وهاے خفی ونون خفی ودال هندی) - درین هنگام جز دهرم وادهرم وبهاونا سنسکار وکرم همه نابود گردد
ودر هر صد سال شگرف که گزارش یافت برهما بدین دولت رسد - وپس از سپری شدن همان قدر مدت
برهمای دیگر طراز هستی برگیرد ٭

وگروهی بر چهار گونه شمرند - آن دو - سوم خرد راست بین از جهانیان بردارند وآن بسر آمدن یکی از
چهار جگ پیدائی پذیرد - چهارم فرو شدن هریک را پرلے اوبند ارند - نخست پیوند من از نفس ناطقه
بگسلد وسپس اتصال نفس از بدن گسیخته گردد ٭

آفرینش عالم را سرشٹ گویند (بکسر سین ورا وسکون شین منقوط وکسر تاے فوقانی هندی) - باېزدی
خواهش وسپری شدن زمان دراز در رسیدن وقت خاص دهرم وادهرم راینروی کار فرمائی بهم رسد
واجزاے[2] لایتجزی بجنبش گرایند - دو جزو باهم پیوندد - آنرا دینک نامند (بکسر دال ویای تحتانی خفی وضم
نون وفتح کاف) - وپس ازان سه دینک فراهم گردد - آنرا ترینک خوانند (بکسر تاے فوقانی ورا ویاے
تحتانی خفی وکسر نون وسکون کاف) - وچون چهار این گرد آیند چترنک گویند (بفتح جیم فارسی وضم تاے فوقانی
وفتح را وضم نون وفتح کاف) - وهمچنین پایه پایه افزایند وفراوان[3] پیکر چهره بر افروزد وبرخلاف فرو شدن
هستی گیرد بدین ترتیب - باد - آتش - آب - خاک - سپس برهما - بشن - مها دیو - نمایش این سه
تجلی بچشم در نیاید لیکن بصورتها برآیند وفیضها بخشند - واز باد ابدان[4] هوائی وآن در بای لوک باشند
(ببا والف ویای تحتانی وضم لام وسکون واو وکاف) - وآن علوی طبقه ایست - ولامسه وباد وزنده نفس
آنرا بهندی زبان پران گویند (بفتح بای فارسی ورا والف وفتح نون) - وآنرا پنج گونه برشمرند چنانچه گفته آید
واز آتش ابدان ناری که در آدت لوک اند (بهمزه والف وکسر دال وفتح تای فوقانی مشدد) وآن طبقه
ایست که سیرگاه آفتاب است - وباصره واقسام گرمی - واز آب ابدان آبی که در ورن لوک بباشند
(بفتح واو وضم را وفتح نون) وآنرا نزدیک ضمیر گوه نشان دهند - وذائقه ودریاها وبرف وتگرگ -
واز خاک ابدان خاکی وشامه وجماد ونبات وحیوان است[5] - وبرهما بخواهش خویش نخست ابدان تولدی
پدید آرد وبوالعجب تفصیلے برگذارند - وچنین گویند که یک خواهش قدیم ایزدی برسیدن هنگام برفراز
پیدائی آرد وبه نشیب آباد نیستی فرستد - ودر آفریدن چکیر کها نامند (بکسر جیم فارسی وکاف وسکون
یای تحتانی ورا وکاف وهاے خفی والف) ودر نابود ساختن سنجهیر کها گویند (بفتح سین ونون خفی و
کسر جیم وها وسکون یای تحتانی ورا وکاف وهای خفی والف) ٭

مراتب نامها بر پنج نهند - ۱ - سوتر (بضم سین وسکون واو وتای فوقانی وفتح را) مقاصد که بآئین
اختصار برگذارده باشند - ۲ - بهاکی (ببا وهاے خفی والف وکسر کاف وفتح یای تحتانی) لختی دشوار یاب

اختلاف (۱) [ک] تحقق (۲) [ک] جز (۳) [ش اد] وتاکو فراوان [گ] ومهادیو فراوان (۴)
[ش اد] چهار ابدان (۵) در [ک ض ک] نیست ٭

سوتر را بروشن روشی دانایند - ۳ - بارتک (بیا والف وسکون را وکسر تاے فوقانی وفتح کاف) روشن گر ویریاب بردو - ۴ - ٹیکا (بکسر تاے فوقانی هندی وسکون یای تحتانی وکاف والف) سومین را شرح برنویسد
۵ - نبندهه (بکسر نون وفتح با ونون خفی وفتح دال وہاے خفی) ہگی فن را بروشن بیانی برسراید ٭

وچندی دوازده گانه برشمارند - پنج گذشته - ششم برت (بکسر با وسکون را وکسر تاے فوقانی) برخی پیچیدگیهاے نخستین را بآئین اختصار کشایند - هفتم نرکت[1] (بکسر نون وضم را وسکون کاف وفتح تای فوقانی) وران تفصیل شبد[2] باشد - صورت[3] را دوگونه شمرند یکے آنکه از دو حرفی پدید نیاید وآنرا دهون نامند (بفتح دال وہاے خفی وفتح واو وکسر نون) - دیگر[4] انچه حرف برسراید آنرا برن خوانند (بفتح با وسکون را وفتح نون) اچهر نیز گویند (بفتح همزه وجیم فارسی مشدد وہای خفی وفتح را) - وچندی فراهم آمده را پد نامند (بفتح باے فارسی و دال) - وچند پد یکجا شده باکی (بیا والف وکسر کاف مشدد وفتح یاے تحتانی) وچون چندین ازین باهم آیند سوتر وجمع آمدهٔ این را پرکرن نام نهند (بفتح بای فارسی وسکون را وفتح کاف وسکون را وفتح نون) - وچندے ازین چون گرد آیند آهنک خوانند (بهمزه والف وسکون ها وکسر نون مشدد وسکون کاف) - چون ازین مرکبے سرانجام یابد ادهیاے (بفتح همزه وکسر دال مشدد وہای خفی ویای تحتانی والف وفتح یاے تحتانی) وجوقی ازین ساستر نامند (بسین والف وسکون سین وفتح تاے فوقانی وسکون را) - و در برخی نامها اشتباه در پدهای مذکور رود وآنرا نیز درین بکشایند هشتم پرکرن - یک دو مسئله را جدا ساخته نامه برسازند - نهم آهنک مختصری که دریک روز توان خواند - دهم پرشسٹ (بفتح باے فارسی وکسر را وشین منقوط اول وسکون شین منقوط دوم وفتح تاے فوقانی هندی) - هرچه دریکی از کتب علمی ننوشته ازان جدا گانه رساله نویسند - یازدهم پدهت (بفتح بای فارسی ودال مشدد وہاے خفی وکسر تاے فوقانی) مسائل هر شش علم بترتیب دران گزارش یابد - دوازدهم سنگره (بفتح سین ونون خفی وسکون کاف فارسی وفتح را وہا) تتمهٔ فنون دانائی درو ٭

واین نامها مخصوص این گروه نباشد - بیاض را برجیا نامند (بفتح با وسکون را وکسر جیم ویا والف) - و بجای فصل وباب یکے از دو کلمه آورند - انک (بفتح همزه ونون خفی وفتح کاف) - اُچهواس (بضم همزه وجیم فارسی وہاے خفی وواو والف وفتح سین) - سرگ (بفتح سین وسکون را وفتح کاف فارسی) بسرام (بکسر با وسکون سین ورا والف وفتح میم) - اُلّاس (بضم همزه ولام مشدد والف وفتح سین) - پٹل (بفتح بای فارسی وتای فوقانی هندی وفتح لام) - ادّهیاے (بفتح همزه وکسر دال مشدد وہاے خفی ویاے تحتانی والف وفتح یاے تحتانی) - اُدّیس (بضم همزه وکسر دال مشدد وسکون یای تحتانی وفتح سین) ادّهین (بفتح همزه وفتح دال مشدد وہاے خفی وسکون تحتانی وفتح نون) تنتر (بفتح تاے فوقانی ونون خفی وسکون تاے فوقانی وفتح را) ٭

ونیای بر پنج ادهیا ترکیب یافته - نخستین در فهرست مقاصد شانزده گانه وتعریف هرکدام - دوم تفصیل پرمان وتصحیح معرفت[5] وجزآن - سوم در شش قسم پرمی - آتما - سریر - اندری - ارتهه

اختلاف (۱) [گ] نرگت بکاف فارسی (۲) [ش اد] شده (۳) [ش ادک] صورت (۴) [ه مں] وانچه از دو بر گوید بران خوانند (۵) [ک ه] معرفت [مں] معروف ٭

ب ج - ن - چهارم در باقی اقسام او پنجم در حال جات دیگر بستان ٭

اگرچه کناد بیشتر است لیکن چون در کتاب نیای فراوان سخن گزارش یافته و مردم نیز بدان بیشتر پردازند بالا برنگاشته ٭

بیشیکهک

این مبین دانش را حکیم کناد (بفتح کاف و نون والف و فتح دال) بروی کار آورد - با نخستین یکتائی دارد و در چندی بخلاف گراید - در نامهاسفت پدارته بسم آورند - درب - گن - کرم - سامان - بیسکیه - سمواے - ابهاد - و همه را درین برگذارند - و از پرمان جز پرتچه و آتمانگر[1] دیند[2] - و در اعراض که از پختگی پدید آید از تابش خورشید یا گرمی آتش[3] دگرگونگی رود - و آن نزد ایشان از روپ و رس و گنده و سپرش درگذرد و آنرا پاکج گویند (بباے فارسی والف و فتح کاف و سکون جیم) - نیای گوهر جسم را در خامی و پختگی بحال خود داند - بیشیکهک گوید اجزاے جسم از هم جدا شود و بایزدی قدرت باز فراهم آید - دیگر نیا یک سمواے بچشم[4] دریابد و کناد بقیاس و استدلال ٭

میمانسا

بکسر مجهول میم و سکون یاے تحتانی و میم والف و نون خفی و سین والف) - حکیم جیمن این دانش را پدید آورد (بفتح جیم و سکون یاے تحتانی و کسر میم و نون) - ازان دو پیشین مقدم است و سرآمد دانش اندوز سه تن بر کمارل بهجت (بضم کاف و میم والف و کسر را و فتح لام و با و هاے خفی و تاے فوقانی هندی مشدد) پربهاگر (بفتح باے فارسی و سکون را و فتح با و هاے خفی والف و فتح کاف و را و ضم کاف فارسی و ضم را) - مرار مسر (بضم میم و را والف و کسر را و میم و سکون سین و فتح را) - شهرت چنان دارد که این گروه بایزد بیچون نگرویده و چند گرایند لیکن آفریننده نداند و پیدایش اشیا از دهرم و ادهرم اندیشند - چون بدانش پژوهان انصاف گزین انجمن حق جوئی فراهم آمد هویدا شد که همه را راے پسین است لیکن از چاره‌گری نفس بوقلمون ازان ذات بیهال خموشی ورزند و مدار گفتگو بر کردار گوناگون نهند - و مردم از ناشناسائی و دشمن نکوهی چنان برگذارند و ایزد را مقدار نشمرند و پرمان که نیای در اعراض یاد[5] کرده دران قدسی ذات نگویند و برمها و بشن و مهادیو ایزدی مظاهر نشمارند و چنان بر گویند نفوس بشری بدست آویز نیک کرداری بدان پایه برآیند - و گزین و بوته افسون را دانند و از نیرنگی سپهر نشناسند - عالم را آغاز و انجام ننهند - چهارگانه آخشیج و کوهها و دریاهاے بزرگ را همیشگی انگارند - نزد این گروه اجسام از اجزاے صغار فراهم آید و جوهر فرد نگرایند - و من را چون آتما همه جا پندارند و کارکرد آدمی را باختیار و خواهش او برگذارند و مدارج دوزخ و بهشت و نزول و صعود ابدائی و حکمت اثبات کنند لیکن پسین همه را نینگارند و از پیوندگیان و کرم چیره بر افروزد و نیز دانش والا دستگر آسودگی دران حال[6] همواره باشد ٭

و شنوائی از اعراض باد انگارند - و نیای از آکاس - و سمواے را دو بین ازان سه کس در قدیم قدیم و در حادث حادث دانند و هر جا جدا انگارند و پدارتهات میسی تعبیر کنند (بتاے فوقانی والف و دال والف و کسر

اختلاف (۱) در [ش ک] نیست (۲) [اش ک] گرزند [ض ه] نگرزند (۳) بجیس مد [ه ض] [ق ک او] از تابش خورشید یا گرمی آتش تند والاند و گرگونگی سد بعد از الفاظ سکون جیم نوشته‌اند (۴) [ض ق ک] بچشم [ه ا] بجسم (۵) [ک] نگرا (۶) [ک] جا (۷) [ک] قدیم در حادث شمرده

تاے فوقانی وبسیم وفتح دو یاے تحتانی) - به بسیکھ نگرایند) - وید ارتھ پیش بهث وسر ذہ تاست - درب -
گن - کرم - سامان - تادات میی - ابهاو - هفتم بیشیشی (بفتح با وسکون یاے تحتانی وکسر سین وسکون شین منقوط
وکسر تاے فوقانی هندی وفتح یاے تحتانی) وبیوندیشی را این نام برنهند وجداگانه موجودے پندارند وبنیاے
سروپ وسبد برگذارد - هشتم تشکت (بفتح شین منقوط وسکون کاف وکسر تاے فوقانی) امری ست
قائم بغیر بچشم در نیاید وکارگر افتد چون نیروی سوختن در آتش ودفع تشنگی در آب وآنرا دو تا برشمرند - ذاتی
چنانچه گفته آمد وعرضی که بافسون ومانند آن پدید آید چنانچه سوزش وسیرابی از آتش وآب داده اند - نهم
سادرشی (بسین والف وکسر دال وسکون را وکسر شین منقوط وفتح یای تحتانی) امری ست که در دو چیز
تناسب پدید آرد - دهم سنکهیا عدد را عرض ندانند وجداگانه جوهر برشمرند *

وپرباکرکرنه پد ارتھ برشمارد وابهاو را از اشیا ندانند *

جوهر را کمارل بهث یازده گوید - نه پیشین - دهم اندهکار (بفتح همزه ونون خفی وفتح دال وهای خفی و
کاف والف وفتح را) تاریکی - بنیای دگر وسیر بیتی نور شناسند واین گروه جوهر جداگانه پندارند که سایه خود بر همه
اندازد - روپ - پران - پرتهکتو - سنجوگ - بهاگ - پرتو - اپرتو - اعراض او اندیشند - ویازدهم سبد
پاینده همه جا اعتقاد کنند - وحروف را جواهر دانند وهمان اعراض اندهکار بغیر روپ اعراض او برشمارد - واعراض را
بیست ودو بر گوید - وسر دگر سبد را جواهر ندانند لیکن قدیم انگارند - ونزد بهث علم بعلم از قیاس بهم رسد - دگر را
رای آنست که از همان علم این روشنی پدید آید چون چراغ که خویشتن را هم بیان دیگران بنماید - وسر بانیاے
یکتائی دارد که از جوهر من پدید آید - وعرض پران را چهار گونه ندانند وبد قسم نخستین گرایند (۱) *

طلا سانیای از آتش دانند واین گروه از زمین - وکال را بنیای بقیاس دریابد ونزد او حواس - ودانا اعراض
روپ را این گروه قدیم دانند وبرخی از رنگهای پنجگانه را در محال مختلف یکی دانند *

وکلیت را خاص جوهر شناسند - وبیگ سنسکار را نگرند وکار او را از کرم برگذارند *

وپران نزد بهث وسر شش بود - چهار که در بنیای گزارش یافت وحواس را هفت برگویند وتامس
اندری افزایند (بتای فوقانی والف وکسر میم وسین) وبند (۲) وظلمت دریابند - ونیز به کیولانوئی وکیول تیرکی
نگروند - وگر بهتیاسے گیان نگراید - ورشنشی وبیرجی دو (۳) دانش درست انگارند - وادراک با درانیای بقیاس
پندارد واین گروه بلامسه - پنجم ارتهاپت (بفتح همزه وسکون را وفتح تاے فوقانی وهای خفی والف وفتح
باے فارسی وکسر تاے فوقانی مشدد) وآن گذاردن ملزوم دخواستن لازم باشد - ششم انپلبده (بفتح
همزه وضم نون وفتح باے فارسی ولام وسکون با وکسر دال وهای خفی) ندانستن اشیا - گویند علم باعدام
اشیا از عدم علم اشیا بهم رسد - وآنرا سر چون بنیای از برتیچه دانند *

وجه جهت این گروه کردار باشد وآنرا بر دو گونه دانند - بهت (بکسر با وها وفتح تای فوقانی) کردارے
که نیکوئی بار آرد - نگده (بکسر نون وکاف وفتح دال مشدد وهای خفی) آنچه کار کرد آن ناخوشی بر دهد نخستین
برچهار نوع - نت (بکسر نون وفتح تاے فوقانی مشدد) همه روزه کنند وترک آن نکوهیده بود - نیمتک
(بفتح نون وسکون یاے تحتانی وکسر میم وتای فوقانی مشدد وفتح کاف) کردارهای ناگزیر در وقت

اختلافات (۱) [ک د] نگراید (۲) [ک] وآن ظلمت را دریابد (۳) [ک] دو دو دانش *

مخصوص چون خسوف وکسوف - کامی (بکاف والف وکسر میم مشدد وفتح یاے تحتانی)، بدست آویز آن بر فراز خواهش برآیند - پرایسچت (بفتح باے فارسی ورا والف وکسر یاے تحتانی وسکون سین وکسر جیم فارسی وفتح تاے فوقانی مشدد) که سرمایهٔ بخشش گناه شود - وهر شش طائفه نخستین ازین نه گروه بدین گرایند و روزگار خود را بدان آباد سازند ✤

وهر یکے از چهار گونه آدم را روشے دیگر در کردار نهاده اند ✤

مقاصد این فن در دوازده ادهیاے گزارش یافته - نخست در بید ارته و برمان - دوم در کرم و برداشتن اشتباه از برخی محال بید - سوم در شناختن بزرگ کردار که نتیجهٔ آن الٰهی کتاب بر گذارد و دیگر کردارهاے خرد که در انجام آن بتقدیم رسد - چهارم در آنکه اندوختن مال براے دو چیز است - آسایش خویش و بآتش انداختن - پنجم در ترتیب اعمال - ششم در پاداش گوناگون کردار - هفتم در گزارش آنکه کارکردی که در بید طراز اجمال دارد او را بسان آنچه در آنجا بتفصیل گذارده بجای آرند - هشتم در وانمودن برخی از مفصل که در مجمل بکار برند - نهم در بیان افسونی که بنام یکے در الٰهی کتاب مذکور است بجای او نام دیگرے آوردن بنیاد پرداختن - دهم در بیان چیزے که از آن مفصل در آن مجمل بجای نیاید - یازدهم در بیان آنکه یکبار کرد براے سرانجام دو کار بجاے آورند - دوازدهم در بیان کردے که در آن پیش نهاد همت بجز یکی نبود و دیگرے بے یازش هم رسد ✤

بیدانت

(بکسر مجهول با و سکون یای تحتانی و دال و الف و نون خفی و فتح تای فوقانی) - پدید آرندهٔ این والا دانش حکیم بیاس (بکسر با و یای تحتانی و الف و فتح سین) - و در اهل هند از نه تن دیر زندگی برشمرند بدین تفصیل - لومس (بضم لام و سکون واو و فتح میم و سکون سین) - مارکنڈے (بمیم و الف و فتح را و کاف و نون خفی و کسر مجهول دال هندی و سکون یای تحتانی) - بیاس - اشتهامان[1] (بفتح همزه و ضم سین مشدد و فتح تای فوقانی و هاے خفی و الف و میم و الف و نون) - بل (بفتح با و کسر لام) - هنونت (بفتح ها و سکون نون و فتح واو و نون خفی و تاے فوقانی) - ببهیکهن (بکسر دو با و هاے خفی و سکون یای تحتانی و فتح کاف و هاے خفی و سکون نون) - کرپاچارج (بکسر کاف و سکون را و بای فارسی و الف و جیم فارسی و الف و فتح را و سکون جیم) - پرسرام (بفتح بای فارسی و سکون را و فتح سین و را و الف و میم) - ازین نه تن دیر[2] پا شگرف داستانها برگذارند ✤

دانندگان این سترگ دانائی در بید ارته و برمان و جز آن لبسان میمانسا باشند و بیشتر بر روش بحث سپرند لیکن بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و دیگر نیرنگی این سپنجی سرا نیست هست نماینده ارند - و برخی نامهاد و برگویند - درک (بکسر دال و سکون راے خفی و کاف) آتما - دوم درستی (بکسر دال و را و کسر سین مشدد و یای تحتانی) بیدالیش[3] - جز ایزد بیچون هست ندانند و عالم را نمود بے بود انگارند چنانچه آدمی زاد در غنودگی خیالی پیکرها را تماشائی شود و هزاران غم و شادی اندوزد این بیداری را بدان سان شمارند - یک درخشنده نور به گوناگون اعتبار دگرگون نامها برگرفت ✤

اختلاف (۱) [ک] اشتهامان (۲) [ک] در دنیا (۳) [ہ من] بیدالش ✤

درین بزرگ علم از شش چیز سخن رود - برهمه - ایسر - جیو - اگیان - سنبندهه - بهید - و برشش
را بی آغاز دانند و نخستین را بی انجام نیز - برهمه (بفتح با و سکون را و فتح میم مشدد و ہای مکتوب) و اورا
بیهمال - و خود[1] و علم راعین ذات گویند و همچنان راحت و آنرا انند گویند (بفتح همزه و نون و نون خفی و فتح
دال) و دران بیچون جز این سه چیز بر نگذارند - اگیان (بفتح همزه و کسر کاف فارسی مشدد و یای تحتانی
و الف و فتح نون) خلاف پیشینیان آنرا وجودی شناسند - و اورا دو قوت انگارند بچهیپ سکت (بکسر با و جیم
مشدد فارسی و ہای خفی و سکون یای تحتانی و فتح بای فارسی و سین و کاف و کسر تای فوقانی) نیروی پدید
آوردن - و آورن سکت (بهمزه و الف و فتح واو و سکون را و فتح نون) قوت پوشیدگی شناسائی - سنبندهه
(بفتح سین و نون خفی و فتح با و نون خفی و فتح دال و ہای خفی) پیوند اگیان با نخستین - بهید (بکسر با و ہای خفی
و سکون یای تحتانی و دال) جدا بودن اینها از یکدیگر ٭

گویند اگیان با نخستین ترت مایا نام گیرد (بمیم و الف و یای تحتانی و الف) و با دوم اپدّیا (بفتح همزه و کسر
با و دال مشدد و یای تحتانی و الف) - و ذات مقدس را با پیوند مایا یعنے[2] ایسر سد - آنرا ایسر گویند (بکسر همزه
و سکون یای تحتانی و ضم سین و سکون را) و در آگهی فتور راه نیابد - و آن بیهمال را با پیوند اپدیا جیو خوانند (بکسر
جیم و سکون یای تحتانی و فتح واو) و جیو آتما نیز گویند - دانش[3] پرده نشین خفا آید و گرد نقصان بر دامن کبریا
ننشیند - و گروهی که اپدیا یکی دانند جیو بیش از آن نبود - و نزد ایشان کسی را مکت نشده است و پیش جوے
کو آن بسیار این نیز فراوان - و چندین فرخیده مردم بدان دولت رسیده و آن دور شدن اگیان مذکور باشد
بفروغ والا دانش ٭

اگیان سه عرض دارد - ست (بفتح سین و سکون تای فوقانی) دانش و خوشحالی و آسودگی و مانند آن
از و پدید آید - رج (بفتح را و سکون جیم) خواهش و غم و شادی و مثل آن از و خیزد - تم (بفتح تای فوقانی و
سکون میم) خشم و بیدانشی و تن آسانی و آنچه بدان ماند از و آید - ایسر با رج برهما نام گیرد و نمایش آفرینش
از و چهره بر افروزد - و باست بشن - و پرورش آفریده بدو باز گردد - و با تم مها دیو - و پیدا شده را بنوک
نیستی نشاند - و سلسلۂ آفرینش بدین سه عرض صورت گیرد و همه نمایشهای بی بود اگیان - چون پیشینیان عناصر
را پنجگانه دانند لیکن هر یکے را دو گونه بر گویند - سوچهم (بضم سین و سکون واو و فتح جیم فارسی و ہای
خفی و میم) چنان جزو[4] که بچشم در نیاید و آنرا اپنچی کرت نامند (بفتح همزه و بای فارسی و نون خفی و کسر جیم
فارسی و سکون یای تحتانی و کسر کاف و سکون را و فتح تای فوقانی) - درین حال تم بیشتر باشد - دوم ستهول
(بسکون سین و ضم تای فوقانی و ہای خفی و سکون واو و لام) نه اینچنین - و آنرا پنچی کرت خوانند
با فزودنے رج پیدائیش گیرد و بزیادتی رج آکاس نام یابد - آواز[5] را عرض آن شمارند - نیز بدین
ملاحظه باد صورت بست - و اورا دو عرض بود - سبد و سپرش - و از افزایش ست آتش پدید گشت
و آنرا سه عرض باشد - دو مذکور و سوم روپ - و از بسیاری ست و رج آب ظاهر شد - و اورا چهار عرض
سه گذشته و چهارم رس - و از فراوانی تم خاک لوح هستی بدست گرفت - و اعراض پنجگانه بدو نسبت دهند

اختلاف (۱) همچنین در [گ] [ه] و خود و علم را [من] وجود علم را (۲) [د] یقینی [من ه ک] یعنے (۳) [ه] دانش (۴) [ک] خرد (۵) [من] اوما ٭

چهاربه مشین وتجسم گندم +
گویند از آکاس سامعه واز باد لامسه واز آتش باصره واز آب ذائقه واز زمین شامه بچیرگی ست طراز هستی گیرند - واین پنج راگیان اندری نامند (بکسر کاف فارسی ویای تحتانی والف ونون وکسر همزه ونون خفی وکسر دال وراء وسکون یاے تحتانی) - واز آکاس قوت گویائی پدید آمد - آنرا باک خوانند (بیا والف وسکون کاف) واز باد قوت دست ظاهر شد - آنرا بان[1] نام نهند (بیا والف وکسر نون) - واز آتش قوت پا[2] پیدایش گرفت - آنرا پاد خوانند (بیای فارسی والف وکسر دال) - واز آب قوت بیرون شدن براز نمودار شد - وآنرا پایی گویند (بیای فارسی والف وضم یای تحتانی) - واز خاک قوت ریزش بول - وآنرا اپسته نامند (بضم همزه وفتح بای فارسی وسکون سین وفتح تای فوقانی وهای خفی) - در هر پنج رج غالب - این را کرم اندری نامند - وبسیارے دانش اندوزان هندی بوم بدین گرویده اند +
واز غلبهٔ ست جوهری لطیف پدید آمد - آنرا انتهکرن گویند (بفتح همزه ونون خفی وتای فوقانی وسکون ها وفتح کاف وراء ونون) - وآنرا از چهار حالت چهار نام باشد - چون ست چیره آمد وآهنگ تشخیص وتحقیق پدید گردد چت نام گیرد (بکسر جیم فارسی وفتح تای فوقانی مشدد) - وچون رج افزایش پذیرد[3] دو شک چهره برافروزد من خوانند (بفتح میم ونون) و چون ست چندان افزون شود که بر فراز یقین برآید بدھ نامند (بضم با وکسر دال مشدد وهای خفی) - وبزیادتی تم نظر بر خود افگند وعارتیها بخود منسوب گرداند اهنکار گویند (بفتح همزه وها ونون خفی وکاف والف وفتح راء) +
آز انچه کرت غلبهٔ رج پنج باد هستی گیرد - پران (بفتح بای فارسی وراء والف وفتح نون) بادی است درون وبینی - اُدان (بضم همزه ودال والف وفتح نون) باد حلقوم - سمان (بفتح سین ومیم والف وفتح نون) باد شکم - اپان (بفتح همزه وبای فارسی والف وفتح نون) باد راه براز - بیان (بکسر با ویای تحتانی والف وفتح نون) باد تمام بدن - ده اندری وانتهکرن وپنج باد را که شانزده چیز باشد لنگ سریر نامند (بکسر لام ونون خفی وفتح کاف فارسی وسین وکسر راء وسکون یای تحتانی وفتح راء) - وسوکهشم سریر نیز گویند - برخی انتهکرن را باعتبار بدھ ومن وملاحظهٔ چت واهنکار دو پندارند واجزای او را هفده برشمارند +
واین بدن را در هر جاندار ثابت کنند واز لطافت تنگنای حس درنیاید - هنگام مکث بنیستی گراید - سپس جانداری پیدائی گیرد - همگی لنگ سریر بار داند وآنرا هرن گربه خوانند (بکسر ها وفتح راء ونون مشدد وفتح کاف فارسی وراء وبا وهای خفی) - وانچه پس ازین هستی یابد ازین روحانی پیکر دانند +
وپیدایش ستهول سریر بدین روش برگذارند - هر یکی از پنج سوکهشم را دو بخش برسازند واز آن ده پنج[5] را چهار چهار گردانند - نصف آکاس سوکهشم را با چهار حصه دیگر از باد وآتش وآب وخاک سوکهشم پیوند یابد آکاس ستهول هستی پذیرد - وبانصف باد یک یک بخش از آکاس وآتش وآب وخاک جمع گردد باد ستهول پدید آید - بانصف آتش چهار حصهٔ آکاس وآب وخاک برآمیزند آتش ستهول صورت بندد - وهمچنین حال آب وخاک - وبرخی برانند آکاس وباد ستهول[6] بے آمیزش آتش وآب وخاک پیدائی گیرد وآتش وآب وخاک ستهول بدین آیین انتظام یابد - وهر سه را دو بخش برسازند ویک یک حصه را بحال دارند ونیمهٔ هر کدام سه قسم گردانند

اختلافات (۱) [منٖ] بالی واعراب موافق آن (۲) [ک] باء (۳) در [۲ منٖ] نیست (۴) در [منٖ] نیست (۵) [ک] پنج عناصر آکاس وآتش وآب وخاک الخ (۶) [۲ کہ] استهول +

وبسان پیش آمیزش باد و آتش و آب و خاک متحول وجود گیرد و از پنج عناصر ستهول بافزونی یکی ازان اعراض سه گانه چهار ده لوک و ساکنان آنجا پدید آیند ٭

گویند جانورے طراز هستی گیرد ـ همگی ستهول سریر برشناسند ـ آنرا براٹ نامند (بکسر با و را والف و فتح تاے فوقانی هندی) ٭

نیست شدن عالم بدین گونه برگذارند ـ زمین در آب و آب در آتش و آتش در باد کنج نشین نیستی گردد و باد در آکاس و آکاس در مایا بنقاب نابود در شود ـ و اگیان با لوازم ازین نمود بے بود برخیزد ـ و آن را سه پایه برنهند ـ دینندن (بفتح دال و سکون یای تحتانی و فتح نون و نون خفی و کسر دال و فتح نون) چون یک روز برن گزرکه همان روز برهماست بیشتر آفرینش رانیستی درگیرد ـ پراکرت (بفتح باے فارسی و را و الف و کسر کاف و را و فتح تاے فوقانی) همه هستی بانتها باگیان در شوند ـ آتنتک (بهمزه و الف و کسر تای فوقانی و نون خفی و کسر تاے فوقانی و فتح کاف) اگیان انجام پذیرد و دانش والا فروغ بخشد ـ و قسم اول فراوان شده و شود ـ و دیگر جز یکبار نباشد ـ و اگیان بکار کرد دایی و دمسازی شناسندگان آگاه دل و آن سه چیز پیشین بپغوله نیستی نشیند ٭

در چهار ادهیاے مطالب این فن گزارش یابد نخستین در احوال برمه ـ دوم در دور کردن دگرگونگی کردر پیکرها و سمانیست ـ سوم در بیان انچه بد دکت سرانجام گیرد ـ چهارم در چگونگی مکت ٭

دانش نشان هندی بوم بید را بر سه بخش ساخته اند ـ اول کرم کانڈ (بفتح کاف و سکون را و میم و کاف و الف و نون خفی و دال هندی) گوناگون کارکرد دران ـ و آنرا پورب میمانسا نامند (بضم باے فارسی و سکون واو و فتح را و با و کسر میم و سکون یاے تحتانی و میم و الف و نون خفی و سین و الف) چنانچه لختی ازان نگاشته آمد در سوین دانش ـ دوم گیان کانڈ و این را اتر میمانسا خوانند (بضم همزه و فتح تاے فوقانی مشدد و فتح را) و این به بید انت مشهور ـ سوم اپاسنا (بضم همزه و باے فارسی و الف و فتح سین و نون و الف) و آنرا سنکرکهن میمانسا گویند (بفتح سین و نون خفی و فتح کاف و سکون را و فتح کاف و هاے خفی و فتح نون) ایزد را در پیکر اندیشیده توجه نمودن ـ و امروز این بس ناپدید ـ گویند شناخت بیدانت سزاوار هرکس نباشد و این شگرف گفتار بهر گوش درنشود ـ جویاے او باید که شرح وهش قدیم و غیر قدیم داشته باشد و عالم را از نظر اعتبار انداخته در طلب مقصود سخت کوش بود ـ و از نابود مدرکات حواس آزرده دل نشود و گرفتار شادی و غم نبود و اندیشه مکت روز افزون ٭

سانک

گذارنده این آگهی دبستان حکیم کپل (بفتح کاف و کسر باے فارسی و فتح لام) ـ برخی برانند که این گروه بایزد بیچون نگرایند ـ و تحقیق آنست که آفریننده نگویند و آفرینش از پرکرت دانند و عالم را قدیم برشمارند ـ و انچه نقاب نیستی پوشد آنرا معدوم نپندارند ـ گویند معلول بعلت در شود بسان درهم کشیدن سنگ پشت دست و پا را ـ و بافعال اختیارے گویند و بدوزخ و بهشت و پاداش نیز ـ و مکت را بسان میمانسا برگذارند ـ و پرمان بر سه گونه دانند ـ آثار[(۱)] را اعتبار نکنند ـ تشبیه و تمثیل را موجب علم نشمرند ـ کال

اختلاف (۱) [ه] آثار ٭

دوسارا جوہر ینگارند - از جنبش آفتاب برشمارند - ودر کتب این گروه بجای پد ارتهه تت آدرند (بفتح تای فوقانی وضم تاے فوقانی مشدد) - وبیست وپنج بر گویند واز چہار نوع برنگذرد - پرکرت (بفتح بای فارسی ورا وکسر کاف و سکون را وکسر تاے فوقانی) علت شود ومعلول نگردد - دوم پرکرت بکرت (بکسر با وسکون کاف وکسر را وتاے فوقانی) برخی را علت وجوقی را معلول وآن ہفت گونہ بود - امہتت (بفتح میم وہا ودو تاے فوقانی نخستین مفتوح وثانی مضموم مشدد) - ۲ - اہنکار (بفتح ہمزہ وہا ونون خفی وکاف والف ورا) - ۵ - تن ماتر (بفتح تای فوقانی وسکون نون ومیم والف وفتح تاے فوقانی وسکون را - سوم بکرت (بکسر با وسکون کاف وکسر را وسکون تاے فوقانی) معلول شود وآن از شانزده بیرون نبود - یازده اندرے (بکسر ہمزہ ونون خفی وکسر دال ورا وسکون یاے تحتانی) وپنج عنصر - چہارم نہ پرکرت نہ بکرت - نہ علت باشد نہ معلول وآن پرکھ بود (بضم باے فارسے وسکون را وفتح کاف وہاے خفی) *

آتما - قسم اول جوہر قدیم وہمہ جا پیدائش[1] یکے دانند وخداوند ست وریج وتم - چہارم قسم را بر دو گونہ دانند ایزد بیچون ہستی ودانش را عین انگارند - دوم نفس ناطقہ واو را ہمہ جا وقدیم اندیشند وفراوان برگذارند - از پیوند نخستین با چہارم ہستی ونیستی چہرہ برافروزد - گویند پرکرت کوراست - ہیچ نبیند وندانند لیکن آمد وشد تواند وآتما را بشانہ بی پا شمارند - چون ہر دو باہم پیوند وہنگامہ پیدائی وفروشدن[2] گرمی پذیرد - ہنگام پرلے آن سہ عرض برابر باشند - چون زمان پیدائش در رسد ست غلبہ کند وہمت پدید آید ونخست آفریدہ او را دانند وبرابر ہر آدم جداگانہ بود - او را بدّہ نیز خوانند (بضم با وفتح دال مشدد وہاے خفی) - جوہر شید ارند ومورد ہشت چیز آمدہ - دہرم - ادہرم - گیان - اگیان - بیراگ (بفتح با وسکون یاے تحتانی ورا والف وفتح کاف فارسی) آگہی از ہیچی دنیا وافسردگی دل ازان - ابیراگ (بفتح ہمزہ) نقیض آن - ایسرج (بفتح ہمزہ وکسر یاے تحتانی وسکون یاے تحتانی ثانی وضم سین وسکون را وفتح جیم) نیروی شگرف از گدازش نفس پدید آید وانچہ در دید مردم دور ودشوار باشد پیدا سازد وہشت گونہ او ودر پاتنجل مذکور - انیسرج (بفتح ہمزہ ونون وسکون یاے تحتانی وضم سین وسکون را وفتح جیم) نہ اینچنین باشد - چار شبوتی از افزونی ست پیدائش گیرد وچہار دیگر از زیادتی تم - واز مہتت اہنکار طراز ہستی گیرد - جوہری ست اناگوئی[3] وچیزہا را انجود نسبت دہد - در مہتت اگر ست غالب باشد بیکرت اہنکار نام یابد (بفتح با وسکون یای تحتانی وکسر کاف وسکون را وکسر تاے فوقانی) واگر تم زیادہ شود بہوتاد اہنکار گویند (بضم با وہاے خفی وسکون واو وتاے فوقانی والف وکسر دال) - واگر رج بیشتر گردد تیجس ہنکار خوانند (بفتح تای فوقانی وسکون یاے تحتانی وفتح جیم وسکون سین) - از نخستین قسم اہنکار یازدہ اندری پدید آید شش گیان اندری - پنج کرم اندری چنانچہ گزارش یافت - واز دوم پنج تن ماتر - سبد - سپرسش - روپ رس - گندہ *

ہمانا این گروہ جوہر مید اند واز ین پنج عناصر پنجگانہ طراز ہستی گرفت - از سبد آکاس - از سپرسش باد - از روپ آتش - از رس آب - از گندہ خاک - واز ین گزارش پیدائی گرفت کہ ہفت چیز مذکور از جہتے علت اند واز رہگذری معلول - وشانزدہ چیز یازدہ اندری وپنج عناصر تنہا معلول - وآتما را نہ علت شمارند ونہ معلول - گویند حواس پنجگانہ پذیرائے دریافت گردند ومن سود وزیان را برشناسد - واہنکار بفعل با

اختلاف (۱) ہمچنین در [ک من] [ک] جا وبی دانش ویکی (۲) [ش] افزون شدن (۳) ہمچنین در نسخہا *

ترک آن خود را قرار دید و همت جزم بیکی ازان دو کند - و دیگر پیدایش از انجا که نه آخشیج صورت گیرد - چون تت دیگر ایجاد نمیکنند بنابران علت نشمرند *

عنصری مخلوقات شش نوع دانند - سرگ لوک (بضم سین و سکون را و کاف فارسی و ضم لام و سکون واو و کاف) علوی عالم - بافزونی ست پیدائی گیرد - مرت لوک (بکسر میم و سکون را و ضم تاے فوقانی) جائیکه آدمیان بسر برند بزیادتی رج چهره برافروزد - پاتال لوک (بباے فارسی و الف و تاے فوقانی و الف و فتح لام) زیر زمین بافزایش تم هستی پذیرد - دیوته (بکسر مجهول دال و سکون یاے تحتانی و فتح واو و تاے فوقانی و هاے مکتوب) بفزونی ست موجود گردد - از سترگ نیروی خویشتن را به پیکرها در آورند و بشگرف صورتها بر آیند - واز صفای گوهر پیکر اصلی بچشم در نیاید - و آن هشت گونه بود - براهمی (بفتح با و را و الف و سکون ها و کسر میم و فتح یاے تحتانی) قدسی نفوس که در طبقهٔ برهما بسر برند - پراجاپتی (بفتح باے فارسی و را و الف و جیم و الف و فتح باے فارسی و کسر تاے فوقانی مشدد و فتح یاے تحتانی) پراجاپت نام دیوته بزرگ ست و طبقهٔ جداگانه و منسوب و آنان را که در انجا نگاه دارند بدین نام برخوانند - ایندر (بفتح همزه و کسر یاے تحتانی و نون خفی و سکون دال و فتح را) ایندر فرمان رواے علوی عالم - طبقهٔ خاص بدو منسوب - گروهی که در آنجا باشند بدین نام اختصاص گیرند - پیتر (بفتح باے فارسی و کسر یاے تحتانی و سکون تاے فوقانی و فتح را) عقیدهٔ هندی حکیم آن ست که چون نیاگان هر کس به نیکوکاری فروشوند بهشتی پیکرها برگرفته در طبقهٔ علحده کام دل برگیرند - از دیوتها هر که در انجا باشد آنرا بدین نام سرایند - گاندهرپ (بکاف فارسی و الف و نون خفی و فتح دال و هاے خفی و فتح را و با) گویند طبقه ایست که دران رامشگران قدسی نفوس زندگانی نمایند - جاچهه (بجیم و الف و فتح جیم فارسی و هاے خفی) طبقه ایست که دران گروه جچه نگاه دارند بنا لشگران کبیر پاسبان شمال - راچهس (برا و الف و فتح جیم فارسی و هاے خفی و فتح سین) طبقه ایست که در انجا قوم راچهس میباشند که بدنفسان این گروه اند و جانشکری مردم نمایند - پیساچه (بفتح باے فارسی و سکون یای تحتانی و سین و الف و فتح جیم فارسی و هاے خفی) بدین نام گروهی ازین طائفه اند بدگوهری و آشفته رائی روشناس و زبون تر از راچهس دانایان را طبقهٔ جداگانه است و از هر یکی شگرف داستانها برگذارند *

ترجنج (بکسر تاے فوقانی و سکون را و فتح جیم و نون خفی و فتح جیم) جاندار بخیرگی رج پیدائی گیرد و آنرا پنج قسم برسازند - پش (بفتح بای فارسی و ضم شین منقوط) چارپایان شهرے - مرگ (بکسر میم و سکون را و فتح کاف فارسی) چارپایان صحرائی - پکهه (بفتح بای فارسی و کسر کاف مشدد و هاے خفی) پرندها - سری سرپ (بفتح سین و کسر را و سکون یای تحتانی و کسر سین و سکون را و فتح بای فارسی) گوناگون مار و آبی جانور - ستهاور (بسکون سین و فتح تای فوقانی و هاے خفی و الف و فتح واو و را) رستنیها - مانکهه (بمیم و الف و کسر نون و ضم کاف مشدد و هاے خفی) آدمی بافزونی رج - و بسیاری بدین تقسیم گرویده و عقیدهٔ آن دارند - هنگام هستی آفرینش بر پنج عنصر درشوند و آخشیجان در پنج تن ماتر درآیند و اینها در اهنکار پرده نشین گردند و او در خلوتکدهٔ مهتت نشینند و این در صفوتگاه پرکرت نهان شوند *

رنج را بر سه گونه دانند - آدهیاتمک (بهمزه و الف و کسر دال مشدد و هاے خفی و یای تحتانی و الف و کسر تاے فوقانی و میم و فتح کاف) درد درونی و نکوهیده خوی نفسانی - آدهدیوک (بهمزه

والف وکسر دال وہاے خفی وفتح دال وسکون یاے تحتانی وکسر واو وفتح کاف) آسیبی که از دیوتها رسد۔ آدھ بھوتک (بہمزه والف وکسر دال وہاے خفی وفتح با وہای خفی وسکون واو وکسر تای فوقانی وفتح کاف) گزندے که از پنج عناصر رسد۔ بندھ (بفتح با ونون خفی وفتح دال وہای خفی) انچه سرمایۂ وابستگی نفس ناطقه شده و از مکت باز دارد۔ وآن بر سه گونه بود۔ پراکرتک (بفتح باے فارسی ورا والف وکسر کاف وسکون را وکسر تاے فوقانی وفتح کاف) پرکرت را ایزد داند۔ ویکرتک (بفتح واو وسکون یاے تحتانی وکسر کاف ورا وتاے فوقانی وفتح کاف) از بید انشی یازده اندری را دادار بیهال انگارد۔ دھچھنا[1] (بفتح دال وہاے خفی وکسر جیم فارسی مشدد وہاے خفی ونون والف) در گرد اعمال شدن وہمان را مقصد انگاشتن۔ گویند برای آنکه وجه ہمت یکے باشد وکامیاب[2] علوی مقام گردد اگر نخستین پیش وید توجه سازد وبدنیسان نیک اندیشی ورزش نماید صد ہزار منونتر[3] در عالم بالا کامیاب خواہش آید۔ سپس بدین عالم خرامش کند۔ ودر اندرے ده منونتر ودر عنصر صد ودر اہنکار ہزار ودر مہتت ده ہزار بعیش آن عالم عشرت اندوزد۔ وبعد ازان روے بدین جہان آورد ہفتاد ویکبار ہر چہار جگ یک منونتر۔ وہر کار نیک ہدتے برگزارده اند که بعلوی عالم باشد چنانچه گویند ہر که خانه وارزمین ببرہمن دہد ده کلپ در بہشت باشد (بفتح کاف وسکون لام وفتح باے فارسی) وآن چہار جگ است۔ وہر که ہزار گاو خیر کند یک کرور وچہار ده ہزار کلپ در مینو بسر برد وپس از آمد وشد بسیار جدائی پرکرت وپرکھ به پیشگاه وید او پیدائی گیرد ودانش والا پدید آید۔ آن ہنگام مکت بود واز آمد وشد باز ماند ٭

این گروه نیز چون بیدانت دو سریر برگذارند۔ یکے لنگ سریر وآن ہژده چیز است۔ آن یازده اندرے وپنج تن ماتر ومہتت واہنکار۔ دیگر ستھول سریر ومردن عبارت ازانست که میان لنگ سریر وستھول جدائی افتد ولنگ سریر ہمواره با او باشد تا ہنگام مکت ٭

مطالب این گروه در شصت تنتر گذارش یابد (بفتح تاے فوقانی ونون وسکون تاے فوقانی وفتح را) مانند اوحیاے سر سخن داننده نخست در آنکه پرکرت وپرکھ طراز ہستی دارند۔ دوم در اینکه پرکرت یکیست۔ سوم پرکھ جدا است از پرکرت۔ چہارم در نبودن کارج بے کارن۔ پنجم پرکرت برای نتیجه گری دیگرانست ششم ہر کاری که ہستی گیرد بے آن سه عرض نباشد۔ ہفتم جدا شدن پرکھ از پرکرت بدانش والا بود۔ ہشتم پیوستن این ہر دو به بید انشی۔ نہم ہنگام تابش[4] دانائی که زیر کرت از آمد وشد باز ماند روزی چند اگر آخشیجی پیکر بجا باشد برای بودن سنسکار ابدیا است ورنه آن نیز نیستی گرای آید۔ دہم در آنکه کننده پرکرت است نه پرکھ ودر پنج احوال پنج کلیس۔ ابدیا۔ اسمتا۔ راگ۔ دویکھ۔ ابھنویس۔ لختے ازان در پاتنجل گفته آید۔ وبیست وہشت در بیان ناپدید شدن بیست وہشت قوت از قوتہاے یازده اندری وہفده نیروی مہتت۔ ونه در بیان نه تشٹ (بضم تاے فوقانی وسکون شین منقوط وکسر تاے فوقانی ہندی) دست از ہمه باز داشته بیک چیز آرمیدن۔ پرکرت تشٹ (بفتح باے فارسی وبرا وکسر کاف ورا وتای فوقانی) باندیشه آنکه پرکرت دانش افزاید وپرکھ را از خود جدا کند او را وجه ہمت سازد وہمواره بدو متوجه باشد۔ اپادان تشٹ (بضم ہمزه

اختلاف (۱) [ک] دھچھنا۔ واعراب موافق آن (۲) [ه] کامرداے (۳) [ص ک د] منوتر (۴) [ک] بالش ٭

و باے فارسی والف و دال والف وفتح نون) بدین شناسائی کہ از تنہا پرکرت کاری برنگشاید و نا افسردگی از ہمہ[1] وست ناهد ہو گیراے مقصد نگردد۔ کال تشٹ (بکاف والف ولام) بدین سگالش کہ ہمہ خواہش از سیری شدن زمان برفراز پیدائی برآید پس دل از ہمہ بردارد و بدو روی آرد۔ بھاگی تشٹ (بفتح با و ہاے خفی والف وکسر کاف فارسی وفتح یاے تحتانی) چنان اندیشد کہ زمانہ ببسیاری بگذرد و کاری برگشاید گرہ کشائی مقصود بخت[2] وابستہ داند و دست از ہمہ برگرفتہ دل بدو نہد۔ پار تشٹ (بباے فارسی والف ورا) دست از خواہش مستلذات دنیا کہ با[3] اونیست باز دارد و بخیال آنکہ ہزاران کس در جستجوے آن رنج بردہ اند و چیزے ازان بدست نیامدہ بدین ورزش دل ازان برکند۔ سپار تشٹ (بضم سین وباے فارسی والف ورا) ہرچہ نزد او باشد دل بدو نہ نہد و بدین بسیچ کہ ثبات رانشاید و سلطان بزور بستاند و دزد بحیلہ برگیرد۔ پار پار تشٹ (بباے فارسی والف ورا وباے فارسی والف ورا) بجمیع لذات نپردازد بدین تصور کہ اگر بکار[4] خود ہم ہمدم بہ نیستی گراید و چنین چیزہا دلبستگی رانشاید۔ انتمانبھ تشٹ (بفتح ہمزہ وضم نون وفتح تاے فوقانی مشدد و میم والف و نون خفی وفتح با و ہاے خفی) باین آہنگ دل از ہمگی تمتعات برگرفتن کہ ہنگام نیستی اندوہ آرد۔ اُتمانبھ تشٹ (بضم ہمزہ وفتح تاے فوقانی مشدد و میم والف ونون خفی وفتح با و ہاے خفی) گذشتن از تمتع در پرہیز جان آزاری دیگران ✚

وہشت تنز وہشت سدھ (بکسر سین ودال مشدد وہاے خفی)۔ اوہ سدھ (بضم ہمزہ وسکون واو وفتح ہا) بے آنکہ چیزے برخواند از فروغ خرد فراوان چیز دریابد۔ سبد سدھ (بفتح سین وسکون با وفتح دال) بے آنکہ بدبستان شتابد بشنود[5] الفاظ آگہی[6] دست دہد۔ ادھیین سدھ (بفتح ہمزہ ودال وہاے خفی[7] وفتح یاے تحتانی ونون) بر شناخت حقایق دانا آید۔ سہرت پراپت سدھ (بفتح سین وکسر ہا وراوسکون تاے فوقانی وفتح باے فارسی ورا والف وفتح باے فارسی وکسر تاے فوقانی) از دعاے صاحبدلی بدانش رسد۔ دان سدھ (بدال والف وفتح نون) پذیرفتہ دعوتے را خدمت کند یا خیر بدو دہد و خواہش روائی نماید و کامیاب آید ✚

پاتنجل

این شگرف دانش حکیم پتنجل بر روے کار آورد (بفتح باے فارسی وتاے فوقانی ونون خفی وفتح جیم وکسر لام)۔ در پدارتھہ ویران وجز آن بروش سانک گراید مگر آنکہ ایزد بیہمال را گزارش نماید۔ ہستی و دانش را عین ذات انگارد و آفریدن پنج تن اتر را بے میانجی اہنکار از رجست داند و از بیکرت اہنکار چون ست غالب شود پنج حواس ظاہر پدید آید و از تیجس اہنکار۔ چون رج افزونے گیرد پنج کرم اندرے نقش ظہور بندد و از چیرگی ست ورج من ہستی پذیرد۔ و سوچھم سریر را فنا پذیر پندارند۔ و چون دیگر پیکر برگیرد از نو ہستی یابد چند انکہ مکت روے دہد۔ و آن بے جوگ بدست نیاید (بضم مجہول جیم وسکون واو وکاف فارسی)۔ و آن خلاصۂ مضمون این دلاویز دانش۔ چیت (بکسر جیم فارسی وفتح تاے فوقانی مشدد) جوہر من۔ برت (بکسر با ورا و تاے فوقانی مشدد) جنبش من بگرد آوردے خواہای گزیدہ و ناشایستہ۔ نرودھ (بکسر نون وضم را وسکون واو وفتح دال وہاے خفی) نقش گردش

اختلاف (۱) [متن کـ] ہم (۲) [متن] بخت (۳) [متن] کہ خیر باد (۴) [کـ] بکام (۵) در [متن] خیتہ (۶) [ہ] لفظ آگہی [متن] آلہی (۷) [کـ ش ث ا] بضم سین ✚

ستردن و آرامش گزین شدن - جوگ آن هنگام انتظام گیرد که پای خواهش از رفتار باز ماند - و آنرا اسباب برگذارده اند - لختے بنویسد بو که خستہ دلان طلب را مرہمے آماده گردد - گویند که همت را به پیوند من و آن سه عرض پنج حالت دست دهد - آنرا پنج بهوم نامند (بضم با و بای خفی و سکون واو و میم) - چهیت (بکسر جیم فارسی و هاے خفی و سکون یاے فارسی و تاے فوقانی) از فراوانے رج دل بیکجا آرامش نگیرد - موڈه (بضم میم و سکون واو و فتح دال هندی و هاے خفی) از فزونی تم بے یافت مقصد آرامیده گردد - بجهیت (بکسر با و جیم فارسی و هاے خفی و سکون یاے فارسی و فتح تاے فوقانی) از فزونی ست دامن مقصود بدست افتد و لختی آسایش گیرد لیکن از زیادتی رج ناپاید ار و نبردے آسیمه سر شود - ایکاگر (بکسر همزه و سکون یاے تحتانی و کاف والف و فتح کاف فارسی و را) از بسیاری ست نیروئی بدست افتد که هرجا که دل بند د بجای دیگر نرود - نرده (بکسر نون و ضم را[(۱)] و فتح دال مشدد و هاے خفی) حالتی ست که نیستی هر سه عرض نقش خواهش ستردن آید و از پیشین آرامش آگهی نماند - جوگ در سه حالت نخستین کمتر رو دهد - گویند در حالت نخست من ادهرم را منزلگاه - و در دوم اگیان را - و در سوم ابیراگ و انیسرج را - و در چهارم دهرم و گیان و بیراگ و ایسرج را - و در پنجم نقش نیک و بد سترده گردد و برت[(۲)] در گو نیستی رود - و آن بر دو گونه - کلشٹ (بکسر کاف و لام و سکون شین منقوط و فتح تاے فوقانی هندی) جنبش در نکوهیده کارها - اکلشٹ (بفتح همزه) در شایستگیها - و هر کدام باندیشه نیکوکاری و بدکرداری بر پنج گونه باشد - پرمان برت (بفتح بای فارسی و سکون را و میم والف و فتح نون و کسر با و سکون را و کسر تاے فوقانی) شناخت اشیا بدلیل از فزونی ست بهم رسد - بیرجی (بکسر با و فتح باے فارسی و سکون را و فتح جیم و سکون یای تحتانی) دانش تباه باز ایش ست و تم پدید آید - اگر خداوند آن جازم باشد بیرپیت گویند (بکسر با و سکون بای فارسی و کسر را و سکون یاے تحتانی و کسر تاے فوقانی) - و اگر شک ناک در دو[(۳)] امر و افزونی سنششی نامند (بفتح سین و سکون نون و فتح شین منقوط و یاے تحتانی) - بکاپ (بکسر با و فتح کاف و سکون لام و فتح باے فارسی) شک دریکی از ست و تم طراز هستی گیرد - ندرا (بکسر نون و فتح دال مشدد و را و الف) حالت خواب از تم چیرگی پیدایش یابد و آگهی به نیستی گراید - و دیگر حکماے این دیار را رای آن ست که من از پیوند خاص حواس باز ماند سمرت (بضم سین و کسر میم و سکون را و کسر تاے فوقانی هندی) خاطر رفته باز آید از فراوانی ست چهره گشاید - در حالت چهارم دوم و سوم و چهارم برت رود و در حالت پنجم اول و خامس نابود شود و دو نکت روے دهد ❊

اگرچه این والاسعادت بجز بختورے وایزدی عنایت فراهم نشود لیکن ژرف نگاهان آزمونکار بردو از ده چیز باز گذارند - ایسر اپاسنا (بکسر همزه و سکون یاے تحتانی و ضم سین و سکون را و ضم همزه و باے فارسی والف و فتح سین و نون والف) پیوسته بالٰهی توجه درون را نور آگین دارد و او را از چهار چیز پاک داند - کلیس - کرم - بپاک - آسی - کلیس (بسکون[(۴)] کاف و لام و یاے تحتانی و فتح سین) سرمایه غم و درد - و آن بر پنج گونه بود - اَبِدیا (بفتح همزه و کسر با و دال مشدد و یای تحتانی والف) ندانستن چیزها

اختلاف (۱) [ک ش] نماید (۲) در [ک] نیست (۳) همچنین در [ک ش ت ا] [من] اگر شک تام دارد از افزونی ست (۴) [من] بفتح ❊

چنانچه هست - **استتا** (بفتح همزه و سکون سین و کسر میم و تای فوقانی و الف) خود را خداوند چیزی که در دست پندارد - **راک** (برا و الف و فتح کاف[1]) خواهش برای خود - **دویکه** (بضم دال و کسر مجهول واو و سکون یای تحتانی و فتح کاف و های خفی) خشمناکی - **ابهنولیس** (بفتح همزه و سکون با و های خفی و کسر نون و واو و سکون یای تحتانی و فتح سین) بیم مرد شدن - **کرم** (بفتح کاف و سکون را و فتح میم) دهرم ادهرم - **بپاک** (بدو بای نخستین مکسور و ثانی فارسی و الف و کاف) پاداش کرم - **آسی** (بهمزه و الف و فتح سین و یای تحتانی) اندیشهٔ دهرم ادهرم که پس از نابدید شدن آن ررری دهد ٭

رسیدگان این راه چنان گزارش نمایند از همیشگی یادکرد الٰهی بدین نمط نکوهیدگیها به نیستی گراید و نه راهزن به پیغولهٔ نابود در شوند - **بیاده** (بکسر با و یای تحتانی و الف و کسر دال و های خفی) رنجوری - **ستیان** (بسکون سین و کسر تای فوقانی و یای[2] تحتانی و الف و فتح نون) بی میلی از شایسته کاری - **سنشی** (بفتح سین و سکون نون و فتح شین منقوط و یای تحتانی) شک در اسباب جوگ و نتایج آن - **پرماد** (بفتح بای فارسی و سکون را و میم و الف و فتح دال) فراموشی در بایست کار - **آلستی** (بهمزه و الف و فتح لام و کسر سین مشدد و فتح یای تحتانی) کاهلی در کارکرد - **اورت** (بفتح همزه و کسر واو و فتح را و کسر تای فوقانی) آرزوی صوری مستلذات - **بهرانت درسن** (بفتح با و های خفی و را و الف و نون خفی و کسر تای فوقانی و فتح دال و سکون را و فتح سین و نون) دانش تباه - **البدهه بهوم کتو** (بفتح همزه و لام و سکون با و فتح دال و های خفی و ضم بای فارسی و های خفی و سکون واو و کسر میم و فتح کاف و ضم تای فوقانی مشدد و فتح واو) بدست نیامدن حالت چهارم از آن پنج حال - **انوستهتتو** (بفتح همزه و نون و واو و سکون سین و کسر تای فوقانی و های خفی و دو تای فوقانی اول مفتوح و ثانی مشدد مضموم و فتح واو) نایستادن بچهارمین حالت و بازپس شدن ٭

دوم **سدها** (بفتح سین و دال مشدد و های خفی و الف) بدل گرمی رهگرای جوگ شدن و آنرا سرمایهٔ مقصود انگاشتن ٭

سوم **بیرج** (بکسر با و سکون یای تحتانی و را و فتح جیم) بفراوان شوق جستجو نمودن انجام کار ٭

چهارم **سمرت** (بسکون سین و میم و را و کسر تای فوقانی) گزین فواید و مهین نتایج این[3] کارکرد در پیشگاه بینش داشته زمانی نغنود ٭

پنجم **میتری** (بفتح میم و کسر یای تحتانی و تای فوقانی مشدد و کسر را و سکون یای تحتانی) خواهان آسودگی جهانیان بودن ٭

ششم **کرنا** (بفتح کاف و ضم را و نون و الف) از دید درد و غم مردم زاد آزرده دل شود و بر دور ساختن آن همت گمارد ٭

هفتم **مدتا** (بضم میم و کسر دال و تای فوقانی و الف) خوش حال شدن از نیکوئی دیگران ٭

هشتم **اپیچها** (بضم همزه و کسر مجهول بای فارسی و سکون یای تحتانی و فتح جیم فارسی مشدد و های خفی و الف) یکسو شدن از آزارنده تا نکوهیده[4] اندرز نپذیرد - دل بد نکرده بنکوهش نیز دارد ٭

اختلاف (۱) [ت اش ک د] کاف فارسی (۲) [ک] و بای فارسی و الف الخ (۳) [ص] تا - در دیگر نسخها (۴) [ه] نکوهیده داند ٭

نہم سمادھ (بفتح سین و میم و الف و کسر دال و ہای خفی) یکتائی گزیدن و یک اندیشه شدن ٭
دہم پرگیا (بفتح باے فارسی و را و کسر کاف فارسی مشدد و یای تحتانی و الف) بجز شناسائی و راستی و حق نژوہی پیرامون دل نگردد ٭
یازدہم بیراگ (بفتح با و سکون یای تحتانی و را و الف و فتح کاف فارسی) آن بسیار گونه بود ـ آخرین پایه آنکه دل از ہمه برگرفته آید و بجز ایزد بیہمال نشکیبد ٭
دوازدہم ابجیاس (بفتح ہمزه و باے مشدد و ہای خفی و یای تحتانی و الف و سین) پیوسته بشناسائی و کردار چندان و رآمیز و کہ خوی او شود ٭
در کتب این فن الیسرایاسنا ـ بیراگ ـ ابجیاس یکجا آورند ـ و پنج گزارش جداگانه یابد ـ سدھا بیرج ـ سمرت ـ سمادھ ـ پرگیا ـ و چہار علیحده گفته اند ـ میتری ـ کرنا ـ مدتا ـ ابچھیا ـ و درین نامه ہمه یکجا گذارده آمد ٭
و درین آگہی زار جوگ بر دوگونه بود ـ سنپرگیات (بفتح سین و نون خفی و فتح بای فارسی و سکون را و کسر کاف فارسی و یای تحتانی و الف و فتح تای فوقانی) خاطر ہرجاگرای را یکی بر بندد و پایه پایه در نور دیده باز و پیکر آرام گیرد ـ و اسنپرگیات (بفتح ہمزه) درین آن خیال صورت نیز از پیش برخیزد و در اندیشه ایزد بیچون فرو شود ـ اول بر سه گونه باشد ـ کراہیه سماپت (بفتح کاف فارسی و را و الف و کسر ہا و فتح یاے تحتانی و ہاے مکتوب و فتح سین و میم و الف و فتح باے فارسی و کسر تاے فوقانی مشدد) دلبستگی از عناصر پنجگانه ـ و باعتبار سوجہم و ستھول بر دوگونه بود ـ یکی را تبر کانگت نامند (بکسر با و فتح تای فوقانی و سکون را و کاف و الف و ضم نون و فتح کاف فارسی و کسر تاے فوقانی) ـ و پیشین را بچار انگت (بکسر با و جیم فارسی و الف و را و الف) تبر کانگت بر دوگونه باشد ـ سبترک (بفتح سین و کسر با و فتح تای فوقانی و سکون را و فتح کاف) اگر در خیال لفظ و معنی ہر دو باشد ـ نر بترک (بکسر نون و سکون را و کسر با و فتح تای فوقانی و سکون را و فتح کاف) اگر چه مضمون در اندیشه بود ـ و بچار انگت تصور یکی از ہشت چیز ـ پرکرت ـ مہتت ـ اہنکار ـ پنج سوچہم عنصر اگر مقید بزمان و مکان ساخته بخاطر دارد سبچار خوانند (بفتح سین و کسر با و جیم فارسی و الف و را) ـ و گونه آنرا نربچار نامند (بکسر نون و سکون را و کسر با و جیم فارسی و الف و را) ـ دوم گرہن سماپت (بفتح کاف فارسی و را و ہا و نون و سین و میم و الف و فتح بای فارسی و کسر تاے فوقانی مشدد) یکی از حواس خاطر بر نہد ـ بلاحظه وقت و مکان و علت سبترک خوانند ـ و اگر تنہا مضمون در دل بود نبترک و ہر دو قسم را ساننند[1] (بسین و الف و فتح نون و نون خفی و دال) ـ سوم گرہتر سماپت (بفتح کاف فارسی و را و کسر ہا و سکون تاے فوقانی و کسر را و فتح سین و میم و الف و فتح باے فارسی و کسر تاے فوقانی مشدد) ـ درین مرتبه دست از ہمه باز دارد و لبگالش آتما یکتائی پذیرد ـ و آن نیز بقید زمان و مکان و نام پیشین یابد و ہر دو را اسمتا گویند (بفتح ہمزه و سکون سین و کسر میم و تای فوقانی و الف) ـ و اسنپرگیات بر دوگونه بود ـ نخست بھوپرتی (بفتح با و ہاے خفی و فتح واو و باے فارسی و را و فتح تاے فوقانی مشدد و یاے تحتانی) ـ پرکرت را از آتما باز نشناسد یا از

اختلاف (۱) [متن] ساننند ـ و بیان اعراب موافق آن ـ [ن ف ا] ساننده ـ و در بیان اعراب ساننند ٭

عناصر و اندر ری جدا اندانند - اگر پرکرت ساآتما داند آنرا پرکرت لی نامند (بفتح باے فارسی و را وکسر کاف و را
و تاے فوقانی و فتح لام و یاے تحتانی) - و اگر عنصر و اندرے را آتما شمرد بدیه گویند (بکسر با و دال و سکون یاے
تحتانی و ہا) - دوم آپاسے پرتی (بضم ہمزہ و باے فارسی و الف و فتح یای تحتانی و باے فارسی و را وکسر تاے
فوقانی و فتح یاے تحتانی) از بید ارنجتی و روشن ستارگی تقلا وزی آن دوازده چیز شناسای آتما آید و نگلش سرای
مقصد جشرت گزیند و دولت مکت روے دہد ✤

وخداوند جوگ را چهار حالت بود - نخستین آنکه باینتی درست و قدمی استوار بادرین بادیهٔ جانگداز نهد -
آنرا پرتھم کلپک نامند (بفتح باے فارسی و را و تاے فوقانی و ہاے خفی و فتح میم و کاف و سکون لام وکسر باے
فارسی و فتح کاف) دوم مدهو بھومک (بفتح میم و ضم دال و ہاے خفی و ضم[1] با و ہای خفی و سکون واو وکسر میم
و فتح کاف) بگذارش نفس و کارکرد نیک چنان زنگ از آئینهٔ دل بزداید که آنچه بخاطر دیگری پرتو انداز و دریابد
و آنچه دیگران از خردی نیارند دید به بیند - سوم پرگیا جوت (بفتح باے فارسی و را وکسر کاف فارسے
مشدد و یاے تحتانی و الف و ضم جیم و سکون واو وکسر تاے فوقانی) از بخت‌مندی و جستجوی سخت بر حواس
و عناصر چیره دستی روی دهد و دور و نزدیک و ردید و شنود و جز آن یکسان نسبتی گیرند و برآفریدن و نابود ساختن
توانا گردد - چهارم اتکرانت بھاونی[2] (بفتح ہمزه وکسر تاے فوقانی و فتح کاف و را و الف و نون خفی و فتح
تاے فوقانی و با و ہاے خفی و الف و فتح واو وکسر نون و فتح یاے تحتانی مشدد) آنچه گذشته[3] است
بر و پدید آمدن گیرد ✤

و گویند از هشت چیز جوگ سنپرگیات فراهم آید و آن بمثابهٔ اجزا باشد بخلاف دوازده چیز که اسباب
خارجی شمرند و آنرا اشتانگ جوگ[4] خوانند (بفتح ہمزه و سکون شین منقوط و فتح تاے فوقانی ہندی و فتح
ہمزه و نون خفی و کاف فارسی) - جم (بفتح جیم و میم) - نیم (بکسر نون و فتح یای تحتانی و میم) - آسن (ہمزه و الف
و فتح سین و نون) - پرانایام (بفتح بای فارسی و را و الف و نون و الف و یای تحتانی و الف و میم) - پرتیاہار (بفتح با
فارسی وکسر را و تای فوقانی مشدد و یای تحتانی و الف و ہا و الف و فتح را) - دھارنا (بفتح دال و ہای خفی و الف و فتح را
و نون و الف) - دھیان (بکسر دال و ہای خفی و یای تحتانی و الف و فتح نون) - سمادھ[5] (بفتح سین و میم و الف
وکسر دال و ہاے خفی) ✤

جم بر پنج گونه بود - اہنسا (بفتح ہمزه وکسر ہا و نون خفی و سین و الف) بکشتن و آزردن نیارد - چون
بدین خوگر شد دشمنان بدوستی گرایند - ستی (بفتح سین وکسر تاے فوقانی مشدد و فتح یاے تحتانی) براست
گفتاری خو کند و از ین رو خواهش او پذیرائی[6] گیرد - استیی (بفتح ہمزه و سکون سین وکسر تاے فوقانی
و دو یای تحتانی اول ساکن دوم مفتوح) ناستدن مال افزون از آنچه دستوری است - کلید گنجهاے عالم در
آستین او نهند - برہم چرج (بفتح با و سکون را و ہای خفی و فتح میم و جیم فارسی و سکون را و فتح جیم) از
پیوند زن برکناره زید از دم گیرا ے او بید انشان چراغ بینش بر افروزند - اپرگره (بفتح ہمزه و بای فارسی
وکسر را و فتح کاف فارسی مشدد و فتح را و ہا) از اسباب دنیوی هیچ با خود ندارد و آنرا سرمایهٔ هر گونه غم شمرد

اختلاف (۱) [ک] وکسرہا (۲) [د] اتکرانک بھاونی - و بیان اعراب موافق آن (۳) [ک س] نوشته (۴) [ک] اشتانگ باے
فوقانی [من] اشتانگ بالف و نون خفی الخ (۵) [د] سمادهه ارنه - و بیان اعراب موافق آن (۶) بجنس در [ک ش] [ک] پیدائی [من] خواهش او به پذیرائی گیرد

گذشته و آینده برو آشکارا گردد ٭

نیم پنجگونه بود - سوچ (بفتح سین وسکون واو وفتح جیم فارسی) پاک داشتن درون و بیرون وازآمیزهٔ مردم پرهیزد واز خویشتن سیر[1] آید - گوهر من پاکیزه شود وخواهش ستوده بار آورد وحالت چهارم روی دهد سنتوکه (بفتح سین ونون خفی وضم تاء فوقانی وسکون واو وفتح کاف وهای خفی) بازآمدن از خواهش بیجا[2] وخرسند بودن بدین کردار شگرف - نشاطی روحی[3] دهد ولذات دنیوی راقدری نماند - تپ (بفتح تای فوقانی وبای فارسی) گدازش جان وتن وپذیرفتن گرمی وسردی وگرسنگی وتشنگی وخموشی تا هرپنج کلیس از لوح ضمیر سترده آید وچیزهای دور دست وپوشیده ولبس خرد رابه بیند وبهر پیکر که خواهد برآید - سوادهیاے (بضم سین وواو والف وکسر دال مشدد وهای خفی وبای تحتانی والف وفتح یای تحتانی) خواندن الهی نامها ویاد کرد ایزدی صفات وبدانچه کمت فراهم آید - واگر برخواندن توانائی[4] نباشد همواره لفظ او انکار (بضم همزه وسکون واو وفتح همزه ونون خفی وکاف والف ورا) برزبان راند - دیوتها ودیگر بزرگان الهی بدو آمیزند وبیاوری او همت برگمارند - ایسرپرن دهان (بکسر همزه وسکون یای تحتانی وضم سین وفتح را وبای فارسی وراوکسر نون وفتح دال وهای خفی والف وفتح نون) وجه همت در کارکرد رضامندی ایزدی بود - گوناگون شناسائی بدست افتد وبرهمگی مراتب آگهی روی دهد ٭

آسن نشستن - ریاضت کیشان محنت کده تجرد آنرا برهشتاد وچهار گونه دانند - وازهمه سیزده بس معتبر وهر کدام را روشی دیگر ونامی[5] جداگانه بود - وسردی وگرمی وگرسنگی وتشنگی آزار کمتر رساند - دانشوران هندوستان نشستن معامله گزینان بارگاه تعلق رانیز بدان شماره برنمط دیگر برگذارند - راقم نامه دالابسیاری دیده حیرت اندوخته است آدمی چگونه این عضلات واعصاب واستخوان رابدین گونه فرمان پذیر دارد ٭

پرانایام پای بند گردانیدن دم بسلسلهٔ اختیار پورک (بضم بای فارسی وسکون واو[6] وفتح را وکاف) وآن کشیدن باد است بدرون ازراه بینی باین طریق - بسرانگشت دست راست روزنهٔ چپ بینی بربندد واز سوراخ راست آهسته آهسته برونی هوا را بدرون درکشد - کنبهاک (بضم کاف ونون خفی وفتح با وهای خفی وفتح کاف) نگاهداشتن درونی انفاس وکشیده[7] بادها باندازهٔ توانائی وهر دو روزنه با بهام وبنصر دست راست بربندد وریاضتگران این بوم چندان پاس انفاس نمایند که در دوازده سال یک نفس برآورند - ریچک (بکسر را وسکون یای تحتانی وفتح جیم فارسی وکاف) گذاشتن کشیده بادها پایه بپایه بآهستگی بسرانگشت شگاف راست فروگیرد وبنصر از روزنهٔ چپ بردارد وره‌ا کند - مجمل آنکه از راست برگیرد واز چپ بگذارد - وازین سه کار یک پرانایام بانجام رسد گویند نفسے که ازراه بینی برآید از شانزده انگشت برگذرد - وبرخی برانکه از دوازده - وازین کارکردمن آرامش پذیرد ووالا دانش روی آورد - واین بے یاوری شناسائی آزمونکار فرادست نیاید - ودرین هنگام گوشت وگرم دارو وترش ونمکین نخورد - وباندکے از شیر وبرنج بسر برد - وگرورزن نگردد وگرنه مغز بشولیدگے گراید ومالیخولیا بار آورد ٭

پرتیاهار باز آمدن حواس پنجگانه از مدرکات خویش - چون من آرامش گیرد ناگزیر آنها بیرون

اختلاف (۱) [بن ک] برآید (۲) [بن] بیجاسه (۳) [بن ش ۸] روزی (۴) [ک] توانا نباشد (۵) [ک] تاثیری (۶) [۸] واو ورا وفتح کاف (۷) [ک] کشیدن ٭

تشتابند - ہمہ چیز بے خواہش[1] در پیش او طراز پیدائی یابند ؛
دھارنا خاطر را یکجا پای بند ساختن - ناف سینہ تارک[2] سر میان دو ابرو سر بینی سر زبان یا دیگر یکی را ؛
دھیان ناگسستن توجہ از انچہ پیش نہاد دل است - جز نقش[3] دانندہ و دانش و آن چیز ہمہ از خاطر برخیزد ؛
سمادھ دانندہ[4] و دانش نیز بہ نیستی گراید - درین ہنگام مراتب سنپرگیات بانجام رسد و سر آغاز اسنپرگیات
شود چند انکہ والا دانش روی دہد و جوگ چہرہ برافروزد - و این حالت را سمادھ نامند ؛
اول و دوم این ہشت چیز بشابہ تخم در زمین کشت پذیر افگندن - سوم و چہارم بسان آغاز رستن پنجم
را گل اندیشند ششم و ہفتم و ہشتم را مراتب میوہ انگارند - و سہ پسین را سنجم نامند (بفتح سین و نون خفی و فتح
جیم و سکون میم) - درین زمان از آدمی شگرف کارہا پدید آید و بینندگان را حیرت[5] فرو گیرد - و نیروی کارگر[6] در را
ایسیرج نامند (بفتح ہمزہ و دو یاے تحتانی نخستین مکسور و ثانی ساکن و ضم سین و سکون را و جیم) ہشت گونہ
بازگذارند - انما (بفتح ہمزہ و کسر نون و میم و الف) ہرگاہ خواہد چنان ریزہ گردد کہ از منافذ الماس آسانے
گذرد - مہما (بفتح میم و کسر ہا و میم و الف) چنان دراز شود کہ دست بماہ رساند - لگھما (بفتح لام و کسر کاف فارسی
و ہاے خفی و میم و الف) چنان سبک گردد کہ بدست آویز شعاع علوی عالم بر شود - گرما (بفتح کاف فارسی و کسر را
و میم و الف) باندازہ سرگران خود را نمودار گرداند - در برخی نامہا بجاے چہارم پراپت آورند (بفتح
باے فارسی و را و الف و فتح باے فارسی و کسر تاے فوقانی) ہر چہ خواہد بدو پیوندد - پراکامی (بفتح بای
فارسی و را و الف و کاف و الف و کسر میم و فتح یاے تحتانی) بزمین فرو شود و از جاے دیگر برآید چنانچہ
در آب - ایستو (بکسر ہمزہ و سکون یاے تحتانی و کسر سین و ضم تاے فوقانی مشدد و فتح واو) آفریدن و نیست
ساختن - بستو (بفتح با و کسر سین و ضم تای فوقانی مشدد و فتح واو) آخشیجان و انچہ از وہستی یافتہ فرمان پذیر
گردند - کاما بسایتو[7] (کاف و الف و میم و الف و فتح با و سین و الف و کسر[8] یای تحتانی و ضم تای[9] فوقانی مشدد و فتح
واو) ہر خواہشی کہ کند روائی یابد ؛
اگرچہ در دیدہا دیّان رسم آلود این سخنان دور نماید لیکن شناسائی نیرنگی قدرت و ادارسہال لشگفت در نشود ؛
مطالب این شگرف دانش در یک ادھیای گزارش یافتہ لیکن در چہار چرن نخستین در حقیقت جوگ -
دوم در اسباب آن - سوم در نیرنگی ایسرج - چہارم در مکت ؛

جین

برآرندہ[9] این طرز بدیع حکیم جن (بکسر جیم و فتح نون) و او را ارہن[10] (بفتح ہمزہ و رای مشدد و سکون نون)
و ارہنت (بفتح ہمزہ و کسر را و فتح ہا و نون خفی و فتح تاے فوقانی) نیز خوانند - بایزد بیچون بسان میمانسا و سانک
و بانعال اختیاری و ثواب و عقاب و دوزخ و بہشت گروند - و در سرگ لوگ بیست و شش طبقہ بہشت پسین
پایہ برگذارند - دوازدہ - شہ پنج - و در اخیر سر آمد گزیدگان الٰہی بسر برند - و اجسام را مرکب از اجزای
لا یتجزی انگارند - ہر چہار آخشیج را یک گونہ اجزا اندیشند و بنائے[11] ہر عنصری را جدا باز گویند - و عالم را بملاحظہ

اختلاف (۱) [ت ک] ہمہ چیز بخواہش پیدائی گیرد (۲) در [م ن] نیست (۳) [م ر] نفس [ک] نقش دانندہ دانش وانچہ ہمہ از [ش] و دانش و جز آن (۴) [ک] دانندہ دانش (۵) [ک] حیرت (۶) [ش ک] کارگزار آنرا (۷) [ک ش] کاما بسا تو (۸) [ک ش] والف و کسر تای فوقانی مشدد و فتح واو (۹) [ک] برآرندہ (۱۰) [ک ش] وارن بفتح واو الخ (۱۱) [ک] بنا ری [ت] بنای ؛

اجزا اندیم انگارند و با غبار صورت حادث - چون پنج بیز فراهم آید اشیا طراز هستی گیرد - نیت (بکسر نون و فتح یای تحتانی و سکون تاے فوقانی) نیروی علت - کال (بکاف و الف و لام) زمان خاص - سبهاو (بضم سین و فتح با و هاے خفی و الف و واو) خاصیت علت - آتما نفس ناطقه - پورب کرت (بضم بای فارسی و سکون واو و را و فتح با و کسر کاف و سکون را و فتح تاے فوقانی) نتیجهٔ خوب کرداری و تباه کاری پیشین پیدایش - برخی دانشوران هند آفریدن از ایزد بیهال دانند - گروهی از کال و بعضی از پورب کرت - و جمعی از سبهاو ٭ و چنین پندارند که عالمیان بعدم در نشوند و در تند باد نیستی از هر نوعی چندی سایه نشین هستی باشند - و از انها باز از سر نو هنگامها پدید آید ٭

این طائفه بیش از دو پدارتهه نگذارند - پرمان - پرمیو - نخستین بر دو گونه بود - پرتیچه (بفتح بای فارسی و سکون را و فتح تاے فوقانی و جیم فارسی و هاے خفی) دانشی[1] که بوسیلهٔ پنج حواس ظاهری و من دانا فرادست آید - و بناے اسباب دانش را بدان نام خوانند - پروکس (بفتح باے فارسی و ضم را و سکون واو و کاف و سین) علمی که بے حواس بهم رسد ٭

پرتیچه بر دو گونه بود - اول سانو وار پرک[2] (بسین و الف و نون خفی و دو واو اول مکسور و ثانی مفتوح و الف و را و کسر ها و را و فتح کاف) آن بحواس پنجگانه و من چهره بر افروزد و در معاملات صوری بکار آید و آن را مت گیان گویند (بفتح میم و کسر تاے فوقانی و کسر کاف فارسی و یای تحتانی و الف و فتح نون) - و این دانش بر دو گونه بود - یکی آنکه از حواس پنجگانه پدید آید - دیگر انچه بدست آویز من پیدا شود - و این گروه این را داخل حواس پنجگانه شمرند - و هر کدام ازین دو چهار گونه باشد - اوگره (بفتح همزه و واو و کاف فارسی مشدد و را و ها) شناسا شدن بدین نمودار که آدم است یا اسپ لیکن صفت[3] آنرا نداند - ایها (بکسر همزه و سکون یاے تحتانی و ها و الف) پژوهش آنکه آدم کجاست و اسپ کدام زمین - اواے (بفتح همزه و واو و الف و فتح یاے تحتانی) تشخیص نمودن آن - داهرنا (بدال و الف و هاے خفی و فتح را و نون و الف) یاد کرد آن مشخص و در خیال ماندن - پارمارتهک (ببای فارسی و الف و سکون را و میم و الف و سکون را و کسر تاے فوقانی و هاے خفی و فتح کاف) شناسائی که از فروغ نفس ناطقه بدست افتد و در حکمت کار آید - و آن بر دو گونه بود - بکل (بکسر با و فتح کاف و لام) برخی دانند و بعضی ندانند - سکل (بفتح سین و کاف و لام) همه دان - و دراکیل گیان[4] نامند (بکسر مجهول کاف و سکون یاے تحتانی و لام) - بکل[5] بر دو گونه بود - اودهه گیان (بفتح همزه و واو و کسر دال و هاے خفی و کسر کاف فارسی و یاے تحتانی و الف و فتح نون) هر چه رنگ دار پدید آئی گیرد و از دور و نزدیک تفاوت نباشد - منه پرجوگیان (بفتح میم و نون و سکون ها و فتح باے فارسی و سکون را و فتح جیم و واو) احوال دل برخواند و راز هاے درونی آشکارا شود ٭

پروکس بر پنج گونه بود - سمرن (بضم سین و فتح میم و را و نون) انچه نادیده بخاطر گذرد - پرتی بهجگیان[6] (بفتح بای فارسی و را و کسر تاے فوقانی و فتح یاے تحتانی و کسر با و هاے خفی و کسر کاف فارسی مشدد و یاے

اختلاف (۱) این جمله تا الفاظ بدان نام خواند در [ه من] نیست (۲) [ه من] سانو واهرک [ک] سانوا پرک (۳) [ی] صنف (۴) [ه من ک مش] کیول گیان بخلاف بیان اعراب (۵) [ک من] سکل (۶) [ک] پرتیبره گیان [من ش] پرتیه گیان ٭

تحتانی والف وفتح نون) انچه اندرین دیگرے بیاد آید - ترک (بفتح تاے فوقانی وسکون را وفتح کاف) آگهی از نسبت استلزامی - انمان (بفتح همزه وضم نون ومیم والف وفتح نون) علم قیاسی وآن از یک چیز تازه انتظام گیرد وتفصیلها بر گویند - سبد (بفتح سین وسکون با وفتح دال) دانشی که از یک سخن گوینده بے خشم وخواهش وراست بین ودرست گوے پدید آید ❊

وپرمیو شش گونه دانند وهر یک را جوهر قدیم انگارند - فراهم آمده از اجزای مقداری نشمرند وبخشیم نه ندآید وهمه جا ماند انند - نخست آتما جوهر لیست لطیف - دانش بدو وابستند - او با تن بسان فروغ چراغ بخانه وکننده وپذیرنده نیکی وبدی پندارند - وآنرا بدو قسم دانند - پرآتما[1] - جیو آتما - اول منحصر[2] ایزد وچهار صفت ادرا اثبات کنند - انت گیان (بفتح همزه ونون ولون خفی وفتح تای فوقانی) دانش جزئیات - انت درسن (بفتح دال وسکون را وفتح سین ونون) دانائی کلیات - انت بیرج (بکسر با وسکون یای تحتانی وفتح را وجیم) سترگ نیرو - انت سکه (بضم سین وسکون کاف وهاے خفی) بزرگ آسودگی ❊

وبا وتار نگروند لیکن پندارند که آدمی از شایسته کرداری همه دان گردد وانچه او بکار دین ودنیا برگوید کلام الٰهی برشمرند وادرا ساکار پرمیسر نامند (بسین والف وکاف والف ورا وفتح بای فارسی وسکون را وکسر مجهول میم وسکون یای تحتانی وضم سین وسکون را) - دربیش اره که لختی حال آن در پیشین دفتر گذارده آمد بیست وچهار کس چنین پیدائی گیرند ودر سوم وچهارم پیدایش[4] وانجام پذیرد - نخست این دوره آدناتهه (بهمزه والف وکسر دال ونون والف وفتح تای فوقانی وهای خفی) وآخرین را نام مهادیر (بفتح میم وها والف وکسر دادو سکون یای تحتانی ورا) - وهر کدام را جن نامند (بکسر جیم وفتح نون) وشگرف داستانها برگویند چنانچه لختی گفته آید - وایزد متقدس[5] را نرگن پرمیسر (بکسر نون وسکون را وضم کاف فارسی وسکون نون) ❊

وهر جیو آتما چند قسمت رود - ثنائی چون رونده وغیر رونده مثل آدمی ودرخت - ثلاثی چون زن ومرد وخنثی - رباعی مثل پیکرهاے انسائی ونباتی وبهشتی ودوزخی - خماسی صاحب یک حس چون عناصر چهار گانه ونباتات - وآن دو گونه بود آنچه بنظر درآید وآنچه از بس خردے دیده نشود - هر یک ازین پنج چیز را جاندار وخداوند لامسه دانند - خداوند دو چون صدف وزلوک لامسه وذائقه دارد - خداوند سه چون مورچه باآن دو شامه نیز باوست - صاحب چهار چون مگس وزنبور که باآن سه باصره نیز با او - پنج خدا چون آدمی - واین بر دو قسم است من[6] دار وجز آن چون ورق - ونباے دران هم برگوید - چون اول وپنجم بر دو گونه است همگی جانور از هفت نگذرد وهر یکے بدو طور - پرجاپت (بفتح بای فارسی وسکون را وجیم والف وسکون باے فارسی وکسر تاے فوقانی) خداوند شش قوت - تن گرفتن - غذا پذیرفتن - حواس پذیر شدن - نیروے سخن - توانائی دم کشی - دمن - اپرجاپت جاندارے که دراین شش نباشد یک حاسه را چهار قوت بود - متغذے شدن - گرفتن بدن - بحواس نیرومند شدن - قوت برآوردن دم وبردن نفس - دو حاسه وسه حاسه وچهار حاسه وپنج حاسه را بے من پنج قوت

اختلاف (۱) [ی] آتما (۲) در [ی] نیست (۳) همچنین در [ی گ ک ش] ودر [ک] بفتح همزه وهر دو نون خفی الخ - وهمچنین در دو جای دیگر [ش] انت گیان - وبیان اعراب موافق آن (۴) [ش] پیدائش وانجام (۵) [ک] تقدس (۶) [ی] من دار [ش] دارد وجز آن چون ورق وثنائی (۷) [ک] متقدس ❊

تنفرند - چهار پشین بگویائی - خدیومن راشش +

وچنان بر گویند چون دو چیز در نفس فراهم آید آنرا زنده خوانند ورنه مرده - وهرکی راپران نامند (بفتح بای فارسی ورا و الف ونون) پنج حواس - من - گویائی - گرفتن بدن - نفس برآوردن - استداد زندگی - پنج حاسته را بر چهار گونه دانند - دیوته (بکسر دال وسکون یاے تحتانی وفتح واو وتاے فوقانی وہای کتوبه) منگه (بفتح میم وضم نون وفتح کاف فارسی مشدد وہاے خفی) - نارکی (بنون والف وفتح را وکسر کاف وسکون یاے تحتانی) - ترجنج (بکسر تاے فوقانی وسکون را وفتح جیم ونون خفی وفتح جیم) - دیوته نورانی جوہریست بخواہش ایزدی بے زادن[2] طراز ہستی گیرد - پیکر ایشان گوشت واستخوان ندارد - شوخگن نبود واز انفاس بوے خوش آید - رنجور نگردند وکہن سالی طراوت برنائی نبرد - ہرچه بخاطر آرند پیدائی پذیرد وہزاران پیکر برآیند - وچهار انگشت اززمین بلند خرامش کنند - واین گروه بر چهار گونه اند - ۱ - بھون پت (بفتح باے خفی وفتح واو ونون وبای فارسی وکسر تاے فوقانی) - این گروه ہفت زمین ته بته گرایند وزمینی که مردم باشند زر فامی آن یک لک وہشتاد ہزار جوجن پہنا ارند - یک ہزار از فراز وہمچنان از پایان گذاشته درمیان نہگاه این طائفه باشد - وانہا ده گونه اند وہر یک را دو فرمانروا - یکی شمال طرف راکار گیا ودیگر جنوبی[3] را - رنگ ورروے وپوشش وخورش ونشست وبرخاست ہرکدام راجداگانه برگذارند - گویند عمر این گروه از ده ہزار کم ویک ساگر زیاده نبود وزبون ترین ہمه اینہا را دانند - ۲ - ونتر (بکسر واو ونون خفی وتای فوقانی ورا) در ہزار جوجن بالا صد[4] از پائین گذاشته بسر برند ودر نہگاه آدمیان نیز گذاره نمایند - وشانزده گونه اند وہر طائفه را دو سلطنت وعمر از ده ہزار سال کم واز یک پلویم زیاده نبود - ۳ - جوتکی (بضم جیم وسکون واو وکسر تاے فوقانی وکاف وسکون یاے تحتانی) ہفت صد ونود جوجن بلند اززمین ہموار منزلگاه ایشان - وتا یکصد وده جوجن منتہاے پورب - پنج گونه باشند - نخستین ستارہا - دوم آفتاب ده جوجن از کواکب بلند ترنخجگاه او - سوم ماه ہشتاد جوجن رفیع تر از نیر اعظم - چہارم[5] ستارگان منازل بیست وہشتگانه - پنجم گره (بفتح کاف فارسی ورا وہا) به بلندی چہار جوجن از منازل وہشتاد وہشت برشمرند - از ان میان پنج عمده عطارد وزہره ومشتری ومریخ وزحل ہرکدام به سه جوجن از دیگرے بلند تر - وزندگی ہر پنج از ہشتم حصه پلویم کم واز پلویم ویک لک[6] سال افزون نبود - ۴ - ویمانک (بفتح واو وسکون یاے تحتانی ومیم والف وکسر نون وفتح کاف) وطن گاه این طبقه بر فراز ہمه - دو قسم دانند - نخستین کلپوپن (بفتح کاف وسکون لام وضم باے فارسی وسکون واو وبدو باے فارسی مفتوح ونون مشدد) منزلگاه ایشان دوازده طبقه در بہشت - بہریکے فرمانروائی جداگانه است وچهار را دو اورنگ نشین ودرین ده[7] سلطنت ده چیز فروغ افزا - فرمانرواے دادگر - وزیر شایسته - دانشور مہر اندوز - مہربانان دوستدار - سلاحداران نگاہبانان - خداوندان ہفت لشکر فیل - اسپ - ارابه - گاو - پیادگان شمشیرباز - نغمه سرایان - آرایندگان اصول رعایا - گذارندگان اخبار - کناسان - گویند یک ونیم راج کسرے کم جایگاه این گروه والاپایه - قسم دوم کلپاتیت (بفتح کاف وسکون لام وبای فارسی و

اختلاف نسخ (۱) در [ک] نیست - (۲) در [ء من] نیست (۳) [ک] جنوبی را در رنگ (۴) [ک ش] دہ صد (۵) در [ء] نیست (۶) در [من] نیست (۷) [ء] ده ده +

الف وکسر تاے فوقانی وسکون یای تحتانی وفتح تای فوقانی) باغیر نبرد آزمایند وازدوستی ودشمنی وفرماندہی وفرمان پذیرے برکنارہ زیند - وبجز یادکرد ایزدی نپردازند - وفراز تر ازان دوازدہ آرامگاہ نه[1] بر بالای یکدیگر جا دارند وپنج دیگر شبابه زدی دو پائین دو بالائی درمیان - یکی نگاہ اینان چهاردہ طبقه بدینصورت *

عالم را سه طبقه انگارند - منکه لوک (بفتح میم وضم نون وفتح کاف مشدد وہای خفی وضم لام وسکون واو وفتح کاف) نهصد جوجن از پایان زمین تا نهصد فراز - نگاہ مردم شناسد - گویند زمین درد رازا یک راج ست وہمچنان در پہنا - ازان چل[2] وپنج لک جوجن آدمیان بسر برند - وته این پاتال لوک (بپای فارسی والف وتاے فوقانی والف وسکون لام) نهصد جوجن کم هفت راج زمین - دوم را دوچندان نخستین دانند ودرهر زمین یک راج افزوده آید چنانچه هفتم هفت راج باشد چیزے کم - سرگ لوک (بضم سین وسکون را وفتح کاف فارسی) علوی عالم - هفت راج برخی کم - باشندگان این خداوندان پنج حس - ازان جله دربیست وشش طبقه گروہ دیانک را بنگاہ و بهشت عبارت ازین طبقات - به نیکوکاری بدین ایوان درآیند وشادی اندوزند - بهشت طبقه دیانک درپنج راج بسر برند وچهار درششمین راج - وچهاردہ طبقه قسم دوم دریک راج - راج مسافتی راگویند که هرگاہ آهنین گوئی راکه سه ونیم سیر اکبری باشد به نشیب اندازند در[3] شش ماہ وشش روز ودوازدہ گهڑی درچالش باشد - گویند بر فراز بیست وشش طبقه ند کور پس از چهل وهشت کروہ گروتععه الیست طور[4] مانا - بدرازاے چهل وپنج لک جوجن وهمین پهنا ببری هشت جوجن - چون سه کروہ وپنج حصه از شش بخش کروہ[5] بالاتر شتابند مقدس جای مکت باشد وآنجا مردم بسان نور درروشنائی بانیز دبیچون درشوند *

عمر دیوته از پلویم کم و از ساگر[6] زیادہ نباشد - طبقات دیوته چهارگانه تا دو طبقه دیانک را هفت دست قامت باشد ودرسوم وچهارم شش ودرپنجم وششم پنج ودرهفتم وهشتم چهار وازنهم تا دوازدهم سه وازسیزدهم تا بیست ویکم دو وازبیست ودوم تا بیست وششم یک لیکن هرکدام نیرومی نمودن گوناگون پیکر دارند - گویند همگی دیوتها آرزومند غذا باشند ولیکن نه از راہ دهن بخواهش کامیاب گردند - هرکرا ازین گروہ عمر دہ هزار سال باشد پس از یک روز غذا خواهد - وپس از گذشتن مدتے که آدمی تندرست چهل ونه نفس زند یکبار نفس برآرد - وهرکرا ازین گروہ عمر افزون بود تا یک ساگر از سه روز کم وازنه افزون یکبار[7] بخورش پردازد وازچهار گهڑی تا نه گهڑی یک نفس برآورد - وآنکه یک ساگر بیش[8] بزید پس از یک هزار[9] سال بغذا پردازد وپس از پانزدہ روز نفس برآرد - وآن کس راکه عمر ازین افزون باشد برابر هر ساگر یک هزار سال افزون شود تا بخورش روی آرد وهمچنین پانزدہ پانزدہ روز بجهت مدت نفس کشیدن افزودہ گردد - وراى این گروہ آنکه همگی دیوتها تا دو طبقه قسم چهارم درمباشرت بسان آدمیان باشند لیکن آبستن نشوند وسوم وچهارم به پیوستن وقوت لامسه وپنجم وششم بدیدن وهفتم وهشتم بشنودن آوازها - چهار دیگر محض[10] بخیال - وچهاردہ طبقه قسم دوم ازین پاک پندارند که آدمی به نیروے کردار باین پایه رسد - واز هرگروهی شگرف داستانها نگاشته اند - باندکے از بسیار بسند نمودہ *

اختلاف (۱) در [تن] نیست (۲) [۵] درچهل [تن ک] ازان درچهل (۳) [۵] کرد (۴) [تن] طور سانام (۵) [تن ک] کروہ چهارم (۶) [ک] ساگر (۷) [۵ ش] نه یکبار (۸) [۵] وآنکه از یک ساگر بیش نزید (۹) در [۵] نیست *

منکه بر دو گونه برگذارند - سنیا (بفتح سین وکسر نون مشدد و یای تحتانی والف) من دار - اسنیا (بفتح همزه) بی من - گویند در گوشت وخون وآب دهن آدمی پدید آید وزیاده از دو گهری نزید - وسنیا بر دو گونه باشد - این طائفه زمین را دو قسم برسازند برقسمی دریکی باشد - نخست آنکه در دکن مکن را بازار گرم بود و بشایسته کاری ونکوهیده کرداری سعادت وشقاوت اندوزند - وپانزده قطعهٔ بزرگ زمین بدو گراید ٭

وعقیده آن دارند که درششم اره که مدت آن درپیشین دفتر نگاشته آمد دوازده چکرورت پدید آید (بفتح جیم فارسی وکاف مشدد وفتح راو وفتح واو وسکون را وکسر تاء فوقانی) سی ودو هزار ملک در تصرف او - وسی ودو فرمانروا حکم پذیر - هشتاد و چهار لک فیل وبهمین شماره اسپ وعرابه زیردست او - چهارده هزار وزیر ونود وسه کرور پیاده وهشتاد هزار حکیم سه لک نوربردار وپنج لک چراغ افروز - سه کرور خنیاگر - شصت وچهار هزار زن نکاحی ویک لک وبیست وهشت هزار زن پرستار - شانزده هزار کان جواهر - نوزده هزار معدن طلا وبیست هزار دیگر کانی بدو گراید - شانزده هزار ولایت ملیچه درقلمرو او باشد (بفتح میم وکسر لام وسکون یای تحتانی وفتح جیم فارسی مشدد وهای خفی) طائفه که نه برآئین او باشد - سی ودو هزار شهر بزرگ شانزده هزار تخت جای - سی وشش کرور مطبخی شولان - سه صد وشصت خاصگی - وفراوان صفات برنویسند ودرین دوره نخستین اینها راجه بهرت پور آدناتهه - برخی ازینها به نیکوکاری به بهشت خرامند وطائفه بدوزخ گویند نه تن دیگر پدید آئی گیرند باسم باسدیو (بباء والف وضم سین وکسر مجهول دال وسکون یای تحتانی وفتح واو) وآن والاشکوهی است که نیمهٔ چکرورت داشته باشد - ورای آن دارند که این بزرگان صورت بدوزخ خرامند وکشن را ازین گروه برشمرند - وگویند نه تن دیگر پدید آیند که نصفت باسدیو درسطوت باشد وآنها را بلدیو نامند (بفتح باء وسکون لام) - وبرهمه این گروه تیرتهنکر گفته شود وچیره وازساکنان این سرزمین بسی نوشته اند ٭

دیگر زمینی است بس دراز - مردم آنجا ازبرگ درخت پوشش سازند وخورش میوهٔ صحرائی یا لختی ازان زمین که بسان نبات شیرین بود - خوش رو دلپسندیده خو باشند - از یک کروه تا سه کروه درازای بالای هرکدام - یک پسر ودختر بزاید سپس نقد زندگی بسپرد وآنرا جگلیه گویند (بضم جیم وسکون کاف فارسی وکسر لام وفتح یاء تحتانی وهاء مکتوب) - چون کلان شوند بایکدیگر پیوند زناشوئی نمایند وسال ایشان از یک پلویم تا سه پلویم - چنان برگذارند که هرکه نکوکار نبود وخیر نکند پس ازمردن بدین گروه درآید ونتیجهٔ آن را دریابد وبار تکلیف بردوش نباشد ٭

نارکی (بنون والف وفتح را وکسر کاف وسکون یای تحتانی) بسان دیوته بگوناگون پیکر برآیند ودر بسیاری احوال انباز ولیکن بصورتهای هولناک - وهمواره غم پژوه واندوهگین - ودر ششم زمین که دوزخ باها آنجا نشان میدهند طلبش نمایند - وبدرونائی وجان آزاری بسر برند از بدذاتی یکدیگر را گزند رسانند - گروه بهون پت تا سه طبقه گذاره کنند ومالش این بدگوهران نمایند - قد باشندگان نخستین طبقه از سه دست کم وازسی ویک دست وشش انگشت افزون نبود - وزندگی از ده هزار سال کم وازیک ساگر زیاده نباشد - ودر دوم طبقه دوچندان قامتهای نخستین وبرهمین روش در هر طبقه افزایش

اختلاف (۱) [ض د] اسنیا (۲) [ه] غرده ٭

رود و زندگانی در دوم از یک ساگر تا سه - و بو میان طبقهٔ سوم را کمتر از سه ساگر و زیاده از هفت نبود و در چهارم از هفت ساگر تا ده و در پنجم تا هفده و در ششم تا بیست و دو و در هفتم تا سی و سه ✤

ترجیح دیگر جانوران و آن بر سه گونه - یکی آنکه در آب بسر برد - دوم آنکه بر روی زمین - سوم آنکه در هوا نخستین پنج گونه باشد اول سوسمار بصورت آدمی و فیل و اسپ و جز آن بود - دوم گوناگون ماهی - سوم سنگ پشت - چارم گراه - جانوریست طناب آسا چهار گز و افزون - خود را بپای فیل و جز آن در پیچد و بیرون شدن نگذارد و پنجم نهنگ - دوم سه قسم - چارپایه چون گاو - و آنکه بسینه رود چون مار - و بدو دست خرامش کند چون راسو - سوم بر چهار نوع بود - دو را در بنگاه و آدمی گذاره بود و پر او از موے بود چون کبوتر - و آنکه از پوست باشد چون شب‌پرک - و دوی دیگر در نزهتگاه دیوته پرواز کنند و هریکی را گوناگون طرزی نهاده‌اند و فراوان احوال برنگاشته - عمر قسم اول از دوگری تا یک پورب (بضم باے فارسی و سکون واو و فتح را وبا) و آن هفتاد کرور لک و پنجاه و شش هزار کرور سال است - قسم دوم و سوم در کمی[1] مثل نخستین لیکن قسم دوم از سه پلوپم زیاده نیست و قسم سوم را شماره معین نے - گویند عمر یک حاسه اگر سوچهم عناصر باشد دوگهری و زمین استهول از بیست و دو هزار سال نگذرد[2] و آب از هفت هزار سال و آتش از سه روز و باد از سه هزار سال - و صاحب دو حس را دوازده سال و سه حس را چهل و نه روز و چهار حس را شش ماه و از پنج اندری ترجیح و آدم سه پلوپم و دیوته و نارکی سی و سه ساگر و ازین در نگذرد ✤

گرفتن هر چهار ابدان یکدیگر آرامش جای جان بیست و چهار بر شمرند و او را در پنها چالش رود باد آتش آب خاک - رستنی صاحب دو حاسه خداوند سه حاسه خدیو چهار حاسه - چهارپایه که از شکم زاده باشد - ابدان دوزخی ده قسم بهونپت و نتر جوتکی[3] و بیمانک آدم و دیوته - پس از فرو شدن یکی از پنج جا خرامد آدم جانور پنج حاسه آب زمین رستنی - و آدمی در بیست و دو جا آمد و شد نماید و چون بباد یا آتش درآید دیگر پیکر آدمی نگیرد - و ابدان دوزخی را در دو جا چالش رود آدمی و جانور پنج حس دار که از شکم زاده باشد - و عمر لیسان جگلیه بسیار بناشد و هرگز به بهشت نروند - و اهل طبقهٔ هفتم دوزخ در آدمی هم نه درآیند و هر سه قسم جانور پنج حاسه دار[4] و در هر بیست و چهار درآیند و روند - محاسبان این گروه صد هزار را **لکس** خوانند (بفتح لام و سکون کاف و فتح سین[5]) که عوام لک گویند - و ده لک را **پریوت** (بفتح باے فارسی و را و یای تحتانی و سکون واو و فتح تاے فوقانی) و ده پریوت را **کوٹ** خوانند (بضم مجهول کاف و سکون واو و فتح تای فوقانی هندی) که این و آن کرور گویند - و صد کرور را **ارب** (بفتح همزه و سکون را و فتح با) و ده ارب را **ایک کهرب** (بفتح کاف و هاے خفی و سکون را و فتح با) و ده کهرب را **ایک نکهرب** (بکسر[6] با و فتح کاف و های خفی و سکون را و[7] با) و ده نکهرب را **مهاسروج** (بفتح میم و ها و الف و فتح سین و ضم مجهول را و سکون واو و فتح جیم) **پدم** نیز گویند (بفتح باے فارسی و سکون دال و فتح میم) ده پدم **سنکه** باشد (بفتح سین و نون خفی و فتح کاف و هاے خفی) و ده سنکه را **سمندر** گویند (بفتح سین و ضم میم و سکون دال مشدد و فتح را) و کور را کور نیز خوانند - گویند موے طفل جگلی هفت روزه که چهار هزار و نود و شش بار از موهای

اختلاف (۱) [ش] یکی (۲) [ک] نگذرد (۳) [ش] بید [ک] نترجونکی (۴) [ش] دارد (۵) [ک] شین منقوط (۶) [ش] بفتح با و کسر کاف (۷) [ک] و فتح با ✤

دیار دہلی سطبر تر است تجزیہ بشایہ باید کرد کہ دیگر قسمت نپذیرد و از چنین اجزا چاہے را کہ درازا و پہنا و ژرفاے آن چہار کروہ باشد پُر ساخت و بعد از گذشتن ہر صد سال یک جزو از اجزای مذکورہ را ازان چاہ برآورد تا زمانے کہ آن چاہ خالی شود پلوپم باشد (بفتح باے فارسی و ضم لام و سکون واو و فتح باے فارسی و سکون میم) و ہر گاہ دہ ستدر از پلوپم گذرد یک ساگر گذرد۔

دوم آکاس چون لختی از حال نخستین پرمیو گذاردہ آمد اکنون مجملی از پنج قسم دیگر می‌نویسد۔ جوہریست لطیف قدیم ہر جا را فراگرفتہ۔ دانش و جان ندارد۔ سوم کال۔ جوہریست پیشین آسا لیکن ہمہ جا نبود۔ ہمہ ہنگاہ آدمی را درگرفتہ۔ چہارم تپگل (بضم بای فارسی و سکون تاے فوقانی و فتح کاف فارسی و سکون لام) چہار گونہ بود۔ اگر قسمت نپذیرد و با دیگرے نہ پیوستہ آنرا پرمان خوانند (بفتح بای فارسی و سکون را و میم و الف و ضم نون) و ہمان را چون بغیر پیوند دہد دیس گویند (بفتح باے فارسی و سکون را و کسر مجہول دال و سکون یاے تحتانی و سین)۔ چون چند پردیس فراہم آیند دیس خوانند (بکسر دال و سکون یای تحتانی و سین) و چند دیس یکجا شدہ سکندہ نامند (بسکون سین و فتح کاف و نون خفی و دال و ہاے خفی)۔ نخستین را قدیم برشمرند و در پنج چیز ہمیشہ باشد رنگ و بو و طعم و دو از ہشت کیفیت متضادہ گرانی سبکی سختی نرمی گرمی سردی چربی و نقیض آن۔ پنجم دھرماستکاے (بفتح دال و ہای خفی و سکون را و میم و الف و سکون سین و فتح تاے فوقانی و کاف و الف و فتح یاے تحتانی) جوہریست بدست آویز آن نفس ناطقہ و ہمہ تپگل بآسانی در جنبش در آیند چنانچہ آب ماہی را۔ ششم ادھرماستکاے (بفتح ہمزہ) جوہریست سکون و آرامش را یاور۔ در برخی نامہا از نہ چیز برگذارند و آنرا نہ تت خوانند۔ جیو (بکسر جیم و سکون یای تحتانی و واو) جاندار۔ اجیو (بفتح ہمزہ) جز آن مانند آکاس و کال۔ پنّی (بضم باے فارسی و کسر نون مشدد و فتح یاے تحتانی)۔ پاپ (بمد و باے فارسی میان الف) از پیوستگی فراوان تپگل با آتما شادی و غم و آسایش و رنج آید و این پیوستن را کرم خوانند (بفتح کاف و سکون را و میم)۔ و پرکرت نیز برگذارند (بفتح بای فارسی و سکون را و کسر کاف و سکون را و فتح تاے فوقانی) ہر چہ مایۂ نیکی شود پن خوانند و بدی آور را پاپ۔ و کرم بر ہشت گونہ بود۔ گیانا ورنی (بکسر کاف فارسی و یاے تحتانی و الف و نون و الف و فتح واو و سکون را و کسر نون و سکون یاے تحتانی) تپگلہائے کہ پیوند او ہر گونہ دانش را کہ گفتہ آمد بپوشد۔ درسا ورنی (بفتح دال و سکون را و سین و الف و فتح واو و سکون را و کسر نون و سکون یاے تحتانی) دانش پنج حواس درپوشد۔ بیدنی (بکسر مجہول با و سکون یای تحتانی و فتح دال و کسر نون و سکون یای تحتانی) پیوند تپگلہائیست کہ بیاوری آن نفس شادی و غم اندوزد۔ موہنی (بضم مجہول میم و سکون واو و فتح ہا و کسر نون و سکون یاے تحتانی) پیوستگی اجزائیست[1] کہ بآن نیک را بد انگارد و برعکس۔ آیہ (بہمزہ و الف و ضم یاے[2] تحتانی و سکون ہا) پیوستن اجزائی کہ پایداری جاندار بدوست۔ نام (بنون و الف و فتح میم) فراہم شدن چیزہائی کہ سرمایۂ پیدائی انواع و اصناف و افراد ست۔ گوتر (بضم کاف فارسی و سکون واو و تاے مشدد فوقانی و فتح را) گرد آمدن اجزائیست کہ بآن نفس پیکرہای بزرگان و فرومایگان برگیرد۔ انترای (بفتح ہمزہ و سکون نون و فتح تاے فوقانی و را و الف و فتح یای تحتانی) بہم آمدن اجزائیست کہ با و آدمی از داد و دستد از کارہا باز دارد و خوردن نتواند و برن پیوستن دل نیارد

اختلاف (۱) [ک] اجزاست (۲) [ک] خرد ہاے

و در باندگانی سودی برنداردو به بخشش دریافت نپردازد- اسرد (بهمزه والف وسکون سین ورا وفتح واو) کوهیده کارهاے پنجگانه جان آزاری و دروغ گوئی و دزدے و ناپارسائی خواهش فزونے - سنتوکھ (بفتح سین ونون خفی و فتح واو وها) ازان پنج چیز باز آمدن - بندھ (بفتح با ونون خفی وفتح دال وهاے خفی) پیوستن پیکلها بانفس - نرجرا (بکسر نون وسکون را وفتح جیم ورا والف) پایه پایه گسیختن پیوستی اجزا گزارش تن - موکھ (بضم میم وسکون واو وکاف وهای خفی) گسستن اجزا وآنرا مکت نامند و بے دانش وکار کردوست ندهد - چنانچه آتشی در بنگاه لنگ وکور افتاد - هریک توانائی بدر شدن نداشت - کور لنگ را بردوش گرفت - بدیدبانی آن ورفتار این بسلامت جاے رسیدند ✤

گویند سه چیز تا فراهم نباید این شگرف کار بپایان نرسد - شناخت ایزد - دریافت[1] رهنماے کستایش[2] وکوهش وزردن[3] وصندل اندودن ازیکدیگر بازشناسد - همیشگی در نکوکاری - واین سه بفرمان پذیری ورستار سرکنند[4] وازان دانش چهره برافروزد واو سرمایهٔ بیراگ شود واو اسرو را به نیستی سرا بردواند و سرآغاز سنور شود واو مردم را به ریاضت وادارد - بگزارش نفس وتن پردازد - وآنرا دوازده گونه دانند - نخوردن در زمان معین - پیشتر تا یک سال بخورش نپرداختی وچندی تا شش ماه - درین هنگام ازشش افزون دیده نشد - اندک خوردن وافزون ازپنج خانه خورش خوردنی نکند وچون نیابد تا روز دیگر شکیبد وازپنج چیز خود را بازدارد شیر جغرات روغن کنجد شیرینی - کاهش تن در تابش آفتاب - تنفیده ریگ آرامش گزیند ودر سردی به برهنگی سازد ودست وپا را درهم کشیده ببستر ننشیند - گویند بدین شش چیز فراوان روز باید تا کار بانجام رسد بسیاری بناکامی افتد ✤

وچاره گری گناهان بهرجرمے شگرف کردار قرار یافته - بفرمان پیر رفتن - خدمت مرتاضان کردن بزرگ کتابها برخواندن - سر بجیب فرو بردن - گویند ازدو گهری کم نباشد وبرخی باستانیان را تا دوازده سال وست داده - هردو دست فروهشته برایستد وخویشتن را ازجنبش بازدارد - بدین شش چیز زود بر فراز کامیابی برآید ✤

مهین نامهاے اینان چهل وپنج - ازان دوازده را انگ گویند (بفتح همزه ونون خفی وضم کاف فارسی) الهی کتاب برشمارند - آچار انگ (بهمزه والف وجیم فارسی والف ورا) درماند وبود دریاضت کیشان - سکرتا انگ (بضم سین وسکون کاف وکسر را وتاے فوقانی والف) در وشرح سه صد وشصت آئین خداطلبان روزگار وجستجهاے هریک - ستهان انگ (بسکون سین وفتح تاے فوقانی وهاے خفی والف ونون) درو ازیک تا ده برگذارده اندانچه در عالم علوی وسفلی یکیست برشمرده و همچنان تا ده - سمواتا انگ (بفتح سین وسکون میم وواو والف وياے تحتانی والف) درانجا زیاده از ده تا یک کرور آورده گوناگون حقائق نگاشته - بهگوتی انگ (بفتح با وهاے خفی وسکون کاف فارسی وفتح واو وکسر تا وسکون یاے تحتانی) درو سی وشش هزار سوال گوتم از مهاویر پرسیده وپاسخ یافته - نیاتا دهرم کتها (بکسر نون ویاے تحتانی والف وتاے فوقانی والف وفتح دال وهای خفی وسکون را

اختلاف (۱) [ک] بدوری دریافت [من] بدرمیتی دریافت (۲) [ک ش] کر (۳) [من] دردن (۴) [ک] پرکنند وآن دانش (۵) [و من] درماند بود ✤

دسیم وفتح کاف وتای نوقانی وہاے خفی والف) در دوسہ ونیم کرور باستانی داستان ۔ آپاسک دشاانگ (بضم ہمزہ وباے فارسی والف وفتح سین وسکون کاف وفتح دال وشین منقوطہ والف) در گزارش احوال دہ فرد ہیدہ مردکہ بہا دیوگر دیدند ۔ انت گدہ دشا انگ (بفتح ہمزہ وسکون نون وفتح تاے نوقانی وفتح کاف فارسی ودال ہندی وہاے خفی وفتح دال وشین منقوطہ والف) در بیان گروہے کہ بہ سعادت مکت جاوید ودولت اند وختند ۔ انت رو واے انگ (بفتح ہمزہ وضم نون وفتح تاے نوقانی مشدد وضم راوسکون واو وفتح واو والف وفتح یاے تحتانی) سعادتمندانی کہ بشایستہ کرداری دربیست وششین طبقۂ بہشت جاے دارند ۔ پرس بنیاکرن انگ (بفتح بای فارسی درا وسکون سین وفتح نون وکسر با ویاے تحتانی والف وفتح کاف وسکون را وفتح نون) درین کارکردہای گوناگون سرمایۂ دہ نیک وبد گذاردہ اند ۔ بپاک ستہ انگ (بدو بانخستین مکسور وثانی فارسی والف وفتح کاف وسکون سین وفتح تاے نوقانی وہای مکتوب) پیشین داستانہاکہ پاداش نیک وبد برگرفتہ خواب والبسین نمودہ اند ۔ جادپورپہ انگ (بفتح جیم فارسی وضم ہمزہ وفتح دال وضم باے فارسی وسکون واو وفتح را وبا وہاے خفی) در دہگی مطالب جہانیان وگوناگون اندیشہاوکردارہا ۔ وآن بیست وچہارتن بدین مضمون ایزدی خواہش برگذارند وجانشینان اینان فراہم آوردہ کتاب برسازند ۔ ووازدہ را آپا انگ گویند (بضم ہمزہ وباے فارسی والف) برخی مجہرات نخستین اسفار برگذاردہ اند ولختے مقاصد دیگر افزودہ ۔ وچہار کتاب راموال سوترنامند (بضم میم وسکون واو ولام وضم سین وسکون واو وفتح تاے نوقانی ورا) در گزارش آداب پیرواستاد وطرز دریوزہ درروزی[1] وگذارش[2] نفس وایزدی پرستش وآئین تصنیف ۔ وشش راچہید گرنتھ گویند (بکسر جیم فارسی وہاے خفی وسکون یاے تحتانی ودال وفتح کاف فارسی ورا ونون خفی وفتح تاے نوقانی وہای خفی) در وچارہ گری گناہ ووہ راپینا (بفتح بای فارسی وکسر یاے تحتانی ونون مشدد والف) ۔ در تشریح اعضا وچگونگی پیدایش جانور وانچہ درہنگام گسیختن عنصرے پیوند بکار رود ودیگر امور ۔ ویکی رانندے سوتر خوانند (بفتح نون ونون خفی وکسر دال وسکون یاے تحتانی وضم سین وسکون واو وفتح تاے نوقانی ورا) در پنجگانہ دانش کہ گذاردہ آمد ۔

تجر دگزین این روش راجتی گویند (بفتح جیم وکسر تاے نوقانی وسکون یاے تحتانی) ۔ سکھ (بکسر سین وفتح کاف مشدد وہاے خفی) شرہ ہندہ کہ قدم درین راہ نہد ۔ گنیس سکھ (بفتح کاف فارسی وکسر نون وسکون یاے تحتانی وفتح سین) ریاضت کیشی کہ شش ماہ پیوستہ نفس ز دفنون رادر تنگنای بیخواہشی دارد ۔ اگر یک روز خورد دو روز ہیر ہیز دو بشیر وجغرات ومسکہ وروغن وشیرینی دست نیالاید تنہا غلۂ پختہ درآب گرم انداختہ لختے بخورد وزیادہ از یکجا شرو ہش خوردنی ننماید وشبہا نیایش کنان بروز آرد وہر شب پانصد بار جبہہ پرستاری بساید ودرین ہنگام کتاب بھگوتی برخواند ۔ پرورتک (بفتح باے فارسی ورا وواو وسکون را وفتح تاے نوقانی وکاف) او نیز بدانسان است لیکن پیروقت ازجد کاری وکار آگہی بہرہ نوردان این بادیۂ ہولناک نامزد فرماید تا روز بروز دید بانی کردار اینان نماید ونن آسان وناکنندہ را سزاے درخور دہد ۔ ستہور (بسکون سین وفتح تاے نوقانی وہاے خفی وکسر واو وفتح را)

اختلاف (۱) [لاحن] دریوزۂ روزی [مش] دریوزہ گری (۲) یا گدازش ۔

یا وی پشین است سرتابان را رهبری کند و درماندگان را دستگیر آید - رتنا دهک (بفتح را و تای فوقانی و نون خفی و الف و کسر دال و ہاے خفی و فتح کاف) - پنیاس نیز گویند (بفتح بای فارسی و کسر نون و یاے تحتانی و الف و فتح سین) - جاییکه کار او فند برای خدا اجاوتی ناید و بدانجا شناخته چاره گر آید و جائی برای آچاج آماده دارد و از لباس او نیز خبردار بود و تفصیل آرنیه و تجرد گزینان بدو باز گردد - ایا دهیای (بضم ہمزہ و بای فارسی و الف و کسر دال و ہاے خفی و یای تحتانی و الف و فتح یای تحتانی) نزدیک بر تبه آچاج است و آگهی طلبان تصحیح الفاظ آلهی کتب و مقاصد از پیش او کنند - اینها ہیچ باخود جز پوشیدنی که گذارش یابد نگاه ندارند - آچاج (بہمزہ و الف و جیم فارسی و الف و کسر را و فتح جیم) خوش خوش گوہر افزا شیرین گوگرا هنار خردمند مهربان دل - مقاصد آئین خویش را بدلیل شناسا باشد و بر عزایم ہشت گروه دیگر دانا و بر ابطال آن توانا و ہیچ کتابے بے او معمول نبود - بار غمخواری این هنگامه بر دوش او و رونق افزائی آئین خویش پیش نهاد - یا زجیه و کتاب زیاده بر انچه نیاز مندست نگاه دارد تا پژوهندگان این راه هنگام احتیاج برگیرند - گندهر (بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح دال و ہاے خفی و فتح را) باندیشه آبادی و خوب کرداری بپایه والای آگهی رسد و بہشت گونه خارق عادت کرد یا تنجل گذاره آمد توانا شود - او جانشین جن است - جن (بفتح جیم و نون) از آن مراتب گذشته مرتبه ہمدانی یابد - او را تیرتهنکر نیز گویند (بکسر تاے فوقانی و سکون یاے تحتانی و را و فتح تاے فوقانی و ہاے خفی و نون خفی و فتح کاف و را) خوش روی گزیده خو باشد - انفاس او عطر آمیز و کلمات او حکمت آمود - گوشت و خون او سفید - خوردن و بنجلا جا شستن او را کسی نه بیند - بیای و عرق و چرک بقدسی پیکر او راه نیابد - موو ناخن او دراز نشود - سخن چنان طراز د کہ ہر شنوا انگارد که بزبان او می سراید - در ہر زمینی که باشد مار و کژدم و دیگر آزار رسانان ناپدید گردند - افزونی و کمی باران نشود - آدیزش و وبا و خشک سالی روی ندہد - و ہنگام خرامش درختان نیایشگری نمایند - بسیارے نفوس قدسیه به پاسبانی او خدمت گزینند - گویند روح قدسی او در تنگنای شکم مادر ان پیکر تعلق خاص گیرد - و بر خلاف عامه مردم به گونه شناسائی روشنی افزاید - از حواس و من شناسا آید و مضمون کتاب پیدا ئے پذیرد - انچه رنگدار باشد دور و نزدیک را دریابد - و پس از زادن و ریاضت کشیدن بر ضمایر جهانیان آگاه گردد و بوالا پایه ہمدانی رسد - ہر بیست و چهارتن که گفته شد این صفتها حال ایشان بود - تجرد گزینان این طائفه با زن نزدیکے نکنند و جاییکه آواز او بگوش رسد نروند - و گوشت و میوه و شیرینی[(۱)] نخورند و خوردنی در خانه خود نپزند و در غیر هنگام بہ نگاه سیکے رفته بایستند - و بلابه دهرم لابهه از خود آگهی بخشند (بفتح دال و ہای خفی و سکون را و فتح میم و لام و الف و فتح با و ہاے خفی) یعنی ہر که نیکوئی کند سود بیند - و بی زبان خواہش ہر چه آورده روزواره از خوردنی پخته برگیرند و شیر در روغن و برنج یکجا بغذا نبرند[(۲)] و بندوق مقید ناشده بشتاب فرو برند - و ازین آگهی که کسے برای این گروه یا بسبب همگی درویشان پخته یا از خانه تاریک برآورده یا از نشیب ببالا نهاده یا قفل در واکرده یا خریده آورده نپذیرند - و بجز آب گرم ننیا شامند و شبها نخوردن و پوشیدن نپردازند و چراغ نیفروزند و در خانه که باشند آتش نکنند و افتاده برندارند و بجز عضو آلوده پر نشویند و از آز و خشم بیکسو نشینند و گرد دروغ گوئی و جان آزارے و دزدی نگردند و ہیچ چیز از دنیا باخود ندارند بجز پوشش ناگذران

اختلاف (۱) [ک] سبزی (۲) [ق ک] ببرند [ش] نپزند *

آن در غیر زمستان سه چادر از یک لنگ بر سازند و دیگر بر دوش افگنند و حمایل وار اندازند و سوم بر فراز سر برهنه افگنند ـ و در زمستان پشمینهٔ خاص افزایند ـ و نیز پارچهٔ بدرازا و پهنای یک و نیم بدست و کسرے چهار ته کرده با خود دارند بهنگام خواندن فراپیش دهن نهند و دو طرف آنرا بشگافهای گوش بند کنند تا جانور نه درآید و آزار نیابد و آدم و کتاب از آب دهن نیالایند ـ و نیز دهرم دجه بدست بر گیرند (بفتح دال و های خفی و سکون را و فتح میم و ضم دال و فتح جیم و های خفی) پرچم آسا رشتهاے[1] پشمین بپارچهٔ سقرلات پیوندند و آنرا بچوب دسته بر پیچند ـ چون پیوسته بر خاک نشینند نخست آهستگی بدو دست زمین بروبند تا جانداری زیر نماند ـ و بزرگان این گروه که تختی شمرده آمد برای فرش کهن پشمینه اندازند و بگوناگون روزه داری و نیکوکاری روزگار را آباد دارند ـ در هر شش ماه موی سر را بدست و ناخن بر چینند ـ و در سنگلاخ و خارزار پا برهنه گردند و موسم بارش سیر نکنند ✤

و تعلق نشان این روش را سراوک گویند (بفتح سین و را و الف و فتح واو و کاف) ـ نخست بدروازه جز پروانند بیگناه را نیازارند و در میان دروغها از پنجگونه پرهیزند و آنرا دروغ بزرگ شمرند ـ شهادت[2] دروغ ـ انکار امانت ـ دروغ در زمین ـ دروغ در ستایش و نکوهش ـ دروغ در گاو ـ و بخیانت دست نیالایند و بزن دیگری نظر نکنند و اسباب دنیا را اندازهٔ معین گرفته نگاه دارند و افزون از ان بدست اگر افتد بخیرات دهند ـ و در سفرها مقدار مسافت مقرر سازند و هر روز مقدار خورش و جز آن که برای خود کار بندند تعیین[3] نمایند ـ بجائیکه ستی بسوزد و یا دزد کشند نروند ـ و دو سه گهڑی شبانه روز قرار داده از همه دل بر کنند و بمبدا فیاض توجه کنند و هنگام خواب قرار دهند که دیگر نخورند و نقش خواهشها سترده بغنوند ـ و در آشتمین و چتردسی و پورنماسی و اماوس در هشت پهر نخورند و نیاشامند و روز افطار نخستین درویش را سیر کنند و هر روز و شب هنگام خواب مقررات مذکوره را بیاد آرند و خود را بپاے حساب کشند و نیز اسم شایستگی برین گروه دل بسته[4] وقتی افتد که همواره کتاب بشنود و خیر کند و ستایش نیکوکاران خوی او بود و ببدی هیچکس زبان نیالاید خاصه فرمان روای وقت و کدخدائی با کفو بروش کند ـ و همواره از بدی بیمناک باشد ـ و بروش هر سرزمین زیست نماید ـ و چنان خانه برگزیند که بر علانیه نباشد که همه کس را بدان راه بود و نه آنچنان پنهان که کس بدان پی نبرد و زیاده از دو سه در نگذارد[5] و نیک همسایها برگزیند و با نیکوان آمیزش کند ـ در پرستاری مادر و پدر کوشش نماید ـ و از شهر و ملکی که لشکر بیگانه آید دوری گزیند ـ و خرج را باندازهٔ دخل اساس بر نهد و لباس را موافق آن سازد ـ و همواره بخواند الهی نامها پردازد و از آنرا[6] و حال پرهیزد ـ خوردنی از وقت درنگذراند ـ و پرستش و پیدایش مال و پیوند آنرا هنجار نگاه دارد و در برگداشت مهمان و جتی و بیمار[7] همت برگمارد ـ و خود رای و عاشق سخن خود نباشد و دوستدار هنر بود و بی هنگام و نزمینی که آئین خود نیارد بود سفر نگزیند و بی شناسائی خویش و غنیمی با ویره نیاویزد ـ غمخوار خویشاوندان بود و عاقبت بین و ژرف نگاه باشد و حق نیکوئی نگاه دارد و چنان نشست و برخاست نماید که مردم دوست دارند و شرمگین و مهربان دل و نیک محضر بود و بکار سازی دیگران کوشش کند و بر درد نی دشمنان چیره دست آید و خواهش پنجگانهٔ حس را بفرمان خرد گذارد و آنچه هر دو گروه تعلقی و تجردی پیرامون آن نگردند گوشت و شراب و شهد و مسکه و افیون

اختلاف (۱) [ک] رشتهای (۲) [ه ض] گواهی (۳) [ک] یقین (۴) [ک] گروهشته [ش] دلبسته (۵) [ک] دررون نگذرد (۶) همچنین در [ش] [ض] وآنرا دحال بزید [ﻭ] وآنرا دحال برهیزد [ک] از دحال پرهیزد (۷) [ک] تیار ✤

وبرت میچ وشاله وانچه زیر زمین پرورش یابد ومیوه که نام او معلوم نباشد وانچه درون او دانهای ریزه ریزه بود وشب خوردن اختیار نکنند ❊

آئین جین بر دوگونه است سوتیانبر (بضم سین وکسر مجهول واو وسکون یاے تحتانی وتاے فوقانی والف ونون خفی وفتح بادرا) - ڈگنبر (بکسر دال هندی وفتح کاف فارسی ونون خفی وفتح بادرا) - گروه پسین برهنه بسر برند هیچ نپوشند ونزد اینان در زنی بیکر مکت نشود - گویند چون کسی بپایهٔ والای مکت رسد تا فرو شدن دست از خورش باز کشد - ودر بسیاری امور باپیشین گروه که گذارده آمد یکتائی دارند - کار آگهی ازین دو طائفه دو چار نشد - واحوال اینان سربسته نگارش یافته - ونخستین گروه به سیوره مشهور (بکسر مجهول سین وسکون یای تحتانی وفتح واو وراو هاے مکتوب) - چون بدانشوران او آمیزه داشت لختی داستان بسیرائی گذارش گرفت وازو پیباز در فراخنای هندوستان دانش وکردار و برهمن واین گروه است وازکم بینشی یکدیگر را نکوهیده برشمرد - کشن را که برهمن بخدائی پرستند این گروه دوزخی بنده پندارند - برهمن در دهن پیل مستا وشیر شرزه رفتن شایسته داند ازانکه بدین گروه فراپیش آید - از حق پژوهی گیتی خداوند فروغ صلح کل لختی تیرگی روزگار بزدوده - گروها گروه مردم ازان نفرت برکناره شده ودر سرانجام بزم یکجهتی بسر برند ❊

بوده ❊

پدید آرندهٔ این طرز هوشمندی را (بده مانند بضم با ودال مشدد وهاے خفی) واو را فراوان نام برگذارند - یکے شاکمن (بشین منقوط والف وکاف وضم میم وکسر نون) وعام شاکمونی گویند - وعقیدهٔ آن دارند که او به نیروے شایسته کاری بپایهٔ والاے آگهی رسید وهمه دان شده دولت مکت اندوخت - پدر او راجه سدهودن مرزبان بهار (بکسر سین وضم دال مشدد وهاے خفی وسکون واو وفتح دال و سکون نون) - او را مایا نام - از راه ناف بزاد وشگرف روشنی در گرفت وزمین بجنبش در آمد وآب گنگ از بالا فرو ریخت - وهمان دم هفت گام برگرفت ودلاویز سخنان بشیوا زبانی برگذارد وگفت واپسین پیکر[(1)] پیوند من است - اخترشناسان چنان بازنمودند که چون از زندگی او بیست ونه سال وهفت روز سپری شود بر اورنگ فرمان روائی برنشیند وآهنگ وارستگی برخیزد ونازه آئینی برنهد - درهمان سال مه از آمیزه دل برگرفت وراه صحرا سپرد - در بنارس وراج گر وجز دیگر پرستشکده ها لختے بسر برد وجهان نورد به کشمیر درآمد - بسیارے هندی نژاد واهل ختا در کشمیر وتبت وختا باو گرویدند - ودرین سال چهلم الهی از فرو شدن او دو هزار وسه صد وشصت ودو سال سپری شد - نفس گیر او داشت - خدیو خارق عادات بود - صد و بیست سال زندگانی کرد - فارس وعرب دانش اندوز این آئین را بخشی گویند ودر تبت لامه - روزگاریست که در هندوستان ازینان کتر نشان دهند مگر در پیگو ودهنامری وتبت - وسوم بار که در رکاب شاهنشاهی بعرصهٔ دلگشاے کشمیر رفته شد پیری چند ازین کیش دریافت لیکن دانش فزی دوچار نشد - وانچه حافظ آبرو وبناکتی نگاشته بنظر در نیامد - برهما اورا نهم اوتار برگذارند لیکن بروش مشهور نگرایند وآنرا از وند انند ❊

ایزد بیچون را از پیوند تن پاک انگارند - وچون سانکه میمانسه جین آفرینش از وند انند - جهان را

اختلاف (۱) [ک] واپسین پیکوئی [ن] آتش پیکری [ش] واپسین پیکر ❊

سرآغاز و انجام نپندارند و چنان برسرایند که همگی عالم در هر آنی به نیستی گراید و در آنی دیگر مانند آن هستی گیرد و پاداش نیک و بد و دوزخ و بهشت گردند. دانش را عرض نفس ناطقه شمرند. تجرد گزینان او سر تراشند جرم و جامهٔ سرخ پوشند و نشست و شوی خویش بسیار پردازد. و هر چه بجور داد دهند سر باز ندارد و مرده را کشته خدا انگاشته خوردن آن روا انگارد. و به زن نزدیکی نکند و جاندار نکشد. و رستنی را جاندار دانسته از کندن و بریدن دست باز کشد. همت در شش چیز بر بندد. فرونشاندن خشم. پژوهش خرد. خیرخواستن[1]. آگهی ایزدی پرستش. دلیری در خویشتن گدازی. همواره با خدا بودن. سرمایهٔ نیکی سه چیز بر گویند. آگهی بی طمعی. بی حسدی. و دوازده را خانهٔ خوب کرداری و تباه کاری دانند. پنج حواس. پنج مدرک آن. من دیوشره[2]. و این را دوازده آیتن نامند (بهمزه و الف و یای تحتانی و سکون تای فوقانی و فتح نون)*

و از چهار چیز سخن کنند و بجای بد ارتهه آرج ستّی گویند (بهمزه و الف و سکون را و فتح جیم و سین و کسر تای فوقانی مشدد و فتح یای تحتانی). نخست. دکه (بضم دال و فتح کاف مشدد و های خفی). و آنرا بچگونه انگارند و گیان (بکسر واو و کاف فارسی مشدد و یای تحتانی و الف و نون) یعنی دانش. ویدنا (بکسر واو و سکون یای تحتانی و فتح دال و نون و الف) یاد افراه نیکی و بدی رسیدن. سنگنیا[3] (بفتح سین و نون خفی و کسر کاف فارسی و نون و یای تحتانی و الف) نام چیزها. سنسکار (بفتح سین و نون خفی و فتح سین و کاف و الف و را) فراهم آمدن دهرم و ادهرم و برخی چنین برگذارند که چون هر زمان همه چیز به نیستی گراید و آنی دیگر پدید می آید آنچه دریافته شود که این همانست آنرا بدین نام خوانند. روپ (بضم را و سکون واو و بای فارسی) پنجگانه آخشیج و آنچه از ینها چهره برافروزد و ازین رو که هر پنج غم آور بآن نام روشناس. دوم سمدے (بفتح سین و سکون میم و فتح دال و یای تحتانی) آنچه از خواهش و خشم پیدائی گیرد و به نیروے آن برگوید منم و آن از من است. سوم مارگ (بمیم و الف و فتح را و سکون کاف فارسی) خوی شدن آنکه عالم در هر آن به نیستی گراید و آنی دیگر پدید می آید. چهارم نرودهه (بکسر نون و ضم را و سکون واو و دال و های خفی) مکت گویند. ده چیز باید تا بدین پایه رسد. اول خیر کردن. دوم پرهیز از نکوهیدگی و بجا آوردن شایسته کار یعنی از ده چیز خود را باز دارند کشتن و آزردن و ستدن ناداده و آلودن دامن عصمت و گفتن دروغ و نکوهش نیک و ستن خوئی[4] و هرزه درائی و اندیشه تباه و آمیزش خلاف آئین. و بکار کرد هفت چیز همت گمارند. نیایش پیر و استاد. بزرگ داشت بت. دیدن[5] پرستاری دیگران. آفرین نیکوکاران. ره گرای نیکوئی ساختن بدلا و بزگفتار. بکام و ناکام مردم را بر خوب کرداری داشتن. آموزش پرستاری سوم از ستایش و نکوهش بشادی و غم نگرائیدن. چهارم نشستن بطرز خاص. پنجم در آوردن پیکر در پرستشگاهی که اینان آنرا چیتی گویند (بفتح جیم فارسی و سکون یای تحتانی و کسر تای فوقانی و فتح یاے تحتانی). ششم شناسا شدن اشیا چنانچه هست. هفتم در هشت چیز جوگ که در پاتنجل گذارده آمد نگاه بودن. هشتم پنج چیز در خود پدید آوردن. فرمودهٔ پیر را براستی و درستی عقیدت کردن. یاد داشتن و کردن آن. گداختن جان و تن در نگاه بوی سخت. همگی صور از صفحهٔ دل بر ستردن. بجز دادار بیهال اندیشه در نیاوردن. نهم

اختلاف (۱) [ک] خیرخواستن [من] خیر و چیز نخواستن (۲) [ش من] و بوده (۳) [ک] سنکیعنا و اعراب موافق آن (۴) [من] جستن خوشی [ع] جستن (۵) [ک] دیدن کتب. آفرین نیکوکاران بدلا و بزگفتار. رهگرای الخ*

سررشتۂ آگہی را دو تائی بخشید ن چنانچہ گسلد - دہم آغاز دانش کہ بدو گمت روی دہد ٭

پرمان نزد این گروہ پرنچہ و آتما - و دو چیز را سرایۂ علم شمرند - یکی انچہ بحواس بدست آید - دوم انچہ باشد کہ چہرہ کشاید - اول بر چہار گونہ بود - انچہ بحواس بیگانہ معلوم گردد یا بہ سمن شناختہ شود یا علم العلم اشیا یا بریاضت چنان شود کہ پوشیدہ و پیدا یکسانی گیرد ٭

و در بحث قیاس و گذارش ہیئت بسا سخنان باریک گفتہ اند ٭

و این گروہ بر چہار گونہ باشند نخستین ویبہا کھک (بفتح واو و سکون یای تحتانی و با و ہای خفی و الف و کسر کاف و ہای خفی و فتح کاف) - این گروہ برا ے ہر یکی از عناصر چہارگانہ چون بنای اجزای لایتجزی دیگر دانند لیکن محسوس بچشن بصر انگارند - و نزد اینان دو چیز طراز ہستی دارد - دانش و اشیا بیبن بحواس دریافتہ شود - دوم سوترانتک - (بفتح سین و سکون واو و کسر تا ے فوقانی و را و الف و نون خفی و کسر تای فوقانی و فتح کاف) اشیا را مدرک بقیاس پندارند - سوم جوگاچار (بضم جیم و سکون واو و کاف فارسی و الف و جیم فارسی و الف و را) - جز دانش موجود ندانند و اشیا را نیرنگی او برشناسد - چہارم ماد ھیمک (بہیم و الف و کسر دال مشدد و ہای خفی و فتح یای تحتانی و کسر میم و فتح کاف) - دانش و اشیا را ستن گویند (بضم سین و سکون نون مشدد) - ہست و نیست جزم نکنند ٭

و فراوان نامہ در ہر روش پرداختہ اند و در مطالب صوری و معنوی دگرگونگی رفتہ - و سہ علم را معتبر دانند علم استدلال - علم انتظام - علم رہ نوردی معنوی ملک ٭

ناستک

چار پاک برہمنی است ناشناسا کہ این فن را بنام او خوانند - براہمہ این طائفہ را ناستک گویند (بنون و الف و سکون سین و کسر تا ے فوقانی و فتح کاف) - بیرون از عناصر چہارگانہ ہست نہ پندارند و بجز حواس پنجگانہ سرایۂ علم نشناسند - بایزد و مجردات[1] نگروند و دانستن را باعتدال باز گذارند - بہشت نزد ایشان بودن آدمی است چنانچہ خواہد نہ در فرمان دیگری و دوزخ آنکہ بفرمان دیگرے بسر بردہ شود - گویند ہمگی مردم را نگاہبانی از چہار چیز بر گذرد جمع مال و زن و نیکنامی و نیکوکاری - از علوم انچہ بانتظام نشاء ظاہر بکار آید اعتبار کنند و آن دانش دادگرے و رعیت پروری است - حال ایشان ببو قلمونی ماند - و فراوان نامہ در نکوہش دیگران نگاشتہ اند و کم بینی خود را یادگاری گذاشتہ ٭

اٹھارہ بدیا

(بفتح ہمزہ و تا ے فوقانی ہندی و ہای خفی و الف و فتح را و سکون ہا و کسر با و دال مشدد و یای تحتانی و الف) ہژدہ گونہ شناسائی - چون لختی رفتار نہ گانہ این دیار گزارش یافت برخی قرار دادہای برہمن کہ ہر شش طائفہ نخستین بدیر ندمی نویسد و چمن زار آگہی را شاداب میگرداند ٭

گویند بپایۂ والای دانش آنکس رسد کہ بآن شمارہ دانش اندوزد - ہژدہ رفای آن رسیدہ کام دل برگیرد نخست رگ بید (بضم[2] را و سکون کاف فارسی و کسر مجہول با و سکون یا ے تحتانی و دال) - دوم ججر بید (بفتح جیم اول و ضم جیم دوم و سکون را) سوم سام بید (بسین و الف و میم) - چہارم

اختلاف (۱) [کہ] موجودات (۲) ہمچنین در نسخہ

اتھربن بید (بفتح ہمزہ وتای فوقانی وہاے خفی وسکون را وفتح با وسکون نون) ٭
این چہار را الٰہی کتاب برشمرند چنانچہ لختی گذارده آمد - در ہر یکی چہار چیز گزارش یافتہ - بدھ (بکسر با و دال وہای خفی) - آنچہ کردنیست - ارتھ واد (بفتح ہمزہ وسکون را وفتح تای فوقانی وہاے خفی وواو والف وفتح دال) - ستایش وپاداش آن - منتر (بفتح میم ونون خفی وسکون تای فوقانی وفتح را) - افسونہا ودعاہا کہ در ہر کار سودمند آید - نام دیہی (بنون والف وفتح میم وکسر دال وسکون یای تحتانی وہاے خفی وفتح یای تحتانی) - نام بزرگ کارہا - ونیز در ہر کدام از سہ چیز گویند - کرم (بفتح کاف ورا وسکون میم) - گزیده کردارہای صوری ملک - اُپاسنا (بضم ہمزه وبای فارسی والف وفتح سین ونون والف) - دل ببیدار فیاض بستن - گیان (بکسر کاف فارسی ویای تحتانی والف ونون) - والاشناسائی ٭

پنجم پُران (بضم بای فارسی ورا والف وفتح نون) ہژده کتاب بزرگ را بدین نام خوانند - ودشواریاب آن چہار پیشین را بروشن روشنی برگذارد - ودر ہر یکی از پنج چیز سخن رود - پیدائی عالم - نیست شدن آن - گزارش گوناگون دودمانہا⁽¹⁾ - بیان حال چہارده منونتر (بفتح میم وسکون نون وفتح واو ونون خفی وفتح تای فوقانی ورا) چہارده قدسی نفس ست کہ دریگی عمر برہمائی پس از دیگری برہنمونی برخیزد وبار عالم بدوش ہمت برنہد - زندگی ہر کدام ہفتاد ویکبار چہار جگ است - وہر چہار جگ چہل وسہ لک وبیست ہزار سال - وہمچنان حال چہارده اندر بطفیل برگذارند (بکسر ہمزه ونون خفی وسکون دال وفتح را) - گویند در عمر برہما چہارده دیوتہ برعلوی عالم یکے پس از دیگرے فرمان روائی کند - وکار کردے کہ بدست آورند آن بدین پایہ رسند - داستانہای فرمان روایان والاشکوه ٭

نامہای پران - ستتسی⁽²⁾ (بفتح سین وسکون تاے فوقانی وکسر سین وفتح یای تحتانی) - مارکنڈے (بمیم والف وسکون را وفتح کاف ونون خفی وکسر دال ہندی وسکون یاے تحتانی) - بھوگی (بفتح با وہای خفی وفتح واو وکسر کاف مشدد وہاے خفی وفتح یاے تحتانی) - بھاگوت (بفتح با وہاے خفی والف وفتح کاف فارسی وفتح واو وتاے فوقانی) - برہم بیورت (بفتح با ورا وہاے خفی وفتح میم وبا وسکون یای تحتانی وفتح واو وسکون را وفتح تاے فوقانی) - برھمانڈ (بفتح با وسکون را وہاے خفی ومیم والف ونون خفی وفتح دال ہندی) - برہم (بفتح با ورا وہاے خفی ومیم) - باے (ببا والف وضم یای تحتانی) بامن (ببا والف وفتح میم ونون) - بشن (بکسر با وسکون شین منقوطہ وضم نون) - باراہ (ببا والف ورا والف وفتح ہا) - اگن (بفتح ہمزه وسکون کاف فارسی وکسر نون) - ناردی (بنون والف وفتح را وکسر دال وسکون یاے تحتانی) - پدم (بفتح باے فارسی وسکون دال وفتح میم) - لنگ (بکسر لام ونون خفی وفتح کاف فارسی) - کورم (بضم کاف وسکون واو ورا وفتح میم) - سکند (بسکون سین وفتح کاف ونون خفی وفتح دال) - گرڑ (بفتح کاف فارسی وضم را ورای ہندی) - ہمہ از فروغ دانش حکیم بیاس ٭

اُپ پران (بضم ہمزه وفتح باے فارسی) - ہژده کتاب دیگر کہ وپر باب پیشین نامہا برکشاید

اختلاف (۱) [ہ ش ن ت ا] دودمانہا [ک] داناییہا (۲) [ک] تس (بفتح میم وسکون تاے فوقانی وکسر سین) ٭

وبرخی[1] تازه برگذارند - تاها - **سنت کمار** (بفتح سین ونون وسکون تای فوقانی وضم کاف ومیم والف وفتح را) اصلی نام سوم (بفتح سین وسکون واو وما) بنام فراهم آمد - وروشناس - **ناردی** (بنون والف وفتح راوکسر دال وسکون یای تحتانی) - این نام بران هم بود - همچنین برخی دیگر که نگاشته آید - همانا در آپ پران گزارش چیزی است که در پران نبوده - پس انچه در آپ پران مذکور شود اورا بنام نخستین خوانند - **نارسنگه** (بنون والف وفتح را وکسر سین ونون خفی وفتح کاف فارسی وهاے خفی) **شیو دهرم** (بکسر مجهول شین منقوطه وکسر یای تحتانی وفتح واو ودال وهای خفی وسکون را وفتح میم) - **دورواس** (بفتح دال وسکون واو ورا وواو والف وفتح سین) - **کاپل**[2] (بکاف والف وکسر باے فارسی وسکون یای تحتانی وفتح لام) - **مانو** (بمیم والف وفتح نون وواو) - **شوکر** (بفتح شین منقوطه وسکون واو وکاف وفتح را) - **اوشنس** نام دارد (بفتح همزه وسکون واو وفتح شین[3] منقوطه ونون وسین) - **وارن** (بواو والف وضم را وفتح نون) - **برهماند**[4] (بفتح با وسکون را ومیم وهای خفی والف وسکون نون وفتح دال هندی) **کالی** (بکاف والف وکسر لام وسکون یای تحتانی) **کالکا** نیز گویند (بکاف والف وکسر لام و کاف والف) - **ماهیسر** (بمیم والف وکسر ها وسکون یای تحتانی وضم سین وفتح را) - **نا ند** (بنون والف ونون خفی وسکون دال) - **شانب** (بشین منقوطه والف ونون خفی وفتح با) **آدتی** (بهمزه والف وکسر دال وتای فوقانی وفتح یاے تحتانی) - **پاراسری** (بفتح بای فارسی والف ورا والف وفتح سین وسکون را وفتح یای تحتانی) - **بهاگوت** (ببا وهای خفی والف وفتح کاف فارسی وواو وتای فوقانی) - **کورم**[5] (بفتح کاف وسکون واو ورا وفتح میم) ❊

ششم دهرم شاستر (بفتح دال وهای خفی وسکون را وفتح میم وشین منقوطه والف وسکون سین وفتح تاے فوقانی ورا) دانشی که در وکارکرد نیکوکاری باشد - آنرا نیز از بید برگرفته تفصیلها بر نهاده اند - واورا **سمرت** نیز گویند (بکسر سین وسکون میم وکسر را وتای فوقانی) - آن نیز بدان شمار باشد - وسه چیز عمدهٔ این کتابها - کارکرد هرچهار گروه درایزدی پرستش - روش دادری - چاره گری گناهان ❊

نامهای هژده سمرت - **من** (بفتح میم وضم نون) - **جاگن دلکی** (بجیم والف وسکون کاف فارسی وکسر نون وفتح واو وسکون لام وکسر کاف وفتح یاے تحتانی) - **اَتر** (بفتح همزه وکسر تای فوقانی مشدد ورا) - **انگرا** (بفتح همزه ونون خفی وکسر کاف فارسی ورا والف) **اُشنا**[6] (بضم همزه وفتح شین منقوطه ونون والف) **گوتم** (بفتح کاف فارسی وسکون واو وفتح تای فوقانی ومیم) - **پراشر** (بباى فارسی ورا والف وفتح شین منقوطه ورا) - **سنکهه لکهت** (بفتح سین ونون خفی وفتح کاف وهای خفی وکسر لام وکاف وهای خفی وفتح تای فوقانی) - **بشن** (بکسر با وسکون شین منقوطه وضم نون) **هاریت** (بها والف وکسر را وسکون یای تحتانی وفتح تای فوقانی) **بششٹه** (بفتح با وکسر شین منقوطه وسکون دیگر شین منقوطه وفتح تای فوقانی هندی وهای خفی) - **جم** (بفتح جیم ومیم) - **شاتاتپ** (بشین منقوطه والف وفتح تای فوقانی والف وفتح تای فوقانی وبای فارسی) - **آپستنب**[7] (بهمزه والف وفتح بای فارسی وسکون سین وفتح تای فوقانی ونون خفی وفتح با) - **کاتیاین** (بکاف والف وکسر تاے فوقانی وبای تحتانی والف وفتح یای تحتانی ونون) - **برهسپت** (بکسر با ورا وفتح ها وسکون سین وفتح باے فارسی وکسر تاے فوقانی) - برخی دوئی دیگر افزوده اند

اختلاف (۱) همچنین در [ک] [وس د] وبرخی تازه برگذارند تاها [نس ف ا] وبرخی تاها برگذارند (۲) [ک] کپل (بفتح کاف و کسر بای فارسی ولام) (۳) [ک] ادسنس - بدوسین (۴) [ک] عماند - واعراب موافق آنکا [۵] در [ک] نیست (۶) در [و] نیست [ک] آشن - واعراب موافق آن (۷) [ک] آسپنب ❊

بیاس (بکسر با و یای تحتانی و الف و فتح سین). دچھ (بفتح دال و جیم فارسی مشدد و های خفی) ٭

نامهای شهره آب سرت. اینها نیز بران آسا. انگرا (بفتح همزه و نون خفی و کسر کاف فارسی و را و الف) جابال (بجیم و الف و با و الف و کسر لام). ناچکت (بنون و الف و کسر جیم فارسی و کاف و فتح تای فوقانی). سکند (بسکون سین و فتح کاف و سکون نون و فتح دال). لوگاکش (بفتح لام و سکون واو و کاف فارسی و الف و سکون کاف و کسر شین منقوطه). کشپ (بفتح کاف و شین منقوطهٔ مشدد و بای فارسی). بیاس (بکسر با و یای تحتانی و الف و فتح سین). سنت کمار (بفتح سین[1] و نون و سکون تاے فوقانی و ضم کاف و میم و الف و فتح را). شترزر (بفتح شین منقوطه و تاے فوقانی و سکون[2] را و ضم زای منقوطه). زرنک (بفتح زای منقوطه و نون و کاف). ویاگھر (بکسر واو و یاے تحتانی و الف و سکون کاف فارسی و های خفی و فتح را). کاتیاین (بکاف و الف و کسر تاے فوقانی مشدد و یای تحتانی و الف و فتح یای تحتانی و نون). زات کرنی (بزای منقوطه و الف و ضم تای فوقانی و فتح کاف و سکون را و کسر نون مشدد و فتح یای تحتانی). کپنجل (بفتح کاف و کسر باے فارسی و سکون نون و فتح جیم و لام). بودھاین (بفتح با و ضم واو و فتح دال مشدد و های خفی و الف و فتح یای تحتانی و نون). کناد (بفتح کاف و نون و الف و فتح دال). لبشوامتر (بکسر با و سکون شین منقوطه و واو و الف و کسر میم و سکون تای فوقانی مشدد و فتح را). سمنت (بضم سین و فتح میم و سکون نون و ضم تای فوقانی) ٭

هفتم شکشا (بکسر شین منقوطه و سکون کاف و شین منقوطه و الف). گزارش مخارج حروف ٭

هشتم کلپ (بفتح کاف و سکون لام و فتح بای فارسی). کتابیست در بیان ده گونه کارکرد از آغاز زناشوئی تا آنکه پور زنار بر بندد. زمان کدخدائی. پیوستن با زن. ماه سوم از بارور شدن تا پنجم ماه. ششم تا هشتم. زادن. نام نهادن. نمودن بآفتاب. چشانیدن غله. سر تراشیدن. زنار دادن. در هر یکی ازین ده افسونهای خاص بکار برند و کردارهای گزین بجا آرند ٭

نهم بیاکرن (بکسر با و یای تحتانی و الف و فتح کاف و سکون را و فتح نون). علمی است. از نحو و صرف و اشتقاق[3] و لغت باز گوید و آئین ترکیب مفردات ازو بدست آید. نخست حروف را پنجاه و دو برگذارده بر بهم چهارده سر (بضم سین و سکون را) هم حرف اند و هم اعراب و بی پیوند دیگرے نیز خوانده شوند. اَ همزه مفتوح آ همزه مفتوح و الف. اِ همزهٔ مکسور. ای همزه مکسور و یای تحتانی ساکن. اُ همزه مضموم. اُو همزه مضموم و واو ساکن. رِ رای مکسور. ری رای مکسور و یاے تحتانی ساکن. لِ لام مکسور. لی لام مکسور و یاے تحتانی ساکن. اِی همزه بکسر مجهول و یای تحتانی ساکن. اَی همزه مفتوح و همزهٔ دیگر مکسور و یای تحتانی ساکن. او همزه بضم مجهول و واو ساکن. اَو همزهٔ مفتوح و همزهٔ مضموم دیگر و واو ساکن. وسی و سه را بنجن گویند (بکسر با و نون خفی و فتح جیم و سکون نون). بے آمیزش سر بگذارش در نیاید. ک کاف مفتوح کھ کاف مفتوح و هاے خفی. گ کاف فارسی مفتوح. گھ کاف فارسی مفتوح و هاے خفی. ن حرفیست بنون نزدیک و از گلو و بینی پیدایش گیرد. چ جیم فارسی مفتوح. چھ جیم فارسی مفتوح و هاے خفی. ج جیم مفتوح جھ جیم مفتوح و هاے خفی. ین یاے تحتانی مفتوح و نون خفی. ٹ تای فوقانی هندی مفتوح. ٹھ تاے فوقانی هندی و هاے خفی. ڈ دال هندی مفتوح. ڈھ دال هندی مفتوح و هاے خفی. ن

اختلاف (۱) [ک] بسکون سین و نون خفی و تای الخ (۲) [ک] کسر (۳) در [ک] نیست ٭

نون غلیظ مفتوح - ت تای فوقانی مفتوح - تھ تای فوقانی مفتوح وہای خفی - د دال مفتوح - دھ دال مفتوح وہای خفی - ن نون مفتوح - پ بای فارسی مفتوح - پھ بای فارسی مفتوح وہای خفی - ب بای مفتوح - بھ بای مفتوح وہای خفی - من میم مفتوح و نون خفی با غنه - ی یای تحتانی مفتوح - ر رای مفتوح - ل لام مفتوح - و واو مفتوح - ش شین منقوطه مفتوح - خ خای مفتوح - س سین مفتوح - ہ ہای مفتوح - و پنج حرف دیگر است - نام یکے انسوار (بفتح ہمزه وضم نون و سین مشدد و واو والف) - چون کن (کاف مفتوح و نون خفی) - دیگر بسرگه (بکسر با و فتح سین و سکون را و کاف فارسی وہای خفی) - چنانچه که (کاف مفتوح وہای ساکن) - دیگر جھبا مول (بکسر جیم و سکون ہا و با و الف وضم مجهول میم و سکون واو و فتح لام) حرفیست میان ہا و خای منقوطه - درون کلمه درآید و از بن زبان پدید گردد - چهارم گج کنبھاکرت (بفتح کاف فارسی وجیم وضم کاف و نون خفی و با وہای خفی و الف و کسر کاف و را و تای فوقانی) - حرفی است ساکن نزدیک بہا - میان کلمه درآید - پنجم اردھ بند (بفتح ہمزه و سکون را و فتح دال وہای خفی و کسر با و نون خفی وضم دال) - حرفیست ساکن بسان غنه بوی از نون خفی با او *

اینست گزارش پنجاه و دو حرف ہندی - آنچه بعبارت توانست درآورد برنوشت - چندی ازان قسم کرمارا رای گفتار آن نبود نشانه برگذارد - و پنج لپین باسر و پنجن بیامیزند - ہر حرف پنجاره سر صورت گیرد و درین ہنگام چهارده سر را چهارده ماتر خوانند (بمیم والف و فتح تای فوقانی و را) - و در عرف عام دو انداخته بدوازده زبان زد - و در نگارش ہرکدام جدا گردد و ہیچ حرفی پیوسته بدیگرے ننویسند - گویند ہر حرف از چهار حال بیرون نباشد - اگر اعرابی بدو نبود آنرا بنجن گویند - و اگر تنها اعراب باشد بے کشش آنرا رهسو نامند (بفتح را و ہا و سکون سین و فتح واو) و آنکه یک کشش حرف علت ساکن بدو افزایند - و اگر دو شود دیرگه گویند (بکسر مجهول دال و سکون یای تحتانی و را و کاف فارسی وہای خفی) - و اگر افزون از دو کشش بود آنرا پلت سرایند (بضم بای فارسی و لام و فتح تای فوقانی) *

ہشت مخرج برگذارند - میان سینه - گلو - بن زبان - میان دندان - بینی - کام - لب - تارک - در ہمه مراتب که نگاشته اند فراوان دگرگونگی دارند - طرز گزین نوشته شد - پیشتر ازانکه بدین زبان لختی آشنا شود چنان میدانست که ضابطه لغت عرب بیهمتا باشد - اکنون چنان پیدا آی گرفت که ہندی نژادان فراوان کوشش بجا آورده اند و کار را استوار برساخته *

دہم نرکت (بکسر نون وضم را و سکون کاف و فتح تای فوقانی) (۱) در شرح شماره آنچه از بید برگوید *

یازدہم جوتک (بضم جیم و سکون واو و فتح تای فوقانی و کاف) - در گفتار انجم وشگرف کارے آن *

دوازدہم چھند (بفتح جیم فارسی وہای خفی و نون خفی و سکون دال) - بیان مراتب بحور و مدارج اشعار *

اختلاف (۱) [ش] در شرح شماره ازان بید [ع] آنچه ازان بند برگویند *

وہر شش پسین را انگ گویند (بفتح ہمزہ ونون خفی وفتح کاف فارسی) یعنی چون این شش چیز پیدائی گرد بید را شناسا گردند ❊

سیزدہم میمانسا - ہر سہ قسم آنکہ گزارش یافت ❊

چہاردہم نیایی - لختی حال او در علوم گذارده آمد ❊

بسیارے بر انند ہمین چہارده چیز بپایۂ والاے آگہی رساند وبدیا را چہارده پندارند - برخی چہار دیگر افزایند ❊

پانزدہم آیر بید (بہمزہ والف وضم یای تحتانی وسکون را) - شناسائی اعضا ونگاہداشت تندرستی ودریافت گوناگون رنجوری وچارۂ آن - از نخستین بید برگرفته ❊

شانزدہم دھنر بید (بفتح دال وہاے خفی وضم نون وسکون را) - دانائی تیراندازی وگوناگون سلاح از بید دوم برآورده اند ❊

ہفدہم گاندھرب (بکاف فارسی والف ونون خفی وفتح دال وہاے خفی وسکون را وفتح با) - موسیقی دانش از گفتن ونواختن واصول نمودن - از بید سوم برداشته اند ❊

ہژدہم ارتھ ساستر (بفتح ہمزہ وسکون را وفتح تای فوقانی وہای خفی وسین والف وسین وفتح تاے فوقانی ورا) بیان روش مال فراہم آوردن وسود اندوختن - از بید چہارم برگرفته ❊

واین چہار را اپ بید گویند (بضم ہمزہ وفتح بای فارسی) ❊

در فراخنای ہندوستان فراوان دانش است وگزارش آن بکالبد گفت درنگنجد ولیکن لختی ازان میگذارد وارمغانی پژوہندگان آماده میگرداند - بو کہ دلی بشگفند وتشنگی افزاید ❊

کرم بپاک

بفتح کاف وسکون را وفتح میم ودو بانخست مکسور ودوم فارسی والف وفتح کاف) - شگرف علمیست حیرت افزاے - شناسندگان ہندی بوم را درود دگرگونگی نرود - انچہ بآدمی زاد پیش آید باز گوید کہ کدام کار کرد پیشین ولادت بدین روز نشانده است وچارۂ نکوہیده امور یک بیک برگذارده - وآن بر چہار گونه بود ❊

نخست در بیان آنکہ کدام کردار اورا دریکے ازینگونه مردم کہ عالم ازان بر نگذرد پدید آرد وازچہ کار کرد پیکر مرد یا زن برگیرد - کھتری چون بپارسائی زید در دیگر زاد طراز برہمن یابد - وہر بیس کہ برای نگاہبانی برہمن جان سپنجی درباز د کھتری شود - چون سود در دام بے سود دہد ونخواہش زبان نیالاید بپیکر بیس درآید - وملیچہ ہرگاه خدمت برہمن کند واز خانۂ او غذا سازد چند انکہ فرو شود طراز سود رگیرد وہر برہمن کہ پیشۂ کھتری برگیرد دیگر بار کھتری گردد وہمچنین کھتری بیس وبیس سودر وسودر ملیچہ شود ونیز ہر کہ خیر کشناجن[1] برستاند یا فرش مرده یا گاومیش تصدق پذیرد یا در پرستشگاه کرکھیت خیر بگیرد در دیگر زاد از مردے بزنے گراید - وہر زن یا ملیچہ در معبد بدری نراین (بفتح با وکسر دال مشدد ورا وسکون یاے تحتانی وفتح نون ورا والف وکسر یاے تحتانی ونون) صورت نارائن چند

اختلافات (۱) [د ش ت] کشناجن (بکسر کاف وجیم) - وبیان این لفظ بیاید ❊

و با فسونهاے خاص نیایشگری نماید و در دیگر ولادت زن مرد ملیچه برهمن شود - (واین معبدیست در شمالی کوه بالا ترانه هردوار -) گویند سرگراذات مشخص نباشد طالع شتلہ[1] بدست آرند و ملاحظه کنند مریخ در کجاست هر جا که باشد صاحب آن خانه ذات سائل گوید و صاحب هفتم خانهٔ مریخ ذات پیشین ولادت پرسنده - زهره و مشتری برهمن - آفتاب و مریخ کهتری - ماه بیس - زحل سودر - وراس و ذنب ملیچه ✦

دوم نیرنگی اعمال در صحت دگوناگون رنجوری - طبیب از طبیعت گوید و این انکار کرد - هندی حکیم بیاری را سه قسم برسازد - لختی را دارو چاره کند و برخی را این اعمال و چندی را هر دو - بشناسائی هر قسم نشانها برگذارده و آنرا سه گونه ساخته اند - دانسته کردن در بیدارے سند انستہ کردن وران - وانچه در خواب کند - بیماری دواپذیرد از نخستین - و پذیرنده از دومین - وآنکه لختی از دارو تبند رستی گراید و بازار سرگیرد از سومین - بیاری دل از عمد[2] شناسند و رنجوری تن از سهو و خطا - دفترها درین فن نگاشته اند و خاطر از طبیب واپرداخته چندی مینویسد وراهی مینماید ✦

دردسر ازان شود که پدر و مادر را درشتی گفته باشد - چاره آن ست که صورت کشپ (بفتح کاف و شین منقوطهٔ مشدد و بای فارسی) وپیکر ادت (بفتح همزه وکسر دال وتای فوقانی) هر یک یک تولچه طلا برسازد - نخستین را پدر دیوتها انگارند وپسین را مادر - بنیازمندان دهند ✦

دیوانگی از نافرمانی پدر و مادر برخیزد - و چارهٔ آن چاندراین نماید (بجیم فارسی والف ونون خفی و دال ساکن ورا والف وکسر یاے تحتانی وفتح نون) اینچنین باشد که روز اول یک لقمه خورد وهمچنین تا یک ماه یک یک افزاید وسپس یک یک کم سازد تا باز بیک لقمه رسد و بر دو تولچه آن صورت ساخته بایک ماده گاو تصدق نماید ✦

صرع ازانست که بفرمودهٔ خداوند زهر بخورد کسی داده باشد - علاج همان دو صورت ویک گاو و لختی زمین و سی و دو سیر کنجد وافسون مهادیو برخواند ✦

دردچشم ازانکه بزن دیگرے نگریسته باشد - علاج چاندراین ✦

نابینائی از جان شکری مادر - و بسیار سال در دوزخ ماند - چاره پراجاپتی (بفتح بای فارسی ورا والف وجیم والف وفتح باے فارسی وکسر تای فوقانی مشدد وفتح یای تحتانی) - وآن بنجگونه - یک گاو خیر کردن - یک تولچه طلا دادن دوازده برهمن را سیر گردانیدن - ده هزار بار کنجد و روغن زرد و شهد و شکر درهم آمیخته بآتش انداختن - ویک جوجن پابرهنه بمعبد شتافتن - یکی ازینها یا چندے را خیر کند چند انکه سی بار شود و نیز از چهار تولچه طلا کشتی سازد واز نقره تیر آن وازمس شش چپه - واگر ازانست که از فرمودهٔ مادر و پدر بیرون رفته بود علاج صورت کشپ وادت که گذارده آمد - از دو تولچه طلا کم نباشد ✦

گنگی ازانکه خواهر را گزند جانی رسانیده است - چاره چهار تولچه طلا را گاو دو تولچه نقره را سم و دو ماشه[3] مس را کوهان وآورند روئین برای شیر خیر کند و هفت روز شیر خیرات روغن زرد وپیشاب وسرگین گاو برنج آمیخته بخورد ✦

دردشکم ازانکه طعام بهدین یا دروغ گو خورده باشد - علاج سه روز از خوردن بپرهیزد و دوازده تولچه نقره بردهد ✦

اختلافات (۱) [ک] سنلہ [ه] سلہ [ح] شلشہ [ف ا] سطہ (۲) [ک] عمدا (۳) [ک] دو ماشہ را کوهان ✦

سنگ مثانه بایند ربد کاری کرده باشد - علاج مده دعین (بفتح میم وضم دال وہاے خفی وکسر مجہول دال وہاے خفی وسکون یاے تحتانی وضم نون) ماده گاوے ازعسل بدنیسان اندیشند - چهارده کوزه پرعسل که در ہر کدام یک من وربع درآید - ودرپیش یک تولچه طلا بنجیال دہن[1] نگاه دارند - وچهار سیر نبات زبان انگاشته برنهند - وسی ودو[2] میوه بجاے دندان - ومروارید بجاے دوچشم - ودو چوب عود براى دو شاخ - ودو کیله براے دوگوش - واز آرد جو دوپستان - وسه نیشکر براے سر چهار پا - وپشمینهٔ سفید بربالاے کوزه اندازند بجاے پوست - وچندی از ذابه که گیاهیست خاص بر فراز آن گذارند - ودم از نقره سازند - ازیک سیرمس وربع کوهان - ودم از ابریشم بدرازای سی انگشت ویازده انگشتی ریزهای ابریشمی[3] بدو آویخته باشد - ودو پارچهٔ سرخ درگردن - ودو سیر ہر کدام ازهفت غله توده کنند - دروئین ظرفی پیش گزارند وکوزهٔ دیگر پرعسل نزدآن برنهند وآنرا گوسالهٔ او خیال کنند - وسیتن[4] آرندے پر ازکنجد - وافسونها خوانده نیایشگری نمایند وخیر بردهند ❊

لنگی از آنست که برہمن را بپا[5] آزرده باشد - ودو اسپ[6] ازیک تولچه طلا بردہد وصد وہشت برہمن راسیر کنند ❊

تپ از بیگناه کشتن کهتر نیست - صد بار افسون مهادیو سیزده برہمن برخوانند وآب بر صورت مهادیو افشانند ❊

کهیروگ[7] از جان شکری برہمن برخیزد - از چهار تولچه طلا گل نیلوفر سازند وافسون وہوم بکار برند وبرہمن نیکوکار خیر نمایند ❊

آنتبار[8] از انکه بیگناه زن خود را به نهان خانهٔ نیستی فرستاده باشد - چاره کشناجن (بکسر کاف وسکون شین منقوطه ونون والف وکسر جیم وفتح نون) - پوست آہو ہین کنند وبرو تودهٔ کنجد سازند - وصد تولچه طلا وزیاده برگذارند وافسونها وہوم بجا آرند - وگرفتن این خیر را نکوہیده پندارند ❊

تنگی نفس از انست که این خیر یا یکے از شانزده خیر بزرگ یا چیزے دیگر کهیت گرفته باشد - علاج گاو میش آہنین سم وشاخها بسرپ برگیرند[9] وتشقه از سنگ برکشند واز گل کنیر حمایل برسازند وسیاه پشمینه برو گذارند وچهار تولچه طلا وسه ونیم من ماش - وگیرنده را تشقه از انگشت برکشند - ستاننده را نیکو نشمرند ❊

سنگرہنی[10] از انکه خانهٔ کسی را یغمای ساخته باشد - چاره خانهٔ وناگزران آن دادن وہفتگونه غله از ہر کدام سی ودو سیر وآسیا وہاون دسته وآبدار خانه ودیگدان وجاروب ویک گاو وبقدر توانائی زر ❊

سوم آنکه از کدام کار کرد فرزند نمی شود وانچه بدان مناسب است - زنی که شوی او زنده نماند در پیشین زاد از نژاد بزرگ بود وهمراه بیگانه برآید ودر فروشدن او خود را خاکستر گرداند - علاج از ریاضت فروشود یا خویشتن را در برفستان اندازد ور بگرای نیستی سرا گردد ❊

زنی که سرخی نه بیند - در پیشین زمان هنگام سرخی خردان همسایگان برسم عادت در خانهٔ او ببازی آمدند وبدرشتی خونی راند - چاره گلین کوزه از آب صد چاه پر سازد ویک سیار رے ویک ماشه طلا

اختلاف (۱) [ک] دحین (۲) [ک] سی ودو دیسر میوه (۳) [ک ن] ابرشیمی (۴) [ک] سی (۵) [ک] بتاحن (۶) [ک] اسپ [د] دو اسپی - در دیگر نسخ دو اسپی (۷) [و ش ن د] کهیروک [ک] کهئی روگ ومعنی کهئے روگ سل ودق است (۸) [۲ د] اتیسار [ش] انتیار [ک] انتیار ومعنی انتیار ورم است (۹) [و ش د] درگیرند [ک ن] برگیرند (۱۰) یعنے بدهضمی وپیچش ❊

در روا نداز دو بخوشبوئیها اندایند و برهمن دهد - پنج یا هفت یا نه یا یازده جنس میوه خوردان را بخورانند ✲

محزون از آنست که در سابق مرد یا زن فرزندان مردم یا بچه که از بیضه برآید فروخته باشد یا از بی فرزندی نفرین دیگران کرده - علاج در پیوندگاه[1] دو دریا مرد و زن در یک جا در آب در شوند و تن بر شویند و افسون خاص خوانده نیایشگری مهادیو نمایند و یازده برهمن را یک یک مهر بدهند و گاو لشبرا پیله خیر کنند و دو تولچه طلا صورت کشب داوت و بامن ساخته به برهمن دهند و صد و هشت غله افشان بهفت جنس پر سازند و پارچه و نارگیل و گوناگون میوه و گل زعفران و صندل برنهند - و هر یک را بزن شایسته دهد و هر جنس را که آخرها بهارت است بشنود ✲

زنی که فرزندی بزاید بمیرد[2] - رسم هندوستان است هر فرزندی که در منزل مول یا اشلیکها شود یا در آخر جیشتها از خانه بیرون اندازند و مرده شد (و از مول لبن نکو هیده دانند) در پیشین ولادت چنین کرده باشد چاره آنکه چهار تولچه طلا را گاو وی بر سازند و تولچه[3] نقره راسم و در دم جواهر آویزند و در گلو روئین زنگله و یک تولچه طلا را گوساله کنند و نیم تولچه نقره راسم او ✲

زنی که جز دختر نزاید در پیشین نژاد از نخوت آرائی شوهی را نظر در نیاوردی - علاج شاخهای گاو سفید را از چهار تولچه طلا برگیرد و از چهار تولچه نقره سمها بیاراید و یک سیر و ربع مس را کوهان سازد و از دو نیم سیر روئین آدهنی کند و خیر دهد و صد برهمن را سیر گرداند و ده ماشه و دو سرخ را صورت ایزد بهپال لبازند و افسونها خوانده خیر کنند و پنجاه برهمن را بخورانند ✲

زنی که جز یک پسر نزاید گوساله را از مادر جدا کرده باشد - علاج یک گاو شیردار گزیده با ده[4] تولچه طلا خیر کند ✲

زنی که پسر بزاید بمیرد و دختر نمیرد در پیشین ولادت جانداران کشته باشد - و برخی گویند به نیزه[5] ها گزند جانی رسانیده علاج روزه چاندراین و یک گاو خیر کند و پنجاه برهمن را سیر کند ✲

زنی که آبستنی نماشانزده سال کشد[6] در پیشین نژاد بار درستی شده - علاج خیر بهرن ✲

کمزور[7] داده شدن از آنست که در پیشین ولادت از کم فهمی شوهر بیگانه گزیده باشد و برای او سوخته - چاره اگر در خانه سوده باشد بمنزل بیس رساند و مرتبه مرتبه بخانه برهمن آید و در پرستاری او فرو شود ✲

و برای شناختن آنکه این باد افراه عمل مرد است یا زن هر دو را طالع مثلثه[8] برگیرند - اگر در طالع یا پنجم یا یازدهم یکی از آفتاب و مریخ و زحل و راس و ذنب باشد[9] و بر مزاج زن و آن خاص زحل دانند باد افراه زن بر شمرند ورنه از مرد - و اگر هر دو باشد[10] نتیجه هر دو ✲

چهارم در توانگری و تهیدستی و مانند آن - هر که در گزین هنگام چون خسوف و کسوف خیرات کند مالدار و سخی شود و هر که در آن وقت در بزرگ پرستش جاها خاصه الهاباس نقد زندگی سپرد فراوان

اختلافات (۱) [ه] پیوستگاه (۲) [ش ن] زنی که هر فرزندی که بزاید بمیرد (۳) [ک] و چهار تولچه نقره را چهارسم (۴) [ک] ده (۵) [ک] به تیرها (۶) ده [ک] نیست [ش ن ص] سال کشد در پیشین ولادت از کم فهمی شوی بیگانه الخ - چنانچه بیاید (۷) بجنبیں در [ه د] - [گ] خیر بهرن کمر بسته الخ - در [ش ص ک ن] نیست - و بجنبیں که گر بعد داده و بسته باشد (۸) [ش ن] مثلثه (۹) (واو) در [ش] نیست (۱۰) [ش ن ص] باشند ✲

مال یابد ولیکن مال دوست وزفت شود - هرکه در هنگام گرسنگی وحاضر شدن خوردنی آواز فقیر شنود وهمه را بدو دهد پس خواسته یابد وکشاده دست آید - وهرکه ازین سه وجه محروم تهیدست وکم پایه بود - علاج در هریکی ازگروه پنجگانه که باشد نیکو کاری آن روش را پیشه سازد - ونیز درکرمکیت هنگام خسوف وکسوف طلا اگرچه یک ماشه باشد خیر کند وبزمین فرو برد ÷

در هریکی از چهار گونه سبها ونشانها وچار بانگاشته اند ودفترها پرداخته - برای عبرت اندکی از بسیار نوشته آید ÷

سُر

(بضم سین وفتح را) علمی است بس شگرف از چگونگی انفاس بینی بر سوانح روزگار آگهی دهد - روانی دم از شگافت بینی بر سه گونه باشد - نخستین آنکه از روزنهٔ چپ بیشتر باشد - اورا منسوب بقمر دارند - اڑا خوانند (بکسر همزه ودال هندی والف) وچندر ناری نیز گویند (بفتح جیم فارسی ونون خفی وفتح دال وسکون را ونون والف وکسر را وسکون یای تحتانی) - دوم آنکه از راستی جانب افزایش گیرد وآنرا پنگلا نامند (بکسر بای فارسی ونون خفی وفتح کاف فارسی ولام والف) وسورج ناری نیز گویند (بضم سین وسکون واو وفتح را وسکون جیم) - وسوم آنکه از هردو برابر رود وآنرا سکھمنا گویند (بضم سین وسکون کاف وهای خفی وفتح میم ونون والف) وسنبھوناری نیز گویند (بفتح سین ونون خفی وضم بای وهای خفی وسکون واو) - آنرا نامزد مهادیو نامند ÷

آزمون کاران دیده ور شگاف بینی را بر سر انگشت زیر کرده افزونی روانی وبرابری برشناسند - وبیشتر زمان دوی اول دونیم گھری باشد - سوم تا زمانی که سی وشش حرف گرگفته باشند (بضم کاف فارسی وسکون را) حرف پیوسته بحرف مد چون ما - از پرواناسه تتهه[(۱)] روانی چندر ناری بود وسپس بدان شماره سوجناری وهمچنین تا انجام ماه - وبرخی مدار بر هفته نهند - یکشنبه سه شنبه پنجشنبه شنبه آغاز از سوجناری شود - دوشنبه چهارشنبه جمعه از چندر ناری - وگروهی بر بودن آفتاب در برج - در حمل ابتدا از سوجناری شود - در ثور از چندر ناری وهمچنین تا سال سپری گردد - جوتی[(۲)] بر درنگ ماه السان در برج - وهر گروهی را رای آنست در دگرگونگی قرار داد گزند روزگار بد در رسد - اگر دو سه روز بهم باشد شورش پیکار برخیزد - اگر تا ده روز بزن آسیبی رسد - واگر تا پانزده روز بیماری بزرگ آرام گسل آید - اگر یک ماه برادر او نقد زندگی بسپرد - واگر یک شبانه روز سورجناری در افزایش بود پس از یک سال پیمانهٔ هستی او لبریز گردد - وهمچنین اگر دو روز وسه روز این شورش باشد بشمارهٔ روزها چون سالیان سپری شود اورا شفر داپسین پیش آید - اگر یکماه باشد بیک ماه در گذرد - واگر چندر ناری یک شبانه روز باشد پس از یک سال بیمار شود وهمچنین بقدر ایام چون سال بگذرد بیماری روی دهد - واگر پیوسته یک ماه شود مال تلف گردد - واگر ده روز سکھمنا باشد در زمان تحویل آفتاب قالب تهی کند - واگر چندر ناری درین مدت باشد نشان پریشانی دل وبیماری بود - اگر از تحویل آفتاب تا سیزده روز چندر ناری در جنبش بود نشان بیمار باشد

اختلاف (۱) این جمله در [ک] نیست [ش ف ا من] چون ماه از پروا تا سه تتهه روانی الخ [د] حرف مد - چون از پروا الخ (۲) این جمله در [گ] نیست [ک] جوتی در یک ماه انسان در برج [د] جوتی در یک ماه ایستادن در برج [ش] جوتی بر درنگ ماه الیسان [ف ا] جوتی بر درنگ ماه ایستان در برج ÷

وچون برج عقرب پرتو اندازد دو یا پنج روز چندرناری در جالش بود پس از شش ده سال رخت هستی بربندد ــ و در برج سنبله پس از پانزده سال ــ وهمه برانند اگر در برآمدن آفتاب سورجناری باشد یا چندرناری دور فرو شدن عکس آن نیکوئی بر دهد ــ ورنه نکوهیدگی بار آورد ــ واگر در چار گهری چندرناری دگرگون رود نشان نیکیهاست ❊

باعتبار احوال ساعات و ایام و بروج وکواکب واطوار این سه حال احکام مختلف از غم و شادی و دیگر سوانح روزگار خبر دهد ــ هریک سورجناری وچندرناری پنج بخش بود ــ هرکدام نامزد یکی از عناصر پنجگانه ــ در دو نیم گهری بیست پل باد ــ سی پل آتش ــ چهل پل آب ــ پنجاه پل خاک ــ ده پل آکاس ــ و برخی چنین برگذارند پنج پل اکاس و ده باد ــ پانزده آتش ــ بیست آب ــ بیست و پنج خاک ــ وهمگی یک گهری و ربع باشد ــ وچون این گردش بسر آید آغاز از خاکی شود پس آبی آتشی بادی آکاسی ــ و بعضے چنان نگاشته اند یک گهری خاکی آبی آتشی بادی آکاسی رود ــ وشناسائی هرکدام از روش نفس اندوزند ــ اگر بلندی گرایست آتشین ــ و اگر پهناست وآن از چهار انگشت نگذرد بادے ــ واگر نشیب رود آبی تا دوازده انگشت خرامش شود ــ واگر رفتار برابر شگاف باشد نه بلند و نه پست وچپ و راست وآن تا هشت انگشت آکاسی ❊

ونیز از حال آدمی دانش بدست اوفتد ــ در آرامش زمینی برآید و در خواهش مستلذات و درون سردی آبی شمرند ــ و در خشمگینی و در حالتی که نیک[1] مردم را به بدی برگیرد آتشین ــ و در بے آرامی بادی ــ و دریادکرد ایزدی صفات وتهی بودن درون از اندیشهٔ غیر آکاسی ❊

ونیز روز یکشنبه بدرازای یک انگشت و دو دو شنبه وهمچنین تا شنبه بطول هفت انگشت شاخصی بر سطح مستوی ایستاده کنند و اندازهٔ سایه برگیرند که بعرض چند انگشت است ــ بران دوازده افزوده مجموع را بر پنج قسمت کنند ــ اگر هیچ نماند آکاسی دانند ــ واگر یکی ماند بادی ــ و دو آتشی ــ و سه آبی ــ و چهار خاکی ❊

ونیز بهردو نر انگشت هردو سوراخ گوش بگیرند و بخنصر و بنصر هردو دست دهن بربندند و بهردو وسطے شگافهای بینی را فرو گیرند و بهردو سبابه دنبالهٔ هردو چشم زیر کرده نظر در میان دو ابرو اندازند ــ قطره درانجا پدید آید ــ اگر چهار گوشه و برنگ گداخته از خاکی پندارند ــ واگر بشکل نیمهٔ[2] ماه بود و بسفیدی گراید و سختی و سردی از دو دریافته شود آبی انگارند ــ واگر گرد روشن سخت سیاه بود و در وخالهای رنگارنگ بادی گویند ــ واگر سه گوشهٔ نورانے آتشین شمرند ــ واگر قطره پیدائی نگیرد آکاسی نامند ❊

تعلیم ــ بخشش ــ دیدن پیر و مرشد و استاد ــ رفتن پیش بت ــ در شهر وخانه درآمدن و دیگر مراتب نقل وتحویل وتقوسلے سفر به بیگانه دیار ــ وبطور جمعی خرید و فروخت ــ وچارهٔ گوناگون سموم ودفع نحوسات فلکی ــ مراتب دوستی ــ بر گرفتن دارو وگیاه از صحرا ــ واعمال کیمیا ــ وکردار جوگ[3] و دیگر چاره کرد ــ در هنگام چندرناری گزیده دانند ــ وپیش ملوک رفتن وبجنگ شتافتن در سورجناری ــ در چندرناری از چپ آغاز سفر کنند ــ و در سورجناری از راست ــ ونیز پاسبانی اعضا در طرف روانی دم بیشتر نمایند ــ و در کشودن ولایت و در آنکه خود سیر نمودن لقولی وخوردن وحجامت وغسل وبزندان فرستادن وبازداشتن از کاری وخلل انداختن در صحبت دیگرے وجز آن از جلائلے کارها در سورجناری شایسته بود ــ و در سکهمنا هیچ کار نیرداختن

اختلافات (۱) [و من د] نیکی سود [ک] نیست (۲) [ه] بنه (۳) [و ش ک] جوک [د] جگ [ض] خوب ❊

در آبی و خاکی جمالی کردارها بجای آرند و در آتشی و هوائی کارهای دیر یا گزینند - و در آکاسی هیچ چیز نیکو ندانند[۱] - و در هنگام رفتن هر جانب که روان بیشتر باشد نخستین آن قدم بر دارند - و اگر بزرگی را دریابد یا کسی که ازو خواهد بهره برگیرد و در ایستاد و نشست چنان کوشش نماید که آنکس جانب روان باشد - و بد سگال و قرضخواه و مانند آنرا بجانب ناروان بازگذارد - گویند بالا سو و برابر چندرناری بازگردد - و نشیب و پس با سورجناری - پس این دو گروه باید که در حالت در یکے ازین جاها باشند تا کار بر آید ٭

پاسخ پرسندگان - اگر شرح پرسش نمایند که مولود پسر خواهد بود یا دختر باید که حال دو شگاف مینی خویش دریابد که کدام بیشتر روانی دارد - اگر پرسنده بدانسو است بمژده پسر خوش وقت گرداند - وگرنه از دختر بازگوید - اگر برابر باشد نوید توامان بخشد - و اگر حال چنین بود که در اثنای پرسش یکی بیشتر بحرکت در آید به نیستی آن برگذارد - و گروهی را رای آنست اگر شرح دهنده بسوی چندرناری باشد نشان دختر بود - و اگر سورجناری پسر - و سکھمنا خنثی - لختے چنان برگذارند آبی و خاکی از پسر گوید - آتشی و بادی از دختر - آکاسی از نیستی - و اگر از خواندن و خوانا آمدن و کدخدائی و نوکر شدن و رفتن و ملازمت بزرگان و خرید و فروخت پرسش رود در آبی زود بهره ور شود - و در خاکی دیر تر - و در هوائی اندک شود - و در آتشی پس از سودمندی زیان کشد - و در آکاسی هیچ فائده نه بیند - و اگر از باران پرسند در زمینی و آبی بارش بود لیکن در دوم بیشتر کشت و کار را سیراب سازد - و در بادی ابر فراهم آید نبارد - و در آتشی اندک تراوش کند - و اگر از کشته باز پرسند در آبی و زمینی محصول بود لیکن در پسین فراوان - و در بادی میانه - و در آتشی بشرارهٔ نیستی بسوزد - و در آکاسی نهفته حال بود - و چون از بیمار پرسش رود اگر چندرناری باشد و پرسنده از طرف سورجناری یا عکس[۲] رنجور را روزگار سپری گردد - و اگر در طرف چندرناری زود تندرست شود - و اگر از جانب سورجناری پرسند بیماری بدرازی کشد لیکن رهائی یابد - و برخی در حال نفس نظر اندازند - اگر هنگام کشیدن است و آنرا نفس زنده گویند نشان زندگی بود و اگر در زمان بر آمدن باشد و آن نفس را مرده خوانند روزگار سپری شود - و در همگی شرحها ملاحظه این حال رود - و اگر ... و جز گرفته و گفتار خورده از بیمار شمرند ٭

و چون از آمدن لشکر بیگانه پرسش رود اگر چندرناری باشد و پرسنده همان سو نشان نی آمدن بود - و اگر طرف سورجناری پرسند بیاید - برخی گویند اگر زمینی و آبی بود بیاید و در آتشی و بادی هیچ در رسد - در آکاسی هیچ برنگذارد - و اگر از آویزه و آشتی باز پرسند چندرناری از پسین گوید و سورجناری از پیشین - و لختی برگذارند که اگر خاکی باشد سترگ پیکار روی دهد و بسیار کس زخمی گردد و در آتشی و بادی[۱] و آکاسی هر دو سو را زیان رسد - و آبی صلح بر سر آید - و اگر از حال خود و خصم باز پرسد اگر خاکی بود جنگ شود و فراوان کس زخمی گردد - و در آتشی پرسنده فیروزمند آید - و بادی شکست برگذارد - و در آکاسی کار او در آن نبرد سپری گردد - و در آبی با آشتی گراید - و اگر پرسش در آویزش بومی و بیگانه باشد در چندرناری نخستین را فیروزی و در سورجناری پسین را - و برخی گویند اگر سوال کننده جانب چپ باشد و چندرناری در حرفهای نام هر که جفت باشد فتح یابد - و اگر بسوی راست باشد و سورجناری خداوند طاق نصرت یابد - و در یکسان حروف و سائل بطرف روان باشد پیش گفته فیروزمند اگر بسوی ناروان پس گذارد ٭

خلاف (۱) [ک س م د] هیچ چیز نبر دانند (۲) [ک] برعکس ٭

واگر از غائب آگهی جوید در آبی نزود بیاید - و در خاکی هاشجا بنگاه سازد - و در بادی از انجا بجای دیگر شتافته باشد - و آتشی نشان فرو شدن - و در آکاسی نهفته حال - واگر و رول یکی از سوالید بگیر و خاکی از رستی گوید - و آبی و بادی از جاندار - آتشی جمادی و کانی برگذارد - در آکاسی آگهی یابد که هیچ در دل نگرفته ✢

این داستانیست بس شگرف - بهین پسند نموده آید ✢

آگم

(بهمزه والف و فتح کاف فارسی و میم) - در وگزارش گوناگون افسون - در اندوختن سود و برافگندن زیان زدگی و افزایش آگهی و والا پایگی و چاره گری گوناگون بیماری و افزونی مال و دشمن شکنی و دوست نوازی و عالمگیری و جهان آرائی و جزآن ✢

شکن

۱۸ (بفتح شین منقوطه و ضم کاف و فتح نون) شگرف علمی است - بد و از احوال جانوران بر سوانح روزگار آگهی پذیرند - از گویائی و خموشی و جنبش و آرامش و نشاط و غمگینی و جزآن از حال و آینده باز گذارند - و دانایان این بهین شناخت درین آباد بوم بس فراوان - روزی در شکارگاه و دو شکار باهم نشسته زمزمه داشتند - گیتی خداوند از شناسنده پرسش فرمود - بعرض همایون رسانید اگر و اگوئی ایشان برگذارم باور نیفتد - نر نزد یکی میجوید و ماده عذر خون میگذارد - و دور نیست که درنشست جانشانی از سرخی پیدا باشد - چون شپر و هش رفت گفته پیدائی گرفت ✢

دانش نشان هندوستان بیشتر بدست آورند پنج چیز از نهفته حال برگویند - نجوم - سُر - شکن افسون - کیول (بکسر کاف و سکون یای تحتانی و فتح واو و سکون لام - و آن دانش قرعه باشد و گوناگون فال زدن درو) ✢

سامدرک

(بسین و الف و ضم میم و کسر دال و را و فتح کاف) - از چگونگی اعضا و جستن آن و رنگارنگ خطوط و خالها فراوان احوال برگذارند - و بیشتر همچنان برآید ✢

گارڈ

(بکاف فارسی والف و ضم را و فتح دال هندی) دانشی است - دران از حال مار و کژدم و آنچه از گزند آن رهائی بخشد سخن برسرایند - بخواندن افسونها و گزارش نسب نامه و ستایش آن حاضر سازند - شگفت آنکه ۲
کهن ماری خاص بدست آورند و افسونها برخوانده برهمنی را بگزانند و چون زهر آن کارکند از هوش باز ماند - سپس از هر چه بپرسند پاسخ گوید و راست برآید - رای هندی حکیم آنست که در دور کلجگ در نهفته گوئی از و راست تر نباشد - و از گذارد و او چندین نامه در میان مردم ✢

اندرجال

(بکسر همزه و نون خفی و سکون دال و فتح را و جیم و الف و لام) دانش نیرنجات و طلسمات و اعمال تیزدستی - نادره کارهای آن بکالبد گفتار در نگنجد ✢

اختلاف (۱) [ک] آگم ✢

رس بدیا

(بفتح را و سین و کسر با و دال مشدد و یاے تحتانی و الف) علمی است در کشتن سیماب و زر و سیم و مس و مانند آن و اکسیر ازو سرانجام یابد ✤

رتن پریچھا

(بفتح را و سکون تای فوقانی و فتح نون و بای فارسی و کسر را و سکون یاے تحتانی و فتح جیم فارسی مشدد و های خفی و الف) علمی است در شناخت جواهر و گوناگون سنگ ریزه و از پیدایش و خاصیت و ارج و جز آن بر گوید ✤

کام ساستر

(بکاف و الف و فتح میم) دانشی است در پیوستن مرد و زن - هشتاد و چهار گونه بر گذارند و هر کدام را سود و زیان بر گویند ✤

ساهتی

(بسین و الف و کسر ها و تاے فوقانی مشدد و فتح یاے تحتانی) دانشی است چندین گونه دانائی در رو - مراتب مفهومات الفاظ و شایستگی عبارت و نکوهیدگی آن از ابر خوانند - واضع را نیز دبیر شمرند - و فهم معنی از لفظ بر چهار گونه دانند - نخست شکت[1] (بفتح شین منقوط و سکون کاف فارسی و کسر تاے فوقانی) وضع بدان رهنمون و موضوع له خواستن - دوم لچھنا (بفتح لام و جیم فارسی مشدد و هاے خفی و نون و الف) لازم معنی آن خواستن - سوم گونی (بفتح کاف فارسی و سکون واو و کسر نون و سکون یای تحتانی) بوسیلهٔ تشبیه خواست مشبه به - چهارم بنجنا (بکسر با و نون و فتح جیم و نون و الف) چیزے گوید و معنی دیگر که بدو چندان پیوندے نیست میخواهد چنانچه زن پرستاری را بطلب شوهر روانه ساخت - چون نخجو نگاه او شتافت بدو در آویخت و در رفتن عذر بر گفت - چون رفته پیغام آورد از سواد پیشانی و فتوری که در صندل و سرمه و رنگ پان رفته بود از حقیقت حال آگهی پذیرفت - در پیچ و تاب شد - و از ادب بر زبان نیاورد لیکن بدو گوید همانا در وغ میسرائی به طلب او نرفته - بر کنار آب بغسل شتافته بودے چه سرمه در چشم نمانده و صندل بر بدن نیست - بدین گفتار نازک از آن آگهی دهد و درد دل سراید ✤

و برخی گونی را از دوم برشمرند و بدانچه لفظ پیرایه گیرد و بنازکی[2] گراید بگزین روشی بیان کرده اند و شگرف تفصیلے بیان بر نهاده - سر جمله ایست از معانی و بیان و بدیع ✤

و نیز نو رس در گزارش یابد (بفتح نون و سکون واو و فتح را و سکون سین) نه چیز که اهل عالم از آن لذت بر گیرند - نخست سنگار رس (بکسر سین و نون خفی و کاف فارسی و الف و را و فتح را و سکون سین) - دوستی مرد و زن و انچه در وصال و هجران فرایش آید - دوم هاسی رس (بها و الف و کسر سین و فتح یای تحتانی) گوناگون خنده - گویند از دگرگونگی بدن و گفتار و کارکرد و لباس پدید آید - بر سه گونه باشد - سمت (بکسر سین و میم و فتح تاے فوقانی) در رخسار و چشم و لب لختے تغیر رود - دهست (بکسر واو و فتح ها و کسر سین و فتح تاے فوقانی) قدرے دهن واشود - اپهست (بفتح همزه و باے فارسی و ها و کسر سین و فتح تای فوقانی) خنده که آواز هم داشته باشد - سوم کرن رس (بفتح کاف و ضم را و فتح نون) اندوهی که از فرو شدن دوست

اختلاف (۱) [ک] سنع (۲) [ک د] بنازکی - در دیگر نسخ تازگی ✤

یا از دست رفتن مال بهم رسد - چهارم راودر (بفتح را وضم همزه وسکون واو ودال وفتح را) خشمناکی - پنجم ویر (بکسر واو وسکون یاے تحتانی ورا) خوشدلی که در هنگام بخشش ومهر افزائی وآویزش روی دهد - ششم بهیانک (بفتح با وهاے خفی ویای تحتانی والف وفتح نون وکاف) بیمناکی - هفتم بیبهچه (بد وبای مکسور وهای خفی وفتح جیم فارسی وهاے خفی) نفرت از چیزها - هشتم ادبهت (بفتح همزه وسکون دال وضم با وهای خفی وفتح تای فوقانی) از دید چیزے بشگفت زار افتادن - نهم سانت (بسین والف ونون خفی وفتح تاے فوقانی) آرامشی که از دانش بهم رسد ودوست ودشمن یکسان نسبتی گیرند ٭

وهر کدام را گوناگون برساخته اند ودلاویز داستانهای برگذارده ٭

ونیز درین شگرف علم احوال مرد وزن نگاشت - هنگامهٔ عشق گرم دارند چنانچه بیشتر در توران وایران پیوند عاشقی میان دو مرد باشد وبه هندوستان وحجاز در مرد وزن بود لیکن تازی را نبرن دل بسوزد وهندی[1] را نبرد وزن هندی حکیم زن را نایکا گوید (بنون والف وکسر یاے تحتانی وکاف والف) - وآنرا سه گونه دانند - سوتیا (بکسر سین ودواو ویاے مشدد والف) پارسائیست دگر وشود رستی - از شرمگینی براست وچپ نگاه نکند وخرید نبالهٔ چشم ننگرد چنانچه نگریستن او راکس کمتر پے برد - خندهٔ او از لب برنگذرد ودندان پیدائی نگیرد وسخن کم گوید وبلند نسراید - بخشم بیشتر نگراید واگر راه یابد از دل بیرون نشتابد وبچشم ورنگ پیدائی برنگیرد - پرکیا (بفتح بای فارسی ورا وکسر کاف ویای تحتانی والف) بیگانه را بهنجکاری دوست دارد - واگر شو داراست پرودهاگویند (بفتح بای فارسی ورا وسکون واو ودال هندی وهاے خفی والف) - ورنه کنکاخوانند (بفتح کاف ونون مشدد وکاف والف) واین تقسیم در بسیاری رود - سامانیا (بسین والف ومیم والف وکسر نون ویای تحتانی والف) از کسی نبود ودر بند مال باشد ٭

وسویا سه قسم - مگدها (بضم میم وسکون کاف فارسی ودال وهاے خفی والف) - آنکه از خرد سالے ونا شناسائی پا بیرون می نهد وسر آغاز شورش جوانی میشود ولختی بر نیرنگی خوبی آگاه باشد یا نه واز پیوند شوی گریزان وهنگامی که غنوده بود نظر به واندازد واز اندیشهٔ آنکه سخن[2] در آرد خود را خوابیده وانماید واز هراس چیره دستی نغنود - بیشتر از هشت سالگی تا ده وازده سالگی باشد وگاه بنزده کشد - مدهیا (بفتح میم وکسر دال مشدد وهای خفی ویاے تحتانی والف) شرمگینی وخواهش[3] شوهر دو برابر درو - در خشم[4] حرفی برگوید لیکن شوخ مخاطب نبود - وازسی ودو سال برنگذرد - پرگلبها (بفتح باے فارسی وسکون را وفتح کاف فارسی وسکون لام وبا وهای خفی والف) خواهش وزیرکی خود را دلنشین شوهر سازد وبدانشمنشی دل او بشکرد - تا پنجاه ودو سال کشد ٭

وهر دو قسم پسین بر سه گونه - دهیرا (بکسر دال وهای خفی وسکون یای تحتانی ورا والف) چون شوبدیگرے آمیزد از رشک بخشم در نشود[5] لیکن در ستایش وپرستاری افزاید وبدین روش او را بشرمساری در آورد - ادهیرا (بفتح همزه) ازان آگهی نیارد خموشید لیکن بشگفته روئی حرفی برزبان آورد که شوی را بشرم اندازد چنانچه برگوید شگفت آنکه شما بیدار بوده اید وچشم من سرخ وشما باده پیموده اید ودل من برهم زده - دهیرا ادهیرا از هردو آمیخته باشد لفظی برکشد که ازان آگهی دهد ٭

اختلاف (۱) همیں در [ه] [ک ف ش دش] وهندی را نبرد نقد (۲) [ک ف ص د] بسخن (۳) [ک] خواهش شوهر برود سرابردارد (۴) [ک د] چشم (۵) [ه د] درنشود ٭

برخی گفتار را بدان انجار برگذارد - ونیز سویا بر دو گونه باشد جیشٹها (بکسر مجهول جیم وسکون یای تحتانی
وشین منقوطه وتای فوقانی هندی وهای خفی والف) آنکه شوی از میان زنان او را بسیار دوست دارد -
کنشٹها (بفتح کاف وکسر نون وسکون شین منقوطه وتای فوقانی هندی وهای خفی والف) آنکه شوی
را بدو میل کم بود ٭

و پرکیا بچگونه باشد گپتا (بضم کاف فارسی وسکون بای فارسی وتای فوقانی والف) حال خویش را
بپوشد و بدکاری گذشته وحال آینده بکاردانی پنهان گرداند و شایسته محملها برسراید چنانچه ناخن دست بیگانه رسیده باشد
گوید من درین خوابگاه نمی باشم - گربه آهنگ موش بر پیچوشد - مراد ران تنگ او وگزند رساند - ویدگدها (بکسر
مجهول واو وسکون یای تحتانی وفتح دال وسکون کاف فارسی ودال وها والف) بدلاویز گفتار توانا باشد و برشگرف
کردار نیرومند - لچهتا (بفتح لام وکسر جیم فارسی مشدد وهای خفی وتای فوقانی والف) درشتی خویش برملا اندازد[۱] و
باک ندارد - کلٹا (بضم کاف وفتح لام وتای فوقانی هندی والف) بسیاری را دوست دارد و هریکی را بروشی دل شاد
دارد و وزر نخواهد - انسیانا (بفتح همزه وضم نون وفتح سین ویای تحتانی والف ونون والف) از بیم خطرناکی بوعدگاه نرود
و از آنکه او خواهد آمد ونخواهد یافت اندوهناک شود ٭

ونیز زن را هشت گونه برسازند - پروکهت بهرتکا (بضم بای فارسی ورا وسکون واو وکسر کاف وهای خفی
وفتح تای فوقانی وفتح با وهای خفی وسکون را وکسر تای فوقانی وکاف والف) شوی در سفر باشد و از دوری[۲]
بیتاب یا در سگالش رفتن او از بینائی آرام گسل - وبرخی آنرا جداقسمی گردانند ونُه گونه شمرند - کهنڈتا
(بفتح کاف وهای خفی ونون پنهان وکسر دال هندی وتای فوقانی والف) دوست او بدیگری در آمیزد
و او درپیچ وتاب - کلهانت رتا (بفتح کاف وسکون لام وها والف ونون خفی وفتح تای فوقانی وکسر را وتای
فوقانی والف) آنکه از درشتی که بدوست گفته بپشیمانی در شور رسیچاره گری آن دل برنهد - بپرلبدها (بدو بای
تحتانی مکسور و زمین فارسی وساکن وفتح را ولام وسکون با ودال وهای خفی والف) آنکه بوعدگاه دوست نرسد
و نیابد - اُتکا (بضم همزه وسکون تای فوقانی وکاف والف) آنکه از نیامدن دوست تنگنای غم درماند و باعث
بژوهد - باسک سجا (بباوالف وفتح سین وسکون کاف وفتح سین وجیم مشدد والف) از نوید آمدن دوست
شادمان و در پیرایش بزم وصال - سوادهین پتکا (بضم سین ودو واو والف وکسر دال وهای خفی
وسکون یای تحتانی وفتح نون وبای فارسی وکسر تای فوقانی وکاف والف) آنکه دوست از خواهش
او بیرون نباشد - ابهسارکا (بفتح همزه وکسر با وهای خفی وسین والف وکسر را وکاف والف) آنکه یار را
پیش خود طلبد یا خود نزد او شتابد ٭

ونیز زن را سه قسم سازند - اُتما (بضم همزه وتای فوقانی مشدد ومیم والف) با آنکه شوراو درشتی نسپرد[۳] او در
صحبت بیتاب - ادهما (بفتح همزه ودال وهای خفی ومیم والف) عکس آن - مدهما (بفتح میم وکسر دال مشدد وهای خفی
ومیم والف) زن وشوگاه یکجهتی و دوستی فراپیش گیرند وگاه دوئی و بیگانگی ٭

ونیز زن را چهار قسم ساخته اند - پدمنی (بفتح بای فارسی وسکون دال وکسر میم ونون وسکون
یای تحتانی) بخوبی وناز کی بیهمتا و در خوش خوئی وبلند بالائی بیهمال - اعضای او باهم در نهایت تناسب

اختلاف (۱) [ه د] برروی روز اندازد (۲) الفاظ از دوری در [ه د] نیست (۳) [من] بسپرد ٭

نرم آواز - شیرین سخن - کم گوی - گل آسا بوی دهد - پاکدامن و فرمان پذیر شود - چترنی (بکسر جیم فارسی وسکون تای فوقانی وکسر را و نون وسکون یای تحتانی) لختی در نیکوئی از فرو تر - در فربهی و لاغری میانه - تنگ شکم - کشاده سینه بود - سنکنی (بفتح سین و نون خفی وکسر کاف و نون وسکون یای تحتانی) فربه و کوتاه قد همواره باشد و در آویزه و تند خوئی نماید - هستنی (بفتح ها وسکون سین و تای فوقانی وکسر نون وسکون یای تحتانی) در صورت و سیرت نکوهیده ٭

و از هر کی فراوان بر گذارده اند و یک یک را انچه از مردان در خور بود وا نموده ٭

مان (بجیم و الف وفتح نون) - سرگرانی زن از بدکرداری شوهست[1] - آنرا بر چهار گونه دانند - لگه (بفتح لام وضم کاف فارسی و های خفی) بکمتر دلدهی و لابه گری غاز در سر نهد - مدهی (بفتح میم وکسر دال مشدد و های خفی وفتح یای تحتانی) لختی سنج در شود - گر (بضم کاف فارسی و را) بفراوان محنت[2] از نازش در گذرد - رسابهاس (بفتح را و سین و الف و با و های خفی و الف وفتح سین) آنکه چاره نپذیرد ٭

مرد را نایک گویند (بنون و الف وکسر یای تحتانی وفتح کاف) - آنرا نیز در خور نایکا نامها باشد لیکن از سه نگذرد - پت (بفتح بای فارسی وکسر تای فوقانی) - آنکه در کدخدائی بیرون از هندی کیش نبود - اپت (بضم همزه وفتح بای فارسی وکسر تای فوقانی) - بزن دیگری دامن پارسائی بر آلاید - بیشایک (بفتح با وسکون یای تحتانی وفتح شین منقوطه وکسر همزه وسکون یای تحتانی وفتح کاف) گرفتار فاحشه باشد ٭

و هر کدام بر چهار گونه بود - انکول (بفتح همزه وضم نون و کاف وسکون واو وفتح لام) - جز بیکی نپردازد - دچهن (بفتح دال وکسر جیم فارسی مشدد و های خفی وفتح نون) - بسیار زن اندوزد و همه را از پخته کاری دل بدست آورد - دهشت (بکسر دال و های خفی وسکون شین منقوطه وفتح تای فوقانی هندی) - زن از سرگردانی او را از پیش خود راند و او[3] در چاپلوسی و لابه گری افزاید - شته (بفتح شین منقوطه و تای فوقانی هندی و های خفی) - بحیله سگالی و نفاق اندوزی دل آن بدست آورد ٭

در گزارش داستان عاشق حال نایکا و نایک نگاه دارند و بسا نازکیها بر گذارند - سکهی (بفتح سین وکسر کاف و های خفی وسکون یای تحتانی) - همیشگی پرستاری که نایکا را بدو اعتماد باشد - از گفتار و خدمت او آسایش بند گسل کند و بجند اند - و از هنگام جدا بر نگذرد - زیور بپوشاند و دستیار پیرایش شود - بدلاویز گفتار از زن و شوگرانی بردارد و دوستی بر افزاید - و از اندرزگوئی و خیرسگالی هر دو دست باز ندارد و پیغام بر گذارد - و اگر زن است دوتی گویند (بضم دال وسکون واو وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی) - و اگر مرد است دوت (بضم دال وسکون واو وفتح تای فوقانی) - دانای رموز وصل و هجران باشد و آئین دوستی و دشمنی نیکو داند ٭

و درین فن روش نشست و خاست نایک و نایکا را بگوناگون طرز بر گذارده اند و بسا دلاویز داستانها آورده - هر کرا دل خواهد نامهای این بر خواند و کام دل بر گیرد ٭

سنگیت

(بفتح سین و نون خفی وکسر کاف فارسی وسکون یای تحتانی وفتح تای فوقانی) - دانش گوناگون نغمه

اختلاف (۱) [ک من] دوست (۲) [من] محبت (۳) [ک] به ٭

وسازدردش رقص وجز آن - مطالب آنرا درهفت ادهیاهی برگذارند ❊

نخست سُرادهیای (بضم سین ورا) - بیان آواز - آنرا بردوگونه برشمرند - اناهت (بفتح همزه ونون والف وفتح ها وتاے فوقانی) - آوازی بے سبب - آنرا یکے وقدیم دانند - وآدمی هرگاه دوسوراخ گوش را بانگشت بربندد صدائی دریابد - واوراآن نام باشد - وبرهما انگارند - چون این شناسائی خوگردد بے میانجی شنود ومکت روی دهد - آهت (بهمزه والف وفتح ها وتاے فوقانی) آوازی که بسبب پدید آید - آنرا لسان گویائی عرض هوا پنداراند - واز کوفتن وکندن پیدائی گیرد - چنان برسرایند که درهر کی ازشکم وگلو وتارک بیست ودو رگ نهاده دست قدرت است - ازناف سرآغاز جالش بادشود - وباندازه سختی وسستی برخوردن آن آواز برخیزد - وگویند درپنجم وششم وشردهم ونوزدهم نرسد - وآن شرده را هفت لخت ساخته بدین تفصیل - سرج (بفتح سین وسکون را وجیم) - وآنرا ازآواز طاؤس برداشته اند - واز چهارم رگهبه پدید آید (بکسر را وسکون کاف فارسی وهاے خفی وفتح با وهاے خفی) - وآنرا ازفریاد پپیهه برداشته اند (جانوریست بسیار آسا - درموسم بارش بناله درآید) - واین را ازهفتم تا دهم رسد - گاندهار (بفتح کاف فارسی والف ونون خفی وفتح دال وهای خفی والف وسکون را) - وآنرا ازفغان بز برگرفته اند - ازنهم تا سیزدهم رفتار او باشد - مدهم (بفتح میم وکسر دال مشدد وها وسکون میم) - وآنرا ازصوت کلنگ برشناخته اند - ازسیزدهم تا شانزدهم رود - پنچم (بفتح بای فارسی ونون خفی وکسر جیم فارسی وسکون میم) - اززمزمه کویل برداشته اند (وآن پرنده ایست سیه فام وخوشنوا وخوشگو ودم او درازتر ازسار) - ازهفدهم انتظام گیرد - دهیوت (بفتح دال وهای خفی وسکون یای تحتانی وفتح واو وتاے فوقانی) - آواز وزغ - ازهشتم تا بیست ودوم خرامش کند - نکهاد (بکسر نون وفتح کاف وهای خفی والف وسکون دال) - ازخروش فیل برگرفته - ازبیست ودوم تا سوم قسم دیگر - واین هرهفت سُرا سرآغاز ازهرسه قسم شود - پس نکهاد درمرتبه سوم ازبیست ودو برنگذرد ❊

هرنغمه که هرهفت سُر دران فراهم آید آنرا سمپورن گویند (بفتح سین ونون خفی وضم باے فارسی وسکون واو وفتح را وسکون نون) - واگر شش باشد اول ناگزیر - آنرا کهاڈو گویند (بفتح کاف وهاے خفی والف وفتح دال هندی وسکون واو) - خداوند پنج را اوڈب خوانند (بفتح همزه وسکون واو وفتح دال هندی وسکون با) اول درودیز ناگزیر - وهیچ نغمه کمتر ازین سرانجام نیابد لیکن درتان که آوائیست خاص ازدوهم هستی پذیرد ❊

دوم راگ بیکاے ادهیاے (براء الف وفتح کاف فارسی وکسر هردو با وسکون یاے تحتانی وکاف والف وکسر یای تحتانی) - دررنگارنگ مقام وشعبه - سرآغاز آن ازمهادیو وپارتی دانند - نخستین را پنج دهن بود وازهریکی نغمه پدید آید بدین تفصیل - سری راگ (بکسر سین ورا وسکون یای تحتانی ورا والف وکاف فارسی) - بسنت (بفتح با وسین ونون خفی وتای فوقانی) - بهیرنو (بفتح با وهای خفی وسکون یاے تحتانی وفتح را ونون خفی وفتح واو) - پنچم (بباے فارسی ونون خفی وفتح جیم فارسی ومیم) - میگه (بکسر مجهول میم وسکون یاے تحتانی وکاف فارسی وهاے خفی) - نٹ نراین (بفتح نون وسکون تای فوقانی هندی وفتح

اختلاف (۱) [ک من] بضم همزه والف (۲) در [ه] بست (۳) [ک] رسد [د] برسد (۴) [من] نسبت واعراب موافق آن ❊

نون وراو الف وکسر یاے تحتانی وفتح نون) یا رتجی بر سرآید[1] ۰

بر شش نغمه را بهندی زبان راگ گویند (براو الف وکاف فارسی) واصل انگارند - وهر کدام را فراوان شاخ[2] وسری راگ را سنپورن دانند (بفتح سین ونون خفی وضم پای فارسی وسکون واو وفتح را ونون) - درینجا رگهبه تا تیم آید - پس گاندهار تا دهم - مدهم از سیزدهم درنگذرد - دهیوت تا بیست ویکم رود - نکهاد دهم کی برود - وهمچنین در همگی مراتب دگرگونگی رود ۰

اول را مالوی (بمیم والف وفتح لام وکسر واو وسکون یای تحتانی) - تروونی (بکسر تای فوقانی وضم را وسکون واو وفتح واو دیگر وکسر نون وسکون یای تحتانی) - گوری (بفتح کاف فارسی وسکون واو وکسر را وسکون یای تحتانی) - کیداری (بکسر کاف مجهول وسکون یاے تحتانی ودال والف وکسر را وسکون یاے تحتانی) - مدهمادوے (بفتح میم وکسر دال مشدد وهای خفی ومیم والف وفتح دال وکسر واو وسکون یای تحتانی) - بهاری (بکسر با وها والف وکسر را وسکون یاے تحتانی) ۰

دوم را دیسی (بکسر دال وسکون یاے تحتانی وکسر سین وسکون یاے تحتانی) - دیوگری (بکسر مجهول دال وسکون یاے تحتانی وفتح واو وکسر کاف فارسی وررا وسکون یاے تحتانی) - بیرائی (بفتح با وسکون یاے تحتانی وررا والف وکسر تاے فوقانی هندی وسکون یاے تحتانی) - ٹوڑی (بضم مجهول تاے فوقانی هندی وسکون واو وکسر دال هندی وسکون یاے تحتانی) - للتا (به دلام نخستین مفتوح وثانی مکسور[3] وتاے فوقانی والف) - هندولی (بکسر ها ونون خفی وضم مجهول دال وسکون واو وکسر لام وسکون یاے تحتانی) ۰

سوم را مدهماد (بفتح میم وکسر دال مشدد وهاے خفی ومیم والف وفتح دال) - بجیروی (بفتح با وهای خفی وسکون یاے تحتانی وفتح را وکسر واو وسکون یای تحتانی) - بنگالی (بفتح با ونون خفی وکاف فارسی والف وکسر لام وسکون یای تحتانی) - برڈنکا (بفتح با ورا والف وفتح تای فوقانی هندی وکاف والف) - سندوی (بکسر سین وسکون نون وفتح دال وکسر واو وسکون یای تحتانی) - پنچرگیا (بضم بای فارسی وفتح نون وسکون را وکسر کاف فارسی ویاے تحتانی والف) ۰

چهارم را بجهاس (به دو بای نخستین مکسور ودومین مفتوح وهای خفی والف وفتح سین) - بجهرپالی (بضم مجهول با وهای خفی وسکون را وبای فارسی والف وکسر لام وسکون یای تحتانی) - کانرا (بکاف والف وفتح نون ورا والف) - بڈهنسکا (بفتح با وسکون دال هندی وفتح ها ونون خفی وفتح سین وکاف والف) - مالسری (بمیم والف وسکون لام وکسر سین ورا وسکون یاے تحتانی) - پڈمنجری (بفتح بای فارسی وسکون دال هندی وهای خفی وفتح میم ونون خفی وفتح جیم وکسر را وسکون یای تحتانی) ۰

پنجم را مالار (بفتح میم ولام والف وسکون را) - سورٹهی (بضم مجهول سین وسکون واو ورا وکسر تاے فوقانی هندی وهاے خفی وسکون یاے تحتانی) - آساوری (بهمزه والف وسین والف وفتح واو وکسر را وسکون یای تحتانی) - کیسکی (بفتح کاف وسکون یای تحتانی وضم سین وکسر کاف وسکون یاے تحتانی) - گندهاری (بفتح کاف فارسی ونون خفی وفتح دال وهای خفی والف وکسر را وسکون یای تحتانی

اختلاف (۱) [ء] برسرآید (۲) [ء] فراوان شاخ وشش بشش زنها سرد روزگار (۳) [متن] ساکن ۰

هرسنگاری (بفتح ها وسکون را وکسر سین ونون خفی وکاف فارسی والف وکسر را وسکون یای تحتانی) ٭

ششم را کامودی (بکاف والف وضم مجهول میم وسکون واو وکسر دال وسکون یای تحتانی) - کلیان (بفتح کاف وکسر لام مشدد ویای تحتانی والف وسکون نون) - اهیری[1] (بفتح همزه وکسر ها وسکون یای تحتانی وکسر را وسکون یای تحتانی) - سدهنات (بضم سین وسکون دال مشدد وهای خفی ونون والف وفتح تای فوقانی هندی - سالک (بسین والف وفتح لام وسکون کاف) نت همیر (بفتح نون وسکون تای فوقانی هندی وفتح ها وکسر میم وسکون یای تحتانی وفتح را) ٭

گروهی هریکی را پنج پنج برگذارند وفراوان دگرگونگی رود - برخی بجای[2] بسنت وپنجم ومیگه مالکوسک (بمیم والف وسکون لام وضم مجهول کاف وسکون واو وفتح سین وکاف) وهندول[3] (بکسر ها ونون خفی وضم مجهول دال هندی وسکون واو ولام) ودیپک (بکسر دال وسکون یای تحتانی وفتح بای فارسی وسکون کاف) برگذارند - وبرای هرشش پنج پنج فرع برگویند - لختی دران اختلاف رود - وبرخی بجای دوم وسوم وچهارم وپنجم سده بهیرون[4] (بضم سین وفتح دال مشدد وهای خفی) وهندول ودیس کار (بکسر مجهول دال وسکون یای تحتانی وسین وکاف والف ورا) وسده نات برخوانند ٭

وهر نغمه سرائی را دوگونه برشمارند - یکی را مارگ نامند (بمیم والف وفتح را وسکون کاف فارسی) گذارده دیوتها ورکهیسران برشمرند - درهیچ بوم درود دگرگونگی نرود - همین نغمه شمارند - شناسندگان آن دردیار دکن فراوان - وآن شش را بابسیار زبی قسم ازین پندارند - لختی ازان میگذارد - سورج پرکاس (بضم مجهول سین وسکون واو وفتح را وسکون جیم وبای[5] فارسی وسکون را وکاف والف وسکون سین) - پنج تالیسر (بفتح بای فارسی ونون خفی وسکون جیم وتای فوقانی والف وکسر مجهول لام وسکون یای تحتانی وضم سین وسکون را) سرب توبهدر (بفتح سین وسکون را وفتح با وضم مجهول تای فوقانی وسکون واو وفتح با ودهای خفی وسکون دال وفتح را) - چندر پرکاس (بفتح جیم فارسی ونون خفی وسکون دال وفتح را وبای[5] فارسی وسکون را وکاف والف وسکون سین) راگ کدم (براوالف وسکون کاف فارسی وفتح کاف ودال وسکون میم) - جهومرا (بضم جیم وهای خفی وسکون واو ومیم ورا والف) - سرورتنی (بضم سین وسکون را وفتح واو وسکون را وفتح تای فوقانی وکسر نون وسکون یای تحتانی) ٭

دوم را دیسی گویند (بکسر دال وسکون یای تحتانی وکسر سین وسکون یای تحتانی) - وآن نغمه ایست خاص یک جا چنانچه سرائیدن دهرپد (بضم دال وهای خفی وسکون را وفتح بای فارسی وسکون دال) در دار الخلافه آگره وگوالیار وباری وآن نواحی - پیشتر درین دیار نغمهٔ بزرگ سرائیدی - چون مانسنگه راجهٔ گوالیار کامروا شد بدستیاری نایک بخشو ومچهو[6] وبهنوکه از نادره کاران روزگار بودند طرز عام پسند خاص گزین برآورد - چون او درگذشت بخشو ومچهو را در دولت سلطان محمود گجراتی روز بازار دیگر شد وآن روش برفراز روائی برآمد ٭

اختلاف (۱) [من] ازبیری - واعراب موافق آن [گ] ادهیری (۲) [ه] وطائفه بعوض بسنت (۳) [من] هندول کوس (بکسر ها ونون خفی وضم مجهول دال هندی وسکون واو ولام وضم مجهول کاف وسکون واو وفتح سین وکاف) هنڈ (بکسر ها ونون خفی وضم مجهول دال هندی) (۴) [ش] سده بهیرنو (۵) همچنین در نسخها (۶) [ه] مچهو وبهنو [ک] منجو وبهبهو - ودر سطر واپنجهو [د] مچهو وبهنو [ش] مچهو وبهونک از نادره کاران [من] مچهو وبهونکه از نادره کاران ٭

دهرپد فراهم آمده از چهار نقرهٔ مسجع[1] - و برابری الفاظ و حروف دران ناگزیر نبود - در دونیرنگی عشق و شکرفکاری دل گزارش یابد - وانچه در دکن گویند بزبان[2] دراوڑی چیند نامند (بکسر جیم فارسی و نون خفی و سکون دال) - و آن به فقره یا چهار فراهم آید - بیشتر دران ثناگری - و آنکه بزبان تلنگی و کرناتک سرود آراید دهرو گویند (بفتح[3] دال و های خفی و ضم را و سکون واو) - دران ناز و نیاز برگذارند - وانچه در بنگاله سرایند بنگلا خوانند (بفتح با و نون خفی و ضم کاف فارسی و لام و الف) - وانچه در جونپور چٹکلا گویند (بضم جیم فارسی و سکون تای فوقانی هندی و کاف و لام و الف) وانچه بدهلی بنوازند قول و ترانه نامند - روشی است امیر خسرو دهلوی بهنربانی[4] صامت و تنار بر ردی کار آورد و از صوت و نقش فارسی و هندی برگرفته عشرت افزا شد - انچه در متهرا بسرود آرند بشن پد (بکسر با و سکون شین منقوطه و نون و فتح بای فارسی و سکون دال) - نقرات او چهار شش هشت باشد - دران کشن را پرستانند - وانچه در سند گویند کافی[5] نام بود - دروبسا افسون مهر و محبت - وانچه بزبان ترهت لچاری گویند (بفتح لام و سکون ها و جیم فارسی و الف و کسر را و سکون یای تحتانی) - و آن گذارده بدیاپت - از شورش عشق برسر آید - وانچه در لهاور و نواحی آن سرایند چهند (بفتح جیم فارسی و های خفی و نون خفی و دال) - و آنرا که در گجرات بنداورآرند جکری نام یابد (بفتح جیم و سکون کاف و کسر را و سکون یای تحتانی) - وانچه در رزم آرائی و ستایش کند دران کرکه گویند (بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و های خفی) آنرا[6] سادره گویند - و آن نیز از چهار و شش[7] فراهم شود و گوناگون زبان بسرایند ‚

و جز انچه گزارش یافت فراوان طرز دیگر سامعه افروز - چون سارنگ (بسین و الف و فتح را و نون خفی و سکون کاف فارسی) - پوربی (بضم بای فارسی و سکون واو و را و کسر با و سکون یای تحتانی) - دهنا سری (بفتح دال و های خفی و نون و الف و فتح سین و کسر را و سکون یای تحتانی) - رامکلی (براو الف و سکون میم و فتح کاف و کسر لام و سکون یای تحتانی) - کرائی (بضم کاف و را و الف و کسر همزه و سکون یای تحتانی) خدیو عالم آنرا سگهرائی برگوید (بضم سین و سکون کاف فارسی و های خفی و را و الف و کسر همزه و سکون یای تحتانی) - سوهو (بضم سین و سکون واو و ضم مجهول ها و سکون واو) - دیسکال (بکسر دال و سکون یای تحتانی و سین و کاف و الف و سکون لام) - دیساک (بکسر دال و سکون یای تحتانی و سین و الف و کاف) ‚

سوم پرکیرن کا ادهیای[8] (بفتح بای فارسی و را و کسر کاف و سکون یای تحتانی و فتح را و نون و کاف و الف) - در چگونگی الاپ (بفتح همزه و لام و الف و فتح بای فارسی) - نثر خوانی باشد - و آن بر دوگونه بود - یکی راگ الاپ - تان آن نغمه که بزبان روزگار اداد تصرف گویند درو باشد - و دیگر روپ الاپ - تاتنها ے منظوم کر بازش گفتن آن دارد درو برگذارند ‚

چهارم پربندھ ادهیای (بفتح بای فارسی و را و با و نون خفی و فتح دال و های خفی) در روش بستن گیت (بکسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی و تای فوقانی) - منظومیست که در نغمه سرایند - از شش فراهم آید - سر - برو - (بکسر با و فتح را و دال) - ستایش پد (بفتح بای فارسی و سکون دال)

اختلاف (۱) [ک] مستجمع (۲) همیین در [ه ش] در [ک] نیست [ض] درآوردی [د] دراودری (۳) [ص] بضم (۴) [گ] بهنربانی تنار بررسدی الخ (۵) [ض] کالی [گ] کای (۶) در [ک] نیست (۷) [ق ض] شش و هشت (۸) [ض] پرکیارن - و اعراب موافق آن ‚

انام بهری - تنا (بکسر تاے فوقانی و نون و الف) آئین تن تنا گفتن و نقرات ادا کردن - پاٹ (بباے فارسی و الف و تاے فوقانی هند) تن تنا نا تا ست از سه حرف تا بیست حرف مخصوص ترکیب یا بدیها نا بشایه نقرات زاید هست تال (بتاے فوقانی و الف و فتح لام) - و آنرا ضرب گویند - اگر شش باشد میدنی گویند (بکسر مجهول میم و سکون یاے تحتانی و فتح دال و کسر نون و سکون یاے تحتانی) و اگر یکے نباشد آندلی گویند (بهمزه و الف و فتح نون خفی و فتح دال و کسر نون و سکون یاے تحتانی) و اگر دو نبود دینی گویند (بکسر دال و سکون یای تحتانی و فتح بای فارسی و کسر نون و سکون یای تحتانی) و اگر سه نبود سپهاونی خوانند (بفتح با و پاے خفی و الف و فتح واو و کسر نون و سکون یای تحتانی) - و اگر چهار نبود تاراولی (بتاے فوقانی و الف در او الف و فتح واو و کسر لام و سکون یای تحتانی) - ولی دو چهره بر نیفروزد ✤

هر چهار ادهیای از نیرنگی سراست ✤

پنجم تال ادهیای (بتای فوقانی و الف و لام) - دران چونی و چند گی ضرب گزارش یابد ✤

ششم و آدیا ادهیاے (بواو و الف و کسر دال مشدد و یای تحتانی و الف) - در مراتب ساز یا - و آن چهار گونه بود - تت (به و تاے فوقانی اول مفتوح و ثانی ساکن) انچه بتار نواخته شود - تبت (بکسر با) پوست گرفته بنوا در آرند - گهن (بفتح کاف فارسی و های خفی و سکون نون) آنکه بسخت پیوستن دو چوب آواز دهد سکهر (بضم سین و کسر کاف و های خفی و سکون را) انچه بنفس سرایند - و هر کدام را افراد ان اقسام - چندے ازین بر گذارد ✤

از نخستین قسم جنتر (بفتح جیم و نون خفی و فتح تاے فوقانی و را) - چوبی بدرازی یک گز تهی بسان سازند و بهر دو سر دو نیمه کدو پیوندند - بالا سو شانزده چوب پاره باز گذارند و پنج تار آهنین از فراز آن گذارند - بهر دو طرف استوار سازند - و بدان پستی و بلندی و دگرگونگی آهنگ بگرد آمدن چوب پارها گراید - بین (بکسر با و سکون یاے تحتانی و نون) - جنتر آسا لیکن سه تار دارد - کنر (بکسر کاف و فتح نون مشدد و سکون را) بین مانا لیکن چوب لختے درازتر و سه کدو و دو تار - سربین (بفتح سین و سکون را و کسر با و سکون یاے تحتانی و نون) - بسان بین است لیکن چوب پارها ندارد - امرتی (بفتح همزه و نون خفی و سکون با و کسر را و تاے فوقانی و سکون یاے تحتانی) - چوب آن از سر بین خردتر و خرد کدوئی ته جانب بالا و یک تار آهنین - و همگی بر دستان بے تغیر در نواخته شود - رباب - شش تار روده بران بندند و بعضی دوازده و برخی هژده - سرمندل (بفتح سین و سکون را و فتح میم و نون خفی و فتح دال هندی و سکون لام) قانون آسا - بیست و یک تار دارد بعضے از آهن و برخی از برنج طائفه از روده - سارنگی (بسین و الف و فتح را و نون خفی و کسر کاف فارسی و سکون یاے تحتانی) خردتر از رباب - بسان غجک بر نوازند - پناک (ببای فارسی و نون و الف و کاف) - و آنرا سرتبان هم گویند (بضم سین و سکون را و فتح با و تاے فوقانی و الف و نون) - چوبے بدرازی کمان را لختی خم داده زہے از روده بران بندند و کاسه چوبین سرنگون بهر دو طرف او گذارند - و آنرا غجک آسا بنوا در آرند لیکن بدست چپ خرد کدوئی بر گیرند و در نوازش بکار دارند - ادهتی[1] (بفتح همزه و دال و هاے خفی و کسر تاے فوقانی هندی و سکون یای تحتانی)

اختلاف (۱) تعیین در [ق ک ت ن] [د ذ ک] ادهوتی - و اعراب موافق آن ✤

یک کدو و دو تار - کنگره [1] (بکسر کاف و نون خفی و فتح کاف فارسی و را و های مکتوب) مین آسا لیکن دو تار رود دارد و کدو با خسر دتر ٭

قسم دوم - پکهاوج (بفتح بای فارسی و کاف و های خفی و الف و ضم واو و سکون جیم) استبر چوبی را ابلیلجی شکل سازند و تهی میان گردانند - درازا یک گز و بیری چنانچه اگر میانهٔ آنرا در بغل گیرند انگشتان سر دو دست بهم رسد - و سرهای آن از سر کوزه تنکتر فراختر - آنرا بپوست درگیرند - در اطراف آن دوالهای چرمین [2] انداخته چون نقاره برکشند و چهار چوب پاره از یک بدست کوتهتر در گرد سر چپ بگذارند - پستی و بلندی آهنگ بر پیچ دادن آن - آوج (بهمزه و الف و ضم واو و سکون جیم) از چوبی میان تهی بر سازند - گوئی دو خرد طبل باز از پایان بهم پیوسته و هر دو را بپوست درگیرند و بریسمان استوار گردانند - ڈهل - و آن معروف - ڈهڈه (بفتح دال هندی و های خفی و فتح دال مشدد هندی و هاے خفی) - و آن دهل مانند لیکن بغایت خرد - اردهاوج (بفتح همزه و سکون را و دال و هاے خفی و الف و فتح واو و سکون جیم) نیمهٔ آوج - دف - مشهور - کهنجر [3] (بفتح خای فوقانی و نون خفی و فتح جیم و سکون را) خرد دفی است چاچل دار - برابر سر کوزه باشد ٭

قسم سوم - تال (بتا و الف و سکون لام) جفتی از روئین سازند بسان پیالهٔ پهن لب - کٹهه تال (بفتح کاف و سکون تاے فوقانی هندی و هاے خفی و تاے فوقانی و الف و سکون لام) خرد ماهی آسا - چهار تا چوبین و سنگین بر سازند ٭

قسم چهارم - شهنا - بفارسی سرنا گویند - مشک [5] - دو نی پاره که بقاعده سوراخها دارد بر پیوندند و در فارسی زبان نی انبان گویند - مرلی (بضم میم و سکون را و کسر لام و سکون یاے تحتانی) نی آسا - اپنک (بضم همزه و فتح باے فارسی و نون خفی و سکون کاف) نئے است میانه خالی بدرازای یک گز و میانهٔ آن بالا سوراخ کنند و دران باریک نی برگذارند ٭

هفتم نرتیا ادهیاے (بکسر نون و سکون را و کسر تاے فوقانی و یای تحتانی و الف) و چندی در چگونگی رقص ٭

شمارهٔ نغمه سرایان

چون لختی نغمه و ساز گزارش یافته اندکے از گروه خوانندگان می سراید - سرایندگان نقش قدیم را که در هیچ بومی دگرگون نشود بیکار گویند (بفتح با و سکون یاے تحتانی و کاف و الف و را) - آموزندگان این طرز را سهکار خوانند (بفتح سین و سکون ها و کاف و الف و را) ٭

کلاونت (بفتح کاف و لام و الف و فتح همزه و نون خفی و تاے فوقانی) منسبان نزد روزگار - بجای همزه واو بیشتر - دهرپد سرایند ٭

ڈهاڈهی (بفتح دال هندی و های خفی و الف و کسر دال هندی و هاے خفی و سکون یای تحتانی) نغمه سازان پنجاب - ساز ڈهڈه و کنگره را نوازند - بیشترے در رزمگاه ستایش را دمردان گویند و غرفه بیشه سرداگری دیگر بخشند - قوال ازین گروه اند لیکن بیشتر طرز دهلی و جونپور سرایند - بدان

اختلافات (۱) [ت ن] کینگره - و اعراب موافق آن (۲) [ه د] چرم [ک ت] چرمی (۳) [ک ن د] کهجری - و در [ک] او موافق آن (۴) [ن ت] کٹه ال و در [ت] اعراب موافق آن (۵) [ک] چنگ ٭

روش فارسی شعر خوانند *

مہرکیہ (بضم با و سکون را و کسر کاف و فتح یاے تحتانی و ہای مکتوب) - مردان ساز مہرک کہ آوج گویند نوازند وزنان تال نگاه دارند - وخنیاگری نیز نمایند - در باستان ساز کہ سراندی واکنون ڈھڑیہ دمانند آن بسیاری زنان این گروه رانکو روئی پیرایہ ہنر پردازی گردد *

دف زن - بیشتر زنان ڈھاڈھی دف و دہل نوازند وڈھریہ وسوہلہ کہ براے کدخدائی و تولد نقش بندند بآئین شایستہ خوانند - بیشتر در محافل عورات حاضر شدی وامروز در مجالس مردان نغمہ سرائے کنند *

سیزده تالی - مردان ایشان دفہاے بزرگ باخود دارند وزنان سیزده تال بیکبار زدن باوادرآرند دو بر بند سر دو دست و دو بر بند آرنج و دو بر بند کتف و دو بر بند سر دوشانہ یکی بر سینہ و دو دو بانگشتان دو دست - بیشتر در دیار گجرات و مالوه باشند *

نٹوه (بفتح نون و سکون تاے فوقانی ہندی و فتح واو و ہای مکتوب) - شگرف رقاصی نمایند و گوناگون اصول آورند ونغمہ سرایند - پکھاوج و رباب و تال نوازند *

کیرتنیہ (بکسر کاف و سکون یاے تحتانی و را و فتح تاے فوقانی و سکون نون و فتح یاے تحتانی و ہاے مکتوب) - زنار دارند - ساز ایشان چون پیشینیان بود - وساده رویان را لباس زنان پوشانیده ببازی درآورند و ستایش کشن و نشست و خاست او را برگذارند *

بھگتیہ (بفتح با و ہاے خفی و فتح کاف فارسی و کسر تاے فوقانی و فتح یاے تحتانی و ہاے مکتوب) - سرود اینان بسان گذشتہ لیکن بصورت گوناگون مردم برآیند و شگرف تقلید ہا بروے کار آید - وبشب ہنگامہ آرایند *

بھنوتیہ (بفتح با و ہای خفی و نون خفی و فتح واو و یای تحتانی مشدد و ہای مکتوب) - نزدیک پیشین گروه لیکن شب و روز کار پردازی نمایند - در برخے طبق کہ بزبان ہندی تھالی گویند نشستہ وایستاده گوناگون اصول آورند ونغمہ سرایند و شگرف کاری نمایند *

بھانڈ (بفتح با و ہای خفی و الف و نون پنہان و دال ہندی) - دہل و تال نوازند ونغمہ سرایند و تقلید مردم و دیگر جانوران نمایند - و رقاصی کنند و در اصول ہمگی اعضا بجنبش درآرند - وآب از راه بینی بدہن فرستند و آہنین سیخی از دہن بشکم درکنند و چند گونہ غلہ را فرو برند و یک یک را بیرون آورند و دیگر شگرف نیہا برسازند *

کنجری (بفتح کاف و نون خفی و فتح جیم و کسر را و سکون یای تحتانی) - مردان پکھاوج و رباب و تال نوازند وزنان نغمہ سرایند و رقص کنند - گیہان خدیو آنرا کنچنی برخواند (بفتح کاف و نون خفی و سکون جیم فارسی و کسر نون و سکون یاے تحتانی) -

نٹ (بفتح نون و سکون تاے فوقانی ہندی) رسن بازی کنند و شگرف معلقہا زنند و تال و دہل بنوازند *

بہروپی (بفتح با و ہا و ضم را و سکون واو و کسر باے فارسی و سکون یای تحتانی) - روزانہ بصورتہا

اختلاف نسخ (۱) در [ک] نیست *

برآیند چنانچه برنا[1] پیکر کهن سال برآید - خرد تیره دهان دو رباب را در غلط اندازند ٭

بازیگر - به تیزدستی شگرف کارها پدید آرد و به نیروی افسون بینش را دگرگون گرداند چنانچه گران سنگی بر دوش[2]

اد بینند باچنان نگرند که یکی را بند بند ساخته باز بجال خویش یابند ٭

و شگرفی این داستان بگزارش درنگنجد - و هر یک بطرز خاص نغمه بسرایند ٭

آئین اکهاره

(بفتح همزه و کاف و های خفی و الف و فتح را و سکون های مکتوب) - نشاط انجمنی است - در شبستان بزرگان این مرز پیراسته گردد - چندے ورزنی پرستار را ساز و نغمه درآموزند - چهار زن نکو رو برقاصی درآیند و شگرفی اصول چهره برافروزد - دیگر چهار بسرایندگی پردازند - و چهار بدان نسط تال نوازند - و دو پکهاوج و دو آپنگ بکار دارند و یک یک رباب[3] دکهن و بین و جنتر بنوازد - و جز چراغهای جشن دو زن چراغ پست گرفته نزدانیان درگرد باشند و نغمی برافزایند - بیشتر آنست که گروه نشوه نگاه دارند و کنیزان خرد سال را بیاموزند - و گاه آن طائفه دا[4] آن خود را آموخته نزد بزرگان برند و کام دل برگیرند ٭

گیتی خدیو را از انچه در سنگیت و جز آن گزارش یافت فراوان آگهی - و انچه جهانیان را سرمایهٔ گران خواب و بیم خدا را دستمایهٔ سترگ بیداری ٭

گج ساستر

(بفتح کاف فارسی و سکون جیم) دانش فیل - از عمر طبیعی و گوناگون خاصیت و نگهداشت و تندرستی و اسباب و علامات بیماری و چاره گری آن برگوید ٭

سالهوتر

(بسین و الف و کسر لام و ضم ها و سکون واو و تاے فوقانی و را) علمی است از حال اسپ بدانسان بازگوید ٭

باستک

(بیا و الف و سکون سین و ضم تاے فوقانی و فتح کاف) دانشی که از ساختن خانه برگذارد و هر گونه را خاصیت برنویسد ٭

سوپ

(بضم سین و سکون واو و فتح باے فارسی) از آماده ساختن گوناگون خوردنی و خواص هر کدام گزارش دهد ٭

راج نیت

(براء و الف و سکون جیم و کسر نون و سکون یای تحتانی و فتح تای فوقانی) - آئین فرمانروائی - چنانچه پیشوائی معنوی ملک برآنست که خود را از آسیب خواهش و خشم نگاه دارد همان طور کار کیائی جهان صورت بدو بازگردد - و سترگ شورشهاے خواهش که پادشاهان را از پا در اندازد ده گونه برگذارند - شکار - قمار - خواب - آهو شمردن - آمیزهٔ زنان - نقش[5] گفتن - رقص کردن - با خنیاگران بودن - باده پیمودن -

اختلاف (۱) [ک] پیر (۲) [ک] برووش آورد - بینند باچنان نگرند که سنگ را بند بند ساخته و باز بجای خویش یابند (۳) [ک ش ف] رباب دکهن [ک ع] رباب دکهن [ا گهن] [د] رباب و دهرک - در [ک] نیست ٭

تنها گشتن - و سرآمد آشوبهاے خشم هشت بود - گرفتن مال - هنگام لطف غمگین شدن - راز آشکارا کردن - کار نوکر بخشم در نیاوردن - زبان بدشنام آلودن - بدی اندیشیدن - بے تاملی در جان شکرے و جز آن عیب مردم بر ملا انداختن ٭

ناگزیر فرماندهی آنست بدست آویز خرد پرستاری ایزد خواهش و خشم بر کناره زیند و بدین هژده چیز دست نیالایند - اگر یکبارگی دست ازان نیارند باز کشید از اندازه نگذرانند - گویند فرمانروا خدا اندیش آگاه دل دادگر باشد - بخشنده و بخشاینده - نیکی شناس - قدردان - خوش سخن - آشنا رد و فروتن - اندیشه جهان کشائی روز افزون - و رعیت را از گزند نویسنده و دزد و رهزن و دیگر بدکاران نگاهبانی کند - و اندازهٔ مردم و جرم بر شناسد - توانا دل و بُردبار بود - راست گویان درست یاب را بجاسوسی بر گذارد - دشمن را خرد نه شمارد و از چاره گری نغنود - مال و جاه بغرور در نیندازد - پاره[۱] شان و بدکار را[۲] مال گرفته بیارگاه خود راه ندهد - فرمانروا بباغبان ماند - انچه او در بستان پیرائی بکار بندد او در مردم زاد بجای آورد - او خاربن را از میان بکناره دارد و چمن آرا بشایستگی گراید و دست آلود بیرونی نشود - فرمانده شورافزای بدگوهر را در کنار ملک باز دارد تا ساحت دولتخانه ازان پاک شود و دیگر بدسگالان بدان راه نیابند - و او[۳] بزرگ درختان پُر شاخ و برگ را در هر چند گاهی پیرایش کند - کار کیا بزرگان دولت را که یار دیار و فراوان بهم رسانیده باشند لختی از هم پراگنده کند - و نیز او نزاران را آبیاری تنومند گرداند - او رنگ نشین کم مایگان سپاه را نیرو بخشد ٭

و فرمان فرمائی از فرو هیده مردم را که ایزد پرست و خوشخو و دیده ور و در حد کار و مردانه و مزاج شناس روزگار و ضمیر فهم خداوند و شیوا زبان باشد برگیرد و کارهای دینی و دنیاوی را بهمراز گوئی و همزبانی او سر انجام دهد - و اگر در خود نیروی کارکرد نیابد فراهم آوردن پراگندگیهای روزگار بدو باز گذارد - و در بزرگ کارها کنگاش را به بسیار مردم نکند چه شرط این کار عقیدت و فراخی حوصله و مردانگی و دوربینی است - فراهم آمدن این چهار گوهر بی بها در یک کس بس دشوار - اگرچه لختی از پیشینیان بجز این مردم راز در میان نهاده اند باندیشه آنکه بخلاف گفته آنان بکار کرد گرایند لیکن بسیارے این سررشته را نیارستند نگاه داشت و در فراوان رنج در افتاده - خاصه خدوک دل که از حرف سرائی بیدلان و نادرستان و کوتاه بینان و بداندیشان روی دهد چارهٔ آن بس دشوار فرماندهان باستانی هشت یا چار فرو هیده مرد را که بخوبهای گذارده آراسته باشند بدستوری بر گرفتی و یکی را ازان میان در بلند پایگی افزودی - و از هر یکی جداگانه بدید[۴] ملکی و مالی و پژوهش رفتی و سپس فراهم آورده گذارد بسختی و گذارنده را نام بُردی ٭

و نیز گیتی خدیو را از پرستار خیراندیش و اختر شناس ژرف بین و پزشک سعادت سگال ناگزیر - بنیروی کارآگهی و دستان فراهم آرد و گزین سپاه اندوزد - و گنجینه بر آماید - و قلمرو را لخت لخت ساخته بداد گران هشیار و هرام بسپارد و یکدیگر را شایسته پیوند بر دهد - و بر فزونی آبادی و ساخت آن همت بر گمارد - و در خبر گیری ژرف نگهی بکار رود - و با همسر خویش راه آشتی و دوستی بر گیرد و از زیر دست باج ستاند - و با توانا تر از خود به پخته کاری در لشکر او شورش و دوئی برانگیزد و اگر نتواند پیشکش بر دهد - و تا تواند با دیره

اختلاف (۱) [ه] پاره [ش] پارا (۲) در [ک] نیست (۳) [ک] و سر بزرگ الخ [ش من] و نیز او بزرگ (۴) [ک ف امن] بدید [ش] بر دید [ه] بجدید بے نقطه [د] تهدید ٭

هیچ کس بر نیاید - چون گزیر نماند بگشاده پیشانی و شگفته دل به پیکار برآید و پایهٔ ناموس را بلند گرداند - فرمانروائی که قلمرو پیوسته باشد اگرچه لابه گذار و دشمن اندیشد - و دومین را دوستدار انگارد و سومین را از دوستی و دشمنی برکناره داند - و در ملک دیگری هنگام در و در آید ❊

همچنان همه کارپردازان سلطنت دستور را نوشته اند و راه نیکوئی باز نموده و فراوان دلاویز گفتار سیراب برگذارده - و همگی آن با آگهی و قدردانی و سپردلی و کم خشمی و کم گوئی و جد کاری و خیراندیشی بازگردد ❊

بیهار

(بکسر با و ضم یای تحتانی و با و الف و را) داوری دانش - نزد کارآگهان هندی بوم گوناگون خصومت از هژده برنگذرد - هر کدام را به روشنی فیصل[1] برگذارده - وام خواهی - طلب امانت - شناختن مال خود - آویزش دو انباز - باز خواستن بخشیده - گفتگوی نوکر و آقا در ماهواره و مزدور[2] و کرایه کش ازین گونه دانند - خلاف کردن کشاورز در دست فرد جهانبانی - فروشنده یا خرنده خواهد باز گرداند - تاوان خواستن از چوپان - اختلاف در حد و زمین - شورش دشنام - آویزه زدن - دعوی دزدی - خرخشه خون آویزه زنا - جنگ زن و شوهر - در افتادن در رشته - نزاع قماربازان ❊

فرمانروای دادگر را باید که خاور روبه پرسش جا اساس نهد - و این بزرگ کار را بر خود گیرد و اگر خود همیشه نتواند رسید یکی از دانایان بیراس جد کار سپارد ❊

ترتیب نشست

مدعی را بادی گویند (به با و الف و کسر دال و سکون یای تحتانی) و مدعا علیه را پرت بادی (بفتح بای فارسی و سکون را و کسر تای فوقانی) - پیر فرتوت و کم از دوازده ساله و مست و دیوانه و بیمار و مشغول کار سلطنت و زن بی خویشاوند و زن بزرگ نژاد و خداوند سوتک به پرسش جا نرود و فرستاده مردمی رفته باز پرسد و رشته بیار گاه حضور آورند ❊

آنچه بادی گوید برنویسند و سال و ماه و روز و نام هر دو تا نیاگان سه[3] پشته و بسیاری خصوصیات بالتسلسل در آرند - سپس پاسخ پرت بادی بدان سان نگارند و در هر دو شرف نگهی بکار برند - ازان پس از بادی خط و گواه باز خواهند - گواه از چهار کمتر نباشد و نزد برخی از سه - و اگر به راستی و درستی روشناس بود یکی نیز بسند افتد - و کم از پنج ساله و پیر خرفت[4] نباید - و شهادت شو در جز شودر راست و مند نیاید - و گواهی پیشه در جز در همکار روائی نیابد - دکور و لنگ و کر و بیمار دست و دیوانه و قمارباز و کنندهٔ بزرگ گناهان و گرسنه و تشنه و خشمناک و دزد و آنرا که کشتن برند نشنوند - و از زن جز در حق زن - و از دوست و دشمن و انباز نپذیرند - باید که در همگی آویزه از خشک لبی و لب گزی و لیسیدن کنجهای دهن و دگرگونگی سخن و رنگ چهره پی بمقصود برد - و شرائط گواهی در همه خصومتها ناگزیر مگر در یازدهم تا چهاردهم[5] ❊

طریق حلف مدعی و مدعا علیه

و اگر نوشته و گواه نباشد بدوربینی و حزم اندوزی آنچه در یابد بکار کرد در آورد - و اگر بدان نیز کاری برنیاید بمدعی و نزد برخی یکی از دو هر کرا خواهد سوگند دهد - آنرا هشت گونه برگذارند ❊

نخست آنکه آن شخص را برکشیده فرود آورند و الهی نیایش نموده افسونها برخوانند و باز برکشند -

اختلاف (۱) [ه د] فصل برگذارند (۲) [د] فرددر (۳) [ک] سه - پشت (۴) این جمله در [ک] نیست [د] برخرفت (۵) [ک] و چهاردهم ❊

اگر پله او به بلندی گراید حق با او باشد و برابری و فروتری از دروغ زنی باز گوید - برخی نامها بر سرایند که برابر نماند - واین جز به برهمن ندهند[1] +

دوم آنکه هفت یا نه مندل کشند بدوری شانزده انگشت از یکدیگر - سپس غسل دهند و بدانسان پرستش و افسون بکار برند - پس ازان هر دو دست به بسوس شالی بمالد و هفت سبز برگ پیپل بر دست گیر دو خام ریسمان بران هفت بار بر بندد و آهنین پارچه بوزن سه سیر و سه یک چنان گرم کنند که سرخ گردد و بران بر کها بر نهند و آن افروخته را بدست گرفته روان شود چنانچه هر گام او در یکی ازان دوائر او فتد - در پسین آهن از دست بر افگند - اگر نشان سوختگی نداشته باشد راست گو - و اگر در میانه از دست او فتد از سر چالش نماید +

سوم آنکه در آب تا ناف ایستاده کنند و خدا در رویه آب در شود - و از کمانی که درازی آن صد و شش انگشت باشد تیری بی آهنین پیکان اندازند - و در[2] تند باد رو برو دی آن بینداز د - و تیز روی باوردن تیر فرستند - از آغاز تیر اندازی تا آمدن او اگر سر آب فرو برده نفس نگاه دارد نشان راستی انگارند - و این خاص بیس است +

چهارم آنکه هفت جو از زهر هلاهل در موسم بسنت و پنج در گرکهم و چهار در برکها و شش در سرد و هفت در هیمنت و شش وسی برابر آن روغن گاو بر آمیزند و افسونها خوانده بخورد آن دهند - باید که روی خورنده بسوی جنوب باشد و روی خوراننده بجاور یا شمال - اگر تا زمانی که پانصد دستک زنند تاثیر نکند از راستی بر گوید - و دارو دارو دهند تا گزندی نرسد - مخصوص شودر باشد +

پنجم آنکه بت را غسل داده پرستش نمایند و بران آب افسونها خوانده سه کف بخورد دهند - اگر در چهارده روز آسیبی نرسد از راستی سراید +

ششم آنکه برنج ساٹهی را در گلین آوند اندازند و تمام شب نگاه دارند و سپس افسونها خوانند - او را خاور رویه داشته بخورانند و پس ازان بر برگ پیپل یا بهوج پتر آب دهن اندازد - اگر نشان خون پیدائی گیرد یا کنار دهن آماسد یا بلرزه در آید از درو غمندی گذارد +

هفتم آنکه ظرف گلین یا کانی که در دراز او پهنا شانزده انگشت و ژرفا چهار در روغن گاو یا کنجد بوزن چهل دام دران انداخته سخت جوشانند و یک ماشه طلا که پنج سرخ باشد دران روغن گرم اندازند - اگر بدو انگشت بر آورد و نسوزد راست گو بود +

هشتم آنکه از نقره صورت دهرم بر سازند و از شیشه یا آهن پیکر ادهرم یا بر پارچه سفید یا بهوج پتر بر نویسند و بر سیاه ادهرم و آنرا در کوزه آب نا رسیده اندازند و گویند که یکی ازان دو را بر آر - اگر نشتوش نیکوکاری بر آید نشان راستی باشد - و هر چهار طائفه را گو هر افروز راستی شود +

ضمانت دعوی

چون در یک روز بانجام نرسد ضامن گرفته بگذارد - تا نخستین دعوی بانجام نرسد بدیگری نپردازد - چون دعوی به ثبوت پیوند دحق بخداوند رسانند و همان قدر جرمانه گیرد - و اگر دروغ بر آید دو چند ان +

چون لختی از دعوی و گواه و سوگند وا پرداخت اکنون برخی از روش داوری آن هژده گونه خصومت

اختلاف (۱) [ک] نزیبد (۲) همچنین در [ک ش] [ه] و در تند باد در دبر دی آن بناشد [د] اندازد و در تند باد رو بر دے آن نباشد [من ف ا] و در تند باد رو بر دی آن سپردی پندارند - در [ک] نیست +

ے نگارد ◆

اگر وام بے گرو باشد و گفتگو در کمی و افزونی سود بود برہمن از صد روپیہ دو روپیہ و کشتری را سه و بیس را چهار و شودر را پنج دهانند ـ سود گرو داران شماره روپیه[(1)] چهار و یک باشد هر چند قرار زیاده بود ـ در سفر خشکی دران مقدار تا ده روپیه روا دارند ـ در سفر دریا از بیست و پنج بر نگذرد ـ و اگر سود ہی قرار یافته باشد و ده برابر آن روزگار گذشته زیاده از ده بیست خواهش نرود ـ و در غله پنج برابر ـ و اگر وام دار خستو مند[(2)] نیاید لبند و شهود و تفرس حق برگز نستاند ◆

و اگر کالی دستوری بزبر امانت سودا کند و بهنگام تیره هش در دادن درنگ رود نیمه سود بد باشد ـ اگر انکار کند و نوشته و گواه نشود داور شخصی را نهانی فرماید که امانتی بدو سپارد و پس از چند گاه بطلب باز دارد ـ اگر همان روش پیش گیرد نخستین را نیز در دهاند ورنه لبوگند پردازد ـ و اگر دزد برد یا بسوزد یا آب برد یا بتاراج رود عوض نیابد ـ و اگر دست خیانت کشاده باشد آنرا بد باشند و مثل آن جرمانه گیرد ◆

و اگر مال خود بشناسد چون به ثبوت رسد آنرا رایگان بگیرد و او زر از فروشنده باز ستاند ـ و اگر آنرا پنهانی یا باندک بها یا از کسی که بخداوندی آن نسزد هر چه در خورد داند جرمانه بر ستاند ـ و اگر دزد ننماید او را جرم کند و جرمانه از دزد طلب دارد ◆

اگر انبازان باهم در داد و ستد و قرار دادی در میان باشد و به ثبوت پیوندد بدان کار کرده آید ـ ورنه سود و زیان باندازهٔ مال[(3)] هر که ام قرار گیرد ـ و اگر یکے از مال انبازی ضائع کند اگر بے رضای او برده یا کارے کرده یا انباز تاوان دهد ـ و اگر درین صورت فائده کند از دهم بخش افزون بدیگرے نه باشد ـ و اگر یکی خیانت کند از شرکت بر آید و سود حاکم ستاند ـ و اگر انبازی را بپاسبانی گذارند و از بی پروائی او چیزے گم شود و یا گزندی رسد تاوان از او گیرند ◆

اگر در خشمناکی یا بیماری یا غمزدگی یا از ترسمندی یا بآئین رشوت یا بالطریق طیبت[(4)] بخشیده باشد گردانند روا بود و همچنین بخشیدهٔ خردسال و مست و دیوانه ـ ورنه باز نگردد و اگر بچشم داشت ثوابی یا بعوض داده باشد بهیچگونه باز نیارد گرفت ◆

اگر ماهواره و مزدوری وزر گرا[(5)] گرفته باشد پیوند گسیختن نتواند ـ و اگر بگسلاند ده بیست جرمانه ستاند ـ و اگر نگرفته باشد مقدار مقرری جرم کند ـ و اگر نوکر مال خداوند گم کند تاوان دهد ـ و در تاراج عوض نگیرند ◆

هر که باج بدستور نگذارد همگی مال بر ستانند و از قلمرو برآرند ◆

و اگر مشتری همان روز باز گرداند تواند ـ و در روز دوم بیستم بخش بها بدو باز گذارد و در سوم دهم و در افزون ازین باز نگردد ـ و گذاره یکماه ـ غلام تا پانزده روز ـ غله تا ده ـ جواهر تا هفت ـ چارپایان تا پنج ـ گاو شیردار تا سه ـ آهن تا یک روز بر گردد ـ مگر شرطی در میان شده باشد ـ و در فروشنده نیز همچنین لیکن خرنده فزوده میدا کرد شنده کم کرده بر ستاند ◆

و اگر از بی پروائی چوپان چارپا گم شود یا به نیستی گراید یا گزندی رسد تاوان ستانند ـ و اگر کشتی که نزدیک

اختلاف (1) [ک] یک روپیه (2) همچنین در [ک] [تو ش] وام را خستو مند [نسخه 1] وام خستو مند [د] و وام را خداوند ـ در [ک] بیست (3) [د] مایه (4) [ک] طلبیت [د] [د] زر گرا [ش] نذکر [ک] شده دار [ش] زر نقد ◆

آئین قرض

طریق امانت

شناخت مال

آئین انباز

دستمزد و جرمانه

دعوی نوکر و داد و ستد

تاوان چوپان

دیه و شهر باشد نچور دتقصین نبود - و دری زراعت از خرد آبادی چهار صد دست و از میانه هشت صد و از بزرگ یکهزار و شش صد - و اگر از بیخبری نگاهبان شود بهای خورده تاوان دهد - وگرنه خداوند چار روا - و در گاو میش و شتر و خر هفت ماشه نقره - و در گاو نیمهٔ آن - و در گوسفند و بز نصف گاو جرمانه بود - و اگر چار روا نشسته نچور دو چندان - و در فیل و اسپ و گاوان آزاد کرده - پس از فرو شدن برهمن بیازده روز و کهتری سیزده و بیس شانزده و شودر سی دیگ هشت یا چهار یا یک نر گاو را با چند ماده گاو داغ خاص کرده رهائی دهند - گاوی که زاده باشد و چار روائی جدا افتاده اگر زراعت خورد تاوان نبود - و فرق حکم زراعت دارد ✦

آویزۀ حدود

و اگر آویزهٔ در حد و دافتد در غیر موسم بارش بدان وارسند[1] - خداوندان هر بوم در انجام مرز خویش انگشت و سنگ و سفال ریزه و موی و استخوان و مانند آنکه دیر پا باشد زیر زمین میکنند و گاه بدرخت نشانی از هم جدا میسازند - حاکم بپدید آوردن آن حق بر فراز پیدائی برآورد و گواه چار یا هشت یا ده از کشاورزان و سپاهان و صیادان گواهان را جامهٔ سرخ پوشانند و کلوخی بر سر نهند و قلاوه از گل سرخ فام در گردن افگنند و چنان سرایند که اگر دروغ گفته شود همه نیکیها نابود گردد - و اگر گواه و نشان نبود هرچه[2] رای حاکم قرار گیرد ✦

نکوهش و دشنام

دشنام را سه گونه ساخته اند - اول آنکه عیب روبرو نکوهش وا گوید - دوم آنکه بر مرد ایما برگذارد - سوم آنکه بمادر یا خواهر و مانند آن ناسزاگوئی کند - در دوی نخستین اگر سافل عالی را گوید دوازده و نیم دام جرم گیرد و در برابر نیمه و در عالی بسافل چاریک - و در سوم بیست و پنج اگر در همسران بود یا برهمن کهتری را و در عکس پنجاه - اگر بیس برهمن را هفتاد و پنج[3] و در عکس دوازده و نیم - اگر شودر به برهمن صد دام و در عکس شش و ربع - اگر بیس کهتری را پنجاه و در عکس دوازده و نیم - و همچنین شودر و بیس - و اگر بدیوته یا پادشاه یا برهمن که هر چار بید خوانده باشد بدشنام برآلاید پانصد و چهل دام جرمانه گیرند - و اگر همگی مردم محله نکوهش کند نیمهٔ آن - و اگر همه باشندهٔ شهر چاریک ✦

آویزۀ زدن

زدن را چهار گونه گویند - اول آنکه بانداختن خاک یا گل یا پلید کسی را بیازارد - دوم آنکه بمشت[4] و چوب و جز آن بیمناک گرداند - سوم آنکه بدست و پا و مانند آن بزند - چهارم آنکه بجربهٔ زخمین سازد - در نخستین پنج دام جرم برگیرند مگر در نجاست ده اگر هر دو برابر باشند و در سافل بعالی دو چندان بستانند - و در عکس نیمه - و در دوم اگر ترسانیدن بدست و جز آن باشد پنج دام و در همسران یازده و در عالی با سافل و عکس آن به پیشین دستور - و در سوم اگر آماس کند یا عضوی بدر آید در برابر دویست و هفتاد دام جرمانه بستانند و در سافل بعالی دست یا پا بهرچه زده باشد ببرند یا جرمانهٔ در خور ستانند و در کهتری یا برهمن دو چند ان و در بیس با برهمن ده چهل و در شودر با برهمن ده هشتاد و در بیس به کهتری یا شودر به بیس ده بیست برابر و در شودر به کهتری ده چهل و در برهمن با کهتری نیمه و با بیس چاریک و با شودر هشت یک و در کهتری با بیس نیمه و با شودر چاریک - و در چهارم در برابر اگر پوست بریده شود پنجاه دام و اگر گوشت هم بیست تولچه طلا بگیرند و اگر باستخوان نیز گزند رسد از قلمرو برآورند - و در سافل بعالی دو چندان و در عکس نیمه و اگر کار بدارا کشد خرج دارو و درمزد نیز و زادتا به شدن بزننده باشد - و در گوسفند و آهو و مانند آن اگر از زدن نقصانی شده باشد هشت دام باز ستانند - و اگر از کار رفته بهای آن بخداوند باز دهد و صد و بیست و پنج دام جرمانه

اختلاف (۱) [ک] بدارند (۲) [ک] بهرچه (۳) [ک گ] هفتاد فقط (۴) [ک] بنجشت ✦

واگر کشته دو برابر آن - و در اسپ و شتر و گاو دو چندان - و در رستنیهائی که خداوند بها[1] دارد قیمت بصاحب برگذارد و دو دام جرمانه - اگر کم بها بود هشت دام ◆

دعوی دزدی

و اگر افزون از صد تولچه طلا یا نقره یا گزیده کالائی که بدین بها باشد یا افزون[2] از شصت و شش من دو ثلث غلّه یا پسر یکی از اعیان یا زن او را بدزدد سزاوار کشتن شود - و در کمتر از صد و بیشتر از پنجاه تولچه دست ببرند - و اگر پنجاه یا کمتر از آن باشد یازده برابر آن جرمانه بازستانند - و در غلّه نیز اگر کمتر از آن بود[3] همین سیاست رود - و در همه صورت مقدار دزدیده بخداوند رساند - و اگر نتواند گذارد در برابر آن پرستاری فرمایند - و در دیگر صورت فراخور دزدیده زدن و بند کردن و جرمانه گرفتن برای داور بازگردد ◆

زخم و خون

و اگر سافل عالی را کشته باشد او را نیز جان شکرند - و در برهمن برهمن را هگی ال برگیرند و سر تراشند و داغی بر ناصیه نهند و از قلمرو برآورند - و در برهمن کهتری را هزار ماده گاو و یک نر جرم کنند - و در برهمن بیس را صد ماده گاو و یک نر - و در برهمن شودر را ده ماده گاو و یک نر - و در کهتری و بیس همین روش - و در شودر شودر را پانصد ماده گاو و یک نر - و اگر خون به ثبوت نرسد در شهر یا ده یا محلّه شده باشد اهل آن کشنده را پیدا کنند یا بدانچه رای داور قرار گیرد جرم دهند ◆

آمیزش زن و مرد

و آمیزه زن و مرد بیگانه بر سه گونه دانند نخست آنکه در خلوت سخن کنند و بخندند - دوم آنکه بخانه او ارمغانی فرستد - سوم آنکه باهم بنشینند و درآمیزند - و در دوم هرچه رای حاکم قرار گیرد جرم کنند - و سوم بر دو گونه باشد - دختر و جز آن - و اول بآلت جماع بکارت رفته باشد یا بانگشت و چوب و مانند آن - و دوم پرده نشین یا کوچه گرد - در هر یکی از چهار صورت برضای زن باشد یا نه و هرکدام ازین هشتگانه در میان[4] دو برابر باشد[5] - در بکر اگر هرکدام ازان وجوه برضامندی دست داده و هر دو برابر گرفت دگیر نرود و دخت را خواهی نخواهی بزنی او دهند - در صورت انگشت دویست دام جرمانه ستانند - و اگر رضا نبود در جماع مرد را بکشند و زن بباز پرس درنیاید - و در انگشت و مانند آن انگشت را ببرند و شش صد دام جرمانه ستانند - و برهمن را جز اخراج دکیفر نبود - و اگر مرد در ذات کلانتر باشد او را بزنی دهند اگرچه ناراضی بود لیکن در نارضائی جرمانه برگیرند - و در غیر دخت اگر هر دو برابر باشند و زن مستوره بود و رضامند از هر دو دویست و هفتاد دام جرمانه باز خواهند و در بی رضائی پانصد و چهل دام - و در کوچه گرد رضامند دویست و پنجاه دام و در نه پانصد دام - و اگر مرد کلانتر باشد در جمیع صور دویست و پنجاه دام جرم طلبند - و اگر سافل باشد در همه صور بکشند و گوش و بینی زن ببرند ◆

جدایی زن و شو

و پس از کتخدائی اگر بر یکی از عیوب ناشایسته آگاهی یافت اگر از خود را گذراند زن را بد آورش نرسد و از پدر زن جرمانه گیرند - و اگر یکی را نموده اند و دیگری را بجای او سپرده هر دو را بادبه مانند - و چون مرد بزیارتگاهی معابد برآید و از وعده بگذرد زن تا هشت سال در خانه بهر گونه که باشد بگذراند - و اگر بجهت دانائی و کسب علوم و جاه و مال رفته بود شش سال انتظار برد - و در سفر شبر و هش زن دیگر تا سه سال - و چون این مدت سپری شود اگر برای اوقات گذار خود از خانه شوهر برآید می سزد - و چون شوهر از سفر بازآید و خواهد که بواسطه برآمدن ترک او جوید نتواند - اگر زن پاس آن مدت نداشته برآمده باشد شوهر اگر ترک

اختلافات (1) [ک] خداوند وبیا دار [نو دش] خداوند وبها دار [ت ا] خداوند بها بدار [ک] خداوند بها دار (2) [ک] افزون آن (3) [ت] نبود (4) [ک من ت ا] میانه (5) [ک] باشد یا نه (6) [ک] در دیگر [ع ت ا] دو دیگر

او گیرد تواند ـ اگر شوهر را بیماری ردی دید و زن از و خبر نگیرد شوهر باین جهت نتواند بهنگام تندرستی ترک او کند لیکن اگر خواهد تا سه ماه با و سخن نکند و آنچه داشته[1] باشد باز ستاند و سپس به وی پردازد ـ در کیش برهمن طلاق نیامده است لیکن شوهر خویش را از نزدیکی و دیدن برگیرد و با این[2] همه وقت کناف سرانجام نماید ـ و زن نتواند که شوهرے دیگر گزیند ـ اگر از شوهر بزرگ گناهان سر زند یا امراض مسری بهم رساند زن اگر از وی پرهیز د گنجائی دارد ـ و اگر از هر چهار توم زن داشته باشد پایۀ هر یک نگاه دارد ـ در کار عبادت و حفظ بدنی چون روغن مالیدن و زیر کردن و مانند آن هم ذات خود فرماید ٭

با وجود پسر هیچ یکی از خویشان و نزدیکان را حصه نرسد مگر زن را که برابر پسر گیرد ـ و اگر هر دو نباشد دختری کدخدا نشده باشد ـ و اگر این هم نشود با در قرار گیرد ـ و اگر او هم نباشد پدر خاوندی کند ـ و اگر او هم نبود برادر و اگر او در نه پسر برادر ـ و اگر او نیز نباشد خویشاوندان دیگر گیرند ـ و اگر از ایشان کس نباشد اوستاد ورنه کسی که با او[3] دیکها خوانده باشد ـ و گر نه پادشاه ستاند ٭

هر که قمار دهل باخته باشد او را اخراج کنند ـ و اگر گر وند بد بر در بد هانند ـ و هر چه برده یک بحاکم باز گرد و در باسے داده ده نیم[5] ٭

و در هر یک ازین هژده گونه آویزش فراوان مسائل و گوناگون اختلاف بر گذارده اند ـ لختے ازان برگفته آمد ٭

در اقتدار وارث ورثه · در انواع قمار بازان

چارآشرم

(بجیم فارسی و الف و سکون را و همزه و الف و فتح شین منقوطه و را و میم) ـ چون لختی از مراتب شناسائی گذارده آمد اندکی از کردار می نویسند ٭

در کیش برهمن آنست که پس از فروغ آگهی مردم نامور گرامی زندگی را چهار بخش بر سازند و هر یکی را بگزین کاری آباد گردانند ـ و این را بدان نام برخوانند ٭

نخست برهم چاری (بفتح با و را و سکون ها و فتح میم و جیم فارسی و الف و کسر را و سکون یای تحتانی) ـ در کیش برهمن زنار را اصل دین شمرند و هر سه قوم نخستین را بی او نام شایستگی نباشد ـ برهمن را در هشت سالگی ـ اگر این وقت گزیده از دست رود تا شانزده سالگی هنگام آن ـ و کهتری را در یازده سالگی تا بیست و دو و بیس را از دوازده سالگی تا بیست و چهار ـ شودر را سزاوار ندانند ـ پس ناگزیر آنکه هر طائفه آنرا از هنگام نگذرانند و از و سر آغاز این حالت شود و رنه ازین بهر دان بند ارند ٭

برهمن از پدر و استاد برگیرد و آن دو سے دیگر از برهمن ـ و آنرا جز برهمن نریسد لیکن برهمن را اول بار پدر یا استاد رسیده سرانجام نماید ورنه خود و پسر شاگرد نیز بریسد روا باشد ـ سه تار بدرازے نود و شش مشت یکجا کرده بر تابند و آن تافته را سه تو کرده باز بر تابند ـ ریسمان نه تاری فراهم آید ـ آنرا سه تو ساخته بے تابش هر دو طرف بگرهے استوار گردانند ـ آنرا زنار گویند ـ بر دوش چپ نهاده زیر دست راست گذرانند ـ و درین حال درازے از دوش تا سر انگشت[6] دست راست بود ـ و همواره

اختلاف (۱) [کـ] داده (۲) [کـ شـ] تا این (۳) [فـ ا] در برکردن ـ در دیگر نسخها زیر کردن (۴) در [کـ] نیست (۵) [کـ] از بای داده ده نیم (۶) [تا دوش فـ ا] سر انگشت ٭

حمایلی آویخته باشد - برهمن پنج تا در پوشد و دوی دیگر سه تا - و برخی ریسمان پنبه خاص برهمن شمارند و کهتری از پشم و بیس از سن برسازد - و نیز درین حالت دوالی از پوست آهو بعرض سه انگشت بدانسان آویزند لیکن بدان دراز نباشد - و برهمن از پوست آهوی سیاه و کهتری از پوست آهوی دیگر رنگ و بیس از بز و نیز بدین زمت ریسمانی از علف خاص که بهندی زبان مونج گویند در کمر بندند ؛

و سپس گایتری آموزند (بکاف فارسی و الف و فتح یای تحتانی و تای فوقانی و کسر را و سکون یای تحتانی) - لفظی چند است در ستایش آفتاب - بسان کلمه برشمرند - و نیز عصائی از پلاس برهمن را و هندو دو دیگر را از دیگر چوب ؛

از خانهٔ پدر آید و نزد استاد خانه گزیند و حروف شناس گردد و آغاز بیدخوانی نماید - نخست بیدی که بدو مخصوص باشد و پس از آن سه بید دیگر گویند - چون حکیم بیاس بید را چهار گونه برساخت هر قسمی را بیکی از شاگردان آموخت - پس نژاد و شاگردان او اول آنرا برخوانند - و در پروا و اشتمین و چتردسی - و پورنماشی و اماوس و شب چوتهه(۱) و شب اشتمین و شب چتردسی و هنگام ناپیدائی آفتاب بید نخوانند لیکن(۲) آنکه گفته آید پردازند ؛

هنگام قضای حاجت زنّار را گوش راست آویزد و در روزانه رو بسوی شمال کند و بجنوب در شب - پنج بار با آب آن جا را بشوید و سه بار نخست بگل بیامیزد و سپس دست چپ را ده بار بدان نمط شست و شو دهد و هفت بار هر دو دست را و سه بار بهمان طرز هر دو پا را - و در پیشاب یکبار عضو مخصوص بسان پیش بشوید و سه بار دست چپ و یک بار هر دو دست و هر دو پا - از آغاز این حالت تا شانزده سالگی این شماره نگاه دارد - و چون ازین بگذرد دو بیست گرداند - سپس گزین جای خا در رو به یا شمال بر سرین نشیند و هر دو زانو ایستاده دارد و دست در میان کرده سه کف آب خورد - اگر برهمن است آن قدر آب که بسینه آید و کهتری تا حلقوم و بیس تا بن زبان و شودر یکبار - بعد از آن مسواکی که دوازده انگشت دراز باشد کار بندد و هر روز تازه بکار برد ؛

و او را بیش از چار پوشیدنی نبود - لنگوتی (بفتح لام و نون خفی و ضم کاف فارسی و سکون واو و کسر تای فوقانی(۳) و سکون یای تحتانی) و آن بجز در جای پوشیدنی در نپوشد - و خرد لنگی بر فراز آن و چادری نادوخته بر دوش - کلاهی بر سر - پیش از برآمدن آفتاب بغسل پردازد - زنّار و ریسمان مونج و لنگوتی با وی باشد نخست بدست راست لختی آب بردارد و چنان برسراید امید که آنچه از من نکوهیده امری سرزده باشد دور گردد و آن آب را اندازد - بدین طرز نیت آغاز غسل کند - سپس همگی بدن را بگل انداید - اگر دریا باشد سه غوطه خورد و ورنه سه بار آب بر خود ریزد و همه بدن را بدست مالد - بعد از آن نام خدا بر گیرد و سه بار در کف راست آب گرفته اندک اندک بنوشد و افسون خواندن بر آغازد و تا انجام آن اندک اندک آب بر سر اندازد - و بعد از آن بدو انگشت سوراخ بینی بندد و در دو خود را بآب افگنده افسونی دیگر برخواند و سه مرتبه دیگر غوطه خورد یا آب بر خود افگند - و هر دو دست ترکرده و هفت هفت بار بر پیشانی و سینه و هر دو دوش قطرهٔ چند برساند و به هر دو دست آب برگرفته هشت مرتبه بسوی آفتاب اندازد و افسون خاص برخواند و سه بار

اختلاف (۱) در [و گ] نیست (۲) همچنین در [ک] [و ا ن] لیکن تا آن شش آنکه گفته شد پردازند [ک] لیکن تا آن شش که گفته شد پردازند [د ش] لیکن تا آن شش آنکه گفته آید پردازند (۳) [ک] فوقانی بهندی ؛

اندک اندک آب بخورد - وپس پرانایام کرده پانچل گذارده آمد بجای آرد - این را غسل نامند گزین غسل برین ترتیب - دریا - کولاب - چاه - خانه - وپس پوشیدنی واپوشد - اگر از پرستاران رام باشد بعرض ناصیه خاکستر آلاید - واگر از کشن دوازده جا قشقه برکشد - پیشانی - سینه - ناف - راستا وچپاے او - دوش راست وچپ - دونرمهٔ گوش - کمر - تارک سر - حلقوم - از گل گنگ گزیده تر دانند واز زعفران وجز آن نیز برسازند - وشودر جز دایره آسا بر پیشانی نکند - بعد ازان عصا بر دست گیرد وتسکامی چرمین حمایل کند - وپس مشغول باعمال سندهیا شود (بفتح سین ونون خفی وکسر دال وهای خفی ویای تحتانی والف) - وآن خواندن افسون چند وافشاندن آب وخوردن ومانند آنست - وبعد ازان آتش افروختن وبعضے چیز سوختن - واین را هوم گویند (بضم مجهول ها وسکون واو ومیم) ٭

وچون ازینها واپردازد پیش استاد شتابد وبخواندن بید وخدمتگاری او سعادت اندوزد - ونیمروز بازباندک تفاوتی بغسل ودیگر اعمال گذشته مشغول شود وبرخی افزاید - وپس از فراغ بدریوزه شتابد - ازسه خانه یا پنج یا هفت بیش نباید - واز خانهٔ شودر پرهیزد - وبقدر کفاف پخته گرفته پیش استاد برد وبرخصت غذا سازد ونخست افسون برخواند وبرخی کارکرد بجا آرد - در هنگام خوردن خاموشی گزیند وباز بخواندن مشغول شود - وچون چراغ افروزی نزدیک گردد بسندهیا وهوم پردازد وپس بخواندن - وچون پاسی از شب بگذرد وبرزمین لغنود وبستر از خاشاک یا پوست شیر وآهو وجز آن برسازد - ازگوشت وشهد وپان وخوشبو دوری جوید - وموی سر تراشیده کاکلی نگاه دارد - وموی دیگر جاها بحال گذارد - وسرمه نکشد وروغن نمالد واز نغمه ورقاصی وقماربازی کناره گزیند وجاندار نکشد واز پیوند زن کیسو زید وجز پس خوردهٔ استاد نخورد - واز دروغ گوئی وخشم واز طمع وآز پرهیزد - وبه بدی کسی اگرچه راست باشد زبان نیالاید وبشایسته کاری روزگار خویش آباد دارد - وقبلهٔ توجه مشرق یا شمال داند - وبرهان برآمدن وفرو شدن آفتاب ننگرد - برخی چهل وهشت سال برین نمط گذرانند - هر بید در دوازده سال آموزند - وگروهی در پنج سال وجمعی تا شناسائی بیدها - جوقی همواره بدین روش زندگانی نمایند ودر آرزوی مکت برنجها در شوند ٭

دوم گارہستہ (بکاف فارسی والف وسکون را وفتح ها وسکون سین وفتح تاے فوقانی وهاے خفی) حالتی است که کار رهاے دنیا بدان روبراه شود - وخداوند آنرا گرهستہ نامند (بکسر کاف فارسی وسکون را وفتح ها وسکون سین وفتح تاے فوقانی وهاے خفی) - چون شناسائی پیدا آید واگر خشمی در رسد ودل از همه سرد گردد خود چه بهتر که بسعادت جاوید اختصاص گیرد - ورنه پیش استاد نیایشگری نماید واز دستوری گرفته بخانه بدر آید - بجز زنار همه را دور کند وبغسل وبرخی کار پردازد - وشمارهٔ مراتب شستن بسان خردسال بر شمرده چار است اگر برهمن است دستار بندد وچادری بدرازے هشت دست وپهنا دو بسان لنگ بر بندد - یک طرف از میان دو پا گذارده[(1)] پس پشت بهمان لنگ آویزد وجانب دیگر را از پیش برداشته بهمان بند کند - ودیگر چادری پنج دست طول وعرض دو بر دوش گیرد - درینجا دوخته نیز روا باشد - ودیگران گوناگون لباس بکار برند - وتا ئینی که گفته آید کدخدا شود ٭

وافسونها وهوم بجا آرد - ویک بدست چوبے از بیل یا پلاس بدست آرند وبآتش هوم در سوزند - مانند

اختلاف (۱) [ک] گذرانده [دت ا] گذارنده ٭

آن چوبی دیگر برگرفته بدان آتش رسانده نگاه دارند - و در هنگام دیگر هوم آن چوب را بآتش بسوزند و از سر باز چوبی دیگر بپان نخست بآتش رسانده نگاه دارند تا زمان اگن هوتر انجنین بجای آرد (بفتح همزه و سکون کاف فارسی و کسر نون و ضم مجهول ها و سکون واو و تای فوقانی و فتح را) - آن هومی است خاص - از چوب پیپل بدست آورند و چوب دیگر و ریسمان بزور دست آتش برآرند و در سه گلین آورند گرد آن آتش را اندازند[1] - و از یک سیر و ربع آرد بنج صورت سنگ پشت برسانند و هر سه را در یک بخش پخته بروغن اندایند و لختی از آن بیاد دیوتها در هر سه آتش افگنند و مانده برهمن خورانند - یک حصهٔ آتش را نگاهبانی کنند - در ایام زندگی بدان آتش هر روز هوم نمایند - از چو و شالی و روغن زرد و شیر و گندم هرچه بهم رسد بنام دیوتها بآتش اندازند و در هر پانزده روز یکبار در پروا ابسان نخستین بجا آرد - چون از کتخدائی چهار روز بگذرد تا وقتیکه او را پدر جدا از خود سازد هنگام اگن هوتر شود ٭

آدمی زاد چون شود در دلیپ در دوم حالت - چون چهار گهری از شب ماند بیدار شود و برلبستر در یاد کردایزد گذارند - و روز خود را هشت بخش برابر کرده زمانه را آباد سازد - نخست چون آفتاب پرتو دهد بدان نور چشم را جلای تازه بخشد - سپس بآتش - آب - طلا - فرمان روائی دادگر - برهمن - گاو - روغن زرد - نظر اندازد و اگر این هشت چیز نبود بروی دو دست خویش بنگرد - و بدهن شوئی پردازد و سندهیا بجا آرد - در دوم بدانش آموزی نشیند و در شرح معانی بید و دیگر دانشها نگاه نماید - در سوم نزد حاکم شود و در کار سازی کوشش کند - در چهارم کار و بار خانهٔ خود برسازد - و در پنجم که سر آغاز نیمروز است تن بر شوید و سندهیا گذارد - و بهر دو دست آب گرفته نثار دیوتها و رکهیسران دنیا گان کند - و آنرا ترپن گویند (بفتح تای فوقانی و سکون را و فتح بای فارسی و نون) - و افسون برخواند - در ششم در بزرگداشت بشن و مهادیو و سورج و درگا و گنیش بنا بشگر بها نماید - و آنرا دیو پوجا گویند (بکسر مجهول دال و سکون یای تحتانی و واو و ضم بای فارسی و سکون واو و جیم و الف) - پرستش الهی دانند چنانچه بسیرابی گذارده آید - در هفتم لختی از خورشش خود بنام دیوتها بآتش اندازد و هوم کند - پس از آن اتت پوجا (بفتح همزه و دو تای فوقانی اول مکسور و ثانی ساکن) - چشم براه گرسنه دارد و چون پدید آید گرامی داشته سیر گرداند - پس از آن خود بخورد پردازد - و این کارکرد را بیسو دیو پوجا (بفتح با و سکون یای تحتانی و سین و فتح واو و کسر مجهول دال و سکون یای تحتانی و فتح واو) - غذای برهمن چنین سرانجام یابد - چون کشاورز کشت و کار خویش نماید و درویشان بخوشه چینی کام دل برگیرند سپس برهمن در آن جستجو کند - آنچه بدست او فتد برگیرد - و اگر باین خرسندی نیارد گزاز قوم خویش برستاند - و اگر باین بسنده نشود برهمن دیگر یا کهتری یا بیس آنچه بی خواهش دهند بردارد - و اگر باین نیز دل ننهد بدریوزه گری ایشان رود - و اگر بدین سر فرو نیارد کشت و کار کند - و از آن نکوهیده تر بازرگانی - و برهمن را افزون از دوازده روزه روزی نگاهداشتن روا نبود و دیگرانرا فزاوان چنانچه گذارده آمد - و در هشتم داستانهای پیشین بزرگان بنیوشد و بسندهیا و هوم بانجام رساند - اگر گرسنه شود باز خوردنی بکار برد - سپس بدیدن غم دنامها و خواندن کارکرد پیشینیان تا یک پهر بگذراند -

اختلاف (۱) [ه ستن] گردان آتش را - این جمله در [ک] نیست [د] گرد آن آتش اندازند [ت] گرد آن آتش اندازند ٭

ع
بالای معنی بیان
کہ ایشان بہ
پیگانہ آبا و اجداد
آمدہ است ۱۲

بس ازان بغنود - اینست سرمایهٔ آبادی شبانروزی - وانچه در خسوف و کسوف و گزین روزها بجا آرند بس فراوان - لختی و بیش برخی کارکرد کم سازد و بکردار خاص خود که گفته آید نیز پردازد ✤

سوم حالت بان پرستھ (بباء والف و فتح نون و بای فارسی و راء و سکون سین و فتح تاء فوقانی و های خفی) - و خداوند آنرا نیز گویند - و آن سود را سزاوار بود ✤

چون پیری دررسد یا پور اورا فرزندی شود از فروغ آگهی خانه را به پسر یا خویشاوند سپرد و دست از همه باز دارد - و از شهر بیرون شده راه صحرا فراپیش گیرد - و روا بود که در انجا زاویه برسازد و از صوری مستلذات دل برگرفته در گزارش نفس و سرانجام زاد راه واپسین سخت تکاپو کند - زن اگر از دوستداری همرهی گزیند بپذیرد و آستین[^1] نیفشاند لیکن خویشتن را از آمیزه[(۱)] و زناشوئی باز دارد - درین هنگام آتشی که بدو هر روز نیایش میکرد باخود دارد - و پوششش از برگ درخت و پوست آن برسازد و لنگوتی از آنگفته نیز روا داشته اند - و موی و ناخن گزندی نرساند - بامداد و نیمه روز و شامگاه بتن شوئی و سندهیا پردازد - و صبح و شام لبان گرهسته موم کند لیکن بشست و شو سه برابر آن شماره نگاه دارد چنانچه هرجا اوده بارمی شست این سی بار مے شوید - و همواره سر بگریبان فرو برده و بدانچه در پاتنجل گزارش یافته سرگرم باشد و در نیرنگی نفس ناطقه ژرف نگهی بکار رود - و به بیدخوانی نیز آبادی روزگار طلبد - و جز بشب نغنود و زمین بے فرش را خوابگاه سازد - در چهار ماه تابستان میان پنج آتش سر برد - از هر چهار طرف آتش افروزد و از جانب بالا آفتاب در افروزش بود - و در چهار ماه بارش از چهار چوب نشیمن بلند برسازد تا سیلاب گزندی نرساند و از جنبش او جانوران ریزه آزار نکشند و پناهی از جهت ریزش ابر نکند - و در چهار ماه زمستان همگی شب در آب سرد بگذراند - و همواره روزهٔ چاندراین گیرد و جز بشب نخورد - و آذوق یکساله ذخیره کردن روا بود و از کس نستاند - از غله و میوهٔ صحرائی که افتاده باشد برگیرد و غذا سازد و پخته نخورد - و اگر نرم سازد روا بود - چون نیابد از بان پرستهٔ دیگر دریوزه نماید ورنه بشهر آید و ناگزیر غذا برجوید لیکن بدانجا نماند ✤

و اگر چنین نیارد زیست دست از خورش بازداشته بسوی مشرق یا شمال چندان رود که عنصرے پیوند بگسلد یا در آتش یا در آب در افتد و بهستی سرا شود یا از کوه بیابان او فتد و نقد زندگی بسپرد - و پاداش آن بهشت انگارند - و تا سنیاس نگزیند مکت نیابد - و آنکه برخے را مکت برگذارند ازان ست که در پیشین ولادت بسنیاس رسیده ✤

چهارم سنیاس (بفتح سین و کسر نون مشدد و یاے تحتانی و الف و فتح سین) - شگرف حالتی است - ریاضتگری ازو برنگذرد - و چون بشایستگی گراید مکت چهره برافروزد - خداوند آنرا سنیاسی گویند (بفتح سین و کسر نون مشدد و یای تحتانی و الف و کسر سین و سکون یای تحتانی) ✤

پس از انجام سومین حالت و خوگر شدن بافسردگی صوری لذات نخست از استاد دستوری بستاند و از زن دوری گزیند و موی سر و ریش و بروت بستُرد و دست از همه باز دارد لیکن رهنما لنگوتی و اندک پوشش بر دهد و برخی بستاند - بخواندن نپردازد و همگی همت در معنوی پرستش بربندد - تنها به بیابان بسر برد و هر بامداد و نیمه روز و شامگاه بتن شوئی پردازد و در پاکیزگی بیشتر کوشد - و کارکردے که در پاتنجل گزارش یافته

اختلاف (۱) [ح د] آویزه ✤

[^1]: آستین افشاندن کنایه از ترک دادن و دوری گزیدن آمده ۱۲

وبطرزے که خاص اوست بجای آرد - وسندهیا کند وپس ازان از یک تا دوازده هزار بار لفظ اوم[1] که سر آغاز بید است بر زبان راند - وچون چهارم گهری از روز راند بشهر شتابد وسه یا پنج یا هفت خانه برهمن رفته نام ایزد بر گوید واز هر خانه جز یک کف دست نستاند - اگر بر کف دست او گذارند بخورد یا بر زمین اندازند برهمن بردارد یا در پارچه فراهم آرد وبدریا شسته غذا سازد - وبجائے نشتابد که از ریختن خورنی وافروختن آتش نشان نبود - واز شودر ولیچه پرهیزد - واگر کس زود ش ندهد انتظار نبرد - پس از خوردن چشم بر سر بینی یا پیشانی بسته مخفی بمراقبه رود - سروپا برهنه جالش نماید وبکجا نایستد - چون بناگزیر در شهر یا دروید گذاره افتد در نخستین بیش از سه روز ودر پسین افزون از یک نماند - ودر موسم بارش بکجا نشیند - وبدین آئین زندگی بسر برد - وبرخے را در نخستین وودمین حالت نیز ره دهد⁂

ولختی چنین برگذارند که نخستین حالت از بیست وپنج سال نگذرد وبهمین شماره هر کدام ازان سه حالت دیگر ودومین حالت هر چهار گروه را فرادست آید واولین وسومین جز شودر را پیش آید وچهارمین خاص برهمن باشد⁂

الٰهی پرستش

حکیم هندی را رای آنست که جویای ایزدی رضامندی را از خود چیزے بسگالش پرستاری جدا کند وآنرا ششش طائفه اولین از نه گروه بیرون از چهار نداند نخست ⁂ .

ایسر پوجا

(بکسر همزه وسکون یای تحتانی وضم سین وفتح را وضم باے فارسی وسکون واو وجیم والف) - چون نزد ایشان ایزد بیچون بعنصرے پیکر تعلق گیرد وغبارے بر دامن کبریا نشیند در آغاز کار از طلا وجز آن گوناگون صورت بدان خیال برسازند - پایه پایه خاطر از مثال پرستی واپرداخته بدریاے نیرنگی درشود - وآن بشانزده چیز انجام گیرد - پس از غسل وسندهیا وهوم رو بنجاور یا شمال چهار زانو برنشیند وآب ولختی برنج برداردو وفشاند بدان اندیشه که شروع در ایزدی پرستش می نماید - وسپس کلش پوجا کند (بفتح کاف ولام وشین منقوطه) آب کوزه را که درین عبادت بکار خواهد داشت بطرزی خاص نیایش نماید - پس ازان شنکه پوجا بجا آرد (بفتح شین منقوطه ونون خفی وفتح کاف وهاے خفی) سفید مهره را که هنگام پرستش[3] در آب انداخته برتبت میریزد وبزرگداشت نماید - از گذشت آن گهنتا پوجا (بفتح کاف فارسی وهاے خفی ونون پنهان وتاے فوقانی هندی والف) - ناقوس را بصندل انداید واعزاز نماید - چون اینها بجاے آرد قدرے برنج افشاند وچنان سگالد که خواهش قدوم آن دری پیکر میکند - واین اول شانزده چیز است - دوم تخیل[4] قبول ملتمس - لوحه از فلزات وجز آن برنهد وآنرا جای نشست آن اندیشد - سوم آب ریختن در آوندی بخیال آنکه قدم رنجه فرموده اند وپا شویند - رسم این دیار است که بزرگان را در هنگام قدوم پا شویند - چهارم - بار آب انداختن بنسبت مضمضه آن بدیع پیکر - واین نیز در بزرگ نشان این دیار رسمی است که پیش از طعام آمدهاے بزرگ را چنین کنند - پنجم صندل وگل وسپاری وبرنج در آب کرده بران صورت نثار نمایند - ششم آن پیکر را در ظرفی که بود برگرفته

اختلاف (۱) [ادک] اوان [ص ف] ارن (ش) اوم (۲) [اد] نیزری دهد - ودیگر نسخها ره دهد (یعنی سنیاس) (۳) [ک] هنگام بردارش ودرآب [ف] هنگام پرستش درذات انداخته (۴) [ک] تنزیل [د] تنجیل ⁂

بجای دیگر برنشند وبدست راست سفید مهرهٔ پُراز آب برگیرند وبدست چپ ناقوس نواخته آب را بران پیکر افشانند وبرشویند.
هفتم اورا بپارچهٔ خشک ساخته بران لوحه بنشانند ولباسهای فاخره باندازهٔ نیرو بپوشانند. هشتم زنار بربندند. نهم صندل
دوازده جا آن پیکر را قشقه کشند. دهم گل یا برگ سبز بروافرازند. یازدهم بخور خوشبو کردن. دوازدهم بروغن گاو
چراغ افروختن. سیزدهم باندازهٔ دسترس خوردنیها پیش آن تمثال بر سفره نهادن. سپس الوش[1] گویان بمردم بخش
کردن. چهاردهم نمسکار (بفتح نون ومیم وسکون سین وکاف والف وفتح را). وآن آیین نیایشگریست. بدل
وزبان ستایشگری نماید وهمگی بدن برزمین افتادن عصا آسا. وچنین افتادن را ڈنڈوت گویند (بفتح دال هندی
ونون خفی وفتح دال هندی وسکون واو وفتح تاے فوقانی). یا[2] چنین برزمین اندازد که هشت عضو او بخاک
رسد. دو زانو. دو دست. پیشانی. بینی. رخسارهٔ راست وچپ. وآنرا ساشٹانگ نامند (بشین منقوطه
والف وشین منقوطه وتاے فوقانی هندی والف وفتح همزه ونون خفی وفتح کاف فارسی). گروهی گرده در نیایشگری
بزرگ مردم یکے ازین دو بکار برند. پانزدهم چندے بگرد آن صورت گشتن. شانزدهم ایستاده بآیین
بندگان پدرود کردن.

ودر هر یکے افسونها بکار رود وخصوصیات بجا آید. وبرخی پنج چیز را از نهم تا سیزدهم ناگزیر پرستش شمرند.
وبعضی افزون از شانزده بکار برند. وهر روز جز سنیاسی وشودر درسه وقت این نیایش بجا آورد.

وپرستش شش گونه باشد. اول در دل. دوم آفتاب دست آویز یاد کرد الهی گرداند. سوم آتش را
ذریعهٔ ایزدی توجه برسازد. چهارم آب را محراب عبادت کند. پنجم قطعهٔ زمین پاک ساخته بپرستش پردازد.
ششم پیکریت را دستمایهٔ نیایش گرداند. ورسیدگان ایزدی را نیز تمثالے برسازند ونبرگداشت آنرا مایهٔ
کارسازی برشمرند. دوم

جگن

(بفتح جیم وسکون کاف فارسی وفتح نون). ازین خوشنودی دیوتها فرادست آید وآن سرمایهٔ رضامندے
ایزدی گردد. وجاگ نیز گویند (بجیم والف وسکون کاف فارسی). از سه گونه بیرون نباشد. پاک جگن (بباے
فارسی والف وکاف) بنام دیوتها هوم کردن وچیزی دادن پیش از خوردن. وآن نیز گوناگون بود. وجپ جگن
(بفتح جیم وسکون یاے فارسی) وآن برخواندن افسونهاست والهی نامها. واین دو بسان نخستین هر روز بتقدیم رسد.
بد جگن (بکسر با ودال وهاے خفی). واین نیز فراوان گونه باشد. درهر کدام شگرف شرائط وگنجینها بخرج رود
ولبا جاندار را بشکرند. یکی ازان اشومیده جگن (بفتح همزه وسکون شین منقوطه وفتح واو وکسر مجهول میم
وسکون یاے تحتانی وفتح دال وهاے خفی). آنرا فرمان روایان بلند اقبال بجا آرند. وچون ناگزیر او فراهم
آید اسپ سفید فام را که گوش راست سیاه بود افسونها خوانده فراپیش دارند وبعالم گیری جالش رود ودر کمتر
زمانی بهمگی گیتی چیره دستی یابد وکارگیای هر کشور فرمان پذیرفته از فیروزی سپاه گردند. وچنان برگذارند هر که صد بار
این روش بکار برد فرمانرواے علوی عالم گردد. ولباکس راچنین برسرایند وشگرف داستانها برگویند.
اگر بدان شماره نرسد اورا در انجا گزین نشیمن بدست افتد. دیگر راجسوی جگن (براء والف وفتح جیم

اختلاف (۱) [دک] گوناگون (۲) [کس] وچنین افتادن که هشت عضو او . . . . . آنرا ساشٹانگ (بغیر الف)
نامند [د] تاچنین الخ

وضم سین وسکون واو وفتح یاے تحتانی) - یکی از شرایط اوآنست کہ ہنگی اورنگ نشینان گیہان دران والاجشن فراہم آیند وہر یکی بخدمتی نامزد شود وپرستاری آن بزم جز بانیان نرسد - ہر کہ دو بار این ہنگام فراہم آرد نرمان فرمای جہان بالا گردد - وبسیاری این سرمایۂ سعادت بدست آوردہ ۔

واین را اقسام فراوان لیکن درین شرفنامہ بہمین دو بسنہ نمود - سوم

دان

(بدال والف ونون) نقد وجنس بآرزومندان دادن - فراوان روش درین سعادت اندوزی بکار برند وبگوناگون طرز نادوالبیین سفر سرانجام یابد لیکن شانزدہ را بزرگ برشمرند - نخست - تُلا دان (بضم تاے فوقانی ولام والف) خود را بزر وسیم ودیگر نفایس برکشد - دوم ہرن گربھ دان (بکسر ہا وفتح را ونون مشد وفتح کاف فارسی وسکون را وفتح با وہاے خفی) - از طلا پیکر برہما سازند چنانچہ چار روی نمودار شود ودر ہر کدام دو چشم ودو گوش ودہن وبینی پدیدار بود وچہار دست داشتہ باشد وباقی چون پیکر آدمیان درازا ہفتاد ودو انگشت وپہنا چہل وہشت - از سی وسہ تولچہ وچہار ماشہ کمتر واز سہ ہزار وچہار صد ودہ تولچہ افزون نباشد ؛ وآنرا بزیورہا آراستہ افسونہا بکار برند) - سوم برہمانڈ دان (بفتح با وسکون را وہاے خفی وسکون را ومیم والف وفتح ہمزہ ونون خفی وفتح دال ہندی) بیضہ آسا صورتے از طلا سازند لیکن دو پارہ باشد - چون ہر دو پیوند بدان شکل نماید - از شصت وشش تولچہ وہفت ماشہ کمتر واز سہ ہزار سہ صد وسی وسہ تولچہ وچہار ماشہ افزون نبود - در طول وعرض از دوازدہ انگشت کمتر واز صد دراز تر نباشد - چہارم کلپتر دان (بفتح کاف وسکون لام وفتح باے فارسی وتاے فوقانی وضم را) - نام درختی است کہ در چہاردہ چیزکہ از دریا برآمدہ گزارش یابد - بدان صورت از طلا برسازند چنانچہ مرغان برشاخسار نشستہ باشند - از دوازدہ تولچہ کم نبود ودر افزونی پیشین روش - پنجم گوسہسر دان (بضم مجہول کاف فارسی وسکون واو وفتح سین وہا وسکون سین وفتح را) ہزار مادہ گاو ویک نر را باندازہ دستگاہ سر شاخ از طلا وسم از نقرہ وکوہان بس بگیرند وزنگولہ وقطاس در گردن آویزند ومروارید بدم پیوندند - ششم ہرنیہ کام دھین دان (بکسر ہا وفتح را ونون مشدد ویاے تحتانی وہاے خفی وکاف والف وفتح میم وکسر مجہول دال وہاے خفی وسکون یاے تحتانی وضم نون) - از طلا صورت گاو وگوسالہ برسازند - واین برسہ گونہ بود - یکے از سہ ہزار وچہار صد ودہ تولچہ - دیگر نیمۂ آن - سوم چہارم بخش - ہفتم ہرنیا شو دان (بکسر ہا وراونون مشدد ویای تحتانی خفی والف وکسر شین منقوطہ وفتح واو) اسپے از طلا سازند - از دہ تولچہ کم واز سہ ہزار وسہ صد وسی وسہ تولچہ وچہار ماشہ زیادہ نبود - ہشتم ہرنیا شورتھ دان (بکسر ہا وفتح را وکسر نون مشدد ویای تحتانی خفی والف وکسر شین منقوطہ وفتح واو وراونای فوقانی وہاے خفی) - عرابہ از طلا بہ پیشین وزن آمادہ گردد - چہار غلطک وچہار یا ہشت اسپ آباد باشد - از دہ تولچہ کم واز شش ہزار وششصد وشش[1] تولچہ وہشت ماشہ زیادہ نباشد - نہم ہیم ہست رتھ دان (بکسر مجہول ہا وسکون یاے تحتانی وفتح میم وہا وسکون سین وکسر تاے فوقانی وفتح را وتاے فوقانی وہاے خفی) - گردونے از طلا کہ چہار فیل میکشیدہ باشد - از شانزدہ تولچہ وہشت ماشہ کم نبود ودر افزونی پیشین آسا - دہم پنج لانگل دان (بفتح باے فارسی ونون

اختلاف (۱) [ک] دو ۔

ع
درنگاہ س رشد
۱۳ کاہ لای ستاد
بجز فرستندہ

خفی و فتح جیم فارسی و لام و الف و نون خفی و فتح کاف فارسی و لام)۔ پنج قلابۂ طلا بہ پیشین وزن۔ یازدہم دھرادان (بفتح دال و ہاے خفی و را و الف)۔ زمین آسا سطح از طلا برسازند و بران کوہ و جنگل و دریا وانمایند۔ از شانزدہ تولچہ و ہشت ماشہ کم و از سہ ہزار و سہ صد و سی و سہ تولچہ زیادہ نباشد۔ دوازدہم وشوچکردان (بکسر واو و سکون شین منقوطہ و فتح واو و جیم فارسی و سکون کاف و فتح را)۔ لبان چنبر گردون[1] گل ہشت برگی از طلا راست کنند۔ و آن بر چہار وزن باشد۔ اول از سہ ہزار و سہ صد و سی و سہ تولچہ و چہار ماشہ۔ دوم نیمۂ آن۔ سوم چہاریک۔ چہارم از شصت و شش تولچہ و ہشت ماشہ۔ سیزدہم کلپ لتادان (بفتح کاف و سکون لام و فتح باے فارسی و لام و تاے فوقانی و الف)۔ تاک آسا۔ دہ تا از زر آمادہ سازند از شانزدہ تولچہ و از سہ ہزار و سہ صد و سی تولچہ و چہار ماشہ زیادہ نبود۔ چہاردہم سپت ساگردان (بفتح سین و سکون باے فارسی و فتح تای فوقانی و سین و الف و فتح کاف فارسی و را)۔ صورت ہفت دریا از طلا برسازند۔ از بیست و سہ تولچہ و چہار ماشہ کم نبود و در افزونی ہم سنگ پیشین۔ دور از او پہناے ہر کدام بیست و یک انگشت یا نیمۂ آن۔ دریاے اول بنمک پُر سازند۔ دوم بشیر۔ سوم بروغن زرد۔ چہارم بقند سیاہ۔ پنجم بجغرات۔ ششم بشکر۔ ہفتم بآب گنگ۔ پانزدہم رتن دھین دان (بفتح را و سکون تاے فوقانی و فتح نون و کسر مجہول دال و ہای خفی و سکون یاے تحتانی و ضم نون)۔ از جواہر پیکر گاو و گوسالہ برسازند۔ شانزدہم مہابھوت گھٹ دان (بفتح میم و ہا و الف و ضم با و ہای خفی و سکون واو و فتح تای فوقانی و کاف فارسی و ہاے خفی و فتح تای فوقانی ہندی)۔ صورت از طلا کہ سر او بفیل ماند و دیگر بآدمی۔ و این پیکر گنیس گویند۔ از شانزدہ تولچہ و ہشت ماشہ کم و از سہ ہزار و سہ صد و سی تولچہ و چہار ماشہ افزون نبود۔

و در برخی نامہا غیر از نخستین از صد و شصت و شش[2] تولچہ و ہشت ماشہ کم و از ہشت صد و سی و سہ تولچہ و چہار ماشہ افزون نباشد۔ و دیگر نمطہا بر گذارند۔ و در مصرف نیز دگرگونگی برسرایند۔ برخے جز بہ اچاریا ندہند و او بدیگران نیز بخش کند (بفتح ہمزہ و جیم فارسی و الف و کسر را و یای تحتانی و الف۔ تعلیم بید و دیگر امور او کند)۔ و گروہی بہ براہمۂ دیگر نیز بر دہند۔

و برای ہر کدام ازین خیرات رسمہا بجا آرند۔ اگرچہ وقت معین نباشد لیکن ہنگام خسوف و کسوف و تحویل آفتاب بجدی و بعضے اوقات دیگر بس معتبر دانند و سر یکے راشگرت داستانہا و نتائج بر گذارند۔ چنانچہ در نخستین اگر از طلا برسنجد صد کرور کلپ در بہشت باشد (بفتح کاف و سکون لام و فتح باے فارسی۔ عبارت از چہار جگ) و با یہ پایہ دران قدسی عالم فرایش[3] رود۔ چون باز پیکر انسی گیرد بزرگ فرمانروا گردد۔ چہارم

شراده

(بفتح شین منقوطہ و را و الف و سکون دال و ہای خفی) بنام پیشین نیاگان خود خیر کردن۔ و آن گوناگون بود لیکن چہار گزیدہ باشد۔ نخست روزی کہ فرو شدہ و آن در سالی یکبار شود۔ دوم در تتھ اماوس ہر ماہ۔ سوم شانزدہ تتھ ماہ[4] کوار۔ چہارم در پرستش جا بنام گذشتگان خیر نمودن۔

و آئین چنانست۔ بنام سہ پدر با سہ زن ایشان و ہمچنین سہ پدر مادر با سہ ہمخوابۂ ایشان نقد و جنس

اختلاف (۱) [ک گ من] چنبر [ہ د] خبر [ش] خسپر بے نقطۂ ثانی [چیر] (۲) در [ہ د] نیست (۳) [ک] افزایش (۴) ہمچنین در [ہ ک گ] [ش د من] ماہ کوار از تتھ فرو شدہ آغاز دہ

خام و پخته بر همنان دهند - هر چهار گروه این را بجا می آرد ❖

چون این چهار را که گفته گذارده آمد از پوجا و جاگ و دان و شراده بکار بر دانزدی پرستش نموده باشد و بے اینها بانجام نرسد ❖

اوتار

(بفتح همزه و واو و تاے فوقانی و الف و فتح را) - گویند ایزد بیچون به بے دیدی کرسود آن بآفرینه باز گرداند خاص لعنصری پیکر گیرد - و بسیاری دانش اندوزان هندی نژاد بدین گروند - و آنرا پورن اوتار گویند (بضم مجهول بای فارسی و سکون واو و فتح را و نون) - و آنکه در برخی موجودات پرتوی از فروغ قدرت اندازد و شگرف نیرو بخشد آنرا انش اوتار نامند (بفتح همزه و نون خفی و فتح شین منقوطه) - آن بشماره در نیاید ❖

و اولین را گویند در هنگی چهار جگ ده بار بد انسان جلوه گری فرماید و تا امروز نه تن پدید آمد ❖

مچھ اوتار

(بفتح میم و جیم فارسی مشدد و هاے خفی) - ایزد بیهمال به پیکر ماهی برآمد - گویند بلک دراوڑ پایان دکهن بشهر سعد راوتی در ست جگ ماه بهاگن تهوا اکادسی راجه من که ده لک سال دست از همه افشانده ریاضتگری میکرد بر کنار دریای کرت مالا تن شوئی داشت - ناگاه ماهی بر دست او درآمد و گفت مرا نگاه دار - یک شبانه روز در دست بود - چون بالید سبوئی درآورد - و از افزونی بالش نجم درانداخت - چون از گنجائی او در گذشت در چاه کرد و سپس در تبرک کولابی (۱) درافگند و ازانجا بدریای گنگ رسانید - چون آنرا فرو گرفت بدریای شور جا داد - چون او را برآمود راجه دریافت که نیرنگی کیست - به نیایشگری درآمد و جویای آگهی شد - پاسخ شنید که دادار بیهمالم - بدین جانور پیوستم برای رستگاری تو و چندے گزیدگان - پس از هفت روز برلے (۲) خواهد شد و جهان را آب فرو گیرد - در فلان کشتی با برخے شایستگان و گرامی نامهاے ایزدی و گزین داروها نشین و آنرا بدین شاخ که از من نمودار ست پیوند بخش - هفده لک و بیست و هشت هزار سال آب طوفانے بود - سپس روی در نقاب نهاد ❖

کورم اوتار

(بضم مجهول کاف و سکون واو و را و فتح میم) - در ست جگ ماه کانک شکل پچهه تهه دوادسی جهان آفرین در پیکر سنگ پشت جلوه فرمود - گویند دیوتها بران شدند که از دریای شیر روغن آسا آب حیات برکشند - بجای چوبے گر بدان مسکه بر آورند مندر (۳) که بزرگترین کوهاست بکار داشتند - کوه از گرانی بدریا فرو شدی و رنج فراوان رسیدی - ایزد بدان پیکر درآمد و آن کوه را بدوش برگرفت - دیوتها کام دل برگرفتند ❖

و بدین شگرف کاری چهارده چیز گرامی از دریا برآمد - لچهمین (بفتح لام و سکون جیم فارسی و هاے خفی و کسر میم و سکون یاے تحتانی و نون خفی) - دنیا بصورت عروسی نمودار شد و سرمایهٔ عشرت همگنان سرانجام یافت - کوستبه من (بفتح کاف و ضم همزه و سکون سین و ضم تاے فوقانی و فتح با و هاے خفی و فتح میم و نون) - شگرف گوهرے فراوان فروغ و از اندازهٔ ارزش بیرون - پارجاتک برجه

اختلاف (۱) [ک] کرنیرگی است (۲) [متن] بر لو - و در حاشیه نوشته که بر لو بفتح اول و سکون را و لام مفتوح یعنی قیامت آمده - لیکن برلی صحیح است - در دیگر نسخ و [ک] برنو ❖ (۳) [ک] مندراچل ❖

(بباے فارسی والف وراو جیم والف وفتح تاے فوقانی وکاف وکسر با وسکون را وفتح جیم فارسی وہای خفی) بو العجب درختی کہ گلہای او نپژمردگی نہ بیند و بوی خوش او روزگار را درگرفتہ - برخی گویند ہرچہ خواہند ازو برگیرند - و آنرا کلپ برکھ نیز خوانند (بفتح کاف وسکون لام وفتح باے فارسی وکسر با وسکون را وفتح کاف وہاے خفی) - سرا (بضم سین وراو والف) بادہ - دھنتر (بفتح دال وہای خفی وفتح نون ونون ثانی خفی وفتح تای فوقانی وکسر را) پزشکی کہ بیمار را تندرست و مردہ را زندہ ساختی - بدست راست زلو و در چپ ہلیلہ - گیہان خدیو فرمود بالستی این دو تا را ہم شمردی رشانزدہ برگفتی چندر رمان ماہ عالم افروز - کام دھین (بکاف والف ومیم وفتح دال وہای خفی وسکون یای تحتانی ونون) نادرہ گاوی ہرچہ خواہش رفتی از پستان بیرون فرستادی - ایراپت (بفتح ہمزہ وسکون یای تحتانی وراو والف وفتح باے فارسی وکسر تاے فوقانی) سفید فیل چہار دندان - سنکہ (بفتح سین ونون خفی وفتح کاف وہاے خفی) سفید مہرہ غریب آوا با ہر کہ بودی فیروزمند شدی - بکہ (بکسر با وسکون کاف وہای خفی) زہر جانگزا - امرت (بفتح ہمزہ وسکون میم وکسر را وسکون تاے فوقانی) آب زندگانی - رنبھا (بفتح را ونون خفی وفتح با وہای خفی والف) زن خوشروی نیک اس (بفتح ہمزہ وضم سین مشدد) اسپ ہفت سر - سارنگ دھنک (بسین والف وفتح را ونون خفی و کاف فارسی وفتح دال وہاے خفی وضم نون وسکون کاف) کمانے - تیرا و ہر دورے رسیدی وخطا نرفتی ×

پس از پیدائیش این گران مایہ جواہر کوہ رم نیز بزمین درشد وہنوز زندہ پندارند ×

باراہ اوتار

(بباو الف وراو الف وہا) خوک - در ست جگ ماہ کاتک تتھ پورناسی در شہر برہماورت نزدیک نیکھار - واودھا این جلوہ خاص شد - یکی از گروہ دیت ہرناکس نام (بفتح ہا وکسر را ونون والف وسکون کاف وسین) روزگاری دراز در گزارش تن و پرستش ایزد دیہال بسر برد - روزی آن ذات مقدس در پیکری نمود آمد از خواہش باز پرسید - ازین دلاویز گفتار ببالید و بسیاری جانوران جانگزا را برشمرد و از گزند آنہا رستگاری طلبید و فرمانروائی ہمگی عالم درخواست - در اندک زمانی کام روا آمد و حکومت عالم علوی از اندر گرفتہ بیکی از خویشاوندان سپرد - و دیوتہا وبرہما نزد بشن شتافتہ چارہ برجستند - چون در ان خواہش گزند باراہ فراموش کردہ بود پاسخ یافت کہ من بدان صورت پدید آمدہ نقش ہستی او را خواہم سترد - در اندک زمانی بدان تمثال جلوہ نمود و بہ پاتال (زیر زمین) درشدہ بہ تختگاہ او شتافت و بجزای نیستی روان گردانید - و آنرا نزدیک سورون نشان دہند - جہان بآئین پیش پہ نیکان برآمود و اندر کامیاب فرمانروائے عالم بالا شد ×

مدت ظہور او ہزار سال بود ×

نرسنگھ اوتار

(بفتح نون وسکون را وکسر سین ونون خفی وکاف فارسی وہاے خفی) - پیکری بود از سر تا کمر شیر آسا و پایان آدمی وش - در ست جگ ماہ بیساکھ شکل پچہ تتھ چتردسی در شہر ہرن پور کہ ہندوان زبان زدِ روزگار بود نزد دار الخلافہ آگرہ پیدائی گرفت - چنان برگذارند ہرن کشب (بکسر ہا وفتح را ونون مشدد وکاف وکسر شین منقوطہ وباے فارسی) از گروہ دیت سالہاے دراز درگداز تن نفس

وتن بسر برد تا آنکه ایزد جهان بصورتی برآمده آرزوی او را برسیده - نخستین عرضداشت که خواهش آنست که مرگ من نه در روز شود و نه شب و پناه از یکان یکان جان شکر طلبید و بس فرمانروائی شیب و بالا را خواستگار شد - خواسته پذیرائی یافت - دیوتها روی در پرستاری نهادند و عالم از نکوهیدگان برآمود بزرگان ایشان بمیانجی برهما ازین چاره کار جستند و خواهش این گروه پذیرفته شد - گویند او را فرزندی بود پرهلاده(۱) نام (بفتح باے فارسی وسکون را و ہا و لام والف وسکون دال وہای خفی) - آئین دیوتها ایزدی پرستش نمودی و برخلاف پدر راه حق سپردی - هرچند گوناگون آزار کرد او را ازان روش باز نیارست آورد - شامی از جامی پروردگار پرسید - او در همه جا نشان داد و برای نمایندن اشارت بستونی نمود که درینجا هم ظهور اوست - او از جهد انشی شمشیرے بآن حواله کرد - از نیرنگ کاری آسمان از ستون پیکر مذکور پدید آمد و او را بدرید دران هنگام که برزخیست میان شب و روز - و به پیدائی پیکر اختراعی کار او سپری شد - گویند آن تمثال الهی از پرهلاده(۱) استدعای خواهش کرد - آن عالی فطرت را بهیچ چیز سر فرو نیامد جیون مکت درخواست (بکسر مجهول جیم وسکون یاے تحتانی و فتح واو وسکون نون وضم میم وفتح کاف وتاے فوقانی) و آن جاوید زندگی ست که دامن آلاے وابستگی نیابد و پاے بند غم و شادی نه شود - پیدائی این صورت صد سال بود ؞

بامن اوتار

(بباوالف وفتح میم وسکون نون) آدم کوته بالا - در جگ ترتیا ماه بهادون شکل بچه تته دوادسی در شهر سون بهدر بر ساحل نربده در خانهٔ کشب بن مرنج(۲) بن برهماے مشهور از شکم ادت آن نوباوهٔ ابداع هزار هزار سال کامروائی کرد - از گروه دیت بل نام یکے برائے سلطنت سه لوک ریاضتها کشید - واداز کام بخش بصورت برآمده خواهش او را پذیرفت - و سترگ فرماندهی یافت - و او رنگ نشینان دیوتها را ایل ساخته همچنان بفرمانروائی بازگذاشت(۳) - و گوناگون جگن بجا آورد لیکن انچه درین روشها برای دیوتها اختیار کنند بکار نبرد دیوتها بوسیلهٔ برهما بر انگندن او را ازین التماس نمودند - و از انجام کار آگهی داده آرام بخشید - دران سال سه چهرهٔ صورت برافروخت - چون آن مولود لختے بآگهی درآمد بمقتضاے رسم وعادت بدبستان حکیم بردواج برنشاندند - سپراهی آموزگار در جگن او که نزد کرکهیت آغاز نهاده بود حاضر شد و بآئین راجگی از خواهش پرسید - او گفت برابر سه قدم خویش از تو جامیخواهم - او برآشفت - از چون من والا شکوهے بزرگ دولتی چرا چنین کمتر چیزے پژوهش رود - پس از درازی سخن چون راجه پذیرفت او نخستین قدم چنان بهنا در گردانید که طبقهٔ زمین وطبقهٔ پاتال را فرو گرفت - و قدم دیگر را چنان فراخ ساخت که طبقهٔ بالا را پر کرد - راجه در عوض سوم قدم خویش را بسته بسپرد - از انجا که نیکوئی در نهاد بود او را ازان چیرگی باز داشته بپاتال نامزد شد ؞

پرشرام اوتار

(بفتح باے فارسی وسکون را وفتح شین منقوطه و را والف ومیم) - آدمی پیکر در خانهٔ جمدگن(۴) برهمن از شکم رن اوکنا در جگ ترتیا ماه بیساکه شکل بچه ترتیا در موضع رنکته نزد دار الخلافه آگره پیدائی گرفت

اختلاف (۱) [ک ـ ن] پرہلاد (۲) [ب و] مرنج (۳) [ک سا] بازگشت (۴) باجد گنی ؞

کارت ویرج نام سبے دست وپائی در قوم دیت بفرمان روائی نشست۔ و از بیدستی خود ستوده بودی تاآنکه دست از همه باز داشته درکوه کیلاس بریافتگری درآمد۔ مهادیو او را بر نواخته هزار دست برداد و بخواهش او خدیو هر سه لوک بدو باز گردید۔ درآن‌ها ر دیوتها و را زبردستی نمود۔ بد انسان انجام کار او درخواستند۔ پذیرش یافت گویند جمدگن از مظاہر مهادیواست و رینکا انادیت مادر دیوتها۔ ازدنج بسر شد۔ نیجین پور او پرسرام پیش مهادیو درکوه کیلاس ادب آموزی کردی۔ و پدر را جمدگن درصحرا پرستش نمودی۔ کارت ویرج روزے عشرت شکار داشت۔ گذاره بر زاویهٔ آن شد وچارهٔ گرسنگی وتشنگی برجست۔ انچه پادشاه را درخور باشد از خوردنی وپوشیدنی وگوناگون جواهر ونفائس درپیشگاه حضور آورد۔ راجه لشگفت افتاد وگفت دست بدین بیالام تا از حقیقت کار آگهی نبخشی۔ اوگفت اندر فرمانروای علوی عالم گاو کام دهین سپرده۔ انچه هیچ اهم سرانجام بیاید۔ راجه را آز درگرفت وخواهش آن گاو نمود۔ او پاسخ داد که بے فرمان اندر خواهش نتوان پذیرفت وشکوه دنیوی نتوان بدست آورد۔ بخشم درشد وبه پیکار درآمد۔ چندانکه لشکر با فراهم آورد وآویزشها نمود کارے از پیش نبرد۔ آخر شبی پنهانی آمد۔ جمدگن را از هم گذرانید و از گاو ونشانی نیافت۔ رینکا پسر خود پرسرام را طلب داشته رسوم مسافران ملک تقدس بجا آورد وخود را بآئین خویش بسوخت وآن فرزند را بکین توزی برگماشت۔ پرسرام به نیروی قدرت ابداعی به پیکار راجه رفت۔ بیست ویکبار عرصهٔ نبرد آراسته گشت۔ آخرین بار راجه قالب تهی کرد وسلطنت بدیوتها باز گردید۔ زرهاے عالم فراهم آورده درجگن خیرات نمود وسپس دست از همه باز داشته بگوشهٔ تنهائی برگزید ✤

چنان پندارند که هنوز زندگانی دارد ودرکوه مهندر از زمین کوکن نشان دهند ✤

رامٌ اوتار

چنان برسرایند که راون نام ازگروه راکس یعنی دیو بدو پشت به برهما میرسد۔ خدیو ده سر وبیست دست بود بکوه کیلاس ده هزار سال بریافتگری بنشست وسرها یکی پس از دیگرے درین راه برافشاند۔ آرزو آنکه فرمانروای هر سه لوگ یابد۔ قدسی ذات به پیکر درآمده خواهش پذیرفت۔ دیوتها از فرمان پذیری بستوه آمدند۔ به پیشین روش برانگندن او را درخواستند۔ پذیرفته آمد وانجام کار برام نامزد شد تاآنکه درجگ ترتیا ماه چیت شکل پچه تتهه نومین درشهر اوده ازشکم کوشلیا زن راجه جسرت بزاد۔ سرآغاز آگهی فنون شناسائی اندوخت ودست از همه باز داشته دشت نوردی پیش گرفت وبریازنگری پرستش جاها زندگی را بپیرایهٔ دیگر بست۔ فرمانروای جهان گشت وراون را آنگونیستی فرستاد۔ یازده هزار سال اورنگ نشین بود وشایسته آئینها برنهاد ✤

کشن اوتار

(بکسر کاف وسکون شین منقوطه ونون)۔ بیشتر ازین بچهار هزار سال وکسری اگرسین جادون مرزبانی داشت ومتهره تختگاه۔ کنس پور او چیره دستی یافت وپدر را ازکار بازداشته دست ستمگری برکشود ونیز جراسندھ وسیس پال ودیگر فرمانروایان قوم دیت ستم از اندازه بردند۔ زمین برنج درشد وبپیکر گاو گرفته با برهما فریاد کشن شتافت وبه برانداختن ایشان خواهش نمود۔ پذیرفته آمد وبه کشن حواله شد۔ گویند اخترشناسان بکنس آگهی دادند که درین نزدیکی یکے برآید وکار او سپرے گرداند۔ از جانش شکری نوزادگان نزاپش نهاد هر سال خون چندین طفل بیگناه ریخته آمد تاآنکه دیوکی خواهر او را به بسدیو جادون کدخدائی کردند۔ درین هنگام آوازی شنود که هشتمین

فرزند او آنرا جان بشکرد - هردو را بزندان درنشاند وهر پسرے که زائیدے بہ نیستی سرافرستادی - در سرآغاز کلجگ ماه بهادون کشن بچهه تتهواشتمین در شهر متهره نزدیک دار الخلافه آگره چهره هستی برافروخت وغفلت برپاسبانان چیره شد - زنجیرها کشاده و درها واگردید - نوباوه بسخن آمد که آنروے آب جون درخانه نند اهیر همین زمان دختر شده ومردم را خواب برده - بردمرا آنجا گذار - وآن دخت را برگیر - بسدیو چون روی بدان کار نهاد دریا پایاب گشت وفرموده بجا آمد - نخست در تیرساگی کنس را از هم گذرانید واگرسین را از بند رهائی داده بر مسند فرمانروائی نشاند وبدگیر ستمگاران آونیز شها نوده برانداخت *

صد و بیست[1] وپنج سال زندگانی کرد - شانزده هزار وصد وهشت زن داشت واز هر یک ده پسر ویک دختر پدید آمد - وهرکدام چنان میدانست که همگی شب با او بود *

بوده اوتار

در کلجگ ماه بیساکه شکل پچهه تتهوستمین در شهر کتا[2] خانه راجه سدهودهن[3] نژاد رامچندر از شکم مایا بزاد - گویند چون جگهنا بسیار شد وفراوان جانور بکشتن رفت بشن خواست که بانسی پیکر درشده آئین بیدها وجگهنا را نکوهش نماید - ازین رو دران سال برفراز پیدائی برآمد - وصد سال زندگانی کرد چنانچه لختی حال او گذارده آمد *

کلکی اوتار

(بفتح کاف وسکون لام وکسر کاف وسکون یای تحتانی) - در آخر کلجگ ماه بیساکه[4] شکل پچهه تتهودسمین در شهر سنبل از خانه بشن جس برهمن از شکم زن او جیوتی[5] بزاید وصد سال بزید *

گویند روزگاری آید که فرمانروائی دادگر نماند وبدکاری فزونی گیرد وغله گرانی پذیرد وعمرها کوتاه گردد - بیش از سی سال نزیند ومرگ فراوان شود - ایزد بیهمال برای چاره گزینی بدان الفتی صورت برآید وجهان را بدادگری آباد گرداند *

برخی چهار ده دیگر افزوده اوتار را بیست وچهار برگذارند - ودر احوال هریکی نامها پرداخته اند وشگرف داستانها برگذارده *

گوناگون مردم پیکر اینان از زر وسیم وجز آن برساخته محراب پرستش گردانند لیکن جز ده بوده بودن اوتار نگرایند *

ناپاک

شراب - خون - منی - براز - بول - آنچه از دهن وبینی وگوش وچشم برآید - عرق - موی - ناخن جدا شده - استخوان جانداری که خوردن آن روا نبود - زن حیض دار ونوزاد ای بدتی که گذارده آید - جانور مرده - ناخوردنی - کناس - خر - سگ - خوک - غبارے که از خر وبز ومیش وجاروب خیزد[6] - خاکی که از دامن افشانند - کننده پنج گناه بزرگ - آنکه با آنها بسازد - زاغ - مرغ - موش - خواجه سرا - دود آدم سوخته - گاذر - صیاد - ماهی گیر - بازیگر - خمار - جلاد - دباغ - رنگریز - چرم گر - روغن گر *

اختلاف (۱) در [ه گ] نیست (۲) [ک گ ص] کتا [ت] کنا [ش] کہا (گدھا) [ه د] گیا (۳) [ک] سدهودن [ص ش ت] سدودهن (۴) [ه] ماگه [ش] بهاکه [ت اص] بهاگن (۵) [گ] جیوودها [ش] جیوولی [د] جیوتی [گ] اوجسروتی [ت ا] اوجیورتی (۶) [ک ت اص] دامن *

خوردنی خود بپز دیا زن او.

و پیش از خوردن باید که زمین نشستگاه را بدانسان اندایند و بی فرش بر و نشینند مگر آنکه صندلی باشد یا تختهٔ[1] چوبین پیشین آسا برهنه شود.

سپس پنج کار ناگزیر شمرند - لختی بید خواندن - و برای گذشتگان آب افشاندن - و قدری طعام پیش بت آوردن - و بنام دیوتها بر زمین انداختن - و بدرویش دادن - اول خردسالان پس خویشاوندان کام برگیرند - بعد ازان خود بخورد و با کسی هم کاسه نشود اگرچه خردسال باشد - و جز پزنده دیگرے خوردنی دران انجمن نیارد - اگر ناگهانی دست او بیکی رسد یا از دیگران بدو هر خوردنی که در دست داشته باشد در اندازد و از سر نو غسل کرده بخوردنی آوردن شتابد مگر آنکه زن باشد که او را دست و پا شستن بسند آید - پزنده از همه واپس بخورش پردازد و در آب خوردن نیز هر کس را جداگانه آوندی باشد.

پیشتر رسم آن بود که برهمن از خانهٔ برهمن و کهتری و بیس خوردی و کهتری نیز از خانهٔ غیر شودر تناول نمودی و همچنین بیس - و درین دور کلجگ هر کدام از خانهٔ غیر جنس نخورد - و بیشتر ظروف خوردنی از برگ درخت سازند و از زر و سیم و برنج و روئین نیز - و از مسین و گلین و سنگین پرهیزند - و همچنین در آوند شکسته خوردن و در برگ درخت بر و پیپل و آک نکوهیده شمرند - و در روزی یا شب دوبار نیکو ندانند.

آئین روزه

فراوان گونه باشد لیکن چیزے برگذارد - نخست اینکه در شبانروزی نخورند و نیاشامند و آن در سال بیست و نه روز ناگزیر انگارند - دو اکادسی در هر ماه[2] - و روز سیوراترات - و روز چتر دسی شکل بچه بیساکه که نرسنگه پیدائی گرفته - و روز ترتیا شکل بچه بیساکه که روز زادن پرسرام است - و نومین شکل بچه چیت روز تولد رام - و روز ولادت کشن اشتمین کشن بچه در بهادون[3] - و برخی درین ایام از غله تنها پرهیزند و طائفهٔ تفصیل بر نهد - دوم شب بخوردنی پردازند - سوم جز آب و میوه و شیر بکار نبرند - چهارم شبانروزی یکبار بخورش رو آرند و دران میان آب ننوشند - پنجم در همگی شب و روز بخواهش خود نخورند - اگر یکے بران دارد بیش از یکبار نپردازند - ششم چاندراین (بجیم فارسی و الف و نون خفی و سکون دال و را و الف و فتح یای تحتانی و نون) و آن بر پنج گونه - غرهٔ یک لقمه بکار برد و هر روز یکے افزاید تا پانزده روز - سپس بدان نمط پایان ناف و لمرد سی لقمه بخورد و سپس یک یک کم سازد و تا پانزدهم بیک لقمه رسد - و بعد ازان یک یک زیاده گوید سپس خاک مالد این چنین برگذارند هر نیمه روز سه لقمه خورد و بجز آن دست نیالاید - یا هر نیمه روز هشت لقمه گاو بمالد و پس شیر آن و چهار شبانگاه - یا دویست و چهل لقمه بر وشی که خواهد بخورد - اندازهٔ لقمه از بیضهٔ طاوس - هفت آب دریا نوشته این روزه پیوسته صبح و نیمروز و شام تن شوئی کند - هفتم دوازده روز چیزے نخورند و به تنها آب پاک گردد روز سه روز نیم در هر روز یکبار اندک بخورند و سه روز دیگر شب یکبار و سه شبانروز غ دمرغ و موشش د سه شبانروز هیچ نخورند - نهم سه شبانروز زیاده بریک کف دست نخورند - و سه با در شو و شستا و شو گرایند - و سه شبانروز اگر یکے بخوراند همان کفت وار[5] پذیرند - و سه شبانروز هیچ نغسل کنند دگر نه

اختلاف (۱) این جمله در [ک] نیست (۲) [ک] در ماهه (۳) [ک گ ش] ساون [د] سلخ نیست (۴) [ش ن ف ا] [ش] پذیرند [ع] برند [ک] بریزند [ش ن ف ا] پرهیزند [د] البسه برد.

جز آب گرم درون نفرستند - و سه شبانروز تنها شیر گرم بکار برند - و سه شبانروز روغن زرد گرم - و سه شبانروز آتش افروزند و از روزنه که باد گرم آید دهن خود را وا داشته آنرا درکشند - یازدهم در پانزده روز سه شبانروز جز برگ نخورند و سه شبانروز جز انجیر هندی غذا نسازند - و سه شبانروز تخم نیلوفر بسنده کنند - و سه شبانروز برگ بیل - و سه شبانروز آب علفی که آنرا دابه خوانند - دوازدهم در هفته شش روز یکی از پنج چیز گاو بسنده کنند - بول - سرگین شیر - جغرات - روغن - و آب - هفتم روز از همه خود را بازدارند ✦

در هر گونه روزه گوشت عدس لوبیا عسل قند سیاه نخورند - و بزمین خواب کنند - و سولی[(1)] و چوپه و مانند آن نبازند - و در شب هم بزن نزدیکی ننمایند - روغن نمالند - ریش و جز آن نتراشند - و روزانه خیرات و دیگر نیکو کاریها پردازند ✦

شمارهٔ گناهان

اگرچه بکالبد گفت درنگنجد و تفصیل آن نامه برنتابد لیکن همه را هفت پایه نهاده اند -

نخست افزون از پنج بود و چاره پذیر نشمرند - برهمن کشتن - با مادر مجامعت کردن - شراب خوردن برهمن و کهتری و بیس لیکن شودر را گناه نبود (و برخی شراب را سه گونه گویند - از برنج و مانند آن - از مهوه و مثل آن - از قند سیاه و بسان آن - برهمن را هر سه نکوهیده باشد و کهتری و بیس را نخستین -) و ده ماشه طلا دزدیدن و یک سال یکی ازین چهار بدکاره[(2)] بسر بردن ✦

دوم دروغ در نسب - و شکایت یکی پیش پادشاه بردن - و دروغی ساختن اوستاد - هر سه به برهمن کشتن نزدیک - زنا بهمشیره و باکره و حلال خور و حرم گرو و نگر بند و نطوه و ماهی گیر و بهیل و زن دوست و زن پسر بسان دوم - فراموش گردانیدن بید و کم گرفتن آن - و گواهی دروغ - و کشتن خویشان - و خوردن حرام بمنزلهٔ سوم - خیانت در امانت - آدمی و اسپ و جواهر و نقره و زمین و زر دیدن بشابهٔ طلا دزدی ✦

سوم گاو کشتن - و بدیگر زنان زنا کردن - و دزدیدن اشیای دیگر - و کشتن زن[(3)] کهتری و بیس و شودر - و جادو کردن - و مردم آزاری - و باج ستدن - و دلاله و قوادی و مشاطه بودن - و شعار لولی گزیدن و آنرا دستمایهٔ زندگی گردانیدن - و از پرستاری اوستاد و بید روا داشتن - و افزونی در سود چنانچه گزارش یافت - و با زرگانی برهمن و کهتری (و اگر ناگزیر شود از سودای روغن - نمک شیرینی - خوردنی پخته - کنجد - سنگ - جاندار - سرخ پارچه بسن ساخته باشد - کتان - پشمینه - میوه - دارو - سلاح - زهر - گوشت - خوشبو - شیر - شهد - جغرات - شراب نیل - آب - چرمینه - سبزی) - و سه گانه وام بر نگذاردن آن دیوتها و آن جگن کردن است آن پیران و آن بید خواندن ... نیاگان تولید[(4)] نسل - و زنار بهنگام نبستن - و با دستگاه بخویشان نپرداختن - و پسر و زن و باغ و چاه و کولاب ... و دستی از ... زمین کندن بی تقریب - و خاص برای خود خوردنی پختن - و دگر دینها خلاف کیش خواندن - و ... برهمن ... و کدخدا شدن برادر خرد پیش از بزرگ - اینها را بگناه کشتن برابر شمرند ✦

... دوری ... نمودن - اغلام کردن - برهمن آزردن - شراب و بول و براز نوشیدن[(5)] ✦

---

(1) [ک] سلی - لفظ سولی در هیچ فرهنگ مندرج نیست و تخیل که مراد از سود سکگو باشد که بیان آن در نفایس اللغات نوشته است (2) ... بدکار (3) [ک] کشتن زن یا کهتری و بیس الخ (4) یعنی وام نیاگان و آن تولید فرزندی نسل نیاگان باشد [ک] ... (5) [ک ش] ... نوشیدن [ک] پوئیدن ✦

پنجم کشتن فیل واسپ وشتر وآهو وبز وگوسفند وگاومیش ونیله گاو(۱) وماهی وخر وسگ وگربه(۲) وخوک ومانند آن ـ وزن از گروهی که بر ایشان مقرر نشده شدن مثل حلال خور وجز آن ـ وبازرگانی بیشین چیز بابی ضرور ـ ودروغ گفتن ـ ونوکر شودر شدن ❁

ششم ریزه جانوران چون مورچه کشتن ـ واز دست باده پیمایان آوند او خوردن ❁

هفتم دزدیدن میوه وگل وهیمه ـ وسراسیمگی در بزرگ کارها ❁

وهر گونه را پاداش نگاشته اند تا بدان کارکرد از وبال رهائی یابند چنانچه گویند هر که برهمن راجان بشکرد به بدن آهو یا سگ یا شتر یا خوک درآید ـ چون پیکر انسانی گیرد بیمار بهار رسد وبد ودر سخت رنجوریها نقد زندگی درباز د ـ چاره آنست که گوشت وپوست خود را لخت لخت بآتش دراندازد ـ یا دوازده سال ترک خانمان نماید وکاسه سر آدمی گرفته بدریوزه گری برآید وکوچه بکوچه ودر بدر زشت کاری خویش برگوید اگر بنادانستگی بود ورنه بیست وچهار سال ❁

ناستوده کردار درونی

اگرچه فراوان برگذارند لیکن دوازده را نکوهیده تر شمرند ـ کرود (بضم کاف ورا وسکون واو ودال وهاے خفی) زبردست خشم شدن ـ لوبه (بضم لام وسکون واو وفتح با وهاے خفی) خواهش ناهنجار جاه ومال ـ دویکه (بضم دال وکسر مجهول واو وسکون یاے تحتانی وکاف وهاے خفی) بدخواهی مردم ـ راگ (برا والف وفتح کاف فارسی) دوستی صوری لذات ـ مان (بمیم والف وفتح نون) خود را بهتر از مردم دانستن ـ موه (بضم مجهول میم وسکون واو وفتح ہا) بیدانشی ـ مد (بفتح میم ودال) مستی باده ومال وجوانی وسرداری ودانائی ـ شوک (بضم مجهول شین منقوطه وسکون واو وفتح کاف) از رفتن مال وآبرو وناموس وجدائی دوستان بغم درشدن ـ متو (بفتح میم وضم تاے فوقانی مشدد وفتح واو) کالاے دنیا از خود دانستن ـ اهنکار (بفتح همزه وہا ونون خفی وکاف والف وسکون را) خویشتن بینی ـ بهی (بفتح با وہای خفی ویای تحتانی) نترسیدن جز از خدا ـ سرکه (بفتح ہا وسکون را وفتح کاف وہای خفی) از خوبی خود وبدی دشمن خوشدل شدن ❁

همگی تکاپوی جویندگان ایزدی شناخت آنکه نخست خود را ازین دوازده باز دارند تا بشایستگی گرامید رسیدگی شوند ❁

وبرخی نگاشته اند همگی نکوهیده کردار بده باز گردد ـ آنچه بدل گزند رساند از خواسته(۱) ستانی دیگران وجز آن ـ سگالش بدی ـ بد دانستن برگزیدگان ایزد ـ وناستوده جوید ورستدن مال کسان ـ آزردن بیگناه ـ پیوستن بزن بیگانه ـ وزبانی جرم چهار بدی مردم گفتن ـ سخنان پریشان گذاردن ❁

ایزد توانا ازین ده چیز باز داراد وبسرچشمه مقصود رساناد ❁

بزرگ پرستش کدها

اگرچه ژرف نگهان دوربین حقیقی سعادت فراهم آوردن گرامی خوها انگارند

اختلاف نسخ (۱) [نوک دست ا] نیله گاد [س] نیل گاد (۲) [ک] کوته پاے ❁

خواسته معانی ... گرفتن مال ... چه خواستن ... مال و زر ... ۱۲

بجاید ـ یا سر ...
... لند ـ وبرخی بجا ...
... نجور دیا چهار ...
... ن برنگذرد ـ دیگر
... نیا شامند ـ هشتم در
... تا کسی نخوراند نخور
... وزر در شب بدین رو
... نخورند ـ ونهم سه شبا
... نون (۴) [۲] ...

پرستش جای ایزدنشمارند لیکن روحانی ثمرپیشگان[1] از نغز شناسی مردم نژاد برخی جاها را بدان نام زدشناس گردانیده اند و غنودگان غفلت را از خواب برآورده هنگامهٔ خداجوئی گرم ساخته دست آویز دریافت نیکان سرانجام داده اند و بسیج سفرها سرمایهٔ کشایش کار انگاشته - آنرا بر چهار گونه گذارند -

نخستین دیو (بفتح دال وسکون یای تحتانی وفتح واو) منسوب به برمها وبشن ومهادیو - وهمین این بیست وهشت دریا بدین ترتیب - گنگا (بفتح کاف فارسی ونون خفی وکاف فارسی والف) - سرستی (بفتح سین وسکون را وضم سین وکسر تاے فوقانی وسکون یاے تحتانی) - جمنا (بفتح جیم وسکون میم ونون والف) نربدا (بفتح نون وسکون را وفتح با ودال والف) - بیاسا (بکسر با ویای فارسی والف وسین والف) مشهور به بیاه - تبستا (بکسر با وفتح تای فوقانی وسکون سین وتاے فوقانی والف به سجهت روشناس کوشکے (بفتح کاف وسکون واو وفتح شین منقوطه وکسر کاف وسکون یاے تحتانی) رود بیست نزد رهتاس پنجاب وبرخی در نواحی گڈھی شرقی دیار نشان میدهند - نندا وتی (بفتح نون ونون خفی ودال والف وفتح واو وکسر تاے فوقانی وسکون یاے تحتانی) - چندر بهاگا (بفتح جیم فارسی ونون خفی وفتح دال وسکون را وفتح با وهاے خفی والف وکاف والف) به چناب زفانزد روزگار - سریو (بفتح سین ورا وضم یاے تحتانی وسکون واو) به سرو مشهور - ستیوتی (بفتح سین وکسر تاے فوقانی مشدد وفتح یاے تحتانی وواو وکسر تای فوقانی وسکون یاے تحتانی) - تاپی (بتاے فوقانی والف وکسر باے فارسی وسکون یای تحتانی) به تپتی نامور برهانپور برساحل او - پاراوتی (ببای فارسی والف ورا والف وفتح واو وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی) - پاساوتی (بباے فارسی والف وسین والف وفتح واو وکسر تای فوقانی وسکون یاے تحتانی) - گومتی (بضم کاف فارسی وسکون واو وفتح میم وکسر تاے فوقانی وسکون یاے تحتانی) نزد دوارکا[2] گنڈکی (بفتح کاف فارسی ونون خفی وفتح دال هندی وکسر کاف وسکون یاے تحتانی) سلطان پور صوبه اوده برساحل او - باهدا (ببا والف وضم ها ودال والف) - دیوکا (بکسر مجهول دال وسکون یای تحتانی و کسر واو وکاف والف) - گوداوری (بضم کاف فارسی وسکون واو ودال والف وفتح واو وکسر را وسکون یای تحتانی) بان گنگا نیز گویند - پٹن دکھن برساحل او - تامرپرنی (بتای فوقانی والف وفتح میم ورا وفتح بای فارسی وسکون را وکسر نون وسکون یای تحتانی) در اقصای دکھن - مروارید از و پدید آید - چرمنوتی (بفتح جیم فارسی وسکون را وفتح میم ونون وواو وکسر تاے فوقانی وسکون یای تحتانی) - اورنا (بضم همزه وسکون واو وراو ونون والف) نزد بنارس - اراوتی (بکسر همزه ورا والف وفتح واو وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی) به راوی - لاهور برساحل او - ستدرو (بفتح سین وتای فوقانی وضم دال مشدد ورا وسکون واو) مشهور به ستلج - لودیانه برکنار آن - بهیم رتهی[3] (بکسر با وهای خفی وسکون یاے تحتانی وفتح میم وکسر تاے فوقانی وهاے خفی وسکون یاے تحتانی) واورا بهیما نیز گویند - در دکھن - پرنه سونا (بای فارسی وسکون را وفتح نون وهاے مکتوب وضم مجهول سین وسکون واو ونون والف) - ونجرا (بفتح واو ونون خفی وفتح جیم ورا والف) در دکھن - اَمجپا (بهمزه والف وفتح جیم فارسی وکسر میم ویای

حاشیه: ...ر سانہ انشا ... ا ... ب برہا ... از بالان ... ورنتی از ... بکاردن برہمن ... جارم ... نون (۱) [ک ن] ... (۲) [ک ن ا ر] ... ... نغد (۵) [ک ن]

(۱) همچنین در [ا ک وش گ] ودر [ت ا ن] الفاظ نزد دوارکا ونام دریای گنڈکی نیست - وجز سلطانپور صوبهٔ اوده اوبس از املای نام گومتی نوشته - وهمچنین هست (۲) [ک ت ا ن] بهیم رتی - واعراب موافق آن -

تحتانی مشدد و الف) - برخی سنده را نیز شمرده لیکن پایه پایه بناشد ؛

و هر کدام ازین دریا ها را یکے ازان دیوتا نامند و جدا گانه خاصیتها بر گذارند - و برخی جاها را که بر کنار این رودبارهاست بزرگتر دانند چنانچه قصبه سورون که بر کنار گنگاست - دوازدهم ماه اگهن خلقی انبوه گرد آیند ؛

و چندی شهرها را از دیو شمرند ؛

کاشی به بنارس زبانزد روزگار - از شهر تا پنج کروه از چار سو پرستش جا دانند - اگرچه همگی سال بزیارتگری روند لیکن در سیورات از دور دستها فراوان مردم فراهم آیند - و برای فروشدن گزین ترین جاها پندارند - گویند مکت چارگونه باشد - یکی سالوکی[1] (بسین و الف وضم لام و سکون واو و کسر کاف و فتح یای تحتانی) از هشت[2] پایها گذشته بمقام کیلاس جای گیرد (بفتح کاف و سکون یاے تحتانی و لام و الف و سین) - گویند چون آدمی به نیکو کارے به بهشت خرامد باز بدنیا گذاره نماید و پس ازین چندین دور چون بدان مقام رسد از انجا باز فرود نیاید - آنرا نیز مکت شمارند - دوم سارو پے (بسین و الف وضم را و سکون واو و کسر باے فارسی و فتح یاے تحتانی) - چون بعنصری صورت ایزدی بر آید باز نگردد - سوم سامیپی (بسین و الف و کسر میم و سکون یاے تحتانی و کسر باے فارسی و فتح یاے تحتانی) نیروے خوب کردار پس از گسیختن[1] هستی پیوند در خدمت گزینان الٰهی در آید و بازگشت نباشد - چهارم سایج (بسین و الف وضم یای تحتانی و فتح جیم مشدد) از همگی منازل گذشته بمکت حقیقی جاوید سعادت اندوزد - و زمین بنارس را چهار قسم ساخته اند - و دو بخش را خاصیت آن ست چون جانور دران نقد حیات بسپرد به چهارمین مکت رسد و در بخشی لبومین و در حصه بدومین ؛

اجودهیا (بفتح همزه وضم مجهول جیم و سکون واو و کسر دال و هاے خفی و یاے تحتانی و الف) به اوده مشهور - از مشرق تا چهل کروه معبد شمرند و از شمال تا جنوب بیست کروه - در نهم شکل پچهه ماه چیت هنگامهٔ پرستش فراهم آید ؛

اونتکا (بفتح همزه و واو و نون خفی و کسر تاے فوقانی و کاف و الف) اُجین - از هر سوی دو کروه پرستشگاه پندارند - و در سیورات بس هجوم شود ؛

کانتی (بفتح کاف و الف و نون خفی و کسر تاے فوقانی و سکون یای تحتانی) در دیار دکهن - و از هر طرف بیست کروه عبادت جا انگارند - هر سه شنبه که هشتم ماه هندی او فتد فراوان کس بزیارتگری فراهم آید ؛

متهرا (بفتح میم و سکون تاے فوقانی و هاے خفی و را و الف) - در چهل و هشت کروهِ آن پرستش رود - بیش ازانکه زادگاه کشن شود بدو نیایش داشتند - در بیست و سوم ماه بهادون و پانزدهم ماه کاتک انبوهی بر افزاید ؛

دوارکا (بضم دال و واو و الف و فتح را و کاف و الف) چهل کروه در طول و بیست کروه در عرض بزرگ پندارند - در روز دیوالی جهانیان رو بطواف آرند ؛

مایا (بمیم و الف و یاے تحتانی و الف) مشهور به هردوار (بفتح ها و سکون را و ضم دال و واو و الف و را

اختلاف (۱) [ت ا ض] سالوکی لاس - و اعراب موافق آن (۲) [ع د] بهشت ؛

۵۷

بر کنار دریای گنگ - تا شرده کرده بدر از اپرستشگاه باشد - دہم ماه چیت فراوان مردم گرد آیند ٭

و این بفتگانه شهر را ہفت پری[1] نامند ٭

پیاگ (بفتح بای فارسی ویای تحتانی والف وکاف فارسی) امروز به الهاباس روشناس - وازہر طرف تا بست کروہ نیایش گاه دانند - گویند که آدمی بہر خواہشی درینجا فرد شود درد گیر زاد کامیاب آید - ونزد این گروه ہر که خود را بکشد تمنایان زندگی سترگ گراید مگر درینجا فراوان ثواب اندوزد - واین راہگی سال بزرگ داشت نمایند لیکن در ماه ماگھ[2] بیشتر ٭

نگرکوٹ (بفتح نون وکاف فارسی وسکون را وضم مجہول کاف وسکون واو وفتح تای فوقانی ہندی) ہشت کروه در ہر طرف ادوو دانند بیشتر ماه کنوار وچیت سجاسب[3] شکل بیچ[4] فراوان مردم فراہم آیند ٭

وکشمیر را نیز ازین گونه بر شمرند وبمہادیو منسوب سازند وچندین جاہاے آنرا اعتبار افزون بخشند ٭

قسم دوم معابد آسر (بہمزه والف وضم سین وفتح را) وآن پرستش جاہا را نسبت به دیت دہند (بفتح دال وکسر یاے تحتانی وفتح تاے فوقانی) - این گروه در بسیاری امور با دیوتہا انباز لیکن دیوته سقر سرست وانہا چشم تم بہ پیکر ہیولی افزا بر آیند - واین معابد را در پاتال نشان دہند ٭

قسم سوم آرکھ (بہمزه والف وسکون را وفتح کاف وہای خفی) معابد رکھیسران (بفتح را وکسر کاف وہاے خفی وسکون یاے تحتانی وضم سین ورا) - طائفه از آدمیان که به نیروی ریاضت گری ونیکو کاری بپایه والاے ایزدی تقرب رسند - وپرستش گاه ایشان از ہزاران افزون بر شمرند - از انها نیمکھار (بکسر نون وسکون یای تحتانی ومیم وکاف وہای خفی والف ورا) - پھکر (بضم بای فارسی وسکون ہا وفتح کاف ورا[5]) - خوشاب - بدری (بفتح با وکسر دال مشدد ورا وسکون یاے تحتانی) ٭

قسم چہارم مانکھ (بمیم والف وضم نون وسکون کاف وہای خفی) منسوب بمردم نژاد که نیروی شایسته کاری اگرچه بپایه سومین نرسیده اند لیکن از دیگر مردم برتری یافته - واین نیز فراوان باشد - ازان میان کرکھیت (بضم کاف وسکون را وکاف وہای خفی ویاے تحتانی وتاے فوقانی) - تا چہل کروه ازین دانند وہنگام کسوف وخسوف بس مردم فراہم آیند ٭

وبرای طواف ہر کدام آئینی چند قرار داده وگوناگون نتایج برگذارند ٭

ای جویای آگہی ازین داستان ہندی پندی برگیر وقدم فراتر نه - ہر ذره از ذرات ہستی پرستشگاہی است والا - ایزد تعالی ہمگنان را از سراسیمگی وہمی کثرت رہائی دہاد ٭

آئین کدخدائی

ہشت گونه بود - براہمی (بفتح با ورا والف وسکون ہا وکسر مجہول میم وفتح یاے تحتانی) - پدر دختر با[6] دیگر بزرگان قبیله رفته داماد را بخانه خود آورد وہنگامه فراہم آید - ورنه جد ورنه برادر ورنه یکی از خویشان ورنه مادر بروے مردم برگوید فلان دختر بفلانے دادم - داماد دران انجمن پذیرائی نماید - وافسونہا وہومہا بکار برند - وقرار یابد[7] که مادرش پسر زاده باشد - وخرد از شوہر بود - ومرد عنّین[8] نباشد -

اختلاف (۱) [ک وگ] ہفت پری در دیگر نسخ ہفت پری (۲) [ک گ ش د] ماگہ [ک] میاگه [ت امن] بیاگه (۳) [ت من ا] کنوار وچیت (۴) بیان این وتامین تیره اسرپا می (۵) ہمچنین مد [۶] [در دیگر نسخ] کاف وبا) خوشاب بدری از [۶] [ک] با (۷) ہمچنین در [ک ش ی] [ک] قرار یابد که خرد تر از شوہر بود ومرد عنی نبود [ت من ی] قرار یابد که مادرش پسر زاییده باشد ودختر از شوہر خرد بود وہمه عیش نبود (۸) [ک] عنی [د] غنی [ت] عنین ٭

داز هر سو پیمان بر بندند که برص - دق - گوله[1] شکم - ناسور مبال[2] - بواسیر - اسهال دایمی - نقصان اعضا - جنون - نداشته باشد - و دران سورگاه غمخوار دختر عروس و داماد را بالشوید و هر دو را قشقه برکشد - و در سه آوند برنج و عجزات و شهد با فسونها دمیده و بخورش دهند - و پس ازان آراسته بخلوتگاه برند و نقابی میان خاطب و مخطوب بر سازند - پدر هر یک فرزند را گرفته رو بنجا در کند و برهمن افسونها برخواند - و در دست هر دو برنج و پنج پنج نوفل بر نهد - سپس پرده را دور گردانند و هر کدام بر یکدیگر آنچه در دست دارند نثار نمایند - پس برهمن هر دو دست زن را بدو دست مرد داشته افسون بکار برد و همچنان بر عکس - پس ازان ریسمان خام بر هر دو نهد و پدر دختر دست او گرفته بدو سپارد و چنان برگوید در سه چیز پیوسته میان شما و این نو باوه سعادت انبازی باشد - نیکو کاری - دینداری - آسودگی - بعد ازان آتش افروخته هر دو بگرد آن هفت بار گردند - پیوند زناشوئی بانجام رسد - و پیشتر ازین کار کرد برگشتن ازین پیوند روا بود *

دیو (بفتح دال و سکون یای تحتانی و فتح واو) - در هنگام جگن همه چیز خیر کنند و دختر نیز به برهمن دهند - پیوند باین طرز قرار گیرد و دیگر بآئین پیش انجام یابد *

آرش (بهمزه و الف و سکون را و فتح شین منقوط) - یک ماده گاو و یک نر گاو برگرفته قرار کدخدائی دهد *

راجاپتی (برا و الف و جیم و الف و فتح بای فارسی و کسر تای فوقانی و فتح یای تحتانی) زن و مرد یکجا را بدین پیوند نامزد گردانند *

آسر (بهمزه و الف و ضم سین و فتح را) - فراوان زر با ولیای دختر داده بعروسی برگیرند *

گاندهرپ (بکاف فارسی و الف و نون خفی و فتح دال و های خفی و فتح را و با) - بی آگهی مردم مرد و زن را جوش دوستی سر بر زند و یکدیگر زناشوئی قرار دهند *

راکش[3] (برا و الف و کاف و فتح شین منقوط) شخصی بستمگاری و زور آوری دختر دیگرے بخانهٔ خویش آورد و جفت خود گرداند *

پیشاج (بفتح بای فارسی و سکون یای تحتانی و شین منقوط و الف و فتح جیم فارسی) زنی را بخواب یا بدستی[4] یا بیخبری چیره دست آید و ازین آمیزش بدان پیوند اختصاص گیرد *

و در همه جا دگرگونگی در سر آغاز پیوند است و انجام برهان و تیرهٔ پیشین - چهار نخستین برهمن را سزا و جز درین همه را گنجائی نیست - پنجم بیش و شود را رواست - ششم و هفتم برای کهتری - و هشتم هر چهار را نکوهیده شمرند *

و در برهمن کیش حرف کابین نرود و طلاق روائی ندارد - و در پیشین جگها آئین چنان بود که برهمن دختر هر چهار گرفتی و سه قوم دیگر دختر برهمن بر خود حرام دانستی - و همچنین هر عالی و سافل - و درین دور کلجگ هر کس بجز دختر قوم خویش را نخواهد بلکه هر قسم ازین چهار گونه شاخ در شاخ شده اند و هر شعبه دختر همال خود را خواستگاری کند *

اختلاف (۱) [ت امن] گور (۲) [ی] مبال بی نقطه [ش] میال [ت ا د من] مثال - در [ک] نبت (۳) [ش] راکهش - و اعراب موافق آن (۴) [ی] یا بستی *

برهمن اگرچه فراوانست لیکن هفت[1] گزیده و نژاد هفت رکهیسر - کشیپ (بفتح کاف و شین منقوطه مشدد و بای فارسی) - اتر (بفتح همزه و سکون تاے فوقانی و کسر را) - بهردواج (بفتح با و های خفی و فتح را و کسر دال و واو و الف و فتح جیم) - بشوامتر (بکسر با و سکون شین منقوطه و واو و الف و کسر میم و سکون تاے فوقانی و فتح را) - گوتم (بفتح کاف فارسی و سکون واو و فتح تاے فوقانی و میم) - انگرا (بفتح همزه و نون خفی و کسر کاف فارسی و را و الف) - پلستی (بضم بای فارسی و فتح لام و سکون سین و کسر تای فوقانی و فتح یای تحتانی) - و هر یکی فراوان شعبه - هرگاه درمیان دودمان یکی بزرگی صوری و معنوی فراهم آرد و گیتی چند بر نهد نسل او را بنام او خوانند - و نژاد هر یکرا گل نامند (بضم کاف و سکون لام) - و گوتر نیز گویند (بضم کاف فارسی و سکون واو و فتح تاے فوقانی و سکون را) و آئین چنانست اگر پسر و دختر از یک گوتر باشد هرچند بسیار پشت درمیان آید کدخدائی حرام دانند و هرگاه گل دیگر باشد کدخدائی آن حلال شمرند - و در کهتری و بیش و شودر مدار کدخدائی بر پرو هت - و هر گروهی برهمن خاص ازین هفت قوم دارد - و اگر دختر و پسر را از یک گل پروهت بود ناروا پندارند - و چون پیوند زناشوئی شود زن از گوتر خود برآمده بگوتر شوهر درآید ٭

در[2] سرآغاز این نسبت سلسلهٔ پدران زن و شوهر و مادران ایشان را شماره نمایند - اگر در هر مرتبهٔ پنجم بحساب یکی از دو سلسله باهم رسند هیچ گونه کدخدائی روا نبود - و نیز اگر در دو سلسلهٔ پدری در مرتبهٔ از مراتب یکتائی پدید آید نیز صورت نگیرد - احتیاج[3] بشمارهٔ دو سلسلهٔ مادری نیفتد - و اگر در دو سلسلهٔ پدری زنی درمیان آید در هشتم مرتبه کدخدائی روائی پذیرد - و اگر در[4] هر دو سلسله پدر زنے درمیان آید در پایهٔ ششم خویشی[5] نو صورت گیرد - و همچنین اگر در هر دو سلسلهٔ مادری در ششم جای باهم پیوندند ٭

تا برادر کلان کدخدا نشود خرد برادر را روا نباشد ٭

بهتر آنست که دختر از هشت ساله کمتر نباشد و از ده گذرانیدن ناستوده دانند - و مرد بیست و پنج ساله باید و زیاده از پنجاه سال را بکدخدائی سزاوار ندانند - و غیر از فرمان فرمای جهان را افزون از یک زن روا نداشته اند مگر آنکه زن اول بیمار یا نازاینده باشد یا همه فرزند که از و شود نزید - درین صورت تا ده زن تواند کرد و اگر دهم زن نیز عیبناک برآید دیگر بدان کار نپردازد - اگر زن چنانچه باید باشد و خواهد که زن دیگر بگیرد سوم حصهٔ مال خود را بآن زن اول بدهد ٭

پیشتر رسم چنان بود که دختران راجها را چون میخواستند کدخدا کنند جشنے می آراستند و همسران فراهم آوردی و آن دختر در آن جشن می آمد - هر کرا می پسندید حلقهٔ مروارید و گل در گردن او می انداخت - و این رسم را سیئنبر گویند (بضم سین و فتح یای تحتانی و نون خفی و فتح با و را) ٭

چون زن از حیض پاک شود که روز چهارم است تا دوازده روز دیگر که احتمال علوق است اگر مجامعت کند مرد را غسل ناگزیر شمرند - و در غیر این ایام چنین نباشد و دست و پا شستن بسند دانند - و پیوستن هنگام سرخی نکوهیده بود - و زن درین روزها از کنج خانه بیرون نشود و دست بخوردنی و پوشیدنی مردم نرساند و در پختن چادر نیاید که ناپاکی او بدانها نرسد ٭

اختلاف (۱) [ک] هفت گزیده و نژاد و هفت رکهیسر (۲) الفاظ در سرآغاز این نسبت الخ تا در ششم جای باهم پیوندند در [ک س] نیست (۳) [ح ن ا] جهت - و بقیهٔ عبارت این نسخها بی معنی (۴) این جمله در [ح] نیست (۵) در [د] نیست ٭

ع
یعنی مرتبت نسبت ششمی
که فوق غلط است
(رقم) بجای ۱۲

آئین سنگار

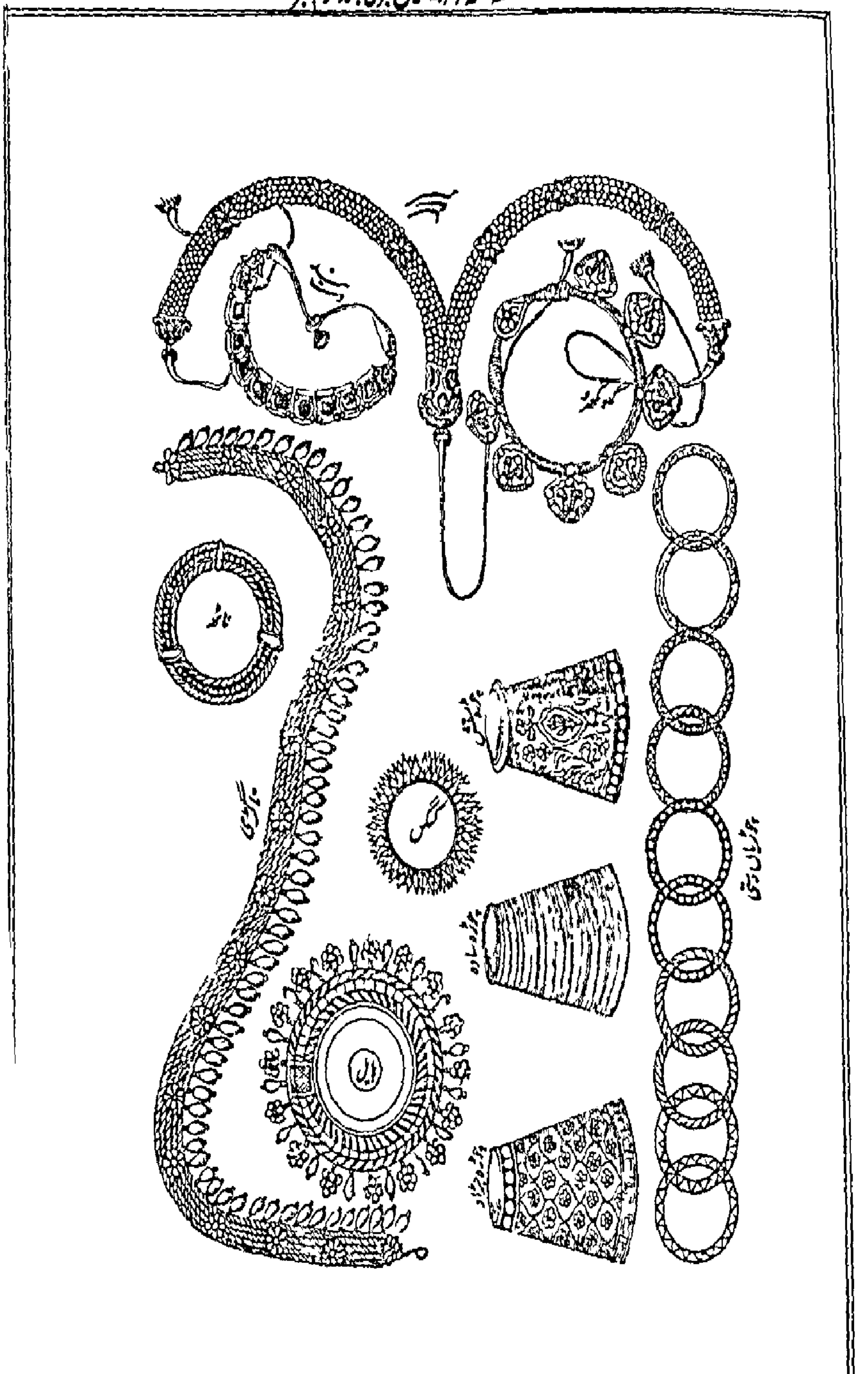
(بکسر سین و نون خفی و کاف فارسی والف ورا) آراستن - مرد بدوازده چیز آراید - ریش پیراستن - تن شستن - قشقه کشیدن - خوشبو و روغن مالیدن - زرّین حلقه بگوش درآوردن - جامه پوشیدن (بند جانب چپ سازند) - کمٹ بستن (بضم میم وکاف وفتح تاے فوقانی هندی - زرّینه الیست بدستار پیوندند) - شمشیر بخود داشتن - جمدهر داندان بکمر بستن - انگشتری بدست کردن - برگ تنبول خوردن - موزه یا پا افزار پوشیدن - وزن بشانزده چیز غسل کردن - تیل مالیدن - موے سر بافتن - تارک بزیور آراستن - چندن اندودن - لباس پوشیدن (وآن گوناگون باشد - برخی را آستین تا انگشتان وچندے را تا آرنج وبیشتر جامهٔ پیشواز بے دامن بود - آنرا انگیا نامند - بفتح همزه ونون خفی وسکون کاف فارسی ویاے تحتانی والف - وبجاے تنبان لهنگا - بفتح لام وسکون ها ونون خفی وکاف فارسی والف - وآن لنگے است لیکن دو طرف او دوخته ونیفه بر سر آن - وبچندین روش برسازند - وبرخی ڈنڈیا پوش باشند - بفتح دال هندی ونون خفی وسکون دال هندی ویاے تحتانی والف - دراز چادریست - بربالاے لهنگا بندند ولختی ازان بر سر کشیده طرف دیگر بکمر پیوندند - واین[(1)] سه پوشیدنی ناگزیر بود - وثروت مندان بربالای این گرانبها برخود آرایند - ولختی معجر وازار نیز پوشند) - وقشقه کشیدن دلبا باشد که بمروارید وزرینه آرایند - ودوده را سرمه آسا بکار بستن - گوشوار آویختن - بینی بزرینه ومروارید پیراستن - زیور بگلو بستن - حمایل از گل یا مروارید آویختن - دست نگارین کردن - کمربندی که زنگولهای خرد مرصع با دپیوسته باشد بکمر پیچیدن - پا بزرینه آراستن - پان خوردن - عشوه فروشی وکارآگهی *

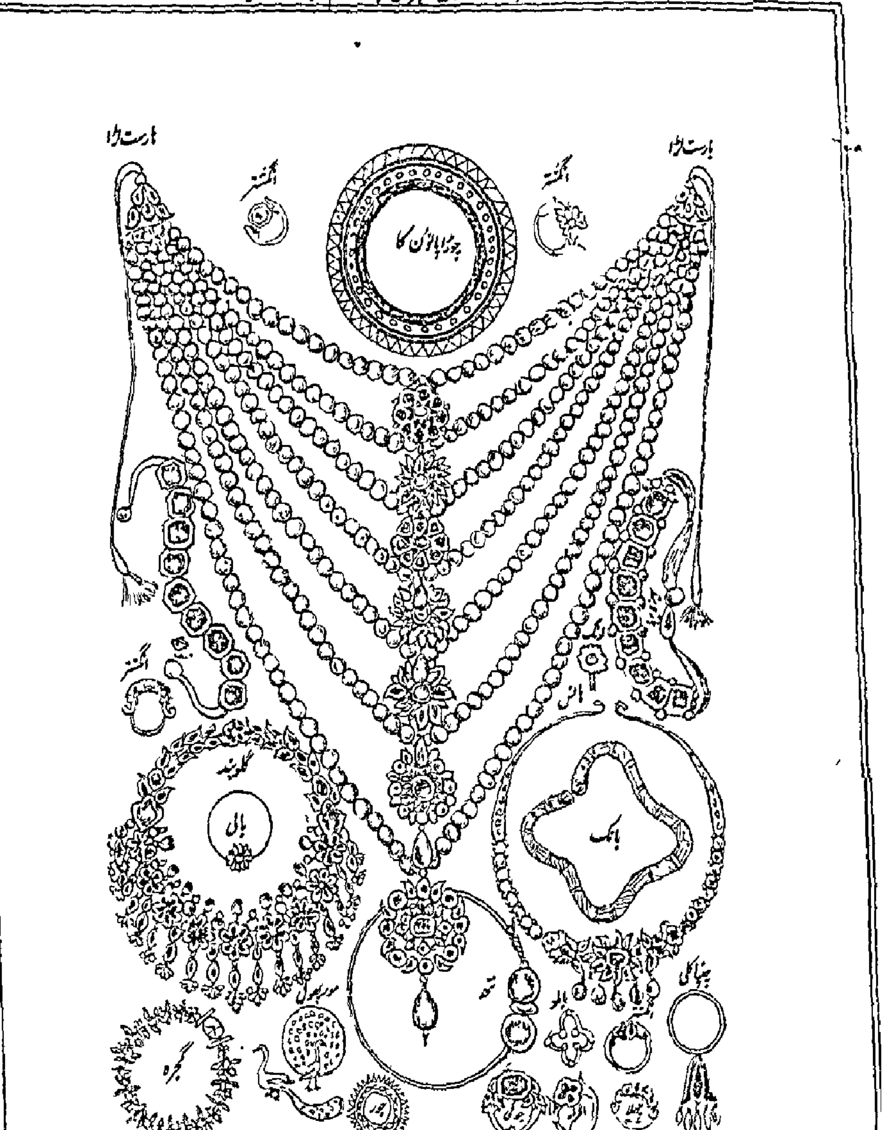
زر

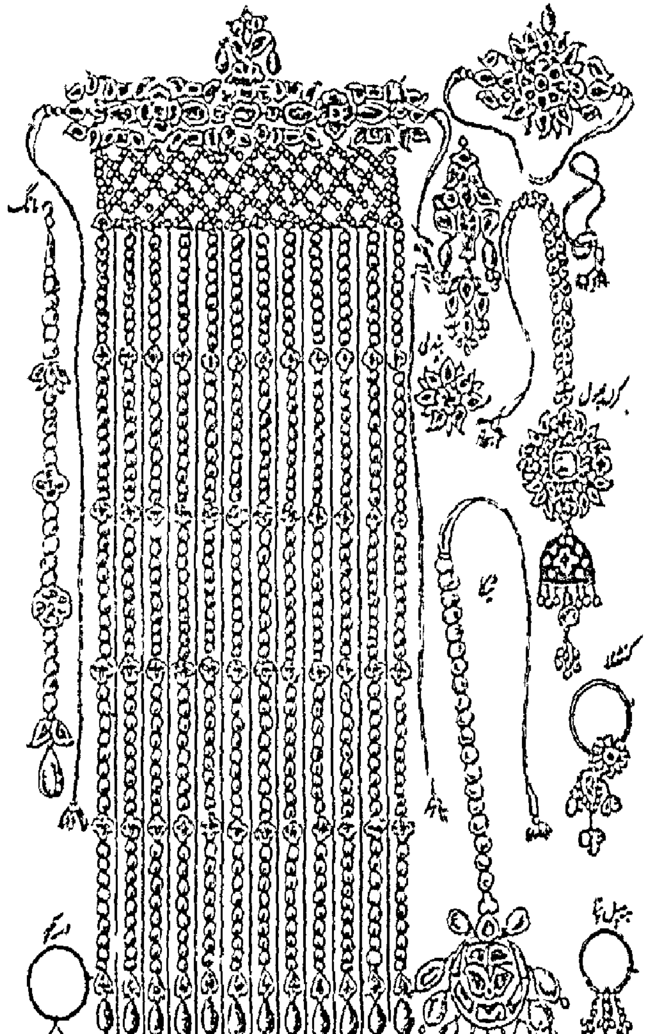
این فراوان بود - لختے ازان برمیگذارد - سیس پهول (بکسر سین وسکون یای تحتانی وسکون سین وضم باے فارسی وهای خفی وسکون واو ولام) بسان گل صدبرگ - زیب افزای سر - مانگ (بمیم والف ونون خفی وکاف فارسی) بر کشادگی موے سر باز دارند حسن افزاید - کوٹ بلادر (بضم کاف وسکون واو وتاے فوقانی هندی وکسر با ولام والف وفتح دال وسکون را) به پیشانی بندند - خداوند پنج کنگره ومیانی دراز - سیهرا[(2)] (بکسر سین وسکون یاے تحتانی وها ورا والف) هفت سلسله وزیاده - از مروارید با گل[(3)] منتظم گردانند وچنان بربالاے پیشانی آرنیزند که رو را در پوشد - بیشتر در جشن کدخدائی وتولد فرزند بکار برند - ٹیکا (بکسر تاے فوقانی هندی وسکون یای تحتانی وکاف والف) محراب آسا جبین آرا - بندلی (بکسر با ونون خفی وضم دال وکسر لام وسکون یاے تحتانی) خردتر از مهر - پیشانی را مزین سازد - کهنٹلا (بضم کاف وهاے خفی ونون پنهان وکسر تاے فوقانی هندی ولام والف) مخروطی - گوش آرا - کرن پهول (بفتح کاف وسکون را ونون وضم باے فارسی وهای خفی وسکون واو ولام) بصورت گل کمربل[(4)] - حسن افزاے گوش - دربچه (بضم دال وسکون را وفتح با وجیم فارسی وهای مکتوب) حلقهٔ گوش - پیپل پتی (بکسر باے فارسی وسکون یاے تحتانی وفتح باے فارسی وسکون لام وفتح

اختلاف (۱) [ف] واین سه پوشیدنی (۲) [ف] سیهوا - واعراب موافق آن (۳) [ک ش] با (۴) [ک گ د] گل فقط [و] کمربل [م ش] مشکربل *

متعلقہ صفحہ ۱۴۴۱ ۔ آئین اکبری جلد سوم نمبر ۱




ہار ستلڑا
انگشتر
چوڑا پاؤں کا
انگشتر
ہار ستلڑا
انگشتر
ہانس
گلوبند
بالی
بانک
گجرہ
چمپاکلی


سہرا مروارید
سیس پھول
مانگ
کرن پھول
ٹیکا

پاے فارسی وکسر مجہول(۱) تاے فوقانی وسکون یاے تحتانی) محرابی شکل - ودر ہر گوش از ہفت تا نہ آویزند -
بالی (بباو الف وکسر لام وسکون یای تحتانی) حلقہ ایست - مروارید در گوش کشند - چنپاکلی (فتح جیم فارسی
ونون خفی وبای فارسی والف وفتح کاف وکسر لام وسکون یای تحتانی) خرد تر از گل سرخ - در بناگوش واستان
حسن نواند - مور بھنور (بضم مجہول میم وسکون واو ورا وفتح بای پنہان ونون خفی وفتح واو ورا) - طاوس
شکلی - نور افروز گوش - بیسر (بکسر مجہول با وسکون یای تحتانی وفتح سین وسکون را) پارچہ طلائیست چین -
بر سر بالاے آن مرواریدی بکار رود ودر سر دیگر زرین تاری کشند وبدان مرواریدی آویزند وتار طلا بہ بینی
پیوند دہند - پھولی (بضم بای فارسی وہاے خفی وسکون واو وکسر لام وسکون یای تحتانی) غنچہ آسا ساق
او بہ بینی پیوندند - لونگ (بفتح لام وسکون واو ونون خفی وکاف فارسی) شکل قرنفل پیکر - بینی آراید - نتھ -
(بفتح نون وتاے فوقانی مشدد وہاے خفی) زرین حلقہ ایست - یاقوت میان دو مروارید وجز آن درو -
بر سوراخ بینی درکشند - گلوبند پنج یا ہفت پارچہ طلا بصورت گل در ابریشم کشیدہ بگلو بندند - ہار (بہا والف
وفتح را) آویزہ گلو است - مروارید را در رشتہ کشند یا چند گل زرین - ہانس (بہا والف ونون خفی
وسین) طوق - کنگن (بفتح کاف ونون خفی وکاف فارسی وسکون نون) دستوانہ - گجرہ (بفتح کاف فارسی
وسکون جیم وفتح را وہاے مکتوب) دستوانہ کہ از مروارید وطلا بر سازند - جوی (بفتح جیم وکسر مجہول واو وسکون
یاے تحتانی) پنج تا زرین جو با بریشم درکشیدہ بہر دو دست بر بندند - چور (بضم جیم فارسی وسکون واو ورا)
بر بالاے بند دست بازو دارند - باہو (ببا والف وضم ہا وسکون واو) این نیز چو روش لیکن لختے کوتہ -
چورین (بضم جیم فارسی وسکون واو وکسر را وسکون یای تحتانی ونون خفی) لختی باریک تر از دستوانہ است -
از ہفت تا نہ فراہم آید - بازوبند - گوناگون بر سازند - تاڈ (بتاے فوقانی ہندی والف ودال ہندی)
حلقہ ایست میان تہی - در بازو کشند - انگوٹھی (بفتح ہمزہ ونون خفی وفتح کاف فارسی وسکون واو وکسر
تاے فوقانی ہندی وہاے خفی وسکون یاے تحتانی) انگشتری - گوناگون سازند - چھدر گھنٹکا (بضم جیم
فارسی وہاے خفی وسکون دال ورا وفتح کاف وہاے پنہان ونون خفی وکسر تاے فوقانی ہندی وکاف والف)
زنگولہاے طلا بزرین تارہا در آوردہ بکمر در پیچید - کٹ میکھلا (بفتح کاف وکسر تاے فوقانی ہندی وکسر
مجہول میم وسکون یاے تحتانی وفتح کاف وہای خفی ولام والف) زرین کمر بست زینت افزا - جیہر (بکسر
مجہول جیم وسکون یای تحتانی وفتح ہا وسکون را) سہ زرین حلقہ ساق آرا - اول چورا (بضم جیم فارسی وسکون
واو ورا والف) وآن دو پارچہ میان کاواک چون بہم پیوندند حلقہ گردد - دوم گوندھنی (بضم دال ہندے
وسکون واو ونون خفی وفتح دال ہندی وہای خفی وکسر نون وسکون یای تحتانی) نخستین آسا لیکن منقشی چند
افزاید - سوم مسورھی (بفتح میم وضم سین وسکون واو وکسر را وہای خفی وسکون یای تحتانی) بسان دومین
بدگرگونگی نقوش - پایل (بپای فارسی والف وکسر یای تحتانی وسکون لام) خلخال - گھونگھرو (بضم کاف
فارسی وہاے خفی وسکون واو ونون خفی وضم کاف فارسی وہاے خفی وضم را وسکون واو) زرین زنگولہای
خرد - در ہر پا شش تار ادر ابریشم کشیدہ میان جیہر وخلخال بر بندند - بانک (ببا والف ونون خفی وفتح کاف)
سہ گوشہ وچہار گوشہ بر سازند - پشت پا را بیاراید - بچھوہ (بکسر با وسکون جیم فارسی وہای خفی وفتح

اختلاف (۱) ہمچنین در نسخ •

وادوهای مکتوب) چون نیمهٔ زنگله - انگشت پا رازینت دهد - انوٹ (بفتح همزه وسکون نون وفتح واو وتای فوقانی هندی) نر انگشت پا رازینت بخشد ٭

هرکدام ازین زیورها ساده ومرصع برسازند وبگوناگون روش چهره برافروزد - دستگری این کارخانه چه گوید نازکی وهنرپردازی بجائی رسیده که دریک تولچه طلا دست مزد ده تولچه ستانند - وگیتی خداوند درهرکدام تازه نمطها پدید آورد - وبرای شناسائی لختی راتصویر درآورد ٭

کارپردازان مرصع کار

دردیگر کشورها گوهرها بیاختیهٔ (مومی رخائی) بلاک استوار گردانند ودرین مرز به کندن (بالضم کاف ونون خفی وفتح دال وسکون نون) - طلا را چنان پاک ونرم سازند که دهستان طلای دست افشار پرویز باور انتد ٭

آئین ساخت آنست که ازیک ماشه طلا تاری به پهنای نیم انگشت ودرازا هشت برکشند - پس ازان دوبخش خاکستر سرگین گاو صحرائی ویک حصه نمک سانبهر بهم آمیخته تارها بدان برآلایند - سپس درپارچهٔ آلفته پیچیده بگل اندایند - بیشتر از ده تولچه زیاده نکنند وچهارسیر سرگین گاو رابرافروزند وچندان دران گذارند[1] که بفسرد - اگر کم آلایش باشد درسه آتش بعیار کامل رسد ورنه همان دارو مالیده سه آتش دیگر بکار دارند - وبسیار آنست که درسه دار دوسه آتش سرانجام گیرد - درین هنگام پاک ساخته درگلین پیاله بآب لیمو ومانند آن بجوشانند وپس ازان صاف کرده به سنے درپیچند وازانجام مرتبه بمرتبه برآورده وبرافروخته درمرصع باهنین قلم بکار بندد چنان پیوند وکه پروزکاران ازهم نرنیزد - نخست زیور ساده برسازند وجابجا خزینه بنشاندن جواهر بگذارند داین خزاین بلاک آموده اند (سندهی آن لاکه است) که ازان طلا برفرازِ آن گذارند وبر وجواهر نشانند وبرآمدگیهای لاک را تراشند و آنرا وزن کنند - پس ازان کندن را ابیل برفراز لاک نشانند وبعد ازان بفولادی خامه آنرا تراشیده صاف سازند ٭

دست مزد این سحرپرداز برسر تولچه شصت وچهار دام ٭

زرنشان

هنرپردازی است که نقره وسنگ یشم وبلور وجز آنرا بطرحها کنده بطلا برآید - برنقره وفولاد تارهای طلا نشانند ویشم وجز آنرا بکندن وآمودن آرایش بخشد - درفولاد وسنگ اگر یک توله بکار برد یک ونیم دست مزد گیرد واگر بر دندان فیل وماهی وکچکڑه وشاخ کرگ یانقره دریک تولچه همان قدر طلا برستاند ٭

کوفتگر

برفولاد وجز آن خردتر ازدند انهای سوهان نشان کند وبزرین وسیمین تار نقشها برنشاند[2] - درتولچه طلا صد دام ستاند ودرنقره شصت - وکارکرد او بیشتر دراسلحه باشد ٭

میناکار

پیاله وصراحی وانگشتری وجز آن ازطلا ونقره رانقاشی کند وبس گزیده مینای رنگارنگ را جداجدا برساید[3] وهررنگ راجای مناسب برنشاند وبآتش برد - دوسه بارچنین کاربجای آورد - برتولچه طلا شانزده دام وبرنقره هفت مزدوری یابد ٭

اختلاف (۱) [ه ش] گدازند که بفسرد (۲) [من ت ا] برفشانند (۳) [ک] برسازد ٭

ساده کار

زرین و جز آنرا از طلا و نقره سرانجام نماید- اجرت یک تولچه طلا پنج و نیم دام و در نقره دو ❊

شبکه کار

شبکها در زیور درآوند بر سازد- دست رنج دو چندان ساده کار ❊

نبت[1] کار

در زمین زرینه ساده پیکرے یا نقشے چنان برداز دکه از سطح بالا آید- پانزده در تولچه طلا ده دام و در نقره چهار ❊

جرم[2] کار

بر زیور و آوند بسان خشخاش دانهای زرین و سیمین را گزین پیوند دهد- در یک تولچه طلا دانه یک روپیه بستاند و در نقره نیم ❊

سیم باف

زرین و سیمین تارها کشیده بند شمشیر و کمر و جز آن بیافد- در تولچه طلا بیست و چهار دام و در نقره شانزده مزد گیرد ❊

سواد کار

سواد را سائیده در نقشهاے زرا آین[3] ساده بر آماید- سپس بسوهان زمین اورا هموار گرداند- و سواد آنست که طلا و نقره و مس و سرب و گوگرد را باندازه بیامیزد- و هر چند گونه باشد- در گزین قسم بر طلا سازد- در یک تولچه سواد دو روپیه بر ستاند- و در میانه یک - و در زبون نیم- و در نقره نیمهٔ آن ❊

زرکوب

طلا و نقره را ورق[4] بر سازند ❊

و حکاک و ریخته گر و دیگر صنعت[5] و رآن کارنامها پرداخته حیرت افزایند- گزارش بس دراز- و پیشه گوناگون هنرور بر درگاه والا شگرف کارها بجا آرند و عیار[6] کار گرفته آید ❊

آیین هنگام ولادت

چون فرزند چهرهٔ هستی برافروزد پدر بآب سر و خویشتن را شوید و برخی پرستش دیوتها و شرادّه بجا آرد و بزرین انگشتری عسل در روغن آمیخته بدهن نوزاد رساند- سپس دایه ناف ببرد- به مجرد بریدن آن نوباوه و همه اهل خانه ناپاک گردند- درین حال از هوم کردن و دیو پرستیدن و خواندن گایتری واز بسیارے کارکرد دست باز کشند و بیاد کرد باطنی بسند کنند- اگر در خانهٔ برهمن شود اولاد و خویشان چهار پشت تا ده روز آلوده باشند و نزدیکان پنج پشتی لشش و شش پشتی تا چهار- هفتمی سه- و آنکه در هشتم پایه خویش باشد یک شبانه روز و در نهم چهار پهر بدین رو دش گرائید[7]- در همین پایه

اختلاف (۱) همچنین در [ک] و در غیاث اللغات و در [ع ش و من] خبط (۲) [ع گ] حرم [ک ش] خرم [من] چرم [و ت ا] جرم و این لفظ در هیچ لغت سندیج نبت (۳) [و ت من ا] زرین ساده (۴) [ء] ورق ورق (۵) [ک] صنعت گران و در دیگر نسخ صنعت دیدان ریوزان پیشه وران (۶) [ء] عیارها گرفته (۷) [ت ش ا من] گرداتند

تن شولی برآید - و بیشتر بہ آنند کہ برہمن تا ہفت پشتہ خویش دہ روز دامن آلودہ باشند - و کھتری دوازدہ روز - و بیس وشودر خاص پانزدہ - و عامہ شودر سی روز - و بیگانگان از آمیزش و خوردنی آنہا دوری گزینند - و این راسوتک نامند (بضم سین و سکون واو و فتح تای فوقانی و سکون کاف) - فرمانروا و پرستار و طبیب و باورچی و معمار و دیگر کارپردازان سلطنت را این حال روی ندہد - ششم روز برخی نیایشہا بدرگاہ ایزدی نمایند و نشاطہا بہ سازند - و مادر با فرزند خود را بشوید ❊

چون زمان سوتک بانجام رسد - روز دیگر نام بر نہند و بنگرند کہ در زائچہ طالع ماہ در کدام برج و منزل است - سر آغاز نام از حرفی کہ بدو منسوب باشد بکنند و نام بیش از چہار حرف نکو ہیدہ برشمرند - ماہ چہارم در برابر آفتاب آرند و بیش ازان از خانہ بر نیارند - پنجم ماہ بناگوش راست سوراخ کنند - و ششم ماہ اگر پسر باشد گوناگون خوردنی گرداگرد او چینند - بہر چہ میل نماید نخستین بچشانند - ورنہ در پنجم یا ہفتم - چون یک سالہ شود یا سوم سال موی تراشند و برخی در پنجم و طائفہ در ہفتم و گروہی در ہشتم سال نیز بکنند و جشنی برآرایند - و سال پنجم بدبستان دانش اندوزی فرستند و ہنگامہ نشاط بر سازند ❊

و زمان ولادت پاس داشتہ در ہر سال بدان ہنگام بزمی بہ پیرایند - و ہر سال کہ سپری شود گرہی بر ریسمان زنند - چون زمان زنار رسد بر بندند[1] - و در ہمگی مراتب برخی اعمال بجا آرند و شگرف کارہا نمایند ❊

شمارۂ تیوہار

(بفتح تای فوقانی و یای تحتانی خفی و واو و ہا و الف و را) چند روز چند را بدر خور ملاحظہ گزیدہ برشمرند و جشن آرایند و آنرا بدان نام برخوانند - برخی ازان بر مینویسد ❊

در ماہ چیت ہشت - سرشٹہاد (بکسر سین و را و سکون شین منقوطہ و کسر تای فوقانی ہندی مشدد و ہای خفی و الف و کسر دال) پروای شکل پچھ - نوراتت (بفتح نون و سکون واو و را و الف و فتح تای فوقانی) از سر آغاز سال تا نہ شب پرستش و نیایش بیشتر بہ پردازند و از دور دستہا بنیایش درگاہ نگرکوٹ و جاہای کہ بدو منسوب است روند - سری پنچمین (بکسر سین و را و سکون یای تحتانی و فتح بای فارسی و نون خفی و فتح جیم فارسی و کسر میم و سکون یای تحتانی و نون خفی) تتھ پنجم - اسوگا اشٹمین (بفتح ہمزہ و ضم سین و سکون واو و کاف فارسی و الف و فتح ہمزہ و سکون شین منقوطہ و فتح تای فوقانی ہندی و کسر میم و سکون یای تحتانی و نون خفی) تتھ ہشتم از ابتدای شکل پچھ - رام نومین (برا و الف و سکون میم و فتح نون و واو و کسر میم و سکون یای تحتانی و نون خفی) تتھ نہم - تولد رام - چودس (بفتح جیم فارسی و سکون واو و فتح دال و سکون سین) تتھ چہاردہم - پورنماسی (بضم بای فارسی و سکون واو و فتح را و سکون نون و میم و الف و کسر سین و سکون یای تحتانی) تتھ پانزدہم - پروا (بفتح بای فارسی و سکون را و واو و الف) کہ بحساب شکل پچھ شانزدہم تتھ شود و بشمارۂ کرشن پچھ نخستین - و بطوری کہ آغاز ماہ از کرشن[2] پچھ گیرند این روز را مبدأ ماہ دوم کہ ماہ بیساکھ است دانند - پس بروش این گروہ جشن در اول کرشن پچھ باشد کہ پیش از شکل پچھ بودہ و بہمین طرز

اختلاف (۱) [ک] بر بندند - و در موی سر تراشیدن و غلہ چشانیدن و در ہمگی مراتب الخ (۲) [ت امن] از چہارم کرشن پچھ گویند این سہ روز بید ار ماہ دور کہ ماہ بیساکھ است از شکل دانند - [ش] از کرشن پچھ گویند این روز را ابتدا ماہ الخ ❊

ابن راسال گرہ گرہ بند و بہندی زبان برس گانٹھ خوانند بفتح باے موحدہ رای منقوطہ و سین و الف و کاف فارسی بالف و نون خفی و یاے و دال ہندی خفی ۱۲

در ہمگی عیدہا کہ در کرشن پچھ است میان ہر دو گروہ بدوری یکماہ میتی[(۱)] ولیسی رفتہ است +
وچہار در ماہ بیساکھ - تیج (بکسر تاے فوقانی وسکون یای تحتانی وفتح جیم) تتھ سوم از شکل پچھ - تولد پرشرام
سپتمی (بفتح سین وسکون باے فارسی وفتح تای فوقانی وکسر میم وسکون یای تحتانی) تتھ ہفتم - چتردسی (بفتح
جیم فارسی وضم تای فوقانی وسکون را وفتح دال وکسر سین وسکون یای تحتانی) تتھ چہاردہم مولد نرسنگھ - اماوس
(بفتح ہمزہ ومیم والف وفتح واو وسین) تتھ سی ام +
وسہ در ماہ جیٹھ - چترتھی (بفتح جیم فارسی وسکون تای فوقانی وراو کسر تای فوقانی وہای خفی وسکون
یای تحتانی) تتھ چہارم نومین[(۲)] (بفتح نون وسکون واو وکسر میم وسکون یای تحتانی ونون خفی) تتھ نہم - دسمین
(بفتح دال وسکون سین وکسر میم وسکون یاے تحتانی ونون خفی) تتھ دہم - واین روز را دسہرہ خوانند (بفتح
دال وسین وسکون ہا و را وہای مکتوب) +
وہمین شمارہ در ماہ اساڑھ - ہفتم ہشتم پانزدہم[(۳)] تتھ - وبرخی پانزدہم ہم اعتبار کنند +
وسہ در ماہ ساون - پورنماسی - پانزدہم شکل پچھ - برہمن را بزرگترین جشنہاست در ہمگی سال داد
بزرگان راکھی[(۴)] بدست راست بربندد (بفتح را وکسر کاف وہای خفی وسکون یای تحتانی) ریسمانیست از ابریشم
وجز آن - وبرخی بجواہر ومروارید برآرایند - وتتھ پنجم از شکل پچھ +
سہ در ماہ بھادون پنج - چہارم - پنجم - ششم - دوازدہم - بیست وسوم - وپسین را مولد کرشن دانند -
وبرخی در ہشتم ساون پندارند +
ودو در ماہ آسوَن[(۵)] - پیشین آسانہ شب معتبر دانند وتتھ دہم را نیز دسہرہ نامند - ودر کتب اینان
دسہرہ آنست کہ پیشتر نگاشتہ آمد واین را بجی دسمین گویند (بکسر با وفتح جیم ویای تحتانی وفتح دال وسین
وکسر میم وسکون یای تحتانی ونون خفی) - ودرین روز در بزرگداشت اسپان وآرایش آن کوشش
رود وجو سبز کردہ را بر سر نہند - ہمگی پیشہ دران دست افزارہاے خود را نیایش کنند - ولبس بزرگ
شمرند - بہ نسبت کھتری بہترین جشنہاست - شراد + کناگت ہم گویند - وآن در پانزدہ روز
کشن پچھ از ماہ آسو نست باتفاق لیکن نزد طائفہ کہ آغاز ماہ را کشن پچھ دانند یک ماہ پیشتر ازین
سپری شدہ - ودرین پانزدہ تتھ بروح نیاگان وجز آن خیرات نمایند از نقد وجنس چنانچہ
گذاردہ آمد +
ودر ماہ کاتک شش - پروا معتبر دانند وبلراج گویند (بفتح با وسکون لام ورا والف وجیم) - درین
روز خود را دگا دان وگاو دیستان را آرایش بخشند - ودوم ونہم ویازدہم ودوازدہم را نیز گزین شمرند - وسی ام
این ماہ دیوالی باشد - ودرین نیز وگر گونگی رود وبطور شکل پچھ بدین نمط است کہ گفتہ آمد وبروش کرشن پچھ
پانزدہم ارگ سر دانند واین روز خجستہ را در پانزدہم کشن پچھ ماہ کاتک کنند - مانند شب برات چراغ افروزند -
واز بیست ونہم سر آغاز شود - ودرین شب قمار باختن را گزیدہ برشمرند وبساشگون آثار بدین نسبت دہند -
وتوم بیس را بہترین عیدہا باشد +

اختلاف (۱) [ہ] میتی ولیسی (۲) ذکر این تیوہار در [ہ گ] نیست (۳) [گ] پانزدہم (۴) [ک د] راکھی - داہا
سوانق آن وہمچنیں در لغات (۵) [ش من] ودو در ماہ آسون از آغاز ماہ معتبر دانند +

وسه در ماه مارگ سر - هفتم از شکل پچهه وهشتم ونهم از کشن پچهه - درین دو نیز پیشین اختلاف ٭

ودر ماه پوس هشتم شکل پچهه را بزرگ دارند ٭

وچهار در ماه ماگه - سوم وچهارم وپنجم وهفتم لیکن در پنجم جشن بزرگ برسازند وآنرا بسنت گویند (بفتح با وسین ونون خفی وفتح تای فوقانی) - ورنگارنگ عبیر بر یکدیگر پاشند ونغمه سرایند - این سر آغاز بهار هندوستان اگرچه در مردم اعتبار این بسیار است لیکن در کهن نامها هفتم را بیشتر بزرگی داده اند ٭

ودر ماه پهاگن دو - پانزدهم[(۱)] شکل پچهه که آنرا هولی خوانند (بضم ها وسکون واو وکسر لام وسکون یای تحتانی) از سیزدهم تا هفدهم این جشن بانجام رسد - وآتش افروزند وگوناگون کالا بآتش اندازند وعبیر رنگارنگ بر خود افشانند وگوناگون نشاط اندوزند - وقوم شود راین جشن را بزرگترین جشنها برشمرند - وبیست ونهم همین ماه روز را متبرک دانند وشب را سیورات نامند - وبرخی در چهاردهم کشن پچهه اعتبار کنند وبا این روش پیش ازین بیک ماه در چهاردهم کشن پچهه پهاگن سیورات شود - وشب به بیداری گذرانند وشگفت اثرها برسرایند ٭

ونیز دانایان هندوستان پنج روز را در هر ماه بزرگ پندارند وشادکامی بجا آرند - اشتمی - چودس - پورناسی - اماوس - سنکرانت (بفتح سین ونون خفی وفتح کاف ورا والف ونون خفی وکسر تای فوقانی) روزی که نیر اعظم از برجی به برجی درآید ٭

در بزرگداشت گوناگون جشن شگرف داستانها گزارش رود ودلاویز افسانها گویند ٭

آئین هنگام فرو شدن

چون نزدیک بواپسین نفس رسد از چارپائی بزمین آورند وموی سر بسترند مگر زن شوهردار را وتن بشویند - وبرهمنان برو افسونها خوانند وخیرات نمایند - پس زمین را بسرگین گاو اندوده بر و سبزگاه گسترند واورا بران خوابانند سر بشمال) ویا بجنوب ورو بآسمان - اگر دریا یا کولاب نزدیک بود تا ناف در آب برنشانند چون نزدیکتر شود در دهان او آب گنگ وطلا ولعل والماس ومروارید اندازند وگاو خیرات کنند وبرگ ناز بو راکه بس بزرگداشت نمایند بر سینه نهند واز گل خاص[(۲)] قشقه برکشند ٭

چون پیوند جان بگسلد پسر خرد وبرادر وشاگرد ودوست سر وریش بتراشند - وبرخی در دهم روز بجا آرند - ومرد را دهوتی بسته در چادرے به پیچند وزن شوهردار بدستور زندگی لباس درپوشانند - وبکنار آب برند واز چوب پلاش انبارے برسازند واو را دران برنشانند - وبر روغن گاو افسون خوانده در دهن اندازند ودر چشم وبینی وگوش وجز آن اندک اندک طلا بگذارند - بهتر آنکه پسر آتش در دهد ورنه خرد برادر وگرنه کلان - زنان هر قدر که باشند خود را آراسته کشاده پیشانی بهم آغوشی او خاکستر گردند - خواسته داران بعود وصندل آتش افروزند ٭

وزنان را نخست اندرز گوئی کنند تا خود را بسوختن ندهند - وهندی زنان در سوگواری پنجگونه باشند نخست ازین آگهی جان بردن شود دهواخواهان او را بآتش سپارند - دوم پاس دوستی داشته شگفته دل بکوره آتشین درآیند - سوم از شرم نکوهش خویشتن را بآتش در دهد - چهارم رسم وعادت پنداشته تن بدان

اختلاف (۱) [نو من] بازدهم [د ش] پانزدهم [ک] شانزدهم (۲) [ش من] خاص ٭

درزند - پنجم خویشان بے خواهش او بآتش دراندازند ❖

اگر سنیاسی رخت هستی بربندد ویا خردسالی که دندان برنیاورده بخاک سپارند یا بآب سر دهند - وآنکه بهید نگرود وغیر مفید بکار کرد یکے ازان چهار گروه ودزد پیشه وشوهرکش وبدکاره وباده پیما را بآتش نسوزند ❖

واگر مرده بدست نیاید تن از پوست آهو ونے وآرد وبرگ پلاس دسرانه تا رگل برسازند وافسونها خوانده آنرا بسوزانند ❖

وآبستن را تا بارنهادن از سوختن بازدارند - واگر در سفر فرو شود زنان همراهی جامه یا آنچه نشان او دارد خود را بسوزانند - وطائفهٔ زنان که خویشان بسوختن نگذارند یا خود رهنمونی کند که سوختن رنج شایست چنان تلخ کامی نبیند که جان دادن آسان نماید ❖

وهمان روز سوختن کنار آب روند وموی سر وا کرده وزنار را واژگون بسته همه قوم وهرکه با آشنائی رفته باشد تن بشویند ودو کف کنجد کنار در با برنهند - در سبزه زاری بایستند وآشنایان ماتم زدگان را نصیحت گری نموده بخانه برند - خردان پیش پیش وبزرگان پس پس روند - وچون بدرخانه رسند از برگ درخت نیب اندکی خورده درون شوند ❖

چهارم روز برهمن وپنجم کشتری ونهم بیس ودهم شودر آتش دهنده بدان جایگاه رود وبرخی کار کرد بجا آرد وخاکستر بارینره استخوان که مانده فراهم آرد وبآب گنگ سرو بد - واگر دور باشد درآوندے کرده بزمین صحرا فرو برند وهنگام برآورند ودر خریطهٔ چرم آهو کرده بدان دیار رسانند وبرخے کارها بجا آید ❖

ودر برهمن همگی دودمان تا ده روز بستر از علف ساخته بر زمین خواب کنند وخیز فرستادهٔ مردم یا از بازار خریده نخورند - وتا ده روز هرکه آتش داده باشد لختی شیر برنج پخته به نیت تنومندی بدن نو بدهند - گویند چون عنصرے بدن خاک گردد نفس ناطقه بدنی دیگر لطیف برگیرد وآنرا پریت نامند (بکسر بای فارسی وکسر مجهول را وسکون یاے تحتانی وفتح تاے فوقانی) - وعقیدهٔ آن دارند که تا این بدن باو است بهشت نرود ودر ده روز این بدن انتظام یابد وسپس برخی کار کرد بجا آید وآن بدن نیز باز گذارد وبدنی دیگر که سزاوار بهشت باشد برگیرد وبیاری اعمال تبقدیم رسد وبدن بهشتی دریابد - ودر دیگر گروه باندازهٔ مدت سوتک ❖

وبرخی اعمال برهمن ودیگران در یازدهم ودوازدهم نیز بجاے آرند ❖

اگر درخانه نمیرد ودر میان ده روز خبر آید در باقی مانده از ده روز هرچه باشد ناپاک باشند - واگر بیرون از ده روز آگهی رسد تا سه روز ناپاک باشند ولپسر هر وقت که بشنود تا ده روز ناپاک باشد - واگر پیش از زنار دادن باشد ودندان برآوردن وهفت ماهه تا یک روز بغسل کردن پاک شوند - وزیاده ازین تا دو سال را پس از شبانه روز پاک کردند - واز سرتراشی تا ایام زنار سه شبانه روز زمان ناپاکی باشد - ودر دختر تا ده سالگے بغسل تنها پاک شود - وازانجا تا ایام خواستگاری که پیش از کدخدائی نامزد میکنند یک روز - واگر خواستگاری شده باشد سه روز قوم پدر وقوم شوهر ناپاک شوند ❖

اختلاف (۱) [متن] رود بار ❖

ع
یعنی پنجم برہمن
یعنی نهم برهمن دیگر
کیشن ...

آئین مردن شایسته

گزین ترین روشهای فرو شدن پنج برشمرند - دست از خورد و آشام باز گیرد تا به نیستی گراید - سرگین گاو را سائیده لحاف و بستر سازند و قدری آتش از جانب پا در دهند - آهسته آهسته از ناخن تا موی سر رسد و داد دل بر میثاق بارگاه ایزدی بسته فرو شود - بگشاده پیشانی خود را در برف زار اندازد و نقد حیات بسپارد - و در اقصای بنگاله جائے که گنگ هزار شعب شده بدریای شور میریزد - دشمن نفس آماره بدریا در شود و دلشماره گناهان خویش بنیایشگری داد ار بیهال پردازد چند انکه نهنگان رسیده در ربایند - در الهاباس جائے که گنگ و جون بهم آیند - بدشنه سر خود را از تن جدا سازد - هر کدام را خواص[(۱)] گزارش نمایند ٭

آمدگان هندوستان

از انجا که شهرستان نقل خراب و بیابان[(۲)] دهستان سنگلاخ بود خرد حقیقت پژوه از آمیزهٔ آن برکناره میداشت - ناگاه بسرنوشت آسمانی از خلوتکدهٔ خموشی هنگامهٔ گفتار سرائی افتاد در شادابی گفت اندیشیده از هرگونه سخن برگذارد - گزارش حال هندوستان بر ان داشت که چندی از آمدگان این فراخنای برنگارد و این نشگرفنامه را بیاد کرد نیکوان نوید روائی دهد ٭

آدم عليه السلام

گویند از علوی عالم بلغزشی که رفت بسراندیپ افتاد - همخوابهٔ او بجده[ؑ] و عزرائیل بسیتان و مار بسپاهان و طاؤس بهندوستان - افسانه طرازان این دهستان را بسیار[یعنی حوا علیهما السلام ۱۲] برنگاشته و در هندی نامها که حال چندین لکسال برسراید اثرے ازان پدیدنی ٭

هوشنگ

نبیرهٔ کیومرث پسر سیامک - جانشین بزرگ نیاگ شد و اورنگ فرمانروائی بداد و دهش برآراست نخستین نام داد[(۳)]رسی بر وگفته اند - بهند آمد و گوهر نیکوئی برون داد - نامهٔ جاودان خرد از بزرگ آگهی او بر گوید ٭

حافظ در استطاله گوید چون مامون بخراسان چیره دست آمد سران هر سوا رمغانے بدرگاه فرستادند - مرزبان کابل فرو هیده مردے دوبان[(۴)] نام را به پیغام گذاری فرستاد - و در نیایش نامه چنان برنگاشت که شگرف تحفه که گرامی تر از دانشان ند هند روانه[(۵)] درگاه والا گردانیدم - خلیفه ازین آگهی دستور خود فضل را به نیز دهش برگماشت - چنان پاسخ یافت هانا ستایش من خواسته - گفتند با توجیست درین پایه از کجاست - گفت خرد روشن و تدبیر درست و رهنمونی راست - و چند[(۶)] داستان آگهی برخواند که همگنان در شگفت ماندند - دران هنگام که خلیفه بسیج پیکار محمد امین برادر خویش در سر داشت و که و مه او را ازان بازداشتے راز بدوبان درمیان نهاد و او به بیان روشن رفتن عراق و آراستن نبرد دلنشین گردانید - گزارش او گره کشائے بستگیها آمد - مامون نوازش فرموده فراوان زر به بخشش او نامزد ساخت - او عرضه داشت آئین خدیو ما نیست که ایلچی چیزے بستاند لیکن چون[(۷)] کتاب جاودان خرد که زادهٔ خرد دوربین هوشنگ است در مداین نشان دهند

اختلاف (۱) [ه] خواص تو (۲) [ت اض] سانان (۳) [ش ت اض] دارائی (۴) [ه] زدبان [ک] دربان [ش ت اض] دوبان (۵) [ک] بمان نامه ستایش الخ (۶) [ر] چندی [ش] چندان (۷) در [ه] نیست ٭

چون آن دیار گشوده آید بدست آورده بمن کرامت فرمای - او پذیرفت - چون مداین برگرفتند او فرا نمود که در پیچ فلان جانب شهر نزدیک بهمان درخت بزرگ سنگی است - آنرا بردارند و این قدر[(1)] بکاوند که خانه پدید آید گوناگون صندوق و فراوان کالا در وی و دو دست بدو نیالایند که زمان برگرفتن آن نرسیده - در فلان کنج خانه صندوقی است بچنین پیکر - آنرا برداشته آورند که آن نامهٔ والا آنجاست - کار آگاهان سیر چشم فرستاد و گفته بے کم و کاست پدید آمد - و برخے ازان بکوشش فضل بتازی زبان آمد - ازانجا که[(2)] بیش دربان گرامی بود نگذاشت که ترجمه بانجام رسد ‡

حام

پور نوح - پس از فرونشستن شورش طوفان بهندوستان آمد - دستان گذاران غیر این دیار هندیان را از نژاد او دانند ‡

جمشید

ابن طهمورث دیوبند - چون با نیروی سرنوشت پی سپر دشت ناکامی گشت اورا گذاره بزابلستان افتاد - شانزده سال در کابل بسر برد و کورنک مرزبان آنجا بدامادی برگرفت و نهفته میداشت - چون برزبانها افتاد شبے اورا بهندوستان پدرود کرد - اسدی[(3)] ازان شب چنان برگوید نظم شب تیره چون روی زنگی سیاه ‡ فشانده دم دود بر روی ماه ‡ چنان تیره گشتی[(4)] که از لب خروش ‡ زبس تیرگی ره نبردی بگوش ‡ و چندے بآئین سپاهیگری بسر میبرد - و چون نزدیک شد که آشکارا گردد از راه بنگاله بسیج چین گرفت - دران راه بدست تیر دهندگان ضحاک افتاد ‡

ضحاک

این مرداس تازی - چند بار بهند آمد چنانچه اسدی برگوید نظم همان سال ضحاک کشورستان ‡ بیامد بکابلستان ‡ بهندوستان خواست بردن سپاه ‡ که رفتی بدان بوم بر چند گاه ‡

گرشاسپ

ابن اثرط[(5)] آمدن بهندوستان و شگرف آویزشهای او گرشاسپ نامه برگذارد ‡

اسفندیار رویین تن

پسر گشتاسپ بن لهراسپ - فرمان پدر پذیرفته بروائی دین زردشت بر آمد - بکوشش او جهانیان بدان کیش گرویدند - و پاس نصیحت نامهٔ فریدون در نوشته بروش خویش گذاشت - فردوسی چنان برسراید نظم بشد گرد بر تیغ زن پورشاه ‡ بگرد همه کشوران با سپاه ‡ بروم و بهندوستان در گذشت[(6)] ‡ ز دریا و تاریکی اندر گذشت ‡

نریمان بن گرشاسپ اثرط - سام پور نریمان - زال پسر سام - فرامرز پور رستم ‡

بهمن بن اسفندیار

چون اخترشناسان گرشاسپ را از پادشاہے بهمن و برانداختن خاندان وے دو بیان ساختن

اختلاف (۱) [ک] این قدر جا بکاوند خانه الخ (۲) [ک] نه زبس که دربان گرامی الخ (۳) [نسـ اض] فردوسی - در [من ک] نیست (۴) [ء ش] گیتی (۵) همچنین در نسخها (۶) [ض] گذشت ‡

زابلستان وکشتن فرزندان رستم وبرآوردن گرشاسپ وفرزندان او از دخمه وسوختن نعشهای ایشان آگاهی بخشید بهمن
او فرزندان خود را وصیت کرده بود که دخمهٔ او واولاد او را در قنوج هند[1] برسازند - چون گرشاسپ عنصری پیوند گسیخت
نعش او را نریان بدانجا برد - چون نریان رخت هستی بربست نعش او را سام بدان معموره رسانید - وچون سام را
پیمانهٔ زندگی پرگشت زال او را بدان شهر برد - وچون رستم فوت شد فرامرز او را بقنوج آورد - وچون بهمن بر زال
وفرامرز چیره دست آمد وفرامرز دران آویزه فروشد زابلستان را خراب کرد - وبقنوج آمد وبازش آن دخمه
نمود - از بیناکی نتوانست درآمد - گویند هر کدام ازان چهار بزرگ از پیش بینی بجهت او تحفهٔ سترگ درانجا
گذاشته بود - ازانجمله جام جهان نمای کیخسرو که در هنگام پدرود کردن این جهان برستم داده بود - ونود من الماس
از گرشاسپ - وهر کدام ازیشان برخی از نیکو کارهای خویش بر لوحی نگاشته چنان خواهش نموده بود که دخمهٔ
ایشان را گزندی نرساند - بهمن از دیدن آن پیش بینی وپیشکش بدرازنای غم درشد ودست ازان سگالش
بازکشید ÷

هانا که فرامرز دوبار باین ملک آمد چه رستم در هنگامی که با برزو آویزش داشت وبازوی او از گرز
آسیب یافت باکیخسرو میگفت که اگر امشب پور من فرامرز از هند برسد چارهٔ برزو تواند کرد - وناگهانی
رسیدن وکار ساختن او ÷

اسکندر رومی

چون از ایران وتوران برداخت ومرو وهرات وسمرقند آباد گردانید از راه غزنین بهند آمد ونزد پنجاب
بافور هندی که از قنوج آویزه او برآمده بود نبرد آراسته شده بفریب کاری چیره دست گردید - ازانجا روبجزیره
براهمه برآورد - کارآگهان آن سرزمین عرضه داشتند که اگر بسیچ شهریار برگرفتن خواسته وکالاست ما همه تهیدستانیم
ابیات
بر ما شناسائی ودانش است ÷ ز دانش دل ما پر از رامش[2] است ÷ زمین فرش پوشیدنی آسمان ÷ دو دیده
بره تا کی آید زمان ÷ اگر دانش اندوزی وحق پژوهی است بجویائی بدیشان نیاید - سکندر سپاه را گذاشته
با چندی نزد ایشان شتافت - انصاف را بارگاه دیگر زدند وانجمن رازگوئی فراهم آمد واو را بسا گفتار وکردار این
گروه پسند آمد - فرمود که هر چه خواهش کنند روائی یابد - پاسخ دادند جز جاوید زندگی در سراپای خاطر نیست - بگذار
که این آرزو از آفریده[3] بر نیاید - گفتند هر گاه پر خدیو عالم ناپایداری روزگار پیداست این همه تکاپو در جهان آزاری
چراست - لختی سر بگریبان شرمساری فرو برده نیرنگ سازی تقدیر برگفت ÷

در برخی ترسائی نامها دیده شد چون رایات اسکندر رومی بر ساحل دریای هند برافراخته آمد از جزیرهٔ
برهمان آگاهی یافته بسیچ گشایش در سر گرفت - کارآگاهی فرستاده برگذارند ای[4] گیتی شهریار دادگر پیوسته
صیت رزم افروزی وکام روائی تو گوش افروز ماست لیکن چه خرسند کند مردی را که همگی دنیا بسند نیاید
شکوه صوری ونبردی تنومندی نیند وخته ایم تا در خور برخاش مرد آزمای خویش شماری - وهمه دیگر را در چیزها
جهان انباز بنداشته بدانچه گرسنگی شکسته آید توانگری میکنیم - کهین[5] پوشش خلعت گرانمایهٔ ماست -
بر دگیان ما برای دلفریبی گردگان آراستن نباشد وجز مادر آورد را زیور خوبی ودلربائی نشمارند - ازکلبهٔ پیش

اختلاف (۱) [ن ق] تابوت (۲) [ک ات من] بر آرامش است (۳) [ک] جز از آفریننده برنیاید (۴) [من ف ا]
ای گیتی پناه شهریار الخ (۵) [تس ف امن] کهن ÷

ازدو چیز نخواهیم - در زندگی پناه و پس از مردن مزار - پادشاه برای پاس بزرگی داریم نه داد پژوهی و معدلت گستری - پاداش ما بچه خریده آید در مرزی که نکوهیده کرداری و جرم اندیشی نیست - جهان دار بیدار مغز ازین ولاویز گفتار گیرا شد و بر آن گروه بخشیده دست از آن سگالش باز کشید ۔

و چنان بر نوشت از سکندر بدیدیم سرگروه برهمنان باریا نیوشیده شد که آیین زمانیان زندگی نمیکنند - از تازگی شگفت می انگیزد و بار هستی بر نمی تابد - ای دیدیم ازین پیام گذاری همگی اندرز و آگاهی تو(۱) میخواهم - انچه گزارش نمودید اگر از راستی فروغی دارد و از رهی دانستگی بر فراز پیدائی برمی آید پس زود آگاه ساز که عیار این روش گرفته اگر روزگار ساز کارهی ناید از انصاف اندوزی و حق پژوهی من نیز پیرو تو باشم - دیدیم چنین گزارش نمود که از فروغ نگاهی بود آنکه گذارده ما براستی باور نداشتی و نگرویده و از پیشگاه نظر انداختی - بساخراب کردار هنگامه گفت برآراید - اکنون بدانستگی بگفت من بگرای - برهمن بپذیرد(۲) - بگشاکش خواهش تن در ندهد - باندازه نیازمندی خرسند شده در آزمندی بر خود نگشاید - خوردنی ما آن نیست که از جای ما شخیج بدشواری بدست آید - زمین لبشگافته(۳) خود میدهد - بر سفره ما تندرستی دشمن جا ندارد - ازین رو بیماری و پزشک پژوهی نداریم - و جاویدی شادی از فزون ماست - از یک دیگر منت دستیاری نپذیریم - ما برهمنان را در همگی چیز را برابر است - ناتوان بینی را چه گنجاست - در زمینی که تخم سربزرگی و خودآرائی نروید تهیدستی بگمان سترگ دولتمندی است - داوه نداریم که کردار ما در خور بازپرسی نیست - کیشهای گوناگون نپسندیم که آنرا از فزونی بدکرداری و فراوانی گناه بر می آرند - بجز طبع پرستاری دین نداریم - از هرچه طبیعت باز دارد بدان روی دل نیاوریم - جفای دنیا پژوهی بر خود نپسندیم که آز پرور(۴) است و تیره روز ناکامی دنباله گزین - بیکاری را ناپسندیده و نکوهیده انگاریم - خود را از عشرت و ناشوئی بناتوانائی نرسانیم - همه چیز در دست است چون فرو هشته ما است - گرمی از خورشید می ستانیم - تری از شبنم - تشنگی بدریا فرو می نشانیم - بجز زمین خوابگاه نگزینیم - آرزو غنودن ما را نیایت نبرد - و اندیشه را بر ما چیره نسازد - برهمسران خویش بپندار نمی فزائیم - از هیچکس آرزوی خدمت نداریم مگر از تن خویش که بدان را پرستار روان دانسته ایم - برای کاخ افرازی سنگها را با تیش نمی شکنیم که در گوهای زمین باندازه گنجائی بسر می بریم و از آسیب باد و شورش غبار تیرسناکی نرویم که در آنجا رستگار تریم از نے بست خانه - بیش بها جامه در بر نکشیم - جایگاه خود را ببرگ مے پوشیم و اگر راست خواهی با زرم برگیا ما رنج زدوده آرایش نشوند - خدا آفریده را که تواند پیراست - و پس از آراستن سودمندے نیست - باگناه از خواهش تن بزن نگرائیم و پایداری مردم نژاد در نظر - آزرم بر نیاورده ایم و به نیروے شایسته کاری غبار شورش فرو نشسته داریم - دور بند طالع یاوری بوده در کردیے تن پوا ماندگی در ندهیم - و بر مردگان خود چون پرستش خانها کاخ آرائی نکنیم - شما فرمان گذارید بر کسانے که در خواهش بر خود گشوده دارند و بصورتی توانگرے سے سازند - گزند طاعون نرسد که دامن آسمان نرشت کاری بر نیالائیم - همواره بنیرنگی روزگار سازش ندود - ازین رهگذر تموز دوے نیازارد - و از بایست این دو هنگام آزاد زندگی نمائیم - بهیچ بازی و تماشای فیل و اسپ در تماشے دل تیره نگردیم - و چون برنگ(۵) آمیزی و دنیا خواهش

اختلاف (۱) [ق ص و ت ۱] آگاهش (۲) بپذیرد [ص] [ق ش ص ت ۱] برهمن می زید بسره زندگی بگشاکش الخ (۳) [ق و] نشگافته [ک ت] نشگافته [ش ت ا ص] شگافته (۴) [ک] آز پرور (۵) [ق ت ا] بے رنگ آمیزی و خود بینی خواهش الخ +

رود دیدِ کردار نامهٔ تان ازان باز دارد - و کار کرد شما که سزاوار خندیدن است یاد آورده وزاری سگالیم - و آراستگی دنیا را تماشای دیگر خوش میدارد که درین رنگین کارخانه آسمان بدرخشان ستارها گوناگون جلوه کند - دریای آسمان رنگ که شجوبی بر چه تا متر زمین را چون همشیره در آغوش دارد و رقص آوری ماهیان که از موج دریا بر جست و خیزی زنند دیده شادکامی می اندوزیم - گشت[1] صحرا و روی رنگارنگ گلها و سایهٔ درخت زار و آب چشمها البد روش ما را خرم میدارد - و نغمه سرائی جانوران خوش آهنگ از همگی سازهای بزم دولت ما را بی نیاز دارد - اینست تماشاگاه ما که ازان بهره گرفتن دشخوار - و از پیش طاق خاطر سترده داشتن گناه - برای بازرگانی لغزانید کشتی دریا بر نشکافیم - بتابش حسن دیگران دل ما سوخته نگردد - و چه بازبانی و عبارت طرازی نمی‌دوزیم - خردمندی سخنوران شناطراز درین دیار غازهٔ اعتبار بر رو ندارد که شیوهٔ این گروه درون همت چون خودی را بخدائی ستودن است و اعتقاد بیگناه آمودن روشنی خدادادو را بکردارهای نکوهیده تیره می سازند - بان شما داشتن بخت ترین مردم که طاعت[2] تان گناه است و زندگانی وبال ❊

شهریار چنین پاسخ داد اگر داگفتهٔ شما فروغی از راستی با خود دارد چنان می انگارم که تنها برهمنان خلعت مردمی در بر دارند - و همین گروه را جامهٔ بی تن پنداشته آید - یکبارگی طبیعت را کام نارواداشتن یا خدا بود نست با حسد بر دن بدادار بیچون - و بالجمله این چیزها بدانش خویش از دیوانگی می شمارم نه فرزانگی تا نه[3] دیدیم ما درین پنجی سرای رخت اقامت نینداخته ایم - و ایرنانی[4] رباط را بکاشانگی برنگرفته دید و رینی رگیذرے بوده سبکبار گناه بزاد و بوم خویش شتاب داریم - و این گفتار نه خود را بخدائی وانمودن است - لیکن چون تیره اختران سعادت دشمن خوبهای خدای جان آفرین را سرمایهٔ رستگاری نگردانیم - و سر آنکه از قلاوزی بخت بیدار نکوهیده کیهان فرو هشته بی[5] سپرینگی است نه خداست لیکن بدست آویز دوستی آن یکتای بیهال بر همگنان سربلندی داده شهریار ما چنان[6] برگذارد ها نا خود را سعادت پیرا میخوانی که بگوشهٔ از دنیا جا بگا[7] بے گزیده که در انجا آمد و شد بر دنیا داوری حال بومیان پیدا نیست - و از نگاه پرستی و بوم دوستی آنرا ستوده میدانید - و ایر سنگی و تهیدستی ناگزیرهٔ[8] سزاوار ستودن است بل ایزد توانا بدین روش با دافراه نکوهیده کردار شما سر انجام دهد - کار آنست که با سرمایهٔ کامرانی بر پیرهیزکاری زندگانی سپرده آید - ورنه جز نابینائی و تهیدستی چهرهٔ نیکی بر نیفروزد - آن نمی بیند تا باز ماند و این ندارد تا بدست آرد - ما که بچندین دست آویز عیش گذاری و عشرت گزینی دست از همه باز کشیده رشتهٔ دشوار زندگی ورتا داریم شایسته تر باشیم بگزیده[9] پاداش ❊

برخی گویند که چون بر نور چیرگی یافت چنان شنفت که در پایان هند فرمان روائی است کید نام - و لبسا نیکوئی دارد - سه صد سال است که بشایستگی میگذارند - نامهٔ بیم و امید بدو فرستاد - برخواند و پاسخ داد که از اقبال شهریار آگاهی دارم و دولت دیدار را سرمایهٔ بختوری میدارم لیکن از سال خوردگی کم نیروست - اگر پوزش پذیرفته آید چهار گرامی گوهر را که خلاصهٔ زندگی من است بارمغانی میفرستم - دختی هوشمند پارسا گوهر و نکو روئی کم همتا - حکیمی در ضمیر شناسی کم همال - پزشکی مسیحادم - شگرف ساغری که بخوردن تهی نگردد - سکندر پذیرفته بلیناس را با کاردآگاهی چند برای آوردن فرستاد - آن گرامی جواهر با چهل فیل که ازان سه سفید بود با بسیارے

اختلاف (۱) [ک] گشت صحرا (۲) در [ک] نیست - و در اکثر نسخها بی نقطه (۳) [ک] دائرهٔ (۴) [ک] نه سرونگی است نه خدائی (۵) فقط در [ش ت ا ح ق] نیست (۶) [ک] جا بگاهی (۷) لفظ نه در [ک ت ا ح ق] نیست (۸) [ش] دگزیده پاداش در خور - گویند الخ (۹) [ک] سنه ❊❊

سنه ۷۰ نوروز ... در ... سال ... شاهی

تنسوقات دیگر بیارگاه آورد - نخست بآزمودن هندی حکیم پرداخت - قدحی روغن آموده نزد او فرستاد - دانا سوزنے چند دران فرو برده بازگردانید - سوزنها گداز داده کرهٔ ساخته باز نزد او بردند - آن کارآگاه آنرا آئینه ساخته باز فرستاد - او بلشت آب آموده انداخته روانه کرد - دانشور آئینه راشربه ساخته بران طشت پرآبا نهاد - او رنگ نشین اورا بر خاک کرده بازگردانید - از دید این لغز در شد - ونکوهش خود درآویخت - وبازگردانید شهریار بشگفت افتاد - روز دیگر انجمن دانش نشان برآراست وکشایش راز برنشست - سپس آن هنرمند سوار را بار داد و لو از شمار رفت - خوش روکشاده پیشانی بلند بالا توانا تن - بخاطر آورد که اگر با چنین پیکر دانش والا وتیزی دریافت ونیروے دل فراهم آید یگانهٔ روزگار باشد - او سواد پیشانی برخوانده ستایه را گرد برگردانید ولبسر بینی نهاد - چون نیروهش رفت عرضه داشت بگالش شاهی فرارسیدم وازین نمودار چنان برگذاردم چنانچه بینی بر رونیست من نیز در روزگار یگانگی دارم سپس فرمان شد که بستگیهاے دفینه یکیک برگشاید - پاسخ داد خسرو آفاق فراوانی دانش خویش برگذارد چنانچه کاسه لبریز است دل شاهی از گوناگون هنر مالامال وگنجایش چیز دیگر ندارد - ومن چنان گذاردم که چون سوزنها درو جا گرفت تواند بود دیگر دانشها در خاطر درآید - واز کرهٔ ساختن شهریار را سگالش آن بود که صافی ضمیر لبسان روغنی آوند نبود که چیزے دیگر درو جاگیر و بل مانند آهنین گوی ست - واز آئینه سازی بدان آگهی رفت هرچند فولاد سخت باشد چنان روشنی پذیرد که پیکرها درو نمودار گردد - واز آئینه لطشت فرو بردن کمی[1] عمر وفزونی دانش فرا گرفتم - ونشربه ساختن پاسخ دادم انچه بآب فرو می شود تدبیر بر فراز نشیند - ودانش بسیار نیز بجستجوے سخت توان بدست آورد وکوتاه زندگی را دراز توان نمود - وخاک آمودن چنان برگذارد که انجام کار فروشدن وبخاک پیوستن است این جواب نداشت برخوشیدم - اسکندر بردر بینی ودانش پژوهی او آفرین[2] گر شد - وبرزبان آورد سودے که از هندوستان اندوختم دیدار تو بود - بهمنشینی وهمسازی خود گرفت - وهنگام بیرون شدن از هندوستان دستورے یافت +

وآن سه گوهر دیگر نیز بآزمایش بردند - درست عیار برآمد +

برخی داستان نور را پس از سرگذشت کید داگویند وچنان سرایند که بلے آویزه بد در دستیها گریخت وقلمرو او بدیگرے سپرده آمد +

مانی پیکرنگار

از چیره دستی خود را پیغمبر وانمود - ونامهٔ برساخت که از آسمان فرود آمده - وآنکه عیسی از آمدن فارقلیطا آگهی داده منم - شاپور بن اردشیر بابکان اورا پذیرفت - ودر کتر زمانی نا ستودگی گفتار بر وی روزافتاد خواست که او را رهگراے نیستی گرداند - بحیله کاری راه گریز فراپیش گرفت - چندگاه بکشمیر بود - ازانجا بهند آمد - وهنگامه سختی گرمی پذیرفت - وبختا وچین رفت - بیشتر بشرقی زمین بسر مے برد تا آنکه درین تکاپو بکوهے رسید - وغارے شگرف می یافت بروشنی که کسے پے نبرد - یکساله آذوقه بدانجا کشید - روزے بایاران خویش درمیان آورد که مرا بر فراز آسمان طلبیده اند - همانا سالی آنجا خواهم بود ازنا پدید بودن من اندوهے بخاطر راه مدهید - واز پرستش ایزدی ونکوکاری دست باز نکشید - چون

اختلاف (۱) [ک] بکمی [ت اص] ازکمی (۲) [×] آفرین گو +

یکسال سپرے گردد نزد فلان کوه یک دوئی آمده چشم براه دارید - پیش ازین پنهانی پیکرگری آموخته بود و حرازیکتائی گرفته - چون بدان کوه برآمد شگرف صورتها برنگاشت - به ارتنگ زبانزد روزگار - دار ژنگ نیز گویند - دبنگالی که گذارده بود آن کتاب در دست بیرون آمد - نظارگیان بحیرت در شدند - چنان گذارد کار زمینیان نیست که شگفتگی نمایند - از چرخ برین آورده ام نگاشته آسمانیان - وآنرا بر پیغمبرے خویش دلیل برساخت وساده لوحان کوتاه بین را بفریفت - بران شد که بهرام گور بن هرمز بن اردشیر را بفریبد - کارهی نیارست ساخت وگرامی زندگی را درین تباد خواهش درباخت ❊

بهرام گور

او پسر یزدجرد بزه کار است - از ساسانیان - ازانجا که هستی دنیا بوالعجب خیالها در سر فرو ریخته دارد او را درگرمی کامیابی اندیشه جهان نوردی کالیوه کرد - مهر پرستی از دوده بهمن اسفندیار جانشین خود ساخت وخود بآئینی که کس نشناسد بهند آمد - ودران نواحی گرزه فیلی بود - جهانی ازو ستوه - هرچند از نامداران کار پرداز بجان شکرے او همت می گماشتند بجز جان خویش نگذاشتی - بهرام ازین آگهی بدانجا شد وتیر دوے بازو آنرا انجاکدان نیستی برنشاند - فرمانرواے هندوستان اورا نواخت - درهمان نزدیکی غنیمی چیره دست به پیکار او برخاست - چاره جز باج گذاری ندید - بهرام ازان بازداشته باویزه او در شد وفیروزمند آمد - افسر خدیو اورا بدامادی برگرفت - وچون از بزرگ نیاگان او آگاه شد بهراس درافتاده - بافزاران خواسته بدیار خویش بدرود کرد - گویند دوازده هزار نغمه سراے هندی باخود برد - واز دستگرت داستانها برگذارند ❊

حکیم برزویه

نوشیروان همواره در جستجوے آگهی بسر بردی ودل سخن پذیر وسخن دلپذیر بژوهش نمودے برهمنی دانش منش را بسر وقت او گذاره افتاد وخلوتکده رازگوئی فروغ گرفت - پرسش رفت زبانزد روزگار است در کهسار هندوستان دار وهاروید که بدان مرده زندگی یابد - پاسخ داد گذارده طراز راستی دارد لیکن از کوه دانا میخواهند واز دارو دانش واز مرده نادان - وگوناگون دانائی این دیار وسودمندی آنرا برگفت - وازان کلیله دمنه را بشمرد ولختی شناگری او برخواند وگفت فرماندهان هندوستان آن دستور العمل جهانبانی نهفته دارند وبهرکس ننمایند - شهریار پایه شناس را خواهشگری آن ناشکیبا ساخت - بکارداران فرمود شناسا دلی ژرف بینش میخواهم که باتنومندی نیروے دل داشته باشد وبافنون دانش زبان نغزسی با او - برزویه را بدین گزیده خوبها آراسته یافتند وعیار آن برگرفته آرد - فراوان زر وپسیر وتا بآئین بازرگانے بدان دیار شتابد - وشگرف پژوهش پخته کاران دران انجام خواهش بکار برد وآنرا با دیگر حکمت نامها بیارکاد آورد - او بهند آمد ودکان سوداگر آراسته وخویشتن را نادان نموده خواستگار شناسائی شد - بدین روش براز داران مرزبان هند پیوند یکجهتی استوار گردانید وبدان دستمایه آن مجموعهٔ هوشمندی را با دیگر نفائس بدرگاه والا برد گیتی خداوند اورا نوازش فرموده کامیاب خواهش ساخت ❊

محمد قاسم

عم زاده حجاج مشهور - در زمان عبد الملک سند برگرفت چنانچه لختی ازان گذارده آمد ❊

امیر ناصرالدین سبکتگین

پدر سلطان محمود غزنوی - پس از بهرام گور هیچ یکی از ملوک بهندوستان نیامد - او در سال سه صد و شصت و هفت هجری لشکر بر هند کشید و آن نیز شهاکرده بغزنین بازگشت ٭

امیر سلطان محمود غزنوی

دوازده بار بهند آمد - نخستین در سال سه صد و نود و پنج و در چهار صد و شانزدهم - تعقب پیشگان هنداستان دارالحرب وانموده آن ساده لوح را بریختن آب ناموس و خون بیگناهان و گرفتن مال نیکوان برانگیخته ٭

سلطان مسعود

پوراو در سال چهار صد و بیست و شش بهند آمد ٭

سلطان ابراهیم ابن سلطان مسعود(۱)

اگر چه بسا از هندوستان در حوزهٔ تصرف اولاد سلطان محمود بود اما کسی بهند نیامد بدین تفصیل محمود بن سلطان محمود - مودود بن مسعود - مسعود بن مودود - سلطان علی بن مسعود بن محمود - سلطان عبدالرشید بن محمود - فرخ زاد بن مسعود - و چون زمانه افسر فرمان دهی بر تارک ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود نهاد با سلجوقیان آشتی نمود و آهنگ هند پیش گرفت و چند بار آمد ٭

سلطان مسعود بن ابراهیم

او نیز چند بار بهندوستان آمد و لختی کام دل برگرفت ٭

بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم

حدیقهٔ حکیم سنائی و کلیله دمنهٔ نصرالله مستوفی بنام اوست - بدین عرصه دلکشا گذاره نمود ٭

خسرو شاه بن بهرام شاه

چون پدر گرامی را روزگار بسر آمد او سریر آرای شد - درین هنگام علاء الدین حسین غوری که بجهان سوز مشهور است غزنین خراب کرده بهندوستان آمد - سلطان غیاث الدین سام و سلطان شهاب الدین برادر زادهای علاء الدین حسین که غزنین و آن حدود بایشان داده بود نیرنگ سازی خسرو شاه را از ملک هندوستان بدست آورده بزندان بر نشاندند و در انجا روزگار او سپری شد و دولت محمودیان بانجام رسید - و برخی چنان نگاشته اند که خسرو شاه در دارالسلطنت لاهور بیاورنگ فرماندهی آمد - چون درگذشت پسرش خسرو ملک جانشین شد و غوریان خسرو ملک را بدست آورده زندانی گردانیدند چندانکه زندگی بسر آمد ٭

سلطان معز الدین محمد سام

سلطان شهاب الدین سام نیز خوانند - علاء الدین حسین غوری بعد از گرفتن غزنین غیاث الدین و شهاب الدین را در بند کرد - و چون انفاس زندگی لشمرد و پور او سیف الدین مسند آرای شد آن هر دو را رهائی داده با خود میداشت - چون او در آویزهٔ عراق قالب تهی کرد غیاث الدین بسلطنت گذاری برنشست و شهاب الدین دران هنگام چند بار بهند آمد و کشتن پتهورا و کشودن هندوستان دران زمان شد - و

اختلاف (۱) [ک ف ا ن] محمود ٭

قطب الدین غلام خود را در دہلی بحکومت گذاشت - و چون پیمانهٔ زندگی غیاث الدین لبریز گشت شهاب الدین
مسند فرمانروائی برآراست و غلامان ترک را پایه افزودی - ازان میان تاج الدین یلدوز حکومت کرمان و سوران[1]
که از توابع ہند است ارزانی داشت ✢

سلطان قطب الدین ایبک

از بندگان سلطان معزالدین است - بمردانگی و دادوری نامور بود - سلطان مرزبانی دہلی را بدو بازگذاشت -
در ولایت ہندوستان بردہای نمایان کرد و شگرف کارہا ازو پدید آمد ✢

ملک ناصرالدین قباچه

او نیز از غلامان معزالدین است - چون خداوند او درگذشت خود بر اُچه و ملتان و دیار سند چیره آمد ✢

سلطان شمس الدین ایلتمش[2]

برخی او را از بندگان شهاب الدین برشمرند و چندے از قطب الدین ایبک - پس از فرو شدن قطب الدین
ایبک چون پور او آرام شاه بهروز نبود مرزبانی بدو بازگردید ✢

سلطان غیاث الدین بلبن

از غلامان شمس الدین است - از توران بهندوستان آوردند - لختی خطاب الغ خانی داشت -
سپس بفرمان دہی رسید ✢

سلطان محمد بن سلطان ملکشاه سلجوقی

بگذارش برخی در پایان زندگی از آویزهٔ برادران واپرداخت - بهندوستان آمد و بسیارے راجان
بشکرد - سنگین[3] بتے بده هزار من بود - بدست سلطان افتاد و ہندیان پیغام گذاردند که آنرا باز دہند -
همتراز وی آن مروارید داده آید - پذیرائی نیافت ✢

سلطان جلال الدین منکبرنی

چون سلطان محمد[4] خوارزم شاه از سپاه قاآن[5] بزرگ چنگیز خان بجزیرهٔ آبسگون گریخت جلال الدین پور او
همراه بود - و چون سلطان فرو شد بخراسان آمد و از انجا بغزنه شتافت و گزین پیکارها بالشکر قاآن نمود و فیروزمند آمد -
و قاآن بزرگ خود بچاره گری برخاست - او تاب نیاورده بهندوستان شد - آن بزرگ شکوه تا کنار آبهای سند از
پی راند - و باز آویزش هماروی داد - چون کار از نیرو برگذشت سواره چتر برگرفته برود بار سند زد و آن دریای طوفان
جوش را گذاره شد و در برابر غنیم فرود آمد و زین برداشت و پوشش خویش در آفتاب افگند و چتر بر زمین زده در سایهٔ آن
بنشست - قاآن از دید آن بشگفت در شد و آفرینها کرد - شبانروز در آنجا بسر برد - پنجاه کس از لشکریان بدو پیوستند -
آنگاه چوب دستیها برید و بر گروهی از اہل ہند شبخون برد و فراوان غنیمت برگرفت و در کمتر زمانی ده هزار سوار فراهم آمد -
سلطان شمس الدین ایلتمش فرمان فرمای هندوستان بدراز اندیشه در شد و بکارزار دل نیارست نهاد - از نزدیک
دو سال در ہند پیکارہا کرد و بر بسیارے آباد جاچیره دست آمد - سپس بگشایش عراق از راه کچ و مکران

اختلاف (۱) در [ک] نیست [ت ا ن] سوزان [د] سواران (۲) همچنین در [م ش د] [ک ت ا ن] التمش
(۳) همچنین در [م] [ک] بتے هزار من [ش] بتے ده هزار [د] بتے که ده هزار [ت ا ن] بتے که در هزار (۴) [ک ت ا ن]
محمود. (۵) [ک ت ا ن] دنبال ✢

باز گردید ‌٭

و بر همی چنان گذارند چون هزار کس با سلطان بهم رسید بدهلی رو نهاد کار آگهی نزد سلطان شمس الدین التمش فرستاده خواهش جا نمود - او از دوربینی پذیرا نشد - فرستاده را بآئین پخته کاران مسموم گردانیده و منسوقات فرستاده با یاران رهگرا ساخت

ترمتی نوئین

از بزرگ امیران چنگیز خان است - پس از سرگذشت سلطان جلال الدین بهندوستان آمد ملتان برگرفت - ناصر الدین قباچه حاکم آن مرز در خزانه بگشاد و دل سپاه بدست آورد - بنیروی همت و مردانگی چاره گر شد ٭

ملک خان خلج

از سپاه خوارزم است - بسند آمد - ناصر الدین قباچه آویزه او در نهفت و نادرد گاه را بفروغ سادگی روشن ساخت - خلجی را نقد زندگی یغماے شد ٭

طاهر

از امرای چنگیز خان است - و در عهد سلطان معز الدین بهرام شاه پور سلطان شمس الدین اندیشه هندوستان او را کالیوه ساخت - ملک قراقش[1] از جانب سلطان حکومت لاهور داشت - از کم همتی و بی اتفاقی شبے بدهلی روانه شد و شهر بتیمار رفت ٭

منکوبه

از امراے ماکو خان است - در زمان سلطان علاء الدین مسعود شاه به اچه آمد سلطان به پیکار او رهگرا شد - چون بکنار آب بیاه رسید او بخراسان باز گردید ٭

پیش از آمدن منکوبه بیک سال لختی سپاه چنگیز خان به بنگاله در آمد و بطغان خان که از جانب سلطان علاء الدین مسعود شاه حاکم بود کارزار رفت و بآشتی گرائید ٭

و در زمان سلطان ناصر الدین محمود شاه سپاه مغل به پنجاب در آمد و باز گشت ٭

ساری نوئین

باگران لشکر بسند آمد - سلطان ناصر الدین الغ خان را بدان سو نامزد گردانید و خود نیز از پی روان شد و مخالف باز گردید ٭

تیمور نوئین

در عهد هلاکو خان با فراوان سپاه رو بهند آورد و با قدر خان پور سلطان غیاث الدین بلبن در میان لاهور و دیبالپور سخت آویزش رفت و آن نوباوه سعادت شربت و البیین نوشید - مردانه خرد پژوه دانش دوست بود و دو بار تحفت دهد ابا مصلح الدین شیخ سعدی بشیراز فرستاده خواهش آمدن نمود - اگرچه آمدن او صورت نه بست لیکن سفینه بدست خود نگاشته فرستاد - و درین سانحه میر خسرو در بند افتاد چنانچه لختی ازین سرگذشت در قصیده برسراید - سپس تا هفت سال لشکر بیگانه نیامد ٭

اختلاف (۱) [نسخه] قراق ٭

عبدالله خان

نواسهٔ باکوخان - از راه کابل بسیج هندوستان کرد - سلطان جلال الدین بچاره گری برخاست ودر سرزمین
گبرام سترگ آویزهٔ روی داد واو آشتی بازگردید - والغو نواسهٔ چنگیز خان وبسیاری از سران بخدمتگری سلطان
دل نهاده سلطان اورا بدامادی برگرفت ٭
درسرآغاز تخت نشینی سلطان علاء الدین لختی تورانی سپاه از دریای سند برگذشت - سلطان الغ خان وظفرخان
را با بسیاری بآویزه فرستاد وشکست بر مغل افتاد ولختی دستگیر گشتند وبسیاری را خون بخاک آمیخت ٭

صلدی

از الوس مغل - درهمان نزدیکی بسند آمد وسیوستان برگرفت - سلطان ظفرخان را نامزد کرد ودر اندک
فرصتی چیره دست آمد وآنرا دستگیر ساخته ببارگاه فرستاد ٭

قتلغ خواجه

درهمان سال بافراوان سپاه از آب سند برگذشت وکوچ درکوچ بدهلی رسید - وچون سگالش
دیگر داشت دست بتاراج نمی کشود - سلطان علاء الدین به پیکار برآمد وغنیم را برشکست. وتا شُرده کرده از
پی میراند - امرا از تنگ چشمی همراهی نکردند - غنیم برگشته گرد گرفت - هرچند استوار پیمان درمیان آمد بنابر رفته
بکارزار فرود شد ٭

طرغی تویان

دران هنگام که سلطان علاء الدین چتور را گرد گرفته بود قابو دانسته با لشکر گران بهند آمد - سلطان پس از کشایش
آن دژ بآویزهٔ او تیز دستی نمود وطرغی به پنج کروهی دهلی گذرهای دریای جون را برگرفت - سلطان از شهر بیرون
شده دران نزدیکی حصاری برساخت وپس از پیکار طرغی ناکام بازگردید ٭

علی بیک وترتاک[(۱)]

از فرزندان چنگیز خان - با سی هزار سوار از دامنهٔ کوه به امروهه درآمدند - سلطان علاء الدین سپاه
برگماشت - پس از سخت آویز شما هر دو بدست افتادند ودیگران مالش بسزا یافتند ٭

کبک مغل

سال دیگر بالشکر گران رسید ودر کارزار دستگیر شد ٭
ودیگر سال سی هزار مغل از راه کوه سوالک درآمد - سلطان گزین لشکرے نامزد فرمود - گذرها برگرفته بکار
آگهی بربستند - در بازگشت بسیاری قالب تهی کرد وبرخی گرفتار شد ٭

اقبالمند

درزمان علائی با سپاه مغل آمد ودر آویزه گاه جان بسپرد - بعد ازان بیازش[(۲)] این دیار بر نخاستند ٭

خواجه رشید

جامع رشیدی را سلطان محمد خدابنده نزد سلطان قطب الدین پور سلطان علاء الدین به پیغام گذاری
فرستاد وپیوند دوستی استوار گردانید ٭

اختلافات (۱) [کسش من] ترتاک (۲) [فن] بتازش ٭

صاحبقرانی

چون فرمانروائی دہلی بسلطان محمود نبیرۂ سلطان فیروز رسید و دستوری ملّو خان سررشتۂ قدرداننی و کارشناسی از دست رفت و جهانداری از رونق افتاد - درین هنگام رایات والا رسید چنانچه لختی گزارده آمد - با آنکه چنین ملکی آباد بدست آمده بود گزین غنیمتی نداشت - از وطن دوستی بازگردیدند *

فردوس مکانی

این داستان در نخستین دفتر بسیرابی نگاشته آمد *

جهانبانی

چون تابش گوهر شاهنشاهی نزدیک رسید پس از ناکامی چند بهند آمد چنانچه لختی نگارش پذیرفت *

و هزاران ایزدی سپاس که بداد گری و پایه شناسی گیهان خدیو هندوستان هنگامه نیکوان هفت کشورست و هر کدام بگوناگون روش کام دل بر میگیرد *

این دراز داستان انجام نپذیرد - پسی از وارستگان و پای بندان را بدین دیار گذاره افتاد چنانچه حسین منصور - ابومعشر بلخی - خواجه معین الدین سجزی - خواجه قطب الدین اوشی - شیخ عراقی - شیخ سعدی - میر حسینی میر سید علی همدانی - و جز آن *

اولیاے هند

ازانجا که دریوزه گرِ الٰهی بندگان است و دوستی این گروه در سرشت[1] بگزارش برخی ازینان که زاد بود یا خوابگاه درین آباد بوم دارند این نامه بانجام میرساند - بو که سرمایۂ پذیرائی دلها گردد و دست آویز جاوید سعادت فراهم آید - از گلشن سراے حقیقت بوئی بر بشنود و دست مزد فراوان رنج برگیرد *

اولیا جمع ولی ست - آنرا از ولی بمعنی نزدیکی برگرفته اند - همانا معنوی قرب میخواهند - و گروهے ولایت یکسر راو در تلوین بر گذارند و نفتح در تمکین - و جمعی نخستین را پایۂ عاشقی اندیشند و پسین را حال معشوقی خداوند اولین ولی باشد - خدیو دومین والی - و نزد برخے نفتح از قرب انبیا بر گوید و یکسر از اولیا و در کمن نامها فراوان معنی بر نگاشته اند و گزیده آنکه شناساے داداربهمال باشد - و بزرگ همت بجز او نگرانی مراحیرت فرو گرفته که خاک ذرۂ امکان را با آفتاب وجوب[2] چه نسبت - و نهایت پذیر را با غیر منتهی چه پیوند - و ولی نزد من آنست که چهار خوے گرامی اندوزد و از هشتاد و هیده پرهیزد - همواره از کار آگهی با نفس هزار فتنه آویزشش فیروزی کند و دمی از دستان سرائی او نغنود - و این پایۂ والا بایزدی تائید و رهنمونی بخت بدست او فتد لیکن گاه بدم گیراے میانجی شود و گاه بے او - پسین را اویسی خوانند - ازان حال اویس قرنی و برخے بر گوید *

و نخستین را صاحب کشف المحجوب دوازده سلسله بر گذارد (و ازان دو را نا سره پندارد) *

(۱) محاسبیان (۲) قصاران (۳) طیفوریان (۴) جنیدیان (۵) نوریان (۶) سهلیان (۷) حکیمیان (۸) خرازیان (۹) خفیفیان (۱۰) سیاریان (۱۱) حلولیان (۱۲) حلاجیان نخستین گروه را سرچشمۂ فیض ابی عبد الله حارث بن اسد محاسبی - بصریست - علم ظاهر و باطن

اختلاف (۱) [ک منا] سر (۲) [ک] وجود *

اندوخته بود و نشیب و فراز راه نیکو میدانست - اوستاد وقت بود و خداوند تصانیف - سال دویست و چهل و سه هجری در بغداد از رخت هستی بر بست - و از ان رو که همواره ابارهٔ[۲] روزگار خویش درست میگرفت بدین نام برخوانند ◆

دومین به حمدون پور احمد بن عمار قصار گرد نمد - کنیت ابو صالح - پیش ثوری دانش آموخت و از سلم بن حسین باروسی و ابو تراب نخشبی و علی نصرآبادی فیضها اندوخت و با ابو حفص حداد میبود - پایهٔ کمال یافت - جهانیان زبان بیغاره بر دکشوده میداشتند - سال دویست و هفتاد و یک در نیشاپور واپسین سفر نمود ◆

سومین به طیفور بن عیسی بسطامی نیایشگری نمایند - کنیت بایزید - بزرگ نیاک او سروشان نام مجوس بود از بزرگان بسطام در عنفوان شناسائی فنون علم اندوخت و بپایهٔ اجتهاد برآمد سپس از رسمی دانش برگذشت و بو الامر تبهٔ آگهی رسید - با احمد خضرویه و ابو حفص و یحیی معاذ همسر بود و شقیق بلخی را دریافته - سال دویست و شصت و یک و بگذارشی دویست و سی و چهار بعالم علوی شتافت ◆

چهارمین پیر جنید بغدادی - کنیت ابو القاسم و لقب قواریری و زجاج و خراز ست - پدر او آبگینه فروختی و خود خز بافتی نیاگان او از نهاوند و زاد و بالش او در بغداد - از سری سقطی و حارث محاسبی و محمد قصاب لختی حقیقت اندوخت و خراز و رویم و نوری و شبلی و بسیارے برگزیدگان حق بوی نسبت درست کنند - شیخ ابو جعفر حداد گوید اگر عقل مرد بودی بصورت جنید آمدی - سال دویست و نود و هفت یا هشت یا نه رخت هستی بر بست ◆

پنجمین از آبشخور نوری سیراب دل - نام او احمد بن محمد و گویند محمد بن محمد - مشهور به ابن بغوی[۳] - پدر او خراسانیست و مولد و منشاء او بغداد - از بزرگان والاشناخت و کردار است - با سری سقطی و محمد قصاب و احمد ابی الحواری صحبت داشته و ذو النون مصری را دیده بود - از همسران جنید چند اند لیکن لختی تیزتر - در سال دویست و نود و پنج یا دویست و هشتاد و شش ازین سپنجی سرا درگذشت ◆

ششمین بسهل بن عبد الله تستری باز گردند - شاگرد ذو النون مصر بست و از والا پایگان این شگرف راه است و از اقران جنید - هشتاد سال عمر یافت و در محرم دویست و هشتاد و سه زندگی بسر آمد ◆

هفتمین بمحمد بن علی حکیم ترمذی بازگشت نمایند - کنیت ابو عبد الله - با ابو تراب نخشبی و احمد خضرویه و ابن جلا صحبت داشت و در علم ظاهر و باطن چیره دست بود - فراوان تصنیف و خارق عادت ازو برگذارند ◆

هشتمین رو با بو سعید خراز دارند - نام او احمد بن عیسی - بغدادیست - بدرستی صوفیان سعبر رفت و در مکه مجاور شد و موزه دوزی میکرد - و شاگرد محمد بن منصور طوسی است - و با ذو النون مصری و سری سقطی و ابو عبید بسری و بشر حافی صحبت داشت و سعادتها اندوخت - چهار صد تصنیف بر نوشت - و ناشناسندگان او را کافر میداشتی - در سال دویست و هشتاد و شش از عالم بشد - خواجه عبد الله انصاری گوید که هیچ کس از مشایخ به از وی نشناسم در علم توحید ◆

نهمین دریوزه از ابو عبد الله محمد بن خفیف کنند - پدر او شیرازی است - شاگرد شیخ ابو طالب خداوند علم صورت و معنی بود - خرنج بغدادی و رویم را دیده و با کتانی[۴] و یوسف بن حسین رازی و ابو حسین مالکی

اختلاف نسخ (۱) [آ ب] را (۲) [آ ب] ارابهٔ (۳) [ت ش] بغوی (۴) یعنی ابو بکر کتانی ◆

و ابوحسین مزین و ابوحسین دراج و بسیاری بزرگان را دریافته بود - و فراوان تصنیف دارد - و در سال سه صد و سی و یک خواب و اپسین نمود ٭

دهمین با بوالعباس سیاری بازگردند - نام قاسم - دخت زادهٔ احمد بن سیار - مروزیست - شاگرد ابوبکر واسطی - علوم ظاهر و باطن اندوخت و والاپایگی در کردار بدست آورد - در سال سه صد و چهل و دو ساغر زندگی او لبریز گشت ٭

یازدهمین سرگروه اینان حلمان[1] دمشقی است ٭

دوازدهمین سرچشمهٔ این طائفه فارس است - از اصحاب حسین بن منصور حلاج بغدادی - و او غیر حسین منصور مشهور ٭

و برین دو زبان طنز بر کشایند ٭

در هندوستان چهارده سلسله برگذارند و آن را چهارده خانواده نامند - و ازان دوازده جز طیفوریان و جنیدیان نکوهند[2] ٭

(۱) حبیبیان (۲) طیفوریان (۳) کرخیان (۴) سقطیان (۵) جنیدیان (۶) کازرونیان
(۷) طوسیان (۸) فردوسیان (۹) سهروردیان (۱۰) زیدیان (۱۱) عیاضان (۱۲) ادهمیان
(۱۳) هبیریان (۱۴) چشتیان ٭

گویند حضرت امیرالمومنین علی را چهار خلیفه بود - حسن - حسین - کمیل - حسن بصری - سرچشمهٔ سلاسل حسن بصری را دانند - و او دو خلیفه داشت - حبیب عجمی (که نخست از د جوش معرفت زدند) - دیگر عبدالواحد بن زید (پنج پیشین ازو سیراب دل شدند) - مادر حسن بصری از کنیزان ام سلمه است - نام او عمر خطاب برنهاد - یتیم مانده بود - در سر آغاز آگهی گوهر افروختی - از روشن شناسی راه تجرد گزید - و خویشتن را در ریاضتگری بگداخت و فرهی معنوی اندوخت - هر هفته وعظ برگفتی و مجلس آراستی - چون رابعه حاضر نشدی بدان نپرداختی - گفتند از نیامدن پیرزنی چرا دست ازان باز کشی - گفت غذائی که پیلان آدم باشد بکار موران نیاید ٭

اول بحبیب عجمی نسبت درست کنند - از از الداران بود - روزگار برباگذاردی - از سرمردی لختی چشم بینش کشوده شد - از حسن بصری راه یافت - و فراوان مردم ازو سعادت اندوختند - روزی حسن بصری از چاوشان حجاج نگریخت و بصومعهٔ حبیب در رسید - سرهنگان ازو پرسیدند حسن کجاست - گفت درون صومعه - چون پژوهش رفت او را نیافتند - حبیب را سرزنش کردند و گفتند هرچه حجاج بشما میکند درخورست - گفت من جز راست نگفته ام - اگر شما ندید یا جرم من چیست - بازورشده ترفت نگهی بکار بردند - خشمناک بازگشتند و طنزگویان رفتند - حسن بیرون آمد و گفت ای حبیب عجب حق اوستاد نگاهداشتی - گفت ای اوستاد از راستگوئی رهائی یافتی - اگر دروغ گفتمی هر دو هلاک شدمی[3] - شبی او را در خانهٔ تاریک سوزنی از دست افتاد - از غیب روشنی بدرخشید -

اختلاف (۱) [م] حلان [ک من] ابوحلان [ت ا] ابوحلیان [ش] ابوحکمان (۲) [ک نجریه (۳)] [ت امن] میشدمی [ک] میگفتم - میشدیم ٭

دست بچشم نهاد و گفت نے نے من سوزن جز بچراغ ندانم جست ٭

سیوم فیض از معروف کرخی برگیرند۔ گویند پدر او ترسا بود۔ پیش امام رضا کیش برگردانید و بدربانی سربلندی یافت۔ بصحبت داؤد طائی رسید و ریاضتگری بجا آورد و بنیروے درست نیتی و راست کرداری پیشوا گشت۔ سری سقطی و بسیاری از و فیض برگرفتند۔ سال دویست هجری بعلوی عالم شتافت۔ و درین هنگام گبر و ترسا و یهود و بر و گرد آمدند و هر یکی خواست بآئین خود بدو پردازد۔ صورت نبست۔ همانا در نزهتگاه صلح کل جا داشت ٭

چهارم سری سقطی را در پے روند۔ کنیت ابو الحسن۔ از بزرگ کار آگهان گزین کردار است۔ جنید و بسیاری رسیدگان را اوستاد۔ از اقران حارث محاسبی و بشر حافی۔ و شاگرد معروف کرخی۔ ستایش او از نیروے من ناشناسا بیرون۔ سال دویست و پنجاه و سه از خاکدان دنیا دامن برچید ٭

ششم با بو اسحق بن شهریار گروند۔ پدرش از آئین زردشتی بیرون شد و طرز اسلام پیش گرفت۔ از شیخ ابو علی فیروز آبادی فیض اندوخت و بسیاری بزرگان را دریافت و دانش ظاهر و باطن بدست آورد۔ سال چهارصد و بیست و شش از آشوبگاه دنیا رهائی یافت ٭

هفتم را سر آغاز علاء الدین طوسی است۔ از شیخ نجم الدین کبری عقد برادری داشت ٭

هشتم بشیخ نجم الدین کبری نیایش نمایند۔ کنیت ابو الجناب و نام احمد خیوقی و لقب کبری۔ از شیخ اسمعیل قصری و عمار یاسر و روزبهان فیضها برگرفت و در شناسائی صورت و معنی پایهٔ والا یافت۔ شیخ مجد الدین بغدادی۔ شیخ سعد الدین حمویه۔ شیخ رضی الدین علی لالا۔ با با کمال جندی[1]۔ شیخ سیف الدین باخرزے و بسیاری اولیا از دم گیرای او جاوید سعادت اندوختند۔ سال شش صد و هژده بشمشیر درگذشت ٭

نهم از شیخ ضیاء الدین ابو النجیب عبد القاهر[2] سهروردی بهره ور۔ در علم ظاهر و باطن والایگی داشت۔ بدوازده واسطه با بوبکر صدیق رسد و در طریقت بشیخ احمد غزالی نسبت درست کند۔ فراوان تصنیف ازو یادگار۔ آداب المریدین ازوست۔ سال پانصد و شصت و سه هجری بعلوی سرا شتافت ٭

دهم بشیخ عبد الواحد بن زید اقتدا کنند ٭

یازدهم بفضیل بن عیاض گرایند۔ کنیت ابو علی۔ کوفی است۔ و نزد برخی بخاری و جز آن۔ میان مرو و باورد بآئین درویشان بسر بردی و راه زدی۔ از نیک سرشتی بیدار شد و گزین کارکرد سعادت اندوخت۔ سال صد و هشتاد و هفت روا از جهان درکشید ٭

دوازدهم ابراهیم ادهم بلخی را پیشرو دانند۔ کنیت ابو اسحق۔ نیاگان او سروری داشتند۔ در جوانی ستارهٔ بختمندی درخشید۔ دست از همه بازداشت۔ با سفیان ثوری و فضیل عیاض و ابو یوسف غسولی صحبت داشت و با علی بکار و حذیفهٔ مرعشی و سلم خواص یار بود۔ سال صد و شصت و یک یا دو بشام سرگذشت٭

سیزدهم بشیخ هبیرهٔ بصری رسند ٭

چهاردهم با بو اسحق شامی پیوندند۔ او مرید شیخ علو دینوری است۔ چون شیخ بقصبهٔ جشت رسید خواجه ابو احمد ابدال که مقدم مشائخ جشت است از وی تربیت یافت۔ و سلیس پسر او محمد چراغ ولایت

اختلاف (۱) در نسخها خجندی۔ و در نفحات الانس جندی (۲) [ک ش ص ف ا] قادر ٭

بر افروخت - و بعد از و خواجه سمعانی خواهرزاده او کار آگهی پیش گرفت - پس از آن پور او خواجه مودود چشتی والاپایگی یافت - و پسر او خواجه احمد نیز بس بزرگ شد ؞

همانا بر دو شماره راگزین دست آویزی پدید آمده است - برگزیده که در کاهش نفس ذوفنون و پرستش ایزد بیهمال لختے تازگی پدید آورد و معنوی فرزندان یکے پس از دیگرے چراغ آگهی افروخت او را سلسله خانواده بر گرفتند - ورنه چه آن دوازده و چهارده فراوان سلسله زبانزد روزگار چون

قادریه

بشیخ محی الدین عبدالقادر جیلی پیروی نمایند - سید حسینی است و جیل دهی است نزدیک بغداد و برخی گیلانی پندارند - در رسمی و حقیقتی علوم یگانه زمان بود - از ابوسعید مبارک خرقه پوشید و بچهار واسطه بشبلی میرسد - بزرگی حال و شگرفی کرامات او جهان را فرو گرفته - در چهارصد و هفتاد و یک بدنیا آمد - در پانصد و شصت و یک بدرود کرد ؞

یسوی

نیازمندان خواجه احمد یسوی - در خردسالی از باب ارسلان که از کارآگهان ترک است نظر یافت - و چون در گذشت از خواجه یوسف همدانی کمال اندوخت - ترکان او را آتا یسوی خوانند - آتا در ترکی پدر را و اولیا را بدان نامند - بفرموده خواجه بترکستان باز گردید و برهنمونی مردم نقد زندگی بسپرد - فراوان کرامات از و برگویند - چهار خلیفه برهنمونی نامور شدند - منصور آتا - سعید آتا - سلیمان آتا - حکیم آتا - و یسی معموره ایست از ترکستان - مولد و منشا شیخ در آنجاست ؞

نقشبندی

از خواجه بهاء الدین نقشبند جاوید دولت یافتند - نام او محمد بن محمد بخاری - از خواجه محمد بابا سماسی نظر برگرفت و تعلیم آداب طریقت بظاهر از امیر کلال خلیفه او - خواجه سماسی خواجه علی رامیتنی را که بعزیزان زبانزد روزگار بارها بر قصر هندوان میفرمودند که ازین خاک بوی مردی می آید زود قصر عارفان شود تا روزے از خانه امیر کلال بدان قصر گذشتند و فرمودند که آن نکهت افزونی گرفت - همانا آن مرد بزاد - چون سه روز رفت از ولادت خواجه سه روز گذشته بود - پدر بزرگوار نزد بابا برد - فرمودند که ما این را بفرزندی بر گرفتیم و رو بیاران کرده گفتند همانست که ما بوے او شنوده[1] بودیم که پیشواے جهان گردد - امیر کلال را فرمودند از فرزند من بهاء الدین پرورش و مهربانی دریغ نداری - فرمایش کاربسته آمد - و چون لختی کاربلندی گرای شد فرمودند همت شما بلند پرواز است - بدریوزه گری دیگر دلها دستوری است - ازین رو بخدمت قثم شیخ رفتند و فیض اندوختند و از خلیل آتا نیز بهره برگرفتند - و از یاوری روحانیت خواجه عبدالخالق غجدوانی بکار رسیدند - و فیض پذیری در معنی از خضر بود - و ارادت و صحبت از خواجه یوسف همدانی - خواجه یوسف چهار خلیفه داشت - خواجه عبدالله برقی - خواجه حسن اندقی - خواجه احمد یسوی - خواجه عبدالخالق غجدوانی - و خواجه یوسف از شیخ ابوعلی فارمدی فیض برگرفت و او از شیخ ابوالقاسم گرگانی - و او از دو کس بهره مندی یافت - جنید و شیخ ابوالحسن خرقانی و ایشان

اختلاف (۱) [ک ت اصل] شنیده ،

از بایزید بسطامی - او از امام جعفر صادق - و او از دو جا فیض پذیرفت - یکی از پدر خود امام باقر و او از پدر خود امام زین العابدین و او از نیاگ خود امام حسین - دیگر از پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر و قاسم از سلمان فارسی و او از ابابکر ٭

گویند خواجه بهاء الدین را غلام و کنیز نبود - چون پرسش رفت فرمود بندگی با خواجگی راست نیاید - یکی پرسید که سلسلهٔ شما کجا میرسد - فرمودند کسی از سلسله بجائے نمیرسد - شب دوشنبه سوم ربیع الاول هفتصد و نود و یک از بار عنصری سبکدوش گشت ٭

همانا داستان سلاسل حال مذاهب چهارگانه دارد - هرکه پایهٔ اجتهاد گرفت پیش روی را درخور شد - و چهارگونه بودن آن سختگی نگیرد ٭

همان بهتر که ازین سخن خامه باز گرفته بگزارش اولیای ایزدی رحمت دریوزه کند - بشمارهٔ لفظ اولیا چهل و هشت تن از هزاران برگرفت و ستایهٔ سعادت پژوهی خویش گردانید ٭

شیخ بابا رتن

پور نصر تبرندی[1] - کنیت ابوالرضا - در زمان جاهلیت در تبرنده بزاد و بحجاز شد و پیغمبر را دریافت و جهان نور دیده بهند باز گردید - بسیاری گذارندهٔ او پذیرفتند و برخی از درازعمری گفتهای او را باور نکردند - در سال هفتصد هجری در تبرنده فرو شد و همانجا آسود - شیخ ابن حجر عسقلانی و مجد الدین فیروزآبادی و شیخ علاء الدوله سمنانی و خواجه محمد پارسا و بسیاری نیکوان پذیرنده و ستایشگر او ٭

خواجه معین الدین حسن چشتی

پور غیاث الدین حسن - از سادات حسینی حسنی است - در سال پانصد و سی و هفت در قصبهٔ سجز از دار سجستان بزاد - در پانزده سالگی پدر آن جهانی شد و ابراهیم قهندزی را که از الٰهی ربودگان بود بر نظر افتاد و برق واسوختگی در خرمن وابستگیها در زد و در جستجوی رهنمون شد - در هروون که دیهی است از نیشابور بصحبت خواجه عثمان چشتی رسید و بریاضتگری برنشست و خرقهٔ خلافت یافت - سپس در تکاپوی طلبی برآمد و از شیخ عبد القادر جیلی و بسیاری بزرگان فیض اندوخت - و در سالی که معز الدین سام دهلی برگرفت بدانجا رسید و بسگالش عزلت گزینی به اجمیر شد و فراوان چراغ برافروخت - و از دم گیرای او گروها گروه بهره برگرفتند - روز شنبه ششم ماه رجب سال شش صد و سی و سه بملک تقدس خرامش فرمود - در دامنهٔ کهسار آن خوابگاه شد و امروز زیارتگاه خرد و بزرگ ٭

شیخ علی غزنوی هجویری

کنیت ابوالحسن - پدر او عثمان بن ابوعلی جلابی - از رسوم برکناره زیستی و پایهٔ والای آگهی داشت و کتاب **کشف المحجوب** از و یادگار - دران برنگاشته پیروی من درین راه بشیخ ابوالفضل بن حسن ختلی است - خوابگاه در لاهور ٭

شیخ حسین زنجانی

فراوان آگهی داشت - خواجه معین در لاهور بصحبت او رسید - خوابگاه در آنجاست - و بسیاری

اختلاف (۱) [ک] نصیر ترندی - شفت کتاب الاصابه صفحهٔ ۱۰۹۷ ٭

نیز با نگری او سعادت اندوزند ❊

شیخ بهاء الدین زکریا

پور وجیه الدین محمد بن کمال الدین علی شاه قریشی - سال پانصد و شصت و پنج در کوت کرور ملتان زاد - در خردسالی پدر او از جهان رفت و او به دانش اندوزی برآمد و در توران و ایران شناسائی اندوخت - در بغداد بشیخ شهاب الدین سهروردی ارادت آورد و پایهٔ خلافت یافت - و با شیخ فرید شکر گنج فراوان دوستی داشت و روزگاری باهم بودند - شیخ عراقی و میر حسینی از و فیض برگرفتند - هفتم ماه صفر ششصد و شصت و پنج نورانی پیری نامهٔ سربمهر بدست شیخ صدر الدین پور او درون فرستاد - برخواند و جان بسپرد و از چار کنج خانه آواز بلند شد که دوست بدوست پیوست - خوابگاه در ملتان ❊

قطب الدین بختیار کاکے

ابن کمال الدین احمد موسی - از اوش فرغانه است - از پدر خرد ماند - و نظر از خضر برگرفت و جوائی رهنمون کالبوه داشت که خواجه معین الدین باوش گذاره کرد - و در هژده سالگی از و ارادت یافت - خلافت برگرفت و سفر گزید - در بغداد و جز آن از بسیاری اولیا فیض اندوخت - با آرزوی دیدار پیر بهند آمد یکچندی بشیخ بهاء الدین زکریا پیوست - در زمان فرمانروائی شمس الدین التمش بدهلی آمد - خواجه بدیدن او به اجمیر رسید و پس از چندی او را گذاشته بازگردید - او فراوان فیض بعالمیان رسانید - بامداد چهارشنبه چهاردهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه رخت هستی بربست - خوابگاه در دهلی زیارتگاه کهـ و مهـ ❊

شیخ فرید الدین گنج شکر

پور[1] جمال الدین سلمان[2] از نژاد فرخ شاه کابلی است - زاد و بوم او قصبهٔ کهتوال[3] به ملتان نزدیک - در سر آغاز برنائی برسمی دانش سرگرم بود - و در ملتان خواجه قطب را دریافت و بدهلی همراه آمد و بارادت کام دل برگرفت - و برخی برآنند که همراه نیامد و از راه دستوری گرفته بقندهار و سیستان شتافت و باندوختن دانائی پرداخت - سپس بدهلی آمده ارادت اندوخت - او را سخت آویزشها بانفس رفت و فیروزمند آمد - خواجه قطب الدین هنگامی که رخت هستی برمی بست قاضی حمید الدین ناگوری و شیخ بدر الدین غزنوی و بسیار بزرگان دران انجمن بودند - فرمودند خرقه و جز آن که از پیر رسیده بود بشیخ بسپارند شیخ از قصبهٔ هانسی بدین آگهی بدهلی آمد و امانت برگرفته بازگردید - و فراوان کس ازو بهره برداشت - روز شنبه پنجم محرم ششصد و شصت و هشت در پتن پنجاب که دران روزگار اجودهن نامزد بود جهان ناپایدار را بدرود کرد - و همانجا خوابگاه شد ❊

شیخ صدر الدین عارف

پور شیخ بهاء الدین - بیش پدر بپایهٔ کمال برآمد - فخر الدین عراقی و میر حسینی سادات ازو نیز فیض برگرفتند - در سال هفتصد و نه در ملتان رهگرای سفر واپسین شد - و خوابگاه همانجا ❊

اختلاف (۱) [ک ش و ن ف] جدل (۲) [ش ن ف ا] سلیمان (۳) [ه] کهتوال بے نقط [ک] کهتوال [ش] کهتوالہ [د] کیوتوال [ف ا] کهتووال ❊

نظام الدین اولیا

نام محمد - پور احمد دانیال - از غزنین به بداؤن آمد و شیخ در شش صد و سی و دو در انجا بزاد - تحصیل رسمی علوم اندوخته او را نظام بحاث و محفل شکن میگفتند - در بیست سالگی با جود حن رفته از شیخ فرید گنج شکر ارادت اندوخت و کلید گنجینهٔ معنی بدست آورد - و سپس برهنمونی مردم بدهلی فرستادند و لباس از و بوالا پایگی رسید چنانچه شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی - میر خسرو - شیخ علاء الحق - شیخ اخی سراج در بنگاله - شیخ وجیه الدین یوسف در چندیری - شیخ یعقوب و شیخ کمال در مالوه - مولانا غیاث در دهار - مولانا مغیث در اُجین - شیخ حسام در گجرات شیخ برهان الدین غریب - شیخ منتخب - خواجه حسن در دکهن - چاشت چهار شنبه هژدهم ربیع الآخر هفتصد و بیست و پنج از جهان رفت - خوابگاه در دهلی *

شیخ رکن[1] الدین

پور شیخ صدر الدین عارف - جانشین بزرگ نیاگ است - چون سلطان قطب الدین بشیخ نظام الدین اولیا سرگران بود شیخ را از ملتان طلب داشت که در[2] هنگامهٔ او شکستی رود - چون او نزدیک دهلی رسید شیخ نظام پذیره شد - قطب الدین شیخ را دریافته پرسید که از مردم شهر در پیشوا رفتن که تیز دستی نمود - گفت بهترین روزگارها - دبدین ولاویز گفتار سلطان را از سرگرانی بر آورد - خوابگاه ملتان *

شیخ جلال الدین تبریزی

مرید شیخ سعید تبریزیست - پس از سفر گزیدن او در خدمت شیخ شهاب الدین سهروردی افتاد و از شگرف پرستاری بخلافت رسید - و بخواجه قطب الدین و شیخ بهاء الدین زکریا فراوان دوستی داشت شیخ نجم الدین صغری که شیخ الاسلام دهلی بود بکین او برخاست و از ناتوان بینی ناپارساز نے راباران داشت که شیخ را دامن آلود تهمت گرداند - و از دم گیرای شیخ بهاء الدین زکریا نادرستی گفتار پیدائی گرفت - ازانجا به بنگاله شتافت - خوابگاه او در بندر دیومحل *

شیخ صوفی بدهنے

زادگاه او اوده - شگرف وارستگی داشت و بجز ایزد نپرداختی - چنان برگذارند که خواجه قطب الدین وا او باگروهاگروه مردم بدست مغل گرفتار شدند - گرسنگی و تشنگی این مردم را کالیوه ساخت - درین هنگام خواجه نیروی ایزدانی بهرشنے گرم کاکے از زنبیل بیرون آورده میداد و صوفی از شکسته کوزهٔ خود راهمه سیراب گردانید ازان باز خواجه را کاکی و او را بدهنی برگفتند - خوابگاه کیتهل *

خواجه کرک[3]

از مهین وارستگان است - از رسمها برکنار و زیستی و پیوسته در خرابات نشستی - خواجه قطب الدین اوشی برای او خرقه فرستاد و او برگرفته بآتش انداخت - بردند پیش خواجه قطب الدین زبان بیغاره برکشاد - فرمود که برو آنرا باز خواه تا حقیقت کار بر تو پیدائی گیرد - او چون درخواست خواجه کرک گفت برو ازان آتشگاه چه برگیر لیکن از آن خود - چون درنگریست آن خرقه را با چندین دلق دریافت و شرمسار گردید - خوابگاه کره مانکپور *

اختلاف (۱) [ک] رکن الدین ابو الفتح (۲) [ک] بوکه (۳) [د] کرک *

شیخ نظام الدین ابو المؤید

بخال خود شیخ عبد الواحد بن شیخ شهاب الدین احمد غزنوی پیوند ارادت دارد - در زمان شمس الدین التمش بود و خواجه قطب الدین اوشی و شیخ نظام الدین اولیا دیدار او را بس فرخ میدانستند ٭

شیخ نجیب الدین محمد

مرید شیخ بدر الدین فردوسی سمرقندی که خلیفهٔ شیخ سیف الدین باخرزیست و او خلیفهٔ شیخ نجم الدین کبری ست - از انجا بدهلی آمده روزگاری رهنمای مردم بود و همانجا آسود - و برخی بر آنکه او و شیخ عماد الدین طوسی مرید و خلیفهٔ شیخ رکن الدین فردوسی اند ٭

قاضی حمید(۱) الدین ناگوری

پور عطاء الدین بخاری - در بخارا بزاد - در زمان معز الدین سام با پدر بدهلی آمد سه سال بقضاے ناگور پرداخت - یکبارگی اندیشهٔ وارستگی دامن دل گرفت - از همه واپرداخته ببغداد شد و بشیخ شهاب الدین سهروردی ارادت آورد و خلافت یافت - و در انجا بخواجه قطب الدین پیوند دوستی گزید و سفر حجاز کرده بدهلی آمد - شب پنجم رمضان ششصد و چهل و چهار بے رنجوری بعالم علوی شتافت - خوابگاه دهلی ٭

شیخ(۲) حمید الدین سوالی(۳) ناگوری

پور شیخ احمد - در سر آغاز جوانی بس نکو رود خواستهٔ اندازه دار بود - در تپ و هش حق دست از همه باز کشید و بر یافتگری پای همت افشرد - و در خدمت خواجه معین الدین طیلسان ارادت بر دوش گرفت و بپایهٔ والا رسید - و سلطان التارکین برخواندند - بیست و نهم ربیع الآخر ششصد و هفتاد و سه در ناگور بساط زندگی نوردید آمد و خوابگاه همانجا شد ٭

شیخ نجیب الدین متوکل

برادر و مرید شیخ فرید الدین گنج شکر است - شیخ نظام الدین اولیا میگفت چون از بداؤن بآرزوی ملازمت گنج شکر آمدم در دهلی شیخ نجیب الدین را دریافتم و فیضها برگرفتم - نهم رمضان ششصد و شصت دل از جهان برگرفت - خوابگاه دهلی ٭

شیخ بدر الدین

زاد و بوم غزنه - در خواب بخواجه قطب الدین اوشی ارادت آورد و دست از همه باز کشیده بجویائی پیر قدم فرسا گشت - و در دهلی بکام دل رسید و خلافت یافت - قاضی حمید الدین - شیخ فرید الدین گنج شکر - سید مبارک غزنوی - مولانا مجد الدین جرجانی - شیخ ضیاء الدین دهلوی و دیگر بزرگان ازو بهره گرفتند - در کهن سالگی که نیارست جنبید از شنود نغمه جوشیدی و جوانانه رقصیدی - پرسیدند که با چنین ناتوانی شیخ چگونه برقص در شود گفت شیخ کجاست عشق میرقصد - خوابگاه پایان آسایشگاه پیر خویش ٭

شیخ بدر الدین اسحق

پور منهاج الدین بخاری و برخی بر آنکه پسر علی بن اسحق دهلوی است - زاد بوم او دهلی -

اختلاف (۱) [ک ن اس] صدر الدین (۲) [ک] قاضی [د] شیخ صدر الدین (۳) این لفظ فقط در [و د] موجود ست ٭

رسمی دانش اندوخت - وچون مشکلات درین دیار نکشود آهنگ بخارا نمود - درا جودهن بصحبت گنج شکر بستگیها کشایش یافت وارادت آورد و بخویشتن گذاری برنشست - وشیخ بخلافت ودامادی برنواخت - وهمانجا خوابگاه شد ٭

شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی

نام محمود - زادگاه اوده - مرید وخلیفهٔ شیخ نظام الدین اولیاست - هژدهم رمضان هفتصد وپنجاه وهفت ازین جهان گذاشتنی درگذشت ٭

شیخ شرف پانی پتی

کنیت ابوعلی قلندر - وارسته زیستی - دریکے از نگاشتهای خود چنین میگذارد که چهل ساله بدهلی آمدم وبزیارت گری خواجه قطب الدین سعادت اندوختم ومولانا وجیه الدین پایلی ومولانا صدر الدین ومولانا فخر الدین ناقله ومولانا ناصر الدین ومولانا معین الدین دولت آبادی ومولانا نجیب الدین سمرقندی ومولانا قطب الدین تکی ومولانا احمد خنساری ودیگر دانشوران روزگار دستوری درس وفتوی دادند وبیست سال درین کار بسر بردم - ناگاه ایزدی کشش درربود - وهمگی دانش نامها بآب جون سردادم وسفر گزیدم - ودر روم شمس الدین تبریزی ومولانا جلال الدین رومی را دریافتم - جبه ودستار وفراوان کتاب بمن دادند ودرپیش اینان همه را بآب دادم - سپس بپانی پت آمده عزلت گزیدم - وخوابگاه او در آنجاست ٭

شیخ احمد

زادبوم نهرواله که امروز به پٹن زبانزد روزگار - بقاضی حمید الدین ناگوری ارادت آورد وبوالاپایهٔ خلافت برآمد - وشیخ بهاء الدین زکریا با دشوارپسندی خویش او را بس ستودی - خوابگاه بداون ٭

شیخ جلال

پور سید محمود بن سید جلال بخاری - بمخدوم جهانیان زبانزد روزگار - شب برات هفتصد وهفت بزاد - مرید پدر خود است واز شیخ رکن الدین ابوالفتح سهروردی خلافت یافت - گویند جهان نوردی پیش گرفت - امام یافعی وبسیارے را دریافت - ودر دهلی شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی را دید ودر خانوادهٔ چشت خلیفهٔ او گشت - چهارشنبه عید قربان هفتصد وهشتاد وپنج آخشیجی پیکر برانداخت - وخوابگاه اچه ملتان ٭

شیخ شرف منیری

پور یحیی بن اسرائیل که سرآمد چشتیان بود - از گنج شکر فیض برگرفت - او از خردے باز درکهسار ریاضت کردے وبآرزوے دیدن شیخ نظام اولیا باهمین برادر خود شیخ جلال الدین محمد بدهلی آمد - شیخ درگذشته بود - وبرخی برآنکه دریافت وبفرمودهٔ او پیش نجیب الدین فردوسی رفت وارادت آورد وخلافت یافت - شیخ شمس الدین مظفر بلخی وشیخ جلال الدین اودهی که جمال قتال نیز خوانند ازو خلافت دارند - وفراوان تصنیف ازو یادگار - ازان میان مکتوبات او در سرشکنی نفس آزمون دارد - خوابگاه بهار ٭

اختلاف (۱) [ک ش دت اش] در نسخهٔ ٭

شیخ جمال ہانسوے

از نژاد ابو حنیفۂ کوفی است - بخطاب ونثوی پرداختی - دست ازان باز داشته از شیخ فرید گنج شکر ارادت برگرفت و بلند پایه شد - وهرگاه شیخ خلافت نامه دادی نزد او فرستادی و از بذیرفتگی او روائی یافتی و اگر نپذیرفتی شیخ را برزبان رفتی پاره کرد جمال فرید نتواند بر دوخت - خوابگاه هانسی •

شاه مدار

لقب بدیع الدین - که وه هندی بوم بدو گردد و والا پایگی او برگذارد - گویند مرید شیخ محمد طیفور بسطامی است - هرگز جامه او شوخگن نشدی و با خلق نیامیختی - هر روز دوشنبه در خلوتگاه او کشاده گشتی و فراوان حاجتجواه فراهم آمدی - و آئین چنان بود که چون مردم از آمدن باز ماندی دهستان بر سرائیدی - دران میان جویندگان را پاسخ آماده شدی وهر که جواب خود شنیدی نیایش کنان برخاستی - و شگرف داستانها ازو برگذارند و سلسلۂ مداریه را او سرآغاز - خوابگاه مکن پور •

وهر سال روز فروشدن او گرد ها گروه مردم از دور دستها بدانجا رسند وهر یکی رنگارنگ علم با خود برده نیایشها بجا آورد - قاضی شهاب الدین در زمان سلطان ابراهیم شرقی بدو درآویختی و شرمساری اندوختی •

شیخ نور قطب عالم

پور شیخ علاء الحق - اصل نام وی شیخ نور الدین احمد بن عمر اسعد است - زادگاه لاهور - مرید و خلیفۂ پدر بزرگوار خود است که او خلافت از شیخ اخی سراج داشت - لختی لبسر نایافت رسید و در سوختگی والا پایگی اندوخت چنانچه مکتوبات - لختی رسایل او از درون باز گوید - شیخ حسام الدین مانک پوری خلیفۂ اوست - در هشتصد و هشت رهگرای علوی عالم شد - خوابگاه پنڈوه -

بابا اسحق مغربی

زاد جا دهلی - مرید حاجی شیخ محمد کهی(۱) است - او بجنید واسطه بجنید برسد - شیخ احمد کهتو چنان برگذارد که همراه او بدهلی شدم - کهن نگاه خود را بمن وانمود و گفت در دوازده سالگی بدریوزه گری دلها برآمدم و در راه وارستگی پیش گرفتم و از بسیاری بزرگان فیض گرد آوردم - و در مغرب زمین بشهر کیم از صحبت شیخ محمد حاج کام دل برداشتم و خلافت اندوختم - و در زمان سلطان محمد بدهلی باز گردید و فراوان بزرگداشت او بجا آورد - و خواجه معین الدین او را بخواب فرمود که در کهتو عزلت گزیند و همچنان کرد •

شیخ احمد کهتو

لقب جمال الدین - در دهلی سال هفتصد و سی و هفت بزاد - از بزرگ زادهاے آنجاست - مرید و خلیفۂ بابا اسحق مغربی - نام او نصیر الدین - از نیرنگی نیلی سپهر در طوفان باد از نگاه خود جدا شد - پس اندوزگار بخدمت بابا اسحق مغربی سعادت اندوخت و دانش صوری و معنوی گرد آورد - و در زمان سلطان احمد گجراتی بگجرات رفت و خرد و بزرگ پذیرفته بر نیایشگری برخاستند - سپس سفر عرب و عجم نمود و بسی بزرگان را دریافت خوابگاه سرکهیج احمد آباد •

اختلاف (۱) [ہ] کہی [ک] کشمنی [ش من] کیسی •

ح
بیچمن یا نیز
شود و میکران
هاری معنی اند
دیدن کر پیرار
باشد کو بمعنی
آنجا میلا گویند
"یا بار"

شیخ صدرالدین

پور سید احمد کبیر بن سید جلال بخاری که براجو قتال زبانزد روزگار - مرید و خلیفهٔ پدر خود است و از برادر خود مخدوم جهانیان و شیخ رکن الدین ابو الفتح نیز خلافت یافت - و سلطان فیروز او را فراوان بزرگ داشتی - در هشت صد و شش و الیسین خواب نموده

شیخ علاءالدین محمد

نبیرهٔ شیخ فرید الدین گنج شکر پور شیخ بدرالدین سلیمان - بس گزیده و پسندیده روش بود - در اندک شناسی والا پایگی اندوخت - چون درگذشت سلطان محمد تغلق گنبدی بر ساخت

سید محمد گیسو دراز

مرید و خلیفهٔ شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است - صوری و معنوی آگهی اندوخت - بفرمودهٔ پیر از دهلی بدکهن آمد و که و مه پذیرا فتند - سال هشت صد و بیست و پنج از تنگنای دنیا بیرون شد - خوابگاه گلبرگه

قطب عالم

کنیت ابو محمد - لقب برهان الدین - پور شاه محمد بن سید جلال مخدوم جهانیان - در هفتصد و نود بزاد - مرید و خلیفهٔ پدر بزرگوار خود و از شیخ احمد کهتو نیز خلافت دارد - در زمان سلطان محمد که بدو واسطه پور سلطان مظفر است بفرمودهٔ پدر بگجرات آمد و بزرگی صورت و معنی یافت - در هشت صد و پنجاه و هفت رخت هستی بربست - خوابگاه بتوهٔ احمد آباد - او را یازده پسر بود

شاه عالم

نام سید محمد - پور قطب عالم - شب بیست و نهم ذیقعده هشت صد و هفده بزاد - از پدر خود ارادت یافت و خلافت برگرفت - بوالا پایهٔ ولایت برآمد و شگرف خارق عادتها از و برگذارند - بیستم جمادی الثانی هشت صد و هشتاد روزگار بسر آمد - خوابگاه رسول آباد احمد آباد

شیخ قطب الدین

پور شیخ برهان الدین بن شیخ جمال هانسوی - مرید و خلیفهٔ شیخ نظام اولیا است - با مردم نیامیختی و از ملوک هیچ نستدی - سلطان محمد خود به هانسی رفته بدهلی آورد - خوابگاه هانسی

شیخ علی پیرو

پور مولانا احمد مهایمی - بر صورت و معنی شناسا آمد و حقایق را بر روش شیخ محی الدین عربی برگذارد - فراوان نامهٔ آگهی از و یادگار - بیشتری فرو رفته بودی

سید محمد جونپوری

پور سید بڈه اویسی است - از فراوان روحانیه فیض برگرفته و بر صوری و معنوی علم چیره دست - از شوریدگی دعوی مهدویه کرد و بسیارے مردم بر و گرویدند - بسا خارق از و برگذارند - و سرچشمهٔ مهدویه او - از جونپور بگجرات شد و سلطان محمود کلان به نیایش برخاست - و از تنگ چشمی زمانیان بهند نیارست بود و یا زش ایران نمود - در فره درگذشت و همانجا آسود

قاضی خان

یوسف نام - زاد بوم ظفرآباد - مرید و خلیفهٔ شیخ حسن طاهر که لقب وی کمال الحق است و مرید حاجی حامد شد که خلیفهٔ شیخ حسام الدین مانکپوری است - و علم ظاهر و باطن اندوخت - و پیر او در زندگی خلفای خود را بدو حواله کرده بود و هنگام فروشدن پور خود عبد العزیز را بدو بسپرد - پانزدهم صفر نهصد از آشوبگاه گیتی برکنار شد.

میر[1] سید علی[2] قوام

زاد و بوم سوانه - مرید و خلیفهٔ شیخ بهار الدین جونپوری شطاری است - و برخی گویند از شیخ قاضا[3] شطاری فیض برگرفت و چندی بر آنند که او را با همه خانوادها درست نسبتی است - در سال نهصد و پنج از کشاکش آخشیجان وارست - خوابگاه جونپور.

قاضی محمود

پور شیخ جالنده[4] بن محمد گجراتی - در بیر نور[5] بزاد - مرید پدر خود است و خرقهٔ خلافت از شاه عالم داشت - عشق او را آگواره شده بود و بس او لسوز سخنان از و بر تراوید ی - از یازده سالگی فروغ آگهی برگرفت و شگفت داستانها از و برسر آیند - و دران سال که جنت آشیانی بر بهادر گجراتی چیره دست آمد سیزدهم ربیع الآخر انجهانی شد - خوابگاه بیرپور.

شیخ مودود[6] لاری

مرید بابا نظام ابدال است - نزد مولانا عبد الغفور لاری نخستے رسمی دانش اندوخت - دانش فراوان دلها در یوزه گری مینمود - و مراتب عیانی و بیانی نیکو میدانست و بر غرائب علوم آگاه - و شاه نعمت الله ولی و شاه قاسم انوار را دریافته - در رمضان نهصد و سی و هفت و اپسین خواب درگرفت - خوابگاه پانی پت.

شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری

شیخ جلال بخاری را دو پسر بود - مخدوم جهانیان از سید محمود است و از نژاد و سید احمد مرید و شاگرد سید صدر الدین بخاری - از ظاهر و باطن آگاه - در نهصد و سی و دو نقد زندگی بسپرد - خوابگاه دهلی.

شیخ عبد الرزاق

زادگاه جهنجهانه - مرید و خلیفهٔ شاه محمد حسن است - فرزند شیخ[7] طاهر - نخست رسمی دانش بدست آورد و از آن فراترک شده پی بمقصود ببرد - در نهصد و چهل و نه رخت هستی بربست - خوابگاه جهنجهانه.

شیخ عبد القدوس

خود را از نژاد ابو حنیفه برشمرد - مرید شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق است -

اختلافات (۱) [ن] امیر (۲) در [ش ت امن] نیست (۳) [ک ت امن] قاضی [د] قاضن (۴) [ک] جانلده [ک ش] جالنده [ت امن] جا لمنده [د] جاند (۵) [ک] شیرپور [من ت ا] رزیرپور (۶) [ش] محمد مودود (۷) [ک ش ت امن] شیخ طاهر فقط.

دانش صوری و معنوی اندوخت و در اندیشه شناسی والاپایه شد - فراوان حقایق از وی برگویند - جنت آشیانی با برخی کارآگهان بزاویهٔ او در شدی و انجمن آگهی گرمی پذیرفتی - سال نهصد و پنجاه بساط زندگی درنوشت - در گنگوه نزد دهلی خوابگاه

سید ابراهیم

پور معین الدین بن عبدالقادر حسینی - نژاد جا ایرج - مرید شیخ بهاء الدین قادری شطاری - از هر دانش فراوان بهره داشت و در گزیده کرداری کم همتا - جهان نوردیده - در زمان سلطان سکندر لودی بدهلی آمد - شیخ عبدالله دهلوی و میان لادن و مولانا عبدالقادر صابونی[1] گروه دیگر کارآگهان نامور به بزرگی او گرائیدند - در نهصد و پنجاه و سه یا هشت جان سپنجی باز سپرد - خوابگاه دهلی

شیخ امان

نام عبدالملک پور عبدالغفور - مرید شیخ محمد حسن - باشارت پیر از شیخ محمد مودود لاری گوناگون دانش اندوخت - دوازدهم ربیع الآخر نهصد و پنجاه و هشت دل از زندگی برگرفت - خوابگاه پانی پت

شیخ جمال

پسر شیخ حمزه - زادگاه وی سو - مرید پدر خود - بیشتر خلوت در کثرت داشتی - خوابگاه در وی سو

اکنون انجام این داستان بیاد کرد خضر و الیاس سزاوار میداند و دریوزه گری جاویدنامی میکند

خضر

نام او بلیان است پور کلیان بن فالغ بن عابر[2] بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح - و برخی نام او کلیدن بن ملکان و بعضی ملکان بن بلیان بن کلیان بن سمعان بن سام بن نوح برگذارند - کنیت ابوالعباس - و خضر بجهت آن خوانند که بر پوستین سفید نشست - از خجستگی پای او سبز شد - در دو فرسنگی شیراز در زمان موسیٰ بزاد و نزد برخی در زمان ابراهیم و پیش گروهی بکثیر مدت از بعثت ابراهیم و بگزارش لختی پس از فراوان مدت - و شیخ علاء الدوله در عروه چنان برگذارد که فراوان پیوند زناشوئی کند و از وی فرزندان پدید آید و تا مها بر نهد و کس او را پی نبرد - صد سال و هفت ماه است ترک همه گرفته و از وی فرزندان نمانده - و بعنوان دلالی خرید و فروخت نماید و سود اندوزد و وام گیرد و گرو گذارد و از کیمیاگری آگاه و بر گنجهای عالم شناسا و بانیرنگی فرمایش در کاربندگان خرج کند و برای خود هرگز کار نه بندد - از نغمه خوشوقت شود و برقص آید و لباهنگام شبانروزی مدهوش باشد - و بیشتر ازین هزار[3] سال از سر برنائی گرفتی و ازان پس در هر صد و بیست سال - و هم شیخ گوید که امسال هنگام تازگی است و از زمان هجرت تا امروز هفت نوبت تازگی پذیرفته - و با قطب[4] و ابدال صحبت دارد و دنبالیش کند - گویند که در مدینه روزی شتربانان با یکدیگر آویزه سنگ داشتند - سنگ پارچه بر سر[5] خضر رسید و بشکست و سر او زد و آماسید تا سه ماه رنجوری کشید - و در پیغمبری او خلاف رود - بسیاری بدان گروند - و در ان گروهش ذوالقرنین بآب حیات رسید و دراز زندگی یافت - و برخی گویند الیاس و خضر هر دو آب حیات اندوختند - و گروهی او را روحانی برگذارند که به پیکر با برآید و انبی نداند

اختلاف (۱) [ک ش] صابونی (۲) [د] غابر [ک] غار [ش ف امن] تامر - در چند نسب نامه غابر و در توریت عابر (۳) [ک ش من] هزار سال. و هر پانصد سال از سر الخ (۴) [د] باقطب ابدال (۵) [ک] بر سر پای خضر رسید و بشکست و زود آماسید الخ

الیاس

بن سام بن نوح علیه السلام - جدّ خضر - و چندے نام پدر او یاسین برسرایند و لختی نسبی[1] و جز آن برگویند و بعضی نسب او را چنان برگذارند که پسر فیحاص[2] بن عیزار[3] بن هارون موسی - در پیغمبری او نیز خلاف دارند - و قطب و ابدال و خضر پیش او بسان شاگرد نیایشگری کنند - دراز قامت بزرگ سر کم گوی بسیار اندیشه - فراوان وقار و هیبت بدو - بر حقایق اشیا آگاه - گویند بیاوری دین موسی برانگیخته آمد و برهنمونی باشندگان بعلبک نامزد گردید و چون اندرز گذاری او سودمند نیامد رهائی خود از کارساز حقیقی درخواست - پذیرائی گرفت - روزی با الیسع بن اخطوب بکهساری رفته بود - آتشین اسپی باساز و پیرایه نمودار شد - الیسع را بجانشینی خویش گذاشته برفراز آن برآمد و از نظرها ناپدید گشت ❊

بس شگرفیها ازین دو کس برگذارند - بیشتر نخستین بخشک زمین جالش نماید و گم شدگان را براه دارد و یسین بدریاها - و بعضی برعکس سرایند - و هریک را ده گزیده مرد یاور - و هر دو فراوان سال زنده باشند و صحبت دارند - و برخی کار آگهان هستی این دو نکرایند - و از الیاس قبض و از خضر بسط خواهند ❊

ایزدی سپاس

که لختی حال هندوستان گذارده آمد و اندکی گفت و گرد ایشان بروشن بیانی گزارش یافت - چون وقت تنگی داشت و دل افسردگی نه دلیل ایشان برنوشت و نه بحکمت یونان و فارس برسنجت - نه دگرگون گفتارهاے هندی برنگاشت و نه انچه پیرامن خاطر این حیران انجمن آفرینش میگشت بنامه درآورد - اگر دل از سیاه کارے اوراق و برخواندن رسمی نقوش افسرده نگردد و زمانه فرصت بخشد رهیاوری برشیند نخست هندی دانش را گزین ترتیبی برنهد و یک یک را بفارسی و یونانی برسنجد و لختی چند از رسیدهای خاطر انصاف گرا برنویسد و قدری از پسند و ناپسند دل و دشوار گزین برگوید ❊

بیشتر از انکه از روستا کدهٔ خویش بیرون شد و بقدسی آستان شاهنشاهی که شهرستان حق شناسی است رود و بدانایان هرکیش برآمیزد همواره در سر داشت که دادار کام بخش صحبت نیج فروهیده مرد شایسته خو روزی گرداند - شناسای عیانی حکمت - دانای بیانی دانش - صوفی صافی متکلم شناسا دل - اطلاقی ذوالاهمت ارزانی میخواست که هرکدام از دوربینی و ایزد شناسی حق را پابای بند و یا فتهٔ خود ندانند و همیشه خود را تهمت زدهٔ نادانی داشته در جستجو[5] گام فراخ برزنند تا دران انجمن حقیقت ثمرهٔ هر گرویدهای هریک فراز روشن بیانی برآید - آنگاه آئین استدلال برگذارد و دلیل از مغالطه و برهان از جز آن بازشناخته آید بوکه از خارزار دل شکن دگرگونگی بگلشن یکرنگی خرامش رود - چون از تجرد بوابستگی آمد خاطر هوس بیمار انیج آرزو بیچاره گشیدهٔ هندی نژاد افزایش گرفت - بیشتری را دیدم و از ون گام برمیدارند و در راه کجروی طفره[6] زنان پیشتابند - و هر گروه بگرد خود تنیده چون کرم پیله در قرارداد خویش فرو میشوند و گمان رسیدگی بدگیری نبرده چون روباه روش خود آرایند - و از تنگی حوصله نزدیک بود که دیوانه وار از بند تجردی برآید و تار و پود هستی بگسلد - ناگاه اختر بختمندی بدرخشید و عاطفت کشورخداے بدستگیری برخاست - لختی از پندار برآمده نزهتگاه صلح کل

اختلاف (۱) [ک د] نسی بضم نون وفتح سین و یای مشدد [ت ا] سنی [ت ن] تسبی - در [ک] نیست (۲) در توریت فیناس (۳) [د] عزاره بن هارون برادر موسی (۴) [ش من] آن نقد (۵) [ش] در جستجوی گام گام فراخ (۶) [ک ش و] ظفره [من] طنز ❊

آرامش بر گرفت ٭

امید که بخشتگی این خدیو خداشناسان آن انجمن فرادست آید و درین آرزو بگلگونهٔ روائی چهره برافروزد- ابیات

خداوندا دلم را چشم بکشای — بمعراج یقینم راه بنمای — برحمت باز کن گنجینهٔ جود — در دنم خوان بشادروان مقصود

کرم را شحنهٔ بازار من کن — عنایت را دلیل کار من کن

دفتر پنجم در دلاویز گفتار شاهنشاهی
و
خاتمه و نبذے از احوال مصنف

چون چندی آئینهاے مقدس بسپاس گذاری خویش و ارمغانی دیگران نگارش یافت شایسته چنان دید که لختی قدسی کلمات افسر خدیو صورت و معنی نویسد تا گفت و کردار او بر دور و نزدیک پیدائے گیرد ٭

میفرمودند آفریده را با آفریننده پیوندی است که بگفت در نگنجد ٭

میفرمودند هر چیز را خاصیتی است که از وجد انگردد و دل را آویختنی ناگزیر و خود را بدو دستاری کی بر بندد و اساس غم و شادی بران نهد- و هر که از روشن ستارگی دل از همه وا پرداز د بایزدی محبت که بیچون بود[2] پی برده آید ٭

میفرمودند هستی آفریدگان جز آن پیوند خاص نبود- هر که شناسا آید بوالا پایگی رسد ٭

میفرمودند هر که بپاسبانی[3] آن قدسی انتساب خو گر شود هیچ شغلے ازان باز ندارد ٭

میفرمودند هندی زنان آب از دریا و کول و چاه خود آورند و بسا چند کوزه را بر یکدیگر نهاده بر سر گذارند و با همسران سخن سرا و گرم رفتار باشند- نشیب و فراز نوردند- چون دل را نگاهداشت سبوها دیده بایست گزندے نرسد- مردان در پیوند خداوند چگونه از نیان کمتر باشند ٭

میفرمودند هرگاه معنوی پیوند مجرد و مادی چنین استوار باشد پیوستگی نفس ناطقه را با ایزد بهمال که تواند گرفت ٭

میفرمودند از بدهٔ[4] نیز دهی بدر یوزه گری ناحق تگاپو شود- ازانکه هر چیز را ببعد آن برشناسند او را نیز بس و رستدار دارد ٭

میفرمودند خرد نپذیرد که بخردی بدانستگی برخلاف ایزدی فرمان رود لیکن برخی بسادی کتب نگروند و ذات بے زبان را حرف سرانداشند و لختی را در فرا گرفتن دگر گونگی رود ٭

میفرمودند ریزش فیض ایزدی بر همگنان یکسان است لیکن لختی از هنگام نرسیدگی[5] و برخے از بے استعدادی کامروا نشوند چنانچه لختی کردار کوزه گر از راستی این گفتار بر گوید ٭

میفرمودند صوری پرستش که آنرا نو آئین الٰهی بر گویند بحیت بیداری غنودگانست ورنه ایزدی نیایش از دل بر آید نه تن[6] ٭

اختلاف (۱) [د من] خود (۲) [ک] پی بروراند که هستی های آفریدگان جز آن الخ (۳) [ک] بشناسائی (۴) [د] زه بر نیز وهی (۵) [ک] نارسیدگی (۶) [ک ش د] تبن ٭

میفرمودند نخستین پایهٔ بندگی آنست که هنگام ناملایم پیشانی را بشکنج چین ندهد و آنرا تلخ داروی پزشک اندیشیده بشگفته روئی درکشد ٭

میفرمودند بی صورت را بخواب و بیداری نتوان دید لیکن از چیره دستی خیال نمودار گردد - همانا خدا را بخواب دیدن ازان گونه باشد ٭

میفرمودند بیشترے دادار پرستان خواهش روائی فرامیش دارند نه ایزد پرستی ٭

میفرمودند از سفیدی موی سیاه امیدی می افزاید هرگاه چنین رنگی که هیچ دور نشود نیرنگی تقدیر بر دوده آید بو که تیره دلی زدایش یابد و بینش فروغی دیگر گیرد ٭

میفرمودند طائفهٔ بر آنکه آدمی برخلاف رضاے الٰهی رود و سرمایهٔ رستگاری بازگشت ازان طرز نکوهیده و آگاه دل شناسد که کس یارد سر از فرمان تافت وازان گزارش پزشکان داروی رنجوران اندیشیده اند ٭

میفرمودند هرکس ایزد بیچون را باندازهٔ حال خویش بنامی برخواند ورنه بی نشان را نام کجاست ٭

میفرمودند تسمیه بر دو دن اشتباه است وآن در قدسی ذات را نیابد ٭

میفرمودند در محال بودن خلا - این همه گفتگو ندارد - ایزد تو انا همه فروگرفته ٭

میفرمودند انچه عالمیان نیک و بد و خیر و شر برشمارند همه نیرنگی ایزدی عنایت است و دگرگونگی از مردم برخیزد ٭

میفرمودند بد[(۱)] از شیطان دانستن به ایزد بیهال انباز گرفتن است - اگر راهزن او ست ره زدگی او از کیست ٭

میفرمودند داستان شیطان باستانی رموز است - کرا یارا که بایزدی خواهش نرود ٭

میفرمودند بزرگی را در خدا طلبی دامن دل گرفت - پیرا زدودستی گاو دریافته در تنگناے در نشاند و ورزش همان خیال فرمود - چون چندے برآمد او را بازمون بیرون خواند - چون دران اندیشه فرو رفته بود خویشتن را شاخ دار پنداشته برگفت شاخ از بیرون شدن باز میدارد - رهنمون ازو یک اندیشی دریافته پایه پایه فرا ترک بود ٭

میفرمودند برتری مردم نژاد نگوهر خرد است - شایسته آنکه در زنگ زدائی کوشش رود و از فرمان پذیری او[(۲)] سر نتابد ٭

میفرمودند آدمی مرید خرد خود است - اگر گزین تابش دارد خود پیشواست و اگر در بند شایسته تری می اندوزد[(۳)] هم خود رهنماست ٭

میفرمودند ستایش عقل نیز دهی و نکوهش تقلید ازان روشن تر که بحجت نیاز مند آید - اگر تقلید شایسته بودی پیغمبران پیروی نیاگان خود کردی ٭

میفرمودند بسا بیمار خرد بدستان سرائی خویشتن را تنو مند وا نمایند لیکن معنوی پزشکان از نقش

اختلاف (۱) [ه] مدار شیطان [ک] مدار بر شیطان (۲) بینے خرد (۳) [متن اس] اند وزد - یعنی گزین تابش ما [د] رہبر [ک] اند اند و - در [کا] خوانده نمی شود ٭

پیشانی برشناسند٭
میفرمودند[۲۷] چنانکه تن از ناسازگاری رنجور گردد همچنان خرد بیمار شود ـ شناسائی بر افتد[۱] تا دارو پذیرد٭
میفرمودند[۲۸] رنجوری خرد را هیچ درمانی به از آمیزهٔ نیکوان نبود٭
میفرمودند[۲۹] شناسائی مردم نژاد کاری است بس دشوار ـ از هر کس نیاید٭
میفرمودند[۳۰] نفس با آن گزیدگی از همنشینی طبیعت برنگ او برآید و آن گوهر تابناک خاکپوش گردد٭
میفرمودند[۳۱] از تیرگی بینش کار دل را که سرمایهٔ بهروزیست واهلند و در تن فربهی که جان نزاریست
آگاه پرورد٭
میفرمودند[۳۲] آدمی با دل گرفتگی از همنشین خوی او برگیرد و فراوان نیکی و بدی بی خواهش بدو رسد٭
میفرمودند[۳۳] آدمی در سرآغاز آگهی هرزمان برنگی برآید ـ گاه در سور سرا (یعنی بزم یا جشن ۱۲) نشاط اندوزد و گاه با تم کده دلتنگ
نشیند ـ چون بینش بوالائی گراید اندوه و شادی کناره گیرد٭
میفرمودند[۳۴] بسیاری به پنداری خیال[۲] و نقطهٔ خار نزار خویشتن را پیرو عقل اندیشند ـ چون نیک نگریسته آید
پیرامون آن نگشته اند٭
میفرمودند[۳۵] برخی ساده لوحان تقلید پرست گزارش باستان را بر فرمودهٔ[۳] خرد گزینند و جاوید زیان اندوزند٭
میفرمودند[۳۶] گوناگون کردار و گفتار از خرد و آز و خشم پدید آمد و از پرده نشینی انصاف دران دگرگون
سخن بشورش کشید[۴]٭
میفرمودند[۳۷] چون از خواب که نمونهٔ نیستی است برخیزد لشکرانهٔ تازه زندگی در آبادی اندیشه و ستودگی
کردار کوشش نماید٭
میفرمودند[۳۸] خاطر جنان میخواهد راستی و درستی که در پیشگاه بینش همگنان شایستگی دارد همدوش کردار شود٭
میفرمودند[۳۹] نخست در آراستن خود کوشش رود و سپس بدانش اندوزی روآورد تا که چراغ آگهی برافروزد
و شورش دگرگونگی فرونشیند٭
میفرمودند[۴۰] افسوس که در سرآغاز برنائی گرامی زندگی بشایستگی نگذشت ـ امید آینده بگزیدگی انجامد٭
میفرمودند[۴۱] خلاف عادت دل عامه بشکرد و دانا بے گزیده دلیل نپذیرد٭
میفرمودند[۴۲] اگرچه کامروائی صورت و معنی در ایزدی نیایش نهاده اند لیکن بهروزی فرزندان نخست
رضامندی نیاگان است٭
میفرمودند[۴۳] افسوس که جنت آشیانی زود بعلوی عالم شتافتند و گزین پرستاری از ما نیامد٭
میفرمودند[۴۴] غمهای مردم از انست که پیش از هنگام و افزون از روی میخواهند٭
میفرمودند[۴۵] (و مخاطب شاهزاده بود) گزین سخن من برادر شماست گرامی داریدش٭
میفرمودند[۴۶] حکیم میرزا یادگاری است از جنت آشیانی ـ اگر او راه ناسپاسی سپرد ما را جز مهربانی نسزد٭
میفرمودند[۴۷] برخی دلاوران دستوری میخواستند که کمین گرفته کار آن شورش گرا بانجام رسانند

اختلاف (۱) [شش نسخ] اما ـ در [ہ] صاف نیست (۲) [ہ] خیالی (۳) حرف بر نقطه در [ہ] موجودست (۴) [ک] کشند٭

بدان دل نداویم وآنرا از قدردانی دور انگاشتیم - هم آن گزین یادگار از گزند رهائی یافت وهم مخلص جان سپار را پاسبانی شد ॰

میفرمودند همه را کار با خود است - از چیره دستی آز وخشم بدیگران درآویزد ॰

میفرمودند سزاوار دل بستگان دنیا آنست که به پیشه سرگرم باشند تا به بیکاری نکوهش ررود وبجواهش نابایست درنیفتند ॰

میفرمودند هیچ آن بود که گدائیه از قلمرو بر افتد - بساکس را فراوان خواسته داده آمد وازرنجوری از سودمند نیفتاد ॰

میفرمودند جز خیر قالب هستی نگیرد وهیچ آفریده نکوهش نسترد ॰

میفرمودند خواهش آز چون خودی بهشت درنگنجد وازان رو سزاوار نبود بیاد(۱) میدهد یا آموزش میکند ॰

میفرمودند پیری دردشناختن بود وبچاری گری نشستن نه موی زنخ فروهشتن وخرقه را رقعه زدن و بقالبی گفتار هنگامه آراستن ॰

میفرمودند رهنمونی مراد ره نمائی است نه مرید گردآوری ॰

میفرمودند مرید کردن بایزدی بندگی آگاه ساختن است نه یکی را پرستار خویش گردانیدن ॰

میفرمودند بیشتر مردم را بزور درکیش خودی آوردیم وآنرا مسلمانی میشمردیم - چون آگهی افزود بشرمندگی فرو شدیم خود مسلمان ناشده دیگری را بران داشتن ناسزا - وانچه بزور میگیرند کی نام دینداری گیرد ॰

میفرمودند کم آزاری وخیر سگالی سرمایهٔ دولت افزونی وعمر افزائی است - گوسپند با آنکه درسالی یک دو بچه بیش ندهد بس انبوه وسگ با بسیار زائی کم ॰

میفرمودند شگفت ازانکه به تنهائی برنشینند وبرهنر نه برخیزند ॰

میفرمودند کار آنست که درمردم بوده از نابایست برکناره زید ورنه عزلت گزینی تن آسانی است ॰

میفرمودند اگرچه دانش تنها را کمال شمرده اند لیکن تا بکار کردن نرسد طراز گزیدگی نگیرد بل فروتر از نادانی شمرند ॰

میفرمودند آدمی از کم بینی بیشتری سود خود در زیان خویش بیند تا بدیگران چه رسد ॰

میفرمودند آدمی از نابینائی گرد خویش نه بیند(۲) ودربند سود خود باشد - اگر گربه بقصد کبوتر چنگل آلاید آزرده گردد واگر موش را برگیرد شادمانی کند - آن پرنده چه خدمت کرد واین بیچاره کدام راه ناهنجاری رفت ॰

میفرمودند نخستین کام این راه دراز آنکه آز وخشم را عنان گسیخته ندارد وگونه ای بایست گرفته اساس کردار بران نهد ॰

میفرمودند چون فروغ خرد تابش دهد پیدائی گیرد انچه آدمی ازآن خود میداند - عاریتی بیش نیست ॰

میفرمودند در نگاه با گربه وکنجشک ودیگر جانوران انباز نیست وهر کدام از تباه سگالی خانهٔ خویش انگارد ॰

میفرمودند بیشتری از ناپسند آمیزندگان پرهیزند وناخوشنودی ایزدی پیرامن دل نگردد ॰

اختلاف (۱) [د] بیاد (۲) [ک] تند ॰

میفرمودند مارا بهمه کس آشتی فراپیش باید گرفت - اگر راه رضامندی ایزدی می سپرند خود آویزه با بنیان ناستوده باشد - ورنه بیمار نادانی اند سزاوار مهربانی ❊

میفرمودند پیشه وری که در کار خویش سرآمد شود فیض ایزدی با اوست - برگذاشت او الٰهی پرستش ❊

میفرمودند خواب و خور برای آنست که نیروی جستجوی ایزدی رضا فراهم آید - بیچاره آدمی از بیدانشی مقصود پندارد ❊

میفرمودند اگرچه غنودن تنومندی آرد لیکن زندگانی همین بخشش الٰهی است - همان بهتر که به بیداری بگذرد ❊

میفرمودند درین ستم نه بیند - و سختیِ روزگار را باد افراه اندیشد ❊

میفرمودند خردمند غم روزی نخورد - از بنده و نوکر پند بر گیرد ❊

میفرمودند سعادتمند آنکه گوش شنوا و چشم بینا داشته باشد همچنانکه از پایه[1] برندحق داران کور راه قیافه نپذیرد ❊

میفرمودند خردسالان نورسان چمن زار هستی اند - بانیان گرائیدن بدادار جان آفرین روی آوردن ست ❊

میفرمودند نقدی که دران ایزدی نام نگارش یافته آنرا بتصدق[2] دادن بس نکوهیده بود ❊

میفرمودند در[3] نیایشگه بها آن میخواهد که از سودمندی که در وشرمندگی دیگرے باشد برکناره زید ❊

میفرمودند آنکه ایزد نیروهی را در خلاف خواهش نفس دانسته اند همانا بیشترے برین روش کشایش یافته ورنه بساکس را کامروائی سرد بانی کند ❊

میفرمودند جهان صورت نمونه عالم معنی است چنانچه دران هرچه بسپارند بازخواهند درین نیز باندازه خرد کردار جویند ❊

میفرمودند در پند پذیری نظر بر سال و ثروت نیفتند - خرد و تهیدست را از دیگران در حق نیوشے بازندانند ❊

میفرمودند پیغمبر آمی بودند - باید که گرویدگان یکی از فرزندان خود را بدانسان قرار دهند ❊

میفرمودند چون اساس شاعر بر ناراست گزاریست در پیشگاه خاطر پذیرفتگی نیابد ❊

میفرمودند باز نگر بدست و با اصول آرد و شاعر زبان ❊

میفرمودند هرکه شعر دیگرے گزین تضمین میکند یا بجا میخواند پایهٔ او و خویشتن وانماید ❊

میفرمودند یکی از خداجویان به بسیار خواری درمانده بود - بکار آگهی رسید - بزرگ آوندی از کدو بد و داد که او را هر روز بر آموده بخورش بر دو لختی از کنار سائیده تشنه برگشت - و دعائی تغلط اندازی او در آموختن بکمتر فرصتی رنجوری او چاره پذیرفت ❊

میفرمودند کاشکے از خوانندگان رسمی علوم چندین اختلاف بگوش نرسیدی و از فراوان دگرگونگی تفاسیر و احادیث شگفت زار نیفتادی ❊

میفرمودند دلاویز سخنان حکمت چندان دلرباست که از همه بازمیدارد و نیز در از شنود

اختلاف (۱) [ش] از ما برندحق داران کورداده بد قیافه نپذیرد [ت امن] از پایه برندحق داران کورسراه بد قیافه نپذیرد [د] از ماسد حق هوش داران گورداه بد قبالہ نپذیرد - در [ه] خوانده نمی شود - در [ک] نیست (۲) [ش من] بصدقه (۳) [ه و] از ❊

آن خود بر کناره میدارم مبادا ناگزیر وقت از دست رود +

میفرمودند[٨٧] اختلاف از سه درنگذرد - نارسائی دریافت - آمیزهٔ دشمنان دوست نما - دروغ سازے دوستان آزمند +

میفرمودند[٨٨] کاش در خواندن و نامه ساختن جز فرهیدهٔ والا دانش را دستوری نبودی تا فرومایگان نکامروائی خویش دستانها بر نساختی و ساده لوحان کوتاه بین هر ترفند را نگارش نبردی +

میفرمودند[٨٩] شناسائی ساختگی اگرچه بس دشوار لیکن چون گویندهٔ گفتار را بسنجند پیدائی گیرد +

میفرمودند[٩٠] اگرچه بر چندین قلمرو چیره دست آمدیم و سامان جهانگیری آماده شد چون حقیقی بزرگی رضامندی ایزد لیست از دگرگونگی کیش و مذهب دل بر نیاساید و از صوری شکوه در ملال بکدام دلخوشی کشورکشائی فراپیش نهد بو که صاحبدلی فرا رسد و خاطر از کشایش باز رهد +

میفرمودند[٩١] دران سال که بیست بسر آمد تلخی بدرونی امارہ پرداخت و از تهیدستی زاد واپسین راه شگرف در روے دامن دل درگرفت +

میفرمودند[٩٢] درویشی آنروهی آب رادی بحجره در آمد و راه آمد شد بر بست - چون خبر دهش رفت پاسخ داد نیایشگری خاص فراپیش گرفته ام - تا عبداللہ خان مرزبان توران فرو نشود بر نیایم و کس را بخود راه ندهم - چنان گفته شد اگر دعا پذیر است در بهبود ما بربند و ازین بهتان[(١)] دست خواهش باز کش +

میفرمودند[٩٣] اگر دریکی نیروی جهانبانی دریابیم درزمان این گران بار را بر دوش او نهاده کناره گزینیم +

میفرمودند[٩٤] اگر بیدادی از من رود بیازش خویش برخیزم تا بفرزندان و خویشان و دیگران چه رسد +

میفرمودند[٩٥] دادار کام بخش بساگزین و ژرها در سپرد - هیچ دل بسامان آن نگرائید - همانا از چیرگی ایزدے ترس دیگر بیم درنگنجد +

میفرمودند[٩٦] هرکه از ما دستورے ترک دنیا خواهد بکشاده پیشانی خواهش پذیرفتگی یابد - اگر دل از جهان نادان فریب برگرفته باشد اورا ازان بازداشتن بس نکوهیده - و اگر از خود فروشی چنین دامی نساید پاداش خویش یابد +

میفرمودند[٩٧] هرگاه در بیماری تن که پیدا است و پزشک آن فراوان چه خطاها رفته و نیمرو در رنجوری نفس که ناپدید و چارهٔ آن نایاب چه سان مداوا پذیرد +

میفرمودند[٩٨] ایزدی عنایت بود که ما را گزین دستورے بدست نیفتاد ورنه در یافتهاے خاطر را ازو دانستندی +

میفرمودند[٩٩] روزی که ایزد بیچون زندگی نخواسته باشد ما نیز چاره نسگالیم +

میفرمودند[١٠٠] همواره از دادار بیهمال دریوزه میرود اگر اندیشه و کردار من پذیرائی نیابد زندگی برگیر تا نفس نفس نارضامندی نیفزاید +

میفرمودند[١٠١] کشایش کار بیادرے ایزد باز بسته است و بهوستن بفرهیده رهشناس نشان

اختلاف (ا) [نسخ من] بهتان [د] نهسان - در [ه] خوانده مے شود - در [ک] این جمله نیست +

آن لباکس را از نایافت آن گوهر استعداد خاک اندود۔
میفرمودند شبی از بار هستی دل بستوه آمده بود - ناگاه میان[۱] خواب و بیداری شگرف[۲] نمایش شد و خاطر لختی آرامش گرائید۔
میفرمودند هر که با دلِ اخلاص گزین یا درونی صافی آئین ناگزیند هر آئینه از صورت و معنی کام دل برگیرد۔
میفرمودند سرمایهٔ زیانکاری خویشتن بینی و ناهنجار خواهی است۔
میفرمودند سعادت طائفه که ببارگاه فرماندهان والاشکوه راه سخن دارند و جز نیکوئی و خیراندیشی برنگذارند خویشتن بینی و غرض آرائی نبود خاصه هنگام خشمناکی اگر و لاو نیز گفتار نتوانند بخاموشی برسرایند۔
میفرمودند خورشید والا را بفرمان روایان عنایتی است خاص و ازین رو بنیایشگری بدو نمایند و آلهی پرستش برشمرند و کوتاه بین بدگمانی در افتد۔
میفرمودند عامه بخیال نفعی چگونه خواسته داران [الداران] سیه درون را بزرگ دارند - و از نابینائی در احترام این چشمهٔ نور کوتهی رود و بر نیایشگر زبان بیغاره [طعن] برگشایند - اگر خرد را آفتی نرسید سورهٔ والشمس را چرا از یاد رفت۔
میفرمودند آنکه بیشتری موی سر سفید می شود از آنست که بیش از ریش و بروت است۔
میفرمودند در نواختن ناقوس و باد داشتن بوق هنگام پرستش از هندیان گزین پاسخی نشنودیم - همانا دستمایهٔ خطره بندی و دلجمعی برسازند۔
میفرمودند هنگام ریزش ابر چون روشنی در باختر پدید آید هوا صاف گردد - همانا فروغ سرچشمهٔ تاریکی از روشنائی سرسو برگوید۔
میفرمودند آنکه در احمدی کیش میراث بدختر کم دهند با آنکه از کم نیروئی بافزونی سزاوار است از آنست که او بخانهٔ شوهر رود و مال به بیگانه رسد۔
میفرمودند گوشت استخوان پیوست از آن لذت افزاید که خلاصهٔ غذا بدو رسد۔
میفرمودند سالی که میوه بسیار دهد آنچنان شاداب و شیرین نبود - همانا دستمایهٔ شادابی و شیرینی فراوان بخش می شود۔
میفرمودند گذاردهٔ باستان که در فلان نیایش جا آسمانی آتش بود باور نکنند و گزاف برشمرند و ندانند هرگاه آئینه یا سنگ سورج کرانت در برابر آفتاب دارند آتش درگیرد۔
میفرمودند گروهاگروه جانداران را در عشرت نر و مادگی هنگامی است معین - آدمی را از آرزوی همواره شیفتهٔ آن - همانا درین افزایش ایزدی بر دید استواری پیوند دوستی است و اساس دولتسرای تعلق برود۔
میفرمودند خوردن مرده نار و است - از مزاج برگشتگی باشد۔
میفرمودند خوردن آدمی کشته پاداش خواری او است۔

اختلاف (۱) [د] خیال (۲) [د] سخت ۔ در [د] نیست۔

میفرمودند[118] بهر ایزدی گشته که سبب پیدائی و رحمت از برای بزرگ داشتن اوست ٭

میفرمودند[119] خون مایهٔ جان دارد - پرهیز از خوردش گرامی داشتن اوست ٭

میفرمودند[120] از خوبرو و نکوهیده صورت پدید آمدن شگفت نباشد - بل اگر آدمی جانور دیگر بزاید دور نبود - همانا مصوره از مخیله بر داشته کار در باید و چنانچه در خیال جای گیر نمایند[(1)] و بدان صورت بر آید ٭

میفرمودند[121] اگر مرد زن را دوست تر دارد او بخویشتن پرستی افتد - دختر بزاید - و اگر دوستی زن افزاید شوی بخیال او بیشتر گذرد - پسر پدید آید ٭

میفرمودند[122] آنکه در اندرزنامها گزارش یافته که دشمن را خرد نباید شمرد آن خواهند چون دوستی و دشمنی از نیرنگی ایزدی تقدیر است پس دشمن از میان ندیده داد از بن آید ٭

میفرمودند[123] بسا شاگرد از استاد برگذارند و او را به جز نیایش و نیازمندی نرسد ٭

میفرمودند[124] در پرستش جای هرکیش خارق عادتی چند چهره بر افروزد - همانا وابستگی دلها چنین کارگراست و گرنه حق با یکی بیش نباشد ٭

میفرمودند[125] بخشش امانت گذاریست و از دام دیرین سبکباری ٭

میفرمودند[126] همانا زنار بستن از آنست که در باستان ریسمانی بگردن آویخته به نیایش می پرداختند و پس آمدگان از دین شمرند ٭

میفرمودند[127] در هند کسی بدعوی پیغمبری برنخاست - از آنست که دعوی خدائی پیش میرود ٭

میفرمودند[128] آنکه گویند فلانی نیکذات است یا بد گوهر آن میخواهند که یکی از دودمان او به بزرگی صوری و معنوی رسیده باشد یا بشهرے و پیشهٔ زبانزد روزگار - چنان بخاطر پرتو می اندازد که نیک سرشت آباد کردار تواند بود ٭

میفرمودند[129] برخی گویند دوستی ستاننده و افزون تر از بخشنده است لیکن بخاطر میرسد از دهنده ذاتی است ناشایسته نداند هر از گیرنده به بخشش پدید آید ٭

میفرمودند[130] در هندی نامها چنان برگذارده اند در آموختن هنر و اندوختن مال چنان کوشش فرا پیش گیرد گویا دست فرسود پیری و فرو شدن نخواهد شد - و چون تن آسانان از بیم این دو سرمایهٔ ناامیدی دست از تگاپو باز کشند[(2)] بخاطر همایون میرسد که در فراهم آوردن این دو ناگزیر تشا تعلق فردا روز دا پسین دانسته کار کرد امروز بدان نیندازد ٭

میفرمودند[131] هندی حکیم گوید در گرد آوری نیکوکاری همواره مرگ در پیش چشم دارد و تکیه برنائی و زندگی کرده نفسی نیاساید - و بر پیشگاه دل چنان بتابد که در جویائی نیکی در گذشتن بخاطر نیارد تا بیم و امید نیکی را برای شایستگی که دارد بکار بندد ٭

میفرمودند[132] عجب است که در زمان پیغمبر تا تفسیر قرار نگرفت تا وگر گونگی راه نیافتی ٭

میفرمودند[133] در حب الترة من الایمان اگر اضافهٔ مصدر بسوی فاعل نباشد[(3)] چنانچه میر سیّد شریف بدان رهائی جست پرهیزیدن و دامن در چیدن از و سزاوار مردی نبود - پس خموشیدن مولانا سعد الدین

اختلاف (۱) [ش] زاینده (۲) [ش د] نکشند در دیگر نسخها کشند (۳) [ه د] نباشد [ک ش ف ا من] باشد ٭

ازان پاسخ گنجائی نداشت *
میفرمودند آنکه باستانیان گویند سخت ترین بلاها بر پیغمبر انست سپس براولیا و پایه پایه به نیکوان فرارسد مرا باور نیفتد - شایستگان آن درگاه چگونه بدین شکنجه درشوند - جمعی رسمی دانشان بعرض همایون رسانیدند آزمون الٰهی است - گیتی خداوند در شگفت ماند که آزمایش از دانای پوشیده و آشکارا چگونه سزاواره
میفرمودند هرگرهی آشنای روش خود را نیک شارد و در حقیقت نیکو آن بود - اگر از دلبستگان است براستی و درستی و گرد آوری ناگزیر وقت بسر برد - اگر از وارستگان بآدینۀ خویش وآشتی دیگران زندگی نماید ونفرین از آفرین بازشناسد *
میفرمودند برخی براانند هرچند میان شه و بنده و رسنده میانجی بیشتر ایزدی فیض فراوان تر - همانا چنین نبود بل رسیدگی وابستۀ بخشش معنوی و نیک کرداری است *
میفرمودند شگفت آنکه اماے از خاک کربلا سبحه برسازد که پندارند که با خون امام آمیخته است *
میفرمودند هرکه پوشش خود را بفرومایگان و بازیگران و مسخرگان دهد گویا بدیشان برآمدن خود را کیچول ساختن است *
میفرمودند انتخاب آنرا سزد که آگهی پایۀ او از مصنف افزون تر باشد - ورنه سخن گزینی نیست مرتبۀ خود را وانمودن است *
میفرمودند همانا داستان فریب کاری سکندر با فور هندی فروغ راستی ندارد - بزرگ کردۀ ایزدی این رادو لسپر دخاصه زبانی که فروشدن نزدیک پندارد *
میفرمودند باید که پس از هر غزل خواجه حافظ رباعی عمر خیام برنویسند ورنه خواندن آن حکم شراب بے گزک دارد *
میفرمودند مردم نام بزرگان بر فرزندان نهند - اگرچه سگالش تفاول میرود لیکن از ادب دور شگفت آنکه فقها کتبنا منسخ نگرو ند بیشتر کوشش کنند و اهل هند که بردگروند بپرهیزند *
میفرمودند از مردم بس شگفت آید که خردسالان راکه از بار فرائض سبک دوش اند سنت ختنه برگزیر شمرند *
میفرمودند اگر سرمایۀ حرمت خوک بیغرتی باشد بایستی شیر و مانند آن حلال بودی *
میفرمودند تکفین رسمے است باستانی - ورنه رهگرائے نیستی چگونه بارکشد - همان طور که آمده بود بازگردد *
روزے قلیج خان دفتری در پیشگاهِ حضور آورد و عرضداشت نام این خلاصة الملک نهاده ام امید که پذیرائی یابد - فرمودند که این نام سزاوار صوبه و سرکار است یا قصبه - همان بهتر که حقیقة الملک برگزینند قلیج خان کاردانی خویش گزارش می نمود - برخی دگرگون مے گفتند - درین میان از ریاضی سخن رفت - او ازان خموشیده بدین آویخت - برزبان گوهربار رفت بیت تو کار زمین رانکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی * روزے بزم آگهی آراسته بود - یکے از سرایندگانِ همایون محفل

له
بجول جنبانیدن نقد درین هنگام رفیعیدن ۱۱ بریان

این بیت بخواند - بیت مسیحا یار و خضرش رهنما و همعنان یوسف ٭ فنائی آفتاب من بدین اعزاز می آید ٭ بر زبان گوهربار رفت اگر بجای آفتاب من شهسوار من برخوانید سزاوار باشد - کارآگهان لب بر آفرین گشتند ٭

روزی رباعی ملا طالب صفاهانی که در مرثیهٔ حکیم ابوالفتح و تهنیت آمدن حکیم همام گفته بود بعرض همایون رسید ٭ رباعی مهر دو برادرم که دمساز آمد ٭ او شد بسفر وین زسفر باز آمد ٭ او رفت و بدنباله او عمر برفت ٭ وین آمد و عمر رفته ام باز آمد ٭ فرمودند لفظ دنباله گرانی میکند - اگر چنین بخوانند بهتر باشد ع او رفت ز رفتنش مرا عمر برفت ٭ سخن شناسان را وقت خوش شد ٭

[146] میفرمودند خواهش از هر کس نکوهیده خاصه از والا فطرتان عالی همت چه این گروه جز بناگزیر دست بنالایند - پس از نیها خواستن آبروی خویش و اینان ریختن است ٭

[147] میفرمودند دگرگونگی استعداد دستمایهٔ پایندگی مردم زاد است ٭

[148] میفرمودند کلمهٔ حق آنست که هرکرا بگوش رسد بدل درآید - در پذیرائی گزیر نماند ٭

[149] میفرمودند سخت رنجوری خردآن لختی از تناسخ آگهی دهد ٭

[150] میفرمودند آنکه سماوی کتب برگوید که برخی عصیان گرای باستان بصورت بوزنه و خوک برآمدند باور[1] اوفتد ٭

[151] میفرمودند اگر چنین اندیشه رود پیکری چند برساخته نفوس را بدان پیوند دهد و از آن برگذرد پس نکوهیده بود ورنه نیرنگ ساز تقدیر اگر در جماد و رستنی و جاندار پایه پایه پیوند دهد و بوالا پایگی رساند چه شگفت ٭

[152] میفرمودند برخی باستان برگوید با دافراه هر یکی بچند پیکر برآید و کیفر هر زبان بد انسان تن آماده گردد - تائید این کنند ٭

[153] میفرمودند چراغ افروختن بیاد آفتاب در ساختن است - هرکرا آفتاب فرو شده باشد اگر بدو نسازد چه کند ٭

[154] میفرمودند سیاه روئی روداند دوری نور زناخلفی اوست ٭

[155] میفرمودند چون زمان رفتن نزدیک شود لختی فرورفتگی رو دهد - به پیوستن زمان نیز غشی آورد همانا اشارت سپردجان دادن و بازستدن بایزدی نیرو باز گردد ٭

[156] میفرمودند گوش دیدبان آواز است - هرگاه گوینده کر باشد از آهنگ اوفتد ٭

[157] میفرمودند اگرچه ازین رهگذر که دزدی در آغاز آگهی و در کهن سالی صورت گیرد بدتر از زناست لیکن ازین رو که خداوندِ این نکوهیده کار خود را و دیگری را دامن آلودِ عصیان میسازد سخت تر باشد ٭

[158] میفرمودند معدهٔ خود را دخمه گاهِ جانوران ساختن سزاوار نبود ٭

[159] میفرمودند جان شکری بی گناه خیر سگالی (سزاوار ابر گزیدگان) ارست داد را بایزدی رحمت پیوستن است ٭

[160] میفرمودند جانشکری آنرا سزد که جان دهد هر که بفرمان[2] خرد بدین کار بپردازد - آن نیز بیزدان باز گردد ٭

اختلاف (۱) [ن ف ا ض] باور بی نقد [د] باور - [ش] باور سد - [ک] نیستد (۲) [ک] هر که بی فرمان خرد بدین کار بپردازد بد و تیز آن باز گردد ٭

میفرمودند[۱۶۱] آنکه با وجود دختر بعزاده میراث رسد اگر فرو شده را از پدر رسیده باشد گنجایش درود ورنه چگونه سزاوار بود*
میفرمودند[۱۶۲] شهر آنست که گوناگون پیشه ور در انجا باشد یا آن پایه انبوهی که آوای(۱۲) معتدل بشب از آبادی درنگذرد*
میفرمودند[۱۶۳] دریا آنکه همه ساله رود*
میفرمودند[۱۶۴] ملکها بدریا یا بکوه یا به بیابان یا نهر بان از هم جدا گردد*
میفرمودند[۱۶۵] بندوق در سردسیر چون کابل و کشمیر لختی سطبر باید ساخت تا خشکی و سردی نیارد شگافت*
میفرمودند[۱۶۶] اعتدال باد نسبت آسیا و کشتی دگرگون است لیکن زبانزد روزگار به آنکه چراغ فرو نشیند*
میفرمودند[۱۶۷] تعبیر از عالم تفاول است - ازین رو قرار آنست که خواب جز بدانا ی نیک سگال برنگذارند تا فال نیکو برزند*
میفرمودند[۱۶۸] بلاغت آن باشد که سخن باندازه نیوشنده رود و بسیار معنی را باندک عبارت چنان برگذارد که درفرا گرفتن رنجی نرود - و فصاحت آنکه در گزارش زبان کج مج نشود*
میفرمودند[۱۶۹] یک گفتار را از مرزبان مصر و حسین منصور پدید آمد - خودبینی و خدا نگری از هم جدا ساخت*
میفرمودند[۱۷۰] کرامت استقامت احوال(۱) است*
میفرمودند[۱۷۱] از دانشوری درازعمری کرگس و کوتاه زندگی باز پژوهش نمودند - پاسخ داد نخستین جانور نیازار د و بسین بشکرد*
میفرمودند[۱۷۲] هرگاه باز را که خورش جز جانور نباشد کم زندگی با د افراه باشد آدمی نژاد را که با آمادگی فراوان خوردنی از گوشت نشکیبد حال چگونه بود*
میفرمودند[۱۷۳] همانا در حال بودن جاندار کم آزار و حرام شدن آزارنده جانور اندیشه سرایت رفته باشد*
میفرمودند[۱۷۴] زبان آموزی از همنشینی برخیزد ورنه بهمان لب بستگی باز مانند*
میفرمودند[۱۷۵](۲) چون آزمون رفت بزبان بی زبانی گزارش نمودند که درین راه خموشی ماند(۳) تا بیگانگان را چگونه کشاده آمد*
میفرمودند[۱۷۶] هرکه بایزدی باد افراه نفرین فراپیش گیرد پذیرش نیابد - وازین ترفنا گذاری یکی را که دعای بد کرده بودند آرامش یافت*
میفرمودند[۱۷۷] تا شوره در میان آوردیم حق نمک در آب انبر پدید آمد*
چون بهند آمدیم مارا دل بفیل شد - بخاطر رسید توجه بدین شگرف نیرو نوید آن میدهد که برجهانیان چیرگی شود*
میفرمودند[۱۷۸] آدمی بگوشت خوردن چنان خوگر است که اگر دردمند نشدی هر آئینه بخود تیز دستی نمودی*
میفرمودند[۱۷۹] کاشکی پیکر من چنان تنومند بودی که کام گوشت خواران بر آمدی و بجان شکری دیگری برنخاستی یا چون لختی بخوردی اینان جدا کردی بجای آن دیگر برستی*

اختلافات (۱) [ک] احوال خود (۲) این جمله در [ل و ک] نیست (۳) [س ش] باید یا*

میفرمودند کاش فیل خوردن روا بودی تا یکی بدل چندین جانور شدی ✦

میفرمودند اگر دشوار زندگی بخاطر نیامدی مردم را از گوشت خوردن باز داشتمی - و آنکه خود بیکبارگی نیگذاریم ازانست که بسیاری کام ناکام خواهند گذاشت و به تنگنای غم کالیوه خواهند شد ✦

میفرمودند از سر آغاز آگهی هرگاه جانوری برای خورش آماده ساختن فرمودیم چندان مزه برنداد و دلخواه نیامد - آنرا رهنمون جان پروری دانست و دست از خوردن جاندار باز کشید ✦

میفرمودند مردم را باید که هر سال ماه ولایت گوشت نخورند تا سپاس الٰهی بجا آید و سال بگزیدگی گذرد ✦

میفرمودند قصاب و ماهیگیر و مانند آن جز جان شکری پیشه ندارند - بنگاه ایشان از دیگر مردم جدا باشد و از آمیزنده تاوان گیرند ✦

میفرمودند بازرگانی را وقت فرارسیده بود و چهار پسر او بر بالین آویزه در سرگرفتند - همه را باندرز رهنمونی کرد و برگفت از راه دوربینی بخش برابر کرده ام و هر کدام را گوشهٔ از خانه برگذاشته - چون رخت ازین جهان بر بندم هریکی ازان خود برگیرد - چون وصیت بجای آمد یکی زر یافت و دیگر غله و آن دو کاغذ و استخوان - ازنافهمیدگی سرلیوزش برداشتند - فرمانروای هندوستان سا لباهن گفت استخوان اشارت بدانست که جانداران از یکی و کاغذ بآنکه دام اوازد دیگری - چون شماره رفت هر چهار بخش برابر آمد ✦

میفرمودند حسن[1] صباح با بسیاری دریانوردی داشت - ناگاه آشوب طوفان برخاست و مردم را سراسیمگی در گرفت - او شگفته و آرمیده بود - چون شپر وهش رفت نوید رستگاری برداد - چون بساحل رسیدند همگنان نهفته دانی او گرویدند - همانا ازین آگهی که ایزدی خواهش دگرگون نشود و بشورش نرفت - وگزارش مژدهٔ رهائی بدین سگالش بود که اگر بسیلاب فنا در شوند که دامن برگیرد ورنه ساده لوحان به نیایشگری برخیزند ✦

میفرمودند علی تبدیل خان[2] وا میگفت در بلیا[3] شخصی دیدم که از بالا دو تن بیدائی دهشت سر و چشم و دست جدا جدا و از پائین یک تن - کدخدا بود و زرگری میکرد ✦

میفرمودند دران سال که بیرم خان دستوری حجاز یافت نزدیک سکندره ماده آهوئے را چیته گرفت - زنده بچه از شکم او برآمد - خود گوشت از استخوان جدا ساخته یوز را سیر میکردم - چیزی بدستم رسید - پنداشتم که ریزهٔ استخوانی است چون نیک وهش رفت در جگر او پیکانی نمودار شد - همانا در گذشته تیری با او رسیده بود - بایزدی پاس گزند جانی نرسید و از تنومندی و آلبستن[4] باز نداشت ✦

میفرمودند موش بیضه در بر گرفته به پشت میخوابد - دیگران دم او گرفته بسوراخ کشند - و نیز دم خود را تا بادام بشیشه فرو برد و خشخاش و جز آن برکشد - و از نیسان شگرفکاری موش فراوان ✦

میفرمودند گرگ اگر دهن باز کرده یا زش کند بگیرد ورنه هر چند خواهد نگشاید - چون گرفتار گردد با دانشود ✦

میفرمودند سنگ و منگ[5] بدان جدا شود که نخستین آب بگذارد و پسین گداخته شود ✦

میفرمودند روزے در شکارگاه آهوئے خانگی با دشتی آویزه داشت - بیجا یک دستی صحرائی بدست گرفته شد - برخی نظارگیان مصرع برخواندند ع کس ندیدیم که آهو بدو بدن گیرد ✦ چنان گفته شد که آهو در فرس عیب را

اختلاف (۱) [ک من] حسن سباح (۲) [ه] ثاقدرا [د] حاره (۳) [ه د] طیبار - [ک] بلیا یا بلیا [ش] طیسا [ق ن] بلیا (۴) همچنین در نسخها (۵) [ه] سنگ و منگ [ق ا د] سنگ منگ [ش] سنگ و سنگ - در [ک] نیست ✦

گویند یعنی آنرا بتگاپو و کوشش بدست نیارند ۰

میفرمودند ۱۹۳ خردی را که خدا اکردن ناخوشنودی ایزد ولیست چه هرانچه ازین کار کرد میخواهند بس دور و چندین گزند نزدیک - و در آئینے کہ زن شوی دیگر نکته بس دشوار ۰

میفرمودند ۱۹۴ پیوند زناشوئی در بیگانگان گزیده باشد تا بیگانگی بخویشی رسد و در خویشان هرچند دورتر بازرم نزدیکتر - و انچه نگاشته اند که در زمان آدم از هر شکمے پسرے و دخترے آوردی پسر هر یک را بدختر دیگری می پیوستند لختی ازین آگهی دهد ۰

میفرمودند ۱۹۵ انچه خویشی بدختر عم رمانند آن در احمدی کیش روا داشته اند همانا در سرآغاز باشد که آن چون زمان پیدایش آدم ۰

میفرمودند ۱۹۶ نزدیکی زن نخواهش طبیعت بس ناسزا - همگی سگالش آن رود که سرچشمه هستی در کوی او انباشته نیاید ۰

میفرمودند ۱۹۷ چنانچه با زن خرد نزدیکی کردن خود را در نارضائی الٰهی انداختن است همچنان بازال که از زادن گذشته باشد - و بیشترے از پنجاه و پنج ساله نگذرد ۰

میفرمودند ۱۹۸ نزدیکی با آبستن خوشنودی داور نبود - نطفه ناچیز گردد و جانے بنیستی گراید و باشد گزند به بار و بار ور نیز رساند ۰

میفرمودند ۱۹۹ هنگام سرخی نیز از پیوستن زن بپرهیزند که برخی ناخوشیهای پیشین با اوست ۰

میفرمودند ۲۰۰ زیاده از یک زن فراهم کردن در خون خویش تگاپو نمودن است - اگر ستردن برآید یا فرزند او نیاید گنجائی دارد ۰

میفرمودند ۲۰۱ اگر پیش ازین دانستمی از قلمرو خود کسی را بجرم سرا نیاوردمی که رغبت پایه فرزندی دارد ۰

میفرمودند ۲۰۲ زنان هندوستان جان بی بها را بس کم ارز ساخته اند ۰

میفرمودند ۲۰۳ در هندوستان رسمی است باستان که زن پس از فرو شدن شوهر هرچند بناکامی داشته باشد خود را با آتش اندازد و جان گرامی خود را بگشاده پیشانی در بازد و آنرا سرمایه رستگاری شوهر داند شگفت از همت مردان که بدست آویز زن رهائی خویش برجویند ۰

میفرمودند ۲۰۴ فرمانروائی نعمتی است بس والا - شایستگی هر کار در کارکرد او - سپاس گذاری آن بر خداوند او دادگری و قدر دانیست و دیگران را فرمان پذیری و نیایشگری ۰

میفرمودند ۲۰۵ دیدن فرمان دهان از ایزدی پرستش داشته اند - و در انزبان روزگار ظل الله خوانند - هرآئینه دیدار او سرمایه یاد کرد ایزد ولیست و سایه از خداوند باز گوید ۰

میفرمودند ۲۰۶ جهانبانی عنایتی است سترگ که بفراوان کس سود او باز گردد و نیکوئیهای وارستگان بانیان گراید ۰

میفرمودند ۲۰۷ کارے که از بندگان آید خدیو عالم را بخود نباید پرداخت - خطای دیگران از چاره پذیرد و لغزش او را که درست ساخت ۰

میفرمودند ۲۰۸ پادشاهی پایه شناسی است و باندازه آن لطف و قهر آماده ساختن ۰

[209] میفرمودند پایه شناسی پیرایهٔ سعادت شهرهی در ستمایهٔ کامروائیست ✦
[210] میفرمودند آنکه گویند قدم پادشاهان ایمنی وآسودگی آورد طراز براستی دارد - هرگاه جماد درستی خاصیتها بردهد از گزیده آدم چه دور خاصه که کردار او پاسبانی جهانیان باشد ✦
[211] میفرمودند در کارفرمائی وفرمان پذیری بیم وامید ناگزیر تا هنگامهٔ صورت برآراید وخلوتگاه معنی فروغ گیرد لیکن زبردست از گران بار خشم سبک سر نبوده اندازه وجای هر یک بخرد برسنجد ✦
[212] میفرمودند هرکه در بیم وامید راه رود دین ودنیای او آباد گردد - گزندها از فروگذاشت پدید آید ✦
[213] میفرمودند بیکاری سرنکوهید گیهاست - آئینِ سعادت شهرده آنکه هنری آموزد وبکار کرد آن پردازد - وناگزیر داروغگان آنکه از دیدبانی نغنوند ✦
[214] میفرمودند خشم دادگر چون لطف او سرمایهٔ جهان آبادی ✦
[215] میفرمودند هیچ کس راشمی روانیست خاصه پادشاه را که پاسبان جهان است ✦
[216] میفرمودند پرستش فرمانده‌هان دادگری وجهان آرائی ست وعبادتِ وارستگان درگزارشِ جان وتن - همگی شورش از آنست که مردم ناگزیر خویش واهشته بدیگر کار کردپه دازند ✦
[217] میفرمودند پادشاه از چهار چیز برکناره زید - شکار افزونی وبازیِ همیشگی دستیِ شبانه روزی وبزنان سخت آمیختگی ✦
[218] میفرمودند اگرچه درشکار فراوان ملکی سگالش رود همانا نخست آنست که جان شکری بهنجاری شود ✦
[219] میفرمودند دروغ از همه ناخوش واز پادشاهان نکوهیده تر - این گروه را سایهٔ خدا گویند وسایه راست باشد ✦
[220] میفرمودند داروغگان دیدبانی نمایند تا هیچ یک بخواهش از پیشهٔ خود درنگذرد ✦
[221] میفرمودند فرمانروای ایران شاه طهماسپ راشبی سفرائی از یا درفت - مشعلچی آنرا برخواند - گذارنده تختی مالش داد - فرمود هرگاه شاگرد پیشه تعلیم افتد بساکار از روائی باز ماند ✦
[222] میفرمودند پادشاه باید نزدیکانِ خود بخنده وبازوی خوگر نشود ✦
[223] میفرمودند پادشاه همواره در بسیج ملک گیری باشد ورنه همسایگان بچیره دستی سر برآرند ✦
[224] میفرمودند سپاه را بکار کرد آویزه باید داشت تا از کم ورزشی تن آسان نگردند ✦
[225] میفرمودند پادشاه در نگهبانی مال وجان وناموس ودینِ مردم تفرقه نهد - گمراهانِ آز وخشم را چون اندرز رهنمون نگردد بمالش گراید ✦
[226] میفرمودند هرکه پادشاهان را بشایستگی یاد نکند همانا نکوهش یاهرزه درآید ✦
[227] میفرمودند سخنِ پادشاهان حکم دُر دارد - هر گوش را آویزه نسزد ✦

خاتمه

لله الحمد - سرانجام یافت گنج نامهٔ شاهنشاهی کارنامهٔ آگاهی فهرستِ دفتر دانائی مجمل ارقامِ جهان آرائے لوح تعلیم دبستان آداب نسخهٔ دارو گیر ارباب الباب دستور العمل بارگاهِ خلافت منشور الادب دیوانِ عدل ورافت - چه گوناگون رنج برکشید وفراوان کوشش بکار رفت تا این نوش داروی مزاجِ عالم تریاق مسمومان

عشرت و غم سرآغاز شد — تیره شبها بامداد آمد و دراز روزها بشام گرائید که این کان اکلیل سعادت ابدی و گوهر دریای اورنگِ سلطنت سرمدی برملا افتاد — چندین آویزش فطرت را با طبیعت روی داد — چه آفت و خیز میانِ من و دل حیرت آورد تا این نقد جستجوے بسنجی سرا حاصل تگاپوی سرابِ دریا ناشمرده آمد — نیایشها بدرگاه ایزدی برده شد و دریوزها از پیشگاه حضرتِ نور نمود تا این تعویذ بازوی خردمندان و افسونِ جادوے دانش پسندان بخون دل نگاشته در پیکر حرفی جان ریخته آمد ❊ **بیت** چه مایه رنج کشیدم ز عشق تا این کار ❊ بآبِ دیدهٔ و خونِ جگر گرفته قرار ❊ هیهات هیهات — راتبه خوارِ فیض ایزدی که با فروغ حقیقت کهن پیوند است چرا از رنج کشی و محنت پژوهی زبان آلا گردد و چگونه از جان کنی و جگر پالائی بر لوحهٔ بیان نگارد — شکرنگاری اقبال شاهنشاهی و نیرنگ سازیِ دولت جاوید طراز است که چنین سخن بر زبان رفت بدین نمط نامهٔ والا سرانجام یافت آن قبلهٔ توحید نیک اندیشان را بشکر نگاری درست همتی و شایستگی راست کرداری گنجور گنجینهٔ دانش و بینش گردانیدند و بحریم خلوت سرای قرب راه دادند — آن گوهر یکتاے بینائی در نیایش دادار بیهمال و سپاس گذاری نعمت روز افزون دانشنامه از[2] نیز خرد بسوی آگهی طلبان و منشوری از صفوتگاه تقدس برای سعادت پژوهان آورد و نوازش والا کرده این سعادت گرای عقیدت سرشت را نیروی سواد خوانی و دریافتگی بخشید و از عموم مهرگزینی رخصت فرمود تا لختی از آن باندازهٔ شناسائی بر فرازِ گویائی بر آرد و بخوان سالاری فیض ایزدی چهره برافروزد — و در دور و نزدیک و خویش و بیگانه بهره از آن بردارند و گروهاگروه مردم دل را بفروغ حقیقت نور آمود گردانند شکر ایزد را که بدین گزین کردار آباد اندیشهٔ عالم صورت التیام یافت و جهان معنی منتظم شد — **رباعی** این شمع که بزم هفت خرگاه افروخت ❊ از پرتو دولت شهنشاه افروخت ❊ هم نابینا از و عصا کرد بدست ❊ هم بینا را چراغ در راه افروخت ❊ همت را گلبن اقبال شگفت و طرب را روز جشن آمد — چشم کرد[ز] یافته باز شد و شب سوگوار گذشت — بسا حقائق کونی و الهی و سوانح تقیدی و اطلاقی برغم حق پوشان ترفند گذار نگارش یافت و بر هنمائی کم بینان تیره دل و روز کوران کج گرا چراغستان آگهی افروخته گشت — از بختِ بلند که اخلاصِ خالص نام درست تازه بارگاهِ خرد افراخته شد و علتِ غائی که سپاس گذاری باشد بر فرازِ انجام بر آمد ❊ **نظم** بسر سبزیِ شاهِ روشن ضمیر ❊ نیروے فرهنگِ فرمان پذیر ❊ یکی سرو پیراستم در چمن ❊ که بایادِ او می خورند انجمن ❊ با وجود آمد شد چندین قافله سالارِ خردمندی و فراهم آمدنِ فرهنگ نامهای دبستان دانش پسندے امروز عیارِ گوهر خرد بر میگیرند و گران سنجی را ترازوے دیگر — و سلطانِ عقل بر سریر فرمانروائی می آرایند و جهانبانی را آئینی تازه — درین هنگام عرصهٔ نثار و اثیار فراخ باید کرد — و ترانهٔ شادکامی و زمزمهٔ کامیابی را بلند آوازه گردانید نه چون فرو دستے پست فطرت در سبک سری خواهش در شد و پردهٔ آزرم را در گفتگوے داد و ستد بر گرفت — او سخن فروش بود — بهانمیه انست — بدلِ آن زاسنگ بارچه چند اندیشیده چون بے آزرمان بازار در کشاکشِ افزایش زیان زده گشت — بهارا بی بها و وزن را بے وزن ساخت — این مائده سازِ فنونِ احسانِ شاهنشاهی سپاسِ جلائلِ آلای او را درین اقبالنامه میگذارد و نیرنگیِ قدرتِ جهان آفرینِ جهان آرا میشوید ❊ **بیت** من این نامه را گر بزر گفتمی ❊ بعمرے کجا گوهرے سفتمے ❊ همانا که عشقم برین کار داشت ❊ چو من کم زبان عشقِ بسیار داشت ❊ اوسی سال

اختلاف (۱) سرانجام (۲) [د] بر از خرد ❊

زحمت کشید برای نفرین ابد و من هفت سال منت بردم بحیث آفرین جاوید - او در لباس نظم که قالب معین دارد ریخته گری کرد و من در صحرای بے سر و بن نثر جواهر آبدار در سلک تحریر در آوردم نظم قلم را بچون دل آغشته ام * که نثرے کم از نظم ننوشته ام * ازان نثر را پایه برتر نهند * که ناسفته گوهر گران تر دهند * خدا ابنده و را بازر پرستار چه نسبت و پاس گذاز را باگله سرا چه مناسبت - اد را غرض پرده بر چشم ظاهر بین فروهشت که دران کارستان هنرمندی توقع صله از بزرگان زمان کرد - اگر دیدهٔ معامله بین را آفتی نرسیدی چنان بیراهه نرفتی و سخن بغرض نگذاردی و گوهر دالا فطرتے و ستمایه گرفتی بیت چون غرض آمد هنر پوشیده شد * صد حجاب از دل بسوی دیده شد * عیب خود یک ذره چشم کور او * می نه بیند گرچه هست او عیب جو * صد حکایت بشنود مدهوش حرص * در نیاید نکته در گوش حرص *

قطع نظر از آنکه در چار سوی شناسائی بزر و سیم روزگار سخن دلپذیر نتوان بدست آورد و جواهر گران بها پاسنگ زر[1] نتواند شد او دران سخن طرازی و نکته سرائی درخاو نام خود کوشیده گرامی فرزند دیر بقای خوش جوانمرد گذاشت - دولتمندان بخت بیدار را فرخ بخشد و دانش گزینان حقیقت منش را یاوری کرامت کند - ساده لوحان سعادت پژوه را بسود و زیان روزگار آشنا سازد و گوناگون مردم غضبناک حسد رنج را اخلاص دارو چشاند - بیدلان را مردانگی آورد - روبه منشان را گروهٔ شیر و آغال نهنگ دهد - تنگ میدانان کوچک دل را کشاده رو و بزرگ بسیچ گرداند و صاحبان همت را نیرو بیالاند و برفراز والا پایگی سربلندی بخشد - هرچند در ظاهر خدمتی براے بزرگان جهان بتقدیم رسانید در معنی شرح جواهر دانائی خود را بچار سوی شناسائی برد - اگر زیر بار هوا و هوس نبودی و خرد خورده دان را بتاراج خواهش بیجا نداشتے او را از شکر این بزرگ عطاے ایزدی کجا فرصت بودی تا از جهانیان چشم تحسین و احسان داشتے - بل اگر شحنهٔ[2] انصاف در سر بودی و قدرے کاردانی داشتے هر آئینه بجز این تحفهٔ معنوی هدیهٔ صوری اندوخته بدرگاه والا بردی که ذکر گرامی سرمایهٔ ظهور پایهٔ گوهر او شد[3] و یادگاری برسم ارمغانی آیندگان آگهی جوی گذاشت[4] *

و لله الحمد که نیروے توفیق ایزدی و یاوری بخت خداداد گوهر آمائے این نگارین نامه در محمدت ایزدی و ستایش شنوی که بسیاری مردم درزندان آن تخیل فرو شدند دل را گرو گانی[علم] نداده است و فطرت را پاس آن خواهش نکرده نه در خیال - وسعت آباد طبیعت او چه جای جهان جهان فطرت - در سلاع دنیوی آرزو گرفته شد که فطرت[4] عالی ندارد و همت بزرگ در سر نیست - بیگانه داند که بوے خرافت بمشام او نرسیده و اجنبے شناسد که صیرفی کاردان است - پرند چینی را بانخ[5] موے تاب چه پیوند - آبدار مصری[کج] را با آهن پاره بی جوهر چه نسبت - گوهر بیهتاے حقیقت بخزف ریزهٔ دنیوی چون فرو شد - دولت جاوید را البسین لعبتان سیمهاے[6] زود زوال چرا باز دهد - خاصه درین هنگام که از نیرنگی زمانه و شکر خندگی روزگار جواهر گران بها سنگریزهٔ سراچه اقبال باشد و باطن حقیقت آموز از لوامع آگهی روشنے پذیرفته بر فراز شادمانی آرامش گزین بود - اگر از کالاے دستمزد سود چار بازار صورت تهی دست بودی و زمانه از بدخوئی و غنج آرائی دنیا را به پرستاری این کس نفرستادی آن آرزو پیرامون خاطر نگشتی و چنین همپا ملگی بر خود نه پسندیدے -

اختلاف (۱) [ی] ارز (۲) [ک من] شحنه (۳) [ک] شدی - گذاشتے (۴) یعنے آنکه با هر که (۵) دلسمانغ (۶) [ی] همیاهی [شش] سیمای [ذ] سیمای - در [ک] نیست *

ع خراشنده و آزار دهنده
انشتر گرینا ...
ع گرد رایاے
گرداں بنجاں ایں
ع ۱۲ برہان
سودای آبدار مصری الخ
یعنی شمشیر جوہر دار
چو آبدار در برہان
بمعنی کار و تیغ
جز آہن ۱۲

بالا نظر نخستین حمد ایزدیست که بوسیلهٔ نگارش ستوده کردار شاهنشاهی بتقدیم رسد - و ملاحظهٔ ثانوی طبیعت از نقصان بشری آنست که بزرگان آینده و دانش پذیران حال ازین دریاے بیکران جواهر آبدار بر داشته خانهٔ کردار خود را آباد ان گردانند - اگر همت بلند داشتے از غرفهٔ علیای توحید بپایان[1] شرک نیامدی لیکن چه توان کرد - همان سخن است که پیشواے آگاه دلان باستان مولوی معنوی میگوید **بیت** چونکه جفت احولانیم اے شمن ❊ لازم آید مشرکانه دم زدن ❊ اگر اندیشهٔ این ناشناسائی[2] صبح وجود در سراب گرد نمیروز حیات[3] هر کس نفهمد و انم اینقدر دریابد و خاطر نشین همگنان گردد که تگاپوے سعادت نشان خرد آموز از دو چیز نگذرد و نقد جستجوی والا نگاهان بخت بیدار بر ان نیفزاید - نخستین فراهم آوردن رضامندی ایزدی و در نزهتگاه نشاء قدسی گزین منزلے اساس نهادن و آن سرمایهٔ زندگی جاوید و پیرایهٔ نشاط پاینده است - توطن گزینان آن بوم هرگز بهانخانهٔ نیستی نگرایند و تندرستان آن روی رنجوری نبینند و تنومندان آن ناتوانی نشناسند و برومندان آن پژمردگی و انگری بدر ریشے نرود و ناتوان بنے راه راه نیاید - و آن جز بنیت صافی و فراهم آوردن چهار خوے گرامی و بر هیزیدن از هشت خصلت نکوهیده و که فرهنگ نامها ازان پُر است بدست نیاید - دوم نیکنامی سپنجی سرا که بزندگانی دراز و عمر دوم از و تعبیر رود - اگرچه این نیز ازان دستمایهٔ بینش سرانجام یابد و نیروی آن خوی ستوده بدست آید لیکن بیشترے زبان ولاسا دست کشاده باز گردد و پیرایهٔ باطن و اندیشهٔ درست ناگزیر نبود - خوشا بختمندی که به سعادت سرمدی دو بین را با اولین روشناروش گرداند و ظاهر بلسان باطن آبادان سازد - شناسندگان حقیقت پژوه بدانچه انجمن نشاط برسازند و لختی دل بخرسندے نهاده عشرت اندوزند آنست که نیک بسیچی و خوب کرداری را بجستجوی سخت و یاوری اقبال از آشوب خودبینی و ورطهٔ ریا بر کناره دارند و دل در فرمان پذیری سلطان خرد و رضامندی ایزد بسته از نکوهش خلق و آفرین مردم یکسو زیند - و بازرگانان ساده لوح سودی که از عمر گران مایه بردارند و فائدهٔ که از دواد و خویش بلفنجند ذکر پایدار و اسم جمیل باشد ❊

فرمانروایان چارچمن صورت و معنی و دریادلان انجمن تجرد و تعلق که از فراخی حوصله و کشایش عرصهٔ آگاهی بر غوامض این دو آخشیج بوالعجب فرارسند نیروی ایزدی تائید یابد و دو عالم بر دوش فطرت برنهند و توانائی[4] فراآگهی سبکبار بوده چالش نمایند - و کار و بار این دو ضد را که رادمردان والاهمت یکی را سرانجام بسزا کمتر توانند کرد بر هنمونی بخت خداداد چنین گزیده سامان انتظام یابد که عقل اول در شگفت ماند و آسمان نیرنگ کار بحیرت افتد و سرمایهٔ سود و زیان صوری و معنوی بدست آید و در یک زمان بدین دو آئین مختلف بزم سود به آراسته گردد چنانچه از ناصیهٔ گرامی احوال برافروزندهٔ چهرهٔ دولت برافرازندهٔ رایت اقبال زمان مسعود ما (که امروز آسمان را بکام او میگردانند و ستاره را به بلندی او سپر میفرمایند **بیت** فروغ بخش شبستان هند اکبر شاه ❊ چراغ بارگه دولت تمرخانی ❊ دل از خیال او بالد و زبان بذکر او نازد) چه تابش ظهور دارد و پرتو پیدائی میدهد - ایزد تعالی آن یکتاے ملک آگهی را بقا بخشد و بر جهانیان سعادت جاوید فرستد - آن فرمانروای صورت و معنی بفروغ عقل خداداد و شبچراغ همت گران سنگ چنین دو ملک بیکران آباد دارد

اختلاف (۱) [د] به بیابان (۲) ناشناساے (۳) درنسخها حیات (۴) [من د] توانائی و آگاهی سبکبار ❊

وچنان به هشیاری و آگاه دلی خرانش فرماید که دیده وران والانگاه هرنشانه بدگیری پے نتوانند برد - وهرکدام آن گوهر جهان افروز شناسائی راخاص خود انگارد - ازان باز که سررشتهٔ سخن سرائی و دست آویز کاربردازی درمیان است وشاهراه نامه نویسی روائی دارد بدین شایستگی و پابرجائے این دو انباز فراوان جنگ درکیذات قدسی فراهم آمده نشان ندهند - مجمع بحرین دین و دنیا - منبع چشمه سار صورت ومعنی - محل آمادے سفر در وطن - شمع خلوت در انجمن - گره کشای کار فروبستگان - مرهم بند ناسور خسته دلان - کثرت تعلقات صوری گرد فتوری در تابخانهٔ دل وحدت گزین نتواند انگیخت وفرط ایزد پرستی ویکتا دلی باد تفرقه در هنگامهٔ ظاهر نه وزاند - هم قید ظاهر دارد وهم اطلاق باطن **ابیات** ازلوحهٔ جبینش بهنند پاک بینان ❁ نوره خدای بینی فر خدای دانی ❁ هم تخت راست دارش هم تاج راست والی ❁ هم دهر راست مالک هم ملک راست بانی ❁ ناگزیر بهتر آنست که سخن سنجان گوهر آمابنگاشتن مناقب والای چنین یگانه بارگاه هستی گوش وگردن ایام را بیارایند وکنار و دامن روزگار را زیب وزینت بخشند - آیندگان تو افر وجود ارمغانی سرانجام یابد وجویندگان دو روست راشناسائی بدست اوفتد - اگرچه آسمان تگاپوی خویش بعشوهٔ دست وزبان ازان باز گوید و دست بدست گرداند ولیکن از نیرنگی زمانه حوادث بدان راه یابد و بسا باشد که سررشتها گسیخته گردد لیکن چون ازان کارنامهای حیرت افزا دفترها برسازند و برصفایح روزگار برنویسند هرآئینه دست انقلاب کمتر بدان رسد وسالهای دراز نشان پائداری گیرد - بنائی که برپایهٔ نیکوکاری نهاده آید فراز ایوانش بکنگرهٔ هفتم بام پیوند و بنیادی که بران قاعدهٔ سعادت اتفاق اوفتد بگردش دور با ویرانی بدان راه نیابد **بیت** جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز ❁ خراب می نکند بارگاه کسری را ❁

بید است که از اورنگ نشینان والاشکوه باستانی جز نامهای کارآگهان آن دور یادگاری نمانده و بجز داستانهای گوهرین سخن سرایان نیک سگال نشانی نیست - و از سال خوردگی گزند هستی نیاید - از بلند پایگی آل بویه جز نتائج خامهٔ صابی ومهلبی جزے نمیدهد - واز مکارم ملوک غزنه بغیر از نوادر رودکی وعنصری وعتبی[(۱)] برنمیخواند **نظم** بسا کاخا که محمود شس بناکرد ❁ که از رفعت همی با مه[(۲)] مراکرد ❁ نه بینی زان همه یک خشت برجائے بنائے عنصری ماندست برپائے ❁ هرکه[(۳)] این طلسم هوشمندی وافسون خردشیوهے دریابد واین رقم خیال وجادوی حلال را برشناسد اینقدر داند که مرا اندیشه آنست که ازین دوپایهٔ والائے شاهنشاهے دور ونزدیک را آگاه گرداند واساس دولت جاوید را اگزین بنیادے نهد - بطفیل آن نگارنده را ازین خسرواین ایزدی راتبه مقرر گردد وبهرهٔ فراوان ازخوان افضال بردارد **ابیات** باین نامهٔ نامور دیرباز بمانَدم بروز نام اورا دراز ❁ بنامش ازان کردم این نامه را ❁ که زرین کند نقش او خامه را ❁ واگر از نیرنگی خود بینی بدین نیرنگاه نیفتد واین بسیج قدسی برو پوشیده ماند این مایه شناسائی خود بدست اوفتد واین قدر سرمه بینائی سرانجام یابد که دست آویز خاطر خامه پرداز ووجه همت خیر سگال سعادت پژوهے عموم مردم ودولت افزائے جمهور عالم است - نخستین ازین کارنامهٔ آگهی شناسائے نیک وبد گردند که بسیارے راقدم جستجو در شناخت آن فرسوده شد

اختلاف (۱) [ه ش] عتبی [ک] مسعدی [س] عیشی (۲) [ه] همی ماه بے نقطه [ش] همین نامه (یا ماس) [ک] همه ماه مرا [ت ا] به پایه فرا [ص] بهم پایه فرا [د] ببام چرخ جا (۳) [ک] هرکه — در دیگر نسخها هرگاه (۴) [د] ساخت ❁

دکاری بر نساختند - و سپس آن نتایج نیکوکارے و بدکاری را که این اقبالنامه مالامال از وست دریابد - از یکی آئین رُفت و روب خانه بشناسد و از دیگرے چهار طاق زندگی بر سازد - و از بهروزی و شادی که پیش آید چون از گذشتگان نشانی نبیند بخود رعنائی[1] راه ندهد - و اگر غمے گرد خاطر بر آید چون از نظائر آن در سلاف اثرے پدید نباشد خود را دست فرسود آن نگرداند و پیوسته در نیرنگ سازیهای روزگار بر تطلّع آگهی نشسته بنیایش و نیازمندی دادار بیهمال گراید و از عاجزی و درماندگی تنومندان گذشته شناسای نیرو دست قدرت بر کمال شود - من گنگ زبان شوریده دل - سودای خاطر کجا و سامان سخن گذاری ذکر ایزدی کجا - هستی دشمنان خمول گزین را با حرف گذاران و باد سرایان کثرت چه نسبت - شکنندگان نرخ کالاے خویش را با آرایندگان کاسد متاع چه مناسبت **فرد** منم که روی دلم در شکست کار خود است * وگرنه گبرو مسلمان رواج می طلبند *

شکر نکاری روزگار را چه نویسد و نیرنگ سازی سپهر را چگونه پردازد - در عنفوان آگهی از یاد هستی در تنگنای غم بسر بردی و جاهاے شریف و زمانهای خجسته گسیختن پیوند عنصری دریوزه کردی - ناگاه علاقهٔ خاطر مرا کشان کشان بدبستان دانش شروهی برد و دران شورش دل که مردم را آوارگی بر دمار اروے در جمعیت آمد - راهِ دانش رسمی کشودند و بسیاری مراتب شناسائی در پیشگاهِ دل پیدائی گرفت در عونتی شگرف چهرهٔ پندار افروخت - بقلاوزی سعادت از نگاشتهاے پیشینیان دل نشین آمد که آدمی از سه حال بیرون نباشد - نخستین را به بدگوهرے و بدنهجی تعبیر نمایند و آن در پوستین مردم افتادن و آهوی ایشان برملا انداختن است - دوم سعادت بسیجی و نیک اندیشی که خداوند آنرا نیم مرد خوانند - از کشاده[2] روئی آگهی و فراخ دامنی دریافت عالمیان را به نیکوئی یاد کند - سوم والاهمتی و بلند پایگی که از ان بمردم تمام اشارت رود - صاحب آن از سترگ آهنگی مردم را یاد نکند تا به نیکے و بدی چه رسد - غیرے بشهرستان خاطر او راه نیابد - همواره در میدان نگاهِ ضمیر خویش بنیش سواری کند و بعیبهاے خود رسیده بچاره گزینی نشیند و پس از ان به نکوئیهای حقیقی صفوتکدهٔ باطن را بیاراید - شاید که بدست آویز آن بر فراز اطلاق منزل گیرد و کامیاب دولت جاوید گردد - چون از نزد آگهی این نقش حریف رباے دلفریب بر خواند قدرے از ان غنودن برخاست و روے در شروهش آورد - دست از همه باز داشته بکمین خویش دشمنانه نشست و بنگاشتن نامهٔ عیوب خویش آماده گشت - چون قدرے این راه هولناک سپرده آمد پردهای تو بر تو بر پیشگاه بنیش آویختند - و چنان شد که یک گام بر داشتن نمی یارست و غیر از ناخوشی چند که در عنفوانِ حال بر شمرد خویشتن را پاکدامن می اندیشید - از انجا که به نیرنگی این بوقلمون قدرے آگهی بود در ره زدهٔ دیو نفس نیاسود - ناگزیر واپس رفت و دران نخستین منزل نابود فرود آمد و عیب نویسی ابنای نوع خویش را آئینه رونماے آهوهاے خود گردانید - بسیاری خوهاے نکوهیده را آگاه شد - و دران کشاکش روحانی و نفسانی و آشوب درونی و برونی از گوشهٔ انزوا بر آمده بدرگاه همایون رسید و ستارهٔ بختمندی بر افق مراد تابش داد - از وفور توجه گیهان خدیو کشایشها روآورد و بر مدارج صورت و معنی چیره دستی یافت - گنجورے گنجینهٔ حقیقت کرامت شد و این مقالید مقال گردانید چنانچه در خاتمهٔ دفتر اول و دوم مجملی نگاشته شد - دلی خالی کرده آمد و بند نامهٔ تحریر رفت -

اختلاف (۱) [د] رعنائی (۲) [ک] از کشاده روئی و آگهی فراخ دامنی دریافت *

در کالبد گفت جانے بردمید - و بسیاری زبان درساان نغذا که روائی آن در نظر حقیقت نیژوه سلطان خرد پسندیده
باشد دل سرگردانی داشت - ازانچه در کهن نامها بنظر درآمده بود بپیرایۂ فزونی پریشانی شد - صبحگاهی بر درگاه حضرت
نور در یوزۂ ضیائی میکرد و بیدائی این طلسم دشوار کشائی طلبید - وازانجا که بخت یاور و دل بیدار بود فروغ نیر اقبال
پرتو انداخت و آن معمای بدیع کشاده گشت و پیدا آمد که روزی درگرد[1] معدلت سلطانی و خدمت گزینے
بندگان سپاس گذار است چنانچه بندی ازین در مبادی آخرین دفتر گزارش یافت - و شگفت تر آنکه هرچند
آهنگ تجرد که باگوهرم سرشته اند زبان زبان جوش دیگر میزد و اندیشۂ افزایش بزرگی صورت نیز در بالش بود در بسر انجام
شایستگی نغذ و مایۂ تنومندی که سعادت هرکار بدو باز گرددازگوناگون اسباب دست باز کشیده درکار سپاهگرے
جد افزود و چون تعلقیان دامن آلود که بسیج تقدس پیرامون خاطر شان نگردد شب از روز جدا انشناخته بر در
انتظار نشست - ازانجا که این پیشه را سرمایۂ زندگی و پیرایۂ تحصیل کمال حقیقی دریافت همگی آهنگ آن داشت
که فروغ تدبیر را بالمعان شمشیر پیوند داده کاری چند بر دازد و بروشی تازه بظهور آورد که کارشناسان آزموده
بشگفت مانند و خوانندگان باستانی نامه بحیرت در شوند تا سپاس گذاری این خزینۂ خرد گزین نموده باشد و لوازم
کار پیش گرفته بجا آمده - نفس نفس این آرزو افزایش می یافت و از نارسائی وقت بر زبان نمی آورد - از
خانقاه و مدرسه به بارگاه سلطنت آمده بود - ظاهر پرستان را چیزی که بخاطر نمی رسید اندیشۂ ضمیر بود و چنان از ناسنجیده
احوال بر میخواندکه اگر این درکشوده راز دل بیرون فرستند فسوس گیرند و زبان طنز کشایند - ازانجا که باطن
نور آگین کشور خدا مرآت حقایق و جام جهان نماست بے عرض حال و گفتگوی سفارش من گنج گزینی یاد ورا
در برکشیدن و تهیه برگ ساختن توجه فرمود و بلند پایگی اعتبار اختصاص بخشید و مرتبه والای سپاهگری کرامت
فرمود - روزے چند در هنگامۂ دانشوران رشک افزای همگنان آمد و ازدیر باز آمرا ازمن مجمعهاے حسد
آرایند - از بدایع آنکه من درگرد آهنگر خانه در جستجوی شمشیر در دزگار بدست کار پرداز قلم میدهد - تیز دهنده
و صیقل گری سنان و زبانه در سرتیزی نوک خامه تا آنکه فرمان مقدس بنگاشتن گرامی احوال شرف نفاذ
یافت - بحیرانی گوناگون فرو شد - ازانجا که دستمایۂ این کار نداشت و دل را بدین گونه سخن سرائی
میل نبود نزدیک شد که عجز خود را وانموده بازایستد و خویشتن را ازین کار سترگ برکناره گیرد - وازین روکه
غیب دانی گیتی خداوند دلنشین بود و در برابر نوازش خدمتی گزیده بایست کرد یارائے آن نشد که ازان
فرموده سرتابد - تکیه برین اندیشه افتاد که شهریار دیده درجد کاری و فراوان کوشش من و سخنوری اشرف[له]
برادران درنظر دارد تا انچه بتگاپوی شگرف فراهم آرد و آن سخن سنج گوهر آما انتظام شایسته بخشد و این
شغل سترگ درانجام آورد - زمانے به پشت گرمی دم گیرا گشایش معنوی چشم کشادی و باخود سرائیدی
که فرمایش شاهنشاهی افسون سخن سرائی و طلسم دانش افروزے است - از نیت درست و همت عالی
این اندیشه اندوه رشادی بدین خدمت روآورد - بیشتر اعتماد بران بود که بتوفیق بخشی ایزدی درجمیع
احوال همت گمارد و هیولائی بران پیکر قدسی سرانجام بخشد - مدحت سرای بارگاه خلافت دانش
آرائے دولت همایون سردفتر سخن گذاران روزگار پیشوائے نظم گستران منبر پرداز شیخ ابوالفیض فیضے
که برادر مهین و پایۂ برتری دارد و شعلۂ عاطفت خواهد فرمود و به پیرایۂ آن سخن پناه دست بانی تازه حسن

اختلاف (۱) [لا] گرد.

له اشاره به ابوالفیض فیاضی است ۱۲

صورت خواهد گرفت ؛

هنوز از دفتر نخستین نیمهٔ بردے کار نیامده بود که زمانهٔ جهان نیرنگی نمود و آن آزاد خاطر دانش آموده سفر واپسین پیش گرفت و سراپاے دل را شگرف اندوهی روی آورد ۔ چون طلسم الطاف شاهنشاهی از آهنگ آوارگی بشهر خدمت رسید نوازشهاے گوناگون مرهم بند ناسور درونی فرمودند و بهمان شغل بزرگ اهتمام بلیغ رفت ۔ روشنی پذیرفت که کشور خداے را درین فرمایش خیال چیست و نظر والاے او کجا افتاده ۔ برهمان تخیل روے دل آورد و به نیایش ایزدی ره گرا شد ۔ ورد تهیدستی و جان غم آمود و افزونی تعلق یک طرف که جهان جهان کامروائی صورت بچاره گری آن نتواند در آمد و عالم عالم مرادیابی ملک ظاهر دواے آن ناسور نتواند کرد مد و جزر(۱) دریاے دل که دران بسیچ آدمی زاد کار نتواند کرد و در خلوتکدهٔ تجرد و هنگامهٔ تعلق بهیچ طور نتوان باز داشت تفاوتهاے سترگ این دو حال شگرف چگونه نویسد و انبازی این دو وضع بدیع بکدام نیرد برگوید ۔ نخستین دریا بازی و فواره جوشی و تراوش بارانی و ریزش شبنمی از صفوتکدهٔ ضمیر پدید آرد و هزار داستان نو بر طراز د و چندین آسمان بدایع برافرازد و همنشین خود را بر فراز حقیقت جا دهد و بصدر نشینی محفل همایون دانش اختصاص بخشد ۔ از دومین(۲) نشان سنگ خارائی و آثار خشتی و آئین کلوخی و ریزش خاک تیره از همان چشمهٔ آگهی آشکارا شده چهرهٔ عبرت افروزد ۔ الکنی و ناسزا گوئی و لاف سرائی و هرزه درائی زمان زمان بآئین نو بر پیشگاه ظهور خرامد و حضیض گرائی و آرزوے صف نشینی سفاگان از خصایص آن ۔ و با این تباه حالی و سرگردانی زجرے یادری و تنهائی زمان زمان جوش دیگر بر میزد ۔ باآنکه سرشت زمانه بر آنست که پیوند یکجهتی کمتر سرانجام دهد و همواره سلسلهٔ دوستی از هم بگسلاند راست گوئی و مداهنه شناسی من یاور روزگار آید ۔ و دوستان بابرے و آشنایان قدیمی دامن از اختلاط برچیدند ۔ باز تعلق بر دوش کشیدن و راه کرتوه شتافتن و طریق خطرناک سپردن تن تنها کجا به نیمهٔ راه رسد و کی بمنزلگاه شتابد ۔ و بریاض قدس خرامیدن یک دو دوستی خداے که درین قحط سال مردمی بدست آمده بود در همه سختیها چیره دستی نمود ؛

و شگفت تر آنکه با چندین دست افزار وحشت زدگی و آویزش درونی و برونی دست از ان نگارش باز نمیداشت و فتورے در عزیمت راه نمی یافت و نفس نفس همت را نبردے دیگر پدید آمد و این جنگ شگرف افزایش مینمود و کشاکش ظاهر و باطن می افزود تا آنکه نور حقیقت تابش فرمود و گره بسته کشایش یافت و غرائب آثار نفس قدسی گیهان خدیو بتازگی خاطر نشین آمد و دل و دیده را نورے بدیع فرد گرفت ۔ و نگاشتهٔ خرد پژوهان باستانی لختے حقیقت خویش را آشکارا کرد و برین خراب دل هیچ گرا بخشود ۔ گذارندهٔ دانش پژوهان پیشین آن ست که قافله سالار ملک تقدس را چیره دستی بر خواص و عوام باشد و نزهتگاه باطن و ظاهر از پرتو عاطفت آن یکتاے جهان آگهی آبادی پذیرد و کار گیاے صورت را که براے نظم و نسق پراگنده گیهاے جهان از هزاران خلائق برمیگشنند اگرچه همگی آدمیان در سطوت فرمان او باشند لیکن بر ظواهر اینان حکم رود و درون دلها راه نیابد ۔ و دیگر یکتایان ملک آگهی خبر بر بواطن صافی دست تسلط برگشایند چنانچه اطوار عموم اولیا و سایر اصفیا ازان آگهی بخشند ۔ و دانش پژوهان

اختلاف (۱) یعنے جزر دریای دل (۲) یعنے دل ؛

رسمی دوکان آرایان روزگار چه در دل عامه کاری تواند ساخت و تاثیر انفاس شان جز بران خرابه پدید نیاید و ازانجاکه اورنگ نشین زمان ارا فرمانروای ملک معنی نیز گردانیده انفاس قدسی در من گنج سنج زبان بی یار ر سپیدان چنین نیرنگ سازی بظهور آورد و از حضیض گاه بید انشی بر فراز جای حقیقت رسانید -

ابیات فرخ فالی و نیروزمندی + سخن را دادم از دولت بلندی + طراز آفرین بستم قلم را + زدم بر نام شاهنشه رقم را +

نخستین بیاوری تائید آسمانی در فراهم آوردن احوال این دولت جاوید طراز اهتمام رفت و کوششی بیرون از رسم و عادت بکار برد تا آنکه بیشتر احوال زمان خویش نگارش یافت - در بیاری سوانح خود در میان معامله بود و از غوامض و خفایای سلطنت تا بسایر امور چه رسد آگهی بر کمال داشت - ازانجاکه وسواس سخن گریبان خاطر گرفته بود و بر حافظهٔ خود اعتماد نمیکرد از بزرگان دولت و نوئینان والاشکوه و دیگر قدیمان هوشمند پرسشهای مختلف نمود و بتقریرهای متنوع اکتفا نکرده بنگاشتن آن استدعا نمود و در هر سانحه زیاده از بیست مرد فرو هیدهٔ احتیاط گزین نوشتها برگرفت - از اختلافهای سترگ که از بینندگان سوانح بگوشش رسید بشگفت زار افتاد و دشواریهای سخت روآورد - روزگار گهنگی پذیرفته - کاربردازان وقائع و سوانح حاضر - و صاحب معاملهٔ[1] بر مسند آموزگاری و من چشم بینش کشاده نظارگی چندین اختلاف روی آورد - بیامن اقبال روز افزون بچاره گری آن پای همت افشرد - و در سرانجام آن بدریوزهٔ دل نشست - کار سربسته کشایش یافت و سرگردانی روی در آرامش آورد - بامعان نظر و تامل گزین انچه بیشتری بیک طرز اتفاق داشتند برگرفته نشاط افزود - وجایی که گذارندگان سخن اختلاف داشتند کار را بر پایهٔ هوشمندی و راست گوئی و حزم اندیشی گذاشت و دل بدین آئین لختی برآسود - و سانحه که از هر دو طرف گزیده مردم بودند یا مخالف آگهی خویش بگوشش رسید آنرا بموقف عرض همایون رسانیده خاطر را فارغ گردانید - از برکات دولت روز افزون و همت افزائی شاهنشاه دانش اندوز و بلند پایگی اخلاص ثمر دهنده و یاوری بخت بیدار کامیاب خواهش آمد و بر فراز مقصود برشد +

چون ازین کریوهٔ دشوار عبور بعافیت گذشت کتاب سترگ انتظام یافت - لیکن چون درین منزل هولناک در ترتیب سوانح چندین باریک بینی نرفته بود و سال مه ها سرانجام شایسته نداشت باز از نو آهنگ سخن لبانه در آورد و نوشتن را از سر گرفت و رنج بسیار کشید خاصه در تواریخ الهی مساعی جمیله بظهور آمد - ازانجاکه روشنان ابداع در تائید بودند این کار نیز بآسانی گرائید و نسخهٔ علیحده چهرهٔ ظهور برافروخت - و چون از کشایش غیبی بپیام طرح نوبگذش هوش در آمد آن کهن دلق پیشین را برکشیده و از خلعت تازهٔ[2] یافت همت در پوشانید و نیرو دی داد ار سخن آفرین این شگرف کار دشوار نما نیز رو در انجام آورد و گوناگون نشاط چهرهٔ بختمندی را افروزش داد +

و چون آشوبخانهٔ گیتی جای بودن آگاه دل نیست خاصه که دم سازان سعادت اندوز در نقاب خفا و ازنا سپاسان کارنشناس هنگامها دل از رنگینی این بساط مزوّر[3] برگرفته هر روز آخرین ایام ثمردی و خبرانجمن

اختلاف (۱) یعنی بادشاه (۲) [د] تازه یافت (۳) [ش] بزور +

در سفرِ واپسین بکار آید نپرداختی - بدین تباه حالی بسرعت راه رفتی و کارہاے شمردہ ولخواہ انتظام نیافتی - وچون بسر نوشتہ آسمانی مہلتے در زندگی یافت بار چہارم کار از سر گرفت و در ورد را اہتمام نہاد - اگرچہ عنفوان نگا بود درین ہنگام آن بود کہ نقش تکرار ہای نکوہیدہ ستردہ آید و در روابط سخن شادابی گیرد لیکن ناسرانجامی آن امور دیگر بنظر در آمد و بپیرایۂ اصلاح یافت - وچون نو سفر و غمزدہ وبے یاور بود درین مرتبہ اندوہ فراوان درگرفت کہ باچندین دواد و دباچہ مایہ احتیاط چندین لغزش رفت وچنین خطا ہا نمودار شد حال چگونہ خواہد بود و کار بکجا خواہد انجامید - بارِ پنجم دیدبانی آغاز نہاد و از عنفوان نامہ نگاہ ہاے تازہ بکار رفت - اگرچہ ہمگی مساعی مشکور برای ہموار ساختن آن مقاصد و انتظام دادن آن مطالب بود لیکن ازانجا کہ سخن سرایان دیدہ ور نظم را نمکدان نثر شمارند در آوردن ابیات مناسب کہ بدین ساز سخن ہم آہنگ باشد نیز مقصود بود و کوشش فراوان رفت و ستردن و در آوردن بسیار شد - و قطع نظر ازان گرد ہا گردہ فنا(۱) داز حقیقت آنست کہ آدمی زاد در دید عیب خود و فرزند خویش چشم پوشیدہ دارد - ہر چند کوشش نماید عیبہاے او بنرخ ہنر برگیرد - من کہ بدشمنی خود و دوستی جہانیان خو کردہ ام در دید این معنی سرمہ نتوانستم ساخت و شبل بینائی را علاج نیارستم اندیشید لیکن ازین تکرار پنجگانہ آوازۂ طرز تازہ جہان را فرو گرفت - برخی اخوان زمان بہ پیروی و گروہی بنجابت ہنگامہ نشاط برساختند و نظم و نثر را دران لباس پوشی در آوردن گرفتند - اندیشہ آن داشت کہ مرتبۂ ششم نیز خاطر وسوسہ آمود را التختی خالی گرداند و آئین دوربینی و مشکل پسندی بکار برد لیکن افزونی طلب کشور خدا فرصت آن نداد - ناگزیر ہمان نگاشتۂ پنجمین را بہ پیشگاہ نظر آورد و بپیرایۂ سعادت جاوید اندوخت

ابیات

گوہر ازینگونہ زکان کہ زاد ✽ نادرہ چندین ز زبان کہ زاد ✽ در تہ ہر حرف جہانی نہان ✽ عرصۂ ہر لفظ جہان در جہان ✽ ہر دُرِ این زیور ہر دو سراست ✽ گر نشناسی تو غرامت کراست ✽

امید کہ بہیامن درستی نیت و شایستگی آن کارے کہ پیش نہاد ضمیر سپاس گذار بود بدلکش آئینی سرانجام یابد و خاطر وسوسہ آمود لختی ازان شورش باز ماند - باعزیمتے درست وہمتی شگرف در عرض ہفت سال از آدم تا گوہر مقدس شاہنشاہی مجملی رقم زدۂ کلک تحقیق شد و از آغاز پدیدار شدن حضرت شاہنشاہی بر فراز ہستی تا امروز کہ سال الٰہی بچہل و دو رسیدہ و قمری بہزار و شش احوال پنجاہ و پنج سالۂ آن نو نہال اقبال حسن انجام گرفت و لختی خاطر ازان بار سترگ سبکدوش گشت

ابیات

چو نیت نیک باشد پادشا را ✽ گہر خیزد بجاے گل گیا را ✽ فراخیہا و تنگیہای اطراف ✽ ز رای پادشاہِ خود زند لاف ✽

امید کہ بنگارش احوال صد و بیست سالۂ کشور خدا کہ چہار قرن باشد چہار دفتر انجام یابد و یادگار برای آگہی طلبان انصاف گوہر انتظام گیرد - و آئینہاے مقدس شاہنشاہی را آخرین دفتر اندیشیدہ بدین نہج دفتر انجام اکبرنامہ در خیال آورد - بیاوری کارساز تحقیق سہ دفتر بانجام رسید و بسیار از رازہا آگہی گفتہ شد و گنجینہاے حقیقت سختہ آمد

ابیات

سختم ز درون حکمت آگاہ ✽ از بہر خزانہ خانۂ شاہ ✽

اختلاف (۱) [م] فنادار [شں] فسادار [د] قبادار [فں] فنادار - وعزیزے گوید کہ فنادار بمعنی عیب گر درست باشد ✽

تا بو که مرا بدانش و داد * گه گه بضمیر شه دهد یاد * امید که این متاع اخلاص * گردد بقبول بندگی خاص * ایزد دهد[1] تو جاودان بخت * مقبول خود و عطا ده و بخش * یا دش بتمام ارجمندی * از سکه نام تو بلندی * از نام تو او خجسته رو باد * وین بنده خجسته نام ازو باد *

اگر زمانهٔ نیرنگ ساز مهلتے بخشد در روزگار بوقلمون فرصتے دهد آن دو دفتر را نیز بر کلکش روشنی بیابان بر دو نامهٔ اعمال را سعادت آمود گرداند - وگرنه دیگران را توفیق رهنمائی گردد و بخت یاور آید که سال بسال احوال این دولت ابد قرین بهمتے عالی و کوششے فراوان و فهمے درست و منشیے والا و خاطری آزاد نگاشته خانهٔ دین و دنیا آباد گردانند و سرابستان صورت و معنی را شاداب سازند - و این ذرهٔ بادیهٔ حیرانی را بیاد آورند و دران سعادت نامهٔ خود منت بر من نهند که سررشتهٔ این سلسلهٔ جاوید طراز را بر روے کار آورد و آئین سخن سرائی را بدست داد - و اگر پسند خاطر نیاید و خواهند که نو آئینے یا زبان روزگار از سر آغاز سرمایهٔ سوانح دولت ابدی را مهیا ساخته باشد بیت آسایش کائنات باد یارب * در سایهٔ چتر دولت اکبر شاه *

نبذی از احوال مصنف

راقم شگرفنامه را چنان در سر بود که انموذجی از حال آبائے قدسی و لختی از نیرنگی اطوار خود نوشته رسالهٔ جداگانه سرانجام دهد و مایهٔ عبرت دیده وران و دریاب گرداند لیکن شغل گوناگون خاصه نوشتن این کتاب آگهی مرا از همه باز داشت - درین اثنا پیام آرائے غیبی چنان گزارش نمود که یکجا روزگار تاب این ندارد که فهرست جداگانه شگرف اطوار بر فراز تحریر شتابد - سزاوار وقت آنست که لختے ازان درین اقبالنامه برگوید و در چند جا نبذی گذارده گزیده پندے نگارد - بدین نوید قدسی برخی ازان برنوشت و دلی خالی کرد *

ازانجا که نسب سرا شدن از تهی دستی باستخوان نیاگان بازرگانی نمودن و کالائی نادانی ببازار آوردن است و از شوریده مغزے هنر دیگران نازش کردن و آهوے خویش نادیدن نیخواست ازان شظری بر طراز و افسانه گذاری کند - درین بادیهٔ دیو لاخ پابند سلسله بجائے نرسد و آبیاری انتساب صوری در نزهتگاه معنوی بکار نیاید ابیات چو نادانان نه در بند پدر باش * پدر بگذار فرزند هنر باش * چو دود از روشنی نبود نشانمند * چه حاصل زانکه آتش راست فرزند *

در محاورات روزگار نسب را نتیجه و نژاد و ذوات و امثال آن تعبیر نمایند و آنرا بعالے وسائل پایه بند گردانند - هشیوار آگاه دل داند که این بدان باز گردد که از آبائے میانی او یکی بفرزدلی ثروت ظاهر یا بشناسائی حقیقت چیره دستی یافته و بنام یا لقب یا حرفه یا مسکن شهرت گرفته - وگرنه عامه که مردم نژاد را از فرزندان آدم منفی شمرند و بگفتگوے داستان گذاران دل نهاده احتمالی دیگر راه ندهند - پر ظاهر که درین معامله از دوری راه از پا اندازند و بدان گوهر گرامی اعتبار نگیرند - پس چرا سعادت گزین بیدار دل بدین افسانه بخواب رود و بران تکیه زده از حقیقت پژوهے دست باز گیرد - پسر نوح را از ایزد شناسی پدر چه سود و ابراهیم خلیل را از بت پرستی اصل کدام زیان بیت بندهٔ عشق شو و ترک نسب کن جامی

اختلاف (۱) ایزد بدر تو ای شاه جاوداد اوران یعنے متاع را *

که درین راه فلان بن فلان چیزی نیست. لیکن بسر نوشت آسمانی در رسمیان صورت پرست افتاد و باطایفه برآمیخته که نسب را بر حسب گزینند ـ ناگزیر لختی ازان برگوید و مائده برای این گروه گسترد.

شمارهٔ آبای کرام داستان دراز است ـ چگونه گرامی انفاس را ابنا بایست وقت بفرو شد برخی در لباس ولایت و گروهی در علوم رسمی و طائفه در زی[۱] عمارت و جمعی در معامله گذاری و طبقه در تجرد و تنهائی بسر برده اند ـ از دیرگاه زمین یمن وطنگاه این والانژادان بیدار دل بود ـ شیخ موسی پنجمین جد را در مبادی حال رمیدگی از خلق روداد ـ ترک خانمان نموده غربت گزید و بهمرهی علم و عمل معمورهٔ جهان را بپای عبرت درنوشت ـ در مائهٔ تاسعه در قصبهٔ ریل که نزهتگاهی است از سیوستان بسر نوشت آسمانی عزلت گزید و از پیوند دوستی خدا اکیشان حقیقت پژوه کدخدا شد ـ اگرچه از صحرا بمدینه آمد لیکن از تجرد تبعلق نشتافت ـ برهان نطع آگهی بوده انفاس گرامی را در آویزش خویش بکار بردی و زندگانی بیدل را در پیراستن نفس بوقلمون مصروف گردانیدی ـ فرزندان و نبایر سعادت آمود پیرو آئین او بوده خرسندے داشتند و دانش عیانی و بیانی می اندوختند.

در عنفوان مائهٔ عاشر شیخ خضر را آرزوی دیدن برخی اولیای هند و رفتن بدیار حجاز و دیدن الوس خود بسفر درآورد ـ با چندی از خویشان و دوستان بصوب هند آمد ـ بشهر ناگور میر سید یحیای بخاری آنجا که جانشین مخدوم جهانیان بودند و از ولایت معنوی بهرهٔ وافر داشتند و شیخ عبد الرزاق قادری بغدادی (از اولاد گرامی اسوهٔ اولیاے بزرگ سید عبد القادر جیلی) و شیخ یوسف سندی که سیر صورت و معنی فرموده بودند و بساکمالات حقیقی فراهم آورده در گذرگاه ارشاد و رهنمائی خلق بسر بردی و جهانیان ازره آورد او ذخیرها بر گرفتی ـ از گرمخوئی و دلجوئی این بزرگان کارآگاه و از خاک دامنگیر نگاه روزگار خورده آن رهگرای غربت توطن گزید.

در سال نهصد و یازدهم هجری شیخ مبارک از نزهتگاه علم بعین آمد و طیلسان هستی بر دوش گرفت ـ نیروی دم گیرا در چهار سالگی لوامع آگهی بر تو انداخت و روشنائی روز افزون چهرهٔ سعادت افروخت ـ در نه سالگی سرمایهٔ سترگ پیدا کرد و در چهارده سالگی علوم متداوله اندوخت ـ و در هر علمی متنے یاد گرفت ـ اگرچه عنایت ایزدی قافله سالار آن بیدار بخت بود و بکوی بسیاری بزرگان دریوزه فرمودی لیکن در ملازمت شیخ عطن بیشتر بسر بردی و تشنگی باطن از آموزش او افزودی ـ شیخ ترک نژاد است ـ صد و بیست سال عمر یافت ـ در زمان سلطنت سکندر لودی دران شهر وطنگاه خود ساخت و در خدمت شیخ سالار ناگوری پایهٔ والای شناخت بدست آورد ـ شیخ در توران و ایران دانش اکتساب فرموده بود.

القصه شیخ خضر بصوب سند باز گردید ـ همگی اندیشه آن بود که برخی نزدیکان را ازان بلا درخت باین دیار آورد ـ روزگار او بسفر سپری شد ـ و در چند و ناگور قحطی سترگ افتاد ـ وبای عام نفرت انگیخت ـ غیر از مادر و الده همه را روزگار سپری شد ـ پدر بزرگوار را همواره عزیمت جهان گردی از خاطر نور آگین سر بر زدی و دیدن بزرگان هر سرزمین و دریوزهٔ فیض ایزدی نمودن بر جوشیدی لیکن کدبانوی خاندان عفت رخصت نمیداد و سرکشی در خاطر سعادت نقش نبود ـ درین کشاکش باطن بملازمت شیخ فیاضی بخاری قدس سره پیوستند و شورش دل افزایش گرفت ـ آن پیر نورانی را آغاز

اختلاف (۱) [د ص] ع‌ثه .

آگهی نظر یگانه بر بندهٔ ایزدی افتاد و روشنی دل و سعادت جاوید روزی می شد - در یوزهٔ ارادت دگز بدن روشی
معین نمود - پاسخ یافت درین نزدیکی یکے را بر فرازِ ہدایت بر می آرند و بر ہنمائی جویندگان آگہی نامزد میکنند
عبید اللہ نام دارد و گرامی لقب او خواجه احرار خواہد بود - انتظام آن ہنگام نماید و آئین او برگزیند - خواجه
دران ہنگام آبلہ پاے عرصۂ تگاپو بودند و در جستجوی جاندار وی حقیقت دوا ردو داشتند - چون وقت کار رسید
بدان پایۂ والا سرافرازی یافت و تلقین خدا پژوہی ازو برگرفت - گمنامی را خلوت او فرموده اند و لی نعمی چشمۂ
او مقرر شد - در سخنان خواجه ہر جا که بدر ویشی تعبیر میرود این یگانۂ آفاق را میخواہند - قریب چهل سال
در دیارِ خطا بسر برد و در دشت و کوه عشرت تنہائی اندوخت - صد و بیست سال عمر گرامی رسیده بود و
آثار گرمی درونی ہمچنان افزایش داشت - شبی پدر بزرگوار دران مصر ولادت بچندے از خدائیان
سعادت پذیر داستان حقیقت میگفت و با نکاتِ دل افروز بر فرازِ ظهور میرسید - ناگاه آواز
آہنے بگوش رسید و بارقۂ الہی بدرخشید - ہر چند اندیشه رفت نشان نیافتند - روز دیگر
بتگاپوے سخت و جستجوے بسیار روشن شد که در خانۂ کلالی آن بزرگ معنوی عزلت گزین است -
از نورِ ارادت او زمانے دل بر آسود و خاطر ہرزہ گرا باز آمد - پیوسته چہار ماه سعادت می افزودند
و بنظر اکسیر او روز افزون عیارے میگرفتند - دران نزدیکے سفرِ ملک تقدس پدید آمد
و دل را بگوناگون حقائق بر آمود و بر ہنمائی جویندگانِ حقیقت اشارت رفت و نجوشدلی و فارغبالی
رخت بر بستند ❊

دران نزدیکی نقاوۂ دودمان عصمت که تربیت پدر بزرگوار فرمودی ازین خاکدان فنائی رو در
پوشید - و حادثۂ مالدیو فترت انداخت - پدر بزرگوار بآئین تجردبسوی دریای شور گام ہمت برداشت
و ہمگی بسیج آن بود که ازان راه چهار دیوار معمورۂ عالم پیموده آید و از گردہا گروه مردم نخشبی فیض برگرفته
شود - در احمدآباد گجرات بدانشجار پیوستند - و دانشہاے تازه آگہی آوردند و در ہر فن بزرگ سند
عالی بدست آمد - در آئین مالک و شافعی و ابوحنیفه و حنبل و امامیه گوناگون دریافت اصول و فروع
بہم آوردند و بتکاپوے سخت پایۂ اجتہاد رو نمود - اگرچه باقتضاے نیاگان بزرگ بر دوش
ابو حنیفه انتساب داشتند لیکن ہموارہ کردار را بضوابط آرایش دادی و از تقلید بر کناره بندگی
دلیل کردی و آنچه نفس را دشوار آید برگرفتی و از سعادت منشی و روشن ستارگی از علم ظاہر بحقائق
معنوی گذاره شد و نزہتگاه صورت رہنمای ملک حقیقت گشت - اسالیبِ تصوف و اشراق
برخواندند و فراوان کتاب نظرو تازه (۲) دیده شد خاصه حقائق شیخ ابن عربی و شیخ ابن فارض و شیخ صدرالدین
تونیوی - و بسیارے اصحاب عیانی و بیانی نظر عاطفت انداختند و نصرتہاے بے اندازه روداد
و در روشہاے بوالعجب روشنی افزود - و از جلائل نعم الہی آنکه بملازمت خطیب ابوالفضل کازرونی
شرف اختصاص یافتند - او از قدردانی و آدم شناسی بفرزندے برگرفت و بآموزگارے
گوناگون دانش ہمت برگماشت و مراتب تجرید و بسیارے غوامض شفا و اشارات و دقائق تذکره
و مجسطی را تذکار فرمودند و سرابستان حکمت را طراوتے دیگر پدید آمد و زہاب بینش را روان پایۂ

۹۷
ولادت ابوالفضل
[illegible]

اختلاف (۱) [رض] آگہی (۲) [د] نادره

دیگر افزود - آن فرو هیده مردِ خرد پژوه بسعی فرمانروایان گجرات از شیراز بدین دیار آمد و بستان شناسائی را فرهی تازه افزود - از گروهاگروه دانشورانِ روزگار دریوزهٔ آگهی کرده بود لیکن در علوم حقیقی[1] عقلی شاگرد مولانا جلال الدین دوانی است - جناب مولوی نخست نزد والد خود اوایل مقدمات را اندوخت و پس ازان در شیراز در درس مولانا محی الدین اشکبار و خواجه حسن شاه بقال بدانش آموزی برنشست و این دو بزرگ از سرآمد تلامذهٔ سید شریف جرجانی اند - و لختے در دبستان مولانا همام الدین گلبارے که بر طوالع حاشیهٔ مفید دارد آمد و رفت نمود و چراغ دریافت افروخت و از بخت رهنمونی او را کشایشهای غریب روداد و کتب حکمت را بمغز رسید و مطالب آن را بشیوا زبانے آرایش داد چنانچه تصانیف او بران دلالت کند و محمدت برگوید - و همدران مدینهٔ فیض پدر بزرگوار را شیخ عمر تتوی که از اکابر اولیاے زمانه بود سعادت ملازمت روداد و آن گوهر شب افروز دستگاه عیارمندی تمام یافته آئین بزرگ منشی و سترگ دانائی را بطرز کبرویه[2] تلقین فرمود - و بسیارے باستانی سلاسل را از شطاریه و طیفوریه و چشتیه و سهروردیه دریافته فیض پذیر آمدند - و هم دران شهر مبارک بهمنشینی شیخ یوسف که از هوشیاران سرمست در بودگان آگاه دل بود رسیدند و سرمایهٔ دیگر آگهی اندوختند - همواره مستهلک دریای شهود بودے و هرگز ادبے از آداب عبودیت از دست نرفتی - از برکات گرامی صحبت در آرزوے آن شدند که نقوش علمی از ساحتِ ضمیر سترده آید و دست از رسمیات باز داشته محو جمال مطلق گردند - آن خوانائے رموز صفوتکدهٔ دل شناسا شده ازان عزیمت باز داشت و بزبان گوهر آمود گزارش نمود که سفر دریا در پیش است بصوب دار الخلافت آگره گام طلب باید زد - اگر در انجا کار نگشاید قدم بصوبِ توران و ایران باید برداشت و هر جا که اشارت رود و فرمان در رسد رحل اقامت انداخت و علم رسمی طیلسان احوال خود گردانید ❊

بدین اشارت همایون غرهٔ اردے بهشت سال چهار صد و شصت و پنج جلالی مطابق چهارشنبه ششم محرم نهصد و پنجاه در مصر سعادت دار الخلافهٔ آگره حرسها الله عمّا یکره نزول مسعودی فرمودند - دران معمورهٔ دولت بشیخ علاء الدین مجذوب که بر مفاتح قلوب و خفایاے تنور آگهی داشت اتفاق صحبت افتاد - ایشان ازان مستی بهشیاری آمده فرمودند فرمان ایزدی چنان است که درین شهر اقبال توقف او فتند و ترک گردش نماید و گزین نویدها رسانیدند و خاطر سفرگرا را آرامش بخشیدند - بر ساحل دریاے جون در جوار میر رفیع الدین صفوی انجی فرود آمدند - و از دودمان قریش که با علم و عمل آراستگے داشت نسبت تأهل روداد - و بدان مرزبان محله آشنائی بدوستی کشید - و آن دانای حقیقت آمود مقدم این نوبادهٔ شناسائی را مغتنم شمرده بگرم خوئی و کشاده پیشانی پیش آمد - چون اسباب ثروت فراوان داشت چنان خواهش فرمود که بدان لباس درآیند - از رهنمونی ستاره و یاوری توفیق نپذیرفتند و آستانهٔ توکل خدایگان همت بی نیاز برگزیده بمراقبهٔ درونی و مباحثهٔ برونی پایهٔ سعادت افشردند - میر از سادات بزرگ حسنی حسینی اند - لختی حال نیاگان او در مصنفات شیخ سخاوی مذکور - اگرچه وطنگاه ایشان قریهٔ ایگ شیراز است از دیرباز سیر حجاز نمایند و همواره یکچندے درین دو جا بسر برند

اختلاف (۱) [ش د] حقیقی و عقلی (۲) [ه ض د] کبرویه [ک] کبردیه [ش] کرویه یا کردیه ❊

و هنگامهٔ افاضت و استفاضت گرم دارند - اگرچه معقول و منقول را در پیش نیاگان قدسی نهاد اندوخت لیکن بلند مولانا جلال الدین دوانی جلالی دیگر یافت - و در جزیرهٔ عرب انواع علوم نقلی از شیخ سخاوی مصری قاهرے تلمیذ شیخ ابن حجر عسقلانی برگرفت - و چون در نهصد و پنجاه و چهار رخت بنزهتگاه قدسی کشید والد بزرگوار ملازم زاویهٔ خمول شد - همواره نشست و شوی باطن و پاکیزه داشتن گوهر ظاهر همت گماشت و بکارساز حقیقی روے نیاز آورد - و بدرس گوناگون علوم اشتغال فرمود و گفتگوے باستانی را رونق حال گردانید و خواهش را زبان اثر دها دهش برید - از اهل ارادت گروهی احتیاط گزین سعادت آمود اگر معلومی برسم اخلاص آوردی لختی پذیرفتی و قدری در بایست برگرفتی و دیگر مردم را معذور گفتی و دست بدان نیالودی - یکبر فرصت نشستگاه او پناه دانشوران و جای بازگشت بزرگ و کوچک آمد - از حسد انجمنها برساختند و از درستی خلوتها بیاراستند نه از نخستین اندوه راه یافتی و نه از پسین شادی - شیرخان و سلیم خان و دیگر بزرگان در مقام آن شدند که از وجوه سلطانی چیزے بگیرند و قبولی درخور قرار یابد - ازانجا که همت بلند بود و نظر عالی داشت سرباز زد و بیرایهٔ افزایش منزلت گشت ؛

چون رهنمائی مردم در نهاد سرشته بودند و از درگاه ایزدی زبان راست گزاری داشت و اشارت اولیاے زمان یاور و مهربانی هواداران روز افزون همواره با بندگان مجلس و جویندگان آگهی بدگوئی فرمودی و بر خوبهاے تباه مردم سرزنش کردی - ظاهرپرستان خویشتن دوست رنج زده گشتی و اندیشهاے ناسزا نمودی - چون بسیج هنگامه آرائی در سویدای ضمیر بود و عزیمت معرکه گیرے و دکانداری پیرامون خاطر نگشتی نه در حق سرائی و نکوهش بدکاران تخفیف رفتی و نه بچاره سگالے رمیدگان پرخاش جو توجه برگماشتی - و بدین معنی ایزد بهال دوستان حقیقت منش و فرزندان سعادت گزین کرامت فرمود - اگرچه همواره در گفتگوے علمی گرامی اوقات گزارش یافتی لیکن در زمان افغانان دانشهای حقیقی کمتر به بیان آمدی - و چون رایات عالی جهانبانی جنت آشیانی تازگی هندوستان را فروغ دیگر بخشید چندی تورانی و ایرانی دبستان آن شناساے رموز انفسی و آفاقی پیوستند و انجمن دانائی را رونقی دیگر پدید آمد و تشنگان خشک سال تمیز را سبزه آبها لبریز شد و ره سپاران اندیشه گرا در نزهتگاه آرامش جا گرفتند - هنوز هنگامه گرمی نپذیرفته بود که چشم زخمی رسید و بیهودست چیرگی بر گشاد - نیکان روزگار بگوشهٔ خمول در شدند و سفر ناکامی پیش گرفتند - پدر بزرگوار از نیروی دل در همان زاویهٔ عزلت ثبات پائی فرمود - از تائید ایزدی بیهوکاره دیدگان فرستاده معذرت خواست و از سفارش آن حق سگال بسیاری از تنگنای غم بنزهتگاه شادی در آمدند ؛

نخستین در سال جلوس شاهنشاهی بر اورنگ خلافت چنانچه سپند بر دولت افروزند و دفع عین الکمال انگارند قحط سالی سترگ پدید آمد و گرد تفرقه بلندی گرفت - آن معموره خراب شد و غیر از خانهٔ چند اثری نماند - وبای عام لبربار ی آن شورشی بے اندازه بر جانیان آسیب رسانید - سواد اکبرآباد هندوستان این تنگدستی و جان گزائی بود - آن پیر روشن ضمیر در همان زاویهٔ قدسی پاے همت افشرد و گرد نفوری بر آن چنوکده ننشست - راقم شگرفنامه دران هنگام در سال پنجم بود و بتر آگهی چنان بر پیش طاق بینش مے تافت که شرح آن در کالبد گفت در نگنجد و اگر در آید به تنگناے

شنوائی زمانیان درنشود - واین سانحه نیک بخاطر دارد و آگهی دیده و دران دیگر معاضد آن - سختی روزگار خاندانها بر انگند دگرد باکرده مردم فروشدند - دران کاشانه هفتاد کس از ذکور واناث خرد و بزرگ مانده باشند - اخوان روزگار از فراخی حال ونشاط درویشان حیرت افزودی وکیمیاگری وسحرطرازی گمان بردے - گاه یک سیر غله بهم رسیدی وآنرا بدیگهای سفالین جوشانیدی وآب تفسیده بدین مردم قسمت یافتے - و شگفت تر آنکه غم روزے دران منزل نبود وبجز اندیشهٔ پرستش ایزدی چیزے بخاطر راه نیافتی وجز محاسبهٔ نفسانی ومطالعهٔ اسفار حقیقت شغل دیگر نبود تا آنکه رحمت ایزدی بر همگنان تافت در خانهٔ سترگ چهرهٔ شادانی برافروخت وماهچه رایت شاهنشاهی پرتو انداخت وجهان رامعدلت روزافزون روشنائی خاص بخشید - بارگاه خرد در بالش درآمد وکالای آگهی رابهاے بزرگ نهادند - فنون حکمت وانواع دانش درمیان شد - بیانهای تازه روو راست دیدهای بلند ودربانهاے گزیده پیدائی گرفت وگوناگون مردم از خزینهٔ عقل فوائد بیکران برداشتند - وخلوتکدهٔ آن نورانی سرشت مجمع دانایان هفت کشور آمد وسخن بلندی گرا شد - حسدهای افسرده برافروخت وناتوان بینی بدگوهران افزایش یافت - او بر آئین خویش سرگرم بوده راه رسم سپرد وبر در بخواست نشسته راه در بایست نشتافتی - ومردم کم گذار وکوتاه بین بیتاب شده راه افترا سپردند - بیشترے بگروه مهدویه پیوند دادے واز گفتار پریشان داستانها برداختے - ساده لوحان روزگار ابرآغا لیدی وبخیال تباه بدل آزاری تگادو نمودے - همگی دست آویز ایشان سانحهٔ شیخ علائی است ۰

گروهے در هند باشند که میر سید محمد جونپوری را مهدی موعود شمرند ودران مبالغه نمایند - باعلم وعمل وتهذیب اخلاق چندین نصوص را فراموش کرده درین مذهب اغور[2] نمایند - ودرزمان سلیم خان شیخ علائی نام جوانی بآراستگی ظاهر وباطن بدین ورطه افتاد - ودران مصر سعادت نخستین بمناسبت انزوا واختیار تجرد بدیدن پدر بزرگوار آمد - فتنه اندوزان بهانه جو را زبان هرزه سرائی واشد وسرمایهٔ گفتگو پیدا آمد - علمای زمان که نادان دانش فروش وزهر گیاهی نوش نما اند بکین او برخاستند وبه گسیختن پیوند عنصری او هنگامها آراستند وسجلها درست کردند - پدر بزرگوار بدیشان موافقت ننمود وعقل ونقل را معاضد اینسان نیافت - دربیشگاه مرزبان هندوستان معرکه آراستند وباندیشهٔ تباه خویش راه کوشش سپردند وبیدارار حکومت دانش نشان روزکار فراهم آورد ودر جستجوی حکم شرعی تگاپو نمود - پدر بزرگوار را نیز دران انجمن طلب داشتند چون سخن از ایشان پرسید بر خلاف حرف سرایان جاه طلب پاسخ دادند - ازان روز کمر کین بسته بدین آئین متهم گردانیدند ودر چنین معامله که وجود مهدی از خبر آحاد است[3] بمحض عناد چندان کوشش نمودند که کار او سپری شد وبرخی بدگوهران آئین شیعه را مکنون ضمیر نیدا اشته راه نکوهش سپردند وندانستند که شناسائی دیگراست وبید برائی دیگر ۰

خاصه درین هنگام یکے از سادات عراق را که یگانهٔ زمانه بود وعلم را باعمل مقرون داشتی وگفت را باکردار یکتائی بخشیدی دامن آبرو تهمت گردانیدند واز توجه شاهنشاهی دست بدامن او نمی رسید - روزے درمحفل همایون گزارش نمودند که پیش نمازے میر روانیست - هرگاه گواهی او مردود باشد اقتدا را

اختلافات (۱) [د] رضای (۲) [د] عبور (۳) [ک] از خبر آحاد ۰

مهدویه

چگونه سزاوار بود - و روایتی چند از حنفی نامهای باستانی باستشهاد آوردند که اشراف عراق را شهادت نتوان شنود
و کار بر بسیار دشوار شد - چون رابطهٔ اخوت داشت حقیقت را باز نمود - پدر بزرگوار بپاسخهای هوش افزا
فرموده تسلی دادند و بر گفتگوی بدسگالان دلیر تر گردانیدند - و پاسخ آن نقل چنان بر زبان گوهر آمود
گذشت که معنی آن روایت نفهمیده اند - آنچه در کتب حنفی ازین باب نقل آوردند عراق عرب مراد است
نه عراق عجم - چندین جا بدین معنی تصریح رفته - و نیز تمیز کرده اند در میان اشرف اشراف و اشراف
چه در مراتب با دانش فرمان پذیران را بر چهار گونه ساخته اند - نخستین اشرف اشراف یعنی حکما و علما
و سادات و اتقیا - دوم اشراف و آن عبارت از امرا و کشاورزان و امثال آن باشد - سوم اوساط
و آنرا در محترفه و اهل بازار منحصر دانند - چهارم ادانی که بپایهٔ اینان نرسند مانند پاجیان و هرزه گردان
و هر یک را باد افراه جداگانه نگاشته اند تا هنگام نیکوئی چسان سلوک رود و کیفر بدکاری هر کدام
چگونه بود - و الحق اگر هر بدکننده را یکسان مالش نمایند پای از شاهراه معدلت یکسو کرده باشند -
میر ازین آگهی ببالید و گوناگون نشاط اندوخت و از برای پاکدامنی خود و ناشناسائی حال بدگوهران
نگاشتهٔ شیخ بنظر همایون در آورد - آن خیره رویان هرزه سرا در گو چیراسنی افتادند - چون معلوم شد که از کجا
برگرفته افروزنیهٔ حسد ساختند - و مثل این با وریها چند بار بر ملا افتاد و سرمایهٔ شورش ناشناسندگان گشت -
سبحان الله با آنکه گروها گروه مردم اتفاق دارند درین که هیچ کیشی نه آنچنان است که یک امر خلاف واقع ندارد
و نه اینچنین همه بطلان آمود با این معنی اگر یکی از شناسائی در مسئله بر خلاف آئین خویش تحسین نماید لبتر آن نرسند
و بکین او برخیزند - پس از عداوتی سخن ازان نکوهش باز تشنیع غرب گردانیدند لیکن از حمایت الٰهی بدگو را
پیوسته گرد شرمساری بر روی نشستی و تشویر دوه پایمال غم گشتی و از بدگوهری و نابینائی عبرت نگرفتی
و بر هان بدسگالی حیله اندوختی تا آنکه نیرنگی زمانه و بوالعجبی روزگار نقش شگرف در میان آورد و تفرقه ستر گ
چهرهٔ عبرت افروخت ؛

سال چهار دهم الٰهی مطابق نهصد و هفتاد و هفت هلالی پدر بزرگوار از گوشهٔ انزوا بر آمد و سختیهای غریب بر
آورد - بختی ازان برنویسد و عبرت نامه برگوید - اگرچه همواره زنبور خانهٔ حسد شورش داشت و از سوراخ
مد جوش و شب چراغ دوستی بفروغ و نیکان روزگار دل در بدی بسته و در بیگانگی باز کرده بودند چنانچه ایمائی
گزارش یافت لیکن درین هنگام که پایهٔ دانش بلندی پذیرفت و بزرگان روزگار در تلمذ پا افشردند و
هنگامهٔ مردم گرمی پذیرفت و پدر بزرگوار بر آئین خویش خواهای نکوهیده بر شمردی و دوستان و
نیکخواهان را ازان بازداشتی علمای زمانه و مشایخ روزگار که ذات خجسته را مرآت عیوب خود دانستی
بر تباه سگالی و چاره اندوزی نشستند و خود را بهار پیچ اندیشهای تباه یافتند و با خود در میان آوردند
که اگر انموذجی دلنشین شهریار عدالت پژوه گردد کهن اعتبارهای ما را چه آبرو خواهد ماند و انجام کار بر گلام
حال نکوهیده قرار یابد - پایمال غم و اندوه شده بکین توزی نشستند و به بهتان سرائی گام فراخ بر داشتند
و بدستان گزاری و حیله اندوزی بسیاری نزدیکان عتبهٔ همایون را بگفتارهای گریه آلود از راه بردند یعنی بدگو هر
را بتعصب دینی فروختهٔ بشورش در آوردند ؛

اگرچه اندیر باز طرز ناستوده همین بود لیکن در هر زمانی بیاوری حق گذاران سعادت آمود بازار جوش

بدگوهران پراگنده شدی - درین هنگام آن گروه راستی پیشه درست پیوند و درتر شدند و سرآمد حرف سرایان
بزم همایون نگین آرائی نشست - تباه سرشتان بی آزرم و دیونژادان ناپارسا گوهر قابو یافتند - پدر بزرگوار
بمنزل و دستی الٰهی (۱) تشریف برده بودند و من سعادت همراهی داشتم - آن رعونت فروش غرورافزا نیز دران
انجمن حاضر شد و حرف سرائی پیش گرفت - مراستی دانش و شباب درسر بود - از بدسه بمعامله جاگامی برنداشته
و بی صرفه گوییهای او مرا زبان برگشودند و سخن را بجائی رسانید (۲) که از خجالت رفت و نفارگیان بحیرت فرو
شدند - ازان روز بانتقام بیدانشی همت گماشت و آن گروه گسسته امید را تیزتر گردانید - و پدر بزرگوار
از کید ایشان فارغ دل و من درمستی آگهی بیخبر - نخستین آن بی دینان دنیاپرست بآئین سالوسیان هوشیار
بحق گزاری و دین آرائی نشسته انجمنها ساختند و درین آزرم مندان را شبخون کرده بسیاری بزاویه جای
نیستی فرستادند - هرگاه خدیو عالم از خیرسگالی و نیک بسیجی معامله کیش و دانش و داد را بگروهی نیکو ظاهر گذاشته باشد
و خود طیلسان بی توجهی بر دوش گرفته حق گویان راستی منش را بازار کاسد باشد و دیوکیاران دانش ناراست
رو د بزرگان دولت با آن مشتی حیله پا در باشند و تعصب را روز بازار - جای آنست که خاندانها برافتند و ناموسها
تمام تباه گردد - درچنین هنگام (۳) که بدگوهران تباه کار به نیکوئی نام برداشته مانند غریبی که بد و شیرگی فرد شده
و غرزن برآید و دنیاداران بی آزرم در چیره دستی و تنگ چشمان دل کور بکردین و دوستداران هواخواه و درد
و راست گذاران گنج گزین و هنگامه کشش سبک دینان گرم و زن تابکید تیرا انجمن رازگوئی بزسا و پیمان
دل آزاری تازه گردانیدند - یکی از دوریان ده دله و هاردست سیه حال افسون نیرنگ را که از
روباه بازی ور دانش گاه پدر بزرگوار به نیکوئی خریده بود و با آن گروه ناراست یکرنگی و یکتائی داشت
پیدا کردند و افسون خدا آزاری و افسانه بیهوشی برخوانده نیم شبی فرستادند - آن شعبده کار نیرنگ ساز
دران تاریک شب با دلی لرزان و چشمی گریان در تنگی شکسته در رو دی و نرم بخلوتکده معین برادر شتافت
و طلسمات بدکاری آن ساده لوح را بی آرام ساخت (۵) و آن ناشناس کمر و فن را از جا برد - خلاصه سخن
آنکه بزرگان زمان از دیرگاه دشمنی دارند و کم عیاران ناسپاس بی آزرمی - امروز قابو یافته هجوم نموده اند
بسیاری از ارباب عمائم را شهود و برخی را مدعی قرار داده برای تشخیص مفتریات به بهانهای
ناشایسته انگیخته - همه دانند که این مردم را درین بارگاه مقدس چگونه محل اعتبار است و برای گرم بازار
خود چه سرافراز مردم را از میان برداشتند و چه ستمکاریهای زبردست نمودند - محرمی در
خلوت ایشان داشتم - درین نیم شب مرا آگهی داد (۴) و من بیتابانه لبشمار سانیدم - مبادا روز شود و
کار از علاج گذرد - اکنون رای آنست که همین زمان شیخ را بی آنکه کسی آگهی یابد بگوشه برند
و روزی چند برکناره باشند تا دوستان فراهم آیند و حقیقت حال بعرض همایون رسد - آن نیکذات
را واهمه فرو گرفت و بعد بیتابی بخلوتکده شیخ رفت و ماجرا گزارش نمود - فرمودند هرچند دشمنان
چیره دستی دارند ایزد بیهمال آگاه و پادشاه عادل بر سر دانایان هفت کشور حاضر - اگر مشتی گروه بیدین و دیانت
را بدمستی حسد بی آزرم (۵) داشته باشد درست پیمانی (۶) برجای خود است و پرسش برادر خجسته اندوختن

اختلاف (۱) [د] آگهی (۲) [د] رسانیدم (۳) [ک من] نابهنگام (۴) یعنی سخن درست نیفته
(۵) [ش د] بی آرام (۶) درچند نسخه درست پیمائی ۰

اگر سرنوشتِ ایزدی برآزارِ ما رفته است اگر همه برانند آسیبے نتوانند رسانید وتباه کاری نیارند باخت وهیچگونه گزندے بما نرسد - واگر خواهش آن جهان آفرین برین است ما نیز کشاده پیشانی وتازه روئی نقدِ زندگے را می سپاریم ودست از جانِ[1] شیرین باز میداریم - چون عقل ربوده بود[2] وغم افزوده حقیقت طرازے را افسانه سرائی وسود انگیزی را سودگزارے دانسته حربه برکشاد که کارِ معامله دگر است وداستانِ تصوّف دیگر - اگر نمی روید من خویشتن را همین زمان قصد میکنم - دگیر شما دانید - من خود بارے روزِ ناکامے را نه بینم - از پیوندِ پدرسے وعاطفتِ ابوّت ندیرا سے خواهش شدند - بفرمودهٔ آن پیرِ نورانی من نیز بیدار شدم ❊

ناگزیر دران شبِ تاریک سه تن پیاده برآمدند نه رهبری معین ونه رفتار را پای استوار - پدر بزرگوار در تماشای نیرنگی تقدیر بوده خموشی داشت - ومیانِ من وبرادر که در کارِ ملک وشغل معامله دران هنگام نادان تری گمان نداشت گفتگو شد ودر بناءِ جا سخن رفت - هر گرا او پیدا میساخت من ناخن میزدم وهر که من تجویزم او دست ردمی فشاند قطعه دشمنان دست کین برآوردند ❊ دوستی مهربان نمی یابم ❊ یک جهان آدمی همی بینم ❊ مردمی در میان نمی یابم ❊

ناگزیر با بزرگان تگاپو نجانهٔ یکے از مردم که حقیقت منشی او یقین برادرم بود ومن ناشناسای صبح وجود وزیان کارِ عنصری بازاری ترکیب را گمانے هم نے در رسیده شد - اورا از دیدنِ این بزرگان آسوده روزگار دل از جا رفت واز برآمدن پشیمان شد وبه ردّی دراند - ناگزیر جائی برای بودن اختیار کرد - چون دران شوربده مکان رفته شد پریشان تر از خاطرِ او بود - شگرف حالی پیش آمد وطرفه اندوهی سراپای دل گرفت - مهینِ برادر در من آویخت با وجود فراوان شناسائی غلط رفت وتو بدان کم اختلاطی درست اندیشیدی - اکنون چارهٔ کار چیست وراه اندیشه کدام ودم آسایش کجا توان برگرفت - چنان پاسخ دادم هنوز هیچ نرفته است برگشته بزاویهٔ خود باید رفت ومرا نائب سخن گردانید - امید که طیلسانِ زمانیان برداشته آید وکار فروبستهٔ کشوده گردد پدرم آفرین نموده بدین سخن گروید وبرادر بر همان آئین سر باز زد وگفت ازین سرگذشت ترا خبری نیست وانکراندوزی وهاردست منشی این مردم آگهی نداری - ازین وادی بگذر - سخن در راه بگو - با آنکه بادیهٔ آزمون نه پیموده بود وسود وزیان مردم برنگرفته بالقاے الٰهی بی را بنخاطر آورده گزارش نمود چنان بر پیشگاهِ باطن پرتوے افتد که اگر کار دشوار نشود همانا یاوری نوا مد نمود ولیکن هنگام سخت گیری بس دشوار که هم پائی نماید - چون زمانه تنگی داشت وخاطر پریشانی بصوب او گام برداشته آمد - با بله پائی در گلزار[3] های لرج خراش میشد واز شگرف کاری روزگار عبرتهامی اندوخت عروهٔ وثقای[4] توکل از دست رفته - راه بیدلی پیش گرفته عالم را جوباے خود نگاشته - گامی بدشواری برداشته میشد ونفسے بسخت جانی میزد وغریب دلگرانی ونزدیکی روز رستاخیز بدگوهران ردبرد ❊

صبح صادق بر در او رسیده شد - ازین آگهی گرم خوئی پیش گرفت وشایسته خلوتکدهٔ معین گردانید وغمهاے گوناگون لختی برکناره شد - ازین آرام کده لیس از دور وز آگهی آمد که تفسیده دلان حسد پروده

اختلاف (۱) [د] جاے (۲) یعنے نبینی (۳) یعنے بکسر کاف فارسی [د] درگذرهاے ترلاخ خراش (۴) یعنے ابوالفضل ❊

آزرم برداشته کنون خاطر خبث آگین خود را برملا انداختند و بآئین پخته کاران روباه باز صباح آن شب بوقت عرض همایون رسانیدند و خاطر اقدس را مشوش ساختند - از بارگاه خلافت فرمان شد که مهمات ملک و مال ابی اتقنا آن ایشان صورت نمی یابد - این خود کار مذهب و ملت است - انجام آن خاص بدیشان باز میگردد - در محکمه عدالت طلبند و بدانچه شریعت غرا فرماید و اکابر روزگار قرار دهند بعمل آرند - جاؤشان شاهنشاهی را برآغا الیدو بطلب فرستادند و چون بر حقیقت کار آگهی داشتند در پیدا ساختن کوششها نمودند - بدکاران شرارت اندیش را همراه ساختند - چون بخانه نیافتند گفتار بفروغ را درست اندیشیده خانه را گرد گرفتند و شیخ ابو الخیر برادر را در آن منزل یافته بجنبه اقبال بردند و بعد آب و تاب داستان پنهان شدن را باز نمودند و آنرا حجت سخنان بی آزرم اندیشیدند - از بدائع تائیدات آسمانی از آن هجوم بدگویان ثمران طراز و طرز هرزه سرائی شهریار دید و در شناسائی پذیرفت و پاسخ داد که این همه سخت گیری در کار درویشی گوشه نشین و دانش منشی ریاضت کیش چراست و چندین آویزش بیهوده برای چه میکنند - شیخ همواره بسیر میرود اکنون بتماشا رفته باشد - آن خردسال را برای چه آورده اند و منزل چرا قُرق کرده اند - در ساعت آن خردسال را رها کردند و از گرد خانه برخاستند - نسیم عافیتی بدان سر منزل آمد - از انجا که قدرے ناکامی در راه بود و واهمه چیره دستی داشت و خبرهای مختلف نقیض آن میرسید باور نداشته در اختفا کوشیدند - بدگوهران فرومایه خجلت زده درین خیال افتادند امروز که بی خانمان شده اند چاره این کار باید ساخت و سیه درونان تیره رای را باید گماشت تا هر جائی که نشان یابند از هم گذرانند مبادا ازین حال آگهی یافته خود را بعتبه همایون رسانند و هنگامه داد را بفروغ دانش خویش بیارایند - پاسخ شاهنشاهی را پنهان کرده سخنان وحشت افزای دهشت انگیز از زبان مقدس درمیان انداختند و آشنایان ساده لوح و دوستان روزگار را بیم می افزودند و دستاویزهای رنگین برمی بافتند و مردم در اندیشه دراز می افتادند و دست از یاوری مخیل باز داشتند هفته چون سپری شد صاحب خانه نیز از دست رفته راه بی آزرمی گرفت و ملازمان او آئین آشنائی برگردانیدند عقل زبردست واهمه آمد و خاطر سراسیمه را یقین شد که آن حکایت نخستین اصلی ندارد و پادشاه در شیر دهش و عالم در نگاه و جستجو است - همانا صاحب خانه گرفته برمی سپارد - اندوهی بوالعجب سراپای خاطر گرفت و اندیشه سترگ در دل راه یافت - گفتم از ماجرای در بار خود این قدر دانم که حکایت نخست راستی دارد و گرنه برادر را رها نمی کردند و مردم از گرد خانه برنمی خاستند - این همه سختی که بخاطر میرسد ظاهرا نباشد - هرگاه در زمان امنی هرزه گوئی بگوش میرسید گزیده مردم فریب زده بکین برمی خاستند امروز اگر مثل خدیو خانه در بیم زار افتد چه دور باشد - و اگر در مقام گرفت و گیر میشد تغیرے در سلوک ظاهر نمیرفت و توقفی درین کار نمی نمود - همانا افسانه سازی تباه سگالان بدگوهر اورا کالیوه ساخته است و مردم را برین داشته تا از دیدخوی نکوهیده منزل او را ابلیم و اورا از آن بار خاطر برآوریم - لختی بجال آمده بیچاره بسیچی ره آوردیم و دشوار تر از شب اول سیاه روزی پدید آمد و ورم روزگارے رو نمود - برادران شناسائی نخستین و داستان حال من تحسین نمودند و در استشار و موتمن اندیشیدند و از خردسالگی چشم پوشیده عهد بستند که دیگر خلاف رای نشود -

چون شام درآمد با دلے هزار رنجش و مغزے شوریده و سینه زخم اندوز و خاطری گرانبار غم از آن

غمکدهٔ وحشت افزا با بیرون نهادیم نیا دری در نظر و نه پای استوار و نه پناه جائی پیدا و نه زمانه آرامیده و - ناگاه دران دیولاخ ظلمت آمود برقی بدرخشید و نشاطی چهره افروخت - یکی از تلامذه را منزل پدیدار شد و لختی دم آسایش گرفته آمد - هرچند خانه او تنگ تر از دل او بود و دل او سیاه تر از شب نخستین لیکن قدرے برآسودیم و از سرگردانی بیسر و بن باز آمدیم و در انجام کار وزاویهٔ خمول نگر در وا دوشد و را بها لبسگالش گام فراخ برداشت - چون آسایش جا پدید نیامد و اطمینان رو ننمود در پاسخ آراست حال بهترین دوستان و دیرین ترین شاگردان و محکم ترین مریدان درهمین چند روز پرتو ظهور انداخت - اکنون صلاح دید وقت آنست که ازین شهر پر نفاق که وبال خانهٔ دانش و گزندگاه کمال است رخت بیرون کشیم و ازین آشنایان دور و دوستان نا با برجا که پایهٔ وفاداری ایشان بر باد بهار است و رخت پایداری بر سیل تند بر کناره شویم - باشد کنج خلوتے پدید آید و بیگانهٔ سعادت آمود بر نهار خود گیرد - درانجا برحال خدیو روزگار شناسائی بدست افتد و اندازهٔ لطف و قهر گرفته آید - اگر گنجائی داشته باشد با برخی از نیک اندیشان انصاف طراز درمیان آورده شود و استشمامی از مزاج زمانه نموده آید - اگر وقت یاوری نماید و زمانه بختیاری و به باز رجوع بخیر شود ورنه فراخنای عالم را تنگ نساخته اند - هر مرغ را سرشاخی و کنج آشیانی هست و برات اقامت دایمی بدین مصر نکال ننهاده - در حوالی شهر فلان امیر رخصت اقطاع یافته فرود آمده - لختی نور راستی از روزنامچه احوال او خوانده میشود و بوی محبتی از و بمشام عقل و دراندیش میرسد - اکنون دست از همه باز داشته بدو پناه می بریم باشد که لختی دران جاے بے نشان آسایشی یافته شود - اگرچه آشنائی دنیاداران را مداری و ثباتی نباشد اینقدر هست که او را آمیزشے دگر بدان مردم نمی شود - برادر گرامی تغیر لباس نموده قدم در راه نهاد و بدان صوب سرعت نمود - او ازین آگهی شادمانی اندوخت و بکشاده پیشانے مقدم را مغتنم شمرد - از انجاکه روز بازار بیم بود ترکی چند را همراه آورد که در راه گزندی نرسد و پاے بند تیره هندگان بدگوهر نگردیم - در نیم شب ناامیدی آن تیزدست آگاه دل رسید و نوید آسودگی رسانید و پیام آرامش آورد - همان زمان لباس گردانده قدم در راه نهاده آمد و بطریق مختلف بوثاق او رسیده شد - ابتنائے سترگ و خدمتی گزین بجا آورد و آرامشی بزرگ مژدهٔ سعادت داد - ده روز بدان سرمنزل آرامیدگی بود و از عربده ناکی روزگار در پناه که بکبارگی پریشانی سخت تر از انچه روی داده بود از آسمان تقدیر فرو بارید - هانا آن مرد را بدربار طلب داشتند و از ان باده که دوهمین مرد بیهوش شد در کار این ساده لوح نیز کردند و مدهوش تر از نخستین گشت - ورق آشنائی بیکبارگی درنوردید

شبی از انجا برآمده بدوستی پیوسته شد - او مقدم گرامی را بس مغتنم شمرد - از انجاکه در همسایگی بدگوهری و شورش منشی جا داشت سراسیمگی سترگ رو آورد و حیرتے بے اندازه کالیوه ساخت - چون مردم نجواب در شدند بمقصد گاه نامعین گام حسرت برداشته آمد هرچند اندیشه بکار رفت و تامل بجا آمد آرام گاہے پدید نیامد - ناچار با دلے پرآشوب و خاطرے غم آمود بدان سرمنزل رفته شد - شگفت تر آنکه مردم آن زاویه آگهی از رفتن نداشتند - زمانگی این گسسته رشته توکل آسایش گزیدند و از ان پراگندگی بر کناره شدند - رای برادر آنکه برآمدن ازینجا بحکم واهمه بود نه بفرمان خرد - هرچند گزارش رفت که بوقلمونے احوال او رهنمونی است روشن و اختلاف اوضاع پرستاران دلیلی است پیدا اسودمند

۱۲

نیاید - ہرچند علامات گرانی افزایش داشت چارۂ دیگر بدست نمی آمد - چون آن سبک سرکوتاہ عقل درازسودا دید کہ این قباحت نافہمان متنبہ نمی شوند وخیمۂ اورا خالی نمی سازند روز روشن بے آنکہ صلاح گوئے زند وحرف آشنائی برزبان راند کوچ نمود وزربندگان خیمہ بارگردہ[1] روانہ شدند - ما سہ کس دران صحرا کہ نزدیک او نخاس[1] آراستہ بودند نشستہ ماندیم - وشگرف حالتی پدید آید نہ جاے بودن نہ راے رفتن ونہ پردۂ درمیان - از ہر طرف آشنایان دور ودشمنان صدرنگ وناوید گان سخت پیشانی وعہدہ گزاران ناپائدار درنگاپو ومادر دشت بے پناہ برخاک بیچارگی نشستہ بارروزگاری وزم[2] درودی کاری پراگندہ بدرازنائی اندوہ درشیخیم بہرحال برخاستن وبجائے گام برداشتن ناگزیر نمود - دران ہنگامۂ بدسگالان راہ سپردیم - حراست الٰہی پردہ برچشم مردم فروہشت - بیاوری وپاسبانی ایزدی ازان ہیگاہ برآمدہ وحشت خانۂ ہمراہی ودمسازے ہمگنان برسبیل گاہ نہادہ ازنکوہش بیگانگان وخیرباد آشنایان رستگار - بابغچۂ اتفاق افتاد وپناہی روے نمود - نیروی رفتہ باز آمد ودل راتوانی سترگ روے داد - ناگاہ پدید گشت کہ چندے از شحنہ وہندگان نافرجام گذارہ دارند - ازتکاپو بستوہ آمدہ زمانکے آسایش گزیدہ آمد - بادلے شرحہ شرحہ وظاہری پراگندہ بیرون شدیم - وہر جا کہ رفتہ میشد بلاے ناگہانی سیاہی میگرد وگرم ناکردہ جاے رہگراے بادئیہ خطرناک می گشتیم تا آنکہ دران دوادو بیتابی درروارد کورانہ باغبانی بشناخت وحال دگرگون گشت - نزدیک بود کہ قالب تہی گردد ونقد زندگی سپردہ آید - آن سعادت سرشت بگوناگون مہربانی دل رفتہ را بازآورد وازراہ نیکوئے بخانہ خود برد وبغمخوارگی برنشست - اگرچہ گرامی برادر ازان نکوہیدہ حال بیرون نشد وزمان زمان رنگ دگرگون شدی لیکن مرا برخلاف آن مسرت افزودی وآثار درستی از ناصیۂ احوال آن لائیہ گر برخواندی - پدر بزرگوار خود باانیر وبیمال بودہ بر نطع آگہی خرامش فرمودی ونیرنگی تقدیر را تماشا کردی - لختی از شب گذشتہ بود کہ خداوند او بدل دہی آمد وزبان پیغارہ درازکرد کہ باوجودش من دوستی ارادت گزین درین شورشگاہ بسر بردہ میشد - دامن از من چرا گرفتہ بودید - وانچہ بخاطر نمیرسید این برگزیدہ مرد بود - پاسخ گزاردم کہ درین طوفان دشمن کامی از ہمہ آشنایان یکرنگ وہواخواہان یکدل دوری جستہ آید مبادا ازین رہگذر آزارے بدیشان برسد - لختی بشگفتگی درآمد وگفت اگر گوشۂ مراخوش نمیکیند اندیشہ بکار میرود - نہان خانہاے امن را نشان داد آثار دوستی از گفتار او پدید آمد - خواہش اورا پذیرفتہ بمجبول جاے گزیدہ فرود آمدیم - چنانچہ دل میخواست صفوتگاہ بدست افتاد - ازان سرمنزل نامہای حقیقت طراز بسعادت نشان انصاف گزین وآشنایان راستی اندوز ارسال یافت وہریک شناسای حال شد وبچارہ گری درآمد واعراق[3] را اطمینان روداد۔

یک ماہ دکسرے دران آرامش جا بسر بردہ میشد وآن برادر گرامی از آگرہ بفتح پور شتافت تا دران اردوی بزرگ پیوستہ چارہ گرایان دل سوز را گرم تر گرداند - صبح آن تمام مہر دور اندیش با ہزاران دردغم آمد وپیام روزگار سخت آورد - ہمانا یکے از بزرگان دولت وآق سقالوی[4] بارگاہ خلافت از آگہی دہستان طرازے حاسد ان بدگوہر بشورش درشد وبے آنکہ آئین نیازمندی پیش گیرد وآداب بندگی بسپرد بجدیو عالم بدرشتی پیش آمد - وتندی نمود کہ گر دورۂ سپہر آخر مے شود وروز رستخیز نزدیک کہ درین دولت

اختلاف (۱) [نسخہ من] بارگردہ (۲) [ک] دردے پراگندہ (۳) در [اکثر نسخہ] اغراق (۴) ہمچنین در نسخہا - در دیگر کتب آق سقال ۔

بدکاران شوریده مغز فراغها دارند و مردم نیک سرگردانی - این چه آئین است که بجا می آید و چه ناسپاسی است که مید
آن بردبار آزرم دوست بر نیکوئی او بخشوده گزارش فرمود کرا میگوئی وازین کس چه میخواهی - خواب دیده یا مغز
هوشمندی شولیدگی راه یافته - چون نام برد حضرت بر گیج گرائی او آشفتند و بر زبان آوردند که اکابر وقت بدل
شکر ے و جان گرائی او همت بسته اند و فتوا او درست کرده - زمانے مرا آسایش نمید هند - با آنکه میدانم
که شیخ در فلان جاست (و نشان این خلوت داوند) و ید ه و دانسته تغافل میر و د و بر کی را با سخی فرو می نشانم -
تو نادانسته میخروشی و یا از اندازه بیرون می نهی - صباح کس رود و شیخ را حاضر گردانند و هنگامهٔ غلما فراهم آید - برادر
گرامی همان زمان این شورش شنیده شباشب خود را بالیغار رسانید - و بی آگهی مردم باز بآئین پیش جز گیاس دیگر
بر آمده راهی شدیم و آشفتگے و شوار تر از همه ایام ناکامی شورش در باطن افزود - اگرچه تختی روشن شد که مردم
تا کجا همراه اند و با شهریار داد گرچه گزارش نموده اند رغیب دان را چگونه بر حال آگهی ست لیکن پریشانی سخت تر
شورش درون آورد - بے آگهی یافتن آن مردم دران بگاه سرآوارگی گرفته آمد - تورستان آفتاب و تاریکهاے
بدگوهر و هجوم مسالک شهر و هنگامهٔ تیز دهندگان تا فرجام دیا ور ناپدید و بار انداز نا یافت قلم چوبین را چه یارا که
قدرے ازان حال گذارد و هرگاه زبان فصیح را الکنی ر ود بد این شگافته زبان را کدام نیرو - ناگزیر با سراسیگی
گوناگون بخرابه رو آورده شد - لختی از شورش شهر و دیدهٔ دشمنان برآسودیم *

ازانجا که نوازش کیهان خدیو بتازگی معلوم شده بود و رایها بران قرار گرفت که اسپی چند سامان نموده آید
وازین خرابه بدان مصر اقبال شتافته شود و بر جنت گاه فلانی که راست بازی وی درین درمیان است رفته آید -
باشد که این غوغا فرو نشیند و پادشاه دست بخشایش بر کشاید - ناگزیر بآئین نخچگان سامان راه نموده
شبے تیره تر از درون حسد سگالان و دراز تر از افسانهای بیهوده سرایان براه در آمدیم - با خام کاریهاے
قلاوز و کج رویهای او در نورگاه سحری بدان تیره جا رسیده شد - آن ناشناسا اگرچه از جا نلغزید آما
چندان داستان بهم برخوانده که بگفت در نیاید - و از راه مهربانی بر زبان آورد که اکنون وقت گذشته است
و خاطر اقدس قدری آزرده - اگر پیشتر ازین آمدن پیشه گزندی نیرسید و بآسانی کار دشوار ساخته می شد
و درین نزدیکے دیهی نشان دارم - روزے چند دران خمول گاه باید بسر برد تا خاطر مقدس شاهنشاهی بنوازش
گراید - در گردونی نشانده روانهٔ آن صوب گردانید - گوناگون اندوه هم آغوشی دست داد - چون بدانجا
شدیم همانا کشاورزی که بامید او فرستاده بود غیبت داشت - دران خرابهٔ معمور بے جا فرو شدیم - داروغه
را بخواندن نامهٔ احتیاج افتاد و آثار دانائی در نواصی او یافته طلب داشت - ازانجا که تنگی وقت بود برا او انکار
شتافته شد - و در کمتر زمانے پدید آمد که این قریه منسوب بیکے از سنگین دلان شوریده مغز است - او از
ساده لوحی بدینجا فرستاده - لعبد بتیابی واندوهنا کی خود را ازان مرحله بیرون انداختیم و رهبری ناشناسا
گرفته بدیهی از دار الخلافهٔ آگره که بوی آشنائی ازانجا می آمد ره نوردیم - آن روز سه کرده بیراهه شتافته
بدان عزیمت گاه پیوستیم - آن نیکوخصال مردمیها بظهور آورد لیکن پیدا شد که درانجا نیز یکی از باطل ستیزان
گشت دکار دارد و در چند گاه بدین صوب گذر می نماید - دست ازان باز داشته نیم شبی با دلی نژند ره نورد
شهر گشتیم و سحری بدار الخلافهٔ آگره در آمده بزاویهٔ دوستی بدست آورده شد - و لختی درین حسا گدان
نامرادی و خوابگاه فراموشی و دیوسار نا اهلی و تنگنا سے کم بینی دم آسایش گرفته آمد لیکن زمانی نگذشته بود

که ازان خیره رویان غذا آزار دکام گزاران بی آزرم نام برزبان رفت - همانا که در همسایگی چنین ناراستی آشفته رای وشوریده کاری پریشان مغز میباشد - ساحت ضمیر باغمی تازه برگرفت و سرگردانی شگرف روآورد - ازانجا که قدم از نگاپوی و سر از آهنگ شبگیر و گوش از بانگ درای و چشم از سنان[1] بیخوابی فرسوده شده بود بوالعجب دردی دل را فرو گرفت[2] و گران بارغمی پیش کار دل آمد - ناگزیر در فکرهای دیگر اندیشه برآمد - و خدیو خانه نیز بر پیدائی جاگام همت برداشت ٭

دوروز بدین کشاکش درونی بسر بردیم و هر زمان را واپسین انفاس دانسته روزگار سپری میشد تا آنکه سعادت منشی بخاطر مقدس آن پیر نورانی گذشت و بکوشش صاحب خانه و جستجوی سخت او پید انگشت و هزاران مژدهٔ عافیت آورد - در ساعت بدان صفوتگاه رفته شد و از شگفتگی دل وکشادگی پیشانی خدیو خانه گوناگون مسرت روداد - نسیم کامیابی برگلبن آمال وزید و آبی دیگر بر روی کار آمد - اگرچه از ارباب یقین نبود از سعادت بهرهٔ فراوان داشت - در گمنامی به نیکنامی منتسب و در کم مایگی توانگری می نمود و در تنگدستی کشادگی وباپیری برنائی از ناصیهٔ حال او می تابید - خلوتی دل گزین بدست افتاد - باز از سر نامه نویسی بنیاد شد و چاره گرائی پیش آمد ٭

در ماه درین آسایش جا اقامت شد و در مقصود کشایش یافت - خیرسگالان حق بسیج بیاوری برخاستند وکار دانان بخت بیدار بمددگاری کمر بستند - نخستین بسخنان مهر افزای دوستی و بگفتار دلاویز آشنائی فتنه سازان حیله اندوز و کم عیاران ناسنجیده کار را چاره فرمودند - پس ازان داستان نیکوئی شیخ را در پیشگاه خلافت رسانیدند و بطرز دلکشا و آئین عاطفت افزا عرض داشتند - اورنگ نشین اقبال آرا بمقتضای دوربینی و قدرشناسی پاسخهای مهرآمود گزارش نمود و از راه مردمی و بزرگی طلب داشت - چون مرا سر تعلق فرد نیادی همرهی نگزیدم و آن پیر نورانی با همین برادر روی نیاز بدرگاه همایون آورد - بگوناگون نوازش پادشاهانه پایهٔ والا یافت - یکبارگی زنبورخانهٔ ناسپاسان خموشید - عالم برهم خورده آرام گرفت و هنگامهٔ درس وخلوتگاه تقدس را آئین بستند و زمانه آئین نیکوان پیش آورد - رباعی اے شب

نکنی آن همه پرخاش که دوش - راز دل من مکن چنان فاش که دوش ٭ دیدی چه دراز بود دوشینه شبم ٭
هان ای شب وصل آنچنان باش که دوش ٭

همدران نزدیکی پدر بزرگوار بمطالعت حضرت دهلی توجه فرمود و مرا با برخی مستفیدان محفل قدسی همراه گرفت - ازان سال که رحل اقامت بدارالخلافه انداخت دران زوایهٔ نورانی چندان تماشای عالم علوی بود که نوبت نگاه کردن بدائع سفلی نمیرسید - یکبارگی این خواهش گریبان دل را برگرفت و دامن همت برکشاد مرا که بجز نسبت طینی نبوت پیوندهای معنوی بود به یگانه نوازش اختصاص داده بارکشای راز گشتند -

واجمال این تفصیل آنست در لوامع سحری که دل بآسمان پیوسته بود و بر قطع نیا لیشگری دنیا زمندی میرفت در میان خواب وبیداری خواجه قطب الدین اوشی و شیخ نظام الدین اولیا نمودار گشتند و بسیاری بزرگان را انجمن شد و بزم مصالحت آراسته آمد - اکنون بعذرخواهی بر سر تربت اینان رفته می شود و دران سرزمین لختے بآئین ایشان پرداخته آید - پدر بزرگوار بر طرز نیاگان سعادت فرجام حفظ ظاهر

اختلاف (۱) [ک] سنان [س] شان [د] سخنان (۲) [ش] فرو کوفت -

میفرمود و باستماع اغانی دنیرنگی ابریشم نمی پرداخت و وجد وسماعی که درمیان صوفیه شیوع دارد نمی پسندید و خداوندان آن طرز را طعنه زدی و همواره برزبان گوهر آمودگذشتی بر تقدیر برابری غنی وفقیر دستایش رنگوهش دخاک وطلا که از شرائط روائی این کار است سکبرے تلوین باخود دارد ولغزش گاه آگاه دلان شمردی و بر ہنر سخت فرمودی وکناره گرفتی و دوستان را ازان باز داشتی - همانا درین شب این غنودگان شبستان آگهی که بدین کردار سفر واپسین نموده اند از درستی نیت وراستی کردار چنین ثمر دهش بسر موده ند و دل این پیر ایزد پرست راه بودند - دران سفر سعادت بر بسیاری از خفتگان آن محل زمین عبور افتاد و نورها در دل تا بید وفیضها رسید - (اگر سرگذشت را بتفصیل نویسد جانیان افسانه پندارند و به بد گمانے دامن آلاے عصیان آیند) تا آنکه مرا از زاویهٔ تجرد ببارگاه تعلق بردند و در دولت کشاده آمد و پایهٔ والا اعتبار یافت - حال مدهوشان حرص ورهزدگان حسد کالیوه شد ومرا دل بدرد آمد و بر پراگندگی اینان خاطر بخشود - با ایزد بهمال پیمان درست بست وباخود قرار داد که زیانکاری این نابینایان که چراغ بے نور ونشان بے نشان اند از ریشهٔ خاطر درست کار برخیزد و در برابر آن جز نیکوئی بدل راه نیابد - بیاوری توفیق ایزدی برین اندیشه چیره دستی یافت ومرا انشاط دیگر پدید آمد وهمت را نیروی تازه - مردم از تباه کار عشرت گزیدند ودم آسایش بر گرفتند - پدر بزرگوار باندرزگوئی برنشست و بآزرم ستیزی وکج گرائی وناحق گوئی ونارسائی مردم گزارش نمود و در سزاے بدکاران اهتمام فرمود - لختے در افشاے آن راز سربسته کشیده عنان بود واز پاسخ آن ولی نعمت شرمندگی داشت - آخر الامر ناگزیر سرگذشت خویش بوقت عرض رسانید وجوش درونه او را چاره گر شد - صدگره خاطر کشود وناسود کهن فراهم آمد *

القصه بطولها چون رایات همایون در دار السلطنت لاهور بجهت مصالح ملکی توقف فرمود وخاطر از جدائی آن پیر حقیقت سراسیمگی داشت درسال سی ودوم الهی مطابق نهصد ونود وپنج هلالی التماس مقدم گرامی نمود - آن شناساے انفس وآفاق را آرزو پذیرفته بیست وسوم خورداد ماه الهی سال سی ودوم موافق شنبه ششم رجب سال مذکور سایهٔ عاطفت برین کثرت آراے وحدت گزین انداخت وگوناگون نوازش سربلندی بخشید - همواره در گوشهٔ انزوا خرسندی فرزودی ودست از همه باز داشته آواره نویسی روزگار خود در پیرایهٔ نفس البدائع روز گذرانیدی *

اگرچه بعلوم ظاهر کمتر پرداختی لیکن همواره در ذات وصفات ایزدی سخن فرمودے وعبرت را پایه برگرفتی وبرکنارهٔ آزادی نشستی ودامن رستگاری گرفتی تا آنکه مزاج قدسی لختے از اعتدال اخشیجی دگرگونگی پذیرفت - هرچند ازین قسم رنجوری بسیار شدی این بار از سفر واپسین آگهی پذیرفتند واین شوریده را طلبداشته سخنان هوش افزا برزبان رفت ولوازم وداع بظهور آمد - چون همه درپرده سخن میرفت ودل درمن گمان پرده راز دار گردانیده بودند بس خون دل فرو خورد وخویشتن را بصد بتیابی قدرے نگهداشت ونفس گیراے آن پیشواے ملک تقدس لختے آرامید - وپس از هفت روز درکمال آگهی وعین ظهور بیست وچهارم امرداد ماه الهی هفدهم ذیقعده هزار ویک بریاض قدس خرامیدند - نیر سپهر شناسائی در حجاب شد ودیدهٔ عقل ایزد شناس تاریک گشت - پشت دانش دوتائی گرفت -

دانائی را روزگار سپری آمد - مشتری ردا از سر نهاد - عطارد قلم در شکست - قطعه رفت آنکه فیلسوف جهان بود
بر جهان ٭ دربهای آسمان معانی گشوده بود ٭ بی او یتیم و مرده دل اند اقربای او ٭ گو آدم قبائل و عیسای
دودهٔ بود ٭ چنانچه لختی در جای خود گذارده آمد ٭

احوال خود گوید

و چون برخی از حال گرامی نیاگان خود را نگاشت لختی از خود میگوید - دلی خالی میکند و سخن را آبی میدهد
و زبان را بندی میگشاید ٭

نفس قدسی مرا با بدن عنصری در سال چهارصد و هفتاد و سه جلالی مطابق شب یکشنبه ششم محرم
نهصد و پنجاه و هشت هلالی از مشیمهٔ بشری بنزهتگاه دنیا خرامش شد - در یک سال و کسری شیوا زبانی
کرامت فرمودند و در پنج سالگی آگاهیهای غیر متعارف روآورد و دریچه سواد کشادند - و در
هفت سالگی خزاین پدر بزرگوار را گنجور آمد و جواهر معانی را پاسبان و ار امین شد و مار[۱] بر سر گنج
نشست - و شگفت تر آنکه از گردش سپهر بوقلمون همواره خاطر از علوم مکتسبی و رسوم زمانی دل آزرده
و خواهش رمیده و طبع درگریز بود - بیشترے اوقات کمتری فهمید - پدر بر نمط خویش افسون آگهی
دمیدے و در هر فنی مختصرے تالیف فرموده بیاد دادی و مرا اگر چه هوش افزودی از دبستان علم
چیزے دلنشین نیامدی - گاه مطلقاً در نیافتی و زمانے اشتباهها پیش راه گرفتی و زبان یاوری نکردی
که آنرا برگوید - حجاب الکنی می آورد و یا تنومندی سخن گزاری نداشت - در آن انجمن بگریه افتادی
و نکوهش خود رسیدی - درین آشنا مرا با یکے از مظاهر کونی علاقهٔ خاطر پدید آمد و دل از آن کم بینی و کوته شناخت
باز ماند - روزے چند برین نگذشته بود که همزبانی و همنشینی او جویاے مدرسه گردانید و خاطر سرتاب رمیده
را بدانجا فرود آوردند و از نیرنگی تقدیر یکبارگی مرا ربودند و دیگرے آوردند رباعی درد دیر شدم با حضرے
آوردند ٭ یعنی ز شراب ساغرے آوردند ٭ کیفیت آن مرا ز خود بیخود کرد ٭ بردند مرا و دیگرے آوردند ٭
حقایق حکمی و دقایق دبستانی بر تو ظهور انداخت و کتابے که بنظر در نیامده[۲] بود روشن تر از خوانده نمایش
داد - اگر چه موهبتی خاص بود که از عرش تقدس نزول صعودی فرمود لیکن انفاس گرامی پدر
بزرگوار و بیاد دادن نقاوهای هر علم و ناگسسته شدن این سلسله یاوری سترگ نمود و گزین اسباب
کشایش گشت - ده سال دیگر برداگویهٔ خویش و افادهٔ مردم شب از روز نشناخت و گرسنگی از سیرے
فرق نیارست کرد و خلوت را از صحبت تمیز نتوانست گردانید و یاراے جدا کردن غم از شادی نداشت
غیر از نسبت شهودی و رابطهٔ علمی چیزے نمی فهمید - آشنایان طبیعت از آنکه دو روز و سه روز بسر
میشد و غذا در نمی آمد و نفس دانش اندوز را بدان میلے نمی شد بحیرت در می افتادند و اعتقاد
می افزودند - پاسخ می داد که استبعاد از الفت و عادت برخاسته - بیمار را طبیعت او بمعارضهٔ مرض چگونه
از خوردن دست باز میدارد و هیچ کس را شگفت نمی آید - اگر توجه معنوی بفراموشی برد چه اعجب نماید
اکثر متداولات از بسیار گفتن و شنودن از برگشت و مطالب و الا از کهن اوراق بتازه صفحهٔ دل آوردند
بیشتر از آنکه کشایش باید و از حضیض بیدانشی بر اوج شناسائی بر خوانند سخنان[۳] بر پیشینیان می یافت و مردم
خرد سالی را در یافته سر باز میزدند و خاطر بشوریدے و دل نا آزمون بر جوشیدی - یکبار در مبادی حال

اختلاف (۱) [کـ منـ] پای [د] پا (۲) [شش منـ] در آمده ، (۳) یعنی اعتراض ٭

حاشیهٔ خواجه ابوالقاسم بر مطوّل آوردند - آنچه بر تلّ و میر سیلفت(1) و برخے دوستان ستوده گردی در انجا یافته شد و حیرانی افزاے نظارگیان آمد و دست ازان انکار باز داشتند و بنظر دیگر دیدن گرفتند و در زر(2) نایافت بر آوردند و در شناسائی کشادند - نخستین هنگام تدریس حاشیهٔ بر اصفهانی بنظر درآمد که از نصف بیشتر دیوک(3) خورده بود مردم از استفاده ناامید - کرم زده دور ساختم و کاغذ سفید پیوند دادم - در نورستان سحری باندک تاملے مبدا و منتهاے هرکدام دریافته باندازهٔ آن مسوده مربوط نگاشته به بیاض برد - درین اثنا آن کتاب درست پدید آمد و چون مقابله شد دو سه جا تغیر بالمرادف و سه چار جا ایراد بالتقارب شده بود - همگنان بشگفت زار افتادند ◆

هرچند آن نسبت نوادی افزودی فروغ دیگر باطن افروختی - در بیست سالگی نوید اطلاق رسید و دل ازاولین پیوند برگرفت و سراسیمگی نخستین روآورد - و آراستگی فنون بانو بادهٔ(4) جوانی شورش افزا و دامن داعیه فراخ و جام جهان نماے دانش بینش در دست طنطنهٔ جنون باز بگوش رسیدن گرفت و دست از همه باز داشتن آویزش نمود - دران اثنا شاهنشاه اورنگ نشین فرهنگ آرا مرا یاد فرمود و از گوشهٔ خمول برگرفت چنانچه لختی در خواتیم و برخی بتقاریب آورده نیایشگری نمود - اینجا نقد مرا عیار گرفتند و گران سنجی را بازار پدید آمد - زبانیان بنظر دیگر نگریستند و چه گفتگوها رو داد و چه نصرتها چهره افروخت ◆

امروز که آخر سال چهل و دوم الٰهی است باز دل پیوند گسلاند - و شورش نو در باطن پا افشرد بیت

مرغ دل من نغمهٔ داؤد نداند ◆ آزاد کنندش که نه مرغ قفس است این ◆

نمیدانم که کار بکجا خواهد انجامید و در کدام بار انداز سفر واپسین خواهد شد لیکن از آغاز هستی تا حال تواتر آلاء الٰهی مرا در کنف حمایت خود گرفته است - گرانبار امید است که آخرین نفس در رضامندی مصروف گردد و سبک دوش خود را بآرامگاه جاوید رساند ◆

وازانجاکه شمارهٔ نعم ایزدی یک گونه سپاس گزاری ست لختی ازان مے نویسد و دل را نیرو بخشد ◆

نخست نعمتی که در خود یافت نژاد بزرگ بود - بو که تر دامنی این کس را بپاکی نیاگان چاره شود و گزین مدارا علاج شورش درونی آید چنانچه درد را بدارو و آتش را بآب و گرم را بسرد و عاشق را بدیدار ◆

دوم سعادت روزگار و ایمنی زمان - هرگاه بزرگان باستانی بمعدلت بیگانگان تفاخر نمایند من اگر نبیرهٔ پادشاه صورت و معنی نازش کنم چه شگفت نماید ◆

سوم طالع مسعود که مرا در چنین خجسته روزگار از مشیّهٔ تقدیر بر آورد و ظلال قدسی سلطنت بر من افتاد ◆

چهارم شریف الطرفین - از پدر لختی گزارش نمود - ازان دودمان عفت چه نویسد - مکارم رجال را فراهم داشت و همواره وقت گرامی بستوده اعمال آرایش دادی - آزرم را با نیروی دل یکجا کرده بود و کردار را گفتار پیوند یکجهتی داده ◆

اختلاف (1) شیخ ابوالفضل (2) [د] دو ورق (3) [ک] کرمک خورده - در دیگر نسخه و در نسخهاے مآثرالامرا دیک خورده (4) در چند نسخه نو باده ◆

پنجم سلامتی اعضا و اعتدال قوی و تناسب آن ٭
ششم استدادِ ملازمت این دو گرامی ذاتِ قدسی۔ حصاری بود از انتهای درونی و برونی و پناہے از حوادث انفسی و آفاقی ٭
ہفتم بیاری صحت[1] و نوش دارو سے تندرستی ٭
ہشتم منزل شایستہ ٭
نہم بیغمی از روزے و خرسندے بحال ٭
دہم شوق روز افزون رضاجوئی والدین ٭
یازدہم عاطفت پدر بیش از حوصلۂ روزگار بعنایتہا سے گوناگون نواختے و بابو الا پاے دودمان والا اختصاص دادی ٭
دوازدہم نیازمندی درگاہِ ایزدی ٭
سیزدہم دریوزۂ زاویہ نشینان حق گزین و خرد پژوہان درست عیار ٭
چہاردہم توفیق بردوام ٭
پانزدہم فراہم آمدن کتب در اقسام علوم۔ بے مذلت خواہش رازدان ہر کیش آمد و دل از لبیاری واسوخت ٭
شانزدہم پیوستہ تحریص نمودن پدر بر شناسائی و مرا بخیالات پریشان نگذاشتن ٭
ہفدہم ہمنشینان سعادت افزا ٭
ہژدہم عشق صوری کہ شورش خاندانہا و زمین لرزہا[2] باشد مرا رہبر منزلگاہ کمال آمد۔ از نیرنگے بو العجب بلحظہ شگفت نو براند و زد و زمان زبان تیحیر فروشود ٭
نوزدہم ملازمت گیہان خدیو کہ ولادتے دیگر بود و سعادتے تازہ ٭
بیستم برآمدن از رعونت بیامن ملازمت گیتی خداوند ٭
بیست و یکم رسیدن بصلح کل ببرکات التفاتِ قدسی۔ لختے از گفت نخوشی آمد و برخی بر نیکان ہر طائفہ آشتی نمود و آخر بدان را عذر پذیر رفتہ طرح مصالحت انداخت۔ اللہ تعالیٰ از لوامع آگہی نقش بدی دور سازد ٭
بیست و دوم ارادت خدیو خدا آگاہان ٭
بیست و سوم برگرفتن و اعتبار بخشودن او زنگ نشینِ فرہنگ آرا بے سفارش مردم و نگاپوی من ٭
بیست و چہارم برادران دانش آموز سعادت گزین رضاجوی نیکوکار ٭
از ہمین برادر خود چہ گوید کہ با آن کمالات صوری و معنوی بے رضاے خاطر من شوریدہ قدمے بر نمیداشت و خود را وقف دلجوئے من کردہ سرکردگی را پا مرد بودے و نیک اندیشی را دست مرد۔ و در تصانیف خود چنان مے سراید کہ مرا تو انائے سپاس نیست چنانچہ در قصیدۂ فخریہ میفرماید ٭

اختلاف (۱) [ش ن د] صحبت (۲) [د] بالستنہا ٭

قصیده

جائیکه از بلندی و پستی سخن رود
در فضل مفتخر ز گرامی برادرم
صد ساله ره میان من او است در کمال

از آسمان سر آمد و از خاک کمترم
برهان علم و عقل ابو الفضل کز دمش
در عمر گر از وی دو سه سالی فزون ترم
گر از درخت گل گذرد شاخ عرعرم

با اینچنین پدر که نوشتم مکارمش
دارد زمانه مغز معانی معطرم
در چشم باغبان نشود قدر او بلند[1]

ولادت او در سال چارصد و شصت و نه جلالی مطابق نهصد و پنجاه و چار هجری است - محمدت او را بکدام زبان نویسد - لختی درین نامه نگاشته و درد دل را بیرون داده و آتشکدهٔ آب بیان[2] فرو نشانده و سیلاب را بند شکسته و ناشکیبائی را پائمرد شده - تصانیف او که ترازوی گویائی و بینائی است و مرغزار عرفان داستان زن مدحت سرائی کنند و خبر کمال ازو گویند و یاد شمائل او نمایند۔

دیگر شیخ ابو البرکات - ولادت او در شب هشتم مهر ماه جلالی سال چارصد و هفتاد و پنج موافق شب هفدهم شوال نهصد و شصت قمری - اگرچه پایهٔ والاے آگهی نیندوخته لیکن بهرهٔ فراوان دارد و در معامله دانی و شمشیر آرائی و کارشناسی از بیش قدمان شمارند - و در نیک ذاتی و درویش پرستی و خیر سگالی امتیاز تمام دارد۔

دیگر شیخ ابو الخیر - ولادت او در روز آبان دهم اسفندارمذ سال چارم الٰهی معاضد دوشنبه بیست و دوم جمادی الاول سال نهصد و شصت و هفتم هلالی - مکارم اخلاق و شرائف اوصاف خوی ستودهٔ اوست - مزاج زمانه نیک شناسد و زبان را بسان سائر اعضا بفرمان خرد دارد۔

دیگر شیخ ابو المکارم - ولادت او در شب اورمزد غرهٔ اردی بهشت سال چاردهم الٰهی مطابق دوشنبه بیست و سوم شوال نهصد و هفتاد و شش - اگرچه در مبادی حال لختی بشورش در شد نفس گیرائے پدر بزرگوار او را بر جادهٔ درستی و هنجار آورد و بسیارے از معقول و منقول پیش آن دانای رموز انفسی و آفاقی گذرانید - لختے پیش تذکرهٔ حکماے پیشین امیر فتح الله شیرازی تلمذ نمود - بدل راه دارد - امید که بساحل مقصود کامیاب گردد۔

دیگر شیخ ابو تراب - ولادت او در روز رشن هژدهم بهمن ماه سال بیست و پنجم الٰهی موافق جمعه بیست و سوم ذی الحجه نهصد و هشتاد و هشت قمری - اگرچه والدهٔ او دیگر است لیکن سعادت در بار دارد و بکسب کمالات مشغول۔

دیگر شیخ ابو الحامد - ولادت او در روز خور داد ششم دیماه سال سی و هشت الٰهی موافق دوشنبه سوم ربیع الآخر هزار و دو۔

دیگر شیخ ابو راشد - ولادت او در روز اسفندارمذ پنجم بهمن ماه الٰهی سال سی و هشت مطابق دوشنبه غره جمادی الاول سال مذکور۔

این دو نوبادهٔ خاندان سعادت اگرچه از قمااند لیکن آثار اصالت از جبین ایشان پیداست و آن پیر نورانی از مقدم ایشان خبر داده نام مقرر گردانیده بود - پیشتر از ظهور آنها رخت هستی بربست - امید که از انفاس گرامی او دولت همنشین نیک روزی گردد تا نیکوئیهای گوناگون فراهم آید۔

اختلاف (۱) یعنی درخت گل یعنے ابو الفضل (۲) [د] نیسان ۔

اگرچه برادر نخستین رخت هستی بربست و عالم را در غم انداخت امید که دیگر نونهالان بروسند را در نشاط کامرانی و سعادت دوجهانی دراز عمر گرداناد و بخیرات صوری و معنوی سربلندی بخشاد *

بیست و پنجم پیوند کدخدائی بخاندان آزرم شد و بدودمان دانش و خاندان اعتبار پذیرفت[1] مکاشات ظاهر را رونقی و نفس کجگرا را مهاری پدید آمد و هندی و ایرانی و کشمیری نشاطِ خاطر گشتند *

بیست و ششم گرامی فرزند سعادت افزا روزی گشت - ولادت او در شب روشن شهر دهم دیماه سال شانزدهم الٰهی موافق شب دوشنبه دوازدهم شعبان نهصد و هفتاد و نهم - پدر بزرگوار او را العبدالرحمن موسوم گردانیدند - اگرچه هندوستانی نژاد است اما مشرب یونانی دارد و دانش مے اندوزد و از سود و زیان روزگار فراوان آگهی اندوخته و آثار نیک بختی در ناصیهٔ او پیدا است - و خدیو والاقدر او را بکوکهاشی خود منتسب گردانید *

بیست و هفتم دیدار نبیره - شب انیران سی ام امرداد ماه الٰهی سال سی و ششم الٰهی مطابق جمعه سوم ذیقعده نهصد و نود و نه هلالی در ساعت سعادت افزا فرزندی نیک اختر پدید آمد و عنایت ایزدی روآورد - گیتی خداوند آن نونهال سرابستان سعادت را بشوتن نام نهاد - امید که بجلایل کمالات دینی و دنیوی فائز گردد و بسعادت جاوید نشاط اندوزد *

بیست و هشتم دوستی مطالعهٔ کتب اخلاق *

بیست و نهم آگهی یافتن از نفس ناطقه - سالهای دراز بمقدمات بیانی و عیانی طلبگار بود و با صاحبان این دو روش آمیزش بسیار شد و دلائل ذوقی و شهودی و اکتسابی و نظرے بنظر در آمد راه شبهه بستگی نیافت خاطر آرام نگرفت - بیامن عقیدت این گره کشودند و دلنشین آمد که نفس ناطقه لطیفه ایست ربانی سوای بدا او راست تعلقی خاص باین پیکر عنصرے *

سی ام آنکه از پارساگوهری شکوه بزرگان صورت مرا از گفتار حق باز نداشت و دانش و منش اندوزم رهزن نیامد - و بیم گزند مالی و جانی و ناموسی تفرقه درین عزیمت نینداخت و رفتار آب کردار جویباری کرد *

سی و یکم بے میلے دل باعتبارات دنیا *

سی و دوم توفیق نگاشتن این گرامی نامه - اگرچه عنوان این کتاب آلٰهی محمدت ایزدیست که بزبان نیرنگی اقبال روز افزون می سراید و سپاس نعمت رسیدگی بر زبان قلم می گذارد لیکن هرگونه آگهی را چشمه ساری است و گروها گروه دانش را معدن - چه پیشگان کارگزار را رهنمون و هزل سرایان خنده فروش را از و نصیبه - خردان را سرمایهٔ نشاط و جوانان را اسباب رعونت - پیران تجارب روزگاران یکجا یابند و بخشندگان زر و سیم عالم آئین مردمی را ازان شناسند - گوهر بینائی را وزنگاهِ خرم - گیاهی آزادی را از مین پرورده - صبح سعادت را روزن سپهر کارگاهِ هنر - شرف دریای گوهر آفرینش - ناموس آرایان سعادت نهاد روش ازو آموزند و دینداران حق شِرده بدید بانی نامهٔ اعمال عشرت اندوزند - بازرگانان سرمتاع آئین سود برگیرند و جان نثاران عرصهٔ کتّد اوری لوحهٔ همت آموزی ازو برخوانند - تن گدازان نفس آرا آئینه ... ری ازو بردارند و اخلاص طرازان مجتهد و را ازو ذخائرِ بے منتهی فراهم آورند - و آرامش گزینان نزهتگاه ...

اختلاف (۱) یعنی پیوند پذیرفت [د] خاندان بنیش اقبار *

بیاوری آن کامیاب خواهش گردند ❊ ابیات یکی نامه ساختم پر شگفت ❊ که هر دانش زو توان برگرفت ❊
چنان گفتم این نامهٔ نغز را ❊ که روشن کند خواندنش مغز را ❊
ازین نعمتهای گوناگون مژدهٔ آن میرسد و دل سامعه افروز می شود که خاتمه کار بر نیکوئی شود و ابدی سعادت یاوری نماید ❊

اگرچه پور مبارک امروز مورد اضداد و عبرت نامهٔ جهانیان است و هنگامهای مهر و کین از و در شورش ایزدپرستان حقیقت شیوه ابوالوحدت گویند و یگانه بندهٔ دادار بیهال شمارند ـ و کندآوران عرصهٔ دلاوری ابوالهمت نام نهند و از یکتایان هستی دشمن اندیشند ـ و خرد هواره بابوالفطرت سراید و از گزیدهٔ مردم این دودمان عالی شناسد ـ و در دفاتر عوام که آشوبخانهٔ بی تمیزی است برخی به پرستاری دنیا نسبت دهند و از فرو رفتگان این گرداب پندارند ـ و طائفهٔ از منهمکان کفر و الحاد انگارند و از نکوهش و سرزنش انجمنها برسازند ـ بیت صد داستان بوالعجب آید بروی کار ❊ حیران شوند گردم حرفی رقم کنم ❊

وللّٰه الحمد که ازین مراتب از تماشای شگرفکاری روزگار بیرون نمی شود و بر نکوهندگان وحدت سرایان از خیرسگالی بیرون نمیرود و زبان و دل را بنفرین و آفرین نمی آلاید ـ ابیات شناسنده گر زیست شوریده مغز ❊ بهره شناسد ز دینار نغز ❊ بهر آبد از مردم گوهری ـ چو نور از مه و تابش از مشتری ❊

خاتمة الطبع از جانب کارپردازان مطبع

نیایش ببارگاه ایزد دادار که درین ایام فرحت انجام از اکبرین کتب معتبرهٔ آئینی تاریخی کتاب صداقت خطاب و شگرف نامهٔ ندرت عنوان در احوال آئینی فراخنای بندوستان همایون قانون شهریاری و دستورالعمل جهانداری موسوم به آئین اکبری که تالیف ادیب لبیب شیخ ابوالفضل علامی فهامی بن مبارک ناگوری طاب ثراه وزیر باتدبیر خاقان کیهان خدیو عرش آشیان جلال الدین محمد اکبر پادشاه هندوستان است کز فرمودش نظم یکی نامه ساختم پر شگفت ❊ که هر دانش زو توان برگرفت ❊ چنان گفتم این نامهٔ نغز را ❊ که روشن کند خواندنش مغز را ❊ من از دیدهٔ خویش گویم سخن ❊ نه ز افسانهٔ داستان کهن ❊ همانا کتاب نادرالصفات سه حصه دارد مشتمل بر پنج دفتر آئینی که سابق در ۱۸۶۹ء بحکم فیض شیم بندگان معلی مهاراجه صاحب بهادر فرمانروای ممالک پتیاله بالنقشهای رنگین هر آئین طبع شده بود و بلحاظ قلت تعداد طبع قیمت زیاده داشت اکنون بوجه اینکه اهل شوق راغب اینچنین کتاب نادر مستند و تاریخ معتبر بسیط البیان از حد افزون بود استبدادی وافر بطبعش بتقدیم رسانیدند بنابران بدین مرتبه طبع ثانی اهتمامی بلیغ بکار رفته بمطابقت امکانی از نسخهٔ مستند منقول عنه که بحکم ایشیاتک سوسیٹی کلکته در مطبع بپتیسٹ مشن پریس کلکته در سال ۱۸۷۳ عیسوی بتصحیح جناب ایچ بلاکمن ایم ای اسسٹنٹ پروفیسر مدرسه عالیه کلکته بفراهمی ده تا نسخهٔ قلمی وغیره مقابله کرده چاپ شده بود اکنون نقل کاپی از آن برداشته سوای نسخهٔ منقول عنه دیگر چند نسخ معتبره عندالتصحیح برای مقابله پیش نظر بودند همانا به کوشش و مشقت مالاکلام این نقش ثالث در تصحیح و تحشی جدید بهتر از نقش نخستین و دوم بالنقشهای رنگین هر آئین بر وفق آن کرسی نشین شد که ناظرین حق گزین عندالملاحظه از لطف صحت طبع قدردانی خواهند فرمود اید دن رخود مشاهده

عالی نظران قدرشناس تفصیل آئینها اجمالاً زیب رقم مییابد تا شاید که از ادراکات فوائد بی شمارش میلان خواطر بمطالعه اش افزون گردد

بیان آئین هاے دفتر اول منزل آبادی

آئین منزل آبادی آئین خزانه آبادی آئین خزانه جواهر آئین دار الضرب آئین دستیاران آئین نیواری آئین صاف کردن طلای غش آمیز آئین جدا کردن طلا از نقره آئین برآوردن نقره از خاکستر آئین نقود جاوید دولت مع نقش سکه ها آئین درم و دینار آئین سود بازرگان در طلا و نقره و جز آن آئین پیدایش فلزات آئین گرانی و سبکی هر کدام آئین شبستان اقبال آئین منزل در یورشها آئین فرود آمدن اردو آئین چراغ افروزی آئین شکوه سلطنت آئین نگین شاهنشاهی آئین فراش خانه آئین آبدارخانه آئین مطبخ آئین مصالح آئین نان آئین صوفیانه آئین نرخ اجناس آئین میوه خانه آئین پیدایش طعم آئین خوشبوخانه آئین کرکراق خانه و توشکخانه آئین شال آئین پیدایش رنگها آئین تصویرخانه آئین قورخانه آئین توپ آئین بندوق آئین برغو ساختن آئین ماهواره بند وقچی آئین فیلخانه آئین مراتب فیل و خوراک آن آئین خدمتگزاران آئین رخت آئین خاصه فیلان آئین خاصه سواری آئین غرامت آئین اصطبل و راتب و خوراک و رخت آن آئین خدمتگاران آئین بارگیر آئین داغ آئین بر کردن آئین تاوان آئین آماده داشتن آئین بخشش آئین جلوانه آئین شترخانه و خوراک و رخت آن آئین روغن مالیدن و در بینی چکانیدن آئین گاوخانه و خوراک آن آئین استرخانه و خوراک و رخت آن آئین شبانروزی انسر خدیو آئین بار آئین کورنش و تسلیم آئین ایستاد و نشست آئین دیدن مردم آئین رهنمونی آئین دیدن فیل و اسپ و شتر و گاو و استر آئین پا و گوشت آئین آوتیره جانوران و سپردن باے آئین عمارت و نرخ کالا و دستمزد و عیار عمارت و اندازه تراش و گرانی و سبکی چوب۔

بیان آئین هاى دفتر دوم در سپاه آبادی

آئین سپاه آبادی آئین جاندار آئین منصب دار آئین احدی آئین دیگر سواران آئین پیادگان آئین نقش پذیری چار دا آئین داغ کرر آئین کشک آئین واقعه نویسی آئین سرانجام اسناد آئین پایه نگین ها و فرمان بیاضی آئین برگرفتن مواجب آئین مساعدت آئین انعام آئین خیرات آئین وزن مقدس آئین [illegible] ر غال آئین گردون گردان آئین دو سیری آئین جشن آرائی آئین خوش روز آئین کدخدائی آئین [illegible] آئین شکار آئین طعمه و ماهواره نگهبان آئین نشاط بازی و بزرگان جاوید دولت و دانش[illegible] قافیه سنجان جاوید دولت از علما و اهل کمالان سخنوران وغیره۔

بیان آئین هاى دفتر سوم در ملک آبادی

آئین تاریخ تاریخ هند - خطائی - ترکی منجم - آدم - یهود - طوفان [illegible] - بلیس - قبطی رومی - اغسطوس - نصاری - هجری - یزدجرد وغیره - آئین سپه سالار آ[illegible] - آئین میر عدل و قاضی آئین کوتوال - آئین عمل گذار - آئین بتکچی - آئین خزانه دار - آئین [illegible] - آئین طناب - آئین بیگه - آئین زمین مع فصول پیداوار و احوال دوازده صوبه - صوبه بنگال [illegible] باد - صوبه اوده - صوبه آگره

صوبهٔ مالوه - صوبهٔ داندیش (خاندیش) - صوبهٔ بهار - صوبهٔ گجرات - صوبهٔ اجمیر - صوبهٔ دهلی - صوبهٔ لاهور صوبهٔ ملتان - صوبهٔ کابل -

بیان آئین های دفتر چهارم در احوال هندوستان

حدود هندوستان و چگونگی آفرینش و جدا اول معرفت طول و عرض بلاد ربع مسکون از خط استوا عرض تعول حکما خصوصاً از خارج اقالیم سبعه تا ارض ستین و آئین گهڑیال و آئین سنگ وزن آئین اکهاڑه آئین پختن و خوردن آئین روزه آئین کدخدائی آئین سنگار آئین هنگام ولادت آئین مردمان شایسته و ذکر دیگر شاهان و اهل کمال صاحب جوهر و ناموران هندوستان -

بیان دفتر پنجم

در ذکر گفتار دلاویز شاهنشاهی و پندی از احوال مصنف شیخ ابو الفضل علامی فهامی وزیر خاقان جلال الدین محمد اکبر بادشاه هندوستان ٭

فی الجمله این کتاب کامل النصاب آئین اکبری

که گنجنامهٔ شاهنشاهی و کارنامهٔ خرد آگاهی ست بل لوح تعلیم آداب ست و نسخهٔ عقل آموزی اولوالالباب حسب فرط فرمایش طلبگاران بعنوان خوب و طرز خوش اسلوب مع تصاویر هر مقام بحسن سعی علمای تحریر و خوش نویسان جادو تحریر [illegible] بار سوم در مطبع نامی مشهور منشی نولکشور صاحب سی - آئی - ای - بماه اکتوبر سنه ۱۸۹۳ء مطابق ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۱۱ھ بمقام لکهنؤ از حلیهٔ طبع پیراسته شده باعث سرور خواطر طلبهٔ کامگار و زینت بخش مدارس دیار و امصار گردید -

قطعهٔ تاریخ طبع از نتیجهٔ فکر ارجمند مولوی سید تصدق حسین صاحب متخلص به عاشق مصحح ملازم قدیم مطبع

مطبوع بازگشت چو این نامه بشگرفت	گویا بباغ دهر گل بی خزان شگفت
عاشق بفکر سال چو شد هاتفی ز چنج	آئین اکبری شده راحت فزا - بگفت ۱۳۱۰ھ

کتب تواریخ اُردو

ترجمہ منتخب التواریخ۔ یہ کتاب نادر و نایاب سلاطین انبیہ و بادشاہان گذشتہ کے حالات کل تواریخ کا لب لباب قابل معائنہ اولوالالباب ہے عہد دولت مہد جلال الدین محمد اکبر بادشاہ مین۔ فرید دہر وحید عصر مولوی عبد القادر صاحب بدایونی نے عبارت سلیس زبان فارسی نفیس مین تصنیف کی تھی فی زمانا کسی قدر رواج اس زبان کا کم اس زبان کے ادراک مطالب و معانی سے ہر ایک عام کی قاصر فہم ہے بنا برانادہ عوام حسب الایماے مالک مطبع اودھ اخبار افضل الفضلا زبدۃ العلما مولوی احتشام الدین صاحب مرادآبادی نے اردوے معلے بامفہم شیوا زبان صاف صاف بیان مین تالیف کیا سبحان اللہ اخبار و تواریخ بھی کیا آئینۂ اسرار ہے جس سے ہر وقت ایک تازہ حالت صفحۂ دل پر آشکار ہے سچ تو یہ ہے کہ انواع الوانع کی کیفیتین طرح طرح کے حالات پڑھکر قدرت خدا یاد آتی ہے جو بے اختیار زنگ طبیعت کے لیے مصقلا بجاتی ہے اور غبار کدورت باطنی مٹاتی ہے مقام عبرت و جاے حیرت ہے کہ کیسے کیسے سلاطین نامدار کیسے کیسے شاہان باوقار گذرے کہ جنکے رعب و داب شان و شوکت کا سکہ ملک ہندوستان مین بلکہ تمام جہان مین جاری تھا ایک طرفۃ العین ایک چشم زدن مین کیا کیا ہوگیا اور بربود ہوکر صفحۂ ہستی سے نام و نشان تک انکا مٹ گیا اگر انکی قبرون پر جاکر دیکھیے تو کسی کی خاک کا بھی نشان نہ ملیگا خوش نصیب وہ ہین جنکا نام نامی نیکی کے ساتھ اس دار فانی مین یادگار ہے اگر ارباب سیر و تواریخ تمامی حالات زمان و زمانیان رطب و یابس جہان کو قلمبند نہ کرجاتے تو کسکو یاد رہتا اور کون یاد دلاتا کہ کسکے زمانے مین کیا کیا حادثات و اتفاقات واقع ہوے علم تواریخ ایک دریاے زخار ہے جسمین غواصی کرنا کار دشوار ہے اپنے اپنے وقت و زمانہ مین ہر ایک مورخ نے کمال تحقیق و تدقیق سے کشف حالات و تحریر مقالات مین دقیقہ سنجیان و موشگافیان کین اور جو جو کیفیات پایۂ ثبوت و اعتماد مین پہونچے ربط تحریر مین لاے سلف سے خلف تک اسی طرح سلسلہ وار حالات عبرتناک و واقعات و سوانحات پر از نصائح و دستور العمل معاش و معاد لکھتے چلے آئے ہین جب تک زبان فارسی کی قدر و منزلت امرا و سلاطین کرتے رہے اور دفاتر شاہی مین اسکا رواج رہا اسی زبان کو تمام عالم نے پسند کیا عبارت سلیس و مضامین نفیس مین ہر ایک علم و فن کی کتابین تصنیف ہوئی ہین خصوص کتب سیر و تواریخ من بعد مرور زمان سے اس زبان کی فہم سے ہر ایک عام عاجز ہوا اور ترجمہ ایک مقصود ہونے لگا ہر ایک کتاب کا ترجمہ اردوے معلی مین ہونے کو ہر ایک داناے روزگار و عقلاے نامدار نے پسند کیا اس کتاب نادر و نایاب مین ذکر سلاطین اہل اسلام بدین ترتیب تحریر ہے۔ پہلا طبقہ غزنوی بادشاہون کا ذکر سلطان ناصر الدین سبکتگین سے جلال الدین محمد اکبر بادشاہ تک مسلسل مرقوم ہے ذکر اولیاء اللہ عہد اکبر شاہی کا میان حاتم سنبھلی سے شیخ عبد الواحد بلگرامی تک مسطور ہے ذکر علماے عہد اکبری مولانا عبد اللہ سلطان پوری سے مولانا الہ داد امروہی تک لکھا ہے۔ ذکر حکماے عہد اکبری حکیم الملک گیلانی سے شیخ فتح اللہ گیلانی و شیخ مینا تک قلمبند ہے۔ ذکر شعرا زمانہ اکبر شاہی ملا غزالی مشہدی سے محمد ہاشم تخلص ہاشم تک سلسلہ وار مسطور ہے اور ہر ایک کا کلام بلطافت التمام نہایت حسن و خوبی سے تحریر کیا ہے یہ کتاب دلچسپ و دلپذیر علم تواریخ مین بے نظیر ہے۔

تاریخ ٹاڈ راجستان۔ بڑی عمدہ تاریخ مبسوط ہے مع نقشجات و تصویرات یہ کتاب دو جلد مین ہے جسکو صاحب ذیشان مورخ کامل لفٹنٹ گورنر جیمس ٹاڈ صاحب بہادر سابق پولٹیکل ایجنٹ حصۂ غربی ریاستہاے راجپوتانہ نے نہایت صحیح حال کے ساتھ مدون فرمایا اور بعد ملاحظہ و منظور شاہ جارج چہارم بادشاہ انگلستان کے سنہ ۱۸۲۹ع مقام لندن مین چھپی اسمین ہر مقام کی موجودہ حالت اور گذشتہ کیفیت اور وہان کے باشندون کا حال بہت تصریح سے لکھا ہے اور مشہور مقامات و راجگان ناموران کی بھی تصاویر ہین چنانچہ مجمل توضیح ہر حال کی فہرست آغاز کتاب سے ظاہر ہے۔

مرآۃ السلاطین۔ ترجمہ کامل تاریخ سیر المتاخرین یہ ضخیم و ذو حجم تاریخ کی کتاب نادر و نایاب ہوبہو ترجمہ تینون مجلدون کامل تاریخ سیر المتاخرین کا ہے جو دستور العمل مورخین اولوالالباب ہے اسمین فرمانروایان قلمرو ہندوستان کے حالات ابتداے سلطنت راجگان ہند سے شاہ عالم کے عہد دولت مہد تک کے واقعات و حادثات کا ذکر بالاستیعاب ہے۔ تمامی ممالک محروسہ ہندوستان کے حکمرانون کا ذکر جلد اول علیحدہ علیحدہ مین بقید لقب و نام و مدت زمانہ حکمرانی پشت بہ پشت سلسلہ وار لکھا ہے جو نہایت دلچسپ و دلپذیر ہے۔ اول اس کتاب مین مختصر ذکر بعض مقامات و علوم مردم ہند ہے جو شیخ ابو الفضل محرر اکبرنامہ نے تیسرے دفتر مین جسکا نام آئین اکبری ہے ہند کے باشندون کے

علم و رسوم کو کمال تحقیقات سے بیان کیا ہی۔ بعد اسکے ذکر احوال درویشان ہند اور اُنکے اقسام کا بشرح و لبسط و پھر جداول حاکمان ہند راجگان ہنود و اہل اسلام کو بوضاحت تمام لکھا ہی پھر ہر صوبہ مفصلۂ ذیل کی کیفیت کمال سلاست و خوش اسلوبی سے درج ہی۔ صوبہ بہار۔ صوبۂ الہ آباد صوبۂ اودھ۔ صوبۂ اکبرآباد۔ صوبۂ مالوہ۔ صوبۂ خاندیس۔ صوبۂ برار۔ صوبۂ گجرات۔ صوبۂ اجمیر صوبۂ مارواڑ۔ صوبۂ دہلی۔ صوبۂ لاہور۔ صوبۂ ملتان صوبۂ ٹھٹھہ۔ صوبۂ کابل۔ سری نگر۔ مرداودن ویزہ۔ سرکار بکلی۔ سرکار قندھار۔ غزنین۔ لوہان ضحاک و بامیان۔ بعد ازین ذکر احوال فرمانروایان ہند کا ابتدا سے راجہ جدھشٹر پانڈوان سے اس سلسلہ سے مسلسل ہی ذکر آغاز جنگ پانڈوان ذکر سلطنت پریکھیت بن ابھمن بن ارجن۔ ذکر سلطنت راجہ جنمیجی ولد راجہ پریکھیت۔ ذکر سلطنت راجہ اسمند وغیرہ اولاد پانڈوان۔ ایام سلطنت لبرو اور برادر اُسکے خاندان کا ذکر سلسلہ بربادی ذکر وہند روزیہ کی راجگی کا۔

ذکر عہد راجہ دسرت کیفیت اولاد و حالات بکرماجیت ذکر بکرماجیت کے انتقال کا حال پرتھی راج کا بیان جو راے پتھورا کے نام سے مشہور ہی۔

اب بیان سے شاہان اسلامیہ کا مذکور اس ترتیب سے واقع ہی۔ ذکر سلطان محمود ناصر الدین سبکتگین ذکر سالار مسعود غازی۔ ذکر سلطان شہاب الدین غوری۔ ذکر معز الدین شاہ۔ ذکر سلطان قطب الدین ایبک ذکر آرام شاہ۔ ذکر سلطان شمس الدین التمش۔ ذکر سلطنت سلطان رکن الدین فیروز۔ بی بی رضیہ کی حکمرانی کا حال۔

معز الدین بہرام شاہ کی سلطنت کا مذکور۔ سلطان ناصر الدین کا ذکر۔ ذکر غیاث الدین بلبن۔

ذکر معز الدین کیقباد و سلطان جلال الدین فیروز خلجی کا حال۔ ذکر سلطان علاء الدین۔ ذکر سلطنت شہاب الدین۔ ذکر سلطان قطب الدین مبارک شاہ خروخان نمکحرام کا ذکر۔ ذکر سلطان غیاث الدین غازی۔ ذکر سلطان محمود شاہ الغ خان۔ ذکر سلطان فیروز شاہ۔ ذکر غیاث الدین تغلق۔ ذکر ابوبکر سلطان ذکر سلطان محمد شاہ۔ ذکر سلطان علاء الدین سکندر شاہ ذکر سلطان ناصر الدین محمود شاہ۔ ذکر سلطنت خضر خان ذکر سلطان علاء الدین بن محمد شاہ۔ ذکر سلطان بہلول افغان لودھی۔ ذکر سلطان سکندر لودھی بن بہلول ذکر سلاطین شرقیہ۔ ذکر سلطان مبارک شرقی۔ ذکر سلطان ابراہیم شرقی۔ ذکر سلطنت ظہیر الدین محمد بابر شاہ سر چشمہ سلاطین چغتائی ذکر سلاطین ملتان۔ ذکر سلطان یوسف۔ ذکر سلطان قطب الدین لنگاہ۔ ذکر سلطان حسین لنگاہ۔ ذکر سلطان محمود ذکر سلطان حسین۔ ذکر احوال نصیر الدین ہمایون بادشاہ۔ ذکر شیر شاہ۔ ذکر اسلام شاہ۔ ذکر فیروز شاہ ذکر سلطان محمد عادل شاہ۔ آنا ہمایون کا ہندوستان میں اور فتح پانی افغانون پر۔ ذکر رحلت ہمایون ذکر ابوالفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاہ۔ ذکر سلاطین مالوہ کا۔ ذکر سلاطین گجرات کا۔ ذکر شاہزادہ سلیم یعنے جہانگیر بادشاہ کا پیدا ہونا۔ شہزادہ خرم بخت یعنے شاہجہان بادشاہ کا ہونا مع دیگر حالات زمانۂ اکبری۔ راجہ بیربر کا مارا جانا۔ ذکر سلاطین کشمیر۔ دکن کے سلاطین کے بیان۔ رحلت اکبر کا بیان مع اور اور حالات و کیفیات شاہان مابعد کے لکھا ہی اور مشائخین عظام کے حالات ہر ایک خانوادے صوفیہ صافیہ کے بصراحت تمام درج ہین غرض تمامی ہر سہ جلد کتاب بالاستیعاب حالات کشور کشایان مہاراجگان ہند و شاہان اودھ کے حالات و واقعات میں نادر و نایاب ہی مطبع ہذا مین تقطیع کلان پر نہایت عمدگی و صفائی سے چھپی ہی۔

ترجمۂ تاریخ مصر ملقب بہ تحفۂ مصریہ۔ پوری تاریخ مصر تا زمانۂ بغاوت عربی پاشا مصنفۂ سر ڈی میکنزی والس صاحب بہادر مصنف تاریخ روسیہ مترجمہ سید ابوالحسن صاحب مہتمم مطبع اودھ اخبار

آثار الصنادید۔ مع تصاویر حالات رئیسان و ناموران دہلی مع نقشجات عمارات اندرونی و بیرونی مولفۂ جناب سید احمد خان بہادر سی۔ ایس۔ آئی۔

مصائب غدر۔ سرگذشت ولیم ایڈوارڈس مجسٹریٹ بداون بزمانہ غدر ۱۸۵۷ء مترجمۂ مولوی نذیر احمد۔

کچھ حال۔ جناب ہنری کارٹکر صاحب بہادر سی بی کا جو سابق مین کمشنر بنارس و ایجنٹ گورنر جنرل تھے مصنفۂ راجہ شیو پرساد سی۔ ایس آئی فیلو یونیورسٹی کلکتہ و الہ آباد۔

وقائع راجپوتانہ مع نقشجات۔ مرتبہ بابو جوالا سہاے عدالتی راج بھرتپور مفصل حالات و عجائب واقعات تمام راجپوتانہ کامل تین جلد مین نہایت عمدہ تاریخ ہی۔

تاریخ جدولیہ۔ حضرت آدم علیہ السلام سے تا اینِدم جملہ انبیا و ائمہ و صحابہ و تمام سلاطین منتخب از تواریخ بطور جدول۔ مولفۂ منشی خادم حسین اکبرآبادی۔

تاریخ راج پرستی۔ کارنامہاے راناے اودیپور راجپوتانہ جسکو بحکم ایس بروس صاحب بہادر پنڈت جادو راے نے ترجمہ کیا۔

مختصر سیر گلشن ہند۔ از بابو رام چندر حالات مہاراجگان سے تا سلطنت انگریزی مع نقشجات اٹھارہ پوران و مردم شماری ہندوستان و واقعات عالم۔